﴿إِنَّ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ يَهۡدِي لِلَّتِي هِيَ أَقۡوَمُ﴾

«این قرآن افراد بشر را به بهترین راه هدایت می‌کند»

تابشی از قرآن

**(جلد سوم)**

**تألیف:**

**آیت الله العظمی**

**سید ابوالفضل ابن الرضا برقعی قمی**/

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | تابشی از قرآن | | | |
| **نویسنده:** | آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقعی قمی/ | | | |
| **موضوع:** | تفسیر | | | |
| **نوبت انتشار:** | دوم (مطبوع) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | تیر (سرطان) 1395 شمسی، رمضان المبارک 1437 هجری | | | |
| **منبع:** | سایت عقیده www.aqeedeh.com | | | |
|  |  | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[ادامه سورۀ یوسف 1](#_Toc448295769)

[روشن‌شدن حقّ در محاکمه 4](#_Toc448295770)

[نتیجه‌گیری قرآن 9](#_Toc448295771)

[نکتۀ دیگری که قرآن بیان کرده 10](#_Toc448295772)

[آنچه ذکرش خالی از اهمّیّت نیست 10](#_Toc448295773)

[دینِ حقّ با زندگی موافق است 11](#_Toc448295774)

[ورود برادران یوسف برای خرید غلّه 13](#_Toc448295775)

[غربت‌گیرشدن برادران یوسف 24](#_Toc448295776)

[تشکیل محکمه 24](#_Toc448295777)

[بازرسی ماهرانه وسیلۀ خود حضرت یوسف 26](#_Toc448295778)

[از جوانمردیهای حضرت یوسف 27](#_Toc448295779)

[عذر پذیرفته نیست 28](#_Toc448295780)

[حلال بودن صدقه بر اولاد أنبیاءص 36](#_Toc448295781)

[حرکت کاروان شادی به سوی مصر 47](#_Toc448295782)

[سورۀ رعد مدنی و دارای43 آیه می‌باشد 59](#_Toc448295783)

[سورۀ ابراهیم مکی و دارای 52 آیه می‌باشد 83](#_Toc448295784)

[سورۀ حجر مکی و دارای 99 آیه می‌باشد 99](#_Toc448295785)

[سورۀ نحل مکی و دارای 128 آیه می‌باشد 113](#_Toc448295786)

[سورۀ اسراء مکی و دارای 111 آیه می‌باشد 147](#_Toc448295787)

[سورۀ كهف مدنی و دارای110 آیه می‌باشد 171](#_Toc448295788)

[اصحاب کهف 175](#_Toc448295789)

[بحث تحقیقی 177](#_Toc448295790)

[سورۀ مریم (علیها السلام) مکی و دارای 98 آیه می‌باشد 207](#_Toc448295791)

[سورۀ طه مکی و دارای 135 آیه می‌باشد 225](#_Toc448295792)

[قصۀ عجوزۀ بنی اسرائیل 238](#_Toc448295793)

[سورۀ أنبیاء مکی و دارای 112 آیه می‌باشد 251](#_Toc448295794)

[سورۀ حج مدنی و دارای 78 آیه می‌باشد 273](#_Toc448295795)

[سورۀ مؤمنون مکی و دارای 118 آیه می‌باشد 295](#_Toc448295796)

[سورۀ نور مدنی و دارای 64 آیه می‌باشد 311](#_Toc448295797)

[سورۀ فرقان مكی و دارای 77 آیه می‌باشد 341](#_Toc448295798)

[سورۀ شعراء مکی و دارای 227 آیه می‌باشد 361](#_Toc448295799)

[مفاسد اشعار شعراء 383](#_Toc448295800)

[سورۀ نمل مکی و دارای 93 آیه می‌باشد 389](#_Toc448295801)

[سورۀ قصص مکی و دارای 88 آیه می‌باشد 417](#_Toc448295802)

[سورۀ عنکبوت مکی و دارای 69 آیه می‌باشد 441](#_Toc448295803)

[سورۀ روم مکی و دارای 60 آیه می‌باشد 457](#_Toc448295804)

[سورۀ لقمان مکی و دارای 34 آیه می‌باشد 471](#_Toc448295805)

[سورۀ سجده مکی و دارای 30 آیه می‌باشد 483](#_Toc448295806)

[سورۀ احزاب مدنی و دارای 73 آیه می‌باشد 489](#_Toc448295807)

[سورۀ سبإٍ مکی و دارای 54 آیه می‌باشد 523](#_Toc448295808)

[سورۀ فاطر مکی و دارای 45 آیه می‌باشد 537](#_Toc448295809)

ادامه سورۀ یوسف

﴿وَقَالَ ٱلۡمَلِكُ ٱئۡتُونِي بِهِۦۖ فَلَمَّا جَآءَهُ ٱلرَّسُولُ قَالَ ٱرۡجِعۡ إِلَىٰ رَبِّكَ فَسۡ‍َٔلۡهُ مَا بَالُ ٱلنِّسۡوَةِ ٱلَّٰتِي قَطَّعۡنَ أَيۡدِيَهُنَّۚ إِنَّ رَبِّي بِكَيۡدِهِنَّ عَلِيمٞ ٥٠ قَالَ مَا خَطۡبُكُنَّ إِذۡ رَٰوَدتُّنَّ يُوسُفَ عَن نَّفۡسِهِۦۚ قُلۡنَ حَٰشَ لِلَّهِ مَا عَلِمۡنَا عَلَيۡهِ مِن سُوٓءٖۚ قَالَتِ ٱمۡرَأَتُ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡـَٰٔنَ حَصۡحَصَ ٱلۡحَقُّ أَنَا۠ رَٰوَدتُّهُۥ عَن نَّفۡسِهِۦ وَإِنَّهُۥ لَمِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ٥١ ذَٰلِكَ لِيَعۡلَمَ أَنِّي لَمۡ أَخُنۡهُ بِٱلۡغَيۡبِ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي كَيۡدَ ٱلۡخَآئِنِينَ ٥٢ ۞وَمَآ أُبَرِّئُ نَفۡسِيٓۚ إِنَّ ٱلنَّفۡسَ لَأَمَّارَةُۢ بِٱلسُّوٓءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّيٓۚ إِنَّ رَبِّي غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٥٣﴾ [یوسف:50-53]

**ترجمه**: و پادشاه گفت: او را نزد من آرید، چون فرستادۀ شاه نزدِ یوسف آمد که او را همراه برَد، یوسف گفت: اکنون پیشِ شاه و سرپرستِ خود برگرد و از او بپرس آن زنانی که دستشان را بریدند چه باکشان بود؟ به راستی که پروردگار من به مکر ایشان داناست(50) پادشاه مصر به زنان گفت: چه مقصودی داشتید که یوسف را به خویش خواندید؟ گفتند: به خدا پناه می‌بریم ما بدی و سوءنظری در او ندانستیم. زن عزیز مصر گفت: اکنون حق آشکار شد، من بودم که او را به خود دعوت نمودم(و از نفس او کام خواستم) و بی‌گمان او از راستگویان است(51) این اظهار برای این است که یوسف بداند که من در غیبتِ او به او خیانت نورزیدم و خدا خیانتکاران را به هدف نمی‌رساند(52) و من خود را از گناه تبرئه نمی‌کنم زیرا هر‌نفسی سرکش، و بسیار امرِ به بدی می‌کند مگر اینکه پروردگار ترحّم کند و حفظ نماید، زیرا پروردگار من آمرزندۀ رحیم است.(53)

**نکات:** چون تعبیر حضرت یوسف و دفاع از خطر قحطی به گوش پادشاه رسید هوش از سرش پرید و از همین جمله‌های مختصر پی به عظمتِ او برد و دانست که وجود او برای حفظ کشور لازم است و لیاقتِ او از کاهنان و جادوگران بالاتر است و باید از معلوماتِ او استفاده کرد. فوراً دستور داد این شخص زندانی را نزد من آرید.

فرعون می‌بیند یک نفر زندانی ناشناس که جیره‌خوارِ دربار نیست، بدون هیچگونه توقّعی با سرپنجۀ علم مشکلات او را حل کرده، لذا نمی‌تواند از ملاقاتِ او چشم‌پوشی کند. ولی رفتن شاه به زیارت او مناسب مقام سلطنت نیست.

این است که شاه پیام محبّت‌آمیزی توسط نمایندۀ مخصوص برای یوسف فرستاده و ضمناً او را به ملاقات خود دعوت می‌کند.

فرستادۀ فرعون با قیافۀ خرّم آن حضرت را ملاقات کرده و اشتیاق شاه را به او اعلام می‌کند که به من فرمان داده علاقۀ وی را به شما ابلاغ کنم و برای راهنمایی در ملازمتِ رکاب حاضر باشم.

البتّه برای افراد عادی، اظهارِ علاقۀ شاه، بی‌اندازه مسرّت‌بخش است. مردم عادی که برای نزدیک‌‌شدن به صاحبان مقامات به هزار گونه نیرنگ متشبّث می‌شوند، اینگونه پیش‌ آمدها را افتخارِ بزرگی می‌دانند و برای حضور دست از پا نمی‌شناسند.

ولی حضرت یوسف برای عظمتِ نفس و بلندی فکر، از پیامِ فرعون و علاقۀ او با خونسردی تشکّر کرد و از رفتن امتناع نمود و هر چه فرستادۀ مخصوص و سایر زندانیان اصرار کردند، نتیجه نگرفتند.

حضرت یوسف دوربین و نظر بلند است. و خودداری او از ملاقات پیش از ثبوتِ بی‌گناهی او، او را بین زندانیان سربلند کرد و احترام او چندین مقابل شد. صحیح است که یک نفر زندانی، بی‌گناه به زندان رفته و به آزادشدن علاقه دارد، ولی به شرافت و شخصیّت خود بیشتر علاقه دارد.

حضرت یوسف چندین سال بی‌گناه و بلاتکلیف در زندان مانده و به عنوان یک فرد متّهم معرفی شده است. نمی‌خواهد پیش از رفع اتهام و روشن‌ شدن پاکدامنیِ خود، از زندان خارج شود. او میل ندارد با قیافۀ متهمانه با شاه و علماء روبرو شود، بلکه می‌خواهد برای شاه و افراد زندۀ ملّت روشن گردد که او به جرم پاکی به زندان رفته و پس از ثبوت بی‌گناهی، محترم‌تر و سربلندتر از زندان خارج شود و با چهرۀ معصومانه پادشاه را ملاقات کند.

و به علاوه حضرت یوسف می‌خواهد به فرعون بفهماند در کشور او حقوق اشخاص پامال می‌شود، و عُمّالِ حکومتی با میل و ارادۀ خود و هوس خانمهای خود حق و عدالت را می‌کُشند و ظلم و ستم روا می‌دارند. در مملکتِ او بی‌گناهان در زندان و آلودگان در کاخها و بوستانها می‌باشند.

بدین سبب آن حضرت به فرستادۀ مخصوص گفت: من قبل از روشن‌شدنِ حقیقتِ امر، از زندان خارج نمی‌شوم. اگر فرعون نسبت به من و ملاقات من، علاقه دارد، برای کشف حقیقت از بانوانی که در آن جلسۀ پر هیجان دستهای خود را بریدند بازجویی کند تا از کار من واقف شود: ﴿قَالَ ٱرۡجِعۡ إِلَىٰ رَبِّكَ فَسۡ‍َٔلۡهُ مَا بَالُ ٱلنِّسۡوَةِ ٱلَّٰتِي قَطَّعۡنَ أَيۡدِيَهُنَّۚ ﴾.

در قرآن ذکر نشده که یوسف نامی از همسر عزیز و شکایتی از او کرده باشد. با اینکه مایۀ

فتنه و اصل فساد او بوده است، شاید در اینجا نیز ادب و جوانمردی نموده و نخواسته نسبت به سرپرست خود اظهاری کند و رسوایی او را برساند.

فرعون متوجه شد که علت زندانی‌ شدن این دانشمند، قضیّه‌ای عشقی بوده. در صدد تحقیق بیشتری برآمد و دستور داد جلسۀ محاکمه تشکیل شود و بانوان مصری را احضار کنند، خصوصاً آن زنی که منشأ این قضایا بوده است.

همسر عزیز دید یوسف را زندان کرده که سرو صداها بخوابد و از سر زبانها بیفتد اکنون بدتر شده. حتی شاه هم خبر شده و به جاهای بالاتری رسیده. بسیار ناراحت شد. اما چاره‌ای ندارد. اکنون که به محاکمه احضار شده، ترس او را فرا می‌گیرد زیرا تصمیم مقام بالاتری بر این است که قضایا را کشف کند. آیا اگر فرعون آگاه شود چه تصمیمی در حق او خواهد گرفت و مقام شوهرش نیز از بین می‌رود و یکباره از عرش عظمت ساقط می‌گردد.

البته در تمام ساعات محاکمه عزیز مصر نیز ناراحت است و قدرتی ندارد تا شاه را منصرف کند.

معلوم نیست در جلسۀ محاکمه آیا خود شاه حاضر شده یا فقط مأمورین عالی ‌رتبۀ کشور را مأمور نموده؟ قرآن می‌گوید: شاه گفت: ﴿مَا خَطۡبُكُنَّ إِذۡ رَٰوَدتُّنَّ يُوسُفَ عَن نَّفۡسِهِۦ﴾. قدر مسلم این است که جلسه در غیاب یوسف بوده و اگر جلسه به نفع او تمام شود، پاکی او مسلم می‌شود.

از زنان تحقیق به عمل آمد فرداً فرداً یا به طور دسته‌جمعی این بانوان، از ترس فرعون و یا از ترس بروز فرد دیگر از خودشان، صاف و راست، بدون اختلاف به اتّفاق گفتند: ما تقصیری در یوسف سراغ نداریم و او مجسّمۀ تقوی، پاکی و پاکدامنی است و ما بودیم که دلباختۀ او شدیم و او کأنّ فرشتۀ آسمانی است. و شاید هم این اقرار برای این بود که واقعاً دلباختۀ او بودند و به آزار او خوشنود نبودند. در اینجا زن عزیز ناچار شد که به آلودگی خود اقرار کند و بگوید گناه از من است و یوسف معصوم است که گفت: ﴿أَنَا۠ رَٰوَدتُّهُۥ عَن نَّفۡسِهِۦ وَإِنَّهُۥ لَمِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ﴾و شاید این اقرار از روی تعلّق خاطری که به یوسف داشته بوده، زیرا قیافۀ ملکوتی زیبای یوسف از نظر او محو نشده و برای اقرارِ خود دو علّت ذکر کرد:

**اوّل**: اینکه یوسف بداند که من او را دوست دارم و در غیاب او، به او خیانت نکردم، بلکه به پاکی او شهادت دادم و گفت: ﴿ذَٰلِكَ لِيَعۡلَمَ أَنِّي لَمۡ أَخُنۡهُ بِٱلۡغَيۡبِ﴾ **و** شاید خواسته عاطفۀ یوسف را برانگیزد که یوسف برای او تقاضای مجازات نکند.

**علّت دوم**: اینکه افراد خائن به نتیجۀ کار خود نمی‌رسند، زیرا من خواستم خیانت خود را بپوشانم لذا او را زندانی کردم. ولی الآن می‌بینم خیانت نتیجه ندارد و همین خیانت باعث رسوایی من شد. و من که می‌خواستم مکتوم بماند، نشد. لذا با کمالِ ذلّت اقرار می‌کنم که: ﴿أَنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي كَيۡدَ ٱلۡخَآئِنِينَ﴾.

در اینجا زلیخا برای اینکه شکست خود را جبران کند و از نگرانی شاه و دیگران بکاهد و کاری کند که روحِ قاضی متأثّر شود و از دستور مجازات صرفنظر کند گفت: ﴿وَمَآ أُبَرِّئُ نَفۡسِيٓۚ إِنَّ ٱلنَّفۡسَ لَأَمَّارَةُۢ بِٱلسُّوٓءِ﴾. پس معلوم شد جملۀ: ﴿ذَٰلِكَ لِيَعۡلَمَ﴾، تا جملۀ: ﴿إِنَّ ٱلنَّفۡسَ لَأَمَّارَةُۢ بِٱلسُّوٓءِ...﴾ کلام زلیخاست نه یوسف. زیرا از سیاق آیه چنین استفاه می‌شود که این سخنان از زلیخا است و یوسف در جلسه نبوده که چنین اظهاراتی بکند. به اضافه برای چه یوسف چنین کلماتی بگوید، چرا بگوید: ﴿لَمۡ أَخُنۡهُ...﴾ به عزیز خیانت نکردم. این لازم نبوده، زیرا خود عزیز می‌دانسته که یوسف خائن نیست. و شکایتی نداشته و برای چه یوسف بگوید: ﴿وَأَنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي كَيۡدَ ٱلۡخَآئِنِينَ﴾. او نه خود خیانت کرده و نه کسی را تهمت به خیانت زده.

و به اضافه: این جملات، بلافاصله پس از اقرار خانم به جملۀ: ﴿ٱلۡـَٰٔنَ حَصۡحَصَ ٱلۡحَقُّ أَنَا۠ رَٰوَدتُّهُۥ عَن نَّفۡسِهِۦ...﴾ذکر شده و باقی کلام او است و مربوط به یوسف و کلامی از او نیست. و یوسف در آنجا حاضر نبوده تا چنین بگوید. و تعجّب این است که مفسّرین این سخنان را به یوسف نسبت داده‌اند. شاید ایشان به روایاتی اعتماد کرده که به نظر ما آن روایات، با قرآن موافق نیست.

و به اضافه یوسف تقاضای تبرئۀ خود را در زندان کرده، دیگر نمی‌آید اثبات کند و بگوید: ﴿وَمَآ أُبَرِّئُ نَفۡسِيٓۚ إِنَّ ٱلنَّفۡسَ لَأَمَّارَةُۢ بِٱلسُّوٓءِ﴾، و خود را گناهکار معرفی کند.

روشن‌شدن حقّ در محاکمه

در جلسۀ محاکمه، پاکدامنی یوسف بر همه ثابت گردید و شاه دانست که در کشورِ او، کاخ‌نشینان چه جنایاتی مرتکب می‌شوند!؟ و چه پاکانی به زندان می‌روند! و علاقۀ شاه نسبت به یوسف صددرصد زیادتر شد و بسیار مشتاق ملاقات او گردید. و برای ملاقاتِ حضرتِ یوسف دستور اکید صادر کرد. و به اضافه حضرت یوسف متوجّه بود شرط دخول در مناصب و تصدّیِ امور عالیۀ دولتی، عدم سوءسابقه است و اگر دامنش متّهم باشد نمی‌تواند متصدّی امور کشوری گردد. چون برائت ساحت یوسف ثابت شد، شاه بیش از پیش شیفتۀ ملاقات و علاقمند به او گردید.

﴿وَقَالَ ٱلۡمَلِكُ ٱئۡتُونِي بِهِۦٓ أَسۡتَخۡلِصۡهُ لِنَفۡسِيۖ فَلَمَّا كَلَّمَهُۥ قَالَ إِنَّكَ ٱلۡيَوۡمَ لَدَيۡنَا مَكِينٌ أَمِينٞ ٥٤ قَالَ ٱجۡعَلۡنِي عَلَىٰ خَزَآئِنِ ٱلۡأَرۡضِۖ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٞ ٥٥ وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي ٱلۡأَرۡضِ يَتَبَوَّأُ مِنۡهَا حَيۡثُ يَشَآءُۚ نُصِيبُ بِرَحۡمَتِنَا مَن نَّشَآءُۖ وَلَا نُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ٥٦ وَلَأَجۡرُ ٱلۡأٓخِرَةِ خَيۡرٞ لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ ٥٧﴾ [یوسف:54-57]

**ترجمه:** و پادشاه گفت او را نزد من آرید تا او را مخصوص خود گردانم، پس چون به او وارد شد و گفتگو کرد، گفت تو امروز نزد ما دارای مقام و امانتی(54) یوسف گفت: مرا سرپرست خزانه‌های زمین قرار بده زیرا من نگاهبان دانایی هستم(55) و بدینگونه یوسف را در زمین تمکّن بخشیدیم که هرجای آن بخواهد مأوی گیرد. هر‌که را بخواهیم به رحمت خود می‌رسانیم و اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌گذاریم(56) و البتّه پاداش آخرت برای آنانکه ایمان آورده و پرهیزکاری می‌کردند بهتر است.(57)

**نکات:** شاه که یک مرتبه بر اثرِ علم و تدبیرِ یوسف مشتاق ملاقات با وی شده بود و او را به حضور طلبیده بود، ولی او برخلاف مردم معمولی که برای ملاقات شاه افتخار می‌کنند، امتناع نموده بود، پس از تحقیقِ کامل چند چیز را درک کرد:

1. فهمید او مانند مردم عادی که اظهار علاقۀ شاه را برای خود افتخار بداند نیست و مانند دیگران که برای حضور دست از پا نشناسد و از زندان خارج شود و زبان تملّق گشاید نیست. دانست که عالِمِ زندانی، روحی بزرگ و فکر بلندی دارد.
2. دانست که یوسف بیش از هر چیز به شرافت و حیثیّت خود علاقه دارد تا اندازه‌ای که حاضر نشد قبل از ثبوت پاکدامنی از زندان خارج گردد.
3. به رشد عقلیِ او پی برد که فرصت‌‌شناس است و از علاقۀ شاه به وی، بهترین نتیجه را گرفت.
4. دانست او مردی است مجاهد، خیرخواه و نیکوکار، زیرا در این مدّتِ زندان از نشرِ دانش و ارشاد و جوابِ مسائلِ مشکله خودداری نکرده و میان زندانیان نیز محبوبیّت کامل پیدا کرده، چنانکه ساقیِ زندانی برای او بیان کرد.
5. پی برد که او در فصل جوانی و شدّت شهوت و منتهای جمال در سخت‌ترین لغزشگاه‌ها حتی در خلوتِ کاخِ عزیز، به ارادۀ عقلی و منطقِ قویِ خود، هوسران را مأیوس کرده است.

به ملاحظۀ تمام اینها، استحکام ایمانی و پاکیِ یوسف محقّق شد. و لذا با اینکه سلاطین به کسی دل نمی‌بندند، به حضرت یوسف علاقۀ شدیدی پیدا کرد و در نظر گرفت او را پس از ملاقات، مشاور مخصوص و محرم اسرار خود قرار دهد و از علم و حکمتِ او بهره برد و در مسائل پیچیده و مواقع حساس از فکر بلند او استفاده کند. و لذا نمایندۀ مخصوص خود را فرستاد برای ملاقات یوسف و او را از زندان دعوت کرد: ﴿وَقَالَ ٱلۡمَلِكُ ٱئۡتُونِي بِهِۦٓ أَسۡتَخۡلِصۡهُ لِنَفۡسِي﴾

نمایندۀ مخصوص آمد و قضایای محاکمه و اثباتِ پاکدامنیِ او و شوق ملاقات شاه با او را به یوسف رساند و گفت: من برای راهنمایی در ملازمت رکاب خواهم بود.

یوسف که مقام خاصّی نزد شاه و درباریان و دانشمندانِ معبِّر پیدا کرده، مصلحت دید که برای آزادی و ملاقاتِ شاه حاضر گردد، و بلکه برای کارهای مهمّ و خدمتِ خلق، کارِ مهمّی انجام دهد.

زندانیان که از آزادی یوسف مطلع شدند از مفارقت او ناراحت شده و گردِ او برای وداع انجمن کردند. و فرزند یعقوب چنانکه عادت دارد به آنان دلگرمی داد، و وعده کرد با ایشان مساعدت کند و برای رهاییِ ایشان بکوشد.

پس حضرت یوسف به اتّفاق فرستادۀ مخصوص، عازم کاخ سلطنتی شد. و چون خواست از زندان خارج شود، برای زندانیان دعا کرد و گفت: «اَللَّهُمَّ اعْطِفْ عَلَیهِم قُلُوبَ الأخیارِ وَلَا تَغُمَّ عَلَیِهِم الأَخْبَارَ»**([[1]](#footnote-1))**. از اینجاست که زندانیان به تمام اخبار، بهتر از مردم عادی آگاهند. و بر درب زندان نوشت: «هَذَا قَبْرُ الأَحیَاءِ وَبَیتُ الأَحْزَانِ وَتَجْرِبَةُ الأَصْدِقَاءِ وَشَمَاتَةُ الأَعْدَاءِ»**([[2]](#footnote-2))**.

و چون خواستند یوسف را به بارگاه حرکت دهند، شاه دستور داد شهر را چراغانی کنند، خیابانها را فرش و پرده به دیوارها آویخته، دوشیزگان نیک منظر را با مجمره‌های بِخُور سرِ راه او فرستند، قشونِ مصر تماماً به استقبالِ او بروند و خلعتِ شاهانه بر قامتِ زیبای او بپوشانند.

و لذا یوسف خود را پاکیزه کرد و لباسها را عوض کرد([[3]](#footnote-3)) و دمِ دربِ زندان بایستاد و گفت: من خارج نمی‌شوم تا تمام زندانیان را آزاد کنند، شاه دستور داد همه را آزاد کنند.

شاه برای ملاقات این ماه کنعانی و دانشمند جهانی، دقیقه‌‌شماری می‌کرد، تا از روحیّاتِ او بیشتر مطّلع گردد. یوسف خردمند بی‌میل نیست شاه را ملاقات کند. ولی میلِ او یک میلِ عادی است بر‌عکس شاه که میل زیادی به ملاقات یوسف دارد. قرار است دو شخصِ با عظمت یکدیگر را ملاقات کنند. اما یوسف به واسطۀ عظمت روح، بدون اینکه وضع روحی او عوض شود و یا مانند سایر مردم حالت تملّق به خود گیرد.

در قرآن ذکر نشده که یوسف اظهارِ علاقه‌ای به ملاقاتِ شاه کرده باشد، امّا شاه دو مرتبه اظهار علاقه برای ملاقات با او نموده.

خیلی خیلی فرق است بین کسی که شاه مایلِ ملاقاتِ او باشد با کسی که او مایل به ملاقاتِ شاه باشد.

یوسف به دربار وارد شد، تقریباً سی سال از عمرش گذشته و جوانی است دارای حسن و ملاحت و عظمت. چون به نزد شاه رسید، همدیگر را در آغوش گرفتند و شاه او را بر تخت خویش نشاند.

بدیهی است سؤال از طرف شاه شروع شد و از سرگذشت یوسف سؤال کرد. او با کمال وقار و بیانِ ساده بدون تزلزل خود را معرفی کرد و از ابتدای طفولیت عقباتی را که دیده شرح داد.

شاه با شنیدن سر‌گذشتِ حیرت‌انگیز وی و دیدنِ لحن قاطع و صداقت و صفای او، کاملاً مجذوب او شد و به روح بزرگ او پی برد. خصوصاً که شنید او از تمام مراحل به پاکی بیرون جسته، لذا به او گفت: دیگر دورانِ سختیِ تو گذشت و ما به تو ایمان داریم و هر مقامی که بخواهید به شما می‌دهیم و سعادت بزرگی شامل حال ما و حال ملت مصر به واسطۀ وجود شریف شما شده و گفت: ﴿ إِنَّكَ ٱلۡيَوۡمَ لَدَيۡنَا مَكِينٌ أَمِين﴾. شاه که از اکثر عمّالِ حکومت خیانت دیده، حال به ارزش وجودِ یوسف پی می‌برد و قدر او را می‌داند.

شاه فهمید صاحبانِ مقاماتِ کشوری مانند عزیز چه کاره‌اند و خیانتِ آنان برای مملکت چقدر گران تمام می‌شود. عمّالِ دولت که باید خادم ملّت باشند خود خائنند و آنان که باید مانند نمک باشند که جلوگیری از گند کنند، خود گندیده‌اند.

شاه که می‌بیند دُرّ گرانبهایی به دست آورده، از سنّ کم و بزرگی روح او تعجب می‌کند. چون با یوسف سخن گفت از بیانات شیرین و کلام دلنشین او بسیار خرسند شد و گفت: دوست دارم خوابم را از زبان شما بشنوم؟ حضرت یوسف فرمود: در خواب دیده‌ای هفت گاو فربۀ نیکو از رودِ نیل نمایان شد و پیش تو آمد و شیر از پستانشان می‌ریخت، همینطور که نظر می‌کردی و از خوبی آنها در عجب بودی، یکبار رود نیل خشک شده و آبش فرو کشید و خشکیِ آن نمایان شد و از میان لجن آن، هفت گاوِ لاغرِ سختی دیدۀ گرد‌آلود و شکم به هم چسبیده که نه پستان داشتند و نه دندان با چنگالی چون چنگالِ سگان و پوزی چون پوزِ درّندگان نمایان شدند و با گاوهای فربه درآویختند و چون درنده آنان را شکار کرده و دریدند، گوشتشان را خوردند و استخوانشان را خرد کردند. همینطور که نظر می‌کردی و در عجب بودی ناگاه چشمت افتاد به هفت خوشۀ سبزِ باردار و هفت خوشۀ خشک پژمرده که از یک سنبله رسته بود و ریشۀ آنها در میان خاک بود و تو به خود می‌گفتی این چه وضعی است؟ اینها سبز بارور و آنها خشک و سیاه‌‌سر، با اینکه هر دو دسته از یک آب و خاکند، به ناگاه بادی وزید و گردی از ریشه‌های خشکِ سیاه به خوشه‌های سبز باردار پاشید و آتشی در آنها افروخت و آنها را سوخت، سیاه و سرنگوش کرد. در اینجا خوابت به پایان رسید.

پادشاه گفت: با اینکه خواب عجیبی بود ولی بیان صحیحی که از تو شنیدم عجب‌تر بود. شاه گفت: ای صدّیق در خوابم چه نظر داری؟ گفت: نظرم این است که گندم و جو جمع کنی تا در این سالهای فراوانی، کشت را بسیار توسعه دهی و اهرام و انبار بسیار بسازی و گندم را با خوشه و ساقه در آنها انبار کنی و دستور بدهی مردم در این سالهای فراوانی یک پنجم محصولات خود را به تو تحویل دهند تا برای هفت سال قحطی کشورِ مصر و همسایگان کفایت کند. و از طرف دیگر چون در سالهای قحطی همسایگانِ مصر به تو رو آرند و به هر طوری که بگویی از تو گندم می‌خرند، در نتیجه گنجهای فراوانی به دست خواهی آورد([[4]](#footnote-4)). در حقیقت آن حضرت، تجارتِ مهمّی را برای کشور مصر، پیشنهاد کرد.

پادشاه به یوسف پیشنهاد کرد که کشورِ مصر به وجود شما محتاج است و هر مقامی را که بخواهی، بخواه؟ من از وجود شما نمی‌توانم چشم‌‌پوشی کنم و از عقل و تدبیر شما نمی‌توانم استفاده نکنم.

حضرتِ یوسفِ خردمند دلیلی نمی‌دید که یکی از مناصب حکومت را قبول نکند. درست است که قدمی برای گرفتن مقام برنداشته و به وسیله‌ای متشبّث نگردیده، بلکه جریان حوادث، او را به دربار سلطنتی کشانده و تا این اندازه محبوب شده. ولی برای اینکه مردم را از علم و تدبیر خود بهره‌مند کند و با داشتنِ مقام و منصب بتواند، توحید و خداپرستی را نشر دهد، لذا وزارت دارایی و یا خزانه‌داریِ کلِّ مملکت را قبول نمود. زیرا می‌دانست هفت‌‌سال قحطی پیش می‌آید و او باید ملّتی را سرپرستی کند و به تدبیرِ حکیمانه از گرسنگی نجات دهد و می‌تواند دستِ مأمورینِ خائن رشوه‌گیر را کوتاه کند و غلّه را نگهداری نماید؛ لذا گفت: ﴿ٱجۡعَلۡنِي عَلَىٰ خَزَآئِنِ ٱلۡأَرۡضِۖ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٞ﴾.

از جملۀ: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهۡلَنَا ٱلضُّرُّ﴾، معلوم می‌شود پادشاه او را لقب عزیز داده و شوهر زلیخا را از آن مقام عزل کرده. و از جمله و اطلاق: ﴿إِنَّكَ ٱلۡيَوۡمَ لَدَيۡنَا مَكِينٌ أَمِين﴾ معلوم می‌شود مقام نخست‌وزیری و وزیر مشاور را نیز به حضرت یوسف واگذار نموده است، و آن حضرت با قبول و پذیرشِ منصب، آبرویی که از کشور مصر به واسطۀ دیگران بر باد رفته بود دوباره به این کشور برگشت داد. و کشورِ مصر چنین شخصیتی به خود ندیده بود.

و بدین ترتیب حضرتِ یوسف پس از سالها رنج و عذاب و عقباتِ تلخ به مقامات حسّاس مصر رسید. و بدیهی است به واسطۀ صحّت عمل و تدابیر ملّت‌پرور، محبوب نزد تمام ارکان دولت و ملّت گردید و با آن اخلاق فاضله هر‌‌چه از مدت خدمتش بگذرد بر محبوبیّت او می‌افزاید. و معلوم می‌شود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند |  | بر اثرِ صبر نوبتِ ظفر آید |

نتیجه‌گیری قرآن

قرآن در ضمن نقل داستان به جای حسّاس که می‌رسد نتیجه می‌گیرد. جایی که نظر تربیتی دارد و می‌خواهد فکرِ خواننده و شنونده را رهبری کند به نکته‌هایی نظر را جلب می‌کند:

در اینجا پس از ذکرِ داستانِ زمانِ کودکی و چاه‌نشینی و زندانی‌شدن یوسف و رسیدن او به مقام شامخ می‌گوید: ﴿وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي ٱلۡأَرۡضِ يَتَبَوَّأُ مِنۡهَا حَيۡثُ يَشَآءُ﴾. یعنی اگر یوسف مورد حسد واقع نمی‌شد و در چاه و زندان صبر نمی‌کرد و برای خدا عفّت و عصمت خود را حفظ نمی‌کرد، ما او را به چنین مقامی راهنمایی نمی‌کردیم. پس لطف ما به دنبال خود، او را رهبری کرده است.

دستهایی برای ذلّت او کار کرد حتّی دستهای برادرانش. و نقشه‌هایی برای نابودی و ذلّت بندگی او کشیده شد، ولی دست مرموز الهی که عزّت وی را ترسیم کرده زیر پرده اجراء شد. اگر او را به چاه نمی‌انداختند، به دست کاروان نمی‌افتاد. و اگر کاروانیان، او را به ذلّتِ بندگی نمی‌فروختند، به دست عزیز نمی‌افتاد و به زندان نمی‌رفت. و اگر به زندان نمی‌رفت و با مأمورین شاه ملاقات نمی‌کرد، نزد شاه معرفی نمی‌شد.

این یک نوع از الطاف الهی است که دستگاه منظّم خلقت در این کارگاه پیچیدۀ طبیعت و حیرت‌انگیز تربیت، هرکس را بخواهد به رحمتِ الهی می‌رساند: ﴿نُصِيبُ بِرَحۡمَتِنَا مَن نَّشَآءُ﴾. ولی آنچه مؤثّر است نیکی و پاکی است که نزدِ خدا و خلق، انسان را عزیز می‌گرداند و یک قرارداد الهی است که اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌گرداند. و طبق نظامات دقیق الهی و تخلّف‌ناپذیر علّت و معلولیّت هر نوع مجاهدت و تقوی اثرِ خود را می‌بخشد که فرموده: ﴿وَلَا نُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ﴾.

پس معلوم شد برخلاف آنچه مادّیّین می‌گویند، یک دستِ مخفی و یک قدرتِ غیبی با کمال مراقبت بر دستگاه جهان بشریّت حکومت می‌کند و:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خدا کشتی آنجا که خواهد برد |  | و گر ناخدا جامه بر تن درد |

بدون اختیار و یا با اختیارِ خودِ مردم، به هر‌جا بخواهد سوق می‌دهد: ﴿وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ﴾

نکتۀ دیگری که قرآن بیان کرده

جملۀ: ﴿وَلَأَجۡرُ ٱلۡأٓخِرَةِ خَيۡرٞ لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ﴾، می‌گوید: همان قدرت لایزالی که برای دستگاهِ خلقت، حساب دقیقی آورده که ذرّه‌ای از اعمال خیر و شر بی‌ثمر نمی‌ماند، همان قدرت، این کاروان هستی را به سوی یک جهان دیگری رهبری می‌کند که جاوید و ابدی است و اجر و سعادت آن جهان، با این جهان مقایسه نشود.

این جهان زودگذر و لذتهایش آلوده با تلخی‌ها و ناکامی‌ها است برخلاف آن جهان. لذّت این جهان موقت است و آنجا دائم.

پس از آنکه قرآن مطالبِ لازم را نتیجه‌گیری نمود، می‌پردازد به باقی قصۀ یوسف، که ذکر آن خواهد آمد.

آنچه ذکرش خالی از اهمّیّت نیست

بدانکه چنانکه از تاریخ استفاده می‌شود: وضعِ حکومتِ مصر، قبل از حضرت یوسف، یک حکومت استبدادی جائرانه‌ای بوده که هیچ حقّی برای رعیّت قائل نبوده‌اند و تحمّل چنین حکومتی با وجودِ رسالتِ الهیِ یوسف که مبنی بر عدالت، دموکراسی و مساوات باشد، منافات دارد. و به اضافه کشورِ مصر در آن دوره، بت‌پرست بوده‌اند و روحانیّون آنان یک مشت جادوگر، کاهن و خرافات باف بوده. بنابر‌این چگونه حضرت یوسف ریاستِ چنین کشوری را قبول نموده؟ باید گفت:

یوسف از جانب خدا مأمور بوده که راجع به کشاورزی آنجا اقداماتی کند تا مردم مصر و مجاورین آن خصوصاً خانوادۀ یعقوب از قحطی هلاک نشوند. و شرحِ آن­حضرت دربارۀ خوابِ پادشاه و اطّلاعاتِ آن­حضرت راجع به امور کشاورزی را می‌توان از معجزات او دانست.

حضرت یوسف در کشوری که قانونی نداشته و وزارتخانۀ مرتبی نبوده، یک تشکیلات تازه‌ای مانند وزارت کشاورزی منظمی بوجود آورد. و تخصص فنی را اساس آن قرار داد و گفت: ﴿إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٞ﴾. و متعهّد تولید، جمع‌آوری، تقسیم، خرید و فروش محصولات، جیره‌بندی و عدالت در پخش گردید که پولداران، برای انبارکردنِ خودشان، زیادتر ازحدّ خریداری نکنند.

حضرت یوسف یک مؤسّس بی‌سابقه‌ای بود که خواست جلو استبداد حکومتی را بگیرد و از ساخت و پاخت حاشیه‌نشینان و مدیران کل جلوگیری کند. و کم‌کم مملکت را به طرف آزادی و قانون کشانَد. این کار، کار هیچ­کس نبود جز پیغمبری با قدرت. لذا آن­حضرت در امور ادارت مصر اصلاحاتی کرد و در امور کشاورزی فداکاری نمود. و اراضی مصر را میان کشاورزان تقسیم نمود. و طرحهای سودمند و قوانین مفیدی برای این کارها پیشنهاد و تصویب کرد؛ اوضاع آبیاری، ایجاد آب، حفر قنوات و تقسیم آب را در نظر گرفت. و انبارهای زیادی ساختمان کرد و ذخیرۀ هفت سال کشور مصر را تهیه دید. و وسائلِ زندگیِ مردم و سطح اخلاق ایشان را بالا برد و به دنیا ثابت کرد که روحانی صحیح می‌تواند بهترین حکومتی را فراهم کند و روحانی نمایان منزوی خرافاتی را نباید پیشوای خود قرار داد. و سازمان روحانی که از زندگی مردم بی‌خبر و خارج باشد و مردم را به اوهام و سرگردانی مشغول کند باید از بین برود.

تورات راجع به حضرت یوسف مطالبِ باطل نیز آورده مثلاً می‌گوید: نقره، مواشی و زمین مردم را برای فرعون گرفت و مردم را هم خرید و برده ساخت!

دینِ حقّ با زندگی موافق است

قبولِ ریاست دنیایی از طرف یوسف دلیل است بر اینکه دین حق با زندگی منافات ندارد. دین حق تعدیل‌کنندۀ عواطف انسانی است تا بشر را به اخلاق پاک و عقاید تابناك هدایت کند. به همان اندازه که مادیت، افکار و اعمال انسان را در قالب تنگِ آرزو و هدفِ دنیوی می‌ریزد و زندگی او را بی‌مغز و دچار تنازع و کشمکش می‌نماید و زیان‌آور است، روحانیّت خشک هم انسان‌ها را در یک وادی تاریک اوهام، خیالبافی و احساسات بشری می‌اندازد و او را از جامعه جدا می‌کند مانند روحانیّت فلسفی، تصوّف و روحانیّتِ تصنّعیِ گریه و زاری و توسّل به موجوداتِ خیالی. چنین سازمان روحانیّت خشکی، افرادی را بیهوده و بیکار نگه می‌دارد و عدّه‌ای را به نیرنگ و حیله سرگرم و فریب می‌دهد و از راه سعادت دور می‌کند.

حضرت یوسف که یک پیغمبر روحانی بود در کابینۀ حکومتی وارد شده و در قسمت دارایی، کشاورزی و تنظیم امور رعیّت و بسطِ عدالت، خدمات شایانی کرد و به دنیا اعلام کرد که مقام روحانی با سیاست و تدبیرِ امورِ کشور منافات ندارد. و آنان را به راه زندگیِ مادّی و معنوی هدایت کرد و دست جادوگران، کاهنان و روحانیان بت‌ساز را از سر مردم کوتاه نمود. امام رضا فرموده: حضرت یوسف به جمع خواربار اقدام کرد و در هفت سال فراوانی آنها را در انبارها جمع نمود. چون سالهای فراوانی گذشت و سالهای قحطی شروع شد، حضرت یوسف شروع به فروش خواربار نمود و در سال اول پول‌های نقره و طلا را آنچه بود، جمع آوری کرد و دیناری نماند مگر آنکه در ملک یوسف آمد. و در سال دوم زیور و جواهرات را گرفت تا در مصر و حوالی آن زیور و گوهری نماند مگر آنکه در ملک او وارد شد و در سال سوم گله‌های چهارپایان و گوسفندان را گرفت. و در سال چهارم بندگان و کنیزان را گرفت که در مصر بنده و کنیزی نماند مگر آنکه در ملک یوسف آمد و در سال پنجم خانه، آب و ملک‌ها را گرفت تا در مصر و حوالیِ آن زمینی نماند مگر آنکه در ملک یوسف درآمد و در سال ششم مزرعه‌ها و نهرها را گرفت تا در مصر و حوالیِ آن نهر و مزرعه‌ای نبود مگر در ملک او. و در سال هفتم رقبۀ مردم را به بهای گندم خرید تا در مصر و حوالیِ آن بنده و آزادی نماند مگر اینکه همه بندگان یوسف شدند([[5]](#footnote-5)). البتّه آن حضرت پس از اتمام سال‌های قحطی و ورود سالهای متعارفی، تمام مردم را آزاد نمود و املاک‌شان را بخشید. مردم گفتند: ما ندیدیم و نشنیدیم که خدا به سلطانی چنین علم و تدبیری داده باشد.

حضرت یوسف در چنین سالهای قحطی که قدرت عظیم پیدا کرده و در مصرف غلّه و جیره‌بندی کمال احتیاط را به عمل می‌آورد تا مردم را از خطر نابودی نجات دهد، زحمتش چند برابر گردیده، زیرا کثرتِ محتاجان و درخواستِ زیادِ اربابِ حاجت، کارِ یوسفِ دلسوز را زیاد کرده و شاید خودش غذای سیر نمی‌خورد تا گرسنگان را فراموش نکند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یوسف صدّیق شد چون پادشاه ملک مصر |  | آن که سیر از خوان او بودی جهانِ گُرسِنِه |
| گفت چون من خورده باشم سیر و باشمخفته‌پوش |  | کی خبر دارم زحالِ میهمانِ گُرسِنِه |

در این سالهای قحطی نه تنها مردم مصر بلکه بلاد مجاور که با مصر روابط اقتصادی دارند، به مصر هجوم کرده و غلّه می‌بردند و حضرت یوسف کاملاً رسیدگی می‌کرد. البته باید ورودِ اشخاصی که درخواستِ غلّه می‌کنند کنترل شود و باید معامله‌ها تماماً زیر نظرِ یوسف قرار گیرد و باید اشخاص درخواست کننده شناخته گردند تا کسی تقلّب و تزویر نکند و تجّار طمعکار برای سود بردن به نامهای مختلف و نیرنگها و رشوه‌دادن‌ها، غلّه را نبرند. پس باید مقدارِ مصرف و دفعات و نامِ اشخاص دقیقاً ثبت گردد. آن حضرت کاملاً مواظبت می‌کند چه کسان می‌آیند و چقدر می‌برند. در این ایّام از کنعان و جاهای دیگر فوج‌فوج به سوی مصر برای خرید غلّه می‌آیند.

ورود برادران یوسف برای خرید غلّه

در این سالها کنعان دچار قحطی و تنگی گردیده و خانوادۀ یعقوب برای قوتِ خود به فشار افتاده‌اند. ناچار حضرت یعقوب، فرزندان خود را انجمن کرد و گفت باید برای خریدِ خواربار به سوی مصر بروند. فرزندان او به استثنای بنیامین که پدر با او مأنوس بود و برای انجام کارهای داخلی و ادارۀ امور خانواده مانده بود، بقیّه بار سفر بستند و با کاروان فلسطین پس از طی راههای طولانی وارد مصر شدند و مقداری پول نقره، یا کفش و پوست همراه آورده‌اند.

فرزندان یعقوب باید خود را به مأمورین غلّه معرفی کنند و مأمورین باید به عزیز مصر گزارش بدهند. حضرت یوسف هم منتظر ورود آنان بود. چون مأمورین گزارش دادند، حضرت یوسف در بین اسامی واردین و درخواست ‌کنندگان، نام برادران خود را شنید. البتّه وضعِ روحی او تغییر کرد ولی خودداری نمود و دستور داد آنان را به حضور بیاورند. اکنون 39 سال از سن یوسف گذشته و به مسند عزّت نشسته و در آب و هوای مصر قیافۀ کودکیِ او عوض شده. آن روزی که برادران او را در چاه انداختند به قولی 9 ساله بوده و فعلاً قیافۀ مرد چهل‌ ساله دارد. یوسف با ایشان به زبان عبری و پدر و مادری سخن نگفت تا برادران، او را نشناسند. و برادران او را نشناختند چنانکه در آیۀ ذیل است:

﴿وَجَآءَ إِخۡوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُواْ عَلَيۡهِ فَعَرَفَهُمۡ وَهُمۡ لَهُۥ مُنكِرُونَ ٥٨ وَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمۡ قَالَ ٱئۡتُونِي بِأَخٖ لَّكُم مِّنۡ أَبِيكُمۡۚ أَلَا تَرَوۡنَ أَنِّيٓ أُوفِي ٱلۡكَيۡلَ وَأَنَا۠ خَيۡرُ ٱلۡمُنزِلِينَ ٥٩ فَإِن لَّمۡ تَأۡتُونِي بِهِۦ فَلَا كَيۡلَ لَكُمۡ عِندِي وَلَا تَقۡرَبُونِ ٦٠ قَالُواْ سَنُرَٰوِدُ عَنۡهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَٰعِلُونَ ٦١ وَقَالَ لِفِتۡيَٰنِهِ ٱجۡعَلُواْ بِضَٰعَتَهُمۡ فِي رِحَالِهِمۡ لَعَلَّهُمۡ يَعۡرِفُونَهَآ إِذَا ٱنقَلَبُوٓاْ إِلَىٰٓ أَهۡلِهِمۡ لَعَلَّهُمۡ يَرۡجِعُونَ ٦٢﴾ [یوسف:58-62]

**ترجمه:** و برادران یوسف آمدند و بر او وارد شدند پس او آنان را شناخت و آنان او را نشناختند(58) و چون ساز و برگ آنان را در اختیارشان گذاشت و بارِ آنان را بار کرد، گفت: آن برادرِ پدریِ خود را نزد من بیاورید، آیا نمی‌بینید که من کیل را تمام می‌دهم و بهترین پذیرایی‌کنندگانم(59) اگر او را نیاورید کیلی پیش من ندارید و نزدیک من نیایید(60) گفتند: به زودی با پدرش مذاکره و کوشش می‌کنیم و حتماً این کار را خواهیم کرد(61) و یوسف به گماشتگان خود گفت: سرمایۀ آنان را در بارهایشان بگذارید شاید وقتی که به خاندان خود برگشتند متاع و سرمایۀ خود را بشناسند و باشد که برگردند.(62)

**نکات:** یوسف که در مسند عزّت تکیه کرده و رنگ و رخسارِ او را آفتاب بیابان عوض نکرده و در تکلّم به زبان مصری سخن می‌گوید و بلکه ترجمانی گرفته تا با برادران سخن گوید، منظور برادران را فهمید که از فشارِ روزگار آمده‌اند غلّه ببرند. ولی آنان احتمال نمی‌دهند که عزیزِ مصر همان طفل نه ساله باشد که سی سال قبل مفقود شده و از او خبری ندارند. اگر چه قیافۀ آنان پس از سی سال تغییر کرده، ولی حضرت یوسف می‌تواند قیافه‌های فعلی آنان را با قیافه‌های سی‌ سال قبل تطبیق دهد.

حضرت یوسف بسیار مشتاق است احوالِ پدر و مادر و سایر بستگان را به طوری که برادران نفهمند او کیست، بپرسد. و نخواست مستقیماً در این موضوع مذاکره کند. بلکه با زبردستی آنان را وادار کرد که احوال خود و بستگان خود را بیان کنند.

فخر رازی در اینجا که یوسف می‌گوید: ﴿ٱئۡتُونِي بِأَخٖ لَّكُم مِّنۡ أَبِيكُمۡ﴾، برای این درخواست، چند وجه ذکر کرده:

1. چون حضرت یوسف به هر نفری بیشتر از یک بار شتر گندم نمی‌داد، در این سفر که برادران ده نفر بودند ده بار شتر گرفتند و گفتند برای پدر سالخورده و برادر کوچکتر ما نیز دو بار گندم بده؟ حضرت یوسف در جواب فرموده، باشد برادرِ کوچکترِ خود را بیاورید تا من برای او نیز یکبار شتر گندم زیادتر بدهم.
2. برادران گفتند: برادر کوچکتری داریم که مورد انس و محبت پدر ماست و لذا او را نیاوردیم. حضرت یوسف فرموده، باشد سخن شما عجیب است زیرا چگونه با اینکه شما عاقلتر، مؤدبتر و کاملترید پدر شما او را بهتر دوست دارد لابدّ او باید در فضل و ادب اعجوبه باشد. او را بیاورید تا من ببینم.
3. چون برادران، ده نفری بر یوسف وارد شدند، حضرت فرمود: شما کیستید؟ گفتند: ما چوپانهای شام هستیم برای شدّت قحطی آمده‌ایم گندم خرید کنیم. فرمود: شاید شما جاسوسید؟ گفتند: معاذ الله ما فرزندان پیر بزرگوارِ پیغمبری هستیم به نام یعقوب. فرمود: چند برادر بوده‌اید؟ گفتند: دوازده نفر، یکی از ما هلاک شد و یکی دیگر برای تسلّی پدر نزدِ او مانده و ما ده نفر آمده‌ایم. حضرت یوسف فرمود: یک نفر را نزد من گرو بگذارید و بروید آن برادری که نزدِ پدرتان است بیاورید تا رسالتِ پدرتان را به من برساند. در این هنگام قرعه زدند و قرعه بنام شمعون آمد و او را نزد یوسف گذاشتند.
4. شاید چون نام پدر خود را بردند حضرت یوسف گفت: چرا او را تنها گذاشتید؟ گفتند: یک نفر نزد او مانده. فرمود: چرا او را انتخاب کرد؟ مگر او نمی‌توانست مسافرت کند؟ گفتند: خیر، بلکه او را بیشتر دوست می‌دارد. حضرت فرمود: از قراری که می­گویید پدر شما مرد حکیم و علیمی است، بی‌خود یک فرزندش را نباید بیشتر دوست بدارد، لابد فضل و کمال بیشتری دارد، من میل دارم آن برادر شما را ببینم.

اگر چه در ضمن سخن، گفتگو از برادر گمشدۀ آنان به میان می‌آمد و قهراً عمل زشت آنان که به کودکی او رحم نکردند و پدرِ پیرِ خود را چقدر سوزانیدند موجب ناراحتیِ او می‌شود. ولی آن حضرت کمترین تعرّض و بی‌احترامی به آنان نمی‌کند بلکه با کمال گرمی و صمیمیّت با آنان رفتار می‌کند و دستور می‌دهد پذیرایی گرمی از ایشان بنمایند.

بنابر‌این آن حضرت در ضمن از ایشان بازپرسی کرده که شما اهل کجایید؟ خانوادۀ شما کیانند؟ برای چه در مصر آمده‌اید؟ شاید برای جاسوسی آمده‌اید؟ که در اینجا گفتند: خیر. ما ده نفر برادریم فرزند پیغمبر بزرگوار، یک برادر ما هم نزد پدر ما مانده و اگر شما بزرگی مقام پدر ما را بدانید، احترام شایانی خواهید کرد. یوسف گفت: پس چرا برادر کوچکتر را نیاوردید؟ گفتند: پدرش غمگین است وبا او انس دارد. گفت: پدر شما چرا غمگین است شاید از نادانی و سفاهت شما؟ گفتند: خیر، سبب آزردگی او این است که از مادرِ آن فرزندِ کوچکش، پسری داشت که از دستش رفته و می‌گویند: او را گرگ خورده. یوسف پرسید: شما از کجا می‌گویید آیا دلیلی و یا شاهدی بر گفتارتان دارید؟ گفتند: خیر ما غریب هستیم و کسی در این شهر ما را نمی‌شناسد.

در تورات نوشته که یوسف گفت: شاید جاسوس می‌باشید و دستور داد همۀ برادران را زندانی کردند، چون برادران زندانی شدند و سختی زندان را ملاحظه کردند، گفتند: این سختی‌ها به کیفر ظلم ما بر یوسف است. زیرا ما به او رحم نکردیم و اکنون گرفتار شده‌ایم. روز سوم، یوسف برادران را احضار کرد، و فرمود: اکنون خانوادۀ شما گرسنه و بی‌قوت هستند، نه نفر شما را مرخص می‌کنم تا برای خانواده و پدر پیر خود گندم ببرند و یک تن از شما را نگه می‌دارم تا بروید و برادر کوچکترِ خود را بیاورید تا من بدانم شما راستگویید و در پيش چشمِ برادران دستور داد شمعون را در بند کردند و دستور داد برای آنان بارهای گندم گرفتند و نقدی که آورده بودند در میان بارهای ایشان گذاشتند و روانه شدند. و ضمناً خاطرنشان کرد که اگر برادر کوچکتر خود را نیاورید هرگز مرا نخواهید دید و گندم به شما داده نشود. برادرانِ یوسف با بارها روانۀ کنعان شدند([[6]](#footnote-6)).

علت اینکه حضرت یوسف، نقد و متاع آنان را به طوری که نفهمند به آنان رد کرد، این بود که آنان را وادار به مراجعت کند، زیرا:

**اولاً**: می‌دانست که آنان برای امانت و دیانتی که دارند برخود لازم می‌دانند که برگردند و بهای گندمی که برده‌اند به عزیز برسانند.

**ثانیاً**: ملاحظه کرد شاید به غیر از نقدینه چیزی نداشته باشند و خجالت بکشند که دست خالی مراجعت کنند لذا نقد آنان را به آنان برگردانید که وسیلۀ مراجعت آنان شود.

**ثالثاً**: لازم بود به پدر و برادران خود در این سال قحطی کمکی بدهد و گرفتن پول از ایشان دلالت بر پستی و کِنِسی می‌کرد، حضرت یوسف خواست بدون اینکه منّتی بگذارد احسانی به ایشان کرده باشد.

**رابعاً**: خواست در مقابل اساءه، احسانی کرده باشد([[7]](#footnote-7)).

باید دانست که سرگذشتِ گرو گرفتنِ شمعون در تورات ذکر شده، ولی بر خلاف ظاهر آیات قرآن است، زیرا از قرآن استفاده می‌شود که حضرت یوسف ایشان را شناخت و با کمال مهربانی گندم داد و درخواست کرد که در سفر دیگر برادر خود را همراه بیاورند و تدبیری که برای مراجعت آنان به کار برد، فقط همان گذاشتن متاع است دربارهای ایشان. ضمناً قضیّۀ جاسوسی نیز در تورات ذکر شده است.

اگر کسی بگوید چگونه خودِ یوسف به کنعان مسافرت نکرد و یا پدرش را نخواست؟ جواب این است که:

**اولاً**: مشاغل، ریاست و کارهای زیاد او، مانع این مسافرت بود.

**ثانیاً**: پدر پيرش سرپرست دودمان حضرت ابراهیم بود و مسافرت طولانی باعث زحمت او می‌شد.

**ثالثاً**: کارهای یوسف به وحی الهی بوده شاید مجاز نبوده است.

به اضافه آن حضرت اوقاتی که زر خرید و یا در زندان بود نمی‌توانست برود و اگر می‌رفت باعث حملۀ برادران و قتل او می‌شد. و شاید خدا خواسته یعقوب را ادب کند که چرا برای مخلوقی خود را باخته است.

﴿فَلَمَّا رَجَعُوٓاْ إِلَىٰٓ أَبِيهِمۡ قَالُواْ يَٰٓأَبَانَا مُنِعَ مِنَّا ٱلۡكَيۡلُ فَأَرۡسِلۡ مَعَنَآ أَخَانَا نَكۡتَلۡ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٦٣ قَالَ هَلۡ ءَامَنُكُمۡ عَلَيۡهِ إِلَّا كَمَآ أَمِنتُكُمۡ عَلَىٰٓ أَخِيهِ مِن قَبۡلُ فَٱللَّهُ خَيۡرٌ حَٰفِظٗاۖ وَهُوَ أَرۡحَمُ ٱلرَّٰحِمِينَ ٦٤ وَلَمَّا فَتَحُواْ مَتَٰعَهُمۡ وَجَدُواْ بِضَٰعَتَهُمۡ رُدَّتۡ إِلَيۡهِمۡۖ قَالُواْ يَٰٓأَبَانَا مَا نَبۡغِيۖ هَٰذِهِۦ بِضَٰعَتُنَا رُدَّتۡ إِلَيۡنَاۖ وَنَمِيرُ أَهۡلَنَا وَنَحۡفَظُ أَخَانَا وَنَزۡدَادُ كَيۡلَ بَعِيرٖۖ ذَٰلِكَ كَيۡلٞ يَسِيرٞ ٦٥ قَالَ لَنۡ أُرۡسِلَهُۥ مَعَكُمۡ حَتَّىٰ تُؤۡتُونِ مَوۡثِقٗا مِّنَ ٱللَّهِ لَتَأۡتُنَّنِي بِهِۦٓ إِلَّآ أَن يُحَاطَ بِكُمۡۖ فَلَمَّآ ءَاتَوۡهُ مَوۡثِقَهُمۡ قَالَ ٱللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٞ ٦٦﴾ [یوسف:63-66]

**ترجمه:** پس چون به سوی پدرشان برگشتند، گفتند: ای پدر، کیل گندم از ما منع شد پس برادرمان را با ما بفرست تا پیمانۀ کامل بگیریم و محقّقاً ما او را حفظ خواهیم کرد(63) یعقوب گفت: آیا شما را بر او امین بدانم همان­طور که پیش از این بر برادرش امین نمودم، پس خدا بهترین نگهبان است و او از همۀ رحم‌کنندگان رحیم‌تر است(64) و چون متاع خود را گشودند، دیدند نقد و سرمایه‌شان به ایشان بازگشته، گفتند: ای پدرجان، دیگر چه می‌خواهیم این سرمایۀ ماست که به ما بازگردانده شده و ما برای خانوادۀ خود طعام می‌آوریم و برادر خود را حفظ می‌کنیم و یک بار شتر زیاده می‌گیریم، این پیمانۀ آسان است (و یا اندک است)(65) یعقوب گفت: هرگز او را با شما نمی‌فرستم تا اینکه پیمان محکمی از خدا به من بسپارید که او را حتماً به من برگردانید مگر اینکه همه به حادثه‌ای گرفتار شوید، پس چون تعهد و پیمان خود را دادند، گفت: خدا بر آنچه می‌گوییم وکیل است.(66)

**نکات:** چرا فرزندانِ یعقوب ده‌نفری برای خرید غلّه رفتند؟ برای آنکه عزیز به یک نفر، ده بار گندم، نمی‌داد، بلکه روی حساب دقیق به هر سرپرست خانواده‌ای، یک بار گندم می‌داد. لذا اینان جز سفر دست‌جمعی چاره‌ای نداشتند.

فرزندانِ یعقوب اگرچه از پذیرایی عزیز مصر، در سفر اوّل، شاد و کامیاب بودند ولی چون برای تهیّۀ آذوقۀ خانوادۀ خود به مصر آمده‌اند، باید زودتر برگردند.

زنان و فرزندانِ یعقوب، همه در انتظار بازگشت سرپرستان و نان‌آورانِ خود، دقیقه ‌شماری می‌کنند زیرا تنگدستی و قحطی فشار آورده و وسیلۀ کافی ندارند و بیش از همه، یعقوبِ سالخورده در انتظار است. زیرا رئیس قبیله برای قبیله و حفظ آنان بیش از دیگران ناراحت است.

سرانجام انتظار به پایان رسید و قافلۀ فلسطین به وطن خود برگشت و فرزندان یعقوب به سلامت بازگشتند و فامیل و نواده‌های یعقوب، دور ایشان را گرفتند. ولی ده بار شتر غلّه، برای خانوادۀ بزرگی کم بود و باید قبل از اتمام غلّه باز به مصر مراجعت کنند. اما با مشکلی روبرو شدند زیرا از یک طرف عزیز گفته اگر در سفر دیگر، برادر کوچک خود را نیاورید غله به شما داده نخواهد شد. و از طرف دیگر، پدرِ سالخورده به این پسر علاقه دارد و او را به جای فرزند گمشده‌اش دوست دارد و جداکردن این پسر از پدر مشکل است. خصوصاً که پدر به علّت سوء‌سابقه‌ای که برادران داشته و دربارۀ یوسف آنقدر پدر را اذیت کرده بودند، نسبت به ایشان بدگمان است.

آری، لکّۀ بد را به زودی نمی‌توان پاک کرد و آبروی از دست‌رفته را نمی‌توان باز گردانید.

به هر حال غلۀ موجود رو به نقصان گذاشت و پسرانِ اسرائیل باید برای تأمین معاش، به مصر، مسافرت کنند. ولی در این نوبت کلید موفّقیّت به دست پدر بزرگوار است زیرا اگر او، پسر کوچکتر را نفرستد، عزیز، غلّه نخواهد داد.

لذا برادران گفتند: ای پدر صحیح است که شما به بنیامین انس و علاقه دارید، ولی زندگی و حیات فامیل، موقوف به این است که او را با ما به مصر بفرستی، زیرا به طوری که عزیز گفته اگر او را نبریم، آذوقه نخواهد داد. شما این مشکل را تحمّل نمایید و برادرِ ما را برای تأمین معاش با ما بفرست: ﴿فَأَرۡسِلۡ مَعَنَآ أَخَانَا نَكۡتَلۡ﴾. به اضافه اگر او بیاید، عزیز، یک بار شتر، زیادتر به ما غلّه خواهد داد، و ما به شما اطمینان می‌دهیم که حتماً او را حفظ می‌کنیم: ﴿وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ﴾.

حضرت یعقوب تقاضای فرزندان را منطقی می‌داند و میل دارد به هر طریقی که ممکن است، حیاتِ خانواده را حفظ کند. ولی به فرزندان بد سابقه، اعتماد ندارد و می‌ترسد بنیامین نیز به سرنوشتِ یوسف، مبتلا شود و غمی بر دل او افزوده شود. لذا در جواب فرزندانش گفت: چگونه به شما اعتماد کنم، با اینکه سابقاً برادرش را بردید و نیاورید و به دروغ گفتید: او را گرگ خورده است: ﴿قَالَ هَلۡ ءَامَنُكُمۡ عَلَيۡهِ...﴾ من به حفظ و مراقبت شما امیدی ندارم ولی به حفظ خدا امیدوارم.

فرزندان یعقوب، همه خجل و شرمنده شدند و خاطرۀ تلخِ یوسف، پس از سالها تجدید شد. از طرفی نزد پدر متّهم و سر به زیرند، ولی چاره‌ای به جز صبر ندارند. باز تقاضای خود را تکرار کردند و دلیل دیگری آوردند و آن دلیل این بود که چون بارهای خود را گشودند، دیدند سرمایۀ ایشان در بار است. گفتند: ای پدر، ما دیگر چه می‌خواهیم و چه عذری برای ترک سفر داریم؟ این نقدینه و سرمایۀ ماست که به ما برگشته و از نظر پول در مضیقه نیستیم. پس، التماس ما این است که برادرِ ما را با ما بفرست که از غلّه برای خانواده محروم نشویم و یک بار شتر هم زیادتر برای برادر کوچک دریافت کنیم. و این خود، کمکی به زندگی ما خواهد بود.

پدر سالخورده باید دودمان ابراهیم را سرپرستی کند و آنان را از قحطی برهاند. ولی چه کند به فرزندان اعتماد ندارد که مبادا جانشینِ یوسف از دستش برود.

از این رو، حضرت یعقوب به فرزندانش گفت: شما پیمان محکمی به من بسپارید و خدا را شاهد و ناظر قرار دهید و با او عهد کنید که فرزندم را به من برگردانید، مگر آنکه پیش‌ آمدی شود که از عهدۀ شما خارج باشد.

فرزندانِ یعقوب خوشحال شدند و فوری پیمانِ شدیدی با پدر بستند و خدا را بر آن پیمان وکیل و شاهد قرار دادند. در وقتِ پیمان‌ بستن به یادِ پیمان بستن با پدر، هنگام بردن یوسف افتادند. ولی آن وقت قصد خیانت داشتند، امّا این مرتبه قصد خیرخواهی و این پیمان از روی حقیقت و واقعیّت است. امّا چون سابقه خراب است، اطمینانِ پدر، صد درصد جلب نمی‌شد.

بعضی از مفسّرین نوشته‌اند که یعقوب به فرزندان خود گفت: شما چه کار داشتید که به عزیز اظهار کنید ما برادر کوچکتری داریم؟ گفتند: برای رفع تهمتِ جاسوسی، ما وادار به این اظهار شدیم.

بالأخره حضرت یعقوب ناچار به سفر یک‌ ماهۀ بنیامین، راضی شد و چون خواستند حرکت کنند پدرشان سفارشاتی کرد:

﴿وَقَالَ يَٰبَنِيَّ لَا تَدۡخُلُواْ مِنۢ بَابٖ وَٰحِدٖ وَٱدۡخُلُواْ مِنۡ أَبۡوَٰبٖ مُّتَفَرِّقَةٖۖ وَمَآ أُغۡنِي عَنكُم مِّنَ ٱللَّهِ مِن شَيۡءٍۖ إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِۖ عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُۖ وَعَلَيۡهِ فَلۡيَتَوَكَّلِ ٱلۡمُتَوَكِّلُونَ ٦٧ وَلَمَّا دَخَلُواْ مِنۡ حَيۡثُ أَمَرَهُمۡ أَبُوهُم مَّا كَانَ يُغۡنِي عَنۡهُم مِّنَ ٱللَّهِ مِن شَيۡءٍ إِلَّا حَاجَةٗ فِي نَفۡسِ يَعۡقُوبَ قَضَىٰهَاۚ وَإِنَّهُۥ لَذُو عِلۡمٖ لِّمَا عَلَّمۡنَٰهُ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ٦٨﴾ [یوسف:67-68]

**ترجمه:** و یعقوب گفت: ای پسرانِ من، از یک دروازه واردِ شهر نشوید و از دروازه‌های جداگانه وارد شوید و من نمی‌توانم چیزی را که از خدا مقدر شده از شما بگردانم. حُکمی نیست مگر از خدا. بر او توکل کردم و باید همۀ توکل‌کنندگان بر او توکل کنند(67) و چون همانگونه که پدرشان امر کرده بود داخل شدند، این­کار نتوانست چیزی را که از طرف خدا مقدر شده دفع کند جُز اینکه حاجتی در دل یعقوب بود که برآورده کرد، چون او دارای علمی بود که ما به وی آموخته بودیم ولیکن بیشتر مردم نمی‌دانند.(68)

**نکات:** چون حضرت یعقوب به حکم اضطرار فرزندِ کوچکتر را با برادران با کاروان فلسطین به مصر روانه کرد، چون رفت و برگشتِ ایشان بیش از یک ماه طول می‌کشد و راه دراز و خطرناک است، فرزند دلبند خود را بوسید و برای دلسوزی، به آنان توصیه کرد که از یک دروازه واردِ شهر مصر نشوید، بلکه به چند عدّه تقسیم شوید و از دروازده های جداگاه وارد شوید.

شاید حضرت یعقوب فکر کرده مبادا این برادرانِ شجاع رشیدِ خوش‌اندام مورد چشم‌‌زخم شوند و یا مبادا مورد حسدِ مردم واقع شوند، یا مبادا مأمورین انتظامی و کارآگاههای مخفی به ایشان بدگمان شوند و اسبابِ زحمتِ ایشان گردند و مراجعتِ ایشان طول بکشد.

به هر حال از چند دروازه داخل شدند. ولی حضرت یعقوب گوشزد نموده بود که من از مقدّرات الهی نمی‌توانم جلوگیری کنم، فرمانِ کارگاهِ جهان فقط به دست خداست: ﴿إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾، تا فرزندانش به امید خدا باشند.

فرزندان مطابقِ دستورِ پدر، واردِ پایتختِ مصر شدند زیرا پدر، دلسوزی و مهربانی خود را از ایشان دریغ نکرده بود، که وظیفۀ پدر راهنمایی است.

﴿وَلَمَّا دَخَلُواْ عَلَىٰ يُوسُفَ ءَاوَىٰٓ إِلَيۡهِ أَخَاهُۖ قَالَ إِنِّيٓ أَنَا۠ أَخُوكَ فَلَا تَبۡتَئِسۡ بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ٦٩﴾ [یوسف:69]

**ترجمه:** و زمانی که بر یوسف وارد شدند برادرش را به کنار خویش جای داد و گفت: من بی شک برادر تو می‌باشم، پس به آنچه آنان کرده‌اند اندوه مخور.(69)

**نکات:** بعضی گفته‌اند ایشان سه دسته شدند و بعضی گفته‌اند دو تا دو تا به شهرِ مصر وارد شدند و بنیامین تنها وارد شد.

شاید منظور پدرشان از این سفارش که از دروازده‌های جداگانه وارد شوید، این بوده که: ایشان از کمی خود متأثّر شوند و قدر یکدیگر را بدانند و یا در اثر خطایی که نسبت به یوسف کردند توبه کنند و به خدا توجه کنند و در شهر غربت برادرِ کوچکِ خود را مانند یوسف، به غربت و تنهایی دچار نکنند.

به هر‌حال ایشان چون در سفرِ سابق از عزیز محبّت دیدند، مشتاقِ زیارتِ او بودند. و چون همه به هم رسیدند تنها پناگاهِ ایشان خانۀ عزیز بود. خصوصاً که در این سفر، خواستۀ عزیز را انجام داده و برادر کوچکتر را همراه آورده‌اند.

پس از نظافت و رفعِ گرد و غبارِ راه، بهترین هدیه‌ای که می‌توانند به حضور عزیز ببرند، این است که برادرشان را به حضور برند.

از این رو با قدمهای محکم برادر کوچکتر را در میان گرفته و مانند ماهی که به گرد وی ستارگان باشند به دور او چرخ می‌زنند و با ابهت و علاقۀ بیشتری به سوی کاخ عزیز رهسپار شدند. و آنگاه که به درِ سرای وی رسیدند خود را به دربانان معرفی کردند.

ورود یازده برادر فلسطینی به سمع عزیز رسید. آن حضرت که ورود برادران را شنید با کمال اشتیاق شاد و خرّم شد. ولی حفظِ جلال و ریاست را از دست نداد و اجازۀ حضور داد.

مأمور مخصوص اجازۀ عزیز را به برادران ابلاغ کرد. ایشان از تصوّر عظمت او شاید دلشان آرام ندارد، ولی برادر کوچکتر که اوّلین بار است با عزیز ملاقات می‌کند، بیش از سایرین ناراحت است.

در هر‌حال حواسّ خود را جمع کرده و با راهنمایی دربانان وارد کاخ مخصوص شدند و پس از ادای مراسمِ احترام در جایی که تعیین شده بود قرار گرفتند.

حضرت یوسف بدون اینکه خود را به ایشان معرفی کند به مأمورین دستور داد طعامی مهیّا کنند و به ناظرِ خود گفت: ناهار را با ایشان صرف می‌کند.

وقتی ناظرِ یوسف، برادران را به قصر مخصوص راهنمایی کرد به تشویش افتادند زیرا در سفر سابق نقدهای خود را در بارهای گندم یافته بودند و گفتند: مبادا عزیز مصر خیالِ خیانت دربارۀ ایشان کرده باشد و اکنون ایشان را مجازات کند و ایشان را به بندگی بگیرد. لذا وقتی وارد دالان قصر شدند به ناظر گفتند: ما در سفر سابق نقدینۀ خود را در میان بارها یافتیم، و گویا ملازمانِ انبار سهو کرده بودند و درمیان بارِ ما گذاشته‌اند. اكنون آنها را به تمام و کمال آورده‌ایم تا به عزیز تسلیم کنیم و نقد دیگری هم برای خرید گندم آورده­ایم. ناظرِ یوسف از بابت نقد سابق به ایشان اطمینان داد که مورد مؤاخذه نیستند. و آنان را با احترام تمام وارد کاخ نمود و پذیرایی کرد و به مرکبهای آنان علوفه داد.

موقعِ ناهار که یوسف وارد شد، سخنگوی آنان آغاز سخن نمود و برادر پدری را معرّفی کرد. حضرت یوسف از آنان تشکر و ملاطفت نمود و دستور ناهار داد و از همه نوازش نمود و بن‌یامین را از همه بیشتر نوازش کرد و گفت: در میان فرزندان یعقوب از طرف مادر تنهایی، اکنون مرا به برادری بپذیر.

بعضی گفته‌اند چون در این سفر، برادران یوسف، به او وارد شدند، او جامی داشت جام سلطنتی، جام را کوبید و از آن زنگ صدایی ظاهر شد، عزیز گفت: جام می‌گوید شما دوازده برادر بوده‌اید و شما یک برادرتان را فروخته‌اید (یوسف در اینجا تجاهل کرد و به برادران وانمود کرد که جام چنین می‌گوید، چون صلاح نمی‌دید از زبان خود چیزی بگوید که مبادا برادران بفهمند او یوسف است و لذا تجاهل نمود)، در این حال بنیامین تعظیم کرد و گفت: عزیزا از این جام سؤال کن آیا برادر من زنده است یا نه؟ عزیز دو مرتبه جام را کوبید و جام صدا کرد. عزیز گفت: آری می‌گوید او زنده است و به همین زودی او را خواهی دید. بنیامین گفت در این صورت هر بلایی به سر من بیاید اشکالی ندارد، به همین زودی برادرم می‌آید و مرا خلاص می‌کند. در اینجا حضرت یوسف نتوانست خودداری کند، و رفت در میان اطاق مخصوصِ خود و گریه کرد، سپس وضوء گرفت و بیرون آمد([[8]](#footnote-8)). (ولی چنین گفته‌ای صحیح به نظر نمی‌رسد).

بعضی گفته‌اند: او را به طور خصوصی محرمانه ملاقات کرد و نسبت به برادری که سی سال است او را ندیده و تازه او را می‌بیند، بی‌اندازه به هیجان آمد. شاید برادر وی که برای اولین بار تنها به حضور عزیز می‌رسد با آن شخصیّتِ مقام، وحشت داشت، ولی برخلاف انتظار، عزیز به طور برادرانه و بدون حفظ جلال ریاست با وی برخورد کرد و او را در آغوش گرفت و دست وی را گرفت و در کنار خود نشانید و شرح حال وی و رفتار برادران و حال پدر بلاکش و شرح غم هجران و گریه و ناله‌های او را به طور کامل استفسار کرد و دربارۀ برادر گمشده‌اش پرسشهایی کرد. بنیامین که عزیز را تا این حد غمخوار می‌بیند تعجّب می‌کند و تمامِ ماجرای خود و بی‌مهری برادران را و گریه‌های پدر را نقل می‌کند، ضمناً اظهار تأسّف می‌کند که سالهاست اشتیاقِ برادرِ ابوینی را دارد و شریک غم و اندوه پدر است، فقط پدرم نوید می‌دهد که دیدارش میسر خواهد شد. در کامل ابن اثیر گوید: در اینجا حضرت یوسف به او گفت: «أَتُحِبُّ أَنْ أَكُونَ أَخَاكَ عِوَضَ أَخِیك الذَّاهِبِ؟ فَقَالَ بِنیَامِین: وَمَنْ یَجِدْ أَخًا مِثْلَكَ وَلَكِنْ لَمْ یَلِدْكَ یَعقُوبُ وَلَا رَاحِیل. فَبَكَی یُوسَفُ وَقَامَ إِلیِه فَعَانَقَهُ وَقَالَ لَهُ: ﴿إِنِّيٓ أَنَا۠ أَخُوكَ﴾ فَإِنَّ اللهَ قَدْ أَحْسَنَ إِلَیْنَا وَلاتُعْلِمْهُمْ بِمَا عَلِمْتُكَ»([[9]](#footnote-9)).

به هرحال یوسفِ بزرگوار که دل از دستش رفته، طاقت نیاورد و گفت: عزیزم من یوسف گمشده می‌باشم، من آن فرد مظلومم که سالها در فراق پدر و برادر می‌سوختم، من همان برادر دلدادۀ تو هستم، ﴿إِنِّيٓ أَنَا۠ أَخُوكَ﴾. در اینجا شاید هر دو بی طاقت شده و به حال گریه برخاستند همدگر را در آغوش گرفتند و چون اشک شوق التهاب آنان فرو نشست، یوسف مهربان بدین­گونه او را دلگرمی داد: برادرِ عزیز دیگر روزگار بلا و سختی گذشت، کسی که برادری مانند من دارد نباید نگران باشد، عزیزم من تصمیم گرفته‌ام هر گونه وسایل آسایش تو را فراهم کنم، تو دیگر مورد بی‌مهریِ برادران نخواهی شد، گذشته‌ها را فراموش و از نامهربانی­های برادران صرف‌نظر کن، غم به دل مگیر، ﴿فَلَا تَبۡتَئِسۡ بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ﴾.

﴿فَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمۡ جَعَلَ ٱلسِّقَايَةَ فِي رَحۡلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا ٱلۡعِيرُ إِنَّكُمۡ لَسَٰرِقُونَ ٧٠ قَالُواْ وَأَقۡبَلُواْ عَلَيۡهِم مَّاذَا تَفۡقِدُونَ ٧١ قَالُواْ نَفۡقِدُ صُوَاعَ ٱلۡمَلِكِ وَلِمَن جَآءَ بِهِۦ حِمۡلُ بَعِيرٖ وَأَنَا۠ بِهِۦ زَعِيمٞ ٧٢﴾ [یوسف:70-72]

**ترجمه:** پس چون بارهای ایشان را بست جام آبخوری شاه را در میان بار برادرش نهاد سپس جارچی به دنبال آنان جار زد ای کاروانیان محققا شما دزدانید (70) و اینان در حالیکه رو به آنان کرده بودند گفتند: چه گم کرده‌اید؟ (71) گفتند: جامِ پادشاه را گم کرده‌ایم و هر‌کس آن را بیاورد یک بار شتر از آن اوست و من ضامن آنم.(72)

**نکات:** در سفر دوم حضرت یوسف دستور داد برای برادرانش از انبار مصر گندم گرفتند و اجازۀ مراجعت داد و محتمل بود که دیگر برادرانش به مصر مراجعت نکنند و خصوصاً که در سفر گذشته بر ایشان سخت شد و شمعون چنانکه در تورات ذکر شده گرفتار شد و بر پدرشان ناگوار آمد. لذا شاید رابطۀ یوسف با آنان قطع شود. از این جهت آن حضرت تصمیم گرفت یکی از برادران را نگه دارد و شاید محرمانه با بنیامین توطئه کرد که او را نگه دارد و شاید خود بنیامین اظهار علاقه به ماندن کرد.

ولی چون حضرت یعقوب از پسرانش پیمان گرفته که حتماً او را برگردانند، اگر عزیز درخواست ماندن می‌کرد آنان نمی‌پذیرفتند، بلکه او هم باید یک بارِ غلّه بگیرد و به کنعان برگردد.

از این رو برای اینکه قانوناً بتواند برادر خود را نگه دارد توطئه‌ای را با برادرش در میان گذاشت که جام طلای شاه را در میان بارش بگذارد و او به این بهانه دوباره به مصر برگردد.

چون وسایل بارگیری تمام شود، برادران مهیّای سفر شده تا زودتر غلّه را به وطن خود برسانند. ولی در این هنگام که بارها را می‌بستند خودِ یوسف و یا یکی از مأمورین او جام طلای سلطنتی را در بار بنیامین گذاشت.

چون حفظ ظروف سلطنتی بر عهدۀ مأمورین دربار است که اگر گم شود مسؤولند، لذا مأمورین در جستجوی جام برآمدند و به کاروانیان بدگمان شدند و شاید خود یوسف، مأمورین را از گم‌شدن ظرف آگاه کرد، ولی بعید است.

به هر حال چون کاروان حرکت کرد، یک نفر جار زد آهای قافله حتماً شما دزدید.

باید دانست که بعید است خود حضرت یوسف دستور داده باشد که نسبت دزدی به ایشان بدهند، بلکه مأمورین دربار چون دیدند جام سلطنتی نیست خودشان این را اعلام کردند. و شاید یوسف میل نداشت چنین کنند، بلکه آن حضرت میل داشت خود بنیامین آن را بهانه کند و در سفر دیگر برگردد. به هر حال جای ایرادی بر یوسف نیست. و این جار توهین به قافله و فرزندان یعقوب است. بنابر‌این یوسف مخفیانه به طوری که برادران او کارکنانِ انبار مطلع نشدند ﴿جَعَلَ ٱلسِّقَايَةَ فِي رَحۡلِ أَخِيهِ﴾.

چون کارکنانِ انبار، جام را نیافتند، در نظرشان چنین آمد که مسافران کنعان به مناسبت مزید التفات عزیز، مغرور شده و جام را با خود برده‌اند. این است که با تأکید ﴿إِنَّكُمۡ لَسَٰرِقُونَ﴾، تهمت سرقت به ایشان زدند.

بعضی گفته‌اند: مفقود شدن یک پیمانه، دلیل نمی‌شود که یک قافله و یازده نفر را متّهم به سرقت کنند، پس گفته‌اند: مراد، سرقت یوسف در کودکی از نزد پدر بوده. ولی این سخن به نظر ما صحیح نیست. زیرا ایشان یوسف را از نزد پدر به طور پنهانی نبرده بودند.

بعضی گفته‌اند: جملۀ: ﴿إِنَّكُمۡ لَسَٰرِقُونَ﴾، جملۀ استفهامیّه است که حرف استفهام حذف شده. ولی باید گفت: این سخن نیز صحیح نیست. زیرا اسناد سرقت به دستور یوسف نبوده بلکه خود کارمندان از ترس مسؤولیت چنین سخنی را گفتند. و سخت‌گیری نمودند تا آنان را وادار به تفحّص و بازجویی کنند.

بنابر‌این وجه صحیح همین است که کارمندان بدون مراجعه به یوسف چنین سخنی را گفته و تفحّص و بازجویی نمودند و جارچی از کارمندان انبار و یا ناظرانِ دربار بوده و لذا گفتند: ﴿نَفۡقِدُ صُوَاعَ ٱلۡمَلِكِ﴾.

غربت‌گیرشدن برادران یوسف

صدا و فریاد ﴿إِنَّكُمۡ لَسَٰرِقُونَ﴾ مانند توپ در گوشِ برادرانِ یوسف صدا کرد و مانند خنجر در دل آنان فرونشست و با سابقۀ اسناد جاسوسی که به آنان داده شده بود آنان را غربت‌گیر کرد و از پا درآورد، و مانند قشون شکست‌ خورده تسلیم کارمندان شدند و پرسیدند: ﴿مَّاذَا تَفۡقِدُونَ﴾؟ و در مقام دفاع برآمدند و گفتند: شما می‌دانید ما دزد نیستیم و در سفرِ سابق نقدینه‌ها را که در بارهای خود دیدیم باز آوردیم و هنگام عبور از مزارع مصر دهانِ حیواناتِ خود را بستیم تا آسیبی به زراعت نرسانند و قسم خوردند که ما قصد دزدی و فساد در این اسفار نداریم و اهل آن نیستیم: ﴿تَٱللَّهِ لَقَدۡ عَلِمۡتُم مَّا جِئۡنَا لِنُفۡسِدَ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا كُنَّا سَٰرِقِينَ﴾([[10]](#footnote-10)) و ما پاکیم و نمی‌توانیم ظرف گمشده را در بین خود پیدا کنیم و دریافت جائزۀ: ﴿وَلِمَن جَآءَ بِهِۦ حِمۡلُ بَعِيرٖ﴾ بنماییم. و اگر باور ندارید خودتان بیایید از ما تفتیش کنید.

تشکیل محکمه

﴿قَالُواْ تَٱللَّهِ لَقَدۡ عَلِمۡتُم مَّا جِئۡنَا لِنُفۡسِدَ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا كُنَّا سَٰرِقِينَ ٧٣ قَالُواْ فَمَا جَزَٰٓؤُهُۥٓ إِن كُنتُمۡ كَٰذِبِينَ ٧٤ قَالُواْ جَزَٰٓؤُهُۥ مَن وُجِدَ فِي رَحۡلِهِۦ فَهُوَ جَزَٰٓؤُهُۥۚ كَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلظَّٰلِمِينَ ٧٥ فَبَدَأَ بِأَوۡعِيَتِهِمۡ قَبۡلَ وِعَآءِ أَخِيهِ ثُمَّ ٱسۡتَخۡرَجَهَا مِن وِعَآءِ أَخِيهِۚ كَذَٰلِكَ كِدۡنَا لِيُوسُفَۖ مَا كَانَ لِيَأۡخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ ٱلۡمَلِكِ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُۚ نَرۡفَعُ دَرَجَٰتٖ مَّن نَّشَآءُۗ وَفَوۡقَ كُلِّ ذِي عِلۡمٍ عَلِيمٞ ٧٦﴾ [یوسف:73-76]

**ترجمه:** گفتند: به خدا قسم شما می‌دانید ما نیامدیم برای اینکه در این زمین فساد کنیم و ما دزد نبوده‌ایم(73) گفتند: پس جزای او چه خواهد بود اگر شما دروغ گفته باشید؟(74) گفتند: مجازاتِ هر‌کس که جام در بارش پیدا شد پس خودش به غلامی گرفته شود بدین گونه ستمگران را جزاء می‌دهیم(75) پس قبل از بارِ برادرش شروع به بررسی‌ بارهای دیگران کرد سپس جام را از بارِ برادرش بیرون آورد، زمینه را بدینگونه برای یوسف فراهم و تدبیرکردیم، او در آئین شاه نمی‌توانست برادرش را بازداشت کند مگر اینکه خدا بخواهد، ما درجات هر کس را بخواهیم بالا می‌بریم و علمِ خدا بالاتر از هر صاحب علمی است.(76)

**نکات:** از طرف کارمندانِ انبار، قافله به محاکمه دعوت شدند و از طرفِ حضرت یوسف این محاکمه تأیید شد. به برادران یوسف گفتند: اگر پس از تفتیش ظرف گمشده در میان بارهای شما پیدا شد سزای سارق چه باشد ایشان که خود را پاک می‌دانستند گفتند: هر قراری که صادر کنید ما حاضریم بدان عمل کنیم، پس قراری صادر شد. ولی چنین به نظر می‌رسد که وقتی کارمندان سؤال کردند که جزای سارق چیست؟ این برادرانِ یوسف بودند که پاسخ دادند که جزای سارق خودِ اوست و ما دزد را چنین مجازات می‌کنیم، یعنی؛ این قرار را برادرانِ یوسف صادر کردند نه کارمندانِ یوسف و الّا در قانون شاه مصر چنین مجازاتی نبوده، چنانکه می‌فرماید ﴿مَا كَانَ لِيَأۡخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ ٱلۡمَلِكِ﴾ بنابراین احتمال دارد در آئین ابراهیم جزای سارق چنین بازداشتی بوده است. علی هذا چون برادرانِ یوسف پذیرفتند که جزای سارق بندگی است، پس قراری از طرف کارمندان صادر شد که این کاروان بازجویی شوند، اگر جام در پیش یکی یافت شد او در تحت رقّیّت درآید.

برادرانِ یوسف که خود را پاک می‌دانستند قسم خوردند و دلایلی نیز ذکر کردند. و بعضی گفته‌اند: این حکمِ بندگی برای کسی که پیمانه در بارش پیدا شود، قانونی نبوده بلکه برادران روی اطمینان به خود در برابر این تهمتِ سنگین گفتند: ما حاضریم که صاحبِ بار به بندگی گرفته شود. و گفته شده ممکن است این حکم از قانون کشور مصر بوده است. ولی چنانچه ذکر شد باید گفت: این حکم، از قانون شریعت حضرت یعقوب بوده که برادران گفتند و کارمندان آن را قبول کردند.

بازرسی ماهرانه به وسیلۀ خود حضرت یوسف

از جملۀ: ﴿فَبَدَأَ بِأَوۡعِيَتِهِمۡ﴾، معلوم می‌شود که خودِ حضرت یوسف متصدّی این بازرسی ماهرانه شد. برای اینکه به برادرانش بی‌احترامی نشود.

اوّل بار بنیامین را بازرسی نکرد تا مبادا موجب بدگمانی قافله شود، بلکه ابتدا از بارِ دیگران شروع کرد و در بین و یا در آخر، بار بنیامین را بازرسی کرد. و از میان بارِ او، جام را بیرون آورد: ﴿ثُمَّ ٱسۡتَخۡرَجَهَا مِن وِعَآءِ أَخِيهِ﴾. و همه یقین کردند که او دزدی کرده و طبق قرار باید به عنوان غلامی بازداشت شود. بدین ترتیب آن حضرت، برادر خود را نزد خود نگاه داشت و چنین فکری بدون سر و صدا، یک مددِ غیبی و بلکه باید گفت وحی خدا بوده است چنانکه خدا فرموده: ﴿كَذَٰلِكَ كِدۡنَا لِيُوسُفَ﴾. یعنی چنین عملی به تدبیر ما بود و إلاّ طبق قوانین کشور مصر نمی‌توانست بدون جهت برادر را نگهدارد چنانکه فرموده: ﴿مَا كَانَ لِيَأۡخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ ٱلۡمَلِكِ﴾. بنابر‌این همانطوری که بیان شد از آیه استفاده می‌شود که استرقاقِ سارق از قانونِ کشورِ مصر نبوده، بلکه این قراردادِ شخصی بوده که خدا به دهانِ برادرانِ یوسف گذاشت تا مسؤول شوند و بنیامین بماند.

دو جملۀ: ﴿نَرۡفَعُ دَرَجَٰتٖ مَّن نَّشَآءُ﴾ و ﴿وَفَوۡقَ كُلِّ ذِي عِلۡمٍ عَلِيمٞ﴾، ظاهراً برای محکومیّت برادران یوسف، تناسب و ربطی ندارد، بلکه مقصود این است که برای قربِ یوسف و بنیامین و درجات آن حضرت نزد ما، خانوادۀ یعقوب را به شهرنشینی و مراودۀ با یوسف، از ده‌نشینی نجات دادیم. و مقصود از کلمۀ: ﴿ذِي عِلۡمٍ﴾، علم عرضی، و از ﴿عَلِيمٞ﴾، علم ذاتی و خداوند است.

﴿قَالُوٓاْ إِن يَسۡرِقۡ فَقَدۡ سَرَقَ أَخٞ لَّهُۥ مِن قَبۡلُۚ فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِي نَفۡسِهِۦ وَلَمۡ يُبۡدِهَا لَهُمۡۚ قَالَ أَنتُمۡ شَرّٞ مَّكَانٗاۖ وَٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا تَصِفُونَ ٧٧ قَالُواْ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡعَزِيزُ إِنَّ لَهُۥٓ أَبٗا شَيۡخٗا كَبِيرٗا فَخُذۡ أَحَدَنَا مَكَانَهُۥٓۖ إِنَّا نَرَىٰكَ مِنَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ٧٨ قَالَ مَعَاذَ ٱللَّهِ أَن نَّأۡخُذَ إِلَّا مَن وَجَدۡنَا مَتَٰعَنَا عِندَهُۥٓ إِنَّآ إِذٗا لَّظَٰلِمُونَ ٧٩﴾ [یوسف:77-79]

**ترجمه:** گفتند: اگر او دزدی کرد (تعجّب نیست) زیرا سابقاً برادری داشت که او نیز دزدی کرد، پس یوسف این جمله را در دل پنهان نمود و برای آنان ظاهر نکرد، گفت: منزلۀ شما بدتر است و خدا از آنچه می‌گویید داناتر است(77) گفتند: عزیزا او پدرِ پیرِ بزرگواری دارد، پس یکی از ما را به جای وی بگیر، زیرا که ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم(78) گفت: پناه بر خدا که ما کسی را جز آنکه متاعِ خود را نزد وی یافته‌ایم بازداشت کنیم چون در آن صورت ما ستمگر خواهیم بود.(79)

**نکات:** چون گناهِ بنیامین ظاهراً ثابت شد و اگر چه واقعاً گناهکار نبود بلکه اطّلاع از تمهید برادرش داشت و در خلوت برادرش به او گفته بود که تو را نزدِ خود نگاه می‌دارم، ولی به ظاهر یکی از فرزندانِ یعقوب دزد از کار درآمد، لذا برادرانِ دیگر شرمنده و سرافکنده شدند و آبرویی برای ایشان نماند. شاعر گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چو از قومی یکی بی‌دانشی کرد |  | همۀ آن قومِ بیغش را غشی کرد |

بنابراین، ممکن است سایرِ افرادِ قافله و هم‌سفرها و اهلِ وطن، زبان به ملامت گشوده باشند که: مگر پیغمبرزاده دزدی می‌کند؟ خاندان ابراهیم را با دزدی چه کار؟ و همچنین آن ده برادر نیز بنیامین را نکوهش نموده باشند که: ما تو را آوردیم برای گرفتن غلّه نه برای دزدی، تو آبروی خاندان نبوت را بردی؟ و می‌توان گفت: بنیامین از خود دفاع کرده و گفته است: همان دستی که در سفرِ سابق نقدینه‌ها را میان بارها گذاشته از کجا جام را در میان بار من نگذاشته باشد؟ مجرّد پیداشدن پیمانه دلیل بر سرقتِ من نمی‌شود. ولی چون برادران دلسوز نبودند به این دفاع اهمّیّت ندادند. بنیامین به ظاهر خود را متأثّر جلوه می‌دهد امّا در حقیقت متأثر نیست.

در اینجا برای اینکه برادران حسابِ خود را از این برادر جدا کنند به اتّفاق گفتند: عزیزا اگر این شخص دزد از کار درآمد به ما مربوط نیست زیرا او از مادرِ دیگر است و این ناپاکی از تأثیر شیرمادر است، به دلیل اینکه سابقاً نیز او برادری داشت که از مادر یکی بودند او هم دزدی کرد: ﴿إِن يَسۡرِقۡ فَقَدۡ سَرَقَ أَخٞ لَّهُۥ مِن قَبۡلُ﴾. بنابر‌این حساب این برادر از ما جدا است. ظاهراً نسبت دزدی به یوسف از شدّت شرمساری و ناراحتی که از دزدی‌ کردنِ بنیامین برای آنان حاصل شده بود، صورت گرفت.

از جوانمردیهای حضرت یوسف

حضرت یوسف از نسبتی که برادران به او دادند سخت ناراحت شد، ولی جوانمردی کرد و به روی خود نیاورد و مانند خاطراتِ تلخ دیگری که از دست همین برادران داشت در دل خود مکتوم نمود: ﴿فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِي نَفۡسِهِۦ وَلَمۡ يُبۡدِهَا لَهُمۡ﴾. و گفت: خداوند بهتر می‌داند.

جملۀ: ﴿قَالَ أَنتُمۡ شَرّٞ مَّكَانٗا﴾ که حضرت یوسف در جوابِ برادران فرمود به این مناسبت بود که شما که برادرِ خود را این طور تسلیم می‌کنید و از او بدگویی می‌کنید کارتان از دزدی‌ کردنِ او بدتر است چونکه سخنتان ثابت می‌کند دزدی در خون آنهاست و اصلاً آنها دزدند. و از برادران چنین سخنی، زشت و زننده است. به خصوص که برادران می‌توانستند بگویند همان دستی که در سفرِ قبلی متاعِ ما را در بارهایمان گذاشت، این بار نیز جام را در بارهایمان گذاشته. ولی شاید به خاطرِ حسادت، این سخن را نگفتند.

به هر‌حال حکمِ محکمه این شد که بنیامین گرفته شود و دیگران آزاد و بروند. ولی چون برادرها با پدر خود عهد بسته‌اند که بنیامین را برگردانند، لذا از عزیز درخواست عاجزانه‌ای کردند و گفتند: عزیزا این پسر، پدرِ پیرِ بزرگواری دارد که با او مأنوس است. از شما خواهش داریم یکی از ما را به جای او مأخوذ دارید، ما نمی‌گوییم صرف‌نظر کنید، ما خجالت می‌کشیم بدون او نزد پدر برویم، زیرا قبلاً کاری کردیم که پدر از ما مظنون است و نمی‌توانیم او را قانع کنیم که طفلِ تو دزدی کرده، او از ما نمی‌پذیرد. استرقاقِ دزد یک مجازاتی است قابل عفو و یا تبدیل به شخص دیگر، و ما همواره به لطف و کرم عزیز امیدواریم: ﴿فَخُذۡ أَحَدَنَا مَكَانَهُۥٓۖ إِنَّا نَرَىٰكَ مِنَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ﴾.

عذر پذیرفته نیست

حضرت یوسف در عین حال که از ناراحتیِ پدر نگران است و نمی‌خواهد برادران را ناراحت کند، ولی به دو جهت درخواستِ ایشان را نپذیرفت:

**اول:** یوسف صدّیق، مظهر عدل و داد است و نمی‌تواند قانون‌شکنی کند و بی‌گناهی را به جای گناهکار مؤاخذه و مأخوذ نماید. لذا گفت: ﴿مَعَاذَ ٱللَّهِ﴾ که ما دیگری را به جای دزد کیفر کنیم. و اگر حقّ خصوصی شاه را صرف‌نظر کنیم حقّ عمومی را چه کار کنیم که حفظ نظام و امنیّت است، و نسبت به عمومِ طبقات، در این زمینه، باید دزد تأدیب شود تا دیگران عبرت گیرند.

**دوم:** آن حضرت مشتاق است در کنار برادرِ بماند. حال جا ندارد دیگری را به جای او نگه دارد. اگر‌چه آن فرد بی‌گناه حاضر شده به جای گناهکار توقیف شود.

بنابراین قانون محترم است، و نباید به درخواست این و آن، مقرّرات شکسته شود. به اضافه دزد باید خودش تأدیب شود تا دیگر تکرار نکند. و به علاوه دزدی که استرقاق شد **اولاً**: آقای او نگهبان اوست تا دیگر این کار را نکند. **ثانیاً**: دزدیِ مال برای رفعِ حاجت است و حوائج بنده با آقای اوست دیگر احتیاج به دزدی ندارد، و اگر مالی به دست آرد از آقای اوست پس دیگر دزدی نتیجه‌ای برای او ندارد.

فرزندان یعقوب به حکمِ اضطرار، بنیامین را تسلیم قانون کردند و با یأس و ناامیدی از حضور مرخص شدند.

﴿فَلَمَّا ٱسۡتَيۡ‍َٔسُواْ مِنۡهُ خَلَصُواْ نَجِيّٗاۖ قَالَ كَبِيرُهُمۡ أَلَمۡ تَعۡلَمُوٓاْ أَنَّ أَبَاكُمۡ قَدۡ أَخَذَ عَلَيۡكُم مَّوۡثِقٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَمِن قَبۡلُ مَا فَرَّطتُمۡ فِي يُوسُفَۖ فَلَنۡ أَبۡرَحَ ٱلۡأَرۡضَ حَتَّىٰ يَأۡذَنَ لِيٓ أَبِيٓ أَوۡ يَحۡكُمَ ٱللَّهُ لِيۖ وَهُوَ خَيۡرُ ٱلۡحَٰكِمِينَ ٨٠ ٱرۡجِعُوٓاْ إِلَىٰٓ أَبِيكُمۡ فَقُولُواْ يَٰٓأَبَانَآ إِنَّ ٱبۡنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدۡنَآ إِلَّا بِمَا عَلِمۡنَا وَمَا كُنَّا لِلۡغَيۡبِ حَٰفِظِينَ ٨١ وَسۡ‍َٔلِ ٱلۡقَرۡيَةَ ٱلَّتِي كُنَّا فِيهَا وَٱلۡعِيرَ ٱلَّتِيٓ أَقۡبَلۡنَا فِيهَاۖ وَإِنَّا لَصَٰدِقُونَ ٨٢﴾ [یوسف:80-82]

**ترجمه:** پس چون از عزیز نا امید شدند در کناری به نجوی پرداختند بزرگ ایشان گفت: آیا ندانستید که پدرتان پیمانِ محکمِ الهی از شما گرفته و سابقاً هم دربارۀ یوسف تقصیر کردید، پس من هرگز از این سرزمین خارج نمی‌شوم تا پدرم به من اذن دهد و یا خدا حکمی برایم نماید، و او بهترین‌ حکم‌کنندگان است(80) شما پیش پدرِ خود برگردید و بگویید: ای پدر ما، پسرت دزدی کرد، و ما گواه نیستیم مگر به آنچه دانستیم و ما حافظ غیب نبوده و به آن علمی نداریم(81) و از آن قریه و شهری که ما در آن بودیم و از کاروانی که با آن آمدیم بپرس و ما راستگو هستیم.(82)

**نکات:** برادرانِ یوسف از کوشش در استخلاص بنیامین نتیجه‌ای نگرفتند و در کناری به شورِ محرمانه پرداختند. آنان با قیافه‌های گرفته و حالِ پریشان و به اضافه در حال غربت و غصّه، متحیّرانه با هم مذاکره کردند و هر کسی از وضعِ حاضر شکایتی داشت. آیا جواب پدر را چه بگوییم؟ چگونه با او روبه‌رو شویم؟ خدایا چه سرنوشتِ تلخی برای ما مقدّر شده؟ باید فشار قحطی وگرسنگی زن و بچّه، ما را فرسنگها به اینجا بکشاند، آنگاه عزیز، ما را ملزم کند که برادر کوچکتر را بیاوریم و با زحمت زیاد پدر را راضی کنیم. اکنون که او را به مصر آوردیم دست به دزدی گشوده و آبروی ما را ریخته، ما را در نزدِ پدر سرافکنده و نزدِ مردم شرمنده نموده. تازه پدر ما قول ما را باور ندارد. آیا برای پدر ما غصّۀ یوسف بس نبود که باید به غمِ جداییِ فرزند دیگر مبتلا شود. آه! این دو برادر چه اسباب زحمتی برای ما شده‌اند.

بزرگِ آنان شمعون گفت: ما روی مراجعت نزد پدر نداریم زیرا این بار دوّم است که عزیزترین فرزندانش به وسیلۀ ما از بین رفته با آن سابقۀ بدی که دربارۀ یوسف داریم و با پیمانها که از ما گرفت. من که دیگر از مصر بیرون نمی‌آیم و نمی‌توانم پدرِ پیر و افسردۀ خود را ملاقات کنم، به خصوص با آن قولی که از من گرفته که بنیامین را به او برگردانم. شما بروید و علّتِ گرفتاری و تقصیرِ او را به پدرش بگویید و بگویید ما در حدودِ اختیارمان قول داده‌ایم، ولی چه کنیم او در پنهانی از ما دزدی کرد، ما علمِ غیب که نداشتیم.

در اینجا می‌گویند: ﴿إِنَّ ٱبۡنَكَ سَرَقَ﴾، و نمی‌گویند «إنّ أخانا سَرَقَ»، در حالیکه هنگام بردن او از نزد پدر ﴿أَخَانَا﴾ می‌گفتند، و این هم از خودخواهی ایشان است!

به هرحال گفتند: ما علم غیب نداریم و دزدی او را پیش‌بینی نکرده بودیم. اکنون اگر سخن ما را باور ندارید دو دسته گواهِ ما هستند:

**دستۀ اول:** اهل شهر مصر که در و دیوار آن از این قضیّه خبر شدند. مقصود از: ﴿وَسۡ‍َٔلِ ٱلۡقَرۡيَةَ﴾، دهی بوده بیرون از مصر، همانجایی که انبار گندم بوده. و یا مقصود از قریه همان مصر باشد.

**دستۀ دوم:** کاروانی که به اتّفاق از مصر به فلسطین برگشتیم: ﴿وَٱلۡعِيرَ ٱلَّتِيٓ أَقۡبَلۡنَا فِيهَا﴾.

بزرگِ برادران، سخنان خود را گفت و ایشان را وداع کرد و با دل دردناک در غربت به دنبالِ سرنوشتِ مبهمِ خود سرگردان بماند. معلوم نیست که در مدّت اقامت خویش در دیارِ غربت، در آن ایّام قحطی، به چه وسیله امرارِ معاش کرده و شاید در ردیف طبقۀ کارگر در آمده.

﴿قَالَ بَلۡ سَوَّلَتۡ لَكُمۡ أَنفُسُكُمۡ أَمۡرٗاۖ فَصَبۡرٞ جَمِيلٌۖ عَسَى ٱللَّهُ أَن يَأۡتِيَنِي بِهِمۡ جَمِيعًاۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡعَلِيمُ ٱلۡحَكِيمُ ٨٣ وَتَوَلَّىٰ عَنۡهُمۡ وَقَالَ يَٰٓأَسَفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَٱبۡيَضَّتۡ عَيۡنَاهُ مِنَ ٱلۡحُزۡنِ فَهُوَ كَظِيمٞ ٨٤ قَالُواْ تَٱللَّهِ تَفۡتَؤُاْ تَذۡكُرُ يُوسُفَ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا أَوۡ تَكُونَ مِنَ ٱلۡهَٰلِكِينَ ٨٥ قَالَ إِنَّمَآ أَشۡكُواْ بَثِّي وَحُزۡنِيٓ إِلَى ٱللَّهِ وَأَعۡلَمُ مِنَ ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ٨٦﴾

[یوسف:83-86]

**ترجمه:** یعقوب گفت: بلکه نفس شما چیزی را برای شما جلوه داده، من صبر جمیل را شعار خود می‌سازم، امید است خدا همه را برگرداند، زیرا او دانای حکیم است(83) و از آنان روگردانید و گفت: ای دریغا بر یوسف و چشمان وی از غصه سفید شد در حالیکه او جلوی عصبانیّت و خشمِ خود را می‌گرفت(84) گفتند: به خدا قسم تو همیشه یاد یوسفی تا سخت ناتوان شوی و یا هلاک گردی(85) یعقوب گفت: پریشانی و اندوه خود را فقط به خدا عرضه می‌دارم و از جانب خدا چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید.(86)

**نکات:** فرزندان یعقوب که یازده تن در سفر دوم از نزد پدر به مصر رفته بودند، اکنون که به سوی کنعان مراجعت می‌کنند بیش از نه تن نیستند. بنیامین در کیفر فقدان پیمانه گرفتار شده و شمعون هم از خجالت در مصر مانده است. و این غافلۀ شکست‌خورده، سر به زیر و غمگین وارد کنعان می‌شوند.

حضرت یعقوب روزشماری می‌کرد. او علاوه بر اینکه انتظار داشت هرچه زودتر غله بیاورند، انتظار بازگشت و سلامتی بنیامین را نیز داشت. وقتی که انتظار او به منتهای شدّت رسیده، زنگ شتران قافله که آهنگ دلنوازی دارد ورودِ غافله را اعلان کرد. شاید آن پیر کهن با عدّه‌ای از نواده‌ها، سرِ راه به استقبال شتافته‌اند.

آنگاه که این پدر بزرگ، صدای هلهله و ولولۀ نواده‌های خود را که با صدای زنگ شتران به هم آمیخته، می‌شنوند، از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجید. بچه‌ها شادی می‌کردند، ولی چون نزدیک شدند، حضرت یعقوب صدای بعضی از نواده‌هایش را می‌شنود که می‌گوید: عمو جان پس پدر من کو؟ آن حضرت ناراحت شد و کم‌کم دید گفتگو بیشتر شده. عدّه‌ای بی‌قرارند. چه شده آن پدر بزرگوار ناراحت است؟ و از قرائن فهمیدند خبر تازه‌ای شده.

پسرها وارد شدند و بارها را گشودند و به وضعِ خود و حیوانات سرو سامان داده و نزدِ پدر آمدند، ولی شرمنده و سرافکنده و بدتر از روزی که یوسف را بردند و خبرِ دریدن گرگ را آوردند. در آن روز فقط از جبینِ ایشان خیانت و دروغ هویدا بود ولی خود موفّق بودند و اسبابِ قوّت و جسارتی داشتند و توانستند با مهارت و زبردستی دروغی بپرورانند. ولی در این سفر شکستهای زیادی به ایشان وارد شده، وحرفِ راست خود را هم قادر نیستند به پدر عرضه بدارند. شرمندگیِ شکستنِ پیمان، خجالتِ بر باد رفتنِ آبرو، از دست‌دادن برادرِ کوچک و از دست‌دادنِ برادر بزرگ، ایشان را از پا درآورده است.

با کمالِ شرمندگی، در مقابلِ فامیل، گزارشِ کارِ خود را به پدر خود عرضه داشتند.

پدرِ دل‌شکسته نمی‌تواند سخنانِ ایشان را باور کند، خصوصاً سخنانِ ایشان را دربارۀ بنیامین. و لذا در جوابِ ایشان، همان سخنی را گفت: که در هنگام شنیدنِ خبر خوردنِ گرگ یوسف را، گفته بود: ﴿قَالَ بَلۡ سَوَّلَتۡ لَكُمۡ أَنفُسُكُمۡ أَمۡرٗاۖ فَصَبۡرٞ جَمِيلٌ﴾.

پسرانِ یعقوب چون بزرگترین مسؤولیّتشان حفظِ بنیامین بود و پدرشان ایشان را دربارۀ او متهم می‌دانست، لذا سعی می‌کردند همۀ تقصیر را به گردن خود بنیامین بیندازند، و با یک اصراری دزدیِ وی را به رخِ پدرِ پیرمرد افسرده کشیدند.

اینکه حضرت یعقوب از سخنِ ایشان، به صدق ایشان، علمی پیدا نکرد، معلوم می‌شود خود فرزندان هم نسبت به دزدی‌ کردنِ بنیامین یقین نداشتند، زیرا تنها به صرفِ پیدا شدنِ پیمانه در بارِ او دزدیِ او ثابت نمی‌شود، خصوصاً با سابقۀ پیدا شدنِ نقدینه دربارِ خودِ ایشان بدونِ اطّلاع ایشان، همان دستی که نقدینه و متاع را در بار گذاشته، ممکن است پیمانه را نیز گذاشته باشد. پس باید این برادرها نزد عزیز از او کاملاً دفاع کنند و نکردند. معلوم می‌شود این برادران، با این برادرِ کوچک محبّت زیادی نداشتند و چندان اهمّیّت نمی‌دادند که او مانند یوسف، از دامانِ پدر جدا شود. و زمینه‌ای که ایشان را وادار نمود تا در حقّ یوسف جنایت کنند دربارۀ بنیامین نیز وجود داشته. و حسادت ایشان نسبت به بنیامین از جهتِ عزیز بودن او نزدِ پدر، دست کمی از یوسف نداشت. منتهی بنیامین آن ملاحت و شیرینی و جمالِ یوسف را نداشت. از همین جهت، پس از پیدا شدنِ پیمانه در بارِ بنیامین دفاعِ صحیح از او نکردند که بگویند ممکن است پیمانه را یکی از انبارداران و یا درباریان گذاشته باشد، همان کسی که در سفرِ سابق نقدینۀ ما را در بارهای ما گذاشت، اکنون نیز پیمانه را در بارِ برادرمان گذاشته است. بلکه فوری دزدی او را تأیید کردند که دزدیِ این مانندِ برادرش یوسف است، که برادر همشیر اوست.

به همین مناسبت، چون سخنانشان از روی پاکی و اخلاص نبود در دلِ پدر اثر نکرد، و پدرشان فرمود: سخنانِ شما یک اوهامی است که از نفسِ حسود، تراویده، من سخنتان را باور ندارم، و چاره‌ای هم جز اینکه بنشینم و صبر پیش گیرم ندارم.

با این همه مصائب، حضرت یعقوب قلبش آگاه بود و امیدِ روشنی داشت که خداوند همۀ فرزندانِ او را نزد او حاضر خواهد کرد. این روشندلی، شاید از خوابی که یوسف دیده و هنوز تعبیر نشده است سرچشمه گرفته باشد. بنابراین، آن حضرت به آیندۀ سعادتمند امیدوار بود.

به هر حال چون قافلۀ مصر آمد و قافله سالار نداشت و خبرِ وحشت‌آورِ گرفتارشدنِ بنیامین نیز به او رسید یکباره دلش مشتعل شد و پس از سی سال که از فراغت یوسف گذشته، این پیش‌آمد ناراحتیِ او را تشدید کرد، و روی از فرزندان برتافت و در کناری به سوگواری پرداخت و نالۀ وا اَسَفا کرد و کوهِ غم در برابرش انبار، و چشمانش سفید شد.

فرزندان و خویشان می‌گفتند: چگونه پس از سی سال، هنوز خاطرۀ یوسف از سرِ این پدر محو نشده؟ چرا علاقۀ او به یوسف که جز نامی نیست روز به روز زیاد شده؟ این پدرِ پیر هنوز امیدِ وصالِ یوسف در دلش هست.

ولی حضرت یعقوب از یک طرف از سوءنیت و بدبینیِ فرزندانِ خود، نیز می‌سوخت، زیرا هنوز با او معارضه می‌کردند و از نام یوسف حسد داشتند که چرا این قدر یوسف‌یوسف می‌گویی؟ آری، حق داشتند زیرا چون نام یوسف را می‌شنیدند برخورد می‌لرزیدند وخیانتشان به یادشان می‌آمد. جنایتی که دربارۀ او و پدرِ بی‌گناه او کرده بودند جلو چشمانشان می‌آمد و لذا سعی می‌کردند که پدر نام یوسف را نبرد تا اینکه جنایت وخیانتشان که برایشان گران بود، مستور بماند، و دوباره به یادشان نیاید.

حضرت یعقوب اینها را می‌فهمید که ذکرِ یوسف بر فرزندانش گران می‌آید، لذا برخود می‌پیچید و غم در دلش انبار می‌شد و می‌فرمود: غم خود را به خدا عرضه می‌کنم. من مانند شما از یوسفِ عزیزم ناامید نیستم. اطمینان دارم روزی برسد و این غبار غم را پاک کنم. ولی فعلاً برای مصالحی خدا ما را به غمِ فراق مبتلا کرده، در اسرارِ تقدیر و رازهای تدبیرِ اِلهی چه مصلحتها است فقط خودِ خدا می‌داند و کس دیگر آگاه نیست: ﴿إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡعَلِيمُ ٱلۡحَكِيمُ﴾.

یعقوب، اندوه و غصۀ زیادی در دل داشت. با خود می‌گفت: یوسفا ای آرام دلم ای ماه من چرا از نظرم پنهان شدی؟ تو چراغ محفل من بودی، بلکه نور دلم بودی، از صفای روح تو روحِ من تازه می‌شد، پس چه باعث شد که دل من و محفل مرا تاریک و افسرده کردی؟ ای عزیزِ من آیا به کدام بیابانی؟ آیا بستر تو روی خاک است؟ آیا شبها غریبانه سر به بالش خاک می‌نهی؟ آیا تو هم مانند من غریب و بی‌کس شده‌ای؟ آیا فراق به تو اثر کرده آیا چشمان جذّاب معصومت گریان است؟ عزیزِ من پدرت پای او از رفتن مانده و چشم او از دید رفته. اکنون نمی‌توانم به زیبایی‌های طبیعت نظر کنم. عزیزا، ظرف وجودم از غصه و اندوه پر شده، تلخی‌ها را به امیدِ فرج و گشایش الهی تحمّل می‌کنم. البتّه در جلو دیگران خودداری می‌کرد.

هر چه زمان بیشتر می‌گذشت و بر سنِّ او اضافه می‌شد، دلِ او نازکتر می‌شد. افراد خاندانِ اسرائیل همه از رنج او، رنج می‌بردند. ولی یعقوب، به تقدیر خدا راضی است و شکایت خود را پیش خلق نمی‌برد و لذا جای ملامتی نیست. او فقط رازِ دلِ خود را به خدا می‌گفت و از لطف عمیمِ او ناامید نیست. ﴿إِنَّمَآ أَشۡكُواْ بَثِّي وَحُزۡنِيٓ إِلَى ٱللَّهِ﴾.

﴿يَٰبَنِيَّ ٱذۡهَبُواْ فَتَحَسَّسُواْ مِن يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَاْيۡ‍َٔسُواْ مِن رَّوۡحِ ٱللَّهِۖ إِنَّهُۥ لَا يَاْيۡ‍َٔسُ مِن رَّوۡحِ ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡقَوۡمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ٨٧﴾ [یوسف:87]

**ترجمه:** ای پسران من بروید و از یوسف و برادرش خبرگیری و جستجو کنید و از رحمت خدا ناامید مباشید زیرا جز مردمِ کافر کیش از لطف و کرمِ خدا مأیوس نمی‌شود.(87)

**نکات:** سال قحطی طول کشیده، آنچه در سفر دوم فرزندان اسرائیل آوردند با کمال قناعت و جیره‌بندی باز نزدیک به اتمام است، و در تهیۀ سفر سوم می‌باشند، و نتوانستند فکر یوسف را از سر پدرشان بیرون کنند، بلکه روز به روز بیشتر شد. به فرزندانِ خود فرمود: تا شما یوسف را پیدا نکنید و به دست من ندهید دلم آرام نمی‌گیرد. شما از یوسِف من ناامید مباشید. او را گرگ نخورده، بروید به سرزمین مصر جستجو کنید بلکه او و برادرش را به دست آرید. از لطف خدا مأیوس نباشید زیرا یأس از رحمت خدا شأن کفّار است. در اینجا به فرزندان خود چند چیز را خاطرنشان کرد:

1. از جستجوی یوسف خودداری نکنید و خیانتی که راجع به او و من کرده‌اید و به من این همه صدمه وارد شد، در صورتی که او پیدا شود نگران نباشید. ممکن است خدا از تقصیر شما در گذرد. توبۀ شما این است که او را بجویید و از گناه خود نادم باشید.
2. یوسف زنده است. علاوه بر اینکه از دنیا نرفته در این مدت آسیبی به وجودش نرسیده. شما امیدوار باشید. حال، یعقوب از کجا می‌داند؟ ممکن است از خوابی که یوسف دیده و هنوز تعبیر نشده این ایمان و اعتماد را دارد. و یا ممکن است از وحیِ الهی بوده است.
3. فرزندان را متوجه به گناهشان و توبۀ آن نموده و راه توبه را به آنان آموخت که توبۀ هر گناهی مناسب همان گناه است. توبۀ ترک نماز، قضاءِ آن است، توبۀ خوردنِ مال مردم، دادن به صاحبانش و... می‌باشد. توبۀ هر گناهی وقتی پذیرفته می‌شود که تا اندازه‌ای که قابلِ تدارک است تدارک شود. توبۀ گمراه‌کردنِ مردم برگردانیدنِ ایشان از گمراهی و راهنمایی به سوی هدایت است. توبۀ بردنِ یوسف، جستجو کردن و پیداکردن اوست.
4. به فرزندان فهمانید که گناه ایشان قابل عفو است، و وعدۀ عفو و بخشش به آنان داد که اگر یوسف پیدا شد، من و یوسفم از شما می‌گذریم و خدا هم در صورت توبه از شما خواهد گذشت.

اینها مقدّمه‌ای شد که اگر فرزندان، یوسف را یافتند و یوسف، خود را معرّفی کرد، اینان از شرمساری خود را نبازند، و مبادا سکته کنند.

و نیز نقل گردیده اگر چه مستبعد است که: حضرت یعقوب به عزیز مصر نامه‌ای به این مضمون نوشت:

«از یعقوب اسرائیل بن اسحق بن ابراهیم خلیل الله، به سوی عزیز مصر المظهر للعدل.

امّا بعد؛ به تحقیق پیوسته بلا بر ما خانواده موکل است، امّا جدم که دست‌ها و پاهای او را بستند و به سوی آتش افکندند پس خدا آتش را بر او بَرد و سلام قرار داد. و امّا پدرم دست و پایش را بستند و کارد بر حلقش گذاردند تا ذبحش کنند (و این جمله درست نیست زیرا چنین حادثه‌ای نسبت به پدرش نبود بلکه مربوط به عمویش اسماعیل بوده. و به علاوه درست نیست یعقوب از آن شکایت کند، چون ذبحِ اسماعیل به امرِ اِلهی و امتحان الهی بود؟) خدا او را فدا داد.

و امّا من فرزندی داشتم که محبوبترین فرزندانم نزدِ من بود، پس برادرانِ او، او را به بیابان بردند و با پیراهن خون‌آلود برگشتند و گفتند: او را گرگ خورده. و فرزند دیگری داشتم برادرِ مادریِ او و خود را به وجودِ او تسلیت می‌دادم، او را نیز بردند سپس برگشتند و گفتند: به جرمِ سرقت به حبس افکنده شده. و ما خانواده نه دزدیم و نه فرزندی دزدی داریم، پس اگر این فرزندم را به من برگدانیدی که هیچ، و اِلّا نفرین می‌کنم به نفرینی که به هفت نسل از فرزندانت اثر کند»([[11]](#footnote-11)).

فرزندانِ یعقوب، نامۀ او را گرفتند و برای عزیزِ مصر آوردند، چون قرائت کرد، نتوانست از گریه خودداری کند، و به ایشان گفت ﴿هَلۡ عَلِمۡتُم مَّا فَعَلۡتُم بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذۡ أَنتُمۡ جَٰهِلُونَ﴾. و این اظهار او از همانجاست که چون در قعر چاه بود، خدا به او وحی کرد: ﴿لَتُنَبِّئَنَّهُم بِأَمۡرِهِمۡ هَٰذَا﴾.

و معلوم باشد که یأس از رحمتِ خدا برای انسان به وجود نمی‌آید مگر به واسطۀ اینکه یا خدا را قادر مطلق نمی‌داند و یا او را کریم نمی‌داند و یا او را عالِم به تمامِ معلوم نمی‌داند. و هر یک از این سه عقیده کفر است، و لذا فرموده: ﴿إِنَّهُۥ لَا يَاْيۡ‍َٔسُ مِن رَّوۡحِ ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡقَوۡمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ﴾.

﴿فَلَمَّا دَخَلُواْ عَلَيۡهِ قَالُواْ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهۡلَنَا ٱلضُّرُّ وَجِئۡنَا بِبِضَٰعَةٖ مُّزۡجَىٰةٖ فَأَوۡفِ لَنَا ٱلۡكَيۡلَ وَتَصَدَّقۡ عَلَيۡنَآۖ إِنَّ ٱللَّهَ يَجۡزِي ٱلۡمُتَصَدِّقِينَ ٨٨ قَالَ هَلۡ عَلِمۡتُم مَّا فَعَلۡتُم بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذۡ أَنتُمۡ جَٰهِلُونَ ٨٩ قَالُوٓاْ أَءِنَّكَ لَأَنتَ يُوسُفُۖ قَالَ أَنَا۠ يُوسُفُ وَهَٰذَآ أَخِيۖ قَدۡ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَيۡنَآۖ إِنَّهُۥ مَن يَتَّقِ وَيَصۡبِرۡ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ٩٠﴾

[یوسف:88-90]

**ترجمه:** پس چون بر عزیز وارد شدند، گفتند: عزیزا، فشار و تنگدستیِ قحطی، ما و خانوادۀ ما را آزار داده و یک متاع ناچیزی آورده‌ایم، پس کیل کاملی به ما عطا کن و بر ما تصدّق نما، زیرا خدا تصدّق‌دهندگان را پاداش می‌دهد(88) عزیز گفت: آیا دانستید که شما با یوسف و برادرش چه کردید وقتی که نادان بودید(89) گفتند: آیا حقیقتاً تو خودت یوسفی؟ گفت: من یوسفم و این برادرِ من است که خدا بر ما منّت گذاشته، به یقین هرکس پرهیزکاری کند و صبر نماید(پاداش خوب دارد) زیرا خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند.(90)

**نکات:** خانوادۀ اسرائیل که از چند خانواده تشکیل می‌شد در این سالهای قحطی هرچه داشتند فروخته و تمام کرده‌اند. حال فرزندان برای رفع گرسنگی و حفظ خانواده، برای بارِ سوّم قصدِ مسافرت برای خرید غلّه دارند و پدرشان سفارش کرده در این سفر از یوسف و برادرش جستجو کنند، امّا نامی از برادرِ بزرگ نبرده، زیرا او احتمال داد برادرِ بزرگ با آنان همدست می‌باشد و از جای او با اطّلاعند.

فرزندانِ یعقوب دیدند جستجوی یوسف که سی سال مفقودالأثر شده عقلانی نیست و برادرِ او هم که گرفتارِ اِسترقاقِ عزیز است، جستجوی از او فایده ندارد، ولی برای اینکه ترک ادب نکنند، با اینکه از یوسف نشانی نداشتند، سخنِ پدر را پذیرفتند.

ولی آنچه در نظر ایشان مهمّ است رسیدن به خدمتِ عزیز و تهیۀ آذوقه و نجات‌دادن خاندان خود از قحطی است. و توصیۀ یعقوب دربارۀ یوسف و برادرش در نظر ایشان اهمّیّتی نداشت.

به هر حال سالهای قحطی طول کشیده و سرمایه‌شان از دست رفته وجز متاعِ کمی چیزی همراه ندارند. بعضی گفته‌اند: مقداری اثاثِ کهنه برای خرید گندم آوردند. بعضی گفته‌اند: مقداری کشک، پشم و روغن داشتند. درحالی‌که در سفرهای یپش یک دسته کاروان و تاجر آبرومند و مقتدری بودند که پولِ کافی برای خرید داشتند و رهینِ منّت عزیز نبودند، ولی این مرتبه سرافکنده بودند، زیرا نقدِ قابلی نداشتند.

چون پس از طی راهِ دراز خسته و کوفته وارد مصر شدند، اوّل به سراغ برادر بزرگ خود رفتند و گزارش احوالِ خود را با پدر بیان کردند. آنگاه با دلی امیدوار و با حالتی شرمسار وارد بر عزیز شده و به التماس پرداختند و درخواست تصدّق از عزیز کردند و دربارۀ او دعای خیر کردند که: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَجۡزِي ٱلۡمُتَصَدِّقِينَ﴾.

حلال بودن صدقه بر اولاد أنبیاءص

از جملۀ: ﴿تَصَدَّقۡ عَلَيۡنَآ...﴾ استفاده می‌شود که تصدّق بر فرزندان انبیاء‡ حلال است. به اضافه در کتاب وسائل الشیعه (کتاب خمس و زکات) اخبار زیادی وارد شده که صدقه بر اولاد رسولص روا است (مراجعه شود). پس اخباری که جعل کرده‌اند که تصدّق بر اولادِ پیامبران حرام است بر ضدّ قرآن است([[12]](#footnote-12)).

در اینجا محنتِ فرزندان یعقوب به کمال رسیده و به منتهای پریشانی و اضطراب­اند. و عزیز مصر به حالت ایشان رقّت کرد که همین برادران نیرومند چگونه می‌گویند: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهۡلَنَا ٱلضُّرُّ...﴾ و زبان حالشان این است که:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم |  | از بدِ حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم |

حضرت یوسف دید سزاوار نیست ایشان را به حال افسردگی ببیند، ابتدا به آنان گفت: می‌دانید شما در سابق بر اثر جهالت با برادر بی‌گناه خود یوسف چه کردید؟ و چه ظلمی دربارۀ آن کودک مظلوم روا داشتید؟ شاید خواست به آنان بفهماند انسان در حال نیرومندی نباید ستم کند، و این پریشانیِ شما در اثر همان ظلم جهالت است. با این جملات، اضطراب فرزندان زیادتر شد. حال با غربت و پریشانی و گرسنگی و سرافکندگی، از این یادآوری غرق خجالت و حیرت شده‌اند. زیرا آن روز که یوسف را به چاه انداختند کسی جز یوسف خبر نداشت، عزیز مصر از کجا مطّلع شده؟ شدت حیرت و مصیبت و حال بیچارگی ایشان به انتهاء رسید. و چون آخرِ شدّتِ گرفتاری، اوّل فرج است، یوسف به ایشان ترحّم کرد و تبسّم شیرینی به روی برادران کرد و تاج از سرش برداشت تا درست او را ببینند و بشناسند.

برادران در کمال وحشت، حیرت و تعجب احتمال دادند که این عزیز با این مقام و عظمت آیا برادرشان یوسف است؟ اگر او باشد چه افتخاری نصیب ایشان شده. لذا به حالتی تعجّب گفتند: آیا تو یوسفی؟ آیا همان برادر رنج‌ دیدۀ مایید؟ و دانستند که این مقامی که در مقابلش زانو زده‌اند، همان برادرِ کوچک است.

یوسف برای اینکه مبادا از رنج و غصّه سکته کنند، گفت: آری، من یوسفم و این هم برادر من است، و در اینجا حضرت یوسف به ارشاد و نصیحت پرداخت.

یوسفِ موقع‌شناس، از نظر رهبری به یک نکتۀ مهمی اشاره کرد. البتّه صاحبان مقامِ بزرگ از نظر گرفتاری به فکر مطالبِ معنوی و روحی نیستند. ولی حضرتِ یوسف با آن همه جلال و عظمت در فکر ایمان، تقوی و فضیلت است.

حضرتِ یوسف برای ارشادِ برادران گفت: آری، دو چیز باعث موفّقیّت من شده که برای هرکسی پایۀ سعادت و موفّقیّت است:

اول: تقوی، پاکدامنی و طهارت و حفظ خود از هر‌گونه آلودگی.

دوم: صبر و شکیبایی در مقابل مشکلات.

من در سایۀ این دو چیز مشمول لطف حقّ شدم: ﴿إِنَّهُۥ مَن يَتَّقِ وَيَصۡبِرۡ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ﴾.

حال خوب است فرمانروایانِ جهان از عزیزِ مصر حضرت یوسف سرمشق گیرند و قسمتی از وقت خود را در راه تقویت ایمان و تقوای خود و مردم صرف کنند، و کمتر به مسابقۀ تسلیحاتی بکوشند. و اجتماع بشر را به پاکدامنی ومعنویّت دعوت کنند.

﴿قَالُواْ تَٱللَّهِ لَقَدۡ ءَاثَرَكَ ٱللَّهُ عَلَيۡنَا وَإِن كُنَّا لَخَٰطِ‍ِٔينَ ٩١ قَالَ لَا تَثۡرِيبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡيَوۡمَۖ يَغۡفِرُ ٱللَّهُ لَكُمۡۖ وَهُوَ أَرۡحَمُ ٱلرَّٰحِمِينَ ٩٢ ٱذۡهَبُواْ بِقَمِيصِي هَٰذَا فَأَلۡقُوهُ عَلَىٰ وَجۡهِ أَبِي يَأۡتِ بَصِيرٗا وَأۡتُونِي بِأَهۡلِكُمۡ أَجۡمَعِينَ ٩٣﴾ [یوسف:91-93]

ترجمه: برادران یوسف گفتند: به خدا سوگند که خدا تو را بر ما برگزیده است اگرچه ما خطاکار بودیم(91) یوسف گفت: امروز ملامتی بر شما نیست، خدا گناه شما را می‌بخشد و او بهترین رحم‌کنندگان است(92) این پیراهنِ مرا ببرید و بر روی پدرم بیفکنید او بینا می‌شود و شما با همۀ خاندانِ خود نزد من بیایید. (93)

نکات: چون برادرانِ یوسف، او را شناختند و خود را در برابرش چون بندگان خوار و ذلیل یافتند فوری به زانو درآمده وبه گناهِ خود اعتراف کردند. چون فهمیدند عزیزِ مصر با آن جاه وجلال برادرِ آنان است از یک طرف بی‌اندازه خوشحال و یک نوع غرور و بزرگی در خود حس کردند، آنان خود را غریب و بیچاره می‌دانستند ولی اکنون خانۀ عزیزخانۀ خودشان است و از فقر و تهیدستی دیگر رنج نمی‌برند، زیرا تمامِ خزائنِ مصر دست برادرشان است. و از یک طرف چون نسبت به این برادر خیانت و جفا و بسیار بی‌انصافی کردند لذا در پیشگاه او بی‌اندازه شرمسارند. از این رو در مقابلّ عزیز دو جمله عرض کردند:

**اول**: اینکه فهمیدیم کار به دست خداست و ما که می‌خواستیم شما را از پدر دور و در به در کنیم و نزدِ پدر عزّت پیدا کنیم، مورد سوءظنّ پدر، بدبخت و بیچاره شدیم، و در مقابل، برادرِ ستمدیدۀ ما را خدا به اوج عزّت رسانیده. چه خداوند حکیمی است، بندۀ پرهیزکار را از قعرِ چاه به اوجِ جاه رسانیده، پس بزرگواری و بزرگیِ شما روی بند و بست و حقّه‌بازی نبوده.

عجبا دست مرموز خدای حکیم، در زیر و بالای این جهان برخلافِ بندگان که فکر می‌کنند قدرتی دارند، یکی را به اوج عزّت می‌رساند ولو اینکه برادران او و بلکه تمام جهان نخواهند. در گلشن قدس گفته‌ام:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه فعل خدا را حکمتی هست |  | همی خشم و رضا را علّتی هست |
| همه افعال او با چند و چونست |  | ولی از فهم ما وجهش برونست |
| مسلّم هست نزد هر خردمند |  | که کس نی‌آگه از کار خداوند |
| نداند بنده اسرار خدا را |  | نزیبد گفتن چون و چرا را |
| اگر یوسف نرفتی چاه کنعان |  | و یا در مصر نی‌ماندی به زندان |
| کجا بر تخت شاهی جاش بودی |  | کجا در قرب حق مأواش بودی |
| که تا بر ملّتی خیری رساند |  | زقحطی ملّتی را وا رهاند |

شاعر دیگر گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عزیزِ مصر به رغم برادرانِ حسود |  | ز قعر چاه برآمد به اوجِ ماه رسید |

برادران چون دیدند بزرگی و بزرگواریِ یوسف از جانب خداست لذا در مقابل او با میل و رغبت سر فرود آوردند و چاره‌ای جز تسلیم ندیدند و گفتند: ﴿تَٱللَّهِ لَقَدۡ ءَاثَرَكَ ٱللَّهُ عَلَيۡنَا﴾. حضرت یوسف با آن نظرِ بلند، مقامِ ارجمندِ نبوّت به روی خود نیاورد.

**جملۀ دوّم** برادران، اقرار به خطای خود بود و زبان حالشان این بود: آیا این برادرِ بزرگوار از خطای ما می‌گذرد یا خیر؟ اگر چه یوسفِ عزیز، جوانمرد و بزرگوار است، امّا ممکن است مجرم را تنبیه کند و گوشمالی بدهد نه از جهت انتقام‌جویی.

حضرت یوسف فرمود: مبادا ناراحت شوید ﴿لَا تَثۡرِيبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡيَوۡمَ﴾، گذشته‌ها گذشت، حتّی شما را ملامت نمی‌کنم و به روی خود نمی‌آورم و از نظر پروردگارم، او دیگر به اختیار خودش است، توبه کنید ﴿يَغۡفِرُ ٱللَّهُ لَكُمۡۖ وَهُوَ أَرۡحَمُ ٱلرَّٰحِمِينَ﴾.

ولی برادرانِ یوسف باز از دو جهت نگرانی دارند:

**اوّل**: اینکه پدرِ بزرگوار را اذیّت کردند تا از گریه چشمانش سفید شده.

**دوم:** از نظر قحطی و تهیدستی که در سفر سوم نتوانستند نقدینه‌ای فراهم کنند. بنابراین در آینده با این گرانی و عائلۀ سنگین چه کنند؟

حضرتِ یوسف این دو مشکل ایشان را نیز حلّ و به کلّی غم از دل برادران برداشت:

امّا راجع به مشکل اوّل گفت ﴿ٱذۡهَبُواْ بِقَمِيصِي هَٰذَا فَأَلۡقُوهُ عَلَىٰ وَجۡهِ أَبِي يَأۡتِ بَصِيرٗا﴾. این مرد آسمانی که در قعر چاه و گوشۀ زندان دری از غیب به دل او باز شده و حلّ مشکلات برای او آسان شده به طور قطع گفت: پیراهن مرا ببرید و به روی پدر افکنید چشمانش روشن می‌شود. برادرانِ او بلکه هر‌کسی تعجّب می‌کند که چگونه با این عمل ساده چشمِ پدر روشن می‌شود؟ آیا این کشفِ جدیدی و یا فرمول علمی دارد و یا پیراهن او پیراهنِ بهشتی است؟ هر‌کس خیالی می‌کند. ولی باید گفت چه عیبی دارد که حضرتِ یوسف مانند عیسی باشد و یک کور را شفاء بدهد.

و امّا راجع به مسئلۀ دوّم و نگرانی از قحطی گفت بروید تمام خانوادۀ خود را بیاورید و شهرنشین گردید. من عهده‌دار معاشِ ایشان هستم: ﴿وَأۡتُونِي بِأَهۡلِكُمۡ أَجۡمَعِينَ﴾.

سپس حضرت یوسف برادران را به پادشاهِ مصر و رجالِ کشور معرّفی کرد، و این معرّفی تأثیر بسیار خوب و عمیقی داشت. زیرا اهلِ مصر تاکنون گمان می‌کردند یک غلامِ کنعانی بر اثرِ لیاقت، این قدر محترم و محبوب شده و عقیده داشتند که فرماندۀ آنان یک بندۀ زرخرید است. ولی چون یوسف برادرانش را معرّفی کرد، معلوم شد نوادۀ ابراهیم خلیل الرّحمن و دارای نسبِ بزرگ و فامیلِ محترمی است که به بزرگی معرّفی شده. به اضافه برای اینکه برادران را شاد کند و از خجالت نجات دهد به ایشان فهمانید که شما باعثِ عزّت و مزیدِ احترامِ من شدید. پس از آن، حضرت یوسف از پادشاه مصر یک مرتع و چراگاهی مناسب برای خاندانِ یعقوب به واگذاری خواست و او هم واگذار کرد تا مهاجرت کنند و خود را از تنگی و فشار قحطی نجات دهند. و وسائل و عرّابه‌ها نیز در تحت اختیار آنان گذاشت با مرکبهای زین کرده که تا تمام اثاثیۀ و گلّۀ خود را به مصر انتقال دهند. و اگر می‌خواست به ایشان کمک دهد تا در فلسطین باشند هم از یکدیگر جدا بودند و هم بودجۀ حمل و نقل خواربار زیاد می‌شد.

به هرحال فرزندانِ یعقوب به کمالِ غرور و موفّقیّتی که به خاطرشان خطور نمی‌کرد، رسیدند، زیرا هنگامی که خواستند به سوی مصر حرکت کنند پریشان و نگران و مورد سوءظن پدر و متحیّر بودند که چگونه امرِ پدر را در موردِ جستجوی یوسف اطاعت کنند، و کاری کنند که دیگر خاطرۀ خیانتشان تجدید نشود، و از طرف دیگر نگرانِ گریه و نابیناییِ پدر و از طرفِ دیگر فشارِ تهیدستی و بضاعتِ ناچیز.

امّا حالا دیگر تمام این غصّه‌ها و گرفتاری­ها برطرف شده پس درحالیکه از خوشحالی سرشار و لبریز بوده آمادۀ حرکت شدند و از نشاط روی پای خود نمی‌ایستند. و با برادرِ بزرگشان و به ظنِّ قوی با بنیامین یازده نفری تصمیم به حرکت دارند، برای اینکه بنیامین کسان خود را ببیند و کارهای شخصی خود را انجام دهد.

امّا پیراهن به دست کیست و کدامیک افتخارِ حملِ پیراهن را دارد؟ معلوم نیست و شاید پیراهن را قبلاً فرستادند که تا می‌رسند پدرِ خود را بینا ببینند.

﴿وَلَمَّا فَصَلَتِ ٱلۡعِيرُ قَالَ أَبُوهُمۡ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَۖ لَوۡلَآ أَن تُفَنِّدُونِ ٩٤ قَالُواْ تَٱللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَٰلِكَ ٱلۡقَدِيمِ ٩٥﴾ [یوسف:94-95]

**ترجمه:** و چون کاروان از مصر بیرون شد پدرشان گفت: به راستی من بوی یوسف را می‌یابم اگر نسبتِ غلط به من ندهید(94) گفتند: به خدا قسم تو در همان گمراهیِ دیرینِ خود هستی.(95)

**نکات:** خاندان قحطی‌زدۀ یعقوب روزشماری می‌کنند که بزرگانشان غلّه بیاورند. و می‌دانند چند روز سفرِ ایشان طول خواهد کشید و حدس می‌زنند همین روزها از مصر خارج خواهند شد. دیگر چه خبر شده چیزی نمی‌دانستند. ولی سخن تازه‌ای از يعقوب می‌شنوند که باورکردنی نیست. آیا یعقوب خبر غیبی از وحی می‌گوید؟ می‌گوید: من بوی یوسفم را می‌یابم، زمانِ وصال نزدیک شده. آیندۀ سعادتمندی که از خوابِ یوسف در سی سال قبل حدس می‌زد، به همین زودی رخ می‌دهد. در چهرۀ یعقوب نشاطی نمایان است. گویا به او وحی شده. آیا اگر به وسایلی مانند گیرنده می‌شود صدا را از فرسنگها از شرق و غرب گرفت امّا بوی یوسف را چگونه می‌توان گرفت؟ مگر یوسف چه بویی دارد؟ چگونه تا به حال این بو را با نیروی شامۀ نبوّت نگرفته و حال دریافته؟ می‌توان گفت: مقصود از بوی یوسف، بوی دیدار است. مثلاً می‌گویند: در فلان جنگ بوی فتح و ظفر می‌آید که فتح و ظفر نزدیک شده. بوی صلح می‌آید یعنی صلح نزدیک شده. اگر‌چه صلح و ظفر بو ندارد. و مقصودِ حضرت یعقوب ظاهراً همین است که دیدن یوسف و وصالِ او نزدیک شده.

علمای تفسیر دیده‌اند پیراهن یوسف و یا خودِ یوسف بویی نداشته تا از مصر به کنعان برسد، زیرا پیراهن یا از پنبه یا کتان و یا ابریشم است و اینها بوی مخصوصی ندارند. رائحۀ خوش از گل و یا از بعضی روغن‌هاست که هوا ذرّاتِ لطیف آنها را پراکنده می‌کند، ولی این خاصیّت در پیراهن و یا جسمِ یوسف نیست، این است که بعضی گفته اند مقصود شامّۀ باطن است که چیزهایی را از دور درک می‌کند مانند گوشِ باطن و یا چشمِ باطن که چیزهایی را درک می‌کند که با چشم و گوشِ ظاهر نمی‌توان درک کرد، و از این جهت در آیاتِ بسیاری کفّاری که چیزی را درک نمی‌کردند خدا کر و کور خوانده یعنی کر و کور باطنی و یا مثلاً در روایات آمده که چند طائفه بوی بهشت را از پانصد سال راه درک می‌کنند و چند طائفه از گنهکاران بوی بهشتی که از پانصد سال راه، می‌وزد درک نمی‌کنند. و یا رسول‌خداص فرموده: بوی اویس قرنی را از یمن می‌شنوم و استشمام می‌کنم([[13]](#footnote-13)): «إِنِّي أَشُمُّ نَفَسَ الرَّحْمَن مِنْ صَوْبِ الیَمِن»([[14]](#footnote-14)). و یا مجنون عامری می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أرادوا لیخفوا قبرها عن حبیبها |  | و طیب تراب القبر دلّ علی القبر |

که این شامّۀ باطنی ویا شامّۀ نبوّت بوده که یعقوب داشته ولی دیگران نداشتند و سخنِ او را باور نمی‌کردند. ولی باید گفت: مقصودِ یعقوب از جملۀ: ﴿إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ﴾، همین قرب وصال است نه بوی آن. آیا بوی خوش یوسف عزیز در رشته‌هایی از مهر بوده که از مصر تا کنعان کشیده شده؟ امواج محبّت و یا امواج و اشعّۀ نبوّت این بو را از پسر به پدر رسانیده؟ آیا این امواج از امواج رادیو حسّاستر و دقیق‌تر بوده و امکان دارد که محبّت امواجی داشته باشد که در پیشرفت صنعت کشف شود. و اگر امواجی داشته، حتماً از خاندان آن حضرت مخفی بوده و الّا نمی‌گفتند: ﴿إِنَّكَ لَفِي ضَلَٰلِكَ ٱلۡقَدِيمِ﴾. ممکن است در آینده دستگاهی اختراع شود که موجهای مهر و محبّت را از شرق به غرب برساند، آیا حضرتِ یعقوب از طرفِ خدا چنین دستگاهی داشته؟ چنانکه آوازه‌های عالم مادّه را به گوش جهانیان می‌رسانند، همانطور بوی یوسف را با دستگاهِ غیبیِ قلبی می‌رسانده؟ کما اینکه آوازِ حقایق را از کنگرۀ عرش به گوش رسول خداص می‌رساندند. در روایتی هم آمده که هنگامِ هر نمازی جارچی از عرش ندا می‌کند: برخیزید و با نماز خود آتشی که در پشت سر افروخته‌اید خاموش کنید. آیا محتاج به این توجیهات می‌باشیم و یا خیر بگوییم مقصود همان قربِ وصل است مجازاً ([[15]](#footnote-15)).

مفسّران آمده‌اند برای پیراهن توجیهاتی کرده‌اند که پیراهن، پیراهنِ بهشتی بوده از حضرت ابراهیم لذا چنین بویی داشته، ولی تمام این علل، علیل است.

نواده‌های یعقوب چون سخنِ پیرِ روشن ضمیر را باور نمی‌کردند می‌گفتند: گرسنگی برای ما بس نیست که این پیر هم قوز بالا قوز شده و سخنان باور نکردی می‌گوید. لذا به او گفتند: ﴿تَٱللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَٰلِكَ ٱلۡقَدِيمِ﴾. اینان حقّ داشتند چون جریاناتِ پشتِ پرده و اسرارِ پنهانی عالم الهی را خبر ندارند. خیال می‌کنند سخنِ یعقوب توخالی است. ولی آینده نشان داد که آن پیرِ روشن ضمیر حقایق را درک کرده که سایر مردم از درک آن عاجز بودند و کسانی به علّتِ غرور علمی و جهل مرکّب و کسانی هم از نادانی انکار می‌کردند و لذا خودِ یعقوب عذرِ آنان را بیان کرد و فرمود: من می‌گویم بوی یوسفم را می‌شنوم ولی شما حسّ مرا غلط می‌دانید و مرا به ضعف عقل نسبت می­دهید.

﴿فَلَمَّآ أَن جَآءَ ٱلۡبَشِيرُ أَلۡقَىٰهُ عَلَىٰ وَجۡهِهِۦ فَٱرۡتَدَّ بَصِيرٗاۖ قَالَ أَلَمۡ أَقُل لَّكُمۡ إِنِّيٓ أَعۡلَمُ مِنَ ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ٩٦ قَالُواْ يَٰٓأَبَانَا ٱسۡتَغۡفِرۡ لَنَا ذُنُوبَنَآ إِنَّا كُنَّا خَٰطِ‍ِٔينَ ٩٧ قَالَ سَوۡفَ أَسۡتَغۡفِرُ لَكُمۡ رَبِّيٓۖ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ٩٨﴾ [یوسف:96-98]

**ترجمه:** پس چون بشیر آمد پیراهن را بر صورت یعقوب انداخت که بلافاصله او بینا شد، گفت: آیا به شما نگفتم که از جانب خدا چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید(96) گفتند: ای پدر برای گناه ما آمرزش بخواه زیرا ما خطاکار بودیم(97) گفت: به زودی از پرودرگارم برای شما طلبِ آمرزش می‌کنم زیرا او آمرزندۀ رحیم است.(98)

**نکات:** خانوادۀ یعقوب از مسافرین خود استقبال کردند. مسافرین که به اندازۀ احتیاج غلّه وارد کرده‌اند، خوشحالند. ولی در قیافۀ آنان نشاط و مسرّتی زیاده از اینها دیده می‌شود، زیرا این دفعه مانند دفعات سابق نیست. این دفعه تمام مشکلات آنها حلّ گردیده و بسیار شاد و خرسندند.

اوّل کاری که کردند پیراهن یوسف را برای پدر آورده‌اند. بعضی نوشته‌اند که **یهودا** چون حامل پیراهنِ خون‌آلودۀ او، روزی که او را به چاه انداختند بود همان او حاملِ پیراهن یوسف در امروز شد تا تلافی ما فات شود.

آیا یکی از فرزندانِ او حامل پیراهن است یا دیگری بنام بشیر است، و از کاروان جلو افتاد.

بعضی گفته‌اند: مالک بن ذعر رئیس کاروانی که یوسف را از برادرانش خرید او بوده.

بعضی گفته‌اند: کنیززادۀ یعقوب بوده که در کودکی او را از مادر جدا کرد و به کاروان مصر فروخت و به دیار مصر برده شد، چون یعقوب او را فروخت، مادرش به خدا نالید و گفت: خدایا فرزندِ یعقوب را از او جدا کن و تا چشمِ من به فرزندم نیفتد، یعقوب هم فرزند خود را نبیند، دعای او مستجاب شد! و نام کنیززاده **بشیر** بود.

و همین بشیر حامل پیراهن است، که موقع ورود به کنعان بیرونِ كنعان به یک پیره‌زن برخورد که بر سرِ آب آمده بود، از او نشانۀ خانۀ یعقوب را پرسید؟ پیره‌زن گفت: چه کار داری؟ گفت: می‌خواهم مژده یوسف را به او برسانم. پیرزن گفت: خدایا من از تو درخواست کردم تا فرزندم را نبینم، یعقوب یوسفش را نبیند. **بشیر** گفت: ای پیره‌زن نامِ فرزندت چیست؟ گفت: نامش بشیر است و به کاروان مصر فروخته شد، او را به مصر برده‌اند و سالهاست خبری از او ندارم و نامها و نشانه‌هایی گفت: که بشیر دانست او مادرش می‌باشد. گفت: مادر جان مژده بده که به آرزوی خود رسیدی. من همان فرزندت بشیر هستم. مادر، او را در آغوش گرفت و تا سرای یعقوب، او را راهنمایی کرد!! به مجرّد ورود، پیراهنِ یوسف را بر روی یعقوب انداخت، بدون فاصله دیدگان از کار رفتۀ یعقوب باز شد و بینا گردید: ﴿فَٱرۡتَدَّ بَصِيرٗا﴾. و همان نیرو، توانایی و نشاط را که قبل از مفارقت یوسف داشت به او برگشت([[16]](#footnote-16)).

حضرت یعقوب از فراقِ عزیزش و اندوهِ بسیار، سرگردانی داشت و به اشخاص چندان توجّهی نداشت. و چون مژدۀ یوسف و پیراهن او رسید، آنحضرت به حال نشاط و بصیرت برگردید و چشم گشود و فرزندانِ خود را که از مصر آمده‌اند در برابر خود دید. خاندانِ یعقوب پس از سالها نگرانی غرق شادی شدند. خود آن پیرمردِ بلا کشیده به بصیرت پس از پریشانی، و فرجِ پس از شدّت، و نشاط بعد از محنت رسید.

خبر بینا شدن آن حضرت منتشر و دسته‌دسته مردم به دیدن وی می‌آیند. یعقوب قبل از هرچیز از فرزندانش از احوال یوسف و چگونگی مقام و ریاست وی سؤال کرد و از جریاناتی که بین ایشان و یوسف گذشته پرسشهائی نمود؟ و فرزندان پذیرائیهای او را نقل کردند.

موقعیّت و عظمتِ یعقوب نزد فرزندانش زیاد شد. زیرا سابقاً اگر گفته بود بروید از یوسف جستجو کنید و یا می‌گفت: روزگارِ وصل نزدیک شده، سخن وی را از ضعفِ عقل می‌گفتند. ولی اکنون بر همه روشن شده که آنچه این پیر خردمند می‌گفته از الهام غیبی و «أخبار لاریبی» بوده. و از طرفی فرزندان نزدِ وجدان خود سرافکنده بودند و با شرمندگی به روی پدر نظر می‌کردند. از این جهت برای ارشاد و خیرخواهی ایشان که کلمات او را اهمّیّت ندادند و از لطفِ پنهانی الهی بی‌خبر بودند، فرمود: من از خدا و لطفِ او چیزها می‌دانم که شما نمی‌دانید: ﴿إِنِّيٓ أَعۡلَمُ مِنَ ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ﴾، حال دانستید که دستِ قدرتِ خدا در غیب این عالم چه نقشه‌ها ترسیم می‌کند و چگونه علل و اسباب ظاهری را به هدفی که خود می‌خواهد سوق می‌دهد؟ حالا فهمیدید که در سختیها و بلاها چه حکمتها و چه گنجها می‌باشد؟ فرزندان با کمالِ شرمساری و خجالت در مقابلِ او به جهل و خطاهای خود اعتراف کرده، وبه حکمِ فطرتِ اصیل و نجابت موروثی، از اعمال گذشتۀ خود پشیمان هستند. و همانقدر که پس از شناسائیِ یوسف درمقابلِ برادرِ جوانمردِ خود سرافکنده و شرمنده بودند، اکنون در مقابل پدر خیرخواه خود نیز چنین­اند. و از گناهی که سالها کرده و پدر خود را سوزانیده‌اند پشیمان می‌باشند.

چون پدر را آزار داده‌اند، اگر بخواهند توبه کنند و خدا از گناه ایشان در گذرد باید حقّ پدر را اداء کرده و اوّل نزدِ او عذرخواهی کنند، زیرا در حقّ‌النّاس تا گناهکار، حقِّ مردم را اداء نکند، توبۀ او پذیرفته نیست. فرزندانِ یعقوب به پدر خود ظلم کرده‌اند و خوشبختانه پدرشان زنده است، باید اوّل طلبِ عفو از پدر کرده و از او بخواهند که از خطای آنان درگذرد. و به اضافه از او التماس دعا کنند که از خدا بخواهد که خدا ایشان را بیامرزد. و به اضافه خود نیز از خدا، مغفرت بخواهند این بود که عرض کردند: ﴿يَٰٓأَبَانَا ٱسۡتَغۡفِرۡ لَنَا ذُنُوبَنَآ إِنَّا كُنَّا خَٰطِ‍ِٔينَ﴾، ای پدر از خدا برای ما طلب مغفرت کن که ما خطاکاربوده­ایم.

حضرت یعقوب پدر مهربان است و از شرمندگیِ فرزندانِ خود ناراحت است، و لذا بدون اینکه ایشان را سرزنش کند وعده داد که به همین زودی برای شما، از خدا طلب آمرزش می‌کنم. در تفسیر آمده که وعدۀ استغفار و طلب آمرزش از خدا را به ایشان داد که نیمۀ شب جمعه موقعِ استجابتِ دعا برای ایشان از خدا مغفرت بخواهد.

در اینجا از این قصّه بعضی به اشتباه افتاده و گفته‌اند: چون فرزندانِ یعقوب از یعقوب درخواست استغفار کردند، پس مانعی ندارد هر‌کسی، از پیغمبر و یا امامی، در این زمانها که نه پیغمبری در دنیا می‌باشد و نه امامی، درخواستِ استغفار کند، بلکه لازم است همین کار را بکند تا خدا او را بیامرزد. و این سخن اشتباه است زیرا:

**اوّلاً**: فرزندانِ یعقوب به او ستم کرده بودند و بر آنان لازم بود از او عذرخواهی کرده و نزدِ او برای عفو بروند. ولی دیگران که به پیغمبر و یا امام، ستمی نکرده‌اند تا نزدِ او برای طلبِ مغفرت بروند.

**ثانیاً**: حضرت یعقوب زنده و حاضر بود و برای فرزندانِ او ممکن بود نزدِ او بروند. امّا برای مردمِ دیگر که پیغمبرشان سالهاست از دنیا رفته چگونه نزدِ او بروند؟ ممکن نیست از او چیزی بخواهند زیرا پیغمبر از دنیا رفته. و امامی که سالها است از دنیا درگذشته و به دارالسّلام الهی می‌رود، حاضر و ناظر نیست تا کسی از او درخواست کند.

**ثالثاً**: خدا فرموده: ﴿ٱدۡعُواْ رَبَّكُمۡ﴾، و نفرموده: «ادعوا نبیّكم!» و حضرت امیر در نهج‌البلاغه فرموده: «إِنَّ اللهَ لِیسَ لَهُ بَابٌ وَلَا لَهُ بَوَّابٌ، وَهُوَ حَاضِرٌ بِكُلِّ مَكَانٍ وَمَعَ كُلِّ إِنْسَانٍ وَجَانٍ»([[17]](#footnote-17)).

**رابعاً**: این خرافاتیان ﴿يَٰٓأَبَانَا ٱسۡتَغۡفِرۡ لَنَا ذُنُوبَنَآ﴾ را خوانده‌اند ولی جمله‌ای ‌که حضرت یعقوب در آیۀ 67 به فرزندان خود فرموده، نخوانده و یا نفهمیده‌اند که فرموده: ﴿وَمَآ أُغۡنِي عَنكُم مِّنَ ٱللَّهِ مِن شَيۡءٍۖ إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾ «من برای شما اثری ندارم و نمی‌توانم از طرف خدا برای شما کاری بکنم، فرمان و حکم فقط با خداست».

آری، وظیفۀ فرزندانِ یعقوب این بود که تا پدرشان فوت نکرده و زنده و حاضر است، نزدِ او بروند و از او گذشت بخواهند. و طریقۀ استغفار آنان چنانکه نوشته‌اند این بود که حضرت یعقوب در جلو می‌ایستاد و دعا می‌کرد و فرزندانش در عقبِ او صف بسته آمین می‌گفتند.

﴿فَلَمَّا دَخَلُواْ عَلَىٰ يُوسُفَ ءَاوَىٰٓ إِلَيۡهِ أَبَوَيۡهِ وَقَالَ ٱدۡخُلُواْ مِصۡرَ إِن شَآءَ ٱللَّهُ ءَامِنِينَ ٩٩ وَرَفَعَ أَبَوَيۡهِ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ وَخَرُّواْ لَهُۥ سُجَّدٗاۖ وَقَالَ يَٰٓأَبَتِ هَٰذَا تَأۡوِيلُ رُءۡيَٰيَ مِن قَبۡلُ قَدۡ جَعَلَهَا رَبِّي حَقّٗاۖ وَقَدۡ أَحۡسَنَ بِيٓ إِذۡ أَخۡرَجَنِي مِنَ ٱلسِّجۡنِ وَجَآءَ بِكُم مِّنَ ٱلۡبَدۡوِ مِنۢ بَعۡدِ أَن نَّزَغَ ٱلشَّيۡطَٰنُ بَيۡنِي وَبَيۡنَ إِخۡوَتِيٓۚ إِنَّ رَبِّي لَطِيفٞ لِّمَا يَشَآءُۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡعَلِيمُ ٱلۡحَكِيمُ ١٠٠﴾ [یوسف:99-100]

**ترجمه:** پس چون بر یوسف وارد شدند، پدر و مادرِ خود را نزدِ خود جای داد و گفت: واردِ مصر شوید ان شاءالله در امن و امان خواهید بود (99) و پدر و مادر خود را روی تخت برد و به سجده در مقابل او افتادند. و یوسف گفت: ای پدرِ من، این است تأویلِ خوابی که قبلاً دیده بودم، خدا آن را درست و راست نمود، و بی‌شک خدا نسبت به من نیکی کرد هنگامی که مرا از زندان خارج نمود و شما را از بیابان به شهر آورد پس از آنکه شیطان بین من و برادرانم را بهم زد، به راستی که پروردگارم بر آنچه خواهد لطف کامل دارد زیرا او دانای حکیم است.(100)

**نکات:** حضرت یوسف برادرانِ خود را در آن سفرِ سوّم، با دویست شتر و چندین عرّابه به کنعان فرستاد و از ایشان دعوت کرد که با پدرِ خود از آنجا قطع علاقه کنند و با هر چه دارند به مصر کوچ کنند و در مصر اقامت نمایند.

چون برادران به کنعان وارد شدند با شوق و نشاطی، پذیراییِ یوسف و مقامِ شامخ او را به پدر و فامیلِ خود اطّلاع دادند، و برای کوچ‌کردن مهیّا شدند، و البته این کار لازم بود زیرا هنوز سالهای قحطی به آخر نرسیده بود و خاندانِ او احتیاجِ کاملی به همراهیِ یوسف داشتند. لذا چون مقام و منزلت یوسف و محبوبیّت وی را نزد مردمِ مصر دانستند به پدر خود عرضه داشتند که در اثرِ زحمات و خدماتِ خالصانه و فعّالیّت‌های خیرخواهانۀ مداومِ یوسف در حفظِ یک کشور بزرگ و اینکه یک ملّتِ بزرگی را از نابودی نجات داده، و نقشِ او را در حیاتِ اقتصادی و معلومات او در کنترل غلّه و تقسیمِ صحیح آن را توضیح دادند، گفتند که فعلاً یوسف اختیاراتِ وسیعی دارد و او خود دعوت کرده که پس از بیناشدنِ پدر، همه به مصر برویم و در پناهِ حمایت وی زندگی مرفّهی را آغاز نماییم.

حرکت کاروان شادی به سوی مصر

خاندانِ یعقوب در حالیکه پدرشان بینا شده و یکی از ایشان به مقام و قدرتِ فوق‌العاده‌ای رسیده و امکانِ نجات از قحطی برای ایشان فراهم شده، همه خرّم، شادان و امیدوار به آیندۀ درخشان تو گویی جان تازه‌ای در کالبد افسردۀ ایشان دمیده، تمامِ نیروی خود را برای حرکت و رسیدنِ به مصر به کار انداختند و با علاقه و نشاطِ مخصوصی دوازده روز را به نه روز طی مسافت کردند.

کاروانی است لبریز از شادی و نشاط، با دلهای مملوّ از علاقۀ به یوسف. خصوصاً پدر پیری که سالها آرزوی وصالِ پسر داشته و معلوم است از نشاط در پوست خود نمی‌گنجد و دقیقه‌شماری می‌کند تا کی فرزندِ عزیزِ ارجمندِ خود را در آغوش گیرد.

و از آن طرف، حضرت یوسف که سالها به فراق والدین مبتلا بوده در حالت انتظار است که کی شود این هجران تبدیل به وصال گردد.

چون پیک خاندان اسرائیل به مصر رسید و خبر ورود ایشان را به مصر رسانید، یوسف که مشتاق برای تعظیم و احترام به پدر و مادری است که سی سال است آنان را ندیده تا بیرونِ شهر که مقرّ ریاست اوست به استقبال شتافت.

جملۀ: ﴿ٱدۡخُلُواْ مِصۡرَ...﴾ دلالت دارد که یوسف به استقبال آمده و ملاقات در خارج مصر بوده، و البتّه وزراء و رجال دولت مصر، لشکری و غیرلشکری از طبقات دیگر، به احترام عزیز مصر همه در موکب وی به استقبال شتافته‌اند.

مسلّم است وقتی که یعقوب و همراهان وی، دورنمای موکبِ یوسف را می‌بینند شور و هیجان شدیدی در هر دو طرف پدید می‌آید. یعقوبِ بلاکشیده که سالها با دلی امیدوار به انتظارِ وصال بوده و تلخیهای جدایی را متحمّل شده، اکنون نه با یک دل بلکه با صد دل اشتیاق دارد از میانِ موکب، یوسف عزیز خود را که سالها از دامنِ پدر و مادر جدا شده ببیند. البته قلم نمی‌تواند شرحِ وصال پس از هجران را بنگارد.

از جملۀ: ﴿فَلَمَّا دَخَلُواْ عَلَىٰ يُوسُفَ﴾، معلوم می‌شود که موکب یوسف سرِ راه در انتظار بوده، و حضرت یعقوب بر او وارد شده.

پدر و مادر یوسف در حالیکه از شوق وصال در سوز و گدازند با پای شوق نزد یوسف شتافتند، و فرزندِ عزیز را چون جان شیرین در آغوش کشیدند و موکبِ یوسفی همه آمادۀ پذیرائی مهمانان تازه واردند.

تا حضرت یوسف پدر و مادر را دید ایشان را در آغوش کشید و ایشان را در نزد خود جای داد. و زبانِ حالِ پدر بزرگوار و یا مادرِ داغدیده این است که عزیزا جریانِ حوادث، ما را به جدائیِ تو مبتلا ساخت و دلِ ما را آب کرد و جانمان را سوخت. تو آن روز که کودکِ نورسته‌ای بودی از آغوشِ محبّت ما جدا و در مسیر حوادثِ تلخ واقع شدی و همواره آه و سوز و دعای ما بدرقۀ راه تو بوده است.

و در تاریخ است که تا پدرِ بزرگوار او را دید گفت: السلام علیك یا مُذهِب الأحزان**([[18]](#footnote-18))**. یوسفِ بزرگوار که در این حال غرقِ احساسات و در میانِ امواج هیجانات بود با کمال تواضع و خلوص پدر و مادر بزرگوارِ خود را در کنار مهر و محبّت و قدرت خود جای داد، و نوید امنیّت و آسایش به ایشان داد که از این به بعد دیگر از محنتِ فراق و تنگی و قحطی خلاص شده‌اید، و نگرانی نداشته باشید و محترمانه با کمال آسایش زندگی خواهید نمود. اینک حرکت کنید و به شهر وارد شوید.

از جملۀ: ﴿ءَاوَىٰٓ إِلَيۡهِ أَبَوَيۡهِ﴾ و جملۀ: ﴿وَرَفَعَ أَبَوَيۡهِ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ﴾ چند چیز استفاده می‌شود: یکی اینکه مادر آن حضرت تا آن وقت زنده بود، پس آنچه نوشته‌اند که یوسف در سفری که به عنوان بندگی او را خریدند و به طرف مصر حرکت کردند به قبر مادر رسید، و خود را از شتر انداخت بر سرِ قبرِ مادر و به گریه و زاری پرداخت، دروغ است.

و دیگر اینکه گویند که چون یعقوب وارد مصر شد، یوسف به استقبال وی آمد و خواست به احترام پدر پیاده شود، ولی جاه و جلال ریاست مانع شد و پیاده نشد و لذا جبرئیل آمد و نورِ نبوّت را از کفِ او بیرون برد! تمامش دروغ است زیرا آیه چنانکه شرح آن گذشت دلالت دارد که یوسف به حالت انتظار آماده بود و حضرت یعقوب بر او وارد شد و یوسف او را در آغوش گرفت و نزدِ خود جای داد، و پس از ورودِ به مصر هم والدین خود را با احترام کامل بالای تخت نشانید: ﴿وَرَفَعَ أَبَوَيۡهِ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ﴾. آیا می‌توان گفت: یوسفی که خدا آن همه از او تعریف کرده و از محسنین است و از ذکر خدا غافل نیست و در تمام مدّت ریاستش آنی از عدالت روگردان نبوده، اکنون برای پدر خود کبر و غرور به خرج دهد؟! این به هیچ وجه باورکردنی نیست.

خاندان یعقوب، پس از ورودِ به مصر به سوی مرکز ریاست و کاخ خصوصی عزیز حرکت کردند و چون به مقصد رسیدند با راهنمایی مأمورین مرکبهای خاندان یعقوب را به محل معینی بردند، و آن خاندان را با کمال احترام وارد ساختند. در این­موقع یوسفِ جوانمرد، با کمال تواضع، والدین خود را بر تخت ریاست خود نشانید.

پس از آنکه والدینِ خود را بالای تخت برد قرآن می‌گوید: ﴿وَخَرُّواْ لَهُۥ سُجَّدٗا﴾. آیا ضمیر خَرّوا به برادران برمی‌گردد و یا به برادران و والدین یعنی به همه برمی‌گردد که در اینجا همه در مقابلِ یوسف به خاک افتادند و یا تا زانو خم شدند. درحالی‌که حضرتِ یوسف، تاج بر سر و لباس رسمی با عظمت در بردارد. آیا از جلالِ یوسف خیره شدند و یکباره برای تعظیم وی سجده کردند و شاید این ادب، معمول مصریان بوده که نوشته­اند در برابر بزرگان­خود تا زانو یا بیشتر خم می­شدند. و یا خیر برای شکرخدا که یوسف را به این­مقام رسانیده سجده کردند.

حضرتِ یوسف در اینجا برای شکرگذاری و یاد خدا و الطافِ او نطقی ایراد کرد و به پدر و برادران، احسانِ الهی را تذکّر داد و یادی از کودکی خود نمود و چند جمله بیان کرد:

1. ﴿يَٰٓأَبَتِ هَٰذَا تَأۡوِيلُ رُءۡيَٰيَ﴾. یاد خوابی کرد که در طفولیّت از توجّه پروردگار دیده بود و پدرش تعبیر کرده بود که خدا تو را به مقام عالی می‌رساند، و از تأویل احادیث به تو می‌آموزد، و نعمتش را بر تو و بر آل یعقوب تمام می‌کند. اکنون پس از چندین سال این خواب تعبیر شده و تحقّق پیدا کرده و خدا او را به مقام عالی رسانیده که پدر و مادر و برادرانِ وی، برای وی تعظیم کردند، و آلِ یعقوب به برکت او و در پناه او، از رنجِ قحطی و از زندگیِ بیابانی آسوده گشتند. حال که همه در این بزمِ پرشکوه غرق شادیند باید یاد خدا کنند. یوسف برای حقّشناسی و سپاسگزاری خدا را فراموش نکرده می‌گوید: ﴿قَدۡ جَعَلَهَا رَبِّي حَقّٗا﴾. آن خواب را خدا تحقّق بخشید نه فکرِ من و نه قدرتِ من.
2. یادی از ایّام زندان کرده و زمانِ زندان و زندانیان را فراموش ننموده، این لطف و عنایتِ پروردگار است که مظلومی را نوازش کرده و بندۀ بیچاره‌ای را از چنگال ظلم و ستم و استبداد نجات بخشیده و بی‌گناهی او را بر همه روشن و آبروی او را حفظ کرده و به یکی از مقاماتِ حسّاس رسانیده، ای پدر بزرگوار این خواستِ خداست که: ﴿وَقَدۡ أَحۡسَنَ بِيٓ إِذۡ أَخۡرَجَنِي مِنَ ٱلسِّجۡنِ﴾.

و امّا چرا حضرت یوسف نجات از چاه را یاد نکرد، برای اینکه به برادران گوشه‌ای نزند زیرا به ایشان فرموده بود: ﴿لَا تَثۡرِيبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡيَوۡمَ﴾.

1. نجات از تفرقه و جداییِ کسان را یاد می‌کند که خدا نعمتِ بزرگی به خاندانِ ما عطا کرده و شما را از بیابانگردی به تمدّنِ شهری رسانیده که برای ترقّی و تکامل، همه گونه وسائل موجود است، از مسجد، مدرسه و سایر مواهب الهی برخوردار شوید: ﴿وَجَآءَ بِكُم مِّنَ ٱلۡبَدۡوِ﴾. خاندان ما اکنون می‌توانند زندگی آبرومندی نموده و در راه ترقّی و تکامل در حدودِ امکانات قدم بردارند.
2. نجات از اختلاف کلمه و فتنۀ شیطانی که میانِ من و برادرانم فتنه کرد و صفا و اتّحادی که داشتیم از بین برد و به القاء حسد، برادرانم را وادار کرد که مرا دور کنند و مرا به عنوان زرخرید بفروشند و برای پدرِ دل‌شکسته‌ام چه حوادثِ تلخی به وجود آورد. اینک جدایی ما تبدیل به وصال شده و روابطِ من و برادرانم به صلح و یکرنگی برقرار شده و تیرگی و کدورتِ ما تبدیل به دوستی و علاقمندی شده است. ﴿مِنۢ بَعۡدِ أَن نَّزَغَ ٱلشَّيۡطَٰنُ بَيۡنِي وَبَيۡنَ إِخۡوَتِيٓ﴾.

در اخبار است که در اینجا یعقوب از یوسف پرسید که برگوی برادران با تو چه کردند؟ یوسف سزاوار ندید که دردِ دلِ پدر را تجدید کند و برادران را خجالت دهد، گفت: ای پدر فعلاً وقت آن است به شکر اشتغال ورزیم نه به شکایت.

و بالاخره خدای لطیفِ حکیم و دانا دربارۀ ما هر چه مصلحت بوده بر اساس حکمت و علم انجام داده و نباید الطاف او را فراموش کرد.

و یکی از فتنه‌های نفسانی و شیطانی که خدا یوسف را حفظ کرد و نجات داد این است که چون یوسف دارای معرفت و محبّت الهی بود او را به عشق زلیخا مبتلا نکرد و از آلودگیِ عشق که یک بیماری شدید نفسانی است محفوظ داشت. یکی از آثارِ ایمان و محبّتِ خدا، این است که انسان عشقِ مفرط و محبّتِ جنون‌انگیز نسبت به موجودات عالم ماده پیدا نمی‌کند زیرا وقتی نور ایمان در دل انسان شدیداً نیرو گرفت نمی‌گذارد نمایشات و زیباییهای عالم مادّه انسان را فریب دهد و دیوانه‌وار دنبال آن بدود. این است که علی در صفات مؤمنین به خدا فرموده: «عَظُمَ الْـخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِم»**([[19]](#footnote-19))**.

و از امام صادق از عشق پرسیدند؟ فرمود: «قُلُوبٌ خَلَتْ عَنْ ذِكْرِ اللهِ فَأَذَاقَهَا اللهُ حُبَّ غَيْرِه‏»([[20]](#footnote-20)): «دلهایی که از یاد خدا تهی شدند شیرینی محبّت دیگران در آن، اثر می‌بخشد.»

طبقِ بعضی از تواریخ، خاندانِ یعقوب، هفتاد و سه و یا هفتاد و پنج نفر به شمار می‌آمدند که حضرت یعقوب بزرگ ایشان بود و حضرت یوسف که صدر اعظم مصر بود با تحصیل اجازه از پادشاه مصر، سرزمین جوشن را که مرتع و چراگاه خوبی بود در اختیارِ ایشان گذاشت که در آنجا مسکن کنند، و گلّه‌های خود را به چرا ببرند و پدرِ بزرگوار خود را در کاخ مخصوص جای داد، و برادران به کارهای خود پرداختند. و معلوم نیست تا چه اندازه وارد کارهای دولتی شدند یا خیر؟

طولی نکشید که حضرت یعقوب پس از صد و چهل سال در بستر احتضار افتاد. حضرت یوسف به بالین او حاضر بود، و فرزندان خود افرائیم و منسی را نزد او حاضر کرد. و حضرت یعقوب ایشان را برکت داد.

حضرت یعقوب در حال احتضار، در حضور تمام فرزندانش وصیّتِ مهمّی ایراد کرد که در قرآن مجید سورۀ بقره آیۀ 132 و 133 ذکر شده و به فرزندانش فرمود: پس از فوتِ من چه را خواهید پرستید؟ عرض کردند: خدایی که معبود تو و ملجأ تو و پدرانت اسحاق، اسماعیل و ابراهیم بوده. این وصیّت را نمود برای آنکه فرزندانش ملازمِ توحید و خداپرستی باشند و دیانتِ توحید را که وسیلۀ عزّت و سعادتِ آنها در دنیا و آخرت می‌باشد حفظ کنند. و چون حضرت یعقوب از دنیا رفت با تشریفاتِ کاملی جنازۀ او را به خاک سپردند. و خود حضرتِ یوسف صد و بیست سال، عمر کرد.

﴿رَبِّ قَدۡ ءَاتَيۡتَنِي مِنَ ٱلۡمُلۡكِ وَعَلَّمۡتَنِي مِن تَأۡوِيلِ ٱلۡأَحَادِيثِۚ فَاطِرَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ أَنتَ وَلِيِّۦ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِۖ تَوَفَّنِي مُسۡلِمٗا وَأَلۡحِقۡنِي بِٱلصَّٰلِحِينَ ١٠١﴾ [یوسف:101]

**ترجمه:** پروردگارا تو پادشاهی به من عطا کردی و تعبیر و تأویلِ مشکلات را به من آموختی، ای ایجاد کنندۀ آسمانها و زمین تویی صاحب اختیارِ من در دنیا و آخرت، مرا مسلمان از دنیا ببر و به شایستگان ملحق فرما.(101)

**نکات:** دل بیدارِ حضرت یوسف با همۀ ریاست و گرفتاری، به حکومت و مقام آلوده نشد و از یاد خدا غافل نگشت. در وقتی که در اوج قدرت است دلش از نور ایمان لبریز بود، و از لذّت مناجات با خدا دست نکشید. ولی مردم دنیاپرست به اندک ریاستی از خدا غافل می‌شوند و جلوه‌های فریبندۀ ریاست دلِ آنان را می‌لرزاند و به دنبال خود می‌کشد. ولی فرزند یعقوب، خود را ناچیز می‌شمرَد و عرض می‌کند: خدایا این ریاست و فرمانفرمایی و علمِ حلّ مشکلات را تو به من عنایت کردی و زمام اختیار من به دست قدرت توست و ولیِّ امر من در دنیا و آخرت تویی، و من که برای خود لیاقتی فکر نمی‌کنم و خود را شایسته نمی‌دانم خودت مرا در زمرۀ صالحین به شمار آور. و در ضمنِ کلام خود اشاره کرده که این مُلک و پادشاهی را كه تو به من عنایت کردی در مقابلِ قدرت و ملک بی‌پایان تو هیچ است. و همچنین علمی که به من عنایت کردی قطره‌ای است در مقابلِ علم و حکمت بی‌انتهای تو. و دیگر اشاره کرد به اینکه این کاروان هستی و این دنیا با تمام آنچه در اوست در مقابل تسلیم به حقّ، چیزی نیست و همه فانی و بی‌ارزش است، و آنچه مطلوب و با ارزش است که از خدا می‌خواهد مسلمان‌بودن و مطیع خدا بودن است. که این تسلیم به حق باقی باشد تا وقتِ جان‌دادن و به بندگان صالحین ملحق‌شدن و آخرتِ ابدی و سعادتِ جاویدانی را در زیر سایۀ لطف الهی دریافتن: ﴿تَوَفَّنِي مُسۡلِمٗا﴾.

این است مکتب حضرت یوسف که یکی از رسولانِ بزرگِ الهی است. ای کاش تمامِ ریاست مآبان و قدرتمندان دنیا به آن حضرت اقتدا کنند و رجالِ زمامدار در حال زمامداری از خدا وحقایق عالمِ آخرت، آنی غفلت نورزند، و گولِ زرق و برق دنیا را نخورند. خصوصاً قدرتمندان و رؤسایی که شرق و غرب جهان را از پلنگ صفتی خود به وحشت انداخته‌اند. و علم و قدرت که از سرمایه‌های بزرگ بشر است در راه فنا ساختن مصرف می‌شود([[21]](#footnote-21)).

اگر فرمانفرمایان بشری در کملاتِ حضرت یوسف نظر می‌کردند و مطابق این آیه عمل می‌کردند، جهان را از جهل و ضعف و بی‌ایمانی نجات می‌دادند و از وحشت خلاص می‌کردند، چنانکه حضرت یوسف در زمانِ خود همین کار را کرد.

پس روشن شد که مکتب حضرت یوسف مکتب تقوی، طهارت و خیرخواهی برای بشریّت است، و خدا برای اینکه بشر را به هدایت و سعادت و خیرِخود راهنمایی کند، این قصّه و اخبار را به رسول خود وحی نموده است.

﴿ذَٰلِكَ مِنۡ أَنۢبَآءِ ٱلۡغَيۡبِ نُوحِيهِ إِلَيۡكَۖ وَمَا كُنتَ لَدَيۡهِمۡ إِذۡ أَجۡمَعُوٓاْ أَمۡرَهُمۡ وَهُمۡ يَمۡكُرُونَ١٠٢﴾ [یوسف:102]

**ترجمه:** این داستان از اخبار غیبی است که به تو وحی کردیم، و تو نزدِ ایشان نبودی هنگامی که در کارِ خود اتّفاق کردند درحالیکه مکر می‌نمودند.(102)

**نکات:** این داستان شیرین، پرفایده، شورانگیز و عبرت‌خیزِ حضرت یوسف و خاندانش از جهات متعدّد اهمّیّت دارد و مورد توجّه می‌باشد و لذا خدا با کلمۀ ﴿ذَٰلِكَ﴾ که اشاره به چیز با عظمت ودلالت بر عظمت می‌کند آورده است:

1. بهترین سندِ تاریخی و اوضاعِ مصر و بنی‌اسرائیل است.
2. تقوی و طهارت یوسف برای همۀ جوانان سرمشق، و کید و مکرِ برادران و زلیخا و دیگران و به نتیجه نرسیدنِ مکر، و به هدف نرسیدنِ آنان، بهترین درسِ عبرت است برای مردم دنیا خصوصاً فرمانفرمایان.
3. از نظر ادبیّات، فصاحت و شورانگیزی سرمقالۀ شعراء و نویسندگان است.
4. از نظر اعجاز راهنمای طالبینِ هدایت است، که خدا فرموده این یک خبر غیبی است، و این اعجاز و دلیلِ راستی و درستی محمدص است زیرا نه او و نه مردمِ دنیا از این سرگذشت با این همه تفصیلی که در قرآن آمده اطّلاعی نداشتند و تصوّر نمی‌شود کسی بدون وحی بتواند چنین تاریخی را مو به مو طبق واقع بیان کند.

حال اگر کسی اشکال کند که بگوید همین قصۀ یوسف در تورات ذکر شده و محمّد ص یا افراد دیگری از تورات گرفته‌اند، پس خبر غیبی نشد چگونه اینجا فرموده است: از اخبار غیبی؟ جواب این است که:

**اولاً**: نکات و مطالبی که در این قصّه در قرآن بیان شده بسیاری از آن در تورات نیست خصوصاً مطالب مفیده که هدفِ قرآن می‌باشد در تورات نیست. هر‌کس صدق گفتار ما را بخواهد به کتاب **جمالِ انسانیّت** آقای صالحی مراجعه کند که آنجا توضیح داده مطالبی که در قصّۀ یوسف می‌باشد و در تورات نبوده.

**ثانیاً**: شما به تورات مراجعه کنید، این قصّه که در تورات آمده مخلوط است به بسیاری از اوهام و نسبتهای زشت به حضرت یوسف و مطالب برخلافِ عقل و واقع. در حالیکه قرآن یک کلمه اوهام و خرافات در این قصّه نیاورده. قصه‌های قرآن، اکثر، اخبارِ غیبی است مانند قصۀ نوح که حق‌تعالی در سورۀ هود آیۀ 49 فرموده:

**﴿**تِلۡكَ مِنۡ أَنۢبَآءِ ٱلۡغَيۡبِ نُوحِيهَآ إِلَيۡكَۖ مَا كُنتَ تَعۡلَمُهَآ أَنتَ وَلَا قَوۡمُكَ مِن قَبۡلِ هَٰذَا**﴾**

«این قصه‌ها از اخبار غیبی است که آن را به تو وحی می‌کنیم، و پیش از اینکه به تو وحی شود نه تو آنها را می‌دانستی و نه قومت».

پس رسول خداص و قومِ او این اخبار را طبق واقع نمی‌دانستند و اگر تورات و اهلِ آن از این قصص چیزی بدانند ولی پیغمبرِ اسلامص و قومِ او که مردمِ بی‌سوادی بودند چیزی نمی‌دانستند.

**ثالثاً**: می‌توان گفت این اخبار نسبت به پیغمبر اسلامص و قومِ او، اخبار غیبی است نه نسبت به دیگران، زیرا محمدص سواد نداشت و کسی هم که او را از تورات و انجیل آگهی دهد نبود و تازه اگر کسی هم بود قصّه‌های مخلوط به اوهامی که در تورات و انجیل است به او یاد می‌داد، من باب نمونه می‌گوییم: در تورات باب 37 سفر پیدایش می‌گوید یوسف هفده ساله با برادرانش چوپانی می‌کرد. در حالیکه قرآن می‌گوید: او در حال کودکی از برادران جدا شده است. در توراة می‌گوید: حضرت یعقوب خودش به اصرار یوسف را به صحرا نزدِ برادران فرستاد، ولی قرآن می‌گوید: خیر برادران با مکر او را بردند و... و....

اگر کسی گوید: بنابراین، اینکه خبرهای غیبی به محمّد وحی شده، پس محمدص دانای غیب است، پس چگونه در آیات دیگر می‌گوید: محمدص غیب نمی‌داند؟

جواب این است که بعضی از اخبار غیب از طرف خدا به محمّدص وحی شده صحیح است، ولی کسی که خبر غیبی را به او گفتند، او اگر به آن اخبار ایمان آوَرَد و بپذیرد او مؤمن به این اخبار غیب است نه عالمِ به غیب. زیرا نمی‌توان گفت به هرکس خبری از غیب گفتند: او عالم به غیب می‌شود و لذا اخباری که از غیب به محمّدص خبر داده شده او همه را به امّت خود خبر داده و امّتِ او نیز به آن اخبار علم دارند، در حالیکه امت او عالِمِ به غیب نیستند بلکه مؤمن به همان اخبار غیبی می‌باشند. پس محمّدص و علماء و صالحین امّتش همه مؤمن به اخبار غیب هستند نه عالم به غیب. اینان عالم و مؤمن به اخبارند نه عالم به خود غیب. خبرِ غیب غیر از خود غیب است. خدا عالم به غیب است و دیگران عالم به اخبار غیب. یعنی همان اخباری را که خدا بیان کرده می‌دانند نه غیر آن.

﴿وَمَآ أَكۡثَرُ ٱلنَّاسِ وَلَوۡ حَرَصۡتَ بِمُؤۡمِنِينَ ١٠٣ وَمَا تَسۡ‍َٔلُهُمۡ عَلَيۡهِ مِنۡ أَجۡرٍۚ إِنۡ هُوَ إِلَّا ذِكۡرٞ لِّلۡعَٰلَمِينَ ١٠٤ وَكَأَيِّن مِّنۡ ءَايَةٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ يَمُرُّونَ عَلَيۡهَا وَهُمۡ عَنۡهَا مُعۡرِضُونَ ١٠٥﴾ [یوسف:103-105]

**ترجمه:** و بیشتر مردم اگرچه تو حرص به ایمانشان داشته باشی مؤمن نیستند(103) و تو از ایشان در برابر رسالت مزدی نمی‌خواهی، نیست این قرآن مگر تذکری برای جهانیان(104) و چه بسیار از نشانه‌های هدایت در آسمانها و زمین که بر آنها می‌گذرند در حالیکه از آنها روگردانند.(105)

**نکات:** چون سورۀ یوسف با آن هدایت، فصاحت و دارای اخبار غیبی نازل شد، رسول خداص انتظار داشت که مشرکین با نزول این سوره ایمان آورند ولی باز هم ایمان نیاوردند. با اینکه این سوره دلیل بر صدق نبوت محمدص می‌باشد. و لذا آن حضرت از لجاجت کفّار افسرده می‌شد، زیرا آیاتی که در دل سنگ اثر دارد در دل ایشان اثر نمی‌کرد.

خدا برای رفعِ افسردگی و رفعِ حرصِ رسولِ خود به ایمانِ ایشان فرموده کسانی که عمری به جهالت و به بطالت گذرانیده‌اند و چشم، گوش و دلشان از سخن حق اعراض دارد، معجزه در مزاجشان اثری ندارد، اگرچه تو سعی داری ایشان هدایت و ارشاد شوند ولی خیر سعی و حرص تو اثری ندارد. تو وظیفۀ خود را انجام بده و دیگر کاری نداشته باش، زیرا این همه آیات توحید در مناظر آسمان و زمین موجود است که همه می‌بینند، ندای توحید از همۀ موجودات بلند است ولی از مردم نادان چه سود که عبرت نمی‌گیرند.

﴿وَمَا يُؤۡمِنُ أَكۡثَرُهُم بِٱللَّهِ إِلَّا وَهُم مُّشۡرِكُونَ ١٠٦ أَفَأَمِنُوٓاْ أَن تَأۡتِيَهُمۡ غَٰشِيَةٞ مِّنۡ عَذَابِ ٱللَّهِ أَوۡ تَأۡتِيَهُمُ ٱلسَّاعَةُ بَغۡتَةٗ وَهُمۡ لَا يَشۡعُرُونَ ١٠٧﴾ [یوسف:106-107]

**ترجمه:** و بیشتر اینان به خدا ایمان نمی‌آورند مگر اینکه در همان حالِ ایمان مشرک­اند(106) آیا ایمن هستند از اینکه یک عذاب فروگیرنده ایشان را فراگیرد و یا ساعت قیامت به ناگاه درآید در حالیکه ایشان متوجّه نباشند.(107)

**نکات:** در آیات سابقه بیان کرد که مردم گمراه ایمان نمی‌آورند. فعلاً در این آیه بیان می‌کند که آنان که ایمان می‌آورند و نامشان مؤمن است اکثرشان مشرک­اند زیرا توحید واقعی را نیافته‌اند و به درجات توحید آشنا نیستند و به خیال خود نام مسلمانی روی خود گذاشته‌اند. زیرا توحید بر چهار قسم است: **توحید ذاتی، توحید صفاتی، توحید افعالی و توحید عبادی.**

و این مردم بعضی در تمام این چهار قسم شک دارند و یا منکرند. و بعضی به توحید ذاتی اقرار دارند ولی به سه قسم دیگر اعتراف ندارند. و بعضی دو قسم آن را فهمیده و قبول دارند، ولی دو قسم دیگرش را نمی‌دانند و یا منکرند. و بعضی سه قسم آنرا قبول کرده در قسم چهارم اشکال دارند.

به هرحال هر کس این چهار قسم در او کامل نباشد و در یکی از این چهار توحید اشکال و یا شک داشته باشد موحّد واقعی نیست و در واقع مشرک است.

مشرکین مکه توحید ذاتی و صفاتی را قبول داشتند ولی در توحید افعالی و عبادی لنگ بودند.

یکی از دلائل توحید که در آیۀ 107 ذکر شده این است که انسان در محیط زندگی خود بسیار ناتوان و عاجز است و به تمام ناملایمات و بلاها و گرفتاریها احاطه ندارد آیا جز خدا کسی که احاطه به تمام آنها داشته باشد و جلو همه را بگیرد و هر آنی بشر را از تمام بدبختیها حفظ کند و درهای بدبختی و بلاها را به روی او ببندد آیا جز خدا کسی قادر به نگهداری او می‌باشد که در برابر حوادث از او دفاع کند؟ البتّه نیست. پس باید ایمن نباشد و به خدا پناه ببرد.

﴿قُلۡ هَٰذِهِۦ سَبِيلِيٓ أَدۡعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِۚ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا۠ وَمَنِ ٱتَّبَعَنِيۖ وَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ١٠٨﴾ [یوسف:108]

**ترجمه:** بگو: این، طریقه و راه من است که من و هرکس پیرو من است از روی بصیرت و بینش

عقلی به سوی خدا دعوت می‌کنیم، و خدا منزّه است و من از مشرکین نیستم.(108)

**نکات:** در این آیه دو خصوصيّت برای دین اسلام و روش مسلمین ذکر کرده که ایضاً دلیل بر حقانیت آن است:

**اول**: اینکه دعوت اسلام دعوت به سوی خدا است نه به سوی غیر او زیرا غیر خدا تمام مخلوق خدا هستند و از خود چیزی نداشته و ندارند.

**دوم**: این دعوت روی پایۀ عقل و بینایی عقلی است و توجه به خدا و دین باید از روی بصیرت عقلی باشد و گرنه به هر صدایی نباید گوش داد و به دنبال هر کس، نفهمیده نباید رفت و تقلید در دین باطل است.

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ إِلَّا رِجَالٗا نُّوحِيٓ إِلَيۡهِم مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡقُرَىٰٓۗ أَفَلَمۡ يَسِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَيَنظُرُواْ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡۗ وَلَدَارُ ٱلۡأٓخِرَةِ خَيۡرٞ لِّلَّذِينَ ٱتَّقَوۡاْۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ١٠٩﴾ [یوسف:109]

**ترجمه:** و پیش از تو نفرستادیم جز مردانی از اهل قریه‌ها که به ایشان وحی فرستادیم، پس آیا در زمین سیر نکردند تا نظر کنند و ببینند چگونه بوده سرانجام آنانکه پیش از ایشان بودند، و بدون شک سرای دیگر برای آنان که تقوی پیشه کردند بهتر است، آیا عقل خود را به کار نمی‌اندازند.(109)

**نکات:** همیشه منکرین نبوت توقع داشتند که فرستادۀ خدا مانند خودشان نباشد بلکه مجرّد از صفات بشری و متّصف به صفات ملکی باشد و بلکه رسول خدا با خود خدا تناسبی داشته باشد، چون خدا مجرّد و لامکان است، رسول او نیز تقریبا چنین باشد. و لذا حق‌تعالی قول ایشان رد کرده. مثلاً عده‌ای می‌گویند: چون ما لیاقت نداریم که مخلوقِ خدا باشیم پس عقل مجرد و یا نور نبوت را خلق کرده و آن عقل و یا نور ما را خلق کرده است. و این سخنان را حق‌تعالی در قرآن رد کرده و فرموده: ما هیچ پیغمبری نفرستادیم مگر اینکه بشری بوده مانند سایر افراد بشر، فقط چند صفت باید داشته باشد:

**اول**: اینکه مرد باشد نه زن. البتّه زنان برگزیده و مقرّبِ خدا زیاد بوده‌اند، حتی زنانی که با الهام و وحی الهی و، عالم غیب مربوط و مورد لطف پروردگار بوده‌اند. مانند حضرات مریم، ساره و آسیه. ولی سِمَت سفارت و رسالت نداشته‌اند.

**دوم**: رسولان الهی باید مانند سایر افراد بشر از هر جهت بوده و امتیازی برای خود قایل نشوند.

**سوم**: باید مورد وحی باشند و حقایق دینی را از خداوند به واسطۀ ملک و یا بدون واسطه بگیرند.

**چهارم**: اینکه از اهل بیابان نبودند بلکه اهل قریه و شهرستان و میان اجتماع بودند.

﴿حَتَّىٰٓ إِذَا ٱسۡتَيۡ‍َٔسَ ٱلرُّسُلُ وَظَنُّوٓاْ أَنَّهُمۡ قَدۡ كُذِبُواْ جَآءَهُمۡ نَصۡرُنَا فَنُجِّيَ مَن نَّشَآءُۖ وَلَا يُرَدُّ بَأۡسُنَا عَنِ ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡمُجۡرِمِينَ ١١٠﴾ [یوسف:110]

**ترجمه:** تا وقتی که پیغمبران مأیوس شدند و گمان کردند که (وعده‌های نصرت الهی) به ایشان دروغ گفته شده، آنگاه بود که یاری ما آمد پس هرکه را خواستیم نجات دادیم و غضب ما از قوم مجرمین رد نمی‌شود.(110)

**نکات:** در این آیه برای دلداری مؤمنین که امیدشان بریده نشود یک مطلب کلّی تاریخی می‌فرماید: رشتۀ حق و حقیقت باریک می‌شود ولی پاره نمی‌شود، یعنی مخالفین حق به مخالفت خود همیشه ادامه داده و گاهی هم پیروز می‌شوند و رسولان الهی چنان در فشار افتاده‌اند که امیدشان از پیروزی و هدایت قوم قطع شده. و بلکه گمان کردند که وعده‌های نصرتِ خدا، در دنیا نیست بلکه مربوط به قیامت است. ولی در آخرین لحظات، نصرت الهی رسیده و مردم سرکش مغلوب شده‌اند و چه بسیاری از آنان هلاک شده‌اند مانند قوم نوح، هود، صالح، شعیب و امثال ایشان.

در زمان پیغمبر اسلام، نسبت به رسول اسلام و اصحابش حوادث یأس‌آور رخ می‌داد، شیوخ قبایلِ عربِ مشرکین و یهود، مسلمین را تا سر حد اضمحلال و نابودی تعقیب می‌کردند که خود را از خطر اسلام به خیال خود آسوده نمایند ولی طولی نکشید نصرت خدا رسید و اسلام قوی شد.

﴿لَقَدۡ كَانَ فِي قَصَصِهِمۡ عِبۡرَةٞ لِّأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِۗ مَا كَانَ حَدِيثٗا يُفۡتَرَىٰ وَلَٰكِن تَصۡدِيقَ ٱلَّذِي بَيۡنَ يَدَيۡهِ وَتَفۡصِيلَ كُلِّ شَيۡءٖ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٗ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ١١١﴾ [یوسف:111]

**ترجمه:** به راستی که در داستانهای ایشان برای خردمندان عبرتی است، حدیث دروغین نبوده ولیکن تصدیق کتب پیش از او و تفصیل هرچیزی و هدایت و رحمت است برای قوم با ایمان.(111)

**نکات:** تاریخ‌ها و داستان‌هایی که میان مردم معمول است، چند قسم است:

1. تاریخهای افسانه‌ای که هر ملّتی نسبت به سابقۀ خود، بزرگان خودبافته و بلکه چیزهای خارق‌العاه‌ای به آن ضمیمه کرده ماند تاریخهایی که اکثر شعراء به نظم در آورده‌اند و یا «زینة المجالس ومعجزات مجعولة».
2. تاریخ و داستانهای رُمّانی که یک موضوعی را از خیالات به هم ترکیب کند، و داستان ساختگی نگارش کند که مقصدی از نشر آن داشته باشد.
3. تاریخهای عمومی که متن حوادث گذشته در آن ذکر شده ولی بدون فلسفه.
4. تاریخهای فلسفی و یا فلسفه‌های تاریخی که اهمّ تواریخِ این قسم قرآن مجید است که جامع فنون و علوم بشری است، در ضمن قصّه‌ها و داستانها اشاره به فلسفۀ آنها نموده و نتایج معنوی در آن ذکر شده.

داستانهای قرآن تمامش حقیقت‌گویی است و ساختگی و خرافات و دروغ در آن نیست.

قرآن مجید برای ذکر داستانهای خود چند هدف دارد:

1. پند و عبرت برای ارباب بصیرت و خردمندان که آن را آئینه قرار دهند و نیک، بد و زشت و زیبای مطالب را به طور کامل درک نمایند.
2. گواه صادقی برای پیغمبرص و اسلام.
3. تسلیتی برای رسول خداص و سایر مرّیان بشری شدن.
4. مایۀ راهنمایی و هدایت و راه و روش ترقّی و تکمیل را نشان‌دادن.
5. با راه و روش بزرگان دین و پیغمبرانص آشنا‌شدن، و ارتباط و انس با تعلیمات ایشان گرفتن و به ایشان اقتداکردن و به سعادت نائل شدن.

و مقصود از ﴿وَتَفۡصِيلَ كُلِّ شَيۡءٖ﴾چیزهایی که مربوط به دین است می‌باشد. در اینجا ترجمۀ سورۀ یوسف تمام شد به تاریخ دوشنبه 24 شعبان المعظم 1386 قمری.

مؤلف. ا. ع. ب.

سورة الرعد (مدنية وهي ثلاث وأربعون آية)

سورۀ رعد مدنی و دارای43 آیه می‌باشد

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

﴿الٓمٓرۚ تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡكِتَٰبِۗ وَٱلَّذِيٓ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ ٱلۡحَقُّ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يُؤۡمِنُونَ ١ ٱللَّهُ ٱلَّذِي رَفَعَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ بِغَيۡرِ عَمَدٖ تَرَوۡنَهَاۖ ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰ عَلَى ٱلۡعَرۡشِۖ وَسَخَّرَ ٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَۖ كُلّٞ يَجۡرِي لِأَجَلٖ مُّسَمّٗىۚ يُدَبِّرُ ٱلۡأَمۡرَ يُفَصِّلُ ٱلۡأٓيَٰتِ لَعَلَّكُم بِلِقَآءِ رَبِّكُمۡ تُوقِنُونَ ٢﴾ [الرعد:1-2]

**ترجمه:** به نام خدای کامل الذّات و الصّفات رحمن رحیم. الف، لام، میم، راء، این است آیات این کتاب و آنچه از پروردگارت به تو نازل شده حق است ولیکن بیشتر مردم ایمان نمی‌آورند(1) خدایی که آسمان‌ها را بدون ستونهایی که ببینید برافراشته سپس بر جهان هستی مسلّط شده و خورشید و ماه را مسخر کرده که هر‌یک تا مدتی نام برده شده جریان دارند، این امر را تدبیر می‌کند، این آیات را تفصیل می‌دهد، باشد که شما به ملاقات پروردگارتان یقین کنید(2).

**نکات:** جملۀ: ﴿أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ ٱلۡحَقُّ﴾، دلالت دارد که آنچه از پروردگار نازل نشده از قبیل روایات، حکایات، اشعار، خواب‌ها، قیاس‌ها و فلسفه‌ها یا حق نیست و یا حق بودن آن مسلم نیست. جملۀ ﴿أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يُؤۡمِنُونَ﴾، خبر الهی است که راهنمایان، طمع به ایمان همۀ مردم نداشته باشند. و حق‌تعالی به جملۀ: ﴿رَفَعَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ...﴾ استدلال کرده برای توحید، زیرا این کرات بزرگ که در فضای مخصوص به خود، معلّق شده‌اند اختصاص دادن و اختصاص پیدا کردن هر‌یک از آنها به مکان و فضای مخصوص به خودش، ذاتی نیست زیرا اجسام متساوی هستند در احتیاج به مکان و اگر تمام اجسام اختصاص به یک مکان داشته باشند، لازم می‌شود اجتماع تمام اجسام در مکان واحد و این محال است. پس اختصاص دهنده‌ای لازم است که هر جسمی را به حیّزی (جا و مکانی) اختصاص ‌دهد، زیرا این اجسام اختصاص ذاتی ندارند بلکه مرجع و مخصّصی آنها را به مکان‌های خودشان اختصاص داده که قادر و قاهر بر تمام است، و اگر خدا هم حیّزی داشته باشد احتیاج دارد به وجودی که او را به حیزی اختصاص داده باشد و اختصاص او به حیزی معین دلیل بر حدوث است و احتیاج به مخصصی دارد که آن مخصص خداست نه او.

پس ﴿رَفَعَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ﴾ دلالت دارد که هر کره و جسمی که در فوق است محتاج به یک وجود قاهر قادری است که او را به همان جای خودش اختصاص داده. ﴿بِغَيۡرِ عَمَدٖ تَرَوۡنَهَا﴾ را می‌توان گفت، آن عمد قدرت الهی است، و می‌توان گفت قوۀ جاذبه‌ای است که خدا آن را ایجاد کرده است.

و بدانکه خدای تعالی جملۀ ﴿ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰ...﴾ را دلیل بر توحید قرار داده و این استوا مشاهد و معلوم کسی نیست تا دلیل باشد اگر مقصود استقرار خدا بر عرش باشد و عرش مکان معینی باشد دلیل می‌شود که خدا قبلاً اعوجاج داشته پس استوا پیدا کرده! و به اضافه دلیل بر احتیاج او به مکان و حیّز است. پس مقصود استیلا و نفوذ اوست بر عوالم وجود بالقهر، الغلبه و التدبیر و این تدبیر مشاهد و محسوس است و دلالت بر توحید دارد([[22]](#footnote-22)).

و یکی دیگر از دلائل بر توحید جملۀ: ﴿وَسَخَّرَ ٱلشَّمۡسَ...﴾ می‌باشد، زیرا اختصاص دادن خورشید و ماه و ستارگان را به حرکت دائم با مقدار مخصوص و راه مخصوص، احتیاج به یک مخصص و مرجحی می‌باشد که قاهر و قادر بر هر چیز باشد. و مقصود از: ﴿لِأَجَلٖ مُّسَمّٗى...﴾ ممکن است سیر مخصوص در مدت مخصوص به مقدار مخصوص باشد و ممکن است تا مدت انهدام عالم، تکویر و وقوف کواکب باشد که قیامت است: «سبحان القادر الذی لا یشغله شأن عن شأن ولا فعل عن فعل».

نکتۀ دیگر اینکه در اینجا الله، خود را متّصف کرده به قدرت ترفیع سماوات و تدبیر امور، تا معلوم شود چنین قادری این آیات را تفصیل و ترتیب داده تا عظمت قرآن معلوم گردد. جملۀ: ﴿لَعَلَّكُم بِلِقَآءِ رَبِّكُمۡ تُوقِنُونَ﴾ دلالت دارد بر اینکه مذکور در این آیه چنانکه دلالت بر توحید دارد دلالت بر معاد نیز دارد. یعنی: آنکه قادر است بر خلق چنین اشیاء و تدبیر منظّم آنها، او قادر است بر حشر و نشر چنانکه از علی سؤال کردند که خدا چگونه حساب خلائق را یک‌دفعه می‌رسد؟ فرمود: چنانکه الآن ایشان را روزی می‌دهد یک‌دفعه([[23]](#footnote-23)) و نداء ایشان را می‌شنود و همه را جواب می‌دهد دفعة واحدة.

﴿وَهُوَ ٱلَّذِي مَدَّ ٱلۡأَرۡضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَٰسِيَ وَأَنۡهَٰرٗاۖ وَمِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِ جَعَلَ فِيهَا زَوۡجَيۡنِ ٱثۡنَيۡنِۖ يُغۡشِي ٱلَّيۡلَ ٱلنَّهَارَۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ ٣﴾ [الرعد:3]

**ترجمه:** و اوست خدایی که زمین را بگسترد و در آن کوه‌های پا برجا و نهرها قرار داد و از تمام میوه‌ها در زمین جفت جفت قرار داد، روز را به شب می‌پوشاند، به راستی که در این‌ها نشانه‌هایی­است برای قومی که تفکر می‌کنند(3).

**نکات:** در این آیه حق‌تعالی اثبات صانع نموده به چهار چیز:

**اول** – به گستردن زمین که برای زمین حجم مخصوص و وسعتی قرار داده و آن را طوری گسترده که قابل زندگی باشد و تمام اینها را به اندازه‌ای مخصوص که محتاج به مخصّص است قرار داده.

**دوم** – به وجود کوه‌ها که آنها را در بعضی از جوانب زمین اختصاص داده و این خود محتاج به مخصّص است و دیگر اینکه در آنها معادن فلزات، جواهر نفیسه، نفت و قیر، گوگرد و غیره است در حالی که تاثیر خورشید در تمام زمین یک نحو است، و این اختصاصات به واسطۀ تقدیر و تدبیر قادر قاهری است. دانشمندان امروزه قایل‌اند بر اینکه مساحت سطح کرۀ زمین در حدود 510607000 کیلومتر مربع است که از این مقدار در حدود 150 میلیون کیلومتر مربع مساحت خشکی‌ها و بقیه مساحت آ‌بهاست. همچنین می‌گویند حجم کرۀ زمین در حدود 1082841 میلیون کیلومتر مکعب، و وزن آن به طور تقریب 5977 تریلیون تن می‌باشد و وزن مخصوص زمین به طور متوسط 5/5 می‌باشد. کرۀ زمین دارای یک حرکت وضعی است که در 24 ساعت یک دور به دور خود می‌گردد و از این گردش شبانه روز پدید می‌آید. سرعت این گردش در حدود 31 کیلومتر در هر ثانیه می‌باشد و به اضافه زمین در یک مدار بیضی شکل به دور خورشید می‌گردد که حرکت انتقالی نام دارد و سرعت آن در این گردش در حدود 6/29 کیلومتر در ثانیه می‌باشد. مدت حرکت انتقالی زمین 365 روز و 6 ساعت است.

نکتۀ دیگر آنکه به واسطۀ سنگین بودن و فشار کوه بخارهای زیر زمین حبس می‌شود و متصاعد می‌گردد و از اطراف کوه به واسطۀ سوراخ‌ها چشمه می‌شود و از چشمه‌ها نهرها جاری می‌گردد و لذا خدا فرموده: ﴿رَوَٰسِيَ وَأَنۡهَٰرٗا﴾.

**سوم**– از دلایل اثبات صانع عجائب خلقت میوه‌جات و نباتات است که حبه زیر زمین می‌رود و به واسطۀ رطوبت زمین دو رشتۀ برخلاف یکدیگر از او خارج می‌شود به نام ساقه و ریشه و میوه‌هایی که دارای خواص و اثرات متضاده می‌باشد به وجود می‌آید. مثلاً ترنج پوست آن گرم و خشک است وگوشت آن گرم و تر است و ترشی آن سرد و خشک و هستۀ آن گرم و خشک است. و مثلاً انگور پوست آن سرد و خشک است و گوشت و آب آن گرم و تر است و هستۀ آن سرد و خشک است. تولّد این طبایع مختلفه از حبه، به تدبیر حکیم قادر قاهری است.

مخفی نماند مفسرین گفته‌اند مقصود از ﴿زَوۡجَيۡنِ ٱثۡنَيۡنِ﴾، دو صنف شیرین و ترش و یا سرد و گرم و یا سفید و سیاه و امثال اینها است. ولی تمام اینها بر خلاف ظاهر است بلکه مقصود از ﴿زَوۡجَيۡنِ ٱثۡنَيۡنِ﴾، همان نر و ماده است که دو تا می‌باشد و حق‌تعالی تصریح کرده به آن دو، و هرمیوه و گلی نر و ماده دارد. البته خدای تعالی تمام موجودات را در عالم به طور زوج آفریده چنانکه فرموده:

﴿سُبۡحَٰنَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلۡأَزۡوَٰجَ كُلَّهَا﴾([[24]](#footnote-24))

حتی دانشمندان امروزه، جهانی در مقابل این جهان قائلند به نام جهان ضد ماده (آنتی ماده‌ای) و می‌گویند اشعه‌های آن از کیهان و فضا آمده و دیده شده است.

بنابر‌این فقط خداست که متّصف به فردانیّت است.

**چهارم** از دلایل اثبات صانع احوال شب و روز است. و تمام اینها برای قومی است که فکر خود را به کار اندازند: ﴿لِّقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ﴾.

﴿وَفِي ٱلۡأَرۡضِ قِطَعٞ مُّتَجَٰوِرَٰتٞ وَجَنَّٰتٞ مِّنۡ أَعۡنَٰبٖ وَزَرۡعٞ وَنَخِيلٞ صِنۡوَانٞ وَغَيۡرُ صِنۡوَانٖ يُسۡقَىٰ بِمَآءٖ وَٰحِدٖ وَنُفَضِّلُ بَعۡضَهَا عَلَىٰ بَعۡضٖ فِي ٱلۡأُكُلِۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ ٤ ۞وَإِن تَعۡجَبۡ فَعَجَبٞ قَوۡلُهُمۡ أَءِذَا كُنَّا تُرَٰبًا أَءِنَّا لَفِي خَلۡقٖ جَدِيدٍۗ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِرَبِّهِمۡۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ ٱلۡأَغۡلَٰلُ فِيٓ أَعۡنَاقِهِمۡۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ٥﴾ [الرعد:4-5]

**ترجمه:** و در زمین قطعه‌هایی است جنب یکدیگر و بوستان‌هایی است از انگورها، مزارع و درختان خرمای از یک ریشه و از غیر یک ریشه، که آب داده می‌شوند به یک آب، و بعضی را بر بعضی در میوه دادن برتری می‌دهیم، در این امور مسلماً برای خردمندان آیاتی وجود دارد(4) و اگر تعجب کنی پس تعجب است قول ایشان که می‌گویند: آیا چون خاک شدیم آیا محققاً در خلقت تازه واقع می‌شویم؟ ایشاننند که به پروردگارشان کافرند و ایشانند که غلها در گردن‌هاشان می‌باشد، و ایشان اهل آتشند که در آن ماندگارند(5).

**نکات:** در این آیه نیز دلایلی برای توحید و اثبات صانع آورده، که از آن جمله: زمین‌های مجاور یکدیگر که خورشیدشان یکی، و کواکبشان در تاثیر فرقی ندارد می‌بینی بعضی سست و نرم و بعضی سخت، بعضی شن‌زار و بعضی خاک نرم، بعضی شوره‌زار بعضی غیر آن، بعضی روییده می‌شود و بعضی روییده نمی‌شود. و این اختلاف در صفات به تقدیر قادر علیم است.

به اضافه در یک بوستان درخت‌هایی که از یک آب، آب­داده شده، و از یک زمین و یک هوا استفاده کرده‌اند میوه‌های مختلف الصّفات در طعم، رنگ، لذّت و خاصیت، به بار می‌آورند. دو درخت انگور جنب یکدیگر، یکی ترش مزه و یکی شیرین مزه، یکی سیاه و دیگری سرخ، یک شاخه گل بلکه یک برگ گل طرفی از آن سیاه وطرف دیگری از آن سرخ است از آن سرخ است، با اینکه برگ گل در نهایت لطافت است، و باید مؤثّر در این طرف و آن طرف آن فرقی نکند. پس مسلّم می‌شود که یک مدبّری غیر از وسایل طبیعی دارد. با این همه آیات تعجّب است که چگونه کفار چنین قدرتی را باور نکرده و می‌گویند چطور پس از خاک شدن ما زنده خواهیم شد؟!، و ایشان دارای سه صفت می‌باشند:

**اول**: کافر به پروردگار و کافر به علم و قدرت و قول او هستند. و امّا انکار قدرت برای اینکه گویا خدا را فاعل موجب می‌دانند و یا می‌گویند: او به واسطۀ ابوین، سایر و سائل طبیعی ایجاد می‌کند، پس بدون واسطه قادر نیست، و یا می‌گویند: خدا عالم به جزئیّات نیست و عاصی و مطیع را نمی‌داند، و یا اخبار او را که در کتب آسمانی گفته راست نمی‌دانند، پس در حقیقت خدای کامل الذات و الصفات را منکرند.

**دوم**: زنجیر جهل و تعصب در گردنشان بسته شده است.

**سوم**: اینکه در دوزخ جاویدند. پس، از این آیه معلوم می‌شود غیر کافر مخلد در دوزخ نیست.

﴿وَيَسۡتَعۡجِلُونَكَ بِٱلسَّيِّئَةِ قَبۡلَ ٱلۡحَسَنَةِ وَقَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِمُ ٱلۡمَثُلَٰتُۗ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغۡفِرَةٖ لِّلنَّاسِ عَلَىٰ ظُلۡمِهِمۡۖ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ ٦ وَيَقُولُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَوۡلَآ أُنزِلَ عَلَيۡهِ ءَايَةٞ مِّن رَّبِّهِۦٓۗ إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرٞۖ وَلِكُلِّ قَوۡمٍ هَادٍ ٧﴾ [الرعد:6-7]

**ترجمه:** و از تو با شتاب بدی را قبل از خوبی می‌جویند، و حال آنکه پیش از ایشان عقوبت‌هایی گذشته و به درستی که پروردگار تو برای مردم بر ستمشان صاحب آمرزش است، و به راستی که پروردگار تو دارای عقاب سختی است(6) و آنان که کافرند می‌گویند: چرا بر این رسول آیه و معجزه‌ای از پروردگارش نازل نمی‌شود، همانا تو ترساننده‌ای، و برای هر قومی رهنمایی است(7).

**نکات:** مقصود از بدی که می‌خواستند نزول عذاب بود، و مقصود از حسنه؛ عافیت، راحت و مهلت الهی بوده. کفار می‌گفتند: بر ما عذاب نازل کن و از ما ایمان مخواه، ﴿فَأَمۡطِرۡ عَلَيۡنَا حِجَارَةٗ مِّنَ ٱلسَّمَآءِ أَوِ ٱئۡتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٖ﴾([[25]](#footnote-25))!! و مقصود از ﴿ٱلۡمَثُلَٰتُ﴾ و عقوبت‌ها، عذاب‌هایی است که بر اقوام گذشته فرود آمده که موجب عبرت برای ایشان نشده.

و جملۀ: ﴿لَوۡلَآ أُنزِلَ عَلَيۡهِ...﴾ دلالت دارد که از رسول خداص معجزه می‌خواستند، و خدا در جواب ایشان فرموده فقط تو منذری، و اما معجزه به اختیار و ارادۀ تو نیست. این آیه رد است بر کسانی که برای مرشدان، اقطاب و یا امامان هزاران معجزه جعل نموده‌اند.

بدانکه: ﴿وَلِكُلِّ قَوۡمٍ هَادٍ﴾، عطف است بر ﴿مُنذِرٞ﴾که خبر است از برای ﴿أَنتَ﴾ پس معنی چنین می‌شود: تو منذری و تو برای هر قومی هادی می‌باشی. و اگر «واو» آن، واو استیناف باشد معنی چنین می‌شود: تو منذری و برای هر قومی چه از گذشتگان و چه از آیندگان، هدایت کننده‌ای است از انبیاء و علماء.

﴿ٱللَّهُ يَعۡلَمُ مَا تَحۡمِلُ كُلُّ أُنثَىٰ وَمَا تَغِيضُ ٱلۡأَرۡحَامُ وَمَا تَزۡدَادُۚ وَكُلُّ شَيۡءٍ عِندَهُۥ بِمِقۡدَارٍ ٨ عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ ٱلۡكَبِيرُ ٱلۡمُتَعَالِ ٩ سَوَآءٞ مِّنكُم مَّنۡ أَسَرَّ ٱلۡقَوۡلَ وَمَن جَهَرَ بِهِۦ وَمَنۡ هُوَ مُسۡتَخۡفِۢ بِٱلَّيۡلِ وَسَارِبُۢ بِٱلنَّهَارِ ١٠﴾ [الرعد:8-10]

ترجمه: خدا می‌داند آنچه را که هر زنی و یا هر ماده‌ای حامله می‌شود و آنچه را رحم‌ها می‌کاهند و آنچه را می‌افزایند و هر چیزی نزد او بمقدار است(8) دانای به غیب و آشکار بزرگ ­است و برتر است(9) یکسان است از شما نزد خدا آنکه گفت خود را پنهان کند و آنکه آن را آشکار گرداند و آنکه در شب مخفی باشد و در روز آشکارا(10).

**نکات:** در این آیه تذکّر است بر اینکه خدا به تمام معلومات جزئی و کلی داناست، هر زنی و یا هر ماده‌ای حامله می‌شود می‌داند دختر است یا پسر و یا نر است و یا ماده. به راه سعادت می‌رود و یا شقاوت، و آنچه رحم زن ساقط می‌کند و یا از خود طفل می‌کاهد و ناقص می‌کند و یا به اصل خلقت آن می‌افزاید و یا دو قلو و سه قلو زیاد می‌شود. مختصر آنکه به تمام کیفیّات رحم داناست.

و جملۀ: ﴿وَكُلُّ شَيۡءٍ عِندَهُۥ بِمِقۡدَارٍ﴾، دلالت دارد که هر چیز را به مقدار لازم خلق کرده و هر چیز اندازه و مقدار دارد، و از آن اندازه که خلق فرموده کم و زیاد نمی‌شود و گر نه فاسد می‌شود. موجودات مجردۀ از جسم و غیرمجرده، همه اندازه دارند. مثلاً؛ روح انسان اندازه‌ای دارد. و مقصود از غیب، چیزی است که از نظر مخلوق پنهان ­است حتی انبیاء و ملائکه نمی‌دانند. و مقصود از کبیر، بزرگی مقدار و حجم نیست بلکه مقصود بزرگی قدرت و عظمت است.

﴿لَهُۥ مُعَقِّبَٰتٞ مِّنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَمِنۡ خَلۡفِهِۦ يَحۡفَظُونَهُۥ مِنۡ أَمۡرِ ٱللَّهِۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوۡمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنفُسِهِمۡۗ وَإِذَآ أَرَادَ ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ سُوٓءٗا فَلَا مَرَدَّ لَهُۥۚ وَمَا لَهُم مِّن دُونِهِۦ مِن وَالٍ ١١﴾ [الرعد:11]

**ترجمه:** فرشتگانی پی در پی از جلو او و از پشت سر او وجود دارد که به امر خدا او را حفظ می‌کنند، به راستی که خدا تغییر نمی‌دهد آنچه را که راجع به قومی است تا اینکه ایشان آنچه راجع به خودشان (و نفسانیّاتشان) است، تغییر دهند و چون خدا برای قومی بدیی را بخواهد، پس برای آن برگردانیدنی نیست و برای ایشان جز خدا هیچ سرپرستی نباشد(11)

**نکات:** برای هر انسانی فرشتگانی مامورند که او را از آفات و حوادث گوناگون و فساد حفظ کنند؛ طبق بسیاری از احادیث.

بنابراین ممکن است مقصود از ﴿مُعَقِّبَٰتٞ﴾ همان فرشتگان باشد. و ممکن است جملۀ ﴿لَهُۥ مُعَقِّبَٰتٞ﴾ صفت باشد برای ﴿سَارِبُۢ بِٱلنَّهَارِ﴾ که در آیۀ قبل ذکر شد. پس معنی چنین می‌شود: نزد خدا یکسان است آن کس که خود را پنهان کند و آن کس که بیرون آید با گماشتگانی از جلو و عقب خود که حافظین او باشند، که همه مقهور ارادۀ حق می‌باشند.

جملۀ: ﴿فَلَا مَرَدَّ لَهُۥ﴾، دلالت دارد چون خدا ارادۀ سوءای کند نمی‌توان ارادۀ حق را برگرداند. و جملۀ: ﴿وَمَا لَهُم مِّن دُونِهِۦ مِن وَالٍ﴾، دلالت دارد که ملت اسلام اکنون مورد غضب خدا و محل ارادۀ سوء او می‌باشند، زیرا والی ندارند و سرپرستی برای خود انتخاب نکرده‌اند، و لذا علی در جواب رسالت ابو درداء و ابو هریره به معاویه می‌نویسد: «وَالْوَاجِبُ فِي حُكْمِ اللهِ وَ حُكْمِ الْإِسْلَامِ عَلَى الْـمُسْلِمِينَ بَعْدَ مَا يَمُوتُ إِمَامُهُمْ أَنْ لَا يَعْمَلُوا عَمَلًا وَ لَا يُحْدِثُوا حَدَثاً وَ لَا يُقَدِّمُوا يَداً وَ لَا رِجْلًا وَ لَا يَبْدَءُوا بِشَيْ‏ءٍ قَبْلَ أَنْ يَخْتَارُوا لِأَنْفُسِهِم‏ إِمَامَاً»([[26]](#footnote-26)) و چون مسلمین به این کار اقدام ننموده‌اند و بلکه به کلی از قوانین اسلامی بی‌اطلاع می‌باشند طبق این آیه مورد غضب حق‌تعالی واقع شده‌اند.

﴿هُوَ ٱلَّذِي يُرِيكُمُ ٱلۡبَرۡقَ خَوۡفٗا وَطَمَعٗا وَيُنشِئُ ٱلسَّحَابَ ٱلثِّقَالَ ١٢ وَيُسَبِّحُ ٱلرَّعۡدُ بِحَمۡدِهِۦ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ مِنۡ خِيفَتِهِۦ وَيُرۡسِلُ ٱلصَّوَٰعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَن يَشَآءُ وَهُمۡ يُجَٰدِلُونَ فِي ٱللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ ٱلۡمِحَالِ ١٣﴾ [الرعد:12-13]

**ترجمه:** اوست آنکه برق را برای ترسانیدن و برای امیدوار کردن به شما می‌نمایاند و ابرهای سنگین بار را پدید می‌آورد (12) و رعد تسبیح می‌کند به ستایش او و فرشتگان از ترس او. و خدا صاعقه‌ها را می‌فرستد، پس آن را به هر‌کس که بخواهد می‌رساند، و ایشان دربارۀ خدا مجادله می‌کنند و عقوبت او سخت است(13).

**نکات:** حق‌تعالی در این آیات چند عدد از آیات قدرت خود را ذکر نموده:

**اول:** برق است که غالباً قبل از باریدن در هوا ابر ظاهر می‌شود، و چون برقی زد عده‌ای که منتظر باران­اند امیدوار می‌شوند مانند آنان که در زمین چیزی کاشته‌اند و یا زراعت ایشان آب نخورده و یا هوای ایشان کثیف شده. و عده‌ای دیگر می‌ترسند مانند آنان که چیزی را در آفتاب گذاشته­اند برای خشکاندن، و یا جنسی دارد که در میان باران فاسد می‌شود. و اما آیات قدرت بودن برق، از این جهت است که برق جنبۀ آتشی و حرارت دارد و از میان ابرها که تر و رطوبت است و ضدّیت با حرارت و آتش دارد، ایجاد می‌گردد «إیجاد الضد من الضد» و این دلیل بزرگی است بر عدم تصادف و وجود قادر قاهری که آن را به وجود می‌آورد.

**دوم:** از آیات قدرت خدا، ایجاد ابرهای سنگین است در جو هوا و بالای فضا، پس اگر از دریا متصاعد شده دلیل است بر قدرتی که او را بالا برده و اگر خود به خود در هوا ایجاد شده محتاج به موجد حکیم قادری است. و به اضافه اگر از زمین یا از دریا متصاعد شده چون به فضای سرد می‌رسد و تبدیل به آب می‌شود باید یک مرتبه بر زمین بریزد نه بطور مختلف گاهی طولانی و گاهی غیر طولانی، گاهی درشت و گاهی ریز.

**سوم**: از آیات قدرت او، رعد است و رعد صدای غرشی است که در هوای ابری ایجاد می‌شود، در این رعد اقوالی است که بعضی می‌گویند: صوتی است که از فشار ابرها بر یکدیگر ایجاد می‌شود، بعضی می‌گویند: صدای ملکی است که ابرها را می‌راند. به هر حال ایجاد چنین صوتی دلالت دارد بر قدرتی که منزه است از جهل و عجز و دارای حکمت و تدبیر است، و همین دلالت آن، تسبیح آن است. و مقصود از جملۀ: ﴿وَهُمۡ يُجَٰدِلُونَ فِي ٱللَّهِ﴾، کسانی است که دربارۀ وجود او سخن می‌گویند و او را مانند مخلوق می‌شمرند، مانند: عامر بن طفیل و اربد بن ربیعه که از رسول خداص پرسیدند: آیا خدا از مس است ویا از آهن؟!

﴿لَهُۥ دَعۡوَةُ ٱلۡحَقِّۚ وَٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ لَا يَسۡتَجِيبُونَ لَهُم بِشَيۡءٍ إِلَّا كَبَٰسِطِ كَفَّيۡهِ إِلَى ٱلۡمَآءِ لِيَبۡلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَٰلِغِهِۦۚ وَمَا دُعَآءُ ٱلۡكَٰفِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَٰلٖ ١٤ وَلِلَّهِۤ يَسۡجُدُۤ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ طَوۡعٗا وَكَرۡهٗا وَظِلَٰلُهُم بِٱلۡغُدُوِّ وَٱلۡأٓصَالِ۩ ١٥﴾ [الرعد:14-15]

**ترجمه:** مخصوص اوست خواندن حق (یعنی خواندن دیگران باطل است و خواندن حقیقی فقط خواندن خداست) و آنان که غیر او را می‌خوانند، به هیچ چیزی برای ایشان اجابت نمی‌کنند مگر اجابتی مانند کسی که دو کفَش را به سوی آب بگشاید تا برساند به دهان خود، در حالی که رسانندۀ آن نیست، و نیست خواندن کفار مگر در گمراهی (14) و آنان که در آسمان‌ها و زمینند با سایه‌هاشان، در بامداد و شبانگاه، خواه و ناخواه برای خدای سجده می‌کنند(15).

**نکات:** یکی از آیاتی که صریح در کفر خواندن غیرخدا می‌باشد این آیه است که فرموده **دعاء کافرین** در گمراهی است و در اول آیه شرح داده که غیرخدا را می‌خوانند و خواندنشان مانند آن کسی است که کف خود را باز کرده به آب فرو برد و از آب بیرون آورد که به دهان او چیزی نمی‌رسد.

و مقصود از: ﴿وَلِلَّهِۤ يَسۡجُدُۤ...﴾ سجدۀ تکوینی است که تمام جنبندگان و عقلای آسمان و زمین برای خدا دارند و همه در پیشگاه خدا خاضع و تسلیم­اند به طوع و کره. یعنی خواه و ناخواه، کافر و مسلمان.

و مقصود از: ﴿وَظِلَٰلُهُم﴾ این است که آثار وجودی ایشان و تمام ذرات وجود ایشان حتی کمترین آثار ایشان که سایه باشد در پیشگاه خدا خاضع و به امر خدا تسلیم­اند. و چون صبح و شام یعنی عصر سایه نمایان می‌شود لذا فرموده: ﴿بِٱلۡغُدُوِّ وَٱلۡأٓصَالِ﴾.

﴿قُلۡ مَن رَّبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ قُلِ ٱللَّهُۚ قُلۡ أَفَٱتَّخَذۡتُم مِّن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَ لَا يَمۡلِكُونَ لِأَنفُسِهِمۡ نَفۡعٗا وَلَا ضَرّٗاۚ قُلۡ هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلۡأَعۡمَىٰ وَٱلۡبَصِيرُ أَمۡ هَلۡ تَسۡتَوِي ٱلظُّلُمَٰتُ وَٱلنُّورُۗ أَمۡ جَعَلُواْ لِلَّهِ شُرَكَآءَ خَلَقُواْ كَخَلۡقِهِۦ فَتَشَٰبَهَ ٱلۡخَلۡقُ عَلَيۡهِمۡۚ قُلِ ٱللَّهُ خَٰلِقُ كُلِّ شَيۡءٖ وَهُوَ ٱلۡوَٰحِدُ ٱلۡقَهَّٰرُ ١٦﴾ [الرعد:16]

**ترجمه:** بگو: کیست پروردگار آسمان‌ها و زمین؟ بگو: خدا، بگو آیا با این اقرار، شما غیر او و پایین‌تر از او را که صاحب نفع و ضرری برای خودشان هم نیستند سرپرست گرفته‌اید؟ بگو: آیا کور و بینا مساوی است؟ آیا تاریکی‌ها و نور مساوی است. یا برای خدا شریکانی قرار داده‌اند که مانند آفریدنِ او آفریده‌اند، پس آفرینش بر ایشان اشتباه شده، بگو: خدا خالق هر چیزی است و اوست یکتای قهار(16).

**نکات:** در این آیه ده عدد قاف ذکر شده و پنج عدد قل مکرّر شده و هیچ آیه‌ای چنین نیست، چون این آیه در رد کسانی است که غیرخدا را برای خود سرپرست گرفته و محل توجه قرار می‌دهند مانند ملت مسلمان زمان ما. خدا فرموده از ایشان سؤال کن: پروردگار جهان کیست، چون جواب روشن و مسلم بوده که خداست، فرموده: ﴿قُلِ ٱللَّهُ﴾. سپس فرموده اگر چنین است، پس چرا موجودی را که برای خود نفع و ضرری ندارد ولیّ خود قرار داده اید در حالی‌که برای خود نفع وضرر ندارد برای غیر یقیناً نفع و ضرری نمی‌تواند برساند. و مخفی نماند این آیه شامل انبیاء، اولیاء و ائمّه نیز می‌شود زیرا به حکم قرآن پیغمبر خاتمص مالک نفع و ضرر و خیر و رشد دیگران نیست چنانچه در آیه 21 سورۀ جن فرموده: ﴿قُلۡ إِنِّي لَآ أَمۡلِكُ لَكُمۡ ضَرّٗا وَلَا رَشَدٗا﴾.

﴿أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَسَالَتۡ أَوۡدِيَةُۢ بِقَدَرِهَا فَٱحۡتَمَلَ ٱلسَّيۡلُ زَبَدٗا رَّابِيٗاۖ وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيۡهِ فِي ٱلنَّارِ ٱبۡتِغَآءَ حِلۡيَةٍ أَوۡ مَتَٰعٖ زَبَدٞ مِّثۡلُهُۥۚ كَذَٰلِكَ يَضۡرِبُ ٱللَّهُ ٱلۡحَقَّ وَٱلۡبَٰطِلَۚ فَأَمَّا ٱلزَّبَدُ فَيَذۡهَبُ جُفَآءٗۖ وَأَمَّا مَا يَنفَعُ ٱلنَّاسَ فَيَمۡكُثُ فِي ٱلۡأَرۡضِۚ كَذَٰلِكَ يَضۡرِبُ ٱللَّهُ ٱلۡأَمۡثَالَ ١٧ لِلَّذِينَ ٱسۡتَجَابُواْ لِرَبِّهِمُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ وَٱلَّذِينَ لَمۡ يَسۡتَجِيبُواْ لَهُۥ لَوۡ أَنَّ لَهُم مَّا فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا وَمِثۡلَهُۥ مَعَهُۥ لَٱفۡتَدَوۡاْ بِهِۦٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ سُوٓءُ ٱلۡحِسَابِ وَمَأۡوَىٰهُمۡ جَهَنَّمُۖ وَبِئۡسَ ٱلۡمِهَادُ ١٨﴾ [الرعد:17-18]

**ترجمه:** آب را از آسمان نازل نموده پس رودخانه‌هایی به اندازۀ گنجایش خود روان شدند، پس این سیل کفی را بر روی خود برداشت، و نیز از آن (فلزّی) که برای به دست آوردن زینت یا متاعی بر آتش می‌گدازند، کفی مانند کف آب دارد. بدینگونه خدا حق و باطل را مَثَل می‌زند، پس امّا آن­کف، به کناری رفته از بین می‌رود و امّا آنچه برای مردم بهره می‌دهد در زمین می‌ماند، بدینگونه خدا این­چنین مثل‌ها را می‌زند (17) برای آنان که پروردگار خود را اجابت کرده‌اند نیکی است و آنان که اجابت او نکردند محقّقاً اگر تمام آنچه در زمین است و مانند آن با آن ملک ایشان باشد که (بخواهند در قیامت برای رهایی از عذاب)آن را فدا دهند(فایده برای ایشان ندارد) ایشانند که بر ایشان بدی حساب است و مأوای ایشان دوزخ است و آن بد بستری است(18).

**نکات:** خدا در این آیات مَثَلی برای اهل حق و باطل و پیروان قرآن و منکرین آن زده و قرآن را که از مقام عظمت او نازل شده به آبی که از آسمان نازل می‌شود تشبیه کرده و قلوب را به وادی‌ها تشبیه کرده که در قلوب انوار علوم قرآن ثابت می‌ماند چنانکه در وادی‌ها آبها مستقر می‌شود و همانطور که در هر وادی به قدر ظرفیت آن آب می‌ماند در دل‌ها نیز به قدر ظرفیت هریک و به اندازۀ فهم و وسعت فکر آنها آب طهارت قرآن اثر می‌گذارد. و چنانکه روی آبها را کف‌ها و کاه‌ها می‌گیرد همانطور حقایق و انوار قرآن را خرافات و موهومات فراگرفته و سد راه انوار قرآن شده، اما آخر کار آن خرافات از بین می‌رود و همچنین است شکوک و شبهات که برای دلهای مؤمنین عارض می‌شود. و مقصود از: ﴿ٱبۡتِغَآءَ حِلۡيَةٍ﴾، این است که با آتش؛ طلا، نقره، مس، روی و آهن را در آتش می‌گذارند برای اینکه خالص آن را از غش آن جدا کنند، آن وقت کف روی آن را می‌گیرند و پس از جدا شدن غش، زینت‌ها و متاع‌ها می‌سازند و همچنین است انوار قرآن و حقایق چون از غش خرافات جدا شود زینت و سعادت انسان‌ها می‌گردد.

﴿أَفَمَن يَعۡلَمُ أَنَّمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ ٱلۡحَقُّ كَمَنۡ هُوَ أَعۡمَىٰٓۚ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ١٩ ٱلَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ وَلَا يَنقُضُونَ ٱلۡمِيثَٰقَ ٢٠ وَٱلَّذِينَ يَصِلُونَ مَآ أَمَرَ ٱللَّهُ بِهِۦٓ أَن يُوصَلَ وَيَخۡشَوۡنَ رَبَّهُمۡ وَيَخَافُونَ سُوٓءَ ٱلۡحِسَابِ ٢١ وَٱلَّذِينَ صَبَرُواْ ٱبۡتِغَآءَ وَجۡهِ رَبِّهِمۡ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَنفَقُواْ مِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ سِرّٗا وَعَلَانِيَةٗ وَيَدۡرَءُونَ بِٱلۡحَسَنَةِ ٱلسَّيِّئَةَ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عُقۡبَى ٱلدَّارِ ٢٢ جَنَّٰتُ عَدۡنٖ يَدۡخُلُونَهَا وَمَن صَلَحَ مِنۡ ءَابَآئِهِمۡ وَأَزۡوَٰجِهِمۡ وَذُرِّيَّٰتِهِمۡۖ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ يَدۡخُلُونَ عَلَيۡهِم مِّن كُلِّ بَابٖ ٢٣ سَلَٰمٌ عَلَيۡكُم بِمَا صَبَرۡتُمۡۚ فَنِعۡمَ عُقۡبَى ٱلدَّارِ ٢٤﴾ [الرعد:19-24]

**ترجمه:** آیا کسی که می‌داند که آنچه به سوی تو از پروردگارت نازل شده حق است مانند کسی است که کور است، همانا خردمندان متذکر می‌شوند(19) آنانکه به پیمان خدا وفا می‌کنند و آن پیمان را نمی‌شکنند(20) و آنان که وصل می‌کنند آنچه را خدا به وصل کردنش فرمان داده و از پروردگارشان می‌ترسند و از بدی حساب در خوفند (21) و آنان که برای طلب توجه پروردگارشان صبر کردند و نماز را بر پا داشتند و از آنچه روزی ایشان کرده‌ایم در پنهان و آشکار انفاق کرده و بدی را با نیکی دفع می­کنند، ایشانند که برایشان عاقبت(نیک)آن سرای است (22) باغ‌های دائمی که خودشان و هر‌کس شایسته باشد از پدرانشان، همسرانشان و فرزندانشان وارد آنها می‌شوند و فرشتگان از هر دری بر ایشان وارد می‌شوند (23) (گویند) سلام بر شما به سبب آنچه صبر کردید پس چه خوب است عاقبت آن سرای(24).

**نکات:** ﴿كَمَنۡ هُوَ أَعۡمَىٰٓ﴾، دلالت دارد که هر‌کس از قرآن بی‌خبر باشد و از انوار وحی،

نزول قرآن و آیات آن بی‌اطلاع باشد کور است یعنی کورِ باطنی، بنابر این آیه، ملت کنونی اسلام اکثر کور و از دانستن آیات وحی بدورند. و مقصود از عهد الله، شامل عهود شرعی و عهود فطری ایمانی و انزجار جبلّی از تمام بدیهاست. و نقض آن در ارتکاب آن است. و مقصود از ﴿يَصِلُونَ مَآ...﴾ وصل و پیوند نمودن با هر چه خدا به پیوند آن فرمان داده، از صلۀ به رحم خویشان و برادران اسلامی، عیادت مریض، کمک به فقراء، ادای زکات، خودداری از آزار، افشای سلام، تشییع جنازۀ مسلمان، رسانیدن خیر و دفع شر از مردم با ایمان و غیر اینها... و مقصود از: ﴿صَبَرُواْ ٱبۡتِغَآءَ وَجۡهِ رَبِّهِمۡ﴾، این است که صبر آنان بر واجبات و ترک محرمات، طلب رضای خدا و توجه او باشد. ﴿وَيَدۡرَءُونَ بِٱلۡحَسَنَةِ ٱلسَّيِّئَةَ﴾، این است که مثلاً اگر کسی فحش داد در مقابل فحش ندهد بلکه او را دعا کند و با زبان خیر برای او هدایت طلبد کما اینکه عده‌ای از روحانی نمایان پشت سر اینجانب بدگویی می‌کنند ولی وظیفۀ این حقیر دعا و طلب هدایت آنان از خداست. و یا اینکه منظور از جملۀ فوق آنست که اگر خود مرتکب عصیانی گردد فوری توبه کند. رسول خداص فرمود: «إذا عَمِلْتَ سَيِّئَةً فاعْمَلْ بِجَنْبِها حَسَنَةً تَمْحُهَا»([[27]](#footnote-27)). و اگر قدرت دارد از کسی که او را آزار کرده عفو کند، مگر آنکه طرف جری گردد و همچنین اگر کسی از خویشان با او قطع مراوده کرده، او اقدام به وصل کند و هکذا([[28]](#footnote-28)).

﴿وَٱلَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهۡدَ ٱللَّهِ مِنۢ بَعۡدِ مِيثَٰقِهِۦ وَيَقۡطَعُونَ مَآ أَمَرَ ٱللَّهُ بِهِۦٓ أَن يُوصَلَ وَيُفۡسِدُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱللَّعۡنَةُ وَلَهُمۡ سُوٓءُ ٱلدَّارِ ٢٥ ٱللَّهُ يَبۡسُطُ ٱلرِّزۡقَ لِمَن يَشَآءُ وَيَقۡدِرُۚ وَفَرِحُواْ بِٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَمَا ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَا فِي ٱلۡأٓخِرَةِ إِلَّا مَتَٰعٞ ٢٦﴾ [الرعد:25-26]

**ترجمه:** و آنان که پیمان خدا را پس از بستن آن می‌شکنند و آنچه را که خدا به وصل آن امر نموده قطع می‌کنند و در زمین فساد می‌کنند، لعنت برایشان است و برایشان بدی آن سرای است(25) خدا وسعت می‌دهد روزی را برای آنکه بخواهد و(یا) تنگ می‌گیرد، و به زندگانی دنیا خوشند و حال آنکه نیست زندگانی دنیا در جنب آخرت مگر بهرۀ کمی(26).

**نکات:** پیمان الهی همان پیمان بر توحید، نبوت و معاد است چنانکه در آیۀ قبل بیان شد. جملۀ: ﴿مَآ أَمَرَ ٱللَّهُ بِهِۦٓ أَن يُوصَلَ﴾، عام است و بر آنچه وصل آن لازم است اطلاق می‌شود از قبیل صلۀ رسول و محبت او و محبت جمیع مسلمین و مؤمنین. و مراد از کلمۀ: ﴿مِنۢ بَعۡدِ مِيثَٰقِهِۦ﴾، این است که خدا پیمان فطری را مؤکد نموده به دلائل عقلی و سمعی دیگر. و مقصود از فساد در زمین، همان دعوت به کفر و شرک و قوانین غیر الهی و ظلم به نفوس و تخریب بلاد و ایجاد خرافات و بدعت‌هاست.

و جملۀ: ﴿ٱللَّهُ يَبۡسُطُ ٱلرِّزۡقَ لِمَن يَشَآءُ وَيَقۡدِرُ﴾، گویا جواب کسی است که بگوید اگر برای شکستن پیمان و قطع ما امر الله بوصله، و فساد در زمین لعنت و نکبت است، پس چرا بعضی از چنین کسان در دنیا در ناز و نعمتند؟ حق‌تعالی جواب داده که وسعت رزق مربوط به ایمان و کفر نیست.

﴿وَيَقُولُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَوۡلَآ أُنزِلَ عَلَيۡهِ ءَايَةٞ مِّن رَّبِّهِۦۚ قُلۡ إِنَّ ٱللَّهَ يُضِلُّ مَن يَشَآءُ وَيَهۡدِيٓ إِلَيۡهِ مَنۡ أَنَابَ ٢٧ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَتَطۡمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكۡرِ ٱللَّهِۗ أَلَا بِذِكۡرِ ٱللَّهِ تَطۡمَئِنُّ ٱلۡقُلُوبُ ٢٨ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ طُوبَىٰ لَهُمۡ وَحُسۡنُ مَ‍َٔابٖ ٢٩﴾ [الرعد:27-29]

**ترجمه:** و کفار می‌گویند چرا معجزه‌ای از پروردگارش بر او نازل نمی‌شود؟ بگو: همانا خدا هر‌کس را بخواهد گمراه می‌کند، و به سوی خود هدایت می‌کند کسی را که به سوی او بازگشت کند (27) همانان که ایمان آورده و دلهاشان به یاد خدا آرامش دارد، آگاه باش فقط به یاد خدا دلها آرام می‌شود(28) آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته را انجام داده‌اند، زندگی پاکیزه و عاقبت نیکویی برای ایشان است(29).

**نکات:** کفار به عنوان استهزاء می‌گفتند: چرا برای محمدص معجزه‌ای نمی‌آید؟ حق‌تعالی در جواب ایشان می‌فرماید: هدایت و ضلالت به دست خداست، هر‌کس طالب هدایت باشد خدا او را بدون معجزه هدایت می‌کند زیرا انبیاء سابقین با اینکه دارای معجزه بودند باز مردم ایمان نمی‌آوردند، پس مردم باید فواید ایمان را در نظر بگیرند و ایمان آورند. از فواید ایمان به خدا همین بس که ایمان به خدا و یاد او موجب آرامش دل است. هر چه از دنیا از دست مؤمن برود و هر چه در شدائد گرفتار شود باز امید به خدا دارد و خود را نمی‌بازد، زیرا توکل او بر خداست و می‌داند آنچه صلاح اوست خدا مقرر کرده، چه سختی باشد و چه راحتی، و آنچه از دست او برود خدا می‌تواند جبران کند. طوبی را درختی از درخت‌های بهشت گفته‌اند ولی اینجا عیش طیب است.

﴿كَذَٰلِكَ أَرۡسَلۡنَٰكَ فِيٓ أُمَّةٖ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهَآ أُمَمٞ لِّتَتۡلُوَاْ عَلَيۡهِمُ ٱلَّذِيٓ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ وَهُمۡ

يَكۡفُرُونَ بِٱلرَّحۡمَٰنِۚ قُلۡ هُوَ رَبِّي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُ وَإِلَيۡهِ مَتَابِ ٣٠ وَلَوۡ أَنَّ قُرۡءَانٗا سُيِّرَتۡ بِهِ ٱلۡجِبَالُ أَوۡ قُطِّعَتۡ بِهِ ٱلۡأَرۡضُ أَوۡ كُلِّمَ بِهِ ٱلۡمَوۡتَىٰۗ بَل لِّلَّهِ ٱلۡأَمۡرُ جَمِيعًاۗ أَفَلَمۡ يَاْيۡ‍َٔسِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن لَّوۡ يَشَآءُ ٱللَّهُ لَهَدَى ٱلنَّاسَ جَمِيعٗاۗ وَلَا يَزَالُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ تُصِيبُهُم بِمَا صَنَعُواْ قَارِعَةٌ أَوۡ تَحُلُّ قَرِيبٗا مِّن دَارِهِمۡ حَتَّىٰ يَأۡتِيَ وَعۡدُ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُخۡلِفُ ٱلۡمِيعَادَ ٣١﴾ [الرعد:30-31]

ترجمه: بدینگونه فرستادیم تو را در میان امتی که پیش از آنان امتهایی بوده و گذشته‌اند برای اینکه تلاوت کنی برای ایشان آنچه را به تو وحی نموده‌ایم در حالی که ایشان به خدای رحمان کافرند. بگو: اوست پروردگارم، نیست معبود و ملجأی جز او بر او توکل کرده‌ام و به سوی اوست بازگشتم(30) و اگر قرآنی باشد که سیر داده شود به آن کوه‌ها و یا قطعه قطعه شود به آن زمین و یا به آن با مرده‌ها تکلّم شود (ایمان نخواهد آورد) بلکه تمام امر برای خدا و مخصوص اوست، پس آیا مؤمنین مأیوس نشدند و ندانستند که اگر خدا می‌خواست تمام مردم را هدایت می‌کرد و همواره به کفار درهم­کوبنده‌ای می‌رسد به سبب آنچه کرده‌اند و یا کوبنده‌ای نزدیک سرای ایشان وارد می‌شود تا اینکه وعدۀ خدا بیاید، به درستی که خدا نسبت به وعدۀ خود خلاف نمی‌کند(31).

**نکات:** بدینگونه یعنی بدون آوردن معجزاتی که درخواست کرده‌اند و فقط با آوردن قرآن و تلاوت آن تورا فرستادیم تا برای ایشان آیات را بخوانی.

و مقصود از جملۀ: ﴿وَهُمۡ يَكۡفُرُونَ بِٱلرَّحۡمَٰنِ﴾، قریش است که می‌گفتند: رحمن چیست؟ ﴿وَمَا ٱلرَّحۡمَٰنُ أَنَسۡجُدُ لِمَا تَأۡمُرُنَا وَزَادَهُمۡ نُفُورٗا﴾([[29]](#footnote-29))، گویند: این آیات در صلح حدیبیه نازل شد، وقتی که خواستند کتاب صلح و قراردادی بین رسول خداص و مشرکین نوشته شود، رسول خداص به علی فرمود: بنویس؛ بسم الله الرحمن الرحیم. سُهَیل بن عَمرو که نمایندۀ مشرکین بود گفت: «مَا نَعْرِفُ الرَّحْمَنَ إِلَّا صَاحِبُ الْيَمَامَةِ»، یعنی: «ما رحمن را نمی‌شناسیم به جز مسیلمۀ کذّاب»، بنویس «باسمك اللّهم» و اینطور زمان جاهلیت می‌نوشتند. سپس رسول خداص فرمود: بنویس: «هَذَا مَا صَالَحَ عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ الله‏»، مشرکین گفتند: اگر ما تو را رسول خدا می‌دانستیم و با تو جنگ کرده و از خانۀ خدا منع می‌کردیم، ستمگر بودیم، و لیکن بنویس: «هَذَا مَا صَالَحَ عَلَيْهِ مُحَمَّدُ بن عَبْدِ الله». اصحاب عرض کردند: اجازه بده ما با ایشان جنگ کنیم، فرمود: نه، آنچه می‌خواهند، بنویسند. پس این آیات نازل شد([[30]](#footnote-30)).

و اما آیۀ 31 نازل شد دربارۀ ابوجهل، عبد الله بی أبی امیۀ مخزومی و عده‌ای از کفار که پشت کعبه نشستند و فرستادند نزد رسول خداص که اگر می‌خواهی از تو پیروی کنیم، به واسطۀ قرآن کوه‌های مکه را حرکت بده و از ما دور کن تا زمین تنگ مکّه وسعت پیدا کند و برای ما در آن چشمه‌ها و نهرها قرار بده تا درختکاری و زراعت کنیم، زیرا که به گمان خود از داود پست‌تر نیستی نزد پروردگارت که خدا برای او کوه‌ها را تسخیر کرد که با او تسبیح گویند. و یا باد را مسخر کن تا ما را به سوی شام ببرد و پس از انجام حوائج ما را برگرداند چنانکه برای سلیمان این کارها شد و تو گمان داری که نزد خدا پست‌تر از سلیمان نیستی. و برای ما جدّت قصی را زنده کن تا از او سؤال کنیم آیا آنچه تو می‌گویی حق است یا باطل و عیسی این کار را کرده و تو به عقیدۀ خودت نزد پروردگارت از او پست‌تر نیستی، لذا این آیه نازل شد([[31]](#footnote-31)) که اگر با قرآن این کارها انجام شود باز ایمان نخواهند آورد.

و مقصود از ﴿قَارِعَةٌ﴾برای کفّار؛ بلاها، حوادث و قحطی، مصیبت‌های جنگ و کشتار است مانند برخورد با لشکر اسلام و هلاکت ایشان در بدر و ممکن است بمب‌های هیدروژنی مقصود باشد. و ممکن است تاء ﴿تَحُلُّ قَرِيبٗا﴾ تاء خطاب باشد یعنی تو نازل می‌شوی به همین نزدیکی به دیار ایشان، و مراد فتح مکه باشد([[32]](#footnote-32)).

﴿وَلَقَدِ ٱسۡتُهۡزِئَ بِرُسُلٖ مِّن قَبۡلِكَ فَأَمۡلَيۡتُ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ ثُمَّ أَخَذۡتُهُمۡۖ فَكَيۡفَ كَانَ عِقَابِ ٣٢ أَفَمَنۡ هُوَ قَآئِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفۡسِۢ بِمَا كَسَبَتۡۗ وَجَعَلُواْ لِلَّهِ شُرَكَآءَ قُلۡ سَمُّوهُمۡۚ أَمۡ تُنَبِّ‍ُٔونَهُۥ بِمَا لَا يَعۡلَمُ فِي ٱلۡأَرۡضِ أَم بِظَٰهِرٖ مِّنَ ٱلۡقَوۡلِۗ بَلۡ زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ مَكۡرُهُمۡ وَصُدُّواْ عَنِ ٱلسَّبِيلِۗ وَمَن يُضۡلِلِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِنۡ هَادٖ ٣٣ لَّهُمۡ عَذَابٞ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ وَلَعَذَابُ ٱلۡأٓخِرَةِ أَشَقُّۖ وَمَا لَهُم مِّنَ ٱللَّهِ مِن وَاقٖ ٣٤﴾ [الرعد:32-34]

**ترجمه:** و به تحقیق به پیغمبران پیش از تو استهزاء شد پس من به کفار مهلت دادم و بعد ایشان را دچار عذاب کردم، پس چگونه بوده عقاب من(32) آیا کسی که او ناظر است بر هر‌کسی به آنچه کسب کرده (مانند کسی است که چنین نیست) و قرار دادند برای خدا شریکانی، بگو آنها را نام ببرید، بلکه خبر می‌دهید او را به آنچه او در زمین نمی‌داند و یا به ظاهر از سخن (چیزی می­گویید) بلکه زینت داده شده برای کفار حیلۀ ایشان و باز داشته شدند از راه و کسی که خدا گمراهش کند هدایت کننده‌ای برای او نیست(33) ایشان در دنیا عذابی دارند و عذاب آخرت سخت‌تر است و برای ایشان دافع و حافظی نیست(34).

**نکات:** ﴿فَأَمۡلَيۡتُ...﴾ دلالت دارد که حق‌تعالی به کفار مهلت می‌دهد و راه کفر و فسق را برای ایشان باز می‌دارد، ولی یک مرتبه ایشان را گرفتار عذاب می‌نماید.

و مقصود از جملۀ: ﴿أَفَمَنۡ هُوَ قَآئِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفۡسِۢ بِمَا كَسَبَتۡ﴾، احتجاج است بر اینکه آیا خدایی که بر تمام نفوس نگهبان، حاضر و ناظر است و احوال مصالح، منافع و مضار آنان را می‌داند و به ایشان می‌رساند و ایشان را جزا و کیفر می‌دهد مانند مخلوقی است که چنین صفاتی ندارد.

و مراد از جملۀ: ﴿قُلۡ سَمُّوهُمۡ...﴾، تحقیر است یعنی آن مخلوقی که شما به آن توجه دارید نام برید تا معلوم شود آیا قابل توجه هستند یا خیر؟ و مقصود از ﴿لَا يَعۡلَمُ﴾ این است که چنین چیزی که شریک خدا باشد وجود ندارد و اگر وجود داشت، خدا می‌دانست، خدا چنین شریکی را موجود نمی‌داند پس وجود ندارد، سپس می‌فرماید، در گفتن آسان است و در ظاهرِ سخن به هر مخلوقی نام خالق می‌گذارند، ولی به لقلقۀ زبان است.

﴿مَّثَلُ ٱلۡجَنَّةِ ٱلَّتِي وُعِدَ ٱلۡمُتَّقُونَۖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُۖ أُكُلُهَا دَآئِمٞ وَظِلُّهَاۚ تِلۡكَ عُقۡبَى ٱلَّذِينَ ٱتَّقَواْۚ وَّعُقۡبَى ٱلۡكَٰفِرِينَ ٱلنَّارُ ٣٥ وَٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ يَفۡرَحُونَ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَۖ وَمِنَ ٱلۡأَحۡزَابِ مَن يُنكِرُ بَعۡضَهُۥۚ قُلۡ إِنَّمَآ أُمِرۡتُ أَنۡ أَعۡبُدَ ٱللَّهَ وَلَآ أُشۡرِكَ بِهِۦٓۚ إِلَيۡهِ أَدۡعُواْ وَإِلَيۡهِ مَ‍َٔابِ ٣٦﴾ [الرعد:35-36]

**ترجمه:** مثل بهشتی که به متقین وعده داده شده، این است که نهرها از زیر آن جاری است میوه و سایۀ آن دائمی است، این است عاقبت آنان که پرهیز کردند و عاقبت کافرین آتش است(35) و آنان که به ایشان کتاب داده‌ایم از آنچه به تو نازل شده خوشحالند و از میان احزاب کسانیند که بعضی از آن را منکرند، بگو همانا مأمورم که خدا را عبادت کنم و شریک برای او نیاورم فقط به سوی او دعوت می‌کنم و فقط به سوی اوست بازگشتم(36).

**نکات:** جملۀ ﴿أُكُلُهَا دَآئِمٞ﴾، دلالت دارد که درختان بهشت همواره سبز، خرم و دارای میوه است و همیشه میوه‌های آن قابل خوردن و مزه و طعم آن زایل نمی‌شود و لذت آن از بین نمی‌رود. ﴿وَظِلُّهَا﴾ دلالت دارد که در بهشت، گرمی خورشید، سردی هوا و تاریکی وجود ندارد. و مقصود از جملۀ: ﴿وَٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ﴾ مردمی است که تورات و انجیل داشتند که ایشان به نزول قرآن خوش بودند و بسیاری از ایشان ایمان آوردند. زیرا قرآن مصدق کتب ایشان بوده، و لذا در آیۀ آخر این سوره شهادت ایشان را برای صدق رسالت کافی دانسته است.

﴿وَكَذَٰلِكَ أَنزَلۡنَٰهُ حُكۡمًا عَرَبِيّٗاۚ وَلَئِنِ ٱتَّبَعۡتَ أَهۡوَآءَهُم بَعۡدَ مَا جَآءَكَ مِنَ ٱلۡعِلۡمِ مَا لَكَ مِنَ ٱللَّهِ مِن وَلِيّٖ وَلَا وَاقٖ ٣٧ وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا رُسُلٗا مِّن قَبۡلِكَ وَجَعَلۡنَا لَهُمۡ أَزۡوَٰجٗا وَذُرِّيَّةٗۚ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَن يَأۡتِيَ بِ‍َٔايَةٍ إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَّهِۗ لِكُلِّ أَجَلٖ كِتَابٞ ٣٨ يَمۡحُواْ ٱللَّهُ مَا يَشَآءُ وَيُثۡبِتُۖ وَعِندَهُۥٓ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ ٣٩﴾ [الرعد:37-39]

**ترجمه:** و بدین گونه آن را فرمانی عربی نازل کردیم و محققاً اگر پس از آنکه مقداری از علم برای تو آمد، پیروی میل‌ها و هواهای ایشان بنمایی، برای تو از جانب خدا نه سرپرستی و نه نگهبانی خواهد بود(37) و به تحقیق پیش از تو پیامبرانی فرستادیم و برای ایشان زنان و فرزندان قرار دادیم و هیچ رسولی را تمکّن نبود که معجزه‌ای بیاورد مگر به ارادۀ خدا برای هر مدتی کتابی است(38) خدا محو می‌کند آنچه بخواهد و ثابت می‌گذارد و نزد اوست اصل کتاب(39).

**نکات:** مقصود از ﴿وَكَذَٰلِكَ أَنزَلۡنَٰهُ﴾ که کاف تشبیه دارد این است که نزول قرآن که موجب قبول عده‌ای و انکار عده‌ای است مانند کتب سایر انبیاء می‌باشد که بعضی پذیرفتند و خوشحال شدند وبعضی بر عکس. جملۀ ﴿وَلَئِنِ ٱتَّبَعۡتَ أَهۡوَآءَهُم...﴾ دلالت دارد که پیروی فتاوی در دین جایز نیست([[33]](#footnote-33)) و باید طبق علم رفتار نمود. جملۀ ﴿وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ...﴾ دلالت دارد که هیچ پیامبری نمی‌تواند ایجاد معجزه کند مگر اینکه خدا خود اراده کند و ایجاد نماید و سرد و سلامت شدن آتش برای ابراهیم و اژدها شدن عصا برای موسی و سایر معجزات انبیاء همه و همه به اذن یعنی به ارادۀ خدا بوده است که برای خاطر اثبات نبوت هرپیامبری خدا معجزه می‌کند. و مقصود از جمله ﴿لِكُلِّ أَجَلٖ كِتَابٞ...﴾ ردِّ بر کفار است که می‌گفتند: چرا عذاب کفار و فتح مسلمین که محمد می‌گوید، واقع نمی‌شود! خدا می‌فرماید: هر حادثه وقت معینی دارد، چنانکه بشر مدتی باید نطفه باشد سپس علقه شود و هکذا تا به انسانیت برسد، و همچنین است مردن و زنده شدن و به هلاکت رسیدن و پیروز شدن، تمام اینها در کتاب الهی مقدر و محفوظ است. جملۀ: ﴿يَمۡحُواْ ٱللَّهُ مَا يَشَآءُ وَيُثۡبِتُ﴾ دلالت دارد بر اینکه حق‌تعالی مقدرات را می‌تواند محو کند و آنچه بخواهد مقدر کند و سلسلۀ علل را از علیت بیندازد و برای هر حادثه علتی ایجاد کند.

﴿وَإِن مَّا نُرِيَنَّكَ بَعۡضَ ٱلَّذِي نَعِدُهُمۡ أَوۡ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّمَا عَلَيۡكَ ٱلۡبَلَٰغُ وَعَلَيۡنَا ٱلۡحِسَابُ ٤٠ أَوَ لَمۡ يَرَوۡاْ أَنَّا نَأۡتِي ٱلۡأَرۡضَ نَنقُصُهَا مِنۡ أَطۡرَافِهَاۚ وَٱللَّهُ يَحۡكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكۡمِهِۦۚ وَهُوَ سَرِيعُ ٱلۡحِسَابِ ٤١ وَقَدۡ مَكَرَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ فَلِلَّهِ ٱلۡمَكۡرُ جَمِيعٗاۖ يَعۡلَمُ مَا تَكۡسِبُ كُلُّ نَفۡسٖۗ وَسَيَعۡلَمُ ٱلۡكُفَّٰرُ لِمَنۡ عُقۡبَى ٱلدَّارِ ٤٢﴾ [الرعد:40-42]

ترجمه: و اگر مقداری از آنچه به آنان وعده داده‌ایم نشان دهیم یا تو را بمیرانیم پس همانا وظیفۀ تو رسانیدن است و حساب با ماست(40) و آیا ندیدند که ما می‌پردازیم به زمین و از اطرافش کم می‌کنیم و خدا حکم می‌کند برای حکم او رد کننده‌ای نیست و او زود به حساب می‌رسد(41) و به تحقیق آنان که پیش از ایشان بودند مکر کردند پس جزاء همۀ مکرها فقط به اختیار خداست و به زودی کفار خواهند دانست که عاقبت آن سرای برای کیست(42).

**نکات:** جملۀ: ﴿وَإِن مَّا نُرِيَنَّكَ﴾ برای تهدید کفار، تسلیت پیامبر و تقویت اوست که می‌فرماید چه بنمایانیم به ایشان آنچه وعده‌ کرده‌ایم از فتح و ظفر مسلمین، ذلت و اسارت و قتل کافرین قبل از وفات تو و یا پس از وفات تو به وعدۀ خود عمل کنیم، مساوی است برای ما که خداییم، ولی تو وظیفه‌ای نداری جز ابلاغ. و مقصود از ﴿فَلِلَّهِ ٱلۡمَكۡرُ جَمِيعٗا﴾ این است که جزای مکر همه با خدا است. و مقصود از جملۀ: ﴿أَنَّا نَأۡتِي ٱلۡأَرۡضَ نَنقُصُهَا مِنۡ أَطۡرَافِهَا﴾ این است که ما زمین را به عده‌ای می‌دهیم و به تدریج از آن عده می‌گیریم و به کسان دیگر می‌سپاریم و از اطراف آن گرفته به کس دیگر واگذار می‌کنیم، چنانکه اطراف مکّه را از دست مشرکین خارج کرد و به دست مسلمین داديم.

﴿وَيَقُولُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَسۡتَ مُرۡسَلٗاۚ قُلۡ كَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدَۢا بَيۡنِي وَبَيۡنَكُمۡ وَمَنۡ عِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلۡكِتَٰبِ ٤٣﴾ [الرعد:43]

**ترجمه:** آنان که کافرند می‌گویند: تو پیامبر نیستی، بگو خدا و کسی که نزد او علم کتاب است برای شهادت بین من و بین شما کافی است(43).

**نکات:** کفار می‌گفتند: تو رسول خدا نیستی، خدا می‌فرماید به ایشان بگو خدا شهادت بر رسالت من می‌دهد، و شهادت خدا و علمای اهل کتاب برای اثبات رسالت من کافی است.

حال باید دید شهادت خدا چگونه و کی و کجا بوده است، پس بدان که شهادت خدا برای اثبات رسول همان ایجاد معجزه است که خدا خرق عادت می‌کند و معجزه‌ای را به وجود می‌آورد تا آن تصدیقی باشد برای رسالت رسولان. و مقصود از ﴿وَمَنۡ عِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلۡكِتَٰبِ﴾ علمای یهود و نصاری می‌باشند که کتاب آنان خبر داده از رسالت رسول خداص و هرکس به تورات و انجیل دانا بوده می‌دانسته که محمد رسول خدا است که خدا در این سه کتاب شهادت بر رسالت محمدص داده و هر سه کتاب از پروردگار است. **یکی** قرآن که معجزه است. **دوم** تورات و **سوم** انجیل که آنها نیز از طرف خداست. پس قول توراۀ و انجیل نیز برگشت به شهادت الهی است. و مطابق آیۀ 96 سورۀ إسراء شهادت إلهی کافی است. بعضی از خرافاتیان طبق اخباری مجعوله گفته‌اند مقصود از ﴿مَنۡ عِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلۡكِتَٰبِ﴾، علی بن ابی طالب است! و این صحیح نیست زیرا مشرکین کسانی بودند که خود رسول خدا را قبول نداشتند، چگونه شهادت طفلی که در خانۀ رسول بزرگ شده بپذیرند؟! و این معقول نمی‌باشد. و به قرائتی ﴿مِن عِندَهُ﴾، به کسر میم مِن که حرف جر باشد، آمده([[34]](#footnote-34))، و اگر این قرائت مختار شود ظاهر است که شاهد بر رسالت محمد فقط خداست. و اما اگر «مَن» موصوله باشد، ممکن است مقصود سلمان فارسی، عبدالله بن سلام، تمیم الدّاری و امثال ایشان باشند که طبق کتاب آسمانی خبر دادند به رسالت حضرت محمدص.

پس نظر صحیح و قول درست همانست که شاهد بر رسالت محمد علاوه بر حق­تعالی، همان خبر او در کتاب سابقین و اطلاع علمای بنی اسرائیل باشد، مانند: آیۀ 197 سورۀ شعراء که می‌فرماید:

﴿وَإِنَّهُۥ لَفِي زُبُرِ ٱلۡأَوَّلِينَ ١٩٦ أَوَ لَمۡ يَكُن لَّهُمۡ ءَايَةً أَن يَعۡلَمَهُۥ عُلَمَٰٓؤُاْ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ﴾

«این بیان در نوشته‌های سابقین بوده، آیا دانستن دانشمندان بنی‌اسرائیل نشانۀ صدق او نبوده است».

و در سورۀ قصص آیۀ 52 و 53 فرموده:

﴿ٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلِهِۦ هُم بِهِۦ يُؤۡمِنُونَ ٥٢ وَإِذَا يُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِهِۦٓ إِنَّهُ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّنَآ﴾([[35]](#footnote-35))

و در سورۀ عنکبوت آیۀ 47 فرموده:

**﴿**فَٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ يُؤۡمِنُونَ بِهِۦ**﴾**([[36]](#footnote-36))

و در سورۀ اعراف آیۀ 157 فرموده:

**﴿**ٱلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ ٱلرَّسُولَ ٱلنَّبِيَّ ٱلۡأُمِّيَّ ٱلَّذِي يَجِدُونَهُۥ مَكۡتُوبًا عِندَهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَٱلۡإِنجِيلِ**﴾**([[37]](#footnote-37))

و در سورۀ مدثر آیۀ 31 فرموده:

**﴿**وَلَا يَرۡتَابَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَ**﴾**([[38]](#footnote-38))

و درآیۀ 20 سورۀ انعام فرموده:

﴿ٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ يَعۡرِفُونَهُۥ كَمَا يَعۡرِفُونَ أَبۡنَآءَهُمُۘ﴾([[39]](#footnote-39))

و همچنین در سورۀ بقره آیۀ 146 و سورۀ آل عمران آیۀ 81 و بسیاری از آیات دیگر که غالباً در سوره‌های مکی آمده و همه شاهد برآنست که مقصود از جملۀ: ﴿وَمَنۡ عِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلۡكِتَٰبِ﴾، علمای اهل کتاب می‌باشد. و حتی در همین سورۀ رعد، چند آیه قبل از این آیه یعنی در آیۀ 36 فرموده:

﴿وَٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ يَفۡرَحُونَ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ﴾([[40]](#footnote-40))

و در آخر سوره هم می‌فرماید:

**﴿**كَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدَۢا بَيۡنِي وَبَيۡنَكُمۡ وَمَنۡ عِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلۡكِتَٰبِ**﴾**

آیا این آیات مصدّق و مؤیّد یکدیگر نیستند که علمای یهود و نصاری شهادت می‌دادند که محمدص رسول از جانب خدا است، و بسیاری از ایشان نیز در همان زمان ایمان آوردند چنانکه در آیات 82 تا 85 سورۀ مائده آمده و گویای این حقیقت و واقعیت است که: ﴿وَمَنۡ عِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلۡكِتَٰبِ﴾ همان علمای انجیل و تورات می‌باشد.

بنابراین نمی‌توان از این همه آیات صرف نظر نموده گفت: مقصود از ﴿وَمَنۡ عِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلۡكِتَٰبِ﴾، علی است که در حین نزول بسیاری از این آیات هنوز مکلف نشده بود. آیا می‌توان به وسیلۀ اخبار مجعوله که راویان آن از غلاة و کذابین بوده‌اند با قرآن بازی نموده و گفت: خدا به کفار فرموده اگر رسالت محمد را باور ندارید از طفلی که در خانۀ او بزرگ شده بپرسید و شهادت او را بپذیرید؟! مقصود غلاة از بیان این قبیل خرافات آنست که برای علی ولایت تکوینی بتراشند، از مهمترین روایاتی که به آن تمسّک نموده‌اند روایت کافی است در باب «نادر فیه ذكر الغیب» در جلد اول، ص 257 که سدیر گفته من و ابوبصیر و یحیی البزاز و داود بن کثیر در مجلس امام صادق بودیم که: «إِذْ خَرَجَ إِلَيْنَا وَهُوَ مُغْضَبٌ فَلَمَّا أَخَذَ مَجْلِسَهُ قَالَ: يَا عَجَبَاهْ لِأَقْوَامٍ يَزْعُمُونَ أَنَّا نَعْلَمُ الْغَيْبَ! مَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا اللهُ لَقَدْ هَمَمْتُ بِضَرْبِ جَارِيَتِي فُلَانَةَ فَهَرَبَتْ مِنِّي فَمَا عَلِمْتُ فِي أَيِّ بُيُوتِ الدَّار...»([[41]](#footnote-41)) تا آخر آن که می‌گوید حضرت فرمود: «عِلْمُ الْكِتَابِ وَاللهِ كُلُّهُ عِنْدَنَا»**([[42]](#footnote-42))**، پس این قبیل روایات قطع نظر از ضعف سند، متن آنها دارای ضد و نقیض است. آیا با این روایات می‌شود گفت: مردمی که در اول بعثت خود پیامبر را قبول ندارند چون علی شهادت دهد قبول کنند؟ آیا گویندۀ این کلام را مسخره نمی‌کنند؟ در تاریخ اسلام شواهد بسیاری است که رسول خداص منکرین نبوت خود را حواله به علمای یهود و نصاری داده. از آن جمله قضیّۀ عبدالله بن سلام و اسلام او و شهادت بر رسالت رسول خدا است. ولی کوچکترین دلیل و خبری وجود ندارد که رسول خداص برای اثبات نبوّت خود مردم را حواله به علی داده باشد. حتّی بعضی از آقایان که خواسته علی را به خدایی برسانند و ولایت تکوینی برای او بتراشند و بر ما رد نوشته‌اند، خواسته‌اند با استدلال به روایات مجعوله این آیه را دلیل بگیرند برای ولایت تکوینی علی. در جواب ایشان باید گفت: کفّار وقتی از پیامبرص دلیلی بر رسالتش می‌خواهند، پیامبر در جواب کفار، باید برای رسالت خود دلیل بیاورد، نه آنکه به جای دلیل، ایشان را حواله به علی دهد، و یا دلیلی بر اثبات ولایت تکوینی علی بیاورد، کفاری که اصلاً خود پیامبر را به پیامبری قبول نداشتند. معلوم نیست این آقایان که با آیات قرآن بازی می‌کنند مقصودشان چیست؟ اگر می‌خواهند وجوب ولایت یعنی دوستی علی را ثابت کنند، این را که کسی منکر نیست تا به استدلال محتاج باشد، و اگر می‌خواهند زمامداری و خلافت علی را پس از پیامبرص ثابت کنند، تازه اینهم فایدۀ عملی ندارد زیرا نمی‌توان علی را زنده کرد و او را به تخت خلافت نشانید، و اگر می‌خواهید برای علی ولایت تکوینی برای جهان هستی ثابت کنند که علی، قیوم، خالق و رازق جهان باشد، این هم نتیجه‌اش فقط شرک به خدا و خسران قیامت خواهد بود، و به علاوه اگر آن امام چنین ولایتی داشته باشد به حال ایشان فایده‌ای ندارد و مقداری از ولایت خود را به ایشان نمی‌بخشد. گویا ایشان به دنبال عقل خود نمی‌روند.

و ممکن است مقصود از جملۀ: ﴿وَمَنۡ عِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلۡكِتَٰبِ﴾ مردم دانشمندی باشد که علمی به قرآن و فصاحت و بلاغت و رموز علمی آن دارند که ایشان گواهی بر رسالت آن حضرت خواهند داد. در اینجا تمام شد ترجمۀ سورۀ رعد.

سورة إبراهيم (مكية وهي اثنتان وخمسون آية)

سورۀ ابراهیم مکی و دارای 52 آیه می‌باشد

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

﴿الٓرۚ كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ إِلَيۡكَ لِتُخۡرِجَ ٱلنَّاسَ مِنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ بِإِذۡنِ رَبِّهِمۡ إِلَىٰ صِرَٰطِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡحَمِيدِ ١ ٱللَّهِ ٱلَّذِي لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ وَوَيۡلٞ لِّلۡكَٰفِرِينَ مِنۡ عَذَابٖ شَدِيدٍ ٢ ٱلَّذِينَ يَسۡتَحِبُّونَ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا عَلَى ٱلۡأٓخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَيَبۡغُونَهَا عِوَجًاۚ أُوْلَٰٓئِكَ فِي ضَلَٰلِۢ بَعِيدٖ ٣﴾ [إبراهیم:1-3]

**ترجمه:** به نام خدای کامل الذات و الصفات رحمن رحیم. الف. لام. راء. این قرآن کتابی است که بر تو نازل کردیم تا مردم را به ارادۀ پروردگارشان از تاریکی‌ها خارج کرده به طرف نور ببری به راه خدای عزیز ستوده(1) خدایی که هرچه در آسمان‌ها و زمین است متعلق به اوست و وای بر کافرین از عذابی سخت (2) آنانکه زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهند و مردم را از راه خدا باز می‌دارند و کجی راه خدا را می‌جویند ایشان در گمراهی دوری هستند(3).

**نکات:** مقصود از ظلمات تاریکی کفر، شرک و خرافات­ است و مقصود از نور؛ توحید، راه راست، هدایت و سعادت است چنانکه در عطف بیان نور فرموده: ﴿إِلَىٰ صِرَٰطِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡحَمِيدِ﴾. و ظلمات را جمع‌آورده، ولی نور را مفرد، برای اینکه راه‌های باطل متعدّد و راه حق یکی است. و راه حق، نور است برای اینکه راه خدای عزیز حمید است که عزیر و قادر است بر هر چیز و کارهای او قبیح نیست، پس او ستوده است. ﴿بِإِذۡنِ رَبِّهِمۡ﴾ دلالت دارد که خدا ارادۀ ایمان نموده و از مکلّفین ایمان را خواسته است.

و ﴿يَسۡتَحِبُّونَ﴾ و استحباب به معنی طلب محبۀ الدّنیا می‌باشد. انسان گاهی چیزی را دوست می‌دارد ولیکن میل ندارد آن چیز محبوب او باشد مانند کسی که میل به حرام دارد، ولی نمی‌خواهد که حرام محبوب او باشد. امّا اگر کسی چیزی را دوست داشت و محبت آن را طالب بود او کمال رغبت و محبت را نسبت به آن چیز دارد، لذا در این آیه تعبیر به ﴿يَسۡتَحِبُّونَ﴾ شده که دلالت بر کمال و نهایت رغبت دارد. و کلمۀ ﴿عَلَى ٱلۡأٓخِرَةِ﴾ دلالت دارد که دنیای مذموم آنست که آن را بر آخرت ترجیح بدهی و إلاّ اگر ترجیح ندهد مذموم نیست. و مقصود از جملۀ ﴿وَيَبۡغُونَهَا عِوَجًا﴾ این است که میل دارند راه خدا را کج نشان دهند و لذا شبهات و شکوکی در آن القاء می‌کنند و حیله می‌نمایند تا کسی به آن رغبت نکند، و ﴿وَيَبۡغُونَهَا﴾ در اصل «یبغون لها» بوده است.

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوۡمِهِۦ لِيُبَيِّنَ لَهُمۡۖ فَيُضِلُّ ٱللَّهُ مَن يَشَآءُ وَيَهۡدِي مَن يَشَآءُۚ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ٤﴾ [إبراهیم:4]

**ترجمه:** و هیچ رسولی را نفرستادیم مگر به زبان قومش تا اینکه برای ایشان بیان کند، پس خدا گمراه می‌کند هر‌کس را بخواهد و هدایت می‌کند هر‌کس را که بخواهد و اوست عزیز حکیم(4).

**نکات:** ﴿إِلَّا بِلِسَانِ قَوۡمِهِۦ﴾ دلالت دارد که حقایق شرعیّه نداریم و آنچه در شرع آمده تماماً حقائق لغویّه است. و بعضی از اشخاص استدلال کرده‌اند به جملۀ ﴿بِلِسَانِ قَوۡمِهِۦ﴾ که محمدص مبعوث است فقط به قوم خودش که عرب باشند و گفته‌اند معجزه بودن قرآن را طوائف دیگر جز عرب نمی‌دانند و نمی‌فهمند و قرآن حجت بر غیرعرب نیست. جواب ایشان داده شده به اینکه: مقصود از ﴿قَوۡمِهِۦ﴾ همان اهل شهر او می‌باشد نه تمام مردم، به دلیل آیات دیگری که دربارۀ انبیاء نازل شده و کلمۀ ﴿قَوۡمِهِۦ﴾ اطلاق بر اهل ایشان شده نه بر تمام اهل زبان او. و امّا اینکه محمدص مبعوث بر تمام بشر است از آیات دیگر استفاده می‌شود قطع نظر از این آیه، مانند آیۀ:

﴿قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنِّي رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيۡكُمۡ جَمِيعًا﴾([[43]](#footnote-43)) [الأعراف: 158].

و آیۀ:

﴿قُل لَّئِنِ ٱجۡتَمَعَتِ ٱلۡإِنسُ وَٱلۡجِنُّ عَلَىٰٓ أَن يَأۡتُواْ بِمِثۡلِ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانِ لَا يَأۡتُونَ بِمِثۡلِهِۦ وَلَوۡ كَانَ بَعۡضُهُمۡ لِبَعۡضٖ ظَهِيرٗا ٨٨﴾([[44]](#footnote-44)) [الإسراء: 88].

که تحدی شده با جن و انس. و آیۀ:

﴿وَأَرۡسَلۡنَٰكَ لِلنَّاسِ رَسُولٗا﴾([[45]](#footnote-45)) [النساء: 79].

و آیۀ:

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا رَحۡمَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ ١٠٧﴾([[46]](#footnote-46)) [الأنبیاء: 107].

و همچنین آیات دیگر. و مقصود از جملۀ: ﴿بِلِسَانِ قَوۡمِهِۦ﴾ این است که قوم او بهتر بفهمند و بر اسرار و حقائق شرع واقف شوند و از غلط و خطا مصون بمانند.

﴿وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا مُوسَىٰ بِ‍َٔايَٰتِنَآ أَنۡ أَخۡرِجۡ قَوۡمَكَ مِنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ وَذَكِّرۡهُم بِأَيَّىٰمِ ٱللَّهِۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّكُلِّ صَبَّارٖ شَكُورٖ ٥ وَإِذۡ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوۡمِهِ ٱذۡكُرُواْ نِعۡمَةَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ إِذۡ أَنجَىٰكُم مِّنۡ ءَالِ فِرۡعَوۡنَ يَسُومُونَكُمۡ سُوٓءَ ٱلۡعَذَابِ وَيُذَبِّحُونَ أَبۡنَآءَكُمۡ وَيَسۡتَحۡيُونَ نِسَآءَكُمۡۚ وَفِي ذَٰلِكُم بَلَآءٞ مِّن رَّبِّكُمۡ عَظِيمٞ ٦﴾ [إبراهیم:5-6]

**ترجمه:** و به یقین موسی را با آیات خودمان فرستادیم که بیرون آور قومت را از تاریکی‌ها بسوی نور و روزهای خدا را به یادشان آور بدرستی که در آن البته آیاتی است برای هر صبرکنندۀ شکرگزاری(5) و هنگامی که موسی به قوم خود گفت: بیاد آرید نعمت خدا را بر خودتان هنگامی که شما را از آل فرعون نجات داد که شما را به بدی عذاب شکنجه می‌کردند و پسران شما را ذبح می‌کردند و زنان شما را زنده می‌گذاشتند (برای بیگاری) و در این امر بلاء بزرگی از پروردگارتان وجود داشت(6).

**نکات:** پس از آنکه حق‌تعالی به رسول خود فرموده مردم را از تاریکی‌ها بیرون آور، برای تسکین قلب و ثبات قدم او در شدائد، کیفیّت صبر انبیاء و شدائد ایشان را در مقابل قوم خودشان تذکر می‌دهد. و مقصود از ﴿أَيَّىٰمِ ٱللَّهِ﴾ روزهای سختی و خوشی‌ انبیاء بوده از قبیل روزهای شکنجۀ بنی اسرائیل و روزهای نزول «مَنّ» و «سلوی» که باید در روزهای سخت صبر کنند و روزهای راحت و نعمت شکر گزارند.

﴿وَإِذۡ تَأَذَّنَ رَبُّكُمۡ لَئِن شَكَرۡتُمۡ لَأَزِيدَنَّكُمۡۖ وَلَئِن كَفَرۡتُمۡ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٞ ٧ وَقَالَ مُوسَىٰٓ إِن تَكۡفُرُوٓاْ أَنتُمۡ وَمَن فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا فَإِنَّ ٱللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ ٨ أَلَمۡ يَأۡتِكُمۡ نَبَؤُاْ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ قَوۡمِ نُوحٖ وَعَادٖ وَثَمُودَ وَٱلَّذِينَ مِنۢ بَعۡدِهِمۡ لَا يَعۡلَمُهُمۡ إِلَّا ٱللَّهُۚ جَآءَتۡهُمۡ رُسُلُهُم بِٱلۡبَيِّنَٰتِ فَرَدُّوٓاْ أَيۡدِيَهُمۡ فِيٓ أَفۡوَٰهِهِمۡ وَقَالُوٓاْ إِنَّا كَفَرۡنَا بِمَآ أُرۡسِلۡتُم بِهِۦ وَإِنَّا لَفِي شَكّٖ مِّمَّا تَدۡعُونَنَآ إِلَيۡهِ مُرِيبٖ ٩﴾ [إبراهیم:7-9]

**ترجمه:** و هنگامی که پروردگارتان اعلان مؤکّد نمود که اگر شکر گزارید محققاً (نعمت‌ها را) برای شما زیاد می‌کنم و اگر کفران کنید محققاً عذاب من سخت است(7) و موسی گفت: اگر شما و تمام اهل زمین کافر شوید پس محققاً خدا بی‌نیاز و ستوده است(8) آیا برای شما خبر آنان که پیش از شما بودند نیامد خبر قوم نوح، عاد، ثمود و آنان که پس از ایشان بودند که شماره و احوال ایشان را جز خدا نمی‌داند، رسولان‌شان با دلیل‌های روشن آمدند پس ایشان دست‌های خود را به دهانشان بردند و گفتند: به راستی که ما به آنچه شما برای آن فرستاده شده‌اید کافریم و ما از آنچه ما را به آن می‌خوانید در شکیم شکی که تهمت‌آور است(9).

**نکات:** ﴿تَأَذَّنَ﴾ با آذن یک معنی دارد، ولی ﴿تَأَذَّنَ﴾ از باب تفعّل و آن اعلان با تأکید است. و مقصود از شکر در این آیات این است که انسان نعمت‌های منعم را بشناسد و به آن اعتراف کند و آن نعمت‌ها را در مصرفی که منعم معین فرموده صرف کند. و شکی نیست بندۀ شکور نسبت به مولای خود یعنی خدا بیشتر محبت دارد و نسبت به نِعَم او قدردان­است، و چنین صفتی منبع تمام خیرات خواهد شد، و او را از توجّه به غیرخدا منصرف خواهد کرد و او را به سعادت می‌کشاند. و کلمۀ ﴿لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾، دلالت دارد که:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر جملۀ کائنات کافر گردند |  | بر دامن کبریاش ننشیند گرد |

و جملۀ: ﴿لَا يَعۡلَمُهُمۡ إِلَّا ٱللَّهُ﴾ دلالت دارد که هیچ کس حتی پیغمبر اسلام عدد انبیاء و افراد امت‌ها و احوال آنان را نمی‌داند جز خدا. پس این آیه مخالف است با آن اخباری که می‌گوید رسول‌خداص و یا امام، «علم به ماكان وما یكون إلى یوم القیامة!» دارد، زیرا شمارۀ انبیاء و احوال أمم گذشتۀ آنان از «ما كان» است که رسول خداص طبق این آیه علم به آنها ندارد. و مقصود از ﴿فَرَدُّوٓاْ أَيۡدِيَهُمۡ فِيٓ أَفۡوَٰهِهِمۡ﴾ اگر ضمیر ﴿فِيٓ أَفۡوَٰهِهِمۡ﴾ برگردد به اقوام، این است که دست‌ها را به دندان‌ها می‌گزیدند از کثرت خشم و یا در دهان خود می‌گذاشتند برای تعجّب و جلوگیری از سخن انبیاء به اشاره و یا جلوگیری از خنده و یا به عنوان استهزاء. و اگر ضمیر ﴿فِيٓ أَفۡوَٰهِهِمۡ﴾ برگردد به انبیاء، معنی چنین است که دست‌های خود را در دهان انبیاء می‌گذاشتند برای ممانعت از سخن انبیاء و منع تبلیغ، و یا خود انبیاء دست بر دهان می‌گذاشتند.

﴿قَالَتۡ رُسُلُهُمۡ أَفِي ٱللَّهِ شَكّٞ فَاطِرِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ يَدۡعُوكُمۡ لِيَغۡفِرَ لَكُم مِّن ذُنُوبِكُمۡ وَيُؤَخِّرَكُمۡ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗىۚ قَالُوٓاْ إِنۡ أَنتُمۡ إِلَّا بَشَرٞ مِّثۡلُنَا تُرِيدُونَ أَن تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعۡبُدُ ءَابَآؤُنَا فَأۡتُونَا بِسُلۡطَٰنٖ مُّبِينٖ ١٠﴾ [إبراهیم:10]

**ترجمه:** رسولان ایشان گفتند: آیا در خدا شکی است (خدائی) که هستی‌دهندۀ آسمان‌ها و زمین است شما را می‌خواند تا از گناهان شما بیامرزد و شما را تا مدت معینی مهلت می‌دهد و مرگ شما را عقب می‌اندازد، قوم گفتند: شما نیستید مگر بشری مانند ما که می‌خواهید ما را از پرستش آنچه پدران ما می‌پرستیدند باز دارید، پس دلیل روشنی برای ما بیاورید(10).

**نکات:** جملۀ: ﴿أَفِي ٱللَّهِ شَكّٞ...﴾ دلالت دارد که در وجود خدای عالم قادر شکی نیست، یعنی فطری هر بشری است لذا اگر به طفل سیلی بزنی فریاد می‌کند چرا زدی، یعنی فطرتاً می‌داند یک فاعل مختاری سیلی به او زده و فطرتا درخواست دارد که جزائی به زنندۀ سیلی داده شود و وجدان او به جزاء قضاوت می‌کند، و دیگر اینکه فطرت او قضاوت می‌کند که باید قانون و مقنّنی باشد که کمیت جزاء را معین کند. و جملۀ: ﴿إِنۡ أَنتُمۡ إِلَّا بَشَرٞ مِّثۡلُنَا﴾ دلالت دارد که کفار سه دلیل داشتند بر نفی نبوت انبیاء. و این سه دلیل ایشان هرسه شبهه‌ای بیش نبود: **اول:** اینکه تمام افراد انسان که در تمام ماهیت متساویند ممکن نیست چنین تفاوتی پیدا کنند که یکی رسول از طرف خدا گردد و از غیب خبر گیرد و با فرشتگان مربوط باشد. شبهۀ **دوم**: تقلید، که می‌گفتند: بعید است که هزاران نفر از آباء و اجداد و علما و بزرگان ما نفهمیده باشند و این یک نفر بطلان راه ما را فهمیده باشد. شبهۀ **سوم**: اینکه شک داشتند در اینکه این دلائل انبیاء دلالت بر صدق ایشان دارد یا خیر؟پس می‌گفتند: دلیل روشن‌تری و معجزه‌ای که دلخواه ما است بیاورید([[47]](#footnote-47)). حق‌تعالی از قول انبیاء جواب هر سه شبهۀ ایشان را در آیۀ ذیل می‌دهد:

﴿قَالَتۡ لَهُمۡ رُسُلُهُمۡ إِن نَّحۡنُ إِلَّا بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦۖ وَمَا كَانَ لَنَآ أَن نَّأۡتِيَكُم بِسُلۡطَٰنٍ إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَّهِۚ وَعَلَى ٱللَّهِ فَلۡيَتَوَكَّلِ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ١١ وَمَا لَنَآ أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى ٱللَّهِ وَقَدۡ هَدَىٰنَا سُبُلَنَاۚ وَلَنَصۡبِرَنَّ عَلَىٰ مَآ ءَاذَيۡتُمُونَاۚ وَعَلَى ٱللَّهِ فَلۡيَتَوَكَّلِ ٱلۡمُتَوَكِّلُونَ ١٢﴾ [إبراهیم:11-12]

**ترجمه:** رسولان ایشان گفتند: نیستیم ما مگر بشری مانند شما ولیکن خدا بر هرکس از بندگانش که بخواهد منت می‌گذارد(و او را نبی می­کند) و ما قدرتی نداریم که برای شما معجزه‌ای بیاوریم مگر به ارادۀ خدا و ایمان آورندگان باید فقط بر خدا توکل کنند(11) و چرا توکل بر خدا نکنیم و حال آنکه ما را به راه‌های خودمان هدایت کرد و البته ما بر آزار شما صبر خواهیم کرد و بر خدا باید توکل‌کنندگان توکل کنند(12).

**نکات:** ﴿وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦۖ﴾ این جمله جواب است در مقابل کفار که می‌گفتند: شما مانند ما بشری هستید! که می‌گوید: امکان دارد خدا بر بشری منت گذارد و او را به وحی خود ممتاز گرداند. و اما شبهۀ دوم کفار این بود؛ تمام گذشتگان و دانشمندان ما آیا نفهمیده‌اند، آیا فقط این رسول فهمیده؟ جواب آن نیز جواب شبهۀ اول است که ممکن است خدا بر بشری منت گذارد و او را به بطلان عقائد شما آگاه سازد. و اما شبهۀ سوم که دلیل روشن‌تر و معجزه‌ای بیاورد، پس جملۀ: ﴿وَمَا كَانَ لَنَآ...﴾ جواب آنست. و اما باقی آیه جواب است بر تهدید قوم که می‌گفتند: می‌زنيم و می‌کشیم.

﴿وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لِرُسُلِهِمۡ لَنُخۡرِجَنَّكُم مِّنۡ أَرۡضِنَآ أَوۡ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَاۖ فَأَوۡحَىٰٓ إِلَيۡهِمۡ رَبُّهُمۡ لَنُهۡلِكَنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ ١٣ وَلَنُسۡكِنَنَّكُمُ ٱلۡأَرۡضَ مِنۢ بَعۡدِهِمۡۚ ذَٰلِكَ لِمَنۡ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ ١٤ وَٱسۡتَفۡتَحُواْ وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٖ ١٥ مِّن وَرَآئِهِۦ جَهَنَّمُ وَيُسۡقَىٰ مِن مَّآءٖ صَدِيدٖ ١٦ يَتَجَرَّعُهُۥ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُۥ وَيَأۡتِيهِ ٱلۡمَوۡتُ مِن كُلِّ مَكَانٖ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٖۖ وَمِن وَرَآئِهِۦ عَذَابٌ غَلِيظٞ ١٧﴾ [إبراهیم:13-17]

**ترجمه:** و آنان که کافر بودند به رسولان خود گفتند: بدون شک شما را از سرزمین خود اخراج می‌کنیم و یا اینکه به کیش ما برگردید. پس پروردگارشان به ایشان وحی کرد که البته ستمگران را هلاک می‌کنیم (13) و البته شما را پس از ایشان ساکن آن سرزمین سکونت می­دهیم، این بهره برای کسی است که از مقام من بترسد و از وعدۀ عقابم بهراسد(14) و پیامبران طلب فتح کردند و نومید شد هر سرکش حق ناپذیری(15) در پیش روی او دوزخ است و از آب زرداب جراحت به او نوشانده شود(16) جرعه جرعه نوشد و به آسانی فرو نبرد و از هر طرف او را مرگ برسد در حالی که نمیرد و از پس و پیش او عذابی است سخت(17).

**نکات:** چون در هر زمانی اهل حق کم و اهل جهل و باطل زیادند لذا اهل باطل جرئت دارند و به سفاهت و تهدید می‌پردازند، چنانکه زمان ما نیز چنین است که هر‌کس حقی را اظهار کند، او را بد می‌گویند و تهدید می‌نمایند ولی در عین حال خدا فرموده: ﴿وَإِنَّ جُندَنَا لَهُمُ ٱلۡغَٰلِبُونَ﴾ [الصافات: 173]([[48]](#footnote-48)). و مقصود از کلمۀ: ﴿مَقَامِي﴾، مقام عظمت و یا پیشگاه مقدس الهی است در محکمۀ قیامت. بعضی ﴿وَٱسۡتَفۡتَحُواْ﴾ را بکسر تاء خوانده و فعل امر دانسته‌اند که خطاب الهی به انبیاء باشد.

﴿مَّثَلُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِرَبِّهِمۡۖ أَعۡمَٰلُهُمۡ كَرَمَادٍ ٱشۡتَدَّتۡ بِهِ ٱلرِّيحُ فِي يَوۡمٍ عَاصِفٖۖ لَّا يَقۡدِرُونَ مِمَّا كَسَبُواْ عَلَىٰ شَيۡءٖۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلضَّلَٰلُ ٱلۡبَعِيدُ ١٨ أَلَمۡ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ بِٱلۡحَقِّۚ إِن يَشَأۡ يُذۡهِبۡكُمۡ وَيَأۡتِ بِخَلۡقٖ جَدِيدٖ ١٩ وَمَا ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ بِعَزِيزٖ ٢٠﴾ [إبراهیم:18-20]

**ترجمه:** داستان آنان که به پروردگارشان کافر شده‌اند اعمال ایشان مانند خاکستری است که در روزی طوفانی بادی سخت به آن بوزد، بر چیزی از آنچه کسب کرده‌اند قدرت ندارند (وبهره­مند نمی­شوند)، این خود گمراهی دوری است (18) آیا ندیدی که خدا آسمان‌ها و زمین را به حق (نه بباطل و بیهوده) آفریده، اگر بخواهد شما را می‌برد و مخلوق جدیدی می‌آورد(19) و این(کار) بر خدا دشوار نیست(20).

**نکات:** در آیۀ 18 اعمال کفار به تودۀ خاکستری که باد آن را نابود و متفرق سازد تشبیه شده، وجه شبه در اینجا نابودی اعمال و بی‌فایده بودن آنست مانند نابودی و بی‌فایده بودن خاکستری که پراکنده شده که به هیچ دردی نمی‌خورد و کسی نتواند آن را جمع کند و از آن بهره برد. و آیۀ 19 و 20 نیز دلالت دارد که یکی از صفات اختصاصی حق‌تعالی بردن و نابود کردن موجودات و ایجاد کردن معدوم است که فلاسفه محال و یا مشکل می‌دانند ولی خدا فرموده بر خدا مشکل و دشوار نیست.

﴿وَبَرَزُواْ لِلَّهِ جَمِيعٗا فَقَالَ ٱلضُّعَفَٰٓؤُاْ لِلَّذِينَ ٱسۡتَكۡبَرُوٓاْ إِنَّا كُنَّا لَكُمۡ تَبَعٗا فَهَلۡ أَنتُم مُّغۡنُونَ عَنَّا مِنۡ عَذَابِ ٱللَّهِ مِن شَيۡءٖۚ قَالُواْ لَوۡ هَدَىٰنَا ٱللَّهُ لَهَدَيۡنَٰكُمۡۖ سَوَآءٌ عَلَيۡنَآ أَجَزِعۡنَآ أَمۡ صَبَرۡنَا مَا لَنَا مِن مَّحِيصٖ ٢١﴾ [إبراهیم:21]

**ترجمه:** و تماماً از قبور برای امر خدا بیرون آیند. پس آنان که ضعیفند به آنان که بزرگی کردند گویند که ما تابع شما بودیم پس آیا شما چیزی از عذاب خدا را از ما دفع کننده‌اید و از ما کفایت می‌کنید، گویند: اگر خدا ما را هدایت کرده بود ما هم شما را هدایت کرده بودیم مساوی است بر ما چه جزع کنیم و یا صبر نماییم برای ما جای گریزی نیست(21).

**نکات:** این آیه دلالت بر حرمت تقلید دارد، یعنی هرگاه مرجع، گمراه بود و یا حکمی بر خلاف ما أنزل الله داد، پیروان و مقلّدین او روز قیامت نمی‌توانند وزر و وبال خود را به گردن مرجع خود بگذارند، و اگر به مرجع بگویند ﴿فَهَلۡ أَنتُم مُّغۡنُونَ عَنَّا مِنۡ عَذَابِ ٱللَّهِ مِن شَيۡءٖ﴾، آیا شما می‌توانید عذاب را از ما کفایت کنید؟ آن بزرگان می‌گویند: برای ما و شما فراری از عذاب نیست.

با بودن چنین آیاتی در قرآن چگونه مسلمین بی‌خبر مانده و هردسته به دنبال بزرگان خود افتاده و عقائد و اعمال خرافی را که ضد قرآن­ است پذیرفته‌اند به بهانۀ تقلید و یا سکوت مرجع.

﴿وَقَالَ ٱلشَّيۡطَٰنُ لَمَّا قُضِيَ ٱلۡأَمۡرُ إِنَّ ٱللَّهَ وَعَدَكُمۡ وَعۡدَ ٱلۡحَقِّ وَوَعَدتُّكُمۡ فَأَخۡلَفۡتُكُمۡۖ وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيۡكُم مِّن سُلۡطَٰنٍ إِلَّآ أَن دَعَوۡتُكُمۡ فَٱسۡتَجَبۡتُمۡ لِيۖ فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوٓاْ أَنفُسَكُمۖ مَّآ أَنَا۠ بِمُصۡرِخِكُمۡ وَمَآ أَنتُم بِمُصۡرِخِيَّ إِنِّي كَفَرۡتُ بِمَآ أَشۡرَكۡتُمُونِ مِن قَبۡلُۗ إِنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ لَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ٢٢﴾ [إبراهیم:22]

**ترجمه:** و چون کار گذشت، شیطان گوید: به درستی که خدا شما را وعدۀ حقی داد و من شما را وعده دادم پس با شما خلافِ وعده کردم و مرا بر شما تسلّطی نبود جز اینکه شما را دعوت کردم پس مرا اجابت کردید پس مرا ملامت نکنید و خودتان را ملامت کنید من فریادرس شما نیستم و شما فریاد‌‌ رس من نیستید. به راستی که من به آنچه از پیش (در دنیا) مرا شریک خدا ساختید کافرم (قبول ندارم) به راستی که ستمگران برایشان عذاب دردناک است (22).

**نکات:** جملۀ ﴿لَمَّا قُضِيَ ٱلۡأَمۡرُ﴾ دلالت دارد که چون کار از کار گذشت و تکلیف دوزخی و بهشتی معلوم شد و حکم خدا به عذاب و یا ثواب تعلّق گرفت، بحث و عداوت شیطان و پیروانش شروع خواهد شد. و جملۀ: ﴿وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيۡكُم مِّن سُلۡطَٰنٍ﴾ دلالت دارد بر اینکه شیطان تسلّطی بر بشر ندارد، بشر به میل نفس خود به خطا می‌رود به دلیل جملۀ: ﴿وَلُومُوٓاْ أَنفُسَكُم﴾ در این آیه. و مقصود از جملۀ: ﴿إِنِّي كَفَرۡتُ بِمَآ أَشۡرَكۡتُمُونِ مِن قَبۡلُ﴾، اینست که پیش از شما کافر شدم به آن خدائی که مرا شریک او قرار داده‌اید در اطاعت. و ممکن است کلمۀ ﴿مَآ﴾ در ﴿بِمَآ أَشۡرَكۡتُمُونِ﴾ را ماء مصدریّه بگیریم، پس معنی چنین می‌شود من به شرک آوردن شما در اینکه مرا مانند خدا مطاع قرار دادید، کافرم و این شرک شما را قبول ندارم. و مقصود از ﴿قَبۡلُ﴾، همین دنیاست که در دنیا شیطان را مُطاع قرار دادند. معلوم می‌شود اطاعت غیرخدا یک نوع از شرک است.

﴿وَأُدۡخِلَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا بِإِذۡنِ رَبِّهِمۡۖ تَحِيَّتُهُمۡ فِيهَا سَلَٰمٌ ٢٣ أَلَمۡ تَرَ كَيۡفَ ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلٗا كَلِمَةٗ طَيِّبَةٗ كَشَجَرَةٖ طَيِّبَةٍ أَصۡلُهَا ثَابِتٞ وَفَرۡعُهَا فِي ٱلسَّمَآءِ ٢٤ تُؤۡتِيٓ أُكُلَهَا كُلَّ حِينِۢ بِإِذۡنِ رَبِّهَاۗ وَيَضۡرِبُ ٱللَّهُ ٱلۡأَمۡثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمۡ يَتَذَكَّرُونَ ٢٥ وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٖ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ ٱجۡتُثَّتۡ مِن فَوۡقِ ٱلۡأَرۡضِ مَا لَهَا مِن قَرَارٖ ٢٦﴾ [إبراهیم:23-26]

**ترجمه:** و آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته را انجام داده­اند وارد بهشت‌هایی شوندکه از زیر آنها نهرها جاری­است، در آن­جا به ارادۀ پروردگارشان جاودانند. تحیّت ایشان در آنجا سلام است(23) آیا ندیدی چگونه خدا مثل زده است کلمۀ پاکیزه را مانند درخت پاکیزه، اصل و ریشۀ آن ثابت و شاخه‌های آن در آسمان است(24) میوۀ خود را در هر زمانی به ارادۀ پروردگارش می‌آورد و خدا مَثَل‌ها برای مردم می‌زند که ایشان پند گیرند(25) و مَثَل کلمۀ خبیثه مانند درخت خبیثی است که از روی زمین ریشه‌کن شده باشد که قراری برای آن نباشد(26).

**نکات:** چون فرجام پیروان رؤساء و شیاطین را بیان کرد، در این آیات به سرانجام اهل ایمان اشاره کرده و فرموده: ﴿وَأُدۡخِلَ...﴾ به ضم همزه که فعل مجهول باشد و مقصود آن که ایشان را با تشریفات وارد بهشت کنند نه آنکه خودشان به بهشت در آیند. و مقصود از **کلمۀ پاکیزه**، کلمۀ: «لا إله إلا الله» و توحید است که ریشۀ آن در اعماق د‌ل‌ها و شاخ و برگ آن پیدا و عبارت­است از اعمال حسنه، عبادات و خدمات به بندگان خدا و اخلاق زیبا. و امّا **کلمۀ خبیثه،** عبارت است از کفر و شرک که شاخ و برگ آن نتایج سیّئه، اخلاق رذیله، اعمال زشت، اذیت و آزار و ظلم و ستم می‌باشد، چنانکه درخت بی‌ریشه که قرار ندارد و میوۀ خوب نمی‌دهد، کفر و شرک نیز چنین است، انسان مشرک ثبات قدمی در خیر ندارد و هر روز متمایل به یک بت و یا باب الحوائجی است.

﴿يُثَبِّتُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱلۡقَوۡلِ ٱلثَّابِتِ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِۖ وَيُضِلُّ ٱللَّهُ ٱلظَّٰلِمِينَۚ وَيَفۡعَلُ ٱللَّهُ مَا يَشَآءُ ٢٧ ۞أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ بَدَّلُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ كُفۡرٗا وَأَحَلُّواْ قَوۡمَهُمۡ دَارَ ٱلۡبَوَارِ ٢٨ جَهَنَّمَ يَصۡلَوۡنَهَاۖ وَبِئۡسَ ٱلۡقَرَارُ ٢٩ وَجَعَلُواْ لِلَّهِ أَندَادٗا لِّيُضِلُّواْ عَن سَبِيلِهِۦۗ قُلۡ تَمَتَّعُواْ فَإِنَّ مَصِيرَكُمۡ إِلَى ٱلنَّارِ ٣٠﴾ [إبراهیم:27-30]

**ترجمه:** خدا آنان را که ایمان آورده‌اند ثابت قدم می‌دارد به سبب قول ثابت در زندگی دنیا و در آخرت و ستمگران را به گمراهی می‌گذارد و خدا آنچه بخواهد می‌کند(27) آیا کسانی را که نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند ندیدی کسانی که قوم خود را به سرای هلاکت فرود آوردند(28) یعنی دوزخ وارد آن می‌شوند در حالی که بد جای قراری است(29) و برای خدا مانندها قرار دادند تا از راه او گمراه گردانند. بگو کامرانی کنید زیرا که بازگشت شما بسوی آتش است(30).

**نکات:** جملۀ ﴿يُثَبِّتُ ٱللَّهُ...﴾ دلالت دارد که حق‌تعالی دل اهل توحید را از لغزش و از کفر حفظ می‌کند و از تزلزل‌های فکری نجات می‌دهد، برخلاف آنان که به خدا ایمان ندارند که همواره متزلزل و در عقیده‌ای نیستند، موحّدین وقت رفتن از دنیا و همچنین وقت زنده شدن برای حضور در قیامت در حفظ إلهی بوده و عقیدۀ ثابت ایشان باعث نجاتشان می‌شود (به برکت کلمۀ توحید) و مأمورین قبض روح کلمۀ توحید را به آنان یادآوری می‌کنند. و در حدیثی آمده که چون فرزند آدم به آخرین ساعات دنیا و اولین ساعات آخرت برسد، مال و فرزند و عمل او در نظرش مجسم می‌شود پس توجهی به مال خود کند و بگوید: «وَاللهِ إِنِّي كُنْتُ عَلَیكَ حَرِیصًا فَمَا لِي عِنْدَكَ»؟([[49]](#footnote-49)) در جواب می‌گوید: «خذ منّی کفنك»([[50]](#footnote-50)) پس توجهی به فرزندش کند و گوید: «وَاللهِ إِنِّي كُنْتُ لَكُمْ مُحِبًّا وَعَلَیكُم لمَحَامِیا فَمَاذَا لي عِنْدَكُمْ»؟([[51]](#footnote-51)) در جواب می‌گویند: ما تا لب قبر می‌آییم و تو را در آن پنهان می‌کنیم، پس توجّهی به عمل خود کند و بگوید: «وَاللهِ إِنِّي كُنْتُ عَلَیكَ لَزَاهِداً وَكُنْتُ عَلَيَّ ثَقِیلاً فَمَاذَا لِي عِنْدَكَ»؟([[52]](#footnote-52)) در جواب می‌گوید: من قرین تو و با تو هستم در قبر و حشر و نشر تا در محضر پروردگار و محکمۀ او، پس اگر موحد باشد فرشتگان رحمت با بهترین عطرها و نیکوترین منظره‌ها برای قبض روح او حاضر شوند([[53]](#footnote-53)) و اگر غیر موحّد باشد برعکس آن.

﴿قُل لِّعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ يُقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُنفِقُواْ مِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ سِرّٗا وَعَلَانِيَةٗ مِّن قَبۡلِ أَن يَأۡتِيَ يَوۡمٞ لَّا بَيۡعٞ فِيهِ وَلَا خِلَٰلٌ ٣١ ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَأَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَخۡرَجَ بِهِۦ مِنَ ٱلثَّمَرَٰتِ رِزۡقٗا لَّكُمۡۖ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلۡفُلۡكَ لِتَجۡرِيَ فِي ٱلۡبَحۡرِ بِأَمۡرِهِۦۖ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلۡأَنۡهَٰرَ ٣٢ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَ دَآئِبَيۡنِۖ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ ٣٣ وَءَاتَىٰكُم مِّن كُلِّ مَا سَأَلۡتُمُوهُۚ وَإِن تَعُدُّواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ لَا تُحۡصُوهَآۗ إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَظَلُومٞ كَفَّارٞ ٣٤﴾ [إبراهیم:31-34]

**ترجمه:** به بندگانم که ایمان آورده‌اند بگو: نماز را برپا دارند و از آنچه روزی ایشان کرده‌ایم پنهانی و آشکارا انفاق کنند قبل از اینکه روزی بیاید که در آن داد و ستد و دوستی نیست، (31) خداست که آسمان‌ها و زمین را آفرید و از آسمان آب را نازل کرد و با آن میوه‌ها را برای روزی شما از زمین درآورد و برای شما کشتی را مسخر کرد تا در دریا به امر او روان شود و نهرها را برای شما مسخر کرد (32) و برای شما این آفتاب و ماه را مسخر کرد که هر دو پیوسته روانند و برای شما این شب و روز را مسخر کرد (33) و به شما هر چه خواستید داد و اگر نعمت خدا را بشمارید، به شماره نیاورید. به درستی که این انسان ستمکار و کفران‌کننده است(34).

**نکات:** ﴿يُقِيمُواْ﴾ ﴿وَيُنفِقُواْ﴾ در آیۀ 31 به معنی؛ «لیقیموا» و «لینفقوا» که امر غایب است می‌باشد تا جواب واقع شود برای ﴿قُل﴾ و لذا مجزوم شده است به حذف نون. و حق‌تعالی در این آیات ده قسم از نعمت‌های عمدۀ آشکارای خود را شمرده و از جملۀ ﴿خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ...﴾ شروع کرده تا ﴿مِّن كُلِّ مَا سَأَلۡتُمُوهُ﴾ که دلالت دارد هر چه مورد احتیاج بشر بوده خدا به او عطا فرموده و سپس فرموده اگر بخواهید نعمت‌های او را بشمارید، قدرت شمارش آنها را ندارید. آری چنین است هر نفسی که فرو می‌رود ممدّ حیات و چون بیرون آید مفرّح ذات. جایی که در هر نفسی دو نعمت بلکه صدها نعمت باشد کی می‌توان تمام نعم ظاهری، باطنی، بدنی، روحی و دینی را شماره کرد؟ ولی انسان در عوض شکر، کفران می‌کند.

﴿وَإِذۡ قَالَ إِبۡرَٰهِيمُ رَبِّ ٱجۡعَلۡ هَٰذَا ٱلۡبَلَدَ ءَامِنٗا وَٱجۡنُبۡنِي وَبَنِيَّ أَن نَّعۡبُدَ ٱلۡأَصۡنَامَ ٣٥ رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضۡلَلۡنَ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلنَّاسِۖ فَمَن تَبِعَنِي فَإِنَّهُۥ مِنِّيۖ وَمَنۡ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٣٦ رَّبَّنَآ إِنِّيٓ أَسۡكَنتُ مِن ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيۡرِ ذِي زَرۡعٍ عِندَ بَيۡتِكَ ٱلۡمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ فَٱجۡعَلۡ أَفۡ‍ِٔدَةٗ مِّنَ ٱلنَّاسِ تَهۡوِيٓ إِلَيۡهِمۡ وَٱرۡزُقۡهُم مِّنَ ٱلثَّمَرَٰتِ لَعَلَّهُمۡ يَشۡكُرُونَ ٣٧﴾ [إبراهیم:35-37]

**ترجمه:** و یادآور هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگارا این شهر را محل امن قرار ده. و مرا و فرزندانم را دور بدار از اینکه بتان را بپرستیم(35) پروردگارا به درستی که این بت‌ها بسیاری از مردم را گمراه کردند، پس هر‌کس از من پیروی کند، او از من است و آنکه مرا عصیان کند پس محققاً تو آمرزندۀ رحیمی(36) پروردگارا به راستی که من بعضی از ذریّۀ خود را ساکن نمودم در وادی و دامن کوهی بدون زراعت، نزد خانۀ محترم تو؛ تا نماز را برپا دارند. پس دل‌های برخی از مردم را به سوی ایشان متمایل نما و از میوه‌ها به ایشان روزی ده، باشد که ایشان شکرگزاری کنند(37).

**نکات:** اگر کسی اشکال کند که درخواست ابراهیم به اینکه شهر مکه، شهر امن و امان باشد و فرزندانش بت پرست نباشند عملی نیست و عملی نشد! زیرا در مکّه جنگ‌ها واقع شده و فرزندان او اکثر بت پرست بودند. جواب این است که دعای ابراهیم مستجاب نشد ولی نتیجۀ دعای او این شد که مردم حجاز و اولاد او بفهمند حضرت ابراهیم از امن بودن مکّه و از نپرستیدن بت خرسند و از خلاف آن بیزار است([[54]](#footnote-54)). و ضمیر در ﴿أَضۡلَلۡنَ﴾ بر می‌گردد به بتها با اینکه بتها غیر ذوی العقول می‌باشند به اعتبار اینکه این بت‌ها تمثالهایی برای انبیاء و صلحاء بوده‌اند، چنانکه در سورۀ انبیاء نیز از قول ابراهیم آمده که به قوم خود فرمود: ﴿مَا هَٰذِهِ ٱلتَّمَاثِيلُ ٱلَّتِيٓ أَنتُمۡ لَهَا عَٰكِفُونَ﴾([[55]](#footnote-55)). مخفی نماند چون طائفۀ جرهم در حول و حوش مکّه بودند و اینان از فامیل‌ هاجر بودند، لذا حضرت ابراهیم هاجر را به آنجا آورد و إلا عقلانی نیست که بچۀ خود را در بیابانی بی‌آب و علف تنها بگذارد([[56]](#footnote-56)).

﴿رَبَّنَآ إِنَّكَ تَعۡلَمُ مَا نُخۡفِي وَمَا نُعۡلِنُۗ وَمَا يَخۡفَىٰ عَلَى ٱللَّهِ مِن شَيۡءٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فِي ٱلسَّمَآءِ ٣٨ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى ٱلۡكِبَرِ إِسۡمَٰعِيلَ وَإِسۡحَٰقَۚ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ ٱلدُّعَآءِ ٣٩ رَبِّ ٱجۡعَلۡنِي مُقِيمَ ٱلصَّلَوٰةِ وَمِن ذُرِّيَّتِيۚ رَبَّنَا وَتَقَبَّلۡ دُعَآءِ ٤٠ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لِي وَلِوَٰلِدَيَّ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ يَوۡمَ يَقُومُ ٱلۡحِسَابُ ٤١﴾ [إبراهیم:38-40]

**ترجمه:** پروردگارا به راستی که تو می‌دانی آنچه ما پنهان می‌داریم و آنچه آشکار می‌کنیم و بر خدا چیزی در زمین و آسمان پوشیده نیست(38) ستایش مخصوص خدایی است که به من در پیری اسماعیل و اسحاق را بخشید به درستی که پروردگارم به طور مسلّم شنوندۀ دعاست(39) پروردگارا مرا برپا دارندۀ نماز قرار بده و بعضی از فرزندانم را نیز، پروردگار ما دعای مرا بپذیر (40) پروردگار ما، مرا و والدینم و مؤمنین را در روزی که حساب بر پا شود بیامرز (41).

**نکات:** حضرت ابراهیم قبل از هر دعایی از خدا امنیّت خواست سپس دعاهای دیگر را، معلوم می‌شود امن و امنیت بهترین نعمت‌ها است. از بعضی دانشمندان سؤال کردند: صحت بهتر است و یا امنیت؟ در جواب گفت: امنیت! و دلیل بر آن این است که اگر پای گوسفندی بشکند، پس از زمانی خوب می‌شود ولی اگر آن را با گرگی در یکجا نگهداری، چیزی نمی‌خورد تا بمیرد([[57]](#footnote-57)). و مقصود از جملۀ: ﴿وَهَبَ لِي عَلَى ٱلۡكِبَرِ...﴾ اینست که در سن پیری خدا به او فرزند داد چنانکه در سورۀ هود آیۀ 72 و در مقدّمۀ سورۀ یوسف ذکر کردیم.

﴿وَلَا تَحۡسَبَنَّ ٱللَّهَ غَٰفِلًا عَمَّا يَعۡمَلُ ٱلظَّٰلِمُونَۚ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمۡ لِيَوۡمٖ تَشۡخَصُ فِيهِ ٱلۡأَبۡصَٰرُ ٤٢ مُهۡطِعِينَ مُقۡنِعِي رُءُوسِهِمۡ لَا يَرۡتَدُّ إِلَيۡهِمۡ طَرۡفُهُمۡۖ وَأَفۡ‍ِٔدَتُهُمۡ هَوَآءٞ ٤٣ وَأَنذِرِ ٱلنَّاسَ يَوۡمَ يَأۡتِيهِمُ ٱلۡعَذَابُ فَيَقُولُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ رَبَّنَآ أَخِّرۡنَآ إِلَىٰٓ أَجَلٖ قَرِيبٖ نُّجِبۡ دَعۡوَتَكَ وَنَتَّبِعِ ٱلرُّسُلَۗ أَوَ لَمۡ تَكُونُوٓاْ أَقۡسَمۡتُم مِّن قَبۡلُ مَا لَكُم مِّن زَوَالٖ ٤٤ وَسَكَنتُمۡ فِي مَسَٰكِنِ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ وَتَبَيَّنَ لَكُمۡ كَيۡفَ فَعَلۡنَا بِهِمۡ وَضَرَبۡنَا لَكُمُ ٱلۡأَمۡثَالَ ٤٥ وَقَدۡ مَكَرُواْ مَكۡرَهُمۡ وَعِندَ ٱللَّهِ مَكۡرُهُمۡ وَإِن كَانَ مَكۡرُهُمۡ لِتَزُولَ مِنۡهُ ٱلۡجِبَالُ ٤٦﴾

[إبراهیم:42-46]

**ترجمه:** و البته گمان مبر که خدا غافل است از آنچه ستمگران عمل می‌کنند همانا حساب ایشان را برای روزی که در آن روز چشم‌ها باز می‌ماند عقب می‌اندازد(42) (درآن­روز) باشتاب می‌دوند در حالی که سرها رو به بالا است چشمشان به سویشان بر نمی‌گردد و دلهایشان تهی است(43) و مردم را بترسان از روزی که عذاب بر ایشان بیاید پس ستمگران بگویند پروردگارا تا مدت نزدیکی ما را تمدید کن که دعوتت را اجابت می‌کنیم و رسولان را پیروی خواهیم کرد، گفته شود آیا شما نبودید که قبلاً قسم می‌خوردید که برایتان زوالی نیست(44) و خود ساکن شدید و نشستید در مساکن و جایگاه آنان که به خودشان ستم کردند و برای شما معلوم شد که چگونه با ایشان رفتار کردیم و برای شما مَثَل‌ها زدیم(45) و به تحقیق مکر خود را انجام دادند و نزد خداست جزای مکر ایشان و مکرشان چنین نبود که کوه‌ها از آن زائل شود(46).

**نکات:** مقصود از جملۀ: ﴿مُقۡنِعِي رُءُوسِهِمۡ﴾ ناکسی رءوسهم می‌باشد به لغت قریش و این احتمالی است. و مقصود از جملۀ: ﴿لَا يَرۡتَدُّ إِلَيۡهِمۡ طَرۡفُهُمۡ﴾، این است که از ترس چشم خود را حرکت نمی‌دهد. و مقصود از جملۀ ﴿مَا لَكُم مِّن زَوَالٖ﴾،این است که می‌گفتند: برای ما زوال و انتقالی از این سرا به سرای دیگر نیست. و جملۀ: ﴿مَكَرُواْ مَكۡرَهُمۡ...﴾ دلالت دارد که ایشان هرچه توانستند برای از بین بردن رسول خداص کوشیدند و مکر و کیدشان را به کار انداختند و مکرشان برای این بود که کوه رسالت و کوه صبر و کوه وقار و کوه استقامت را از بین ببرند، ولی موفق نشدند، و این مثلی است برای تهویل. و ﴿إِن كَانَ﴾ در اینجا بمعنی؛ ما کان می‌باشد([[58]](#footnote-58)).

﴿فَلَا تَحۡسَبَنَّ ٱللَّهَ مُخۡلِفَ وَعۡدِهِۦ رُسُلَهُۥٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٞ ذُو ٱنتِقَامٖ ٤٧ يَوۡمَ تُبَدَّلُ ٱلۡأَرۡضُ غَيۡرَ ٱلۡأَرۡضِ وَٱلسَّمَٰوَٰتُۖ وَبَرَزُواْ لِلَّهِ ٱلۡوَٰحِدِ ٱلۡقَهَّارِ ٤٨ وَتَرَى ٱلۡمُجۡرِمِينَ يَوۡمَئِذٖ مُّقَرَّنِينَ فِي ٱلۡأَصۡفَادِ ٤٩ سَرَابِيلُهُم مِّن قَطِرَانٖ وَتَغۡشَىٰ وُجُوهَهُمُ ٱلنَّارُ ٥٠ لِيَجۡزِيَ ٱللَّهُ كُلَّ نَفۡسٖ مَّا كَسَبَتۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَرِيعُ ٱلۡحِسَابِ ٥١ هَٰذَا بَلَٰغٞ لِّلنَّاسِ وَلِيُنذَرُواْ بِهِۦ وَلِيَعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَا هُوَ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞ وَلِيَذَّكَّرَ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ٥٢﴾ [إبراهیم:47-52]

**ترجمه:** پس گمان مبر که خدا وعده‌ای که به رسولانش داده خلاف کند زیرا خدا عزیزی است صاحب انتقام(47) روزی که این زمین به غیر این زمین و این آسمان به غیر اینها تبدیل شود و از قبرها بیرون آیند برای حضور به امر خدای یکتای قهار(48) در آن روز گنهکاران را می‌بینی که در غلها بسته شده‌اند(49) پیراهن ایشان از قطران است و آتش صورت‌هایشان را بپوشد(50) تا خداوند هرکسی را مطابق آنچه کسب کرده جزا دهد به راستی که خدا سریع الحساب است(51) این قرآن بیان کافی و رساست برای مردم و باید به آن ترسانیده شوند و بدانند که همانا او الهی است یکتا و تا خردمندان متوجه شوند(52).

**نکات:** ﴿يَوۡمَ تُبَدَّلُ ٱلۡأَرۡضُ غَيۡرَ ٱلۡأَرۡضِ﴾ دلالت دارد که زمین محشر غیر این زمین است. غیریّت آن یا به صورت است و یا به مادّه و یا به هر دو، اگر به صورت باشد معنی چنین می‌شود که صورت این زمین تغییر می‌کند، یعنی کوه‌ها و دره‌ها از بین می‌رود و زمین صاف می‌شود، و اگر به مادّه باشد معنی چنین می‌شود که زمین معدوم می‌شود و خدا زمین دیگری خلق می‌کند. و جملۀ: ﴿وَلِيُنذَرُواْ بِهِۦ﴾ و همچنین ﴿وَلِيَعۡلَمُوٓاْ...﴾ و همچنین ﴿لِيَذَّكَّرَ...﴾ ممکن است لام در اینها لام تعلیل باشد، یعنی، این قرآن نزولش برای این است که به مردم برسد تا به آن انذار شوند تا بدانند که خدا یکتاست تا متذکّر شوند، و ممکن است در هر سه مورد لام امر غایب باشد چنانکه در ترجمه ذکر شد.

به هرحال از این آیه چند چیز استفاده می‌شود:

**اول**: اینکه دلالت دارد که این قرآن در تمام ما یحتاج إلیه النّاس از امور دین کافی است.

**دوم**: اینکه بیانش رسا و مفهوم است و احتیاج به غیر ندارد، منتهی این است که باید هر طالبی جد و جهد کند و دامن همت به کمر زند و مقداری عربی و زبان عرب را بداند تا بفهمد.

**سوم**: اینکه انذار رسول خداص و ارشاد او به واسطه و به برکت و به سبب همین قرآن است زیرا فرموده: ﴿وَلِيُنذَرُواْ بِهِۦ﴾، و باء در ﴿بِهِۦ﴾ بر این معنی دلالت می‌کند.

**چهارم**: اینکه حق‌تعالی از مردم توحید و علم آن را خواسته به دلیل جملۀ: ﴿وَلِيَعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَا هُوَ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞ﴾، و این رد است بر اهل جبر که گفته‌اند خدا از نصاری تثلیث خواسته و از زنادقه و مجوس شرک تثنیه را خواسته.

**پنجم**: اینکه به جملۀ ﴿وَلِيَذَّكَّرَ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ﴾، از تمام بشر تذکّر، تدبّر و تفهّم را خواسته و عقل را برای ایشان حجّت قرار داده است زیرا غیر از خردمند امکان تدبّر و تفکّر را ندارد.

سورة الحجر (مكية وهي تسع وتسعون آية)

سورۀ حجر مکی و دارای 99 آیه می‌باشد

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

**﴿**الٓرۚ تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡكِتَٰبِ وَقُرۡءَانٖ مُّبِينٖ ١ رُّبَمَا يَوَدُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَوۡ كَانُواْ مُسۡلِمِينَ ٢ ذَرۡهُمۡ يَأۡكُلُواْ وَيَتَمَتَّعُواْ وَيُلۡهِهِمُ ٱلۡأَمَلُۖ فَسَوۡفَ يَعۡلَمُونَ ٣ وَمَآ أَهۡلَكۡنَا مِن قَرۡيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٞ مَّعۡلُومٞ ٤ مَّا تَسۡبِقُ مِنۡ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسۡتَ‍ٔۡخِرُونَ ٥﴾ [الحجر:1-5]

**ترجمه:** به نام خدای رحمن رحیم. الف. لام. راء. این­است آیات این کتاب و قرآن روشن(1) بسا آنان که کافر شدند آرزو کنند که کاش مسلمان بودند(2) واگذار ایشان را تا بخورند و کامرانی کنند و آروز مشغولشان کند که به زودی خواهند دانست(3) و ما هلاک نکردیم قریه‌ای را مگر در حالی که برای آن نوشته‌ای بود معلوم(4) هیچ امتی از اجل خود پیشی نگیرد و پس نماند(5).

**نکات:** تنوین ﴿قُرۡءَانٖ﴾ برای تنکیر و دلالت بر عظمت آن می‌کند. و جملۀ: ﴿رُّبَمَا يَوَدُّ...﴾دلالت دارد بر اینکه زمانی خواهد رسید که کفار آرزوی اسلام داشته باشند. از رسول خداص روایت شده که چون اهل آتش در دوزخ وارد شوند بسیاری از ایشان از اهل قبله و مسلمانند، آن وقت کفّار به مسلمین می‌گویند: مگر شما مسلمان نبودید؟ گویند: چرا، گویند: پس اسلام برای شما فایده نداد، زیرا شما با ما وارد آتشید! گویند: برای ما گناهانی است که به واسطۀ آنها گرفتار شدیم، پس خدای تعالی امر می‌فرماید: هرکس مسلمان است از دوزخ خارج شود، در آن هنگام کفار می‌گویند: «یالیتنا كنّا مسلمین»([[59]](#footnote-59)). و جملۀ: ﴿وَيُلۡهِهِمُ ٱلۡأَمَلُ﴾، دلالت دارد که آرزوهای دنیوی باعث هلاکت انسان می‌شود، چنانکه رسول خداص فرمود: «يَهْرَمُ ابْنُ آدَمَ وَيَشِبُّ فِيهِ اثْنَتَانِ الْحِرْصُ وَطُولُ الْأَمَل‏»([[60]](#footnote-60))، و علی فرموده: «إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَتَخَوَّفُ عَلَيْكُمُ اثْنَانِ اتِّبَاعُ الْـهَوَى وَطُولُ الْأَمَلِ لِأَنَّ اتِّبَاعَ الْـهَوَى يَصُدُّ عَنِ الْـحَقِّ وَطُولَ الْأَمَلِ يُنْسِي الْآخِرَةَ»([[61]](#footnote-61)). و مقصود از جملۀ: ﴿وَلَهَا كِتَابٞ مَّعۡلُومٞ﴾، این است که مهلت دادن خدا به کفار باعث غرور ایشان نگردد زیرا حق­تعالی برای هر قومی اجل و سرنوشت معینی قرار داده و عذاب دنیا و مرگ در وقت معینی به ایشان می‌رسد.

﴿وَقَالُواْ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِي نُزِّلَ عَلَيۡهِ ٱلذِّكۡرُ إِنَّكَ لَمَجۡنُونٞ ٦ لَّوۡ مَا تَأۡتِينَا بِٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ٧ مَا نُنَزِّلُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةَ إِلَّا بِٱلۡحَقِّ وَمَا كَانُوٓاْ إِذٗا مُّنظَرِينَ ٨﴾ [الحجر:6-8]

**ترجمه:** و گفتند: ای کسی که این ذکر (یعنی قرآن) بر او نازل شده محققاً تو دیوانه‌ای (6) چرا برای ما فرشتگان را نمی‌آوری اگر تو از راستگویانی(7) ما فرشتگان را نازل نمی‌کنیم مگر به حق و درآن­هنگام ایشان مهلت داده نباشند(8).

**نکات:** یکی از نام‌های قرآن ذکر است زیرا قرآن سبب تذکّر به خدا و احکام الهی است، در اینجا نامیده شده سبب به نام مسبب. و مقصود از جملۀ: ﴿لَّوۡ مَا تَأۡتِينَا بِٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ﴾، این است که چرا فرشتگان را نمی‌آوری تا شهادت به صدق ادعای تو بدهند؟ جواب ایشان را خدا داده که اگر ملائکه بیایند باید به صورت مردی بیایند باز کفار تصدیق نخواهند کرد آن ­وقت لغو و باطل خواهد بود و حال آن که ما ملائکه را به حق نازل می‌کنیم نه به باطل. و ممکن است بگوییم درخواست کفار این بوده که چرا ملائکه برای انزال عذاب بر تو نازل نمی‌شوند؟ جواب ایشان این بوده که اگر ملائکه بیایند دیگر مهلتی برای شما نخواهد بود: ﴿وَمَا كَانُوٓاْ إِذٗا مُّنظَرِينَ﴾.

﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ [الحجر:9]

**ترجمه:** به درستی که ما خودمان این قرآن را نازل کردیم و بی‌گمان که ما البته آن را نگهبانیم(9).

**نکات:** جملۀ: ﴿وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ﴾، با قید چند تأکید دلالت دارد بر اینکه خدا حافظ قرآن است: **اول**، کلمۀ «إنّ» که از حروف مشبّهۀ بالفعل و دلالت بر تأکید دارد. **دوم،** لام ﴿لَهُۥ﴾، **سوم** لام ﴿لَحَٰفِظُونَ﴾. **چهارم،** تعبیر کردن این مطلب به جملۀ اسمیّه. **پنجم،** آوردن متکلّم مع الغیر و آوردن لفظ جمع حافظون که دلالت دارد بر اینکه ما که خداییم و دارای تمام و کمال قدرت و علم هستیم آن را حفظ می‌کنیم.

و این آیه دلیل محکمی است بر اینکه قرآن از زیاده و نقصان و از ورود باطل بر آن مصون است، و حق‌تعالی متکفل به حفظ آن شده تا آخر روزگار که امت اسلامی دسته دسته آن را حفظ کنند و هر عصر برای عصر دیگر نقل کنند تا حجت تمام باشد و نیز خدا قرآن را از کید کفار حفظ می‌کند و از کهنه شدن و اندراس آن را نگه می‌دارد و این آیه دلیل است بر اینکه آیۀ: ﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴾ جزء قرآن است و زیاده نشده.

﴿وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ فِي شِيَعِ ٱلۡأَوَّلِينَ ١٠ وَمَا يَأۡتِيهِم مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُواْ بِهِۦ يَسۡتَهۡزِءُونَ ١١ كَذَٰلِكَ نَسۡلُكُهُۥ فِي قُلُوبِ ٱلۡمُجۡرِمِينَ ١٢ لَا يُؤۡمِنُونَ بِهِۦ وَقَدۡ خَلَتۡ سُنَّةُ ٱلۡأَوَّلِينَ ١٣ وَلَوۡ فَتَحۡنَا عَلَيۡهِم بَابٗا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ فَظَلُّواْ فِيهِ يَعۡرُجُونَ ١٤ لَقَالُوٓاْ إِنَّمَا سُكِّرَتۡ أَبۡصَٰرُنَا بَلۡ نَحۡنُ قَوۡمٞ مَّسۡحُورُونَ ١٥ وَلَقَدۡ جَعَلۡنَا فِي ٱلسَّمَآءِ بُرُوجٗا وَزَيَّنَّٰهَا لِلنَّٰظِرِينَ ١٦ وَحَفِظۡنَٰهَا مِن كُلِّ شَيۡطَٰنٖ رَّجِيمٍ ١٧ إِلَّا مَنِ ٱسۡتَرَقَ ٱلسَّمۡعَ فَأَتۡبَعَهُۥ شِهَابٞ مُّبِينٞ ١٨﴾ [الحجر:10-18]

**ترجمه:** و به تحقیق پیش از تو در میان فرقه‌های سابقین (پیامبرانی) فرستادیم (10) و پیامبری برای ایشان نیامد مگر اینکه به او استهزاء می‌کردند(11) بدین گونه آن را در دل‌های گنه‌کاران در می‌آوریم(12) به آن ایمان نمی‌آورند و به تحقیق روش پیشینیان (نیزچنین) گذشت(13) و اگر بر ایشان دری از آسمان باز کنیم که همواره در آن بالا روند(14) هرآینه بگویند که ما چشم­بندی شده ایم بلکه ما گروهی سحر شده‌ایم(15) و به تحقیق در آسمان برج‌هایی قرار داده‌ایم و آن را برای بینندگان زینت دادیم(16) آن را از هرشیطان رانده شده‌ای حفظ کردیم(17) مگر آنکه بدزدی گوش فرا دهد که شهابی آشکارا بدنبالش آید(18).

**نکات:** این آیات برای تسلیت رسول خداص و دلداری او می‌باشد که اگر به تو استهزا می‌کنند به سایر انبیاء نیز استهزاء می‌کردند و ضمیر ﴿نَسۡلُكُهُۥ﴾ بر می‌گردد به قرآن و ذکر، یعنی به واسطۀ فرستادن رسول، استهزاء، لجاجت و غوغا کردن کفار، دل‌های مجرمین توجه می‌کند به قول طرفین و سخن خدا بر قلوب وارد می‌شود. و جملۀ: ﴿وَلَوۡ فَتَحۡنَا عَلَيۡهِم بَابٗا﴾ دلالت دارد که اگر کفار ملکوت آسمان‌ها را مشاهده کنند، و خود به کروات بالا رفت و آمد کنند باز ایمان نخواهند آورد و عقائد خرافی را از دست نمی‌دهند مانند زمان ما که مسیحیان به کروات بالا دست یافته‌اند و باز هم از خرافات خود دست بردار نیستند. و مقصود از بروج در آسمان، همان ستارگانی است که به شکل برج دوازده‌گانه به نظر می‌رسد. و جملۀ: ﴿إِلَّا مَنِ ٱسۡتَرَقَ ٱلسَّمۡعَ...﴾ دلالت دارد که شیاطین بالا می‌رفته‌اند و از وحی و یا خبرهایی از فرشتگان، چیزهایی درک می‌کردند که خدا آنان را با شهاب خود رانده است.

﴿وَٱلۡأَرۡضَ مَدَدۡنَٰهَا وَأَلۡقَيۡنَا فِيهَا رَوَٰسِيَ وَأَنۢبَتۡنَا فِيهَا مِن كُلِّ شَيۡءٖ مَّوۡزُونٖ ١٩ وَجَعَلۡنَا لَكُمۡ فِيهَا مَعَٰيِشَ وَمَن لَّسۡتُمۡ لَهُۥ بِرَٰزِقِينَ ٢٠ وَإِن مِّن شَيۡءٍ إِلَّا عِندَنَا خَزَآئِنُهُۥ وَمَا نُنَزِّلُهُۥٓ إِلَّا بِقَدَرٖ مَّعۡلُومٖ ٢١ وَأَرۡسَلۡنَا ٱلرِّيَٰحَ لَوَٰقِحَ فَأَنزَلۡنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَسۡقَيۡنَٰكُمُوهُ وَمَآ أَنتُمۡ لَهُۥ بِخَٰزِنِينَ ٢٢ وَإِنَّا لَنَحۡنُ نُحۡيِۦ وَنُمِيتُ وَنَحۡنُ ٱلۡوَٰرِثُونَ ٢٣ وَلَقَدۡ عَلِمۡنَا ٱلۡمُسۡتَقۡدِمِينَ مِنكُمۡ وَلَقَدۡ عَلِمۡنَا ٱلۡمُسۡتَ‍ٔۡخِرِينَ ٢٤ وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحۡشُرُهُمۡۚ إِنَّهُۥ حَكِيمٌ عَلِيمٞ ٢٥﴾ [الحجر:19-25]

**ترجمه:** و زمین را گشایش دادیم و کوه‌های ثابت را در آن انداختیم و در آن از هر چیزی وزن شده و مقدار معیّنِ سنجیده شده رویاندیم(19) و در آن وسایل روزی را برای شما وبرای کسی که شما روزی او را نمی‌دهید قرار دادیم (20) و چیزی نیست مگر اینکه نزد ما است خزینه‌های آن و آن را جز به اندازۀ معلومی نازل نمی‌کنیم(21) و بادها را در حالی که آبستنند (و یا برای آبستن کردن) فرستادیم پس نازل کردیم از آسمان آب را پس شما را به آن سیراب نمودیم و شما خزینه‌داران آن نیستید(22) و به درستی که ما زنده می‌کنیم و می‌میرانیم و ماییم ارث برنده(23) و به تحقیق دانستیم پیش‌روندگان از شما را و به تحقیق دانستیم پس ماندگان را(24) و به درستی که پروردگارت او محشور می‌کند ایشان را به راستی که او حکیم داناست(25).

**نکات:** مقصود از جملۀ: ﴿مِن كُلِّ شَيۡءٖ مَّوۡزُونٖ﴾، این است که هر گیاهی، هر درختی و هر چیز معدنی که در هوا و در زمین و یا کوهستان‌ها باشد، همه را خدا به اندازۀ معین متناسب و به قدر احتیاج رویانیده نه زیادتر و نه کم‌تر، آن­طور که حکمت اقتضا کرد و همچنین علل و اسباب آنها را به حدّ معین و اندازۀ معین قرار داده، مثلاً تابش آفتاب و بارانیدن باران را به اندازه‌ای قرار داد که معلول آنها را کافی باشد. و مراد از جملۀ: ﴿وَمَن لَّسۡتُمۡ لَهُۥ بِرَٰزِقِينَ﴾، اگر ﴿مَن﴾ موصوله عطف به ضمیر **كم** باشد، این است که قرار دادیم برای شما و برای کسی که شما روزی او را نمی‌دهید، یعنی برای نوکر، کلفت و حیوانات شما، زمین را محل و وسایل زندگی آنان قرار دادیم، و اگر عطف به ﴿مَعَٰيِشَ﴾ باشد، معنی چنین می‌شود: قرار دادیم برای شما وسائل زندگی و قرار دادیم برای شما نوکر، کلفت، خادم و حیوانات را که شما رازق آنان نیستید. و جملۀ: ﴿عِندَنَا خَزَآئِنُهُۥ﴾ دلالت دارد که هر چیزی را خدا ایجاد از عدم می‌کند که مقصود خزائن قدرت باشد و به قدر و اندازۀ معلومی که حکمت اقتضا کند نازل می‌کند. و ﴿لَوَٰقِحَ﴾ جمع لاقح به معنی؛ حامل و آبستن است که بادها ابر را جمع کنند تا از آن باران آید و اگر لاقح بمعنای؛ ملقح باشد که در لغت آمده به معنی آبستن کنندگان اشجار و نباتات می‌شود که تخم اشجار را تلقیح می‌کند از نر آنها به مادۀ آنها. و جملۀ: ﴿وَإِنَّا لَنَحۡنُ نُحۡيِۦ وَنُمِيتُ﴾ دلالت دارد که زنده کردن و میرانیدن منحصر به ذات پروردگار است، به دلیل آوردن ضمیر فصل پس از ضمیر وصل. و مقصود از ﴿ٱلۡمُسۡتَقۡدِمِينَ﴾، ممکن است گذشتگان باشند و ﴿ٱلۡمُسۡتَ‍ٔۡخِرِينَ﴾ آیندگان. و ممکن است گذشتگان از خود آنان و آیندگان از خود آنان باشد. و ممکن است پیش‌آهنگان در صفوف جنگ و متأخرین آنان باشد. و یا متقدمین در خیر وآنان که کند می‌باشند ویا متقدّمین در صف جماعت و متأخّرین آنان باشد و مقصود این باشد که ما حال و نیّت پیش رونده و به دنبال رونده را می‌دانیم یعنی نیّت آنکه در صف اول جماعت و یا صف دوم جماعت است می‌دانیم و ممکن است مراد و مرید باشد. و بلکه تمام این معانی مذکوره باشد.

﴿وَلَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ مِن صَلۡصَٰلٖ مِّنۡ حَمَإٖ مَّسۡنُونٖ ٢٦ وَٱلۡجَآنَّ خَلَقۡنَٰهُ مِن قَبۡلُ مِن نَّارِ ٱلسَّمُومِ ٢٧ وَإِذۡ قَالَ رَبُّكَ لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ إِنِّي خَٰلِقُۢ بَشَرٗا مِّن صَلۡصَٰلٖ مِّنۡ حَمَإٖ مَّسۡنُونٖ ٢٨ فَإِذَا سَوَّيۡتُهُۥ وَنَفَخۡتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُواْ لَهُۥ سَٰجِدِينَ ٢٩﴾ [الحجر:26-29]

**ترجمه:** و هرآینه بتحقیق انسان را از گل خشک از لای سیاه بو گرفته آفریدیم (26) و پری را پیش ازآن، از آتش سوزان آفریدیم(27) و هنگامی که پروردگارت به ملائکه گفت: به ­درستی که من آفریننده‌ام بشری را از گل خشک از لای سیاه بو گرفته(28) پس چون او را معتدل نمودم و از روحم در آن دمیدم بیفتید برای او سجده‌کنان(29).

**نکات:** ﴿ٱلۡإِنسَٰنَ﴾از اُنس مشتق است، و لذا فطرتاً مایل به انس با دیگر از افراد هم‌جنس خود می‌باشد. جملۀ: ﴿مِن صَلۡصَٰلٖ مِّنۡ حَمَإٖ مَّسۡنُونٖ﴾، دلالت دارد که حق‌تعالی حضرت آدم را از گل و لای گندیده‌ای که مدتی مانده و صلصال گشته یعنی خشکیده خلق نموده، سپس در آن روح دمیده است. ﴿وَٱلۡجَآنَّ خَلَقۡنَٰهُ مِن قَبۡلُ﴾، دلالت دارد که خلقت پریان و جن مدت‌ها قبل از خلقت آدم بوده. و مقصود از کلمۀ: ﴿مِن رُّوحِي﴾، اثبات شرافت و اهمیت روح است که اضافه به یاء متکلم شده است و این اضافه، اضافۀ تشریفی است مانند اضافه در شهر الله و بیت الله.

﴿فَسَجَدَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ كُلُّهُمۡ أَجۡمَعُونَ ٣٠ إِلَّآ إِبۡلِيسَ أَبَىٰٓ أَن يَكُونَ مَعَ ٱلسَّٰجِدِينَ ٣١ قَالَ يَٰٓإِبۡلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ ٱلسَّٰجِدِينَ ٣٢ قَالَ لَمۡ أَكُن لِّأَسۡجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقۡتَهُۥ مِن صَلۡصَٰلٖ مِّنۡ حَمَإٖ مَّسۡنُونٖ ٣٣ قَالَ فَٱخۡرُجۡ مِنۡهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٞ ٣٤ وَإِنَّ عَلَيۡكَ ٱللَّعۡنَةَ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلدِّينِ ٣٥ قَالَ رَبِّ فَأَنظِرۡنِيٓ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ ٣٦ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ ٱلۡمُنظَرِينَ ٣٧ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡوَقۡتِ ٱلۡمَعۡلُومِ ٣٨﴾ [الحجر:30-38]

**ترجمه:** پس از آن ملائکه همگی تمامشان سجده کردند(30) مگر ابلیس که نخواست با سجده‌کنان باشد(31) خدا گفت: ای ابلیس چه شده ترا که با سجده‌کنان نمی‌باشی؟(32) گفت: من حاضر نبودم برای بشری که او را از گل خشک از لای گندیده آفریده‌ای سجده کنم(33) خدا گفت: پس، از آن درجه بیرون رو زیرا تو رانده شده‌ای(34) و به درستی که بر تو لعنت است تا روز جزاء(35) گفت: پروردگارا پس مرا مهلت ده تا روزی که برانگیخته شوند(36) خدا فرمود: محققا تو از مهلت داده‌شدگانی(37) تا روز وقت معلوم(38).

**نکات:** بشر جسمی است که می‌توان آن را لمس کرد و مباشرت نمود ولی شیطان موجودی است که از عنصر آتش خلق شده ولی لطیف‌تر از بشر است و لذا حاضر نشد برای آدم سجده کند زیرا او نظر به جسم تیره و تار بشر نمود و از روح او که از عالم قدس است بی‌خبر بود. شیطان مهلت خواست تا روز جزا و اگر خدا او را مهلت می‌داد تا روز جزا باید نمی‌مرد تا روز جزاء، ولیکن حق‌تعالی فرمود ترا مهلت دادم تا وقت معلوم، زیرا مکلف اگر بداند تا چه وقت زنده است صلاح او نیست و باعث طغیان و غرور او می‌شود ولیکن خدا انتهای زمان او را برای او معین نکرد تا همواره در ترس و اضطراب باشد. و مقصود از وقت معلوم، معلوم عند الله یعنی معلوم عند المتكلّم است نه عند المخاطب.

﴿قَالَ رَبِّ بِمَآ أَغۡوَيۡتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَأُغۡوِيَنَّهُمۡ أَجۡمَعِينَ ٣٩ إِلَّا عِبَادَكَ مِنۡهُمُ ٱلۡمُخۡلَصِينَ ٤٠ قَالَ هَٰذَا صِرَٰطٌ عَلَيَّ مُسۡتَقِيمٌ ٤١ إِنَّ عِبَادِي لَيۡسَ لَكَ عَلَيۡهِمۡ سُلۡطَٰنٌ إِلَّا مَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلۡغَاوِينَ ٤٢ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوۡعِدُهُمۡ أَجۡمَعِينَ ٤٣ لَهَا سَبۡعَةُ أَبۡوَٰبٖ لِّكُلِّ بَابٖ مِّنۡهُمۡ جُزۡءٞ مَّقۡسُومٌ ٤٤﴾ [الحجر:39-44]

**ترجمه:** گفت: پروردگارا، به سبب اینکه مرا گمراه کردی البته البته در زمین (گناه را) برایشان زینت دهم و البتّه همگی ایشان را گمراه کنم(39) مگر بندگان خالص شدۀ تو از میان ایشان (40) خدا فرمود: این راهی است مستقیم که بر عهدۀ من است بیان آن (41) همانا نیست برای تو بر بندگانم تسلّطی مگر آن گمراهانی که تو را پیروی کنند(42) و به درستی که دوزخ وعده‌گاه همۀ ایشان است(43) برای آن هفت در است برای هر دری پاره‌ای از ایشان قسمت شده(44).

**نکات:** جملۀ: ﴿رَبِّ بِمَآ أَغۡوَيۡتَنِي﴾، دلالت دارد که شیطان گمراهی خود را به خدا نسبت داده و می‌خواسته بگوید چون خدا مرا امر کرد به سجود آدم، وسایل گمراهی مرا فراهم نمود؟ جواب او این است که گمراهی تو از حسد و تکبّر خودت بود نه از امر به سجود، زیرا خدا ملائکه را نیز امر به سجود نمود، پس چرا این امر وسیلۀ گمراهی ایشان نشد. وجملۀ: ﴿إِلَّا عِبَادَكَ مِنۡهُمُ ٱلۡمُخۡلَصِينَ﴾، دلالت دارد که شیطان خواسته دروغگو نشود و قول او دروغ نگردد، زیرا می‌دانسته که کید و مکر او در بندگان خالص اثر نکند. پس آنکه احتراز از دروغ ندارد از شیطان پست‌تر است. جملۀ: ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيۡسَ لَكَ...﴾ دلالت دارد که خدا شیطان را مسلط بر بنی آدم ننمود و بنی آدم به اختیار خود عصیان را انتخاب می‌کند. و اسم اشاره در جملۀ: ﴿هَٰذَا صِرَٰطٌ...﴾ اشاره به کجاست؟ مورد اختلاف شده، محتمل است اشاره به اخلاص باشد که از مخلصین استفاده می‌شود، یعنی راه اخلاص، راه مستقیم به سوی من، و روندۀ آن بر من وارد شود. جملۀ: ﴿لَهَا سَبۡعَةُ أَبۡوَٰبٖ﴾، دلالت دارد بر اینکه جهنم هفت درب دارد و هر دری را به نام طبقه‌ای خوانده‌اند، و هر دربی را بالای درب دیگر گفته‌اند. از علی روایت شده که فرمود: «أَنَّ جَهَنَّمَ لَها سَبْعَةُ أَبْوابٍ‏ أَطْبَاقٍ بَعْضُهَا فَوْقَ‏ بَعْضٍ فَأَسْفَلُهَا جَهَنَّمُ وَفَوْقَهَا لَظَى وَفَوْقَهَا الْـحُطَمَةُ وَفَوْقَهَا سَقَرُ وَفَوْقَهَا الْـجَحِيمُ وَفَوْقَهَا السَّعِيرُ وَفَوْقَهَا الْـهَاوِيَة»([[62]](#footnote-62)).

﴿إِنَّ ٱلۡمُتَّقِينَ فِي جَنَّٰتٖ وَعُيُونٍ ٤٥ ٱدۡخُلُوهَا بِسَلَٰمٍ ءَامِنِينَ ٤٦ وَنَزَعۡنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنۡ غِلٍّ إِخۡوَٰنًا عَلَىٰ سُرُرٖ مُّتَقَٰبِلِينَ ٤٧ لَا يَمَسُّهُمۡ فِيهَا نَصَبٞ وَمَا هُم مِّنۡهَا بِمُخۡرَجِينَ ٤٨ ۞نَبِّئۡ عِبَادِيٓ أَنِّيٓ أَنَا ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ٤٩ وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ ٱلۡعَذَابُ ٱلۡأَلِيمُ ٥٠﴾

[الحجر:45-50]

**ترجمه:** به درستی که پرهیزکاران در میان باغ‌ها و چشمه‌هایند(45) به سلامت وارد آن شوید در حال أمن(46) و آنچه در سینه‌های ایشان از کینه بود کنده‌ایم به حال برادرانه بر تخت‌ها برابر یکدیگرند(47) در آنجا زحمت و رنجی به ایشان نمی‌رسد، و ایشان از آن خارج شدنی نیستند(48) بندگانم را خبر ده که حقا منم آمرزندۀ رحیم(49) و حقیقتاً عذابم همان عذاب دردناک است(50).

**نکات:** ﴿جَنَّٰتٖ﴾جمع جنّۀ می‌باشد، پس چنانکه برای دوزخ هفت طبقه بود برای بهشت نیز هشت در و یا هشت طبقه و درجه می‌باشد. و همچنین ﴿عُيُونٍ﴾ جمع عین است و چشمه‌های بهشت نیز متعدّد است. و جملۀ: ﴿وَنَزَعۡنَا...﴾ و جملۀ: ﴿لَا يَمَسُّهُمۡ....﴾دلالت دارد که برای اهل بهشت نه عذاب روحی است و نه عذاب جسمی، زیرا اهل دنیا برای تحصیل مقامات آن مبتلا به رنج و عذاب‌های روحی و جسمی می‌باشند ولی برای اهل بهشت همه چیز فراهم است و احتیاج به گرفتاری و سختی‌ها و درد و رنج‌ها ندارند. و ذکر ﴿ٱلۡعَذَابُ ٱلۡأَلِيمُ﴾ پس از ﴿ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ﴾ در آیات 49و50 برای آنست که بندگان به رحمت خدا مغرور نشوند و خیال نکنند که چون خدا رحیم است هر گناهی می‌توانند بکنند خیر چنین نیست اگر ﴿ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ﴾ است، عذاب او هم ﴿ٱلۡعَذَابُ ٱلۡأَلِيمُ﴾ است چنانکه در آیۀ دیگر فرموده: ﴿ٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ وَأَنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٩٨﴾([[63]](#footnote-63)) [المائدة: 98]. و در آیات قرآن وقتی ذکر بهشت می‌شود ذکر جهنم نیز به دنبال آن می‌آید.

﴿وَنَبِّئۡهُمۡ عَن ضَيۡفِ إِبۡرَٰهِيمَ ٥١ إِذۡ دَخَلُواْ عَلَيۡهِ فَقَالُواْ سَلَٰمٗا قَالَ إِنَّا مِنكُمۡ وَجِلُونَ ٥٢ قَالُواْ لَا تَوۡجَلۡ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَٰمٍ عَلِيمٖ ٥٣ قَالَ أَبَشَّرۡتُمُونِي عَلَىٰٓ أَن مَّسَّنِيَ ٱلۡكِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ ٥٤ قَالُواْ بَشَّرۡنَٰكَ بِٱلۡحَقِّ فَلَا تَكُن مِّنَ ٱلۡقَٰنِطِينَ ٥٥ قَالَ وَمَن يَقۡنَطُ مِن رَّحۡمَةِ رَبِّهِۦٓ إِلَّا ٱلضَّآلُّونَ ٥٦ قَالَ فَمَا خَطۡبُكُمۡ أَيُّهَا ٱلۡمُرۡسَلُونَ ٥٧ قَالُوٓاْ إِنَّآ أُرۡسِلۡنَآ إِلَىٰ قَوۡمٖ مُّجۡرِمِينَ ٥٨ إِلَّآ ءَالَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمۡ أَجۡمَعِينَ ٥٩ إِلَّا ٱمۡرَأَتَهُۥ قَدَّرۡنَآ إِنَّهَا لَمِنَ ٱلۡغَٰبِرِينَ٦٠﴾ [الحجر:51-60]

**ترجمه:** و ایشان را از میهمانان ابراهیم خبر ده(51) هنگامی که بر او وارد شدند پس سلام گفتند، گفت: بدرستی که ما از شما ترسناکیم(52) گفتند: نترس به تحقیق ما تو را به پسر دانایی بشارت می‌دهیم(53) گفت: آیا مرا بشارت می‌دهید با اینکه پیری مرا عارض گشته پس به چه چیز بشارت می‌دهید(54) گفتند: تو را طبق واقع بشارت دادیم پس از ناامیدان مباش(55) گفت: و کیست که ناامید گردد از رحمت پروردگارش جز گمراهان(56) گفت: پس چیست مقصود شما ای فرستادگان(57) گفتند که: ما به سوی قوم گنهکاران فرستاده شدیم (58) مگر پیروان لوط که ما تمامشان را نجات دهنده‌ایم‌(59) جز زن او را که او را از ماندگان با کفّار مقدر نمودیم(60).

**نکات:** ﴿ضَيۡفِ﴾، مصدر و اسم جنس است، اطلاق بر جمیع می‌شود. و جملۀ: ﴿إِنَّا مِنكُمۡ وَجِلُونَ﴾ دلالت دارد که حضرت ابراهیم ملائکه را که بر او وارد شدند و آنها را پذیرایی و استقبال نموده بود نمی‌شناخت، پس رسولان الهی همه چیز را ندانند. و حضرت ابراهیم از ملائکۀ میهمان ترسید زیرا آنان دست به طعام ابراهیم دراز نکردند و میهمانی که طعام میل نکند می‌‌خواهد نمک‌گیر نشود و لابد خیال سوئی در حق میزبان نموده است. و مقصود از ﴿بِغُلَٰمٍ عَلِيمٖ﴾، حضرت اسحاق است.

﴿فَلَمَّا جَآءَ ءَالَ لُوطٍ ٱلۡمُرۡسَلُونَ ٦١ قَالَ إِنَّكُمۡ قَوۡمٞ مُّنكَرُونَ ٦٢ قَالُواْ بَلۡ جِئۡنَٰكَ بِمَا كَانُواْ فِيهِ يَمۡتَرُونَ ٦٣ وَأَتَيۡنَٰكَ بِٱلۡحَقِّ وَإِنَّا لَصَٰدِقُونَ ٦٤ فَأَسۡرِ بِأَهۡلِكَ بِقِطۡعٖ مِّنَ ٱلَّيۡلِ وَٱتَّبِعۡ أَدۡبَٰرَهُمۡ وَلَا يَلۡتَفِتۡ مِنكُمۡ أَحَدٞ وَٱمۡضُواْ حَيۡثُ تُؤۡمَرُونَ ٦٥ وَقَضَيۡنَآ إِلَيۡهِ ذَٰلِكَ ٱلۡأَمۡرَ أَنَّ دَابِرَ هَٰٓؤُلَآءِ مَقۡطُوعٞ مُّصۡبِحِينَ ٦٦ وَجَآءَ أَهۡلُ ٱلۡمَدِينَةِ يَسۡتَبۡشِرُونَ ٦٧ قَالَ إِنَّ هَٰٓؤُلَآءِ ضَيۡفِي فَلَا تَفۡضَحُونِ ٦٨ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُخۡزُونِ ٦٩ قَالُوٓاْ أَوَ لَمۡ نَنۡهَكَ عَنِ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٧٠ قَالَ هَٰٓؤُلَآءِ بَنَاتِيٓ إِن كُنتُمۡ فَٰعِلِينَ ٧١ لَعَمۡرُكَ إِنَّهُمۡ لَفِي سَكۡرَتِهِمۡ يَعۡمَهُونَ ٧٢﴾ [الحجر:61-72]

**ترجمه:** پس چون فرستادگان به آل لوط رسیدند(61)‌ لوط گفت: به درستی که شما گروهی ناشناخته‌اید(62) گفتند: بلکه آنچه را که در آن شک می‌داشتند (یعنی عذاب را) آورده‌ایم(63) و برای تو حق را (یعنی عذاب را) آوردیم و همانا ما راستگویانیم(64) پس اهل خود را سَیر بده و بیرون بَر در پاره‌هایی از شب و قفای ایشان برو و احدی از شما توجّهی به عقب نیفکند و بروید به جایی که امر شده‌اید(65) و وحی کردیم به سوی او این امر را که دنبالۀ این قوم بریده شده در حالی که به صبح وارد شوند (66) و اهل شهر آمدند در حالی که شادی می‌کردند (67) گفت: به درستی که ایشان میهمانان منند مرا رسوا مسازید (68) و از خدا بترسید و مرا خوار مکنید(69) گفتند: آیا ترا نهی از حمایت اهل جهان نکردیم(70) گفت: اینان دختران منند اگر شما قصدی دارید(71) به جان تو که ایشان در مستی خود حیرانند(72).

**نکات:** حضرت لوط به فرشتگان گفت: ﴿إِنَّكُمۡ قَوۡمٞ مُّنكَرُونَ﴾ زیرا چنین هیئتی را ندیده بود به آن مؤدّبی. هر چه دیده بود بی‌ادب و بی‌ایمان و لذا تعجب می‌کرد. و مقصود از جملۀ ﴿بِمَا كَانُواْ فِيهِ يَمۡتَرُونَ﴾ عذاب الهی بود، چون حضرت لوط مردم را از عذاب خدا می‌ترسانید و در صورت بقاء در کفر، به ایشان وعدۀ عذاب می‌داد و ایشان در این وعده شک داشتند. و جملۀ: ﴿لَعَمۡرُكَ....﴾قسم است، خدا به هرچیز می‌تواند قسم بخورد ولی بندگان باید فقط به او قسم بخورند، **و کاف خطاب** ﴿لَعَمۡرُكَ....﴾اگر این خطاب، خطاب به محمد باشد، دلیل می‌شود که حق‌تعالی محمد را گرامی داشته که به جان او قسم خورده است. و اگر خطاب ﴿لَعَمۡرُكَ....﴾ به حضرت لوط باشد این جمله قول فرشتگان است. و بنابراین مقصود از جملۀ: ﴿إِنَّهُمۡ لَفِي سَكۡرَتِهِمۡ يَعۡمَهُونَ﴾، قوم حضرت لوط است که در سکرت کفر بودند، و بنابر اول ممکن است ضمیر ﴿إِنَّهُمۡ﴾ بر‌گردد به مشرکین مکه.

﴿فَأَخَذَتۡهُمُ ٱلصَّيۡحَةُ مُشۡرِقِينَ ٧٣ فَجَعَلۡنَا عَٰلِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمۡطَرۡنَا عَلَيۡهِمۡ حِجَارَةٗ مِّن سِجِّيلٍ ٧٤ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّلۡمُتَوَسِّمِينَ ٧٥ وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٖ مُّقِيمٍ ٧٦ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لِّلۡمُؤۡمِنِينَ ٧٧﴾ [الحجر:73-77]

**ترجمه:** پس آن صیحه ایشان را گرفت در حالی که داخل روز می‌شدند(73) پس بالای آن را زیر آن قرار دادیم و بر ایشان سنگ‌هایی از سنگ گل باراندیم (74) به درستی که در این(سرگذشت)، هرآینه نشانه‌هایی است برای اهل فراست(75) و به درستی که آن بلاد هرآینه برسرراهی است که همواره مورد رفت و آمد است(76) به راستی که در این نشانه‌ای برای مؤمنین است(77).

**نکات:** بلاد حضرت لوط را **سدوم** گویند که صدای صیحۀ بزرگی را شنیدند و از ترس هلاک شدند. و مقصود از جملۀ: ﴿لَبِسَبِيلٖ مُّقِيمٍ﴾، این است که بلاد مخروبۀ ایشان سر راه حجاز به سوی شام است که همواره مردم رفت و آمد دارند و باید از آنها عبرت گیرند. البته مؤمنین را نشانۀ عبرت و بیداری است، ولی کفار چنین قضایا را حمل به تصادف کرده و یا از اتصالات و قرانات کواکب می‌دانند.

﴿وَإِن كَانَ أَصۡحَٰبُ ٱلۡأَيۡكَةِ لَظَٰلِمِينَ ٧٨ فَٱنتَقَمۡنَا مِنۡهُمۡ وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٖ مُّبِينٖ ٧٩ وَلَقَدۡ كَذَّبَ أَصۡحَٰبُ ٱلۡحِجۡرِ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ٨٠ وَءَاتَيۡنَٰهُمۡ ءَايَٰتِنَا فَكَانُواْ عَنۡهَا مُعۡرِضِينَ ٨١ وَكَانُواْ يَنۡحِتُونَ مِنَ ٱلۡجِبَالِ بُيُوتًا ءَامِنِينَ ٨٢ فَأَخَذَتۡهُمُ ٱلصَّيۡحَةُ مُصۡبِحِينَ ٨٣ فَمَآ أَغۡنَىٰ عَنۡهُم مَّا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ ٨٤ وَمَا خَلَقۡنَا ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا بَيۡنَهُمَآ إِلَّا بِٱلۡحَقِّۗ وَإِنَّ ٱلسَّاعَةَ لَأٓتِيَةٞۖ فَٱصۡفَحِ ٱلصَّفۡحَ ٱلۡجَمِيلَ ٨٥ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ ٱلۡخَلَّٰقُ ٱلۡعَلِيمُ ٨٦﴾ [الحجر:78-86]

**ترجمه:** و به درستی که مردم اهل أیکه ستمکار بودند(78) پس، از ایشان انتقام کشیدیم و به درستی که آن دو هر آینه برسرراهی است روشن(79) و بتحقیق مردمان اهل حجر فرستادگان را تکذیب کردند(80) و آیات خود را برای ایشان آوردیم پس اعراض از آنها می‌کردند(81) و از کوه‌ها خانه­هایی می‌تراشیدند در حالی که ایمن بودند(82) پس آن صیحه ایشان را گرفت در حالی که صبح می‌کردند(83) پس کفایت از ایشان نکرد آنچه را که کسب می‌کردند (84) و آسمان‌ها، زمین و آنچه را بین آنهاست نیافریدیم مگر بحق و بی‌گمان ساعت قیامت آمدنی است پس(دربرابر آزار مردم) گذشت کن گذشتن نیکی (85) به درستی که پروردگارت همان آفرینندۀ داناست(86).

**نکات: أیکه** در لغت فرس به معنی؛ **بیشه** است و بیشه جایی است شبیه جنگل که درخت زیاد داشته باشد، و أیکه، محلی بوده نزدیک مَدیَن که حضرت شعیب به هر دو جا مأمور بوده. و جملۀ: ﴿وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٖ مُّبِينٖ﴾، دلالت دارد بر اینکه امام گفته می‌شود به راهی که مسافر را به مقصد راهنمایی می‌کند. و شهر أیکه و سدوم بر سر چنین راهی بوده‌اند و مقصود از ﴿أَصۡحَٰبُ ٱلۡحِجۡرِ﴾ قوم صالح پیامبر می‌باشد که ایشان را قوم ثمود می‌گفتند و حِجر نام آن وادی بوده که ایشان مسکن داشته‌اند. و کلمۀ ﴿ٱلۡمُرۡسَلِينَ﴾ دلالت دارد که ایشان را غیر از صالح پیغمبرهای متعددی بوده و همه را تکذیب کردند. و جملۀ: ﴿وَمَا خَلَقۡنَا ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا بَيۡنَهُمَآ إِلَّا بِٱلۡحَقِّۗ﴾، دلالت دارد بر اینکه خدا مردم را بیهوده نیافریده، و بیهوده هلاک نکرده بلکه طبق حکمت، ایشان را برای عبادت ورسیدن به کمال و اختیار آفریده و هدف خلقت تکامل بشر است و رسیدن به درجات أخروی.

﴿وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَٰكَ سَبۡعٗا مِّنَ ٱلۡمَثَانِي وَٱلۡقُرۡءَانَ ٱلۡعَظِيمَ ٨٧ لَا تَمُدَّنَّ عَيۡنَيۡكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعۡنَا بِهِۦٓ أَزۡوَٰجٗا مِّنۡهُمۡ وَلَا تَحۡزَنۡ عَلَيۡهِمۡ وَٱخۡفِضۡ جَنَاحَكَ لِلۡمُؤۡمِنِينَ ٨٨ وَقُلۡ إِنِّيٓ أَنَا ٱلنَّذِيرُ ٱلۡمُبِينُ ٨٩ كَمَآ أَنزَلۡنَا عَلَى ٱلۡمُقۡتَسِمِينَ ٩٠ ٱلَّذِينَ جَعَلُواْ ٱلۡقُرۡءَانَ عِضِينَ ٩١﴾

[الحجر:87-91]

**ترجمه:** و به یقین و بدون شک هفت آیه از دوتاییها و قرآن کریم را به تو دادیم(87) البتّه چشمانت را به سوی آنچه بهره‌مند گردانیده‌ایم به آن اصناف کفار را مگشای و بر ایشان اندوه مخور و برای مؤمنین تواضع کن و بالت را بینداز و فرود آور(88) و بگو که من خودم ترسانندۀ آشکارم(89) (و ما بر مخالفان عذاب فرستیم) چنانکه (عذاب را) برآنان که قسمت کردند (ویا قسم خوردند) نازل نمودیم(90) آنان­که قرآن را پاره پاره و جزء جزء قرار دادند(91).

**نکات:** مقصود از کلمۀ: ﴿سَبۡعٗا مِّنَ ٱلۡمَثَانِي﴾، ظاهراً سورۀ حمد است که هفت آیه است از دوتائی‌ها، زیرا در نماز دو مرتبه خوانده می‌شود، و آیات آن عبارتست از ثناء مکرر و درخواست مکرر، نصف آن ثناء و نصف آن دعاء و کلمات آن غالباً مکرّر شده دو مرتبه دو مرتبه. در این صورت مِن از ﴿مِّنَ ٱلۡمَثَانِي﴾ برای بیان است. و بعضی گفته: ﴿ٱلۡمَثَانِي﴾ سور قرآن است که مواعظ و قصص آن مکرر شده از سوره‌های طوال و یا سوره‌های حوامیم و بنابراین من از ﴿مِّنَ ٱلۡمَثَانِي﴾، برای تبعیض می‌گردد و عطف ﴿ٱلۡقُرۡءَانَ ٱلۡعَظِيمَ﴾ بر ﴿سَبۡعٗا﴾ عطف عام بر خاص می‌شود. و مقصود از ﴿ٱلۡمُقۡتَسِمِينَ﴾ ظاهراً عده‌ای از مشرکین بودند که راه‌های مکه را بین خود تقسیم کرده بودند و می‌آمدند سر راه مردم و سفارش می‌کردند که با محمد سخن مگوئید و به سخن او مغرور نشوید، و ایشان شانزده و یا چهل نفر بودند. و مقصود از جملۀ: ﴿ٱلَّذِينَ جَعَلُواْ ٱلۡقُرۡءَانَ عِضِينَ﴾، آنان که قرآن را تقسیم کرده جزء جزء نموده بودند ومی‌گفتند جزئی از آن سحر وجزء دیگر شعر وجزء دیگر اساطیر و جزء دیگر افترا می‌باشد. و شاید آیه اشاره­ای نیزباشد به اینکه نباید قرآن را جزء جزء وپاره پاره یعنی مثلاً 120 پاره نمود. وبعضی گفته‌اند مقصود از ﴿ٱلۡمُقۡتَسِمِينَ﴾ آنانی بودند که قسم خورده بودند که شبانه بریزند و حضرت صالح را به قتل برسانند که خدا ایشان را عذاب نمود و فرشتگان ایشان را با تیرهای عذاب، عذاب نمودند. ولی این قول در اینجا موافق با آیات نیست.

﴿فَوَرَبِّكَ لَنَسۡ‍َٔلَنَّهُمۡ أَجۡمَعِينَ ٩٢ عَمَّا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ٩٣ فَٱصۡدَعۡ بِمَا تُؤۡمَرُ وَأَعۡرِضۡ عَنِ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ٩٤ إِنَّا كَفَيۡنَٰكَ ٱلۡمُسۡتَهۡزِءِينَ ٩٥ ٱلَّذِينَ يَجۡعَلُونَ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَۚ فَسَوۡفَ يَعۡلَمُونَ ٩٦ وَلَقَدۡ نَعۡلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدۡرُكَ بِمَا يَقُولُونَ ٩٧ فَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ وَكُن مِّنَ ٱلسَّٰجِدِينَ ٩٨ وَٱعۡبُدۡ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأۡتِيَكَ ٱلۡيَقِينُ ٩٩﴾ [الحجر:92-99]

**ترجمه:** پس قسم به پروردگارت که البته البته تمام ایشان را بازپرسی خواهیم نمود(92) از آنچه می‌کردند(93) پس آشکار کن آنچه را مأموری و اعراض کن از مشرکین (بی‌‌اعتنایی کن و جواب ایشان را مده)(94) بدرستی که ما تو را کفایت کردیم از شر استهزاءکنندگان را(95) آنان که با خدا إله (من یلجأ إلیه فی الحوائج) دیگری را قرار می‌دهند پس به زودی خواهند دانست(96) و مسلم و محقق است که ما می‌دانیم سینۀ تو تنگ می‌شود به واسطۀ آنچه می‌گویند(97) پس با حمد پروردگارت تسبیح او نما و از سجده‌کنندگان باش(98) و پروردگارت را عبادت و بندگی کن تا مرگ تو بیاید(99).

**نکات:** جملۀ: ﴿لَنَسۡ‍َٔلَنَّهُمۡ أَجۡمَعِينَ﴾، دلالت دارد که خدا از همه بازپرسی خواهد کرد ولی در سورۀ الرحمن آیۀ 39 فرموده: ﴿فَيَوۡمَئِذٖ لَّا يُسۡ‍َٔلُ عَن ذَنۢبِهِۦٓ إِنسٞ وَلَا جَآنّٞ﴾([[64]](#footnote-64))که دلالت دارد از گناهان جن و انس سؤال و بازپرسی به عنوان استفهام نمی‌شود ولی به عنوان تقریع، تعیین کیفر و ثواب خواهد شد. و مقصود از﴿ٱلۡمُسۡتَهۡزِءِينَ﴾، کسانی بودند که رسول خداص را استهزاء می‌کردند و تحقیر می‌نمودند و به مردم می‌گفتند: نزد او نروید او دیوانه است و ایشان عدۀ زیادی بودند که در باطل خود تعصب می‌ورزیدند و معروفین از ایشان عبارتند از: **عاص بن وائل، ولید بن مغیره، أبو زمعه أسود بن المطلب، أسود بن عبد یغوث، حارث بن قیس و حارث بن طلاطله**([[65]](#footnote-65))، و اینان تماماً از اغنیاء و متولیان بتها بودند و خدا اینان را هلاک نمود. روایت شده که روزی رسول خداص در مسجد الحرام نشسته بود و پنج نفر از همین مستهزئین آمدند و سخنانی ناروا گفتند و به طواف مشغول شدند، جبرئیل گفت: یا رسول الله، من مأمورم شر ایشان را کفایت کنم پس اشاره کرد به ساق پای ولید بن مغیره و به کف پای عاص بن وائل و به دماغ حارث بن قیس و به صورت اسود بن عبد یغوث و به چشم اسود بن مطلب. و این پنج تن به همان اشارت مبتلا شده و هریک به همان عضو او دردی رسیده و موجب هلاک او شد، و از جمله **ولید** از روی تکبّر جامه بر زمین می‌کشید چون به دکان تیر تراشی رسید و پیکانی به دامن او آویخت و وی از روی تکبر نظر نکرد که آن تیر را از جامه باز کند و لذا ساق وی را مجروح کرد و رگ شریان او را برید و به همین به دوزخ رفت. و امّا **عاص**، خاری به کف پای او خلید و پای او ورم کرد و سبب مرگ او شد. و امّا **حارث** از بینی او چرک روان شد تا جان داد. و امّا **أسود بن عبدیغوث**، مرض استسقاء گرفت و سر و صورت او ورم کرد و صورت بر زمین زد تا هلاک شد و گویند در زیر درختی سر او بر آن درخت خورد و خاری از درخت بر روی او نشست و همان وسیلۀ هلاک او شد. و اما **أسود بن مطلب** نابینا گردید و از غضب سر خود را بر زمین زد تا جانش بدر آمد([[66]](#footnote-66)). نویسنده گوید: زمان ما هرکس بخواهد حقی را بیان کند و آیات قرآن را به مردم برساند یک عده روضه‌خوان، عالم نما، واعظ و مقدسان دکان‌دار متعصّب که مجموعاً از قرآن بدور و از حق کورند، او را استهزاء کرده و تهمت‌ها می‌زنند و بهر نحوه او را می‌کوبند مانند مستهزئین زمان رسول خداص. و خود اینجانب کتبی خطی نوشته بودم که منحصر به نسخۀ واحده بود و مکرر از اطاقم سرقت کرده و تهمت‌های زیادی به من زده‌اند. و مقصود از یقین دراینجا، موت است که سبب یقین می‌شود، چون کسی که مرد یقین به عالم دیگر و غیب عالم می‌نماید، پس اینجا اطلاق مسبّب بر سبب شده است. علی فرمود: «مَا رَأَيْتُ يَقِينًا أَشْبَهَ بِالشَّكِ مِنْ المَوْتِ»**([[67]](#footnote-67))**.

سورة النحل (مكية وهي مائة وثمان وعشرون آية)

سورۀ نحل مکی و دارای 128 آیه می‌باشد

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

﴿أَتَىٰٓ أَمۡرُ ٱللَّهِ فَلَا تَسۡتَعۡجِلُوهُۚ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ١ يُنَزِّلُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةَ بِٱلرُّوحِ مِنۡ أَمۡرِهِۦ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦٓ أَنۡ أَنذِرُوٓاْ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱتَّقُونِ ٢﴾ [النحل:1-2]

**ترجمه:** بنام خدای رحمن رحیم. امرخدا می­آید پس آن را با شتاب مخواهید، منزه است او و برتر است از آنچه شریک او قرار می‌دهند(1) فرشتگان را با وحی، به امرخود بر هر‌کس از بندگانش بخواهد نازل می‌کند که بترسانید که إلهی (ملجأی) جز من نیست پس بپرهیزید از من(2).

**نکات:** چون رسول خداص مردم را می‌ترسانید از عذاب و نکبت دنیا و آخرت، امّا عذاب دنیا از قتل، ذلت، تفرقه و زیردستی و امّا عذاب آخرت که معلوم است، ولی اهل مکه از وعد و وعید رسول خداص چیزی نمی‌دیدند و می‌گفتند: پس کو و چه شد و چرا نیامد؟ حق‌تعالی جواب داده ﴿أَتَىٰٓ أَمۡرُ ٱللَّهِ﴾ یعنی امر خدا آمدنی است زیرا در زبان عربی، آیندۀ محقق الوقوع را به لفظ ماضی ذکر می­کنند. بنابراین، آینده آمدنی و حتمی است پس عجله مکنید. و چون کفار می‌گفتند: اگر وعده‌های تو راست باشد این بت‌ها شفعای ما هستند، حق‌تعالی جواب داده: خدا منزه است از اینکه مخلوق او دخالت در کار او نماید و در امور او شرکت کند. و چون کفار می‌گفتند: تو چگونه فهمیدی که خدا وعد و وعیدی دارد و اسرار غیب را مشاهده کردی نه دیگری؟ خدا جواب داده که: ﴿يُنَزِّلُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةَ بِٱلرُّوحِ مِنۡ أَمۡرِهِۦ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦٓ﴾ و مقصود از ملائکه، ممکن است جبرئیل با همراهانش باشد از مأمورین وحی، وممکن است خود جبرئیل باشد، و اگر چه جبرئیل مفرد است ولی از او تعبیر به جمع شده برای ریاست او. و امّا روح اگرچه چندین معنی دارد، در این آیه به معنای وحی می‌باشد، چنانکه در آیۀ دیگر فرموده: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا﴾([[68]](#footnote-68))، و در آیۀ دیگر فرموده: ﴿يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾([[69]](#footnote-69)) و اما اینکه به وحی الهی روح گفته می‌شود برای اینکه جسد انسانی مرده‌ای­است کثیف ظلمانی، روح که به او دمیده شود زنده گردد و نورانی و آثار حیات و نور در حواس پنجگانه ظاهر گردد. روح نیز نادان و تاریک است، نیروی عقل که به آن رسید، دارای نورانیت زیادتر و درک بیشتری می‌شود. و عقل نیز در نورانیت و صفا کامل نیست تا وقتی که به ذات و صفات الهی معرفت پیدا کند و به عالم غیب و شهادت آگاه گردد و آگاهی و صفای او کامل نمی‌شود مگر به وحی. پس، وحی روح است برای جهان عقلی و عقل روح است برای جهان ارواح آدمیت، و روح هم که حیاتست برای جنبش اجساد([[70]](#footnote-70)). و چون به وسیلۀ روح وحی قوۀ علمی و عملی انسان کامل شود لذا در مقام علمی فرموده: ﴿أَنۡ أَنذِرُوٓاْ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠﴾، و در مقام عملی فرموده ﴿فَٱتَّقُونِ﴾. و چون وصول وحی به انبیاء به توسط فرشتگان است و لذا ایمان به فرشتگان مقدم بر ایمان به رسولان شده چنانکه در سورۀ بقره فرموده: ﴿كُلٌّ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِ﴾([[71]](#footnote-71)).

﴿خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ بِٱلۡحَقِّۚ تَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٣ خَلَقَ ٱلۡإِنسَٰنَ مِن نُّطۡفَةٖ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٞ مُّبِينٞ ٤ وَٱلۡأَنۡعَٰمَ خَلَقَهَاۖ لَكُمۡ فِيهَا دِفۡءٞ وَمَنَٰفِعُ وَمِنۡهَا تَأۡكُلُونَ ٥ وَلَكُمۡ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسۡرَحُونَ ٦ وَتَحۡمِلُ أَثۡقَالَكُمۡ إِلَىٰ بَلَدٖ لَّمۡ تَكُونُواْ بَٰلِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ ٱلۡأَنفُسِۚ إِنَّ رَبَّكُمۡ لَرَءُوفٞ رَّحِيمٞ ٧﴾ [النحل:3-7]

**ترجمه:** خدا آسمان‌ها و زمین را به حق و حکمتی محقق آفرید، برتر است او از آنچه شریک او قرار می‌دهند(3) انسان را از نطفه آفرید، پس ناگاه این انسان آشکارا بخصومت پرداخت(4) و چهارپایان را آفرید برای نفع شما، در آنها گرمی و بهره‌هایی است و از آنها می‌خورید(5) و برای شما در آنها زینت و تجملی است هنگامی که از چراگاه می‌آورید و هنگامی که به چرا می‌برید(6) و بارهای گران شما را برمی‌دارند و به شهری که جز بازحمت جان‌ها نمی­توانستید به آن برسید، می‌برند، به درستی که صاحب اختیار شما محققا مهربان رحیم است (7).

**نکات:** پس از آنکه در آیۀ قبل هدف از ارسال رسل را بیان کرد که خداشناسی و تقوی است، در این آیات بیان می‌کند دلایل توحید را. اول خلقت آسمان‌ها و زمین که از چند جهت دلیل بر وجود فاعل مختار قادری دارد:

1. از جهت اینکه حجم آسمان‌ها و زمین دارای نهایت و حد معینی است و تخصیص دادن آنها را به حد معینی که نه کمتر شده و نه زیادتر، مخصصی لازم دارد که آن را اندازه‌گیری کرده.
2. از جهت نظم معین و تخصیص دادن آنها را به این نظم معین، ناظم مختار قادری لازم دارد.
3. از جهت حرکت که حرکت حادث است و محدثی لازم دارد.
4. آسمان‌ها و زمین دارای اجزایند، پاره‌ای از آنها در سطح واقع شده و پاره‌ای در عمق، و اختصاص هر جزئی به محل معین مخصّص قادر مختاری لازم دارد، و همین جهات در نطفه و سایر مخلوقات جاری است. و مقصود از جملۀ ﴿فَإِذَا هُوَ خَصِيمٞ﴾، بیان نهایت پستی، و نهایت قدرت اوست. و ممکن است ﴿خَصِيمٞ﴾ صفت نطفه باشد چون ذرات نطفه با یکدیگر مسابقه دارند و گویا با هم مخاصمه می‌کند در رسیدن به هدف انسانیت. و مقصود از ﴿دِفۡءٞ﴾، گرمی و گرم شدن بشر است به واسطۀ پشم و کرک و پوست چهارپایان.

﴿وَٱلۡخَيۡلَ وَٱلۡبِغَالَ وَٱلۡحَمِيرَ لِتَرۡكَبُوهَا وَزِينَةٗۚ وَيَخۡلُقُ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ٨ وَعَلَى ٱللَّهِ قَصۡدُ ٱلسَّبِيلِ وَمِنۡهَا جَآئِرٞۚ وَلَوۡ شَآءَ لَهَدَىٰكُمۡ أَجۡمَعِينَ ٩ هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗۖ لَّكُم مِّنۡهُ شَرَابٞ وَمِنۡهُ شَجَرٞ فِيهِ تُسِيمُونَ ١٠ يُنۢبِتُ لَكُم بِهِ ٱلزَّرۡعَ وَٱلزَّيۡتُونَ وَٱلنَّخِيلَ وَٱلۡأَعۡنَٰبَ وَمِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لِّقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ ١١﴾ [النحل:8-11]

**ترجمه:** و اسب‌ها، استرها و خرها را آفرید تا سوار آنها شوید و (شما را) آرایشی باشد و می‌آفریند آنچه را نمی‌دانید(8) و بر خداست معتدل کردن راه و بعضی از آن راه، انحراف دهندۀ از حق است و اگر خدا بخواهد همۀ شما را هدایت می‌کند(9) او آن خدایی است که آب را از آسمان برای شما فرو فرستاد از آن است آشامیدنی و از آن است درخت که در آن (چهارپایان خود را) می‌چرانید(10) می‌رویاند به آن آب برای شما کشت و زیتون و درختان خرما و انگورها و از همۀ میوه‌ها، بی‌گمان در آن نشانه‌ای­است برای گروهی که بیندیشند(11).

**نکات:** جملۀ: ﴿لِتَرۡكَبُوهَا﴾،دلالت دارد که اسب، استر و الاغ برای سواری خلق شده نه برای خوردن گوشت آنها، و لذا پاره‌ای از فقها به این آیه استدلال کرده‌اند بر حرمت گوشت آنها. و جملۀ: ﴿وَعَلَى ٱللَّهِ قَصۡدُ ٱلسَّبِيلِ﴾ دلالت دارد که بر خدا لازم است راه حق و باطل را برای بندگان خود بیان کند. و جملۀ ﴿لِّقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ﴾، دلالت دارد بر اینکه انسان باید در قدرت نمایی خدا در حیوانات و اشجار و خلقت آسمان و زمین فکر کند. اختصاص دادن هر عضوی از اعضای انسان به محلی که هست مخصص قادر مختاری لازم دارد.

﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ وَٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَۖ وَٱلنُّجُومُ مُسَخَّرَٰتُۢ بِأَمۡرِهِۦٓۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ ١٢ وَمَا ذَرَأَ لَكُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُخۡتَلِفًا أَلۡوَٰنُهُۥٓۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لِّقَوۡمٖ يَذَّكَّرُونَ ١٣ وَهُوَ ٱلَّذِي سَخَّرَ ٱلۡبَحۡرَ لِتَأۡكُلُواْ مِنۡهُ لَحۡمٗا طَرِيّٗا وَتَسۡتَخۡرِجُواْ مِنۡهُ حِلۡيَةٗ تَلۡبَسُونَهَاۖ وَتَرَى ٱلۡفُلۡكَ مَوَاخِرَ فِيهِ وَلِتَبۡتَغُواْ مِن فَضۡلِهِۦ وَلَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ١٤ وَأَلۡقَىٰ فِي ٱلۡأَرۡضِ رَوَٰسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمۡ وَأَنۡهَٰرٗا وَسُبُلٗا لَّعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ ١٥ وَعَلَٰمَٰتٖۚ وَبِٱلنَّجۡمِ هُمۡ يَهۡتَدُونَ ١٦﴾ [النحل:12-16]

**ترجمه:** و برای نفع شما شب و روز و خورشید و ماه را رام کرد و ستارگان به فرمان او مسخّرند به درستی که در اینها محققا آیات و نشانه‌های قدرت فاعل مختاری­است برای گروه خردمندان(12) و آنچه را برای شما در زمین آفرید، در حالی که رنگ‌های آن گوناگون است، به درستی که در این، نشانۀ قدرت است برای گروهی که متذکّر شوند(13) و اوست که دریا را تسخیر کرد تا از آن گوشتی تازه بخورید و از آن زیوری را که می‌پوشید بیرون بیاورید و کشتی‌ها را شکافندگان در دریا می‌بینی و تا بجوئید از فضل او و شاید شما شکر کنید(14) و در زمین کوه‌های استواری را افکند که مبادا شما را بلرزاند و انداخت شهرها و راه‌هایی را تا شاید شما راه یابید(15) و در زمین علاماتی نهاد و به وسیلۀ ستاره ایشان راه می‌یابند(16).

**نکات:** لام در جملۀ: ﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ...﴾برای نفع است، یعنی خدا مسخر نموده برای نفع شما نه اینکه خدا مسخر شما کرده باشد، بلکه مسخر شما نکرده، مسخر امر خودش است و لذا فرموده: ﴿مُسَخَّرَٰتُۢ بِأَمۡرِهِ﴾. و جملۀ: ﴿مُخۡتَلِفًا....﴾ رد است بر طبیعیین که می‌گویند خالق اشیاء طبيعت است! در این آیه می‌گوید: طبیعت واحده باید اثر واحده داشته باشد، مثلاً یک برگ گل داخل آن زرد است و سطح خارج آن سرخ است و اگر مؤثر آن طبیعت بود باید داخل و خارج آن فرقی نداشته باشد و یا در بستان واحد میوه‌های مختلفه و رنگ‌های جورواجور، و حتی یک انگور آب آن یک خاصیت دارد، پوست آن خاصیت ضد آن و حبۀ آن خاصیت دیگر و... معلوم می‌شود مؤثّر فاعل مختاری است که هر کدام اینها را اثر مخصوص داده([[72]](#footnote-72)). و جملۀ: ﴿لِتَأۡكُلُواْ مِنۡهُ لَحۡمٗا طَرِيّٗا﴾ دلالت دارد که تمام حیوانات دریایی گوشتشان حلال است مگر اینکه مضر و یا از خبائث باشد. و فرقی میان ماهی پولک‌دار و پولک ندار نیست زیرا ﴿لَحۡمٗا﴾ اطلاق دارد. و اینکه فرموده: ﴿لَحۡمٗا طَرِيّٗا﴾، چون در مقام منّت بوده و گوشت تازه بیشتر لذت دارد قید ﴿طَرِيّٗا﴾ آورده و گر نه گوشت خشکیده و ماهی شور که آن را با دود می‌خشکانند حرام نیست مگر اینکه تعفّن پیدا کند و مضر گردد. و مقصود از ﴿حِلۡيَةٗ تَلۡبَسُونَهَا﴾، همان زیورها و چیزهایی است که از دریا خارج می‌کنند از لؤلؤ و مرجان و یا علف‌هایی که آن را لباس می‌کنند. و جملۀ: ﴿وَعَلَٰمَٰتٖۚ وَبِٱلنَّجۡمِ هُمۡ يَهۡتَدُونَ﴾، دلالت دارد بر جواز راه یافتن به توسّط نشانه‌های زمین و یا ستارگان و اعتماد بر دلالت ستارگان بر جهت پیدا کردن قبله.

﴿أَفَمَن يَخۡلُقُ كَمَن لَّا يَخۡلُقُۚ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ١٧ وَإِن تَعُدُّواْ نِعۡمَةَ ٱللَّهِ لَا تُحۡصُوهَآۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَغَفُورٞ رَّحِيمٞ ١٨ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعۡلِنُونَ ١٩ وَٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَخۡلُقُونَ شَيۡ‍ٔٗا وَهُمۡ يُخۡلَقُونَ ٢٠ أَمۡوَٰتٌ غَيۡرُ أَحۡيَآءٖۖ وَمَا يَشۡعُرُونَ أَيَّانَ يُبۡعَثُونَ ٢١ إِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۚ فَٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ قُلُوبُهُم مُّنكِرَةٞ وَهُم مُّسۡتَكۡبِرُونَ ٢٢ لَا جَرَمَ أَنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعۡلِنُونَۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُسۡتَكۡبِرِينَ ٢٣﴾ [النحل:17-23]

**ترجمه:** پس آیا کسی که خلق می‌کند مانند کسی است که خلق نمی‌کند آیا متذکر نمی‌شوید(17) و اگر نعمت خدا را بشمارید شمارۀ آن را به اتمام نرسانید به درستی که البته خدا آمرزندۀ رحیم است(18) و خدا می‌داند آنچه پنهان می‌کنید و آنچه را آشکار می‌دارید(19) و آنانی را که غیر از خدا می‌خوانند چیزی را خلق نمی‌کنند و خود مخلوقند(20) مردگانی غیرزنده و درک نمی‌کنند که کی برانگیخته می‌شوند(21) خدای شما ملجأی است یگانه پس آنان که به آخرت ایمان نمی‌آورند دلهاشان انکارکننده و خود سرکشانند(22) ناگزیر اینکه آنچه پنهان می‌دارند و آنچه آشکار می‌کنند خدا می‌داند به درستی که او سرکشان را دوست نمی‌دارد(23).

**نکات:** مقصود از جملۀ: ﴿أَفَمَن يَخۡلُقُ....﴾ این است که غیر خالق را با خالق مساوی ندانید و در حوائج و پرستش توجه به غیر خالق بر خلاف عقل و تفکر است. و جملۀ: ﴿لَا تُحۡصُوهَآ﴾، دلالت دارد که بنده چون شمارۀ نعمت‌ها را نتواند پس شکر نعمت‌ها را چگونه تواند. و جملۀ: ﴿مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعۡلِنُونَ﴾ دلیل دیگری است بر اینکه توجه به غیر خدا که از باطن انسان خبر ندارد و نمی‌داند تو راست می‌گویی و یا دروغ، سزاوار نیست. و در آیات 20 به بعد که فرموده ﴿وَٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَخۡلُقُونَ شَيۡ‍ٔٗا وَهُمۡ يُخۡلَقُونَ ٢٠ أَمۡوَٰتٌ غَيۡرُ أَحۡيَآءٖۖ وَمَا يَشۡعُرُونَ أَيَّانَ يُبۡعَثُونَ﴾، دلالت دارد که هر کس چیزی خلق نکند و خود مخلوق باشد و بمیرد و نداند روز بعث و قیامت چه وقت خواهد بود نباید او را خواند، و تمام انبیاء و اولیاء چنین بوده‌اند که خود مخلوقند و خالق نبوده و از دنیا رفته و نمی‌دانستند که قیامت چه وقت خواهد شد، بنابر این خواندن آنان شرک است و رسول خداص به صریح قرآن وفات کرده و از وقت بعث و قیامت خبر نداشت چنانکه در سورۀ اعراف آیۀ 187 و آیات دیگر فرموده: ﴿يَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلسَّاعَةِ أَيَّانَ مُرۡسَىٰهَاۖ قُلۡ إِنَّمَا عِلۡمُهَا عِندَ رَبِّي﴾([[73]](#footnote-73)).

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُم مَّاذَآ أَنزَلَ رَبُّكُمۡ قَالُوٓاْ أَسَٰطِيرُ ٱلۡأَوَّلِينَ ٢٤ لِيَحۡمِلُوٓاْ أَوۡزَارَهُمۡ كَامِلَةٗ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَمِنۡ أَوۡزَارِ ٱلَّذِينَ يُضِلُّونَهُم بِغَيۡرِ عِلۡمٍۗ أَلَا سَآءَ مَا يَزِرُونَ ٢٥ قَدۡ مَكَرَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ فَأَتَى ٱللَّهُ بُنۡيَٰنَهُم مِّنَ ٱلۡقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيۡهِمُ ٱلسَّقۡفُ مِن فَوۡقِهِمۡ وَأَتَىٰهُمُ ٱلۡعَذَابُ مِنۡ حَيۡثُ لَا يَشۡعُرُونَ ٢٦ ثُمَّ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ يُخۡزِيهِمۡ وَيَقُولُ أَيۡنَ شُرَكَآءِيَ ٱلَّذِينَ كُنتُمۡ تُشَٰٓقُّونَ فِيهِمۡۚ قَالَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ إِنَّ ٱلۡخِزۡيَ ٱلۡيَوۡمَ وَٱلسُّوٓءَ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ ٢٧﴾

[النحل:24-27]

**ترجمه:** و چون به ایشان گفته شود پروردگار شما چه نازل کرده گویند: افسانه‌های پیشینیان را(24) تا در روز قیامت بارهای سنگین خود را به طور کامل بر دوش گیرند و(نیز) بعضی از بارهای سنگین کسانی را که ندانسته گمراهشان می‌کردند، آگاه باش بد است آنچه بر دوش می‌گیرند(25) به تحقیق آنان که پیش از ایشان بودند مکر کردند پس خدا بنیانشان را از ریشه بدر آورد و سقف را بر ایشان از بالای ایشان فرود آورد و عذاب از جایی به ایشان رسید که نمی‌دانستند(26) سپس روز قیامت ایشان را خوار می‌کند و می‌گوید: کجاست آن شریکان من (به خیال شما) که دربارۀ ایشان به عداوت و طرفداری برخاسته بودید، آنانکه به ایشان دانش داده شده گویند: خواری و بدی امروز بر کافران است (27).

**نکات:** ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُم....﴾ راجع به بزرگان گمراهان است که زیردستان‌شان از ایشان جویا می‌شدند که خدا چه نازل کرده؟ می‌گفتند: چیزی نیست قرآن جز افسانه‌های پیشینیان. و بدین واسطه گناه خود و مراجعین خود را به دوش می‌کشیدند چنانکه رسول خداص فرمود: «أَيُّمَا دَاعٍ دَعَا إِلَى الْهُدَى فَاتُّبِعَ فَلَهُ مِثْلُ أُجُورِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أُجُورِهِمْ شَيْ‏ءٌ وَأَيُّمَا دَاعٍ دَعَا إِلَى ضَلَالَةٍ وَاتُّبِعَ فَإِنَّ عَلَيْهِ مِثْلَ أَوْزَارِ مَنِ اتَّبَعَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْ‏ء». یعنی: «هر کسی که مردم را به سوی هدایت دعوت کند و پیروی شود برای اوست اجر آنان که پیروی او کرده‌اند و چیزی از اجر پیروان کم نمی‌شود، و هرشخصی که مردم را به سوی ضلالت بخواند پس پیروی شود بر اوست مانند گناه هر‌کس که پیروی او کرده و از گناه پیروانش کم نشود.»([[74]](#footnote-74)) جملۀ: ﴿كُنتُمۡ تُشَٰٓقُّونَ فِيهِمۡ﴾، دلالت دارد بر اینکه گمراهان از بزرگانشان دفاع و طرفداری می‌کنند و برای شریکان خیالیشان که برای خدا آورده‌اند با منکرین عداوت می‌ورزند.

﴿ٱلَّذِينَ تَتَوَفَّىٰهُمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ ظَالِمِيٓ أَنفُسِهِمۡۖ فَأَلۡقَوُاْ ٱلسَّلَمَ مَا كُنَّا نَعۡمَلُ مِن سُوٓءِۢۚ بَلَىٰٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمُۢ بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ٢٨ فَٱدۡخُلُوٓاْ أَبۡوَٰبَ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَاۖ فَلَبِئۡسَ مَثۡوَى ٱلۡمُتَكَبِّرِينَ ٢٩﴾ [النحل:28-29]

**ترجمه:** آنان که فرشتگان قبض روحشان می‌کنند در حالی که به خود ستم کرده‌اند، پس آ­نان از در تسلیم درآیند و گویند که ما عمل بدی نکرده‌ایم، آری، محققا خدا داناست به آنچه می‌کردید(28) پس وارد درهای دوزخ شوید در حالی که در آن ماندنی هستید پس محققا جایگاه متکبرین بد است(29).

**نکات:** جملۀ: ﴿تَتَوَفَّىٰهُمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ....﴾ دلالت دارد بر اینکه عده‌ای از فرشتگان مأمورند برای قبض ارواح ستمگران و کافران. اما عدۀ دیگری از فرشتگان مأمورند برای قبض روح پاکان که در آیات بعد خواهد آمد. و اینکه کفار می‌گویند: ﴿مَا كُنَّا نَعۡمَلُ مِن سُوٓءِۢ﴾، یا دروغ می‌گویند یا اینکه به نظر خودشان اعمال خودشان خوب بوده است.

﴿وَقِيلَ لِلَّذِينَ ٱتَّقَوۡاْ مَاذَآ أَنزَلَ رَبُّكُمۡۚ قَالُواْ خَيۡرٗاۗ لِّلَّذِينَ أَحۡسَنُواْ فِي هَٰذِهِ ٱلدُّنۡيَا حَسَنَةٞۚ وَلَدَارُ ٱلۡأٓخِرَةِ خَيۡرٞۚ وَلَنِعۡمَ دَارُ ٱلۡمُتَّقِينَ ٣٠ جَنَّٰتُ عَدۡنٖ يَدۡخُلُونَهَا تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُۖ لَهُمۡ فِيهَا مَا يَشَآءُونَۚ كَذَٰلِكَ يَجۡزِي ٱللَّهُ ٱلۡمُتَّقِينَ ٣١ ٱلَّذِينَ تَتَوَفَّىٰهُمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَٰمٌ عَلَيۡكُمُ ٱدۡخُلُواْ ٱلۡجَنَّةَ بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ٣٢﴾ [النحل:30-32]

**ترجمه:** و به آنان که پرهیزکارند گفته شود پروردگار شما چه نازل کرده؟ گویند: خیر را. برای آنان که در این دنیا نیکی کردند، نیکی باشد و البته سرای آخرت بهتر است و البته چه نیکوست سرای پرهیزگاران(30) بهشت‌های دائمی که داخل آن می‌شوند و از زیر آن برایشان نهرها جاری است و برای‌شان در آنجا هر چه بخواهند موجود است، بدین گونه خدا جزا می‌دهد پرهیزکاران را(31) همان کسانی­که فرشتگان قبض روحشان می‌کنند درحالی که پاکند، فرشتگان می‌گویند سلام و سلامت بر شما داخل بهشت شوید در مقابل آنچه عمل می‌کردید (32).

**نکات:** آنان که پرهیزکارند و به وظایف خود عمل می‌کنند به قوانین الهی خوشبین و همه را خیر می‌دانند. ولی بر عکس آنان که حقه باز و عصیانکار هستند به آیات الهی و قوانین خدا بدبین هستند و میل دارند با توجه به مقامات خیالی از کیفر خود بگریزند. و جملۀ: ﴿ٱدۡخُلُواْ ٱلۡجَنَّةَ بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ﴾، دلالت دارد که چون انبیاء، اولیاء و صلحاء از دنیا می‌روند و به دست ملائکۀ رحمت قبض می‌شوند به ارواح ایشان گفته می‌شود بروید در بهشت در مقابل عمل خود. پس روح انبیاء و صلحاء وارد بهشت می‌شود نه در زیر خاک، نه در ضریح، نه در گنبد، نه در حرم و نه در دنیا. پس کسانی که می‌روند سر قبر اولیا و صلحا و خیال می‌کنند ارواح ایشان در آنجا می‌باشد از این آیات قرآنی به کلی بی‌اطلاعند و به واسطۀ بعضی از اخبار جعلیه و گویندگان خرافی به خرافات افتاده‌اند.

﴿هَلۡ يَنظُرُونَ إِلَّآ أَن تَأۡتِيَهُمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ أَوۡ يَأۡتِيَ أَمۡرُ رَبِّكَۚ كَذَٰلِكَ فَعَلَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡۚ وَمَا ظَلَمَهُمُ ٱللَّهُ وَلَٰكِن كَانُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ يَظۡلِمُونَ ٣٣ فَأَصَابَهُمۡ سَيِّ‍َٔاتُ مَا عَمِلُواْ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُواْ بِهِۦ يَسۡتَهۡزِءُونَ ٣٤ وَقَالَ ٱلَّذِينَ أَشۡرَكُواْ لَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ مَا عَبَدۡنَا مِن دُونِهِۦ مِن شَيۡءٖ نَّحۡنُ وَلَآ ءَابَآؤُنَا وَلَا حَرَّمۡنَا مِن دُونِهِۦ مِن شَيۡءٖۚ كَذَٰلِكَ فَعَلَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡۚ فَهَلۡ عَلَى ٱلرُّسُلِ إِلَّا ٱلۡبَلَٰغُ ٱلۡمُبِينُ ٣٥﴾ [النحل:33-35]

**ترجمه:** آیا در تصدیق نبوت انتظار دارند تا این که فرشتگان برای ایشان بیاید و یا امر پروردگارت بیاید بدینگونه رفتار کردند آنان که پیش از ایشان بودند و خدا به ایشان ستم نکرد ولیکن خودشان به خود ستم می‌کردند(33) پس نتیجه‌های بدِ آنچه کردند به ایشان رسید و به ایشان احاطه کرد آنچه به آن استهزا می‌کردند(34) و آنان که مشرک شدند گفتند: اگر خدا خواسته بود ما پرستش چیزی غیر او را نکرده بودیم نه ما و نه پدرانمان و چیزی را از جانب او حرام نمی‌کردیم بدین گونه رفتار کردند آنان که پیش از ایشان بودند، پس آیا وظیفه‌ای بر پیغمبران جز رسانیدن آشکار هست(35).

**نکات:** یکی از اشکالات کفّار بر رسالت محمدص این بود که می‌گفتند: اگر مأمور از طرف خداست چرا ملائکه برای تصدیق او نازل نمی‌شود و چرا فرمان الهی برای عذاب ما صادر نمی‌گردد؟ حق‌تعالی در جواب ایشان فرمود: أمم سابقه نیز چنین می‌گفتند و مقصودشان هدایت نبود بلکه استهزاء بود به دلیل جملۀ: ﴿وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُواْ بِهِۦ يَسۡتَهۡزِءُونَ﴾. اشکال دیگر کفار این بود که خدا خواسته و ارادۀ او تعلق گرفته که ما و پدرانمان غیر خدا را بپرستیم و حلال و حرام از خودمان به نام خدا جعل کنیم و اگر خدا کفر ما را خواسته، پیغمبر آمدن چه فایده دارد و باطل است؟ جواب ایشان در آیۀ بعد آمده که خدا برای تمام امت‌ها پیغمبر فرستاده و از بندگی غیرخود منع کرده، پس او کفر کسی را اراده نکرده است. نویسنده گوید: اگر خدا به ارادۀ تکوینی ارادۀ کفر بنده را کرده باشد جبر لازم می‌آید و آن باطل است، و اگر به ارادۀ تشریع کفر کسی را بخواهد باید در کتب خود ابلاغ کند که مردم کافر باشید و حال اینکه چنین ابلاغی نشده بلکه برعکس شده چنانکه در آیۀ ذیل آمده است:

﴿وَلَقَدۡ بَعَثۡنَا فِي كُلِّ أُمَّةٖ رَّسُولًا أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجۡتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَۖ فَمِنۡهُم مَّنۡ هَدَى ٱللَّهُ وَمِنۡهُم مَّنۡ حَقَّتۡ عَلَيۡهِ ٱلضَّلَٰلَةُۚ فَسِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَٱنظُرُواْ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلۡمُكَذِّبِينَ ٣٦ إِن تَحۡرِصۡ عَلَىٰ هُدَىٰهُمۡ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي مَن يُضِلُّۖ وَمَا لَهُم مِّن نَّٰصِرِينَ ٣٧ وَأَقۡسَمُواْ بِٱللَّهِ جَهۡدَ أَيۡمَٰنِهِمۡ لَا يَبۡعَثُ ٱللَّهُ مَن يَمُوتُۚ بَلَىٰ وَعۡدًا عَلَيۡهِ حَقّٗا وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ٣٨ لِيُبَيِّنَ لَهُمُ ٱلَّذِي يَخۡتَلِفُونَ فِيهِ وَلِيَعۡلَمَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَنَّهُمۡ كَانُواْ كَٰذِبِينَ ٣٩ إِنَّمَا قَوۡلُنَا لِشَيۡءٍ إِذَآ أَرَدۡنَٰهُ أَن نَّقُولَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ٤٠﴾ [النحل:36-40]

**ترجمه:** و به تحقیق ما پیوسته در هر امتی پیغمبری را برانگیختیم، که خدا را پرستش کنید و از طاغوت (معبود و مطاعی غیر از خدا) اجتناب کنید، پس برخی از ایشان کسی است که خدا او را هدایت کرد و برخی از ایشان ضلالت برای او سزاوار شد، پس در زمین سیر کنید و بنگرید عاقبت تکذیب‌کنندگان چگونه بود(36) اگر بر هدایت کردنشان حریصی، پس محقّقا خدا کسی را که به گمراهی محکوم کرده هدایت نمی‌کند و ایشان­را یاورانی نیست(37) وبه­خدا قسم خورند قسم‌های­جدی که خدا کسی را که بمیرد برنمی‌انگیزد، آری (برمی­انگیزد) وعده‌ای است بر خدا ثابت ولیکن بیشتر مردم نمی‌دانند(38) برای این که برای ایشان بیان کند آنچه در آن اختلاف می‌کردند و برای آنکه کفار بدانند که ایشان دروغگو بوده‌اند(39) همانا فرمان ما به (ایجاد)چیزی چون اراده­اش کنیم، این است که بگوییم باش تا بشود(40).

**نکات:** جملۀ: ﴿أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجۡتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَ﴾، دلالت دارد که هدف از دعوت انبیاء دو چیز است. یعنی؛ پرستش خدا و دور شدن از شرک. و جملۀ: ﴿إِن تَحۡرِصۡ عَلَىٰ هُدَىٰهُمۡ...﴾ دلالت دارد که حق‌تعالی به درخواست رسول خود کار نمی‌کند و طبق قوانین مقررۀ خودکار می‌کند. مثلاً در موضوع هدایت هر‌کس طالب باشد او را هدایت می‌کند و هر‌کس طالب نباشد خواست رسول، سنّت خدا را تغییر نمی‌دهد. و جملۀ: ﴿وَأَقۡسَمُواْ....﴾تا آخر، دلالت دارد که کفار چون محال می‌دانستند که خدای تعالی پس از تفرقۀ اجزاء بدن و اعدام شدن بشر دو مرتبه او را در قیامت عود دهد، لذا با جد و جهد قسم می‌خوردند که خدا زنده نمی‌کند مرده‌ها را. حق‌تعالی برای امکان عود سه جواب داده:

**اول،** اینکه خدا وعده کرده و تخلف وعده بر او محال است.

**دوم،** برای جدا کردن مبطل از محق و ظالم از مظلوم و بیان عدم تساوی آنان در جزاء.

**سوم،** اینکه خدا ابتدا به امر «باش» از عدم هر چیزی را به وجود آورده، بنابر این در قیامت نیز پس از معدوم شدن می‌تواند ایجاد کند.

اگر کسی بگوید مخاطب امر ﴿كُن﴾ معدومات است یا موجودات؟ جواب گوییم: به هیچ­کدام ولیکن برای تمثیل و بیان به قدر عقول عرف است. و ممکن است بگوییم: اگر چه ﴿كُن﴾ لفظاً خطاب است ولی به معنی اخبار از حدوث است.

﴿وَٱلَّذِينَ هَاجَرُواْ فِي ٱللَّهِ مِنۢ بَعۡدِ مَا ظُلِمُواْ لَنُبَوِّئَنَّهُمۡ فِي ٱلدُّنۡيَا حَسَنَةٗۖ وَلَأَجۡرُ ٱلۡأٓخِرَةِ أَكۡبَرُۚ لَوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ ٤١ ٱلَّذِينَ صَبَرُواْ وَعَلَىٰ رَبِّهِمۡ يَتَوَكَّلُونَ ٤٢ وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ إِلَّا رِجَالٗا نُّوحِيٓ إِلَيۡهِمۡۖ فَسۡ‍َٔلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ إِن كُنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ٤٣ بِٱلۡبَيِّنَٰتِ وَٱلزُّبُرِۗ وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلذِّكۡرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيۡهِمۡ وَلَعَلَّهُمۡ يَتَفَكَّرُونَ ٤٤﴾ [النحل:41-44]

**ترجمه:** و کسانی که پس از ظلم به ایشان، در راه خدا هجرت کردند، البته ایشان را در دنیا جایگاه نیکو دهیم و محقّقاً مزد آخرت بزرگتر است اگر بدانند(41) آنان که صبر نموده و بر پروردگارشان توکل می‌کنند(42) و پیش از تو نفرستادیم مگر مردانی را که به ایشان وحی می‌کردیم، پس بپرسید از اهل ذکر (تورات) اگر شما نمی‌دانید(43) (آن رسولان را فرستادیم) با دلیل‌های روشن و آیات وحی و به سوی تو این قرآن را نازل کردیم تا برای مردم بیان کنی آنچه به ایشان نازل شده و شاید ایشان فکر کنند(44).

**نکات:** آیۀ: ﴿وَٱلَّذِينَ هَاجَرُواْ فِي ٱللَّهِ....﴾ نازل شده در حق معذَّبین فی الله از اصحاب رسول‌خداص، چون مشرکین منکر قیامت بودند و قسم می‌خوردند که قیامتی نیست با این حال هرچه می‌توانستند مسلمین را آزار می‌دادند و معذبین فی الله عدّۀ زیادی بودند مانند: صهیب، عمّار، والدین او، بلال و خبّاب، که خدای تعالی پس از هجرتشان ایشان را در شهری بهتر از مکه جای داد یعنی در مدینه که آب و هوای آن از مکه بهتر بود. روایت شده که صهیب را گرفتند برای اذیت، به اهل مکه گفت: من مرد پیری هستم اگر با شما باشم نفعی به شما نرسانم و اگر علیه شما باشم برای شما ضرری ندارد، پس شما مال مرا بگیرید و مرا رها کنید. ایشان مال او را گرفتند و او را رها کردند. او به سوی مدینه هجرت کرد و خدمت رسول خداص رسید، ابوبکر به او گفت: بیع نافعی کردی. و روایت شده که عمر هرگاه به یکی از مهاجرین عطایی از بیت المال می‌داد، می‌گفت: بگیر این وعدۀ خدا است در دنیا و آنچه خدا برای شما ذخیره کرده افضل است([[75]](#footnote-75)) و این آیه را قرائت می‌کرد. و مقصود از اهل ذکر، اهل کتاب تورات و انجیل است.

﴿أَفَأَمِنَ ٱلَّذِينَ مَكَرُواْ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِ أَن يَخۡسِفَ ٱللَّهُ بِهِمُ ٱلۡأَرۡضَ أَوۡ يَأۡتِيَهُمُ ٱلۡعَذَابُ مِنۡ حَيۡثُ لَا يَشۡعُرُونَ ٤٥ أَوۡ يَأۡخُذَهُمۡ فِي تَقَلُّبِهِمۡ فَمَا هُم بِمُعۡجِزِينَ ٤٦ أَوۡ يَأۡخُذَهُمۡ عَلَىٰ تَخَوُّفٖ فَإِنَّ رَبَّكُمۡ لَرَءُوفٞ رَّحِيمٌ ٤٧ أَوَ لَمۡ يَرَوۡاْ إِلَىٰ مَا خَلَقَ ٱللَّهُ مِن شَيۡءٖ يَتَفَيَّؤُاْ ظِلَٰلُهُۥ عَنِ ٱلۡيَمِينِ وَٱلشَّمَآئِلِ سُجَّدٗا لِّلَّهِ وَهُمۡ دَٰخِرُونَ ٤٨ وَلِلَّهِۤ يَسۡجُدُۤ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ مِن دَآبَّةٖ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَهُمۡ لَا يَسۡتَكۡبِرُونَ ٤٩ يَخَافُونَ رَبَّهُم مِّن فَوۡقِهِمۡ وَيَفۡعَلُونَ مَا يُؤۡمَرُونَ۩ ٥٠﴾ [النحل:45-50]

ترجمه: آیا آنان که با مکر بدی‌ها را انجام داده، ایمن شده­اند از اینکه خدا به زمین فرو بردشان و یا از جایی که ندانند عذابی برایشان بیاید(45) و یا ایشان را در حال رفت و آمدشان بگیرد و ایشان عاجزکنندۀ خدا نباشند (46) و یا ایشان را برحال ترس و اضطراب گرفتار کند، پس به درستی که پروردگار شما البته مهربان و رحیم است(47) آیا دیده نیفکندند به آنچه خدا خلق کرده که سایۀ آنها می‌گردد از طرف راست و چپ‌ها، در حالی که برای خدا سجده‌کنان هستند و در حالی که ایشان ذلیلانند(48) و برای خدا سجده می‌کند آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از جنبنده و فرشتگان و ایشان تکبّر نمی‌ورزند(49) می‌ترسند از پروردگارشان که فوق ایشان است و آنچه مأمورند بجا می‌آورند (50).

**نکات:** حق‌تعالی کفار را به چهار چیز تهدید نموده:

**اول**، فرو بردن به زمین چنانکه برای قارون شد.

**دوم**، از جایی که ندانند عذابی به ایشان برسد.

**سوم**، در حال گردش سفر و یا در حال رفت و آمد و یا در حال انقلاب فکری و تفکر گرفتار و یا عذابشان برسد.

**چهارم**، پس از ترسانیدن و یا نقص از اطراف ایشان را عذاب کند.

و مقصود از جملۀ: ﴿يَتَفَيَّؤُاْ ظِلَٰلُهُۥ﴾، این است که تمام موجودات حتی کمترین آثارشان که سایه باشد به امر خدا و در تحت قدرت او خاضعند. و مراد از سجدۀ غیرمکلفین، سجدۀ تکوینی است یعنی طبق قوانین الهی در کارند. و مقصود از کلمۀ: ﴿مِّن فَوۡقِهِمۡ﴾، فوقیت مکان نیست بلکه فوقیّت بالقهر و الغلبه می‌باشد و از این آیه عصمت ملائکه استفاده می‌شود، اگر چه ایشان مختار نیز هستند.

﴿وَقَالَ ٱللَّهُ لَا تَتَّخِذُوٓاْ إِلَٰهَيۡنِ ٱثۡنَيۡنِۖ إِنَّمَا هُوَ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞ فَإِيَّٰيَ فَٱرۡهَبُونِ ٥١ وَلَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَلَهُ ٱلدِّينُ وَاصِبًاۚ أَفَغَيۡرَ ٱللَّهِ تَتَّقُونَ ٥٢ وَمَا بِكُم مِّن نِّعۡمَةٖ فَمِنَ ٱللَّهِۖ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ ٱلضُّرُّ فَإِلَيۡهِ تَجۡ‍َٔرُونَ ٥٣ ثُمَّ إِذَا كَشَفَ ٱلضُّرَّ عَنكُمۡ إِذَا فَرِيقٞ مِّنكُم بِرَبِّهِمۡ يُشۡرِكُونَ ٥٤ لِيَكۡفُرُواْ بِمَآ ءَاتَيۡنَٰهُمۡۚ فَتَمَتَّعُواْ فَسَوۡفَ تَعۡلَمُونَ ٥٥﴾ [النحل:51-55]

**ترجمه:** و خدا گفت دو اله را که دوتا است نگیرید، همانا او اله (ملجأ و معبود) یکتا است، پس فقط از من بترسید(51) و برای او و ملک اوست آنچه در آسمان‌ها و زمین است، و مخصوص اوست دین و انقیاد دائماً، پس آیا از غیرخدا پرهیز می‌کنید(52) و هر نعمتی که با شما است از جانب خداست، سپس چون شما را ضرر برسد به سوی او می­نالید(53) سپس چون ضرر را از شما برطرف کرد ناگاه گروهی از شما به صاحب اختیار خود شریک قایل‌اند(54) تا کفران کنند به ­آنچه ایشان­ را داده‌ایم، پس بهره برید که به زودی خواهید دانست(55)

**نکات:** ﴿إِلَٰهَيۡنِ﴾چون محال است و به اضافه چون قول به ﴿إِلَٰهَيۡنِ﴾ قبیح و زشت است لذا برای نفرت دادن سامع قبح آن مکرر شده به کلمۀ: ﴿ٱثۡنَيۡنِ﴾. و محالیّت آن برای آنست که دو إله اگر هر دو واجب بالذات باشند هر دو در وجوب ذاتی مشترکند و در تعیین خود متباین و متمایز خواهند شد پس مرکب می‌شوند از ما به المشارکۀ و ما به التباین و هرمرکبی ممکن است. دلیل دیگر اگر یکی از این دو حرکت جسمی را بخواهد و دیگری سکون آن را پس اگر مراد هر دو حاصل شود محال است و اگر مراد یکی حاصل شود و از دیگری نشود آن دیگری عاجز است و عاجز خدا نیست، و اگر مراد هیچ کدام حاصل نشود هر دو عاجزند. دلیل دیگر، اگر دو إله باشد هر یک از این دو می‌توانند ملک خود را از دیگری مستور نماید یا خیر؟ اگر بتوانند هر دو عاجزند([[76]](#footnote-76)) و اگر نتوانند نیز هر دو عاجزند و عاجز که خدا نیست. پس محال است دو إله بودن. این وجود شریک برای خدا که ذاتا محال شد همچنین است در صفات، افعال و در عبادت که آن هم قبیح و زشت و مستنکر است. و اینکه فرموده: ﴿وَلَهُ ٱلدِّينُ وَاصِبًا﴾([[77]](#footnote-77))،برای این است ممکن محتاج است دائما.

﴿وَيَجۡعَلُونَ لِمَا لَا يَعۡلَمُونَ نَصِيبٗا مِّمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡۗ تَٱللَّهِ لَتُسۡ‍َٔلُنَّ عَمَّا كُنتُمۡ تَفۡتَرُونَ ٥٦ وَيَجۡعَلُونَ لِلَّهِ ٱلۡبَنَٰتِ سُبۡحَٰنَهُۥ وَلَهُم مَّا يَشۡتَهُونَ ٥٧ وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِٱلۡأُنثَىٰ ظَلَّ وَجۡهُهُۥ مُسۡوَدّٗا وَهُوَ كَظِيمٞ ٥٨ يَتَوَٰرَىٰ مِنَ ٱلۡقَوۡمِ مِن سُوٓءِ مَا بُشِّرَ بِهِۦٓۚ أَيُمۡسِكُهُۥ عَلَىٰ هُونٍ أَمۡ يَدُسُّهُۥ فِي ٱلتُّرَابِۗ أَلَا سَآءَ مَا يَحۡكُمُونَ ٥٩ لِلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ مَثَلُ ٱلسَّوۡءِۖ وَلِلَّهِ ٱلۡمَثَلُ ٱلۡأَعۡلَىٰۚ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ٦٠﴾ [النحل:56-60]

**ترجمه:** و برای آنچه نمی‌دانند نصیبی از آنچه روزی ایشان نموده‌ایم قرار می‌دهند، به خدا قسم البته سؤال کرده شوید از آنچه افتراء می‌زنید(56) و برای خدا دختر‌ها قرار می‌دهند منزه است او و برای خودشان آنچه میل دارند (قرار می­دهند) (57) و چون یکی از ایشان به (تولّد) دختر بشارت داده شود رویش سیاه می‌گردد در حالی که پر از خشم است(58) از قوم خود پنهان می‌شود از بشارت بدی که به او داده شده (فکر می‌کند که) آیا با خواری نگه‌ داردش و یا در خاک پنهانش کند آگاه باش بد حکمی می‌کنند(59) برای آنان که به آخرت ایمان ندارند مَثَل بد است و برای خدا مَثَل برتر و اوست عزیز حکیم(60).

**نکات:** ضمیر ﴿لَا يَعۡلَمُونَ﴾، ممکن است به مشرکین برگردد و ممکن است به بت‌ها برگردد. و نصیبی که برای بتها قرار می‌دادند([[78]](#footnote-78)) عبارت بود از مقداری از زراعت و چهار پایان خود مانند: بحیره، سائبه، وصیله و حامی که در آیۀ 103 سورۀ مائده ذکر شده و ممکن است بگوییم نصیبی از خلقت و مدیریت جهان را برای غیرخدا می‌دانستند، مانند ستاره‌پرستان که ستاره‌ها را مؤثر می‌دانستند و مانند بعضی از بت‌پرستان که اولیاء خدا را که بتها مظاهر آنان بود مؤثر می‌دانستند و مانند شیعیان و صوفیان که اولیاء و مرشدین را مؤثر می‌دانند([[79]](#footnote-79)). و جملۀ: ﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم﴾ راجع به زمان جاهلیت است که مردی در موقع زاییدن زن خود، خود را مخفی می‌کرد تا بداند چه فرزندی برای او آمده، اگر پسر بود خوشحال می‌شد و اگر دختر بود افسرده و محزون می‌شد و برای مردم ظاهر نمی‌شد تا فکری کند که آیا دختر را در خاک کند و یا حبس کند و یا بکشد. روایت شده که قیس بن عاصم گفت: «إِنِّي وَارَيْتُ ثَمَانِيَ بَنَاتٍ فِي الجَاهِلِيَّةِ»، فَقَالَ **ص**: «أَعْتِق عَنْ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ رَقَبَةً. فَقَالَ: إِنِّي ذُو إِبِلٍ، فَقَالَ**ص**: اِهْدِ عَنْ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ هَدْيًا»**([[80]](#footnote-80))**. و روایت شده که مردی به رسول خداص عرض کرد من شیرینی اسلام را نچشیده‌ام زیرا در جاهلیت دخترم را گفتم زینت کرد، پس او را بیرون بردم در میان دره‌ای انداختم که بسیار عمیق بود، آن دختر گفت: پدر مرا کشتی، هر وقت یاد گفتار دخترم می‌افتم بهره‌ای از زندگی نمی‌برم، حضرت فرمود: «مَا كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ فَقَد هَدَمَهُ الإِسلَام»([[81]](#footnote-81))**.** و در جاهلیت عده‌ای، دخترها را به دریا غرق می‌کردند و بعضی دیگر در قبر می‌خوابانیده و خاک روی او می‌ریختند و عده‌ای دیگر آنان را می‌کشتند و یا با خواری بزرگ می‌کردند. و مقصود از: ﴿وَلِلَّهِ ٱلۡمَثَلُ ٱلۡأَعۡلَىٰ﴾، صفات کمال و جلال است مانند: «استغناء عن المخلوق وعدم الاحتیاج إلی الولد والمكان والمصاحبة وغیرها»**([[82]](#footnote-82))**. و مقصود از جملۀ: ﴿فَلَا تَضۡرِبُواْ لِلَّهِ ٱلۡأَمۡثَال﴾([[83]](#footnote-83))، صفات تشبیه و عجز و مانند اینها است و یا مراد المثل، الند و الضد است.

﴿وَلَوۡ يُؤَاخِذُ ٱللَّهُ ٱلنَّاسَ بِظُلۡمِهِم مَّا تَرَكَ عَلَيۡهَا مِن دَآبَّةٖ وَلَٰكِن يُؤَخِّرُهُمۡ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗىۖ فَإِذَا جَآءَ أَجَلُهُمۡ لَا يَسۡتَ‍ٔۡخِرُونَ سَاعَةٗ وَلَا يَسۡتَقۡدِمُونَ ٦١ وَيَجۡعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكۡرَهُونَۚ وَتَصِفُ أَلۡسِنَتُهُمُ ٱلۡكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ ٱلنَّارَ وَأَنَّهُم مُّفۡرَطُونَ ٦٢ تَٱللَّهِ لَقَدۡ أَرۡسَلۡنَآ إِلَىٰٓ أُمَمٖ مِّن قَبۡلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَعۡمَٰلَهُمۡ فَهُوَ وَلِيُّهُمُ ٱلۡيَوۡمَ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ٦٣﴾ [النحل:61-63]

**ترجمه:** و اگر خدا مردم را به سبب ستمگریِ ایشان مؤاخذه و عذاب کند بر روی زمین جنبنده‌ای نمی‌ماند ولیکن عقب می‌اندازد تا مدت معین نام برده شده‌ای، پس چون مدتشان برسد لحظه‌ای مؤخّر و مقدم نگردند(61) و برای خدا آنچه را نمی‌پسندند قرار می‌دهند و زبانشان دروغ را نسبت می‌دهد و تصور می‌کنند که نیکو (و یا عاقبت نیک) برای ایشان است ناچار بدون شک آتش برای ایشان است و زودتر به آن می‌روند(62) به خدا سوگند که محققاً (پیامبرانی) پیش از تو به سوی امت‌هایی فرستادیم، پس شیطان اعمالشان را بر ایشان زینت داد، پس آن روز (روز محشر) شیطان یار ایشان است و برای ایشان عذاب دردناک است(63).

نکات: جملۀ: ﴿مَّا تَرَكَ عَلَيۡهَا مِن دَآبَّةٖ﴾، دلالت دارد که همۀ مردم ستمگرند حتی انبیاء، و ممکن است بگوییم که خود انبیاء‡ ستمگر نیستند و لیکن اگر در میان آباء و اجداد آنان ستمگر باشد و خدای تعالی عذابشان می‌کرد دیگر انبیاء به وجود نمی‌آمدند و باعث هلاکت تمام حیوانات می‌شد. اگر کسی بگوید حیوانات که ستمی ندارند آنها چرا هلاک گردند؟ جواب ایشان این است که؛ حیوانات برای نفع بشر خلقت شده وقتی که بشر نباشد وجود آنها کأن لم یکن می‌شود. و مقصود کفار از جملۀ: ﴿أَنَّ لَهُمُ ٱلۡحُسۡنَىٰ﴾، این بوده که پسر چون نیک است مال ما و دختر مال خداست. و ممکن است مقصودشان این بوده باشد که عاقبت نیک یعنی بهشت مال ما است. اگر بگویی ایشان منکر قیامت بودند، چگونه این سخن را اظهار می‌داشتند؟ جواب این است که در مقابل رسول خداص که می‌فرمود: بهشت مال مؤمنین است، ایشان مدعی بودند که بر فرض صدق محمد بهشت مال ما است.

﴿وَمَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ ٱلَّذِي ٱخۡتَلَفُواْ فِيهِ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٗ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ٦٤ وَٱللَّهُ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَحۡيَا بِهِ ٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ مَوۡتِهَآۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لِّقَوۡمٖ يَسۡمَعُونَ ٦٥ وَإِنَّ لَكُمۡ فِي ٱلۡأَنۡعَٰمِ لَعِبۡرَةٗۖ نُّسۡقِيكُم مِّمَّا فِي بُطُونِهِۦ مِنۢ بَيۡنِ فَرۡثٖ وَدَمٖ لَّبَنًا خَالِصٗا سَآئِغٗا لِّلشَّٰرِبِينَ ٦٦ وَمِن ثَمَرَٰتِ ٱلنَّخِيلِ وَٱلۡأَعۡنَٰبِ تَتَّخِذُونَ مِنۡهُ سَكَرٗا وَرِزۡقًا حَسَنًاۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لِّقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ ٦٧﴾ [النحل:64-67]

**ترجمه:** و نازل نکردیم بر تو این کتاب را مگر برای اینکه برایشان بیان کنی آنچه را در آن اختلاف دارند و برای اینکه هدایت و رحمت باشد برای گروه مؤمنین(64) و خدا از آسمان آب را نازل کرد پس به واسطۀ آن، زمین را پس از موت آن، زنده کرد، به درستی که در آن، نشانه‌ای است برای گروهی بشنوند (65) و به درستی که برای شما در چهار پایان عبرتی است، به شما می‌آشامانیم از آنچه در شکم‌های آنان است از میان سرگین و خون، شیر خالصی را که گوارا است برای نوشندگان(66) و از میوه‌های درخت خرما و انگورها که از آن، نوشابه‌های مستی­آور و رزق نیکو به دست می‌آورید در این کار نیز آیت قدرت حق است برای خردمندان(67).

**نکات:** مقصود از جملۀ: ﴿مِنۢ بَيۡنِ فَرۡثٖ وَدَم....﴾ این نیست که شیر وسط شکم و سرگین پایین و خون طرف بالا است، بلکه مقصود این است که از اجزاء غذایی که سرگین می‌شود اجزاء کثیفۀ آن، و اجزاء لطیفۀ آن خون می‌گردد، سپس از میان اجزاء خون تلطیف می‌شود و تبدیل به شیر می‌گردد، خدا شیر را از میان اجزاء غلیظه تصفیه کرده و آنقدر تلطیف کرده که موافق بدن طفل می‌گردد. و چون انسان غذائی خورد و یا آبی را آشامید خدا پایین معده را طوری قرار داده که بسته گردد چیزی از آن خارج نگردد تا کاملاً غذا هضم شود و تصفیه شدۀ آن جذب به سوی کبد شود، سپس برای ثقلی که مانده منفذ پائین باز گردد و آن ثقل بیرون رود و این از عجائب خلقت و به تقدیر خدای حکیم است، پس بسته شدن و باز شدن پائین معده طبق حاجت و منفعت به تقدیر فاعل حکیمی است. و اگر برعکسِ این بود موجب فساد بدن می‌گردید و در کبد قوه‌ای است که اجزاء لطیفۀ غذا را تبدیل به خون می‌کند و در وقتی که جنین در شکم مادر است از این خون مقداری نصیب او است، و چون طفل از رحم بیرون آید همان خون تبدیل به شیر می‌گردد و وارد پستان می‌گردد. و در سر پستان سوراخ‌های کوچکی است و منافذ صغیره است که شیر را تصفیه می‌کند تا بنهایت صفا و لطافت برسد تا برای طفل گوارا گردد. و این قواعد ممکن نیست مگر از خدای قادر حکیمی([[84]](#footnote-84)).

﴿وَأَوۡحَىٰ رَبُّكَ إِلَى ٱلنَّحۡلِ أَنِ ٱتَّخِذِي مِنَ ٱلۡجِبَالِ بُيُوتٗا وَمِنَ ٱلشَّجَرِ وَمِمَّا يَعۡرِشُونَ ٦٨ ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِ فَٱسۡلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلٗاۚ يَخۡرُجُ مِنۢ بُطُونِهَا شَرَابٞ مُّخۡتَلِفٌ أَلۡوَٰنُهُۥ فِيهِ شِفَآءٞ لِّلنَّاسِۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لِّقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ ٦٩ وَٱللَّهُ خَلَقَكُمۡ ثُمَّ يَتَوَفَّىٰكُمۡۚ وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَىٰٓ أَرۡذَلِ ٱلۡعُمُرِ لِكَيۡ لَا يَعۡلَمَ بَعۡدَ عِلۡمٖ شَيۡ‍ًٔاۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٞ قَدِيرٞ ٧٠﴾

[النحل:68-70]

**ترجمه:** و پروردگارت به سوی زنبور عسل وحی نمود که از کوه‌ها و از درخت و از آنچه از سقف داربست می‌زنند، خانه‌ها بگیر (68) سپس بخور از تمام میوه‌ها و راه پروردگارت را به ا طاعت بپو. از درون آنها شربتی با رنگ‌های مختلف بیرون می‌آید که در آن برای مردم شفاء است به راستی که در این نشانۀ قدرت است برای گروهی که فکر می‌کنند(69) و خدا شما را آفرید سپس شما را می‌میراند و از شما کسی است که به فرومایه‌ترین عمر برگشت می‌شود تا پس از دانستن، چیزی را نداند به درستی که خدا دانای توانا است(70).

**نکات:** مقصود از وحی به زنبور عسل ظاهراً وحی غریزی است که خدا چنین غریزه و عادتی در او ودیعه گذاشته که از گیاه‌ها، میوه‌ها و شبنمی که روی آنها از هوا ایجاد می‌شود بچشد و بادهان خود برداشته و در خانه‌های مسدس خود جمع کند. بعضی گفته‌اند: وحی به آنها تشریعی و امر و نهی است، زیرا ممکن است آنها دارای عقل باشند. ولی به نظر ما نظر اول صحیح است. به هرحال، زنبور عسل در جنگل‌ها و مناطق کوهستانی به حالت اجتماع زندگی می‌کنند و گاهی بیش از بیست هزار زنبور عسل در یکجا زندگی می‌کنند و بیشتر آنها ماده هستند و یک زنبور ماده که ملکه نامیده می‌شود و از سایر زنبورها بزرگتر است، رئیس و سرپرست آنها است. این ملکه از اواخر فروردین تا اواخر خرداد هر روز در حدود 1500 تخم می‌گذارد، زنبورهای ماده دارای خرطومی هستند که با آن شیرۀ گل‌ها را می‌مکند، این شیره‌ها در کیسۀ عسل که در بدن زنبور جا دارد داخل می‌شود و از آنجا قسمتی وارد رودۀ زنبور می‌شود و باقی مانده را با دهان خود در خانه‌های کندو می‌ریزد که به تدریج غلیظ می‌شود، موم نیز از غده‌های مخصوصی که در شکم زنبورهای ماده جا دارد تراوش می‌کند و زنبور آن را به وسیلۀ پاهای عقبی خود به دهان می‌برد و خمیر می‌کند و با آن خانه‌ای مسدس شکل می‌سازد. زنبورهای نر کار نمی‌کنند و فقط عمل توالد و تناسل را انجام می‌دهند. زنبورها فصل زمستان را در کندو بسر می‌برند و از عسل‌های ذخیره شده می‌خورند.

و بدانکه در هوا شبنمی ایجاد می‌شود و در گلها و ورق میوه‌ها می‌نشیند که مانند ترنجبین می‌باشد، و خدا به زنبور عسل الهام نموده که با دهان آنها را برچیند و آن را غذای خود گرداند و چون سیر شد با دهان خود بردارد و ببرد. و اینکه خدا فرموده: ﴿يَخۡرُجُ مِنۢ بُطُونِهَا....﴾ مقصود از باطن دهان است و بعضی گفته‌اند: می‌خورد شبنم‌ها را و از شکم بر می‌گرداند و قی می‌کند و آن قی عسل است. و این شرابی که بنام عسل است، گاهی سرخ و گاهی زرد و گاهی سفید است، و این دلیل بر این است که از طبع و طبیعت نیست و إلا باید همه یکرنگ باشد. و جملۀ: ﴿فِيهِ شِفَآءٞ لِّلنَّاسِ﴾، دلیل است بر داشتن اثر شفاء فی الجمله. و این تدبیراتی که خدا در تشکیلات زنبور عسل گذاشته از حلاوت عسل و فواید آن و اختلاف رنگ و تدبیرات در خانه‌های مسدس ایشان، و هم در بزرگ شدن و پیر شدن انسان و از قوّه به ضعف تغییر کردن، دلیل بر وجود قدرت قاهرۀ قادرۀ مدبّری است.

﴿وَٱللَّهُ فَضَّلَ بَعۡضَكُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ فِي ٱلرِّزۡقِۚ فَمَا ٱلَّذِينَ فُضِّلُواْ بِرَآدِّي رِزۡقِهِمۡ عَلَىٰ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُمۡ فَهُمۡ فِيهِ سَوَآءٌۚ أَفَبِنِعۡمَةِ ٱللَّهِ يَجۡحَدُونَ ٧١ وَٱللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ أَزۡوَٰجٗا وَجَعَلَ لَكُم مِّنۡ أَزۡوَٰجِكُم بَنِينَ وَحَفَدَةٗ وَرَزَقَكُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِۚ أَفَبِٱلۡبَٰطِلِ يُؤۡمِنُونَ وَبِنِعۡمَتِ ٱللَّهِ هُمۡ يَكۡفُرُونَ ٧٢﴾ [النحل:71-72]

**ترجمه:** و خدا برتری داد در رزق بعضی از شما را بر بعض دیگر، پس آنان که برتری داده شده‌اند چنین نیست که رزق خودشان را برگردانند بر بنده‌ها و کنیزهای خود تا همه‌شان در آن رزق مساوی شوند آیا پس به نعمت خدا انکار می‌کنند(71) و خدا برای شما از جنس خودتان جفت‌ها قرار داد و از جفت‌های شما پسران و نوادگان برای شما قرار داد و از چیزهای پاکیزه شما را روزی داد پس آیا به باطل ایمان می‌آورند و به نعمت خدا ایشان کفر می‌ورزند(72).

**نکات:** یکی از حالات انسان که دلالت دارد بر دخالت ارادۀ خدا و تدبیر او، همین است که در این آیات اشاره کرد که بعضی بر بعضی در روزی برتری دارند. گاهی زیرک‌ترین مردم سعی می‌کند در طلب دنیا و چیز کمی عاید او می‌شود و گاهی احمق و جاهلترین مردم درهای رزق بر او باز می‌شود. پس برحسب طمع، تدبیر و عقل نیست بلکه مقسِّمی است غیبی که فرموده: ﴿نَحۡنُ قَسَمۡنَا بَيۡنَهُم مَّعِيشَتَهُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا﴾([[85]](#footnote-85)). و لذا شافعی می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ومن الدليل علی القضاء وكونه |  | بؤس اللبيب وطيب عيش الأحمق([[86]](#footnote-86)) |

و شاعر دیگر گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كم عاقل عاقل أعيت مذاهبه |  | كم جاهل جاهل تلقاه مرزوقا |
| هذا الذی ترك الأوهام حائرة |  | و صير العالم النحرير زنديقا |

و این تفاوت رزق در مال تنها نیست بلکه تفاوت در زیرکی، بلاهت، حسن و وجاهت و زشتی، قباحت، عقل، حماقت و سقم و صحت در میان مردم وجود دارد. یکی عقلش زیادتر، ولی رزقش کمتر، یکی حمقش زیادتر ولی عقلش کمتر و هکذا. چه بسیار اعیان و اشرافی که یک میوۀ معطر از گلویشان پایین نمی‌رود و چه بسیار فقیری که «صحيح المزاج كامل القوّة وقويّ البنية» است ولی غذای سیر گیر او نمی‌آید. و این از قدرت الهی است. و مقصود از جملۀ: ﴿فَمَا ٱلَّذِينَ فُضِّلُواْ....﴾ این است که آنان که مالک همه چیز هستند هیچ وقت مملوک خود را با خودشان مساوی و شریک قرار نمی‌دهند، در این صورت شما مشرکین چگونه یک مخلوقی را با خالق مساوی قرار می‌دهید، و مخلوقی را شریک خالق قرار می‌دهید، و مانند مشرکین زمان ما که می‌گویند فلان بندۀ صالح که از مقدرات خود خبر ندارد به اذن خدا با افعال خدا و یا با بعضی از صفات او شریک است. ﴿سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يُشۡرِكُونَ﴾ و ﴿تَعَٰلَىٰ عَمَّا يَصِفُونَ﴾.

﴿وَيَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَمۡلِكُ لَهُمۡ رِزۡقٗا مِّنَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ شَيۡ‍ٔٗا وَلَا يَسۡتَطِيعُونَ ٧٣ فَلَا تَضۡرِبُواْ لِلَّهِ ٱلۡأَمۡثَالَۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ وَأَنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ٧٤ ۞ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلًا عَبۡدٗا مَّمۡلُوكٗا لَّا يَقۡدِرُ عَلَىٰ شَيۡءٖ وَمَن رَّزَقۡنَٰهُ مِنَّا رِزۡقًا حَسَنٗا فَهُوَ يُنفِقُ مِنۡهُ سِرّٗا وَجَهۡرًاۖ هَلۡ يَسۡتَوُۥنَۚ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِۚ بَلۡ أَكۡثَرُهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ٧٥ وَضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلٗا رَّجُلَيۡنِ أَحَدُهُمَآ أَبۡكَمُ لَا يَقۡدِرُ عَلَىٰ شَيۡءٖ وَهُوَ كَلٌّ عَلَىٰ مَوۡلَىٰهُ أَيۡنَمَا يُوَجِّههُّ لَا يَأۡتِ بِخَيۡرٍ هَلۡ يَسۡتَوِي هُوَ وَمَن يَأۡمُرُ بِٱلۡعَدۡلِ وَهُوَ عَلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ٧٦﴾ [النحل:73-76]

**ترجمه:** و عبادت می‌کنند غیرخدا را آنچه را که مالک چیزی از رزق ایشان از آسمان‌ها و زمین نیست و توانایی ندارند (73) پس برای خدا مَثَلها نزنيد زيرا خدا می‌داند و شما نمی‌دانيد (74) خدا مَثَلی زده: بندۀ مملوكی كه بر هیچ­کاری توانا نيست و کسی­که ما از جانب خود به او رزقی نيكو داده ايم پس او پنهان و آشكار از آن انفاق می‌كند آيا اين دو نفر مساويند ستايش مخصوص خدا است بلكه بيشتر ايشان نمی‌دانند (75) وخدا مَثَلی(دیگر) زده: دو مردی كه يكی از ايشان گنگ ولال است كه بر هیچ­کاری قدرت ندارد واو بر مولای خودش بار گرانی است كه هر جا او را بفرستد خيری نمی‌آورد، آيا او مساوی است با کسی­كه به عدالت امر می‌كند و بر راه راست قرار دارد؟ (76).

**نکات:** کلمۀ: ﴿مَا لَا يَمۡلِكُ﴾، شامل می‌شود هرمعبودی که از جماد باشد و یا از حیوان و یا از عقلاء و اولیاء به دلیل ضمیر ﴿وَلَا يَسۡتَطِيعُونَ﴾ که برای عقلاء است. پس به صریح قرآن که خدا به رسول خود فرموده: ﴿قُلۡ إِنِّي لَآ أَمۡلِكُ لَكُمۡ ضَرّٗا وَلَا رَشَدٗا﴾([[87]](#footnote-87))، پیامبر با جمادات دیگر در این جهت مساوی است که مالک نفع و ضرری برای کسی نیست و توانایی این کار را ندارد. و جملۀ: ﴿فَلَا تَضۡرِبُواْ لِلَّهِ ٱلۡأَمۡثَال﴾، دلالت دارد که نباید خدا را تشبیه به خلق نمود و فلان مخلوق را برای او مثل آورد، زیرا او احدی است که لا مثل له. پس کسی که خدا را تشبیه به شاه می‌کند برای اینکه اولیا و صلحا را در کار خدا دخالت دهد مانند اینکه می‌گوید: دست ما به خدا نمی‌رسد چنانکه به شاه نمی‌رسد! پس باید نزد مقربان او برویم و آنان را واسطه و یا شفیع بگردانیم در قضاء حوائج و غفران گناه و امثال آن!.. که این مَثَلِ باطل و ناروا و دلیل بر خدانشناسی است زیرا خدا مانند شاه نیست، از جهاتی:

* شاه از دل رعیت خبر ندارد ولی خدا آگاه است.
* شاه از رعیت خود دور و فاصله دارد و خدا چنین نیست.
* شاه صادق و کاذب را نمی‌شناسد ولی خدا می‌شناسد.
* شاه محتاج به وزیر است و خدا محتاج نیست. و...

و مقصود از جملۀ: ﴿عَبۡدٗا مَّمۡلُوكٗا لَّا يَقۡدِر....﴾ و جملۀ: ﴿مَثَلٗا رَّجُلَيۡنِ...﴾ همین است که خالق را با مخلوق و قادر را با عاجز مساوی قرار ندهید و آن را به این تشبیه نکنید و صفات آن را از این نخواهید.

﴿وَلِلَّهِ غَيۡبُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ وَمَآ أَمۡرُ ٱلسَّاعَةِ إِلَّا كَلَمۡحِ ٱلۡبَصَرِ أَوۡ هُوَ أَقۡرَبُۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ٧٧ وَٱللَّهُ أَخۡرَجَكُم مِّنۢ بُطُونِ أُمَّهَٰتِكُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ شَيۡ‍ٔٗا وَجَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡأَبۡصَٰرَ وَٱلۡأَفۡ‍ِٔدَةَ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ٧٨﴾ [النحل:77-78]

**ترجمه:** و مخصوص خداست غیب آسمان‌ها و زمین و نیست فرمان قیامت مگر مانند چشم به هم زدن و یا نزدیکتر. زیرا خدا بر هر چیز تواناست(77) و خدا شما را از شکم‌های مادرانتان بیرون آورد درحالی که چیزی نمی‌دانستید و برای شما گوش و چشم‌ها و دل‌ها قرار داد شاید شما شکرگزارید(78).

**نکات:** در ﴿لِلَّهِ غَيۡبُ﴾، تقدیم جار و مجرور یعنی کلمۀ لله، دلالت دارد بر اینکه علم غیب به موجودات زمینی و آسمانی منحصر به خدا است. این آیه دلالت دارد بر کمال علم و قدرت خدا. امّا علم او بدلیل: ﴿وَلِلَّهِ غَيۡبُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ و امّا قدرت او به دلیل: ﴿وَمَآ أَمۡرُ ٱلسَّاعَةِ إِلَّا كَلَمۡحِ ٱلۡبَصَرِ...﴾ زیرا ایجاد قیامت در لحظه‌ای به مانند چشم به هم‌زدن و یا کمتر دلیل بر قدرت بی‌نهایت اوست. و جملۀ ﴿لَا تَعۡلَمُونَ شَيۡ‍ٔٗا﴾، دلالت دارد بر اینکه هر بشری حتی انبیاء چون از شکم مادران خارج می‌شوند چیزی نمی‌دانند. بنابر‌این روایاتی که می‌گوید: فلان بندۀ صالح در شکم مادر سخن با مادر گفته و یا دارای علم بود، از جعلیات و خرافات دروغگویان است و بر ضد قرآن جعل شده که علی بعد از تولّد کتب آسمانی را خوانده و یا دانسته است. خدا ملت ما را از خرافات و از شر خرافه‌گویان نجات دهد و هدایت کند.

﴿أَلَمۡ يَرَوۡاْ إِلَى ٱلطَّيۡرِ مُسَخَّرَٰتٖ فِي جَوِّ ٱلسَّمَآءِ مَا يُمۡسِكُهُنَّ إِلَّا ٱللَّهُۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ٧٩ وَٱللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنۢ بُيُوتِكُمۡ سَكَنٗا وَجَعَلَ لَكُم مِّن جُلُودِ ٱلۡأَنۡعَٰمِ بُيُوتٗا تَسۡتَخِفُّونَهَا يَوۡمَ ظَعۡنِكُمۡ وَيَوۡمَ إِقَامَتِكُمۡ وَمِنۡ أَصۡوَافِهَا وَأَوۡبَارِهَا وَأَشۡعَارِهَآ أَثَٰثٗا وَمَتَٰعًا إِلَىٰ حِينٖ ٨٠ وَٱللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّمَّا خَلَقَ ظِلَٰلٗا وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ ٱلۡجِبَالِ أَكۡنَٰنٗا وَجَعَلَ لَكُمۡ سَرَٰبِيلَ تَقِيكُمُ ٱلۡحَرَّ وَسَرَٰبِيلَ تَقِيكُم بَأۡسَكُمۡۚ كَذَٰلِكَ يُتِمُّ نِعۡمَتَهُۥ عَلَيۡكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تُسۡلِمُونَ ٨١﴾ [النحل:79-81]

**ترجمه:** آیا به سوی پرندگان رام شده در فضای آسمان نگاه نکرده­اند، جز خداوند کسی آنها را نگه نمی‌دارد، به درستی که در این، نشانه‌های قدرت است برای گروهی که ایمان می‌آورند(79) و خدا برای شما از خانه‌هایتان محل آرامشی قرار داد و برای شما از پوست‌های چهارپایان خانه‌ها قرار داد که سبک می‌یابید آنها را روز کوچتان و روز ماندنتان، و از پشم‌های آنها و کرک‌های آنها و موهای آنها اثاث زندگی و مایۀ تجارت قرار داد تا هنگامی(80) و خدا برای شما از آنچه آفریده سایبان‌ها قرار داد و برای شما از کوه‌ها لانه‌ها قرار داد و برای شما پیراهن‌ها قرار داد که شما را از گرما نگه می‌دارد و پیراهن‌هایی که شما را از آسیب جنگ حفظ کند بدینگونه خدا نعمتش را بر شما تمام می‌کند تا شما مطیع و تسلیم شوید(81).

**نکات:** یکی از آیات قدرت حق این است که پرندگان را طوری قرار داده که بتوانند در فضای آسمان پرواز کنند. بعضی‌ها صاف می‌روند بدون پر زدن و بعضی با زدن بال‌ها مانند پاروهایی که قایق رانان در میان آب می‌روند و هوا را طوری رقیق قرار داده که پرندگان به آسانی پرواز کنند، و به آسانی بال‌های خود را حرکت دهند و سینۀ مرغان را مانند سینۀ کشتی مخروطی قرارداده که هوا را بشکافد. و مقصود از ﴿بُيُوتٗا تَسۡتَخِفُّونَهَا﴾، خیمه‌هایی است که اعراب از پوست حیوانات می‌ساختند، و مقصود از ﴿وَسَرَٰبِيلَ تَقِيكُم بَأۡسَكُمۡ﴾، زره‌های جنگی است که آنها را از طعن ضرب و نیزه و شمشیر حفظ می‌کرد.

﴿فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَإِنَّمَا عَلَيۡكَ ٱلۡبَلَٰغُ ٱلۡمُبِينُ ٨٢ يَعۡرِفُونَ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ ثُمَّ يُنكِرُونَهَا وَأَكۡثَرُهُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ٨٣ وَيَوۡمَ نَبۡعَثُ مِن كُلِّ أُمَّةٖ شَهِيدٗا ثُمَّ لَا يُؤۡذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ وَلَا هُمۡ يُسۡتَعۡتَبُونَ ٨٤ وَإِذَا رَءَا ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ ٱلۡعَذَابَ فَلَا يُخَفَّفُ عَنۡهُمۡ وَلَا هُمۡ يُنظَرُونَ ٨٥﴾

[النحل:82-85]

**ترجمه:** پس اگر (با این همه نعمت إلهی) روگردانیدند (بر تو عتابی نیست) پس همانا بر تو فقط رسانیدن است آشکارا (82) نعمت خدا را می‌شناسند سپس آن را انکار می‌کنند و بیشتر ایشان کافرند(83) و روزی که برانگیزیم از هر امتی گواهی، سپس به آنانکه کافرند اذن سخن داده نشود و نه ایشان را اجازۀ رضاجویی دهند (84) و چون ستمگران عذاب را ببینند پس از ایشان تخفیف داده نشود و نه ایشان مهلت داده شوند(85).

**نکات:** خدای تعالی پس از آن که نعمت‌ها و آیات وجود خود را نشان داده برای ایمان کفار، به رسول خود تسلیت می‌دهد که اگر اعراض کردند تو وظیفه‌ای جز ابلاغ نداری. پس معلوم می‌شود جز ابلاغ وظیفه‌ای برای انبیاء نیست. و اما دخالت در امور تکوین و تشریع به ایشان واگذار نشده و برخلاف وظیفۀ ایشان است. و جملۀ ﴿مِن كُلِّ أُمَّةٖ شَهِيدٗا﴾، دلالت دارد که انبیاء روز قیامت گواهی می­دهند که پیام­های خدا را به مردم رسانده­اند. همچنین هریک از انبیاء گواه امّت خودند در قیامت به آنقدر که در میان امت خود بوده و مشاهده کرده‌اند، یعنی اعمال و افعالی که زمان حیاتشان دیده‌اند. و گواهی قیامت منحصر به انبیاء ‡نیست.

﴿وَإِذَا رَءَا ٱلَّذِينَ أَشۡرَكُواْ شُرَكَآءَهُمۡ قَالُواْ رَبَّنَا هَٰٓؤُلَآءِ شُرَكَآؤُنَا ٱلَّذِينَ كُنَّا نَدۡعُواْ مِن دُونِكَۖ فَأَلۡقَوۡاْ إِلَيۡهِمُ ٱلۡقَوۡلَ إِنَّكُمۡ لَكَٰذِبُونَ ٨٦ وَأَلۡقَوۡاْ إِلَى ٱللَّهِ يَوۡمَئِذٍ ٱلسَّلَمَۖ وَضَلَّ عَنۡهُم مَّا كَانُواْ يَفۡتَرُونَ ٨٧ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ زِدۡنَٰهُمۡ عَذَابٗا فَوۡقَ ٱلۡعَذَابِ بِمَا كَانُواْ يُفۡسِدُونَ ٨٨﴾ [النحل:86-88]

**ترجمه:** و هنگامی که مشرکین شریکان اختراعی خود را ببینند، گویند پروردگارا اینهایند شریکانی که ما عادت داشتیم غیر تو را می‌خواندیم، پس آن شرکاء به ایشان گویند که شما دروغگویانید(86) و ایشان در آن روز تسلیم خدا شوند (سر تسلیم فرود آورند) و آنچه افترا می‌بستند از نظرشان گم شود(87) آنان که کافر شدند و از راه خدا باز داشتند، ایشان را عذابی بالای عذاب بیافزاییم به­سبب آنچه فساد می‌کردند(88).

**نکات:** مقصود از این شرکایی که در این آیات ذکر شده أولیاء خدا و بزرگان می‌باشند که روز قیامت به متوسلین و خوانندگان خود می‌گویند شما دروغگویانید. اگر کسی بگوید در زمان رسول خداص که چنین آیات نازل شده کسی اولیاء و بزرگان را مانند زمان ما نمی‌خواند؟ جواب این است که؛ اولاً عده‌ای ملائکه و مسیح و سایر انبیاء را می‌خواندند و آنانکه بتها را خوانده و یا عبادت می‌کردند بت‌ها را تمثال بزرگان گذشته می‌دانستند و نظرشان و توجه واقعیشان به صاحبان تماثیل بوده است. بنابراین اینکه مفسرین گفته‌اند: مقصود از این آیات بت‌ها می‌باشد زیرا زمان سابق توجه به أولیاء و خواندن بزرگان معمول نبوده، به حقیقت آیه متوجه نشده‌اند، و به آیات دیگر نیز توجه ننموده‌اند.

﴿وَيَوۡمَ نَبۡعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٖ شَهِيدًا عَلَيۡهِم مِّنۡ أَنفُسِهِمۡۖ وَجِئۡنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِۚ وَنَزَّلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ تِبۡيَٰنٗا لِّكُلِّ شَيۡءٖ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٗ وَبُشۡرَىٰ لِلۡمُسۡلِمِينَ ٨٩ ۞إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُ بِٱلۡعَدۡلِ وَٱلۡإِحۡسَٰنِ وَإِيتَآيِٕ ذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَيَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِ وَٱلۡبَغۡيِۚ يَعِظُكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ ٩٠ وَأَوۡفُواْ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ إِذَا عَٰهَدتُّمۡ وَلَا تَنقُضُواْ ٱلۡأَيۡمَٰنَ بَعۡدَ تَوۡكِيدِهَا وَقَدۡ جَعَلۡتُمُ ٱللَّهَ عَلَيۡكُمۡ كَفِيلًاۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ مَا تَفۡعَلُونَ ٩١﴾ [النحل:89-91]

**ترجمه:** و روزی که در هر امتی گواهی بر ایشان از خودشان برانگیزیم و تورا بر ایشان گواه بیاوریم. و این کتاب را بر تو فرود آوردیم که بیان است برای هر چیزی (از امور دینی) و هدایت و رحمت و بشارت است برای مسلمین(89) به درستی و تحقیق که خدا به عدل و احسان و بخشش به خویشان امر می‌کند و از فحشاء، منکر و ستم نهی می‌کند، شما را پند می‌دهد شاید شما پند گیرید(90) و به پیمان خدا وفا کنید چون پیمان بستید و قسم‌ها را پس از محکم کردن آن مشکنید وحال آنکه شما خدا را بر خود کفیل نموده‌اید. به­راستی خدا می‌داند آنچه می‌کنید(91).

**نکات:** مقصود از گواه بر هر امّتی ممکن است انبیاء باشند و ممکن است خود افراد برای یکدیگر شهادت دهند. اگر کسی بگوید گواه باید عادل باشد و هر فردی عادل نیست؟ جواب آنست که گواه قیامت احکام گواه دنیا را ندارد زیرا زبان و دست و پا که گواهی می‌دهند بر فسق خودشان، عادل نیستند. و مقصود از هؤلاء معاصرین رسول خداص می‌باشند که رسول خداص مادامی که در میان ایشان بود گواه بر ایشان بوده است. و ﴿تِبۡيَٰنٗا لِّكُلِّ شَيۡءٖ﴾ دلالت دارد که بیان هر چیزی از احکام دین در قرآن است یا به صراحت و یا به تصویب. یعنی چون قرآن تصدیق و تصویب کرد کتب تورات و انجیل را، هرچه در آنها بیان شده و نسخ نشده گویا در قرآن بیان شده است و همچنین احکام عقلیه و سنّت نبوّیه را. چون قرآن تصدیق و تصویب نموده، تمام بیانات عقلی و سنت نبوی گویا در قرآن است و احکام دین در اینها کلاً بیان شده است. و جملۀ ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُ بِٱلۡعَدۡلِ...﴾ دلالت دارد به امر تمام خوبی‌ها و نهی از تمام بدی‌ها، زیرا عدل یا در عقاید است و یا در اعمال، اما عدل در عقاید همان اعتدال است که در توحید نه قایل به تعطیل باشی، نه قایل به تشبیه، نه قایل به نفی صفات باشی، نه قایل به صفات حادثه. و در جبر و تفویض نه قایل به جبر محض باشی، نه قایل به تفویض محض، و در عصیان عبد نه قائل به عدم مؤاخذه گردی و نه قائل به خلود عاصی و همچنین در تکالیف و همین‌طور در شهوت، غضب و سایر صفات، چنانکه وارد شده «بالعدل قامت السموات والأرض». در این آیات نکات زیادی در تفسیر فخر رازی ذکر شده فلیراجع.

﴿وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّتِي نَقَضَتۡ غَزۡلَهَا مِنۢ بَعۡدِ قُوَّةٍ أَنكَٰثٗا تَتَّخِذُونَ أَيۡمَٰنَكُمۡ دَخَلَۢا بَيۡنَكُمۡ أَن تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرۡبَىٰ مِنۡ أُمَّةٍۚ إِنَّمَا يَبۡلُوكُمُ ٱللَّهُ بِهِۦۚ وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ مَا كُنتُمۡ فِيهِ تَخۡتَلِفُونَ ٩٢ وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ لَجَعَلَكُمۡ أُمَّةٗ وَٰحِدَةٗ وَلَٰكِن يُضِلُّ مَن يَشَآءُ وَيَهۡدِي مَن يَشَآءُۚ وَلَتُسۡ‍َٔلُنَّ عَمَّا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ٩٣﴾ [النحل:92-93]

**ترجمه:** و نباشید مانند آن زنی که رشتۀ خود را پس از بافتن و استحکام باز کرد و پاره پاره گردانید، که سوگندهای خود را (با شکستن آنها) وسیلۀ خدعه و فساد بین خودتان گیرید به واسطۀ اینکه جماعتی پیدا شود زیادتر از جماعت دیگر، همانا خدا شما را مبتلا به آن می‌کند و البته برای شما روز قیامت بیان می‌کند آنچه را که در آن اختلاف می‌کرده‌اید(92) و اگر خدا بخواهد البته شما را یک امت قرار دهد ولیکن هر که را بخواهد گمراه می‌کند و هر که را بخواهد هدایت می‌کند و البته سؤال کرده شوید از آنچه می‌کنید(93).

**نکات:** حق‌تعالی مکلفی را که با خدا عهد بسته و به آن وفا نکرده تشبیه نموده به آن زنی که نامش «ريطه» بود و با کنیزانش می‌نشست نصف روز پشم می‌ریست و آن را تاب می‌دادند و محکم می‌کردند و سپس همه را باز می‌کردند و پاره پاره می‌نمودند. و مقصود از: ﴿تَتَّخِذُونَ أَيۡمَٰنَكُمۡ دَخَلَۢا بَيۡنَكُمۡ...﴾ این است که اعراب زمان جاهلیت با جماعتی سوگند می‌خوردند که با یکدیگر همزیستی کنند و چون جماعتی قوی‌تر و یا از حیث نفرات بیشتر پیدا می‌شد از سوگند خود صرفنظر کرده و با جماعت دوم پیمان می‌بستند و این دغلی و مکر بود.

﴿وَلَا تَتَّخِذُوٓاْ أَيۡمَٰنَكُمۡ دَخَلَۢا بَيۡنَكُمۡ فَتَزِلَّ قَدَمُۢ بَعۡدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُواْ ٱلسُّوٓءَ بِمَا صَدَدتُّمۡ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَكُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ ٩٤ وَلَا تَشۡتَرُواْ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ ثَمَنٗا قَلِيلًاۚ إِنَّمَا عِندَ ٱللَّهِ هُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٩٥ مَا عِندَكُمۡ يَنفَدُ وَمَا عِندَ ٱللَّهِ بَاقٖۗ وَلَنَجۡزِيَنَّ ٱلَّذِينَ صَبَرُوٓاْ أَجۡرَهُم بِأَحۡسَنِ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ٩٦ مَنۡ عَمِلَ صَٰلِحٗا مِّن ذَكَرٍ أَوۡ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَلَنُحۡيِيَنَّهُۥ حَيَوٰةٗ طَيِّبَةٗۖ وَلَنَجۡزِيَنَّهُمۡ أَجۡرَهُم بِأَحۡسَنِ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ٩٧﴾ [النحل:94-97]

**ترجمه:** و سوگند خودتان را مکر و دغلی میان خودتان مگیرید تا قدمی پس از ثبات و استواری­اش بلغزد و به سبب اینکه از راه خدا بازداشته­اید بدی و گرفتاری بچشید. و برای شما عذاب بزرگی است(94) و پیمان خدا را به بهای کمی معامله مکنید همانا آنچه نزد خداست آن برای شما بهتر است اگر دانسته‌ باشید(95) آنچه نزد شماست تمام و سپری می‌شود و آنچه نزد خداست باقی و پاینده است و البته کسانی را که صبر کردند مزدشان را به نیکوتر از آنچه عمل می‌کرده‌اند جزا می‌دهیم(96) هر کس از مرد یا زن در حالی که با ایمان باشد، عمل شایستۀ بکند پس البته او را زندگی پاکیزه می‌دهیم و البته ایشان را جزا می‌دهیم پاداشی نیکوتر از آنچه می‌کرده‌اند(97)

**نکات:** جملۀ: ﴿فَتَزِلَّ قَدَمُۢ بَعۡدَ ثُبُوتِهَا﴾، دلالت دارد بر اینکه هرکس وارد مکر و دغلی شود به لغزش‌ها و انحطاط مبتلا می‌شود. و جملۀ: ﴿مَا عِندَكُمۡ يَنفَدُ وَمَا عِندَ ٱللَّهِ بَاقٖ﴾، دلالت دارد بر اینکه ﴿عِندَ ٱللَّهِ﴾ و عند الناس فرق دارد و از هم جدا است. و مقصود از ﴿وَمَا عِندَ ٱللَّهِ﴾ و عند الرب دنیا نیست، بلکه عالم آخرت و عالم دیگر است و لذا باید به کسانی که استدلال می‌کنند به جملۀ: ﴿أَحۡيَآءٌ عِندَ رَبِّهِمۡ يُرۡزَقُون﴾([[88]](#footnote-88)) برای خرافات خود و می‌گویند چون شهداء أحیاء (زنده) می‌باشند پس در دنیا به همۀ امور واردند. در جواب ایشان باید گفت: **اولاً**: صِرف حیات داشتن دلیل بر علم به همۀ امور نیست. و **ثانیاً**: حیات عند الرب غیر از حیات عندالخلق است. حیات نزد خدا همان حیات باقیۀ اخروی ﴿وَمَا عِندَ ٱللَّهِ بَاقٖ﴾ می‌باشد و حیات اخروی مستلزم علم به امر دنیوی و اهل دنیا نیست. بنابراین حیات أخروی وهم حیات دنیوی اثبات علم نمی‌کند. و جملۀ: ﴿مَنۡ عَمِلَ صَٰلِحٗا...﴾دلالت دارد بر اینکه عمل صالح با ایمان نتیجۀ آن حیات طیّبه است. اما مقصود از این حیات طیبه، دنیوی است و یا أخروی؟ آیه اطلاق دارد و شامل هردو می‌شود. و اما زندگی طیبۀ دنیوی باید دانست که در قناعت است چنانکه گفته‌اند: «لا یطیب عیش أحد في الدنیا إلا عیش القانع وأما الحریص فإنه یكون أبدا في الذل والكد والعناء». و دیگر اینکه عیش مؤمن به خدا، بهتر از عیش کافر است زیرا مؤمن تدبیر خدا را در رزق و زندگی خود مؤثر می‌داند و آن را صواب دانسته و به آن خشنود است به عکس کافر که چنین عقائدی ندارد و در تنگنای دنیا در حزن و اندوه است. چون توجه مؤمن به معارف حقه و عظمت إلهی است، دنیا در نظر او قدری ندارد تا برای آن غصه و اندوه بخورد ولی کافر مادی این چیزها را نمی‌داند و به فوت چیزی از دنیا خود را می‌بازد و حیات خود را غیر از حیات طیبه می‌کند. و اما آخرت او که معلوم است.

﴿فَإِذَا قَرَأۡتَ ٱلۡقُرۡءَانَ فَٱسۡتَعِذۡ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ ٩٨ إِنَّهُۥ لَيۡسَ لَهُۥ سُلۡطَٰنٌ عَلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَلَىٰ رَبِّهِمۡ يَتَوَكَّلُونَ ٩٩ إِنَّمَا سُلۡطَٰنُهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ يَتَوَلَّوۡنَهُۥ وَٱلَّذِينَ هُم بِهِۦ مُشۡرِكُونَ ١٠٠﴾ [النحل:98-100]

**ترجمه:** پس چون خواستی قرآن را قرائت کنی پناه بر به خدا از شیطان رانده شده (بگو «أعوذ بالله من الشیطان الرجیم»)(98) براستی که برای او تسلطی نیست بر آنانکه ایمان آورده‌اند و بر پروردگارشان توکل نموده‌اند(99) همانا تسلط او بر کسانی است که او را دوست می‌دارند و اطاعت می‌کنند و آنانکه خودشان به خدا شریک می‌آورند(100).

**نکات:** ﴿فَٱسۡتَعِذۡ بِٱللَّهِ﴾، دلالت دارد که رسول خداص از شر شیطان می‌ترسد و عاجز است مگر اینکه پناه به خدا ببرد و خدا او را پناه دهد، و ضمیر ﴿بِهِۦ مُشۡرِكُونَ﴾؛ بر می‌گردد به ﴿رَبِّهِمۡ﴾ در جملۀ ﴿وَعَلَىٰ رَبِّهِمۡ يَتَوَكَّلُونَ﴾ و ممکن است به شیطان برگردد، یعنی به سبب وسوسۀ شیطان مشرک می‌شوند.

﴿وَإِذَا بَدَّلۡنَآ ءَايَةٗ مَّكَانَ ءَايَةٖ وَٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوٓاْ إِنَّمَآ أَنتَ مُفۡتَرِۢ ۚ بَلۡ أَكۡثَرُهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ١٠١ قُلۡ نَزَّلَهُۥ رُوحُ ٱلۡقُدُسِ مِن رَّبِّكَ بِٱلۡحَقِّ لِيُثَبِّتَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهُدٗى وَبُشۡرَىٰ لِلۡمُسۡلِمِينَ ١٠٢ وَلَقَدۡ نَعۡلَمُ أَنَّهُمۡ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُۥ بَشَرٞۗ لِّسَانُ ٱلَّذِي يُلۡحِدُونَ إِلَيۡهِ أَعۡجَمِيّٞ وَهَٰذَا لِسَانٌ عَرَبِيّٞ مُّبِينٌ ١٠٣﴾ [النحل:101-103]

**ترجمه:** و هر گاه آیه‌ای به مکان و جای آیه‌ای تبدیل کنیم و خدا داناتر است به آنچه نازل می‌کند، گویند همانا تویی افترا زننده، بلکه بیشتر ایشان نمی‌دانند(101) بگو آن را روح القدس نازل کرده از جانب پروردگارت به حق تا ثابت بدارد آنان را که ایمان آورده‌اند و تا هدایت و بشارت باشد برای مسلمین(102) و به تحقیق می‌دانیم که ایشان می‌گویند همانا او را بشری یاد می‌دهد، زبان آن کس که به او اشاره می‌کنند اعجمی است و این قرآن زبان عربی آشکاری است(103).

**نکات:** حق‌تعالی در این آیات، شبهات منکرین به نبوت محمدص را بیان کرده با جواب آن: یکی از اشکالات مشرکین این بوده که چرا محمدص بعضی از اوقات آیات و احکامی می‌آورد غیر از آنچه قبلا آورده و به جای آیات و احکام قبلی می‌گذارد؟ جواب این است که خدای تعالی به اقتضای احوال برای تثبیت قلوب مؤمنین و هدایت ایشان چنین نازل می‌کند. شبهۀ دیگر ایشان این بوده که می‌گفتند: محمد این آیات و قصص قرآنی را از مرد اعجمی گرفته و به نام خود در آورده، حال آن مرد غیرعرب کیست بعضی گفتند بلعام نامی که آهنگر بوده و نصرانی و اهل روم بوده، این آیات را به او یاد داده. بعضی گفتند: **سلمان فارسی** به او یاد داده، بعضی گفتند: دو جوان نصرانی از اهل عین التمر بوده بنام یسار و خیر. به هرحال خدا جواب داده است که قرآن به زبان عربی فصیح است و مرد اعجمی نمی‌تواند آن را بیاورد.

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِ‍َٔايَٰتِ ٱللَّهِ لَا يَهۡدِيهِمُ ٱللَّهُ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ ١٠٤ إِنَّمَا يَفۡتَرِي ٱلۡكَذِبَ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِ‍َٔايَٰتِ ٱللَّهِۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰذِبُونَ ١٠٥ مَن كَفَرَ بِٱللَّهِ مِنۢ بَعۡدِ إِيمَٰنِهِۦٓ إِلَّا مَنۡ أُكۡرِهَ وَقَلۡبُهُۥ مُطۡمَئِنُّۢ بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَٰكِن مَّن شَرَحَ بِٱلۡكُفۡرِ صَدۡرٗا فَعَلَيۡهِمۡ غَضَبٞ مِّنَ ٱللَّهِ وَلَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ ١٠٦ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمُ ٱسۡتَحَبُّواْ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا عَلَى ٱلۡأٓخِرَةِ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ١٠٧ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ طَبَعَ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ وَسَمۡعِهِمۡ وَأَبۡصَٰرِهِمۡۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡغَٰفِلُونَ ١٠٨ لَا جَرَمَ أَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ هُمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ ١٠٩﴾ [النحل:104-109]

**ترجمه:** محققاً کسانی که به آیات خدا ایمان نمی‌آورند خدا ایشان را هدایت نمی‌کند و برای ایشان عذاب دردناکی است(104) همانا کسانی دروغ می‌بندند که به آیات خدا ایمان نمی‌آورند و ایشانند خود دروغگویان(105) کسی که به خدا کافر شود پس از ایمانش، نه آنکه مجبور شود و دلش به ایمان آرام شده باشد، ولیکن کسی که سینه را به کفر باز نمود پس بر ایشان است خشمی از خدا و برای ایشان است عذابی بزرگ(106) این به سبب این است که ایشان اختیار کردند دنیا را بر آخرت و اینکه خدا قوم کافرین را هدایت نمی‌کند(107) آنان کسانی اند که خدا بر دلهاشان و گوششان و چشمانشان مهر نهاده و آنان خود بی‌خبرانند(108) ناچار که ایشان در آخرت خود زیانکارانند(109).

**نکات:** جملۀ: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ...﴾ شرح است برای آیاتی که می‌گوید: ﴿يَهۡدِي مَن يَشَآء﴾و آياتی كه می‌گويد: ﴿يُضِلُّ مَن يَشَآء﴾. بنابر‌این در هدایت الهی جبر نیست، هر‌کس کفر و بی‌ایمانی را به اختیار خود انتخاب کند خدا او را هدایت نمی‌کند. و جملۀ: ﴿إِنَّمَا يَفۡتَرِي...﴾ دلالت دارد که گویندگانی که دروغ‌ها به نام دین می‌گویند، به آیات الهی یعنی قرآن ایمان نیاورده‌اند. و جملۀ: ﴿مَن كَفَرَ بِٱللَّهِ مِنۢ بَعۡدِ إِيمَٰنِهِۦٓ إِلَّا مَنۡ أُكۡرِهَ...﴾دلالت دارد که مسلمان اگر از ترس قتل کفر بگوید ولی دل او به ایمان مطمئن باشد ایرادی بر او نیست، یعنی؛ تقیه جایز است، مانند عمّار که پس از قتل و شهادت والدینش به دست مشرکین، آنچه مشرکین به او پیشنهاد کرده بودند او گفت و خود را نجات داد. اما تقیه از کفار مجاز است نه از مسلمین([[89]](#footnote-89))!

﴿ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُواْ مِنۢ بَعۡدِ مَا فُتِنُواْ ثُمَّ جَٰهَدُواْ وَصَبَرُوٓاْ إِنَّ رَبَّكَ مِنۢ بَعۡدِهَا لَغَفُورٞ رَّحِيمٞ ١١٠ ۞يَوۡمَ تَأۡتِي كُلُّ نَفۡسٖ تُجَٰدِلُ عَن نَّفۡسِهَا وَتُوَفَّىٰ كُلُّ نَفۡسٖ مَّا عَمِلَتۡ وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ ١١١ وَضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلٗا قَرۡيَةٗ كَانَتۡ ءَامِنَةٗ مُّطۡمَئِنَّةٗ يَأۡتِيهَا رِزۡقُهَا رَغَدٗا مِّن كُلِّ مَكَانٖ فَكَفَرَتۡ بِأَنۡعُمِ ٱللَّهِ فَأَذَٰقَهَا ٱللَّهُ لِبَاسَ ٱلۡجُوعِ وَٱلۡخَوۡفِ بِمَا كَانُواْ يَصۡنَعُونَ ١١٢﴾

[النحل:110-112]

**ترجمه:** سپس پروردگارت محققاً برای کسانی که هجرت کردند بعداز آنکه عذاب شدند سپس جهاد کردند و صبر نمودند به درستی که پروردگارت پس از آن آمرزندۀ رحیم است(110) روزی بیاید که هر‌کس از خود دفاع می‌کند و به هرکس جزای تمام آنچه را عمل کرده داده شود و به ایشان ستم نشود(111) و خدا مَثَلی زده قریه‌ای را که در أمن و اطمینان بود روزی فراوان او از هر مکانی می‌آمد، پس به نعمت‌های خدا کافر شد پس خدا به آنان لباس گرسنگی و خوف را چشانید به واسطۀ آنچه می‌کردند(112).

**نکات:** مقصود از جملۀ: ﴿هَاجَرُواْ مِنۢ بَعۡدِ مَا فُتِنُواْ﴾، کسانی­اند که مانند: خبّاب، بلال، عمّار، صهیب و مانند ایشان که پس از آنکه مبتلا به اذیت و آزار کفار شدند هجرت کردند و به اضافه در راه خدا جهاد کردند نه مانند عده‌ای که چون مبتلا به عذاب شدند مرتد گشتند. و مقصود از: ﴿قَرۡيَةٗ....﴾ اگرچه عام باشد ولی دربارۀ اهل مکه نازل شده که ایشان در أمن بودند از جنگ و جدال و در اطمینان بودند و از جهت لطافت هوا احتیاج به نقل و انتقال به جای دیگر نداشتند و نیز رزق ایشان از اطراف می‌آمد. اما اینکه ﴿لِبَاسَ ٱلۡجُوعِ وَٱلۡخَوۡفِ﴾ گفته، برای اینکه از بس جوع ایشان شدید و کامل بود گویا از هر طرف به ایشان جوع و خوف احاطه کرده مانند لباس که به انسان احاطه می‌کند.

﴿وَلَقَدۡ جَآءَهُمۡ رَسُولٞ مِّنۡهُمۡ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ ٱلۡعَذَابُ وَهُمۡ ظَٰلِمُونَ ١١٣ فَكُلُواْ مِمَّا رَزَقَكُمُ ٱللَّهُ حَلَٰلٗا طَيِّبٗا وَٱشۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ إِن كُنتُمۡ إِيَّاهُ تَعۡبُدُونَ ١١٤ إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡمَيۡتَةَ وَٱلدَّمَ وَلَحۡمَ ٱلۡخِنزِيرِ وَمَآ أُهِلَّ لِغَيۡرِ ٱللَّهِ بِهِۦۖ فَمَنِ ٱضۡطُرَّ غَيۡرَ بَاغٖ وَلَا عَادٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ١١٥﴾ [النحل:113-115]

**ترجمه:** و به تحقیق که رسولی از خودشان برایشان آمد او را تکذیب کردند، پس عذاب ایشان را بگرفت در حالی که ستمگر بودند(113) پس، از آنچه خدا شما را روزی کرده و حلال و پاکیزه است، بخورید. و نعمت خدا را شکر کنید اگر او را می‌پرستید(114) همانا (خداوند) بر شما مردار و خون و گوشت خوک و آنچه برای غیرخدا به آن بانگ زده شده (نام برده شده) حرام نموده، پس هرکس مضطر شد در حالی که ستمکار نباشد و تجاوز(از حد ضرورت) ننماید پس محققا خدا آمرزندۀ رحیم است(115).

**نکات:** مقصود از جملۀ: ﴿وَلَقَدۡ جَآءَهُمۡ...﴾ اهل مکه می‌باشند که مبتلا به عذاب و گرسنگی و قحطی شدند و حتی هفت سال قحطی ایشان طول کشید، تا آنکه به رسول خداص پیغام دادند که ما مبتلا به شدائد و گرسنگی و قحطی شده‌ایم، اگر ما مشرکیم اطفال ما چه تقصیر دارند؟ سپس رسول‌خداص ایشان را دعا کرد و به مردم اجازه داد که برای مشرکین آذوقه و طعام حمل نموده و ببرند. اگر چه مورد نزول مخصّص نمی‌شود و آیه مطلق است.

﴿وَلَا تَقُولُواْ لِمَا تَصِفُ أَلۡسِنَتُكُمُ ٱلۡكَذِبَ هَٰذَا حَلَٰلٞ وَهَٰذَا حَرَامٞ لِّتَفۡتَرُواْ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَفۡتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ لَا يُفۡلِحُونَ ١١٦ مَتَٰعٞ قَلِيلٞ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ١١٧ وَعَلَى ٱلَّذِينَ هَادُواْ حَرَّمۡنَا مَا قَصَصۡنَا عَلَيۡكَ مِن قَبۡلُۖ وَمَا ظَلَمۡنَٰهُمۡ وَلَٰكِن كَانُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ يَظۡلِمُونَ ١١٨﴾ [النحل:116-118]

**ترجمه:** و بادروغی که زبانتان می‌سازد مگوئید این حلال و این حرام است تا اینکه دروغ را بر خدا ببندید، محققا آنان که بر خدا دروغ می‌بندند رستگار نمی‌شوند(116) مایۀ دنیا کم است و برای ایشان عذاب دردناک است (117) و بر یهودیان حرام کردیم آنچه را پیشتر بر تو بیان کردیم و ما به ایشان ستم نکردیم ولیکن ایشان بر خودشان ستم می‌کردند(118).

**نکات:** علمای یهود نیز مانند مشرکین و روحانی نمایان اسلام به سلیقۀ خود حرام‌ها و حلال‌ها بر دین خدا اضافه می‌کردند. حق‌تعالی در آیۀ 115 محرمات را ذکر نمود و سپس در آیۀ 118 می‌فرماید ما بر یهود چیزهائی را حرام کردیم به واسطۀ ستم خودشان. و آنچه مشرکین و یهود از محرمات برای خود زیاد کرده بودند در آیۀ ﴿قُل لَّآ أَجِدُ فِي مَآ أُوحِيَ إِلَي...﴾([[90]](#footnote-90)) [الأنعام: 145] و در آیۀ: ﴿مَا جَعَلَ ٱللَّهُ مِنۢ بَحِيرَةٖ وَلَاسَآئِبَةٖ...﴾([[91]](#footnote-91)) [المائدة: 103] بیان شده مراجعه شود.

﴿ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُواْ ٱلسُّوٓءَ بِجَهَٰلَةٖ ثُمَّ تَابُواْ مِنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَ وَأَصۡلَحُوٓاْ إِنَّ رَبَّكَ مِنۢ بَعۡدِهَا لَغَفُورٞ رَّحِيمٌ ١١٩﴾ [النحل:119]

**ترجمه:** سپس محقق است که پروردگار تو نسبت به آنان که کار بدی از روی جهالت و نادانی انجام داده و بعد از آن توبه کرده و اصلاح نمودند البته پروردگارت پس از آن آمرزندۀ رحیم است(119).

**نکات:** پس از بیان افتراء کفّار بر خدا در محرمات و محلّلات، حق‌تعالی با چندین تأکید بیان کرده که اگر توبه و اصلاح کنند، قابل عفو و گذشت می‌باشد و اگر چه عمری بر کفر و معاصی بسر برده‌اند.

﴿إِنَّ إِبۡرَٰهِيمَ كَانَ أُمَّةٗ قَانِتٗا لِّلَّهِ حَنِيفٗا وَلَمۡ يَكُ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ١٢٠ شَاكِرٗا لِّأَنۡعُمِهِۚ ٱجۡتَبَىٰهُ وَهَدَىٰهُ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ١٢١ وَءَاتَيۡنَٰهُ فِي ٱلدُّنۡيَا حَسَنَةٗۖ وَإِنَّهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ لَمِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ١٢٢ ثُمَّ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ أَنِ ٱتَّبِعۡ مِلَّةَ إِبۡرَٰهِيمَ حَنِيفٗاۖ وَمَا كَانَ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ١٢٣﴾

[النحل:120-123]

**ترجمه:** براستی که ابراهیم امّتی بود (امت به معنی جماعت و به معنی پیشوا نیز آمده) مطیع خدا و حق پذیر و از مشرکین نبود(120) برای نعمت‌های او شکرگزار بود، خدا او را برگزید و او را به راه راست هدایت کرد(121) و او را در دنیا نیکی دادیم و محققاً او در آخرت البته از شایستگان است(122) سپس وحی نمودیم به سوی تو که پیروی کن کیش ابراهیم حق پذیر را و او از مشرکین نبود(123).

**نکات:** جملۀ: ﴿إِنَّ إِبۡرَٰهِيمَ كَانَ أُمَّةٗ﴾، دلالت دارد که اگر یک نفر بر راه حق باشد همان یک نفر جماعتی محسوب می‌شود و نباید به تنهایی او و به کثرت مخالفین او توجه داشت چنانکه حضرت ابراهیم یک نفر و مخالفین او هزاران نفر دانا و غیردانا بودند ولیکن عجب باید کرد از مسلمین زمان ما با داشتن قرآن از روش قرآن و دستور آن اعراض دارند تا یک نفر عالم موحد بخواهد حقیقتی را بیان کند به عنوان اینکه مقابل و مخالف او زیاد است او را می‌کوبند و می‌گویند آیا این همه مردم نفهمیدند و فقط این یک نفر می‌فهمد و به این بهانه به جنگ با حق بر می‌خیزند چنانکه مرحوم سید اسد الله خارقانی، مرحوم سنگلجی، مرحوم خالصی و امثال ایشان که مخالف زیاد داشتند با مخالفت روحانی نمایان حق ایشان پامال گردید. خود نویسنده بعضی از حقائق قرآن مانند توحید در عبادات را اظهار داشتم تمام آنان که از شرک نان می‌خورند به مخالفت پرداخته و حتی از فتوای کفر من نیز ابا نکردند! و اسلام را که دین واحد است به مذاهب گوناگون در آورده‌اند و این بدعت و کفر را همه پذیرفته‌اند.

بدان که در این آیات حق‌تعالی ده وصف برای حضرت ابراهیم آورده:

**اول،** اینکه او به تنهایی امت و جماعت است.

**دوم،** او قانت، خاضع و مطیع خداست.

**سوم،** حنیف یعنی؛ متمایل به حق و حق پذیر و راستگراست.

**چهارم،** مشرک نیست و یا غرق توحید است.

**پنجم،** شاکر است چنانکه او غذا نمی‌خورد تا مهمانی پیدا کند، فرشتگانی را به صورت بشر دید و دعوتشان کرد.

**ششم،** خدا او را برگزیده ﴿ٱجۡتَبَىٰهُ﴾.

**هفتم،** به راه راست هدایتش کرده.

**هشتم،** در دنیا ثروت و نام نیک و لسان صدق به او داده: ﴿وَءَاتَيۡنَٰهُ فِي ٱلدُّنۡيَا حَسَنَةٗ﴾و مسلمین دنیا بر او و صلوات و درود می‌فرستند (كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيم‏).

**نهم،** ﴿فِي ٱلۡأٓخِرَةِ لَمِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ﴾**.**

**دهم،** بر پیغمبر اسلام و سایر مسلمین متابعت او را لازم شمرده.

﴿إِنَّمَا جُعِلَ ٱلسَّبۡتُ عَلَى ٱلَّذِينَ ٱخۡتَلَفُواْ فِيهِۚ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحۡكُمُ بَيۡنَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ فِيمَا كَانُواْ فِيهِ يَخۡتَلِفُونَ ١٢٤ ٱدۡعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلۡحِكۡمَةِ وَٱلۡمَوۡعِظَةِ ٱلۡحَسَنَةِۖ وَجَٰدِلۡهُم بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُۚ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعۡلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِۦ وَهُوَ أَعۡلَمُ بِٱلۡمُهۡتَدِينَ ١٢٥﴾

[النحل:124-125]

**ترجمه:** همانا شنبه بر آنانکه در آن اختلاف کردند قرار داده شد و محققا پروردگار تو روز قیامت بین ایشان حکم می‌کند در آنچه در آن اختلاف می‌کرده‌اند(124) دعوت کن به سوی راه پروردگارت با حکمت و موعظۀ نیکو و با ایشان به نیکوترین وجه جدال کن، به درستی که پروردگارت خود داناتر است به آنکه از راه او گم شده و او به طالبین هدایت داناتر است(125).

**نکات:** چون خدا محمدص را به متابعت ملت ابراهیم امر کرده در حالی که محمدص روز جمعه را برای عبادت اختصاص داده، آیا ابراهیم نیز روز جمعه در ملتش بوده یا خیر؟ و اگر روز جمعه بوده، پس چرا یهود روز شنبه را انتخاب کردند؟ جواب داده شده در آیۀ فوق که روز شنبه برای یهود انتخاب شد برای اینکه حضرت موسی به قوم خود گفت: در هر هفته روزی را تعطیل برای عبادت کند و آن روز جمعه است، یهود نپذیرفتند و گفتند: آن روزی که خدا از آفرینش فارغ شد ما آن روز را روز فراغ از کار قرار می‌دهیم، خدا همان روز را برای ایشان قرار داد، سپس حضرت عیسی نصارا را أمر کرد به روز جمعه، گفتند: ما نمی‌خواهیم عید یهود پس از عید ما باشد و ما یکشنبه را انتخاب می‌کنیم. پس چنانکه رسول خداص فرموده: «إِنَّ الله كَتَبَ يَوْمَ الْـجُمُعَةِ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَنَا فَاخْتَلَفُوا فِيهِ وَهَدَانَا الله لَهُ، فَالنَّاسُ لَنَا فِيهِ تَبَعٌ، الْيَهُودُ غَدًا وَالنَّصَارَى بَعْدَ غَدٍ»([[92]](#footnote-92)).

و بدانکه خدای تعالی برای دعوت دستور داده: **اول**، به حکمت یعنی به دلایل عقلی یقینی و این برای دعوت دانشمندان است. **دوم**، دعوت به موعظۀ حسنه و آن ذکر دلائل ظنی و اقناعی و احساساتی است و آن برای عوام است. و اما برای کسی­که به مغالطه و مخاصمه بر می‌خیزد، به طریق احسن باید با او مجادله کرد. و طریق أحسن آنست که مقدمات مسلمۀ عند المخاطب را ذکر کند بدون اینکه از باطلی تأیید شود و بدون اینکه باطلی تصدیق گردد. ولی خدا مجادله را مقابل دعوت ذکر کرده است.

﴿وَإِنۡ عَاقَبۡتُمۡ فَعَاقِبُواْ بِمِثۡلِ مَا عُوقِبۡتُم بِهِۦۖ وَلَئِن صَبَرۡتُمۡ لَهُوَ خَيۡرٞ لِّلصَّٰبِرِينَ ١٢٦ وَٱصۡبِرۡ وَمَا صَبۡرُكَ إِلَّا بِٱللَّهِۚ وَلَا تَحۡزَنۡ عَلَيۡهِمۡ وَلَا تَكُ فِي ضَيۡقٖ مِّمَّا يَمۡكُرُونَ ١٢٧ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَواْ وَّٱلَّذِينَ هُم مُّحۡسِنُونَ ١٢٨﴾ [النحل:126-128]

**ترجمه:** و اگر عقاب کردید پس به مانند آنچه شما مورد عقوبت قرارگرفته­اید عقاب کنید و اگر صبر نمائید البته این برای صبرکنندگان بهتر است(126) و صبر پیشه کن و صبرتو جز به یاری خدا نیست و بر ایشان محزون مباش و از نیرنگشان در فشار مباش(127) به درستی که خدا با صاحبان تقوی و با همان کسانی است که نیکوکارند(128).

**نکات:** گفته‌اند این آیات دربارۀ قتل حضرت حمزه و مثلۀ او در جنگ احد نازل شده، چون رسول‌خداص دید او را مُثله کردند فرمود: به خدا سوگند از ایشان هفتاد نفر به جای تو مثله خواهم نمود، پس جبرئیل این آیات را آورد([[93]](#footnote-93)). ولی بهتر این است که بگوئیم این آیات دستورالعملی در تمام موارد برای مسلمین است که نهی شده از زیاده روی در عقاب، منتهی در جنگ احد این آیه قرائت شده و قضیۀ احد در تحت عموم آیه داخل است.

سورة الإسراء (مكية وهي مائة وإحدى عشرة آية)

سورۀ اسراء مکی و دارای 111 آیه می‌باشد

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

﴿سُبۡحَٰنَ ٱلَّذِيٓ أَسۡرَىٰ بِعَبۡدِهِۦ لَيۡلٗا مِّنَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ إِلَى ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡأَقۡصَا ٱلَّذِي بَٰرَكۡنَا حَوۡلَهُۥ لِنُرِيَهُۥ مِنۡ ءَايَٰتِنَآۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ ١﴾ [الإسراء:1]

**ترجمه:** به نام خدای رحمن رحیم. منزه است آن(خدایی) که بندۀ خود را شبی از مسجد الحرام به سوی مسجد اقصی سیر داد آن مسجدی که اطرافش را با برکت قرار دادیم، تا بعضی از آیاتمان را به او بنمایانیم. به درستی که فقط خدا شنوای بیناست(1).

**نکات:** این سوره را سورۀ بنی اسرائیل نیز می‌گویند. ﴿سُبۡحَٰنَ﴾، چند معنی دارد:

1. تنزیه و دوری.
2. صلاة زیرا در ضمن صلاة تسبیح حق می‌شود مانند؛ ﴿فَلَوۡلَآ أَنَّهُۥ كَانَ مِنَ ٱلۡمُسَبِّحِينَ﴾([[94]](#footnote-94))**.** [الصافات: 143].
3. استثناء و إن شاء الله، مانند: ﴿قَالَ أَوۡسَطُهُمۡ أَلَمۡ أَقُل لَّكُمۡ لَوۡلَا تُسَبِّحُونَ﴾([[95]](#footnote-95))[القلم: 28].

ولی در این آیه از سورۀ إسراء، مقصود همان معنی اول است که؛ منزه و دور دانستن خداست از جهل و عجز و سایر صفات امکانی. و از جملۀ: ﴿أَسۡرَىٰ بِعَبۡدِهِۦ لَيۡلٗا﴾، استفاده می‌شود که سیر رسول خداص در شب بوده و دیگر اینکه خدا او را سیر داده نه اینکه خود سیر کرده باشد. و جملۀ: ﴿مِّنَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ إِلَى ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡأَقۡصَا﴾ دلالت دارد که إسراء (رفتن به شب) رسول خداص از شهر مکّه تا بیت المقدس بوده. و آیا از مسجد بوده و یا از خانه **أم هانی،** ظاهر این است که از داخل مسجد بوده اگر چه از مجاور مسجد هم باشد، اشکالی ندارد. از کلمۀ ﴿مِّنَ ٱلۡمَسۡجِدِ﴾، استفاده‌ می‌شود که رسول خداص مکان دارد یعنی یک مکان و در آنِ واحد دو مکان ندارد. و جملۀ: ﴿بَٰرَكۡنَا حَوۡلَهُۥ﴾، دلالت دارد که اطراف مسجد بیت المقدس با برکت است از جهت انهار، اشجار و نعمت‌ها. و جملۀ: ﴿لِنُرِيَهُۥ مِنۡ ءَايَٰتِنَآ﴾، دلالت دارد که هدف از این اسراء، ارائۀ آیات إلهی به رسول بوده است و جملۀ ﴿إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ﴾، دلالت دارد که سمیع و بصیر مطلق فقط خداست.

﴿وَءَاتَيۡنَا مُوسَى ٱلۡكِتَٰبَ وَجَعَلۡنَٰهُ هُدٗى لِّبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُواْ مِن دُونِي وَكِيلٗا ٢ ذُرِّيَّةَ مَنۡ حَمَلۡنَا مَعَ نُوحٍۚ إِنَّهُۥ كَانَ عَبۡدٗا شَكُورٗا ٣ وَقَضَيۡنَآ إِلَىٰ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ فِي ٱلۡكِتَٰبِ لَتُفۡسِدُنَّ فِي ٱلۡأَرۡضِ مَرَّتَيۡنِ وَلَتَعۡلُنَّ عُلُوّٗا كَبِيرٗا ٤ فَإِذَا جَآءَ وَعۡدُ أُولَىٰهُمَا بَعَثۡنَا عَلَيۡكُمۡ عِبَادٗا لَّنَآ أُوْلِي بَأۡسٖ شَدِيدٖ فَجَاسُواْ خِلَٰلَ ٱلدِّيَارِۚ وَكَانَ وَعۡدٗا مَّفۡعُولٗا ٥ ثُمَّ رَدَدۡنَا لَكُمُ ٱلۡكَرَّةَ عَلَيۡهِمۡ وَأَمۡدَدۡنَٰكُم بِأَمۡوَٰلٖ وَبَنِينَ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ أَكۡثَرَ نَفِيرًا ٦ إِنۡ أَحۡسَنتُمۡ أَحۡسَنتُمۡ لِأَنفُسِكُمۡۖ وَإِنۡ أَسَأۡتُمۡ فَلَهَاۚ فَإِذَا جَآءَ وَعۡدُ ٱلۡأٓخِرَةِ لِيَسُ‍ُٔواْ وُجُوهَكُمۡ وَلِيَدۡخُلُواْ ٱلۡمَسۡجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٖ وَلِيُتَبِّرُواْ مَا عَلَوۡاْ تَتۡبِيرًا ٧ عَسَىٰ رَبُّكُمۡ أَن يَرۡحَمَكُمۡۚ وَإِنۡ عُدتُّمۡ عُدۡنَاۚ وَجَعَلۡنَا جَهَنَّمَ لِلۡكَٰفِرِينَ حَصِيرًا ٨﴾ [الإسراء:2-8]

**ترجمه:** و موسی را کتاب دادیم و آن را هدایتی برای بنی اسرائیل قرار دادیم که غیر مرا وکیل نگیرید(2) ای فرزندان آنان که با نوح (بر کشتی) حملشان کردیم محققا او بندۀ شکرگزاری بود(3) و در کتاب (تورات) به بنی اسرائیل اعلام نمودیم که البته در زمین دو مرتبه فساد خواهید کرد و البتّه طغیان خواهید طغیان بزرگی(4) پس چون نوبت نخستین آن دو فرارسد، بندگانی از خود را برضدّ شما برانگیزیم که صاحبان سطوت سختی باشند پس تا درون خانه‌ها جستجو کنند و این وعده شدنی بود(5) سپس بازآوریم برای شما حمله و نصرت بر ایشان را (و شمارا برآنان غلبه دهیم) و شما را بااموال و فرزندان مدد نماییم و شما را (ازحیث نفرات) شمارۀ زیادتری قرار دهیم(6) اگر نیکی کردید به خودتان نیکی کرده‌اید و اگر بد کردید به خود کرده­اید، پس چون وعدۀ دیگر آید (نوبت بعدی مجازات شما فرارسد، باز بندگانی را برضدّ شما برانگیزیم) تا چهره­هایتان را زشت سازند و تا داخل مسجد شوند چنانکه بار اوّل داخل شدند و تا تباه گردانند آنچه را که بر آن غالب شوند به نهایت تباهی(7) شاید پروردگارتان برشما رحم کند واگر(به گناه) عودکنید ما نیز(به کیفر) عود خواهیم کرد و دوزخ را برای کافران محبس قرار داده­ایم(8).

**نکات:** جملۀ﴿لَتُفۡسِدُنَّ...﴾دلالت دارد که یهود و بنی اسرائیل دو مرتبه فسادشان زیاد شد به طوری که در هر مرتبه برحسب وعدۀ الهی عده‌ای از مردم با سطوت و با شوکت بر آنان مسلط شدند و ایشان را کشتند و اسیر کردند و تا کنج خانه‌های ایشان قتل و غارت را رسانیدند. نوبت اول، ممکن است بگوییم زمان غلبۀ **«بُختُ نَصَّر**» بر ایشان بوده. و زمان دوم سلطان قسطنطنیه. و یا زمان اول زمان حضرت داود، **جالوت** بوده است. به هرحال در هر مرتبه از یهود قتل و غارت عمومی شد و چنان شد که از تورات نیز اثری نماند و مسجد بیت المقدس مخروبه گردید. و جملۀ: ﴿إِنۡ أَحۡسَنتُمۡ أَحۡسَنتُمۡ...﴾ ممکن است خطاب به یهود بوده و ممکن است خطاب به مسلمین باشد. و لام؛ ﴿لِيَسُ‍ُٔواْ﴾را در ترجمه لام علت گرفتیم یعنی لام جاره و اگر لام امر باشد در اینجا و هم در ﴿لِيَدۡخُلُوا﴾ و در﴿وَلِيُتَبِّرُواْ﴾، باز از جهت معنی اشکالی پیدا نمی‌کند. و کلمۀ ﴿حَصِيرًا﴾ بمعنی؛ محصور است.

﴿إِنَّ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ يَهۡدِي لِلَّتِي هِيَ أَقۡوَمُ وَيُبَشِّرُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱلَّذِينَ يَعۡمَلُونَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أَنَّ لَهُمۡ أَجۡرٗا كَبِيرٗا ٩ وَأَنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ أَعۡتَدۡنَا لَهُمۡ عَذَابًا أَلِيمٗا ١٠ وَيَدۡعُ ٱلۡإِنسَٰنُ بِٱلشَّرِّ دُعَآءَهُۥ بِٱلۡخَيۡرِۖ وَكَانَ ٱلۡإِنسَٰنُ عَجُولٗا ١١﴾ [الإسراء:9-11]

**ترجمه:** به درستی که این قرآن به آنچه درست‌تر است هدایت می‌کند و مؤمنانی را که عمل‌های شایسته می‌کنند بشارت می‌دهد که برای ایشان اجر بزرگی است(9) و محققا آنانکه به آخرت ایمان نمی‌آورند برای ایشان عذاب دردناکی مهیا کرده‌ایم(10) و انسان درخواست می‌کند شر را مانند درخواست او خیر را و انسان عجول بوده است(11).

**نکات:** ﴿إِنَّ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ﴾ دلالت دارد که صحیح‌ترین عقاید و اعمال را قرآن نشان داده است. منتهی این است که ملت اسلام در قرآن تدبّر نکرده و عقاید و اعمال خود را از قرآن نگرفته، بلکه از کتب بزرگان خود گرفته و لذا در بسیاری از موارد به گمراهی و غلط رفته است. و کلمۀ ﴿يَدۡعُ﴾ به سکون دال و ضم عین از مادۀ دعو می‌باشد، چنانکه مورد توافق تمام قراء است و ما نیز طبق همین ترجمه کردیم. و در کتابت قرآن واو لام الفعل نوشته نشده است. در صورتی که طبق قواعد باید نوشته شود چون در قرآن صحابه و تابعین که از روی قرآن رسول خداص استنساخ می‌کردند نوشته نبوده بعد از ایشان برای اینکه تغییر و تصرفی در چگونگی کتابت قرآن نشود ننوشته‌اند و این دلیل بر این است که کاملاً در حفظ و نقل قرآن چنانکه بوده، مواظبت شده است.

﴿وَجَعَلۡنَا ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ ءَايَتَيۡنِۖ فَمَحَوۡنَآ ءَايَةَ ٱلَّيۡلِ وَجَعَلۡنَآ ءَايَةَ ٱلنَّهَارِ مُبۡصِرَةٗ لِّتَبۡتَغُواْ فَضۡلٗا مِّن رَّبِّكُمۡ وَلِتَعۡلَمُواْ عَدَدَ ٱلسِّنِينَ وَٱلۡحِسَابَۚ وَكُلَّ شَيۡءٖ فَصَّلۡنَٰهُ تَفۡصِيلٗا ١٢﴾

[الإسراء:12]

**ترجمه:** و شب و روز را دو آیت و نشانۀ قدرت و دلیل خلق بر مصالح دین و دنیا قرار دادیم پس آیۀ شب را تاریک نمودیم و آیۀ نهار را روشنی قرار دادیم تا از فضل پروردگار خودتان بجویید و تا شمارۀ سال‌ها و حساب را بدانید و هر چیزی را توضیح دادیم توضیح کاملی(12).

**نکات:** ﴿فَمَحَوۡنَآ ءَايَةَ ٱلَّيۡلِ﴾، محو در اینجا بمعنی «جعلناها محواً» می‌باشد یعنی؛ شب را محو کننده و تاریک قرار دادیم. یعنی؛ شب اشیاء را از نظر محو می‌کند. یعنی آن را مظلم قرار دادیم. پس آن را برطرف کرده و روز را روشنی و وسیلۀ بینایی قرار دادیم، و اینها نشانۀ قدرت و تدبیر منظم حق‌تعالی و دلیل بر حکمت اوست. به اضافه به واسطۀ آمدن شب و روز انسان می‌تواند به کسب و کار و راحتی بپردازد و به واسطۀ ماه و خورشید و هلال و بدر شدن ماه می‌تواند ساعات و هفته و ماه و سال را به حساب در آورد. «سبحان الخالق المدبّر».

﴿وَكُلَّ إِنسَٰنٍ أَلۡزَمۡنَٰهُ طَٰٓئِرَهُۥ فِي عُنُقِهِۦۖ وَنُخۡرِجُ لَهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ كِتَٰبٗا يَلۡقَىٰهُ مَنشُورًا ١٣ ٱقۡرَأۡ كِتَٰبَكَ كَفَىٰ بِنَفۡسِكَ ٱلۡيَوۡمَ عَلَيۡكَ حَسِيبٗا ١٤ مَّنِ ٱهۡتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهۡتَدِي لِنَفۡسِهِۦۖ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيۡهَاۚ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٞ وِزۡرَ أُخۡرَىٰۗ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبۡعَثَ رَسُولٗا ١٥﴾ [الإسراء:13-15]

**ترجمه:** و خیر و شر هر انسانی را ملازم گردنش نمودیم و برای او در روز قیامت کتابی را بیرون می‌آوریم که آن را گشوده می‌بیند(13) کتابت را بخوان امروز نفس تو بر خودت حساب‌کنندۀ کافی است(14) هرکس هدایت یابد پس همانا برای خودش هدایت یافته و هرکس گمراه شد پس همانا علیه خودش گمراه می‌شود و هیچ بردارنده‌ای گناه دیگری را بر ندارد و ما عذاب‌کننده نباشیم تا بفرستیم رسولی را(15).

**نکات:** ﴿طَٰٓئِرَهُۥ﴾ در اینجا عمل انسان است که تشبیه به طائر شده و طائر پرنده می‌باشد. خدا می‌فرماید: پروندۀ عمل مانند پرنده به گردن صاحبش چسبیده و ملازم اوست و از او جدا نشود. و طائر را به معنی بخت نیز گرفته‌اند، بخت خوب و بد دارد. نیک بختی و بدبختی، چون عمل انسان سبب نیکبختی و بدبختی او می‌شود، اطلاق مسبب بر سبب شده و سبب را که عمل باشد طائر گفته‌اند. و معنی؛ ﴿وَنُخۡرِجُ لَهُۥ...﴾ این است که اوصاف و نقوشی که در نفس انسان از تکرار عمل حاصل شده، روز قیامت از عمق روح و بدن به صورت کتابی خارج می‌شود. و جملۀ: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبۡعَثَ رَسُولٗا﴾، دلالت دارد بر عدل الهی که بی‌جهت کسی را عذاب نمی‌کند، و تا پیامبر نفرستد و رضا و غضب الهی را به مردم نرساند عذابی نمی‌کند. اگر کسی بگوید: پس عقل چه کاره است؟ آیا خدا به واسطۀ حکم عقل عذاب نمی‌کند؟ جواب این است که؛ احکام عقلیّه برای جلب نفع و دفع ضرر باقی است و هر چه عقل حکم کند اثر وضعی آن مترتب خواهد شد. امّا عذاب أخروی و یا عذاب دنیوی إلهی لطفا قبل از بعثت رسول برداشته شده است. و جملۀ: ﴿وَلَا تَزِرُ...﴾ دلالت دارد که هیچ کس را برای گناه کس دیگر عذاب نمی‌کنند، مگر اینکه شخصی به اجبار سبب عمل دیگری شده باشد که گناه و مؤاخذه بر سبب خواهد بود. اما خدا اطفال را به گناه و کفر پدران عذاب نمی‌کند و میّت را به گریۀ اهلش نباید عذاب کند. و روایت رسول خداص «إِنَّ الْمَيِّتَ لَيُعَذَّبُ بِبُكَاءِ أَهْلِه‏»، صحّت و سقمش معلوم نیست.

﴿وَإِذَآ أَرَدۡنَآ أَن نُّهۡلِكَ قَرۡيَةً أَمَرۡنَا مُتۡرَفِيهَا فَفَسَقُواْ فِيهَا فَحَقَّ عَلَيۡهَا ٱلۡقَوۡلُ فَدَمَّرۡنَٰهَا تَدۡمِيرٗا ١٦ وَكَمۡ أَهۡلَكۡنَا مِنَ ٱلۡقُرُونِ مِنۢ بَعۡدِ نُوحٖۗ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِۦ خَبِيرَۢا بَصِيرٗا ١٧﴾ [الإسراء:16-17]

**ترجمه:** و چون اراده کنیم هلاکت قریه‌ای را که بزرگان و متنعمان ایشان را فرمان داده‌ایم پس در آن قریه نافرمانی کنند در نتیجه حکم به عذاب بر آن قریه ثابت شود پس از آن هلاکشان کنیم هلاکت کاملی(16) و چه بسیار از مردم قرن‌های پس از نوح را هلاکت کرده‌ایم و بس است که پروردگارت به گناهان بندگانش آگاه و بیناست(17).

**نکات:** جملۀ: ﴿أَمَرۡنَا مُتۡرَفِيهَا﴾، صفت است برای ﴿قَرۡيَةً﴾ یعنی چون بزرگان و ثروتمندان قریه به­جای اطاعت از ما، نافرمانی کنند و زیردستان آنان نیز قهراً از ایشان پیروی کنند و این باعث می‌شود که خدا ارادۀ عذاب و هلاکت ایشان کند. پس اشکال نشود به اینکه چگونه خدا ارادۀ هلاکت ایشان می‌کند و وسایل هلاکت ایشان را فراهم می‌کند. و جملۀ ﴿وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ...﴾ دلالت دارد که غیر از خدا احدی از مخلوق به گناهان بندگان او آگاهی ندارد، پس روایاتی که می‌گوید اعمال بندگان را فلان پیامبر و یا فلان بندۀ صالح می‌داند و یا برای او می‌برند تماماً مجعول و برخلاف قرآن و برخلاف عدالت و ستاریّت حق است. ﴿أَمَرۡنَا﴾ به معنی؛ كثَّرنا نیز آمده است یعنی؛ «كَثَّرْنَا عَدَدَ الْـمُتَرَفِینَ فَفَسَقُوا»**([[96]](#footnote-96))**، که در یکی از لغات و لهجه‌های عرب، آمَرْنا وأَمَّرْنَا به معنی كثَّرنا می­باشد([[97]](#footnote-97)).

﴿مَّن كَانَ يُرِيدُ ٱلۡعَاجِلَةَ عَجَّلۡنَا لَهُۥ فِيهَا مَا نَشَآءُ لِمَن نُّرِيدُ ثُمَّ جَعَلۡنَا لَهُۥ جَهَنَّمَ يَصۡلَىٰهَا مَذۡمُومٗا مَّدۡحُورٗا ١٨ وَمَنۡ أَرَادَ ٱلۡأٓخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعۡيَهَا وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَأُوْلَٰٓئِكَ كَانَ سَعۡيُهُم مَّشۡكُورٗا ١٩ كُلّٗا نُّمِدُّ هَٰٓؤُلَآءِ وَهَٰٓؤُلَآءِ مِنۡ عَطَآءِ رَبِّكَۚ وَمَا كَانَ عَطَآءُ رَبِّكَ مَحۡظُورًا ٢٠﴾ [الإسراء:18-20]

**ترجمه:** هر‌کس دنیا را بخواهد برای او در این دنیا تعجیل می‌کنیم آنچه بخواهیم برای هر کس بخواهیم سپس برای او دوزخ را قرار می‌دهیم که به آن در آید در حالی که نکوهش و رانده شده باشد(18) و هرکس سرای دیگر را بخواهد و برای آن سعی خود را به انجام رساند در حالی که او مؤمن باشد پس آنان سعیشان مورد تشکر است(19) همه را مدد می‌دهیم آنان و آنان (یعنی دنیا طلبان و آخرت طلبان) را از عطاء پروردگارت و عطاء پروردگارت باز داشته و ممنوع نبوده است(20).

**نکات:** جملۀ: ﴿مَّن كَانَ يُرِيدُ ٱلۡعَاجِلَةَ....﴾﴿وَمَنۡ أَرَادَ ٱلۡأٓخِرَةَ﴾**،** دلالت دارد که هرکس هرچه بخواهد وسائل آن را خدا برای او فراهم کرده هرقدر خدا بخواهد به او می‌دهد. و جملۀ ﴿مَا نَشَآءُ لِمَن نُّرِيدُ﴾، دلالت دارد که سعی بی‌فایده نیست ولی به هدف رسیدن و تمام مقصود را درک کردن و رسیدن منوط است به خواست خدا. ﴿كُلّٗا نُّمِدُّ...﴾ دلالت دارد که مدد کفار و مؤمنین همه با خداست و دیگری نیست که بتواند مدد به کسی بدهد یعنی مدد دهندۀ غیبی منحصر به خداست، پس کسانی که از غیرخدا مدد می‌خواهند و یا می‌گویند: یا علی مدد، در گمراهی و شرک غوطه‌ورند و هنوز معنی؛ ﴿وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ﴾را درک نکرده‌اند، ولی از کسی که زنده و حاضر باشد می‌توان به عنوان تعاون مدد خواست، آن هم نه مدد تکوینی.

﴿ٱنظُرۡ كَيۡفَ فَضَّلۡنَا بَعۡضَهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖۚ وَلَلۡأٓخِرَةُ أَكۡبَرُ دَرَجَٰتٖ وَأَكۡبَرُ تَفۡضِيلٗا ٢١ لَّا تَجۡعَلۡ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ فَتَقۡعُدَ مَذۡمُومٗا مَّخۡذُولٗا ٢٢ ۞وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنًاۚ إِمَّا يَبۡلُغَنَّ عِندَكَ ٱلۡكِبَرَ أَحَدُهُمَآ أَوۡ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُل لَّهُمَآ أُفّٖ وَلَا تَنۡهَرۡهُمَا وَقُل لَّهُمَا قَوۡلٗا كَرِيمٗا ٢٣ وَٱخۡفِضۡ لَهُمَا جَنَاحَ ٱلذُّلِّ مِنَ ٱلرَّحۡمَةِ وَقُل رَّبِّ ٱرۡحَمۡهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرٗا ٢٤﴾ [الإسراء:21-24]

**ترجمه:** بنگر چگونه بعضی از ایشان را بر بعضی برتری دادیم و محققاً سرای دیگر درجاتش بزرگتر و برتری آن بیشتر است(21) با خدا ملجأ دیگری قرار مده پس نکوهش شده و واگذاشته شده می‌نشینی(22) و پروردگار تو حکم کرده که جز او را نپرستیدن و به والدین نکوئی نمودن که اگر یکی از ایشان و یا هردوشان نزد تو به پیری برسند به آنان اف مگو و زجرشان مده و با ایشان خوش گفتار باش(23) و از روی مهربانی برای ایشان بال تواضع را فرود آور و بگو پروردگارا ایشان را رحمت کن چنانکه مرا در حال خردی تربیت کردند(24).

نکات: **﴿**فَضَّلۡنَا...**﴾** دلالت دارد که خدا بعضی از افراد انسان را در دنیا بر بعضی دیگر برتری داده. امّا از چه جهت برتری داده، در آیه ذکر نشده، اطلاق دارد، البته مؤمن را بر کافر و مشرک برتری داده. آن را که سعی می‌کند بر تارک سعی برتری داده. پیغمبر را بر غیر او برتری داده. البته اینها حکمتی دارد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نداند بنده اسرار خدا را |  | نزیبد گفتن چون و چرا را |

ولی مسلم این است که هر‌کس را بقدر لیاقتش و بقدر سعیش می‌دهد.

﴿رَّبُّكُمۡ أَعۡلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمۡۚ إِن تَكُونُواْ صَٰلِحِينَ فَإِنَّهُۥ كَانَ لِلۡأَوَّٰبِينَ غَفُورٗا ٢٥ وَءَاتِ ذَا ٱلۡقُرۡبَىٰ حَقَّهُۥ وَٱلۡمِسۡكِينَ وَٱبۡنَ ٱلسَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرۡ تَبۡذِيرًا ٢٦ إِنَّ ٱلۡمُبَذِّرِينَ كَانُوٓاْ إِخۡوَٰنَ ٱلشَّيَٰطِينِۖ وَكَانَ ٱلشَّيۡطَٰنُ لِرَبِّهِۦ كَفُورٗا ٢٧ وَإِمَّا تُعۡرِضَنَّ عَنۡهُمُ ٱبۡتِغَآءَ رَحۡمَةٖ مِّن رَّبِّكَ تَرۡجُوهَا فَقُل لَّهُمۡ قَوۡلٗا مَّيۡسُورٗا ٢٨﴾ [الإسراء:25-28]

**ترجمه:** پروردگار شما به آنچه در نفسهای شماست داناتر است، اگر شایسته باشید، به درستی که او برای بازگشت کنندگان آمرزنده است (25) و حق نزدیکان و مسکین و ابن السبیل را بده و به اسراف مکوش(26) که اسراف ‌کنندگان برادران شیطانند و شیطان برای پروردگارش کفران پیشه است(27) و اگر از ایشان اعراض کردی برای طلب رحمت از پروردگار که به آن امیدواری، پس برای ایشان نرم‌گو باش و به آسانی سخن بگو(28).

**نکات:** جملۀ: ﴿رَّبُّكُمۡ أَعۡلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمۡ﴾، دلالت دارد که خدایی که هستی به ما داده از خود ما داناتر است به خصوصیات، صفات قلبی و خیالات نفسانی ما. بنابراین دستوراتی که داده برای اصلاح ما، باید بدانیم، چون داناتر است به ذات و صفات ما، پس به اصلاح ما نیز داناتر است. و جملۀ: ﴿وَءَاتِ ذَا ٱلۡقُرۡبَىٰ حَقَّهُۥ﴾، دلالت ندارد که حق ذی القربی چه مقدار است، و لذا شافعی گفته: انفاق بر اولاد و والدین واجب است و بر غیر‌ایشان وجوبش ثابت نیست. و تبذیر عبارت است از مصرف کردن مال در غیر اطاعت خدا، ولی در طاعت خدا هر قدر انسان خرج کند تبذیر نباشد.

﴿وَلَا تَجۡعَلۡ يَدَكَ مَغۡلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبۡسُطۡهَا كُلَّ ٱلۡبَسۡطِ فَتَقۡعُدَ مَلُومٗا مَّحۡسُورًا ٢٩ إِنَّ رَبَّكَ يَبۡسُطُ ٱلرِّزۡقَ لِمَن يَشَآءُ وَيَقۡدِرُۚ إِنَّهُۥ كَانَ بِعِبَادِهِۦ خَبِيرَۢا بَصِيرٗا ٣٠ وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ أَوۡلَٰدَكُمۡ خَشۡيَةَ إِمۡلَٰقٖۖ نَّحۡنُ نَرۡزُقُهُمۡ وَإِيَّاكُمۡۚ إِنَّ قَتۡلَهُمۡ كَانَ خِطۡ‍ٔٗا كَبِيرٗا ٣١ وَلَا تَقۡرَبُواْ ٱلزِّنَىٰٓۖ إِنَّهُۥ كَانَ فَٰحِشَةٗ وَسَآءَ سَبِيلٗا ٣٢ وَلَا تَقۡتُلُواْ ٱلنَّفۡسَ ٱلَّتِي حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلۡحَقِّۗ وَمَن قُتِلَ مَظۡلُومٗا فَقَدۡ جَعَلۡنَا لِوَلِيِّهِۦ سُلۡطَٰنٗا فَلَا يُسۡرِف فِّي ٱلۡقَتۡلِۖ إِنَّهُۥ كَانَ مَنصُورٗا ٣٣﴾

[الإسراء:29-33]

**ترجمه:** و دست خود را بستۀ به گردنت قرار مده و آن را مگشا تمام گشودن که بنشینی ملامت شده و از کار مانده(29) به درستی که پروردگارت برای هرکس بخواهد روزی را می‌گشاید و(یا) تنگ می‌گیرد زیرا او به بندگانش آگاه و بیناست(30) و اولاد خود را از ترس تنگدستی مکشید ما آنان و شما را روزی می‌دهیم به درستی که کشتن ایشان خطایی است بزرگ(31) و به زنا نزدیک نشوید زیرا آن کاری زشت و بد راهی است(32) و نفس محترمی را که خدا حرام کرده مکشید مگر به حق و آنکه مظلوم کشته شود پس به تحقیق برای ولی او قدرت و تسلطی (برقصاص) قرار دادیم پس نباید در کشتن زیاده­روی کند، زیرا او یاری شده است(33).

**نکات:** ﴿وَلَا تَجۡعَلۡ...﴾ خطاب به انسان است که باید دست او مانند انسان دست شکسته که به گردن بسته شده، وبال گردنش نباشد که برای انفاق دست خود را حرکت نمی‌دهد. و همچنین زیاد دست باز نباشد که هر چه دارد انفاق کند. ﴿وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ...﴾ خطاب به پدران است. و ابرار کسانی باشند که به اولاد و آباء نیکی نمایند. اما به اولاد برای آنکه آنان در نهایت ضعف و احتیاجند و کافلی جز والدین ندارند و به اضافه بی‌اعتنائی به اولاد مستلزم خرابی عالم و نسل آدم است و قتل اولاد اگر برای خوف فقر باشد این بدگمانی به خدا و قادر ندانستن اوست، و اگر برای غیرت بر دختران است، این سعی در تخریب عالم و نسل آدم است. ولی عرب دختران را می‌کشت برای عجز دختران از جنگ و قتل و غارت و برای آنکه چون فقیر بودند نکاح نشوند برای غیر کفو و این ننگی بود برای ایشان. به هرحال اقتضای رحمت و شفقت این است که دختر نیز مانند پسر است و باید در زیر پر و بال شفقّت پرورش یابد و برای انسان دو چیز لازم است: «التّعظیم لأمر الله، والشفقة لخلق الله»**([[98]](#footnote-98))**.

﴿وَلَا تَقۡرَبُواْ مَالَ ٱلۡيَتِيمِ إِلَّا بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ حَتَّىٰ يَبۡلُغَ أَشُدَّهُۥۚ وَأَوۡفُواْ بِٱلۡعَهۡدِۖ إِنَّ ٱلۡعَهۡدَ كَانَ مَسۡ‍ُٔولٗا ٣٤ وَأَوۡفُواْ ٱلۡكَيۡلَ إِذَا كِلۡتُمۡ وَزِنُواْ بِٱلۡقِسۡطَاسِ ٱلۡمُسۡتَقِيمِۚ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ وَأَحۡسَنُ تَأۡوِيلٗا ٣٥ وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰٓئِكَ كَانَ عَنۡهُ مَسۡ‍ُٔولٗا ٣٦ وَلَا تَمۡشِ فِي ٱلۡأَرۡضِ مَرَحًاۖ إِنَّكَ لَن تَخۡرِقَ ٱلۡأَرۡضَ وَلَن تَبۡلُغَ ٱلۡجِبَالَ طُولٗا ٣٧ كُلُّ ذَٰلِكَ كَانَ سَيِّئُهُۥ عِندَ رَبِّكَ مَكۡرُوهٗا ٣٨ ذَٰلِكَ مِمَّآ أَوۡحَىٰٓ إِلَيۡكَ رَبُّكَ مِنَ ٱلۡحِكۡمَةِۗ وَلَا تَجۡعَلۡ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ فَتُلۡقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومٗا مَّدۡحُورًا ٣٩﴾

[الإسراء:34-39]

**ترجمه:** و نزدیک مال یتیم نشوید جز به طریقی که آن بهتر است تا اینکه به رشد خود برسد و به پیمان وفا کنید زیرا که از پیمان بازخواست خواهد شد (34) و چون به کیل چیزی را بسنجید کیل تمام بدهید و به ترازوی درست و قپان صحیح وزن کنید که این بهتر و عاقبتش نیکوتر است(35) و به دنبال آنچه علم نداری مرو زیرا گوش و چشم و دل هر یک از اینها مورد پُرسش خواهد بود(36) و از راه کبر و ناز در زمین راه مرو زیرا تو زمین را هرگز نشکافی و هرگز به درازی کوه‌ها نرسی(37) هریک از این کارها بدش نزد پروردگارت ناپسند است(38) این از چیزهای حکمتی است که پروردگارت به تو وحی کرده و با خدا مقصود و معبود دیگری قرار مده که ملامت شده و رانده شده در دوزخ افکنده شوی (39).

**نکات:** مقصود از جملۀ: ﴿إِنَّ ٱلۡعَهۡدَ كَانَ مَسۡ‍ُٔولٗا﴾، این است که صاحب العهد کان مسئولا، به حذف مضاف، و ممکن است معنی ﴿إِنَّ ٱلۡعَهۡدَ كَانَ مَسۡ‍ُٔولٗا﴾، این باشد که «كان مورداً للسّؤال»، یعنی؛ سُئل عن صاحبه. و ممکن است استعارۀ تخییلیه باشد یعنی؛ «یخیل إن العهد رجل ویسئل عنه تبكیتا للناكث». و این جمله دلالت دارد بر وجوب وفا به تمام عقود. ﴿وَزِنُواْ بِٱلۡقِسۡطَاسِ ٱلۡمُسۡتَقِيمِ﴾، یکی از اوامری است که در قرآن مکرّر شده و شارع به آن اهمیت داده، اگر چه تفاوت حاصله به سبب نقصان کیل و وزن کم باشد ولی عقابش شدید است، برای اینکه محل احتیاج جمیع مردم در جمیع حالات می‌باشد. و باید نفوس آلوده نشود به سرقت مقدار حقیر و احتراز شدید بشود تا مردم چشم طمع به مال یکدیگر نداشته باشند و بایع و مشتری خیالشان راحت باشد، و هر کاسبی که به امانت و احتراز از چنین خیانت معروف شد، در مدت کمی دارای اموال کثیره خواهد شد. و البته خدا هم برکت می‌دهد چنانکه حضرت شعیب فرمود: ﴿بَقِيَّتُ ٱللَّهِ خَيۡرٞ لَّكُمۡ﴾. و ﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ﴾، دلیل است بر اینکه پیروی ظن و تقلید جایز نیست إلا ما استخرج بالدلیل. و جملۀ: ﴿ذَٰلِكَ مِمَّآ أَوۡحَىٰٓ إِلَيۡكَ رَبُّكَ مِنَ ٱلۡحِكۡمَة﴾، دلالت دارد که قرآن حکمت است، و هر‌کس به آن آگاه و عمل کند به خیر کثیر رسیده است چنانکه‌ در سورۀ بقره آیۀ 269 فرموده: ﴿وَمَن يُؤۡتَ ٱلۡحِكۡمَةَ فَقَدۡ أُوتِيَ خَيۡرٗا كَثِيرٗا﴾.

﴿أَفَأَصۡفَىٰكُمۡ رَبُّكُم بِٱلۡبَنِينَ وَٱتَّخَذَ مِنَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ إِنَٰثًاۚ إِنَّكُمۡ لَتَقُولُونَ قَوۡلًا عَظِيمٗا ٤٠ وَلَقَدۡ صَرَّفۡنَا فِي هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانِ لِيَذَّكَّرُواْ وَمَا يَزِيدُهُمۡ إِلَّا نُفُورٗا ٤١ قُل لَّوۡ كَانَ مَعَهُۥٓ ءَالِهَةٞ كَمَا يَقُولُونَ إِذٗا لَّٱبۡتَغَوۡاْ إِلَىٰ ذِي ٱلۡعَرۡشِ سَبِيلٗا ٤٢ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوّٗا كَبِيرٗا ٤٣ تُسَبِّحُ لَهُ ٱلسَّمَٰوَٰتُ ٱلسَّبۡعُ وَٱلۡأَرۡضُ وَمَن فِيهِنَّۚ وَإِن مِّن شَيۡءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمۡدِهِۦ وَلَٰكِن لَّا تَفۡقَهُونَ تَسۡبِيحَهُمۡۚ إِنَّهُۥ كَانَ حَلِيمًا غَفُورٗا ٤٤﴾ [الإسراء:40-44]

**ترجمه:** آیا پروردگارتان شما را به (داشتن) پسران برگزید و از فرشتگان برای خود دخترانی گرفت؟! به حقیقت شما سخنی بزرگ می‌گویید(40) و البته در این قرآن به صور گوناگون (حقایق را) بیان کردیم تا پند گیرند ولی نمی‌افزاید ایشان را مگر نفرت(41) بگو اگر آن‌چنان‌که می‌گویند با خدا، إله‌های دیگری بود درآن­صورت (آن­خدایان) به سوی خدای صاحب عرش راهی جسته بودند(42) او منزه و برتر است از آنچه می‌گویند برتری بزرگی(43) شهادت بر تنزیه او می‌دهد آسمان‌های هفتگانه و زمین و کسانی که در آنهاست و نیست چیزی مگر اینکه به ستایش او تسبیح می‌کند ولیکن تسبیح ایشان را نمی‌فهمید به درستی که او بردبار و آمرزنده باشد(44)

**نکات:** مشرکین از دختر عار داشتند و با این حال خدا را دارای دختر می‌دانستند و معتقد بودند که فرشتگان، دختران خدایند! حق‌تعالی جل شأنه می‌فرماید این گفتار شما سخن باطل بزرگی است زیرا خدا را نعوذ بالله ناقص و کمتر از خود دانسته‌اید. و جملۀ: ﴿إِذٗا لَّٱبۡتَغَوۡاْ...﴾ ممکن است اشاره باشد به دلیل تمانع یعنی این إله‌های متعدده بر یکدیگر غلبه می‌کردند و بر عرش قدرت تکیه می‌کردند. و ممکن است اشاره باشد به اینکه شما از این إله‌ها تقرب می‌خواهید اگر از اینها کاری ساخته بود خود راه تقربی با خدای رب العرش پیدا کرده و برای خود مقامی کسب می‌کردند. و کلمۀ: ﴿عُلُوّٗا كَبِيرٗا﴾، دلالت دارد بر بعد زیاد بین ممکن الذات و واجب الذات و بین القدیم و الحادث، و الغنی و المحتاج. و مخفی نماند که مقصود از تسبیح موجودات و حمد آنها تسبیح مقالی نیست زیرا نفهمیدن مقال آنها جرم نیست و لذا در آخر آیه فرموده: ﴿إِنَّهُۥ كَانَ حَلِيمًا غَفُورٗا﴾، و به علاوه خدا فرموده: ﴿لَّا تَفۡقَهُونَ﴾، و اگر مقالی بود فرموده بود «لا تسمعون تسبیحهم». و تسبیح حالی موجودات مانند تحمید آنها می‌باشد. و همچنین سجدۀ اشیاء چنانکه در سورۀ رحمن فرموده: ﴿وَٱلنَّجۡمُ وَٱلشَّجَرُ يَسۡجُدَانِ﴾([[99]](#footnote-99)). پس آنچه را می‌توان تدبّر کرد و عدم تدبّر باعث بر عدم فهم شده و خدا مشرکین را مذمّت کرده همان تسبیح حالی است.

﴿وَإِذَا قَرَأۡتَ ٱلۡقُرۡءَانَ جَعَلۡنَا بَيۡنَكَ وَبَيۡنَ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ حِجَابٗا مَّسۡتُورٗا ٤٥ وَجَعَلۡنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ أَكِنَّةً أَن يَفۡقَهُوهُ وَفِيٓ ءَاذَانِهِمۡ وَقۡرٗاۚ وَإِذَا ذَكَرۡتَ رَبَّكَ فِي ٱلۡقُرۡءَانِ وَحۡدَهُۥ وَلَّوۡاْ عَلَىٰٓ أَدۡبَٰرِهِمۡ نُفُورٗا ٤٦ نَّحۡنُ أَعۡلَمُ بِمَا يَسۡتَمِعُونَ بِهِۦٓ إِذۡ يَسۡتَمِعُونَ إِلَيۡكَ وَإِذۡ هُمۡ نَجۡوَىٰٓ إِذۡ يَقُولُ ٱلظَّٰلِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلٗا مَّسۡحُورًا ٤٧ ٱنظُرۡ كَيۡفَ ضَرَبُواْ لَكَ ٱلۡأَمۡثَالَ فَضَلُّواْ فَلَا يَسۡتَطِيعُونَ سَبِيلٗا ٤٨﴾ [الإسراء:45-48]

**ترجمه:** و چون قرآن را بخوانی بین تو و بین آنان که ایمان به آخرت نمی‌آورند پردۀ نهانی (نادیدنی) قرار می‌دهیم(45) و بر دل‌های ایشان پوشش‌های قرار دادیم تا آن را نفهمند و در گوشهاشان سنگینی نهادیم و چون پروردگارت را در قرآن تنها به یاد آری با نفرت پشت می­کنند (تا قرآن را نشنوند) (46) وقتی که به سوی تو گوش می‌دارند ما داناتریم برای چه منظور گوش می‌دهند و(نیز)آنگاه که ایشان در رازند، آنگاه که ستمگران می‌گویند پیروی نمی‌کنید مگر مرد سحر شده‌ای را(47) بنگر چگونه برای تو مَثَل‌ها زدند پس گمراه شدند که راهی را (برای هدایت) نتوانند یافت (48).

**نکات:** چون رسول خداص قرائت قرآن می‌کرد، می‌آمدند دست می‌زدند، و سوت می‌کشیدند و یا اشعاری می‌خواندند مثلاً زن ابولهب می‌آمد و می‌خواند: «مذمما أتینا ودینه قلینا وأمره عصینا»([[100]](#footnote-100))، و چون تعصب و عناد پرده و حجابی نامرئی بوده میان مشرکین و میان رسول خداص و لذا فرموده: ﴿حِجَابٗا مَّسۡتُورٗا﴾، یعنی حجابا غیرمرئیّا. و مقصود از جملۀ: ﴿وَجَعَلۡنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ أَكِنَّةً...﴾ همین است که دل‌های اینان در پناه کفر و تعصّب رها شده، و خدای تعالی تعصب ایشان را ستر بر دلهاشان قرار داده همان تعصب و کفری که خود اختیار کرده‌اند، چون اینها را خدا وسیلۀ ستر قرار داده و لذا فرموده: ﴿وَجَعَلۡنَا﴾.

﴿وَقَالُوٓاْ أَءِذَا كُنَّا عِظَٰمٗا وَرُفَٰتًا أَءِنَّا لَمَبۡعُوثُونَ خَلۡقٗا جَدِيدٗا ٤٩ ۞قُلۡ كُونُواْ حِجَارَةً أَوۡ حَدِيدًا ٥٠ أَوۡ خَلۡقٗا مِّمَّا يَكۡبُرُ فِي صُدُورِكُمۡۚ فَسَيَقُولُونَ مَن يُعِيدُنَاۖ قُلِ ٱلَّذِي فَطَرَكُمۡ أَوَّلَ مَرَّةٖۚ فَسَيُنۡغِضُونَ إِلَيۡكَ رُءُوسَهُمۡ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هُوَۖ قُلۡ عَسَىٰٓ أَن يَكُونَ قَرِيبٗا ٥١ يَوۡمَ يَدۡعُوكُمۡ فَتَسۡتَجِيبُونَ بِحَمۡدِهِۦ وَتَظُنُّونَ إِن لَّبِثۡتُمۡ إِلَّا قَلِيلٗا ٥٢﴾ [الإسراء:49-52]

**ترجمه:** و گفتند: آیا چون ما استخوان‌های پوسیده و ریزه ریزه شدیم آیا برانگیخته و زندۀ به خلق جدیدی خواهیم شد(49) بگو: سنگ باشید و یا آهن(50) و یا مخلوقی از آنچه در ذهن شما بزرگ می‌آید (قطعاً زنده خواهید شد) پس از آن می‌گویند: چه کس ما را بر می‌گرداند؟ بگو: آنکه شما را اولین مرتبه ایجاد کرد. پس از آن سرهاشان را به سوی تو می‌جنبانند و می‌گویند: چه وقت خواهد بود؟ بگو: شاید نزدیک باشد(51) روزی که شما را بخوانند که با ستایش وی اجابت کنید و گمان می‌برید که درنگ نکرده‌اید مگر اندکی(52).

**نکات:** چون رسول خداص را به استهزاء می‌گرفتند و او را مسحور می‌خواندند و یک دلیل ایشان این بود که می‌گفتند: او می‌گوید چون ما پوسیده و ذرّات متفرقه شدیم دو مرتبه زنده خواهیم شد. خدای تعالی در جواب گوید: استخوان پوسیده که حیات داشته و به حیات نزدیک است شما اگر سنگ و آهن هم باشید که به حیات بسیار دور است، باز خدا قدرت دارد که سنگ و آهن را زنده کند زیرا به عناصر پراکندۀ اجسام شما احاطه دارد و قدرت بر احیاء نیز دارد.

﴿وَقُل لِّعِبَادِي يَقُولُواْ ٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُۚ إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ يَنزَغُ بَيۡنَهُمۡۚ إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ كَانَ لِلۡإِنسَٰنِ عَدُوّٗا مُّبِينٗا ٥٣ رَّبُّكُمۡ أَعۡلَمُ بِكُمۡۖ إِن يَشَأۡ يَرۡحَمۡكُمۡ أَوۡ إِن يَشَأۡ يُعَذِّبۡكُمۡۚ وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ عَلَيۡهِمۡ وَكِيلٗا ٥٤ وَرَبُّكَ أَعۡلَمُ بِمَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۗ وَلَقَدۡ فَضَّلۡنَا بَعۡضَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ عَلَىٰ بَعۡضٖۖ وَءَاتَيۡنَا دَاوُۥدَ زَبُورٗا ٥٥﴾ [الإسراء:53-55]

**ترجمه:** و به بندگانم بگو که بگویند آنچه را که آن نیکوتر است، زیرا شیطان میان آنان فتنه (و دشمنی)می‌افکند به درستی که شیطان برای انسان دشمن آشکاری است(53) پروردگار شما به شما داناتر است اگر بخواهد رحمتش را شامل حالتان می‌کند و یا اینکه عذابتان می‌کند و ما تو را وکیل بر ایشان نفرستادیم(54) و پروردگارت به هرکه در آسمان‌ها و زمین است داناتراست و به یقین ما بعضی پیغمبران را بر بعضی برتری دادیم و به داود زبور دادیم(55).

**نکات:** مقصود از ﴿لِّعِبَادِي﴾ ممکن است است کفار باشد و ممکن است مؤمنین و ممکن است أعم باشد، هرکدام باشد صحیح است، مقصود این است که سخن خود را در دعوت به هدایت نیکوتر کنند و مخلوط به فحش و سب نکنند که شیطان را بهانه می‌شود برای فتنه و فساد گمراه کردن، همانطور که فرموده: ﴿ٱدۡعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلۡحِكۡمَةِ وَٱلۡمَوۡعِظَةِ ٱلۡحَسَنَةِ﴾([[101]](#footnote-101))[النحل: 125]، و فرموده: ﴿وَلَا تُجَٰدِلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ إِلَّا بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ﴾([[102]](#footnote-102))[العنكبوت: 46].

﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِهِۦ فَلَا يَمۡلِكُونَ كَشۡفَ ٱلضُّرِّ عَنكُمۡ وَلَا تَحۡوِيلًا ٥٦ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ يَبۡتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ ٱلۡوَسِيلَةَ أَيُّهُمۡ أَقۡرَبُ وَيَرۡجُونَ رَحۡمَتَهُۥ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُۥٓۚ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحۡذُورٗا ٥٧﴾ [الإسراء:56-57]

**ترجمه:** بگو غیر از خدا آن کسانی را که گمان می‌برید (ازآنها کاری برایتان ساخته است)

بخوانید، آنان مالک و عهده‌دار نیستند نه بر طرف کردن ضرر را از شما و نه تغییر دادن را(56) آن­کسانی را که ایشان (آنان را به معبودی) می‌خوانند، هرکدامشان که مقرّبتراند، خود به سوی پروردگارشان وسیله می‌جویند و به رحمت او امیدوارند و از عذاب او می‌ترسند به درستی که عذاب پروردگارت حذر شدنی بوده است(57).

**نکات:** مشرکین مکه توحید عبادی ایشان خراب بود یعنی مانند اهل زمان ما در عبادت برای خدا شریک می‌آورند مثلا قربانی برای غیرخدا می‌کردند همانطوری که برای خدا قربانی می‌کردند، حاجت از غیرخدا می‌خواستند همانطوری که از خدا می‌خواستند، در بلیّات، خدا و غیرخدا را برای کشف ضرر می‌خواندند. اگر کسی در قرآن تدبر کند می‌بیند قسمت مهمی از آیات قرآن رد است بر شرک در توحید عبادی، در همین آیۀ فوق خدا مذمت کرده از آنان که غیرخدا را یعنی بزرگان و مقربین إلهی را می‌خواندند که برای ایشان کشف ضرر نمایند و یا تغییر بدهند، خدا می‌فرماید آنان کاشف ضرر و تغییر دهندۀ احوال شما نیستند و مالک و عهده‌دار این کار نشده‌اند، آن بزرگان خود به دنبال وسیله می‌گردند تا به رحمت خدا برسند و یا از عذاب او برهند و معلوم است چنین کسانی که رجاء به رحمت پروردگار داشته و از عذاب او خائف بوده به هیچ وجه موجود بی‌جان مانند بت نبوده و بلکه نزدیکترین و مقربترین بندگان بودند که خدا فرموده قابل خواندن نیستند. با اين تفصیل که در این قبیل آیات داده شده باز ملت اسلام متوجه نیستند و به هزاران بهانه بلکه لجاجت، بزرگان دینی خود را که بیش ازهزار سال است از دنیا رفته و به عالم دیگر منتقل شده‌اند می‌خوانند و آنان را باب الحوائج می‌دانند، آیا این شرک چگونه از میان مسلمین نرفته و با این آیات واضحۀ قرآن، میان مسلمین مانده است. «ولهذا فلیتعجب المتعجبون»!

﴿وَإِن مِّن قَرۡيَةٍ إِلَّا نَحۡنُ مُهۡلِكُوهَا قَبۡلَ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ أَوۡ مُعَذِّبُوهَا عَذَابٗا شَدِيدٗاۚ كَانَ ذَٰلِكَ فِي ٱلۡكِتَٰبِ مَسۡطُورٗا ٥٨ وَمَا مَنَعَنَآ أَن نُّرۡسِلَ بِٱلۡأٓيَٰتِ إِلَّآ أَن كَذَّبَ بِهَا ٱلۡأَوَّلُونَۚ وَءَاتَيۡنَا ثَمُودَ ٱلنَّاقَةَ مُبۡصِرَةٗ فَظَلَمُواْ بِهَاۚ وَمَا نُرۡسِلُ بِٱلۡأٓيَٰتِ إِلَّا تَخۡوِيفٗا ٥٩﴾ [الإسراء:58-59]

ترجمه: و قریه‌ای نیست مگر اینکه ما هلاک‌کنندۀ آنیم پیش از روز قیامت و یا آن را عذاب خواهیم کرد عذاب سختی این در کتاب نوشته شده(58) و مانع ما نشد از فرستادن آیات مگر تکذیب پیشینیان به آن آیات، و آن شتر را در حالی که بینا کننده بود به قوم ثمود دادیم پس به آن ستم کردیم و نمی‌فرستیم آیات را مگر برای ترسانیدن(59).

**نکات:** مقصود از ﴿مُهۡلِكُوهَا﴾، این است که «مهلكو أهلها بالموت». و مقصود از ﴿مُعَذِّبُوهَا﴾، این است که «معذبو أهلها بعذاب الاستیصال»، و عذاب استیصال همان عذاب‌های دنیوی است که أمم قبلی مبتلا شدند یعنی مستأصل و بیچاره شدند. ﴿وَمَا مَنَعَنَآ...﴾ دلالت دارد بر اینکه هرمعجزه‌ای که مردم بخواهند و لو ممکن الوجود باشد باز اجابت نمی‌شود برای همان که أمم قبل از اسلام چنین معجزه‌ها خواستند و چون اتیان شد یا ایمان نیاوردند و یا پس از ایمان برگشتند. پس اعجاز قرآن برای مسلمین کافی است.

﴿وَإِذۡ قُلۡنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِٱلنَّاسِۚ وَمَا جَعَلۡنَا ٱلرُّءۡيَا ٱلَّتِيٓ أَرَيۡنَٰكَ إِلَّا فِتۡنَةٗ لِّلنَّاسِ وَٱلشَّجَرَةَ ٱلۡمَلۡعُونَةَ فِي ٱلۡقُرۡءَانِۚ وَنُخَوِّفُهُمۡ فَمَا يَزِيدُهُمۡ إِلَّا طُغۡيَٰنٗا كَبِيرٗا ٦٠﴾ [الإسراء:60]

**ترجمه:** و (به یاد آر) هنگامی که برای تو گفتیم به راستی پروردگارت به مردم احاطه دارد. و آن رؤیایی را که به تو نمودیم و (نیز)آن درخت لعن شدۀ در قرآن را قرار ندادیم مگر برای ابتلا و امتحان مردم. و ما ایشان را می‌ترسانیم پس نمی‌افزاید ایشان را مگر طغیان بزرگی(60).

**نکات:** این آیه برای تسلّی و ترغیب رسول خداص نازل شده، چون کفار از او معجزاتی که خدا صلاح نمی‌دانست می‌خواستند و عدم ایجاد چنین معجزه موجب طعن و تمسخر و نفور ایشان می‌شد، حق‌تعالی می‌فرماید: تو را باکی نباشد و به تبلیغ ادامه بده چنانکه به واسطۀ رؤیای تو و به واسطۀ ذکر شجرۀ زقوم آزمایش شدند، به واسطۀ عدم اتیان به معجزه نیز آزمایش می‌شوند، و در عین حال صدمه‌ای به تو نخواهند زد. و اما رؤیای رسول خداص مورد اختلاف است که چه بوده؟ ممکن است همان رؤیای شب معراج باشد. و اما شجرۀ زقوم، چون آیه‌ای راجع به آن نازل شد، مشرکین می‌گفتند: چگونه در دوزخ ممکن است درخت باشد با اینکه درخت را آتش می‌خورد، چنانکه حق‌تعالی در آیۀ 63 سورۀ صافات فرموده: ﴿إِنَّا جَعَلۡنَٰهَا فِتۡنَةٗ لِّلظَّٰلِمِينَ﴾([[103]](#footnote-103)).بعضی گفته‌اند: رؤیا و شجرۀ ملعونه خوابی است که رسول خداص دید بوزینگان بر منبر او بالا می‌روند و مردم را به قهقرا بر می‌گردانند.

﴿وَإِذۡ قُلۡنَا لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ ٱسۡجُدُواْ لِأٓدَمَ فَسَجَدُوٓاْ إِلَّآ إِبۡلِيسَ قَالَ ءَأَسۡجُدُ لِمَنۡ خَلَقۡتَ طِينٗا ٦١ قَالَ أَرَءَيۡتَكَ هَٰذَا ٱلَّذِي كَرَّمۡتَ عَلَيَّ لَئِنۡ أَخَّرۡتَنِ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ لَأَحۡتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُۥٓ إِلَّا قَلِيلٗا ٦٢ قَالَ ٱذۡهَبۡ فَمَن تَبِعَكَ مِنۡهُمۡ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَآؤُكُمۡ جَزَآءٗ مَّوۡفُورٗا ٦٣ وَٱسۡتَفۡزِزۡ مَنِ ٱسۡتَطَعۡتَ مِنۡهُم بِصَوۡتِكَ وَأَجۡلِبۡ عَلَيۡهِم بِخَيۡلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكۡهُمۡ فِي ٱلۡأَمۡوَٰلِ وَٱلۡأَوۡلَٰدِ وَعِدۡهُمۡۚ وَمَا يَعِدُهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ إِلَّا غُرُورًا ٦٤ إِنَّ عِبَادِي لَيۡسَ لَكَ عَلَيۡهِمۡ سُلۡطَٰنٞۚ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلٗا ٦٥﴾ [الإسراء:61-65]

**ترجمه:** و چون فرشتگان را گفتیم که برای آدم سجده کنید، پس سجده کردند جز ابلیس، گفت: آیا سجده کنم برای آنکه از گِل آفریدی(61) (آنگاه) گفت: آیا دیده و متوجه شده‌ای این است آن که بر من برتری داده‌ای محققا اگر مرا تا روز قیامت مهلت دهی البته تمام فرزندانش را بیراه کنم (و به هلاکت برم) مگر کمی از ایشان را (62) (خدا) گفت: برو هر کس از ایشان پیرو تو گردد محققا دوزخ جزای شماست جزای تمامی(63) و هرکدام از ایشان را که بتوانی به صدایت جنبش ده و با سواران و پیادگانت بر ایشان بتاز و در اموال و اولادشان شریک شو و ایشان را وعده بده. و شیطان ایشان را وعده نمی‌دهد مگر برای فریب (64) به درستی که تو را بر بندگانم تسلطی نیست و پروردگارت برای کفالت کافی است (65).

**نکات:** مقصود از کلمۀ: ﴿جَزَآؤُكُمۡ﴾؛ جزاؤك وإیّاهم، می‌باشد که از باب تغلیب ﴿جَزَآؤُكُمۡ﴾ فرموده. و مقصود از جملۀ: ﴿وَأَجۡلِبۡ عَلَيۡهِم بِخَيۡلِكَ وَرَجِلِكَ﴾، این است که با تمام قوا هرکار می‌توانی بکن. و مقصود از ﴿إِلَّا غُرُورًا﴾، این است که ایشان را ترغیب کن به عقائد باطله و مغرور گردان به خرافات و اعمال زشت و نفرت ده ایشان را از اعتقادات صحیحه و اعمال حقّه، که اول تشکیک در مبدأ و معاد می‌کند و سپس نفی مضرّت از معاصی می‌کند. و انواع لذت را وعده می‌دهد و می‌گوید فایده‌ای در این عبادات نیست و از توبه امروز و فردا می‌کند و آرزوهای باطله به دل می‌افکند و وعدۀ شفاعت اولیاء را به او تزریق می‌کند و به هرحال به سه چیز دعوت می‌کند: به قضاء شهوت و علوّ مقام و طلب ریاست، در حالی که لذات دنیا پوچ و مشترک بین حیوانات است و به اضافه زودگذر و موجب مشقّات کثیره می‌شود و به اضافه موجب حسرت و فقر و امراض و پیری می‌گردد.

﴿رَّبُّكُمُ ٱلَّذِي يُزۡجِي لَكُمُ ٱلۡفُلۡكَ فِي ٱلۡبَحۡرِ لِتَبۡتَغُواْ مِن فَضۡلِهِۦٓۚ إِنَّهُۥ كَانَ بِكُمۡ رَحِيمٗا ٦٦ وَإِذَا مَسَّكُمُ ٱلضُّرُّ فِي ٱلۡبَحۡرِ ضَلَّ مَن تَدۡعُونَ إِلَّآ إِيَّاهُۖ فَلَمَّا نَجَّىٰكُمۡ إِلَى ٱلۡبَرِّ أَعۡرَضۡتُمۡۚ وَكَانَ ٱلۡإِنسَٰنُ كَفُورًا ٦٧ أَفَأَمِنتُمۡ أَن يَخۡسِفَ بِكُمۡ جَانِبَ ٱلۡبَرِّ أَوۡ يُرۡسِلَ عَلَيۡكُمۡ حَاصِبٗا ثُمَّ لَا تَجِدُواْ لَكُمۡ وَكِيلًا ٦٨ أَمۡ أَمِنتُمۡ أَن يُعِيدَكُمۡ فِيهِ تَارَةً أُخۡرَىٰ فَيُرۡسِلَ عَلَيۡكُمۡ قَاصِفٗا مِّنَ ٱلرِّيحِ فَيُغۡرِقَكُم بِمَا كَفَرۡتُمۡ ثُمَّ لَا تَجِدُواْ لَكُمۡ عَلَيۡنَا بِهِۦ تَبِيعٗا ٦٩﴾ [الإسراء:66-69]

**ترجمه:** پروردگار شما برای شما کشتی را در دریا می‌راند تا از فضل او بجویید زیرا او به شما رحیم بوده است(66) و چون شما را ضرری در دریا برسد هر که را غیر او می‌خوانید گم و فراموش گردد؛ پس زمانی که شما را به سوی خشکی نجات داد، روی گردان شوید. و انسان ناسپاس بوده است(67) آیا ایمن شدید از اینکه درکناری از خشکی شما را فرو برد و یا بر شما تندبادی را بفرستد که سنگ ریزه بر شما بریزد، سپس برای خود وکیلی نیابید(68) آیا ایمن شدید از اینکه مرتبۀ دیگر شما را به دریا برگرداند پس بر شما باد سخت شکننده را بفرستد پس به سبب آنچه کفران کرده‌اید شمارا غرق کند سپس نیابید برای خودتان علیه ما به آن غرق هیچ­طرفداری(69).

**نکات:** روان شدن کشتی در دریا اگر چه به واسطۀ ناخدا است ولی خدای تعالی آب و هوا و کشتی را رام او قرار داده، پس گویا خدا کشتی را رانده است. و جملۀ: ﴿ضَلَّ مَن تَدۡعُونَ إِلَّآ إِيَّاهُ﴾، دلالت دارد که مشرکین در موقع خطر دریا فقط خدارا می‌خواندند و غیرخدا از نظرشان محو می‌شد برعکس مشرکین زمان ما که در موقع خطر نیز خدا را نمی‌خوانند بلکه به عنوان توسل مخلوقات را می‌خوانند!!

﴿وَلَقَدۡ كَرَّمۡنَا بَنِيٓ ءَادَمَ وَحَمَلۡنَٰهُمۡ فِي ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِ وَرَزَقۡنَٰهُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَفَضَّلۡنَٰهُمۡ عَلَىٰ كَثِيرٖ مِّمَّنۡ خَلَقۡنَا تَفۡضِيلٗا ٧٠﴾ [الإسراء:70]

**ترجمه:** و به تحقیق پیوسته که ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و ایشان را در خشکی و دریا حمل نمودیم و ایشان را از پاکیزه‌ها روزی دادیم و ایشان را بر بسیاری از کسانی که خلق نموده‌ایم برتری دادیم برتری نمایانی(70).

**نکات:** گرامی داشتن بنی آدم به عقل است که صواب را از خطا تمیز دهد و به خط است که علوم را ضبط می‌کند و به نطق است که آنچه می‌داند برای دیگران بیان کند و درد و الم خود را بگوید. و مقصود از ﴿وَفَضَّلۡنَٰهُمۡ عَلَىٰ كَثِيرٖ مِّمَّنۡ خَلَقۡنَا تَفۡضِيلٗا﴾، تفضیل بنی آدم بر غیر ملائکه است زیرا می‌توان گفت: ملائکه افضل از بنی آدم است خصوصاً ملائکۀ مقربین.

﴿يَوۡمَ نَدۡعُواْ كُلَّ أُنَاسِۢ بِإِمَٰمِهِمۡۖ فَمَنۡ أُوتِيَ كِتَٰبَهُۥ بِيَمِينِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ يَقۡرَءُونَ كِتَٰبَهُمۡ وَلَا يُظۡلَمُونَ فَتِيلٗا ٧١ وَمَن كَانَ فِي هَٰذِهِۦٓ أَعۡمَىٰ فَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ أَعۡمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلٗا ٧٢﴾

[الإسراء:71-72]

**ترجمه:** روزی که هر مردمی را با پیشوایشان می‌خوانیم پس آنان که کتابشان به دست راستشان داده شود پس ایشان می‌خوانند کتابشان را و به اندازۀ شکاف هسته‌ای ستم نشوند(71) و آنکه در اینجا کور باشد پس او در آخرت کور و گمراه‌تر است(72).

**نکات:** امام مردم کسی است که مردم به دنبال او رفته‌اند چه امام هدایت باشد و چه پیشوای ضلالت، نبی هر امتی امام ایشان است و در قیامت امام مردم ممکن است پروندۀ اعمال ایشان باشد به قرینۀ جملۀ بعد که فرموده: ﴿فَمَنۡ أُوتِيَ كِتَٰبَهُۥ بِيَمِينِهِۦ﴾.و جملۀ ﴿يَقۡرَءُونَ كِتَٰبَهُمۡ﴾، دلالت دارد که اصحاب یمین کتاب خود را می‌خوانند. حال اگر کسی بگوید: چرا فقط ایشان می‌خوانند با اینکه هر کس باید کتاب خود را بخواند؟ جواب این است که اصحاب الشمال، چون نظر به کتاب خود کنند ترس بر ایشان مستولی گردد، چنانکه به خوبی نتوانند قرائت کرد. اما اصحاب یمین خوشند و به طور کامل قرائت کنند و به اهل محشر نیز می‌گویند: ﴿هَآؤُمُ ٱقۡرَءُواْ كِتَٰبِيَهۡ ١٩﴾([[104]](#footnote-104)).

﴿وَإِن كَادُواْ لَيَفۡتِنُونَكَ عَنِ ٱلَّذِيٓ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ لِتَفۡتَرِيَ عَلَيۡنَا غَيۡرَهُۥۖ وَإِذٗا لَّٱتَّخَذُوكَ خَلِيلٗا ٧٣ وَلَوۡلَآ أَن ثَبَّتۡنَٰكَ لَقَدۡ كِدتَّ تَرۡكَنُ إِلَيۡهِمۡ شَيۡ‍ٔٗا قَلِيلًا ٧٤ إِذٗا لَّأَذَقۡنَٰكَ ضِعۡفَ ٱلۡحَيَوٰةِ وَضِعۡفَ ٱلۡمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيۡنَا نَصِيرٗا ٧٥ وَإِن كَادُواْ لَيَسۡتَفِزُّونَكَ مِنَ ٱلۡأَرۡضِ لِيُخۡرِجُوكَ مِنۡهَاۖ وَإِذٗا لَّا يَلۡبَثُونَ خِلَٰفَكَ إِلَّا قَلِيلٗا ٧٦ سُنَّةَ مَن قَدۡ أَرۡسَلۡنَا قَبۡلَكَ مِن رُّسُلِنَاۖ وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحۡوِيلًا ٧٧﴾ [الإسراء:73-77]

**ترجمه:** و محققاً نزدیک بود که تو را به فتنه اندازند و از آنچه به سوی تو وحی کرده‌ایم منصرف سازند تا اینکه بر ما غیر آن را افترا بندی و در این هنگام تو را دوست گیرند(73) و اگر نه اینکه تو را ثابت(قدم) داشتیم محقّقاً نزدیک بود به سوی ایشان مقدار اندکی میل نمائی(74) آنگاه تو را دو چندان عذاب زندگی و دو چندان عذاب ممات می‌چشاندیم سپس برای خود یاری کنند‌ای در دفع عذاب ما نمی‌یافتی(75) و محققاً نزدیک بود که تو را از این سرزمین(مکه) بلغزانند تا تو را از آن خارج کنند و در آن هنگام پس از تو درنگ نمی‌کردند مگر کمی(76)(همچون) روش کسانی از پیامبرانمان که قبل از تو فرستادیم، و نمی‌یابی برای دستور و روش ما تغییری(77).

**نکات:** سبب نزول این آیات این بوده که مشرکین به رسول خداص گفتند: ما نمی‌گذاریم حجرالاسود را استلام کنی تا اینکه بتان ما را استلام کنی، رسول خداص فکر کرد چه اشکال دارد من استلام بتان را کنم با اینکه در دل از آنها انکار دارم! و دیگر اینکه مشرکین گفتند: تو متعرّض به آلهۀ ما نشو ما هم با تو مجالست کنیم، رسول خداص میل کرد پیشنهاد ایشان را بپذیرد، و دیگر اینکه واردین قوم ثقیف یکسال مهلت خواستند تا هدایایی که برای بتانشان می‌آورند قبض کنند و گفتند: سپس آنها را می‌شکنیم و اسلام می‌آوریم، رسول خداص خواست آنان را مهلت دهد([[105]](#footnote-105)). به هرحال این آیات رسول خداص را نهی از پیروی مشرکین کرده و نهی نموده از میل ایشان، زیرا این کارها از کسی که خدا به او وحی کرده و رسول خود قرار داده بسیار زشت و موجب ازدیاد عذاب است، چنانکه در آیه اشاره شده، و حتی مشرکین میل داشتند او را خارج کنند خدا او را امر به استقرار نموده است.

﴿أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِدُلُوكِ ٱلشَّمۡسِ إِلَىٰ غَسَقِ ٱلَّيۡلِ وَقُرۡءَانَ ٱلۡفَجۡرِۖ إِنَّ قُرۡءَانَ ٱلۡفَجۡرِ كَانَ مَشۡهُودٗا ٧٨ وَمِنَ ٱلَّيۡلِ فَتَهَجَّدۡ بِهِۦ نَافِلَةٗ لَّكَ عَسَىٰٓ أَن يَبۡعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامٗا مَّحۡمُودٗا ٧٩ وَقُل رَّبِّ أَدۡخِلۡنِي مُدۡخَلَ صِدۡقٖ وَأَخۡرِجۡنِي مُخۡرَجَ صِدۡقٖ وَٱجۡعَل لِّي مِن لَّدُنكَ سُلۡطَٰنٗا نَّصِيرٗا ٨٠ وَقُلۡ جَآءَ ٱلۡحَقُّ وَزَهَقَ ٱلۡبَٰطِلُۚ إِنَّ ٱلۡبَٰطِلَ كَانَ زَهُوقٗا ٨١﴾ [الإسراء:78-81]

**ترجمه:** نماز را از وقت میل و زوال خورشید تا تاریکی شب برپا دار و (نیز) قرائت فجر را (یعنی نمازصبح را). زیرا قرائت فجر مشهود(فرشتگان) است(78) و بعضی از شب را بیدار باش به نماز تا برای تو نافله باشد شاید که پروردگارت تو را مقام ستوده‌ای بدهد(79) و بگو پروردگارا مرا داخل کن داخل شدن به راستی(ونیک) و خارج کن خارج شدن به راستی. و برایم از نزد خود قرار ده تسلطی یاری‌دهنده(80) و بگو حق آمد و باطل از بین رفت زیرا باطل از بین رفتنی است(81).

**نکات:** ﴿لِدُلُوكِ ٱلشَّمۡسِ﴾ را که به معنی زوال و میل خورشید است بعضی به معنی غروب آن گرفته‌اند و بعضی به معنی زوال و میل از وسط النهار که ظهر باشد گرفته‌اند. جملۀ ﴿عَسَىٰٓ أَن يَبۡعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامٗا مَّحۡمُودٗا﴾، دلالت دارد بر اهمیت نماز شب زیرا مقام محمود را فرع و نتیجۀ آن قرار داده است. و بر رسول خداص نماز شب واجب بوده و بر أمتش نیز بسیار تأکید شده است. و مقصود از ﴿مُدۡخَلَ صِدۡقٖ وَأَخۡرِجۡنِي مُخۡرَجَ صِدۡقٖ﴾ در آیه، دخول در هر کاری است چه وارد شدن در کارها و چه در اطاعت و عبادت و چه در شهرها و مکان‌ها و همچنین خروج زیرا آیه اطلاق دارد.

﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ ٱلۡقُرۡءَانِ مَا هُوَ شِفَآءٞ وَرَحۡمَةٞ لِّلۡمُؤۡمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ ٱلظَّٰلِمِينَ إِلَّا خَسَارٗا ٨٢ وَإِذَآ أَنۡعَمۡنَا عَلَى ٱلۡإِنسَٰنِ أَعۡرَضَ وَنَ‍َٔا بِجَانِبِهِۦ وَإِذَا مَسَّهُ ٱلشَّرُّ كَانَ يَ‍ُٔوسٗا ٨٣ قُلۡ كُلّٞ يَعۡمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِۦ فَرَبُّكُمۡ أَعۡلَمُ بِمَنۡ هُوَ أَهۡدَىٰ سَبِيلٗا ٨٤ وَيَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلرُّوحِۖ قُلِ ٱلرُّوحُ مِنۡ أَمۡرِ رَبِّي وَمَآ أُوتِيتُم مِّنَ ٱلۡعِلۡمِ إِلَّا قَلِيلٗا ٨٥﴾ [الإسراء:82-85]

**ترجمه:** و نازل می‌کنیم از قرآن آنچه را که آن شفا و رحمت است برای مؤمنین و نمی‌افزاید ستمگران را مگر زیان(82) و چون نعمتی بر انسان بدهیم اعراض کند و روبرگرداند و چون شری به او برسد مأیوس و ناامید باشد(83) بگو هر کسی عمل می‌کند بر راه و روش خودش و پروردگار شما داناتر است به آنکه راهش درست‌تر است(84) و تو را از روح می‌پرسند بگو روح از امر پروردگار من است و به شما از دانش داده نشده مگر اندکی(85).

**نکات:** قرآن شفاء برای امراض روحی است. و امراض روحی دو قسم است:

**اول:** عقاید باطله.

**دوم:** اخلاق رذیله.

و قرآن راه معالجۀ هر دو را بیان کرده و شفا را بر رحمت مقدم داشته زیرا باید ابتدا از مرض معالجه کرد و جان خود را از موانع سعادت تخلیه کرد، سپس او را به کمالات و تکامل آراسته نمود. و مقصود از ﴿قُلِ ٱلرُّوحُ مِنۡ أَمۡرِ رَبِّي﴾، این است که روح از عالم خلق نیست بلکه از عالم امر است، عالم خلق عالم اجسام است و عالم امر عالم مجرّدات و جواهرات. ﴿وَمَآ أُوتِيتُم مِّنَ ٱلۡعِلۡمِ إِلَّا قَلِيلٗا﴾، دلالت دارد که علم بشری حتی پیغمبر، در پیش علم خدا بسیار ناچیز و اندک است.

﴿وَلَئِن شِئۡنَا لَنَذۡهَبَنَّ بِٱلَّذِيٓ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِۦ عَلَيۡنَا وَكِيلًا ٨٦ إِلَّا رَحۡمَةٗ مِّن رَّبِّكَۚ إِنَّ فَضۡلَهُۥ كَانَ عَلَيۡكَ كَبِيرٗا ٨٧﴾ [الإسراء:86-87]

**ترجمه:** و اگر بخواهیم البته آنچه را به سوی تو وحی کردیم می‌بریم سپس برای خود مدافعی که با ما مخاصمه و بازخواست کند نیابی(86) مگر رحمتی از پروردگارت زیرا فضل او بر تو بزرگ بوده است(87).

**نکات:** پس از آنکه بیان کرد که علم کمی به رسول عطا شده، در این آیات فرموده همین کم را اگر بخواهیم از ذهن تو می‌بریم که كم را فراموش کنی ولی فضل و رحمت پروردگارت بر تو بسیار است که علم را به تو داده و در ذهن تو باقی گذاشته است.

﴿قُل لَّئِنِ ٱجۡتَمَعَتِ ٱلۡإِنسُ وَٱلۡجِنُّ عَلَىٰٓ أَن يَأۡتُواْ بِمِثۡلِ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانِ لَا يَأۡتُونَ بِمِثۡلِهِۦ وَلَوۡ كَانَ بَعۡضُهُمۡ لِبَعۡضٖ ظَهِيرٗا ٨٨ وَلَقَدۡ صَرَّفۡنَا لِلنَّاسِ فِي هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانِ مِن كُلِّ مَثَلٖ فَأَبَىٰٓ أَكۡثَرُ ٱلنَّاسِ إِلَّا كُفُورٗا ٨٩ وَقَالُواْ لَن نُّؤۡمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفۡجُرَ لَنَا مِنَ ٱلۡأَرۡضِ يَنۢبُوعًا ٩٠ أَوۡ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٞ مِّن نَّخِيلٖ وَعِنَبٖ فَتُفَجِّرَ ٱلۡأَنۡهَٰرَ خِلَٰلَهَا تَفۡجِيرًا ٩١ أَوۡ تُسۡقِطَ ٱلسَّمَآءَ كَمَا زَعَمۡتَ عَلَيۡنَا كِسَفًا أَوۡ تَأۡتِيَ بِٱللَّهِ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ قَبِيلًا ٩٢ أَوۡ يَكُونَ لَكَ بَيۡتٞ مِّن زُخۡرُفٍ أَوۡ تَرۡقَىٰ فِي ٱلسَّمَآءِ وَلَن نُّؤۡمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّىٰ تُنَزِّلَ عَلَيۡنَا كِتَٰبٗا نَّقۡرَؤُهُۥۗ قُلۡ سُبۡحَانَ رَبِّي هَلۡ كُنتُ إِلَّا بَشَرٗا رَّسُولٗا ٩٣﴾ [الإسراء:88-93]

**ترجمه:** بگو اگر جن و انس اجتماع کنند بر اینکه به مانند این قرآن بیاورند به مانندش نیاورند و اگر چه بعضی بعض دیگر را پشتیبان باشند(88) و به تحقیق ما برای مردم در این قرآن از هر مثلی بیان کردیم پس بیشتر مردم نخواستند مگر کفران را(89) و گفتند: هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم تا از زمین برای ما چشمه‌ای را بشکافی(90) و یا برای خودت بوستانی از خرما و انگور داشته باشی که در میان آن نهرها بشکافی شکافتن حسابی(91) و یا بیفکنی بر ما آسمان را چنانکه گمان برده‌ای در حالی که آسمان پاره پاره باشد و یا بیاوری خدا و فرشتگان را جلو ما فوج فوج(92) و یا برای تو خانه‌ای بشود از طلا و یا در آسمان بالا روی و هرگز به بالا رفتنت ایمان نمی‌آوریم تا بر ما کتابی را که قرائت کنیم نازل گردانی. بگو: منزه است پروردگارم آیا من جز بشری پیغام‌آور هستم(93).

**نکات:** جملۀ: ﴿لَّئِنِ ٱجۡتَمَعَتِ...﴾ دلالت دارد که قرآن معجزۀ کافیۀ باقیه می‌باشد و با بودن این معجزه احتیاج به معجزۀ دیگری نیست. ولی مشرکین شش معجزۀ دیگری می‌خواستند:

**اوّل:** اینکه از زمین بی‌آب مکه برای ما چشمه روان سازی.

**دوم:** باغی از درختان خرما و انگور به وجود آوری که در وسط آن نهرها جاری باشد.

**سوم:** آسمان‌ها را پاره پاره گردانی و بر سر ما بزنی و ما را هلاک گردانی چنانکه گمان کرده‌ای و گفته‌ای: ﴿إِذَا ٱلسَّمَآءُ ٱنشَقَّتۡ﴾([[106]](#footnote-106))[الإنشقاق: 1] و﴿إِذَا ٱلسَّمَآءُ ٱنفَطَرَتۡ﴾([[107]](#footnote-107)) [الإنفطار: 1].

**چهارم:** خدا و فرشتگان را بیاوری که ما ببینیم که برای تو شهادت به رسالت دهند.

**پنجم:** خانه‌ای از طلا ایجاد کنی.

**ششم:** نردبانی ایجاد کنی و با آن به آسمان‌ها بالا روی و ما به صرف بالا رفتن تو ایمان نمی‌آوریم مگر اینکه بر ما کتابی فرود آوری که آن را بخوانیم.

حق‌تعالی در جواب ایشان فرموده: بگو اگر این چیزها را از من می‌خواهید من ناتوانم زیرا جز بشری نیستم و اگر از خدا می‌خواهيد خدا منزه است از کارهای لغو و بیهوده و محال زیرا به وجود قرآن معجزه تحقّق یافته دیگر به این چیزها احتیاجی نیست، و خدا مطیع من و شما نبوده است. رجوع شود به مقدمۀ 25 در جلد اول.

﴿وَمَا مَنَعَ ٱلنَّاسَ أَن يُؤۡمِنُوٓاْ إِذۡ جَآءَهُمُ ٱلۡهُدَىٰٓ إِلَّآ أَن قَالُوٓاْ أَبَعَثَ ٱللَّهُ بَشَرٗا رَّسُولٗا ٩٤ قُل لَّوۡ كَانَ فِي ٱلۡأَرۡضِ مَلَٰٓئِكَةٞ يَمۡشُونَ مُطۡمَئِنِّينَ لَنَزَّلۡنَا عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ مَلَكٗا رَّسُولٗا ٩٥ قُلۡ كَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدَۢا بَيۡنِي وَبَيۡنَكُمۡۚ إِنَّهُۥ كَانَ بِعِبَادِهِۦ خَبِيرَۢا بَصِيرٗا ٩٦﴾

[الإسراء:94-96]

**ترجمه:** و هیچ­چیز مردم را در وقتی که هدایت برایشان آمد از ایمان آوردن باز نداشت جز اینکه گفتند: آیا خدا بشری را برای رسالت فرستاده؟(94) بگو: اگر در زمین (به­جای بشر) فرشتگانی بودند که با حال اطمینان راه می‌رفتند، محققاً بر ایشان از آسمان فرشته‌ای را برای رسالت نازل کرده بودیم(95) بگو: خدا برای شهادت بین من و بین شما کافی است زیرا او به بندگانش آگاه و بیناست(96).

**نکات:** در این آیات از شبهۀ کفار که می‌گفتند: اگر خدا رسولی می‌فرستد باید ملَک باشد، خدا سه جواب داده:

**اول:** آنکه چون دانسته شد هدایت به واسطۀ معجزات است چه بشر رسول باشد و چه ملک.

**دوم:** اینکه اگر اهل زمین همه ملک بودند باید رسول ایشان نیز ملک باشد زیرا جنس به جنس مایل‌تر است.

**سوم:** شهادت الهی چون خدا شهادت دهد به واسطۀ معجزه، رسالت ثابت می‌شود، دیگر گفتن این که باید رسول ملک باشد تحکّم و تکبر است([[108]](#footnote-108)).

﴿وَمَن يَهۡدِ ٱللَّهُ فَهُوَ ٱلۡمُهۡتَدِۖ وَمَن يُضۡلِلۡ فَلَن تَجِدَ لَهُمۡ أَوۡلِيَآءَ مِن دُونِهِۦۖ وَنَحۡشُرُهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمۡ عُمۡيٗا وَبُكۡمٗا وَصُمّٗاۖ مَّأۡوَىٰهُمۡ جَهَنَّمُۖ كُلَّمَا خَبَتۡ زِدۡنَٰهُمۡ سَعِيرٗا ٩٧ ذَٰلِكَ جَزَآؤُهُم بِأَنَّهُمۡ كَفَرُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَا وَقَالُوٓاْ أَءِذَا كُنَّا عِظَٰمٗا وَرُفَٰتًا أَءِنَّا لَمَبۡعُوثُونَ خَلۡقٗا جَدِيدًا ٩٨ ۞أَوَ لَمۡ يَرَوۡاْ أَنَّ ٱللَّهَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ قَادِرٌ عَلَىٰٓ أَن يَخۡلُقَ مِثۡلَهُمۡ وَجَعَلَ لَهُمۡ أَجَلٗا لَّا رَيۡبَ فِيهِ فَأَبَى ٱلظَّٰلِمُونَ إِلَّا كُفُورٗا ٩٩﴾ [الإسراء:97-99]

**ترجمه:** و هر‌کس را خدا هدایت کند پس او طالب هدایت و راه یافته است و هرکه را خدا گمراه کند پس هرگز برای آنان دوستانی دربرابر او نیست و روز قیامت آنان را به رو درافتاده و کوران و گنگان و کران محشور می‌کنیم. جای ایشان دوزخ است هرگاه حرارتش فرونشیند، شعله و سوزش آن را زیاد می‌کنيم (97) این است جزای ایشان برای آنکه ایشان به آیات ما کافر شدند و گفتند: آیا چون ما استخوان‌های پوسیده و ریزه ریزه شدیم آیا محقّقا ما به آفرینش جدیدی زنده خواهیم شد(98) آیا ندیدند آن خدایی که آسمان‌ها و زمین را آفریده توانا است که بیافریند مانند ایشان را و برای ایشان مدتی قرار داده که در آن شکی نیست، پس ستمگران اباء کردند مگر از کفران(99).

**نکات:** جملۀ: ﴿فَهُوَ ٱلۡمُهۡتَدِ﴾، دلالت دارد بر اینکه هر کس طالب هدایت شد خدا او را هدایت می‌کند، پس آیات دیگر فرموده: ﴿يَهۡدِي مَن يَشَآء﴾، به واسطۀ این آیه روشن می‌شود که هدایت هر‌کس گرو خواست خودش می‌باشد. و جملۀ:﴿أَن يَخۡلُقَ مِثۡلَهُمۡ﴾، احتمال دو معنی دارد، ولی معنی اول ظاهرتر است:

**اول:** اینکه خدایی که قادر به خلقت آسمان‌ها و زمین است، می‌تواند ایشان را بمیراند و مانند ایشان را بیافریند یعنی ایشان را در قیامت عود بدهد چون اعاده مانند ابتداء است.

**دوم:** اینکه مانند ایشان بندگانی غیر ایشان بیافریند که همه او را بشناسند و به توحید و قدرت او اعتراف کنند. و در هرصورت ضمیر ﴿مِثۡلَهُمۡ﴾ برمی‌گردد به کفار.

﴿قُل لَّوۡ أَنتُمۡ تَمۡلِكُونَ خَزَآئِنَ رَحۡمَةِ رَبِّيٓ إِذٗا لَّأَمۡسَكۡتُمۡ خَشۡيَةَ ٱلۡإِنفَاقِۚ وَكَانَ ٱلۡإِنسَٰنُ قَتُورٗا ١٠٠ وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَا مُوسَىٰ تِسۡعَ ءَايَٰتِۢ بَيِّنَٰتٖۖ فَسۡ‍َٔلۡ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ إِذۡ جَآءَهُمۡ فَقَالَ لَهُۥ فِرۡعَوۡنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَٰمُوسَىٰ مَسۡحُورٗا ١٠١ قَالَ لَقَدۡ عَلِمۡتَ مَآ أَنزَلَ هَٰٓؤُلَآءِ إِلَّا رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ بَصَآئِرَ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَٰفِرۡعَوۡنُ مَثۡبُورٗا ١٠٢ فَأَرَادَ أَن يَسۡتَفِزَّهُم مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ فَأَغۡرَقۡنَٰهُ وَمَن مَّعَهُۥ جَمِيعٗا ١٠٣ وَقُلۡنَا مِنۢ بَعۡدِهِۦ لِبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ٱسۡكُنُواْ ٱلۡأَرۡضَ فَإِذَا جَآءَ وَعۡدُ ٱلۡأٓخِرَةِ جِئۡنَا بِكُمۡ لَفِيفٗا ١٠٤﴾ [الإسراء:100-104]

**ترجمه:** بگو: اگر شما خزائن رحمت پروردگارم را مالک می‌شدید، محقّقاً باز هم از ترسِ خرج کردن (و فقیرشدن)، امساک می‌کردید و انسان بخیل بوده است(100) و به تحقیق به موسی وقتی که نزد بنی اسرائیل آمد، نُه نشانۀ روشن دادیم پس از بنی اسرائیل بپرس. و فرعون به او گفت: بدرستی که من تو را ای موسی گمان می‌کنم که سحر شده‌ای(101) (موسی) گفت: به تحقیق دانسته‌ای که این آیات را نازل نکرده مگر پروردگار آسمان‌ها و زمین برای اینکه وسائل بصیرت باشد و به درستی که من تو را ای فرعون هلاک شده گمان می‌کنم (102) پس فرعون خواست ایشان را از آن­سرزمین بیرون کند، پس ما او را و کسانی که با او بودند همه را غرق نمودیم(103) و پس از او به بنی اسرائیل گفتیم: در آن­سرزمین ساکن شوید، پس چون وعدۀ سرای دیگر فرارسد شما را با هم آمیخته بیاوریم(104).

**نکات:** جملۀ: ﴿لَقَدۡ عَلِمۡتَ﴾ دلالت دارد که فرعون می‌دانست آیات بینات حضرت موسی از طرف خداست، ولی برای حفظ ریاست اقرار نمی‌کرد مانند بسیاری از مردم زمان ما که دکان‌های دینی دارند، در موقع بحث با آنان حس می‌کنی که حق را می‌دانند ولی برای حفظ مریدان اقرار نمی‌کنند. و مقصود از جملۀ: ﴿جِئۡنَا بِكُمۡ لَفِيفٗا﴾، این است که روز قیامت کافر و مسلم و مؤمن و مشرک همه با هم و مخلوط به یکدیگر محشور می‌شوند و سپس در آنجا از یکدیگر جدا می‌گردند.

﴿وَبِٱلۡحَقِّ أَنزَلۡنَٰهُ وَبِٱلۡحَقِّ نَزَلَۗ وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا مُبَشِّرٗا وَنَذِيرٗا ١٠٥ وَقُرۡءَانٗا فَرَقۡنَٰهُ لِتَقۡرَأَهُۥ عَلَى ٱلنَّاسِ عَلَىٰ مُكۡثٖ وَنَزَّلۡنَٰهُ تَنزِيلٗا ١٠٦ قُلۡ ءَامِنُواْ بِهِۦٓ أَوۡ لَا تُؤۡمِنُوٓاْۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ مِن قَبۡلِهِۦٓ إِذَا يُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡ يَخِرُّونَۤ لِلۡأَذۡقَانِۤ سُجَّدٗاۤ ١٠٧ وَيَقُولُونَ سُبۡحَٰنَ رَبِّنَآ إِن كَانَ وَعۡدُ رَبِّنَا لَمَفۡعُولٗا ١٠٨ وَيَخِرُّونَ لِلۡأَذۡقَانِ يَبۡكُونَ وَيَزِيدُهُمۡ خُشُوعٗا۩ ١٠٩﴾

[الإسراء:105-109]

**ترجمه:** و آن را به حق نازل نمودیم و به حق نازل شده، و نفرستادیم تو را مگر برای اینکه بشارت‌دهنده و ترساننده باشی(105) و قرآن را جزء جزء نازل کردیم تا آن را به مهلت و آرامی بر مردم قرائت کنی و آن را نازل نمودیم نازل کردن تدریجی(106) بگو: ایمان بیاورید به آن و یا ایمان نیاورید محققا آنانکه پیش از آمدن قرآن دانش عطا شده‌اند، چون (قرآن) برآنان تلاوت شود بر زنخ‌هاشان به رومی‌افتند سجده‌کنان (107) و می‌گویند: منزه است صاحب اختیار ما، به درستی که وعدۀ پروردگار ما انجام شدنی است(108) و به رو می‌افتند بر زنخ‌ها می‌گریند و خضوع ایشان می‌افزاید(109).

**نکات:** پس از آنکه شبهات و ناسپاسی کفار را بیان کرد، در این آیات می‌فرماید: این قرآن طبق حق و حقیقت نازل شده و تو ای رسول برای بشارت و انذار مأموری و تو غیر از این­ وظیفه، وظیفه‌ای نداری، هر‌کس می‌خواهد بپذیرد و یا نپذیرد و قرآن را خدا به تدریج نازل کرده ولی کفار می‌گفتند: چون به تدریج نازل شده شاید محمد خودش آن را ساخته زیرا اگر از جانب خدا بوده خدا عاجز نبود می‌توانست یک مرتبه همۀ قرآن را نازل کند و لذا خدا جواب داده که نزول تدریجی مصلحتی داشته و اگر کفار ایمان نیاورند اشخاص دانشمندی که قبل از نزول قرآن بوده‌اند با شنیدن آیات آن، حق بودن آن را درک می‌کنند و در پیشگاه صاحب قرآن به سجده می‌افتند و برای او خاضع می‌شوند.

﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱللَّهَ أَوِ ٱدۡعُواْ ٱلرَّحۡمَٰنَۖ أَيّٗا مَّا تَدۡعُواْ فَلَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ وَلَا تَجۡهَرۡ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتۡ بِهَا وَٱبۡتَغِ بَيۡنَ ذَٰلِكَ سَبِيلٗا ١١٠ وَقُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي لَمۡ يَتَّخِذۡ وَلَدٗا وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ شَرِيكٞ فِي ٱلۡمُلۡكِ وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ وَلِيّٞ مِّنَ ٱلذُّلِّۖ وَكَبِّرۡهُ تَكۡبِيرَۢا ١١١﴾

[الإسراء:110-111]

**ترجمه:** بگو: الله را بخوانید و یا رحمن را بخوانید، هر کدام را که بخوانید (خوب است) برای اوست نام‌های نیک، و نمازت را بلند و آشکار مکن و آن را زیاد آهسته مخوان و راهی میان این­دو بجوی(110) و بگو ستایش مخصوص خدایی است که فرزندی نگرفت و در ملک برای او شریکی نبود و برای او یاور و سرپرستی از خواری نبود و او را بزرگ بدار بزرگ داشت کاملی(111).

**نکات:** مشرکین می‌گفتند: محمد می‌گوید خدای من واحد است در حالی که دو کس را می‌خواند، گاهی الله می‌گوید و گاهی رحمن! حق‌تعالی می‌فرماید: چه الله را بخوانید و چه رحمن را، ذات او یکی است یعنی مسمّی واحد است و اگر چه اسماء متعدد باشد. از این آیه مطالبی استفاده می‌شود:

**اول:** اینکه اسماء متعدده اگر خوانده شود، ولی مقصود مسمای واحد باشد اشکالی ندارد زیرا شرک نیست، اما اگر فقط اسم را بدون توجه به مسمی بخوانند جایز نیست و شرک است زیرا اسماء متعدد است.

**دوم:** اینکه قبل از دعا باید اسماء حسنای الهی ذکر شود.

**سوم:** اینکه نام‌های غیر نیک بر خدا اطلاق نگردد.

و جملۀ: ﴿لَا تَجۡهَرۡ...﴾ دلالت دارد که باید در نماز و دعا فریاد نکرد و به قرینۀ مقابلۀ آن با ﴿لَا تُخَافِتۡ بِهَا...﴾ استفاده می‌شود که جهر کمی جایز و از بین بین است. و معنی ﴿لَا تُخَافِتۡ بِهَا﴾، اینست که زیاد مخفیانه خدا را نخواند و نماز را طوری قرائت نکند که گوش خودش نشنود بلکه بین بین را مراعات کند که نه زیاد باشد صوت او و نه زیاد کم که خودش هم نشود.

سورة الكهف (مكية وهي مائة وعشر آيات)

سورۀ كهف مدنی و دارای110 آیه می‌باشد

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَىٰ عَبۡدِهِ ٱلۡكِتَٰبَ وَلَمۡ يَجۡعَل لَّهُۥ عِوَجَاۜ ١ قَيِّمٗا لِّيُنذِرَ بَأۡسٗا شَدِيدٗا مِّن لَّدُنۡهُ وَيُبَشِّرَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱلَّذِينَ يَعۡمَلُونَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أَنَّ لَهُمۡ أَجۡرًا حَسَنٗا ٢ مَّٰكِثِينَ فِيهِ أَبَدٗا ٣﴾ [الکهف:1-3]

**ترجمه:** به­نام خدای کامل الذات والصفات رحمن رحیم. ستایش برای خدایی است که بر بندۀ خود این کتاب را نازل کرد و برای آن کجی قرار نداد(1) در حالی که (این­کتاب) برپادارنده است، تا از عذاب سختی که از نزد او است بترساند و تا مؤمنینی را که کارهای شایسته می‌کنند بشارت دهد که برای ایشان اجری نیکو است(2) به مانند در آن همیشه (3).

**نکات:** چون نزول قرآن نعمت بزرگی بوده، خدای تعالی برای نازل نمودن آن خود را حمد نموده تا بندگان متوجه باشند و قدر آن را بدانند و خدا را ستایش نمایند. و کلمۀ: ﴿عِوَجَا﴾ دلالت دارد که قرآن کتابی است کامل و نقص و کجی در آن یافت نمی‌شود. و کلمۀ ﴿قَيِّمٗا﴾دلالت دارد که علاوه بر اینکه کامل است مکمل غیر نیز می‌باشد و بر کتب آسمانی قبل ­از خود نگهبان است. و لام ﴿لِّيُنذِرَ﴾، دلالت دارد که کارهای خدا بیهوده و عبث نیست بلکه او حکیم است و از انزال کتاب هدفی دارد.

﴿وَيُنذِرَ ٱلَّذِينَ قَالُواْ ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ وَلَدٗا ٤ مَّا لَهُم بِهِۦ مِنۡ عِلۡمٖ وَلَا لِأٓبَآئِهِمۡۚ كَبُرَتۡ كَلِمَةٗ تَخۡرُجُ مِنۡ أَفۡوَٰهِهِمۡۚ إِن يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبٗا ٥ فَلَعَلَّكَ بَٰخِعٞ نَّفۡسَكَ عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِمۡ إِن لَّمۡ يُؤۡمِنُواْ بِهَٰذَا ٱلۡحَدِيثِ أَسَفًا ٦﴾ [الکهف:4-6]

**ترجمه:** و بترساند آنان را که گفتند: خدا فرزند گرفته(4) نیست برای ایشان به این (ادّعا) دانشی و نه برای پدرانشان(دانشی است). بزرگ است کلمه‌ای که از دهنهاشان خارج می‌گردد و نمی‌گویند مگر دروغی(5) پس شاید تو با اندوه زیاد جان خود را هلاک کنی در پی ایشان اگر ایشان به این سخن تازه ایمان نیاورند (6).

**نکات:** انذار در آیۀ اول عام بوده برای هرکفر و عصیانی، ولی انذار در این آیات مخصوص کسانی است که برای خدا فرزند قائل شده‌اند، چون گناه بزرگی بوده فلذا به خصوص ذکر شده. شبیه به گناه ایشان گناه کسانی است که برای خدا جانشین قرار می‌دهند. زیرا همانطور که فرزند داشتن برای خدا محال و نقص است، جانشین داشتن نیز محال و نقص است، و اصلاً فرزند داشتن برای جانشین شدن از پدر است همانطوری که آن سخن از روی بی‌دانشی است که خدا فرموده: ﴿مَّا لَهُم بِهِۦ مِنۡ عِلۡمٖ وَلَا لِأٓبَآئِهِمۡ﴾ همانطور قول به جانشین نیز از روی بی‌دانشی است. بدانکه کذب را دو جور معرفی کرده‌اند: یکی گفته؛ کذب سخنی است مخالف واقع باشد و صاحبش بداند که مخالف واقع است. و دیگری گفته؛ کذب سخن مخالف واقع است چه گوینده بداند و چه نداند. جملۀ: ﴿إِن يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبٗا﴾، تأکید می‌کند قول دوم را.

﴿إِنَّا جَعَلۡنَا مَا عَلَى ٱلۡأَرۡضِ زِينَةٗ لَّهَا لِنَبۡلُوَهُمۡ أَيُّهُمۡ أَحۡسَنُ عَمَلٗا ٧ وَإِنَّا لَجَٰعِلُونَ مَا عَلَيۡهَا صَعِيدٗا جُرُزًا ٨﴾ [الکهف:7-8]

**ترجمه:** به راستی که ما آنچه را روی زمین است زینت آن قرار دادیم تا ایشان را بیازماییم که کدام­یک از ایشان از جهت عمل نیکوترند(7) و به راستی که ما قرار خواهیم داد آنچه را بر زمین است خاک ساده(8).

**نکات:** ﴿لِنَبۡلُوَهُم﴾دلالت دارد که حق‌تعالی حیوانات و اشجار و سبزی‌های زمین را ایجاد کرده برای بشر تا بشر را بیازماید که نیکوکار است یا بدکار و بیهوده نیافریده و از آفرینش هدفی داشته. ﴿صَعِيدٗا جُرُزًا﴾، دلالت دارد که دو مرتبه زمین ﴿قَاعٗا صَفۡصَفٗا﴾ خواهد شد و برای قیامت بدون زینت می‌گردد.

﴿أَمۡ حَسِبۡتَ أَنَّ أَصۡحَٰبَ ٱلۡكَهۡفِ وَٱلرَّقِيمِ كَانُواْ مِنۡ ءَايَٰتِنَا عَجَبًا ٩ إِذۡ أَوَى ٱلۡفِتۡيَةُ إِلَى ٱلۡكَهۡفِ فَقَالُواْ رَبَّنَآ ءَاتِنَا مِن لَّدُنكَ رَحۡمَةٗ وَهَيِّئۡ لَنَا مِنۡ أَمۡرِنَا رَشَدٗا ١٠ فَضَرَبۡنَا عَلَىٰٓ ءَاذَانِهِمۡ فِي ٱلۡكَهۡفِ سِنِينَ عَدَدٗا ١١ ثُمَّ بَعَثۡنَٰهُمۡ لِنَعۡلَمَ أَيُّ ٱلۡحِزۡبَيۡنِ أَحۡصَىٰ لِمَا لَبِثُوٓاْ أَمَدٗا ١٢﴾

[الکهف:9-12]

**ترجمه:** بلکه پنداشتی که اصحاب کهف و رقیم از آیات عجب‌آور ما بودند(9) هنگامی که آن جوانان به سوی ­کهف پناه گرفتند و گفتند: پروردگارا از نزد خود به ما رحمتی بده و برای ما از کار ما راه هدایتی آماده گردان(10) پس زدیم بر گوشهاشان در آن کهف سال‌های چندی (یعنی خواب را برآنان چیره کردیم) (11) سپس ایشان را برانگیختیم تا بدانیم کدامیک از دو گروه، مدت درنگ ایشان را بهترشماره کرده است(12).

**نکات: سبب نزول قصّۀ اصحاب کهف**، این بود که **نضر بن حارث** رسول خداص را آزار می‌کرد و او یکی از شیاطین قریش بود و با آن حضرت دشمنی می‌نمود و چون رسول خداص در مجلسی ذکر خدا و قرائت قرآن می‌کرد و از أمم قبلی در قرآن ذکر می‌شد، او می‌آمد و می‌گفت: بیایید من خبری بهتر از خبر او بخوانم، سپس شروع به بیان قصۀ سلاطین فارس، رستم و اسفندیار می‌کرد. پس از آن قریش او را فرستادند نزد علمای مدینه که احوال محمد را بیان کند و چون نزد علمای یهود علم أنبیاء می‌باشد چیزی به ایشان بیاموزند برای دفع محمد. بزرگان از دانشمندان یهود گفتند: از محمد از سه چیز سؤال کنید:

1. از جوانانی که برای حفظ دین خود در روزگار پیشین از میان مردم بیرون رفتند.
2. و از مردی که به مشارق و مغارب زمین رسید خبر او چگونه بود؟
3. و از روح سؤال کنید که آن چیست؟

اگر محمد جواب صحیح بدهد پیامبر است و گرنه خیر. چون به مکه برگشتند به مردم گفتند: ما چیزی آورده‌ایم که تکلیف بین ما و بین محمد را معلوم کند، و آنچه یهود گفته بودند بیان کردند. پس نزد رسول خداص آمدند آن را سؤال کردند.

رسول خداص فرمود: فردا جواب می‌دهم. و إن شاء الله را (اگر خدا بخواهد) نگفت! و لذا تا پانزده روز و یا تا چهل روز وحی نیامد و محمدص نتوانست جواب دهد و بدین سبب اهل مکه بر او جری شده و او را سرزنش کردند تا اینکه جبرئیل سورۀ کهف را آورد که جواب ایشان بود([[109]](#footnote-109)). و کهف جای وسیعی است که در شکاف کوه باشد و اگر کوچک باشد آن را غار گویند. و جملۀ: ﴿أَصۡحَٰبَ ٱلۡكَهۡفِ وَٱلرَّقِيمِ﴾، که با واو عاطفه آمده، ممکن است اصحاب الکهف غیر از أصحاب الرقیم باشد. بعضی گفته‌اند رقیم لوحی بوده از سنگ و یا از مس و یا از طلا که قصۀ اصحاب کهف و عدد ایشان و اسماء ایشان در آن نقش بوده و به درب غار آویخته و یا نصب شده، و یا رقیم به معنی مرقوم است که خبر ایشان در آن رقم شده بود([[110]](#footnote-110)). و روایتی نیز از رسول خداص نقل شده که اصحاب رقیم سه نفر بودند که در سفری باران بر ایشان بارید و پناه به غاری بردند ناگهان سنگی بزرگ از بالا بر در غار افتاد و راه خروج را بر ایشان مسدود کرد. ایشان مضطرب و امیدشان از خروج ناامید شد و گفتند: جز تضرع و زاری به درگاه خدا چاره‌ای نیست. سپس گفتند: هر یک از ما عملی خالص برای خدا کرده آن را شفیع خود گرداند نزد خدا تا فرجی حاصل شود:

یکی از آنان گفت: خدایا تو می‌دانی که کارگرانی داشتم برایم کار می‌کردند یکی از ایشان در خشم شد و مزد خود نگرفته رفت، من مزد او را بچه گاوی خریدم و در میان گله رها کردم تا بزرگ شد و از آن بچه‌ها متولد شد تا گله‌ای گردید پس از روزگاری آمد و گفت: مرا بر تو حقی است مزدم را بده. چون او را شناختم دست او را گرفتم و به صحرا بردم و گفتم: این گله گاوها از توست. گفت: ای مرد مرا مسخره کرده ای؟ گفتم: سبحان الله و قصه را با وی گفتم و همه را به وی تسلیم کردم، خدایا اگر می‌دانی که من این کار را برای رضای تو کردم، ما را از این ورطه نجات بخش، ناگهان سنگ تکانی خورد و روزنه‌ای باز شد.

* دیگری گفت: خدایا در سال قحطی زنی با جمال نزد من آمد که گندم گیرد برای دفع گرسنگی خود و اطفالش، گفتم: من گندم به تو نفروشم تا مرا به وصال خود برسانی. او نپذیرفت و چندین مرتبه از گرسنگی رفت و برگشت و من به آن ترحم نکردم و از او وصل خواستم تا مرتبۀ چهارم حاضر شد، چون خواستم با او همبستر شوم دیدم میلرزد، گفتم: چه حال داری؟ گفت: از خدا می‌ترسم. من با خود گفتم: ای ظالم این زن با اینکه مضطر شده از خدا می‌ترسد، ولی تو با وجود نعمت اختیار از خدا نمی‌ترسی؟ پس از او برخاستم و زیاده از آنچه می‌خواست به او گندم دادم و او را رها کردم، خدایا اگر این کار برای تو بود، ما را فرجی ببخش از این تنگنای فی الحال، مقداری از سنگ جدا شد و غار روشن گردید.
* مرد سوم گفت: خدایا مرا والدین کبیرین بود و من دارای گوسفند بودم، چون شام شد قدری شیر برای ایشان تهیه کردم، دیدم خوابیده‌اند و با اینکه از تلف گوسفندانم خائف بودم، از بالین سر ایشان بر نخاستم تا صبح، چون بیدار شدند، شیر را به ایشان خورانیدم و پی کار خود رفتم. خدایا اگر برای رضای تو کردم ما را از این گرفتاری نجات بخش. پس سنگ بر طرف شد، و هر سه نفر از غار بیرون آمدند([[111]](#footnote-111)).

اصحاب کهف

**و اما قصۀ کهف**: چنان است که: اهل انجیل طغیان کرده و از حدود کتاب آسمانی خود قدم بیرون نهادند، فواحش، بت پرستی و قربانی برای غیر خدا در میان ایشان رواج گردید و سلطانی داشتند بنام دقیانوس یا طغیانوس که ستمگر بود و مردم را به بت‌پرستی مجبور می‌کرد و موحدین را می‌کشت تا اینکه شش نفرجوان نورسیده که از بزرگان شهر بودند در بيابانی به دور هم جمع شدند و به تضرع و زاری دفع شر او را از خدا خواستند. دقیانوس مطلع شد و ایشان را احضار کرد و تهدید نمود که اگر به دین من نباشید شما را می‌کشم. گفتند: ما جز خدا را نپرستیم، دقیانوس گفت: شما جوانید چند روزی شما را مهلت می‌دهم اگر دست بر ندارید کشته خواهید شد. ایشان در خفاء همدیگر را ملاقات کرده و فرار را بر قرار اختیار کردند. و هریک از منزل خود زاد و توشه و پولی برداشته و به کوهی رفتند. در بین راه شبانی را دیدند با سگی، شبان از حال ایشان مطلع شد و گفت: من نیز با شما هم عقیده و همراهم، ایشان هرچه سگ او را زجر کردند که از خود برانند سگ جدا نشد، پس او را با خود بردند تا به کوهستان رسیدند، شبان گفت: من در اینجا غاری می‌دانم که می‌توان به آن پناه برد، پس به اندرون غار رفتند و سگ بر در غار خوابید، ایشان مشغول عبادت شدند و نفقۀ ایشان به دست تملیخا بود که هر روز به شهر می‌رفت و مایحتاج را می‌آورد، تا روزی پس از عبادت‌ها سر به سجده نهادند. حق‌تعالی خواب را بر ایشان مسلط کرد تا 309 سال خوابیدند، دقیانوس ایشان را طلبید و نیافت، پدران ایشان را بگرفت و مؤاخذه کرد، گفتند: مال‌های ما را برداشته و رفته‌اند، ما نمی‌دانیم کجا رفته‌اند، می‌گویند به کوهستان میان غاری رفته‌اند، دقیانوس دستور داد درب غار آنان را مسدود کردند تا ایشان به گرسنگی و تشنگی بمیرند، چوپانی آن سد را خراب کرد تا برای گوسفندان خود آغلی تهیه کند ولی از ترس صرف نظر کرد. پس از 309 سال که بیدار شدند به هم سلام کردند و خیال کردند هنوز یک روز و یا نیم روز است که خوابیده‌اند. چند نفرشان حدس زدند که مدت زیادی است به خواب رفته‌اند و گفتند: خدا داناتر است به مدت توقف و خواب ما. سپس به تملیخا گفتند: به شهر می‌روی برای آوردن طعام، تحقیق کن ببین دقیانوس در تعقیب ما می‌باشد یا نه؟ تملیخا چند درهمی برداشت و از کوه سرازیر و به طرف شهر آمد و دید شهر تغییر کرده و برخلاف روز گذشته شده، ترسان ترسان به شهر آمد، دید مردم همه بر دین عیسی شده و بر او درود می‌فرستند تعجب وی بیشتر شد و کسی را نمی‌شناخت، با خود گفت: من اشتباه کرده‌ام و یا خواب می‌بینم. از مردی پرسید: نام این شهر چیست؟ گفت: افسوس. بدانست که شهر همان شهر است، ولی مردم عوض شده‌اند. درهمی از جیب بیرون آورد تا طعامی بخرد، فروشنده، درهم او را دید سکۀ دقیانوس است، گفت: از کجا آورده‌ای؟ گفت: تو را با این چه کار است بگیر و طعام ده، فروشنده به دیگری نشان داد تا منتشر شد، گفتند: شاید گنجی پیدا کرده او را نزد حاکم شهر بردند. تملیخا تصوّر کرد او را نزد دقیانوس می‌برند، ترس وی بیشتر شد و با خدا مناجات می‌کرد و به او پناه می‌برد از شر او. چون او را نزد حاکم بردند دید دقیانوس نیست، مطمئن شد و دراهم را به حاکم نمودند. حاکم گفت: ای مرد جوان راست بگو این گنج کجا یافته‌ای؟ تملیخا گفت: من خبر از گنج ندارم و این درم را از خانۀ پدرم بیرون آورده‌ام. گفتند: تو کیستی و نام پدرت چیست؟ نام خود و پدرش را گفت، ندانستند چه می‌گوید، گفتند: شاید دیوانه است. جمعی گفتند: ابله است، بعضی گفتند: طرار است. بالأخره حاکم بر او بانگ زد که تو می‌خواهی به طراری کار را از پیش بری و گنج را تنها بخوری، اگر اقرار نکنی تو را شکنجه خواهیم داد 309 سال است که این درهم را سکه زده‌اند و از این سکه در شهر ما نیست. تملیخا گفت: شما را به خدایی که می‌پرستید راست بگویید: دقیانوس کجا است؟ گفتند: ما در روی زمین دقیانوسی نداریم، 309 سال است از زمان دقیانوس می‌گذرد. تملیخا گفت: شما با من راست نمی‌گویید، اما بدانید ما چند نفر یار بودیم که از ترس دقیانوس فرار کردیم، زیرا ما را از دین مسیح منع می‌کرد، رفتیم در غاری خوابیدیم، من امروز آمده‌ام به شهر برای ایشان طعام برم، اکنون مرا تهمت می‌زنید که من گنج یافته‌ام و اگر باور نمی‌کنید بیائید تا غار را به شما نشان دهم، چون حاکم شهر این بشنید، گفت: همانا این مرد راست می‌گوید و این آیت إلهی است. پس با اهل شهر بیرون آمدند تا به کوه رسیدند. تملیخا گفت: شما مکث کنید تا من بروم رفقایم را خبر کنم تا از این جمع بسیار وحشت نکنند. چون تملیخا از هر روز دیرتر آمد رفقای او تصور کردند که او دستگیر شده و به فکر گرفتاری خود همدیگر را وداع می‌کردند، چون تملیخا بیامد و این خبر را به ایشان رسانید به فکر فرو رفتند، در این اثناء اهل شهر رسیدند و از حال ایشان متعجب شدند و لوحی را دیدند که در آن نام‌ها و نسب ایشان را نوشته که در فلان تاریخ در عهد دقیانوس، جوانان بدین شکل و هیئت از فتنۀ شاه وقت گریخته و در این غار پنهان شده‌اند و اکنون که دیدند هیئت ایشان تغییر نکرده یقین کردند بر اینکه حق‌تعالی بر احیاء موتی چنانکه بوده‌اند قادر است. پس به سلطان آن مملکت نوشتند که بیاید و قدرت حق را بنگرد و اتفاقاً پادشاه صالحی بود که از خدا خواسته بود قدرت خود را به او و منکرین قیامت نشان دهد، چون شاه صالح این قدرت را دید، خدای را سجده کرد و شکر نمود و بسیار گریست، پس از آن اصحاب کهف گفتند: ما شما را وداع می‌کنیم و از خدا می‌خواهیم ما را به حالت اول برگرداند و پهلو به زمین گذارده و جان تسلیم کردند. پادشاه دستور داد تا جامه‌های قیمتی و تابوت زرین برای ایشان بسازند، ولی خواب دیدند که به او گفتند: اصحاب کهف را به حال خود بگذار، پس ایشان را به حال خود گذاشتند و خداوند خواست رعب آنان را در دل مردم افکند و از چشم خلایق مستور دارد([[112]](#footnote-112)).

و جملۀ: ﴿أَمۡ حَسِبۡتُمۡ...﴾ دلالت دارد که یهودیان و خود رسول خداص از شنیدن قصۀ اصحاب کهف تعجب می‌نمودند. حق‌تعالی فرموده تو این قصه را از آیات عجیب ما می‌پنداری، در حالی که در جنب قدرت ما و در جنب آیات دیگر عجبی ندارد. و مقصود از جملۀ: ﴿أَيُّ ٱلۡحِزۡبَيۡنِ﴾، ممکن است دو حزبی باشد از مسلمین و یا از مردم دیگر که اختلاف در مدت مکث اصحاب کهف داشتند. و ممکن است دو حزب عبارت باشد از خود اصحاب کهف که نمی‌دانستند چقدر خواب ایشان طول کشیده و یکدستۀ ایشان گفتند: ﴿رَبُّكُمۡ أَعۡلَمُ بِمَا لَبِثۡتُمۡ﴾. و کلمۀ ﴿أَحۡصَىٰ﴾ ممکن است فعل ماضی باشد و ممکن است اسم تفضیل باشد و اشکالی ندارد.

بحث تحقیقی

در اینکه معجزه و خرق عادت کار خدا می‌باشد نه کار مخلوق، شکی نیست، زیرا آنکه قوانین طبیعی را ایجاد کرده می‌تواند آن را دگرگون سازد و علل را از علیت بیندازد و خرق عادت کند نه دیگری، و حق‌تعالی این کار را فقط برای شهادت به صدق انبیاء و تصدیق به سفارت ایشان نموده و اما برای دیگران ثابت نیست. صوفیه و همچنین عده‌ای از اهل سنت و همچنین شیعیان امامیه به آیات قصۀ اصحاب کهف استدلال کرده‌اند که برای اولیا و ائمه می‌توان کراماتی قائل شد، آن وقت هر طائفه برای بزرگان خودشان هزاران کرامات و معجزات جعل کرده‌اند که اکثر آنها یقیناً کذب است، حتی برای کسانی که ادعای الوهیت کرده‌اند و یا می‌کنند امکان معجزه و کرامت قائل شده‌اند. مثلاً برای فرعون و دجال خوارق عادات قائل شده‌اند. و اما برای کسانی که ادعای ولایت و تقرب به خدا می‌کنند چه به دروغ و چه به راستی، آیا می‌توان کراماتی قائل شد یا خیر؟ و ثانیاً کسانی که معجزات و یا بگو کراماتی برای بزرگان خود قائلند هر دسته تکذیب دستۀ دیگر می‌کنند مانند آنکه شیعه می‌گوید: کرامات بزرگان اهل سنت دروغ است! و برعکس اهل سنت می‌گویند: کرامات بزرگان شیعه دروغ است، و همچنین شیعیان می‌گویند: کرامات بزرگان صوفیه دروغ است! و یا کرامات بزرگان مسیحی و یا بودائی و یا فِرَقِ دیگر دروغ است! و آنان می‌گویند: کرامات بزرگان اهل اسلام دروغ است! ما باید به بینیم اگر دلیل عقلی و یا قرآنی بر اثبات کرامات داریم امکان آن را بپذیریم وإلا فلا. و تازه اگر امکان آن را پذیرفتیم وقوع آن ثابت نمی‌شود مگر کسی خود حسّا بیند. اما قصۀ اصحاب کهف دلالت بر کرامات اولیاء ندارد زیرا: **اولاً:** أولیاء دیگر را نمی‌توان به ایشان قیاس کرد. و **ثانیاً**: پس از وقوع قصۀ اصحاب کهف و نقل قرآن، معلوم می‌شود آنان از اولیاء خدا بودند اما پس از وفاتشان، ولی کسانی که زنده بودند و یا در حال مدعی تقرب به خدا می‌باشند، همین ادعا دلیل بر خودخواهی و عدم تقرب ایشان است. و **ثالثاً:** در قصۀ اصحاب کهف کرامتی برای ایشان به طوری که فضل ایشان باشد ثابت نشده، بلکه خرق عادتی برای خدا اثبات شده و این مربوط به اصحاب کهف نیست.

به هرحال، کرامات بسیاری هر مذهبی برای بزرگان خود ذکر کرده‌اند که اکثراً مخالف عقل و راویان آنان خود بی‌تقوی و بی‌ایمان بوده‌اند، مثلاً رسول خداص پس از آنکه در غار ثور از ترس مردم مخفی شد و بعد از سه روز با زحمت و رنج بسیاری به سوی مدینه مسافرت کرد، با آنکه پیغمبر بود طی الأرض نداشت، اما شیعه و صوفیه برای صدها نفر «طی الأرض» قائل شده‌اند. علی طی الأرض کرد برای رفتن از مدینه به مدائن برای نماز برجنازۀ سلمان، حضرت جواد از مدینه به طوس طی الأرض کرد برای نماز به جنازۀ حضرت رضا. محمد اسلم طوسی طی الأرض کرد از نیسابور به مصر، و هکذا.... و یا اینکه به رسول خداص هزاران صدمه و توهین کردند و هیچ کس را شیر ندرید، اما در مجلسی به حضرت رضا توهین کردند فوری صورتِ شیرِ پرده، شیر حقیقی شد و توهین‌کننده را کشت و پاره پاره کرد، در صورتی که جزای توهین کشتن نیست. و یا خانۀ کعبه به استقبال فلان مرشد آمد در صورتی که خانۀ کعبه به استقبال رسول خداص نیامد! و به اضافه وجود کرامت و ایجاد کرامت و معجزه باعث غرور ولی خدا می‌شود و خود آن قطع طریقِ عبودیّت و ذلت در پیشگاه احدیت است، کسی که خود را اهل کرامت بداند خوشحال خواهد شد، و این خوشی او را از خدا دور می‌کند.

**ثانیاً**: اولیایی که پیغمبر نباشند از طرف خدا منصب خصوصی ندارند که خدا برای اثبات آن منصب برای ایشان خرق عادت کند.

**ثالثاً**: فرح به کرامت، فرح به غیر خدا و فرح به مخلوق است و فرح به مخلوق حجاب از حق و حقیقت است.

**رابعاً**: کسی که به واسطۀ عمل خود مستحق کرامت شود، برای عمل خود قیمتی قائل شده و نزد او عملش وقعی دارد و حال آنکه تمام اعمال و طاعات بندگان در مقابل جلال و کرم حق‌تعالی هیچ و بلکه قصور و تقصیر است، و به واسطۀ عمل، کسی بر خدا حقی پیدا نمی‌کند تا خدا به او کرامت عنایت کند و اصلاً نشانی قبول عمل این است که به نظر عامل نیاید و آن را فراموش کند و الاّ اگر عمل را مورد نظر قرار دهد و خیال کند کار مهمی کرده آن عمل قبول نخواهد شد.

**خامساً**: ذل و تواضع موجب تقرب عبد به خداست و اگر کرامتی از او به وجود آید موجب تکبر و بزرگ دانستن خودش گردد و این دلیل بر عدم ولایت است، چنانکه ابلیس و بلعم باعور و سایر علمای بنی اسرائیل و مذاهب دیگر به واسطۀ همین تکبر و خودخواهی، مذموم و مرجوم شدند که خدا در حق ابلیس فرموده: ﴿ٱسۡتَكۡبَرَ وَكَانَ مِنَ ٱلۡكَٰفِرِين﴾([[113]](#footnote-113))، و در حق بلعم فرمود: ﴿فَمَثَلُهُۥ كَمَثَلِ ٱلۡكَلۡبِ﴾([[114]](#footnote-114))، و در حق علماء فرموده: ﴿وَمَا ٱخۡتَلَفَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلۡعِلۡمُ بَغۡيَۢا بَيۡنَهُمۡ﴾. ([[115]](#footnote-115))

**سادساً**، ولیِّ خدا آیا خود می‌داند ولیِّ خداست یا خیر؟ اگر بداند که خدا او را دوست می‌دارد موجب تکبر او خواهد شد.

پس اولیاء خدا، خود را ولیِّ خدا نمی‌دانستند و نباید بدانند و لذا علی در دعای کمیل عرض می‌کند: «اللهم اجعلني من أولیائك»، و اگر خود را ولیِّ خدا می‌دانست این دعا را نمی‌کرد. و خود را مقصر و گنهکار می‌دانست به دلیل هزاران کلماتی که در دعاهای او وارد است، و خود ادعا نکرد که من ولیِّ خدا و یا منصوب و منصوص از طرف خدا و رسولم، ولی مدّعیان پیروی او را ولی خدا و منصوص از جانب خدا و رسول می‌دانند، و آیات و روایاتی را در این باره تأویل کرده‌اند، ولی باید دانست چون رسول خداص که از وحی به او خبری می‌رسد علی را دوست خدا خوانده، ما او را از دوستان خدا می‌دانیم. به هرحال بسیار مشکل است باور کردن چیزهایی که دلیل محکمی از عقل و قرآن ندارد.

مدعیان کرامت اولیاء استدلال کرده‌اند به قصّۀ مریم و قصۀ: ﴿عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ﴾([[116]](#footnote-116)) آوردن عرش بلقیس، در حالی که اینها دلالت بر مقصد ایشان ندارد زیرا قصۀ مریم دلیل بر کرامت حضرت عیسی بوده و او پیامبر است، و غیر انبیاء که منصبی ندارند قیاس به انبیاء نشوند. و آوردن تخت بلقیس و ﴿الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ﴾([[117]](#footnote-117))، محتمل است حضرت سلیمان باشد و او نیز پیامبر است، و یا کار فرشته‌ای بوده و اگر آصف برخیا هم باشد تازه او نیز پیغمبری بوده و مربوط به غیر انبیاء نیست، و مطلب را با قیاس نمی‌توان ثابت کرد. ولیِّ خدا کسی است که خدا او را دوست بدارد نه اینکه او خدا را دوست داشته باشد، و محبت خدا امری است سرّی و کسی نباید از آن اطلاعی داشته باشد، حتی خود ولی، زیرا طاعات و معاصی موجب محبت و عداوت حق نمی‌شود، زیرا طاعات و معاصی حادث است و حادثات در ذات احدیث تأثیری ندارد([[118]](#footnote-118)) و به اضافه طاعات و معاصی قابل محو و ابطال است، ممکن است عاصی روزی مطیع شود و توبه کند و مطیع روزی عاصی گردد، هرچیزی موقوف بر خاتمه است. پس کرامات اولیاء به طور کلی قابل تصدیق نیست!..

﴿نَّحۡنُ نَقُصُّ عَلَيۡكَ نَبَأَهُم بِٱلۡحَقِّۚ إِنَّهُمۡ فِتۡيَةٌ ءَامَنُواْ بِرَبِّهِمۡ وَزِدۡنَٰهُمۡ هُدٗى ١٣ وَرَبَطۡنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ إِذۡ قَامُواْ فَقَالُواْ رَبُّنَا رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ لَن نَّدۡعُوَاْ مِن دُونِهِۦٓ إِلَٰهٗاۖ لَّقَدۡ قُلۡنَآ إِذٗا شَطَطًا ١٤ هَٰٓؤُلَآءِ قَوۡمُنَا ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةٗۖ لَّوۡلَا يَأۡتُونَ عَلَيۡهِم بِسُلۡطَٰنِۢ بَيِّنٖۖ فَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبٗا ١٥﴾ [الکهف:13-15]

**ترجمه:** ما قصه و خبر آنان را مطابق واقع بر تو می‌خوانیم، به راستی که ایشان جوانانی بودند که به پروردگار خود ایمان آوردند و ما هدایت ایشان را افزودیم (13) و دل‌های ایشان را قوی نمودیم آنگاه که قیام کردند و گفتند: پروردگار و صاحب اختیار ما پروردگار آسمان‌ها و زمین است هرگز غیر او را در حوائج نمی‌خوانیم (که اگر غیر او را در حوائج بخوانیم) محققا سخنی به خطا و دور از صواب گفته‌ایم(14) اینان قوم مایند که غیر خدا را آلهه گرفته‌اند چرا برای خود دلیل روشنی نمی‌آورند، پس کیست ظالمتر از آنکه بر خدا به دروغ افتراء بندد(15).

**نکات:** ﴿وَزِدۡنَٰهُمۡ هُدٗى﴾، دلالت دارد که چون این جوانان ایمان به خدا آوردند، خدا ایمان و هدایتشان را زیاد نمود و هر‌که ایمان به خدا آورد چنین است. و مقصود از جملۀ: ﴿وَرَبَطۡنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ﴾، این است که صبر و یقین را به دل ایشان بستیم، کنایه از این است که دلشان را قوی گردانیدیم. و جملۀ: ﴿إِذۡ قَامُواْ...﴾ دلالت دارد که در مقابل دقیانوس علناً قیام کردند و گفتند: ما دین تو را قبول نداریم و ما خدا پرستیم و در دعا غیرخدا را نمی‌خوانیم. از این جملات باید عبرت گیرند آن کسانی که در دعا غیرخدا را می‌خوانند به عنوان بزرگان دین و یا مقرّبین، و خود را مشرک می‌کنند. و جملۀ: ﴿لَّوۡلَا يَأۡتُونَ عَلَيۡهِم بِسُلۡطَٰنِۢ بَيِّنٖ﴾، دلالت دارد که تقلید باطل است و هرکس هرچه می‌کند باید دلیل داشته باشد.

﴿وَإِذِ ٱعۡتَزَلۡتُمُوهُمۡ وَمَا يَعۡبُدُونَ إِلَّا ٱللَّهَ فَأۡوُۥٓاْ إِلَى ٱلۡكَهۡفِ يَنشُرۡ لَكُمۡ رَبُّكُم مِّن رَّحۡمَتِهِۦ وَيُهَيِّئۡ لَكُم مِّنۡ أَمۡرِكُم مِّرۡفَقٗا ١٦ ۞وَتَرَى ٱلشَّمۡسَ إِذَا طَلَعَت تَّزَٰوَرُ عَن كَهۡفِهِمۡ ذَاتَ ٱلۡيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَت تَّقۡرِضُهُمۡ ذَاتَ ٱلشِّمَالِ وَهُمۡ فِي فَجۡوَةٖ مِّنۡهُۚ ذَٰلِكَ مِنۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِۗ مَن يَهۡدِ ٱللَّهُ فَهُوَ ٱلۡمُهۡتَدِۖ وَمَن يُضۡلِلۡ فَلَن تَجِدَ لَهُۥ وَلِيّٗا مُّرۡشِدٗا ١٧﴾

[الکهف:16-17]

**ترجمه:** و چون از ایشان و از آنچه غیرخدا می‌پرستیدند کناره گرفتید پس به سوی کهف جای گیرید تا پروردگارتان برای شما از رحمت خود بگستراند و برای شما در کارتان نفع و گشایشی آماده کند(16) و خورشید را می‌بینی که چون طلوع کند از غارشان به جانب راست میل کند و چون غروب کند بگردد به جانب چپ آن و حال آنکه ایشان در جای فراخ از غارند، این از آیات إلهی است، خدا هر‌که را هدایت کند اوست راه یابنده و آنکه را گمراه کند پس هرگز برای او یاور ارشاد کننده‌ای نمی‌یابی(17).

**نکات:** جملۀ: ﴿يَنشُرۡ لَكُمۡ رَبُّكُم مِّن رَّحۡمَتِهِۦ﴾، دلالت دارد بر حسن هجرت و فرار از دارالکفر. و جملۀ: ﴿وَتَرَى ٱلشَّمۡسَ﴾ دلالت دارد که درب آن غار رو به شمال بوده که هر کس بر در غار باشد می‌بیند وقت طلوع؛ خورشید می‌تابد به طرف راست وارد شوندۀ به غار، و طرف عصر می‌تابد به طرف چپ. و کلمۀ: ﴿ذَٰلِكَ﴾ اشاره است به حفظ آنان از فساد و تعفّن و وزیدن نسیم روح افزا بر ایشان. و جملۀ: ﴿وَهُمۡ فِي فَجۡوَةٖ مِّنۡهُ﴾، دلالت دارد که وسط غار جای گشاده‌ای بوده است.

﴿وَتَحۡسَبُهُمۡ أَيۡقَاظٗا وَهُمۡ رُقُودٞۚ وَنُقَلِّبُهُمۡ ذَاتَ ٱلۡيَمِينِ وَذَاتَ ٱلشِّمَالِۖ وَكَلۡبُهُم بَٰسِطٞ ذِرَاعَيۡهِ بِٱلۡوَصِيدِۚ لَوِ ٱطَّلَعۡتَ عَلَيۡهِمۡ لَوَلَّيۡتَ مِنۡهُمۡ فِرَارٗا وَلَمُلِئۡتَ مِنۡهُمۡ رُعۡبٗا ١٨ وَكَذَٰلِكَ بَعَثۡنَٰهُمۡ لِيَتَسَآءَلُواْ بَيۡنَهُمۡۚ قَالَ قَآئِلٞ مِّنۡهُمۡ كَمۡ لَبِثۡتُمۡۖ قَالُواْ لَبِثۡنَا يَوۡمًا أَوۡ بَعۡضَ يَوۡمٖۚ قَالُواْ رَبُّكُمۡ أَعۡلَمُ بِمَا لَبِثۡتُمۡ فَٱبۡعَثُوٓاْ أَحَدَكُم بِوَرِقِكُمۡ هَٰذِهِۦٓ إِلَى ٱلۡمَدِينَةِ فَلۡيَنظُرۡ أَيُّهَآ أَزۡكَىٰ طَعَامٗا فَلۡيَأۡتِكُم بِرِزۡقٖ مِّنۡهُ وَلۡيَتَلَطَّفۡ وَلَا يُشۡعِرَنَّ بِكُمۡ أَحَدًا ١٩ إِنَّهُمۡ إِن يَظۡهَرُواْ عَلَيۡكُمۡ يَرۡجُمُوكُمۡ أَوۡ يُعِيدُوكُمۡ فِي مِلَّتِهِمۡ وَلَن تُفۡلِحُوٓاْ إِذًا أَبَدٗا ٢٠﴾ [الکهف:18-20]

**ترجمه:** و ایشان را بیدار می‌پنداری درحالی که خفتگانند و به جانب راست و جانب چپ می‌گردانیمشان و سگشان دو ساعدش را به آستانۀ آن غار گسترده، اگر بر آنان مطلع شوی البته از آنان برای فرار پشت می­کنی و از دیدنشان دلت ازترس پر شود (18) و بدینگونه ایشان را برانگیختیم تا بین خود از یکدیگر سؤال کنند، گوینده‌ای از ایشان گفت: چه اندازه درنگ کرده‌اید؟ گفتند: درنگ کرده‌ایم یک روز و یا بعضی از روز، گفتند: پروردگارتان داناتر است به آنچه درنگ کرده‌اید، پس یکی از خودتان را با این درهمتان به سوی شهر بفرستید تا که بنگرد کدام آنها طعامی پاکیزه‌تر است پس از آن برای شما خوراکی بیاورد و باید نرمی کند و شما را به احدی نیاگاهاند (آگاهی ندهد)(19) زیرا ایشان اگر بر شما دست یابند سنگسارتان می‌کنند و یا شما را در کیش خودشان برمی‌گردانند آنگاه هرگز رستگار نخواهید شد(20).

**نکات:** ﴿وَكَذَٰلِكَ﴾ عطف است بر جملۀ: ﴿وَزِدۡنَٰهُمۡ هُدٗى﴾. و جملۀ: ﴿قَالُواْ رَبُّكُمۡ أَعۡلَمُ...﴾ دلالت دارد که چند نفری از ایشان آثار تغییر و درازی مو و ناخن در خود دیدند و حس کردند که باید مدتی خفته باشند و لذا گفتند: خدا داناتر است به مقدار درنگ ما. و مقصود ایشان از ورق، ورق سیم و زر بوده است. جملۀ ﴿إِنَّهُمۡ إِن يَظۡهَرُواْ...﴾ دلالت دارد که اگر کفّار بر مسلمین دست یابند یا نابود می‌کنند مسلمین را و یا برمی‌گردانند مسلمین را به ملت و دین خودشان و باعث عذاب ابدی خواهد شد.

﴿وَكَذَٰلِكَ أَعۡثَرۡنَا عَلَيۡهِمۡ لِيَعۡلَمُوٓاْ أَنَّ وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقّٞ وَأَنَّ ٱلسَّاعَةَ لَا رَيۡبَ فِيهَآ إِذۡ يَتَنَٰزَعُونَ بَيۡنَهُمۡ أَمۡرَهُمۡۖ فَقَالُواْ ٱبۡنُواْ عَلَيۡهِم بُنۡيَٰنٗاۖ رَّبُّهُمۡ أَعۡلَمُ بِهِمۡۚ قَالَ ٱلَّذِينَ غَلَبُواْ عَلَىٰٓ أَمۡرِهِمۡ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيۡهِم مَّسۡجِدٗا ٢١ سَيَقُولُونَ ثَلَٰثَةٞ رَّابِعُهُمۡ كَلۡبُهُمۡ وَيَقُولُونَ خَمۡسَةٞ سَادِسُهُمۡ كَلۡبُهُمۡ رَجۡمَۢا بِٱلۡغَيۡبِۖ وَيَقُولُونَ سَبۡعَةٞ وَثَامِنُهُمۡ كَلۡبُهُمۡۚ قُل رَّبِّيٓ أَعۡلَمُ بِعِدَّتِهِم مَّا يَعۡلَمُهُمۡ إِلَّا قَلِيلٞۗ فَلَا تُمَارِ فِيهِمۡ إِلَّا مِرَآءٗ ظَٰهِرٗا وَلَا تَسۡتَفۡتِ فِيهِم مِّنۡهُمۡ أَحَدٗا ٢٢﴾

[الکهف:21-22]

**ترجمه:** و بدین گونه (مردم را) مطلع گردانیدیم بر ایشان تا بدانند که وعدۀ خدا حق است و اینکه در ساعت قیامت شکی نیست هنگامی که بین خودشان در امر ایشان نزاع می‌کردند، پس گفتند: بر ایشان ساختمانی بنا کنید، پروردگار ایشان داناتر است به ایشان، آنان که بر امر ایشان غالب شدند گفتند: البته بر بالای ایشان مسجدی می‌سازیم(21) خواهند گفت: سه نفر بودند چهارمی ایشان سگشان، و می‌گویند: پنج نفر بودند ششم ایشان سگشان، سنگ انداختن به غیب، و می‌گویند: هفت نفر بودند و هشتم ایشان سگشان، بگو پروردگارم به شمارۀ ایشان داناتر است نمی‌داند ایشان را مگر کمی. پس دربارۀ ایشان جدال مکن مگر جدال ظاهری، و دربارۀ ایشان از احدی از اینان فتوی مخواه(22).

**نکات:** در زمان بیدار شدن اصحاب کهف عده‌ای بودند که در حشر معاد جسمانی اختلاف داشتند، پادشاهی بود صالح و از خدا می‌خواست این مطلب را برای مردم روشن کند، خدا می‌فرماید: ﴿أَعۡثَرۡنَا عَلَيۡهِمۡ﴾، پس خدا مردم را مطلع گردانید بر احوال کهف تا به حشر و معاد جسمانی یقین کنند. در ضمیرهای ﴿يَتَنَٰزَعُونَ بَيۡنَهُمۡ أَمۡرَهُمۡ﴾، اختلاف است که به کجا بر می‌گردد، ظاهر کلام این است که برمی‌گردد به مردمی که شک در حشر معاد جسمانی داشتند. و باز اختلاف است که نزاع ایشان در چه بوده؟ ممکن است بگوییم نزاعشان در همان روز حشر بوده و ممکن است به قرينۀ ﴿فَقَالُواْ﴾بگوییم که نزاعشان در امر اصحاب کهف بوده که خوابیدن مرّۀ ثانیِ ایشان خواب است یا مرگ؟ به هرحال عده‌ای که اهل هدایت بودند گفتند: جلوی غار را بنا کنیم و غار را ببندیم و گفتند ﴿رَّبُّهُمۡ أَعۡلَمُ بِهِمۡ﴾ یعنی؛ پروردگارشان به امر ایشان آگاهتر است. ولی عدۀ دیگر که اکثریت داشتند گفتند: بر گورشان مسجد بسازیم.

باید دانست که در عدد اصحاب کهف اختلاف بوده: طایفه‌ای از نصاری به نام یعقوبیه گفته‌اند: که ایشان با سگشان چهار نفر بودند، عدۀ دیگر به نام طائفۀ نسطوریه گفتند: با سگشان شش نفر بودند، ولی مسلمین می‌گفتند: با سگشان هشت نفر بودند. از آیه استفاده می‌شود که قول أخیر صحیح است زیرا واو بر سر ﴿وَثَامِنُهُمۡ﴾ آورده، ولی بر سر ﴿رَّابِعُهُمۡ﴾ و ﴿سَادِسُهُمۡ﴾ نیاورده و این واو حالیه است([[119]](#footnote-119)) و دلالت بر تأکید و تحقق دارد. و دیگر اینکه دو قول اول را ﴿رَجۡمَۢا بِٱلۡغَيۡبِ﴾دانسته یعنی؛ قول بی‌مدرک و بدون علم، ولی قول سوم را ﴿رَجۡمَۢا بِٱلۡغَيۡبِ﴾ نخوانده. و چون حق‌تعالی تمام اقوال باطله و حقه را ذکر کرده، دو قول اول که ﴿رَجۡمَۢا بِٱلۡغَيۡبِ﴾ و باطل شد، قول سوم صحیح است([[120]](#footnote-120)). معلوم می‌شود چنانکه روایاتی نیز وارد شده که خود اصحاب کهف از وزراء و ندمای دقیانوس بودند سه نفر دست راست او می‌نشستند و سه نفر دست چپ او و با چوپانی که با ایشان همراه شد هفت نفر می‌شدند و چون عدد هفت در میان عرب دلالت بر کثرت دارد پس از آن «واو» می‌آورند، لذا اینجا واو آورده و فرموده: ﴿وَثَامِنُهُمۡ كَلۡبُهُمۡ﴾. و خدا سگ ایشان را نیز برای مجاورت با ایشان از ایشان به حساب آورده و هشتم ایشان شمرده چنانکه شاعری گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پسر نوح با بدان بنشست |  | خاندان نبوّتش گم شد |
| سگ اصحاب کهف روزی چند |  | پی مردم گرفت و مردم شد |

و لا یخفی در جملۀ: ﴿مَّا يَعۡلَمُهُمۡ إِلَّا قَلِيلٞ﴾، اگر قلیل را که مستثنی است بدون ذکر مستثنی منه و حکم فاعل را دارد، فاعل قرار دادیم استفاده می‌شود عدد اصحاب کهف را مردم نمی‌دانند مگر کمی از ایشان و آن کم رسول خداص بود و چند نفر اصحاب او که از آن جناب شنیده و علم حاصل کردند، و اگر ﴿قَلِيلٞ﴾ را فاعل قرار ندادیم بلکه فاعل ضمیر در یعلم باشد که به الله برگردد، معنی چنین می‌شود: خدا نمی‌داند ایشان را مگر کم، یعنی، در علم خدا عدد ایشان کم می‌باشد، یعنی هر یکی از اقوال، صحیح باشد در واقع عدد ایشان کم بوده زیرا بندگان صالح کم می‌باشند و در این صورت مناسب نصب قلیل می­باشد یعنی قلیلا.

﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَاْيۡءٍ إِنِّي فَاعِلٞ ذَٰلِكَ غَدًا ٢٣ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُۚ وَٱذۡكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلۡ عَسَىٰٓ أَن يَهۡدِيَنِ رَبِّي لِأَقۡرَبَ مِنۡ هَٰذَا رَشَدٗا ٢٤ وَلَبِثُواْ فِي كَهۡفِهِمۡ ثَلَٰثَ مِاْئَةٖ سِنِينَ وَٱزۡدَادُواْ تِسۡعٗا ٢٥ قُلِ ٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا لَبِثُواْۖ لَهُۥ غَيۡبُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ أَبۡصِرۡ بِهِۦ وَأَسۡمِعۡۚ مَا لَهُم مِّن دُونِهِۦ مِن وَلِيّٖ وَلَا يُشۡرِكُ فِي حُكۡمِهِۦٓ أَحَدٗا ٢٦﴾ [الکهف:23-26]

**ترجمه:** و البته در هیچ چیز مگو که من آن را فردا بجا خواهم آورد(23) مگر آنکه (بگویی: اگر)خدا بخواهد و پروردگارت را به یاد آور هرگاه نسیان کردی و بگو امید است که پروردگارم مرا به هدایت نزدیکتری هدایت نماید(24) و در غارشان سیصد سال ماندند و نُه سال زیاد کردند(25) بگو خدا داناتر است به آنچه ماندند، مخصوص اوست غیب آسمان‌ها و زمین، او عجیب بینا و شنوایی است، نیست برای ایشان جز او سرپرستی و شریک نمی‌کند در حکم خود احدی را(26).

**نکات:** در جملۀ: ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَاْيۡءٍ إِنِّي....﴾ یکی از دو چیز باید تقدیر گرفت: «اوّل: إلا أن تقول إن شاء الله»، یعنی کلمۀ تقول را مقدر بگیریم و یا جملۀ: «أن یأذن لك»، که چنین می‌شود: «إلا أن یشاء الله أن یأذن لك». تقدیر اول با مورد نزولی که ذکر کرده‌اند مناسب‌تر است و مورد نزول این است که چون مشرکین از رسول خداص از سه چیز سؤال کردند که یکی از آنها قصۀ اصحاب کهف بود، رسول خداص فرمود: فردا جواب می‌دهم و إن شاء الله را نگفت، خدا فرموده: مگو چیزی را فردا انجام می‌دهم مگر اینکه بگوئی إن شاء الله. جملۀ: ﴿مَا لَهُم مِّن دُونِهِۦ مِن وَلِيّٖ﴾، دلالت دارد که سرپرست تکوینی برای آنان جز خدا نبوده. وجملۀ: ﴿وَلَا يُشۡرِكُ فِي حُكۡمِهِۦٓ أَحَدٗا﴾ دلالت دارد که هیچ کس در صدور حکم با خدا شرکت ندارد نه رسولان الهی و نه غیر ایشان، پس آنچه عوام می‌گویند: السلام علیك یا شریك القرآن! کفر است.

﴿وَٱتۡلُ مَآ أُوحِيَ إِلَيۡكَ مِن كِتَابِ رَبِّكَۖ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَٰتِهِۦ وَلَن تَجِدَ مِن دُونِهِۦ مُلۡتَحَدٗا ٢٧ وَٱصۡبِرۡ نَفۡسَكَ مَعَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ رَبَّهُم بِٱلۡغَدَوٰةِ وَٱلۡعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجۡهَهُۥۖ وَلَا تَعۡدُ عَيۡنَاكَ عَنۡهُمۡ تُرِيدُ زِينَةَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ وَلَا تُطِعۡ مَنۡ أَغۡفَلۡنَا قَلۡبَهُۥ عَن ذِكۡرِنَا وَٱتَّبَعَ هَوَىٰهُ وَكَانَ أَمۡرُهُۥ فُرُطٗا ٢٨﴾ [الکهف:27-28]

**ترجمه:** و آنچه را به سوی تو وحی شده از کتاب پروردگارت بخوان و در آن تدبر کن، برای کلمات او تبدیل‌کننده نیست، و پناهی جز او هرگز نیابی(27) و خود را نگهدار با آنان که به صبح و شام پروردگارشان را می‌خوانند و رضای او را می‌خواهند و دو چشمت را از ایشان مگردان که زینت زندگی دنیا بخواهی و اطاعت مکن از کسی که دل او را از یادمان غافل کردیم و او هوای خود را پیروی کرده و کار او زیاده روی است(28).

**نکات:** قرائت أعم از تلاوت است، و تلاوت أخص، تلاوت مخصوص به قرائت کتاب خدا و تدبر در آن است. و جملۀ: ﴿لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَٰتِهِۦ﴾، دلالت دارد که کسی نمی‌تواند کلمات قرآن را تغییر دهد و فرمان‌های إلهی را تبدیل نماید. و جملۀ: ﴿وَلَن تَجِدَ مِن دُونِهِۦ مُلۡتَحَدٗا﴾، دلالت دارد که جز خدا پناهگاه و تکیه‌گاهی نیست. و جملۀ: ﴿وَٱصۡبِرۡ نَفۡسَكَ...﴾ تا آخر، راجع به قریش است که مجتمعاً به رسول خداص گفتند: اگر می‌خواهی ما به تو ایمان آوریم و نزد تو مراوده کنیم، این فقراء را از نزد خودت طرد کن، در این آیه جواب ایشان است که طرد ایشان روا نیست بلکه همواره باایشان ودر کنار ایشان باش و توجه به کلام قریش خطاست. و مقصود از جملۀ: ﴿أَغۡفَلۡنَا...﴾؛«إنّا حَبَّبْنَا عَلَیهِمُ الدُّنیَا وَانْجَرَّ ذَلِكَ إلی غَفْلَتِهِم»، و یا: «تَرَكنَاهُم غَافِلاً»و «تَرَكنَاهُم فِي غَفلاَتِهم» می‌باشد.

﴿وَقُلِ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّكُمۡۖ فَمَن شَآءَ فَلۡيُؤۡمِن وَمَن شَآءَ فَلۡيَكۡفُرۡۚ إِنَّآ أَعۡتَدۡنَا لِلظَّٰلِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمۡ سُرَادِقُهَاۚ وَإِن يَسۡتَغِيثُواْ يُغَاثُواْ بِمَآءٖ كَٱلۡمُهۡلِ يَشۡوِي ٱلۡوُجُوهَۚ بِئۡسَ ٱلشَّرَابُ وَسَآءَتۡ مُرۡتَفَقًا ٢٩ إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجۡرَ مَنۡ أَحۡسَنَ عَمَلًا ٣٠ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ جَنَّٰتُ عَدۡنٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهِمُ ٱلۡأَنۡهَٰرُ يُحَلَّوۡنَ فِيهَا مِنۡ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٖ وَيَلۡبَسُونَ ثِيَابًا خُضۡرٗا مِّن سُندُسٖ وَإِسۡتَبۡرَقٖ مُّتَّكِ‍ِٔينَ فِيهَا عَلَى ٱلۡأَرَآئِكِۚ نِعۡمَ ٱلثَّوَابُ وَحَسُنَتۡ مُرۡتَفَقٗا ٣١﴾ [الکهف:29-31]

**ترجمه:** و بگو: این حق از پروردگار شماست، پس هرکس خواهد ایمان آورد و هرکس خواهد کافر شود، به راستی که برای ستمگران آتشی را مهیا کرده‌ایم که سرا پردۀ آن به ایشان احاطه کرده و اگر فریادرسی بجویند فریادرسی می‌شوند به آبی مانند فلز گداخته که صورت‌ها را بریان کند، بد است آن شراب و بد آرامگاهی است(29) محققا کسانی که ایمان آورده و عمل‌های شایسته انجام داده‌اند در واقع ما اجر کسی­‌که عمل نیک آورد ضایع نمی‌سازیم(30) آنانند که برایشان بهشت‌های همیشگی است که از زیرشان نهرها جاری است، در آنجا از دستبندهای طلا زیور شوند و از جامه‌های سبز سندس و استبرق می‌پوشند در حالی که بر تخت‌ها تکیه زده‌اند خوب ثوابی است و خوب تکیه‌گاهی(31).

**نکات:** جملۀ: ﴿فَمَن شَآءَ فَلۡيُؤۡمِن...﴾ دلیل بر آزادی و اختیار است. و صیغه‌های ﴿فَلۡيُؤۡمِن﴾ و ﴿فَلۡيَكۡفُر﴾ برای تهدید است نه برای امر تخییری. و مقصود از ﴿سُندُسٖ﴾ جامه، دیبای حریر و ابریشمی نازک است. و مقصود از﴿إِسۡتَبۡرَق﴾، جامه، دیبای حریر و ابریشمی کلفت. و فرق بین اریکه و سریر عام و خاص است. زیرا اریکه که جمع آن ﴿ٱلۡأَرَآئِكِ﴾ است، سریری را می‌گویند: که در حجلۀ داماد گذارند.

﴿وَٱضۡرِبۡ لَهُم مَّثَلٗا رَّجُلَيۡنِ جَعَلۡنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيۡنِ مِنۡ أَعۡنَٰبٖ وَحَفَفۡنَٰهُمَا بِنَخۡلٖ وَجَعَلۡنَا بَيۡنَهُمَا زَرۡعٗا ٣٢ كِلۡتَا ٱلۡجَنَّتَيۡنِ ءَاتَتۡ أُكُلَهَا وَلَمۡ تَظۡلِم مِّنۡهُ شَيۡ‍ٔٗاۚ وَفَجَّرۡنَا خِلَٰلَهُمَا نَهَرٗا ٣٣ وَكَانَ لَهُۥ ثَمَرٞ فَقَالَ لِصَٰحِبِهِۦ وَهُوَ يُحَاوِرُهُۥٓ أَنَا۠ أَكۡثَرُ مِنكَ مَالٗا وَأَعَزُّ نَفَرٗا ٣٤ وَدَخَلَ جَنَّتَهُۥ وَهُوَ ظَالِمٞ لِّنَفۡسِهِۦ قَالَ مَآ أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هَٰذِهِۦٓ أَبَدٗا ٣٥ وَمَآ أَظُنُّ ٱلسَّاعَةَ قَآئِمَةٗ وَلَئِن رُّدِدتُّ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيۡرٗا مِّنۡهَا مُنقَلَبٗا ٣٦ قَالَ لَهُۥ صَاحِبُهُۥ وَهُوَ يُحَاوِرُهُۥٓ أَكَفَرۡتَ بِٱلَّذِي خَلَقَكَ مِن تُرَابٖ ثُمَّ مِن نُّطۡفَةٖ ثُمَّ سَوَّىٰكَ رَجُلٗا ٣٧ لَّٰكِنَّا۠ هُوَ ٱللَّهُ رَبِّي وَلَآ أُشۡرِكُ بِرَبِّيٓ أَحَدٗا ٣٨ وَلَوۡلَآ إِذۡ دَخَلۡتَ جَنَّتَكَ قُلۡتَ مَا شَآءَ ٱللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِٱللَّهِۚ إِن تَرَنِ أَنَا۠ أَقَلَّ مِنكَ مَالٗا وَوَلَدٗا ٣٩ فَعَسَىٰ رَبِّيٓ أَن يُؤۡتِيَنِ خَيۡرٗا مِّن جَنَّتِكَ وَيُرۡسِلَ عَلَيۡهَا حُسۡبَانٗا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ فَتُصۡبِحَ صَعِيدٗا زَلَقًا ٤٠ أَوۡ يُصۡبِحَ مَآؤُهَا غَوۡرٗا فَلَن تَسۡتَطِيعَ لَهُۥ طَلَبٗا ٤١ وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِۦ فَأَصۡبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيۡهِ عَلَىٰ مَآ أَنفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَٰلَيۡتَنِي لَمۡ أُشۡرِكۡ بِرَبِّيٓ أَحَدٗا ٤٢ وَلَمۡ تَكُن لَّهُۥ فِئَةٞ يَنصُرُونَهُۥ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا ٤٣ هُنَالِكَ ٱلۡوَلَٰيَةُ لِلَّهِ ٱلۡحَقِّۚ هُوَ خَيۡرٞ ثَوَابٗا وَخَيۡرٌ عُقۡبٗا ٤٤﴾

[الکهف:32-44]

**ترجمه:** و بزن برایشان مَثَل دو مردی که برای یکی از آنان دو باغی از انگور قرار دادیم و اطراف آن را به درخت خرما پوشاندیم و بین آن دو باغ را کشتزار قرار دادیم(32) هر دو بوستان میوۀ خود را داده و چیزی از آن نکاستند و میان آن دو نهری روان نمودیم(33) و برای او ثمری داشت پس به رفیق خود در حالی که با او پی در پی گفتگو می‌کرد گفت که: مرا از تو مال بیشتر و ازحیث نفرات عزیزترم (34) و به بوستانش داخل شد در حالی که به خود ستم می‌کرد، گفت: گمان نمی‌برم این هرگز تمام شود(35) و گمان نمی‌کنم قیامت بر پا شود و اگر به سوی پروردگارم برگردانیده شوم البته جای بازگشت بهتر از این می‌یابم (36) دوستش به او گفت درحالی که با او گفتگو می‌کرد: آیا به آن که تو را از خاک آفریده سپس از نطفه سپس تو را به صورت مردی معتدل نموده کافری (37) لیکن من معتقدم که آن خدا است پروردگارم و احدی را شريک پروردگارم نمی‌کنم(38) و چرا وقتی داخل بوستانت شدی نگفتی آنچه خدا خواسته (ماشاءالله) و نیست نیرویی مگربه خدا اگر مرا می‌بینی که از تو در مال و فرزند کمترم(39) پس شاید پروردگارم مرا بهتر از بوستان تو بدهد و بر آن (باغ تو) صاعقه‌ای از آسمان بفرستد که صباح زمینی ساده گردد(40) و یا به صبح آب آن فرو رود که هرگز نتوانی آن را بجویی (41) و (سرانجام عذاب) به میوۀ آن(باغش) احاطه شد که وقت صبح دو دست خود را می‌گردانید (و از تأسف به هم می‌مالید) بر آنچه در آن باغ خرج کرده بود در حالی که آن باغ بر داربستهایش فروافتاده بود و می‌گفت: ای کاش به پروردگارم احدی را شریک ننموده بودم(42) و برای او گروهی نبود که یاریش کنند جز خدا. و خود نیز یاری‌دهندۀ خود نبود (43) اینجاست که سرپرستی حقیقی برای خداست او خوب است برای دادن ثواب و پاداش و اوخوب است برای عاقبت بندگان(44).

**نکات:** چون در آیات قبل کفار قریش را جواب داد در گفتۀ ایشان که می‌گفتند: فقرا را رها کن و وقتی برای ما معین کن و به ثروت خودشان نازیدند، حق‌تعالی در این آیات مثل دو رفیقی که یکی از ایشان فقیر و دیگری غنی بود به میان آورده برای بی‌اعتباری ثروت. جملۀ: ﴿أَنَا۠ أَكۡثَرُ مِنكَ...﴾ و جواب آن به جملۀ ﴿أَكَفَرۡتَ....﴾ دلالت دارد که بالیدن به ثروت دنیا در حقیقت کفر است. و جملۀ: ﴿وَلَآ أُشۡرِكُ بِرَبِّيٓ﴾، دلالت دارد که توجه به مال و منال دنیا در حقیقت شرک به خداست. و جملۀ ﴿قُلۡتَ مَا شَآءَ ٱللَّهُ﴾، دلالت دارد که انسان هروقت توجهش به مال و منال و ثروت دنیا شد باید فوری متوجه خدا گردد و بگوید: ﴿مَا شَآءَ ٱللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِٱللَّه﴾. و جملۀ: ﴿هُنَالِكَ ٱلۡوَلَٰيَةُ لِلَّهِ ٱلۡحَقِّ﴾ دلیل است بر انحصار ولایت تکوینی به خدای دائمی.

﴿وَٱضۡرِبۡ لَهُم مَّثَلَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا كَمَآءٍ أَنزَلۡنَٰهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَٱخۡتَلَطَ بِهِۦ نَبَاتُ ٱلۡأَرۡضِ فَأَصۡبَحَ هَشِيمٗا تَذۡرُوهُ ٱلرِّيَٰحُۗ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ مُّقۡتَدِرًا ٤٥ ٱلۡمَالُ وَٱلۡبَنُونَ زِينَةُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ وَٱلۡبَٰقِيَٰتُ ٱلصَّٰلِحَٰتُ خَيۡرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَابٗا وَخَيۡرٌ أَمَلٗا ٤٦﴾ [الکهف:45-46]

**ترجمه:** و برای ایشان مَثل زندگی دنیا را بزن مانند آبی است که آن را از آسمان نازل کردیم پس به وسیلۀ آن روئیدنی زمین(چنان رشد و انبوه شد که) با هم درآمیخت، و (سرانجام) خشک و ریزه ریزه گردید که بادها آن را پراکنده کنند، و خدا بر هرچیزی توانا بوده است(45) این مال و فرزندان زینت زندگانی دنیاست و آنچه از کارهای شایسته که باقی ماندنی است بهتر است نزد پروردگارت از جهت پاداش و بهتر است از جهت امیدواری(46).

**نکات:** جملۀ: ﴿وَٱضۡرِبۡ...﴾ مَثَل دیگری است برای پستی دنیا و بی‌اعتباری و بی‌ثباتی آن، پس اغنیای مشرکین نباید به سبب آن بر فقراء تکبّر ورزند. چون بارانی ببارد گیاهان سبز و خرم شود ولی به زودی آن گیاهان خشک و خورد و پراکنده گردد مانند دنیا که تا جای خود را گرم کرده‌ای گویدت خیز، و همچنین است مال و فرزند که سریع الزوال و الانقضاء می‌باشد. و نباید خردمند به آن دل ببندد و به آن افتخار کند. ولی آنچه برای خدا انجام داده از عمل صالح، آن ثوابش باقی و به آن امیدی هست. در اینکه باقیات صالحات چیست اقوال و روایاتی است: بعضی گفته‌اند: تسبیحات اربعه مراد است، بعضی گفته‌اند: پنج نماز فریضه است، بعضی گفته‌اند: هر قول وعملی که صالح و برای خدا باشد. و هو الحق.

﴿وَيَوۡمَ نُسَيِّرُ ٱلۡجِبَالَ وَتَرَى ٱلۡأَرۡضَ بَارِزَةٗ وَحَشَرۡنَٰهُمۡ فَلَمۡ نُغَادِرۡ مِنۡهُمۡ أَحَدٗا ٤٧ وَعُرِضُواْ عَلَىٰ رَبِّكَ صَفّٗا لَّقَدۡ جِئۡتُمُونَا كَمَا خَلَقۡنَٰكُمۡ أَوَّلَ مَرَّةِۢۚ بَلۡ زَعَمۡتُمۡ أَلَّن نَّجۡعَلَ لَكُم مَّوۡعِدٗا ٤٨ وَوُضِعَ ٱلۡكِتَٰبُ فَتَرَى ٱلۡمُجۡرِمِينَ مُشۡفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَٰوَيۡلَتَنَا مَالِ هَٰذَا ٱلۡكِتَٰبِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةٗ وَلَا كَبِيرَةً إِلَّآ أَحۡصَىٰهَاۚ وَوَجَدُواْ مَا عَمِلُواْ حَاضِرٗاۗ وَلَا يَظۡلِمُ رَبُّكَ أَحَدٗا ٤٩﴾ [الکهف:47-49]

**ترجمه:** و روزی که کوهها را سیر می‌دهیم و زمین را ظاهرمی‌بینی و ایشان را محشور کنیم و احدی از ایشان را وانگذاریم(47) و صف کشیده بر پروردگارت عرضه شوند (و به ایشان گفته شود) به تحقیق آمدید نزد ما بدانگونه که اول بار شما را آفریدیم (یعنی برهنه و بدون مال و منال) بلکه گمان داشتید که برای شما وعده گاهی قرار نخواهیم داد(48) و کتاب اعمال نهاده شود پس مجرمین را ببینی از آنچه در آن است ترسناکند و می‌گویند: ای وای بر ما این کتاب را چه باشد که کوچک و بزرگی را واگذار نکرده مگر آنکه آن را در شمار آورده، و آنچه را عمل کردند حاضر یابند و پروردگارت به احدی ستم نمی‌کند(49).

**نکات:** ممکن است مقصود از جملۀ: ﴿نُسَيِّرُ ٱلۡجِبَالَ﴾، سیر به عدم باشد و یا به ذرات منتشره، چنانکه در سورۀ واقعه فرموده: ﴿وَبُسَّتِ ٱلۡجِبَالُ بَسّٗا ٥ فَكَانَتۡ هَبَآءٗ مُّنۢبَثّٗا﴾([[121]](#footnote-121)). و مقصود از جملۀ: ﴿وَتَرَى ٱلۡأَرۡضَ بَارِزَةٗ﴾، این است که چیزی از عمارات، کاخ‌ها، کوه‌ها و اشجار روی آن باقی نمی‌ماند. و جملۀ: ﴿لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةٗ...﴾ دلالت دارد که گناهان بر دو قسم است؛ صغیره و کبیره، بعضی گفته‌اند: کبیره آنست که عقابِ فاعلِ آن را از ثواب او زیادتر کند وصغیره آنست که عقاب او کمتر باشد. و بعضی گفته‌اند که: طاعات منحصر است در دو قسم: اول تعظیم لأمر الله. دوم: شفقّت علی خلق الله. بنابر‌این هر چه منشأ آن گردد که جهل بالله قوی‌تر باشد کبیره است و هرچه اضرار آن به غیر اقوی و اکثر باشد آن کبیره است. ولی اگر جهل به خدا ضعیف‌تر و اضرار به خلق کمتر باشد صغیره است. و البته اقوال دیگری نیز در اینجا هست. جملۀ: ﴿وَوَجَدُواْ مَا عَمِلُواْ حَاضِرٗا﴾، دلالت بر تجسّم اعمال دارد. و رسول خداص فرمود: «یُحَاسِبُ النَّاسُ فِي القِیْامَةِ عَلَی ثَلَاثَةٌ: یَوسُفَ وَسُلَیمَانَ وَأَیُوبَ، یُقَالُ لِلمَمْلُوكِ: مَا شُغْلُكَ عَنِّي؟ فَیَقُول: جَعَلَتنِي عَبَداً. فَیَدْعُو یُوسُفَ وَیَقُول: كَانَ هَذَا عَبْدًا مِثْلُكَ، فَلِمَ یَمنَعُهُ ذَلِكَ عَنْ عِبَادَتِي. فَیُؤمَرَ بِهِ إِلَی النَّارِ، ثُمَّ یَدعُو بَالمُبتَلی فَإِذَا قَالَ شَغَلَتْنِي بِالبَلَاءِ دُعا أَیُوب، ثُمَّ یُؤتَی بِالمَلِكِ فَیَقُول شَغَلَتْنِي المُلْكُ فَیُدعْی بِسُلَیمَان. وَقَالَ**ص**: لَا تَزُولُ قَدَمَا عَبْدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْ أَرْبَعٍ عَنْ عُمُرِهِ فِيمَا أَفْنَاهُ وَعَنْ شَبَابِهِ فِيمَا أَبْلَاهُ وَعَنْ مَالِهِ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَهُ وَفِيمَا أَنْفَقَهُ وَعَنْ عِلْمِهِ کَیفَ عَمِلَ بِهِ»([[122]](#footnote-122)).

﴿وَإِذۡ قُلۡنَا لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ ٱسۡجُدُواْ لِأٓدَمَ فَسَجَدُوٓاْ إِلَّآ إِبۡلِيسَ كَانَ مِنَ ٱلۡجِنِّ فَفَسَقَ عَنۡ أَمۡرِ رَبِّهِۦٓۗ أَفَتَتَّخِذُونَهُۥ وَذُرِّيَّتَهُۥٓ أَوۡلِيَآءَ مِن دُونِي وَهُمۡ لَكُمۡ عَدُوُّۢۚ بِئۡسَ لِلظَّٰلِمِينَ بَدَلٗا ٥٠ ۞مَّآ أَشۡهَدتُّهُمۡ خَلۡقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَلَا خَلۡقَ أَنفُسِهِمۡ وَمَا كُنتُ مُتَّخِذَ ٱلۡمُضِلِّينَ عَضُدٗا ٥١ وَيَوۡمَ يَقُولُ نَادُواْ شُرَكَآءِيَ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُمۡ فَدَعَوۡهُمۡ فَلَمۡ يَسۡتَجِيبُواْ لَهُمۡ وَجَعَلۡنَا بَيۡنَهُم مَّوۡبِقٗا ٥٢ وَرَءَا ٱلۡمُجۡرِمُونَ ٱلنَّارَ فَظَنُّوٓاْ أَنَّهُم مُّوَاقِعُوهَا وَلَمۡ يَجِدُواْ عَنۡهَا مَصۡرِفٗا ٥٣﴾ [الکهف:50-53]

**ترجمه:** و هنگامی که به ملائکه گفتیم برای آدم سجده کنید، پس سجده کردند جز ابلیس که از جن بود، پس از امر پروردگارش فاسق شد (ونافرمانی کرد)، آیا او و فرزندان او را جز من دوستان خود می‌گیرید و حال آنکه ایشان برای شما دشمن­اند، برای ستمگران (شیطان به جای خداوند) چه بد مبادله­ای است(50) در خلقت آسمان‌ها و زمین ایشان را گواه نگرفتیم و نه در آفرینش خودشان و من نگرفتم گمراه‌کنندگان را مددکار(51) و روزی که خدا فرماید شریکانی را که برای من گمان می‌کردید ندا کنید، پس ندا کنند ایشان را و آنان برای ایشان جواب ندهند و میانشان جای هلاکت قرار دادیم(52) و گنه‌کاران آتش را که دیدند خواهند دانست که در آن واقع خواهند شد و جای برگشتی از آن نیابند(53).

**نکات:** سجده در این آیات به معنی نهایت تواضع است نه به معنی پیشانی بر زمین گذاشتن، زیرا ملائکه مانند آدم پیشانی ندارند. جملۀ: ﴿كَانَ مِنَ ٱلۡجِنِّ﴾، دلالت دارد که ابلیس از صنف جن بوده نه از صنف ملک، پس آنچه در خطبۀ قاصعه ذکر شده که شیطان از نوع ملَک بوده و در مورد سجده بر آدم ملائکه را به دو نوع تقسیم کرده و آورده است که: «ثُمَّ اخْتَبَرَ بِذَلِكَ مَلَائِكَتَهُ الْـمُقَرَّبِين‏»**([[123]](#footnote-123))**، «لِيَمِيزَ الْـمُتَوَاضِعِينَ مِنْهُمْ مِنَ الْـمُسْتَكْبِرِين‏»([[124]](#footnote-124)) تا آنجا که می‌گوید: «كَلَّا مَا كَانَ اللهُ سُبْحَانَهُ لِيُدْخِلَ الْـجَنَّةَ بَشَراً بِأَمْرٍ أَخْرَجَ بِهِ مِنْهَا مَلَكاً»([[125]](#footnote-125))، و مطالب دیگر ضد قرآنی که در این خطبه آمده، به نظر ما جعلی بوده و خطبۀ مزبور قطعا از علی نیست و به علاوه بر اینکه ملائکه عصیان نمی‌کنند. و البته در نهج البلاغه به­ندرت مطالب ضد قرآنی دیگر نیز یافت می‌شود.

جملۀ: ﴿مَّآ أَشۡهَدتُّهُمۡ خَلۡقَ...﴾ دلالت دارد که خدا ستمگران را در آفرینش گواه خود نگرفته، ولی باید دانست که حق‌تعالی احدی را گواه نگرفته عقلا و نقلا، چنانکه حضرت سجاد در دعای روز دوشنبه فرموده: «الْـحَمْدُلِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُشْهِدْ أَحَدَاً حِینَ فَطَرَ السَمْواتِ وَالأَرضَ»، ولی در کافی باب مولد النبیص حدیث 5 از قول غُلات روایتی نقل کرده که خدا، محمد، علی و فاطمه را گواه گرفته است! ﴿وَمَا كُنتُ مُتَّخِذَ ٱلۡمُضِلِّينَ عَضُدٗا﴾، دلالت دارد که در هیچ کاری نباید از گمراه‌کنندگان کمک گرفت.

﴿وَلَقَدۡ صَرَّفۡنَا فِي هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانِ لِلنَّاسِ مِن كُلِّ مَثَلٖۚ وَكَانَ ٱلۡإِنسَٰنُ أَكۡثَرَ شَيۡءٖ جَدَلٗا ٥٤ وَمَا مَنَعَ ٱلنَّاسَ أَن يُؤۡمِنُوٓاْ إِذۡ جَآءَهُمُ ٱلۡهُدَىٰ وَيَسۡتَغۡفِرُواْ رَبَّهُمۡ إِلَّآ أَن تَأۡتِيَهُمۡ سُنَّةُ ٱلۡأَوَّلِينَ أَوۡ يَأۡتِيَهُمُ ٱلۡعَذَابُ قُبُلٗا ٥٥ وَمَا نُرۡسِلُ ٱلۡمُرۡسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَۚ وَيُجَٰدِلُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِٱلۡبَٰطِلِ لِيُدۡحِضُواْ بِهِ ٱلۡحَقَّۖ وَٱتَّخَذُوٓاْ ءَايَٰتِي وَمَآ أُنذِرُواْ هُزُوٗا ٥٦﴾ [الکهف:54-56]

**ترجمه:** و به تحقیق به بیان‌های گوناگون در این قرآن برای مردم از هر مَثَلی بیان کردیم و جدل انسان و خصومت او از هر چیزی بیشتر است(54) و مردم را از ایمان باز نداشت آنگاه که برای ایشان هدایت آمد و از طلب مغفرت از پروردگارشان جلوگیری نکرد مگر برای اینکه روش گذشتگان برای ایشان بیاید و یا عذاب روبرو ایشان را در یابد(55) و پیامبران را نفرستادیم مگر اینکه بشارت دهند و بترسانند و آنان که کافرند به مخاصمۀ باطل پردازند تا به آن حق را از بین ببرند و آیات مرا با آنچه ترسانیده شدند به استهزاء گرفتند(56).

**نکات:** فرق بین جملۀ ﴿بَيَّنَّا﴾ و ﴿صَرَّفۡنَا﴾، این است که اول به معنای بیان کردن است، ولی صرف به معنی بیانات متغیّر و جور واجور است. جملۀ: ﴿إِلَّآ أَن تَأۡتِيَهُمۡ سُنَّةُ ٱلۡأَوَّلِينَ﴾ را چنین ترجمه کرده‌اند؛ که مانع از ایمان مردم نشد جز آمدن عذابی که عادتا برای گذشتگان بود انتظار داشتند، یعنی عذاب بیچارگی در دنیا که آن را استیصال گویند. ولی به نظر ما ایمان نیاوردن مردم برای اقتدا کردن به عادت و روش سابقین است که همیشه عادت و روش مردم این بوده اگر خیرخواه و مصلحی خواسته ایشان را نجات دهد و از شر دکانداران برهاند او را به استهزاء گیرند و اهمیت ندهند چنانکه با مؤلف همین کار را نموده و تهمت‌ها زدند.

﴿وَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّن ذُكِّرَ بِ‍َٔايَٰتِ رَبِّهِۦ فَأَعۡرَضَ عَنۡهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتۡ يَدَاهُۚ إِنَّا جَعَلۡنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ أَكِنَّةً أَن يَفۡقَهُوهُ وَفِيٓ ءَاذَانِهِمۡ وَقۡرٗاۖ وَإِن تَدۡعُهُمۡ إِلَى ٱلۡهُدَىٰ فَلَن يَهۡتَدُوٓاْ إِذًا أَبَدٗا ٥٧ وَرَبُّكَ ٱلۡغَفُورُ ذُو ٱلرَّحۡمَةِۖ لَوۡ يُؤَاخِذُهُم بِمَا كَسَبُواْ لَعَجَّلَ لَهُمُ ٱلۡعَذَابَۚ بَل لَّهُم مَّوۡعِدٞ لَّن يَجِدُواْ مِن دُونِهِۦ مَوۡئِلٗا ٥٨ وَتِلۡكَ ٱلۡقُرَىٰٓ أَهۡلَكۡنَٰهُمۡ لَمَّا ظَلَمُواْ وَجَعَلۡنَا لِمَهۡلِكِهِم مَّوۡعِدٗا ٥٩﴾ [الکهف:57-59]

**ترجمه:** و کیست ظالم‌تر از آنکه به آیات پروردگارش تذکر داده شود و او از آنها اعراض کند و آنچه به دو دست خود انجام داده فراموش کند؟ به راستی که ما بر دل‌های اینان پوششی قرار دادیم که مبادا آن تذکّر را بفهمند و در گوشهای اینان سنگینی را، و اگر ایشان را به سوی هدایت بخوانی در این هنگام هرگز هدایت نیابند(57) و پروردگار تو آمرزندۀ صاحب رحمت است، اگر ایشان را به آنچه انجام داده‌اند مؤاخذه کند باید ایشان را به تعجیل عذاب کند بلکه برای ایشان وعده گاهی است که هرگز پناهی جز آن نیابند(58) و آن قریه‌ها را هلاک نمودیم چون ستم کردند و برای هلاک ایشان وعده گاهی قرار دادیم(59).

**نکات:** جملۀ: ﴿وَمَنۡ أَظۡلَمُ...﴾ شامل أمّت فعلی ما می‌باشد که به کلّی از آیات قرآن اعراض کرده‌اند حتی مقدسین ایشان و به واسطۀ اعراض و تعصب، روی دل‌های ایشان پرده‌ای قرار گرفته که نمی‌فهمند و گوش باطنشان سنگین است، آری تعصب به مذهب و احادیث باطلۀ مذهبی و تصنیفها و اشعار مذهبی در زمان ما مانع بزرگی برای فهم حقائق دین شده و به صریح این آیات ﴿وَإِن تَدۡعُهُمۡ إِلَى ٱلۡهُدَىٰ فَلَن يَهۡتَدُوٓاْ إِذًا أَبَدٗا﴾. و اینکه خدا فرموده: ﴿جَعَلۡنَا﴾ صحیح است زیرا خدا هر چیزی را علت چیزی قرار داده، چون أخذ به علت کردند خدا معلول را در پی آن می‌آورد، در اینجا چون مردم به تعصب مذهبی چنگ زدند معلول تعصب که پرده‌ و پوششی برای فهم است به ارادۀ خدا ایجاد می‌شود.

﴿وَإِذۡ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَىٰهُ لَآ أَبۡرَحُ حَتَّىٰٓ أَبۡلُغَ مَجۡمَعَ ٱلۡبَحۡرَيۡنِ أَوۡ أَمۡضِيَ حُقُبٗا ٦٠ فَلَمَّا بَلَغَا مَجۡمَعَ بَيۡنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَٱتَّخَذَ سَبِيلَهُۥ فِي ٱلۡبَحۡرِ سَرَبٗا ٦١ فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَىٰهُ ءَاتِنَا غَدَآءَنَا لَقَدۡ لَقِينَا مِن سَفَرِنَا هَٰذَا نَصَبٗا ٦٢ قَالَ أَرَءَيۡتَ إِذۡ أَوَيۡنَآ إِلَى ٱلصَّخۡرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ ٱلۡحُوتَ وَمَآ أَنسَىٰنِيهُ إِلَّا ٱلشَّيۡطَٰنُ أَنۡ أَذۡكُرَهُۥۚ وَٱتَّخَذَ سَبِيلَهُۥ فِي ٱلۡبَحۡرِ عَجَبٗا ٦٣ قَالَ ذَٰلِكَ مَا كُنَّا نَبۡغِۚ فَٱرۡتَدَّا عَلَىٰٓ ءَاثَارِهِمَا قَصَصٗا ٦٤﴾ [الکهف:60-64]

**ترجمه:** و هنگامی که موسی به جوان خود گفت: راه را رها نکنم تا به محل جمع دو دریا برسم و یا مقدار زیادی بروم(60) پس چون به محل جمع دو دریا رسیدند ماهی خود را فراموش کردند پس او راه خود را در دریا گرفت و فرو رفت رفتنی(61) پس چون از آنجا گشتند به جوان خود گفت: بیاور صبحانۀ ما را که بتحقیق از این سفر خود به رنج رسیدیم(62) گفت: آیا دیدی هنگامی که به آن سنگ جای گرفتیم پس من ماهی را فراموش کردم و مرا از یادآوری آن فراموشی نداد مگر شیطان و ماهی راه خود را در دریا به طور عجیب گرفت و رفت (63) موسی گفت: این است آنچه را ما می‌طلبیم پس جستجوکنان بر ردّ پاهای خود برگشتند (64).

**نکات:** این قصه، قصۀ سومی است که خدا برای تنبیه کفاری که بر فقرای مسلمين فخریه می‌کردند آورده که بدانند حضرت موسی با آن مقام، تکبّر نکرد و برای تواضع رفت به دنبال فهم حقائق از خضر. و دیگر اینکه چون یهود به کفاری که گفته بودند اگر محمد شما را خبر بدهد از این قصۀ اصحاب کهف، پیامبر خواهد بود و اگر نداند پیغمبر نیست، خدا در اینجا در جواب ایشان بیان کرده که رسول خداص لازم نیست به هر چیزی عالم باشد چنانکه موسی به همه چیز عالم نبود و برای تعلّم مأمور شد نزد خضر برود. به هرحال سبب مأموریت موسی را مختلف نقل کرده‌اند و بعضی گفته‌اند: چون الواح توراة بر او نازل شد و خدا با او تکلم کرد، به خود گفت: داناتر از من کیست؟ خطاب رسید بندۀ خدایی که آن بنده ساکن جزائر دریا در مجمع البحرین است. و در روایتی چون به حضرت موسی علم داده شد گمان کرد کسی مانند او نیست و لذا در حالی که کنار دریا بود جبرئیل بود آمد و گفت: ای موسی بنگر به این مرغ صغیر که با منقار خود از آب دریا بر می‌دارد و بالا می‌رود، پس بدان تو و دانش تو کمتر از این قطره است که این مرغ از دریا برداشته، در جنب معلومات الهی. اگر چه این روایت اشکالی دارد زیرا دریا محدود است و علم و معلومات إلهی محدود نیست. و در روایت دیگر حضرت موسی از خدا سؤال کرد کدام­یک از بندگانت محبوبتر است به سوی تو؟ خطاب رسيد: آنکه به یاد من باشد و مرا فراموش نکند. عرض کرد کدام بنده‌ات در قضاوت بهتر است؟ خطاب رسید: آنکه طبق واقع حکم کند نه به میل خودش، عرض کرد کدام بنده داناتر است؟ خطاب رسید: آنکه علم را می‌جوید تا به علم خود اضافه کند شاید به سخنی برسد که او را به هدایتی دلالت و یا از ضلالتی برهاند، عرض کرد اگر در بندگانت داناتر از من هست مرا به او دلالت کن، خطاب رسید: خضر! عرض کرد: کجا بیابم او را؟ خطاب رسید: بر ساحل دریا نزد سنگی. عرض کرد: چگونه آن را دریابم؟ خطاب رسید: در میان ظرفی یک عدد ماهی نگه‌دار و همراه خود ببر، هرکجا آن ماهی جستن کرد و به دریا رفت همانجا آن مرد را خواهی یافت. و لذا حضرت موسی با شاگردش یوشع بن نون ظرفی را که در آن ماهی بود برداشتند و به طرف مجمع البحرین که دریای روم با دریای فارس ملاقات می‌کند حرکت کردند و به شاگردش گفت: مواظب باش هرجا ماهی جستن کرد به دریا، مرا خبر کن، اتفاقا به آنجا رسیدند و ماهی حرکت کرد و رفت به دریا، ولی یوشع فراموش کرد موسی را خبر کند تا مقداری راه رفته و خسته شدند، پس از آن نشستند برای خوردن غذا. معلوم شد ماهی به دریا رفته، یوشع گفت: همانجایی که سنگی بود در لب دریا، ماهی جستن کرد، پس از آن برگشتند تا به همانجا رسیدند و خضر را ملاقات کردند و دید مردی خود را به جامه‌ای پیچیده بر او سلام کرد و خود را معرفی نمود([[126]](#footnote-126)).

﴿فَوَجَدَا عَبۡدٗا مِّنۡ عِبَادِنَآ ءَاتَيۡنَٰهُ رَحۡمَةٗ مِّنۡ عِندِنَا وَعَلَّمۡنَٰهُ مِن لَّدُنَّا عِلۡمٗا ٦٥ قَالَ لَهُۥ مُوسَىٰ هَلۡ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰٓ أَن تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمۡتَ رُشۡدٗا ٦٦ قَالَ إِنَّكَ لَن تَسۡتَطِيعَ مَعِيَ صَبۡرٗا ٦٧ وَكَيۡفَ تَصۡبِرُ عَلَىٰ مَا لَمۡ تُحِطۡ بِهِۦ خُبۡرٗا ٦٨ قَالَ سَتَجِدُنِيٓ إِن شَآءَ ٱللَّهُ صَابِرٗا وَلَآ أَعۡصِي لَكَ أَمۡرٗا ٦٩ قَالَ فَإِنِ ٱتَّبَعۡتَنِي فَلَا تَسۡ‍َٔلۡنِي عَن شَيۡءٍ حَتَّىٰٓ أُحۡدِثَ لَكَ مِنۡهُ ذِكۡرٗا ٧٠﴾ [الکهف:65-70]

**ترجمه:** پس بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که ما از جانب خود رحمتی به او داده و او را از نزد خود دانشی آموخته بودیم(65) موسی به او گفت: آیا از تو پیروی کنم بر اینکه بیاموزی مرا هدایتی از آنچه آموخته‌ای(66) او گفت: محققا تو نخواهی توانست با من صبر نمایی(67) و چگونه صبر می‌کنی بر آنچه به آن آگاه نیستی(68) او گفت: اگر خدا خواسته باشد مرا صابر خواهی یافت و تو را در کاری نافرمانی نکنم(69) او گفت: پس اگر پیروی من نمودی چیزی از من سؤال مکن تا خود از آن برای تو بیانی کنم(70).

**نکات:** جملۀ: ﴿عَبۡدٗا مِّنۡ عِبَادِنَآ﴾، دلالت دارد که آن شخصی که حضرت موسی او را یافت از بندگان و یا فرشتگان مطیع و مقرب إلهی بوده و جملات: ﴿رَحۡمَةٗ مِّنۡ عِندِنَا وَعَلَّمۡنَٰهُ مِن لَّدُنَّا عِلۡمٗا﴾ و ﴿هَلۡ أَتَّبِعُكَ...﴾، ﴿وَمَا فَعَلۡتُهُۥ عَنۡ أَمۡرِي﴾، دلالت دارد که آن شخص سفیر إلهی و پیغمبر و یا ملَکی بوده. و باید دانست که میان مردم از علمِ وحی به علم لدنّی تعبیر می‌شود، می‌گویند: فلان کس علم لدنّی دارد و این شهرت از جملۀ: ﴿وَعَلَّمۡنَٰهُ مِن لَّدُنَّا﴾ به وجود آمده، چون خدا فرموده ﴿مِن لَّدُنَّا﴾. به هرحال وحی مخصوص انبیاء و ملائکه است و علوم أئمه و سایر علماء را نمی‌توان علم لدنّی نامید.

بدان که از برای تعلیم و تعلّم آداب و شرایطی است که اکثر بلکه تمام آن را حضرت موسی رعایت کرده و آن معلّم که ملَک و یا حضرت خضر و یا هر‌کس بوده او نیز مراعات نموده. ما در اینجا به بعضی از آدابی که در آیه اشاره شده اشاره می‌کنیم:

1. متعلّم باید خود را تابع میل و ارادۀ معلّم قرار دهد چنانکه حضرت موسی گفته: ﴿هَلۡ أَتَّبِعُكَ...﴾
2. متعلّم باید در امور تعلیمی از استاد اجازه دریافت کند چنانکه حضرت گفته: ﴿هَلۡ أَتَّبِعُكَ...﴾
3. متعلّم باید به نادانی خود اقرار داشته باشد چنانکه حضرت موسی گفته: ﴿أَن تُعَلِّمَنِ...﴾
4. متعلم باید استاد خود را دانا بداند و به علم او اقرار و نزد او محرز باشد به دلیل ﴿أَن تُعَلِّمَنِ...﴾
5. متعلّم باید متواضع باشد و درخواست مقداری از علم معلّم کند نه تمام آن را چنانکه موسی می‌گوید: ﴿مِمَّا عُلِّمۡتَ﴾، و مِن در اینجا برای تبعیض است یعنی بعضی از آنچه دانا شده‌ای و مانند فقیر درخواست کند.
6. متعلّم باید آن علمی را که می‌خواهد فرا گیرد نافع و موجب رشد بداند چنانکه موسی می‌گوید: ﴿مِمَّا عُلِّمۡتَ رُشۡدٗا﴾.
7. متعلّم و معلّم باید هر دو بدانند که همان­طوری که خدا به معلم علمی بدون منت داده، معلم باید منت نگذارد چنانکه فرموده: ﴿مِمَّا عُلِّمۡتَ﴾.
8. معلم بداند که شکر نعمت خدا بر علم همین است که بر متعلّمین یاد دهد به دلیل ﴿أَن تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمۡتَ﴾.
9. متعلّم بداند که «مَنْ عَلَّمَنِي حَرْفًا فَقْدَ صَیَّرنِي عَبْدًا»، همانطوری که معلّم بندۀ خداست و متعلّم از خدا، او نیز متعلّم از معلّم شده و در این جهت شباهت دارند به دلیل ﴿أَن تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمۡتَ﴾.
10. متعلّم باید تسلیم معلّم باشد و در مقام نزاع و اعتراض نباشد به دلیل: ﴿هَلۡ أَتَّبِعُكَ....﴾   
    و متابعت او از معلم مطلق باشد نه مقید چنانکه ﴿هَلۡ أَتَّبِعُكَ﴾ اطلاق دارد.
11. متعلّم هر قدر عالم باشد و هرقدر وجاهت و ریاست و قدرت داشته باشد باز در مقابل معلّم باید خود را جاهل و حقیر بشمرد چنانکه حضرت موسی با داشتن مقام نبوّت و ریاست باز خود را جاهل و کوچک نشان داد و گفت: ﴿هَلۡ أَتَّبِعُكَ﴾.
12. اگر متعلّم أعلم باشد از معلّم خود در آنچه معلّم نمی‌داند یعنی در علومی که معلّمِ او واجد نیست باز باید در علمی که متعلّم جاهل است خود را بزرگ نشمرد و کوچک بداند.
13. متعلّم باید اوّل خود را خادم قرار دهد سپس متعلّم، به دلیل ﴿هَلۡ أَتَّبِعُكَ﴾ که بعد از این جمله گفته: ﴿عَلَىٰٓ أَن تُعَلِّمَنِ﴾.
14. متعلّم باید مقصد او از تعلّم فقط علم باشد نه مال و جاه: ﴿هَلۡ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰٓ أَن تُعَلِّمَنِ﴾، و نگفت: «عَلَی أَن تُعْطِیَنِ مَالاً أَوْ جَاهاً».
15. متعلّم باید برای گرفتن علم صبر و حوصله داشته باشد به دلیل ﴿سَتَجِدُنِيٓ إِن شَآءَ ٱللَّهُ صَابِرٗا﴾.
16. باید نافرمانی معلّم نکند در امور تعلیمی بدلیل: ﴿وَلَآ أَعۡصِي لَكَ أَمۡرٗا﴾.
17. باید بگذارد معلّم برای او بیان كند بدون سؤال، و سؤال پی در پی نکند به دلیل: ﴿فَلَا

تَسۡ‍َٔلۡنِي عَن شَيۡءٍ﴾.

و البتّه آداب دیگری نیز برای متعلّم و معلّم هست که در ترجمۀ آیات بعدی خواهد آمد.

﴿فَٱنطَلَقَا حَتَّىٰٓ إِذَا رَكِبَا فِي ٱلسَّفِينَةِ خَرَقَهَاۖ قَالَ أَخَرَقۡتَهَا لِتُغۡرِقَ أَهۡلَهَا لَقَدۡ جِئۡتَ شَيۡ‍ًٔا إِمۡرٗا ٧١ قَالَ أَلَمۡ أَقُلۡ إِنَّكَ لَن تَسۡتَطِيعَ مَعِيَ صَبۡرٗا ٧٢ قَالَ لَا تُؤَاخِذۡنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرۡهِقۡنِي مِنۡ أَمۡرِي عُسۡرٗا ٧٣ فَٱنطَلَقَا حَتَّىٰٓ إِذَا لَقِيَا غُلَٰمٗا فَقَتَلَهُۥ قَالَ أَقَتَلۡتَ نَفۡسٗا زَكِيَّةَۢ بِغَيۡرِ نَفۡسٖ لَّقَدۡ جِئۡتَ شَيۡ‍ٔٗا نُّكۡرٗا ٧٤ ۞قَالَ أَلَمۡ أَقُل لَّكَ إِنَّكَ لَن تَسۡتَطِيعَ مَعِيَ صَبۡرٗا ٧٥ قَالَ إِن سَأَلۡتُكَ عَن شَيۡءِۢ بَعۡدَهَا فَلَا تُصَٰحِبۡنِيۖ قَدۡ بَلَغۡتَ مِن لَّدُنِّي عُذۡرٗا ٧٦﴾

[الکهف:71-76]

**ترجمه:** پس روانه شدند تا اینکه سوار در کشتی شدند، او آن را شکافی داد (سوراخ کرد) موسی گفت: آیا آن را شکافتی تا اهل آن را غرق کنی، به راستی که چیز عجیبی آوردی(71) گفت: آیا نگفتم که تو هرگز با من صبر نمی­توانی کرد (72) موسی گفت: مرا به نسیانم مؤاخذه مکن و کارم را بر من سخت مگیر (73) پس روانه شدند تا آنکه غلامی را ملاقات کردند پس او را به قتل رسانید، موسی گفت: آیا نفس بی‌گناهی را بدون اینکه کسی را کشته باشد کشتی محققاً چیز منکری را آوردی(74) گفت: آیا برای تو نگفتم که بی‌گمان تو با من صبر نکنی (75) موسی گفت: پس از این اگر از چیزی از تو پرسیدم دیگر با من همراه مباش محققا از جانب من معذور خواهی بود(76).

**نکات:** از این آیات استفاده می‌شود که خضر و یا ملَک، مأموریّت به باطن امور داشته ولی حضرت موسی مأمور به احکام ظاهری بوده است. به هرحال چون حضرت موسی با حضرت خضر و یا ملَک همراه شدند، ملَک سه کار و یا سه مأموریّت را انجام داده و در این سه کار مراعات الأهمّ فالأهمّ را نموده:

**اول:** کار او این بود که کشتی را سوراخ کرد زیرا در واقع یا باید کشتی را سالم بگذارد در این صورت سلطان غاصبی بود که کشتی‌های سالم را تصاحب می‌کرد و این کشتی را که از یک عده مساکین بود نیز تصاحب می‌کرد و این کاری بود که خضر را مسؤولیّتی نبود، ولی مهمتر این بود که کشتی را سوراخ کند تا آن مساکین به کسب خود ادامه دهند و سلطان غاصب آن را تصرف نکند و این مهمتر بود فلذا این امر أهم را انجام داد.

**دوم:** کار او این بود که غلامی را که نزدیک تکلیف و یا مکلف بود به قتل رسانید زیرا آن غلام اگر زنده می‌ماند خود و والدین خود را به طغیان و کفر می‌کشانید و درواقع اگر کشته می‌شد والدین او به کفر و طغیان کشانده نمی‌شدند و خود آن غلام مبتلا به کفر و طغیان نشده از دنیا می­رفت، و این کار اهم بود نسبت به حیات او زیرا أقل ضرر را بود. اگر کسی اشکال کند که قتل غلام قصاص قبل از جنایت است و به اضافه باید خضر هرغلامی را که عاقبت به شر است بکشد، در حالی که این کار منافات با تکالیف اختیاریه دارد؟ جواب این است که؛ آن عبد معلوم نیست خضر باشد و چنانکه گفتیم ملّکی بوده مانند عزرائیل که هزاران طفل را بعد از بلوغ و یا قبل از بلوغ قبض روح می‌کند و نباید به او اعتراض کرد زیرا به امر عزیز حکیم این کار را انجام می‌دهد ﴿لَا يُسۡ‍َٔلُ عَمَّا يَفۡعَل﴾ [الإنبياء: 23].

و امّا کار **سوم** را در ترجمۀ آیات بعد ذکر خواهیم نمود. اما نکات تعلیم و تعلم و آدابی که در این آیات اشاره شده است:

1. متعلّم باید مطیع معلم باشد مادامی که عصیان خدا به وجود نیاید اما اگر معلم خواست مرتکب گناهی شود متعلم باید اعتراض کند، چون در اینجا ملک ویا حضرت خضر مرتکب کارهایی شدکه به ظاهر عصیان خدا بود، لذا حضرت موسی اعتراض کرد، پس آنچه صوفیه می‌گویند: مرید نباید به مرشد اعتراض کند! صحیح نیست. بلکه مرید اگر عصیانی از مرشد دید باید شرعا، هم ایراد کند و هم از ارادت او دست بر دارد.
2. متعلّم باید در اموری که وجه شرعی آن را نمی‌داند و در ظاهر خلاف شرع است، از معلم پرسش کند، چنانکه حضرت موسی به طور استفهام انکاری گفت: ﴿أَخَرَقۡتَهَا...﴾ و یا ﴿أَقَتَلۡتَ نَفۡسٗا....﴾ و هکذا.
3. معلم باید نسبت به متعلم سختگیر نباشد و لذا حضرت موسی گفت: ﴿وَلَا تُرۡهِقۡنِي مِنۡ أَمۡرِي عُسۡرٗا﴾.
4. معلم باید دارای عفو و بخشش باشد و به نسیان و امثال آن متعلم را مؤاخذه نکند چنانکه حضرت موسی گفت: ﴿لَا تُؤَاخِذۡنِي بِمَا نَسِيتُ﴾.
5. متعلم باید در موردی که برخلاف اوامر معلم عمل کرده باشد معلم را معذور بدارد چنانکه حضرت موسی می‌گوید: ﴿قَدۡ بَلَغۡتَ مِن لَّدُنِّي عُذۡرٗا﴾.

البته سایر آداب تعلیم و تعلم در آیات بعد خواهد آمد.

﴿فَٱنطَلَقَا حَتَّىٰٓ إِذَآ أَتَيَآ أَهۡلَ قَرۡيَةٍ ٱسۡتَطۡعَمَآ أَهۡلَهَا فَأَبَوۡاْ أَن يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارٗا يُرِيدُ أَن يَنقَضَّ فَأَقَامَهُۥۖ قَالَ لَوۡ شِئۡتَ لَتَّخَذۡتَ عَلَيۡهِ أَجۡرٗا ٧٧ قَالَ هَٰذَا فِرَاقُ بَيۡنِي وَبَيۡنِكَۚ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأۡوِيلِ مَا لَمۡ تَسۡتَطِع عَّلَيۡهِ صَبۡرًا ٧٨﴾ [الکهف:77-78]

**ترجمه:** پس روانه شدند تا وارد به اهل قریه‌ای شدند از اهل آن طعام خواستند، ایشان از مهمان‌نوازی آنان خودداری کردند، پس دیواری را در آن یافتند که مشرف به انهدام بود، عالم آن را برپا داشت و محکم نمود، موسی گفت: اگر می‌خواستی بر این کار اجری می‌گرفتی(77) عالم گفت: این است باعث جدائی بین من و بین تو به زودی تو را خبر می‌دهم به حقیقت آنچه بر آن صبر نتوانستی(78).

**نکات:** حضرت موسی با آن عالم وارد شدند به شهر انطاکیّه و یا شهر دیگری که خدا آن را در اینجا قریه نامیده برای انجام ندادن وظیفۀ مهمان نوازی، ولی در آیات بعد در جملۀ: ﴿لِغُلَٰمَيۡنِ يَتِيمَيۡنِ فِي ٱلۡمَدِينَةِ...﴾ آن را شهر نامیده، معلوم می‌شود مهمان نوازی نکردن و خودداری از اطعام به واردین کار زشتی می‌باشد که اینجا حق‌تعالی متذکّر شده، و لذا در حکایات آمده که اهل آن شهر چون از نزول این آیات مطلع شدند برای دفع رسوایی خود وکلایی با مقداری از بارهای پارچه‌های نفیس و طلا و جواهر نزد رسول خداص فرستادند که این آیات را از قرآن حذف کند، رسول خداص نپذیرفت و فرمود: ﴿لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَٰتِ ٱللَّهِ﴾. سپس تقاضا کردند که کلمۀ: ﴿أَبَوۡاْ﴾ را أتوا کند و باء را تبدیل به تاء نماید برای دفع ملامت از آن شهر. رسول خداص فرمود: کذب داخل در کلام خدا امکان ندارد، زیرا منافات با ألوهیّت او دارد([[127]](#footnote-127)). به هرحال چون مرتبۀ سوم حضرت موسی به کار عالم ایراد کرد که ما گرسنه بودیم خوب بود تو برای تعمیر این دیوار مزدی می‌گرفتی و صرف طعام ما می‌نمودی، عالم گفت: بنا نبود بدون اذن پرسش کنی و لذا سزاوار است از هم جدا شویم ولی حقیقت کارهایم را برای تو بیان می‌کنم:

﴿أَمَّا ٱلسَّفِينَةُ فَكَانَتۡ لِمَسَٰكِينَ يَعۡمَلُونَ فِي ٱلۡبَحۡرِ فَأَرَدتُّ أَنۡ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَآءَهُم مَّلِكٞ يَأۡخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصۡبٗا ٧٩ وَأَمَّا ٱلۡغُلَٰمُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤۡمِنَيۡنِ فَخَشِينَآ أَن يُرۡهِقَهُمَا طُغۡيَٰنٗا وَكُفۡرٗا ٨٠ فَأَرَدۡنَآ أَن يُبۡدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيۡرٗا مِّنۡهُ زَكَوٰةٗ وَأَقۡرَبَ رُحۡمٗا ٨١ وَأَمَّا ٱلۡجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَٰمَيۡنِ يَتِيمَيۡنِ فِي ٱلۡمَدِينَةِ وَكَانَ تَحۡتَهُۥ كَنزٞ لَّهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَٰلِحٗا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَن يَبۡلُغَآ أَشُدَّهُمَا وَيَسۡتَخۡرِجَا كَنزَهُمَا رَحۡمَةٗ مِّن رَّبِّكَۚ وَمَا فَعَلۡتُهُۥ عَنۡ أَمۡرِيۚ ذَٰلِكَ تَأۡوِيلُ مَا لَمۡ تَسۡطِع عَّلَيۡهِ صَبۡرٗا ٨٢﴾ [الکهف:79-82]

**ترجمه:** اما آن کشتی، از آنِ چند نفر مسکین بود که در دریا کار می‌کردند، پس من ‌خواستم آن را معیوب کنم چون در پیش راه ایشان شاهی بود که هر کشتی را به غصب می‌گرفت (خواستم معیوب شود که شاه در آن طمع نکند) (79) و اما آن غلام، پدر و مادر او دارای ایمان بودند پس ترسیدیم که آن دو را به طغیان و کفر وارد کند(80) پس خواستیم که پروردگارشان برای ایشان تبدیل کند به فرزندی بهتر از او از جهت پاکی و از جهت نزدیکی به رحم (81) و اما آن دیوار از مال دو بچۀ یتیمی بود در آن شهر و زیر آن گنجی از آنان بود و پدرشان مرد شایسته‌ای بود، پس پروردگار تو خواست آن دو یتیم به نیروی خود برسند و گنج خود را بیرون برند برای رحمتی از پروردگارت و آن را از رأی خود بجا نیاوردم، اینست حقیقت آنچه بر آن صبر نتوانستی(82).

**نکات:** در این آیات باقی آداب معلم و متعلم بیان شده:

1. معلم باید تا بین او و شاگردش چیزی حاصل نشده که به تلخی و شر برسد از او جدا شود چنانکه عالم فرمود: ﴿هَٰذَا فِرَاقُ بَيۡنِي وَبَيۡنِكَ﴾.
2. معلم باید مضایقه از تعلیم حقائق نکند و حقائق مفیده را برای متعلم بیان کند چنانکه عالم می‌گوید: ﴿سَأُنَبِّئُكَ بِتَأۡوِيلِ...﴾.
3. معلم باید متعلم را در اشکال و شبهه نگذارد خصوصا در امور دینی اگر در شبهه افتاده زودتر شبهۀ او را رفع کند چنانکه عالم گفت: ﴿سَأُنَبِّئُكَ﴾ و به زودی شبهۀ او را دفع کرد.
4. معلم باید مراعات قوۀ فکریّۀ متعلم را بکند و طوری بیان کند که او توانایی درک را داشته باشد چنانکه عالم با بیان امّا و امّا برای موسی بیان می‌کند.
5. عالم باید چیزی را که متعلم تاب و طاقت آن را ندارد اظهار نکند چنانکه اگر عالم در مورد کشتی می‌گفت: «أَرَادَ رَبُّكَ أَن یُعِیبَهَا»، موسی نمی‌پذیرفت و لذا ﴿فَأَرَدتُّ أَنۡ أَعِيبَهَا﴾ گفت. و ارادۀ عیب را به خود نسبت داد نه به خدا، اگر چه به امر خدا این کار را کرده بود و به ارادۀ خدا بود.
6. عالم باید به تدریج حقائق غیرقابل قبول را به متعلم بیاموزد نه یک مرتبه که متعلم فرار کند و لذا در این آیات کارهایی که به حسب ظاهر بد بود آن عالم به خود نسبت داد و کم‌کم ارادۀ خدا را به میان آورد: کار اول را که مستقلا به خود نسبت داد و گفت: ﴿فَأَرَدتُّ﴾ پس از آنکه متعلم فهمید کار اول مصلحتی داشته، در کار دوم ارادۀ خدا را به ارادۀ خود ضمیمه نمود و گفت: ﴿فَأَرَدۡنَآ﴾، و چون متعلم فهمید این دو کار مصلحت داشته، کار سوم را مستقلا به ارادۀ خدا نسبت داد. اما اگر از اول می‌گفت: ﴿فَأَرَادَ رَبُّكَ﴾، متعلّم باور نمی‌کرد و به بدبینی می‌افزود.
7. عالم باید طوری مطالب را بیان نکند که باعث بدبینی متعلم نسبت به حق‌تعالی گردد چنانکه عالم همین کار را کرد.
8. عالم باید مصالح تکالیف و مصالح تکوین را به متعلم گوشزد کند تا بر ایمان او بیفزاید.

از جملۀ: ﴿فَكَانَتۡ لِمَسَٰكِينَ يَعۡمَلُونَ فِي ٱلۡبَحۡرِ﴾، استفاده می‌شود که مسکین به کسی می‌گویند که کسب و کار و سرمایه‌ای دارد ولی وافی به مخارج او نیست. و فقیر کسی است که حال او بدتر باشد. و از جملۀ: ﴿وَأَمَّا ٱلۡغُلَٰمُ﴾ استفاده می‌شود که غلام به تکلیف رسیده بود و کارهای برخلافی انجام داده که خدا خواسته او را تبدیل کند، روایت شده که از آن والدین پس از آن غلام دختری به وجود آمد که از او پیغمبر و پیغمبرانی متولّد شد که باعث هدایت مردم بسیاری شد. و از جملۀ: ﴿وَكَانَ أَبُوهُمَا صَٰلِحٗا﴾ استفاده می‌شود که خدا به برکت والد صالح، فرزند او را مشمول عنایت خود قرار می‌دهد، و به برکت آن مرد صالح آنجا را مدینه نامیده و گنج اولاد او را محفوظ داشته تا فرزندان او به رشد خود برسند. روایت شده بین آن دو غلام و آن والد صالح هفت واسطه بود. معلوم می‌شود که آن مرد صلاح جدِّ ایشان بوده و به جد اطلاق «أب» نیز می‌شود. در روایتی آمده که آن گنج لوحی بوده که در آن جملاتی مکتوب بوده که مجازا بر آنها اطلاق گنج شده، و کلمات این است: «عَجِبْتُ لِمَنْ يُؤْمِنُ بِالْقَدَرِ كَيْفَ يَحْزَنُ‏»، «عَجَباً لِـمَنْ أَيْقَنَ بِالرِّزْقِ كَيْفَ يَتْعَبُ»، «عَجَباً لِـمَنْ أَيْقَنَ بِالْـمَوْتِ كَيْفَ يَفْرَحُ»، «عَجَباً لِمَنْ يُؤْمِنُ بِالْحِسَابِ كَيْفَ يَغْفُلُ». و از جملۀ: ﴿وَمَا فَعَلۡتُهُۥ عَنۡ أَمۡرِي﴾ معلوم می‌شود که آن عالم، به وحی این کارها را می‌کرده و پیغمبر و یا ملک بوده است.

﴿وَيَسۡ‍َٔلُونَكَ عَن ذِي ٱلۡقَرۡنَيۡنِۖ قُلۡ سَأَتۡلُواْ عَلَيۡكُم مِّنۡهُ ذِكۡرًا ٨٣ إِنَّا مَكَّنَّا لَهُۥ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَءَاتَيۡنَٰهُ مِن كُلِّ شَيۡءٖ سَبَبٗا ٨٤ فَأَتۡبَعَ سَبَبًا ٨٥ حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغَ مَغۡرِبَ ٱلشَّمۡسِ وَجَدَهَا تَغۡرُبُ فِي عَيۡنٍ حَمِئَةٖ وَوَجَدَ عِندَهَا قَوۡمٗاۖ قُلۡنَا يَٰذَا ٱلۡقَرۡنَيۡنِ إِمَّآ أَن تُعَذِّبَ وَإِمَّآ أَن تَتَّخِذَ فِيهِمۡ حُسۡنٗا ٨٦ قَالَ أَمَّا مَن ظَلَمَ فَسَوۡفَ نُعَذِّبُهُۥ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِۦ فَيُعَذِّبُهُۥ عَذَابٗا نُّكۡرٗا ٨٧ وَأَمَّا مَنۡ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا فَلَهُۥ جَزَآءً ٱلۡحُسۡنَىٰۖ وَسَنَقُولُ لَهُۥ مِنۡ أَمۡرِنَا يُسۡرٗا ٨٨﴾ [الکهف:83-88]

**ترجمه:** و تو را از ذوالقرنین سؤال می‌کنند بگو: ذکری از او بر شما تلاوت خواهم کرد(83) محققاً ما او را در زمین تمکّن دادیم و از هرچیزی به او وسیله­ای دادیم (84) پس او وسیله­ای را(برای سفر) دنبال کرد(85) تا آنکه چون به محل غروب خورشید رسید یافت آن را که در چشمۀ گل آلود غروب می‌کرد و نزد آن قومی را یافت، گفتیم: ای ذوالقرنین یا اینکه عذاب می‌کنی و یا اینکه دربارۀ ایشان راه و روش نیک درپیش می‌گیری(86) ذوالقرنین گفت: اما آنکه ستم کند پس به زودی او را عذاب می‌کنیم سپس به سوی پروردگارش رد شود پس او را به عذاب شدیدی عذاب کند(87) و اما آنکه ایمان آورد و عمل شایسته کند پس برای اوست جزای نیک و برای او فرمان آسان خود را صادر خواهیم کرد(88).

**نکات:** در این که **ذوالقرنین** که بوده و چرا او را ذوالقرنین گفته‌اند؟ محل اختلاف است، مشرکین به تحریک یهود یکی از موارد سؤالشان قصۀ ذوالقرنین بوده که از رسول خداص پرسیدند. از این آیات استفاده می‌شود که او تمکّنی داشته و سلطنت او به شرق و غرب رسیده و وسایلی برای هرگونه ترقّی و تحرّکی برای او فراهم آمده و نیز از این آیات خصوصاً از جملۀ: ﴿يَٰذَا ٱلۡقَرۡنَيۡنِ...﴾ معلوم می‌شود مخاطب إلهی و پیغمبر او بوده و مورد وحی بوده. و جملۀ ﴿فَأَتۡبَعَ سَبَبًا﴾ که خدا در مدح او فرموده دلالت دارد که هرکس خصوصاً سلاطین دینی باید در تهیۀ اسباب کوتاهی نکنند و اسباب ترقی و تعالی امت را فراهم کرده و آن را دنبال کنند. و امّا چرا ذوالقرنین به او گفته‌اند. ممکن است برای اینكه دو قرن سلطنت کرده و یا اینکه بالای تاج خود دو شاخ نصب کرده بوده و یا غیر اینها. و اشکالی به جملۀ: ﴿وَجَدَهَا تَغۡرُبُ فِي عَيۡنٍ حَمِئَةٖ﴾ کرده‌اند که خورشید در چشمۀ گل آلود غروب نمی‌کند، جواب این است که خدا نفرموده در چشمه غروب می‌کند بلکه فرموده: ذوالقرنین چنین یافت و یا چنین دید. و البتّه کسی که کنار دریا است می‌بیند خورشید از دریا طلوع و به دریا غروب می‌کند و خصوصا فرموده نزد آن چشمه و یا نزد غروب خورشید قومی را دید.

﴿ثُمَّ أَتۡبَعَ سَبَبًا ٨٩ حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغَ مَطۡلِعَ ٱلشَّمۡسِ وَجَدَهَا تَطۡلُعُ عَلَىٰ قَوۡمٖ لَّمۡ نَجۡعَل لَّهُم مِّن دُونِهَا سِتۡرٗا ٩٠ كَذَٰلِكَۖ وَقَدۡ أَحَطۡنَا بِمَا لَدَيۡهِ خُبۡرٗا ٩١ ثُمَّ أَتۡبَعَ سَبَبًا ٩٢ حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغَ بَيۡنَ ٱلسَّدَّيۡنِ وَجَدَ مِن دُونِهِمَا قَوۡمٗا لَّا يَكَادُونَ يَفۡقَهُونَ قَوۡلٗا ٩٣ قَالُواْ يَٰذَا ٱلۡقَرۡنَيۡنِ إِنَّ يَأۡجُوجَ وَمَأۡجُوجَ مُفۡسِدُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَهَلۡ نَجۡعَلُ لَكَ خَرۡجًا عَلَىٰٓ أَن تَجۡعَلَ بَيۡنَنَا وَبَيۡنَهُمۡ سَدّٗا ٩٤ قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيۡرٞ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجۡعَلۡ بَيۡنَكُمۡ وَبَيۡنَهُمۡ رَدۡمًا ٩٥ ءَاتُونِي زُبَرَ ٱلۡحَدِيدِۖ حَتَّىٰٓ إِذَا سَاوَىٰ بَيۡنَ ٱلصَّدَفَيۡنِ قَالَ ٱنفُخُواْۖ حَتَّىٰٓ إِذَا جَعَلَهُۥ نَارٗا قَالَ ءَاتُونِيٓ أُفۡرِغۡ عَلَيۡهِ قِطۡرٗا ٩٦ فَمَا ٱسۡطَٰعُوٓاْ أَن يَظۡهَرُوهُ وَمَا ٱسۡتَطَٰعُواْ لَهُۥ نَقۡبٗا ٩٧ قَالَ هَٰذَا رَحۡمَةٞ مِّن رَّبِّيۖ فَإِذَا جَآءَ وَعۡدُ رَبِّي جَعَلَهُۥ دَكَّآءَۖ وَكَانَ وَعۡدُ رَبِّي حَقّٗا ٩٨﴾ [الکهف:89-98]

**ترجمه:** سپس در پی سببی افتاد (89) تا چون رسید به محل طلوع خورشید دید خورشید طلوع بر قومی می‌کند که برای ایشان دربرابر خورشید ساتری قرار نداده بودیم(90) بدین گونه بود و به تحقیق ما محیط و آگاه بودیم به آنچه نزد او بود (91) سپس به دنبال سببی رفت (92) تا رسید میان دو سد، نزد آن دو سد قومی را دید که نزدیک نبود سخنی را بفهمند (یعنی به سختی می‌فهمیدند)(93) گفتند: ای ذو القرنین، حقیقتا یأجوج و مأجوج در زمین فساد کنندگانند پس آیا برای تو خراجی قرار دهیم بر اینکه بین ما و بین ایشان سدی قرار دهی(94) گفت: آنچه پروردگارم مرا در آن تمکن داده بهتر است پس مرا به نیرو مدد کنید که بین شما و بین ایشان سدی قرار دهم(95) نزد من پاره‌های آهن را بیاورید تا آنکه (آنها را میان دو کوه قرارداد و)بین دو برآمدگی کوه را مساوی کرد، گفت: (آتش) بدمید تا آنکه آن(آهن) را آتش نمود، گفت: برایم مس گداخته بیاورید تا بر آن بریزم(96) پس (درنتیجه یأجوج و مأجوج) نتوانستند که از آن بالا روند و نتوانستند آن را سوراخ کنند(97) گفت: این رحمتی است از پروردگارم که چون وعدۀ پروردگارم آید آن را ریز ریز مساوی زمین کند و وعدۀ پروردگارم حق بوده است(98).

**نکات:** چنانکه در فرهنگ قرآن آقای صدر بلاغی توضیح داده شده مقصود از ذوالقرنین شخص کوروش می‌باشد و اوست که سدی بنا کرده در سرزمین میان دریای خزر و دریای سیاه در آن سلسله کوه‌های قفقاز که خود دیواری بوده طبیعی میان شمال و جنوب و فقط یک راه که بنام تنگۀ داریال نامیده شده، در همانجا در نزدیکی تفلیس([[128]](#footnote-128)) تاکنون دیوار آهنین موجود است، و قوم یاکوک و ماگوگ وحشی‌هائی بوده‌اند که از این راه هجوم به آسیا می‌کردند و به طرف غرب و جنوب هجوم می‌آوردند، و از بقیۀ همان قوم لشکر مغول و چنگیزخان بوده. و کوروش بوده که غرب و شرق را گرفته و سپس به طرف شمال حمله برده و آن سد را ساخته است. ولی بعضی از مفسرین گفته‌اند: ذوالقرنین لقب اسکندر مقدونی([[129]](#footnote-129)) می‌باشد. به هرحال این خبر قرآنی از معجزات قرآن است که به محمد امیص نازل شده است.

﴿وَتَرَكۡنَا بَعۡضَهُمۡ يَوۡمَئِذٖ يَمُوجُ فِي بَعۡضٖۖ وَنُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَجَمَعۡنَٰهُمۡ جَمۡعٗا ٩٩ وَعَرَضۡنَا جَهَنَّمَ يَوۡمَئِذٖ لِّلۡكَٰفِرِينَ عَرۡضًا ١٠٠ ٱلَّذِينَ كَانَتۡ أَعۡيُنُهُمۡ فِي غِطَآءٍ عَن ذِكۡرِي وَكَانُواْ لَا يَسۡتَطِيعُونَ سَمۡعًا ١٠١﴾ [الکهف:99-101]

**ترجمه:** و واگذاشتیم در آن‌روز بعضی از ایشان در بعضی دیگر موج زنند و در صـور دمیده شـود پس ایشان را به خوبی جمع کنیم(99) و در آن روز دوزخ را بر کافران عرضه کنیم(100) آنان که چشمانشان از یاد من در پرده بوده (و حقائق را نمی‌دیدند) و چنین بوده که توانائی شنیدن نداشتند(101).

**نکات:** مقصود از جملۀ: ﴿وَتَرَكۡنَا...﴾ این است که در روز بستن سد جمعیت یاگوگ و ماکوک را رها کردیم بجوشند میان خودشان، ولی روزی که نفخ صور شود همه را جمع و احضار خواهیم کرد و دوزخ را به ایشان عرضه خواهیم کرد، و همۀ آنانی که اعراض کردند و چشم خود را باز نکرده و از شنیدن سخن حق گوششان سنگین بوده و حق پوشی کرده، کافر و سزاوار دوزخند.

﴿أَفَحَسِبَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَن يَتَّخِذُواْ عِبَادِي مِن دُونِيٓ أَوۡلِيَآءَۚ إِنَّآ أَعۡتَدۡنَا جَهَنَّمَ لِلۡكَٰفِرِينَ نُزُلٗا ١٠٢ قُلۡ هَلۡ نُنَبِّئُكُم بِٱلۡأَخۡسَرِينَ أَعۡمَٰلًا ١٠٣ ٱلَّذِينَ ضَلَّ سَعۡيُهُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَهُمۡ يَحۡسَبُونَ أَنَّهُمۡ يُحۡسِنُونَ صُنۡعًا ١٠٤ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِ‍َٔايَٰتِ رَبِّهِمۡ وَلِقَآئِهِۦ فَحَبِطَتۡ أَعۡمَٰلُهُمۡ فَلَا نُقِيمُ لَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَزۡنٗا ١٠٥ ذَٰلِكَ جَزَآؤُهُمۡ جَهَنَّمُ بِمَا كَفَرُواْ وَٱتَّخَذُوٓاْ ءَايَٰتِي وَرُسُلِي هُزُوًا ١٠٦﴾ [الکهف:102-106]

**ترجمه:** آیا آنان که حق را پوشانیده گمان کردند که بندگان مرا که غیر منند سرپرستانی بگیرند به حالشان نافع است، محققا ما دوزخ را برای کافران آماده ساختیم(102) بگو آیا شما را خبر دهم به آنانکه زیان اعمالشان زیادتر است (103) آنان که سعیشان درزندگی دنیا گم شده وغرق گردیده و حال آنکه ایشان می‌پندارند که کار خوبی می‌کنند(104) ایشان آنانند که به آیات پروردگارشان و به ملاقات او کافر شدند، پس اعمالشان هدر گردیده، پس روز قیامت برای ایشان وزنی برپا نمی‌کنیم(105) این جهنّم جزای ایشان است به سبب آنکه کافر شدند و آیات و رسولان مرا به استهزاء گرفتند (106).

**نکات:** این آیات در مذمّت و کفر کسانی است که غیرخدا را برای خود سرپرست و همه کاره و ولی می‌دانند و آنان که بندگان خدا را به نام اولیا برای خودشان قاضی الحاجات و ارباب قرار داده‌اند. تعجّب این است که زمان ما با بودن چنین آیاتی درقرآن، مراجع روحانی ملّت ما به کلّی ازاین آیات بی‌خبرند، چنانکه یکی از این مراجع فتوی داد که؛ امامان شیعه، اولیاء تکوینی و منشأ ادارۀ همۀ جهان و افراد انسان هستند و ملت نادان این فتوی را از او پذیرفتند و در حقیقت تماما به کفر وارد شدند و در عین حال خود را مسلمان و تابع قرآن می‌دانند! و معنی نُزُل آن چیزی است که برای مهمان مقدمه می‌آورند که در عرف آن را ما حضر گویند تا پس از رفع خستگی پذیرایی بهتری از او بنمایند.

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ كَانَتۡ لَهُمۡ جَنَّٰتُ ٱلۡفِرۡدَوۡسِ نُزُلًا ١٠٧ خَٰلِدِينَ فِيهَا لَا يَبۡغُونَ عَنۡهَا حِوَلٗا ١٠٨ قُل لَّوۡ كَانَ ٱلۡبَحۡرُ مِدَادٗا لِّكَلِمَٰتِ رَبِّي لَنَفِدَ ٱلۡبَحۡرُ قَبۡلَ أَن تَنفَدَ كَلِمَٰتُ رَبِّي وَلَوۡ جِئۡنَا بِمِثۡلِهِۦ مَدَدٗا ١٠٩ قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ يُوحَىٰٓ إِلَيَّ أَنَّمَآ إِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۖ فَمَن كَانَ يَرۡجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِۦ فَلۡيَعۡمَلۡ عَمَلٗا صَٰلِحٗا وَلَا يُشۡرِكۡ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدَۢا ١١٠﴾

[الکهف:107-110]

**ترجمه:** به راستی آنان که ایمان آورده و عمل‌های شایسته انجام دادند باغ‌های فردوس برای ایشان ماحضری بوده است(107) در آنها جاوید بمانند و تحولی از آن نجویند(108) بگو اگر دریا برای کلمات پروردگارم مرکبی باشد حتما دریا تمام شود پیش از آنکه کلمات پروردگارم تمام بشود و اگر چه بمانند آن مدد آوریم(109) بگو همانا من بشری مانند شمایم به سوی من وحی می‌شود که فقط إله شما یک إله است، پس آنکه امیدوار ملاقات پروردگارش باشد باید عمل کند عملی شایسته و به بندگی پروردگارش احدی را شریک ننماید(110).

**نکات:** کلمۀ ﴿نُزُلًا﴾ دلالت دارد که باغ‌های فردوس ماحضری است و پس از آن الطاف و عنایاتی است برای مؤمنین علی قدر درجاتهم، و کلمۀ: ﴿حِوَلٗا﴾ که به معنی تحول و انتقال است دلالت دارد که فردوس و عنایات إلهی بعد از آن انتهای درجۀ کمال است برای مؤمنین که پس از آن دیگر درجۀ بالاتری نیست تا مؤمن انتقال به آن را بجوید. و مقصود از کلمات پروردگار، مخلوقات و مقدرات و فرمان‌های او می‌باشد. و جملۀ: ﴿بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ﴾ دلالت دارد که از هر جهت پیغمبر مانند سایر افراد بشر است مگر آنچه در آیات الهی استثناء باشد و آنچه استثنا شده جز وحی چیز دیگری نیست، پس آنچه اهل غلو دربارۀ او و اولاد او گفته و جعل کرده‌اند بی‌اساس است. و جملۀ: ﴿وَلَا يُشۡرِكۡ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدَۢا﴾، دلالت دارد که باید در عبادت کسی را شریک خدا قرار نداد حتی پیغمبر و امام را و چون دعا عبادت است پس غیرخدا را خواندن در دعا موجب شرک است. و باز تعجب است که امت اسلام آیات به این روشنی را نفهمیده و غیرخدا را می‌خوانند، و دعاهایی جعل کرده‌اند و می‌گویند ما در دعا اولیاء خدا را به عنوان واسطه و وسیله می‌خوانیم، جواب این است که این مدعای شما مدرکی از وحی و از ما أنزل الله ندارد «وَقُلْتُمْ مَا لَمْ یُنَزِّلْ اللهُ عَلَیهِ سُلْطَانًا»، و امری به خواندن وسیله و واسطه در دعا در شرع اسلام نداریم.

سورة مريم (مكية وهي ثمان وتسعون آية)

سورۀ مریم (علیها السلام) مکی و دارای 98 آیه می‌باشد

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

﴿كٓهيعٓصٓ ١ ذِكۡرُ رَحۡمَتِ رَبِّكَ عَبۡدَهُۥ زَكَرِيَّآ ٢ إِذۡ نَادَىٰ رَبَّهُۥ نِدَآءً خَفِيّٗا ٣﴾ [مریم:1-3]

**ترجمه:** به نام خدای رحمن رحیم. کاف. ها. یا. عین. صاد.(1) یادآوری رحمت پروردگارت بندۀ خود زکریا را(2) هنگامی بود که پروردگار خود را به ندای پنهانی خواند(3).

**نکات:** چنانکه در اول سورۀ بقره ذکر شد حروف هجا برای معنی ذکر نشده بلکه برای ترکیب وضع شده، ولی در عین حال ابن عبّاس این حروف را اشاره به اسم‌های خدای تعالی دانسته و گوید: کاف یعنی؛ کافی به بندگانش، «ها» یعنی؛ هدایت‌کنندۀ بندگانش، «عین» یعنی؛ عالم بعباده، «صاد» یعنی؛ صادق. و در اعراب کلمۀ ﴿ذِكۡرُ﴾ اختلاف شده و ما آن را مبتدا گرفتیم و جملۀ: ﴿إِذۡ نَادَىٰ...﴾ را خبر آن قرار دادیم. اگر کسی بگوید در ندا باید جهر و رفع صوت باشد چگونه حضرت زکریّا ندای خفی نموده است؟ جواب آنست که نداء با خدای غیر از نداء با مخلوق است.

﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ ٱلۡعَظۡمُ مِنِّي وَٱشۡتَعَلَ ٱلرَّأۡسُ شَيۡبٗا وَلَمۡ أَكُنۢ بِدُعَآئِكَ رَبِّ شَقِيّٗا ٤ وَإِنِّي خِفۡتُ ٱلۡمَوَٰلِيَ مِن وَرَآءِي وَكَانَتِ ٱمۡرَأَتِي عَاقِرٗا فَهَبۡ لِي مِن لَّدُنكَ وَلِيّٗا ٥ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنۡ ءَالِ يَعۡقُوبَۖ وَٱجۡعَلۡهُ رَبِّ رَضِيّٗا ٦﴾ [مریم:4-6]

**ترجمه:** گفت: پروردگارا به راستی که من استخوانم سست شده و سرم از پیری شعله‌ور (سفید) شده و پروردگارا به خواندن تو شقی نبوده‌ام(4) و به راستی که از بستگان پس از خودم می‌ترسم و زنم نازا است، پس از نزد خود فرزندی مرا عطا کن(5) که از من ارث برد و از آل یعقوب ارث برد و پروردگارا او را پسندیده قرار ده(6).

**نکات:** جملۀ: ﴿وَهَنَ ٱلۡعَظۡمُ مِنِّي﴾ دلالت بر کمال ضعف و اظهار عجز دارد زیرا محکمترین اجزای بدن که استخوان باشد اگر سست شود سایر اعضاء به طریق اولی. و مراد از جملۀ: ﴿وَلَمۡ أَكُنۢ بِدُعَآئِكَ رَبِّ شَقِيّٗا﴾، این است که چنین نبوده که به دعای من توجه نکنی و به واسطۀ بی‌اعتنائی تو هر بدبختی بر انسان وارد می‌شود. و مقصود از ﴿ٱلۡمَوَٰلِيَ﴾**؛** عموزادگان و سایر بستگان بوده. و مقصود از ﴿ءَالِ يَعۡقُوبَ﴾، اولاد یعقوب بن اسحق بن ابراهیم الخلیل است زیرا زکریّا از اولاد رحبعیم بن سلیمان بن داود بوده که سلسلۀ نسبش به هارون برادر حضرت موسی بن عمران می‌رسد و حضرت موسی نسبش به لاوی بن یعقوب می‌رسد. و زکریا از انبیاء بزرگ است که نام او هفت بار در قرآن آمده: در آیۀ 37و38 آل عمران و در آیۀ 85 انعام و در آیۀ 2و7 مریم و 89 سورۀ انبیاء. و مقصود از کلمۀ ﴿عَاقِرٗا﴾ این است که زنم پیر شده و نازا است. و مقصود از کلمۀ: ﴿رَبِّ رَضِيّٗا﴾، این است که او را پیامبرخود قرارداده زیرا انبیاء مورد رضایت حقّ­اند و البته پدر باید دعا کند فرزندش مرضیِّ پروردگار باشد.

﴿يَٰزَكَرِيَّآ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَٰمٍ ٱسۡمُهُۥ يَحۡيَىٰ لَمۡ نَجۡعَل لَّهُۥ مِن قَبۡلُ سَمِيّٗا ٧ قَالَ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَٰمٞ وَكَانَتِ ٱمۡرَأَتِي عَاقِرٗا وَقَدۡ بَلَغۡتُ مِنَ ٱلۡكِبَرِ عِتِيّٗا ٨ قَالَ كَذَٰلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٞ وَقَدۡ خَلَقۡتُكَ مِن قَبۡلُ وَلَمۡ تَكُ شَيۡ‍ٔٗا ٩﴾ [مریم:7-9]

**ترجمه:** ای زکریّا به راستی تو را بشارت می‌دهیم به غلام و فرزندی که نام او یحیی است برای او از پیش همنامی قرار ندادیم(7) زکریا گفت: پروردگارا برای من چگونه غلامی باشد و حال آنکه زنم نازا شده و به تحقیق از پیری به نهایت ضعف و خشکی رسیده‌ام(8) خدا گفت: بدین گونه پروردگارت گفته است که آن بر من آسان است و به تحقیق از پیش تو را آفریده‌ام و حال آنکه چیزی نبودی(9).

**نکات:** غلام گفته می‌شود به آن پسری که به ابتدای شهوت رسیده باشد و به مطلق پسر نیز گفته می‌شود. و عتيّ به معنی؛ شکستگی و خرابی غیرقابل اصلاح است. جملۀ: ﴿وَقَدۡ خَلَقۡتُكَ مِن قَبۡلُ وَلَمۡ تَكُ شَيۡ‍ٔٗا﴾، دلیل است بر آسانی خلق نطفه از زن و مرد شکسته و دلیل است بر اینکه خدا از عدم ایجاد می‌کند و قدرتی که از عدم ایجاد می‌کند می‌تواند از حالت پیری ایجاد فرزند برای ابوین کند.

﴿قَالَ رَبِّ ٱجۡعَل لِّيٓ ءَايَةٗۖ قَالَ ءَايَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ ٱلنَّاسَ ثَلَٰثَ لَيَالٖ سَوِيّٗا ١٠ فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوۡمِهِۦ مِنَ ٱلۡمِحۡرَابِ فَأَوۡحَىٰٓ إِلَيۡهِمۡ أَن سَبِّحُواْ بُكۡرَةٗ وَعَشِيّٗا ١١﴾ [مریم:10-11]

**ترجمه:** زکریا گفت: پروردگارا برای من نشانه‌ای قرار ده (که وقت ایجاد غلام را بدانم). خدا گفت: نشانۀ تو سخن نگفتن تو با مردم است در سه شب (10) پس، از محراب در مقابل قوم

خود آمد و اشاره به ایشان نمود که صبح و شب خدا را منزه شمارید و تسبیح گویید(11).

**نکات:** چون حضرت زکریا از خدا نشانه‌ای خواست برای وقت ایجاد غلام، خدای تعالی به او فرمود: نشانۀ تو این باشد که با مردم در سه شب نتوانی سخن بگویی. و جملۀ: ﴿أَلَّا تُكَلِّمَ ٱلنَّاسَ﴾، دلالت دارد که با مردم نمی‌توانست سخن گوید جز به اشاره و رمز. و مقصود از سه شب، سه شبانه روز است به دلیل آیۀ 41 سورۀ آل عمران که فرموده: ﴿آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزاً﴾([[130]](#footnote-130)).

﴿يَٰيَحۡيَىٰ خُذِ ٱلۡكِتَٰبَ بِقُوَّةٖۖ وَءَاتَيۡنَٰهُ ٱلۡحُكۡمَ صَبِيّٗا ١٢ وَحَنَانٗا مِّن لَّدُنَّا وَزَكَوٰةٗۖ وَكَانَ تَقِيّٗا ١٣ وَبَرَّۢا بِوَٰلِدَيۡهِ وَلَمۡ يَكُن جَبَّارًا عَصِيّٗا ١٤ وَسَلَٰمٌ عَلَيۡهِ يَوۡمَ وُلِدَ وَيَوۡمَ يَمُوتُ وَيَوۡمَ يُبۡعَثُ حَيّٗا ١٥﴾ [مریم:12-15]

**ترجمه:** ای یحیی کتاب را با جدیّت بگیر و او را در حال کودکی حکم عطا کردیم(12) و در حالی که دلسوز و مهربان از جانب ما بود و در حال پاکیزگی و بود پرهیزگار(13) و در حالی که نسبت به والدین خود نیکوکار بود و سرکش نافرمان نبود(14) و سلام و رحمت بر اوست روزی که تولد شد و روزی که بمیرد و روزی که برانگیخته شود در حال حیات(15).

**نکات:** جملۀ: ﴿وَءَاتَيۡنَٰهُ ٱلۡحُكۡمَ صَبِيّٗا﴾، دلالت دارد بر اینکه همان­طور که حق‌تعالی مقام رسالت و نبوت را در حال چهل سالگی عطا می‌کند در حال طفولیت نیز عطا می‌کند، ولی غیر انبیا را به انبیا نتوان قیاس کرد، و او فاعل مختار است. در این آیات برای حضرت یحیی صفات حسنه‌ای ذکر شده:

1. مخاطب حق‌تعالی شده بدون واسطۀ ملکی.
2. دارای مقام و منصب نبوت و حکم بوده، اگرچه بعضی گفته‌اند: مقصود از حکم، حکمت و فهم است و یا عقل و ذکاوت است چنانکه اطفال او را برای بازی دعوت کردند، در جواب گفت: «ما للعب خلقنا»، ولی آیه در نبوت ظهور دارد، زیرا آیه در مقام تثبیت شرافت برای او می‌باشد و شرافتی بالاتر از نبوت نیست و مقام نبوت صلاحیت دارد برای حکمرانی بر غیر.
3. مهربان و دلسوز بوده نسبت به خود و أمت.
4. پاکیزه و با برکت بوده.
5. پرهیزکار از ترک واجب و فعل محرم بوده: ﴿وَكَانَ تَقِيّٗا﴾.
6. نسبت به والدین متواضع و نیکوکار بوده.
7. سرکش نبوده بلکه متواضع بوده زیرا «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ بِالذُّلِّ وَعَرَفَ رَبَّهُ بِالكَمَالِ كَیفَ یَلِیقُ بِهِ التَّرَفُّعُ وَالجِدَالُ».
8. معصوم از عصیان بوده.
9. مورد سلام و عنایت حق‌تعالی شده: ﴿وَسَلَٰمٌ عَلَيۡهِ يَوۡمَ وُلِدَ﴾
10. دارای حیات بوده ﴿أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾([[131]](#footnote-131)).

﴿وَٱذۡكُرۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ مَرۡيَمَ إِذِ ٱنتَبَذَتۡ مِنۡ أَهۡلِهَا مَكَانٗا شَرۡقِيّٗا ١٦ فَٱتَّخَذَتۡ مِن دُونِهِمۡ حِجَابٗا فَأَرۡسَلۡنَآ إِلَيۡهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرٗا سَوِيّٗا ١٧ قَالَتۡ إِنِّيٓ أَعُوذُ بِٱلرَّحۡمَٰنِ مِنكَ إِن كُنتَ تَقِيّٗا ١٨﴾ [مریم:16-18]

**ترجمه:** در این کتاب مریم را به یاد آر هنگامی که از اهل خود به کناره‌ای رفت در جایگاه شرقی(16) و دربرابر آنان حجابی برخود گرفت، پس روح خود را به سوی او فرستادیم، پس برای او مانند بشر معتدلی جلوه کرد(17) مریم گفت: به راستی من از تو به خدای رحمن پناه می‌برم اگر تو پرهیزکاری(18).

**نکات:** ﴿إِذِ ٱنتَبَذَتۡ مِنۡ أَهۡلِهَا...﴾ دلالت دارد که حضرت مریم خود را از خانواده‌اش دور کرد و به کناری رفت، امّا برای چه در آیه ذکر نشده، بعضی گفته‌اند: برای آنکه حیض شده بود رفت کناری غسل و تطهیر کند، و بعضی گفته‌اند: تشنه بود رفت آب بخورد. بعضی گفته اند: رفته بود خود را شستشو بدهد. به هرحال کلمۀ ﴿مَكَانٗا شَرۡقِيّٗا﴾ دلالت دارد که به طرف شرق بیت المقدس رفته بود و لذا نصاری مشرق بیت المقدس را قبله قرار داده‌اند. و مقصود از ﴿رُوحَنَا﴾ همانا جبرئیل است.

﴿قَالَ إِنَّمَآ أَنَا۠ رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَٰمٗا زَكِيّٗا ١٩ قَالَتۡ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَٰمٞ وَلَمۡ يَمۡسَسۡنِي بَشَرٞ وَلَمۡ أَكُ بَغِيّٗا ٢٠ قَالَ كَذَٰلِكِ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٞۖ وَلِنَجۡعَلَهُۥٓ ءَايَةٗ لِّلنَّاسِ وَرَحۡمَةٗ مِّنَّاۚ وَكَانَ أَمۡرٗا مَّقۡضِيّٗا ٢١﴾ [مریم:19-21]

**ترجمه:** (جبرئیل) گفت: همانا من فرستادۀ پروردگار تو هستم برای اینکه تو را غلام پاکیزه‌ای ببخشم(19) مریم گفت: چگونه برایم غلامی می‌شود و حال آنکه مرا بشری مس نکرده و بدکار نبوده‌ام(20) (جبرئیل) گفت: پروردگارت این چنین فرموده که این بر من آسان است و برای آنکه او را آیتی برای مردم و رحمتی از جانب ما قرار دهیم و این فرمانی است انجام شده(21).

**نکات:** جملۀ: ﴿لِأَهَبَ لَكِ﴾؛ به منزلۀ لیهب اللهمی‌باشد، زیرا جبرئیل به امر خدا این کار را کرده است و چون حضرت مریم به طور تعجب گفت: چگونه ممکن است بدون مسِّ بشری، خدا فرزندی به من بدهد جبرئیل گفت: خدا فرموده این عطا بر من آسان است زیرا خالقی که از عدم و بدون والدین بشری آفریده بدون پدر نیز می‌تواند بیافریند برای آنکه آن فرزند را آیتی قرار دهد. معلوم می‌شود این کیفیّت برای حضرت عیسی ارهاص باشد یعنی نشانه‌هایی برای تثبیت نبوت او.

﴿فَحَمَلَتۡهُ فَٱنتَبَذَتۡ بِهِۦ مَكَانٗا قَصِيّٗا ٢٢ فَأَجَآءَهَا ٱلۡمَخَاضُ إِلَىٰ جِذۡعِ ٱلنَّخۡلَةِ قَالَتۡ يَٰلَيۡتَنِي مِتُّ قَبۡلَ هَٰذَا وَكُنتُ نَسۡيٗا مَّنسِيّٗا ٢٣﴾ [مریم:22-23]

**ترجمه:** پس مریم به او باردار شد، پس او را به مکان دوری به کناری برد(22) پس درد زائیدن او را به تنۀ درخت خرما رسانید، گفت: ای کاش پیش از این مرده بودم و فراموش‌شدۀ از یادرفته بودم(23).

**نکات:** چنانکه در آیۀ 91 سورۀ انبیا ذکر شده: ﴿وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا﴾([[132]](#footnote-132))، در اینجا نیز باید جملۀ «فنخ فیها» قبل از ﴿فَحَمَلَتۡهُ﴾ مقدر گرفت یعنی؛ در رحم حضرت مریم دمیده شد پس حامله گردید. و از فاء ﴿فَٱنتَبَذَتۡ﴾ و فاء ﴿فَأَجَآءَهَا...﴾ استفاده می‌شود که بدون فاصله حامله شده و بدون گذشت مدتی زائیده و به هرحال به درخت خرمائی که تنۀ آن مانده و شاخ و برگی نداشت پناه برد زیرا عرب تنۀ درخت خرما را جذع می‌گوید.

﴿فَنَادَىٰهَا مِن تَحۡتِهَآ أَلَّا تَحۡزَنِي قَدۡ جَعَلَ رَبُّكِ تَحۡتَكِ سَرِيّٗا ٢٤ وَهُزِّيٓ إِلَيۡكِ بِجِذۡعِ ٱلنَّخۡلَةِ تُسَٰقِطۡ عَلَيۡكِ رُطَبٗا جَنِيّٗا ٢٥ فَكُلِي وَٱشۡرَبِي وَقَرِّي عَيۡنٗاۖ فَإِمَّا تَرَيِنَّ مِنَ ٱلۡبَشَرِ أَحَدٗا فَقُولِيٓ إِنِّي نَذَرۡتُ لِلرَّحۡمَٰنِ صَوۡمٗا فَلَنۡ أُكَلِّمَ ٱلۡيَوۡمَ إِنسِيّٗا ٢٦ فَأَتَتۡ بِهِۦ قَوۡمَهَا تَحۡمِلُهُۥۖ قَالُواْ يَٰمَرۡيَمُ لَقَدۡ جِئۡتِ شَيۡ‍ٔٗا فَرِيّٗا ٢٧ يَٰٓأُخۡتَ هَٰرُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ ٱمۡرَأَ سَوۡءٖ وَمَا كَانَتۡ أُمُّكِ بَغِيّٗا ٢٨﴾ [مریم:24-28]

**ترجمه:** پس از زیر او، او را ندا داد که محزون مباش به تحقیق پروردگارت از زیر(پای)تو نهری قرار داد(24) و تنۀ درخت خرما را به سوی خود حرکت ده بر تو خرمای تازه فرو ریزد(25) پس بخور و بیاشام و چشم را روشن کن، پس اگر یکی از افراد بشر را ببینی بگو که همانا من برای خدای رحمن روزه‌ای نذر کرده‌ام پس امروز با هیچ­انسانی سخن نمی‌گویم(26) پس او را نزد قوم خود آورد در حالی که در آغوش گرفته بود، گفتند: ای مریم به تحقیق چیز تازه‌ای آوردی(27) ای خواهر هارون پدرت مرد بدی نبود و مادرت بد کاره نبود(28).

**نکات:** منادی ندا که مریم را ندا کرد به ظاهر قرآن حضرت عیسی است. و جذع نخله، درختی خشکیده و بی‌شاخه و برگ بوده. حضرت مریم در اینجا چند معجزه را مشاهده کرد. و حق‌تعالی ﴿فَكُلِي﴾ را بر ﴿ٱشۡرَبِي﴾ مقدم داشته زیرا زن نفساء احتیاجش به خرما بیشتر از آب است و نذر حضرت عبارت از صوم سکوت بوده که زبان خود را از سخن باز دارد. معلوم می‌شود در شرایع سابق جایز بوده. امّا در شرع ما مورد اختلاف است ولی حق آن است که اگر انسان مبتلا باشد که با سفهاء سخن بیهوده گوید و صوم او وسیله‌ای شود برای فرار از سخن، چنین نذری جایز است. حال آیا حضرت مریم‘ به اشاره گفت: من نذر کرده‌ام و یا وقت نذر او پس از اخبار به نذر بوده؟ و الله أعلم. ﴿يَٰٓأُخۡتَ هَٰرُونَ﴾ دلالت دارد که برادری به نام هارون داشته که مرد صالحی بوده است.

﴿فَأَشَارَتۡ إِلَيۡهِۖ قَالُواْ كَيۡفَ نُكَلِّمُ مَن كَانَ فِي ٱلۡمَهۡدِ صَبِيّٗا ٢٩ قَالَ إِنِّي عَبۡدُ ٱللَّهِ ءَاتَىٰنِيَ ٱلۡكِتَٰبَ وَجَعَلَنِي نَبِيّٗا ٣٠ وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيۡنَ مَا كُنتُ وَأَوۡصَٰنِي بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱلزَّكَوٰةِ مَا دُمۡتُ حَيّٗا ٣١ وَبَرَّۢا بِوَٰلِدَتِي وَلَمۡ يَجۡعَلۡنِي جَبَّارٗا شَقِيّٗا ٣٢ وَٱلسَّلَٰمُ عَلَيَّ يَوۡمَ وُلِدتُّ وَيَوۡمَ أَمُوتُ وَيَوۡمَ أُبۡعَثُ حَيّٗا ٣٣﴾ [مریم:29-33]

**ترجمه:** پس مریم به آن طفل اشاره کرد، گفتند: چگونه تکلم کنیم کسی را که کودک در گهواره است(29) عیسی گفت: به راستی که من بندۀ خدایم، او مرا کتاب داده و مرا پیامبر نموده است(30) و مرا مبارک قرار داده هرجا که باشم و مرا به نماز و زکات سفارش کرده مادامی که زنده باشم(31) و مرا نیکوکار به مادرم قرار داد و مرا سرکش بدبخت قرار نداد(32) و سلام بر من روزی که تولّد شدم و روزی که بمیرم و روزی که زنده برانگیخته شوم(33).

**نکات:** چون مردم حضرت مریم‘ را توبیخ کردند، اشاره به عیسی کرد، سپس حضرت عیسی به سخن آمد یعنی خدایی که هرچیزی را می‌تواند به سخن آورد او را به سخن آورد. و ظاهر مطلب این است که آن طفل پس از گفتن آن جملات، مانند سایر اطفال ساکت ماند و دیگر نتوانست سخن گوید تا رسید به حدی که سایر اطفال سخن می‌گویند آن وقت به سخن آمد. ولی از جملۀ: ﴿أَيۡنَ مَا كُنتُ﴾، و از جملۀ ﴿مَا دُمۡتُ حَيّٗا﴾، می‌توان استفاده کرد که در همان کودکی مأمور به نماز و زکات بوده و از سایر اطفال ممتاز. و بنابراین مانند آنان ناتوان به تکلم نبوده است. و از جملۀ: ﴿مَا دُمۡتُ حَيّٗا﴾ استفاده می‌شود که تکلیف مادام الحیات است و ساقط نمی‌شود به هیچ نحوی([[133]](#footnote-133)). و اینکه ﴿إِنِّي عَبۡدُ ٱللَّهِ﴾ گفته؛ برای رفع غلو در حق خود چنین گفته است.

﴿ذَٰلِكَ عِيسَى ٱبۡنُ مَرۡيَمَۖ قَوۡلَ ٱلۡحَقِّ ٱلَّذِي فِيهِ يَمۡتَرُونَ ٣٤ مَا كَانَ لِلَّهِ أَن يَتَّخِذَ مِن وَلَدٖۖ سُبۡحَٰنَهُۥٓۚ إِذَا قَضَىٰٓ أَمۡرٗا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ٣٥ وَإِنَّ ٱللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمۡ فَٱعۡبُدُوهُۚ هَٰذَا صِرَٰطٞ مُّسۡتَقِيمٞ ٣٦﴾ [مریم:34-36]

**ترجمه:** این است عیسی پسر مریم به گفتار حق، آن حقی که در آن شک دارند(34) برای خدا سزاوار نیست که فرزند بگیرد او منزّه است. زیرا چون امری را بخواهد انجام دهد همانا به آن می‌گوید باش، پس می‌شود(35) و به راستی که خدا پروردگار من و پروردگار شماست، پس او را عبادت کنید، این است راه راست (36).

**نکات:** ﴿ذَٰلِكَ﴾اشاره است به آن عیسی که گفته: ﴿إِنِّي عَبۡدُ ٱللَّهِ﴾، یعنی عیسای واقعی آن است که طبق حق و حقیقت گفت: من بندۀ خدایم! نه آنچه یهود می‌گوید: که او ساحری بوده و نه آنچه نصاری می‌گویند: که فرزند خدا است، زیرا فرزند باید همجنس پدر باشد و خدا بشری همجنس عیسی نیست. به اضافه عیسی حادث است و محال است قدیمی مانند حق‌تعالی باشد. ﴿وَإِنَّ ٱللَّهَ﴾ عطف است به جملۀ: ﴿إِنِّي عَبۡدُ ٱللَّهِ﴾، یعنی حضرت عیسی گفت: من بندۀ خدایم و خدا پروردگار من و شماست.

﴿فَٱخۡتَلَفَ ٱلۡأَحۡزَابُ مِنۢ بَيۡنِهِمۡۖ فَوَيۡلٞ لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن مَّشۡهَدِ يَوۡمٍ عَظِيمٍ ٣٧ أَسۡمِعۡ بِهِمۡ وَأَبۡصِرۡ يَوۡمَ يَأۡتُونَنَاۖ لَٰكِنِ ٱلظَّٰلِمُونَ ٱلۡيَوۡمَ فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ ٣٨ وَأَنذِرۡهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡحَسۡرَةِ إِذۡ قُضِيَ ٱلۡأَمۡرُ وَهُمۡ فِي غَفۡلَةٖ وَهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ ٣٩ إِنَّا نَحۡنُ نَرِثُ ٱلۡأَرۡضَ وَمَنۡ عَلَيۡهَا وَإِلَيۡنَا يُرۡجَعُونَ ٤٠﴾ [مریم:37-40]

**ترجمه:** پس این احزاب میان خود اختلاف نمودند پس وای به آنان که کافر شدند از حضور روز بزرگ(37) چقدر ایشان شنوا و بینایند روزی که نزد ما می­آیند، لیکن ستمگران امروز در گمراهی آشکارند(38) و بترسان ایشان را از روز حسرت وقتی که کار از کار گذشته، درحالی که ایشان(اکنون) در غفلت هستند و ایمان نمی‌آورند(39) محقّقاً ما زمین را با هر‌کس روی آن است به ارث می‌بریم و (همه) به سوی ما رجوع داده شوند(40).

**نکات:** مقصود از ﴿ٱلۡأَحۡزَابُ﴾ فرقه‌های یهود و نصاری می‌باشند. و جملۀ ﴿أَسۡمِعۡ بِهِمۡ وَأَبۡصِرۡ﴾، دلالت دارد که کفار روز قیامت همه شنوا و بینایند و اما در آیاتی که فرموده: ﴿صُمّٞ وَبُكۡمٞ﴾ محشور می‌شوند، مقصود ﴿صُمّٞ وَبُكۡمٞ﴾ از حق و هدایتند. و مقصود از جملۀ: ﴿وَإِلَيۡنَا يُرۡجَعُونَ﴾، «إلى حكمنا وقضائنا» می‌باشد زیرا حق‌تعالی مکانی ندارد.

﴿وَٱذۡكُرۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ إِبۡرَٰهِيمَۚ إِنَّهُۥ كَانَ صِدِّيقٗا نَّبِيًّا ٤١ إِذۡ قَالَ لِأَبِيهِ يَٰٓأَبَتِ لِمَ تَعۡبُدُ مَا لَا يَسۡمَعُ وَلَا يُبۡصِرُ وَلَا يُغۡنِي عَنكَ شَيۡ‍ٔٗا ٤٢ يَٰٓأَبَتِ إِنِّي قَدۡ جَآءَنِي مِنَ ٱلۡعِلۡمِ مَا لَمۡ يَأۡتِكَ فَٱتَّبِعۡنِيٓ أَهۡدِكَ صِرَٰطٗا سَوِيّٗا ٤٣ يَٰٓأَبَتِ لَا تَعۡبُدِ ٱلشَّيۡطَٰنَۖ إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ كَانَ لِلرَّحۡمَٰنِ عَصِيّٗا ٤٤ يَٰٓأَبَتِ إِنِّيٓ أَخَافُ أَن يَمَسَّكَ عَذَابٞ مِّنَ ٱلرَّحۡمَٰنِ فَتَكُونَ لِلشَّيۡطَٰنِ وَلِيّٗا ٤٥﴾

[مریم:41-45]

**ترجمه:** و به یاد آر در این کتاب ابراهیم را زیرا او پیغمبری راستگو بود(41) وقتی که به پدرش گفت: ای پدر من برای چه می‌پرستی چیزی را که نمی‌شنود و نمی‌بیند و از تو چیزی را کفایت نمی‌‌کند(42) ای پدر من، به درستی که مرا دانشی به دست آمده که تو را نیامده، پس مرا پیروی کن که تو را به راه راست هدایت می‌کنم(43) ای پدرمن، شیطان را مپرست زیرا شیطان برای (خدای) رحمن نافرمان بود(44) ای پدر من حقیقتاً من خائفم که تو را از جانب (خدای) رحمن عذابی برسد پس برای شیطان دوستی باشی(45).

**نکات:** پس از ختم قصۀ حضرت زکریا و عیسی إ که هدف از آن هدایت به مبدأ و معاد است رجوع فرموده به قصۀ حضرت ابراهیم که پدر عرب است و ملت، عظمت او را قبول داشتند. و جملۀ: ﴿لِمَ تَعۡبُدُ...﴾ دلالت دارد بر اینکه دین باید استدلالی باشد نه تقلیدی. و در جملۀ: ﴿قَدۡ جَآءَنِي مِنَ ٱلۡعِلۡمِ﴾ دلالت است بر اینکه دین باید علمی باشد. و کلمۀ: ﴿يَٰٓأَبَتِ﴾و تکرار آن دلالت دارد بر رأفت و مدارا کردن ابراهیم نسبت به پدر خود و دلسوزی او برای پدرش.

﴿قَالَ أَرَاغِبٌ أَنتَ عَنۡ ءَالِهَتِي يَٰٓإِبۡرَٰهِيمُۖ لَئِن لَّمۡ تَنتَهِ لَأَرۡجُمَنَّكَۖ وَٱهۡجُرۡنِي مَلِيّٗا ٤٦ قَالَ سَلَٰمٌ عَلَيۡكَۖ سَأَسۡتَغۡفِرُ لَكَ رَبِّيٓۖ إِنَّهُۥ كَانَ بِي حَفِيّٗا ٤٧ وَأَعۡتَزِلُكُمۡ وَمَا تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَأَدۡعُواْ رَبِّي عَسَىٰٓ أَلَّآ أَكُونَ بِدُعَآءِ رَبِّي شَقِيّٗا ٤٨﴾ [مریم:46-48]

**ترجمه:** (آذر) گفت: آیا تو ای ابراهیم از خدایان من اعراض کرده‌ای؟ محققاً اگر خودداری نکنی البته تو را می‌رانم و سنگسارت می‌کنم و از من مدتی طولانی دوری کن(46) (ابراهیم) گفت: سلام بر تو به زودی از پروردگارم برایت آمرزش می‌طلبم زیرا او به من مهربان است(47) و از شما و آنچه را غیرخدا می‌خوانید کناره می‌گیرم و پروردگارم را می‌خوانم، امید است که به خواندن پروردگارم بدبخت نباشم(48).

**نکات:** چون آذر جواب منطقی نداشت، به توهین و تهدید پرداخت و حتّی رأفت پدری را واگذارد و نگفت یا بُنَيَّ بلکه گفت: یا ابراهیم اگر دست بر نداری تو را می‌رانم و سنگسارت می‌کنم. و مقصود از ﴿شَقِيّٗا﴾ این است که خدا لطفش را از من به واسطۀ دعای من دریغ نمی‌کند و گر نه اگر خدا دریغ نماید من بدبخت خواهم بود و استغفار ابراهیم برای پدر برای امید به ایمان او بود.

﴿فَلَمَّا ٱعۡتَزَلَهُمۡ وَمَا يَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَهَبۡنَا لَهُۥٓ إِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَۖ وَكُلّٗا جَعَلۡنَا نَبِيّٗا ٤٩ وَوَهَبۡنَا لَهُم مِّن رَّحۡمَتِنَا وَجَعَلۡنَا لَهُمۡ لِسَانَ صِدۡقٍ عَلِيّٗا ٥٠﴾ [مریم:49-50]

**ترجمه:** پس چون از ایشان و از آنچه غیرخدا می‌پرستیدند کناره گرفت، به او اسحق و یعقوب را عطا کردیم و همه را پیغمبر قرار دادیم(49) و برای ایشان از رحمت خود عطا نمودیم وبرای ایشان ذکرِ خیرِ بلندآوازه‌ای به راستی قراردادیم (50).

**نکات:** حق‌تعالی برای اینکه حضرت ابراهیم از هر جهت به برهان پرداخت و ایستادگی در مقابل مشرکان کرد و دل خود را تسلیم به ایمان نمود و زبانش را به ذکر خدای سبحان عادت داد و بدنش را آماده کرد برای آتش نمرودیان، و فرزندش را برای قربانی و مالش را برای میهمان، خدا هم به او مرحمت کرد عطای فراوان از نبوّت فرزندان و ذکر خیر او در آیندگان، یعنی در میان یهود و نصاری و مسلمانان. و مخفی نماند ﴿عَلِيّٗا﴾، علي اسمی نیست بلکه علي وصفی است یعنی؛ ثناء عالی ومدحی جاویدان برای ایشان قراردادیم، ولی بافندۀ دعای ندبه خیال کرده این علي، علي اسمی است که پدر او ابو طالب است!!..

﴿وَٱذۡكُرۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ مُوسَىٰٓۚ إِنَّهُۥ كَانَ مُخۡلَصٗا وَكَانَ رَسُولٗا نَّبِيّٗا ٥١ وَنَٰدَيۡنَٰهُ مِن جَانِبِ ٱلطُّورِ ٱلۡأَيۡمَنِ وَقَرَّبۡنَٰهُ نَجِيّٗا ٥٢ وَوَهَبۡنَا لَهُۥ مِن رَّحۡمَتِنَآ أَخَاهُ هَٰرُونَ نَبِيّٗا ٥٣﴾ [مریم:51-53]

**ترجمه:** و در این کتاب موسی را به یاد آور زیرا او خالص شده و رسولی رفیع الشأن بود(51) و او را از طرف راست طور سینا ندا کردیم و برای گفتن راز او را مقرّب نمودیم(52) و از رحمت خود برادرش هارون را در حال نبوّت به او بخشیدیم (53).

**نکات:** کلمۀ ﴿مُخۡلَصٗا﴾ به فتح لام است ولی به کسر نیز قرائت شده، اگر به فتح باشد به معنی؛ خالص شده و برگزیده شده می‌باشد و اگر به کسر باشد معنی چنین می‌شود که؛ او خود را برای بندگی خالص نموده. و ﴿رَسُولٗا نَّبِيّٗا﴾ هر دو خبرند برای کانَ، و نبیّ به معنی؛ خبرگیر آمده، و به معنی؛ رفیع الشأن نیز آمده و ظاهر در این آیه به معنی؛ رفیع الشّأن است.

﴿وَٱذۡكُرۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ إِسۡمَٰعِيلَۚ إِنَّهُۥ كَانَصَادِقَ ٱلۡوَعۡدِ وَكَانَ رَسُولٗا نَّبِيّٗا ٥٤ وَكَانَ يَأۡمُرُ أَهۡلَهُۥ بِٱلصَّلَوٰةِوَٱلزَّكَوٰةِ وَكَانَ عِندَ رَبِّهِۦ مَرۡضِيّٗا ٥٥﴾ [مریم:54-55]

**ترجمه:** و در این کتاب اسماعیل را به یاد آر زیرا او در وعدۀ خود راستگو بود و پیغمبری بود رفیع الشّأن(54) و اهل خود را به نماز و زکات امر می‌کرد و نزد پروردگارش پسندیده بود(55).

**نکات:** قصۀ حضرت اسماعیل پنجمین قصۀ این سوره است و آیا این اسماعیل فرزند حضرت ابراهیم است و یا پیغمبر دیگری است؟ ظاهراً همان فرزند ابراهیم است. و خدا برای او چندین اوصاف حمیده شمرده:

**اوّل:** اینکه او صادق الوعد بوده و این مطلق است چه در وعدۀ با خدا و چه در وعدۀ با خلق، و امّا وعدۀ با خدا، پس هرتکلیفی را که متعهد شده بود در موقع آن انجام می‌داد و در مورد ذبح وعدۀ صبر به خود داد و وفاء کرد. و اما با خلق به کسی وعده کرد که منتظر او باشد و آن شخص فراموش کرد وی در همان مکانِ قرارداد به انتظار او ماند تا او برای حاجتی به آنجا آمد و دید آن حضرت منتظر مانده است.

**دوم:** اینکه او رسولی بود رفیع القدر.

**سوم:** اینکه اهلش را أمر به نماز و زکات می‌نمود و مراد از اهل، خانواده است ظاهراً، و ممکن است امّت و پیروانش باشد.

**چهارم:** اینکه او نزد خدا پسندیده بود و این بزرگترین مدح آن حضرت است.

﴿وَٱذۡكُرۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ إِدۡرِيسَۚ إِنَّهُۥ كَانَ صِدِّيقٗا نَّبِيّٗا ٥٦ وَرَفَعۡنَٰهُ مَكَانًا عَلِيًّا ٥٧﴾

[مریم:56-57]

**ترجمه:** و در این کتاب ادریس را به یاد آر زیرا او بسیار راستگو بود و پیامبر بود (56) و بالا بردیم او را به مکان والائی(57).

**نکات:** قصّۀ ادریس، ششمین قصۀ این سوره است و حضرت **ادریس** جد پدر نوح بوده و در تورات و تواریخ نام او را **اخنوع** نیز ذکر نموده ولی از بس درس گرفته او را ادریس نامیده‌اند. و او اوّلین خیاط جامه بوده و خدا به او علم نجوم و حساب و هیئت تعلیم نموده و این معجزۀ او بوده است. و مقصود از جملۀ: ﴿وَرَفَعۡنَٰهُ مَكَانًا عَلِيًّا﴾، رفعت مکانی است و یا مقامی، و آیا رفعت جسمی است و یا روحی؟ مورد اختلاف مفسرین است، و به نظر ما مناسب مقام نبوت همان رفعت مقامی و روحی باشد.

﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ مِن ذُرِّيَّةِ ءَادَمَ وَمِمَّنۡ حَمَلۡنَا مَعَ نُوحٖ وَمِن ذُرِّيَّةِ إِبۡرَٰهِيمَ وَإِسۡرَٰٓءِيلَ وَمِمَّنۡ هَدَيۡنَا وَٱجۡتَبَيۡنَآۚ إِذَا تُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتُ ٱلرَّحۡمَٰنِ خَرُّواْۤ سُجَّدٗاۤ وَبُكِيّٗا۩ ٥٨﴾ [مریم:58]

**ترجمه:** ایشانند آنان که خدا بر ایشان نعمت داد از پیامبران از ذریّۀ آدم و از نسل آنان که با نوح بر کشتی حملشان کردیم و از ذریّۀ ابراهیم و یعقوب و از کسانی که هدایتشان نمودیم و برگزیدیمشان، چون بر ایشان آیات خدای رحمن تلاوت می‌شد به روی می‌افتادند سجده‌کنان و گریان (58).

**نکات:** پس از آنکه عده‌ای از انبیاء را تذکر داد و مدحشان، به خصوصه نمود، در اینجا به طور دستجمعی مدحشان نموده و نسب ایشان را ذکر نموده که از نسل آدمند مانند حضرت ادریس و سایر انبیاء و بعضی از نسل نوح و پیروانش هستند، و بعضی از نسل ابراهیم و یعقوبند مانند حضرت اسماعیل و موسی و هارون و دیگران. و مقصود از إنعام الهی مقام نبوّت و سایر نِعَم دنیوی و اخروی است و از صفات مجموع ایشان آن بوده که در مقابل استماع آیات الهی خاضع، خاشع و گریان بوده‌اند.

﴿فَخَلَفَ مِنۢ بَعۡدِهِمۡ خَلۡفٌ أَضَاعُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَٱتَّبَعُواْ ٱلشَّهَوَٰتِۖ فَسَوۡفَ يَلۡقَوۡنَ غَيًّا ٥٩ إِلَّا مَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا فَأُوْلَٰٓئِكَ يَدۡخُلُونَ ٱلۡجَنَّةَ وَلَا يُظۡلَمُونَ شَيۡ‍ٔٗا ٦٠ جَنَّٰتِ عَدۡنٍ ٱلَّتِي وَعَدَ ٱلرَّحۡمَٰنُ عِبَادَهُۥ بِٱلۡغَيۡبِۚ إِنَّهُۥ كَانَ وَعۡدُهُۥ مَأۡتِيّٗا ٦١ لَّا يَسۡمَعُونَ فِيهَا لَغۡوًا إِلَّا سَلَٰمٗاۖ وَلَهُمۡ رِزۡقُهُمۡ فِيهَا بُكۡرَةٗ وَعَشِيّٗا ٦٢ تِلۡكَ ٱلۡجَنَّةُ ٱلَّتِي نُورِثُ مِنۡ عِبَادِنَا مَن كَانَ تَقِيّٗا ٦٣﴾ [مریم:59-63]

**ترجمه:** پس بعد از ایشان جانشین شدند جانشین‌هایی که نماز را ضایع و شهوات را پیروی کردند و به زودی به(کیفر)گمراهی برسند(59) مگر آنانکه توبه کنند و ایمان آورده و عمل شایسته را انجام دهند که آنان داخل بهشت گردند و در چیزی مورد ستم نشوند(60) بهشت‌های دائمی که خدای رحمن به بندگانش به وعدۀ غیب وعده داد به راستی که وعدۀ او آمدنی است(61) در آنجا سخن لغوی نمی‌شنوند مگر سلامی و برای ایشان است روزی ایشان در صبح وشام(62) این است آن بهشتی که به بندگان خود ارث می‌دهیم به کسی­که پرهیزکار باشد(63).

**نکات:** خَلَف به فتح لام خَلَفِ صالح است و ﴿خَلۡفٌ﴾ به سکون لام خلفِ طالح است و اینجا به سکون لام و مقصود از آن کسانیند که پس از انبیا آمدند و ترک خدا پرستی کرده و به راه گمراهی رفتند. و مقصود از ﴿بُكۡرَةٗ وَعَشِيّٗا﴾، رزق دائمی است، زیرا بهشت صبح و شام ندارد. و مقصود از ﴿بِٱلۡغَيۡبِ﴾ وعدۀ بهشتی است که فعلاً از نظر غایب است. و مقصود از ﴿نُورِثُ مِنۡ عِبَادِنَا﴾، «نورِثُ مِن عِبَادِنَا مِن عَمَلِهِم» می‌باشد به حسب ظاهر. به هرحال از آیات قرآن معلوم می‌شود بهشت جای مردم متّقی و صالح می‌باشد و جای افراد آلوده نیست.

﴿وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمۡرِ رَبِّكَۖ لَهُۥ مَا بَيۡنَ أَيۡدِينَا وَمَا خَلۡفَنَا وَمَا بَيۡنَ ذَٰلِكَۚ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيّٗا ٦٤ رَّبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَيۡنَهُمَا فَٱعۡبُدۡهُ وَٱصۡطَبِرۡ لِعِبَٰدَتِهِۦۚ هَلۡ تَعۡلَمُ لَهُۥ سَمِيّٗا ٦٥﴾ [مریم:64-65]

**ترجمه:** و ما(فرشتگان) نازل نمی‌شویم مگر به أمر پروردگارت، به اختیار اوست آنچه جلو ما و آنچه در پس ما و آنچه میان این دو است، و پروردگار تو نسیان‌کننده و فراموشکار نیست(64) پروردگار آسمان‌ها، زمین و آنچه بین آن دو است، پس او را عبادت کن و به بندگی صابر باش آیا برای او همنامی می‌دانی (65).

**نکات:** ظاهر کلام این است که جملۀ: ﴿وَمَا نَتَنَزَّلُ...﴾ سخن ملائکه باشد زیرا چنانکه در سورۀ ضحی آمده: کفار می‌گفتند خدا محمد را رها کرده و وداع نموده و دیگر به او وحی نمی‌کند، چون مدتی وحی نیامده بود. و چون جبرئیل بر او نازل شد حضرت رسول پرسید: چرا دیر آمده‌ای؟ جبرئیل این کلمات را به اجازه و امر پروردگار برای او آورده و ضمنا به او خطاب شده که پروردگارت فراموشکار نیست که تو را فراموش کند، ولی تو باید صبر و حوصله داشته باشی و ثبات قدم به خرج دهی و از گفتار کفار دلتنگ نباشی. و جملۀ ﴿هَلۡ تَعۡلَمُ لَهُۥ سَمِيّٗا﴾، **دلالت** دارد که نام‌های خدا مخصوص خودش می‌باشد یعنی نام‌های او را نباید به مخلوق اطلاق کرد و اگر گاهی در وحی اطلاق شده، یا نام مخصوص او نبوده و یا مجاز اطلاق شده است، بنابر‌این کسی حق ندارد نام خدا را بر غیر او اطلاق کند. و جملۀ ﴿هَلۡ تَعۡلَمُ لَهُۥ سَمِيّٗا﴾؟! اگر چه استفهمام است ولی استفهام انکاری به معنی نفی است، یعنی «لا تعلم له سمیّا».

﴿وَيَقُولُ ٱلۡإِنسَٰنُ أَءِذَا مَا مِتُّ لَسَوۡفَ أُخۡرَجُ حَيًّا ٦٦ أَوَ لَا يَذۡكُرُ ٱلۡإِنسَٰنُ أَنَّا خَلَقۡنَٰهُ مِن قَبۡلُ وَلَمۡ يَكُ شَيۡ‍ٔٗا ٦٧ فَوَرَبِّكَ لَنَحۡشُرَنَّهُمۡ وَٱلشَّيَٰطِينَ ثُمَّ لَنُحۡضِرَنَّهُمۡ حَوۡلَ جَهَنَّمَ جِثِيّٗا ٦٨ ثُمَّ لَنَنزِعَنَّ مِن كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمۡ أَشَدُّ عَلَى ٱلرَّحۡمَٰنِ عِتِيّٗا ٦٩ ثُمَّ لَنَحۡنُ أَعۡلَمُ بِٱلَّذِينَ هُمۡ أَوۡلَىٰ بِهَا صِلِيّٗا ٧٠﴾ [مریم:66-70]

**ترجمه:** و این انسان می‌گوید آیا چون بمیرم و به قبر روم زنده خارج خواهم شد (66) آیا این انسان متذکّر نمی‌شود که ما از پیش او را آفریدیم در حالی که چیزی نبود(67) پس قسم به پروردگارت که البتّه ایشان را با شیاطين محشور می‌كنيم سپس در اطراف دوزخ در حاليكه به زانو درآمده اند احضارشان ميكنيم (68) سپس از هر فرقه و پيروانی هركدام از ايشان كه بر خدای رحمان سركش ترند جدا مي­كنيم (69) سپس محققا ما داناتريم به آنان كه سزاوارترند به ورود به دوزخ (70)

**نکات:** کفّار به صرف دلیل استبعاد منکر حشر و نشر قیامت بودند و لذا و به طور تعجب و استبعاد می‌گفتند: آیا چنین چیزی می‌شود؟ حق‌تعالی در مقابل، استدلال می‌کند به خلقت ایشان از عدم، به دلیل جملۀ: ﴿وَلَمۡ يَكُ شَيۡ‍ٔٗا﴾. و مقصود از ﴿مِن كُلِّ شِيعَةٍ...﴾ هر شیعه و دسته‌ای است که پیروی بزرگان خود نموده‌اند چنانکه در آیات دیگر فرموده: ﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعاً﴾([[134]](#footnote-134)). و جملۀ: ﴿أَيُّهُمۡ أَشَدُّ عَلَى ٱلرَّحۡمَٰنِ عِتِيّٗا﴾ دلالت دارد که خدا بزرگانشان را که تمرّد بیشتری داشته و سدّ راه خدا شده و سرکش‌تر و موجب گمراهی پیروانش شده از میان آنان جدا می‌کند و مصداق ﴿زِدْنَاهُمْ عَذَاباً فَوْقَ الْعَذَابِ﴾ می‌نماید.

﴿وَإِن مِّنكُمۡ إِلَّا وَارِدُهَاۚ كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتۡمٗا مَّقۡضِيّٗا ٧١ ثُمَّ نُنَجِّي ٱلَّذِينَ ٱتَّقَواْ وَّنَذَرُ ٱلظَّٰلِمِينَ فِيهَا جِثِيّٗا ٧٢﴾ [مریم:71-72]

**ترجمه:** و احدی از شما نیست مگر اینکه وارد دوزخ می‌شود و این بر پروردگارت حتم و شدنی است(71) سپس آنان را که پرهیز کرده‌اند نجات می‌دهیم و ستمگران را در آن به زانو در آمده رها می‌کنیم(72).

**نکات:** جملۀ: ﴿وَإِن مِّنكُمۡ إِلَّا وَارِدُهَا﴾، دلالت دارد که تمام افراد مؤمن و کافر وارد دوزخ می‌شوند. اشکال شده که حق‌تعالی دربارۀ مؤمنین فرموده: ﴿أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ﴾([[135]](#footnote-135)) و فرموده: ﴿لا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا﴾([[136]](#footnote-136)) پس چگونه وارد دوزخ می‌شوند؟ در جواب آن می‌توان گفت: مقصود از ورود؛ قرب دوزخ است چنانکه در سورۀ قصص راجع به حضرت موسی وقتی نزدیک چاه آب آمد، خدا فرموده: ﴿وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ﴾، که مقصود آن نیست حضرت موسی به داخل چاه رفت. جواب دیگر اینکه؛ باشد با اینکه حقیقتا وارد دوزخ می‌شوند حق‌تعالی آتش را از ایشان دور می‌کند و صداهای هولناک آن را به گوش آنان نمی‌رساند و این جواب با جملۀ ﴿نُنَجِّي﴾ سازش بیشتری دارد، و این ورود فوائدی دارد: **اول** اینکه چون خارج شدند سرورشان زیادتر می‌گردد. **دوم** اینکه اهل آتش که خروج ایشان را می‌بینند غم و حزنشان زیاد می‌شود و التذاذ مؤمنین به نعیم بهشت افزون می‌گردد و بیشتر شکر و حمد خدا را بجا می‌آورند.

﴿وَإِذَا تُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتُنَا بَيِّنَٰتٖ قَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لِلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَيُّ ٱلۡفَرِيقَيۡنِ خَيۡرٞ مَّقَامٗا وَأَحۡسَنُ نَدِيّٗا ٧٣ وَكَمۡ أَهۡلَكۡنَا قَبۡلَهُم مِّن قَرۡنٍ هُمۡ أَحۡسَنُ أَثَٰثٗا وَرِءۡيٗا ٧٤﴾

[مریم:73-74]

**ترجمه:** و چون آیات روشن ما بر ایشان تلاوت می‌شود آنان که کافر باشند به مؤمنین می‌گویند کدام یک از این دو فریق (ما و شما) مقام بهتر و مجلس نیکوتری دارد(73) و چه بسیار از مردم قرن‌های گذشته را هلاک کردیم که آنان اثاث و منظرۀ بهتری داشتند(74).

**نکات:** وقتی آیات عذاب و ثواب بر کفار مکه قرائت می‌شد کفار خود را زینت کرده با لباس‌های فاخر می‌دیدند و مسلمین را در فشار و فقر، و لذا می‌گفتند: ما نزد خدا گرامی‌تر از شماییم و مجالس ما پر نعمت‌تر و آزادتر است. خدای تعالی آیات فوق را در جواب ایشان نازل نموده است([[137]](#footnote-137)).

﴿قُلۡ مَن كَانَ فِي ٱلضَّلَٰلَةِ فَلۡيَمۡدُدۡ لَهُ ٱلرَّحۡمَٰنُ مَدًّاۚ حَتَّىٰٓ إِذَا رَأَوۡاْ مَا يُوعَدُونَ إِمَّا ٱلۡعَذَابَ وَإِمَّا ٱلسَّاعَةَ فَسَيَعۡلَمُونَ مَنۡ هُوَ شَرّٞ مَّكَانٗا وَأَضۡعَفُ جُندٗا ٧٥ وَيَزِيدُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ٱهۡتَدَوۡاْ هُدٗىۗ وَٱلۡبَٰقِيَٰتُ ٱلصَّٰلِحَٰتُ خَيۡرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَابٗا وَخَيۡرٞ مَّرَدًّا ٧٦﴾ [مریم:75-76]

**ترجمه:** بگو: هر‌کس در گمراهی باشد باید خدای رحم او را مدد دهد مدد کافی تا وقتی که ببینند آنچه وعده داده می‌شوند؛ یا عذاب(دنیا) و یا قیامت را، پس به زودی خواهند دانست که چه کس جایش بدتر و لشکرش ناتوانتر است(75) و خدا برای آنان که خواهان هدایتند هدایت می‌افزاید و کردارهای شایسته که باقی بماند نزد پروردگارت پاداش بهتر و نتیجه‌اش خوب‌تر است(76).

**نکات:** خدای تعالی به حکم سنّت خود همه کس را مدد می‌دهد چه گمراهان و چه هدایت یافتگان، و چون این امر نزد حق‌تعالی حتمی است به صیغۀ امر بیان کرده و فرموده: ﴿فَلۡيَمۡدُدۡ﴾ تا شنونده مسلّم بداند. و در مقابل کفار که گفتند: ﴿أَيُّ ٱلۡفَرِيقَيۡنِ خَيۡرٞ مَّقَامٗا﴾؟ خدا در اینجا فرموده ﴿فَسَيَعۡلَمُونَ مَنۡ هُوَ شَرّٞ مَّكَانٗا﴾. و در مقابل گفتۀ ایشان: ﴿أَحۡسَنُ نَدِيّٗا﴾؟ فرموده: ﴿أَضۡعَفُ جُندٗا﴾. و در مقابل گفتۀ ایشان ﴿أَحۡسَنُ أَثَٰثٗا وَرِءۡيٗا﴾، فرموده: ﴿وَٱلۡبَٰقِيَٰتُ ٱلصَّٰلِحَٰتُ خَيۡرٌ عِندَ رَبِّكَ...﴾ و مقصود از جملۀ: ﴿إِمَّا ٱلۡعَذَابَ﴾، ذلت، فقر، مرض، خوف دنیا و تسلّط مؤمنین است بر ایشان.

﴿أَفَرَءَيۡتَ ٱلَّذِي كَفَرَ بِ‍َٔايَٰتِنَا وَقَالَ لَأُوتَيَنَّ مَالٗا وَوَلَدًا ٧٧ أَطَّلَعَ ٱلۡغَيۡبَ أَمِ ٱتَّخَذَ عِندَ ٱلرَّحۡمَٰنِ عَهۡدٗا ٧٨ كَلَّاۚ سَنَكۡتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُۥ مِنَ ٱلۡعَذَابِ مَدّٗا ٧٩ وَنَرِثُهُۥ مَا يَقُولُ وَيَأۡتِينَا فَرۡدٗا ٨٠ وَٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ ءَالِهَةٗ لِّيَكُونُواْ لَهُمۡ عِزّٗا ٨١ كَلَّاۚ سَيَكۡفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمۡ وَيَكُونُونَ عَلَيۡهِمۡ ضِدًّا ٨٢﴾ [مریم:77-82]

**ترجمه:** آیا دیدی آن­کسی را که به آیات ما کافر شد و گفت: البته به من مال و فرزند داده خواهد شد (77) آیا بر غیب اطلاع یافته یا نزد خدای رحمن پیمانی گرفته(78) نه چنان است، خواهیم نوشت آنچه می‌گوید ( و عذاب او را طولانی کنیم) و شکنجۀ او را کشش دهیم کشش کاملی(79) و به ارث می‌بریم آنچه می‌گوید و تنها به سوی ما می‌آید(80) و غیر خدا معبودانی گرفتند تا برای ایشان عزّتی باشد(81) نه چنین است به زودی(آن­معبودان) بندگی ایشان را انکار کنند و مخالف و ضد ایشان خواهندبود(82).

**نکات:** این آیات در حق ولید بن مغیره و عاص بن وائل نازل شده زیرا خبّاب بن الارت گفت: من از عاص طلبی داشتم از او مطالبه کردم، گفت: نخواهم داد تا به محمد کافر شوی، گفتم: ممکن نیست. گفت: اگر من بمیرم مبعوث خواهم شد؟ گفتم: بلی، گفت: چون مبعوث شوم برای من مال و فرزندی خواهد بود، به تو عطا خواهم کرد و شما گمان می‌کنید در بهشت طلا و نقره و حریر است من دین تو را از آنها خواهم داد([[138]](#footnote-138)). و مشرکین به بتان و بزرگان و یا انبیای گذشته متوسل می‌شدند و برای ایشان نذر و نیاز می‌کردند و آنها را می‌خواندند تا موجب عزتشان گردد حق‌تعالی می‌فرماید: همان بزرگان بندگی ایشان را نسبت به خودشان انکار خواهند کرد و بر ضدّ ایشان خواهند شد.

﴿أَلَمۡ تَرَ أَنَّآ أَرۡسَلۡنَا ٱلشَّيَٰطِينَ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ تَؤُزُّهُمۡ أَزّٗا ٨٣ فَلَا تَعۡجَلۡ عَلَيۡهِمۡۖ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمۡ عَدّٗا ٨٤﴾ [مریم:84-85]

**ترجمه:** آیا ندیدی که ما شیاطین را بر کافران فرستادیم تا بجنبانند ایشان را جنبانیدن کاملی(83) پس علیه ایشان شتاب مکن همانا می‌شماریم برایشان شمار کاملی(84).

**نکات:** مقصود از ﴿أَرۡسَلۡنَا...﴾ این است که ایشان را به وسوسۀ شیاطین واگذاشتیم و ﴿نَعُدُّ لَهُمۡ﴾ به معنی: نعدّ أنفاسهم وساعات عمرهم، ویا أعمالهم، می‌باشد.

﴿يَوۡمَ نَحۡشُرُ ٱلۡمُتَّقِينَ إِلَى ٱلرَّحۡمَٰنِ وَفۡدٗا ٨٥ وَنَسُوقُ ٱلۡمُجۡرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وِرۡدٗا ٨٦ لَّا يَمۡلِكُونَ ٱلشَّفَٰعَةَ إِلَّا مَنِ ٱتَّخَذَ عِندَ ٱلرَّحۡمَٰنِ عَهۡدٗا ٨٧﴾ [مریم:85-87]

**ترجمه:** روزی که متقین را در حال سواری و احترام به سوی خدای رحمن محشور می‌کنیم(85) و مجرمین را به سوی دوزخ در حال عطش می‌رانیم(86) مالک شفاعت نمی‌شوند مگر کسی که نزد (خدای) رحمن پیمانی گرفته است (87).

**نکات:** این عهد و پیمان اشاره به عهد و پیمان در سورۀ بقره آيۀ 80 است که می‌فرماید: ﴿وَقَالُواْ لَن تَمَسَّنَا ٱلنَّارُ إِلَّآ أَيَّامٗا مَّعۡدُودَةٗۚ قُلۡ أَتَّخَذۡتُمۡ عِندَ ٱللَّهِ عَهۡدٗا فَلَن يُخۡلِفَ ٱللَّهُ عَهۡدَهُۥٓۖ أَمۡ تَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ٨٠﴾ [البقرة: 80]. یعنی، «یهود گفتند که آتش ما را جز ایامی معدوده مس نخواهد کرد بگو (ای محمد) آیا در نزد خدا پیمانی بدان گرفته‌اید؟ اگر چنین باشد خدا پیمان خود را خلاف نخواهد کرد، یا می‌گویید بر خدا آنچه نمی‌دانید»؟ یعنی اگر با خدا چنین پیمانی بسته‌اید که هرقدر شما جرم و گناه کردید باز هم مورد شفاعت و بخشش قرار گیرید البته خدا در آن صورت به پیمان خود وفا خواهد کرد.

در حقیقت استثناء ﴿إِلَّا مَنِ ٱتَّخَذَ...﴾ استثناء منقطع است، یعنی چنین چیزی نبوده و خدا با کسی پیمانی نبسته است.

﴿وَقَالُواْ ٱتَّخَذَ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَلَدٗا ٨٨ لَّقَدۡ جِئۡتُمۡ شَيۡ‍ًٔا إِدّٗا ٨٩ تَكَادُ ٱلسَّمَٰوَٰتُ يَتَفَطَّرۡنَ مِنۡهُ وَتَنشَقُّ ٱلۡأَرۡضُ وَتَخِرُّ ٱلۡجِبَالُ هَدًّا ٩٠ أَن دَعَوۡاْ لِلرَّحۡمَٰنِ وَلَدٗا ٩١ وَمَا يَنۢبَغِي لِلرَّحۡمَٰنِ أَن يَتَّخِذَ وَلَدًا ٩٢ إِن كُلُّ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ إِلَّآ ءَاتِي ٱلرَّحۡمَٰنِ عَبۡدٗا ٩٣ لَّقَدۡ أَحۡصَىٰهُمۡ وَعَدَّهُمۡ عَدّٗا ٩٤ وَكُلُّهُمۡ ءَاتِيهِ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ فَرۡدًا ٩٥﴾ [مریم:88-95]

**ترجمه:** و گفتند: خدای رحمن فرزندی گرفته(88) هرآینه محققا چیز عجیبی آوردید(89) نزدیک است آسمان‌ها از این سخن چاک چاک شوند و از هم بپاشند و زمین بشکافد و کوه‌ها در افتند و فرو ریزند(90) از این­که برای خدای رحمن فرزندی قائل شدند(91) و برای خدای رحمن سزاوار نیست فرزندی گیرد(92) کسی از ساکنین آسمان‌ها و زمین نباشد مگر اینکه برای (خدای) رحمن به عنوان بندگی بیاید(93) به تحقیق ایشان را ضبط کرده و ایشان را دقیقا شمرده است(94) و همۀ آنان در روز رستاخیز به حضور او به تنهائی آیند(95).

**نکات:** این آیات راجع به نصاری می‌باشد که سخن رکیکی بسیار زشت گفته و خدا را نشناخته برای او فرزندی قائل شدند و همچنین رد است بر مردمی که برای خدا جانشین قائل شوند زیرا همان­طورکه فرزند جانشین پدر ومورد علاقۀ پدر است جانشینی که مردم عوام برای خدا ذکر کرده‌اند چنین است، و هم این آیات رد است بر کسانی که ملائکه را دختران خدا می‌شمردند. و گویا مشرکین نمی‌دانند بین فرزند و پدر توالد و تجزیه است و حتی گاهی پدر و فرزند فرسنگها از یکدیگر دور و از حال هم بی‌اطلاعند، پس در واقع مشرکین با پندارهای جاهلانۀ خود، خدا را نشناخته و او را کوچک تصور کرده‌اند. «نعوذ بالله من الجهالة والحماقة!!»**([[139]](#footnote-139))**.

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ سَيَجۡعَلُ لَهُمُ ٱلرَّحۡمَٰنُ وُدّٗا ٩٦ فَإِنَّمَا يَسَّرۡنَٰهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ ٱلۡمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِۦ قَوۡمٗا لُّدّٗا ٩٧ وَكَمۡ أَهۡلَكۡنَا قَبۡلَهُم مِّن قَرۡنٍ هَلۡ تُحِسُّ مِنۡهُم مِّنۡ أَحَدٍ أَوۡ تَسۡمَعُ لَهُمۡ رِكۡزَۢا ٩٨﴾ [مریم:96-98]

**ترجمه:** محققاً آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته را انجام دادند خدای رحمن به زودی برای ایشان محبّتی قرار می­دهد (96) پس جز این نیست که قرآن را به زبان تو آسان نمودیم تا به آن متقین را بشارت دهی و قوم لجوج و عنود را بترسانی(97) و چه بسیار از گروه‌های پیش از ایشان را هلاک کردیم آیا یکی از ایشان را می‌یابی و یا صدایی از ایشان می‌شنوی(98).

**نکات:** ﴿وُدّٗ﴾ مصدر و به معنی؛ دوستی است، یعنی در قلوب انبیاء و ملائکه و مؤمنین برای ایشان محبّتی قرار می‌دهیم و می‌توان ﴿وُدّٗ﴾ را به معنی محبوب گرفت که مصدر به معنی مفعول باشد، یعنی؛ آنچه متقین دوست می‌دارند برای ایشان قرار می‌دهیم و عطا می‌کنیم.

سورة طه (مكية وهي مائة وخمس وثلاثون آية)

سورۀ طه مکی و دارای 135 آیه می‌باشد

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

﴿طه ١ مَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡقُرۡءَانَ لِتَشۡقَىٰٓ ٢ إِلَّا تَذۡكِرَةٗ لِّمَن يَخۡشَىٰ ٣ تَنزِيلٗا مِّمَّنۡ خَلَقَ ٱلۡأَرۡضَ وَٱلسَّمَٰوَٰتِ ٱلۡعُلَى ٤ ٱلرَّحۡمَٰنُ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ ٱسۡتَوَىٰ ٥ لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَيۡنَهُمَا وَمَا تَحۡتَ ٱلثَّرَىٰ ٦﴾ [طه:1-6]

**ترجمه:** به نام خدای رحمن رحیم. طا. ها. (1) نازل نکردیم بر تو قرآن را تا به زحمت بیفتی(2) مگر یادآوری برای آنکه بترسد(3) نزول آن از جانب کسی است که زمین و آسمان‌های بلند را آفریده(4) (خدای) رحمانی که بر عرش نافذ است([[140]](#footnote-140)) (5) ملک اوست آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین و آنچه ما بین این دو و آنچه زیر زمین است(6).

**نکات:** طه از حروف مقطعه است چنانکه بیان شد حروف مقطعه برای چیزی وضع نشده، ولی بعضی آن را اشاره گرفته‌اند به طاهر و هادی و غیر آن.

چون رسول خداص برای تشکر از نزول وحی شبها عبادت می‌کرد به طوری که قدم‌های مبارک او ورم کرده بود، حق‌تعالی برای آنکه رسول، خود را به تعب نیفکند فرموده: ﴿مَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡقُرۡءَانَ لِتَشۡقَىٰٓ﴾. و بعضی از کفار به او می‌گفتند: نزول قرآن بر تو باعث شقاوت و زحمت تو شده که دین پدرانت را ترک کنی و با مردم طرف شوی، خدا می‌فرماید: چنین نیست نزول قرآن باعث شقاوت و زحمت نیست بلکه باعث فوز، رستگاری و سعادت است. و ممکن است چون آن جناب برای قوم خود دلسوز بود و تأسف می‌خورد و از این جهت در زحمت بود، خدا می‌فرماید: ﴿مَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡقُرۡءَانَ لِتَشۡقَىٰٓ﴾؛ فلایحزنك كفرهم. و شاید رسول خداص فکر می‌کرده شاید مسئول قوم خود باشد خدا می‌فرماید: راحت باش؛ ﴿مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ﴾([[141]](#footnote-141)). و دیگر اینکه این سوره در اوایل بعثت نازل شده و رسول خداص مقهور و زیر سیطرۀ دشمنانش بود، خدا به او نوید می‌دهد که: «لَا تَظُنّ أَنَّكَ تَبقَي عَلَی هَذِهِ الحَالَة بَلْ یَعْلُو أَمْرُكَ وَیُظْهِرُ قَدَرُكَ وَلَا تَبقَی شَقِیًّا بِنَظَرِهِمْ»**([[142]](#footnote-142))**. و مقصود از عرش، تمام جهان و ما سوی الله می‌باشد که امر خدا بر آن نافذ است زیرا خدا مکان ندارد و محدود نیست([[143]](#footnote-143)).

﴿وَإِن تَجۡهَرۡ بِٱلۡقَوۡلِ فَإِنَّهُۥ يَعۡلَمُ ٱلسِّرَّ وَأَخۡفَى ٧ ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ لَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ ٨﴾ [طه:7-8]

**ترجمه:** و اگر قولت را آشکار کنی، پس محققاً او می‌داند پنهان و مخفی‌تر را (7) خدایی که نیست الهی جز او، مخصوص اوست نام‌های نیک(8).

**نکات:** جملۀ: ﴿وَإِن تَجۡهَرۡ...﴾ دلالت دارد که انسان عبادت خود را به جهر بخواند و یا آهسته، فرق نمی‌کند خدا همه را می‌داند. و مقصود از ﴿ٱلسِّرَّ﴾ چیزی است که در فکر انسان باشد و یا رازی که کسی آنرا نداند و ﴿أَخۡفَى﴾ آن چیزهایی است که در نظر انسان بوده فراموش کرده و یا چیزهایی است که فکر کند تا به نظر او بیاید. ممکن است کلمۀ: ﴿إِن﴾ در جملۀ: ﴿وَإِن تَجۡهَرۡ...﴾؛ إن وصلیه باشد، یعنی؛ اگرچه تو گفتارت را به جهر می‌آوری ولی خدا سر و أخفی را می‌داند. مختصر آنکه آیه اشاره به ترک جهر می‌باشد. و امّا أسماء حسنی در سورۀ اعراف آیۀ 180 و سورۀ إسراء آیۀ 110 بیان شد. و هم در سورۀ حشر آیۀ 24 بیان خواهد شد.

﴿وَهَلۡ أَتَىٰكَ حَدِيثُ مُوسَىٰٓ ٩ إِذۡ رَءَا نَارٗا فَقَالَ لِأَهۡلِهِ ٱمۡكُثُوٓاْ إِنِّيٓ ءَانَسۡتُ نَارٗا لَّعَلِّيٓ ءَاتِيكُم مِّنۡهَا بِقَبَسٍ أَوۡ أَجِدُ عَلَى ٱلنَّارِ هُدٗى ١٠ فَلَمَّآ أَتَىٰهَا نُودِيَ يَٰمُوسَىٰٓ ١١ إِنِّيٓ أَنَا۠ رَبُّكَ فَٱخۡلَعۡ نَعۡلَيۡكَ إِنَّكَ بِٱلۡوَادِ ٱلۡمُقَدَّسِ طُوٗى ١٢﴾ [طه:9-12]

**ترجمه:** و آیا خبر موسی برای تو آمده(9) وقتی که آتشی را دید پس به خانواده‌اش گفت: اینجا بمانید زیرا من آتشی دیدم شاید من از آن شعله‌ای برای شما بیاورم و یا بر آن آتش راهنمایی بیابم(10) پس چون نزد آن آمد ندا شد ای موسی(11) به درستی که من خود پروردگار توام، پس دو نعل خود را بکن زیرا که تو در وادی مقدس طُوی هستی (12).

**نکات:** جملۀ: ﴿وَهَلۡ أَتَىٰكَ...﴾ استفهام حقیقی نیست و لذا خود متکلّم جواب داده نه سامع، بلکه استفهام تقریری است. نوشته‌اند که حضرت موسی از پدر زن خود اجازه گرفت به مصر برگردد برای دیدن مادرش، چون حرکت کرد در بیابان شب تار برفی عیال او زایید و راه را هم گم کرده بود پس هر‌چه خواست آتش روشن کند نگرفت، در این وقت آتشی را از دور دید به زن خود گفت: درنگ کنید به جملۀ: ﴿ٱمۡكُثُوٓاْ﴾که جمع است برای احترام و تفخیم عیال خود. و گفت: شاید برای شما شعله‌ای از آن بیاورم (لعلّی). زیرا از دروغ احتراز می‌کرد و چیزی را که یقین به وفای آن نداشت اظهار نمی‌کرد. و مراد از خلع نعلین، نعلین است و یا تطهیر باطن و یا قطع علاقۀ از زن و فرزند و یا ترک دنیا، به اختلاف گفته‌اند، ولی به ظاهر نعلین است.

﴿وَأَنَا ٱخۡتَرۡتُكَ فَٱسۡتَمِعۡ لِمَا يُوحَىٰٓ ١٣ إِنَّنِيٓ أَنَا ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدۡنِي وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِذِكۡرِيٓ ١٤ إِنَّ ٱلسَّاعَةَ ءَاتِيَةٌ أَكَادُ أُخۡفِيهَا لِتُجۡزَىٰ كُلُّ نَفۡسِۢ بِمَا تَسۡعَىٰ ١٥ فَلَا يَصُدَّنَّكَ عَنۡهَا مَن لَّا يُؤۡمِنُ بِهَا وَٱتَّبَعَ هَوَىٰهُ فَتَرۡدَىٰ ١٦﴾ [طه:13-16]

**ترجمه:** و من تو را انتخاب کرده‌ام پس به آنچه وحی می‌شود گوش فرا ده (13) به درستی که منم خدایی که جز من الهی نیست، پس مرا پرستش کن و برای یاد من نماز را برپادار (14) محقّقا ساعت قیامت آمدنی است، (زمان)آن را پنهان می‌دارمش تا جزا داده شود هر‌کس به مقابل کوشش او(15) پس تو را از آن باز ندارد کسی که به آن ایمان نیاورده و خواهش وهوای(نفس) خود را پیروی کرده، که هلاک می‌شوی(16).

**نکات:** ﴿ٱخۡتَرۡتُكَ﴾ دلالت دارد که مقام نبوت به انتخاب خداست نه به ریاضت و عبادت نبی. و جملۀ ﴿ٱخۡتَرۡتُكَ...﴾ دلیل بر کمال لطف است. و جملۀ ﴿فَٱسۡتَمِعۡ لِمَا يُوحَىٰٓ﴾ دلیل بر نهایت هیبت و عظمت است یعنی من به تو لطف دارم، امیدوار باش و مهیا باش برای امر بزرگ مهمی و حواست را جمع کن. و جملۀ ﴿إِنَّنِيٓ أَنَا ٱللَّهُ...﴾ دلالت دارد بر تقدم توحید بر عبادت و تقدم اصل بر فرع و دلالت دارد بر استحقاق او به عبودیت به دلیل الوهیت. و جملۀ ﴿لِذِكۡرِيٓ﴾،دلالت دارد که نماز برای یاد خدا کردن است و نماز مشتمل بر ذکر، و بلکه؛ خود صلاة ذکر است «لإطلاق الكلّ علی أجزائه». و ممکن است معنی چنین باشد: «أقم الصلاة لذكري إیاك»، یعنی؛ اذكرني أذكرك. یعنی؛ كن ذاكرا لي غیر ناس، و یا: «أقم الصلاة في أوقات الصلاة» یعنی؛ لوقت ذكري. «و أقم الصلاة حین تذكرها»، یعنی؛ «إذا نسیت الصّلاة فاقضها إذا ذكرتها».

و مخفی نماند «كاد» من الله واجب است، پس معنی ﴿أَكَادُ أُخۡفِيهَا﴾ یعنی؛ «أنا أخفیها». و جملۀ ﴿وَٱتَّبَعَ هَوَىٰهُ...﴾ دلالت بر مذمت تقلید دارد؛ «من اتّبع هواه فهو مذموم ومن اتّبع هوی غیره بطریق أولی!»**([[144]](#footnote-144))**.

﴿وَمَا تِلۡكَ بِيَمِينِكَ يَٰمُوسَىٰ ١٧ قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُاْ عَلَيۡهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَ‍َٔارِبُ أُخۡرَىٰ ١٨ قَالَ أَلۡقِهَا يَٰمُوسَىٰ ١٩ فَأَلۡقَىٰهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٞ تَسۡعَىٰ ٢٠ قَالَ خُذۡهَا وَلَا تَخَفۡۖ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا ٱلۡأُولَىٰ ٢١﴾ [طه:17-21]

**ترجمه:** و چیست این که به دست تو است ای موسی(17) گفت: این عصای من است بر آن تکیه می‌کنم و با آن برگ درختان را بر گوسفندانم می‌ریزم و مرا در آن حوائج دیگری است(18) گفت: ای موسی بینداز آن را(19) پس آن‌ را افکند که ناگهان ماری شد که می‌شتافت(20) گفت: آن را بگیر و نترس که آن را بر می‌گردانیمش به خلقت اول(21).

**نکات:** جملۀ: ﴿وَمَا تِلۡكَ بِيَمِينِكَ...﴾ استفهام حقیقی نیست بلکه تقریری است. حضرت موسی فوائدی برای عصا شمرد و مقصود او تکلّم با محبوب بود و گرنه حق‌تعالی پرسش از فوائد ننموده بود. و جملۀ ﴿أَلۡقِهَا...﴾ در آن شب سرمای تار برای این بود که حضرت موسی عادت کند و آزمایش شود که اگر در پیش کاخ فرعون انداخت خود نترسد. و جملۀ: ﴿سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا ٱلۡأُولَىٰ﴾ دلالت دارد که خدا عصا را اژدها کرده و هم به حال اول بر می‌گرداند. پس این معجزه کار موسی نبوده است.

﴿وَٱضۡمُمۡ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ تَخۡرُجۡ بَيۡضَآءَ مِنۡ غَيۡرِ سُوٓءٍ ءَايَةً أُخۡرَىٰ ٢٢ لِنُرِيَكَ مِنۡ ءَايَٰتِنَا ٱلۡكُبۡرَى ٢٣ ٱذۡهَبۡ إِلَىٰ فِرۡعَوۡنَ إِنَّهُۥ طَغَىٰ ٢٤﴾ [طه:22-24]

**ترجمه:** و دستت را به سوی گریبان و بالت بر تا سفید و نورانی بدون عیبی بیرون آید درحالی که آیت دیگر باشد(22) برای آنکه به تو بنمایانیم برخی از آیات بزرگمان را(23) به سوی فرعون برو زیرا او سرکش شده(24).

**نکات:** ﴿ءَايَةً أُخۡرَىٰ﴾ دلالت دارد که یکی از معجزات حضرت موسی یدبیضاء بوده زیرا موسی گندم‌گون بود و چون دست خود را زیر بغل فرو می‌برد و بیرون می‌آورد دست او سفید و نورانی می‌گردید.

﴿قَالَ رَبِّ ٱشۡرَحۡ لِي صَدۡرِي ٢٥ وَيَسِّرۡ لِيٓ أَمۡرِي ٢٦ وَٱحۡلُلۡ عُقۡدَةٗ مِّن لِّسَانِي ٢٧ يَفۡقَهُواْ قَوۡلِي ٢٨ وَٱجۡعَل لِّي وَزِيرٗا مِّنۡ أَهۡلِي ٢٩ هَٰرُونَ أَخِي ٣٠ ٱشۡدُدۡ بِهِۦٓ أَزۡرِي ٣١ وَأَشۡرِكۡهُ فِيٓ أَمۡرِي ٣٢ كَيۡ نُسَبِّحَكَ كَثِيرٗا ٣٣ وَنَذۡكُرَكَ كَثِيرًا ٣٤ إِنَّكَ كُنتَ بِنَا بَصِيرٗا ٣٥﴾ [طه:25-35]

**ترجمه:** (موسی) گفت: پروردگارا سینه‌ام را بگشا(25) و کار مرا آسان گردان(26) و گره از زبانم بگشا(27) تا گفتار مرا بفهمند(28) و از اهلم برایم وزیری قرار داده(29) هارون برادرم را(30) پشتم را به او قوی گردان(31) و او را در کار من شریک نما(32) تا تو را بسیار تسبیح کنیم(33) و بسیار تو را یاد کنیم(34) زیرا تو به حال ما بینا بوده‌ای(35).

**نکات:** چون حضرت موسی آن آیات را دید و آن کلمات را شنید و فهمید که مبعوث شده به هدایت جهانیان خصوصاً بر سرکشی چون فرعون، خطاب رسید: «یَا مُوسَی، اسْمَعْ كَلَامِي وَاحْفَظْ وَصِيَّتِي وَانْطَلِقْ بِرِسَالَتِي فَإِنَّكَ بِعَيْنِي وَسَمْعِي وَإِنَّ مَعَكَ يَدِي وَبَصَرِي وَإِنِّي أَلْبَسْتُكَ جُنَّةً مِنْ سُلْطَانِي لِتَسْتَكْمِلَ بِهَا الْقُوَّةَ فِي أَمْرِي أَبْعَثُكَ إِلَى خَلْقٍ ضَعِيفٍ مِنْ خَلْقِي بَطَرَ نِعْمَتِي وَأَمِنَ مَكْرِي وَغَرَّتْهُ الدُّنْيَا حَتَّى جَحَدَ حَقِّي وَأَنْكَرَ رُبُوبِيَّتِي، وَإِنِّي أُقْسِمُ بِعِزَّتِي لَوْلَا الْـحُجَّةُ وَالْعُذْرُ الَّذِي وَضَعْتُ بَيْنِي وَبَيْنَ خَلْقِي لَبَطَشْتُ بِهِ بَطْشَةَ جَبَّارٍ وَلَكِنْ هَانَ عَلَيَّ وَسَقَطَ مِنْ عَيْنِي فَبَلِّغْهُ عَنِّي رِسَالَتِي، وَادْعُهُ إِلَى عِبَادَتِي وَحَذِّرْهُ نِقْمَتِي. وَقُلْ لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا فَإِنَّ نَاصِيَتَهُ بِيَدِي لَا يَطْرفُ وَلَا يَتَنَفَّسُ إِلَّا بِعِلْمِي.... فَسَكَتَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ سَبْعَةَ أَيَّامٍ لَا يَتَكَلَّمُ ثُمَّ جَاءَهُ مَلَكَ فَقَالَ: أَجِبْ رَبَّكَ»([[145]](#footnote-145))، حضرت موسی حوائج خود را که هشت قسمت بود عرض کرد، پس در جواب او خطاب رسید.

﴿قَالَ قَدۡ أُوتِيتَ سُؤۡلَكَ يَٰمُوسَىٰ ٣٦ وَلَقَدۡ مَنَنَّا عَلَيۡكَ مَرَّةً أُخۡرَىٰٓ ٣٧ إِذۡ أَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰٓ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰٓ ٣٨ أَنِ ٱقۡذِفِيهِ فِي ٱلتَّابُوتِ فَٱقۡذِفِيهِ فِي ٱلۡيَمِّ فَلۡيُلۡقِهِ ٱلۡيَمُّ بِٱلسَّاحِلِ يَأۡخُذۡهُ عَدُوّٞ لِّي وَعَدُوّٞ لَّهُۥۚ وَأَلۡقَيۡتُ عَلَيۡكَ مَحَبَّةٗ مِّنِّي وَلِتُصۡنَعَ عَلَىٰ عَيۡنِيٓ ٣٩﴾ [طه:36-39]

**ترجمه:** خدا گفت: به یقین مسؤولت اجابت شد ای موسی(36) و به تحقیق بر تو مرتبۀ دیگری منت گذاشته‌ایم(37) وقتی که وحی کردیم به سوی مادرت آنچه وحی شد(38) که بینداز او را در میان صندوق درازی پس بینداز آن را در دریا پس باید دریا او را به کنار خود بیندازد تا دشمن من و دشمن او، او را بگیرد و از خود بر تو محبتی انداختیم و تا تربیت و آماده‌شوی بر طبق نظر من (39).

**نکات:** جملۀ: ﴿مَنَنَّا عَلَيۡكَ مَرَّةً أُخۡرَىٰٓ﴾، دلالت دارد که خدا همیشه مراعات مصلحت تو را می‌کرده، اکنون به طریق اولی و به لفظ ﴿مَنَنَّا﴾ فرموده یعنی؛ تو طلبکاری نبودی و استحقاق نداشتی بلکه تفضّلاً عطا شدی. و مقصود از جملۀ: ﴿أَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰٓ أُمِّكَ﴾،وحی نبوت نیست، پس یا الهامی بوده و یا در خواب به او ارائه شده و یا فکر او را منعطف نموده و یا ملکی مجسم شده و او را راهنمایی کرده که چنین و چنان کن زیرا خدا فرموده: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالاً نُوحِي إِلَيْهِمْ﴾([[146]](#footnote-146)). به هر‌حال خدا او را راهنمایی کرد و دل او را نگه داشت تا بتواند موسی را به رود نیل اندازد در حالی که او را در میان صندوقی گذاشته باشد.

﴿إِذۡ تَمۡشِيٓ أُخۡتُكَ فَتَقُولُ هَلۡ أَدُلُّكُمۡ عَلَىٰ مَن يَكۡفُلُهُۥۖ فَرَجَعۡنَٰكَ إِلَىٰٓ أُمِّكَ كَيۡ تَقَرَّ عَيۡنُهَا وَلَا تَحۡزَنَۚ وَقَتَلۡتَ نَفۡسٗا فَنَجَّيۡنَٰكَ مِنَ ٱلۡغَمِّ وَفَتَنَّٰكَ فُتُونٗاۚ فَلَبِثۡتَ سِنِينَ فِيٓ أَهۡلِ مَدۡيَنَ ثُمَّ جِئۡتَ عَلَىٰ قَدَرٖ يَٰمُوسَىٰ ٤٠ وَٱصۡطَنَعۡتُكَ لِنَفۡسِي ٤١﴾ [طه:40-41]

**ترجمه:** وقتی که خواهرت می‌رفت و می‌گفت: آیا شما را دلالت کنم بر کسی که او را سرپرستی کند، پس تو را به مادرت برگرداندیم تا چشم او روشن گردد و محزون نباشد و تو شخصی را کشتی، پس تو را از غصه نجات دادیم و تو را آزمودیم و به فتنه افکندیم آزمودنی پس سال‌ها در میان اهل مدین ماندی سپس ای موسی در زمان مقدّر آمدی(40) و تو را برای خودم ساختم(41).

**نکات:** چون موسی هشت چیز از خدا خواست، او را اجابت کرد و در هشت مورد بر او منت گذاشت:

1. اینکه به مادرت وحی کردیم.
2. محبت خود را بر تو انداختیم که دلها تو را دوست بدارند و زن فرعون تو را دوست بدارد.
3. ﴿وَلِتُصۡنَعَ عَلَىٰ عَيۡنِيٓ﴾، تو را زیر نظر خودمان تربیت کردیم.
4. ﴿إِذۡ تَمۡشِيٓ أُخۡتُكَ...﴾ خواهرت را موفق داشتیم که برود و بگوید: ﴿هَلۡ أَدُلُّكُمۡ عَلَىٰ مَن يَكۡفُلُهُۥ﴾**.**
5. ﴿وَقَتَلۡتَ نَفۡسٗا فَنَجَّيۡنَٰكَ﴾.
6. ﴿وَفَتَنَّٰكَ فُتُونٗا﴾؛ لمزید ثوابك. (و مخفی نماند که این آیه دلالت دارد که خدا را فتّان می‌توان نامید ولی چون اسماء الهی توقیفی است و این نام در قرآن وارد نشده نباید به او فتان گفت. زیرا در عرف صفت ذم است).
7. ﴿فَلَبِثۡتَ سِنِينَ فِيٓ أَهۡلِ مَدۡيَنَ﴾ که ده سال ماندی تا با قدرت شدی و تا به سن نبوت رسیدی و تا روی اندازۀ معین و وقت معین که مقدر شده برگشتی.
8. ﴿وَٱصۡطَنَعۡتُكَ لِنَفۡسِي﴾.

﴿ٱذۡهَبۡ أَنتَ وَأَخُوكَ بِ‍َٔايَٰتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكۡرِي ٤٢ ٱذۡهَبَآ إِلَىٰ فِرۡعَوۡنَ إِنَّهُۥ طَغَىٰ ٤٣ فَقُولَا لَهُۥ قَوۡلٗا لَّيِّنٗا لَّعَلَّهُۥ يَتَذَكَّرُ أَوۡ يَخۡشَىٰ ٤٤ قَالَا رَبَّنَآ إِنَّنَا نَخَافُ أَن يَفۡرُطَ عَلَيۡنَآ أَوۡ أَن يَطۡغَىٰ ٤٥ قَالَ لَا تَخَافَآۖ إِنَّنِي مَعَكُمَآ أَسۡمَعُ وَأَرَىٰ ٤٦﴾ [طه:43-46]

**ترجمه:** برو تو و برادرت با آیات من و در یاد کردن من سستی مکنید(42) بروید به سوی فرعون زیرا که او طغیان کرده(43) پس به او با گفتار نرم بگویید تا شاید او پند گیرد و یا بترسد(44) گفتند: پروردگارا حقیقت این است که ما می‌ترسیم او بر ما زیاده­روی و یا طغیان کند(45) خدا فرمود: نترسید زیرا من با شمایم می‌شنوم و می‌بینم(46).

**نکات:** در این آیات خطاب و جواب با دو نفر موسی و هارون است درحالی که در بیابان طور سینا هارون نبوده. ممکن است بگوییم پس از آنکه درخواست کرد که: ﴿وَٱجۡعَل لِّي وَزِيرٗا مِّنۡ أَهۡلِي ٢٩...﴾ و خدا درخواست او را اجابت کرد و هارون را به وحی مأمور کرد که برود در بین راه مدین به مصر، ملحق به موسی گردد و این خطابات در آنجا به ایشان وارد شده. و مقصود از ذکر در: ﴿وَلَا تَنِيَا فِي ذِكۡرِي﴾، ممکن است این باشد که ذکر و یاد من موجب اطمینان قلب شماست و در این راه پرخطر توجه به من باعث کوچک شمردن دستگاه فرعون و جرأت بیشتری از شما می‌باشد. «عَظُمَ الْـخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْا وَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْا»**([[147]](#footnote-147))**. و ممکن است مقصود از ذکر تبلیغ رسالت باشد و یا یادآوری فرعون و فرعونیان باشد به احسان و نعمت‌های الهی و عقاب و ثواب خدا را برای فرعون تذکّر دهند.

﴿فَأۡتِيَاهُ فَقُولَآ إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرۡسِلۡ مَعَنَا بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ وَلَا تُعَذِّبۡهُمۡۖ قَدۡ جِئۡنَٰكَ بِ‍َٔايَةٖ مِّن رَّبِّكَۖ وَٱلسَّلَٰمُ عَلَىٰ مَنِ ٱتَّبَعَ ٱلۡهُدَىٰٓ ٤٧ إِنَّا قَدۡ أُوحِيَ إِلَيۡنَآ أَنَّ ٱلۡعَذَابَ عَلَىٰ مَن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ٤٨﴾ [طه:47-48]

**ترجمه:** پس بروید هر دو به سوی او و بگویید حقیقت این است که ما دو تن فرستادۀ پروردگار توایم که به تو بگوییم بنی اسرائیل را (رها کن و)با ما بفرست و ایشان را شکنجه مکن، به تحقیق ما آیتی از پروردگارت برای تو آورده‌ایم و سلام بر آنکه پیرو هدایت باشد(47) حقیقت آنکه به ما وحی شده که عذاب خدا بر کسی است که تکذیب کند و رو گرداند(48).

**نکات:** مقصود از آیه در جملۀ ﴿قَدۡ جِئۡنَٰكَ﴾ جنس آیه می‌باشد که شامل ید بیضا، عصا و سایر آیات بشود. و جملۀ: ﴿أَنَّ ٱلۡعَذَابَ...﴾ دلالت دارد بر اینکه کفار معذّبند و اما مؤمنین گناهکار که پیرو هدایت باشند یعنی معارفشان خوب باشد عذاب مستغرق دائمی ندارند، زیرا الف و لام ﴿ٱلۡعَذَابَ﴾ برای استغراق است. و جملۀ: ﴿وَٱلسَّلَٰمُ عَلَىٰ مَنِ ٱتَّبَعَ ٱلۡهُدَىٰٓ﴾، دلالت دارد بر جواز سلام بر هر‌کس تابع هدایت شده است و اگر چه از دنیا رفته باشد.

**﴿**قَالَ فَمَن رَّبُّكُمَا يَٰمُوسَىٰ ٤٩ قَالَ رَبُّنَا ٱلَّذِيٓ أَعۡطَىٰ كُلَّ شَيۡءٍ خَلۡقَهُۥ ثُمَّ هَدَىٰ ٥٠ قَالَ فَمَا بَالُ ٱلۡقُرُونِ ٱلۡأُولَىٰ ٥١ قَالَ عِلۡمُهَا عِندَ رَبِّي فِي كِتَٰبٖۖ لَّا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَى ٥٢﴾

[طه:49-52]

**ترجمه:** (فرعون) گفت: ای موسی، پس پروردگار شما دو تن کیست؟(49) موسی گفت: پروردگار ما کسی­است که هستی هرچیزی را عطا کرده سپس آن را هدایت نموده(50) فرعون گفت: پس حال و تکلیف قرن‌های گذشته (که به کفر و انکار خدا مرده‌اند) چه باشد(51) موسی گفت: دانش آن نزد پروردگارم در کتابی است پروردگارم گم نمی‌کند و فراموش نمی‌نماید(52).

**نکات:** چون موسی فرعون را به خدا پرستی دعوت کرد، فرعون شروع کرد به مناظره و دلیل خواستن و به فحاشی و سفاهت نپرداخت. ولی بعضی از مدعیان علم و اسلام فوری به سفاهت و فحاشی می‌پردازند! به هر حال حضرت موسی به استدلال پرداخت، معلوم می‌شود تقلید فاسد است. جملۀ: ﴿ٱلَّذِيٓ أَعۡطَىٰ كُلَّ شَيۡءٍ خَلۡقَهُۥ ثُمَّ هَدَىٰ﴾، دلالت دارد که حق‌تعالی هر چیزی را آفرید پس از آفریدن او را راهنمایی کرد که منافع و مضار خود را درک کند، طفل چون به دنیا آید راهنمایی به پستان مادر می‌شود و خدا به ایشان عقل و هوش داده که منافع و مضار خود را درک کنند و حتی درخت انگور را چنگک داده که به جايی چنگ زند و خود را حفظ نماید. و مقصود از کتاب در جملۀ: ﴿فِي كِتَٰبٖ﴾، لوح محفوظ است که برای ملائکه است و طبق آن عمل می‌کنند و معنی؛ ﴿لَّا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَى﴾، این است که «یعلمه بعلم الثابت ولا ینسی»**([[148]](#footnote-148))**.

﴿ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلۡأَرۡضَ مَهۡدٗا وَسَلَكَ لَكُمۡ فِيهَا سُبُلٗا وَأَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَخۡرَجۡنَا بِهِۦٓ أَزۡوَٰجٗا مِّن نَّبَاتٖ شَتَّىٰ ٥٣ كُلُواْ وَٱرۡعَوۡاْ أَنۡعَٰمَكُمۡۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّأُوْلِي ٱلنُّهَىٰ ٥٤ ۞مِنۡهَا خَلَقۡنَٰكُمۡ وَفِيهَا نُعِيدُكُمۡ وَمِنۡهَا نُخۡرِجُكُمۡ تَارَةً أُخۡرَىٰ ٥٥﴾

[طه:53-55]

**ترجمه:** آن خدایی که زمین را برای شما گهواره قرار داد، و برای شما در آن راه‌های رفت و آمد ایجاد کرده و از آسمان آب نازل نموده پس به آن آب انواع و اقسامی از گیاهان را بیرون آوردیم(53) بخورید و چهارپایانتان را بچرانید به درستی که در این آفرینش آیاتی است برای صاحبان عقل و خردمندان(54) از زمین شما را آفریدیم و در این زمین شما را برمی‌گردانیم و از این شما را مرتبۀ دیگر بیرون می‌آوریم(55).

**نکات:** جملۀ: ﴿فَأَخۡرَجۡنَا...﴾ انتقال از غیبت به متکلم است و دلالت دارد که این جملات را خدا بیان کرده اگر چه بر زبان موسی جاری شده باشد. و جملۀ: ﴿وَفِيهَا نُعِيدُكُمۡ﴾، دلالت دارد که تمام افراد بشر حتّی انبیاء جسدشان به خاک یعنی؛ به زمین بر می‌گردد، چنانکه امیرالمؤمنین چون از ضربت ابن ملجم در مسجد کوفه افتاد خاک‌های آنجا را بر فرق مبارک می‌ریخت و می‌فرمود: ﴿مِنۡهَا خَلَقۡنَٰكُمۡ وَفِيهَا نُعِيدُكُمۡ...﴾.

﴿٥٥ وَلَقَدۡ أَرَيۡنَٰهُ ءَايَٰتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَىٰ ٥٦ قَالَ أَجِئۡتَنَا لِتُخۡرِجَنَا مِنۡ أَرۡضِنَا بِسِحۡرِكَ يَٰمُوسَىٰ ٥٧ فَلَنَأۡتِيَنَّكَ بِسِحۡرٖ مِّثۡلِهِۦ فَٱجۡعَلۡ بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكَ مَوۡعِدٗا لَّا نُخۡلِفُهُۥ نَحۡنُ وَلَآ أَنتَ مَكَانٗا سُوٗى ٥٨﴾ [طه:56-58]

**ترجمه:** و به تحقیق تمام آیات خود را به او نشان دادیم پس او تکذیب کرد و نپذیرفت (56) گفت: آیا نزد ما آمدی تا باسحرخودت ما را از سرزمین خودمان بیرون کنی ای موسی(57) پس البته البته سحری مانند آن سحر برای تو می‌آوریم پس بین ما و بین خودت وعده گاهی قرار بده که نه ما از آن خلاف کنیم و نه تو، در جایی هموار(58).

**نکات:** مقصود از ﴿ءَايَٰتِنَا كُلَّهَا﴾ تمام حقیقی نیست بلکه تمام نسبی است، یعنی تمام آنقدر آیاتی که برای هدایت یک نفر کافی است به او نشان دادیم و او از پذیرش هدایت خودداری کرد و برای اینکه مردم را علیه موسی تحریک کند گفت: آمده می‌خواهد ما را از سرزمین خودمان خارج کند و خود تصرف کند و آیاتی که آورده سحر است، پس قرار وعده‌گاهی گذاشت که در بیابان وسیع همواری مردم جمع شوند و در مقابل اعجاز موسی کاری مانند آن را بیاورد.

﴿قَالَ مَوۡعِدُكُمۡ يَوۡمُ ٱلزِّينَةِ وَأَن يُحۡشَرَ ٱلنَّاسُ ضُحٗى ٥٩ فَتَوَلَّىٰ فِرۡعَوۡنُ فَجَمَعَ كَيۡدَهُۥ ثُمَّ أَتَىٰ ٦٠ قَالَ لَهُم مُّوسَىٰ وَيۡلَكُمۡ لَا تَفۡتَرُواْ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبٗا فَيُسۡحِتَكُم بِعَذَابٖۖ وَقَدۡ خَابَ مَنِ ٱفۡتَرَىٰ ٦١ فَتَنَٰزَعُوٓاْ أَمۡرَهُم بَيۡنَهُمۡ وَأَسَرُّواْ ٱلنَّجۡوَىٰ ٦٢﴾ [طه:59-62]

**ترجمه:** (موسی) گفت: وعده گاه شما روز زینت باشد و اینکه مردم دروقت چاشت گردآورده شوند (59) پس فرعون روگردانید و همۀ نیرنگ خود را فراهم کرد سپس آمد(60) موسی به ایشان گفت: وای بر شما بر خدا دروغ نبندید که شما را به عذابی نابود کند و به تحقیق محروم شد آنکه افترا بست (61) پس (فرعونیان) بین خودشان کار خود را به نزاع کشاندند و آن راز را پنهان داشتند (62).

**نکات:** مقصود از ﴿يَوۡمُ ٱلزِّينَةِ﴾ روز عیدی بوده که همه خود را آرایش می‌کردند و حضرت موسی خواست همۀ مردم جمع شوند تا آیات الهی را ببینند و خبر آن را منتشر سازند و لذا وقت آن را نزدیک به ظهر که چاشت باشد تعیین نمود که روز در کمال روشنی باشد و بر کسی مخفی نماند. فرعون نیز ساحران خود را جمع کرد و مکرهای خود را تهیه کرد که چه بگوید و چه کند تا موسی را متهم و مردم را از او متنفر سازد و لذا حضرت موسی در جملۀ: ﴿وَيۡلَكُمۡ...﴾ ایشان را موعظه و تحذیر می‌کند. و نزاع سحره و فرعون و اتباعش در چه بوده معلوم نیست، احتمالاتی می‌رود و همچنین رازی را که ساحران پنهان کردند، ممکن است بگوییم رازشان ایجاد خوف در مردم و یا ایجاد سوء ظن به موسی و یا تحریک مردم علیه او بوده و یا در صورت غلبۀ موسی ایمان به او باشد.

﴿قَالُوٓاْ إِنۡ هَٰذَٰنِ لَسَٰحِرَٰنِ يُرِيدَانِ أَن يُخۡرِجَاكُم مِّنۡ أَرۡضِكُم بِسِحۡرِهِمَا وَيَذۡهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ ٱلۡمُثۡلَىٰ ٦٣ فَأَجۡمِعُواْ كَيۡدَكُمۡ ثُمَّ ٱئۡتُواْ صَفّٗاۚ وَقَدۡ أَفۡلَحَ ٱلۡيَوۡمَ مَنِ ٱسۡتَعۡلَىٰ ٦٤﴾ [طه:63-64]

**ترجمه:** گفتند: محققاً این دو نفر ساحرند که می‌خواهند شما را از سرزمینتان با سحرشان بیرون کنند و راه و روش بهتر شما را ببرند(63) پس همۀ نیرنگتان را گردآورید سپس به طور دسته جمع بیایید و به تحقیق در این روز رستگار کسی است که فائق آید(64).

**نکات:** فرعون و کسانش به سه چیز مردم را از موسی متنفر می‌کردند:

**اول:** اینکه اینان ساحرند و معلوم است که کار ساحر حقه بازی است و لذا مردم را به او بدبین می‌کردند.

**دوم:** اینکه موسی و هارون می‌خواهند سیطره و ثروت شما را تصرف کنند و از این جهت مردم را بسیار متوحش می‌کردند خصوصاً مردمی که به دنیا علاقمندند.

**سوم:** اینکه می‌خواهند دین شما را تبدیل کنند و طریقه و مذهب شما را از دست شما بگیرند. البته مردم متعصب در این جهت تنفر شدیدی دارند. معلوم می‌شود هر زمانی چنین بوده که دنیا پرستان به تهمت‌های دینی اهل حق را می‌کوبیده‌اند چنانکه در زمان ما هر‌کس سخن حقی و راه حقی به مردم نشان دهد، دنیاپرستانی که بر گردۀ مردم سوارند می‌گویند این شخص می‌خواهد شما را از مذهبتان دور کند و یا مثلا محبت علی را از شما بگیرد و به همین افتراها مردم عوام را تحریک می‌کنند!

﴿قَالُواْ يَٰمُوسَىٰٓ إِمَّآ أَن تُلۡقِيَ وَإِمَّآ أَن نَّكُونَ أَوَّلَ مَنۡ أَلۡقَىٰ ٦٥ قَالَ بَلۡ أَلۡقُواْۖ فَإِذَا حِبَالُهُمۡ وَعِصِيُّهُمۡ يُخَيَّلُ إِلَيۡهِ مِن سِحۡرِهِمۡ أَنَّهَا تَسۡعَىٰ ٦٦ فَأَوۡجَسَ فِي نَفۡسِهِۦ خِيفَةٗ مُّوسَىٰ ٦٧ قُلۡنَا لَا تَخَفۡ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡأَعۡلَىٰ ٦٨ وَأَلۡقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلۡقَفۡ مَا صَنَعُوٓاْۖ إِنَّمَا صَنَعُواْ كَيۡدُ سَٰحِرٖۖ وَلَا يُفۡلِحُ ٱلسَّاحِرُ حَيۡثُ أَتَىٰ ٦٩﴾ [طه:65-69]

**ترجمه:** گفتند: ای موسی یا تو بینداز و یا بوده باشیم ما اولین کسی که بندازد (65) موسی گفت: بلکه شما بیندازید پس(چون انداختند) ناگاه ریسمان‌ها و عصاهایشان بر اثر سحرشان به موسی وانمود شد که آنها می‌شتابند (66) پس موسی در دل خود ترسی یافت(67) گفتیم: ای موسی نترس محققا تو خود برتری (68) و آنچه در دست راستت می‌باشد بینداز که می‌بلعد آنچه را ساخته‌اند. محقّقا آنچه ساخته‌اند حیلۀ ساحر است و ساحر رستگار نشود هر جا که آید (69).

**نکات:** جملۀ ﴿إِمَّآ أَن تُلۡقِيَ...﴾ دلالت دارد که ساحران ادب به خرج دادند و همین ادبشان باعث هدایتشان گردید. و جملۀ: ﴿يُخَيَّلُ...﴾ دلالت دارد که سحر ایشان امر واقعی نبود بلکه چشم‌بندی و خیالی بود و دلالت دارد که همین امرِ خیالی موسی را به وحشت انداخت. و جملۀ: ﴿وَلَا يُفۡلِحُ ٱلسَّاحِرُ﴾، دلالت دارد که سحر حرام و ساحر از رستگاری دور است.

﴿فَأُلۡقِيَ ٱلسَّحَرَةُ سُجَّدٗا قَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِرَبِّ هَٰرُونَ وَمُوسَىٰ ٧٠ قَالَ ءَامَنتُمۡ لَهُۥ قَبۡلَ أَنۡ ءَاذَنَ لَكُمۡۖ إِنَّهُۥ لَكَبِيرُكُمُ ٱلَّذِي عَلَّمَكُمُ ٱلسِّحۡرَۖ فَلَأُقَطِّعَنَّ أَيۡدِيَكُمۡ وَأَرۡجُلَكُم مِّنۡ خِلَٰفٖ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمۡ فِي جُذُوعِ ٱلنَّخۡلِ وَلَتَعۡلَمُنَّ أَيُّنَآ أَشَدُّ عَذَابٗا وَأَبۡقَىٰ ٧١﴾ [طه:70-71]

**ترجمه:** پس ساحران سجده‌کنان به زمین افتادند و گفتند: ما به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم(70) فرعون گفت: آیا پیش از آنکه به شما اذن دهم به او ایمان آوردید به درستی که او (یعنی موسی) بزرگ شماست که به شما سحر آموخته پس حتماً دستها وپاهای شما را برخلاف یکدیگر قطع می‌کنم و حتما شما را در تنه‌های درخت به دار می‌زنم و البته خواهید دانست که کدام ما عذابش سخت‌تر است و پاینده‌تر است(71).

**نکات:** فاء؛ ﴿فَأُلۡقِيَ﴾ دلالت دارد که بدون فاصله ساحران برای خدا به سجده افتادند. در اینجا خدای تعالی هارون را مقدم بر موسی داشته برای رعایت سجع اواخر آیات و یا جهت دیگر. و فرعون در کلام خود دو شبهه انداخت: **اول:** اینکه بدون مشاوره و بحث با من یعنی بدون مناظره ایمان آوردید و این جمله دلیل بر حماقت او می‌کند زیرا مشاوره و استیذان از یک نفر سرکش معنی ندارد. **دوم:** اینکه موسی بزرگ شما بوده و با او قرار قبلی برای گمراه کردن مردم داشته‌اید.

﴿قَالُواْ لَن نُّؤۡثِرَكَ عَلَىٰ مَا جَآءَنَا مِنَ ٱلۡبَيِّنَٰتِ وَٱلَّذِي فَطَرَنَاۖ فَٱقۡضِ مَآ أَنتَ قَاضٍۖ إِنَّمَا تَقۡضِي هَٰذِهِ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَآ ٧٢ إِنَّآ ءَامَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغۡفِرَ لَنَا خَطَٰيَٰنَا وَمَآ أَكۡرَهۡتَنَا عَلَيۡهِ مِنَ ٱلسِّحۡرِۗ وَٱللَّهُ خَيۡرٞ وَأَبۡقَىٰٓ ٧٣﴾ [طه:72-73]

**ترجمه:** ساحران گفتند: ما تو را ترجیح نمی‌دهیم بر آنچه از حجت‌های روشن که برای ما آمده و بر آنکه ما را آفریده (و یا قسم به آنکه ما را آفریده) پس حکم نما آنچه تو حکم می‌کنی همانا حکم میرانی در این زندگی دنیا(72) به تحقیق ما به پروردگار خود ایمان آورده‌ایم تا خطاهای ما را برای ما بیامرزد و آنچه را که تو ما را بر آن واداشتی از سحر (بیامرزد) و خدا بهتر و پاینده‌تر است (73).

**نکات:** ساحرانی که مقتدای کفّار بودند، به یک آن، چنان ایمان در دلشان ثابت و نافذ شد که در راه خدا نهراسیدند و به فرعون گفتند: هرچه خواهی دربارۀ ما فرمان بده. اما زمان ما پیشواهای مؤمنین که سال‌ها خود را پیرو قرآن می‌دانند دین خود را به بهای کمی می‌فروشند. رؤسای ساحران که 72 نفر بودند از جملۀ: ﴿وَمَآ أَكۡرَهۡتَنَا...﴾ معلوم می‌شود به اکراه سحر آموخته‌اند، یعنی سلاطین آن زمان عده‌ای را مجبور می‌کردند به تعلیم سحر تا همواره عده‌ای برای حفظ عظمت دستگاهشان باشند و به اضافه رؤسای سحر دیده بودند چون حضرت موسی می‌خوابد عصای او او را حراست می‌کند و لذا دانستند که موسی ساحر نیست زیرا ساحر چون بخوابد سحر او باطل می‌شود. و به اضافه فرعون ایشان را از شهرهای دور به زور احضار کرده و لذا می‌گفتند: ﴿وَمَآ أَكۡرَهۡتَنَا﴾.

﴿إِنَّهُۥ مَن يَأۡتِ رَبَّهُۥ مُجۡرِمٗا فَإِنَّ لَهُۥ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحۡيَىٰ ٧٤ وَمَن يَأۡتِهِۦ مُؤۡمِنٗا قَدۡ عَمِلَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلدَّرَجَٰتُ ٱلۡعُلَىٰ ٧٥ جَنَّٰتُ عَدۡنٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ وَذَٰلِكَ جَزَآءُ مَن تَزَكَّىٰ ٧٦﴾ [طه:74-76]

**ترجمه:** محققاً هر‌کس در حضور پروردگارش به حال گناهکاری بیاید پس البته برای او دوزخ است که در آن نه می‌میرد و نه زنده می‌ماند(74) و هر‌کس بیاید در محضر پروردگارش در حالی که دارای ایمان باشد و کارهای شایسته کرده باشد پس آنان برایشان درجات بلندی است(75) باغ‌های همیشگی که از زیر آن نهرها جاری است. در آن جاویدانند و اینست جزای کسی که پاک باشد (76).

**نکات:** جملۀ: ﴿مَن يَأۡتِ رَبَّهُۥ مُجۡرِمٗا...﴾ چون در مقابل ﴿وَمَن يَأۡتِهِۦ مُؤۡمِنٗا...﴾ آمده مقصود از آن کفار است، پس مؤمنِ مجرم مانند آن نیست. و جملۀ: ﴿لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحۡيَىٰ﴾ دلالت دارد که کافر مجرم در دوزخ نه می‌میرد و نه زنده می‌ماند و قسم ثالثی‌ هم که در کار نیست. پس مقصود این است که حیات بهره‌دار ندارد و مردنی که به آن راحت شوند نیز ندارند و حیات ممتّعه و موت مریحه نفی شده، و جملۀ: ﴿لَهُمُ ٱلدَّرَجَٰتُ ٱلۡعُلَىٰ﴾ دلالت دارد که برای مؤمنین عامل به صالحات درجات عالیه، و برای کسی که عمل صالح کافی ندارد، درجات عالیه نیست. و جملۀ ﴿وَذَٰلِكَ جَزَآءُ مَن تَزَكَّىٰ﴾ دلالت دارد که درجات عالیه مخصوص کسی است که خود را پاک نموده و تزکیه شده باشد. آری، بهشت و درجات آن، مأوای افراد آلوده نیست چنانکه در سورۀ مریم آیۀ 63 می‌فرماید: ﴿تِلۡكَ ٱلۡجَنَّةُ ٱلَّتِي نُورِثُ مِنۡ عِبَادِنَا مَن كَانَ تَقِيّٗا ٦٣﴾([[149]](#footnote-149)).

﴿وَلَقَدۡ أَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰٓ أَنۡ أَسۡرِ بِعِبَادِي فَٱضۡرِبۡ لَهُمۡ طَرِيقٗا فِي ٱلۡبَحۡرِ يَبَسٗا لَّا تَخَٰفُ دَرَكٗا وَلَا تَخۡشَىٰ ٧٧ فَأَتۡبَعَهُمۡ فِرۡعَوۡنُ بِجُنُودِهِۦ فَغَشِيَهُم مِّنَ ٱلۡيَمِّ مَا غَشِيَهُمۡ ٧٨ وَأَضَلَّ فِرۡعَوۡنُ قَوۡمَهُۥ وَمَا هَدَىٰ ٧٩﴾ [طه:77-79]

**ترجمه:** و به تحقیق به موسی وحی کردیم که بندگان مرا شبانه سیر بده و برای ایشان در دریا راه خشکی را بزن و از دستگیری دشمن نه بترس و نه هراسی داشته باش(77) پس فرعون و لشکریانش به دنبال ایشان آمدند پس قسمتی از دریا ایشان را فرو برد آنچه فرو برد(78) و فرعون قوم خود را گمراه کرد و هدایت ننمود(79).

**نکات:** مقصود از جملۀ: ﴿أَسۡرِ بِعِبَادِي﴾ سیر دادن در شب است که دشمن ایشان را نبیند تا همه را جمع کند و ظلمت شب پرده‌ای باشد از فرعون و قومش و اگر لشکر فرعون ایشان را تعقیب کنند عده‌شان معلوم نباشد و نترسند مختصر آنکه بنی اسرائیل از قوم فرعون زیورها و حیواناتی عاریه گرفته بودند که روز عید به حضور فرعون بروند، حضرت موسی فرمان داد که شب از شهر خارج شوند و ایشان به قولی هفتاد هزار نفر بودند و فرعون برای دستگیری ایشان بسیج عمومی کرد و با یک میلیون و نیم نفرات به دنبال ایشان حرکت نمود. چون لشکر موسی به دریا رسیدند و دریا را حائل دیدند وحشت کردند از قلت خود و از کثرت لشکر فرعون، پس گفتند: ای موسی ما را دستگیر خواهند کرد، فرمود: نترسید، پس خطاب آمد: ای موسی عصای خود را بزن به دریا و خدا باد صبا را فرمان داد که زمین دریا را بخش کن، و به قولی دوازده راه و به قولی یک راه میان آب باز شد، بنی اسرائیل هجوم آوردند و از آن طرف دریا خارج شدند، پس فرعون با لشکریانش رسیدند و راه را باز دیدند و فرعون خواست احتیاط کند و وارد دریا نشود ولی هجوم اسبان لشکریان احتیاط او را بی‌نتیجه نمود، پس او و تمام جنودش به دریا رفتند آب ایشان را فرو برود چنان فروبردنی که صدای همهمۀ ایشان را قوم موسی شنیدند([[150]](#footnote-150)).

قصۀ عجوزۀ بنی اسرائیل

نقل شده که چون قوم موسی از دریا گذشتند، حضرت موسی خواست طبق وصیت حضرت یوسف استخوان‌های او را از دریا خارج کند و از مصر ببرد ولی مکان صندوق عظام او را نمی‌دانستند، به موسی گفتند: پیره‌زنی از بنی‌اسرائیل که سال زیادی دارد مکان آن را می‌داند، حضرت موسی بیان مکان آن را از آن زن خواست؟ او گفت: نمی‌گویم تا برای من جزایی مقرر کنی و حاجتم را بر آوری، موسی فرمود: حاجتت چیست؟ گفت: اینکه در بهشت با تو باشم، حضرت موسی پذیرفت و در مقابل علم او به مکان جسد یوسف اهمیتی قایل شد.

و در خبر آمده که حضرت رسولص با ابوبکر در بین راه هجرت از مکه به مدینه به خیمۀ زنی رسیدند که چیزی نداشت جز بزی، پس آن را برای رسول خداص و ابوبکر ذبح کرد، رسول خداص به آن زن و مرد او گفت: چون ظهور رسول خداص در مدینه به گوش شما رسید بیایید شاید خدای تعالی خیری روزی شما کند. آن زن و مرد پس از چندی که شنیدند ظهور رسول خداص را در مدینه به حضور رسول خداص آمدند، حضرت فرمود: خیری بخواه، گفت: هشتاد میش می‌خواهم، حضرت به او عطا فرمود و فرمود: اما عجوز بنی اسرائیل بهتر از تو بود زیرا او بهشت را از موسی خواست([[151]](#footnote-151)).

و جملۀ: ﴿وَأَضَلَّ فِرۡعَوۡنُ قَوۡمَهُۥ وَمَا هَدَىٰ﴾، در مقابل قول فرعون است که می‌گفت: ﴿وَمَآ أَهۡدِيكُمۡ إِلَّا سَبِيلَ ٱلرَّشَادِ﴾([[152]](#footnote-152)) [غافر: 29].

﴿يَٰبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ قَدۡ أَنجَيۡنَٰكُم مِّنۡ عَدُوِّكُمۡ وَوَٰعَدۡنَٰكُمۡ جَانِبَ ٱلطُّورِ ٱلۡأَيۡمَنَ وَنَزَّلۡنَا عَلَيۡكُمُ ٱلۡمَنَّ وَٱلسَّلۡوَىٰ ٨٠ كُلُواْ مِن طَيِّبَٰتِ مَا رَزَقۡنَٰكُمۡ وَلَا تَطۡغَوۡاْ فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيۡكُمۡ غَضَبِيۖ وَمَن يَحۡلِلۡ عَلَيۡهِ غَضَبِي فَقَدۡ هَوَىٰ ٨١ وَإِنِّي لَغَفَّارٞ لِّمَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا ثُمَّ ٱهۡتَدَىٰ ٨٢﴾ [طه:80-82]

**ترجمه:** ای بنی‌اسرائیل، به تحقیق شما را از دشمنتان نجات دادیم و درجانب راست طور با شما وعده گذاشتیم و بر شما من و سلوی نازل نمودیم(80) از چیزهای پاکیزه که به شما روزی داده‌ایم بخورید و در آن طغیان مکنید که غضب من بر شما فرود آید و آنکه بر او غضب من فرود آید به تحقیق هلاک شده (81) و به درستی که من هرکسی را که توبه کند و ایمان آورد و عمل شایسته نماید سپس برهدایت ثابت بماند، می‌آمرزم (82).

**نکات:** و **منّ** و **سلوی** عبارت بود از مرغ بریان و ترنجبین که در سورۀ بقره آیۀ 57 گذشت. و مقصود از جملۀ: ﴿ثُمَّ ٱهۡتَدَىٰ﴾ این است که طالب هدایت باشد و بر آن مستمر بوده و استقامت کند و لذا این جمله را پس از ایمان و عمل آورده است. و مقصود از جملۀ: ﴿وَلَا تَطۡغَوۡاْ...﴾ یکی این است که بعضی بر بعضی تعدی نکنید.

﴿وَمَآ أَعۡجَلَكَ عَن قَوۡمِكَ يَٰمُوسَىٰ ٨٣ قَالَ هُمۡ أُوْلَآءِ عَلَىٰٓ أَثَرِي وَعَجِلۡتُ إِلَيۡكَ رَبِّ لِتَرۡضَىٰ ٨٤ قَالَ فَإِنَّا قَدۡ فَتَنَّا قَوۡمَكَ مِنۢ بَعۡدِكَ وَأَضَلَّهُمُ ٱلسَّامِرِيُّ ٨٥﴾ [طه:83-85]

**ترجمه:** و چه چیز تو را به شتاب وا داشت که از قوم خود جلوتر آمدی ای موسی(83) گفت: ایشان همانانند که به دنبال منند و به سوی تو پروردگارا عجله کردم تا خشنود شوی(84) خدا گفت: که ما قومت را پس از تو به فتنه انداختیم و آن سامری ایشان را گمراه نمود(85).

**نکات:** حضرت موسی از شوق خطاب إلهی عجله کرد و جلوتر به کوه طور رفت و لذا مخاطب ﴿وَمَآ أَعۡجَلَكَ...﴾ شد خطاب رسید ما قومت را به فتنه انداختیم و مقصود از فتنه انداختن آزمایشی بود از حق‌تعالی، و سامری یکی از بزرگان بنی اسرائیل، دانشمندان و مقدسین ایشان بود و چون محل توجه ایشان بود توانست ایشان را گمراه کند و عدۀ بسیاری را گمراه کرد و به گوساله پرستی و شرک وادار کرد و مسلمین را نیز همین عالم نمایان مقدس گمراه کرده‌اند.

﴿فَرَجَعَ مُوسَىٰٓ إِلَىٰ قَوۡمِهِۦ غَضۡبَٰنَ أَسِفٗاۚ قَالَ يَٰقَوۡمِ أَلَمۡ يَعِدۡكُمۡ رَبُّكُمۡ وَعۡدًا حَسَنًاۚ أَفَطَالَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡعَهۡدُ أَمۡ أَرَدتُّمۡ أَن يَحِلَّ عَلَيۡكُمۡ غَضَبٞ مِّن رَّبِّكُمۡ فَأَخۡلَفۡتُم مَّوۡعِدِي ٨٦ قَالُواْ مَآ أَخۡلَفۡنَا مَوۡعِدَكَ بِمَلۡكِنَا وَلَٰكِنَّا حُمِّلۡنَآ أَوۡزَارٗا مِّن زِينَةِ ٱلۡقَوۡمِ فَقَذَفۡنَٰهَا فَكَذَٰلِكَ أَلۡقَى ٱلسَّامِرِيُّ ٨٧ فَأَخۡرَجَ لَهُمۡ عِجۡلٗا جَسَدٗا لَّهُۥ خُوَارٞ فَقَالُواْ هَٰذَآ إِلَٰهُكُمۡ وَإِلَٰهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ ٨٨ أَفَلَا يَرَوۡنَ أَلَّا يَرۡجِعُ إِلَيۡهِمۡ قَوۡلٗا وَلَا يَمۡلِكُ لَهُمۡ ضَرّٗا وَلَا نَفۡعٗا ٨٩﴾ [طه:86-89]

**ترجمه:** پس موسی به سوی قوم خود برگشت در حال غضب و اسف می‌خورد. گفت: ای قوم آیا پروردگار شما وعده نکرد شما را به وعدۀ نیکو، آیا آن عهد (وزمان) بر شما طولانی شد یا خواستید غضب پروردگارتان بر شما وارد شود پس وعده­ام را خلاف کردید(86) گفتند: ما به اختیار خودمان با تو خلاف وعده نکردیم ولیکن بارهایی از زینت این قوم بر ما حمل شده بود، پس آنها را به دور انداختیم پس سامری بدینگونه القاء کرد(87) پس برای ایشان مجسمۀ گوساله‌ای را که دارای صدا بود بیرون آورد، که (سامری و پیروانش) گفتند: این است إله شما و إله موسی که(آن را) فراموش کرد(88) پس آیا ندیدند که گوساله، گفتاری را به ایشان جواب نمی‌دهد و مالک نفع و ضرری برای ایشان نیست(89).

**نکات:** مقصود از جملۀ: ﴿أَلَمۡ يَعِدۡكُمۡ...﴾ وعده‌های الهی بود راجع به هلاکت فرعون و نجات ایشان و تسلّط بر ممالک او و وعدۀ خیر دنیا و آخرت در صورت عمل و ممکن است وعدۀ نزول تورات و ثواب‌های عمل به آن باشد که خدا وعده کرده بود آن را به سی شب نازل نماید و مقصود از ﴿أَفَطَالَ...﴾ اینست که یا این چند شب بر شما طولانی گشت. و ممکن است عهد الهی در جملۀ: ﴿وَلَا تَطۡغَوۡاْ فِيهِ﴾ باشد که طغیان کردند. و مقصود از ﴿حُمِّلۡنَآ أَوۡزَارٗا مِّن زِينَةِ ٱلۡقَوۡمِ﴾، همان زیورهای فرعونیان و جواهراتی بود که حضرت موسی بر عهدۀ ایشان حفظ آن را گذاشته بود و لذا می‌گفتند: ﴿حُمِّلۡنَآ...﴾ چون حکم غنائم داشت که باید صرف مصالح شود به دستور خدا، و یا نفس امّاره به گردن ایشان انداخته بود و این بارهای سنگین بود و هارون به ایشان گفته بود که اینها وزر و وبال است باید دور کنید از خودتان و سامری به ایشان می‌گفت: موسی در آمدن تأخیر کرد، برای همین زیورها که همراه دارید، اینها را بریزید در حفره‌ای، ایشان در حفره ریختند و خود سامری نیز هرچه داشت آنجا ریخت. و سامری علوم ریخته‌گری و طلاسازی داشت و آنها را در قالب گوساله‌ای ریخت و به صورت گوساله‌ای دارای صدا در آورد. و ضمیر ﴿فَنَسِيَ﴾ ظاهر اینست که برگردد به موسی که مرجع نزدیکی است یعنی؛ موسی فراموش کرد که خدا همین گوساله است و رفته در طور تا خدا را ملاقات کند. و ممکن است برگردد به سامری یعنی سامری فراموش کرده خدا را و ندانسته که گوساله‌ جواب کسی را نمی‌دهد و ضرر و نفعی ندارد.

﴿وَلَقَدۡ قَالَ لَهُمۡ هَٰرُونُ مِن قَبۡلُ يَٰقَوۡمِ إِنَّمَا فُتِنتُم بِهِۦۖ وَإِنَّ رَبَّكُمُ ٱلرَّحۡمَٰنُ فَٱتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوٓاْ أَمۡرِي ٩٠ قَالُواْ لَن نَّبۡرَحَ عَلَيۡهِ عَٰكِفِينَ حَتَّىٰ يَرۡجِعَ إِلَيۡنَا مُوسَىٰ ٩١﴾ [طه:90-91]

**ترجمه:** و به تحقیق هارون از پیش به ایشان گفت: ای قوم من همانا به واسطۀ این گوساله آزمایش شده و به فتنه مبتلا شده‌اید و به درستی که پروردگار شما رحمن است، پس مرا پیروی کنید و امر مرا اطاعت کنید(90) گفتند: همواره بر آن معتکفیم تا موسی به سوی ما برگردد(91).

**نکات:** چون هارون مأمور بود به هدایت ایشان و به امر معروف و نهی از منکر و به اضافه دلسوز مردم بود و رسول خداص فرموده: «مَنْ أَصْبَحَ لَا یَهْتَمُّ بالمُسلِمِینَ فَلیسَ مِنْهُمْ»([[153]](#footnote-153)) و یا فرموده: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادِّهِمْ وَتَرَاحُمِهِمْ وَتَعَاطُفِهِمْ، كَمَثَلِ الْجَسَدِ، إِذَا اشْتَكَى مِنْهُ عُضْوٌ، تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالسَّهَرِ وَالْحُمَّى»([[154]](#footnote-154)). و لذا هارون ایشان را از این کار زشت نهی نمود، در جواب هارون گفتند: ما حجت تو را نمی‌پذیریم ولیکن قول موسی را قبول داریم و این عادت مقلّد است که سخن با دلیل را نمی‌پذیرد ولیکن سخن مراد را بی‌دلیل می‌پذیرد، چنانکه کتاب خدا را که بیان هر چیزی در آن شده نمی‌پذیرند ولی کتاب فلان را می‌پذیرند و حتّی آن را کافی می‌دانند.

﴿قَالَ يَٰهَٰرُونُ مَا مَنَعَكَ إِذۡ رَأَيۡتَهُمۡ ضَلُّوٓاْ ٩٢ أَلَّا تَتَّبِعَنِۖ أَفَعَصَيۡتَ أَمۡرِي ٩٣ قَالَ يَبۡنَؤُمَّ لَا تَأۡخُذۡ بِلِحۡيَتِي وَلَا بِرَأۡسِيٓۖ إِنِّي خَشِيتُ أَن تَقُولَ فَرَّقۡتَ بَيۡنَ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ وَلَمۡ تَرۡقُبۡ قَوۡلِي ٩٤﴾ [طه:92-94]

**ترجمه:** (موسی) گفت: ای هرون چه مانع تو گردید زمانی که ایشان را گمراه دیدی(92) چرا به دبنال من نیامدی، پس آیا امر مرا عصیان کردی(93) هارون گفت: ای پسر مادرم ریش مرا مگير و نه سرم را زیرا ترسیدم که بگویی تفرقه‌افکندی میان بنی‌اسرائیل و رعایت قول مرا نکردی(94).

**نکات:** از خطاب حضرت موسی به هارون و حال غضب او و جواب هارون به او ایهام می‌شود عدم عصمت انبیاء و ممکن است حمل کنیم به ترک اولی از ایشان. و ضمنا معلوم می‌شود که حضرت موسی در مقام توحید و دفاع از آن خشن بوده است. و امّا هارون به دنبال موسی برای مطلع کردن او از حال قوم نرفت، برای اینکه در میان قوم باشد و ایشان را از شرک جلوگیری نماید، و دیگر آنکه حضرت موسی به او نگوید چرا قوم را رها کردی که عده‌ای از ایشان مشرک شوند. آری انبیاء توحید را از همه چیز بالاتر می‌شمردند.

﴿قَالَ فَمَا خَطۡبُكَ يَٰسَٰمِرِيُّ ٩٥ قَالَ بَصُرۡتُ بِمَا لَمۡ يَبۡصُرُواْ بِهِۦ فَقَبَضۡتُ قَبۡضَةٗ مِّنۡ أَثَرِ ٱلرَّسُولِ فَنَبَذۡتُهَا وَكَذَٰلِكَ سَوَّلَتۡ لِي نَفۡسِي ٩٦ قَالَ فَٱذۡهَبۡ فَإِنَّ لَكَ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ أَن تَقُولَ لَا مِسَاسَۖ وَإِنَّ لَكَ مَوۡعِدٗا لَّن تُخۡلَفَهُۥۖ وَٱنظُرۡ إِلَىٰٓ إِلَٰهِكَ ٱلَّذِي ظَلۡتَ عَلَيۡهِ عَاكِفٗاۖ لَّنُحَرِّقَنَّهُۥ ثُمَّ لَنَنسِفَنَّهُۥ فِي ٱلۡيَمِّ نَسۡفًا ٩٧ إِنَّمَآ إِلَٰهُكُمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۚ وَسِعَ كُلَّ شَيۡءٍ عِلۡمٗا ٩٨﴾ [طه:95-98]

**ترجمه:** موسی گفت: ای سامری چه بود هدف تو(95) سامری گفت: بینا شدم به آنچه ایشان به آن بینا نشده‌اند، پس گرفتم مشتی از اثر رسول، پس آن را انداختم و بدینگونه هوای نفسم برایم وانمود کرد(96) موسی گفت: پس برو که برای تو در زندگی لازم است بگویی تماسی نیست و محققا برای تو وعده‌گاهی است که هرگز با تو خلاف نشود و به معبودت که در تمام روز بر آن معتکف شده‌ای بنگر که البته آن را می‌سوزانیم سپس خاکسترش را به دریا می‌ریزیم و کاملا پراکنده می‌نماییم(97) همانا إله شما خدایی است که نیست معبودی جز او، از دانش هر چیزی را فرا گرفته و احاطه نموده(98).

**نکات:** در جملۀ: ﴿بَصُرۡتُ بِمَا لَمۡ يَبۡصُرُواْ بِهِۦ فَقَبَضۡتُ قَبۡضَةٗ...﴾ چیزهایی در تفسیرها آمده که نباید حقیقت داشته باشد و از منطق عقل نیست و برخلاف ظاهر آیه نیز می‌باشد از قبیل اینکه سامری گفت: من جبرئیل را دیدم و از خاک زیر سم اسب او مشتی خاک برداشتم، در حالی که خاک زیر سم اسب در آیه ذکر نشده. بعضی گفته‌اند: سامری می‌خواهد بگوید من مقداری از دستورات رسالت را گرفتم سپس آن را از کف دادم و به حقه بازی هوای نفس پرداختم و نفس أماره مرا وادار به این کار کرد و این مطلب به نظر صحیح‌تر می‌آید. به هرحال حضرت موسی او را از خود راند و دستور داد کسی با او تماس نگیرد و گوساله را هم سوزانید و خاکسترش را به دریا ریخت.

﴿كَذَٰلِكَ نَقُصُّ عَلَيۡكَ مِنۡ أَنۢبَآءِ مَا قَدۡ سَبَقَۚ وَقَدۡ ءَاتَيۡنَٰكَ مِن لَّدُنَّا ذِكۡرٗا ٩٩ مَّنۡ أَعۡرَضَ عَنۡهُ فَإِنَّهُۥ يَحۡمِلُ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وِزۡرًا ١٠٠ خَٰلِدِينَ فِيهِۖ وَسَآءَ لَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ حِمۡلٗا ١٠١ يَوۡمَ يُنفَخُ فِي ٱلصُّورِۚ وَنَحۡشُرُ ٱلۡمُجۡرِمِينَ يَوۡمَئِذٖ زُرۡقٗا ١٠٢ يَتَخَٰفَتُونَ بَيۡنَهُمۡ إِن لَّبِثۡتُمۡ إِلَّا عَشۡرٗا ١٠٣ نَّحۡنُ أَعۡلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذۡ يَقُولُ أَمۡثَلُهُمۡ طَرِيقَةً إِن لَّبِثۡتُمۡ إِلَّا يَوۡمٗا ١٠٤﴾ [طه:99-104]

**ترجمه:** بدینگونه برتو بیان می‌کنیم بعضی از اخباری که گذشته است و به تحقیق به تو دادیم از نزد خودمان قرآنی(99) آنکه از آن اعراض کند پس محققاً روز قیامت بار گناهی را به دوش می‌کشد(100) همواره در گناه بوده و بد بار سنگینی است برای ایشان روز رستاخیز(101) روزی که در صور دمیده شود و مجرمین را در آن روز در حالی که كبود چشم هستند محشور می‌کنیم(102) در بین خود به طور پنهانی می‌گویند درنگ نکردید مگر ده روزی(103) ما داناتریم به آنچه می‌گویند آنگاه ­که راه یافته­ترین ایشان می‌گوید شما درنگ نکردید مگر روزی(104).

**نکات:** مقصود از ذکر، در جملۀ: ﴿مِن لَّدُنَّا ذِكۡرٗا﴾، قرآن است و آن را ذکر می‌گوید برای اینکه در آن ذکر ما یحتاج إلیه الناس از امر دین و دنیاست و یا برای اینكه انواع نعمت‌ها در آن ذکر شده و انواع مواعظ و مثال‌ها بیان شده و یا برای اینکه ذکر و شرافت رسول خداص و قومش در آن آمده که خدا فرموده: ﴿وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ﴾ و خدای تعالی کتاب‌های آسمانی را ذکر نامیده و در آنها وعد و وعید الهی ذکر شده. و ظاهر ﴿إِن لَّبِثۡتُمۡ﴾ درنگ در عالم برزخ و یا قبر است.

﴿وَيَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡجِبَالِ فَقُلۡ يَنسِفُهَا رَبِّي نَسۡفٗا ١٠٥ فَيَذَرُهَا قَاعٗا صَفۡصَفٗا ١٠٦ لَّا تَرَىٰ فِيهَا عِوَجٗا وَلَآ أَمۡتٗا ١٠٧ يَوۡمَئِذٖ يَتَّبِعُونَ ٱلدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُۥۖ وَخَشَعَتِ ٱلۡأَصۡوَاتُ لِلرَّحۡمَٰنِ فَلَا تَسۡمَعُ إِلَّا هَمۡسٗا ١٠٨ يَوۡمَئِذٖ لَّا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ إِلَّا مَنۡ أَذِنَ لَهُ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَرَضِيَ لَهُۥ قَوۡلٗا ١٠٩ يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِۦ عِلۡمٗا ١١٠ ۞وَعَنَتِ ٱلۡوُجُوهُ لِلۡحَيِّ ٱلۡقَيُّومِۖ وَقَدۡ خَابَ مَنۡ حَمَلَ ظُلۡمٗا ١١١﴾ [طه:105-111]

**ترجمه:** و تو را از کوه‌ها سؤال می‌کنند، بگو پروردگارم آنها را(درقیامت) از هم می­پاشد و ریزه کند ریزه کردن کاملی(105) پس آن را صاف و هموار گذارد (106) نه می‌بینی در آن کجی، پستی، نه بلندی و برآمدگی(107) در آن روز دعوت کننده را که انحرافی برای او نیست، پیروی می­کنند و صداها برای خدای رحمن خاشع شود پس نمی­شنوی مگر همهمه‌ای(108) در آن روز شفاعت نفعی ندهد مگر آن کسی که خدای رحمن اذن داده و به قول و گفتار از او خشنود بوده(109) می‌داند آنچه جلو ایشان و آنچه در پس ایشان است و ایشان احاطۀ علمی به او ندارند(110) و خوار و ذلیل است صورت‌ها برای (خدای) زندۀ پاینده و به تحقیق هلاک است آنکه ستمی را به دوش دارد(111).

**نکات:** سائلین از جبال مشرکین مکّه بودند و قصدشان از این سؤال این چه بوده ؟ آیا می‌خواستند تمسخر کنند و یا بفهمند کیفیت زمین را در قیامت، معلوم نیست. به هر حال از این آیات استفاده می‌شود که زمین صاف شود و در قیامت پستی و بلندی در زمین نمی‌ماند. و مقصود از **داعی** در جملۀ: ﴿يَتَّبِعُونَ ٱلدَّاعِيَ﴾، آن ملکی است که ظاهرا برای حساب دعوت می‌کند. و مقصود از ﴿مَنۡ أَذِنَ لَهُ﴾ ممکن است مشفوع له باشد به قرینۀ ﴿يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ...﴾که بنده شناس فقط خدا می‌باشد و او احوال گذشته، آینده، جلو و عقب بندگان را می‌داند. و ممکن است مقصود از ﴿مَنۡ أَذِنَ لَهُ﴾، شافع مأذون له باشد. به هر‌حال چه شافع و چه مشفوع له باشد کلمۀ ﴿أَذِنَ﴾ ماضی است و گذشته را می‌رساند که اگر شفاعت را همان استغفار انبیاء و ملائکه به اذن پروردگار برای مؤمنین و یا استغفار خود مؤمنین دربارۀ یکدیگر فرض کنیم، ممکن است بگوییم در آن روز فایده دهد. و می‌توان گفت: منظور از شفاعت ابلاغ رحمت خداوند است به مؤمنین که انبیاء آن را ابلاغ کنند. بنابراین باید گفت: شفاعت به آن معنی که در بین مردم شایع است وجود ندارد. و از بعضی ائمه‡نقل شده که فرمود: «إِنَّمَا أُمِرُوا بِالصَّلَاةِ عَلَى الْـمَيِّتِ لِيَشْفَعُوا لَهُ وَيَدْعُوا لَهُ بِالْـمَغْفِرَةِ لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ فِي وَقْتٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ أَحْوَجَ إِلَى الشَّفَاعَةِ فِيه‏». یعنی: «مسلمانان مأمور شده‌اند که بر میت نماز گذارند تا برای او شفاعت کنند و برای او به آمرزش دعا کنند زیرا در هیچ وقتی از اوقات این میت محتاج‌تر به شفاعت از آن ساعت نیست.»([[155]](#footnote-155)) به هر‌حال شفاعت در روز قیامت یک نوع ابلاغ رحمت خداوند برای مؤمنین است. و ممکن است استثناء در آیه را استثناء منقطع بگیریم.

و جملۀ: ﴿وَقَدۡ خَابَ مَنۡ حَمَلَ ظُلۡمٗا﴾، به طور مؤکد دلالت دارد که ظالم در آن روز از رحمت حق دور است.

﴿وَمَن يَعۡمَلۡ مِنَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَلَا يَخَافُ ظُلۡمٗا وَلَا هَضۡمٗا ١١٢ وَكَذَٰلِكَ أَنزَلۡنَٰهُ قُرۡءَانًا عَرَبِيّٗا وَصَرَّفۡنَا فِيهِ مِنَ ٱلۡوَعِيدِ لَعَلَّهُمۡ يَتَّقُونَ أَوۡ يُحۡدِثُ لَهُمۡ ذِكۡرٗا ١١٣ فَتَعَٰلَى ٱللَّهُ ٱلۡمَلِكُ ٱلۡحَقُّۗ وَلَا تَعۡجَلۡ بِٱلۡقُرۡءَانِ مِن قَبۡلِ أَن يُقۡضَىٰٓ إِلَيۡكَ وَحۡيُهُۥۖ وَقُل رَّبِّ زِدۡنِي عِلۡمٗا ١١٤﴾

[طه:112-114]

**ترجمه:** و هر‌کس از کارهای شایسته انجام دهد در حالی که ایمان داشته باشد پس نباید از ستم و پامال شدن حقش بترسد(112) و بدینگونه آن را قرآنی عربی نازل کردیم و در آن از وعید مکرّر بیان نمودیم، باشد که بپرهیزند و یا برای ایشان ایجاد تذکّری کند(113) پس برتر است خدایی که پادشاه ثابت الوجود است و به قرآن شتاب مکن پیش از آنکه وحی‌اش انجام شود و بگو پروردگارا دانش مرا زیاد کن (114).

**نکات:** جملۀ: ﴿وَهُوَ مُؤۡمِنٞ﴾ دلالت دارد که عمل شایسته اگر با ایمان شد مفید است. و چون رسول خداص در قرائت و خواندن آیات که به او وحی می‌شد قبل از اتمام وحی عجله می‌کرد برای آنکه فراموش نکند، خدا به او وحی کرده که عجله مکن و در سورۀ اعلی آیۀ 6 فرموده: ﴿سَنُقۡرِئُكَ فَلَا تَنسَىٰٓ﴾. «بزودی بر تو می‌خوانیم پس فراموش نمی‌کنی» و خدا آیات را در حافظه­ات نگه می­دارد.

و عجله سه نوع است: اول، عجله در خواندن آن پیش خودش. دوم، عجله کردن در خواندن برای دیگران و بیان برای آنان. سوم عجله در تفهم معانی آن قبل از آنکه کلام به آخر برسد زیرا توقف در أخذ ظهور لازم است تا کلام به پایان برسد و اگر استثناء و یا ضمیمۀ دیگری داشته باشد بیان شود. و یکی از نام‌های خدا حق یعنی ثابت الوجود است.

﴿وَلَقَدۡ عَهِدۡنَآ إِلَىٰٓ ءَادَمَ مِن قَبۡلُ فَنَسِيَ وَلَمۡ نَجِدۡ لَهُۥ عَزۡمٗا ١١٥ وَإِذۡ قُلۡنَا لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ ٱسۡجُدُواْ لِأٓدَمَ فَسَجَدُوٓاْ إِلَّآ إِبۡلِيسَ أَبَىٰ ١١٦ فَقُلۡنَا يَٰٓـَٔادَمُ إِنَّ هَٰذَا عَدُوّٞ لَّكَ وَلِزَوۡجِكَ فَلَا يُخۡرِجَنَّكُمَا مِنَ ٱلۡجَنَّةِ فَتَشۡقَىٰٓ ١١٧ إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعۡرَىٰ ١١٨ وَأَنَّكَ لَا تَظۡمَؤُاْ فِيهَا وَلَا تَضۡحَىٰ ١١٩﴾ [طه:115-119]

**ترجمه:** و به تحقیق پیش از این پیمانی با آدم نمودیم پس فراموش نمود و برای او تصمیم درستی نیافتیم(115) و چون به ملائکه گفتیم: برای آدم سجده کنید پس سجده کردند مگر ابلیس که خودداری کرد(116) پس گفتیم: ای آدم حقیقتاً این برای تو و زن تو دشمن است پس شما را از بهشت خارج نکند که به زحمت و مشقت میافتی(117) برای تو مقرر شده در بهشت که نه گرسنه شوی و نه برهنه(118) و محققاً تو در آن نه تشنه می‌شوی و نه در آفتاب می‌مانی(119).

**نکات:** چون رسول خداص را نهی نمود از عجله، خواست بفهماند که هر بشری دارای سهو و نسیان و احتیاج به امر و نهی دارد و لذا قصۀ حضرت آدم را آورد و سبب عداوت ابلیس با آدم به جهاتی بوده: **اول:** آنکه ابلیس حسود بوده و چون آثار نِعَم إلهی را در آدم دید به او حسد برد. **دوم:** آنکه حضرت آدم جوانی بود عالم ولی شیطان پیری بود جاهل. **سوم:** شیطان از جنس آتش بود و آدم از خاک و آب، و این دو اصل با هم مزاحمند.

﴿فَوَسۡوَسَ إِلَيۡهِ ٱلشَّيۡطَٰنُ قَالَ يَٰٓـَٔادَمُ هَلۡ أَدُلُّكَ عَلَىٰ شَجَرَةِ ٱلۡخُلۡدِ وَمُلۡكٖ لَّا يَبۡلَىٰ ١٢٠ فَأَكَلَا مِنۡهَا فَبَدَتۡ لَهُمَا سَوۡءَٰتُهُمَا وَطَفِقَا يَخۡصِفَانِ عَلَيۡهِمَا مِن وَرَقِ ٱلۡجَنَّةِۚ وَعَصَىٰٓ ءَادَمُ رَبَّهُۥ فَغَوَىٰ ١٢١ ثُمَّ ٱجۡتَبَٰهُ رَبُّهُۥ فَتَابَ عَلَيۡهِ وَهَدَىٰ ١٢٢﴾ [طه:120-122]

**ترجمه:** پس شیطان به او وسوسه کرد گفت: ای آدم آیا تو را راهنمایی کنم به درخت جاوید و بر ملکی که کهنه نشود(120) پس، از آن درخت خوردند پس عورت‌هاشان برای ایشان پیدا شد و شروع کردند که بچسبانند برخودشان از برگ درختان بهشت و نافرمانی کرد آدم پروردگارش را پس گمراه شد(121) سپس پروردگارش او را برگزید پس توبۀ او را پذیرفت و هدایتش کرد(122).

**نکات:** از ظاهر این آیات استفاده می‌شود که حضرت آدم با اینکه خدا او را نهی کرد از پیروی شیطان و دشمنی او را اعلام کرد و به او زندگی راحت عنایت کرد که در بهشت بماند نه تشنه می‌شود و نه گرسنه و نه از سرما آزار می‌بیند و نه از گرما، با همۀ اینها حضرت آدم به وعدۀ راحتی و دوام نعمت شیطان گول خورد و خدعۀ او را پذیرفت. در این صورت حمل جملۀ: ﴿وَعَصَىٰٓ ءَادَمُ رَبَّهُۥ فَغَوَىٰ﴾ را نمی‌توان بر ترک اولی نمود و برخلاف ظاهر معنی کرد، ولی می‌توان گفت: این عصیان قبل از نبوّت بوده چنانکه جملۀ: ﴿ثُمَّ ٱجۡتَبَٰهُ رَبُّهُۥ﴾ دلالت بر همین دارد.

﴿قَالَ ٱهۡبِطَا مِنۡهَا جَمِيعَۢاۖ بَعۡضُكُمۡ لِبَعۡضٍ عَدُوّٞۖ فَإِمَّا يَأۡتِيَنَّكُم مِّنِّي هُدٗى فَمَنِ ٱتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشۡقَىٰ ١٢٣ وَمَنۡ أَعۡرَضَ عَن ذِكۡرِي فَإِنَّ لَهُۥ مَعِيشَةٗ ضَنكٗا وَنَحۡشُرُهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ أَعۡمَىٰ ١٢٤ قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرۡتَنِيٓ أَعۡمَىٰ وَقَدۡ كُنتُ بَصِيرٗا ١٢٥ قَالَ كَذَٰلِكَ أَتَتۡكَ ءَايَٰتُنَا فَنَسِيتَهَاۖ وَكَذَٰلِكَ ٱلۡيَوۡمَ تُنسَىٰ ١٢٦ وَكَذَٰلِكَ نَجۡزِي مَنۡ أَسۡرَفَ وَلَمۡ يُؤۡمِنۢ بِ‍َٔايَٰتِ رَبِّهِۦۚ وَلَعَذَابُ ٱلۡأٓخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبۡقَىٰٓ ١٢٧﴾ [طه:123-127]

**ترجمه:** خدا فرمود: همه فرود آیید از آن مقام، بعضی از شما دشمن بعض دیگر است، پس هرگاه هدایتی از جانب من برای شما بیاید آنکه پیروی هدایت من کند پس نه گمراه می‌شود و نه شقی(123) و آنکه از یاد من اعراض کند محققا برای او زندگی تنگی خواهد بود و روز قیامت او را کور محشور کنیم (124) گوید: پروردگارا چرا مرا کور محشور کرده‌ای و حال آنکه من بینا بودم (125) گوید: همان­‌طورکه آیات ما برای تو آمد پس آن‌ها را فراموش کردی و بدینگونه امروز فراموش شوی(126) و بدین‌گونه کیفر دهیم هرکه را اسراف کرده و به آیات پروردگارش ایمان نیاورده و البته عذاب آخرت سخت‌تر و پاینده‌تر است(127).

**نکات:** جملۀ﴿ٱهۡبِطَا مِنۡهَا جَمِيعَۢاۖ بَعۡضُكُمۡ لِبَعۡضٍ عَدُوّٞۖ ﴾، خطاب به آدم، ذریۀ او، شیطان و فرزندان او یعنی خطاب به فریقین است نه خطاب به حوا و آدم، زیرا بعضکم لبعض عدو، برای آدم و حوا معنی ندارد. و جملۀ: ﴿فَمَنِ ٱتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشۡقَىٰ﴾، دلیل است بر اینکه ضلالت و شقاوت کسبی است نه ذاتی و هر‌کس به دنبال هدایت رود و هدایت را طلبد گمراه نشود. و جملۀ: ﴿وَمَنۡ أَعۡرَضَ...﴾ دلالت دارد که اگر در جامعه فکر خدا نباشد همواره در فشار و گرفتارند و عذاب آخرتشان بدتر و باقی‌تر است.

﴿أَفَلَمۡ يَهۡدِ لَهُمۡ كَمۡ أَهۡلَكۡنَا قَبۡلَهُم مِّنَ ٱلۡقُرُونِ يَمۡشُونَ فِي مَسَٰكِنِهِمۡۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّأُوْلِي ٱلنُّهَىٰ ١٢٨ وَلَوۡلَا كَلِمَةٞ سَبَقَتۡ مِن رَّبِّكَ لَكَانَ لِزَامٗا وَأَجَلٞ مُّسَمّٗى ١٢٩ فَٱصۡبِرۡ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ قَبۡلَ طُلُوعِ ٱلشَّمۡسِ وَقَبۡلَ غُرُوبِهَاۖ وَمِنۡ ءَانَآيِٕ ٱلَّيۡلِ فَسَبِّحۡ وَأَطۡرَافَ ٱلنَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرۡضَىٰ ١٣٠﴾ [طه:128-129]

**ترجمه:** آیا هلاک کردن ما بسیاری از نسل­‌های پیش از ایشان را موجب هدایت ایشان نگردیده که اینان در مساکن آنان راه می‌روند به تحقیق در این نشانه‌های هدایت است برای خردمندان تیزهوش(128) و اگر نبود فرمانی که از پروردگارت پیش­ترصادر شده وهم اگرنبود مدت معین­شده، عذاب لزوم می­یافت (129) پس بر آنچه می‌گویند صبر کن و در حال ستایش پروردگارت تسبیح بگو (و او را منزه بخوان) پیش از طلوع خورشید و قبل از غروب آن و بعضی از ساعات شب و اطراف روز تسبیح کن شاید خشنود گردی(130).

**نکات:** فاعل ﴿أَفَلَمۡ يَهۡدِ﴾، جملۀ ﴿كَمۡ أَهۡلَكۡنَا﴾ می‌باشد یعنی هلاک قرون قبلی باید هادی ایشان باشد چنانکه موجب عبرت ایشان می‌باشد و کلمۀ ﴿سَبَقَتۡ مِن رَّبِّكَ﴾ همان فرمان مهلتی است که برای بندگان مقرر کرده و گر نه فوری عذابشان می‌کرد. و همچنین مدتی که خدا معین نموده برای عذاب هر‌کس چه در دنیا و چه در آخرت. و جملۀ ﴿وَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ...﴾ دلالت دارد بر اوقات نماز زیرا امر ﴿سَبِّحۡ﴾ واجب است و تسبیح واجب همان نمازهایی است که قبل از طلوع خورشید یعنی نماز صبح و قبل از غروب آن یعنی نماز ظهر، عصر و بعضی از اوقات یعنی نماز مغرب و عشاء معین شده. و در اینجا اطلاق جزء بر کل شده زیرا تسبیحِ جزء نماز اطلاق بر نماز شده است. و ﴿لَعَلَّكَ تَرۡضَىٰ﴾، یعنی؛ أي «لعلك تصل إلى الدرجات العالية فترضى». یا «لعلك ترضى بما تنال من الثواب».

﴿وَلَا تَمُدَّنَّ عَيۡنَيۡكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعۡنَا بِهِۦٓ أَزۡوَٰجٗا مِّنۡهُمۡ زَهۡرَةَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا لِنَفۡتِنَهُمۡ فِيهِۚ وَرِزۡقُ رَبِّكَ خَيۡرٞ وَأَبۡقَىٰ ١٣١ وَأۡمُرۡ أَهۡلَكَ بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱصۡطَبِرۡ عَلَيۡهَاۖ لَا نَسۡ‍َٔلُكَ رِزۡقٗاۖ نَّحۡنُ نَرۡزُقُكَۗ وَٱلۡعَٰقِبَةُ لِلتَّقۡوَىٰ ١٣٢﴾ [طه:131-132]

**ترجمه:** و البتّه دیدگانت را مگشای (چشم مدوز) به سوی نعمتهای مادّی که گروههایی از ایشان را بدان بهره­مند ساخته­ایم و زینت زندگی دنیاست تا ایشان را در آن بیازماییم و روزی پروردگارت بهتر و پاینده‌تر است(131) و کسان خود را (و یا پیروان خود را) به نماز امر کن و بر آن شکیبائی کن، رزقی از تو نمی‌خواهیم ما تو را روزی می‌دهیم و عاقبت و فرجام برای پرهیزکاری است (132).

**نکات:** مقصود این است که به مال مردم و ثروت و شوکت ایشان نظر حسرت نداشته باش که اینها فتنه و موجب آزمایش و عذاب است. ابوالدرداء گفت: «الدُّنْيَا دَارُ مَنْ لا دَارَ لَهُ، وَمَالُ مَنْ لا مالَ لَهُ، وَلَهَا يَجْمَعُ مَنْ لا عَقْلَ لَهُ‏»([[156]](#footnote-156)). و دیگری گفته: «لَوْلَا حُمْقُ النَّاسِ لَخَرِبَتِ الدُّنْيَا»**([[157]](#footnote-157))**. و حضرت عیسی فرمود: «لَا تَتَّخِذُوا الدُّنْيَا رَبًّا فَتَتَّخِذَكُمْ لَهَا عَبِيدًا»**([[158]](#footnote-158))**. به رسول خداص مهمانی وارد شد، حضرت فرستاد نزد یهودی برای خرید چیزی به سلف، او گفت: این کار را نکم جز به گروی، ابو رافع گوید: حضرت زره خود را داد که ببرم نزد او گرو بگذارم([[159]](#footnote-159)) و چون طمع به مال کسی نداشت دین او پیشرفت کرد. متأسفانه مدعیان اسلام و مروجین آن، دین را وسیله‌ای برای مال دنیا قرار داده‌اند.

﴿وَقَالُواْ لَوۡلَا يَأۡتِينَا بِ‍َٔايَةٖ مِّن رَّبِّهِۦٓۚ أَوَ لَمۡ تَأۡتِهِم بَيِّنَةُ مَا فِي ٱلصُّحُفِ ٱلۡأُولَىٰ ١٣٣ وَلَوۡ أَنَّآ أَهۡلَكۡنَٰهُم بِعَذَابٖ مِّن قَبۡلِهِۦ لَقَالُواْ رَبَّنَا لَوۡلَآ أَرۡسَلۡتَ إِلَيۡنَا رَسُولٗا فَنَتَّبِعَ ءَايَٰتِكَ مِن قَبۡلِ أَن نَّذِلَّ وَنَخۡزَىٰ ١٣٤ قُلۡ كُلّٞ مُّتَرَبِّصٞ فَتَرَبَّصُواْۖ فَسَتَعۡلَمُونَ مَنۡ أَصۡحَٰبُ ٱلصِّرَٰطِ ٱلسَّوِيِّ وَمَنِ ٱهۡتَدَىٰ ١٣٥﴾ [طه:133-135].

**ترجمه:** و گفتند: چرا ازجانب پرورگارش برای ما آیتی نمی‌آورد؟ آیا دلیل روشن آنچه در کتاب‌های پیشین است برای ایشان نیامده؟(133) و اگر ما هلاک می‌کردیم ایشان را به عذابی پیش از ارسال رسول، هر آینه می‌گفتند: پروردگارا چرا نفرستادی به سوی ما رسولی تا آیات تو را پیروی کنیم پیش از آنکه خوار و رسوا شویم(134) بگو: هر یک از ما و شما منتظریم، پس منتظر باشید که به زودی خواهید دانست کیست اصحاب راه راست و چه کس هدایت یافته است (135).

**نکات:** از جملۀ: ﴿لَوۡلَا يَأۡتِينَا...﴾ معلوم می‌شود برای خاتم الأنبیاء معجزات دیگری جز قرآن نبوده که مشرکین می‌خواستند. و جملۀ ﴿لَوۡلَآ أَرۡسَلۡتَ إِلَيۡنَا رَسُولٗا﴾،دلالت دارد که با‌ فرستادن رسول حجت تمام می‌شود و دیگر پس از انبیاء احتیاج به چیزی نیست یعنی حجت دیگری نیست چنانکه در آیۀ 165 نساء نیز ذکر شده. و دیگر اینکه دلیل است بر اینکه حجت را خدا از بندگان خود می‌پذیرد اگر حجت دلیل صحیحی باشد.

سورة الأنبياء (مكية وهي مائة واثنتا عشرة آية)

سورۀ أنبیاء مکی و دارای 112 آیه می‌باشد

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

﴿ٱقۡتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمۡ وَهُمۡ فِي غَفۡلَةٖ مُّعۡرِضُونَ ١ مَا يَأۡتِيهِم مِّن ذِكۡرٖ مِّن رَّبِّهِم مُّحۡدَثٍ إِلَّا ٱسۡتَمَعُوهُ وَهُمۡ يَلۡعَبُونَ ٢ لَاهِيَةٗ قُلُوبُهُمۡۗ وَأَسَرُّواْ ٱلنَّجۡوَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ هَلۡ هَٰذَآ إِلَّا بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡۖ أَفَتَأۡتُونَ ٱلسِّحۡرَ وَأَنتُمۡ تُبۡصِرُونَ ٣﴾ [الأنبیاء:1-3]

**ترجمه:** به نام خدای رحمن رحیم. برای مردم حسابشان نزدیک شده و ایشان در حال غفلت اعراض کنند(1) ایشان را هیچ­پند تازه‌ای از سوی پروردگارشان نمی‌آید مگر اینکه آن را شنیده و به بازی سرگرمند (2) در حالی که دل‌هاییشان به لهو مشغول است، و ستمگران راز را پنهان کردند (رازشان این بود) که آیا این شخص جز بشری است مانند شما چرا به سحر رو می‌آورید درحالی که شما می‌بینید(3).

**نکات:** ﴿ٱقۡتَرَبَ...﴾ دلالت دارد که قیامت نزدیک شده اگر کسی بگوید: چگونه نزدیک شده و حال آنکه شاید ده هزار سال دیگر نیاید؟ جواب این است که آنچه نزد ما دور باشد، نزد خدا نزدیک است. ﴿وَإِنَّ يَوۡمًا عِندَ رَبِّكَ كَأَلۡفِ سَنَةٖ مِّمَّا تَعُدُّونَ﴾. وبه اضافه آینده هر قدر دور باشد نزدیک است. «كُلُّ مَا هُوَ آتٍ قَرِیب»!([[160]](#footnote-160)) شاعر راجع به ممدوح خود می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فلا زال ما تهواه أقرب من غد |  | ولا زال ما تخشاه أبعد من أمس |

ثالثاً: معامله‌ای که موقت به وقتی باشد و نصف بیشتر آن وقت گذشته باشد می‌گویند: مدت انقضاء آن نزدیک است و مدت تکلیف آینده کمتر از گذشته است. و جملۀ: ﴿مِّن ذِكۡرٖ مِّن رَّبِّهِم مُّحۡدَثٍ﴾، دلالت دارد که قرآن حادث است([[161]](#footnote-161)). و مقصود از جملۀ: ﴿وَأَسَرُّواْ ٱلنَّجۡوَى...﴾ این است که به طور پنهانی با هم مشاوره می‌کردند که چگونه رسول خداص را هو کنند و به چه بهانه او را بکوبند، **یکی:** از بهانه‌ها این بود که او بشری است مانند شما. **دوم:** اینکه او سحری آورده. **سوم:** اینکه سخنان رکیکی مانند خواب‌های آشفته آورده. **چهارم:** او شاعر است. **پنجم:** چرا معجزۀ سایر انبیاء را ندارد. خدای تعالی در آیات جواب هر‌یک را داده است.

﴿قَالَ رَبِّي يَعۡلَمُ ٱلۡقَوۡلَ فِي ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ٤ بَلۡ قَالُوٓاْ أَضۡغَٰثُ أَحۡلَٰمِۢ بَلِ ٱفۡتَرَىٰهُ بَلۡ هُوَ شَاعِرٞ فَلۡيَأۡتِنَا بِ‍َٔايَةٖ كَمَآ أُرۡسِلَ ٱلۡأَوَّلُونَ ٥ مَآ ءَامَنَتۡ قَبۡلَهُم مِّن قَرۡيَةٍ أَهۡلَكۡنَٰهَآۖ أَفَهُمۡ يُؤۡمِنُونَ ٦﴾ [الأنبیاء:4-6]

**ترجمه:** گوید: پروردگارم می‌داند گفتار در آسمان و زمین را و او شنوای داناست (4) بلکه گفتند: خواب‌های آشفته و پراکنده است بلکه آن را به دروغ ساخته است بلکه او شاعر است پس برای ما آیتی را بیاورد همچنانکه پیشینیان (با نشانه­هایی) فرستاده شدند (5) پیش از ایشان نیز هر قریه‌ای که هلاکش کردیم ایمان نیاورد آیا ایشان ایمان می‌آورند(6).

**نکات:** چون همۀ احتمالات خود را برای کوبیدن رسول خداص بیان کردند و مؤثر نشد در آخر گفتند: ﴿فَلۡيَأۡتِنَا بِ‍َٔايَةٖ كَمَآ أُرۡسِلَ ٱلۡأَوَّلُونَ﴾. حق‌تعالی در جواب ایشان فرموده: امّتان قبل که آن آیات را دیدند ایمان نیاوردند آیا شما ایمان می‌آورید و چون شما سرکش‌ترید و ایمان نخواهید آورد پس خواستن و آوردن چنان آیات بی‌نتیجه است.

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا قَبۡلَكَ إِلَّا رِجَالٗا نُّوحِيٓ إِلَيۡهِمۡۖ فَسۡ‍َٔلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ إِن كُنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ٧ وَمَا جَعَلۡنَٰهُمۡ جَسَدٗا لَّا يَأۡكُلُونَ ٱلطَّعَامَ وَمَا كَانُواْ خَٰلِدِينَ ٨ ثُمَّ صَدَقۡنَٰهُمُ ٱلۡوَعۡدَ فَأَنجَيۡنَٰهُمۡ وَمَن نَّشَآءُ وَأَهۡلَكۡنَا ٱلۡمُسۡرِفِينَ ٩ لَقَدۡ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكُمۡ كِتَٰبٗا فِيهِ ذِكۡرُكُمۡۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ ١٠﴾ [الأنبیاء:7-10]

**ترجمه:** و پیش از تو نفرستادیم مگر مردانی را که به سوی ایشان وحی می‌کردیم، پس اگر نمی‌دانید از اهل کتاب سؤال کنید(7) و ایشان را جسدی که طعام نخورند قرار ندادیم و ایشان جاوید نبودند(8) سپس وعدۀ عذاب خود به ایشان را راست نمودیم پس ایشان را با هر‌کس که خواستیم نجات دادیم و مسرفین را هلاک نمودیم(9) به تحقیق که نازل کردیم به سوی شما کتابی را که در آن ذکر شما است پس آیا تعقل ندارید(10).

**نکات:** ﴿إِلَّا رِجَالٗا﴾جواب از اعتراض بر بشریّت رسول خداص است یعنی؛ تمام رسولان ما مردانی بودن از جنس بشر. و مقصود از ﴿فَسۡ‍َٔلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ...﴾ سؤال از اهل کتاب یعنی سؤال از یهود و نصاری است که ایشان اقرار دارند هر پیامبری بشر بوده. اگر کسی بگوید: اهل کتاب دشمن اسلام بوده چگونه خدا امر نموده مسلمین و یا مشرکین به ایشان رجوع کنند؟ جواب این است که در این مسئله به خصوصه که پیامبران بشر بوده به ایشان رجوع نموده نه در مسائل دیگر. پس این سؤال در موضوع بشر بودن پیامبر است و شامل موضوعات دیگر نمی‌شود. و اهل کتاب نمی‌توانستند این مسئله را پنهان کنند. بعضی گفته‌اند: مقصود از اهل الذکر اهل قرآن و یا علی بن ابی طالب است، و این صحیح نیست زیرا مشرکین که خدا و رسول او را قبول ندارند قرآن او را نیز قبول ندارند، پس امر به رجوع اهل قرآن لغو و مردود ایشان بوده است! کسی که رسول خداص را قبول ندارد چگونه علی را قبول دارد و او را قاضی قرار دهد؟! آیا آنکه در تفسیر چنین مطالبی را می‌آورد تعقل ندارد. و ﴿إِن كُنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ﴾دلالت بر لزوم تعلم دارد یعنی برای آنکه عالم شوید بپرسید. بعضی این آیه را دلیل بر تقلید آورده‌اند در حالی که **اولاً:** تقلید برای عالم شدن نیست و اگر تقلید برای علم بود همۀ مقلدین باید علامه شده باشند، و آیه فرموده: بپرسید تا بدانید. و **ثانیاً**: آیۀ فوق چنانکه ذکر شد اصلا به موضوع تقلید در مسائل فروع و احکامی که ایشان می‌گویند مربوط نیست.

﴿وَكَمۡ قَصَمۡنَا مِن قَرۡيَةٖ كَانَتۡ ظَالِمَةٗ وَأَنشَأۡنَا بَعۡدَهَا قَوۡمًا ءَاخَرِينَ ١١ فَلَمَّآ أَحَسُّواْ بَأۡسَنَآ إِذَا هُم مِّنۡهَا يَرۡكُضُونَ ١٢ لَا تَرۡكُضُواْ وَٱرۡجِعُوٓاْ إِلَىٰ مَآ أُتۡرِفۡتُمۡ فِيهِ وَمَسَٰكِنِكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تُسۡ‍َٔلُونَ ١٣ قَالُواْ يَٰوَيۡلَنَآ إِنَّا كُنَّا ظَٰلِمِينَ ١٤ فَمَا زَالَت تِّلۡكَ دَعۡوَىٰهُمۡ حَتَّىٰ جَعَلۡنَٰهُمۡ حَصِيدًا خَٰمِدِينَ ١٥ وَمَا خَلَقۡنَا ٱلسَّمَآءَ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا بَيۡنَهُمَا لَٰعِبِينَ ١٦﴾ [الأنبیاء:11-16]

**ترجمه:** و چه بسیار قریه‌ای را که (اهل) آن ستمگر بود در هم شکستیم و پس از آن قوم دیگر را پدید آوردیم(11) پس چون عذاب ما را احساس کردند ناگهان از دیارشان می‌گریختند(12) مگریزید و برگردید به رفاه و تنعّمی که درآن بودید و به سوی مسکن‌هایتان، شاید مورد سؤال شوید (13) گفتند: ای وای بر ما که ما ستمگر بودیم(14) پس همواره این ندایشان بود تا ایشان را درو شده و خاموش نمودیم(15) و آسمان و زمین و ما بین آنها را بازیکنان نیافریدیم (16).

**نکات:** مقصود از ﴿قَرۡيَةٖ﴾، اهل آنست. و مقصود از کلمۀ ﴿بَأۡسَنَآ﴾ عذاب استیصال و یا عذاب دنیوی از قبیل گرانی و خشکی و قحطی و تسلط اشرار و... می­باشد ﴿وَمَا خَلَقۡنَا ٱلسَّمَآءَ وَٱلۡأَرۡضَ...﴾ دلالت دارد بر اینکه خلقت جهان تصادفی و بی‌هدف نیست و بلکه هدف و حکمتی دارد و آن هدف و حکمت رسیدن بشر است به کمال و ورود او به قیامت برای کیفر و ثواب.

﴿لَوۡ أَرَدۡنَآ أَن نَّتَّخِذَ لَهۡوٗا لَّٱتَّخَذۡنَٰهُ مِن لَّدُنَّآ إِن كُنَّا فَٰعِلِينَ ١٧ بَلۡ نَقۡذِفُ بِٱلۡحَقِّ عَلَى ٱلۡبَٰطِلِ فَيَدۡمَغُهُۥ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٞۚ وَلَكُمُ ٱلۡوَيۡلُ مِمَّا تَصِفُونَ ١٨ وَلَهُۥ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ وَمَنۡ عِندَهُۥ لَا يَسۡتَكۡبِرُونَ عَنۡ عِبَادَتِهِۦ وَلَا يَسۡتَحۡسِرُونَ ١٩ يُسَبِّحُونَ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ لَا يَفۡتُرُونَ ٢٠﴾ [الأنبیاء:17-20]

**ترجمه:** اگر ارادۀ ما بازی گرفتن بود، از نزد خود گرفته بودیم اگر بازیگر بودیم (17) بلکه می‌اندازیم حق را بر باطل که آن را درهم می‌شکند که یکباره باطل زائل می‌شود و برای شما وای از آنچه وصف می‌کنید(18) و ملک اوست هر‌که در آسمان‌ها وزمین است و آنان که نزد اویند از عبادت او سرکشی ندارند و خسته و مانده نمی‌شوند(19) شب و روز تسبیح می‌کنند و سست نمی‌شوند(20).

**نکات:** کلمۀ ﴿لَوۡ﴾ در جملۀ: ﴿لَوۡ أَرَدۡنَآ...﴾برای امتناع است یعنی چنین چیزی که لهو باشد از ما ممتنع است و اگر بنا باشد که لهوی را مرتکب شویم باید از نزد ما به وجود آید واین هم که نشدنی است. و درجملۀ: ﴿بَلۡ نَقۡذِفُ...﴾ تشبیه نموده حق را به سنگ محکم و باطل را به کلوخ که چون سنگ را بر کلوخ بیندازند آن کلوخ از هم می‌پاشد. و مقصود از جملۀ: ﴿مِمَّا تَصِفُونَ﴾ همان اوصافی است که مشرکین و یا مادیین برای خالق جهان قائلند از قبیل عدم حکمت و عدم تدبیر و لهو و تصادف و هرج و مرج. و مقصود از جملۀ: ﴿وَمَنۡ عِندَهُۥ...﴾ فرشتگانند.

﴿أَمِ ٱتَّخَذُوٓاْ ءَالِهَةٗ مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ هُمۡ يُنشِرُونَ ٢١ لَوۡ كَانَ فِيهِمَآ ءَالِهَةٌ إِلَّا ٱللَّهُ لَفَسَدَتَاۚ فَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ رَبِّ ٱلۡعَرۡشِ عَمَّا يَصِفُونَ ٢٢ لَا يُسۡ‍َٔلُ عَمَّا يَفۡعَلُ وَهُمۡ يُسۡ‍َٔلُونَ ٢٣ أَمِ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةٗۖ قُلۡ هَاتُواْ بُرۡهَٰنَكُمۡۖ هَٰذَا ذِكۡرُ مَن مَّعِيَ وَذِكۡرُ مَن قَبۡلِيۚ بَلۡ أَكۡثَرُهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ٱلۡحَقَّۖ فَهُم مُّعۡرِضُونَ ٢٤ وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِيٓ إِلَيۡهِ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدُونِ ٢٥﴾ [الأنبیاء:21-25]

**ترجمه:** بلکه خدایانی از زمین گرفته‌اند که آنان زنده می‌کنند(21) اگر در آسمان و زمین خدایانی غیرخدا بود هر آینه فاسد شده بودند پس منزه است خدای پروردگار عرش از آنچه وصف می‌کنند(22) خدا از آنچه می‌کند مسؤول نیست و ایشان مسؤولند(23) آیا غیر او خدایانی گرفته‌اند بگو برهان خود را بیاورید این است ذکر کسانی که با منند و ذکر کسانی که پیش از منند بلکه اکثر ایشان حق را نمی‌دانند که اعراض دارند(24) و پیش ازتو رسولی نفرستادیم مگر اینکه به سوی او وحی نمودیم که إلهی جز من نیست پس مرا عبادت کنید(25).

**نکات:** این آیات در اثبات توحید و نفی شرک است. و جملۀ: ﴿لَوۡ كَانَ فِيهِمَآ ءَالِهَةٌ إِلَّا ٱللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾ دلالت دارد بر دلیل تمانع و آن اینست که ﴿إِلَّا ٱللَّهُ﴾ بمعنی؛ غیر الله است یعنی اگر غیر یک خدای کامل الذات قادر مطلق خدایانی باشد اگر هر یک آنان خلقت چیزی را بخواهد و دیگری نخواهد، پس اگر مراد هر دو واقع شود لازم می‌آید جمع ضدّین، و اگر مراد یکی واقع شود و از دیگری واقع نشود لازم می‌آید عجز دیگری و عجز نقص است و بر قادر مطلق روانیست. ثالثا آیا یکی از این دو قادر است بر دفع دیگری یا نیست اگر قادر باشند نقص هر دو لازم می‌آید و اگر قادر نباشند باز نقص هر دو لازم می‌آید، و همچنین در موجودات تمانع دارد و فساد لازم می‌آید. و جملۀ: ﴿لَا يُسۡ‍َٔلُ عَمَّا يَفۡعَلُ﴾ دلالت دارد که او مسؤول از فعل خود نیست زیرا چه کس می‌تواند او را مؤاخذه کند؟ و یا نعوذ بالله او را عقاب کند؟! و مقصود از جملۀ: ﴿هَٰذَا ذِكۡرُ مَن مَّعِيَ وَذِكۡرُ مَن قَبۡلِي﴾، این است که این استدلال ذکر من و ذکر انبیای قبل از من است.

﴿وَقَالُواْ ٱتَّخَذَ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَلَدٗاۗ سُبۡحَٰنَهُۥۚ بَلۡ عِبَادٞ مُّكۡرَمُونَ ٢٦ لَا يَسۡبِقُونَهُۥ بِٱلۡقَوۡلِ وَهُم بِأَمۡرِهِۦ يَعۡمَلُونَ ٢٧ يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡ وَلَا يَشۡفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ٱرۡتَضَىٰ وَهُم مِّنۡ خَشۡيَتِهِۦ مُشۡفِقُونَ ٢٨ ۞وَمَن يَقُلۡ مِنۡهُمۡ إِنِّيٓ إِلَٰهٞ مِّن دُونِهِۦ فَذَٰلِكَ نَجۡزِيهِ جَهَنَّمَۚ كَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلظَّٰلِمِينَ ٢٩﴾ [الأنبیاء:26-29]

**ترجمه:** و گفتند: خدای رحمن فرزند گرفته، منزّه است او بلکه بندگانی گرامیند (26) در گفتار، بر او سبقت نگیرند (پیرو اویند) و آنان به امر او عمل می‌کنند(27) او می‌داند جلو و عقب و آینده و گذشتۀ ایشان را و به جز برای کسی که او بپسندد شفاعت نمی‌کنند و ایشان از ترس او هراسناکند(28) و هرکس از ایشان بگوید غیراز خدا من هم معبودی هستم! پس او را به دوزخ پاداش می‌دهیم؛ بدینگونه پاداش می‌دهیم ستمگران را(29).

**نکات:** عده‌ای از آن جمله طائفۀ خزاعه گفتند: فرشتگان فرزندان خدایند. حق‌تعالی فرموده خدا منزه است زیرا فرزند باید شبیه به پدر باشد و ممکن الوجود با واجب الوجود شباهتی ندارد. به اضافه اگر در بعضی از وجوه شبیه به او باشد، باید در بعضی از وجوه دیگر مخالف او باشد و ما به المشابهۀ غیر ما به الممایزۀ و در این صورت در ذات حق ترکیب لازم می‌آید. به اضافه ذات حق را داخل و خارج نیست تا فرزند از او خارج شود، و او شهوت ندارد. سپس فرموده ملائکه بندگان گرامیند که در گفتار از خدای تعالی جلو نمی‌افتند و به فرمان او اطاعت دارند. و این دلیل بر عصمت ملائکه می‌باشد. و اینکه فرموده ﴿وَمَن يَقُلۡ مِنۡهُمۡ إِنِّيٓ إِلَٰهٞ﴾، دلیل بر اختیار ملائکه می‌باشد. و ملائکه برای کسی شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی که خدا از او خشنود باشد و او را برای ملائکه تعیین نماید زیرا آنکه ظاهر و باطن بنده و گذشته و آیندۀ بنده را می‌داند فقط خداست نه ملائکه به دلیل جملۀ ﴿يَعۡلَمُ...﴾ ضمنا از این آیه شفاعت اولیاء استفاده نمی‌شود و نمی‌توان غیر ملائکه را به ملائکه قیاس نمود و گفت: چون در آیه ذکر شده ملائکه شفاعت می‌کنند پس اولیاء از بشر نیز شفاعت می‌کنند یا چون ملائکه قبض روح می‌کنند پس اولیاء بشری نیز می‌توانند قبض روح کنند! و این شفاعت ملائکه در اینجا ممکن است مقصود ابلاغ رحمت خدا به وسیلۀ ایشان باشد، و یا ممکن است مقصود همان استغفار ملائکه در دنیا برای مؤمنین باشد چنانکه در بعضی از آیات ذکر شده. و در تفسیر ﴿إِلَّا لِمَنِ ٱرۡتَضَىٰ﴾ از ابن عباس نقل شده که فرموده: ﴿لِمَنِ ٱرۡتَضَىٰ﴾ أي؛ لمن قال لا إله الله وشفاعتهم الاستغفار**([[162]](#footnote-162))**.

﴿أَوَ لَمۡ يَرَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَنَّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ كَانَتَا رَتۡقٗا فَفَتَقۡنَٰهُمَاۖ وَجَعَلۡنَا مِنَ ٱلۡمَآءِ كُلَّ شَيۡءٍ حَيٍّۚ أَفَلَا يُؤۡمِنُونَ ٣٠ وَجَعَلۡنَا فِي ٱلۡأَرۡضِ رَوَٰسِيَ أَن تَمِيدَ بِهِمۡ وَجَعَلۡنَا فِيهَا فِجَاجٗا سُبُلٗا لَّعَلَّهُمۡ يَهۡتَدُونَ ٣١ وَجَعَلۡنَا ٱلسَّمَآءَ سَقۡفٗا مَّحۡفُوظٗاۖ وَهُمۡ عَنۡ ءَايَٰتِهَا مُعۡرِضُونَ ٣٢ وَهُوَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ وَٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَۖ كُلّٞ فِي فَلَكٖ يَسۡبَحُونَ ٣٣﴾

[الأنبیاء:30-33]

**ترجمه:** آیا آنان که کافرند آسمان‌ها و زمین را ندیدند که بسته و متصل به هم بودند پس گشودیم آنها را و از آب هرچیز زنده را قرار دادیم پس آیا ایمان نمی‌آورند(30) و در زمین کوه‌ها پا بر جا قرار دادیم که مبادا ایشان را تکان دهد و در آن راه‌های وسیع قرار دادیم تا ایشان راه یابند(31) و آسمان را سقفی محفوظ قرار دادیم و ایشان از نشانه‌های قدرتی که در آسمان است اعراض کرده‌اند(32) و او آن کسی است که شب و روز و خورشید و ماه را آفرید که هر یک در مدار خود شنا می‌کنند(33).

**نکات:** رتق و فتق آسمان‌ها و زمین در اول خلقت چنین بوده که در ابتدا مانند دودی به هم اتصال داشته و به تدریج به قدرت الهی از هم جدا شده و یا اینکه به واسطۀ بارش باران مه برطرف شده و جدائی آسمان و زمین نمودار شده و زمین به واسطۀ روییدن اشجار و گیاهان از آن صلابتی که داشته خلل و فرجی پیدا کرده است. و جملۀ: ﴿أَن تَمِيدَ بِهِمۡ﴾ دلالت دارد که اگر کوه‌های مرتفع نباشند زمین مضطرب شده و اهل خود را مضطرب می‌کند. و جملۀ ﴿وَهُمۡ عَنۡ ءَايَٰتِهَا مُعۡرِضُونَ﴾ دلالت دارد بر ذمِّ کسانی که تفکر و تأمل در کیفیت خلقت و سیر منظم آسمان‌ها و کروات ندارند. پس باید هر مکلفی از علم نجوم مقداری فراگیرد و از آیات قدرت خدا در آسمان‌ها مطلع گردد تا بهتر خدا را بشناسد چنانکه از حضرت رضا نیز نقل شده که: «مَنْ لَم یَعرِفْ الْـهَیئَةَ وَالتَشْرِیْحَ فَهُوَ عَنِینٌ فِي مَعْرِفَةِ اللهِ»**([[163]](#footnote-163))**. و ﴿يَسۡبَحُونَ﴾ دلالت دارد بر گردش کروات بالا.

﴿وَمَا جَعَلۡنَا لِبَشَرٖ مِّن قَبۡلِكَ ٱلۡخُلۡدَۖ أَفَإِيْن مِّتَّ فَهُمُ ٱلۡخَٰلِدُونَ ٣٤ كُلُّ نَفۡسٖ ذَآئِقَةُ ٱلۡمَوۡتِۗ وَنَبۡلُوكُم بِٱلشَّرِّ وَٱلۡخَيۡرِ فِتۡنَةٗۖ وَإِلَيۡنَا تُرۡجَعُونَ ٣٥﴾ [الأنبیاء:34-35]

**ترجمه:** و ما پیش از تو برای هیچ بشری ماندن در دنیا را قرار ندادیم آیا اگر تو بمیری ایشان جاوید می‌مانند(34) هر نفسی چشندۀ مرگ است و شما را به شر و خیر برای امتحان می‌آزماییم و به سوی ما رجوع داده می‌شوید(35).

**نکات:** کفار مکّه تمنای مرگ رسول خداص را داشتند حق‌تعالی در جواب تمنای ایشان فرموده اگر تو بمیری ایشان نیز می‌میرند و این برای تو عیبی نیست. و جملۀ: ﴿وَمَا جَعَلۡنَا لِبَشَرٖ مِّن قَبۡلِكَ ٱلۡخُلۡدَ﴾ دلالت دارد بر اینکه تمام افراد بشر قبل از رسول خداص مرده‌اند زیرا بشر نکرۀ در سیاق نفی و مفید عموم است، پس می‌فهماند که تمام انبیاء‡ از دنیا رفته‌اند چه موسی، چه عیسی، چه خضر و چه الیاس؛ پس آنچه در اخبار آحادی بین عوام مشهور شده که فلان پیامبر زنده است تماما ضد این آیه می‌باشد و تمام آن کذب است. در تاریخ آمده چون رسول خداص از دنیا رحلت کرد عمر وارد سقیفه شد و دید انصار جمع شده‌اند برای انتخاب خلیفه، او شمشیر خود را کشید و گفت: محمدص رسول خدا نمرده است! تا اینکه ابوبکر رسید و سخن عمر را رد کرد و گفت: محمد می‌میرد و خدا فرموده: ﴿إِنَّكَ مَيِّتٞ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ﴾([[164]](#footnote-164)). به هر حال می‌گویند: پیامبر و امام نمی‌میرند و سخن عمر را پسندیده و از او تقلید کرده‌اند([[165]](#footnote-165)).

﴿وَإِذَا رَءَاكَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَٰذَا ٱلَّذِي يَذۡكُرُ ءَالِهَتَكُمۡ وَهُم بِذِكۡرِ ٱلرَّحۡمَٰنِ هُمۡ كَٰفِرُونَ ٣٦ خُلِقَ ٱلۡإِنسَٰنُ مِنۡ عَجَلٖۚ سَأُوْرِيكُمۡ ءَايَٰتِي فَلَا تَسۡتَعۡجِلُونِ ٣٧ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا ٱلۡوَعۡدُ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ٣٨ لَوۡ يَعۡلَمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ حِينَ لَا يَكُفُّونَ عَن وُجُوهِهِمُ ٱلنَّارَ وَلَا عَن ظُهُورِهِمۡ وَلَا هُمۡ يُنصَرُونَ ٣٩ بَلۡ تَأۡتِيهِم بَغۡتَةٗ فَتَبۡهَتُهُمۡ فَلَا يَسۡتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمۡ يُنظَرُونَ ٤٠﴾ [الأنبیاء:36-40]

**ترجمه:** و آنان که کافر شدند زمانی که تو را ببینند، نمی‌گیرند تو را مگر باستهزاء (و می‌گویند) آیا این است که خدایان شما را(به بدی) یاد می‌کند، در حالی که خودشان به ذکر خدای رحمن کافرند(36) انسان از شتاب آفریده شده به زودی آیاتم را به شما می‌نمایانم پس از من عجله(درعذاب) را مخواهید(37) و می‌گویند: چه وقت است این وعده اگر شما راستگوئید(38) اگر آنان که کافر شده بدانند هنگامی را که نه از جلو خود آتش را دفع می‌کنند و نه از عقب سرشان و نه ایشان یاری می‌شوند(39) بلکه آیات عذاب ناگهان بیایدشان که مبهوتشان کند که ردِّ آن را نتوانند و ایشان مهلت داده نشوند(40).

**نکات:** کفار مکه چون رسول خداص را می‌دیدند به طور استهزاء و تحقیر به هم می‌گفتند: این است که خدایان شما را به بدی یاد می‌کند و میل نداشتند محمد به خدایان ایشان انکار ورزد در حالی که به خدای عالم قادر واحد کفر می‌ورزیدند. ولی باید دانست زمان ما بدتر از زمان جاهلیت و مردم ما بدتر از مردم آن زمانند زیرا چون به واسطۀ یکی از آیات قرآن یکی از خرافات ایشان را کسی رد کند استهزاء می‌کنند و می‌گویند: این ‌همه علماء نفهمیدند و فقط این فهمیده است! و به همین بهانه‌ها از سخن حق اعراض می‌کنند.

﴿وَلَقَدِ ٱسۡتُهۡزِئَ بِرُسُلٖ مِّن قَبۡلِكَ فَحَاقَ بِٱلَّذِينَ سَخِرُواْ مِنۡهُم مَّا كَانُواْ بِهِۦ يَسۡتَهۡزِءُونَ ٤١ قُلۡ مَن يَكۡلَؤُكُم بِٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ مِنَ ٱلرَّحۡمَٰنِۚ بَلۡ هُمۡ عَن ذِكۡرِ رَبِّهِم مُّعۡرِضُونَ ٤٢ أَمۡ لَهُمۡ ءَالِهَةٞ تَمۡنَعُهُم مِّن دُونِنَاۚ لَا يَسۡتَطِيعُونَ نَصۡرَ أَنفُسِهِمۡ وَلَا هُم مِّنَّا يُصۡحَبُونَ ٤٣ بَلۡ مَتَّعۡنَا هَٰٓؤُلَآءِ وَءَابَآءَهُمۡ حَتَّىٰ طَالَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡعُمُرُۗ أَفَلَا يَرَوۡنَ أَنَّا نَأۡتِي ٱلۡأَرۡضَ نَنقُصُهَا مِنۡ أَطۡرَافِهَآۚ أَفَهُمُ ٱلۡغَٰلِبُونَ ٤٤﴾ [الأنبیاء:41-44]

**ترجمه:** و به تحقیق به پیامبران پیش از تو نیز استهزاء شد پس به آنانکه مسخره کردند نازل شد نتیجۀ آنچه استهزاء می‌کردند(41) بگو: کیست که شما را به شب و روز حفظ می‌کند از (غضب خدای) رحمن؟ بلکه ایشان از یاد پروردگارشان اعراض می‌کنند(42) آیا برای ایشان خدایانی است که ایشان را از عذاب ما نگه می‌دارند، آنها یاری خودشان را نتوانند و نه از طرف ما یاری شوند (43) بلکه ایشان و پدرانشان را بهره دادیم تا عمرشان دراز شد آیا نمی‌بینند که ما می‌پردازیم به زمین و از اطراف آن کم می‌کنیم آیا ایشان پیروزند(44).

**نکات:** جملۀ: ﴿وَلَقَدِ ٱسۡتُهۡزِئَ...﴾ تسلیتی است برای رسول خداص که بداند تمام انبیاء استهزاء شده و همچنین برای دانشمندان حقگو که بدانند همیشه مردم با حقگویان ستیزه داشته و استهزا می‌کرده‌اند. و دیگر اینکه نترسند و بدانند که حافظ در شب و روز فقط خداست و ایشان را از آسیب بد خواهان حفظ می‌کند به دلیل جملۀ: ﴿مَن يَكۡلَؤُكُم...﴾. و مقصود از: ﴿نَأۡتِي ٱلۡأَرۡضَ نَنقُصُهَا...﴾ که در اینجا و در سورۀ رعد آیۀ 41 ذکر شده همان سلطنت و شوکت زمین است که حق‌تعالی به عده‌ای می‌دهد و در اثر عدم لیاقت ایشان عدۀ دیگری که لائق هستند به وجود می‌آورد و به تدریج از ایشان می‌گیرد.

﴿قُلۡ إِنَّمَآ أُنذِرُكُم بِٱلۡوَحۡيِۚ وَلَا يَسۡمَعُ ٱلصُّمُّ ٱلدُّعَآءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ ٤٥ وَلَئِن مَّسَّتۡهُمۡ نَفۡحَةٞ مِّنۡ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَٰوَيۡلَنَآ إِنَّا كُنَّا ظَٰلِمِينَ ٤٦ وَنَضَعُ ٱلۡمَوَٰزِينَ ٱلۡقِسۡطَ لِيَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ فَلَا تُظۡلَمُ نَفۡسٞ شَيۡ‍ٔٗاۖ وَإِن كَانَ مِثۡقَالَ حَبَّةٖ مِّنۡ خَرۡدَلٍ أَتَيۡنَا بِهَاۗ وَكَفَىٰ بِنَا حَٰسِبِينَ ٤٧﴾ [الأنبیاء:45-47]

**ترجمه:** بگو: فقط شما را به وحی (یعنی به کلمات قرآن) می‌ترسانم و قوم کر نمی‌شنوند دعوت را هرگاه انذار شوند(45) و اگر بوئی یا وزشی از عذاب پروردگارت ایشان را برسد البته خواهند گفت: ای وای بر ما به درستی که ما ستمگر بودیم(46) و میزان‌های عدالت را برای روز قیامت می‌گذاریم پس به کسی هیچ چیزی ستم نشود و اگر(عمل) هموزن حبه‌ای از خردل باشد آن را بیاوریم و کافی است که ما حساب کننده‌ایم(47).

**نکات:** جملۀ: ﴿إِنَّمَآ أُنذِرُكُم بِٱلۡوَحۡيِ﴾ دلالت دارد که انذار و دعوت رسول خداص فقط به توسط قرآن است و دلالت دارد که هر‌کس طالب هدایت بوده فقط به واسطۀ قرآن می‌تواند بفهمد و هدایت شود. و مقصود از میزان، عدالت الهی است و یا حقیقتا میزانی است دارای دو کفه. و جملۀ: ﴿وَكَفَىٰ بِنَا حَٰسِبِينَ﴾ دلالت دارد که فقط خدا محاسب اعمال بندگان است نه انبیاء، نه اولیاء و نه دیگران به دلیل کلمۀ: ﴿وَكَفَىٰ﴾.

﴿وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَا مُوسَىٰ وَهَٰرُونَ ٱلۡفُرۡقَانَ وَضِيَآءٗ وَذِكۡرٗا لِّلۡمُتَّقِينَ ٤٨ ٱلَّذِينَ يَخۡشَوۡنَ رَبَّهُم بِٱلۡغَيۡبِ وَهُم مِّنَ ٱلسَّاعَةِ مُشۡفِقُونَ ٤٩ وَهَٰذَا ذِكۡرٞ مُّبَارَكٌ أَنزَلۡنَٰهُۚ أَفَأَنتُمۡ لَهُۥ مُنكِرُونَ ٥٠﴾

[الأنبیاء:48-50]

**ترجمه:** و به تحقیق موسی و هارون را کتابی دادیم که فاروق بین حق، باطل، روشنی و تذکری بود برای پرهیزگاران(48) آنان که به پنهانی از پروردگار خود می‌‌ترسند و ایشان از ساعت قیامت هراسانند(49) و این قرآن تذکری است با برکت که آن را نازل نموده‌ایم آیا شما آن را انکار دارید(50).

**نکات:** از کلمات **الفرقان**، **ضیاء** و **ذکر** معلوم می‌شود که تورات حضرت موسی مانند قرآن فارق بین حق، باطل و دارای نورانیّت علمی، هدایت و تذکری بوده برای پرهیزگاران، ولی متأسفانه از بین رفته و یا تحریف شده است. و جملۀ: ﴿وَهَٰذَا ذِكۡرٞ مُّبَارَكٌ...﴾ دلالت دارد که قرآن با چنین اوصافی که هم معجزه و هم دارای فصاحت، هدایت و روح حیات و با برکت است چگونه انکار آن می‌کنید؟ پس استفهام در اینجا استفهام توبیخی و تقریعی است.

﴿وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَآ إِبۡرَٰهِيمَ رُشۡدَهُۥ مِن قَبۡلُ وَكُنَّا بِهِۦ عَٰلِمِينَ ٥١ إِذۡ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوۡمِهِۦ مَا هَٰذِهِ ٱلتَّمَاثِيلُ ٱلَّتِيٓ أَنتُمۡ لَهَا عَٰكِفُونَ ٥٢ قَالُواْ وَجَدۡنَآ ءَابَآءَنَا لَهَا عَٰبِدِينَ ٥٣ قَالَ لَقَدۡ كُنتُمۡ أَنتُمۡ وَءَابَآؤُكُمۡ فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ ٥٤ قَالُوٓاْ أَجِئۡتَنَا بِٱلۡحَقِّ أَمۡ أَنتَ مِنَ ٱللَّٰعِبِينَ ٥٥ قَالَ بَل رَّبُّكُمۡ رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ ٱلَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا۠ عَلَىٰ ذَٰلِكُم مِّنَ ٱلشَّٰهِدِينَ ٥٦﴾

[الأنبیاء:51-56]

**ترجمه:** و به تحقیق که از پیش، به ابراهیم هدایت و تمیزش را دادیم و به او دانا بودیم(51) هنگامی که به پدر و قوم خود گفت: این مجسمه‌ها چیست که شما برای پرستش آنها اعتکاف دارید(52) گفتند: یافته‌ایم پدران خود را که آنها را پرستش می‌کردند(53) گفت: محققاً خود شما و پدرانتان در گمراهی آشکار بوده‌اید(54) گفتند: آیا آمدی برای ما حق را آورده‌ای و یا تو از بازی کنانی(55) گفت: بلکه پروردگار شما پروردگار آسمان‌ها و زمین است آنکه آنها را از نیستی به وجود آورده و من بر این مراتب از گواهانم(56).

**نکات:** مقصود از جملۀ: ﴿رُشۡدَهُۥ مِن قَبۡلُ﴾، نمو فکری و بدنی او می‌باشد قبل از آنکه منصب نبوت به او عطا شود و ممکن است مقصود از کلمۀ: ﴿مِن قَبۡلُ﴾، قبل موسی که در کلام ذکر شده، باشد. و مقصود از ﴿ٱلتَّمَاثِيلُ﴾تمثال‌های مردم بزرگ و صالحی بود که مورد علاقۀ مردم بودند و چون مردند مردم مجسمۀ آنها را احترام کرده و کم‌کم به پرستش آنها کشید، مانند زمان ما که مانند همان مردم جاهلیت بزرگان و عکس بزرگان و مجسمۀ آنان را مورد توجه قرار می‌دهند و این عمل را از شعائر و آداب دین می‌دانند. و ضمیر ﴿فَطَرَهُنَّ﴾ ممکن است به تماثیل و یا به آسمان‌ها و زمین برگردد.

﴿وَتَٱللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصۡنَٰمَكُم بَعۡدَ أَن تُوَلُّواْ مُدۡبِرِينَ ٥٧ فَجَعَلَهُمۡ جُذَٰذًا إِلَّا كَبِيرٗا لَّهُمۡ لَعَلَّهُمۡ إِلَيۡهِ يَرۡجِعُونَ ٥٨ قَالُواْ مَن فَعَلَ هَٰذَا بِ‍َٔالِهَتِنَآ إِنَّهُۥ لَمِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ٥٩ قَالُواْ سَمِعۡنَا فَتٗى يَذۡكُرُهُمۡ يُقَالُ لَهُۥٓ إِبۡرَٰهِيمُ ٦٠﴾ [الأنبیاء:57-60]

**ترجمه:** و به خدا قسم البته بت‌های شما را چاره خواهم کرد پس از آنکه پشت کرده و رفتید (57) پس آنان را قطعه قطعه کرد مگر بزرگ آنان را تا باشد ایشان به او رجوع کنند(58) گفتند: هر‌که با خدایان ما چنین کرده محققاً او از ستمگران است(59) گفتند: شنیدیم جوانی به بدی ایشان را یاد می‌کرد به او ابراهیم گفته می‌شد(60).

**نکات:** ابراهیم به مشرکین گفت: ﴿لَأَكِيدَنَّ﴾، چاره‌ای خواهم کرد برای بتها و نگفت: لأکسرن زیرا رشد ابراهیم چنین اقتضاء کرد که خود را لو ندهد. و ضمیر ﴿إِلَيۡهِ يَرۡجِعُونَ﴾ بر می‌گردد به ﴿كَبِيرٗا﴾ نه به ابراهیم اگر چه احتمال داده‌اند به خود ابراهیم بر گردد. زیرا ﴿كَبِيرٗا﴾ أقرب است برای مرجع بودن و از جهت معنی نیز مناسبت‌تر است.

﴿قَالُواْ فَأۡتُواْ بِهِۦ عَلَىٰٓ أَعۡيُنِ ٱلنَّاسِ لَعَلَّهُمۡ يَشۡهَدُونَ ٦١ قَالُوٓاْ ءَأَنتَ فَعَلۡتَ هَٰذَا بِ‍َٔالِهَتِنَا يَٰٓإِبۡرَٰهِيمُ ٦٢ قَالَ بَلۡ فَعَلَهُۥ كَبِيرُهُمۡ هَٰذَا فَسۡ‍َٔلُوهُمۡ إِن كَانُواْ يَنطِقُونَ ٦٣ فَرَجَعُوٓاْ إِلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ فَقَالُوٓاْ إِنَّكُمۡ أَنتُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ٦٤ ثُمَّ نُكِسُواْ عَلَىٰ رُءُوسِهِمۡ لَقَدۡ عَلِمۡتَ مَا هَٰٓؤُلَآءِ يَنطِقُونَ ٦٥﴾ [الأنبیاء:61-65]

**ترجمه:** گفتند: پس او را بیاورید برابر چشمان مردم تا شاید ایشان گواه باشند(61) گفتند: آیا تو این کار را با خدایان ما کردی ای ابراهیم(62) گفت: بلکه بزرگشان این کار را کرده پس از ایشان سؤال کنید اگر ناطق باشند(63) پس به خودشان رجوع کردند و گفتند: محققا شما خود ستمکارید(64) پس سر به زیر شدند (و گفتند)که به تحقیق تو میدانی ایشان گویا نیستند(65).

**نکات:** حضرت ابراهیم را برای استنطاق در محکمۀ عمومی مقابل چشم مردم خواستند برای اینکه مردم را به او بشورانند. و ثانیاً در صورت اعدام او عذری داشته باشند که محکمۀ عمومی حکم اعدام او را صادر کرده، باید گفت: باز خوب بوده برای مقصر به نظرخودشان محکمۀ عمومی تشکیل می‌دادند، ولی زمان ما مدعیان دین اگر کسی با خرافات آنها مبارزه کند بدون تشکیل محاکمه او را می‌کوبند. و ضمیر ﴿لَقَدۡ عَلِمۡتَ﴾ به ابراهیم برمی‌گردد در صورتی که جملۀ ﴿لَقَدۡ عَلِمۡتَ﴾ کلام خدا نباشد و سخن مردم باشد. اما اگر جملۀ ﴿لَقَدۡ عَلِمۡتَ﴾ کلام خدا باشد خطاب به هر خواننده و مطالعه کننده می‌باشد.

﴿قَالَ أَفَتَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكُمۡ شَيۡ‍ٔٗا وَلَا يَضُرُّكُمۡ ٦٦ أُفّٖ لَّكُمۡ وَلِمَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ ٦٧ قَالُواْ حَرِّقُوهُ وَٱنصُرُوٓاْ ءَالِهَتَكُمۡ إِن كُنتُمۡ فَٰعِلِينَ ٦٨ قُلۡنَا يَٰنَارُ كُونِي بَرۡدٗا وَسَلَٰمًا عَلَىٰٓ إِبۡرَٰهِيمَ ٦٩ وَأَرَادُواْ بِهِۦ كَيۡدٗا فَجَعَلۡنَٰهُمُ ٱلۡأَخۡسَرِينَ٧٠﴾ [الأنبیاء:66-70]

**ترجمه:** گفت: آیا می‌پرستید غیرخدا آنچه را که برای شما هیچ نفعی ندهد و به شما زیانی نرساند(66) برای شما و برای آنچه غیرخدا می‌پرستید اف باد آیا عقل ندارید(67) گفتند: او را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید اگر کار کن بوده‌اید(68) گفتیم: ای آتش سرد و سلامت باش بر ابراهیم(69) و مکری برای او خواستند پس ما ایشان را زیانکارترین افراد قرار دادیم(70).

**نکات:** جملۀ: ﴿مَا لَا يَنفَعُكُمۡ شَيۡ‍ٔٗا وَلَا يَضُرُّكُمۡ﴾، اطلاق دارد یعنی هر‌چه برای شما و به شما نفعی نرساند آن را پرستش نکنید چه بشر باشد و چه حجر و به دلیل آیۀ 188 در سوره اعراف که خدا به پیامبر فرموده: ﴿قُل لَّآ أَمۡلِكُ لِنَفۡسِي نَفۡعٗا وَلَا ضَرًّا﴾([[166]](#footnote-166))، نمی‌توان انبیاء را پرستش نمود و نمی‌توان در دعا دست احتیاج به سوی آنان دراز کرد. جملۀ: ﴿حَرِّقُوهُ وَٱنصُرُوٓاْ ءَالِهَتَكُمۡ﴾، دلالت دارد که اهل باطل تابع دلیلی نیستند بلکه مذهب و مسلک ایشان تمسّک به زور است و هوس و جنجال. و به اضافه دلالت دارد که اهل باطل ناصر و یاور باطل خود می‌باشند و لذا دکانداران باطل عوام را تحریک می‌کنند.

﴿وَنَجَّيۡنَٰهُ وَلُوطًا إِلَى ٱلۡأَرۡضِ ٱلَّتِي بَٰرَكۡنَا فِيهَا لِلۡعَٰلَمِينَ ٧١ وَوَهَبۡنَا لَهُۥٓ إِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَ نَافِلَةٗۖ وَكُلّٗا جَعَلۡنَا صَٰلِحِينَ ٧٢ وَجَعَلۡنَٰهُمۡ أَئِمَّةٗ يَهۡدُونَ بِأَمۡرِنَا وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡهِمۡ فِعۡلَ ٱلۡخَيۡرَٰتِ وَإِقَامَ ٱلصَّلَوٰةِ وَإِيتَآءَ ٱلزَّكَوٰةِۖ وَكَانُواْ لَنَا عَٰبِدِينَ ٧٣﴾ [الأنبیاء:71-73]

**ترجمه:** و ابراهیم و لوط را نجات دادیم و بردیم به سوی زمینی که در آن برکت قرار داده بودیم برای جهانیان(71) و به او اسحق و یعقوب را اضافه دادیم و هر یک را شایسته قرار دادیم(72) و ایشان را پیشوایانی قرار دادیم که به امر ما هدایت کنند و کارهای خیر و اقامۀ نماز و دادن زکات را به ایشان وحی نمودیم و پرستش ما می‌کردند(73).

**نکات:** مراد از جملۀ: ﴿وَنَجَّيۡنَٰهُ وَلُوطًا...﴾ این است که خدا ابراهیم و پسر برادرش لوط را از سرزمین عراق که مسکن نمرود بود نجات داد و به زمین مبارکی که شام و فلسطین باشد رهنمایی کرد که زمین آنجا دارای انهار و اشجار و زندگی خوشی است. و جملۀ: ﴿وَجَعَلۡنَٰهُمۡ أَئِمَّةٗ...﴾ دلالت دارد که تمام انبیاء امام مردم می‌باشند و امامت منحصر به اشخاص معین معدودی نیست. ﴿وَكَانُواْ لَنَا عَٰبِدِينَ﴾ دلالت دارد که مقام قرب انبیاء به واسطۀ عبادت است.

﴿وَلُوطًا ءَاتَيۡنَٰهُ حُكۡمٗا وَعِلۡمٗا وَنَجَّيۡنَٰهُ مِنَ ٱلۡقَرۡيَةِ ٱلَّتِي كَانَت تَّعۡمَلُ ٱلۡخَبَٰٓئِثَۚ إِنَّهُمۡ كَانُواْ قَوۡمَ سَوۡءٖ فَٰسِقِينَ ٧٤ وَأَدۡخَلۡنَٰهُ فِي رَحۡمَتِنَآۖ إِنَّهُۥ مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ٧٥﴾ [الأنبیاء:74-75]

**ترجمه:** و لوط را حکم و علم دادم و او را از قریه‌ای که عادت به عمل‌های بد داشتند نجات دادیم زیرا ایشان مردم بدکار فاسقی بودند(74) و او را در رحمت خودمان داخل نمودیم زیرا او از شایستگان بود(75).

**نکات:** مراد از حُکم؛ نبوّت است ظاهرا و مراد از قریه، قریۀ سدوم است که اهل آن اراذل و اوباش و مردم فاسقی بودند و قراء سدوم در اطراف شام بوده است چنانکه در سوره­های قبل بیان شد و مقصود از ﴿رَحۡمَتِ﴾، یا اهل رحمت است و یا بهشت.

﴿وَنُوحًا إِذۡ نَادَىٰ مِن قَبۡلُ فَٱسۡتَجَبۡنَا لَهُۥ فَنَجَّيۡنَٰهُ وَأَهۡلَهُۥ مِنَ ٱلۡكَرۡبِ ٱلۡعَظِيمِ ٧٦ وَنَصَرۡنَٰهُ مِنَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَآۚ إِنَّهُمۡ كَانُواْ قَوۡمَ سَوۡءٖ فَأَغۡرَقۡنَٰهُمۡ أَجۡمَعِينَ ٧٧﴾

[الأنبیاء:76-77]

**ترجمه:** و نوح را به یادآور هنگامی که ندا کرد پیش از همۀ انبیاء، پس او را اجابت کردیم و او و اهل او را از اندوه بزرگ نجات دادیم(76) و او را دربرابر آن قومی که به آیات ما تکذیب کردند یاری نمودیم زیرا آنان قوم بدی بودند پس تمامشان را غرق نمودیم(77).

**نکات:** ﴿مِن قَبۡلُ﴾، مضاف إلیه آن محذوف است به قرینۀ کلام، ممکن است قبل الأنبیاء باشد و ممکن است قبل الطوفان باشد. و جملۀ: ﴿مِنَ ٱلۡقَوۡمِ﴾، به قرینۀ کلام، مضاف آن حذف شده یعنی من ضرر القوم و یا من مکروه القوم باشد. و کرب و اندوه عظیم حضرت نوح این بود که چرا باید قوم او به نفرین او هلاک شوند. حق‌تعالی به او خطاب کرد «یَا نُوحُ لَا تَتَحَسَّرْ فَإِنَّ دَعْوَتَكَ وَافَقَتْ قَدَرِي»، و لذا از اندوه نجات پیدا کرد.

﴿وَدَاوُۥدَ وَسُلَيۡمَٰنَ إِذۡ يَحۡكُمَانِ فِي ٱلۡحَرۡثِ إِذۡ نَفَشَتۡ فِيهِ غَنَمُ ٱلۡقَوۡمِ وَكُنَّا لِحُكۡمِهِمۡ شَٰهِدِينَ ٧٨ فَفَهَّمۡنَٰهَا سُلَيۡمَٰنَۚ وَكُلًّا ءَاتَيۡنَا حُكۡمٗا وَعِلۡمٗاۚ وَسَخَّرۡنَا مَعَ دَاوُۥدَ ٱلۡجِبَالَ يُسَبِّحۡنَ وَٱلطَّيۡرَۚ وَكُنَّا فَٰعِلِينَ ٧٩ وَعَلَّمۡنَٰهُ صَنۡعَةَ لَبُوسٖ لَّكُمۡ لِتُحۡصِنَكُم مِّنۢ بَأۡسِكُمۡۖ فَهَلۡ أَنتُمۡ شَٰكِرُونَ ٨٠ وَلِسُلَيۡمَٰنَ ٱلرِّيحَ عَاصِفَةٗ تَجۡرِي بِأَمۡرِهِۦٓ إِلَى ٱلۡأَرۡضِ ٱلَّتِي بَٰرَكۡنَا فِيهَاۚ وَكُنَّا بِكُلِّ شَيۡءٍ عَٰلِمِينَ ٨١ وَمِنَ ٱلشَّيَٰطِينِ مَن يَغُوصُونَ لَهُۥ وَيَعۡمَلُونَ عَمَلٗا دُونَ ذَٰلِكَۖ وَكُنَّا لَهُمۡ حَٰفِظِينَ ٨٢﴾ [الأنبیاء:78-82]

**ترجمه:** و داود و سلیمان را به یادآور هنگامی که دربارۀ آن زراعت حکم می‌کردند وقتی که گوسفندان قومی در آن، شبانه چریده­بودند. و ما شاهد حکم ایشان بودیم(78) پس آن(حکم) را به سلیمان فهماندیم و هر یک را حکم و علم دادیم. و کوه‌ها و پرندگان را مسخرکردیم که با داود تسبیح می­گفتند و ما فاعل بودیم(79) و آموختیم او را ساختن لباس جنگ برای شما تا شما را از آسیب جنگتان نگه دارد پس آیا شما شکرگزار هستید(80) و برای سلیمان تندباد را مسخر کردیم که به امر او حرکت می­کرد به سوی سرزمینی که در آن برکت نهاده بودیم و ما به هر چیزی دانا بوده‌ایم(81) و بعضی از شیاطین برای او به دریا فرومی‌رفتند و کارهایی غیر آن نیز می‌کردند و ما نگاهدار ایشان بودیم(82).

**نکات:** حضرت داود و فرزند او سلیمان دربارۀ گوسفندانی که شبانه در زراعتی چریده بودند و زراعت را تلف کرده بودند هر یک برخلاف دیگری حکمی کردند. داود گفت: باید صاحب گوسفند، گوسفندان را بدهد به صاحب زراعت در عوض ضرری که به او وارد شده، سلیمان که یازده ساله بود گفت: گوسفندان را مدتی در اختیار صاحب زراعت بگذارند تا او از منافع شیر و پشم و کرک و اولاد آنها بهره برد و زراعت را بدهند به مالک گوسفند تا آنچه فاسد شده به اصلاح آورد و چنانچه بوده بشود، آن وقت به یکدیگر برگردانند و هر‌کسی مال خود را تصرف کند، حضرت داود فرمود: حکم همین است([[167]](#footnote-167)). در این قضیه می‌توان گفت: هر دو پیامبر، حکم به صواب داده‌اند ولی حکم سلیمان مناسب‌تر بوده، زیرا خدا فرموده: ﴿فَفَهَّمۡنَٰهَا سُلَيۡمَٰنَۚ وَكُلًّا ءَاتَيۡنَا حُكۡمٗا وَعِلۡمٗا﴾. و مقصود از این حکم ظاهرا نبوت است. از حکم داود معلوم می‌شود قیمت ما تلف از زراعت به قدر قیمت گوسفندان بوده است. و جملۀ: ﴿وَكُنَّا لِحُكۡمِهِمۡ شَٰهِدِينَ﴾ دلالت دارد که حق‌تعالی شاهد و ناظر قضاوت است. پس باید در قضاوت خدا را مراعات کنند. و جملۀ: ﴿وَكُنَّا فَٰعِلِينَ﴾ دلالت دارد که معجزات انبیاء را خدا به وجود می‌آورد نه خود ایشان، پس فاعل معجزه خدا است.

﴿وَأَيُّوبَ إِذۡ نَادَىٰ رَبَّهُۥٓ أَنِّي مَسَّنِيَ ٱلضُّرُّ وَأَنتَ أَرۡحَمُ ٱلرَّٰحِمِينَ ٨٣ فَٱسۡتَجَبۡنَا لَهُۥ فَكَشَفۡنَا مَا بِهِۦ مِن ضُرّٖۖ وَءَاتَيۡنَٰهُ أَهۡلَهُۥ وَمِثۡلَهُم مَّعَهُمۡ رَحۡمَةٗ مِّنۡ عِندِنَا وَذِكۡرَىٰ لِلۡعَٰبِدِينَ ٨٤﴾

[الأنبیاء:83-84]

**ترجمه:** و به یاد آر ایوب را وقتی که پروردگارش را ندا کرد که مرا ضرر و سختی رسیده و تویی بهترین رحم‌کنندگان(83) پس ما او را اجابت کردیم که ضرر و سختی او را برطرف کردیم و خانواده­اش و همانندشان را همراه با آنان به او عطا کردیم، برای رحمتی از جانب ما و تذکری برای عبادت‌کنندگان(84).

**نکات:** قصۀ ششمی که در این سوره آمده قصۀ ایوب است که خدا چندین سال او را مبتلا کرد به مرض، به گرفتاری، رفتن مال، گله، زراعت، مردن اولاد، ولی او صبر کرد و هر قدر کفار قوم او بر این ابتلاءات او را تحقیر و تعقیب کردند او ناشکری نکرد که خدا در سورۀ ص آيه44 او را تمجید کرده و فرموده**:** ﴿إِنَّا وَجَدۡنَٰهُ صَابِرٗاۚ نِّعۡمَ ٱلۡعَبۡدُ إِنَّهُۥٓ أَوَّابٞ﴾. و ایوب از فرزندان عیص بن اسحق بوده و مادر او از فرزندان حضرت لوط بوده و او دارای فرزندان متعدد، چهارپایان بسیار، باغ، بوستان‌ها و رمه‌ها بود و نسبت به مساکین مهربان و نسبت به ایتام و ارامل سرپرست و نسبت به واردین میزبان بود و سه نفر به او ایمان آورده و به فضل او عارف بودند. پس هیجده سال مبتلا شد که دور و نزدیک او را رها کردند و چون دوستان او را سرزنش کردند گفت: پروردگارا ﴿أَنِّي مَسَّنِيَ ٱلضُّرُّ﴾ و این در وقتی بود که زنش رحمه نیز او را رها کرد و یا وقتی بود که عیالش رحمه گیسوی خود را فروخت که برای او غذا تهیه کند([[168]](#footnote-168)). و باقی قصۀ او در سورۀ ص ذکر شده است.

﴿وَإِسۡمَٰعِيلَ وَإِدۡرِيسَ وَذَا ٱلۡكِفۡلِۖ كُلّٞ مِّنَ ٱلصَّٰبِرِينَ ٨٥ وَأَدۡخَلۡنَٰهُمۡ فِي رَحۡمَتِنَآۖ إِنَّهُم مِّنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ٨٦﴾ [الأنبیاء:85-86]

**ترجمه:** و به یاد آر اسماعیل، ادریس و ذوالکفل را که هر یک از صبر‌کنندگان بودند(85) و ایشان را در رحمت خود داخل نمودیم زیرا که ایشان از شایستگان بودند(86).

**نکات:** حق‌تعالی تمجید نموده از این انبیاء به اینکه از صابرین و صالحین بودند. اما اسماعیل زیرا صبر کرد بر انقیاد برای ذبح و اقامت در زمینی که نه زراعت داشت و نه بنایی. و امّا ادریس صبر کرد بر انکار قوم خود تا خدا او را به مقام اعلی رسانید. و اما ذاالکفل او نیز در کفالت و تعهدات خود صبر می‌ورزید و گویند نام او الیاس بوده است.

﴿وَذَا ٱلنُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَٰضِبٗا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقۡدِرَ عَلَيۡهِ فَنَادَىٰ فِي ٱلظُّلُمَٰتِ أَن لَّآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبۡحَٰنَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ٨٧ فَٱسۡتَجَبۡنَا لَهُۥ وَنَجَّيۡنَٰهُ مِنَ ٱلۡغَمِّۚ وَكَذَٰلِكَ نُ‍ۨجِي ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٨٨﴾ [الأنبیاء:87-88]

**ترجمه:** و ذا النون(یونس) را به یاد آر وقتی که به حال غضب (ازمیان قوم خود) رفت پس گمان کرد که بر او تنگ نمی‌گیریم، پس در تاریکی‌ها ندا کرد که نیست خدایی جز تو منزّهی تو به راستی که من از ستمگرانم(87) پس او را اجابت کردیم و از غصه او را نجات دادیم و بدینگونه نجات می‌دهیم مؤمنین را (88).

**نکات:** یونس بن متی اهل فلسطین و یا اهل نینوا و معاصر حضرت داود بوده در سن سی ‌سالگی مبعوث به رسالت و در سن 63 سالگی نفرین بر قوم خود کرد و سپس مبتلا شد به بلعیده شدن و رفتن در شکم ماهی عظیم الجثّه­ای که نهنگ باشد و ماهی او را به نام نون خوانده‌اند. و حق تعالی به واسطۀ تسبیح، او را از شکم ماهی نجاتش داد که قصۀ او در سورۀ یونس آیۀ 98 ذکر شده است.

﴿وَزَكَرِيَّآ إِذۡ نَادَىٰ رَبَّهُۥ رَبِّ لَا تَذَرۡنِي فَرۡدٗا وَأَنتَ خَيۡرُ ٱلۡوَٰرِثِينَ ٨٩ فَٱسۡتَجَبۡنَا لَهُۥ وَوَهَبۡنَا لَهُۥ يَحۡيَىٰ وَأَصۡلَحۡنَا لَهُۥ زَوۡجَهُۥٓۚ إِنَّهُمۡ كَانُواْ يُسَٰرِعُونَ فِي ٱلۡخَيۡرَٰتِ وَيَدۡعُونَنَا رَغَبٗا وَرَهَبٗاۖ وَكَانُواْ لَنَا خَٰشِعِينَ ٩٠﴾ [الأنبیاء:89-90]

**ترجمه:** و زکریا را به یاد آور وقتی که پروردگارش را ندا کرد که پروردگارا مرا تنها مگذار درحالی که تو بهترین وارثانی (89) پس او را اجابت کردیم و یحیی را به او بخشیدیم و برای او همسرش را اصلاح نمودیم زیرا ایشان در کارهای خیر شتاب داشتند و ما را در حال رغبت و امید و بیم می‌خواندند و برای ما فروتن بودند(90).

**نکات:** این قصۀ نهم این سوره است و حضرت زکریا در سن صد سالگی که عیالش 99 ساله و یا کمتر داشت خدا را خوانده که مرا تنها و بدون انیس مگذار و خدا عیالش را که شاید بد خلق و یا کم اعتناء به امور دین و یا صلاحیت حمل نداشته اصلاح فرموده و برای چند صفت ممدوحی که در آن خانواده بوده خدا دعایشان را مستجاب نموده: یکی آنکه در همه احوال خدا را می‌خواندند و دیگر اینکه در کارهای خیر شتاب داشتند و دیگر آنکه فروتن بودند.

﴿وَٱلَّتِيٓ أَحۡصَنَتۡ فَرۡجَهَا فَنَفَخۡنَا فِيهَا مِن رُّوحِنَا وَجَعَلۡنَٰهَا وَٱبۡنَهَآ ءَايَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ ٩١﴾

[الأنبیاء:91]

**ترجمه:** و به یاد آر آن زنی را که فرج خود را نگاهداشت، پس از روح خود در آن دمیدیم و او و پسرش را آیت قدرتی برای جهانیان قرار دادیم(91).

**نکات:** مقصود از ﴿أَحۡصَنَتۡ فَرۡجَهَا﴾، حفظ آن است از حلال و حرام زیرا **احصان** مطلق است و مقصود از کلمۀ: ﴿مِن رُّوحِنَا﴾، اگر روح جبرئیل باشد معنی چنین می‌شود که از جانب جبرئیل دمیدیم و اگر روح روح بشری باشد اضافۀ به «**نا»** تشریف است یعنی روحی که ما خلق نمودیم.

﴿إِنَّ هَٰذِهِۦٓ أُمَّتُكُمۡ أُمَّةٗ وَٰحِدَةٗ وَأَنَا۠ رَبُّكُمۡ فَٱعۡبُدُونِ ٩٢ وَتَقَطَّعُوٓاْ أَمۡرَهُم بَيۡنَهُمۡۖ كُلٌّ إِلَيۡنَا رَٰجِعُونَ ٩٣ فَمَن يَعۡمَلۡ مِنَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَلَا كُفۡرَانَ لِسَعۡيِهِۦ وَإِنَّا لَهُۥ كَٰتِبُونَ ٩٤﴾ [الأنبیاء:92-94]

**ترجمه:** به درستی که این جماعت، جماعت شمایند در حالی که یک امّتند و منم پروردگارتان پس مرا عبادت و بندگی کنید(92) ولی (امّتها) بین خودشان امرشان را قطعه قطعه کردند و هریک به ما رجوع خواهند کرد(93) پس هر‌کس عمل‌های شایسته کند و او ایمان داشته باشد پس برای کوشش او کفرانی نیست و محققاً ما برای او نویسنده‌ایم(94).

نکات: امت به جماعتی که هدف واحد دارند گفته می‌شود، یعنی این جماعت انبیاء جمعیتی بودند دارای هدف واحد و آن توحید خالق و اطاعت اوست، پس مسلمین باید دارای همین هدف واحد که توحید و اطاعت خالق است باشند و از هم جدا نشنوند و فرقه فرقه نگردند. مقصود از جملۀ: ﴿فَلَا كُفۡرَانَ لِسَعۡيِهِۦ﴾، این است که سعی او مشکور است.

﴿وَحَرَٰمٌ عَلَىٰ قَرۡيَةٍ أَهۡلَكۡنَٰهَآ أَنَّهُمۡ لَا يَرۡجِعُونَ ٩٥ حَتَّىٰٓ إِذَا فُتِحَتۡ يَأۡجُوجُ وَمَأۡجُوجُ وَهُم مِّن كُلِّ حَدَبٖ يَنسِلُونَ ٩٦ وَٱقۡتَرَبَ ٱلۡوَعۡدُ ٱلۡحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَٰخِصَةٌ أَبۡصَٰرُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يَٰوَيۡلَنَا قَدۡ كُنَّا فِي غَفۡلَةٖ مِّنۡ هَٰذَا بَلۡ كُنَّا ظَٰلِمِينَ ٩٧﴾ [الأنبیاء:95-97]

**ترجمه:** و ناگوار است بر قریه‌ای که آن را هلاک کرده‌‌ایم که رجوع نمی‌کنند و بر نمی‌گردند(95) تا وقتی که یأجوج و مأجوج باز شوند و ایشان از هر بلندی می‌شتابند(96) و وعدۀ حق نزدیک شود، پس ناگاه خیره شود و بازماند چشمان آنان که کافرند گویند: ای وای بر ما، به تحقیق ما در غفلت از این (روز) بوده، بلکه ما ستمگر بودیم (97).

**نکات:** در جملۀ: ﴿وَحَرَٰمٌ عَلَىٰ قَرۡيَةٍ...﴾ معانی متعدده آورده‌اند که با ظاهر آیه موافق نیست. آنچه موافق ظاهر آیه می‌باشد همان ترجمۀ ما می‌باشد که حق‌تعالی می‌فرماید بر اشخاصی که هلاک شده‌اند ناگوار است که دیگر نمی‌توانند به دنیا برگردند تا اینکه سد یأجوج و مأجوج باز گردد و قیامت بر پا شود. و این آیه رد است بر اهل تناسخ که می‌گویند هر‌کس از دنیا رفت روحش بر می‌گردد به بدن دیگری.

﴿إِنَّكُمۡ وَمَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُمۡ لَهَا وَٰرِدُونَ ٩٨ لَوۡ كَانَ هَٰٓؤُلَآءِ ءَالِهَةٗ مَّا وَرَدُوهَاۖ وَكُلّٞ فِيهَا خَٰلِدُونَ ٩٩ لَهُمۡ فِيهَا زَفِيرٞ وَهُمۡ فِيهَا لَا يَسۡمَعُونَ ١٠٠﴾

[الأنبیاء:98-100]

**ترجمه:** محققاً شما و آنچه را غیرخدا می‌پرستید آتش افروز دوزخید شما به آن وارد خواهید شد(98) و اگر اینان خدایانی بودند وارد آن نمی‌شدند و حال آنکه هر‌یک در آن جاویدانند(99) برای ایشان در دوزخ فریادی است در حالی که در آن دوزخ نمی‌شنوند(100).

**نکات:** ﴿وَمَا تَعۡبُدُونَ﴾، ماء موصوله برای غیر ذوی العقول است، یعنی؛ بت‌هائی که از سنگ و چوب ساخته‌اید، پس شامل حضرت عیسی و عزیر و ملائکه نمی‌شود. و ﴿زَفِيرٞ﴾ به شعلۀ آتش اطلاق می‌شود و به صدای هوایی که از سینه خارج گردد نیز اطلاق می‌شود و هرکدام باشد اشکالی ندارد. و ضمیر ﴿وَهُمۡ فِيهَا﴾ که ضمیر جمع مذکر است بر می‌گردد به معبودین و یا عابدین و یا هر دو.

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ سَبَقَتۡ لَهُم مِّنَّا ٱلۡحُسۡنَىٰٓ أُوْلَٰٓئِكَ عَنۡهَا مُبۡعَدُونَ ١٠١ لَا يَسۡمَعُونَ حَسِيسَهَاۖ وَهُمۡ فِي مَا ٱشۡتَهَتۡ أَنفُسُهُمۡ خَٰلِدُونَ ١٠٢ لَا يَحۡزُنُهُمُ ٱلۡفَزَعُ ٱلۡأَكۡبَرُ وَتَتَلَقَّىٰهُمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ هَٰذَا يَوۡمُكُمُ ٱلَّذِي كُنتُمۡ تُوعَدُونَ ١٠٣ يَوۡمَ نَطۡوِي ٱلسَّمَآءَ كَطَيِّ ٱلسِّجِلِّ لِلۡكُتُبِۚ كَمَا بَدَأۡنَآ أَوَّلَ خَلۡقٖ نُّعِيدُهُۥۚ وَعۡدًا عَلَيۡنَآۚ إِنَّا كُنَّا فَٰعِلِينَ ١٠٤﴾ [الأنبیاء:101-104]

**ترجمه:** محققاً آنان که سابقۀ نیکوتری از طرف ما دارند آنان از دوزخ دور شده‌اند(101) خروش آن را نمی‌شنوند و ایشان در آنچه میل خودشان است جاویدانند(102) فزع بزرگتر ایشان را محزون نگرداند و فرشتگان که به ملاقات ایشان آیند گویند: این است آن روزی که شما وعده داده شده بودید (103) روزی که آسمان را مانند پیچیدن طومار برای نوشته‌ها درهم می‌پیچیم چنانکه اول­بار آفرینش را آغاز کردیم دوباره آن ­را اعاده می‌دهیم و عده‌ای است بر عهدۀ ما، محققاً بجا آورنده‌ایم(104).

**نکات:** مقصود از سابقۀ حسنی الطاف و عنایاتی است شامل ایشان از طرف حق‌تعالی شده مانند اعطای نبوت، رهبری، توفیقات بندگی و وعده‌های پاداش‌ها. و مقصود از ﴿ٱلۡفَزَعُ ٱلۡأَكۡبَرُ﴾ قیام قیامت است. و جملۀ: ﴿كَمَا بَدَأۡنَآ أَوَّلَ خَلۡقٖ نُّعِيدُهُۥ﴾، دلالت دارد که حق‌تعالی برمی‌گرداند و در قیامت بشر را به هستی عود می‌دهد مانند همان خلقتی که در دنیا به وجود آورده است و ممکن است گفته شود خلقت اولی از عدم بوده پس خلقت ثانی نیز از عدم باشد.

﴿وَلَقَدۡ كَتَبۡنَا فِي ٱلزَّبُورِ مِنۢ بَعۡدِ ٱلذِّكۡرِ أَنَّ ٱلۡأَرۡضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ ٱلصَّٰلِحُونَ ١٠٥ إِنَّ فِي هَٰذَا لَبَلَٰغٗا لِّقَوۡمٍ عَٰبِدِينَ ١٠٦ وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا رَحۡمَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ ١٠٧﴾ [الأنبیاء:105-107]

**ترجمه:** و به تحقیق در زبور پس از ذکر (تورات) نوشتيم و مقرر داشتیم که این زمین را بندگان شایسته‌ام به ارث می‌برند(105) به راستی در این(اموری) که ذکر شد محققاً کفایت است برای مردمی که بندگی کنند (106) و نفرستادیم تو را مگر رحمتی برای جهانیان(107).

**نکات:** مقصود از ذکر در جملۀ: ﴿مِنۢ بَعۡدِ ٱلذِّكۡرِ﴾، تورات است به قرینه و دلیل آیۀ 48 همین سوره که فرموده: ﴿وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَا مُوسَىٰ وَهَٰرُونَ ٱلۡفُرۡقَانَ وَضِيَآءٗ وَذِكۡرٗا لِّلۡمُتَّقِينَ﴾. و مقصود از جملۀ: ﴿أَنَّ ٱلۡأَرۡضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ ٱلصَّٰلِحُونَ﴾، همین دنیا و همین بندگان شایسته می‌باشند که سعی و کوشش دارند و تنبلی و تن‌پروری را از خود دور می‌کنند. و می‌توان گفت: زمین بهشت است چنانکه در سورۀ زمر آیۀ 74 از قول اهل بهشت می‌فرماید: ﴿وَقَالُواْ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي صَدَقَنَا وَعۡدَهُۥ وَأَوۡرَثَنَا ٱلۡأَرۡضَ﴾. و مقصود از رحمت برای جهانیان این است که خدا خواسته رحمت خود را شامل حال بندگان کند و ایشان را به هدایت برساند و لذا رسول خود را مأمور گردانیده هر‌کس به این رحمت اقبال کند برای او رحمت است و او مشمول رحمت و هر‌کس اعراض کرد این رحمت شامل او نیست.

﴿قُلۡ إِنَّمَا يُوحَىٰٓ إِلَيَّ أَنَّمَآ إِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۖ فَهَلۡ أَنتُم مُّسۡلِمُونَ ١٠٨ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَقُلۡ ءَاذَنتُكُمۡ عَلَىٰ سَوَآءٖۖ وَإِنۡ أَدۡرِيٓ أَقَرِيبٌ أَم بَعِيدٞ مَّا تُوعَدُونَ ١٠٩ إِنَّهُۥ يَعۡلَمُ ٱلۡجَهۡرَ مِنَ ٱلۡقَوۡلِ وَيَعۡلَمُ مَا تَكۡتُمُونَ ١١٠ وَإِنۡ أَدۡرِي لَعَلَّهُۥ فِتۡنَةٞ لَّكُمۡ وَمَتَٰعٌ إِلَىٰ حِينٖ ١١١ قَٰلَ رَبِّ ٱحۡكُم بِٱلۡحَقِّۗ وَرَبُّنَا ٱلرَّحۡمَٰنُ ٱلۡمُسۡتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ ١١٢﴾ [الأنبیاء:108-112]

**ترجمه:** بگو همانا به سوی من وحی می‌شود که فقط خدای شما خدای یگانه است پس آیا شما اسلام آورنده‌اید(108) پس اگر رو گردانند بگو اعلام کردم شما را بدون تفاوت و نمی‌دانم آیا نزدیک است و یا دور است آنچه وعده داده می‌شوید(109) محقق است که او آشکارای گفتار را می‌داند و آنچه پنهان می‌کنید می‌داند(110) و نمی‌دانم شاید آن (تأخیرعذاب) امتحانی است برای شما و بهره‌ای است تا مدتی(111) (پیامبر) گفت: پروردگارا (میان ما) به حق حکم نما. و صاحب اختیار ما،(خدای) رحمن و یاری خواسته شده است بر آنچه وصف می‌کنید (از شرک، اباطیل و تهدیدات)(112).

**نکات:** در جملۀ: ﴿إِنَّمَا يُوحَىٰٓ إِلَيَّ أَنَّمَآ...﴾ دو حصر است و دلالت می‌کند که وحی منحصر است به توحید و این برای اغراق است و اهمیت. و جملۀ ﴿ءَاذَنتُكُمۡ عَلَىٰ سَوَآءٖ﴾ دلالت دارد بر اینکه ابلاغ رسول خداص به همۀ اصحابش به طور مساوی بوده و چیزی را مخفیانه به کسی ابلاغ نکرده که از دیگران پنهان کند و ابلاغ او به طریق اعلان بوده. و چون اهل مکه او را بسیار آزار نمودند خدا امید او را به خودش توجه داده و فرموده: خدا مستعان است و از او باید یاری جست.

سورة الحج (مدنية وهي ثمان وسبعون آية)

سورۀ حج مدنی و دارای 78 آیه می‌باشد

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمۡۚ إِنَّ زَلۡزَلَةَ ٱلسَّاعَةِ شَيۡءٌ عَظِيمٞ ١ يَوۡمَ تَرَوۡنَهَا تَذۡهَلُ كُلُّ مُرۡضِعَةٍ عَمَّآ أَرۡضَعَتۡ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمۡلٍ حَمۡلَهَا وَتَرَى ٱلنَّاسَ سُكَٰرَىٰ وَمَا هُم بِسُكَٰرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ ٱللَّهِ شَدِيدٞ ٢﴾ [الحج:1-2]

**ترجمه:** به نام خدای کامل الذات و الصفات رحمن رحیم. آهای مردم از پروردگار خود بترسید زیرا زلزلۀ ساعت قیامت چیز بزرگی است(1) روزی که می‌بینید آن را، هر زن شیرده از آنچه شیر می­دهد غافل است و هر زن حامله حمل خود را به زمین می‌نهد و مردم را مست می‌بینی و حال آن که مست نیستند ولیکن عذاب خدا سخت است(2).

**نکات:** یکی از آیات إنذار که حق‌تعالی شدیداً هشدار داده همین آیات است. در حدیث آمده که چون این آیات نازل شد، رسول خداص مردم را جمع کرد و آنها را تلاوت فرمود و مردم اکثراً گریان، یا افسرده و مهموم شدند و روز بعد نه کسی چیزی طبخ کرد و نه چراغی روشن شد برای حس پرهیز از ضرر و زیان قیامت([[169]](#footnote-169)) و لذا خدا فرموده: ﴿ٱتَّقُواْ رَبَّكُمۡۚ﴾،و در اینجا کلمۀ ﴿مُرۡضِعَةٍ﴾ آمده نه مرضع برای اینکه ﴿مُرۡضِعَةٍ﴾ به زنی می‌گویند که در حال ارضاع و پستانش در میان دهان طفل باشد، ولی مرضع مخصوص به این حال نیست. و کلمۀ ما، در جملۀ: ﴿عَمَّآ أَرۡضَعَتۡ﴾، ممکن است مصدریه باشد و ممکن است موصوله و به معنی ﴿مَن﴾ باشد.

﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُجَٰدِلُ فِي ٱللَّهِ بِغَيۡرِ عِلۡمٖ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيۡطَٰنٖ مَّرِيدٖ ٣ كُتِبَ عَلَيۡهِ أَنَّهُۥ مَن تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُۥ يُضِلُّهُۥ وَيَهۡدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ ٱلسَّعِيرِ ٤﴾ [الحج:3-4]

**ترجمه:** و بعضی از مردم کسی است که بدون دانش دربارۀ خدا جدال می‌کند و پیرو هر شیطان سرکشی است(3) مقرر شده بر او که هر‌کس پیرو او شد گمراهش کند و به عذاب سوزان راهنماییش نماید(4).

**نکات:** نضر بن حارث([[170]](#footnote-170)) که قرآن را تکذیب می‌کرد و می‌گفت اساطیر و افسانه‌هایی است، و دربارۀ خدا و قیامت جدال و انکار می‌کرد بدون دلایل علمی، این آیات رد بر او و بر هر‌کسی است که بدون علم و استدلال انکار حقائق کند.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِن كُنتُمۡ فِي رَيۡبٖ مِّنَ ٱلۡبَعۡثِ فَإِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن تُرَابٖ ثُمَّ مِن نُّطۡفَةٖ ثُمَّ مِنۡ عَلَقَةٖ ثُمَّ مِن مُّضۡغَةٖ مُّخَلَّقَةٖ وَغَيۡرِ مُخَلَّقَةٖ لِّنُبَيِّنَ لَكُمۡۚ وَنُقِرُّ فِي ٱلۡأَرۡحَامِ مَا نَشَآءُ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗى ثُمَّ نُخۡرِجُكُمۡ طِفۡلٗا ثُمَّ لِتَبۡلُغُوٓاْ أَشُدَّكُمۡۖ وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّىٰ وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَىٰٓ أَرۡذَلِ ٱلۡعُمُرِ لِكَيۡلَا يَعۡلَمَ مِنۢ بَعۡدِ عِلۡمٖ شَيۡ‍ٔٗاۚ وَتَرَى ٱلۡأَرۡضَ هَامِدَةٗ فَإِذَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡهَا ٱلۡمَآءَ ٱهۡتَزَّتۡ وَرَبَتۡ وَأَنۢبَتَتۡ مِن كُلِّ زَوۡجِۢ بَهِيجٖ ٥﴾ [الحج:5]

**ترجمه:** آهای مردم اگر از مبعوث شدن قیامت در شکّید پس محقق است که ما شما را از خاک آفریدیم سپس از نطفه‌ای سپس از خون بسته‌ای سپس از پاره گوشتی تمام خلقت و غیر تمام خلقت، تا برای شما (قدرت خودرا) بیان کنیم. و قرار می‌دهیم در رحم‌ها آنچه بخواهیم تا مدت معینی، سپس شما را به حال کودکی بیرون می‌آوریم سپس تا به حد کمالتان برسید و بعضی از شما کسی است که قبض روح می‌شود و بعضی از شما کسی است که به پست‌ترین زندگی بر می‌گردد تا آنکه پس از دانستن چیزی نداند و می‌بینی زمین را خشک افسرده، پس چون آب بر آن نازل نمائیم بجنبد و نمو کند و از هر جفتی خوش‌نما برویاند(5).

**نکات:** حق‌تعالی برای ردِّ منکرین معاد دو دلیل آورده که استبعاد آن را رد کند و امکان معاد را تثبیت نماید:

**اول:** از چگونگی خلقت بشر.

**دوم:** از چگونگی خلقت گیاه.

و جملۀ: ﴿لِّنُبَيِّنَ لَكُمۡ﴾ مفعولی در تقدیر دارد و آن مفعول ممکن است جملۀ «إنا قادرین» علی الإعادةو یا علی أنواع الخلقة باشد. و ممکن است ﴿لِّنُبَيِّنَ لَكُمۡ﴾؛ ما یزیل ریبكم باشد. و مقصود از ﴿مُّخَلَّقَةٖ﴾ تامّ الخلقة والصورة می‌باشد. و مقصود از ﴿لِتَبۡلُغُوٓاْ أَشُدَّكُمۡ﴾ همان رسیدن به کمال عقل و قوت است که وقت بلوغ باشد. و مقصود از: ﴿أَرۡذَلِ ٱلۡعُمُرِ﴾ حال پیری است که رو به ضعف و پستی است و هرچه یاد گرفته فراموش می‌کند و ادراکات خود را از دست می‌دهد. نویسنده گوید: خدایا ما کتاب تو را قرائت می‌کنیم و امیدواریم از برکت آن به آن حال از پیری نرسیم:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از روش این فلک سبز فام |  | عمر گذشته است مرا شصت عام |
| در سر هر سالی از این روزگار |  | خورده‌ام افسوس خوشی‌های پار |
| باشدم از گردش گردون شگفت |  | کانچه مرا داد همه پس گرفت |
| قوتم از زانو و بازو برفت |  | آب ز رخ رنگ هم از مو برفت |
| عقد ثریای من از هم گسیخت |  | گوهر دندان همه یک‌یک بریخت |
| آنچه بجا ماند و نیابد خلل |  | بار گنه آمد و طول أمل |

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡحَقُّ وَأَنَّهُۥ يُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰ وَأَنَّهُۥ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ٦ وَأَنَّ ٱلسَّاعَةَ ءَاتِيَةٞ لَّا رَيۡبَ فِيهَا وَأَنَّ ٱللَّهَ يَبۡعَثُ مَن فِي ٱلۡقُبُورِ ٧﴾ [الحج:6-7]

**ترجمه:** این(قدرت نمایی) به سبب آن است که خدا خود وجود ثابتی است و او مرده‌ها را زنده می‌کند و او بر هرچیز تواناست(6) و آنکه ساعت قیامت آمدنی و در آن شکی نیست و اینکه خدا بر می‌انگیزد آنان را که در قبرهایند(7).

**نکات:** ﴿ذَٰلِكَ﴾ اشاره است به آن تصرفات و تغییر انسانی و نباتی که دلیل است بر قدرت حق تعالی و متفرّع بر آن دلیل قرار داده چند چیز را:

**اول:** اینکه او واجب الوجود و ثابت الوجود است.

**دوم:** اینکه او محیی الموتی می‌باشد.

**سوم:** اینکه او قادر علی کلّ شئ است.

**چهارم:** آمدن قیامت حتمی و قول خدای صادق است.

**پنجم:** اینکه او باعثِ ﴿مَن فِي ٱلۡقُبُورِ﴾ است و او ذرات متفرقۀ ابدان را جمع و مرکب می‌گرداند.

﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُجَٰدِلُ فِي ٱللَّهِ بِغَيۡرِ عِلۡمٖ وَلَا هُدٗى وَلَا كِتَٰبٖ مُّنِيرٖ ٨ ثَانِيَ عِطۡفِهِۦ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِۖ لَهُۥ فِي ٱلدُّنۡيَا خِزۡيٞۖ وَنُذِيقُهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ عَذَابَ ٱلۡحَرِيقِ ٩ ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتۡ يَدَاكَ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَيۡسَ بِظَلَّٰمٖ لِّلۡعَبِيدِ ١٠ وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَعۡبُدُ ٱللَّهَ عَلَىٰ حَرۡفٖۖ فَإِنۡ أَصَابَهُۥ خَيۡرٌ ٱطۡمَأَنَّ بِهِۦۖ وَإِنۡ أَصَابَتۡهُ فِتۡنَةٌ ٱنقَلَبَ عَلَىٰ وَجۡهِهِۦ خَسِرَ ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةَۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡخُسۡرَانُ ٱلۡمُبِينُ ١١ يَدۡعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُۥ وَمَا لَا يَنفَعُهُۥۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلضَّلَٰلُ ٱلۡبَعِيدُ ١٢ يَدۡعُواْ لَمَن ضَرُّهُۥٓ أَقۡرَبُ مِن نَّفۡعِهِۦۚ لَبِئۡسَ ٱلۡمَوۡلَىٰ وَلَبِئۡسَ ٱلۡعَشِيرُ ١٣﴾ [الحج:8-13]

**ترجمه:** و بعضی از مردم کسی است که دربارۀ خدا بدون داشتن دانشی و بدون هدایتی و بدون کتابِ روشنی­دهنده‌ای، جدال می‌کند(8) برمی‌گرداند و کج می‌کند جانب خود را تا گمراه کند مردم را از راه خدا. برای او در دنیا خواری است و روز قیامت می‌چشانیم او را عذاب سوزنده(9) این عذاب به سبب آنچه از پیش انجام داده‌ای و محققاً خدا به بندگانش ستمگر نیست(10) و بعضی از مردم کسی است که خدا را عبادت می‌کند بر حرف، پس اگر خیری به او برسد مطمئن گردد به آن و اگر بلائی به او برسد برگردد بر آنچه توجه داشته، در دنیا و آخرت زیان کرده این است آن زیان آشکار(11) می‌خواند غیر خدا را آنچه را که نه ضرر می‌رساند به او و نه نفع می‌دهد او را. این است آن گمراهی دور(12) می‌خواند کسی را که ضرر او نزدیکتر از نفع او است محقّقاً بد سرپرست و بد معاشری است(13).

**نکات:** آیۀ سوم این سوره راجع به تابعین مقلّدین و آیۀ 8 راجع به متبوعین مقلّدین می‌باشد. و مقصود از ﴿بِغَيۡرِ عِلۡمٖ﴾، علم ضروری یعنی به صِرف و محض جهل، و مقصود از ﴿هُدٗى﴾ استدلالات عقلی و مقصود از ﴿كِتَٰبٖ مُّنِيرٖ﴾ کتب وحی است. یعنی مجادلۀ ایشان نه مستند به عقل است و نه به نقل صحیح. و مقصود از ﴿ثَانِيَ عِطۡفِهِۦ﴾، تکبر، دهن کجی و هوچیگری است چنانکه اکثر اهل زمان به آن مبتلا می‌باشند، و به همین جهت طبق ﴿لَهُۥ فِي ٱلدُّنۡيَا خِزۡيٞ﴾، اکثر متدیّنین که دارای چنین صفاتند در خواری و نکبتند. و مقصود از ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَعۡبُدُ ٱللَّهَ عَلَىٰ حَرۡفٖ﴾، اعرابی بودند که می‌آمدند در مدینه و دین اسلام را قبول می‌کردند، پس اگر صحت جسم پیدا می‌کرد و حیوانات او زیاد و یا فربه می‌شد و یا زنش پسر می‌زایید و یا مالش زیاد می‌شد به این دین اطمینان پیدا می‌کرد و اگر مال و یا اولادش تلف می‌شد و یا از زکات به او نمی‌رسید فوری از دین بر می‌گشت([[171]](#footnote-171)). و همچنین بودند مؤلفۀ قلوبهم و یهودیان. چنانکه زمان ما نیز اکثر مسلمین چنین می‌باشند. و جملۀ: ﴿يَدۡعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُۥ...﴾ شامل ملت فعلی ما که اولیاء و بزرگان دینی را که وفات کرده‌اند می‌خواند می‌شود، زیرا به صریح آیات قرآن آنان نیز لا یضر و لا ینفع می‌باشند، به دلیل آیۀ: ﴿قُلۡ إِنِّي لَآ أَمۡلِكُ لَكُمۡ ضَرّٗا وَلَا رَشَدٗا﴾ [الجـن: 21] و اینان در گمراهی عمیق فرو رفته‌اند.

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُدۡخِلُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَفۡعَلُ مَا يُرِيدُ ١٤ مَن كَانَ يَظُنُّ أَن لَّن يَنصُرَهُ ٱللَّهُ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ فَلۡيَمۡدُدۡ بِسَبَبٍ إِلَى ٱلسَّمَآءِ ثُمَّ لۡيَقۡطَعۡ فَلۡيَنظُرۡ هَلۡ يُذۡهِبَنَّ كَيۡدُهُۥ مَا يَغِيظُ ١٥ وَكَذَٰلِكَ أَنزَلۡنَٰهُ ءَايَٰتِۢ بَيِّنَٰتٖ وَأَنَّ ٱللَّهَ يَهۡدِي مَن يُرِيدُ ١٦﴾ [الحج:14-16]

**ترجمه:** محققاً خدا آنان را که ایمان آورده و عمل‌های شایسته را انجام داده‌اند به باغ‌هایی داخل می‌کند که نهرها از زیر آنها جاری است محققاً خدا بجا می‌آورد آنچه بخواهد(14) آنکه گمان می‌کند که خدا هرگز در دنیا و آخرت او را یاری نمی‌کند پس بکشد سببی و یا ریسمانی به طرف آسمان سپس قطع کند و بنگرد آیا حیلۀ او مایۀ خشم او را می‌برد(15) و بدینگونه قرآن را آیات روشنی نازل نمودیم و حقا که خدا هدایت می‌کند هر که را بخواهد(16).

**نکات:** ضمیر ﴿لَّن يَنصُرَهُ ٱللَّهُ﴾ برحسب قانون کلام برمی‌گردد به **من** موصوله و معنی چنین است هر‌کس گمان کند که خدا او را بردشمن یاری نمی‌کند، و یا رزق او را نمی‌دهد، پس از غیض خود بمیرد. و مقصود از ﴿فَلۡيَمۡدُدۡ...﴾ اینست که از غیظ خود ریسمانی به سقف خانۀ خود بکشد و خود را به آن آویزان کند و نَفَس خود را قطع کند از خشم. و یا وسیله‌ای تهیه کند که حرکت به سوی آسمان کند و قطع مسافت کند و ببیند می‌تواند کاری کند که مایۀ خشم خود را از بین ببرد. یعنی به نصرت و روزی خدا راضی باشید و بی‌جهت خود را به زحمت نیفکنید.

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَٱلَّذِينَ هَادُواْ وَٱلصَّٰبِ‍ِٔينَ وَٱلنَّصَٰرَىٰ وَٱلۡمَجُوسَ وَٱلَّذِينَ أَشۡرَكُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ يَفۡصِلُ بَيۡنَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدٌ ١٧ أَلَمۡ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يَسۡجُدُۤ لَهُۥۤ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَن فِي ٱلۡأَرۡضِ وَٱلشَّمۡسُ وَٱلۡقَمَرُ وَٱلنُّجُومُ وَٱلۡجِبَالُ وَٱلشَّجَرُ وَٱلدَّوَآبُّ وَكَثِيرٞ مِّنَ ٱلنَّاسِۖ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيۡهِ ٱلۡعَذَابُۗ وَمَن يُهِنِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِن مُّكۡرِمٍۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَفۡعَلُ مَا يَشَآءُ۩ ١٨﴾ [الحج:17-18]

**ترجمه:** محقق است که آنان که ایمان آوردند و آنان که یهودی شدند و صابئان و ترسایان و گبران و آنان که شرک آورده‌اند خدا البته بین ایشان روز رستاخیز قضاوت کند زیرا خدا به هرچیز گواه است(17) آیا ندیدی که برای خدا سجده می‌کند هر که در آسمان‌ها و هر که در زمین است و خورشید، ماه، ستارگان، کوه‌ها، درخت، جنبندگان و بسیاری از مردم و بسیاری هم هستند که عذاب بر آنان سزاوار است و آنکه را خدا خوار کند کسی او را گرامی ندارد و به راستی که خدا آنچه بخواهد می‌کند(18).

**نکات:** هر کدام از فِرَق مذکوره در آیۀ 17 خود را حق و دیگران را باطل می‌شمرند، خدای تعالی بین ایشان قضاوت خواهد کرد و صالح را از طالح جدا خواهد نمود. مقصود از سجدۀ زمین، آسمان، خورشید، کوه و جنبندگان همان رام و تسخیر آنها است که به ارادۀ حق مسخرند ولی سجدۀ مردم سجدۀ تشریعی است، پس سجده به معنی انقیاد محض و نهایت تواضع است و آن را اقسام و افرادی است. پس بشری که به نهایت تواضع تسلیم نباشد و سجده نکند از جمادات پست‌تر است.

﴿هَٰذَانِ خَصۡمَانِ ٱخۡتَصَمُواْ فِي رَبِّهِمۡۖ فَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ قُطِّعَتۡ لَهُمۡ ثِيَابٞ مِّن نَّارٖ يُصَبُّ مِن فَوۡقِ رُءُوسِهِمُ ٱلۡحَمِيمُ ١٩ يُصۡهَرُ بِهِۦ مَا فِي بُطُونِهِمۡ وَٱلۡجُلُودُ ٢٠ وَلَهُم مَّقَٰمِعُ مِنۡ حَدِيدٖ ٢١ كُلَّمَآ أَرَادُوٓاْ أَن يَخۡرُجُواْ مِنۡهَا مِنۡ غَمٍّ أُعِيدُواْ فِيهَا وَذُوقُواْ عَذَابَ ٱلۡحَرِيقِ ٢٢﴾ [الحج:19-22]

**ترجمه:** این دو گروه دو دشمن (با هم) هستند که دربارۀ پروردگارشان مخاصمه کردند، پس آنان که کافرند برای ایشان جامه‌ها از آتش بریده شده، ریخته شود از بالای سرشان آب داغ (19) به آن آب گداخته شود آنچه در شکم‌های ایشان است و (نیز) پوستهایشان (20) و برای ایشان است گرزهایی از آهن(21) هرگاه به سبب غم بخواهند از آن(آتش) خارج شوند، در آن برگردانیده شوند و (به آنان گفته شود) بچشید عذاب آتش سوزان را (22).

**نکات:** ﴿هَٰذَانِ﴾ اشاره به دو گروه مؤمنین و کافرین، و یا مطیعین و عاصین است که در آیات سابق ذکرشان شده. و ممکن است اشاره باشد به شش طائفه‌ای که در آیۀ 17 ذکر شده است. و مورد نزول این آیه در جنگ بدر بوده و اشاره است به گروه مؤمنین یعنی علی، حمزه، عبیده و خصم ایشان عتبه، شیبه و ولید که مقابل هم به مبارزه برخاستند و اگر مورد نزول صحیح باشد معلوم می‌شود که این آیه در مدینه نازل شده است.

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُدۡخِلُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ يُحَلَّوۡنَ فِيهَا مِنۡ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٖ وَلُؤۡلُؤٗاۖ وَلِبَاسُهُمۡ فِيهَا حَرِيرٞ ٢٣ وَهُدُوٓاْ إِلَى ٱلطَّيِّبِ مِنَ ٱلۡقَوۡلِ وَهُدُوٓاْ إِلَىٰ صِرَٰطِ ٱلۡحَمِيدِ ٢٤﴾ [الحج:23-24]

**ترجمه:** محققاً خدای‌تعالی آنان را که ایمان آورده‌ و عمل‌های شایسته را انجام داده‌اند به بهشت‌هایی داخل می‌کند که از زیر اشجار آن نهرها جاری می‌شود آراسته و پیراسته شوند در آنها از دستبرنجن‌های طلا، لؤلؤ و لباس ایشان در آنجا حریر است(23) و راهنمائی شده‌اند به گفتار پاکیزه و راهنمایی شده‌اند به راه خدای ستوده(24).

**نکات:** حق‌تعالی در این آیات برای مؤمنین چهار نعمت را ذکر فرموده:

**اول:** مسکن.

**دوم:** زیورها.

**سوم:** لباس‌ها.

**چهارم:** گفتارهای خوب که کلمۀ توحید باشد به دلیل مثل کلمۀ طیبۀ و یا کلمۀ حمد باشد که می‌گویند: ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي صَدَقَنَا وَعۡدَهُۥ﴾([[172]](#footnote-172)) و ﴿وَءَاخِرُ دَعۡوَىٰهُمۡ أَنِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾([[173]](#footnote-173))، و یا هر دو.

و جملۀ: ﴿صِرَٰطِ ٱلۡحَمِيدِ﴾ مضاف و مضاف الیه می‌باشد و مقصود از ﴿حَمِيدِ﴾؛ الله المحمود است و ممکن است حمد وصف راه باشد([[174]](#footnote-174)).

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ ٱلَّذِي جَعَلۡنَٰهُ لِلنَّاسِ سَوَآءً ٱلۡعَٰكِفُ فِيهِ وَٱلۡبَادِۚ وَمَن يُرِدۡ فِيهِ بِإِلۡحَادِۢ بِظُلۡمٖ نُّذِقۡهُ مِنۡ عَذَابٍ أَلِيمٖ ٢٥ وَإِذۡ بَوَّأۡنَا لِإِبۡرَٰهِيمَ مَكَانَ ٱلۡبَيۡتِ أَن لَّا تُشۡرِكۡ بِي شَيۡ‍ٔٗا وَطَهِّرۡ بَيۡتِيَ لِلطَّآئِفِينَ وَٱلۡقَآئِمِينَ وَٱلرُّكَّعِ ٱلسُّجُودِ ٢٦ وَأَذِّن فِي ٱلنَّاسِ بِٱلۡحَجِّ يَأۡتُوكَ رِجَالٗا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٖ يَأۡتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٖ ٢٧ لِّيَشۡهَدُواْ مَنَٰفِعَ لَهُمۡ وَيَذۡكُرُواْ ٱسۡمَ ٱللَّهِ فِيٓ أَيَّامٖ مَّعۡلُومَٰتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم مِّنۢ بَهِيمَةِ ٱلۡأَنۡعَٰمِۖ فَكُلُواْ مِنۡهَا وَأَطۡعِمُواْ ٱلۡبَآئِسَ ٱلۡفَقِيرَ ٢٨ ثُمَّ لۡيَقۡضُواْ تَفَثَهُمۡ وَلۡيُوفُواْ نُذُورَهُمۡ وَلۡيَطَّوَّفُواْ بِٱلۡبَيۡتِ ٱلۡعَتِيقِ ٢٩﴾ [الحج:25-29]

**ترجمه:** به تحقیق آنان که کافر شده و از راه خدا و مسجد الحرام باز می‌دارند و مردم را منع می‌کنند از آن مسجدی که ما آن را برای مردم قرار دادیم که مساوی است کسی­که در آن مقیم است و کسی­که بیابانیِ وارد است. و هر‌کس در آن مسجد میل به ناحق کند و به ستمی آلوده شود می‌چشانیم او را از عذاب درناک(25) و هنگامی که راهنمایی کرديم برای ابراهیم مکان خانۀ کعبه را و (گفتیم) شرک میاور و چیزی را شریک من قرار مده و خانۀ مرا برای طواف کنندگان، نمازگزاران، رکوع و سجده‌کنان پاک نما(26) و در میان مردم اعلام به حج کن که بیایند به ­سوی تو پیادگان و سواران بر هر شتر لاغری از هر راه دوری (27) تا منافع خودشان را مشاهده کنند و نام خدا را در روزهای دانسته شده بر آنچه روزی ایشان کرده از چهارپایانِ زبان بسته، یاد کنند، پس، از آنها بخورید و به سختی کشیدۀ فقیر اطعام کنید(28) سپس ازاله کنند کثافات خود را و نذرهای خود را وفا کنند و به خانۀ کعبه طواف کنند(29).

**نکات:** جملۀ: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَيَصُدُّونَ....﴾ دلالت دارد بر کفر آنان که راه حج را بر مردم سد می‌کنند و برای روندگان به حج موانعی به وجود می‌آورند و یا مخارجی زائد جعل نمایند و به رشوه یا پارتی کسانی را روانه کنند و کسان دیگری را به بهانه‌های مختلف مانع شوند. جملۀ: ﴿سَوَآءً ٱلۡعَٰكِفُ فِيهِ وَٱلۡبَادِ﴾ دلالت دارد که مقیم و مسافر دربارۀ استفادۀ از کعبه و امکنۀ اطرافش مساویند و اهل مکه نمی‌توانند مانع از سکنای واردین شوند. و جملۀ ﴿وَمَن يُرِدۡ فِيهِ بِإِلۡحَادِۢ بِظُلۡمٖ....﴾ دلالت دارد که حکّام و اهالی مکه حق ستم، یا گرانفروشی و احتكار و یا نوع دیگر از تعدی و آزار ندارند و هر‌کس مرتکب چنین کارها شود گناه بزرگی کرده و به هرحال باید برای حجّاج و زوّار تسهیلاتی فراهم کنند.

و از جملۀ: ﴿وَطَهِّرۡ بَيۡتِيَ﴾ که خدا به حضرت ابراهیم دستور داده که خانه‌ام را پاک نما می‌توان استفاده کرد که بنای خانۀ کعبه حتی قبل از زمان حضرت ابراهیم بوده که خدا چنین خطابی در مورد تطهیر آن به ابراهیم نموده و لذا در آیات بعد آن از آن خانه به ﴿بِٱلۡبَيۡتِ ٱلۡعَتِيقِ﴾ تعبیر شده که عتیق و عتیقه به چیزی کهنه و قدیمی می‌گویند. و جملۀ ﴿وَأَذِّن فِي ٱلنَّاسِ بِٱلۡحَجِّ....﴾ دلالت دارد که باید امام و زعیم مسلمین اعلام کند و مردم را به حج خانۀ کعبه دعوت نماید.

و از جملۀ: ﴿أَيَّامٖ مَّعۡلُومَٰتٍ﴾ استفاده می‌شود که باید اول و نهم و دهم ذی الحجه معلوم گردد، یعنی در استهلال مراقبت نمایند تا روز نهم و دهم مشتبه نگردد تا اینکه تکبیرات خود را در آن روزهای معین بگویند. و مقصود از ذکر همان الله أکبر و تکبیراتی است که پس از نماز عید اضحی و سایر نمازها گفته می‌شود.

جملۀ: ﴿فَكُلُواْ مِنۡهَا وَأَطۡعِمُواْ﴾ دلالت دارد که اضحیه و قربانی‌ها باید خورده شود و به فقراء و مساکین إطعام گردد، نه اینکه روی خاک مقابل آفتاب بماند و متعفّن گردد و بالأخره تبذیر و اسراف شود و به زیر خاک مدفون شود، بلکه باید سردخانه‌ای فراهم کنند.

﴿ذَٰلِكَۖ وَمَن يُعَظِّمۡ حُرُمَٰتِ ٱللَّهِ فَهُوَ خَيۡرٞ لَّهُۥ عِندَ رَبِّهِۦۗ وَأُحِلَّتۡ لَكُمُ ٱلۡأَنۡعَٰمُ إِلَّا مَا يُتۡلَىٰ عَلَيۡكُمۡۖ فَٱجۡتَنِبُواْ ٱلرِّجۡسَ مِنَ ٱلۡأَوۡثَٰنِ وَٱجۡتَنِبُواْ قَوۡلَ ٱلزُّورِ ٣٠ حُنَفَآءَ لِلَّهِ غَيۡرَ مُشۡرِكِينَ بِهِۦۚ وَمَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَتَخۡطَفُهُ ٱلطَّيۡرُ أَوۡ تَهۡوِي بِهِ ٱلرِّيحُ فِي مَكَانٖ سَحِيقٖ ٣١ ذَٰلِكَۖ وَمَن يُعَظِّمۡ شَعَٰٓئِرَ ٱللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقۡوَى ٱلۡقُلُوبِ ٣٢﴾

[الحج:30-32]

**ترجمه:** این است مناسک، آداب حج و آنکه حُرُمات خدا را بزرگ شمرد برای او خوب است و چهارپایان برای شما حلال شده مگر آنچه بر شما تلاوت می‌شود، پس، از بت‌های پلید اجتناب کنید و از گفتن قول بیجا دوری نمایید (30) خالص و متمایل به خدا باشید و به او شرک نیاورید و آنکه به خدا شرک آورد پس گویا از آسمان سقوط کرده و مرغان او را بربایند و پاره پاره کنند یا باد او را سرازیر سازد در وادی دوری(31) این­چنین است و آنکه شعائر إلهی را بزرگ شمرد پس آن از پرهیز دلهاست (32).

**نکات:** حُرُمات چیزهایی است که خدا هتک و شکستن آنها را حرام دانسته از آداب حج و یا مطلقاً هر چه حرام باشد چه در حج و چه در غیر حج. آنچه در قرآن به حرام ذکر شده پنج چیز است: **(1- بیت الحرام؛ کعبه. 2- مسجد الحرام. 3- بلد الحرام. 4- شهر الحرام. 5- مشعر الحرام)**.

﴿حُنَفَآءَ﴾ وصف کسی است که از باطل صرف‌نظر و متمایل به حق گردد. در جملۀ: ﴿فَكَأَنَّمَا خَرَّ...﴾ مشرک تشبیه شده به آنکه خود را از آسمان پرت کند و مرغان لاشخور بدن او را بربایند و یا بادها و شیطان او را به وادی بیچارگی و بدبختی بیندازند. در اینجا تشبیه مفردات و مرکبات هر دو به عمل آمده است.

﴿لَكُمۡ فِيهَا مَنَٰفِعُ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗى ثُمَّ مَحِلُّهَآ إِلَى ٱلۡبَيۡتِ ٱلۡعَتِيقِ ٣٣ وَلِكُلِّ أُمَّةٖ جَعَلۡنَا مَنسَكٗا لِّيَذۡكُرُواْ ٱسۡمَ ٱللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم مِّنۢ بَهِيمَةِ ٱلۡأَنۡعَٰمِۗ فَإِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞ فَلَهُۥٓ أَسۡلِمُواْۗ وَبَشِّرِ ٱلۡمُخۡبِتِينَ ٣٤ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتۡ قُلُوبُهُمۡ وَٱلصَّٰبِرِينَ عَلَىٰ مَآ أَصَابَهُمۡ وَٱلۡمُقِيمِي ٱلصَّلَوٰةِ وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ ٣٥﴾ [الحج:33-35]

**ترجمه:** برای شما در آن تا مدت نامبرده شده بهره‌هایی است سپس جای (نحر) آن ناحیۀ خانۀ کهن است(33) و برای هر امّتی محل عبادت و قربانی قرار دادیم تا نام خدا را یاد کنند بر آنچه خدا روزی ایشان نموده از چهارپایان زبان بسته پس إله شما إله یگانه است که به او تسلیم شوید و بشارت بده صاحبان دلهای آرام را(34) آنان که چون یاد خدا شود دلهاشان بترسد و بر آنچه به ایشان رسد صابر باشند و آنان که نماز را برپا دارند و از آنچه روزی ایشان کردیم انفاق می‌کنند (35).

**نکات:** مقصود از کلمۀ ﴿فِيهَا﴾ در ﴿لَكُمۡ فِيهَا مَنَٰفِعُ....﴾ به حسب ظاهر شعائر قربانی است که بهره بردارای آنها عبارت است از استفاده از شیر، کرک، پشم، فرزند و سواری بر آنها تا وقتی که به قربان‌گاه برسند.

ولی ضمیر ﴿فِيهَا﴾ اگر برگردد به مطلق شعائر، یعنی واجبات، محرمات و عمل به آنها بهره‌هایی دارد تا ﴿أَجَلٖ مُّسَمّٗى﴾، و ﴿أَجَلٖ مُّسَمّٗى﴾ وقت آمدن مرگ و رفع تکلیف است. و مقصود از ﴿ٱلۡبَيۡتِ ٱلۡعَتِيقِ﴾، خانۀ کعبه است که از غرق و یا از تسلط جبارین آزاده مانده و ﴿ٱلۡعَتِيقِ﴾ چنانکه ذکر شد به معنی قدیم نیز آمده یعنی خانۀ کعبه قدیمی‌ترین محل عبادت است: و ﴿ٱلۡمُخۡبِتِينَ﴾ به معنی؛ مطیعین، خاضعین، مخلصین و مطمئنّین آمده، ولی چون حق‌تعالی در جملۀ: ﴿ٱلَّذِينَ....﴾ آن را تفسیر کرده احتیاج به توضیح ندارد.

﴿وَٱلۡبُدۡنَ جَعَلۡنَٰهَا لَكُم مِّن شَعَٰٓئِرِ ٱللَّهِ لَكُمۡ فِيهَا خَيۡرٞۖ فَٱذۡكُرُواْ ٱسۡمَ ٱللَّهِ عَلَيۡهَا صَوَآفَّۖ فَإِذَا وَجَبَتۡ جُنُوبُهَا فَكُلُواْ مِنۡهَا وَأَطۡعِمُواْ ٱلۡقَانِعَ وَٱلۡمُعۡتَرَّۚ كَذَٰلِكَ سَخَّرۡنَٰهَا لَكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ٣٦ لَن يَنَالَ ٱللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَآؤُهَا وَلَٰكِن يَنَالُهُ ٱلتَّقۡوَىٰ مِنكُمۡۚ كَذَٰلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمۡ لِتُكَبِّرُواْ ٱللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَىٰكُمۡۗ وَبَشِّرِ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ٣٧﴾

[الحج:36-37]

**ترجمه:** و حیوانات تنومند را برای شما از شعائر الهی قرار دادیم برای شما در آنها خیر است پس نام خدا را بر آنها یاد کنید درحالی که ایستاده و صف کشیده‌اند پس چون به پهلو سقوط کنند از آنها بخورید و شخص قانع و وارد را اطعام کنید، بدینگونه آنها را برای شما تسخیر کردیم تا شما شکرگزارید(36) گوشت‌ها و خون‌های آنها هرگز به خدا نرسد ولیکن پرهیزگاری شما به او می‌رسد بدینگونه آنها را تسخیر کرد برای شما تا خدا را برای آنکه شما را هدایت کرده بزرگ شمارید و نیکوکاران را بشارت بده(37).

**نکات:** مقصود از ﴿صَوَآفَّ﴾ این است که حیوان بر پا ایستاده و چهار دست و پا را به ترتیب بر زمین نهاده باشد و کیفیّت نحر شتر این است که هر دو دست آن را از زانو تا پنجۀ او بر یکدیگر به بندند و تیغ در طرف راست سینۀ او فرو برند. و در گاو چهار دست و پای او را به بندند و دم او را رها کنند و چون در زمان جاهلیت خون قربانی به در و دیوار کعبه و یا بر بت‌های خود می‌مالیدند و آن را وسیلۀ تقرّب می‌دانستند خدا نهی نموده و فرموده: ﴿لَن يَنَالَ ٱللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَآؤُهَا﴾، پس مقصود اطاعت و پرهیزگاری است چنانکه فرموده: ﴿يَنَالُهُ ٱلتَّقۡوَىٰ مِنكُمۡ﴾ جملۀ: ﴿لِتُكَبِّرُواْ ٱللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَىٰكُمۡ﴾، اشاره به همان تکبیراتی­است که پس از نمازهای ایام عید گفته می‌شود: «اللهُ أَكْبَرُ لَا إلَهَ إلاَّ اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ وَلِلهِ الحَمْدُ عَلَی مَا هَدَانَا وَلَهُ الشُكْرُ عَلَی مَا أَوَلاَنَا وَاللهُ أَكْبَرُ علی مَا رَزَقَنَا مِنْ بَهِیمَةِ الأَنعَامِ». و جملۀ: ﴿جَعَلۡنَٰهَا لَكُم مِّن شَعَٰٓئِرِ ٱللَّهِ﴾ دلالت دارد که شعائر الهی را خودِ خدا باید معیّن کند ولی در زمان ما بسیاری از شعائر الناس را شعائر الله می‌نامند!

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُدَٰفِعُ عَنِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٖ كَفُورٍ ٣٨ أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَٰتَلُونَ بِأَنَّهُمۡ ظُلِمُواْۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ نَصۡرِهِمۡ لَقَدِيرٌ ٣٩ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِم بِغَيۡرِ حَقٍّ إِلَّآ أَن يَقُولُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُۗ وَلَوۡلَا دَفۡعُ ٱللَّهِ ٱلنَّاسَ بَعۡضَهُم بِبَعۡضٖ لَّهُدِّمَتۡ صَوَٰمِعُ وَبِيَعٞ وَصَلَوَٰتٞ وَمَسَٰجِدُ يُذۡكَرُ فِيهَا ٱسۡمُ ٱللَّهِ كَثِيرٗاۗ وَلَيَنصُرَنَّ ٱللَّهُ مَن يَنصُرُهُۥٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ٤٠ ٱلَّذِينَ إِن مَّكَّنَّٰهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ أَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَمَرُواْ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَنَهَوۡاْ عَنِ ٱلۡمُنكَرِۗ وَلِلَّهِ عَٰقِبَةُ ٱلۡأُمُورِ ٤١﴾ [الحج:38-41]

**ترجمه:** حقیقت این است که خدا از آنان که ایمان آورده‌اند دفاع می‌کند و محقّقاً خدا هر خیانتکار ناسپاس را دوست نمی‌دارد(38) به آن کسانی که مورد قتال واقع ‌شوند اذن قتال داده شده به سبب آنکه مورد ستم قرار گرفته­اند و محققاً خدا بر یاری ایشان توانا است(39) آنان که از خانه‌هاشان به ناحق اخراج شدند و گناهی نداشتند جز آنکه می‌گفتند: پروردگار ما خداست. و اگر نباشد دفع خدا بعضی از مردم را به بعضی، بدون شک صومعه‌ها، معبدها، کلیساها (و یا نمازها به ابطال آن) و مسجدها که در آنها ذکر خدا بسیار می‌شود ویران گردد و البته خدا هر‌کسی که او را یاری کند یاری می‌دهد زیرا خدا توانای عزیز است(40) مأذونین در قتال کسانی­اند که اگر ايشان را در زمین تمکّن دهیم نماز را برپا دارند و زکات را بدهند و به کار خوب امر کنند و از منکر نهی کنند. و سرانجام کارها به اختیار خداست(41).

**نکات:** دفاع خدا از بندگان خود به واسطۀ بعضی از بندگان دیگر است چنانکه این آیات نازل شده در موردی که قبل از هجرت رسول خداص کفّارِ مکه مسلمین را اذیت و آزار می‌کردند و آنان می‌آمدند نزد رسول خداص بعضی کتک خورده و بعضی با سر و دست شکسته تظلّم می‌کردند و حتی از رسول خداص اذن می‌خواستند که پنهانی مشرکین را بکشند، رسول خداص ایشان را أمر به صبر می‌فرمود تا اینکه پس از هجرت و تجمّع مسلمین و هجوم مشرکین به طرف مدینه امر به جهاد نازل شد. و به قولی این آیات دربارۀ عده‌ای نازل شده که از شهر خود بیرون آمدند برای هجرت، مشرکین متعرض ایشان شدند برای ممانعت. حق‌تعالی اذن قتال به ایشان داد([[175]](#footnote-175)) و این عده گناهی در نظر کفار نداشتند جز اینکه موحد بودند و می‌گفتند: ﴿رَبُّنَا ٱللَّهُ﴾. و ضمیر ﴿فِيهَا﴾ در ﴿يُذۡكَرُ فِيهَا﴾ به ﴿مَسَٰجِدُ﴾ بر می‌گردد و یا ﴿صَوَٰمِعُ وَبِيَعٞ وَصَلَوَٰتٞ وَمَسَٰجِدُ﴾، هر دو احتمال داده شده است. و مخفی نماند خدا آن عده از مؤمنین را یاری کرد و مدافع ایشان شد که به صفت ﴿ٱلَّذِينَ إِن مَّكَّنَّٰهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ أَقَامُواْ......﴾ بودند ولی مسلمانان اسمی مانند زمان ما را که دارای چنین اوصافی نیستند یاری نخواهد کرد.

﴿وَإِن يُكَذِّبُوكَ فَقَدۡ كَذَّبَتۡ قَبۡلَهُمۡ قَوۡمُ نُوحٖ وَعَادٞ وَثَمُودُ ٤٢ وَقَوۡمُ إِبۡرَٰهِيمَ وَقَوۡمُ لُوطٖ ٤٣ وَأَصۡحَٰبُ مَدۡيَنَۖ وَكُذِّبَ مُوسَىٰۖ فَأَمۡلَيۡتُ لِلۡكَٰفِرِينَ ثُمَّ أَخَذۡتُهُمۡۖ فَكَيۡفَ كَانَ نَكِيرِ ٤٤ فَكَأَيِّن مِّن قَرۡيَةٍ أَهۡلَكۡنَٰهَا وَهِيَ ظَالِمَةٞ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَبِئۡرٖ مُّعَطَّلَةٖ وَقَصۡرٖ مَّشِيدٍ ٤٥ أَفَلَمۡ يَسِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَتَكُونَ لَهُمۡ قُلُوبٞ يَعۡقِلُونَ بِهَآ أَوۡ ءَاذَانٞ يَسۡمَعُونَ بِهَاۖ فَإِنَّهَا لَا تَعۡمَى ٱلۡأَبۡصَٰرُ وَلَٰكِن تَعۡمَى ٱلۡقُلُوبُ ٱلَّتِي فِي ٱلصُّدُورِ ٤٦﴾ [الحج:42-46]

**ترجمه:** و اگر تو را تکذیب کنند پس حقیقت این است که پیش از ایشان قوم نوح و عاد و ثمود تکذیب انبیاء خود نمودند(42) و قوم ابراهیم و قوم لوط کذلک(43) و اصحاب مدین (قوم شعیب همچنین) و موسی تکذیب شد، پس مهلت دادم به کافرین سپس ایشان را گرفتم پس چگونه بود تعرّض و جلوگیری من (44) پس چه بسیار قریه‌ها را که هلاک نمودیم در حالی که ایشان ستمکار بودند، پس آنها ساقط و خراب گردید بر سقف­های خود و چه بسیار چاه تعطیل شده و قصرهای محکم (که بی‌صاحب مانده)(45) چرا در زمین سیر نکردند تا صاحب دلانی شوند که با آن تعقل کنند و یا گوشهایی که با آن بشوند زیرا که چشم‌ها کور نیست ولیکن دلهایی که در سینه‌ها می‌باشد کور است(46).

**نکات:** این آیات تسلیت رسول خداص است که اگر تو را تکذیب می‌کنند همۀ انبیاء را تکذیب کردند زیاد افسرده مباش. و مقصود از کلمۀ: ﴿مِّن قَرۡيَةٍ﴾، «من أهل قریة» می‌باشد. و جملۀ: ﴿أَفَلَمۡ يَسِيرُواْ﴾ دلالت دارد که سیر در زمین برای دیدن آثار، قبور و قراء گذشتگان به جهت عبرت گرفتن خوب است و چون دیدن و شنیدن اخبار و آثار گذشتگان با چشم و گوش است ولیکن تا بیداری و بینایی دل نباشد دیدن و شنیدن اثر کاملی ندارد، و لذا خدا فرموده: ﴿تَعۡمَى ٱلۡقُلُوبُ ٱلَّتِي فِي ٱلصُّدُورِ﴾. و این جمله دلالت دارد که محل فکر و تعقل سینه است و ممکن است دماغ و سینه هر دو محل تعقل باشد.

﴿وَيَسۡتَعۡجِلُونَكَ بِٱلۡعَذَابِ وَلَن يُخۡلِفَ ٱللَّهُ وَعۡدَهُۥۚ وَإِنَّ يَوۡمًا عِندَ رَبِّكَ كَأَلۡفِ سَنَةٖ مِّمَّا تَعُدُّونَ ٤٧ وَكَأَيِّن مِّن قَرۡيَةٍ أَمۡلَيۡتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٞ ثُمَّ أَخَذۡتُهَا وَإِلَيَّ ٱلۡمَصِيرُ ٤٨ قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّمَآ أَنَا۠ لَكُمۡ نَذِيرٞ مُّبِينٞ ٤٩﴾ [الحج:47-49]

**ترجمه:** و به شتاب از تو عذاب می‌خواهند و خدا هرگز وعدۀ خود را خلاف نکند و به حقیقت یک روز نزد پروردگار تو مانند هزار سال است از آنچه شما می‌شمرید(47) و چه بسیار قریه‌هائی را که مهلت دادم به آنها در حالی که ستمکار بودند سپس آنها را گرفتم و به سوی من است بازگشت(48) بگو: ای مردم، همانا فقط من برای شما ترسانندۀ آشکارم(49).

**نکات:** جملۀ: ﴿وَإِنَّ يَوۡمًا عِندَ رَبِّكَ كَأَلۡفِ سَنَةٖ مِّمَّا تَعُدُّونَ﴾ معنی بلندی دارد: **یکی:** اینکه این کفاری که به عجله از تو عذاب می‌جویند و می‌گویند بر ما عذاب نازل کن بدانند که پیش خدا یک روز با هزار سال فرقی ندارد چه یک روز مهلت دهد چه هزار سال به هر دو قادر است، پس مهلت او را دلیل بر عجز او ندانند. **دوم:** عذاب خدا در آخرت است و عذاب یک روز آخرت در شدت مانند هزار سال است که اگر کفار بدانند شتاب به عذاب نمی‌کنند. **سوم:** اینکه روزهای کوتاه اگر به سختی بگذرد برای انسان طولانی حساب می‌شود پس چگونه خواهد گذشت روزی که مدت آن به قدر هزار سال و شدت عذاب آن هزاران مقابل است. «نعوذ بالله من عذابه وعتابه».

﴿فَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَهُم مَّغۡفِرَةٞ وَرِزۡقٞ كَرِيمٞ ٥٠ وَٱلَّذِينَ سَعَوۡاْ فِيٓ ءَايَٰتِنَا مُعَٰجِزِينَ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَحِيمِ ٥١﴾ [الحج:50-51]

**ترجمه:** پس آنان که ایمان آورده و عمل‌های شایسته را انجام داده‌اند برای ایشان آمرزش و رزق خوب بی‌رنجی است(50) و آنان که در آیات ما سعایت کرده و قصد عاجز ساختن داشتند ایشان اهل دوزخ­اند(51).

**نکات:** مقصود از ﴿رِزۡقٞ كَرِيمٞ﴾روزی بزرگوارانه یعنی بی‌منت و بی‌رنج و تعب است نه مانند دنیا که هزاران رنج و زحمت است برای روزی حلال. و مقصود از ﴿سَعَوۡاْ فِيٓ ءَايَٰتِنَا﴾، جدّ و جهد در ردِّ آیات الهی است به نام سحر و اساطیر و بهانه‌های دیگر. و مقصود از ﴿مُعَٰجِزِينَ﴾عاجز ساختن رسول است به هو کردن و منع نمودن مردم از ایمان و شبهه وارد ساختن در قلوب مردم.

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ مِن رَّسُولٖ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّآ إِذَا تَمَنَّىٰٓ أَلۡقَى ٱلشَّيۡطَٰنُ فِيٓ أُمۡنِيَّتِهِۦ فَيَنسَخُ ٱللَّهُ مَا يُلۡقِي ٱلشَّيۡطَٰنُ ثُمَّ يُحۡكِمُ ٱللَّهُ ءَايَٰتِهِۦۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٞ ٥٢ لِّيَجۡعَلَ مَا يُلۡقِي ٱلشَّيۡطَٰنُ فِتۡنَةٗ لِّلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ وَٱلۡقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمۡۗ وَإِنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ لَفِي شِقَاقِۢ بَعِيدٖ ٥٣ وَلِيَعۡلَمَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ أَنَّهُ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَيُؤۡمِنُواْ بِهِۦ فَتُخۡبِتَ لَهُۥ قُلُوبُهُمۡۗ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَهَادِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ٥٤﴾ [الحج:52-54]

**ترجمه:** و پیش از تو هیچ رسول و نبیّـی نفرستادیم مگر اینکه چون آرزو کرد شیطان درمیان آرزوی­او انداخت پس خدا آنچه­را شیطان می‌انداخت زائل می‌کرد سپس خدا آیات خود را محکم می‌نمود و خدا دانای حکیم است (52) تا آنچه را شیطان می‌اندازد آزمایش قرار دهد برای آنان که در دلشان مرضی است و برای آنان که دلهاشان سخت است و محققاً ستمگران در دوئیت دور و درازیند (53) و تا آنان که دارای دانشند بدانند که قرآن حق و حقیقت است از پروردگارت پس به آن ایمان آورند و دلهاشان به آن آرام گیرد و حقیقتاً خدا آنان را که ایمان آورند به راه راست هدایت‌کننده است(54).

**نکات:** از عطف ﴿نَبِيٍّ﴾ به ﴿رَّسُول﴾ محقق می‌شود که نبی و رسول فرق دارد، نبی کسی است که خبر گیرد از وحی، چه مأمور ابلاغ آن باشد و چه نباشد، ولی رسول آنست که خبر گیرد و مأمور ابلاغ آن نیز باشد. از رسول خداص سؤال شد: مرسلون چند نفر بودند؟ فرمود 313 نفر، سؤال شد: انبیاء چند نفر؟ فرمود: صد و بیست و چهار هزار نفر([[176]](#footnote-176)). پس، معلوم باشد که میان رسول و نبی عام و خاص مطلق است یعنی هر نبی رسول نیست ولی هر رسولی نبی نیز هست.

در ترجمه و تفسیر ﴿إِذَا تَمَنَّىٰٓ أَلۡقَى ٱلشَّيۡطَٰنُ.....﴾ معانی مختلفه و احتمالات متفرقه نوشته‌اند که به نظر ما هیچ­کدام موافق عقل و نقل و ظاهر قرآن نیست، و ما در اینجا نظر خود را از ظاهر قرآن می‌نگاریم، هر‌کس خواست بپذیرد و یا نپذیرد: مقصود از این جملات در این آیه تا آیۀ 54 اینست که هر پیامبری چه مرسل و چه غیر مرسل آرزوی آن دارد که مردم هدایت شوند و بدون غوغا و هیاهو آیات خدا و دلایل او را بپذیرند ولی شیاطین انس و جن در میان آرزوی او شبهاتی به مردم القاء می‌کنند و مردم را به شک و شبهه می‌افکنند، چنانکه زمان ما نیز چنین است، مثلاً ما بیان کردیم سرپرست و زمامدار امور تکوینی مانند امور خلق، رزق و تدبیر جهان منحصر و مخصوص خداست و به انبیاء و اولیاء مربوط نیست و این سخن را برای این گفتیم که امّت ما غرق در غلو و شرک بودند و خواستیم ایشان را نجات دهیم و اگر شیاطین انسی و جنی نبودند مردم می‌پذیرفتند و به توحید خالص وارد می‌شدند، ولی متأسّفانه یک عده عالم نما به شبهات خود کتابها رد بر ما نوشتند و در منبرها و مجالس از ما بدگویی کردند و از تألیفاتم ظرف یک سال هفت کتاب خطی که منحصر به نسخۀ واحده بود، سرقت کردند و هر نوع اذیت و آزاری را روا داشتند و به هرحال مردم را متحیر و در وادی گمراهی نگاه داشتند. اما این غوغا و بگو و نگو طول کشید و کم‌کم عده‌ای که دارای دانش و ایمان بودند به سخن حق ما تسلیم شده و آرام گرفتند، ولی آنان که در دلشان مرض و دکان‌دار مادی و اسیر زخارف دنیا بودند و دلشان از حسد و محبت دنیا سخت پر شده بود، به همان عداوت خود با ما مانده و هنوز هم به بدگویی دلخوش و مشغولند. و این آیات در این سوره و این معنای ما مؤیَّد است به آیات 112 سورۀ انعام: ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّٗا شَيَٰطِينَ ٱلۡإِنسِ وَٱلۡجِنِّ﴾([[177]](#footnote-177)) و 31 سورۀ فرقان: ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّٗا مِّنَ ٱلۡمُجۡرِمِينَ﴾([[178]](#footnote-178)) ولی خدا وعده داده کم کم القاء شیطان و شبهات شیاطین را زائل کند و سخن حق را محکم نماید، چنانکه در زمان ما نیز مشاهده می‌شود.

﴿وَلَا يَزَالُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فِي مِرۡيَةٖ مِّنۡهُ حَتَّىٰ تَأۡتِيَهُمُ ٱلسَّاعَةُ بَغۡتَةً أَوۡ يَأۡتِيَهُمۡ عَذَابُ يَوۡمٍ عَقِيمٍ ٥٥ ٱلۡمُلۡكُ يَوۡمَئِذٖ لِّلَّهِ يَحۡكُمُ بَيۡنَهُمۡۚ فَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فِي جَنَّٰتِ ٱلنَّعِيمِ ٥٦ وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَكَذَّبُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَا فَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عَذَابٞ مُّهِينٞ ٥٧﴾ [الحج:55-57]

**ترجمه:** و همیشه آنان که کافر شده‌اند در شک از قرآن هستند تا اینکه ناگهان ساعت قیامت برای ایشان بیاید و یا عذاب روز عقیم ایشان را دریابد(55) در آن روز پادشاهی مخصوص خداست بین ایشان حکم می‌کند پس آنان که ایمان آورده و عمل‌های شایسته را انجام دادند در بهشت‌های با ناز و نعمتند(56) و آنانکه کافر شده و به آیات ما تکذیب کردند پس مخصوص ایشان است عذاب خوارکننده(57).

**نکات:** یکی از علائم کفر این است که کسی در مورد آیات قرآن در شک باشد و زمان ما میان مسلمین بسیارند کسانی که در بسیاری از آیات قرآن شک دارند و باز خود را پیشوای مسلمین می‌دانند و این خبر قرآن همیشه می‌باشد، چنانکه فرموده: ﴿وَلَا يَزَالُ....﴾ و کلمۀ: ﴿عَقِيمٍ﴾ اطلاق می‌شود بر روزی که خیر ندارد و هم بر روزی که شب و فردا ندارد و هم بر روزی که هر حامله‌ای حمل خود را سقط کند و دیگر نزاید و هم بر روزی که بی‌مانند باشد و تمام این صفات در روز قیامت موجود خواهد بود.

﴿وَٱلَّذِينَ هَاجَرُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوٓاْ أَوۡ مَاتُواْ لَيَرۡزُقَنَّهُمُ ٱللَّهُ رِزۡقًا حَسَنٗاۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَهُوَ خَيۡرُ ٱلرَّٰزِقِينَ ٥٨ لَيُدۡخِلَنَّهُم مُّدۡخَلٗا يَرۡضَوۡنَهُۥۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٞ ٥٩ ۞ذَٰلِكَۖ وَمَنۡ عَاقَبَ بِمِثۡلِ مَا عُوقِبَ بِهِۦ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيۡهِ لَيَنصُرَنَّهُ ٱللَّهُۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٞ ٦٠ ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ يُولِجُ ٱلَّيۡلَ فِي ٱلنَّهَارِ وَيُولِجُ ٱلنَّهَارَ فِي ٱلَّيۡلِ وَأَنَّ ٱللَّهَ سَمِيعُۢ بَصِيرٞ ٦١ ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ هُوَ ٱلۡبَٰطِلُ وَأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡكَبِيرُ ٦٢﴾ [الحج:58-62]

**ترجمه:** و آنان که در راه خدا مهاجرت کرده سپس کشته شدند یا مردند البته خدای تعالی ایشان را روزی دهد روزی نیکو و به تحقیق خدا خود بهترین روزی‌دهندگان است(58) البته بدون شک ایشان را به جایی داخل کند که آن را بپسندند و محققاً خدا دانای بردبار است(59) این است وعدۀ خدا و آنکه عقاب کند به مانند آنچه به آن عقاب شده سپس بر او ستم شود البته خدا او را یاری می‌کند، محققاً خدا بخشندۀ آمرزنده است(60) این (نصرت حق و قدرت حق) به جهت این است که خدا در می‌آورد شب را در روز و در می‌آورد روز را در شب و حقیقتاً خدا شنوای بیناست(61) این شنوا و بینایی حق به جهت این است که خدا خود ثابت الوجود است و آنچه جز او می‌خوانند باطل و زائل است و برای اینکه او برتر و بزرگ است(62).

**نکات:** این آیات نازل شده دربارۀ آن مهاجرینی که مضطر شدند و به زور از وطن خود صرف نظر کردند و از طرف کفار برای قتل، به ایشان حمله شد زیرا بر خورد کردند به دشمن مشترک خود در حالی که دو شب از محرم باقی بود، پس مسلمین کفار را قسم دادند که برای حرمت ماه محرم خودداری کنند، پس کفار دست بر نداشتند و لذا ایشان به دفاع پرداخته و بر کفار پیروز شدند، ولی در پیش خود خجل بودند از اینکه در ماه حرام قتال کرده‌اند، حق‌تعالی این آیات را نازل کرد برای رفع توهم ایشان و عذر ایشان را مقبول دانست([[179]](#footnote-179)). و جملۀ: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡحَقُّ﴾ دلالت دارد که خدا را می‌توان واجب الوجود یعنی ثابت الوجود خواند. و معنای ﴿خَيۡرُ ٱلرَّٰزِقِينَ﴾ این است که **أولاً:** او روزی­هایی می‌دهد که دیگران قدرت بر آن ندارند. و **ثانیاً:** او اصل در رزق است و دیگران فرع و واسطۀ رزق. و **ثالثاً**: او از عدم روزی می‌دهد ولی دیگران از مواد مخلوق او. و **رابعاً**: او روزی می‌دهد بدون انتظار نفعی و دیگران به جهت توقع ستایش و یا توقع تلافی و یا برای رقت جنسی. و **خامساً:** دیگران به ارادۀ خدا و توجه دادن و استطاعت دادن او چیزی می‌دهند([[180]](#footnote-180)). و **سادساً:** روزی خدا در بهشت پایانی ندارد چنانکه فرموده: ﴿إِنَّ هَٰذَا لَرِزۡقُنَا مَا لَهُۥ مِن نَّفَادٍ﴾([[181]](#footnote-181)). و از جملۀ ﴿عَاقَبَ بِمِثۡلِ مَا عُوقِبَ بِهِۦ﴾ قصاص و تلافی به مثل استفاده می‌شود.

﴿أَلَمۡ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَتُصۡبِحُ ٱلۡأَرۡضُ مُخۡضَرَّةًۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٞ ٦٣ لَّهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَهُوَ ٱلۡغَنِيُّ ٱلۡحَمِيدُ ٦٤ أَلَمۡ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَٱلۡفُلۡكَ تَجۡرِي فِي ٱلۡبَحۡرِ بِأَمۡرِهِۦ وَيُمۡسِكُ ٱلسَّمَآءَ أَن تَقَعَ عَلَى ٱلۡأَرۡضِ إِلَّا بِإِذۡنِهِۦٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِٱلنَّاسِ لَرَءُوفٞ رَّحِيمٞ ٦٥ وَهُوَ ٱلَّذِيٓ أَحۡيَاكُمۡ ثُمَّ يُمِيتُكُمۡ ثُمَّ يُحۡيِيكُمۡۗ إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَكَفُورٞ ٦٦﴾ [الحج:63-66]

**ترجمه:** آیا ندیدی که خدا فرو فرستاد از آسمان آبی که زمین سبز گردید زیرا خدا دارای لطف و آگاه است(63) مخصوص اوست آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است و محققا خدا بی‌نیاز ستوده است(64) آیا ندیدی که خدا تسخیر کرده آنچه در زمین است برای شما و کشتی را به امر خود در دریا جریان می‌دهد و آسمان را از سقوط بر زمین نگه می‌دارد مگر به اذن خودش. زیرا قطعاً خدا به مردم مهربان رحیم است(65) و اوست که شما را زنده کرد سپس شما را بمیراند سپس شما را زنده کند به تحقیق که انسان کفران کننده است(66).

**نکات:** حق تعالی در این آیات نشانه­‌های قدرت خود را ذکر کرده که مشرکین موحد شوند، ولی متأسفانه در زمان ما بدتر از زمان جاهلیت شده همین کارهایی که در این آیات، خدا مخصوص خود دانسته مسلمانانِ اسمی از امام می‌دانند. خدا فرموده: ﴿أَنَّ ٱللَّهَ...وَيُمۡسِكُ ٱلسَّمَآءَ﴾، اینان می‌گویند: خیر، امام یمسک السماء! و یک عده به نام روضه خوان و طرفداران امام این کفریات را تزریق می‌کنند. و جملۀ: ﴿ثُمَّ يُحۡيِيكُمۡ﴾ می‌رساند نفی حیات در قبر را.

﴿لِّكُلِّ أُمَّةٖ جَعَلۡنَا مَنسَكًا هُمۡ نَاسِكُوهُۖ فَلَا يُنَٰزِعُنَّكَ فِي ٱلۡأَمۡرِۚ وَٱدۡعُ إِلَىٰ رَبِّكَۖ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدٗى مُّسۡتَقِيمٖ ٦٧ وَإِن جَٰدَلُوكَ فَقُلِ ٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا تَعۡمَلُونَ ٦٨ ٱللَّهُ يَحۡكُمُ بَيۡنَكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ فِيمَا كُنتُمۡ فِيهِ تَخۡتَلِفُونَ ٦٩﴾ [الحج:67-69]

**ترجمه:** برای هر امتی (در ذبح و یا مطلق عبادات) شریعت و راهی قرار دادیم که ایشان به همان راه می‌روند پس با تو در این امر البته نزاع نکنند و به سوی پروردگارت بخوان زیرا که تو محققا به راه راستی(67) و اگر با تو جدال کنند، بگو خدا داناتر است به آنچه انجام می‌دهید(68) خدا حکم می‌کند بین شما در روز قیامت در آنچه اختلاف در آن داشته‌اید(69).

**نکات:** این آیات دربارۀ گفتگوی مشرکین و مسلمین نازل شد که مشرکین می‌گفتند: شما آنچه خود ذبح می‌کنید می‌خورید و آنچه خدا می‌میراند حرام می‌دانید، خدا می‌فرماید: چون اینان لجوجند و مصالح احکام را نمی‌فهمند با اینان نزاع مکن و اگر جدال کردند بگو خدا أعلم است([[182]](#footnote-182)). و مَنسَک، اسم زمان و مکان و اسم راه آمده، یعنی محل ذبح و یا عبادت و یا مکان آن و یا زمان آن و یا راه و رسم دینی و شریعتی. در این آیه مناسب همان راه و رسم یعنی شریعت است.

﴿أَلَمۡ تَعۡلَمۡ أَنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ مَا فِي ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِۚ إِنَّ ذَٰلِكَ فِي كِتَٰبٍۚ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٞ ٧٠ وَيَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَمۡ يُنَزِّلۡ بِهِۦ سُلۡطَٰنٗا وَمَا لَيۡسَ لَهُم بِهِۦ عِلۡمٞۗ وَمَا لِلظَّٰلِمِينَ مِن نَّصِيرٖ ٧١ وَإِذَا تُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتُنَا بَيِّنَٰتٖ تَعۡرِفُ فِي وُجُوهِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلۡمُنكَرَۖ يَكَادُونَ يَسۡطُونَ بِٱلَّذِينَ يَتۡلُونَ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِنَاۗ قُلۡ أَفَأُنَبِّئُكُم بِشَرّٖ مِّن ذَٰلِكُمُۚ ٱلنَّارُ وَعَدَهَا ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْۖ وَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ ٧٢﴾ [الحج:70-72]

**ترجمه:** آیا نمی‌دانی که خدا می‌داند آنچه در آسمان‌ها و زمین است به تحقیق این در کتابی است به درستی که این برخدا آسان است(70) و می‌پرستند غیرخدا و پایین‌تر از او را، آنچه را که دلیلی به آن نازل نشده و آنچه را که علمی به آن ندارند. و نیست برای ستمگران یاوری(71) و چون آیات روشن ما بر ایشان خوانده می‌شود، در صورت کسانی که کافر شدند انکار را مشاهده می‌کنی نزدیک است به کسانی که آیات ما را بر ایشان می‌خوانند حمله کنند بگو آیا به بدتر از این‌ها شما را خبر دهم، آن آتش است که خدا آن را وعده داده به آنان که کافرند و بدجای بازگشتنی است(72).

**نکات:** مقصود از جملۀ: ﴿إِنَّ ذَٰلِكَ فِي كِتَٰبٍ﴾، این است که علم اینها در نزد خدا ضبط است زیرا کتاب کنایه از حفظ و ضبط است و معنی لوح محفوظ نیز همان ضبط و حفظ الهی است. و مقصود از ﴿دُونِ ٱللَّهِ﴾ که مدعوّشان و مقصودشان بوده مخلوقی است که مقام او پست‌تر از خالق باشد ما دون الله یعنی؛ أدون من الله. ﴿مَا لَمۡ يُنَزِّلۡ بِهِۦ سُلۡطَٰنٗا﴾ و دلالت دارد که هر چیزی که از وحی راجع به او دلیلی نیست نباید خواند و نباید پرستش کرد چه پیغمبر باشد و چه مقرب و چه سنگ. و جملۀ: ﴿تَعۡرِفُ فِي وُجُوهِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلۡمُنكَرَ﴾ دلالت دارد که کفار زمان جاهلیت مانند مسلمین زمان ما از شنیدن آیات قرآن متغیر می‌شدند و بدشان می‌آمد. البته آنان برای حفظ دکان بت‌پرستی خودشان و اینان برای حفظ خرافات خودشان.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٞ فَٱسۡتَمِعُواْ لَهُۥٓۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَن يَخۡلُقُواْ ذُبَابٗا وَلَوِ ٱجۡتَمَعُواْ لَهُۥۖ وَإِن يَسۡلُبۡهُمُ ٱلذُّبَابُ شَيۡ‍ٔٗا لَّا يَسۡتَنقِذُوهُ مِنۡهُۚ ضَعُفَ ٱلطَّالِبُ وَٱلۡمَطۡلُوبُ ٧٣ مَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدۡرِهِۦٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ٧٤﴾ [الحج:73-74]

**ترجمه:** آهای مردم، مثلی زده شده به آن گوش دهید محققاً کسانی را که می‌خوانید غیرخدا و پائین‌تر از او، هرگز مگسی را خلق نکنند و اگرچه برای آن اجتماع کنند و اگر مگس چیزی را از ایشان برباید از او نرهانند و پس نگیرند، طالب و مطلوب (خواننده و خوانده شده) عاجزند(73) قدر خدا را آنچه سزاوار عظمت اوست نشناختند. البته خدا توانای عزیز است(74).

**نکات:** چون حق تعالی در آیات قبل مذمّت کرد از کسانی که بدون دلیلی غیرخدا را عبادت می‌کنند، در این آیات بیان کرده که خواندن غیرخدا نیز همان حکم را دارد زیرا خواندن و مدد خواستن از مدعوّ غیبی جز خدا چنان است که گویا غیرخدا را مانند خدا دانسته در صفات او. و در اینجا مثلی زده برای روشن شدن بندگان و می‌گوید اگر تمام مخلوق جمع شوند بخواهند مگسی را خلق کنند نتوانند یعنی این قدر عاجزند، پس شما چگونه چنین عاجزان را می‌خوانید و از آنان یاری می‌خواهید. مخفی نماند مقصود از ﴿دُونِ ٱللَّهِ﴾ در این آیه بت نیست زیرا تعبیر به ﴿ٱلَّذِينَ﴾ کرده و الذین به عقلاء اطلاق می‌شود. و به اضافه اگر همۀ انبیاء و مقربین جمع شوند مگسی را نیافرینند، پس نباید ایشان را خواند به حکم همین آیه و کسانی که در رفع بلیّات و کشف آفات غیرخدا را می‌خوانند خدا را به عظمت نشناخته‌اند چنانکه در آیه تذکّر داده است.

﴿ٱللَّهُ يَصۡطَفِي مِنَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ رُسُلٗا وَمِنَ ٱلنَّاسِۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعُۢ بَصِيرٞ ٧٥ يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡۚ وَإِلَى ٱللَّهِ تُرۡجَعُ ٱلۡأُمُورُ ٧٦﴾ [الحج:75-76]

**ترجمه:** خدای تعالی برمی‌گزیند و انتخاب می‌کند از ملائکه و از مردم فرستادگانی را، محققاً خدا شنوا و بیناست(75) می‌داند آنچه در جلو ایشان و پشت سر ایشان است و به سوی خدا کارها بازگشت داده می‌شود(76).

**نکات:** چون در آیات قبل مذمت کرده کسانی را که غیر‌خدا را می‌خوانند که مخلوق به طور کلی عاجز است، در این آیه تذکر می‌دهد که اگر‌چه خدا بعضی از فرشتگان و بعضی از افراد بشر را برای رسالت انتخاب کرده، ایشان منتخب شده‌اند برای رسالت نه برای خواندن و کشف مضرّات و قضاء حاجات، زیرا خداوند فقط به احوال همه حتی به احوال ملائکه وپیامبران واقف است وجلو و عقب ودنیا و آخرت و ظاهر و باطن ایشان و آنچه بر ایشان گذشته و آنچه بعداً خواهد گذشت را می‌داند. ﴿سَمِيعُۢ بَصِيرٞ ٧٥ يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡ﴾ و فقط مرجع امور خود اوست، و ﴿وَإِلَى ٱللَّهِ﴾ مقدم شده بر ﴿تُرۡجَعُ ٱلۡأُمُورُ﴾ برای حصر.

به جملۀ: ﴿ٱللَّهُ يَصۡطَفِي....﴾ و همچنین از آیه 68 سورۀ قصص: ﴿وَرَبُّكَ يَخۡلُقُ مَا يَشَآءُ وَيَخۡتَارُۗ مَا كَانَ لَهُمُ ٱلۡخِيَرَةُ﴾ و سایر آیاتی که بدین مضامین است، استدلال کرده‌اند که انتخاب و اختیار زمامدار و امام مسلمین با خداست و به اختیار مردم نیست زیرا منتخب مردم اشتباه می‌کند چنانکه منتخب حضرت موسی برای کوه طور که هفتاد نفر بودند تماما کافر و مورد غضب خدا شدند. ولی این استدلال صحیح نیست، زیرا می‌گوییم:

**اولاً:** منتخب خدا نیز اشتباه می‌کند چنانکه حضرت یونس در قضیۀ فرار از قوم اشتباه کرد و حضرت موسی در قضیۀ تغییر و تشدد بر برادرش هارون و گرفتن ریش او اشتباه کرد، و رسول خداص در قضیۀ اذن دادن به منافقین برای عدم حضور در جهاد اشتباه کرد که خدا به او فرمود: ﴿لِمَ أَذِنتَ لَهُمۡ﴾([[183]](#footnote-183))، پس اشتباه کردن دلیل بر عدم جواز انتخاب نمی‌شود. به اضافه پیامبران با اینکه به واسطۀ وحی راهنمایی می‌شوند و خدا برای ایشان رصدی از وحی و مأمورین گذاشته و می‌فرماید: ﴿يَسۡلُكُ مِنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَمِنۡ خَلۡفِهِۦ رَصَدٗا﴾([[184]](#footnote-184))، با این حال در مواردی که وحی دستگیریشان نکند اشتباه می‌کنند، اما زمامدار و امامی که مورد وحی نیست چگونه اشتباه نکند؟!

**ثانیاً:** خدا برای انتخاب رسل ملائکه و پیامبران فرموده انتخاب به دست من است، ولی در مورد زمامدار نفرموده است. و انتخاب زمامدار را نباید قیاس به ملائکه و انبیاء نمود.

**ثالثاً:** این مستدلّین به این آیات، می‌خواهند استدلال کنند که علی را خدا برای زمامداری انتخاب کرده، به همین دلیل اشتباه نمی‌کند، در حالی که علی در بسیاری از موارد، چنانکه در نهج البلاغه که مورد قبول ایشان است آمده، اشتباه نموده، مثلا از نامۀ 71 نهج البلاغه و تواریخ معلوم می‌شود که آن حضرت **منذر بن جارود** را برای جمع صدقات فرستاده و او را انتخاب کرده برای این کار و او اموال را اختلاس کرده و ملحق به معاویه شده، حضرت به او می‌نویسد: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ صَلاحَ أَبِيكَ غَرَّنِي مِنْكَ وظَنَنْتُ أَنَّكَ تَتَّبِعُ هَدْيَهُ....»([[185]](#footnote-185)) تا آخر.

و از نامۀ 63 نهج البلاغه و تواریخ معلوم می‌شود که آن حضرت **أبو موسی أشعری** را عامل کوفه قرار داده در حالی که ابو موسی (به گمان اينها) هم منافق در آمد! و هم با حضرت مخالفت کرد! و از نامۀ 61 نهج البلاغه و تواریخ معلوم می‌شود که آن حضرت **کمیل بن زیاد** را عامل **هیت** قرار داد در حالی که او مقاومت نکرد و شهر هیت را تسلیم دشمن نمود، و حضرت او را مذمت کرده است. و از نامۀ 44 نهج البلاغه و تواریخ معلوم می‌شود که حضرت **زیاد بن ابیه** را عامل بر فارس قرار داده و اشتباه نموده است. و از نامۀ 43 نهج البلاغه معلوم می‌شود که مصقلۀ بن هبیره را عامل اردشیر قرار داده و او خائن در آمد. و از نامۀ 41 نهج البلاغه و رجال و تواریخ معلوم می‌شود در تعیین عبید الله ابن عباس اشتباه نموده است و همچنین طبق تمام تواریخ قیس بن سعد بن عباده را که حاکم او بر مصر بود معزول نمود و به واسطۀ عزل او و نصب محمد بن ابی بکر، مصر سقوط کرد و معلوم شد حضرتش اشتباه کرده و نباید به سخن نمّامین گوش می‌نمود. و همچنین صدها مورد دیگر که هر که خواهد تحقیق کند باید کتب مربوطه را بررسی و مطالعه کند.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱرۡكَعُواْ وَٱسۡجُدُواْۤ وَٱعۡبُدُواْ رَبَّكُمۡ وَٱفۡعَلُواْ ٱلۡخَيۡرَ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ۩ ٧٧ وَجَٰهِدُواْ فِي ٱللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِۦۚ هُوَ ٱجۡتَبَىٰكُمۡ وَمَا جَعَلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلدِّينِ مِنۡ حَرَجٖۚ مِّلَّةَ أَبِيكُمۡ إِبۡرَٰهِيمَۚ هُوَ سَمَّىٰكُمُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ مِن قَبۡلُ وَفِي هَٰذَا لِيَكُونَ ٱلرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيۡكُمۡ وَتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِۚ فَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ وَٱعۡتَصِمُواْ بِٱللَّهِ هُوَ مَوۡلَىٰكُمۡۖ فَنِعۡمَ ٱلۡمَوۡلَىٰ وَنِعۡمَ ٱلنَّصِيرُ ٧٨﴾ [الحج:77-78]

**ترجمه:** ای کسانی که ایمان آورده‌اید رکوع کنید و سجده نمائید و پروردگارتان را عبادت کنيد و آنچه خیر است انجام دهید تا شاید رستگار شوید(77) و در راه خدا جهاد کنید آن طوری که سزاوار او است،. او شما را برگزیده (از سایر أمم) و بر شما در دین فشار و مشقت قرار نداده (و به قدر وسع و استطاعت تکلیف نموده) کیش پدرتان ابراهیم. او شما را مسلمین نام نهاده از پیش و در این قرآن تا اینکه رسول گواه بر شما باشد و شما گواهان بر مردم باشید. پس نماز را بپا دارید و زکات را بدهید و به خدا چنگ بزنید. اوست مولی و سرپرست شما، پس خوب مولی و خوب یاوری است(78).

**نکات:** در آیات قرآن از جمله همین آیه ارکان نماز و کیفیّت آن ذکر شده، از آن جمله رکوع و سجود که رکوع را قبل از سجود ذکر کرده است، پس رکوع مقدم بر سجود است. و معنی ﴿هُوَ ٱجۡتَبَىٰكُمۡ﴾، این است که شما را برگزید برای عبادت، تمجید، تقدیس و تکبیر خود. و در ضمیر ﴿هُوَ سَمَّىٰكُمُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ﴾، بعضی گفته‌اند به ابراهیم بر می‌گردد، ولی از قرینۀ کلام معلوم می‌شود به خدا بر می‌گردد یعنی خدا شما را مسلمان نامیده و این نام را برای شما انتخاب کرده هم در کتب قبلی و هم در این قرآن، زیرا ابراهیم در قرآن نام مسلمان بر کسی نگذاشته است، و به قرینۀ ﴿وَفِي هَٰذَا﴾ که در قرآن باشد معلوم می‌شود خدا این نام را برای مسلمین انتخاب کرده پس مسلمین باید نام اسلام را تبدیل به نام مذاهب نکنند و همه در این نام متحد باشند و به وحدت برسند و به آن افتخار کنند نه اینکه نام مذهب روی خود بگذارند و بدین وسیله ایجاد تفرقه کنند.

سورة المؤمنون (مكية وهي مائة وثماني عشرة آية)

سورۀ مؤمنون مکی و دارای 118 آیه می‌باشد

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

﴿أَفۡلَحَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ١ ٱلَّذِينَ هُمۡ فِي صَلَاتِهِمۡ خَٰشِعُونَ ٢ وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَنِ ٱللَّغۡوِ مُعۡرِضُونَ ٣ وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِلزَّكَوٰةِ فَٰعِلُونَ ٤ وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِفُرُوجِهِمۡ حَٰفِظُونَ ٥ إِلَّا عَلَىٰٓ أَزۡوَٰجِهِمۡ أَوۡ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُمۡ فَإِنَّهُمۡ غَيۡرُ مَلُومِينَ ٦ فَمَنِ ٱبۡتَغَىٰ وَرَآءَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡعَادُونَ ٧ وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِأَمَٰنَٰتِهِمۡ وَعَهۡدِهِمۡ رَٰعُونَ ٨ وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَلَىٰ صَلَوَٰتِهِمۡ يُحَافِظُونَ ٩ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡوَٰرِثُونَ ١٠ ٱلَّذِينَ يَرِثُونَ ٱلۡفِرۡدَوۡسَ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ١١﴾ [المؤمنون:1-11]

**ترجمه:** به نام خدای رحمن رحیم. به تحقیق مؤمنان رستگار شدند(1) آنان که در نماز خود فروتنند(2) و همانان که از لغو اعراض‌کننده باشند(3) و همانان که زکات را انجام دهند(4) و همانان که فروج خود را نگه دارنده‌اند(5) مگر بر زنان خود و یا مملوک خود که در این ­صورت ایشان مورد ملامت نباشند(6) پس آنان که سوای این را بجویند همانان تجاوزکنندگانند(7) و آنان که امانات خود و پیمان‌های خود را رعایت کنند(8) و آنان که بر نمازشان محافظت کنند(9) اینانند که خود ارث برندگانند(10) آنان که فردوس را ارث می‌برند ایشان در آن ماندنی باشند(11).

**نکات:** حق‌تعالی علامات و نشانه‌های مؤمنین را ذکر کرده، هر‌کس دارا باشد مؤمن است و اگر چه زنجیر نزند و کارهایی که در مذهب معمول شده انجام ندهد مثلاً عزاداری نکند و زیارت نرود و امام را نشناسد و نخواند، زیرا مؤمن باید دین و امور دین را بشناسد نه پیروان دین را و امام پیرو دین و راهنمای دین است نه خود دین، پس آنچه در زمان ما معمول شده که به کلی از دین بیگانه‌اند و فقط متدیّن شناسی رواج دارد و آن را نشانۀ مؤمن می‌دانند بر خلاف قرآن است. و رستگاری به معنای رسیدن به مقصود و وصول به سعادت است. و خضوع و خشوع در صلاة را بعضی از افعال قلوب دانسته و بعضی از جوارح و حق آنست که در هر دو باشد، یعنی دل او متوجه معبود و خود را مانند بندۀ ذلیل بداند در پیشگاه مولای جلیل و جوارح او نیز خاضع باشد یعنی چشم او به این طرف و آن طرف نباشد و با دست خود بازی نکند و مانند شخص غافل نماز نخواند، زیرا مناجات و تسبیح و تقدیس او با پروردگار جلیل است. و لغو عبارت است از محرمات و یا مکروه و مباحی که محل احتیاج نباشد. و جملۀ ﴿وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِلزَّكَوٰةِ فَٰعِلُونَ﴾، دلالت دارد که مقصود از زکات، زکات مال فقط نیست و گر‌نه می‌فرمود للزكاة مؤتون، بلکه هم زکات مال است و هم تزکیۀ نفس، که مکلف فاعل است نسبت به پاک کردن نفس خود از رذائل. و فردوس طبقه و درجۀ اعلای بهشت است که هربنده‌ای باید از آن بهره برد ولی چون کافر شد به دوزخ می‌رود و مکان او به عنوان ارث به مؤمنین می‌رسد لذا فرموده: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡوَٰرِثُونَ﴾.

﴿وَلَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ مِن سُلَٰلَةٖ مِّن طِينٖ ١٢ ثُمَّ جَعَلۡنَٰهُ نُطۡفَةٗ فِي قَرَارٖ مَّكِينٖ ١٣ ثُمَّ خَلَقۡنَا ٱلنُّطۡفَةَ عَلَقَةٗ فَخَلَقۡنَا ٱلۡعَلَقَةَ مُضۡغَةٗ فَخَلَقۡنَا ٱلۡمُضۡغَةَ عِظَٰمٗا فَكَسَوۡنَا ٱلۡعِظَٰمَ لَحۡمٗا ثُمَّ أَنشَأۡنَٰهُ خَلۡقًا ءَاخَرَۚ فَتَبَارَكَ ٱللَّهُ أَحۡسَنُ ٱلۡخَٰلِقِينَ ١٤ ثُمَّ إِنَّكُم بَعۡدَ ذَٰلِكَ لَمَيِّتُونَ ١٥ ثُمَّ إِنَّكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ تُبۡعَثُونَ ١٦﴾ [المؤمنون:12-16]

**ترجمه:** و به تحقیق انسان را خلق نمودیم از خلاصۀ صاف شده از گل(12) سپس او را نطفه‌ای در قرارگاه استواری قرار دادیم(13) سپس آن نطفه را علقه گردانیدیم پس علقه را پارچۀ گوشتی نمودیم پس آن پارۀ گوشت را استخوان‌ها نمودیم پس آن استخوان‌ها را به گوشت پوشانیدیم سپس او را خلق دیگری ایجاد کردیم، پس با برکت است خدایی که نیکوترین آفریننده است(14) سپس شما بعد از این محققا می‌میرید(15) سپس محققاً شما روز قیامت مبعوث می‌شوید(16)

**نکات:** چون حق‌تعالی در آیات قبل انواع عبادات را بیان کرد و عبادات فرع بر شناختن معبود است، در این آیات برای شناختن خود استدلال کرده به مراتب نه گانۀ خلقت انسان:

**اول**: خلقت از گل که حضرت آدم را ایجاد کرده و یا تمام افراد انسان از غذاهایی خلق شده که متولد از آب و خاک است([[186]](#footnote-186)).

**دوم**: منی که او را در رحم مادر که تعبیر نموده از آن به قرارگاه استوار.

**سوم**: منی را تبدیل کرده به خون بسته شده به نام علقه.

**چهارم**: به علقه تغییر شکل داده به مانند پارۀ گوشتی و این تبدیل و تغییرها را خلق نموده زیرا خلق صورت، عوارض و اجزاء زیادتری در آن به وجود آمده است.

**پنجم**: آن پارۀ گوشت را تبدیل به چند استخوان نموده است.

**ششم**: استخوان‌ها را به گوشت پوشانیده است.

**هفتم**: خلق دیگری که غیراز خلقت‌های قبلی است، آورده یعنی خلق عجیب و فطرت غریبی حکیمانه نموده که جمادی را حیات داده و لالی را نطق داده و کوری را بینا کرده و کری را شنوا نموده و هر جزوی از اجزاء او را به حرکت در آورده یعنی روح به آن دمیده که وصف وصف‌کنندگان و شرح شرح‌کنندگان نمی‌تواند آن را معرفی کند، یعنی استعداد فهمی، عقلی و ترقیات به او داده و تمام برکات و خیرات را در او به ودیعه نهاده و حقیقتاً خالق با برکتی است که خود در حق خود فرموده: ﴿فَتَبَارَكَ ٱللَّهُ أَحۡسَنُ ٱلۡخَٰلِقِينَ﴾، زیرا اگر مخلوقی خلق کند خلق صورت است نه مادّه. خلق مجاز است نه حقیقت. خلق از شئ است نه از لا من شئ.

**هشتم**: دورۀ موت می‌باشد که فرموده: ﴿ثُمَّ إِنَّكُم بَعۡدَ ذَٰلِكَ لَمَيِّتُونَ﴾.

**نهم**: حشر و نشر قیامت است که فرموده: ﴿ثُمَّ إِنَّكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ تُبۡعَثُونَ﴾، و در اینجا عالم قبر و حیات آن ذکر نشده، پس کیفیت وجود آن مورد گفتگو است. و دیگر آنکه از این آیات استفاده می‌شود که آنچه مجلسی و علمای دیگر شیعه در مورد رجعت ذکر کرده و بدان معتقدند همه باطل و مجعول است، زیرا از آیات فوق و آیات دیگر محقق می‌شود که روز جزاء فقط قیامت خواهد بود.

﴿وَلَقَدۡ خَلَقۡنَا فَوۡقَكُمۡ سَبۡعَ طَرَآئِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ ٱلۡخَلۡقِ غَٰفِلِينَ ١٧ وَأَنزَلۡنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءَۢ بِقَدَرٖ فَأَسۡكَنَّٰهُ فِي ٱلۡأَرۡضِۖ وَإِنَّا عَلَىٰ ذَهَابِۢ بِهِۦ لَقَٰدِرُونَ ١٨ فَأَنشَأۡنَا لَكُم بِهِۦ جَنَّٰتٖ مِّن نَّخِيلٖ وَأَعۡنَٰبٖ لَّكُمۡ فِيهَا فَوَٰكِهُ كَثِيرَةٞ وَمِنۡهَا تَأۡكُلُونَ ١٩ وَشَجَرَةٗ تَخۡرُجُ مِن طُورِ سَيۡنَآءَ تَنۢبُتُ بِٱلدُّهۡنِ وَصِبۡغٖ لِّلۡأٓكِلِينَ ٢٠ وَإِنَّ لَكُمۡ فِي ٱلۡأَنۡعَٰمِ لَعِبۡرَةٗۖ نُّسۡقِيكُم مِّمَّا فِي بُطُونِهَا وَلَكُمۡ فِيهَا مَنَٰفِعُ كَثِيرَةٞ وَمِنۡهَا تَأۡكُلُونَ ٢١ وَعَلَيۡهَا وَعَلَى ٱلۡفُلۡكِ تُحۡمَلُونَ ٢٢﴾ [المؤمنون:17-22]

**ترجمه:** و به تحقیق آفریدیم بالای سر شما هفت طبقه و راه و ما از این آفرینش غافل نبودیم(17) و از آسمان آبی نازل کردیم به اندازه، پس آن را در زمین ساکن نمودیم و محققاً ما بر بردن آن تواناییم (18) پس با آن آب برای شما بوستان‌ها از خرما و انگورها ایجاد کردیم، برای شما در آن میوه‌های بسیاری است و از آنها می‌خورید(19) و درختی که از طور سینا خارج می‌شود که روغن و خورش می‌رویاند برای خورندگان(20) و به درستی و تحقیق که برای شما در چهارپایان عبرتی است، شما را می‌آشامانیم از آنچه در شکم آنهاست و برای شما در آنها بهره‌های بسیاری است و از آنها می‌خورید(21) و بر آنها و بر کشتی حمل می‌شوید(22).

**نکات:** و از نشانه‌های قدرت خدا که آسمان‌ها را هفت طبقه قرار داده بالای یکدیگر و میلیون‌ها کهکشان و میلیاردها ستاره خلق کرده و بارانی که از بالا فرود می‌آید به اندازه است و اگر دانه‌دانه و به اندازه نبود باعث هلاکت و خرابی می‌شد و آن آب را در شکم زمین نگه داشته که به واسطۀ چاه و چشمه خارج شود و به برکت آن، باغ‌ها و بوستان‌ها خرم گردد. و مقصود از کلمۀ: ﴿بِٱلدُّهۡنِ وَصِبۡغٖ﴾همان دانۀ زیتون است که هم از آنها روغن گرفته می‌شود و هم با آنها خورش تهیه می‌گردد. و مقصود از منافع چهارپایان پشم و کرک و شیر و روغن و کره است که از آنها تجارت و استفاده‌ها می‌شود.

﴿وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوۡمِهِۦ فَقَالَ يَٰقَوۡمِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرُهُۥٓۚ أَفَلَا تَتَّقُونَ ٢٣ فَقَالَ ٱلۡمَلَؤُاْ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قَوۡمِهِۦ مَا هَٰذَآ إِلَّا بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ يُرِيدُ أَن يَتَفَضَّلَ عَلَيۡكُمۡ وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ لَأَنزَلَ مَلَٰٓئِكَةٗ مَّا سَمِعۡنَا بِهَٰذَا فِيٓ ءَابَآئِنَا ٱلۡأَوَّلِينَ ٢٤ إِنۡ هُوَ إِلَّا رَجُلُۢ بِهِۦ جِنَّةٞ فَتَرَبَّصُواْ بِهِۦ حَتَّىٰ حِينٖ ٢٥﴾ [المؤمنون:23-25]

**ترجمه:** و به تحقیق نوح را به سوی قومش فرستادیم که گفت: ای قوم من خدا را بپرستید برای شما إله و معبودی غیر او نیست، پس آیا پرهیز نمی‌کنید و نمی‌ترسید(23) پس، اشرافی از قوم او که کافر بودند گفتند: این مرد نیست مگر بشری مانند شما می‌خواهد بر شما برتری جوید و اگر خدا ارشاد ما را می‌خواست فرشتگانی نازل می‌كرد وما در ميان پدران گذشتۀ خود چنین چیزی را نشنيده­ايم(24) نیست او مگر مردی که جنون دارد پس تا مدتی او را تحت نظر بگیرید و به او نظر داشته باشید(25).

**نکات:** مقصود از ﴿ٱلۡمَلَؤُاْ﴾، بزرگان و اشراف قوم است که چشم را پر می‌کنند که آنان مانع ایمان قوم خود بودند. و مقصود از جملۀ: ﴿فَتَرَبَّصُواْ بِهِۦ حَتَّىٰ حِينٖ﴾، این است که مدتی صبر کنید تا بمیرد و یا از جنون به هوش آید و یا از این سخنان دست بردارد، ﴿فَتَرَبَّصُواْ﴾ را به احبسوا یعنی؛ او را حبس کنید نیز معنی‌کرده‌اند، ولی معنی صحیح همان است که گفتیم.

﴿قَالَ رَبِّ ٱنصُرۡنِي بِمَا كَذَّبُونِ ٢٦ فَأَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡهِ أَنِ ٱصۡنَعِ ٱلۡفُلۡكَ بِأَعۡيُنِنَا وَوَحۡيِنَا فَإِذَا جَآءَ أَمۡرُنَا وَفَارَ ٱلتَّنُّورُ فَٱسۡلُكۡ فِيهَا مِن كُلّٖ زَوۡجَيۡنِ ٱثۡنَيۡنِ وَأَهۡلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيۡهِ ٱلۡقَوۡلُ مِنۡهُمۡۖ وَلَا تُخَٰطِبۡنِي فِي ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ إِنَّهُم مُّغۡرَقُونَ ٢٧﴾ [المؤمنون:26-27]

**ترجمه:** نوح گفت: پروردگارا درمقابل اینکه تکذیبم کردند مرا یاری ده (26) پس به او وحی کردیم که کشتی را با توجه و عنایت‌های ما و وحی ما بساز، پس چون فرمان ما آمد و آن تنور فواره زد پس در کشتی از هر جفتی دو تا در آور و در آور کسان خود را مگر کسی از ایشان که سابقا گفتاری علیه او باشد و با من دربارۀ آنان که ستم کرده‌اند گفتگو مکن زیرا آنان غرق شدگانند(27).

**نکات:** چون نوح از ایمان قوم خود مأیوس شد عرض کرد خدایا مرا بر ایشان یاری ده، خطاب رسید که به اشاره و راهنمایی ما و در تحت نظر ما و آن طوری که ما به تو وحی می‌کنیم یک عدد کشتی بساز و هر وقت دیدی از تنور منزلت آب فواره زد بیرون، از حیوانات اطراف خود یک جفت نر و ماده وارد کشتی کن و همچنین کسانی را که به تو ایمان آورده‌اند داخل کشتی نما. و این کار برای بقای نسل حیوانات و آدمیان بوده است. و مقصود از ﴿مَن سَبَقَ عَلَيۡهِ ٱلۡقَوۡلُ﴾ زن و فرزندش کنعان بود.

﴿فَإِذَا ٱسۡتَوَيۡتَ أَنتَ وَمَن مَّعَكَ عَلَى ٱلۡفُلۡكِ فَقُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي نَجَّىٰنَا مِنَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ٢٨ وَقُل رَّبِّ أَنزِلۡنِي مُنزَلٗا مُّبَارَكٗا وَأَنتَ خَيۡرُ ٱلۡمُنزِلِينَ ٢٩ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ وَإِن كُنَّا لَمُبۡتَلِينَ ٣٠﴾ [المؤمنون:28-30]

**ترجمه:** پس چون تو و هر‌کس که با تو باشد بر کشتی سوار شدید و جای گرفتید، بگو: ستایش مخصوص خدایی است که ما را از قوم ستمکاران نجات داد (28) و بگو: پروردگارا، مرا جایگاه با برکتی فرود آر و تو بهترین فرود آورندگانی (29) محققا در آن، نشانه‌های (قدرت و عبرت است) و محققاً ما آزمایش‌کننده بوده‌ایم(30).

**نکات:** جملۀ: ﴿رَّبِّ أَنزِلۡنِي مُنزَلٗا مُّبَارَكٗا﴾ را مأمور شد بخواند، آیا وقتی که در کشتی نشست یعنی خود کشتی را منزل مبارکی قرار داده و یا مقصود این است که ما را از کشتی به منزل با برکتی فرود آر، ظاهر همان معنی اول باشد و ممکن است هر دو باشد.

﴿ثُمَّ أَنشَأۡنَا مِنۢ بَعۡدِهِمۡ قَرۡنًا ءَاخَرِينَ ٣١ فَأَرۡسَلۡنَا فِيهِمۡ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرُهُۥٓۚ أَفَلَا تَتَّقُونَ ٣٢ وَقَالَ ٱلۡمَلَأُ مِن قَوۡمِهِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَكَذَّبُواْ بِلِقَآءِ ٱلۡأٓخِرَةِ وَأَتۡرَفۡنَٰهُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا مَا هَٰذَآ إِلَّا بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ يَأۡكُلُ مِمَّا تَأۡكُلُونَ مِنۡهُ وَيَشۡرَبُ مِمَّا تَشۡرَبُونَ ٣٣ وَلَئِنۡ أَطَعۡتُم بَشَرٗا مِّثۡلَكُمۡ إِنَّكُمۡ إِذٗا لَّخَٰسِرُونَ ٣٤﴾

[المؤمنون:31-34]

**ترجمه:** سپس بعد از ایشان قرن دیگری آفریدیم(31) پس در میان ایشان رسولی از خودشان فرستادیم که خدا را بپرستید برای شما الهی غیر او نیست، پس آیا پرهیز نمی‌کنید(32) پس گروهی از قومش آنان که کافر و به ملاقات آخرت انکار داشتند و در زندگی دنیا ثروتشان داده بودیم گفتند: نیست این مرد مگر بشری مانند شما، می‌خورد از آنچه شما ازآن می‌خورید و می‌آشامد از آنچه می‌آشامید(33) و محققاً اگر بشری مانند خود را اطاعت کنید در این هنگام زیانکار خواهید بود(34).

**نکات:** مقصود از قرن‌ دیگر قوم هود و غیر ایشان بوده است زیرا در سورۀ هود و اعراف و شعراء قصۀ هود را پس از قوم نوح آورده و به ایشان فرموده: ﴿وَٱذۡكُرُوٓاْ إِذۡ جَعَلَكُمۡ خُلَفَآءَ مِنۢ بَعۡدِ قَوۡمِ نُوحٖ﴾([[187]](#footnote-187))، و مقصود از ﴿رَسُولٗا﴾ همان هود می‌باشد. ویا اقوام هود و صالح و.... باشد ورسول هم رسول نوعی باشد. و حق تعالی صفات آن قوم را شمرده: **اول**: اینکه کافر به خدا بودند در جملۀ: ﴿كَفَرُوا﴾. **دوم**: منکر قیامت بودند به جملۀ: ﴿وَكَذَّبُواْ بِلِقَآءِ ٱلۡأٓخِرَةِ﴾. **سوم**: اینکه دارای نعمت و ثروت بودند بجملۀ: ﴿وَأَتۡرَفۡنَٰهُم....﴾ **چهارم**: شبهه‌هایی اظهار می‌کردند در جملات ﴿مَا هَٰذَآ إِلَّا بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ...﴾ تا آخر.

﴿أَيَعِدُكُمۡ أَنَّكُمۡ إِذَا مِتُّمۡ وَكُنتُمۡ تُرَابٗا وَعِظَٰمًا أَنَّكُم مُّخۡرَجُونَ ٣٥ ۞هَيۡهَاتَ هَيۡهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ ٣٦ إِنۡ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا ٱلدُّنۡيَا نَمُوتُ وَنَحۡيَا وَمَا نَحۡنُ بِمَبۡعُوثِينَ ٣٧ إِنۡ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبٗا وَمَا نَحۡنُ لَهُۥ بِمُؤۡمِنِينَ ٣٨ قَالَ رَبِّ ٱنصُرۡنِي بِمَا كَذَّبُونِ ٣٩ قَالَ عَمَّا قَلِيلٖ لَّيُصۡبِحُنَّ نَٰدِمِينَ ٤٠ فَأَخَذَتۡهُمُ ٱلصَّيۡحَةُ بِٱلۡحَقِّ فَجَعَلۡنَٰهُمۡ غُثَآءٗۚ فَبُعۡدٗا لِّلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ٤١﴾ [المؤمنون:35-41]

**ترجمه:** آیا شما را وعده می‌دهد که شما هر‌گاه بمیرید و خاک و استخوان‌ها شوید محققاً از گور بیرون شدنی هستید(35) بعید است بعید آنچه وعده داده می‌شوید(36) نیست زندگی مگر زندگی دنیا می‌میریم و زنده می‌شویم و ما مبعوث شدنی نیستیم(37) نیست او مگر مردی که دروغ بر خدا بسته و ما ایمان به او نخواهیم آورد(38) گفت: پروردگارا مرا یاری کن بدانچه مرا تکذیب کردند(39) خدا گفت: به این زودی البته پشیمان می‌گردند(40) پس به حقیقت نعرۀ مهلکی ایشان را فرا گرفت پس ایشان را خاشاک گردانیدیم پس دور باد از رحمت باد برای قوم ستمگران(41).

**نکات:** حق‌تعالی قصۀ گذشتگان را برای عبرت آیندگان بسیار گوشزد نموده و گویا آیندگان مقلّد گذشتگان­ هستند، سخنانی که قوم انبیاء به انبیاء می‌گفتند: در زمان ما نیز مشابه آن سخنان را مکررمی‌کنند چه دین‌دارانشان و چه بی‌دینانشان، منتهی این است که دینداران کینه‌توزتر و بیشتر مزاحم حق‌گویان می‌باشند زیرا یک عده از روضه‌خوان‌ها و گویندگان و روحانی نمایان در زمان ما هستند که دینداران را تحریک می‌کنند علیه حق­گویان و حق‌گویان نیز چون قلیل می‌باشند کاری در دعوت خود که مشهود باشد نکردند، از خدا می‌خواهیم که حق­گویان را نصرت دهد و شرّ روحانی نمایان معاند را به خودشان برگرداند.

﴿ثُمَّ أَنشَأۡنَا مِنۢ بَعۡدِهِمۡ قُرُونًا ءَاخَرِينَ ٤٢ مَا تَسۡبِقُ مِنۡ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسۡتَ‍ٔۡخِرُونَ ٤٣ ثُمَّ أَرۡسَلۡنَا رُسُلَنَا تَتۡرَاۖ كُلَّ مَا جَآءَ أُمَّةٗ رَّسُولُهَا كَذَّبُوهُۖ فَأَتۡبَعۡنَا بَعۡضَهُم بَعۡضٗا وَجَعَلۡنَٰهُمۡ أَحَادِيثَۚ فَبُعۡدٗا لِّقَوۡمٖ لَّا يُؤۡمِنُونَ ٤٤﴾ [المؤمنون:42-44]

**ترجمه:** سپس نسل­های دیگری را پس از ایشان ایجاد کردیم(42) هیچ امتی از مدت خود پیشی نگیرد و باز پس نشود(43) سپس رسولانمان را پی در پی فرستادیم، هر زمان که رسولی برای امتی آمد او را تکذیب نمودند پس بعضی را به دنبال بعضی بردیم (و هلاکشان کردیم) و ایشان را خبرهای عجیب قرار دادیم، پس دوری از رحمت باد برای مردمی که ایمان نمی‌آورند(44).

**نکات:** جملۀ: ﴿مَا تَسۡبِقُ....﴾ دلالت دارد که موت و حیات هر امّت و جماعتی در علم خدا معین و مدت معینی دارد نه مقدم می‌شود و نه مؤخر. و کلمۀ ﴿تَتۡرَا﴾دلالت دارد که در هر زمان رسولی بوده و حجت بر اهل آن زمان تمام شده است. و مقصود از جملۀ: ﴿فَأَتۡبَعۡنَا....﴾ پی در پی هلاک شدن امت‌ها است و ﴿أَحَادِيثَ﴾ جمع أحدوثه است؛ وهو الخبر الغریب.

﴿ثُمَّ أَرۡسَلۡنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَٰرُونَ بِ‍َٔايَٰتِنَا وَسُلۡطَٰنٖ مُّبِينٍ ٤٥ إِلَىٰ فِرۡعَوۡنَ وَمَلَإِيْهِۦ فَٱسۡتَكۡبَرُواْ وَكَانُواْ قَوۡمًا عَالِينَ ٤٦ فَقَالُوٓاْ أَنُؤۡمِنُ لِبَشَرَيۡنِ مِثۡلِنَا وَقَوۡمُهُمَا لَنَا عَٰبِدُونَ ٤٧ فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُواْ مِنَ ٱلۡمُهۡلَكِينَ ٤٨ وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَا مُوسَى ٱلۡكِتَٰبَ لَعَلَّهُمۡ يَهۡتَدُونَ ٤٩ وَجَعَلۡنَا ٱبۡنَ مَرۡيَمَ وَأُمَّهُۥٓ ءَايَةٗ وَءَاوَيۡنَٰهُمَآ إِلَىٰ رَبۡوَةٖ ذَاتِ قَرَارٖ وَمَعِينٖ ٥٠﴾ [المؤمنون:45-50]

**ترجمه:** سپس موسی و برادرش هارون را با معجزات و دلیل روشن فرستادیم(45) به سوی فرعون و گروه بزرگان او، پس گردنکشی کردند و قومی بلندپرواز بودند(46) که گفتند: آیا به دو بشری که مانند مایند ایمان آوریم و حال آنکه قوم ایشان بندۀ ما بودند(47) پس آن دو را تکذیب کردند و از هلاک شدگان گردیدند(48) و به تحقیق به موسی کتاب دادیم تا شاید ایشان هدایت یابند(49) و پسر مریم و مادرش را آیتی قرار دادیم و آنان را جای دادیم به محلی که شرایط ماندن و آب جاری داشت(50).

**نکات:** یکی از صفات بد که مانع هدایت اقوام بوده صفات خودخواهی و بلندپروازی وتکبر بوده که حق‌تعالی آن را برای فرعونیان ذکر کرده است. متأسّفانه همین صفات مانع هدایت افراد زمان ما نیز می‌باشد. و مقصود از جملۀ: ﴿رَبۡوَةٖ ذَاتِ قَرَارٖ وَمَعِينٖ﴾، جای بلندی است که انسان بتواند قرار گیرد و شرائط زندگی موجود باشد، از جمله اشجار، أنهار و مأکولات داشته باشد. و گویند مقصود از این جمله بیت المقدس و یا شامات است که واجد این شرایط بوده است.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرُّسُلُ كُلُواْ مِنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَٱعۡمَلُواْ صَٰلِحًاۖ إِنِّي بِمَا تَعۡمَلُونَ عَلِيمٞ ٥١ وَإِنَّ هَٰذِهِۦٓ أُمَّتُكُمۡ أُمَّةٗ وَٰحِدَةٗ وَأَنَا۠ رَبُّكُمۡ فَٱتَّقُونِ ٥٢ فَتَقَطَّعُوٓاْ أَمۡرَهُم بَيۡنَهُمۡ زُبُرٗاۖ كُلُّ حِزۡبِۢ بِمَا لَدَيۡهِمۡ فَرِحُونَ ٥٣ فَذَرۡهُمۡ فِي غَمۡرَتِهِمۡ حَتَّىٰ حِينٍ ٥٤ أَيَحۡسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُم بِهِۦ مِن مَّالٖ وَبَنِينَ ٥٥ نُسَارِعُ لَهُمۡ فِي ٱلۡخَيۡرَٰتِۚ بَل لَّا يَشۡعُرُونَ ٥٦﴾ [المؤمنون:51-56]

**ترجمه:** آهای پیغمبران از آنچه پاکیزه است بخورید و کار شایسته کنید زیرا من به آنچه انجام می‌دهید دانایم(51) و به درستی که این است جماعت شما در حالی که یک جماعت است و منم پروردگار شما پس، از من بترسید(52) پس کار دین خود را بین خود قطعه قطعه و پاره پاره کردند هر گروهی به آنچه نزد خودشان است (از عقاید و بدعت‌ها) شادند(53) پس ایشان را رها کن در گرداب غفلتشان تا هنگامی(54) آیا گمان می‌کنند که آنچه بدان مددشان می‌کنیم از مال و پسران (55) برای ایشان در خیرات شتاب می‌کنیم بلکه درک نمی‌کنند(56).

**نکات:** پس از آنکه سرگذشت پیامبران و امت‌ها را بیان کرده می‌فرماید: ما به انبیاء چنین خطاب کردیم که امت‌‌های شما همه یک امتند، یعنی هدفشان یکی است و آن توحید و تعظیمی خالق است و دوری از تفرقه چون امت در لغت به جماعتی گویند که در گرد هدف واحد می‌گردند یعنی من خدای واحدم و از پیامبران و امت ایشان می‌خواهم که هدفشان یکی باشد و ایجاد تفرقه نکنند. و مقصود از جملۀ: ﴿كُلُّ حِزۡبِۢ بِمَا لَدَيۡهِمۡ فَرِحُونَ﴾، جمعیت‌هایی است که هر کدام نزد خود افتراهایی به دین بسته و بدعت‌ها را سنّت فرض کرده و به آنها خوشند. و چون ایشان در گرداب خرافات وارد شده و بیرون نخواهند آمد، خدا فرموده: ﴿فَذَرۡهُمۡ فِي غَمۡرَتِهِمۡ حَتَّىٰ حِينٍ﴾، که ترجمۀ آن ذکر شد و ایشان خیال می‌کنند مال و اولادشان موجب خیر است بلکه موجب کثرت وزر و وبال است.

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ هُم مِّنۡ خَشۡيَةِ رَبِّهِم مُّشۡفِقُونَ ٥٧ وَٱلَّذِينَ هُم بِ‍َٔايَٰتِ رَبِّهِمۡ يُؤۡمِنُونَ ٥٨ وَٱلَّذِينَ هُم بِرَبِّهِمۡ لَا يُشۡرِكُونَ ٥٩ وَٱلَّذِينَ يُؤۡتُونَ مَآ ءَاتَواْ وَّقُلُوبُهُمۡ وَجِلَةٌ أَنَّهُمۡ إِلَىٰ رَبِّهِمۡ

رَٰجِعُونَ ٦٠ أُوْلَٰٓئِكَ يُسَٰرِعُونَ فِي ٱلۡخَيۡرَٰتِ وَهُمۡ لَهَا سَٰبِقُونَ ٦١﴾ [المؤمنون:57-61]

**ترجمه:** راستی همانان که از ترس (مجازات) پروردگارشان در هراسند(57) و همانان­که به­آیات پروردگارشان ایمان می‌آورند(58) و همانان ­که به ­پروردگارشان شرک نمی‌آورند(59) و آنان که می‌دهند آنچه را داده‌اند درحالی­که دلهایشان ترسان است که ایشان به سوی پروردگارشان رجوع می‌کنند(60) ایشانند که شتاب می‌کنند در کارهای خیر و ایشان به آن کارها سبقت می‌گیرند(61).

**نکات:** از کوزه برون همان تراود که در اوست. اگر کسی از خدا ترسید و به آیات تکوینی و تشریعی ایمان داشت شرک به خدا نمی‌آورد و به کارهای خیر سبقت می‌گیرد، چنانکه در آیات فوق ذکر شده است. ولی باید دانست ایمان به آیات تکوینی به معنی اینکه وجود آنها را قبول کند چندان ارزشی ندارد زیرا همه کس می‌داند موجوداتی هست، بلکه آنها را دلایل بر وجود صانع، علم و حکمت او بداند این ایمان است که ممدوح قرآن می‌باشد و چنین اشخاص هیچ مخلوقی را دارای صفات خالق نمی‌دانند.

﴿وَلَا نُكَلِّفُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَاۚ وَلَدَيۡنَا كِتَٰبٞ يَنطِقُ بِٱلۡحَقِّ وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ ٦٢ بَلۡ قُلُوبُهُمۡ فِي غَمۡرَةٖ مِّنۡ هَٰذَا وَلَهُمۡ أَعۡمَٰلٞ مِّن دُونِ ذَٰلِكَ هُمۡ لَهَا عَٰمِلُونَ ٦٣ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَخَذۡنَا مُتۡرَفِيهِم بِٱلۡعَذَابِ إِذَا هُمۡ يَجۡ‍َٔرُونَ ٦٤ لَا تَجۡ‍َٔرُواْ ٱلۡيَوۡمَۖ إِنَّكُم مِّنَّا لَا تُنصَرُونَ ٦٥﴾

[المؤمنون:62-65]

**ترجمه:** و کسی را تکلیف نمی‌کنیم مگر به مقدار وسعش و نزد ما کتابی است که به حق سخن می‌گوید و ایشان مورد ستم نمی‌شوند(62) بلکه دلهاشان از این(حقایق)، در غفلت است و جز این نیز برای ایشان کارهایی است که انجام دهندۀ آنند (63) تا وقتی که ثروتمندان و متنعمین ایشان را به عذاب بگیریم ناگهان ایشان زاری نمایند(64) (گفته شود) امروز زاری نکنید زیرا شما از طرف ما یاری نشوید(65).

**نکات:** وُسع را مترجمین به معنی طاقت گرفته‌اند و آیه را چنین معنی کرده‌اند: کسی را تکلیف نمی‌کنیم مگر به مقدار طاقتش، یعنی اگر پیرمردی طاقت دارد باید هزار رکعت نماز بخواند و پنجاه ساعت غذا نخورد و روزه بگیرد، آیا این صحیح است؟ و خدا به قدر طاقت و توانایی تکلیف کرده و یا خیر کمتر از طاقت به قدر وسعت و راحت؟ و مقصود از ﴿كِتَٰبٞ﴾، کتاب عدل الهی است که به حق حکم می‌کند؛ ﴿يَنطِقُ بِٱلۡحَقِّ..﴾ و ممکن است پروندۀ عمل و یا چیز دیگر باشد.

﴿قَدۡ كَانَتۡ ءَايَٰتِي تُتۡلَىٰ عَلَيۡكُمۡ فَكُنتُمۡ عَلَىٰٓ أَعۡقَٰبِكُمۡ تَنكِصُونَ ٦٦ مُسۡتَكۡبِرِينَ بِهِۦ سَٰمِرٗا تَهۡجُرُونَ ٦٧ أَفَلَمۡ يَدَّبَّرُواْ ٱلۡقَوۡلَ أَمۡ جَآءَهُم مَّا لَمۡ يَأۡتِ ءَابَآءَهُمُ ٱلۡأَوَّلِينَ ٦٨ أَمۡ لَمۡ يَعۡرِفُواْ رَسُولَهُمۡ فَهُمۡ لَهُۥ مُنكِرُونَ ٦٩ أَمۡ يَقُولُونَ بِهِۦ جِنَّةُۢۚ بَلۡ جَآءَهُم بِٱلۡحَقِّ وَأَكۡثَرُهُمۡ لِلۡحَقِّ كَٰرِهُونَ ٧٠﴾ [المؤمنون:66-70]

**ترجمه:** به تحقیق آیات من بر شما تلاوت می‌شد پس شما به قهقرا بر می‌گشتید(66) به آن تکبّر می‌کردید در حالی که آن را افسانه خوانده هذیان می‌گفتید(67) آیا گفتار ما را تدبر نکردند و یا برای ایشان چیزی آمده که برای پدران پیش از ایشان نیامده(68) یا نشناختند رسولشان را که او را منکر شدند(69) یا می‌گویند او مجنون است (چنین نیست) بلکه حق را برایشان آورده و بیشترشان از حق کراهت دارند(70).

**نکات:** جملۀ: ﴿قَدۡ كَانَتۡ ءَايَٰتِي....﴾ جمله‌ای است که روز قیامت به ایشان گفته می‌شود، پس فعل قیل لهم مقدر است و خدا برای سه عذر ایشان جملات بعد را آورده به نحو استفهام یعنی شما که ایمان نمی‌آورید عذرتان چیست؟ آیا تدبر در قرآن نکرده‌اید تا حقانیت آن را بفهمید و یا خبری برای معافی شما از عذاب آمده که برای پدرانتان چنین خبری نبوده. و یا محمد (ص) را نمی‌شناختید که مرد امین صادقی است و یا در او جنون دیده‌اید و او را مجنون فرض کرده‌اید و باقی عذرهایشان را در آیات بعد بیان کرده و سد نموده است.

﴿وَلَوِ ٱتَّبَعَ ٱلۡحَقُّ أَهۡوَآءَهُمۡ لَفَسَدَتِ ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلۡأَرۡضُ وَمَن فِيهِنَّۚ بَلۡ أَتَيۡنَٰهُم بِذِكۡرِهِمۡ فَهُمۡ عَن ذِكۡرِهِم مُّعۡرِضُونَ ٧١ أَمۡ تَسۡ‍َٔلُهُمۡ خَرۡجٗا فَخَرَاجُ رَبِّكَ خَيۡرٞۖ وَهُوَ خَيۡرُ ٱلرَّٰزِقِينَ ٧٢ وَإِنَّكَ لَتَدۡعُوهُمۡ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ٧٣﴾ [المؤمنون:71-73]

**ترجمه:** و اگر حق تابع آراء ایشان باشد محققاً آسمان‌ها، زمین و هر‌کس در آنها است تباه می‌شود بلکه ذکر خودشان را برایشان آورده‌ایم پس ایشان از ذکر خود اعراض دارند(71) و یا مگر مزد کمی از ایشان می‌طلبی پس مزد زیاد پروردگارت بهتر است و او بهترین روزی دهندگان است(72) و به راستی که تو ایشان را به راه راست می‌خوانی(73).

**نکات:** جملۀ:﴿وَلَوِ ٱتَّبَعَ ٱلۡحَقُّ أَهۡوَآءَهُمۡ....﴾ دلالت دارد که آراء ایشان موجب فساد زمین و آسمان است. زیرا: **اولاً:** آراء ایشان متناقض است یکی می‌گوید جهان باشد و دیگری می‌گوید نباشد. و **ثانیاً:** آراء ایشان شرک می‌باشد و إله متعدد موجب فساد خلقت است به دلیل تمانع، یکی اراده کند و دیگری نکند. یکی قادر بر دفع دیگری باشد یا نباشد هر کدام باشد با شرک نمی‌سازد. و **ثالثاً:** آراء ایشان تکذیب خدا و رسول و نفی اسلام است ﴿لَوۡ كَانَ فِيهِمَآ ءَالِهَةٌ إِلَّا ٱللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾([[188]](#footnote-188)). و خرج کمتر از خراج است لفظاً و معناً.

﴿وَإِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ عَنِ ٱلصِّرَٰطِ لَنَٰكِبُونَ ٧٤ ۞وَلَوۡ رَحِمۡنَٰهُمۡ وَكَشَفۡنَا مَا بِهِم مِّن ضُرّٖ لَّلَجُّواْ فِي طُغۡيَٰنِهِمۡ يَعۡمَهُونَ ٧٥ وَلَقَدۡ أَخَذۡنَٰهُم بِٱلۡعَذَابِ فَمَا ٱسۡتَكَانُواْ لِرَبِّهِمۡ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ ٧٦ حَتَّىٰٓ إِذَا فَتَحۡنَا عَلَيۡهِم بَابٗا ذَا عَذَابٖ شَدِيدٍ إِذَا هُمۡ فِيهِ مُبۡلِسُونَ٧٧﴾ [المؤمنون:74-77]

**ترجمه:** و محققاً آنان که به آخرت ایمان نمی‌آورند از راه منحرفند(74) و اگر ایشان را رحمت کنیم و آنچه ضرر به ایشان رسیده بر طرف کنیم لجاج خواهند کرد و به لجاجت در سرکشی خود حیران می‌مانند(75) و به تحقیق ایشان را به عذاب گرفتیم و گرفتار کردیم باز برای پروردگارشان تغییر حال نداده و خاضع نشدند و زاری ننمودند(76) تا وقتی که بر ایشان دری که دارای عذاب سخت بود گشودیم ناگهان ایشان در همان عذاب نا‌امید شدند(77).

**نکات:** این آیات در موقعی نازل شده که خدا مکرر مردم مکه را شکنجه داد و ایشان بیدار نشدند: **اول:** چون ثمامه بن اثال حنفی مسلمان شد در یمامه راه تجارت مکه را بست و خوار و بار به ایشان کم شد و به قحطی افتادند و آمدند نزد رسول خداص التماس رفع مانع کردند، رسول خداص اجابت کرد. **دوم**: چندین سال گرانی و قحطی به وجود آمد، آمدند از رسول خداص درخواست دعا کردند آن حضرت دعا کرد ورفع نگرانی شد وباز بیدار نشدند. **سوم**: ایشان را مبتلا به جنگ‌ها کرد و همه جا شکست خوردند و باز دست بر نداشتند.

﴿وَهُوَ ٱلَّذِيٓ أَنشَأَ لَكُمُ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡأَبۡصَٰرَ وَٱلۡأَفۡ‍ِٔدَةَۚ قَلِيلٗا مَّا تَشۡكُرُونَ ٧٨ وَهُوَ ٱلَّذِي ذَرَأَكُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَإِلَيۡهِ تُحۡشَرُونَ ٧٩ وَهُوَ ٱلَّذِي يُحۡيِۦ وَيُمِيتُ وَلَهُ ٱخۡتِلَٰفُ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ ٨٠ بَلۡ قَالُواْ مِثۡلَ مَا قَالَ ٱلۡأَوَّلُونَ ٨١﴾ [المؤمنون:78-81]

**ترجمه:** و او خدایی است که برای شما شنوایی، چشم‌ها و دل‌ها ایجاد کرد کم و اندک شکر می‌گزارید(78) و اوست که شما را در زمین آفرید و به سوی او محشور می‌گردید(79) و اوست که زنده می‌کند و می‌میراند و به اختیار اوست اختلاف شب و روز آیا فکر نمی‌کنید(80) بلکه گفتند: مانند آنچه پیشینیان گفتند(81).

**نکات:** جملۀ: ﴿بَلۡ قَالُواْ مِثۡلَ مَا قَالَ ٱلۡأَوَّلُونَ﴾**،** دلالت دارد که همیشه چنین بوده که مردم هرزمانی مقلد گذشتگان خود بوده و به فکر و عقل و استدلال رو نیاورده‌اند. همین زمان، ما که خواستیم حقی را بیان و باطلی را برطرف کنیم، در مقابلِ دلایلِ ما آنچه دیده نشد حرف حسابی بود، از عالم و واعظ، از با سواد و بی‌سواد همه به تهمت، افتراء، بغض، عناد و تهدید به قتل پرداختند.

﴿قَالُوٓاْ أَءِذَا مِتۡنَا وَكُنَّا تُرَابٗا وَعِظَٰمًا أَءِنَّا لَمَبۡعُوثُونَ ٨٢ لَقَدۡ وُعِدۡنَا نَحۡنُ وَءَابَآؤُنَا هَٰذَا مِن قَبۡلُ إِنۡ هَٰذَآ إِلَّآ أَسَٰطِيرُ ٱلۡأَوَّلِينَ ٨٣ قُل لِّمَنِ ٱلۡأَرۡضُ وَمَن فِيهَآ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٨٤ سَيَقُولُونَ لِلَّهِۚ قُلۡ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ٨٥ قُلۡ مَن رَّبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ ٱلسَّبۡعِ وَرَبُّ ٱلۡعَرۡشِ ٱلۡعَظِيمِ ٨٦ سَيَقُولُونَ لِلَّهِۚ قُلۡ أَفَلَا تَتَّقُونَ ٨٧ قُلۡ مَنۢ بِيَدِهِۦ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيۡءٖ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيۡهِ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٨٨ سَيَقُولُونَ لِلَّهِۚ قُلۡ فَأَنَّىٰ تُسۡحَرُونَ ٨٩ بَلۡ أَتَيۡنَٰهُم بِٱلۡحَقِّ وَإِنَّهُمۡ لَكَٰذِبُونَ ٩٠﴾ [المؤمنون:82-90]

**ترجمه:** گفتند: آیا چون مردیم، خاک و استخوان‌ها شدیم آیا محققاً زنده خواهیم شد(82) به تحقیق ما و پدران ما قبلا به این(سخن)، وعده داده شدیم نیست این سخن مگر افسانه‌های پیشینیان(83) بگو زمین و آنکه در آن می‌باشد از کیست اگر شما می‌دانید؟(84) به زودی خواهند گفت: ملک خداست. بگو پس چرا پند نمی‌گیرید؟(85) بگو پروردگار آسمان‌های هفتگانه و پروردگار عرش عظیم کیست؟(86) به زودی گویند: مخصوص خداست، بگو پس چرا نمی‌پرهیزید؟(87) بگو: اگر می­دانید، کیست که به دست او اختیار هرچیزی است و او پناه می‌دهد و در برابر عذاب او کسی پناه داده نشود؟(88) به زودی گویند: این صفات مخصوص خداست. بگو پس به کجا فریب داده می‌شوید (89) بلکه حق را برای ایشان آوردیم و محققاً ایشان دروغ گویند(90).

**نکات:** کفار و مشرکین اولاً منکر حشر و نشر قیامت بودند سپس حاجت از غیر خدا می‌خواستند و در عین حال خدا را قبول داشتند. در این آیات می‌فرماید اینان اقرار می‌کنند که همۀ کارها به دست خدا و هرچیز مخلوق اوست و باز هم گول خورده و فریب داده شده‌اند و غیرخدا را مؤثر می‌دانند. و در ضمن به ایشان فهمانیده که شما چون خدا را قادر بر هرچیز می‌دانید چگونه قدرت او را بر حشر و نشر منکرید پس شما در واقع دروغگویانید.

﴿مَا ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ مِن وَلَدٖ وَمَا كَانَ مَعَهُۥ مِنۡ إِلَٰهٍۚ إِذٗا لَّذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهِۢ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖۚ سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ ٩١ عَٰلِمِ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ فَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٩٢﴾ [المؤمنون: 91-92]

**ترجمه:** خدا هیچ فرزندی نگرفته و با او إله دیگری نبوده که اگر إله دیگری باشد محقّقاً هر إله به آنچه خلق کرده پردازد و بعضی از این معبودان بر بعضی غلبه جستی، خدا منزه و والاست از آنچه وصف می‌کنند(91) دانای غیب و آشکار است، پس برتر است از آنچه شریک او می‌کنند(92).

**نکات:** قائل شدن فرزند برای خدا در ردیف شرک آوردن به اوست چون فرزند داشتن مسلتزم ترکیب و قائل شدن به آن است و نیز مستلزم احتیاج، فنا، زوال و نقص است و خدا هر دو را در یک ردیف آورده و دلیل بر بطلان شرک این است که هر خالقی باید مخلوقی داشته باشد و اظهار قدرتی نماید و بر دفع دیگری قادر باشد، پس اگر قادر نباشد که عاجز است و اگر قادر باشد دیگری عاجز است و اگر هر دو قادر باشند لازم می‌شود هر دو عاجز باشند

﴿قُل رَّبِّ إِمَّا تُرِيَنِّي مَا يُوعَدُونَ ٩٣ رَبِّ فَلَا تَجۡعَلۡنِي فِي ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ٩٤ وَإِنَّا عَلَىٰٓ أَن نُّرِيَكَ مَا نَعِدُهُمۡ لَقَٰدِرُونَ ٩٥ ٱدۡفَعۡ بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ ٱلسَّيِّئَةَۚ نَحۡنُ أَعۡلَمُ بِمَا يَصِفُونَ ٩٦ وَقُل رَّبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنۡ هَمَزَٰتِ ٱلشَّيَٰطِينِ ٩٧ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَن يَحۡضُرُونِ ٩٨﴾

[المؤمنون:93-98]

**ترجمه:** بگو پروردگارا اگر بنمایانی مرا آنچه وعده داده می‌شوند(93) پروردگارا پس مرا در زمرۀ مردمان ستمگر قرار مده(94) و محققاً ما تواناییم بر نمایاندن به تو آنچه ایشان را وعده می‌دهیم (95) بدی را دفع کن به آنچه نیکوتر است، ما داناتریم به آنچه وصف می‌کنند(96) و بگو پروردگارا به تو پناه می‌برم از وسوسه‌های شیاطین(97) و پناه می‌برم به تو پروردگارا از اینکه به نزدم حاضر شوند(98).

**نکات:** جملۀ: ﴿ٱدۡفَعۡ بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ ٱلسَّيِّئَةَ﴾، دلالت دارد که رسول خداص باید بدی‌ها و اذیت‌ و جهل مردم را به صفات نیکو و به طور بهتری از خود دفع کند یعنی جهل ایشان را به حلم و اذیت ایشان را به عفو و بدگویی ایشان را به سکوت. ﴿وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَن يَحۡضُرُونِ﴾، دلالت دارد که شیاطین در هر‌حال به اغوا، گول زدن و وسوسه‌ کردن انسان مشغولند و انسان باید در هر‌حال به خدا پناه برد. اما حضور شیاطین در سه موقع زیاد اهمیت دارد:

یکی وقت نماز، و دیگر وقت قرائت قرآن و دیگر وقت حضور مرگ و قبض روح.

و در این سه موقع مخصوصاً امر وارد شده به استعاذه. و رسول خداص از دفع شیاطین عاجز است و باید به خدا پناه برد، طبق امر خدا در آیات فوق.

﴿حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ أَحَدَهُمُ ٱلۡمَوۡتُ قَالَ رَبِّ ٱرۡجِعُونِ ٩٩ لَعَلِّيٓ أَعۡمَلُ صَٰلِحٗا فِيمَا تَرَكۡتُۚ كَلَّآۚ إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَآئِلُهَاۖ وَمِن وَرَآئِهِم بَرۡزَخٌ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ ١٠٠﴾ [المؤمنون:99-100]

**ترجمه:** تا وقتی که یکی از ایشان را مرگ بیاید، گوید پروردگارا مرا برگردانید (99) شاید من در آنچه واگذاردم، عمل شایسته کنم. نه چنین است این کلمه، کلمه‌ای است که او گویندۀ آن است و از جلو ایشان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند(100).

**نکات:** ﴿حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ﴾ متعلق است به فعل ﴿يَصِفُونَ﴾، یعنی همواره به بدگویی اشتغال دارند تا هنگام رسیدن مرگ. و مقصود از ﴿فِيمَا تَرَكۡتُ﴾، ماء موصوله عام است آنچه را ترک کردم از مال و عبادات. و جملۀ: ﴿هُوَ قَآئِلُهَا﴾**،** جملۀ اسمیه آمده برای دوام یعنی مدام می‌گوید و از آن ساکت نمی‌شود برای مستولی شدن حسرت بر او و برزخ حائلی است بین دو حیات دنیا و آخرت.

﴿فَإِذَا نُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَلَآ أَنسَابَ بَيۡنَهُمۡ يَوۡمَئِذٖ وَلَا يَتَسَآءَلُونَ ١٠١ فَمَن ثَقُلَتۡ مَوَٰزِينُهُۥ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ١٠٢ وَمَنۡ خَفَّتۡ مَوَٰزِينُهُۥ فَأُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ فِي جَهَنَّمَ خَٰلِدُونَ ١٠٣ تَلۡفَحُ وُجُوهَهُمُ ٱلنَّارُ وَهُمۡ فِيهَا كَٰلِحُونَ ١٠٤ أَلَمۡ تَكُنۡ ءَايَٰتِي تُتۡلَىٰ عَلَيۡكُمۡ فَكُنتُم بِهَا تُكَذِّبُونَ ١٠٥﴾ [المؤمنون:101-105]

**ترجمه:** پس چون در صور دمیده شود در آن روز نسب‌ها در میان ایشان نباشد و از یکدیگر نپرسند(101) پس هر‌کس میزان‌های او سنگین شد پس همانان رستگارند(102) و آنان که سبک شود میزان‌هایشان، پس همانانند که دربارۀ خودشان زیان کرده و در دوزخ جاودانند(103) آتش صورتهایشان را می‌خورد و ایشان در دوزخ زشت‌رو و ترش‌رویانند(104) (به ایشان گفته شود) آیا آیات من بر شما تلاوت نمی‌شد پس شما به آنها تکذیب می‌کردید(105).

**نکات:** مقصود از: ﴿فَلَآ أَنسَابَ....﴾ سلب نسبت حقیقتاً نیست بلکه سلب منافع نسبت است زیرا در قیامت هیچ کس به فکر دیگری نیست ﴿يَوۡمَ يَفِرُّ ٱلۡمَرۡءُ مِنۡ أَخِيهِ ٣٤ وَأُمِّهِۦ وَأَبِيهِ﴾([[189]](#footnote-189))! و از وحشت و اضطراب و ترس به یکدیگر نپردازند و از حال یکدیگر نپرسند. و مقصود از ﴿وَلَا يَتَسَآءَلُونَ﴾ همین است. و کلمۀ ﴿مَوَٰزِينُهُۥ﴾ جمع مضاف است و معلوم می‌شود هرکس چندین میزان دارد، و ممکن است یک میزان برای سنجش عقائدش باشد، میزان دیگر برای اخلاق او، میزان دیگر برای اعمالش. و از ﴿فَلَآ أَنسَابَ بَيۡنَهُمۡ﴾**،** عدم امتیاز بین سيد و غیر سید نیز استفاده می‌شود، که در قیامت فقط اعمال حسنه بکار آید.

﴿قَالُواْ رَبَّنَا غَلَبَتۡ عَلَيۡنَا شِقۡوَتُنَا وَكُنَّا قَوۡمٗا ضَآلِّينَ ١٠٦ رَبَّنَآ أَخۡرِجۡنَا مِنۡهَا فَإِنۡ عُدۡنَا فَإِنَّا ظَٰلِمُونَ ١٠٧ قَالَ ٱخۡسَ‍ُٔواْ فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ ١٠٨ إِنَّهُۥ كَانَ فَرِيقٞ مِّنۡ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَآ ءَامَنَّا فَٱغۡفِرۡ لَنَا وَٱرۡحَمۡنَا وَأَنتَ خَيۡرُ ٱلرَّٰحِمِينَ ١٠٩ فَٱتَّخَذۡتُمُوهُمۡ سِخۡرِيًّا حَتَّىٰٓ أَنسَوۡكُمۡ ذِكۡرِي وَكُنتُم مِّنۡهُمۡ تَضۡحَكُونَ ١١٠ إِنِّي جَزَيۡتُهُمُ ٱلۡيَوۡمَ بِمَا صَبَرُوٓاْ أَنَّهُمۡ هُمُ ٱلۡفَآئِزُونَ ١١١﴾

[المؤمنون:106-111]

**ترجمه:** گویند: پروردگارا، بدبختی بر ما غالب شد و ما گروهی گمراه بودیم (106) پروردگارا ما را از دوزخ بیرون آر پس اگر (به عصیان) عود کردیم محققاً ستمگریم (107) گوید دور شوید در آن و با من سخن مگویید(108) زیرا گروهی از بندگان من بودند که می‌گفتند: پروردگارا ایمان آوردیم، پس ما را بیامرز و به ما رحم کن و تویی بهترین رحم‌کنندگان (109) پس شما ایشان را به استهزاء گرفتید تا ذکر مرا از یاد شما بردند و عادت شما این بود که به آنان خنده می‌کردید(110) به درستی که من امروز ایشان را جزاء دادم به سبب آنچه صبر کردند به راستی که ایشانند بهره‌برندگان(111).

**نکات:** نسبت نسیان در جملۀ: ﴿أَنسَوۡكُم﴾ به مؤمنین به اعتبار این است که تمسخر ایشان به مؤمنین باعث نسیان و غفلت آنان از یاد خدا شده است، پس باید مسلمان مواظب باشد به اهل توحید تمسخر نکند که یکی از گناهان بزرگ است، و چنانکه در این آیه ذکر شده موجب قطع رحمت گردد، به طوری که خدا به او گوید: ﴿ٱخۡسَ‍ُٔواْ﴾و این کلمه خطاب به سگ باشد و به فارسی «چخ» می‌باشد و این کلمه برای کمال تحقیر باشد.

﴿قَٰلَ كَمۡ لَبِثۡتُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ عَدَدَ سِنِينَ ١١٢ قَالُواْ لَبِثۡنَا يَوۡمًا أَوۡ بَعۡضَ يَوۡمٖ فَسۡ‍َٔلِ ٱلۡعَآدِّينَ ١١٣ قَٰلَ إِن لَّبِثۡتُمۡ إِلَّا قَلِيلٗاۖ لَّوۡ أَنَّكُمۡ كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ١١٤ أَفَحَسِبۡتُمۡ أَنَّمَا خَلَقۡنَٰكُمۡ عَبَثٗا وَأَنَّكُمۡ إِلَيۡنَا لَا تُرۡجَعُونَ ١١٥﴾ [المؤمنون:112-115]

**ترجمه:** (خدا) گوید: به عدد سال­ها چه مقدار در زمین مکث کردید (112) گویند: درنگ کردیم یک روز و یا بعضی از روز، از شمارشگران بپرس(113) گوید: درنگ نکردید مگر اندکی، کاش شما دانا بودید(114) پس آیا گمان کردید که ما شما را بیهوده خلق کردیم و شما به سوی ما برگشت داده نمی‌شوید(115).

**نکات:** اگر سؤال و جواب راجع به مکث در برزخ باشد از گفت و شنود در این آیات استفاده می‌شود که عالم برزخ دارای حیات ناقصی است که جواب دهند یک روز یا مقداری از روز و متوجه نشده‌اند مدتی را که بین ایشان و قیامت بوده چه مقدار بوده است.

﴿فَتَعَٰلَى ٱللَّهُ ٱلۡمَلِكُ ٱلۡحَقُّۖ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ ٱلۡعَرۡشِ ٱلۡكَرِيمِ ١١٦ وَمَن يَدۡعُ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ لَا بُرۡهَٰنَ لَهُۥ بِهِۦ فَإِنَّمَا حِسَابُهُۥ عِندَ رَبِّهِۦٓۚ إِنَّهُۥ لَا يُفۡلِحُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ١١٧ وَقُل رَّبِّ ٱغۡفِرۡ وَٱرۡحَمۡ وَأَنتَ خَيۡرُ ٱلرَّٰحِمِينَ ١١٨ ﴾ [المؤمنون:116-118]

**ترجمه:** پس برتر است خدای کامل الذاتی که فرمانروای حقیقی ثابت است، نیست معبودی مگر خدایی که اوست پروردگار عرش عظیم(116) و آنکه بخواند با خدا إله دیگری که برای او برهانی به آن نباشد پس همانا حساب او نزد پروردگارش باشد زیرا که کافران رستگار نمی‌شوند(117) و بگو: پروردگارا، بیامرز و رحم کن و تویی بهترین رحم‌کنندگان(118).

**نکات:** تعالی فعل ماضی از باب تفاعل است و معنی آن این است که؛ خدا برتر است از درک عقول و برتر است از کار بیهوده و برتر است از صفات مخلوق. و معنی ﴿ٱلۡحَقُّ﴾ این است که او سزاوار پادشاهی و مالک حقیقی است و حق به معنی ثابت الوجود نیز آمده است. و ﴿لَا بُرۡهَٰنَ﴾ صفت بعد از صفت است برای إله و برای تأکید آمده نه برای احتراز، یعنی هر‌‌کس غیر خدا را بخواند برهانی ندارد. پس انسان باید به این آیه توجه نماید.

سورة النور (مدنية وهي أربع وستون آية)

سورۀ نور مدنی و دارای 64 آیه می‌باشد

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

﴿سُورَةٌ أَنزَلۡنَٰهَا وَفَرَضۡنَٰهَا وَأَنزَلۡنَا فِيهَآ ءَايَٰتِۢ بَيِّنَٰتٖ لَّعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ ١ ٱلزَّانِيَةُ وَٱلزَّانِي فَٱجۡلِدُواْ كُلَّ وَٰحِدٖ مِّنۡهُمَا مِاْئَةَ جَلۡدَةٖۖ وَلَا تَأۡخُذۡكُم بِهِمَا رَأۡفَةٞ فِي دِينِ ٱللَّهِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۖ وَلۡيَشۡهَدۡ عَذَابَهُمَا طَآئِفَةٞ مِّنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٢﴾ [النور:1-2]

**ترجمه:** به نام خدای رحمن رحیم. سوره‌ای است که آن­ را نازل نمودیم و آن را جداگانه آوردیم و در آن آیات روشنی نازل نمودیم تا شاید شما متذکّر شوید(1) زن زناکار و مرد زناکار را بر پوست هر یک از ایشان صد تازیانه بزنید و شما را نسبت به ایشان مهربانی در دین خدا نگیرد اگر ایمان به خدا و روز دیگر آورده‌اید. و باید در شکنجۀ ایشان گروهی از مؤمنین حاضر و گواه باشند (2).

**نکات:** مقصود ازجملۀ: ﴿فَرَضۡنَٰهَا﴾، اگر فرض به معنی وجوب باشد این است که احکام آن را واجب نمودیم و اگر فرض به معنی قطعه قطعه کردن و جدا نمودن باشد معنی چنین می‌شود که این سوره‌ای است که ما آن را از سور دیگر جدا نمودیم، پس استفاده می‌شود که حق‌تعالی سُوَر قرآن را خود جدا جدا نازل نموده و دستور تنظیم آن را داده است. و جلد زدن تازیانه بر پوست بدن است. و مقصود از جملۀ ﴿وَلَا تَأۡخُذۡكُم بِهِمَا رَأۡفَةٞ فِي دِينِ ٱللَّهِ﴾، این است که در اجرای دین خدا و انجام اوامر الهی نباید نسبت به گنه‌کار رقت قلب و دلسوزی کنید که یا حد را جاری نکنید و یا کم کنید و یا آهسته بزنید بلکه تمام حد را بزنید آن هم به طور متوسط نه آهسته، و نه خیلی شدید که دیه وارد کند.

﴿ٱلزَّانِي لَا يَنكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوۡ مُشۡرِكَةٗ وَٱلزَّانِيَةُ لَا يَنكِحُهَآ إِلَّا زَانٍ أَوۡ مُشۡرِكٞۚ وَحُرِّمَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٣ وَٱلَّذِينَ يَرۡمُونَ ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ ثُمَّ لَمۡ يَأۡتُواْ بِأَرۡبَعَةِ شُهَدَآءَ فَٱجۡلِدُوهُمۡ ثَمَٰنِينَ جَلۡدَةٗ وَلَا تَقۡبَلُواْ لَهُمۡ شَهَٰدَةً أَبَدٗاۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ٤ إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ مِنۢ

بَعۡدِ ذَٰلِكَ وَأَصۡلَحُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٥﴾ [النور:3-5]

**ترجمه:** مرد زناکار نکاح نمی‌کند مگر زن زناکار و یا زن مشرکه را و زن زناکار نکاح نمی‌کند او را مگر مرد زناکار و یا مشرک و این بر مؤمنین حرام شده است(3) و آنانکه زنان عفیفه را نسبت ناروا می‌دهند سپس چهار گواه نمی‌آورند پس ایشان را هشتاد تازیانه بزنید و گواهی ایشان را هیچ وقت نپذیرید و آنان خود فاسقند(4) مگر آنان که پس از آن توبه و اصلاح کنند که محققاً خدا آمرزندۀ رحیم است(5).

**نکات:** مقصود از جملۀ: ﴿وَحُرِّمَ...﴾ حرمت شرعی است که در لغت بمعنی؛ ناروا می‌باشد و لذا مرد مؤمن ظاهرا نمی‌تواند زن زناکار را به نکاح خود در آورد([[190]](#footnote-190)). و مقصود از جملۀ ﴿يَرۡمُونَ.....﴾ این است که نسبت زنا به زن عفیفه بدهند صریحاً، مانند اینکه بگوید: ای زانی و یا تو زنا داده‌ای، اما اگر به زن غیر‌عفیفه نسبت بدهد در حق او حدی جاری نمی‌شود. و مخاطب به خطاب ﴿فَٱجۡلِدُوهُم﴾زمامدار و دولت اسلامی است که نمایندۀ مسلمین می‌باشد در صورتی که زمامدار و دولت اسلامی موجود باشد! و گر‌نه تمام مسلمین مخاطبند که طبق قرآن و آیات آن ترتیبی اتخاذ نمایند که احکام اسلامی عمل شود. و ﴿هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ﴾ دلالت دارد بر اینکه نسبت دهنده، گناه بزرگی مرتکب شده و از گناهان کبائر است.

﴿وَٱلَّذِينَ يَرۡمُونَ أَزۡوَٰجَهُمۡ وَلَمۡ يَكُن لَّهُمۡ شُهَدَآءُ إِلَّآ أَنفُسُهُمۡ فَشَهَٰدَةُ أَحَدِهِمۡ أَرۡبَعُ شَهَٰدَٰتِۢ بِٱللَّهِ إِنَّهُۥ لَمِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ٦ وَٱلۡخَٰمِسَةُ أَنَّ لَعۡنَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡهِ إِن كَانَ مِنَ ٱلۡكَٰذِبِينَ ٧ وَيَدۡرَؤُاْ عَنۡهَا ٱلۡعَذَابَ أَن تَشۡهَدَ أَرۡبَعَ شَهَٰدَٰتِۢ بِٱللَّهِ إِنَّهُۥ لَمِنَ ٱلۡكَٰذِبِينَ ٨ وَٱلۡخَٰمِسَةَ أَنَّ غَضَبَ ٱللَّهِ عَلَيۡهَآ إِن كَانَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ٩﴾ [النور:6-9]

**ترجمه:** و آنان که به زنان خود نسبت زنا می‌دهند و برای ایشان گواهانی نیست مگر خودشان، پس گواهی یکی از ایشان این است که چهار مرتبه خدا را شاهد بگیرد که او از راستگویان است(6) و بارپنجم، گفتنِ لعنت خدا بر او اگر از دروغگویان باشد(7) و از زن عذاب را (یعنی حدی را که سابق ذکر شد و آن جلد بود نه رجم، پس برای زن محصنه جلد است نه رجم و رجم در قرآن ذکر نشده) دفع می‌کند چهار بار شاهد گرفتن او خدا را که مرد از دروغگویان است(8) و بار پنجم اینکه بگوید غضب خدا بر او باد اگر مرد از راستگویان باشد(9).

**نکات:** مقصود از جملۀ: ﴿يَرۡمُونَ..... وَلَمۡ يَكُن لَّهُمۡ شُهَدَآءُ....﴾ این است که اگر مردی دید زنش زنا می‌دهد و رفت نزد حاکم شرع شکایت کرد و شاهدی نداشت، می‌تواند آنچه در آیه است عمل کند و این را لعان می‌گویند، یعنی لعن کردن دو نفر یکدیگر و شاهد گرفتن خدا را و از آیه صورت لعان و اجرای آن استفاده می‌شود که مرد چهار مرتبه بگوید: «أَشْهَدُ بِاللهِ إِنِّي لِمَنَ الصَادِقِین فِیمَا رَمَیتُها بِهِ»**([[191]](#footnote-191))**، سپس در مرتبۀ پنجم بگوید: «إِنَّ لَعْنَةَ اللهِ عَلَيَّ إِنْ كُنْتُ مِنْ الكَاذِبِین»**([[192]](#footnote-192))**. سپس زن برای دفع اجرای حد اگر شوهر را کاذب می‌داند چهار مرتبه بگوید: «أَشْهَدُ بِاللهِ إِنّهُ لمَنَ الكَاذِبِین»**([[193]](#footnote-193))**. و در مرتبۀ پنجم بگوید: «إنّ َغَضَبَ اللهِ عَلَيِّ إِنّ كَانَ مِنَ الصَادِقِین»**([[194]](#footnote-194))**. و باید این جملات را که یک نوع نفرین است به لفظ عربی صحیح بگویند. و مرجع ضمائر را به اشاره و یا بردن نام تعیین کنند. چون لعان تمام شد زن و مرد باید از هم جدا شوند و آن زن به آن مرد حرام است.

﴿وَلَوۡلَا فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَرَحۡمَتُهُۥ وَأَنَّ ٱللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ ١٠ إِنَّ ٱلَّذِينَ جَآءُو بِٱلۡإِفۡكِ عُصۡبَةٞ مِّنكُمۡۚ لَا تَحۡسَبُوهُ شَرّٗا لَّكُمۖ بَلۡ هُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡۚ لِكُلِّ ٱمۡرِيٕٖ مِّنۡهُم مَّا ٱكۡتَسَبَ مِنَ ٱلۡإِثۡمِۚ وَٱلَّذِي تَوَلَّىٰ كِبۡرَهُۥ مِنۡهُمۡ لَهُۥ عَذَابٌ عَظِيمٞ ١١ لَّوۡلَآ إِذۡ سَمِعۡتُمُوهُ ظَنَّ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ بِأَنفُسِهِمۡ خَيۡرٗا وَقَالُواْ هَٰذَآ إِفۡكٞ مُّبِينٞ ١٢ لَّوۡلَا جَآءُو عَلَيۡهِ بِأَرۡبَعَةِ شُهَدَآءَۚ فَإِذۡ لَمۡ يَأۡتُواْ بِٱلشُّهَدَآءِ فَأُوْلَٰٓئِكَ عِندَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلۡكَٰذِبُونَ ١٣ وَلَوۡلَا فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَرَحۡمَتُهُۥ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ لَمَسَّكُمۡ فِي مَآ أَفَضۡتُمۡ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ١٤ إِذۡ تَلَقَّوۡنَهُۥ بِأَلۡسِنَتِكُمۡ وَتَقُولُونَ بِأَفۡوَاهِكُم مَّا لَيۡسَ لَكُم بِهِۦ عِلۡمٞ وَتَحۡسَبُونَهُۥ هَيِّنٗا وَهُوَ عِندَ ٱللَّهِ عَظِيمٞ ١٥ وَلَوۡلَآ إِذۡ سَمِعۡتُمُوهُ قُلۡتُم مَّا يَكُونُ لَنَآ أَن نَّتَكَلَّمَ بِهَٰذَا سُبۡحَٰنَكَ هَٰذَا بُهۡتَٰنٌ عَظِيمٞ ١٦﴾ [النور:10-16]

**ترجمه:** و اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود و اگر نبود که خدا توبه‌پذیر حکیم است (البته هلاک می‌شدید و به زحمت می‌افتادید)(10) محقّقاً آنان که آن بهتان را آوردند گروهی از شمایند گمان نکنید شری برای شماست بلکه آن برای شما خیر است. برای هرمردی از ایشان سهمی از گناه است که مرتکب شده و آنکه از ایشان متصدی قسمت بزرگ تهمت شده، برای او عذاب بزرگی است(11) چرا هنگامی که آن بهتان را شنیدید، مؤمنین و مؤمنات به خودشان گمان خیر نبردند و نگفتند این دروغ بزرگ آشکاری است(12) چرا بر(اثبات)آن چهار گواه نیاوردند پس چون آن گواهان را نیاوردند آنان نزد خدا خود دروغگویانند(13) و اگر فضل خدا و رحمت او در دنیا و آخرت بر شما نبود البته درآنچه گفتید شمارا عذاب عظیمی رسیده بود(14) وقتی­که آن(تهمت) را از زبان یکدیگر می‌گرفتید و با دهانتان می‌گفتید آنچه را به آن علمی نداشتید و آن را سهل و ساده می‌پنداشتید و حال آنکه آن نزد خدا بزرگ است(15) و چرا وقتی که آن را شنیدید نگفتید ما را نرسیده و برای ما جایز نیست که به این تکلّم کنیم خدایا تو منزّهی این بهتانی بزرگ است(16).

**نکات:** این آیات و چند آیۀ بعد راجع به گناه بهتان و پاکی دامن عایشه زوجۀ رسول خداص می‌باشد. و قصۀ مورد نزول چنین است: جمعی از اصحاب رسول روایت کرده‌اند که چون رسول خداص به سفری می‌رفت یکی از زنان خود را به قید قرعه همراه می‌برد. در یکی از غزوات قبل از غزوۀ بنی المصطلق قرعه افکند و قرعه به نام عایشه آمد و این زمانی بود که آیۀ حجاب نازل شده بود، پس در موقع مراجعت به مدینه نزدیک مدینه که رسیدند، عایشه گفت: من از لشکر به کناری رفتم برای قضای حاجتی، چون برگشتم دیدم گردن بندم از گردن افتاده، برگشتم آن را پیدا کنم، از قافله عقب افتادم و مأمورین هودج من خیال کردند من در هودج می‌باشم در حالی که دختری بودم و وزن سنگین نداشتم و لذا به خیال خود شترم را حرکت دادند، من چون برگشتم احدی را ندیدم همان­جا نشستم و گفتم به طلب من برمی‌گردند، پس خوابم گرفت. و صفوان بن المعطّل می‌ماند و از دنبال لشکر می‌آمد و تفحّص می‌کرد اگر چیزی از آنان مانده باشد همراه بردارد، پس چون مرا دید شناخت و گفت: چرا مانده‌ای؟ قضیّه را گفتم، پس پیاده شد و دور گشت تا من سوار شدم، پس خود پیاده مهار شتر را کشید تا مرا به لشکرگاه برساند و مردم چون مرا در هودجم ندیدند، هر‌کس چیزی گفت: تا من وارد شدم، عبدالله بن أبی و سایر منافقین گفتند: بنگرید که زوجۀ پیغمبر با مرد بیگانه از بیابان می‌آید، آیا میان ایشان چه شده! و من از سخنان ایشان بی‌خبر بودم و حسان بن ثابت، حمنۀ بنت جحش و مسطح نیز در این سخنان شریک ایشان شدند، و در حق من چیزها نشر دادند، من از رسول خداص کم لطفی می‌دیدم و سبب آن را نمی‌دانستم، چون به مدینه رسیدم بیمار شدم تا یک ماه طول کشید و رسول‌خداص هر وقت به خانه می‌آمد می‌گفت: بیمار خوب است. و نزد من یک ساعت نمی‌نشست، پس چون از بیماری بهتر شدم، شبی با زنان به قضاء حاجت در خرابه‌ای که نزدیک منزل ما بود رفتم، أم مسطح که با ما بود به زمین افتاد و گفت: هلاک باد مسطح! من گفتم: چرا به مرد مسلمانی بد می‌گویی، او در جنگ بدر حاضر بود، و این مسطح از خویشان ابوبکر بود و از جملۀ اصحاب بهتان بود، مادرش گفت: نمی‌دانی که وی در حق تو چه گفته؟ گفتم: نه، گفت: چنین و چنان گفته، من دلتنگ شدم و دانستم سبب بی‌لطفی رسول خدا را، پس، از آن حضرت اجازه خواستم و به خانۀ پدرم آمدم، و مادرم را گفتم: مردمان در حق من چه می‌گویند؟ گفت: سخنان خبیث می‌رانند و رسول خداص دلتنگ شده و به ما چیزی نگفته، من به گریه افتادم و شب و روز می‌گریستم و به شب خواب نمی‌‌کردم و لذا بیماری من عود کرد، پس رسول خداص اسامه بن زید و علی را طلبید و در باب من با ایشان مشورت کرد، اسامه گفت: سخن مغرضین را نباید شنید. و علی گفت: یا رسول الله از این دلتنگ مباش و بر هر چه صواب است حکم نما و اگر می‌خواهی بریره که کنیز وی است بطلب و حقیقت حال را از وی تحقیق کن، آن حضرت بریره را خواست و فرمود: تو در حق عایشه چه می‌گویی، و او را چگونه می‌دانی؟ او گفت: یا رسول الله، به خدایی که تو را به خلق فرستاده به حق، که من از او هیچ خطا و نقصی ندیده و چیزی که موجب شک باشد از او نیافتم جز اینکه نورس و کم سال است و لذا روزی خمیر کرده بود و از آن غافل شده بود تا گوسفندان آمدند و پاره‌ای از آن خوردند و به غیر از این تا بحال چیزی از او ندیده‌ام. سپس عایشه گفت: من خود را از این مبرا می‌دانستم، و گمان من آن نبود که خدا دربارۀ من چیزی نازل کند و لیکن امیدوار بودم که رسول خداص خوابی ببیند که دلالت بر پاکدامنی من کند، پس رسول خداص از امهات مؤمنین و اکابر صحابه این معنی را تفتیش کرد و همه به طهارت من گواهی دادند، پس رسول خداص بر منبر ایستاد و خطبه‌ای خواند و فرمود که چاره‌ای می‌کنید مرا از مردی که می‌رسد به من اذیت او در خانواده‌ام، و مقصودش عبدالله بن أبی بود، پس به خدا قسم من بر أهلم جز خیر ندانستم. سعد بن معاذ برخاست و گفت: یا رسول الله، من چاره‌ می‌کنم برایت، اگر آن مرد از اوس باشد گردنش را می‌زنم و اگر از برادران خزرج ما باشد پس آنچه فرمان دهی بجا می‌آورم. پس سعد بن عباده که بزرگ خزرج بود برخاست، با اینکه مرد صالحی بود عصبیّت او را گرفت و به سعد بن معاذ گفت: دروغ می‌گویی، به خدا قسم قادر بر قتل او نیستی، پس اسید بن حضیر به حمایت سعد بن معاذ برخاست و گفت: دروغ گفتی، البته او را خواهیم کشت و تو منافقی و از طرف منافقین جدال می‌کنی، پس غبار تحریک بین اوس و خزرج بپا شد، و قصد قتال یکدیگر نمودند، در حالی که رسول خداص در منبر بود، پس حضرت سعی کرد تا ایشان ساکت شدند، عایشه گفت: و من گریه می‌کردم که اشکم خشک نمی‌شد و والدینم خیال می‌کردند که گریه مرا از بین می‌برد. پس موقعی که والدینم نزدم بودند، رسول خداص وارد شد و من در حال گریه بودم، پس سلام کرد و نشست. در حالی که نزد من نشسته بود، از ابتدای این قیل و قال یک ماه طول کشیده بود که به او چیزی وحی نشده بود دربارۀ من. سپس فرمود: ای عایشه چنین سخنانی راجع به تو به من رسیده، اگر تو بری باشی به زودی خدا ترا بری خواهد نمود، و اگر آلوده به گناه شده‌ای توبه کن زیرا اگر بنده توبه کند خدا می‌پذیرد، چون سخن رسول خداص تمام شد، به پدرم گفتم: جواب بده، گفت: چه بگویم، به خدا قسم ندانم چه بگویم، به مادرم گفتم: تو جواب بده. او نیز گفت: «والله ما أدری ما أقول»، پس من در حالی که دختری کم سن بودم گفتم: من از قرآن آیات زیادی قرائت نمی‌کنم، من به خدا قسم فهمیده‌ام که شما چیزی شنیده و در ذهن شما رفته و مستقر شده، پس اگر بگویم من بری هستم مرا تصدیق نمی‌کنید و اگر به چیزی اعتراف کنم در حالی که خدا می‌داند من بری هستم، تصدیق خواهید کرد، به خدا قسم من برای خودم و برای شما مَثَلی نیافتم جز آنچه بندۀ صالح پدر حضرت یوسف گفته و اسم یعقوب را فراموش کرده بودم ﴿فَصَبۡرٞ جَمِيلٞۖ وَٱللَّهُ ٱلۡمُسۡتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ﴾([[195]](#footnote-195)) سپس رو بر گرداندم و به فراشم خوابیدم و حال آنکه می‌دانستم خدا مرا تبرئه خواهد کرد، ولیکن گمان نمی‌کردم در شأن من چیزی نازل شود و خود را حقیرتر می‌دانستم، پس به خدا قسم که رسول خداص از مجلس خود بر نخاست و از اهل خانه کسی بیرون نرفته بود مگر اینکه وحی بر رسول خداص نازل شد به اندازه‌ای که عرق از جبین حضرت جاری شد، پس وحی تمام شد، در حال تبسّم فرمود: بشارت باد تو را ای عایشه! آگاه باش به خدا قسم که خدا ترا تبرئه نمود پس گفتم: «بِحَمْدِ اللهِ لَا بِحَمْدِكَ وَلَا بِحَمْدِ أَصْحَابِكَ!». مادرم گفت: بر خیز به سوی او، گفتم: بر نمی‌خیزم و احدی را ثنا نمی‌کنم جز خدا را. پس خدا آیات فوق را نازل نموده بود. پس ابوبکر گفت: و الله من دیگر بر مسطح انفاق نمی‌کنم و حال اینکه انفاق می‌کردم بر او برای خویشاوندیش، پس خدای تعالی آیۀ: ﴿وَلَا يَأۡتَلِ أُوْلُواْ ٱلۡفَضۡلِ مِنكُمۡ وَٱلسَّعَة....﴾ ([[196]](#footnote-196)) که ذیلاً خواهد آمد، نازل نمود، پس ابوبکر گفت: «بَلَى، وَاللهِ إِنِّي لَأُحِبُّ أَنْ يَغْفِرَ اللهُ لِي فَرَجَّعَ النَّفَقَةَ عَلَى مِسْطَحٍ»... انتهی([[197]](#footnote-197)).

بدانکه خدا در این آیات انواعی از تهدید و زجر بیان کرده، جملۀ: ﴿لَّوۡلَآ إِذۡ سَمِعۡتُمُوهُ....﴾ دلالت دارد که واجب بود بر مؤمنین که چون این بهتان را شنیدند تکذیب کنند و نسبت به هم حسن ظن داشته باشند و تهمت را انتشار ندهند در حق خانوادۀ رسول خداص و مادر مؤمنین، چنانکه ابو ایوب انصاری به عیال خود گفت: می‌بینی چه گفته می‌شود؟ عیال او گفت: تو بهتری یا صفوان؟ گفت: صفوان، گفت: پس عایشه بهتر از من و صفوان بهتر از تو است و من گمان بد نمی‌برم. و خدا کلمۀ ﴿بِأَنفُسِهِم﴾ فرموده، برای اینکه مانند جسد واحد باید همديگر را حفظ کنند، رسول خداص فرمود: «المُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ كالْبُنْيَانِ يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضاً»، و معنای إفک اظهار بر خلاف حقیقت است.

﴿يَعِظُكُمُ ٱللَّهُ أَن تَعُودُواْ لِمِثۡلِهِۦٓ أَبَدًا إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ١٧ وَيُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلۡأٓيَٰتِۚ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ١٨ إِنَّ ٱلَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ ٱلۡفَٰحِشَةُ فِي ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِۚ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ وَأَنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ١٩ وَلَوۡلَا فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَرَحۡمَتُهُۥ وَأَنَّ ٱللَّهَ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ ٢٠﴾ [النور:17-20]

**ترجمه:** خدا شما را پند می‌دهد که مبادا به مانند این قضیه عود کنید اگر ایمان دارید(17) و خدا برای شما این آیات را بیان می‌کند و خدا دانای حکیم است(18) محقّقاً آنان که دوست می‌دارند که زشتکاری در میان مؤمنین شیوع پیدا کند برای ایشان عذابی دردناک در دنیا و آخرت است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید(19) و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود و اینکه خدا مهربان و رحیم است نبود (به هلاکت رسیده بودید)(20).

**نکات:** باز این آیات در زجر و تهدید و منع از بهتان و نشر آن است که خدا موعظه می‌کند، حال می‌توان خدا را واعظ نامید در قرآن که کلمۀ واعظ نیامده و در دعاها نیز چیزی ندیده‌ام، یکی از گناهان کبیره حبّ شیوع فحشا است و این گناه از جوانح است نه از جوارح و این آیه دلالت دارد که خدا بر گناه قلبی نیز عذاب می‌کند به عذاب دنیوی و اخروی، اما گناه دنیوی همان بدبینی مؤمنین به یکدیگر و مبتلا شدن به انواع بلاهاست مانند حسّان که یکی از ناشرین افک بود در آخر عمر کور شد. جملۀ ﴿وَأَنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ﴾ دلالت دارد که حب شیوع فاحشه را که گناه قلبی است هیچ کس نمی‌داند جز خدا.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيۡطَٰنِۚ وَمَن يَتَّبِعۡ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيۡطَٰنِ فَإِنَّهُۥ يَأۡمُرُ بِٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِۚ وَلَوۡلَا فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَرَحۡمَتُهُۥ مَا زَكَىٰ مِنكُم مِّنۡ أَحَدٍ أَبَدٗا وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يُزَكِّي مَن يَشَآءُۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٞ ٢١ وَلَا يَأۡتَلِ أُوْلُواْ ٱلۡفَضۡلِ مِنكُمۡ وَٱلسَّعَةِ أَن يُؤۡتُوٓاْ أُوْلِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينَ وَٱلۡمُهَٰجِرِينَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۖ وَلۡيَعۡفُواْ وَلۡيَصۡفَحُوٓاْۗ أَلَا تُحِبُّونَ أَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَكُمۡۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٌ ٢٢﴾ [النور:21-22]

**ترجمه:** ای مؤمنین قدم‌ها و گام‌های شیطان را پیروی مکنید و آنكه گام‌های شیطان را پیروی کند (خطا کرده) زیرا او به فحشاء و ناپسند امر می‌کند و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود احدی از شما هيچ وقت پاک نمی‌شد ولیکن خدا هر‌کس را بخواهد پاک می‌گرداند و خدا شنوای داناست(21) و صاحبان فضل، برتری و وسعت از شما خودداری نکنند از اینکه به خویشان و مساکین و مهاجرین در راه خدا چیزی بدهند و باید که در گذرند و عفو کنند آیا دوست ندارید که خدا شما را بیامرزد و خدا آمرزندۀ رحیم است(22).

**نکات:** خطاب ﴿لَا تَتَّبِعُواْ...﴾ اگرچه به مؤمنین است اما خدا عدم اتباع را از همۀ بندگان خواسته به دلیل اینکه فرموده: ﴿وَمَن يَتَّبِعۡ...﴾ و من موصوله عام است.﴿وَلَا يَأۡتَلِ أُوْلُواْ ٱلۡفَضۡلِ مِنكُمۡ وَٱلسَّعَةِ﴾ اشاره به ابی بکر است که خدا او را صاحب فضل و سعه خوانده، چون او قسم خورده بود که به مسطح همراهی نکند، با اینکه مسطح خاله‌زادۀ او بود، زیرا او از ناشرین قذف (بهتان) بود. پس چون این آیه نازل شد ابوبکر همراهی خود را قطع نکرد و گفت: دوست دارم خدا مرا بیامرزد، و در این آیه اشاره است به اینکه یمین بر ترک خیر اثری ندارد زیرا ﴿وَلَا يَأۡتَلِ﴾را به معنی؛ لا یحلف نیز گفته‌اند.

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَرۡمُونَ ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ ٱلۡغَٰفِلَٰتِ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ لُعِنُواْ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ وَلَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ ٢٣ يَوۡمَ تَشۡهَدُ عَلَيۡهِمۡ أَلۡسِنَتُهُمۡ وَأَيۡدِيهِمۡ وَأَرۡجُلُهُم بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ٢٤ يَوۡمَئِذٖ يُوَفِّيهِمُ ٱللَّهُ دِينَهُمُ ٱلۡحَقَّ وَيَعۡلَمُونَ أَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡحَقُّ ٱلۡمُبِينُ ٢٥﴾ [النور:23-25]

**ترجمه:** محقّق آنان که به زنان عفیفۀ غافلۀ مؤمنه نسبت (بی­عفّتی) می‌دهند، در دنیا و آخرت لعنت شده‌اند و برای ایشان عذاب بزرگی است(23) روزی که زبان‌ها، دست‌ها و پاهایشان علیه ایشان گواهی دهند به آنچه کرده‌اند(24) در آن روز خدا جزای تمام به ایشان طبق واقع دهد و آگاه می­شوند که خدای تعالی خود حق آشکار است(25).

**نکات:** این آیات نیز در حق عایشه نازل شده و او را عفیفۀ مؤمنه خوانده اگر چه مورد نزول مخصص نمی‌شود و هر‌کس قذف محصنات مؤمنات کند به کیفری که در آیه ذکر شده مبتلا خواهد شد. و بعضی گفته‌اند: این آیه نازل شده در حق کفار مکه که چون زنی از زنان عفیفۀ مسلمه مهاجرت به سوی مدینه می‌کرد، او را تهمت می‌زدند که مدینه می‌رود برای فسق و فجور. به هرحال باید گفت آیه عام است.

﴿ٱلۡخَبِيثَٰتُ لِلۡخَبِيثِينَ وَٱلۡخَبِيثُونَ لِلۡخَبِيثَٰتِۖ وَٱلطَّيِّبَٰتُ لِلطَّيِّبِينَ وَٱلطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَٰتِۚ أُوْلَٰٓئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَۖ لَهُم مَّغۡفِرَةٞ وَرِزۡقٞ كَرِيمٞ ٢٦﴾ [النور:26]

**ترجمه:** چیزهای ناپاک مخصوص ناپاکان است و ناپاکان مخصوصند به آنچه ناپاک است و آنچه پاکیزه‌ها است مخصوص پاکان و پاکان مخصوصند به چیزهای پاکیزه، آنان مبرا و منزهند از آنچه در حقشان می‌گویند، برای ایشان آمرزش و روزی گواراست(26)

**نکات:** ﴿ٱلۡخَبِيثَٰتُ﴾ به کلمات زشت از قبیل قذف، لعن و ذم اطلاق می‌شود و به زنان زناکار نیز اطلاق می‌‌شود، در این آیه مقصود قذف و کلمات زشت است بقرینۀ ﴿مِمَّا يَقُولُونَ﴾، و همچنین ﴿وَٱلطَّيِّبَٰتُ﴾به کلمات خوب و پاکیزه گفته می‌شود و به زنان پاکیزه نیز اطلاق می‌شود، به هرحال اگر مقصود را عام بگیریم بهتر است و این اشاره به این است که رسول خداص و صفوان و زنان رسول‌خداص همه پاکیزگانند، و سخنان زشت را نباید در حق ایشان گفت. و کلمات زشت مخصوص منافقین و قاذفین است. تا اینجا آیات راجع به عایشه و قصۀ او تمام می‌شود و در این آیۀ آخر خدا وعدۀ مغفرت و رزق کریم که بهشت است به عایشه و صفوان و مدافعین ایشان داده است. بنابراین نمی‌توان نسبت به آنان بدگوئی و لعن نمود، حال اگر خطایی از عایشه در قصۀ جنگ جمل سرزده باشد جزا و یا عفو او با خداست و مردم زمان ما حق ندارند به لعن و شتم اقدام کنند.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَدۡخُلُواْ بُيُوتًا غَيۡرَ بُيُوتِكُمۡ حَتَّىٰ تَسۡتَأۡنِسُواْ وَتُسَلِّمُواْ عَلَىٰٓ أَهۡلِهَاۚ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ ٢٧ فَإِن لَّمۡ تَجِدُواْ فِيهَآ أَحَدٗا فَلَا تَدۡخُلُوهَا حَتَّىٰ يُؤۡذَنَ لَكُمۡۖ وَإِن قِيلَ لَكُمُ ٱرۡجِعُواْ فَٱرۡجِعُواْۖ هُوَ أَزۡكَىٰ لَكُمۡۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ عَلِيمٞ ٢٨ لَّيۡسَ عَلَيۡكُمۡ جُنَاحٌ أَن تَدۡخُلُواْ بُيُوتًا غَيۡرَ مَسۡكُونَةٖ فِيهَا مَتَٰعٞ لَّكُمۡۚ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ مَا تُبۡدُونَ وَمَا تَكۡتُمُونَ ٢٩﴾ [النور:27-29]

**ترجمه:** آهای مؤمنین، وارد خانه‌هایی غیراز خانه‌های خود نشوید تا اذن بگیرید و بر اهل آن سلام کنید، این برای شما خوبست باشد که متذکر شوید (27) پس اگر کسی را در خانه‌ها نیافتید داخل نشوید تا به شما اذن داده شود و اگر به شما گفته شد برگردید پس برگردید، آن برای شما پسندیده‌تر است و خدا به آنچه انجام می‌دهید داناست(28) بر شما باکی نیست که در خانه‌های غیر مسکونه که در آنها متاعی برای شماست داخل شوید و خدا می‌داند آنچه اظهار کنید و آنچه پنهان نمائید(29).

**نکات:** ﴿حَتَّىٰ تَسۡتَأۡنِسُواْ﴾: «الاستئناس: طلب الأنس، والـمعنى: حتى تستعلموا: أهلُ الإنسِ موجودون في البيت أم لا»، یعنی مطلع شوید که کسی در خانه هست و اذن می‌دهد یا خیر؟ و پس از استیذان سلام کردن است و شکی نیست که استیذان قبل از سلام کردن است و هر دو لازم و وظیفۀ شرعی و عقلی است، چنانکه در آیه ذکر شده. و عدد اذن سه مرتبه است، اگر پس از سه مرتبه جواب نیامد باید برگردد، زیرا هم روایتی به این مضمون وارد شده و هم از محاسن اخلاق است و اطلاق آیه شامل است دخول برخانۀ محارم را نیز.

﴿قُل لِّلۡمُؤۡمِنِينَ يَغُضُّواْ مِنۡ أَبۡصَٰرِهِمۡ وَيَحۡفَظُواْ فُرُوجَهُمۡۚ ذَٰلِكَ أَزۡكَىٰ لَهُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرُۢ بِمَا يَصۡنَعُونَ ٣٠ وَقُل لِّلۡمُؤۡمِنَٰتِ يَغۡضُضۡنَ مِنۡ أَبۡصَٰرِهِنَّ وَيَحۡفَظۡنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبۡدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنۡهَاۖ وَلۡيَضۡرِبۡنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّۖ وَلَا يُبۡدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوۡ ءَابَآئِهِنَّ أَوۡ ءَابَآءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوۡ أَبۡنَآئِهِنَّ أَوۡ أَبۡنَآءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوۡ إِخۡوَٰنِهِنَّ أَوۡ بَنِيٓ إِخۡوَٰنِهِنَّ أَوۡ بَنِيٓ أَخَوَٰتِهِنَّ أَوۡ نِسَآئِهِنَّ أَوۡ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُنَّ أَوِ ٱلتَّٰبِعِينَ غَيۡرِ أُوْلِي ٱلۡإِرۡبَةِ مِنَ ٱلرِّجَالِ أَوِ ٱلطِّفۡلِ ٱلَّذِينَ لَمۡ يَظۡهَرُواْ عَلَىٰ عَوۡرَٰتِ ٱلنِّسَآءِۖ وَلَا يَضۡرِبۡنَ بِأَرۡجُلِهِنَّ لِيُعۡلَمَ مَا يُخۡفِينَ مِن زِينَتِهِنَّۚ وَتُوبُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ٣١﴾

[النور:30-31]

**ترجمه:** بگو به مؤمنین چشمان خود (از نگاه حرام) بر هم نهند و فروج خود را نگه دارند، این پاکیزه‌تر است برای ایشان، زیرا خدا بیناست به آنچه انجام می‌دهند (30) و بگو به مؤمنات بر هم نهند چشمان خود را و فروج خود را نگه دارند، و زینت خود را ظاهر نسازند مگر آنچه آشکار باشد و مقنعه­های خود را بر گریبان خود زنند و زینت خود را ظاهر نسازند مگر برای شوهران خود و یا پدران خود یا پدر شوهران خود یا پسران خود، یا پسران شوهرانشان یا برادرانشان یا پسران برادرانشان یا پسران خواهرانشان یا زنان خود یا مملوکشان یا پیروان غیرمحتاج به نکاح از مردان یا کودکی که بر عورت زنان اطلاعی نیافته‌اند و پایکوبی نکنند تا آنچه از زینت خودشان پنهان می‌دارند دانسته شود و به سوی خدا برگردید و همه توبه کنید ای مؤمنین، باشد که تا رستگار شوید(31).

**نکات:** رسول خداص فرموده: «لَكُمْ أَوَّلُ نَظْرَةٍ فَلَا تَتَّبِعُوهَا بالثَانِیَةِ فَتُهْلَكُوا»([[198]](#footnote-198))، یعنی: «اولین نظر برای شما رواست پس نظر دوم را در پی آن نیاورید که هلاک می‌شوید» و در آیه حکم چشم‌پوشی بر حکم فرج مقدم شده برای اهمّیت، زیرا آن مقدمۀ این است. و مقصود از ﴿وَلَا يُبۡدِينَ....﴾ حرمت اظهار زینت است در حالی که به بدن باشد. و مقصود از جملۀ: ﴿إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنۡهَا﴾، صورت و کفین است که ستر اینها موجب عسر و حرج می‌شود. و مقصود از: ﴿مَا مَلَكَتۡ﴾، کنیزان است، اگر چه ماء موصوله شامل کنیز و غلام هر دو می‌شود. و جملۀ: ﴿ٱلَّذِينَ لَمۡ يَظۡهَرُواْ...﴾صفت است برای ﴿ٱلتَّٰبِعِينَ﴾که جمع است و شامل رجال و طفل هر دو می‌شود و اما اگر صفت بگیریم برای طفل از جهت عربیت صحیح نیست.

﴿وَأَنكِحُواْ ٱلۡأَيَٰمَىٰ مِنكُمۡ وَٱلصَّٰلِحِينَ مِنۡ عِبَادِكُمۡ وَإِمَآئِكُمۡۚ إِن يَكُونُواْ فُقَرَآءَ يُغۡنِهِمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦۗ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٞ ٣٢﴾ [النور:32]

**ترجمه:** و به نکاح در آورید مردان بی‌زن و زنان بی‌شوهر خود و شایستگان از بندگان خود و کنیزان خود را (یعنی بردگان و اسرای جنگی را) اگر فقیر باشند خدا از فضل خود ایشان را بی‌نیاز می‌کند و خدا گشایش دهندۀ داناست (32).

**نکات:** خطاب: ﴿وَأَنكِحُوا...﴾خطاب به مسلمین و اولیاء عقد است که مسلمین باید برای ایجاد محیط و اجتماع سالم، به عقد نکاح زنان و مردان مجرد اقدام کنند و البته دولت اسلامی نیز چون نمایندۀ مسلمین و جامعۀ اسلامی است واجب است به چنین امر مهم همت گمارده و وسائل ازدواج جوانان مجرد را فراهم کند، متأسفانه مسلمین و دولت‌های اسلامی از دستورات قرآنی بی‌اطلاع و غافلند. و أیامی جمع أیم به هر مرد بی‌زن و زن بی‌مرد گفته می‌شود، چه بکر باشد و چه نباشد. و مقصود از جملۀ ﴿إِن يَكُونُواْ فُقَرَآءَ﴾ این است که مرد و زن از فقر و نداشتن نفقه نترسند زیرا خدا وسعت داده به آنکه زن گرفته و از فقر نترسیده است. و رسول خداص فرموده: «مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ الزَّوْجَةُ الصَّالِحَة»([[199]](#footnote-199))**.** یعنی: «زن شایسته داشتن از سعادت و خوشبختی مرد است.» و باز فرموده: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ طَاهِراً مُطَهَّراً فَلْيَتَعَفَّفْ بِزَوْجَةٍ»([[200]](#footnote-200))**.** یعنی: «هر کس دوست دارد خدا را پاک و پاکیزه ملاقات کند باید با داشتن همسر عفت ورزد.» و باز فرموده: «مَنْ أَحَبَّ فِطْرَتِي فَلْيَسْتَسِنَّ بِسُنَّتِي، وَمِنْ سُنَّتِي النِّكاحَ‏»([[201]](#footnote-201)). یعنی: «هر کس خوی مرا دوست دارد باید به سنت من عمل کند و از سنت من است ازدواج.» و نیز رسول خداص فرموده: «يَا مَعْشَرَ الشَّبَابِ، مَنِ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ الْبَاءَةَ فَلْيَتَزَوَّجْ، فَإِنَّهُ أَغضّ لِلْبَصَرِ، وَأحْصن للفَرْجِ‏»([[202]](#footnote-202))، یعنی: «هر‌کس از شما توانایی ازدواج دارد باید تزویج کند زیرا تزویج دیده و فرج را از بی‌عفتی بهتر حفظ می‌کند.» و باز از رسول خداص نقل شده که فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ جِبْرَائِيلَ أَتَانِي عَنِ اللَّطِيفِ الْخَبِيرِ فَقَالَ: إِنَّ الْأَبْكَارَ بِمَنْزِلَةِ الثَّمَرِ عَلَى الشَّجَرِ إِذَا أَدْرَكَ ثَمَرُهُ فَلَمْ يُجْتَنَى أَفْسَدَتْهُ الشَّمْسُ وَنَثَرَتْهُ الرِّيَاحُ؛ وَكَذَلِكَ الْأَبْكَارُ إِذَا أَدْرَكْنَ مَا يُدْرِكُ النِّسَاءَ فَلَيْسَ لَهُنَّ دَوَاءٌ إِلَّا الْبُعُولَةُ، وَإِلَّا لَمْ يُؤْمَنْ عَلَيْهِنَّ الْفَسَادُ لِأَنَّهُنَّ بَشَرٌ...» ([[203]](#footnote-203)). یعنی: «ای مردم جبرئیل از طرف خدای لطیف آگاه مرا خبر داد و گفت: دختران بکر به منزلۀ میوۀ درختند که هرگاه برسد و چیده نشود آفتاب آن را فاسد گرداند و بادها پراکنده‌اش کند و همچنین دختران بکر چون به حد بلوغ زنان برسند دوایی ندارند جز شوهر و گر‌نه از فساد ایمن نباشند زیرا بشرند.»

﴿وَلۡيَسۡتَعۡفِفِ ٱلَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغۡنِيَهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦۗ وَٱلَّذِينَ يَبۡتَغُونَ ٱلۡكِتَٰبَ مِمَّا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُمۡ فَكَاتِبُوهُمۡ إِنۡ عَلِمۡتُمۡ فِيهِمۡ خَيۡرٗاۖ وَءَاتُوهُم مِّن مَّالِ ٱللَّهِ ٱلَّذِيٓ ءَاتَىٰكُمۡۚ وَلَا تُكۡرِهُواْ فَتَيَٰتِكُمۡ عَلَى ٱلۡبِغَآءِ إِنۡ أَرَدۡنَ تَحَصُّنٗا لِّتَبۡتَغُواْ عَرَضَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۚ وَمَن يُكۡرِههُّنَّ فَإِنَّ ٱللَّهَ مِنۢ بَعۡدِ إِكۡرَٰهِهِنَّ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٣٣ وَلَقَدۡ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكُمۡ ءَايَٰتٖ مُّبَيِّنَٰتٖ وَمَثَلٗا مِّنَ ٱلَّذِينَ خَلَوۡاْ مِن قَبۡلِكُمۡ وَمَوۡعِظَةٗ لِّلۡمُتَّقِينَ ٣٤﴾ [النور:33-34]

**ترجمه:** و باید عفت ورزند آنان که واجد نکاح نیستند و تمکن ندارند تا خدا ایشان را از فضل خود بی‌نیاز کند، و آنان که مملوک شمایند (یعنی بردگان و آنان که در جنگ تحت اسارت آمده‌اند) و طالب کتابت با شما می‌باشند اگر در ایشان خیری دانسته‌اید با ایشان مکاتبه کنید، و بدهید به ایشان از مالی که خدا به شما داده است. و کنیزان خود را (یعنی اسیران جنگی را) اگر عفت ورزیدند به زنا وادار نکنید برای اینکه متاع زندگی دنیا را به­دست آورید. و هرکس ایشان را وادار ‌کند پس محققاً پس از وادارشدنشان، خدا (نسبت به ایشان) آمرزندۀ رحیم است(33) و به تحقیق آیات روشن و مَثَلی از آنان که پیش از شما رفتند و پندی برای پرهیزکاران به سوی شما نازل نمودیم(34).

**نکات:** خطاب: ﴿وَلۡيَسۡتَعۡفِفِ﴾، خطاب به زنان و مردان عزب می‌باشد که قبل از نکاح و ازدواج با همسرِ موردِ پسندِ خود، خود را حفظ کنند و شهوت خود را نگه دارند، و این آیه منافات با آیۀ قبل که فرمود﴿وَأَنكِحُوا.....﴾ ندارد زیرا آن خطاب به جامعۀ اسلامی و اولیاء عقد است نه به زوجین. و این آیه خطاب به مردان و زنان مجرد است که صبر کنند تا گشایش در امرِ ازدواج با همسر با ایمان برای ایشان فراهم آید. و مقصود از جملۀ: ﴿إِنۡ عَلِمۡتُمۡ فِيهِمۡ خَيۡرٗا﴾، این است که اگر صلاح و رشدی در ایشان دیدید که می‌توانند خودشان کسبی کنند و مال الکتابه را أداء کنند. و مقصود از جملۀ: ﴿وَءَاتُوهُم مِّن مَّالِ ٱللَّهِ.....﴾ این است که از اقساط مال الکتابه کم کنید و از مال خود به ایشان سرمایه بدهید و از مالی که از ایشان گرفته‌اید مقداری به خودشان برگردانید و یا از صدقات به ایشان بپردازید و جملۀ: ﴿وَلَا تُكۡرِهُواْ....﴾ دلالت دارد که اگر کنیزان یعنی اسیران جنگی شما عفت ورزیدند شما آنان را به زنا وامدارید، پس اشکال شده که مفهوم آن این می‌شود که اگر عفت نورزیدند ایشان را به زنا وادارید به اکراه! جواب این اشکال این است که خدا می‌فرماید: اگر عفیفه هستند شما به اکراه ایشان را به زنا وامدارید و اگر عفت نورزیدند و خود مایل به زنا بودند دیگر اکراه موضوع ندارد یعنی سالبه به انتفاء موضوع است. پس مفهوم مخالف ندارد.

﴿ٱللَّهُ نُورُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ مَثَلُ نُورِهِۦ كَمِشۡكَوٰةٖ فِيهَا مِصۡبَاحٌۖ ٱلۡمِصۡبَاحُ فِي زُجَاجَةٍۖ ٱلزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوۡكَبٞ دُرِّيّٞ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٖ مُّبَٰرَكَةٖ زَيۡتُونَةٖ لَّا شَرۡقِيَّةٖ وَلَا غَرۡبِيَّةٖ يَكَادُ زَيۡتُهَا يُضِيٓءُ وَلَوۡ لَمۡ تَمۡسَسۡهُ نَارٞۚ نُّورٌ عَلَىٰ نُورٖۚ يَهۡدِي ٱللَّهُ لِنُورِهِۦ مَن يَشَآءُۚ وَيَضۡرِبُ ٱللَّهُ ٱلۡأَمۡثَٰلَ لِلنَّاسِۗ وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٞ ٣٥﴾ [النور:35]

**ترجمه:** خدا نور آسمان و زمین است، مثل نور او چون چراغدانی است که در آن چراغی است و آن چراغ در میان شیشه‌ای که آن شیشه چون ستارۀ درخشانی برافروخته شود از (روغن) درخت با برکت زیتونی که نه شرقی و نه غربی است. زیت او نزدیک باشد که روشنی بدهد و اگر چه آتشی به او نرسیده باشد، نوری است بر روی نور، خدا به سوی نور خود هرکه را بخواهد هدایت می‌کند و خدا برای مردم مَثَل‌ها می‌زند وخدا به هر چیزی داناست(35).

**نکات:** این آیه یکی از آیات پر سر و صدا شده که مفسرین در کلمات و جملات آن احتمالاتی داده و آن را از سادگی و روشنی به ابهام و معما بودن وارد نموده‌اند. ولی ظاهر آیه این است که: خدا نمایانندۀ آسما‌ها و زمین است مانند نور که مرئیّات را می‌نمایاند و راهنمایی می‌کند، پس خدا هادی است و نورِ هدایت او مانند چراغدانی است که در او چراغی پر نور باشد و اینکه کلمۀ ﴿نُورِهِۦ﴾آورده و نور را اضافه به خود نموده، برای اینکه قاری بداند او نور نیست، زیرا مضاف غیر از مضاف الیه است([[204]](#footnote-204)) و أمّا وجه تشبیه هدایت خود را به چراغدانی که در آن چراغ پر نور چنین و چنانی باشد آنست که:

**اولاً**: چراغی که چراغدان دارد از بادها و حوادث‌ محفوظ است و از بین نمی‌رود و همینطور هدایت إلهی.

و **ثانیاً:** همان­طوری که آن چراغ جای معینی دارد که تابش نور از همانجاست هدایت الهی نیز جای معینی دارد که کتاب خدا باشد و یا پیغمبر او و نمی‌توان هدایت را از جای دیگر یعنی از کتاب دیگر و یا علمای دیگر دریافت نمود.

و **ثالثاً**: همان­طوری که اگر چراغی را در میان بلور و شیشۀ صاف درخشانی بگذارند به واسطۀ تلألؤ چراغ بر شیشه و تلألؤ صفحات شیشه بر یکدیگر موجب ازدیاد نور می‌شود، پس وضع چراغ در شیشه موجب ازدیاد تلألؤ است، هدایت الهی نیز به تناسب اوضاع و کیفیّات تأثیر بیشتری دارد، مثلاً اگر هدایت الهی در میان کتاب فصیحی و الفاظ زیبایی و یا به زبان پیغمبر خوش گفتار خوش اخلاقی انجام شود البته تأثیر زیادتری دارد.

و **رابعاً**: چنانکه اگر روغن چراغ صاف‌تر و شفاف‌تر باشد روشنی او زیادتر می‌شود، مثلا روغن زیتون از سایر روغن‌ها برای چراغ مفیدتر است زیرا صاف‌تر و شفاف‌تر است، هدایت الهی نیز اگر از معدن وحی و مطالب آن از یقینیات و خالی از اوهام و شکوک باشد مفیدتر است.

و **خامساً**: اگر روغن زیتون را از درخت زیتونی که مستقیم بالا رفته باشد و به طرف شرق و غرب کج نشده باشد به طوری که از تابش آفتاب در هر صبح و عصر بهتر بهره برده و تأثیر بیشتری از تابش آفتاب برده باشد، آن روغن مفیدتر است همان طور اگر هدایت الهی به توسط شخص لائقی که از نسل موحدین و از سلالۀ ابراهیم باشد که کجی‌های محیط به او اثر نکرده باشد دارای نجابت، عفت، امانت، صدق و صفا باشد مانند محمدص بهتر اثر دارد و فایدۀ بیشتری دارد.

**سادساً:** همانطوری که درخت اگر خم شد به طرف شرق و غرب و مستقیم نبود تأثیر صحیحی از آفتاب در او پیدا نمی‌شود، همان طور شخصی که افکارش متوجه مادیات بود و به طرف دنیا و پستی آن خم و متمایل شد کمتر از هدایت الهی در او متجلی می‌شود، ولی کسی که نظر او بلند و به افکار چپ و راست و کج و معوج تمایل نداشت بیشتر هدایت إلهی در او متجلی خواهد شد، همانطور از شجرۀ بنی هاشم و سلالۀ ابراهیم آنان که مردمان ساده و بی‌غل و غش و خالی از صفات رذیله بودند اگر هدایت الهی به واسطۀ شخصی از این شجره تابش کند مؤثرتر است.

**سابعاً:** اگر چراغ و فتیلۀ آن صاف باشد و هنوز کبریت به او نرسیده مانند گاز روشن گردد، بهتر از چراغی است که کثیف شده و برای روشن شدن معطل می‌کند، هدایت الهی نیز اگر در وجود کسی ودیعه باشد که به مؤمنین و هدایت ایشان حریص باشد و بدون معطلی و گرفتن اجر به هدایت پردازد و بدون معطلی و میل مردم تلألؤ و خود به خود به روشن کردن افکار پردازد، بهتر و مفیدتر است و لذا خدا در تشبیه و تمجید چراغ هدایت خود فرموده: ﴿يَكَادُ زَيۡتُهَا يُضِيٓءُ وَلَوۡ لَمۡ تَمۡسَسۡهُ نَارٞ﴾.

ثامناً: نور چراغ اگر محفوف به شیشۀ صاف و بلور صاف باشد نور او اضافه می‌شود و ﴿نُّورٌ عَلَىٰ نُورٖ﴾ می‌گردد، همین طور اگر هدایت إلهی به قلب صاف و دل پاکی اضافه و اضائه گردد، نور و تلألؤ آن اثر بیشتری دارد.

پس خدای تعالی هدایت خود را از هشت جهت فوق تشبیه کرده به چراغی که دارای هشت جهت مزبور و اوصاف مذکوره باشد. اما هدایت الهی مانند آن چراغ برای کسی مفید است که بخواهد از هدایت و نور آن، هدایت شود که خدا او را هدایت می‌کند. و امّا کسی که اعراض دارد و مایل به فهم حقایق وحی نیست، مانند کسی که از چراغ پر نور اعراض کند و به طرف ظلمات میل کند، او قابل هدایت نیست و خدا او را هدایت نمی‌کند و لذا در آخر آیه فرموده: ﴿يَهۡدِي ٱللَّهُ لِنُورِهِۦ مَن يَشَآءُ﴾.

﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ ٱللَّهُ أَن تُرۡفَعَ وَيُذۡكَرَ فِيهَا ٱسۡمُهُۥ يُسَبِّحُ لَهُۥ فِيهَا بِٱلۡغُدُوِّ وَٱلۡأٓصَالِ ٣٦ رِجَالٞ لَّا تُلۡهِيهِمۡ تِجَٰرَةٞ وَلَا بَيۡعٌ عَن ذِكۡرِ ٱللَّهِ وَإِقَامِ ٱلصَّلَوٰةِ وَإِيتَآءِ ٱلزَّكَوٰةِ يَخَافُونَ يَوۡمٗا تَتَقَلَّبُ فِيهِ ٱلۡقُلُوبُ وَٱلۡأَبۡصَٰرُ ٣٧ لِيَجۡزِيَهُمُ ٱللَّهُ أَحۡسَنَ مَا عَمِلُواْ وَيَزِيدَهُم مِّن فَضۡلِهِۦۗ وَٱللَّهُ يَرۡزُقُ مَن يَشَآءُ بِغَيۡرِ حِسَابٖ ٣٨﴾ [النور:36-38]

**ترجمه:** در خانه‌هایی که خدا اذن داده رفعت یابند و نام او در آنها یاد گردد، در آنها برای او صبح و شام تسبیح می‌کنند(36) مردانی که تجارت و داد و ستد، ایشان را از ذکر خدا و برپا داشتن نماز و دادن زکات غافل نمی‌کند و از روزی که دل‌ها و دیده‌ها در آن منقلب و زیر و رو می‌شود می‌ترسند(37) برای اینکه خدا به نیکوتر از آنچه کرده‌اند جزایشان دهد و بر ایشان از فضل خود زیاد کند و خدا هر‌که را بخواهد بدون حساب روزی می‌دهد (38).

**نکات:** متعلق است جملۀ: ﴿فِي بُيُوتٍ....﴾ به جملۀ: ﴿يُسَبِّحُ﴾ که بعداً ذکر شده و یا به جملۀ یوقد و یا به یکون که مقدر است. و جملۀ: ﴿لَّا تُلۡهِيهِمۡ...﴾ دلالت دارد که تجارت و سایر امور دنیا نباید انسان را از یاد خدا و اقامۀ نماز و دادن زکات غافل کند، از این آیه به طور صراحت و روشن استفاده می‌گردد که در تجارت و بیع زکات واجب است و تاجر و بایع باید زکات بدهند. و کسی که در تجارت زکات را واجب نمی‌داند، جواب این آیه را چه می‌دهد؟ در کجای قرآن زکات برای شتر صریحاً ذکر شده که در آن واجب می‌دانند ولی برای تجارت و بیع که چنین آیۀ صریحی دارد، واجب نمی‌دانند؟! بعضی خیال می‌کنند که ائمّۀ اهل بیت زکات را در همه چیز واجب نمی‌دانستند، ایشان نمی‌دانند که ائمۀ اهل بیت بر خلاف قرآن و سنت نمی­گفتند و زکات را منحصر به 9 چیز نمی‌دانستند بلکه در همه چیز قائل به زکات بوده‌اند، چنانکه روایات کثیره‌ای از ائمۀ اهل بیت وارد شده که در هر چیزی زکات است، هر‌کس بخواهد باید به کتب **تهذیب** و **وسائل** و مانند آن مراجعه نماید. مثلاً از محمد بن مسلم روایت شده که گفت: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الذَّهَبِ كَمْ فِيهِ مِنَ الزَّكَاةِ؟ فَقَالَ: إِذَا بَلَغَ قِيمَتُهُ مِائَتَيْ دِرْهَمٍ فَعَلَيْهِ الزَّكَاة»([[205]](#footnote-205)). یعنی: «از امام صادق سؤال کردم از طلا که زکات در آن چقدر است؟ حضرت فرمود: همین که قیمت آن به دویست درهم رسید زکات آن واجب است.» که ملاک زکات در طلا را قیمت آن می‌فرماید و بحثی هم از مسکوک و یا منقوش طلا نیست. و در تهذیب آمده: «عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي الذُّرَةِ شَيْ‏ءٌ قَالَ الذُّرَةُ وَالْعَدَسُ وَالسُّلْتُ وَالْـحُبُوبُ فِيهَا مِثْلُ مَا فِي الْحِنْطَةِ وَالشَّعِيرِ وَكُلُّ مَا كِيلَ بِالصَّاعِ فَبَلَغَ الْأَوْسَاقَ الَّتِي تَجِبُ فِيهَا الزَّكَاةُ فَعَلَيْهِ فِيهِ الزَّكَاةُ»([[206]](#footnote-206)). یعنی: «زراره روایت می‌کند که به حضرت صادق عرض کردم: آیا در ذرت زکات است؟ حضرت فرمود: در ذرت و عدس و جو گندم نما و در تمام دانه ها زکات واجب است همانند آنچه در گندم و جو واجب است و هر چه به کیل و پیمانه در آید و به چند وسق که نصاب زکات است برسد، زکاتش واجب است.» و علی می‌فرماید: «مَنْ كَانَ لَهُ مَالٌ وَعَلَيْهِ مَالٌ فَلْيَحْسُبْ مَا لَهُ وَمَا عَلَيْهِ فَإِنْ كَانَ مَالُهُ فَضَلَ عَلَى مِائَتَيْ دِرْهَمٍ فَلْيُعْطِ خَمْسَةَ دَرَاهِمَ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ فَضْلٌ عَلَى مِائَتَيْ دِرْهَمٍ فَلَيْسَ عَلَيْهِ شَيْ‏ء»([[207]](#footnote-207)). یعنی: «کسی که مبلغی را دارد و مبلغی را هم بدهکار است، پس اگر پس از برداشت بدهی از آن مبلغی که دارد باقیمانده زیادتر از دویست درهم باشد باید پنج درهم آن را زکات دهد و اگر زاید بر دویست درهم نیست چیزی بر عهدۀ او نیست.» و در «كَافِي وَمَنْ لَا یَحضُرُهُ الْفقِيه» از حضرت صادق روایت شده که فرمود: «إِنَّمَا جَعَلَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ الزَّكَاةَ فِي كُلِّ أَلْفٍ خَمْسَةً وَعِشْرِينَ دِرْهَماً لِأَنَّهُ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ الْـخَلْقَ فَعَلِمَ غَنِيَّهُمْ وَفَقِيرَهُمْ وَقَوِيَّهُمْ وَضَعِيفَهُمْ فَجَعَلَ مِنْ كُلِّ أَلْفٍ خَمْسَةً وَعِشْرِينَ مِسْكِيناً وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَزَادَهُمُ اللهُ لِأَنَّهُ خَالِقُهُمْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِهِمْ»([[208]](#footnote-208)). یعنی: «همانا خداوند در هر هزار درهمی مبلغ بیست و پنج درهم زکات قرار داد زیرا خدای عزوجل مردم را آفرید و می‌دانست که چقدر آنان غنی و چقدر آنان فقیر و چقدر آنان قوی و چقدر آنان ضعیف می‌باشند، پس در هر هزار نفر بیست و پنج نفر مسکین قرار داد که اگر چنین نبود خداوند در مال أغنیاء برای فقراء زیادتر قرار می‌داد زیرا او خالق ایشان و به حالشان داناتر است.»

﴿وَٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَعۡمَٰلُهُمۡ كَسَرَابِۢ بِقِيعَةٖ يَحۡسَبُهُ ٱلظَّمۡ‍َٔانُ مَآءً حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَهُۥ لَمۡ يَجِدۡهُ شَيۡ‍ٔٗا وَوَجَدَ ٱللَّهَ عِندَهُۥ فَوَفَّىٰهُ حِسَابَهُۥۗ وَٱللَّهُ سَرِيعُ ٱلۡحِسَابِ ٣٩ أَوۡ كَظُلُمَٰتٖ فِي بَحۡرٖ لُّجِّيّٖ يَغۡشَىٰهُ مَوۡجٞ مِّن فَوۡقِهِۦ مَوۡجٞ مِّن فَوۡقِهِۦ سَحَابٞۚ ظُلُمَٰتُۢ بَعۡضُهَا فَوۡقَ بَعۡضٍ إِذَآ أَخۡرَجَ يَدَهُۥ لَمۡ يَكَدۡ يَرَىٰهَاۗ وَمَن لَّمۡ يَجۡعَلِ ٱللَّهُ لَهُۥ نُورٗا فَمَا لَهُۥ مِن نُّورٍ ٤٠﴾

[النور:39-40]

**ترجمه:** و آنان که کافرند اعمال ایشان چون سرابی است در زمین همواری که تشنه آن را آب می‌پندارند تا آنکه آنجا آید و چیزی نیابد و خدا را نزد آن بیابد که به تمام حسابش برسد و خدا سریع الحساب است(39) یا مانند تاریکی­هایی است در دریایی عمیق که آن را موجی فروپوشانده که روی آن موجی دیگر است که بالای آن ابری است، تاریکی­هایی است بر روی یکدیگر که هرگاه دست خود را در آورد نزدیک نیست که آن را ببیند و کسی که خدا برایش نوری قرار نداده پس برای او نوری نیست(40).

**نکات:** خدا اعمال و عقاید کفار را تشبیه کرده: اعمال را به سراب. اما تشبیه اعمال چنانکه آدم تشنه از دور زمین ریگزار را می‌بیند و خیال می‌کند آب است و با شوق و شغفی به طرف ریگزاری که آن را چون آب دیده به نام سراب می‌رود و چون خسته و نزدیک شد می‌بیند سعی او بی‌فایده بوده و جز زحمتی برای او نتیجه نداده، کفار و اهل خرافات نیز کارهایی می‌کنند که به خیال خود نتیجۀ بسیار دارد اما چون پرده بالا رود و حقیقت را دریابند می‌بینند اعمال ایشان جز رنج و تعب نتیجه نداشته است. و اما خود و عقائدشان را که فقط خیالات و موهومات بوده تشبیه کرده به آنکه میان دریای عمیقی تاریک که از جهاتی تاریک شده مبتلا است و حتی دست خود را نمی‌بیند.

﴿أَلَمۡ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُۥ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱلطَّيۡرُ صَٰٓفَّٰتٖۖ كُلّٞ قَدۡ عَلِمَ صَلَاتَهُۥ وَتَسۡبِيحَهُۥۗ وَٱللَّهُ عَلِيمُۢ بِمَا يَفۡعَلُونَ ٤١ وَلِلَّهِ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ وَإِلَى ٱللَّهِ ٱلۡمَصِيرُ ٤٢ أَلَمۡ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يُزۡجِي سَحَابٗا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيۡنَهُۥ ثُمَّ يَجۡعَلُهُۥ رُكَامٗا فَتَرَى ٱلۡوَدۡقَ يَخۡرُجُ مِنۡ خِلَٰلِهِۦ وَيُنَزِّلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مِن جِبَالٖ فِيهَا مِنۢ بَرَدٖ فَيُصِيبُ بِهِۦ مَن يَشَآءُ وَيَصۡرِفُهُۥ عَن مَّن يَشَآءُۖ يَكَادُ سَنَا بَرۡقِهِۦ يَذۡهَبُ بِٱلۡأَبۡصَٰرِ ٤٣﴾ [النور:41-43]

**ترجمه:** آیا ندیدی که برای خدا تسبیح می‌کند آنکه در آسمان‌ها و زمین است و مرغان پرگشوده، هر یک دعا و تسبیح خود را دانسته و خدا به آنچه بجا می‌آورند دانا است(41) و مخصوص خداست ملک آسمان‌ها، زمین و به سوی خدا می‌باشد بازگشت(42) آیا ندیدی که خدا ابری را می‌راند سپس بین آن را به هم می‌آورد، سپس آن را متراکم قرار می‌دهد پس می‌بینی باران از خلال آن بیرون آید و از بالا کوه‌هایی از تگرگ نازل می‌کند و آن را به هرکس بخواهد می‌رساند و از هرکس بخواهد منصرف می‌کند، روشنی برق آن نزدیک است دیده­ها را برباید (43).

**نکات:** بعد از آنکه اعمال و خرافات کافران را برای بندگان بیان کرد، در این آیات آثار قدرت خود را بیان می‌کند. و جملۀ: ﴿كُلّٞ قَدۡ عَلِمَ...﴾ دلالت دارد که مرغان و پرندگان هوا که بیش از هشتاد و شش هزار نوع هستند اذکار و تسبیحاتی دارند که خود می‌فهمند. انسان باید برای ازدیاد خداشناسی در شگفتی‌های پرندگان نیز نگاه کند مثلا: شتر مرغ آفریقائی وزنش 135 کیلوگرم و طول قدش 40/2 می‌باشد و طول پر بعضی از مرغ‌های ژاپنی 30/7 متر می‌باشد، بعضی از کلاغ‌ها بیش از صد سال عمر می‌کنند، البته باید به کیفیت خلقت، تغذیه، تولید نسل، تکثیرشان فکر و تدبر کرد، ما پرندگانی را دیده‌ایم که ضرر و نفع خود را تشخیص می‌دهند و کارهای محیر العقول می‌کنند. و مرغان سحر ذکر و مناجات دارند. آیا نمی‌بینی چگونه یکدیگر را صید می‌کنند و به هوای معتدل می‌روند. مثلاً: **حباری** که مرغی است به قدر خروس با مار می‌جنگد و چون از نیش مار مسموم می‌شود می‌رود از برگ گیاهی که به نام **جرجیر** است می‌خورد و سم مار را بر طرف می‌کند و.....

و بدان که باران و برف نام‌های زیادی به اعتبار انواع و اقسام آنها دارد: بَرَد گفته می‌شود به تگرگ، دیمه به باران آهستۀ مدام گویند که در هوای ساکن بیاید، وابل به باران شدید تند گویند، مطر گفته می‌شود به مطلق باران، ثلج گفته می‌شود به برف و بارانی که نیمه یخ شده باشد و طل به باران ریزی گفته می‌شود که مانند شبنم باشد و اگر در هوای سرد شبنم یخ کند آن را صقیع گویند و اگر پر فایده و بی‌ضرر باشد آن­را غیث گویند.

﴿يُقَلِّبُ ٱللَّهُ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبۡرَةٗ لِّأُوْلِي ٱلۡأَبۡصَٰرِ ٤٤ وَٱللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَآبَّةٖ مِّن مَّآءٖۖ فَمِنۡهُم مَّن يَمۡشِي عَلَىٰ بَطۡنِهِۦ وَمِنۡهُم مَّن يَمۡشِي عَلَىٰ رِجۡلَيۡنِ وَمِنۡهُم مَّن يَمۡشِي عَلَىٰٓ أَرۡبَعٖۚ يَخۡلُقُ ٱللَّهُ مَا يَشَآءُۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ٤٥ لَّقَدۡ أَنزَلۡنَآ ءَايَٰتٖ مُّبَيِّنَٰتٖۚ وَٱللَّهُ يَهۡدِي مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ٤٦﴾ [النور:44-46]

**ترجمه:** خداوند شب و روز را برمی‌گرداند (و تغیرمی­دهد) به درستی که در این البته عبرتی است برای صاحبان بصیرت(44) و خدا هر جنبنده‌ای را از آبی آفرید، پس بعضی از آنان بر شکم راه می‌روند و بعضی از ایشان بر دو پا راه می‌روند و برخی از ایشان بر چهار پا راه می‌روند، خدا آنچه بخواهد خلق می‌کند زیرا خدا بر هرکاری تواناست(45) به تحقیق که پیوسته آیات بیان‌کننده را نازل نمودیم و خدا هر‌که را بخواهد به سوی راه راست هدایت می‌کند(46)

**نکات:** کلمۀ ﴿مِّن مَّآءٖ﴾ را ممکن است متعلّق به ﴿خَلَقَ﴾ گرفت چنانکه ترجمه شد و ممکن است متعلق به ﴿دَآبَّة﴾ گرفت، پس معنی چنین می‌شود؛ جنبنده‌ای که از آبست خدا آن را آفریده، در این صورت جنبندۀ دیگری هم هست که از آب به وجود نیامده باشد مانند: جن، ملک، حضرت آدم و حضرت عیسی و در این جملات کلمۀ ﴿مَّن﴾ و ضمیر ﴿هُم﴾ که برای عقلاء وضع شده در غیر عقلاء استعمال شده است برای تغلیب شریف بر خسیس. در این آیات خدا برخی از قدرت نمائی خود را بیان کرده و تفکّر در بعضی از قدرت خود و میلیاردها موجود را لازم دانسته. در هرموجودی قدرت­نمایی خدا مشهود است؛ به کیفیت خلقت **بالن آبی** توجه کن که نوعی ازآن دارای 33 متر طول و 133 تن وزن می­باشد و یا کیفیت خلقت و زندگانی **خفاش** که پستاندار و دارای 2100 نوع است، و همچنین نظرکردن به انواع حیوانات صحرایی، **پلنگ** ساعتی 145 کیلومتر سیر می‌کند و همچنین تفکر در میلیون‌ها حیوان که خدا چگونه قدرت نمایی کرده، **زرافه** بیش از 5 متر طول گردن دارد زیرا در میان جنگل‌هایی است که درخت‌های آن سر به آسمان کشیده و باید این حیوان بتواند از برگ و میوه‌های آن درخت‌ها تغذیه کند. و همچنین توجه و نظر در سایر موجودات، ولی به اندازه‌ای که از توجه و عمل به کتاب خدا و بندگی او غافل نماند. و ما در کتاب «**عقل و دین»** جلد اول به بعضی از عجایب خلقت اشاره نموده‌ایم مراجعه شود. و کلمۀ ﴿مُّبَيِّنَٰتٖ﴾ دلالت دارد که آیات قرآن خود بیان کننده است و احتیاج به مبیّن دیگری از جنس کلام ندارد.

﴿وَيَقُولُونَ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَبِٱلرَّسُولِ وَأَطَعۡنَا ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٞ مِّنۡهُم مِّنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَۚ وَمَآ أُوْلَٰٓئِكَ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٤٧ وَإِذَا دُعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ لِيَحۡكُمَ بَيۡنَهُمۡ إِذَا فَرِيقٞ مِّنۡهُم مُّعۡرِضُونَ ٤٨ وَإِن يَكُن لَّهُمُ ٱلۡحَقُّ يَأۡتُوٓاْ إِلَيۡهِ مُذۡعِنِينَ ٤٩ أَفِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ أَمِ ٱرۡتَابُوٓاْ أَمۡ يَخَافُونَ أَن يَحِيفَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِمۡ وَرَسُولُهُۥۚ بَلۡ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ٥٠﴾ [النور:47-50]

**ترجمه:** و می‌گویند به خدا و رسول ایمان آوردیم و اطاعت کردیم، سپس گروهی از ایشان بعد از آن رو می‌گردانند و آنان مؤمن نیستند(47) و چون به سوی خدا و رسول او خوانده شوند تا میانشان حکم کند ناگاه گروهی از ایشان اعراض می‌کنند(48) و اگر حق با ایشان و به نفع ایشان باشد به حال پذیرش به سوی او می‌آیند(49) آیا در دلهایشان بیماری است و یا شک دارند یا می‌ترسند از اینکه خدا و رسول او بر ایشان جور کند بلکه ایشان خود ستمگرند(50).

**نکات:** چون کسی گفت ایمان به خدا و رسول دارم باید به حکم خدا و رسول گردن نهد، اما در زمان رسول خداص عده‌ای بودند مانند تمام زمان‌ها که مدعی ایمان بودند، ولی تسلیم حکم خدا نبودند، مانند؛ **«بشر»** منافق که دربارۀ زمینی با یک نفر یهودی مرافعه داشتند، یهودی به او گفت برویم نزد محمد تا بین ما حکم کند، ولی او می‌گفت: برویم نزد کعب بن اشرف، زیرا محمد به ما ستم می‌کند! و مانند؛ **مغیرة بن وائل** که زمینی را با علی بن ابی طالب به مشاع داشتند و قسمت کردند و قسمتی از زمین که آب به آن نمی‌رسید مگر با زحمت، به علی افتاد، مغیره به حضرت علی گفت: زمینت را به من بفروش و حضرت به او فروخت و قبض و اقباض کردند و بعد پشیمان شد و خواست معامله را برگرداند. حضرت علی قبول نکرد و فرمود: برویم نزد رسول خداص و حکم او را هرچه باشد بپذیریم، مغیره گفت: من نزد محمد نمی‌آیم زیرا او مرا دشمن می‌دارد و می‌ترسم بر من جور کند، پس بنا به قولی این آیه نازل شد([[209]](#footnote-209)). در آیه برای منافق چند علامت ذکر شده:

**اول**، طالب دنیا و هرجا به نفع دنیا باشد مایل است.

**دوم**، در قلب ایشان مرض نفاق است.

**سوم**، اهل شکند.

**چهارم**، به خدا و رسول ایمان ندارند.

**پنجم،** ستمگرند.

﴿إِنَّمَا كَانَ قَوۡلَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذَا دُعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ لِيَحۡكُمَ بَيۡنَهُمۡ أَن يَقُولُواْ سَمِعۡنَا وَأَطَعۡنَاۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٥١ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَخۡشَ ٱللَّهَ وَيَتَّقۡهِ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَآئِزُونَ ٥٢ ۞وَأَقۡسَمُواْ بِٱللَّهِ جَهۡدَ أَيۡمَٰنِهِمۡ لَئِنۡ أَمَرۡتَهُمۡ لَيَخۡرُجُنَّۖ قُل لَّا تُقۡسِمُواْۖ طَاعَةٞ مَّعۡرُوفَةٌۚ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرُۢ بِمَا تَعۡمَلُونَ ٥٣ قُلۡ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَۖ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَإِنَّمَا عَلَيۡهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيۡكُم مَّا حُمِّلۡتُمۡۖ وَإِن تُطِيعُوهُ تَهۡتَدُواْۚ وَمَا عَلَى ٱلرَّسُولِ إِلَّا ٱلۡبَلَٰغُ ٱلۡمُبِينُ ٥٤﴾ [النور:51-54]

**ترجمه:** همانا گفتار مؤمنین وقتی که به سوی خدا و رسول او خوانده شوند برای حکم میانشان، این است که گویند شنیدیم و اطاعت کردیم و ایشان خود رستگارند(51) و هر کس خدا و رسول او را اطاعت کند و از خدا بترسد و پرهیز کند پس آنان نجات یافته‌اند(52) و به خدا قسم می‌خورند با محکم‌ترین قسم که اگر ایشان را أمر کنی البته خارج می‌شوند (از خانه و لانه و یا بسوی جهاد) بگو قسم نخورید، طاعتِ شناخته شده آورید. به درستی که خدا به آنچه می‌کنید آگاه است(53) بگو خدا را اطاعت کنید و رسول او را اطاعت کنید پس اگر روگردانند همانا بر رسول است آنچه عهده­دار شده و بر شما است آنچه برعهده گرفته­اید. و اگر او را اطاعت کنید هدایت یابید و بر این رسول نیست جز رساندن آشکارا(54).

**نکات:** کلمۀ:﴿يَتَّقهِ﴾ به کسر قاف و هاء قرائت شده و نیز به کسر قاف و سکون‌ هاء و هم به سکون قاف و کسر هاء قرائت شده و در قرآن‌های فعلی سکون قاف و کسر هاء مرقوم شده است. و کلّها صحیح و لکلٍّ وجه. جملۀ: ﴿لَّا تُقۡسِمُواْ﴾ دلالت دارد بر ذم قسم خوردن به خدا، و قسم؛ شاهد گرفتن می‌باشد و وقتی به خدا قسم می‌خوریم یعنی؛ خدا شاهد است من این کار را انجام یا ترک خواهم کرد، و جز خدا نمی‌توان کسی را شاهد گرفت زیرا خداست که در همه جا حاضر و بر تمام کائنات شاهد است، ولی فلان نبی و ولی همه جا حاضر نیستند! مثلاً؛ عیسی بن مریم فرموده: ﴿وَكُنتُ عَلَيۡهِمۡ شَهِيدٗا مَّا دُمۡتُ فِيهِمۡۖ فَلَمَّا تَوَفَّيۡتَنِي كُنتَ أَنتَ ٱلرَّقِيبَ عَلَيۡهِمۡ﴾. و لذا موافق آیات قرآن از حضرت باقر و صادق نقل شده که فرمودند: «إِنَّ لِلهِ عَزَّ وَجَلَّ أَن یُقْسِمَ بِمَا شَاءَ مِنْ خَلْقِهِ وَلَیسَ لِـخَلْقِهِ أَنْ یُقْسِمُوا إِلَّا بِهِ»([[210]](#footnote-210)). یعنی: «خدا حق دارد که به هر مخلوقی بخواهد قسم بخورد ولی برای ­خلق او روا نیست ­که قسم خورند جز به خود خدا.» وجملۀ:﴿عَلَيۡهِ مَا حُمِّلَ....﴾دلالت دارد که بر عهدۀ رسولص فقط تبلیغ است و بر عهدۀ مردم است اطاعت. و رسول خداص جز تبلیغ وظیفۀ دیگری ندارد و کار دیگری به او واگذار نشده، پس آنچه غُلاة شیعه می‌گویند امام و رسول همه کارۀ جهانند، سخانشان ضد قرآن است. آنچه رسول خداص متحمل شده و بر عهده دارد ابلاغ است قولا و عملا، و آنچه بر عهدۀ مردم است قبول قول خدا و سنت رسول است. به جزء چهارم از مقدمه یعنی فصل 14 مراجعه شود.

﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَيَسۡتَخۡلِفَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ كَمَا ٱسۡتَخۡلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمۡ دِينَهُمُ ٱلَّذِي ٱرۡتَضَىٰ لَهُمۡ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّنۢ بَعۡدِ خَوۡفِهِمۡ أَمۡنٗاۚ يَعۡبُدُونَنِي لَا يُشۡرِكُونَ بِي شَيۡ‍ٔٗاۚ وَمَن كَفَرَ بَعۡدَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ٥٥﴾ [النور:55]

**ترجمه:** خدا به آنان که ایمان آورده از شما و عمل‌های شایسته را انجام دادند وعده داده که حتما ایشان را در این زمین جانشین کند چنان که کسان پیش از ایشان را جانشین کرد و حتما به ایشان تمکّن می‌دهد که دینی را که برای ایشان پسندیده (اجراء سازند) و حتما برای ایشان خوف ایشان را تبدیل به امن می‌کند تا اینکه مرا بپرستند و هیچ ­چیزی را شریک من نسازند و هرکس بعد از این کافر شود پس آنان خود فاسقند(55).

**نکات:** حق‌تعالی وعده داده به حاضرین زمان رسول خداص، به دلیل کلمۀ: ﴿مِنكُمۡ﴾ که ایشان را در زمین جانشین کند یعنی جانشین مشرکین نه جانشین خدا زیرا خدا جا و جانشین ندارد، به دلیل اینکه فرموده: ﴿كَمَا ٱسۡتَخۡلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ﴾،که قبل از مؤمنین نیز عدّه‌ای در قرنی بوده و در قسمتی از زمین زعامت می‌کردند و سپس می‌رفتند و خدا دیگران را جانشین ایشان قرار می‌داد و زعامت و سلطنت عده‌ای به دیگران منتقل می‌شد، پس همانطور که مردم پیش از ایشان در قسمتی از زمین خلافت نمودند نه همۀ زمین، خدا وعده داد که مؤمنین زمان رسول خداص نیز در قسمتی از زمین قدرت پیدا کنند، و این وعدۀ الهی بواسطۀ اینکه مؤمنین زمان رسول واقعاً ایمان داشتند و کارهای شایسته را طبق همین آیه انجام دادند، عملی گردید. و لذا همان مؤمنین که تمکن از اجرای مراسم دینی نداشتند و همواره از قدرت مشرکین خائف بودند، خوف ایشان طبق وعدۀ الهی تبدیل به امن شد و در اجرای مراسم دینی تمکن پیدا کردند و زمین‌های مشرکین و کفار به دست ایشان و در تحت تسلط ایشان در آمد.

و باید دانست چنانکه در آیه ذکر شده در اسلام و سایر ادیان الهی، حکومت هدف نیست بلکه وسیله است و هدف ادیان چنان است که در آیه ذکر شده و می‌فرماید: ﴿يَعۡبُدُونَنِي لَا يُشۡرِكُونَ بِي شَيۡ‍ٔٗا﴾. بنابراین هدف انبیاء، ایجاد جامعه­ای خالی از شرک بوده که درآن فقط خدا بندگی شود، یعنی توحید خالص قرآنی. و وظیفۀ انبیاء تبلیغ رسالت، بشارت و انذار بوده است.

مطلب دیگر آنکه بعضی از متعصبین مذهبی ما گفته‌اند: مقصود از ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ﴾، ائمۀ اثنی عشر می‌باشند!! و روایتی هم در این باره جعل کرده‌اند ولی این قول مخالف صریح آیه است زیرا ﴿مِنكُمۡ﴾ مخاطبین و حاضرین زمان رسول هستند و ائمۀ اثنی عشر و یا حضرت مهدی مخاطب و حاضر نبوده‌اند و به اضافه به عقیدۀ خود شیعه، ائمۀ اثنی عشر تمکن از اجرای مراسم مذهبی خود نداشتند و همواره در خوف و تقیه بوده‌اند! و در نهج البلاغه خطبۀ 146 آمده است که چون به هنگام جنگ مسلمین با ایران، عمر با حضرت علی مشورت کرد که آیا برای یاری لشکر اسلام به ایران برود، حضرت علی به همین آیه اشاره و تکیه نموده، فرمود: مرو که خدا وعدۀ خود را انجام می‌دهد و لشکر اسلام پیروز می‌شوند، و فرمود: «وَنَحْنُ عَلَى مَوْعُودٍ مِنَ اللهِ وَاللهُ مُنْجِزٌ وَعْدَهُ وَنَاصِرٌ جُنْدَهُ»**([[211]](#footnote-211))**، که لشکر اسلام به برکت اسلام بسیارند و تو قطب آسیای اسلامی و همین جا بمان؛ «فَكُنْ قُطْبًا واسْتَدِرِ الرَّحَى بِالْعَرَبِ وأَصْلِهِمْ دُونَكَ نَارَ الْـحَرْبِ...»([[212]](#footnote-212)) تا آخر. اما مجلسی و شیخ طوسی بر ضد کلام خدا و بر ضد کلام علی می‌گویند: ما روایتی داریم که آیه مربوط به محمد و مسلمین صدر اسلام نیست بلکه راجع به مهدی معدوم در آن زمان است!!

﴿وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ ٥٦ لَا تَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مُعۡجِزِينَ فِي ٱلۡأَرۡضِۚ وَمَأۡوَىٰهُمُ ٱلنَّارُۖ وَلَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ ٥٧ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِيَسۡتَ‍ٔۡذِنكُمُ ٱلَّذِينَ مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُمۡ وَٱلَّذِينَ لَمۡ يَبۡلُغُواْ ٱلۡحُلُمَ مِنكُمۡ ثَلَٰثَ مَرَّٰتٖۚ مِّن قَبۡلِ صَلَوٰةِ ٱلۡفَجۡرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُم مِّنَ ٱلظَّهِيرَةِ وَمِنۢ بَعۡدِ صَلَوٰةِ ٱلۡعِشَآءِۚ ثَلَٰثُ عَوۡرَٰتٖ لَّكُمۡۚ لَيۡسَ عَلَيۡكُمۡ وَلَا عَلَيۡهِمۡ جُنَاحُۢ بَعۡدَهُنَّۚ طَوَّٰفُونَ عَلَيۡكُم بَعۡضُكُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖۚ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلۡأٓيَٰتِۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٞ ٥٨ وَإِذَا بَلَغَ ٱلۡأَطۡفَٰلُ مِنكُمُ ٱلۡحُلُمَ فَلۡيَسۡتَ‍ٔۡذِنُواْ كَمَا ٱسۡتَ‍ٔۡذَنَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡۚ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمۡ ءَايَٰتِهِۦۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٞ ٥٩﴾ [النور:56-59]

**ترجمه:** و نماز را برپا دارید و زکات را ادا کنید و این رسول را اطاعت کنید تا شاید مورد رحمت شوید(56) البته گمان مبر آنان که کافرند در زمین خدا را عاجز کنند (یعنی از حکومت الهی فرار کنند) و جایگاه ایشان آتش و بد جای بازگشتی است(57) ای مؤمنین، آنان که تحت مالکیت شما هستند و همچنین کسانی از شما که به حد احتلام نرسیده­اند، باید در سه وقت ازشما (برای ورود) اجازه بگیرند: پیش از نماز صبح و هنگامی که از گرمای نیمروز جامه‌های خود را زمین می‌گذارید و پس از نماز عشاء، این سه وقت خلوت شما است، بعد از این اوقات بر شما و ایشان باکی نیست که بر گرد شما بگردند و برخی از شما گرد برخ دیگر بگردد، بدینگونه خدا برای شما آیات را بیان می‌کند و خدا دانای حکیم است(58) و چون اطفال شما به احتلام رسیدند باید اجازه بگیرند (در ورود بر شما) چنانکه اذن می‌گرفتند آنان که پیش از ایشان بودند بدینگونه خدا آیات خود را برای شما بیان می‌کند و خدا دانای حکیم است(59).

**نکات:** ﴿وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ﴾ دلالت بر پرداخت زکات دارد مطلقاً در همۀ اموال. و مقدار آن نسبت به اختلاف اشیاء متفاوت است. و رسول خداص فرموده: «هَاتُوا رُبُعَ عُشْرِ أَمْوَالِكُمْ»([[213]](#footnote-213))، یعنی: «یک چهلم اموال خود را بابت زکات بدهید». و در خبر دیگر می‌فرماید: «مَلْعُونٌ كُلُّ مَالٍ لَا يُزَكَّى‏»([[214]](#footnote-214))، یعنی: «ملعون است هر مالی که زکاتش داده نشود». **عورات** به تقدیر؛ کشف عورات است چون سه وقت قبل از فجر، ظهر و پس از نماز عشاء، اوقاتی است که هرکس لباس‌های خود را کم می‌کند و برای خواب و استراحت برهنه می‌شود، و لذا حق‌تعالی مقرر فرموده که غلامان و اطفال ممیز باید اذن ورود بگیرند. و مقصود از جملۀ: ﴿كَمَا ٱسۡتَ‍ٔۡذَنَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ﴾**،** مردانی هستند که قبل از ورود آیه اجازۀ ورود می‌گرفتند. و مراد از ﴿ٱلۡحُلُمَ﴾، احتلام است که سن بلوغ اطفال است که منی از او خارج می‌شود و یا در خواب چیزی ببیند که منی از او بیرون آید. بنابراین سن بلوغ در مردان احتلام و در زنان آن است که حیض شوند. پس هرگاه شخصی به سن نکاح و احتلام برسد بالغ است و ممکن است بلوغ او در سن پانزده‌ سالگی یا بیشتر و یا کمتر باشد.

﴿وَٱلۡقَوَٰعِدُ مِنَ ٱلنِّسَآءِ ٱلَّٰتِي لَا يَرۡجُونَ نِكَاحٗا فَلَيۡسَ عَلَيۡهِنَّ جُنَاحٌ أَن يَضَعۡنَ ثِيَابَهُنَّ غَيۡرَ مُتَبَرِّجَٰتِۢ بِزِينَةٖۖ وَأَن يَسۡتَعۡفِفۡنَ خَيۡرٞ لَّهُنَّۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٞ ٦٠﴾ [النور:60]

**ترجمه:** و بازنشستگان زنان، که دیگر امید نکاحی ندارند پس بر ایشان باکی نیست که جامه‌های خود را کنار بنهند در صورتی که به زینت آرایش نکنند و عفت جستن برای ایشان بهتر است و خدا شنوای داناست(60).

**نکات:** مقصود از ﴿ٱلۡقَوَٰعِد﴾ زنانی است که از جهت سال مورد رغبت در تزویج نیستند و بعضی گفته‌اند از فرزند آوردن و حیض شدن بازنشست شده‌اند، ولی جملۀ ﴿لَا يَرۡجُونَ نِكَاحٗا﴾ قرینه است بر معنی اول.

﴿لَّيۡسَ عَلَى ٱلۡأَعۡمَىٰ حَرَجٞ وَلَا عَلَى ٱلۡأَعۡرَجِ حَرَجٞ وَلَا عَلَى ٱلۡمَرِيضِ حَرَجٞ وَلَا عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمۡ أَن تَأۡكُلُواْ مِنۢ بُيُوتِكُمۡ أَوۡ بُيُوتِ ءَابَآئِكُمۡ أَوۡ بُيُوتِ أُمَّهَٰتِكُمۡ أَوۡ بُيُوتِ إِخۡوَٰنِكُمۡ أَوۡ بُيُوتِ أَخَوَٰتِكُمۡ أَوۡ بُيُوتِ أَعۡمَٰمِكُمۡ أَوۡ بُيُوتِ عَمَّٰتِكُمۡ أَوۡ بُيُوتِ أَخۡوَٰلِكُمۡ أَوۡ بُيُوتِ خَٰلَٰتِكُمۡ أَوۡ مَا مَلَكۡتُم مَّفَاتِحَهُۥٓ أَوۡ صَدِيقِكُمۡۚ لَيۡسَ عَلَيۡكُمۡ جُنَاحٌ أَن تَأۡكُلُواْ جَمِيعًا أَوۡ أَشۡتَاتٗاۚ فَإِذَا دَخَلۡتُم بُيُوتٗا فَسَلِّمُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمۡ تَحِيَّةٗ مِّنۡ عِندِ ٱللَّهِ مُبَٰرَكَةٗ طَيِّبَةٗۚ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلۡأٓيَٰتِ لَعَلَّكُمۡ تَعۡقِلُونَ ٦١﴾ [النور:61]

**ترجمه:** بر کور و بر لنگ و بر بیمار باکی نیست و بر شما نیز گناه و باکی نیست که بخورید از خانه‌های خودتان یا خانه‌های پدرانتان یا خانه‌های مادرانتان یا خانه‌های برادرانتان یا خانه‌های خواهرانتان یا خانه‌های عموهایتان یا خانه‌های عمه‌هایتان یا خانه‌های دایی‌هایتان یا خانه‌های خاله‌هایتان یا خانه‌ای که کلیدهای آنرا دراختیار دارید یا (خانه‌های) دوستانتان، گناهی بر شما نیست که با هم یا جدا جدا بخورید، پس هنگامی که داخل خانه‌ها می‌شوید برخودتان سلام کنید، زنده بادی است از نزد خدا که با برکت و پاکیزه است، بدینگونه خدا برای شما بیان می‌کند این آیات را تا باشد که شما تعقل کنید(61).

**نکات:** کلمۀ: ﴿حَرَجٞ﴾ در جملات این­آیه که نفی حرج شده از کور، لنگ و بیمار، مطلق است ولی بعضی نویسندگان نفی حرج را مخصوص به عدم حضور جهاد و یا مخصوص به عدم حضور جمعه و یا مخصوص به غذا خوردن نموده‌اند و این‌ها برخلاف ظاهر قرآن است، بلکه در تمام مذکورات حرجی نیست.

و مقصود از ﴿بُيُوتِكُم﴾ را بعضی بیوت فرزندان گرفته‌اند، به دلیل؛ «أنت ومالک لأبیک» چون بیوت فرزندان بیوت خود انسان است، ولی ظاهر آیه این است که در خانۀ خودتان اگر غذایی حاضر شد دیگر احتمالات وسواسی ندهید که شاید این غذا مال کس دیگری بوده جا گذاشته و یا عیال من از جای دیگری و یا مال دیگری عوض نموده است. و مقصود از ﴿مَا مَلَكۡتُم مَّفَاتِحَهُۥٓ﴾، این است که مانند زمان رسول خداص مجاهدین که به جنگ می‌رفتند کلیدهای خانه و زندگی خود را به یک عده معذور و مانند ایشان می‌دانند که از خانه‌هاشان استفاده و یا رسیدگی کنند. بنابراین چنین اشخاصی می‌توانستند از چنین خانه استفاده کرده و در آن اگر طعامی بود بخورند. و ﴿صَدِيقِكُم﴾ یعنی؛ «بیوت صدیقكم». و مقصود از ﴿أَن تَأۡكُلُواْ جَمِيعًا أَوۡ أَشۡتَاتٗا﴾، این است که مسلمان می‌تواند با مهمان و یا مریض و اعمی غذا بخورد، و می‌تواند تنها و منفردا تناول نماید. و مقصود از ﴿فَسَلِّمُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمۡ﴾ این است که بر خودتان سلام کنید مانند آنکه بگوئید «السلام علینا من ربنا»، زیرا سلام، سلامتی و زنده بادی است از طرف خدا، یعنی دعایی است که برای زنده ماندن و سلامتی نافع و با برکت است، و اگر کسی در خانه باشد باید به اهل خانه سلام کرد چنانکه درآیۀ 27 همین سوره گذشت که فرمود ﴿...تُسَلِّمُواْ عَلَىٰٓ أَهۡلِهَا...﴾، و اما اگر اهل کتابی غیر مسلمان بود مناسب است که بگوید: «السلام علی من اتبع الهدی».

﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَإِذَا كَانُواْ مَعَهُۥ عَلَىٰٓ أَمۡرٖ جَامِعٖ لَّمۡ يَذۡهَبُواْ حَتَّىٰ يَسۡتَ‍ٔۡذِنُوهُۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَسۡتَ‍ٔۡذِنُونَكَ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦۚ فَإِذَا ٱسۡتَ‍ٔۡذَنُوكَ لِبَعۡضِ شَأۡنِهِمۡ فَأۡذَن لِّمَن شِئۡتَ مِنۡهُمۡ وَٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمُ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٦٢﴾ [النور:62]

**ترجمه:** همانا مردم با ایمان کسانی­اند که ایمان به خدا و رسول او آورده و چون با رسول خداص بر امرجامع اجتماعی حاضربودند، نمی­روند تا از او اذن بگیرند محققاً آنان که از تو اذن می‌گیرند آنانند که ایمان به خدا و رسول او دارند. پس هنگامی که برای بعضی از شؤونات و کارهای خود اذن خواستند به هر‌کس از ایشان که خواستی اذن بده و برای ایشان از خدا طلب آمرزش کن، زیرا خدا آمرزندۀ رحیم است(62).

**نکات:** مقصود از ﴿عَلَىٰٓ أَمۡرٖ جَامِعٖ﴾ کاری است که اجتماعی و با اهمیت باشد که محتاج به شور و یا موقوف به همراهی و یا نماز جمعه و عیدین باشد که برای اهمیت آن باید مسلمین غایب نشوند و همه تا به آخر بمانند مگر کسی که زمامدار مسلمین اجازۀ رفتن او را بدهد. و مقصود از جملۀ: ﴿وَٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمُ ٱللَّهَ﴾این است که استغفار کنی برای ایشان از جهت اینکه ترک أولی کرده و اذن رفتن گرفته‌اند زیرا ماندن ایشان مفیدتر بوده و یا استغفار کن برای اینکه وظیفۀ استیذان را عمل کردند پس درمقابلِ انجام وظیفه برای ایشان دعای آمرزش کن.

﴿لَّا تَجۡعَلُواْ دُعَآءَ ٱلرَّسُولِ بَيۡنَكُمۡ كَدُعَآءِ بَعۡضِكُم بَعۡضٗاۚ قَدۡ يَعۡلَمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنكُمۡ لِوَاذٗاۚ فَلۡيَحۡذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنۡ أَمۡرِهِۦٓ أَن تُصِيبَهُمۡ فِتۡنَةٌ أَوۡ يُصِيبَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٦٣ أَلَآ إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ قَدۡ يَعۡلَمُ مَآ أَنتُمۡ عَلَيۡهِ وَيَوۡمَ يُرۡجَعُونَ إِلَيۡهِ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُواْۗ وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمُۢ ٦٤﴾ [النور:63-64]

**ترجمه:** خواندنِ این رسول را میان خودتان مانند خواندنِ بعضی از شما بعض دیگر، قرارندهید، به تحقیق خداوند آنان را که به حال پنهانی و پناهندگی کم‌کم بیرون می‌روند، می­شناسد. پس آنان که از فرمان او سرپیجی می‌کنند باید برحذر باشند وبترسندکه مبادا به ایشان فتنه‌ای برسد و یا عذاب دردناکی ایشان را بگیرد (63) آگاه باشید که مخصوص و به اختیار خداست آنچه در آسمان‌ها و زمین است، به تحقیق او می‌داند آنچه شما بر آن هستید (از اطاعت و عصیان) و روزی که به سوی او برگشت داده می‌شوند ایشان ­را خبر می‌دهد به­آنچه کرده‌اند و خدا به هر چیزی داناست(64).

**نکات:** مقصود از ﴿دُعَآءَ ٱلرَّسُولِ....﴾ این است که چون رسول خداص شما را بخواند و امر کند و صدا زند فوری حاضر شوید و او را اجابت کنید و بی‌اعتنایی روا مدارید چنانکه خودتان برای یکدیگر روا می‌دارید و قرینه بر این معنا جملۀ بعد است که فرموده: ﴿فَلۡيَحۡذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنۡ أَمۡرِهِۦٓ...﴾. و ممکن است که معنی چنین باشد محمد را مخوانید آن طوری که خودتان را می‌خوانید، یعنی: یا محمد نگویید بلکه یا رسول الله بگویید. و نیز در خواندن و صدا زدن او صداهای خود را بلند نکنید چنانکه در سورۀ حجرات آيه 2 فرموده: ﴿لَا تَرۡفَعُوٓاْ أَصۡوَٰتَكُمۡ فَوۡقَ صَوۡتِ ٱلنَّبِيِّ وَلَا تَجۡهَرُواْ لَهُۥ بِٱلۡقَوۡلِ﴾ولی معنای اوّل أظهر است. و از جملۀ ﴿فَلۡيَحۡذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنۡ أَمۡرِهِۦٓ...﴾ استفاده می‌شود که تمام اوامر الهی را باید اجابت کرد و امر او واجب العمل است، و لذا اصولیّین این آیه را دلیل می‌آورند برای بودن امر برای وجوب و در حقیقت چنین است.

سورة الفرقان (مكية وهي سبع وسبعون آية)

سورۀ فرقان مكی و دارای 77 آیه می‌باشد

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

﴿تَبَارَكَ ٱلَّذِي نَزَّلَ ٱلۡفُرۡقَانَ عَلَىٰ عَبۡدِهِۦ لِيَكُونَ لِلۡعَٰلَمِينَ نَذِيرًا ١ ٱلَّذِي لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَلَمۡ يَتَّخِذۡ وَلَدٗا وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ شَرِيكٞ فِي ٱلۡمُلۡكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيۡءٖ فَقَدَّرَهُۥ تَقۡدِيرٗا ٢﴾ [الفرقان:1-2]

**ترجمه:** به نام خدای کامل الذات و الصفات رحمن رحیم. با برکت و کثیر الخیر است آنکه نازل نمود فرقان را بر بندۀ خود تا اینکه برای جهانیان ترساننده باشد(1) آنکه مخصوص اوست ملک آسمان‌ها و زمین و فرزندی نگرفته و برای او شریکی در ملک نبوده و هرچیزی را آفرید و آن را اندازه نمود اندازۀ دقیقی (2).

**نکات:** ﴿نَزَّلَ﴾ دلالت دارد که سُوَر قرآن به تفاریق و آیات آن به تدریج نازل شده است. و ﴿فُرۡقَانَ﴾ یکی از نام‌های قرآن است که به معنی جداکنندۀ بین حق، باطل، حرام و حلال باشد. و مقصود از ﴿لِلۡعَٰلَمِينَ﴾جمیع مکلّفین می‌باشد از هر صنفی و دلالت دارد که محمدص رسول است بر تمام بشر. و کلمۀ: ﴿تَبَارَكَ﴾را آوردن برای نزول قرآن دلالت دارد که قرآن منبع خیر و برکت است. و جملۀ ﴿فَقَدَّرَهُۥ تَقۡدِيرٗا﴾ دلالت دارد بر خلقت تقدیری، تکوینی و تقدیری آن غیر از خلقت تکوینی است. مثلا خدا منزه است از شر و شری را تکوین ننموده و خیر و شر را مقدر و حد و حدود آن را معین نموده است.

﴿وَٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةٗ لَّا يَخۡلُقُونَ شَيۡ‍ٔٗا وَهُمۡ يُخۡلَقُونَ وَلَا يَمۡلِكُونَ لِأَنفُسِهِمۡ ضَرّٗا وَلَا نَفۡعٗا وَلَا يَمۡلِكُونَ مَوۡتٗا وَلَا حَيَوٰةٗ وَلَا نُشُورٗا ٣﴾ [الفرقان:3]

**ترجمه:** و غیر او إله‌‌هایی را برای خود گرفتند که چیزی را خلق نمی‌کنند و خودشان مخلوقند و برای خودشان مالک ضرر و نفعی نیستند و مالک نیستند نه موت، نه حیات و نه حشری را (3).

**نکات:** این آیه دلالت دارد که غیر ازخدا مؤثّری نیست نه پیامبران و نه اشخاص دیگر، زیرا دلیل آن را در آیه ذکر کرده و آن دلیل این است که غیر خدا نمی‌تواند چیزی خلق کند و اختیار دفع ضرر و جلب نفعی برای خود ندارد. و به اضافه اختیار حشر در قیامت را نیز ندارد و پیغمبر خاتم نیز چنین است یعنی خود مخلوق است و خالق چیزی نیست و مالک حشر خود نیست بلکه اطلاعی از ساعت قیامت و حشر آن را ندارد، پس نباید حاجت از او خواست چه برسد به دیگران!

﴿وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِنۡ هَٰذَآ إِلَّآ إِفۡكٌ ٱفۡتَرَىٰهُ وَأَعَانَهُۥ عَلَيۡهِ قَوۡمٌ ءَاخَرُونَۖ فَقَدۡ جَآءُو ظُلۡمٗا وَزُورٗا ٤ وَقَالُوٓاْ أَسَٰطِيرُ ٱلۡأَوَّلِينَ ٱكۡتَتَبَهَا فَهِيَ تُمۡلَىٰ عَلَيۡهِ بُكۡرَةٗ وَأَصِيلٗا ٥ قُلۡ أَنزَلَهُ ٱلَّذِي يَعۡلَمُ ٱلسِّرَّ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ إِنَّهُۥ كَانَ غَفُورٗا رَّحِيمٗا ٦ وَقَالُواْ مَالِ هَٰذَا ٱلرَّسُولِ يَأۡكُلُ ٱلطَّعَامَ وَيَمۡشِي فِي ٱلۡأَسۡوَاقِ لَوۡلَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِ مَلَكٞ فَيَكُونَ مَعَهُۥ نَذِيرًا ٧ أَوۡ يُلۡقَىٰٓ إِلَيۡهِ كَنزٌ أَوۡ تَكُونُ لَهُۥ جَنَّةٞ يَأۡكُلُ مِنۡهَاۚ وَقَالَ ٱلظَّٰلِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلٗا مَّسۡحُورًا ٨ ٱنظُرۡ كَيۡفَ ضَرَبُواْ لَكَ ٱلۡأَمۡثَٰلَ فَضَلُّواْ فَلَا يَسۡتَطِيعُونَ سَبِيلٗا ٩﴾

[الفرقان:4-9]

**ترجمه:** و کفار گفتند: نیست این قرآن مگر دروغی که آن را بسته و قوم دیگری او را بر این قرآن یاری کرده‌اند. پس به تحقیق ظلم و دروغی درمیان آوردند (4) و گفتند: افسانه‌های پیشینیان است که رونوشت آنها را گرفته پس آنها صبح و شب بر او خوانده می‌شود(5) بگو آن را نازل نموده آن کسی که پنهانی آسمان‌ها و زمین را می‌داند، همانا او آمرزنده و رحیم است(6) و گفتند: این چه رسولی است که طعام می‌خورد و در بازارها راه می‌رود و چرا فرشته‌ای به او نازل نشده که به همراه او مردم را بترساند(7) یا چرا گنجی به سوی او افکنده نشده یا چرا بوستانی ندارد که از آن بخورد و ستمگران گفتند: پیروی نمی‌کنید مگر مرد سحر شده‌ای را(8) ببین چگونه برای تو مثل‌ها زدند که گمراه شدند پس هیچ راهی نمی­یابند (9).

**نکات:** کفار در این آیات اظهار چندین شبهه کرده‌اند برای نفی رسالت محمد صلی الله عليه وسلم و خدا ایشان را جواب داده:

1. گفتند: این قصه‌های ساختگی و افسانه‌های سابقین است که عده‌ای بر او رونوشت کرده و مکرر بر او می‌خوانند تا او حفظ شود و مقصودشان از آن عده: **عداس** غلام **حویطب،** و **یسار** غلام **علاء ابن الحضرمی،** و **حبر** غلام **عامر** بود، اینان از اهل کتاب بودند و تورات را می‌خواندند و چون مسلمان شدند و با رسول خداص رفت و آمد داشتند، کفار این نسبت دروغ را جعل کردند. خدا جواب داده که این نسبت ظلم و زور است زیرا در این قرآن افسانه‌ و خرافه نیست به اضافه در نهایت فصاحت و اعجاز است، اگر شما راست می‌گویید بروید چنین آیاتی به یاری اهل کتاب بیاورید. و به اضافه اینها را هیچ کس نمی‌تواند بیاورد مگر خدایی که به تمام معلومات احاطه داشته باشد و به سر و غیب آسمان و زمین محیط باشد.
2. این رسول مانند ما می‌خورد و راه می‌رود.
3. چرا به او فرشته‌ای نازل نشده که با او در انذار همراهی کند.
4. چرا گنجی ندارد.
5. چرا باغی ندارد که محتاج به زحمت تحصیل نان نباشد.
6. او ساحر است و یا او را سحر کرده‌اند.

چون جواب اینها مکرّر آمده و روشن بوده، خدا فرموده ببین اینها از هیچ راهی نتوانستند تو را قدح نمایند.

﴿تَبَارَكَ ٱلَّذِيٓ إِن شَآءَ جَعَلَ لَكَ خَيۡرٗا مِّن ذَٰلِكَ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ وَيَجۡعَل لَّكَ قُصُورَۢا ١٠ بَلۡ كَذَّبُواْ بِٱلسَّاعَةِۖ وَأَعۡتَدۡنَا لِمَن كَذَّبَ بِٱلسَّاعَةِ سَعِيرًا ١١ إِذَا رَأَتۡهُم مِّن مَّكَانِۢ بَعِيدٖ سَمِعُواْ لَهَا تَغَيُّظٗا وَزَفِيرٗا ١٢ وَإِذَآ أُلۡقُواْ مِنۡهَا مَكَانٗا ضَيِّقٗا مُّقَرَّنِينَ دَعَوۡاْ هُنَالِكَ ثُبُورٗا ١٣ لَّا تَدۡعُواْ ٱلۡيَوۡمَ ثُبُورٗا وَٰحِدٗا وَٱدۡعُواْ ثُبُورٗا كَثِيرٗا ١٤﴾ [الفرقان:10-14]

**ترجمه:** با برکت و کثیرالخیر آن خدایی است که اگر خواهد برای تو بهتر از اینها قرار دهد بوستان‌هایی که از زیر آنها نهرها جاری است و برای تو قصرها قرار می‌دهد(10) بلکه ایشان به قیامت تکذیب کرده‌اند و برای آنکه به قیامت تکذیب کند آتش زبانه‌کش مهیا کرده‌ایم(11) چون آتش ایشان را از مکان دور ببیند فریاد خشمناک و خروش آن را بشنوند(12) و چون به مکان تنگی از آتش افکنده شوند در حالی که بسته به زنجیرند فریاد واویلا بر کشند(13) به آنان عتاب شود که امروز یک مرتبه واویلا نکنید و باید واویلای بسیاری اظهار کنید (14).

**نکات:** حق‌تعالی در جواب کفار به رسول خود فرموده من قادرم بهتر از آنچه کفار گفته‌اند به تو بدهم اما در دنیا صلاح نیست بلکه آخرت عطا خواهم کرد در اینجا روایات بسیاری وارد شده از آن جمله روزی جبرئیل خدمت رسول خداص بود و حضرت با او مکالمه می‌کرد ناگاه دری از درهای آسمان باز شد و ملک رضوان خازن جنان آمد و سلام کرد و خشنودی خدا را به او ابلاغ نمود سپس گفت: پروردگارت تو را مخیر می‌کند بین این که پیغمبری باشی وسلطان و بین اینکه پیامبری باشی بنده وار و همراه او زنبیلی از نور بود که می‌درخشید، سپس گفت این کلیدهای خزائن دنیاست آن را دریافت کن بدون آنکه خدا از مقامات آخرتت به قدر پر پشه‌ای کم کند، رسول خداص نظری به جبرئیل کرد که او چه اشاره می‌کند، جبرئیل اشاره نمود که تواضع کن، پس رسول خداص گفت: بلکه پیغمبری باشم بنده وار بهتر است. و حضرت او دیگر در حال غذا به چیزی تکیه نکرد، یعنی؛ متکبرانه غذا نخورد([[215]](#footnote-215)). و فرمود: می‌خواهم روزی سیر و روزی گرسنه باشم که در حال سیری حمد کنم و در حال گرسنگی التماس و درخواست([[216]](#footnote-216)).

﴿قُلۡ أَذَٰلِكَ خَيۡرٌ أَمۡ جَنَّةُ ٱلۡخُلۡدِ ٱلَّتِي وُعِدَ ٱلۡمُتَّقُونَۚ كَانَتۡ لَهُمۡ جَزَآءٗ وَمَصِيرٗا ١٥ لَّهُمۡ فِيهَا مَا يَشَآءُونَ خَٰلِدِينَۚ كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ وَعۡدٗا مَّسۡ‍ُٔولٗا ١٦﴾ [الفرقان:15-16]

**ترجمه:** بگو: آیا این خوب است یا بهشت جاویدی که به پرهیزکاران وعده داده شده که آن جزا و بازگشتگاه ایشان است(15) برای ایشان است در آن آنچه می‌خواهند در حالی که جاویدانند وعده‌ای است برعهدۀ پروردگارت که از او درخواست شده (16).

**نکات:** ظاهر آنست که ﴿ذَٰلِكَ﴾بر می‌گردد به عذاب‌های مذکوره در آیۀ قبل و اشاره به آنهاست. و ﴿خَيۡر﴾ را ممکن است اسم تفضیل بگیریم، یعنی این بهتر است یا آن. و جملۀ ﴿َانَ عَلَىٰ رَبِّكَ وَعۡدٗا مَّسۡ‍ُٔولٗا﴾ دلالت دارد که تخلف از وعده قبیح است و حق‌تعالی تخلف نمی‌کند.

﴿وَيَوۡمَ يَحۡشُرُهُمۡ وَمَا يَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ فَيَقُولُ ءَأَنتُمۡ أَضۡلَلۡتُمۡ عِبَادِي هَٰٓؤُلَآءِ أَمۡ هُمۡ ضَلُّواْ ٱلسَّبِيلَ ١٧ قَالُواْ سُبۡحَٰنَكَ مَا كَانَ يَنۢبَغِي لَنَآ أَن نَّتَّخِذَ مِن دُونِكَ مِنۡ أَوۡلِيَآءَ وَلَٰكِن مَّتَّعۡتَهُمۡ وَءَابَآءَهُمۡ حَتَّىٰ نَسُواْ ٱلذِّكۡرَ وَكَانُواْ قَوۡمَۢا بُورٗا ١٨ فَقَدۡ كَذَّبُوكُم بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسۡتَطِيعُونَ صَرۡفٗا وَلَا نَصۡرٗاۚ وَمَن يَظۡلِم مِّنكُمۡ نُذِقۡهُ عَذَابٗا كَبِيرٗا ١٩﴾

[الفرقان:17-19]

**ترجمه:** و روزی که ایشان را با آنچه غیرخدا و پایین‌تر از خدا می‌پرستیدند محشور کند، پس خدا(به معبودان) بفرماید آیا شما گمراه کردید بندگانم را و یا خودشان راه را گم کردند(17) گویند: تو منزه و والایی (یعنی تو خود میدانی و جهل در تو راه ندارد) برای ما سزاوار نبوده که اولیایی غیر تو بگیریم ولیکن به ایشان و پدرانشان بهره‌ها و نعمت‌ها دادی تا این ذکر را (یعنی کتاب و شرایع تو را) فراموش کردند و مردمی بدبخت و هلاک گردیدند(18) پس به تحقیق شما را تکذیب کردند به آنچه می‌گفتید پس نه توانایی برگشت دارید و نه یاری یکدیگر را و هر کس از شما ستم می‌کند می‌چشانیم او را عذاب بزرگی(19).

**نکات:** این آیات نیز دلالت دارد بر حرمت تقلید از بزرگان و بزرگان را مرجع گرفتن در حوائج. و نیز دلالت دارد بر حرمت قبول احکام ایشان، زیرا آن نیز نوعی از عبادت است. و نیز دلالت دارد که آن بزرگان روز قیامت از پیروان خود تبری می‌جویند و ایشان را تکذیب می‌کنند. پس معلوم می‌شود این بزرگان بت نیستند زیرا بت تکذیب و تبرّی نمی‌تواند و معلوم می‌شود این گمراهان از بزرگانشان یاری و کمک و یا مدد می‌خواستند که خدا فرموده: ﴿وَلَا نَصۡرٗا﴾.

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا قَبۡلَكَ مِنَ ٱلۡمُرۡسَلِينَ إِلَّآ إِنَّهُمۡ لَيَأۡكُلُونَ ٱلطَّعَامَ وَيَمۡشُونَ فِي ٱلۡأَسۡوَاقِۗ وَجَعَلۡنَا بَعۡضَكُمۡ لِبَعۡضٖ فِتۡنَةً أَتَصۡبِرُونَۗ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرٗا ٢٠ ۞وَقَالَ ٱلَّذِينَ لَا يَرۡجُونَ لِقَآءَنَا لَوۡلَآ أُنزِلَ عَلَيۡنَا ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ أَوۡ نَرَىٰ رَبَّنَاۗ لَقَدِ ٱسۡتَكۡبَرُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ وَعَتَوۡ عُتُوّٗا كَبِيرٗا ٢١ يَوۡمَ يَرَوۡنَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةَ لَا بُشۡرَىٰ يَوۡمَئِذٖ لِّلۡمُجۡرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجۡرٗا مَّحۡجُورٗا ٢٢ وَقَدِمۡنَآ إِلَىٰ مَا عَمِلُواْ مِنۡ عَمَلٖ فَجَعَلۡنَٰهُ هَبَآءٗ مَّنثُورًا ٢٣ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَنَّةِ يَوۡمَئِذٍ خَيۡرٞ مُّسۡتَقَرّٗا وَأَحۡسَنُ مَقِيلٗا ٢٤﴾ [الفرقان:20-24]

**ترجمه:** و پیش از تو پیامبرانی نفرستادیم مگر اینکه ایشان طعام می‌خوردند و در بازارها راه می‌رفتند و قرار دادیم بعضی از شما را برای بعضی فتنه (سبب آزمایش و زحمت) آیا صبر می‌کنید و پروردگار تو بینا بوده است(20) و آنان که امید به لقاء ما ندارند گفتند: چرا بر ما فرشتگان نازل نشدند و یا چرا پروردگار خود را نمی‌بینیم؟ محققاً راه تکبر و نخوت پیش گرفته و سرکشی کردند سرکشی بزرگی(21) روزی که فرشتگان را می‌بینند آن روز بشارت و خبر خوشی برای مجرمین نباشد و (بلکه به آنان) می‌گویند: کاملاً محروم و ممنوعید(22) و به اعمالی که انجام داده­اند می­پردازیم و آن را ذرات پراکنده می­گردانیم (23) اهل بهشت در آن روز مسکن و قرارگاهی نیکوتر و خوابگاه و استراحت‌گاهی بهتر دارند (24).

**نکات:** ﴿بَعۡضَكُمۡ لِبَعۡضٖ فِتۡنَةً﴾**،** یعنی همه باعث زحمت و آزمایش یکدیگر می‌باشید، پیغمبران به واسطۀ تمسخر و تکذیب شما، و شما به واسطۀ حسد و نخوت و یا اطاعت از آنها در زحمت و گرفتارید. رؤسای مشرکین و فقرای صحابه مزاحم یکدیگر بودند، رؤسا به دماغشان برمی‌خورد که فلان فقیر می‌گوید من اهل نجاتم و این رؤسا اهل دوزخ، و فقرا گرفتار آزار و اذیت می‌شدند. رسول خداص فرموده: «لِكُلِّ أُمَّةٍ فِتْنَةٌ وَإِنَّ فِتْنَةَ أُمَّتِي الْمَالُ»([[217]](#footnote-217))و فتنه عمومیت دارد که رسول خداص می‌فرماید: «وَیلٌ لِلعَالِمِ مِنْ الجَاهِلِ وَوَیلٌ لِلسُّلْطَانِ مِنْ الرَعِیَةِ وَوَیلٌ لِلرَعِیَةِ مِنْ السُّلْطَانِ، وَوَیلٌ لِلمَالِكِ مِنْ المَمْلُوكِ، وَوَیلٌ لِلشَدِیدِ مِنْ الضَعِیفِ وَلِلضَعِیفِ مِنْ الشَدِیدِ»([[218]](#footnote-218)). اصحاب بلا و امراض می‌گویند کاش مانند سالمان بودیم ولی سالمان مسئولند که چرا به آنان نرسیدند و از آنان عبرت نگرفتند.

﴿وَيَوۡمَ تَشَقَّقُ ٱلسَّمَآءُ بِٱلۡغَمَٰمِ وَنُزِّلَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ تَنزِيلًا ٢٥ ٱلۡمُلۡكُ يَوۡمَئِذٍ ٱلۡحَقُّ لِلرَّحۡمَٰنِۚ وَكَانَ يَوۡمًا عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ عَسِيرٗا ٢٦ وَيَوۡمَ يَعَضُّ ٱلظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيۡهِ يَقُولُ يَٰلَيۡتَنِي ٱتَّخَذۡتُ مَعَ ٱلرَّسُولِ سَبِيلٗا ٢٧ يَٰوَيۡلَتَىٰ لَيۡتَنِي لَمۡ أَتَّخِذۡ فُلَانًا خَلِيلٗا ٢٨ لَّقَدۡ أَضَلَّنِي عَنِ ٱلذِّكۡرِ بَعۡدَ إِذۡ جَآءَنِيۗ وَكَانَ ٱلشَّيۡطَٰنُ لِلۡإِنسَٰنِ خَذُولٗا ٢٩﴾ [الفرقان:25-29]

**ترجمه:** و روزی که آسمان به ابر شکافته شود و فرشتگان به سرعت نازل شوند (25) در آن روز پادشاهیِ به حق مخصوص خدای رحمن است و بر کافران روزی سخت باشد(26) و روزی که ستمکار دو دست خود را از حسرت به دندان بجود می‌گوید: ای کاش با این رسول راهی داشتم(27) ای وای بر من، کاش من فلانی را دوست نگرفته بودم(28) به تحقیق مرا از این قرآن پس از آنکه برایم آمد محروم ساخت و گمراه نمود و شیطان خوار کننده و مایۀ خذلان انسان است(29).

**نکات:** الف و لام ﴿ٱلظَّٰلِمُ﴾برای عموم است و همچنین ﴿فُلَانًا﴾ نکرۀ در سیاق نفی و مفید عموم است، یعنی هر ظالمی در قیامت دست حسرت به دندان گزد و گوید: کاش با رفقای کافر و فاسق دوستی نمی‌کردم که آنان مرا از پیروی قرآن باز داشته و به گمراهی انداختند. بنابر‌این هر‌کسی که مانع توجه انسان به قرآن گردد روز قیامت انسان از او متنفر است مانند دوستان روحانی نما که به شخص مؤمن می‌گویند تو قرآن را نمی‌فهمی و او را از توجه به قرآن باز داشته و گمراه می‌کنند. از حضرت باقر نقل شده که «أعْرِضْ نَفْسَكَ عَلَى كِتَابِ اللهِ فَإِنْ كُنْتَ سَالِكاً سَبِيلَهُ زَاهِداً فِي تَزْهِيدِهِ رَاغِباً فِي تَرْغِيبِهِ خَائِفاً مِنْ تَخْوِيفِهِ فَاثْبُتْ وَ أَبْشِرْ»([[219]](#footnote-219)). یعنی: «خودت را به قرآن عرضه بدار اگر در راهی که قرآن گفته قدم بر می‌داری، نواهی آن را ترک و اوامرش را اجراء می‌کنی و از کیفرهای مذکورۀ در آن ترسانی، در این روش ثابت باش و به خودت بشارت بده.» و مقصود از ﴿ٱلذِّكۡر﴾ همین قرآن است که به آن ذکر نیز گویند به قرینۀ آیۀ بعد که فرموده: ﴿وَقَالَ ٱلرَّسُولُ يَٰرَبِّ إِنَّ قَوۡمِي ٱتَّخَذُواْ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ مَهۡجُورٗا﴾، و به دلیل آیۀ 9 سورۀ حجر که فرموده: ﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ﴾([[220]](#footnote-220)). ولی بعضی گفته‌اند مقصود از ذکر در این آیه یاد خدا و یا اسلام است.

چنانکه بیان شد ﴿فُلَانًا خَلِيلٗا﴾ نکرۀ در سیاق نفی و مفید عموم است، ولی بعضی از ملحدین که قائل به تحریف شده، می‌گویند این آیه ﴿لَيۡتَنِي لَمۡ أَتَّخِذۡ فُلَانًا خَلِيلٗا﴾ نام شخص معینی بوده برداشته‌اند و به جای آن فلانا گذاشته‌اند. با اینکه ما بیان کردیم آیه عام است. به اضافه این سوره در مکه نازل شده و آن وقت رفاقت فلان با فلان کس نامبرده معنی نداشته و قول به تحریف، ضلالت و گمراهی است.

﴿وَقَالَ ٱلرَّسُولُ يَٰرَبِّ إِنَّ قَوۡمِي ٱتَّخَذُواْ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ مَهۡجُورٗا ٣٠ وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّٗا مِّنَ ٱلۡمُجۡرِمِينَۗ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيٗا وَنَصِيرٗا ٣١﴾ [الفرقان:30-31]

**ترجمه:** و این رسول گوید پروردگارا به راستی که قوم من این قرآن را متروک کردند و آن را به بی‌اعتنائی گرفتند(30) و بدینگونه قرار دادیم برای هر پیامبری دشمنی از گناه‌کاران و پروردگار تو برای هدایت و یاری نمودن کافی است (31).

نکات: این ﴿قَالَ ٱلرَّسُولُ.....﴾ در آخرت است و یا در دنیا چنین فرموده ظاهر آیه این است که در دنیا چنین گفته باشد، اگر چه در آخرت نیز خواهد گفت. و کلمۀ ﴿قَوۡمِي﴾ دلالت دارد که قوم او قرآن را رها و متروک و مهجور کردند و بنابراین شامل امت اسلامی زمان ما که قرآن را رها کرده و به آن بی‌اعتناء می‌باشند نیز می‌شود. و مقصود از جملۀ: ﴿جَعَلۡنَا....﴾ این است که ما دنیا را چنین قرار داده‌ایم که هر پیغمبر و سفیری حق را بیان کند، دکانداران به اختیار خودشان برای حفظ دکان با آن سفیر حق‌گو به دشمنی پردازند و بگو و نگو و گفتگو شود تا ناظرین به این میدان حق و باطل متوجه شده و خود حق را بشنوند و هدایت خود را مشمول گردند.

﴿وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَوۡلَا نُزِّلَ عَلَيۡهِ ٱلۡقُرۡءَانُ جُمۡلَةٗ وَٰحِدَةٗۚ كَذَٰلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِۦ فُؤَادَكَۖ وَرَتَّلۡنَٰهُ تَرۡتِيلٗا ٣٢ وَلَا يَأۡتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئۡنَٰكَ بِٱلۡحَقِّ وَأَحۡسَنَ تَفۡسِيرًا ٣٣ ٱلَّذِينَ يُحۡشَرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمۡ إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُوْلَٰٓئِكَ شَرّٞ مَّكَانٗا وَأَضَلُّ سَبِيلٗا ٣٤﴾ [الفرقان:32-34]

**ترجمه:** و آنان که کافر شده گفتند: چرا قرآن یک مرتبه تماماً بر او نازل نشده بدینگونه(به تدریج) نازل شد تا دل تو را به آن تقویت و تأیید کنیم و آن را آرام وپی در پی به ترتیب آوردیم(32) و برای تو هیچ مَثَلی نمی‌آورند مگر اینکه ما آنچه را حق و بهترین تفسیر است برایت آوردیم(33) آنان که محشور می‌شوند بر صورتهایشان به سوی دوزخ آنان مکانشان بدتر و گمراه‌ترند(34).

**نکات:** کفار می‌گفتند چرا قرآن مانند تورات، انجیل یکپارچه و یک مرتبه بر محمد نازل نشده است؟ حق‌تعالی در جواب ایشان فرموده: ﴿لِنُثَبِّتَ بِهِۦ فُؤَادَكَ﴾، و بیان این جواب از جهاتی قابل تصور است:

1. آنکه چون رسول خداص بی‌سواد بود اگر یک مرتبه نازل می‌شد نمی‌توانست ضبط کند و ممکن بود به سهو و غلط آن را ضبط کند برخلاف حضرت موسی که با سواد بوده است.
2. آنکه کتابی نزدش باشد در حفظ آن تساهل می‌کند، اما آیه آیه را بهتر حفظ می‌کند.
3. اگر تمام قرآن و قوانین آن یک مرتبه نازل می‌شد خلق تحمّل نمی‌کردند و باعث اضطراب رسول می‌شد.
4. چون آیه آیه و سوره سوره نازل می‌شد هرمرتبه جبرئیل را مشاهده می‌کرد، دل او تقویت می‌شد و بر احتمال اذیت قوم و جهاد شکیباتر بود.
5. چون یک سورۀ آن معجزه بود و کسی مانند آن نمی‌توانست بیاورد، پس به طریق اولی تمامش معجزه است، و این مطلب با آمدن سوره سوره ثابت می‌شد.
6. آیات قرآن طبق سؤالات ایشان نازل می‌شد و در موقع احتیاج و سؤال اگر چیزی نازل گردد بیشتر در آن دقت می‌‌شود، ولی بدون احتیاج، بدان توجه و دقت نمی‌شد، و خود رسول نیز به آن اهمیت محتاجانه نمی‌داد.
7. اگر یک مرتبه نازل می‌شد سفارت جبرئیل تمام می‌شد و وحی إلهی قطع می‌گردید و ارتباط عالم غیب با شهادت قطع می‌شد و این باعث همّ و غم رسول خداص بود.

جملۀ: ﴿أَحۡسَنَ تَفۡسِيرًا﴾ دلالت دارد که قرآن خود بهترین مفسّر برای خود می‌باشد و احتیاج به این همه تفاسیری که نوشته شده ندارد.

﴿وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَا مُوسَى ٱلۡكِتَٰبَ وَجَعَلۡنَا مَعَهُۥٓ أَخَاهُ هَٰرُونَ وَزِيرٗا ٣٥ فَقُلۡنَا ٱذۡهَبَآ إِلَى ٱلۡقَوۡمِ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَا فَدَمَّرۡنَٰهُمۡ تَدۡمِيرٗا ٣٦ وَقَوۡمَ نُوحٖ لَّمَّا كَذَّبُواْ ٱلرُّسُلَ أَغۡرَقۡنَٰهُمۡ وَجَعَلۡنَٰهُمۡ لِلنَّاسِ ءَايَةٗۖ وَأَعۡتَدۡنَا لِلظَّٰلِمِينَ عَذَابًا أَلِيمٗا ٣٧﴾ [الفرقان:35-37]

**ترجمه:** و به تحقیق به موسی کتاب دادیم و برادرش هارون را وزیر او قرار دادیم (35) پس گفتیم بروید به سوی آن قومی که به آیات ما تکذیب کردند، پس ایشان را هلاک کردیم هلاک کاملی(36) و به یاد آور قوم نوح را چون رسولان را تکذیب کردند، ایشان را غرق نمودیم و برای مردم آیتی قرار دادیم و برای ستمگران عذاب دردناکی مهیا کرده‌ایم(37).

**نکات:** برای تسلیت رسول خداص و برای تهدید قوم او، آیات راجع به امم گذشته، مکرر نازل شده است. و راجع به قوم نوح که فرموده: ﴿كَذَّبُواْ ٱلرُّسُلَ﴾ با اینکه نوح را تکذیب کردند نه رسولان دیگر را چگونه جمع آورده این کلمه را؟ جواب این است که؛ تکذیب واحد در حکم تکذیب دیگران است، زیرا اگر کسی یک پیغمبر را که دارای معجزه و دلائل روشن است تکذیب کند مسلّم تمام پیامبران را تکذیب می‌کند. و ممکن است در همان زمان رسولانی نیز بوده‌اند.

﴿وَعَادٗا وَثَمُودَاْ وَأَصۡحَٰبَ ٱلرَّسِّ وَقُرُونَۢا بَيۡنَ ذَٰلِكَ كَثِيرٗا ٣٨ وَكُلّٗا ضَرَبۡنَا لَهُ ٱلۡأَمۡثَٰلَۖ وَكُلّٗا تَبَّرۡنَا تَتۡبِيرٗا ٣٩ وَلَقَدۡ أَتَوۡاْ عَلَى ٱلۡقَرۡيَةِ ٱلَّتِيٓ أُمۡطِرَتۡ مَطَرَ ٱلسَّوۡءِۚ أَفَلَمۡ يَكُونُواْ يَرَوۡنَهَاۚ بَلۡ كَانُواْ لَا يَرۡجُونَ نُشُورٗا ٤٠﴾ [الفرقان:38-40]

**ترجمه:** و یاد آر قوم عاد و ثمود و اصحاب الرس و مردم بسیار قرن‌هایی که بین ایشان بودند(38) و برای هر یک مَثَل‌ها زدیم و هریک را کاملا نابود کردیم (39) و به تحقیق بر قریه‌ای که باران بد بر آن باریده شد گذشته­اند، آیا آن را ندیده­اند، بلکه امید به حشر و نشر ندارند (40).

**نکات:** اقوامی که در آیات ذکر شده تفصیل هریک در قرآن مذکور است جز اصحاب رس، و أمّا اصحاب رس، بعضی گفته‌اند که؛ آنان قوم شعیب بودند روزی که نزدیک چاهی شعیب را اذیت می‌کردند خدا همۀ ایشان را به زمین فرو برد. و بعضی گفته‌اند: ایشان اصحاب **حنظله** پیغمبر بودند و از بس گناه کردند مبتلا شدند به مرغ گردن درازی که به مناسبت گردنِ دراز، او را عنقا می‌گفتند: و او اطفال ایشان را می‌ربود و در کوهی بنام **فخ** جای داشت، پس **حنظله** به آن مرغ نفرین کرد و هلاک شد، سپس قوم حنظله، حنظله را شهید کردند و هلاک شدند. و بعضی گفته اند: ایشان **اصحاب اخدود** بودند که در سورۀ بروج ذکر شده است. و بعضی گفته‌اند: ایشان اصحاب **انطاکیه** می‌باشند که **حبیب نجار** را کشتند([[221]](#footnote-221)). و از حضرت علی روایت شده که؛ ایشان قومی بودند در کنار نهری بنام **رس** از بلاد مشرق، خدا رسولی از فرزندان یهود بن یعقوب بر ایشان فرستاد، مدتی در میان ایشان ماند و او را تکذیب کردند، پس چاهی کنده و او را در آن چاه افکنده و خود درختی به نام **سنوبر** داشتند و آن را می‌پرستیدند و بر اطراف آن درخت دوازده درخت بود و هیچ شهری آبادتر از شهر ایشان نبود و هر دهی از آنجا درختی داشتند که ایام عید می‌آمدند و آن را زینت کرده و برای آن قربانی کرده و آن را سجده کرده و تضرع می‌کردند که؛ ای درخت ای معبود ما از ما راضی شو! و یک نفر حیله‌گری بود که می‌آمد از میان آن درخت ندا می‌کرد که ای بندگان من از شما راضی شدم پس ایشان خوشحال شده و به وجد و نشاط به رقص می‌پرداختند و شراب می‌نوشیدند و در سر هر ماه نزدیک یک درخت معینی می‌رفتند و سر سال که می‌شد نزد یک درختی که از همه بزرگتر بود و درختان دیگر را از شاخه‌های آن می‌دانستند رفته و دوازده روز نزد آن همان­طور عمل می‌کردند تا روز 13 که بیرون مانده و به خانه بر می‌گشتند، و پیامبر ایشان هر قدر ایشان را به خدا دعوت کرد فایده نداد و از مشاهدۀ اعمال ایشان با آن درخت‌ها متأسف می‌شد، تا نفرین کرد و آن درخت بزرگ خشک گردید، مردم از خشکیدن آن مضطرب شده گروهی گفتند: خدایان شما بر شما غضب کردند به واسطۀ بدگویی این مرد، گروه دیگر گفتند: این از سحر این مرد است و می‌خواهد شما را به اطاعت خدای خود وا دارد. پس نزدیک آن نهر چاهی کندند و آن رسول را در آنجا انداختند برای اینکه او بنالد تا خدایان ایشان از ایشان راضی شوند، پس آن رسول در آنجا نالید تا وفات او دررسید. حق‌تعالی بر ایشان غضب نمود و به جبرئیل فرمود: من بر ایشان حلم نمودم و ایشان سوء استفاده کرده و رسول مرا شهید کردند، پس چون ایام عیدشان شد و بیرون آمدند، خدا باد سرخی فرستاد و ایشان را احاطه کرد، پس ایشان به یکدیگر پناه بردند، خدا ابری فرستاد و بر ایشان آتش بارانید و زمین زیر پای ایشان مانند سنگ کبریت شد تا همه هلاک شدند، «نعوذ بالله من غضبه»([[222]](#footnote-222)). و ابن جریر «كما قال الفخر الرازی» روایت کرده از رسول خداص که خدای پیغمبری را فرستاد به سوی اهل قریه‌ای و احدی به او ایمان نیاورد جز یک بندۀ سیاهی، سپس مردم به رسول خود ستم کردند و او را در چاهی افکنده و سنگ بزرگی بر در آن گذاشتند و آن بندۀ سیاه هیزم‌کش بود و می‌فروخت و نان و آبی تهیه می‌کرد و مدتی همواره بر سر چاه می‌آورد و با دلو به آن رسول می‌رسانید تا روزی آن بنده را خواب ربود و مدتی در خواب ماند، سپس رفت و هیزم کند و برد و فروخت و طعامی تهیه کرد و بر سر چاه آمد دید اثری از آن رسول نیست، معلوم شد که مردم او را بیرون آورده و به او ایمان آورده‌اند، پس رسول خداص فرمود: آن بندۀ سیاه اول کسی است که وارد بهشت خواهد شد([[223]](#footnote-223)). ولی قرآن به جزئیات داستان‌ها نپرداخته و معلوم نیست کدام صحیح است.

﴿وَإِذَا رَأَوۡكَ إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَٰذَا ٱلَّذِي بَعَثَ ٱللَّهُ رَسُولًا ٤١ إِن كَادَ لَيُضِلُّنَا عَنۡ ءَالِهَتِنَا لَوۡلَآ أَن صَبَرۡنَا عَلَيۡهَاۚ وَسَوۡفَ يَعۡلَمُونَ حِينَ يَرَوۡنَ ٱلۡعَذَابَ مَنۡ أَضَلُّ سَبِيلًا ٤٢ أَرَءَيۡتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَٰهَهُۥ هَوَىٰهُ أَفَأَنتَ تَكُونُ عَلَيۡهِ وَكِيلًا ٤٣ أَمۡ تَحۡسَبُ أَنَّ أَكۡثَرَهُمۡ يَسۡمَعُونَ أَوۡ يَعۡقِلُونَۚ إِنۡ هُمۡ إِلَّا كَٱلۡأَنۡعَٰمِ بَلۡ هُمۡ أَضَلُّ سَبِيلًا ٤٤﴾ [الفرقان:41-44]

**ترجمه:** و هنگامی که تو را ببینند جز به استهزایت نگیرند و گویند آیا این است که خدا او را به رسالت فرستاده(41) به­ راستی نزدیک بود ما را گمراه کند و از خدایانمان ما را دور کند اگر بر خدایانمان صبر و استقامت نکرده بودیم. به زودی هنگامی که عذاب را ببینند خواهند دانست که چه کسی از راه گمراه‌تر است(42) آیا دیده‌ای کسی که هوای خود را خدای خود گرفته آیا تو بر او وکیل هستی(43) بلکه می‌پنداری که اکثرشان می‌شنوند و یا درک می‌کنند، نیستند ایشان مگر مانند چهارپایان، بلکه ایشان گمراه‌ترند (44).

**نکات:** جملۀ: ﴿لَوۡلَآ أَن صَبَرۡنَا عَلَيۡهَا﴾ دلالت دارد که پایداری و تعصّب جاهلانۀ اهل باطل زیاد است. و مقصود از جملۀ: ﴿أَفَأَنتَ تَكُونُ عَلَيۡهِ وَكِيلًا﴾ این است که تو وظیفۀ نگهداری ایشان و یا طرفداری و خیرخواهی از ایشان را نداری بلکه ایشان را رها کن. ﴿إِنۡ هُمۡ إِلَّا كَٱلۡأَنۡعَٰمِ...﴾ تا آخر، دلالت دارد که انسان گمراه چون پی عقل نرفته و دنبال هوی و هوس رفته و عقل خود را به کار نینداخته از حیواناتی که عقل ندارند بدتر است، زیرا حیوانات کفران نعمت عقل را نکرده‌اند. رسول‌خداص می‌فرماید: «اسْتَرْشِدُوا الْعَقْلَ تُرْشَدُوا وَلَاتَعْصُوهُ فَتَنْدَمُوا»([[224]](#footnote-224))**،** یعنی: «از عقل راهنمایی بخواهید تا ترقی کنید و از فرمان عقل سرپیچی مکنید که پشیمان می‌گردید.» به هر‌حال شخص با تقوی هوای نفس خود را تابع امر خدا قرار می‌دهد و عقل را بر هوا ترجیح می‌دهد زیرا که هوای نفس انسان را فرمانبردار زمانه می‌کند برخلاف عقل.

﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيۡفَ مَدَّ ٱلظِّلَّ وَلَوۡ شَآءَ لَجَعَلَهُۥ سَاكِنٗا ثُمَّ جَعَلۡنَا ٱلشَّمۡسَ عَلَيۡهِ دَلِيلٗا ٤٥ ثُمَّ قَبَضۡنَٰهُ إِلَيۡنَا قَبۡضٗا يَسِيرٗا ٤٦ وَهُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلَّيۡلَ لِبَاسٗا وَٱلنَّوۡمَ سُبَاتٗا وَجَعَلَ ٱلنَّهَارَ نُشُورٗا ٤٧ وَهُوَ ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ ٱلرِّيَٰحَ بُشۡرَۢا بَيۡنَ يَدَيۡ رَحۡمَتِهِۦۚ وَأَنزَلۡنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ طَهُورٗا ٤٨﴾ [الفرقان:45-48]

**ترجمه:** آیا ندیدی و توجه به پروردگارت نکردی که چگونه سایه را پهن کرد و اگر خواسته بود آن را ساکن قرار داده بود سپس خورشید را دلیل بر او قرار دادیم(45) سپس آن را به سوی خود بازمی­گیریم گرفتن آسانی(46) و اوست آنکه برای شما شب را پوششی قرار داد و خواب را راحتی و روز را برای جنبش قرار داد(47) و اوست که برای بشارت باد را در جلو رحمت خود فرستاد و از آسمان آب پاک کننده را نازل کردیم(48).

**نکات:** یکی از نعمت‌های بزرگ الهی برای اکثر ساکنین زمین سایه است و سایه کیفیّتی است بین نور و ظلمت، نه نور خالص است و نه ظلمت خالص مانند سایه‌ای که از فجر است تا طلوع آفتاب و مانند سایۀ داخل سقف‌ها و کنار دیوارها و طبع انسان از روشنی محض و از ظلمت محض دوری می‌کند و متمایل به سایه است زیرا روشنی خالص نور چشم را ضایع می‌کند و گرمای تندِ موذی را به وجود می‌آورد. و لذا خدای تعالی بهشت را به ﴿ظِلّٖ مَّمۡدُود﴾([[225]](#footnote-225)) [الواقعة: 30] ستوده است. و این سایه به برکت آفتاب وجودش محرز و نفعش هویدا شده پس خورشید دلیل وجود او و نفع او می‌باشد. و چون خورشید میل به غروب کند سایه نیز کم‌کم از بین می‌رود و خدا او را قبض می‌کند. و جملۀ: ﴿مَآءٗ طَهُورٗا﴾ دلالت دارد بر مطهِّریّت باران و سایر آبها که در «احکام القرآن» نوشته‌ایم.

﴿لِّنُحۡـِۧيَ بِهِۦ بَلۡدَةٗ مَّيۡتٗا وَنُسۡقِيَهُۥ مِمَّا خَلَقۡنَآ أَنۡعَٰمٗا وَأَنَاسِيَّ كَثِيرٗا ٤٩ وَلَقَدۡ صَرَّفۡنَٰهُ بَيۡنَهُمۡ لِيَذَّكَّرُواْ فَأَبَىٰٓ أَكۡثَرُ ٱلنَّاسِ إِلَّا كُفُورٗا ٥٠ وَلَوۡ شِئۡنَا لَبَعَثۡنَا فِي كُلِّ قَرۡيَةٖ نَّذِيرٗا ٥١ فَلَا تُطِعِ ٱلۡكَٰفِرِينَ وَجَٰهِدۡهُم بِهِۦ جِهَادٗا كَبِيرٗا ٥٢﴾ [الفرقان:49-52]

**ترجمه:** تا به وسیلۀ آن آب شهر مرده را زنده کنیم و آن را به آنچه آفریده‌ایم از چهارپایان و انسانهای بسیار بنوشانیم (49) و به تحقیق آن را بین ایشان گردانیدیم تا متذکّر شوند، پس بیشتر مردم نخواستند مگر کفران را(50) و اگر بخواهیم مبعوث می‌کنیم در هرقریه‌ای ترساننده‌ای(51) پس کافران را اطاعت مکن و به وسیلۀ قرآن با ایشان جهاد کن جهاد بزرگی(52).

**نکات:** چرا ﴿أَنۡعَٰمٗا وَأَنَاسِيَّ كَثِيرٗا﴾ فرموده؟ برای آن که احتیاج انعام به آب بیشتر از طیور است و کلمۀ کثیر برای این است که بسیاری از بلاد و قُری از آب غیر باران مشروب می‌شوند. و ضمیر ﴿صَرَّفۡنَٰهُ﴾ ممکن است به باران برگردد و مقصود این باشد که ما باران را می‌گردانیم بین ایشان، گاهی برای قومی، محلی، گاهی قوم و محل دیگری تا همه مشروب و سیراب شوند و گاهی کم و زیاد می‌شود برای قومی به واسطۀ کفران و عصیان، چنانکه رسول خداص فرمود: «مَا مِنْ سَنَةٍ أَقَلَّ مَطَراً مِنْ سَنَةٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَضَعُهُ حَيْثُ يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا عَمِلَ قَوْمٌ بِالْمَعَاصِي صَرَفَ عَنْهُمْ مَا كَانَ قَدَّرَهُ لَهُمْ مِنَ الْمَطَرِ فِي تِلْكَ السَّنَةِ إِلَى غَيْرِهِمْ وَإِلَى الْفَيَافِي»([[226]](#footnote-226)). و ممکن است ضمیر ﴿صَرَّفۡنَٰهُ﴾برگردد به کلام خدا، یعنی؛ ما این گفتارها و بیان این آیات را برای مردم بیان می‌کنیم تا پند گیرند ولی اکثر مردم کفران کردند تا جایی که آمدن باران را نسبت به قرب و بعد ستارگان دادند. و ضمیر ﴿بِهِۦ﴾ در جملۀ: ﴿جَٰهِدۡهُم بِهِۦ﴾، ممکن است برگردد به قرآن و یا کلام خدا و یا برگردد به عدم اطاعت کفار که خود یک نوعی از جهاد در مکۀ مشرفه بوده است.

﴿وَهُوَ ٱلَّذِي مَرَجَ ٱلۡبَحۡرَيۡنِ هَٰذَا عَذۡبٞ فُرَاتٞ وَهَٰذَا مِلۡحٌ أُجَاجٞ وَجَعَلَ بَيۡنَهُمَا بَرۡزَخٗا وَحِجۡرٗا مَّحۡجُورٗا ٥٣ وَهُوَ ٱلَّذِي خَلَقَ مِنَ ٱلۡمَآءِ بَشَرٗا فَجَعَلَهُۥ نَسَبٗا وَصِهۡرٗاۗ وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرٗا ٥٤﴾ [الفرقان:53-54]

**ترجمه:** و او آن خدایی است که رها کرد (یا به هم آمیخت) دو دریا را این شیرین و گوارا و این شور و ناگوار و بین آنها حایلی قرار داد و منع از خلط به هم گردیدند ممنوع کاملی(53) و او آنست که از آب، بشری آفرید پس او را (دارای پیوند) نسبی و سببی قرار داد و پروردگارت توانا بوده است(54).

**نکات:** و از عجایب قدرت الهی است که دریاها را چند قسم قرار داده، دریای شور و دریای شیرین، البته به نسبت، و گاهی سفید و سیاه. و هر دو را رها کرده و در عین حال از خلط به یکدیگر ممنوعند و سدّی بین ایشان قرار داده که طرفی شیرین و طرفی شور باشد و کار طبیعت چنین نیست. و نیز از عجایب قدرت خلقت انواع بشر است از منی.

﴿وَيَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُهُمۡ وَلَا يَضُرُّهُمۡۗ وَكَانَ ٱلۡكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِۦ ظَهِيرٗا ٥٥ وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا مُبَشِّرٗا وَنَذِيرٗا ٥٦ قُلۡ مَآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ مِنۡ أَجۡرٍ إِلَّا مَن شَآءَ أَن يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِۦ سَبِيلٗا ٥٧ وَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱلۡحَيِّ ٱلَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحۡ بِحَمۡدِهِۦۚ وَكَفَىٰ بِهِۦ بِذُنُوبِ عِبَادِهِۦ خَبِيرًا ٥٨﴾ [الفرقان:55-58]

**ترجمه:** و می‌پرستند غیرخدا آنچه را که نه نفع می‌رساند ایشان را و نه ضرر و کافر پشتیبان پروردگارش بوده است(55) و ما نفرستادیم تو را مگر برای بشارت و إنذار (56) بگو بر رسالت اجری نمی‌خواهم مگر اینکه هرکس بخواهد به سوی پروردگارش راهی بگیرد(57) و توکل نما بر آن زنده‌ای که نمی‌میرد و با ستایش او، او را تنزیه و تسبیح کن و او کافی است كه به گناه بندگانش آگاه باشد(58).

**نکات:** جملۀ: ﴿وَكَانَ ٱلۡكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِۦ ظَهِيرٗا﴾،دلالت دارد که اهل باطل مدافع خدایان باطله و پشتیبان اربابان فاسدۀ خود می‌باشند و از آنها تعریف و تمجید و مداحی می‌کنند، ولی خدای حقیقی احتیاج به این چیزها ندارد. و یکی از آیاتی که دلالت دارد که نباید در دعا انبیاء و اولیاء را خواند و یا از آنان مداحی کرد همین آیه است، زیرا انبیاء و اولیاء نفع و ضرری برای کسی پس از وفات خود ندارند و خواندن ایشان نوعی از عبادت است برای ایشان. و جملۀ: ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا مُبَشِّرٗا وَنَذِيرٗا﴾، دلالت دارد که انبیاء جز بشارت و انذار سمتی نداشته‌اند یعنی؛ ولایت تکوینی نداشتند و مأمور نبودند به زور مردم را به اسلام وارد کنند و هدفشان از رسالت حکومت نبوده است! چنانکه در آیۀ 55 سورۀ نور این مطلب ذکر گردید. و جملۀ: ﴿عَلَى ٱلۡحَيِّ ٱلَّذِي لَا يَمُوتُ﴾ دلالت دارد که هر زنده‌ای می‌میرد حتی انبیاء و اولیاء و فقط «حی لا یموت» خداست. و جملۀ ﴿وَكَفَىٰ بِهِۦ بِذُنُوبِ عِبَادِهِۦ خَبِيرًا﴾، دلالت دارد که فقط خدا از گناهان بنده‌اش خبر دارد و آگاه است نه غیر او. پس آنچه در خبر آمده که اعمال بندگان را به رسول و یا امام عرضه می‌دارند و یا ایشان از اعمال مردم مطلع می‌باشد تماماً برخلاف این آیه بوده و باطل و مجعول است.

﴿ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا بَيۡنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٖ ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰ عَلَى ٱلۡعَرۡشِۖ ٱلرَّحۡمَٰنُ فَسۡ‍َٔلۡ بِهِۦ خَبِيرٗا ٥٩ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱسۡجُدُواْۤ لِلرَّحۡمَٰنِ قَالُواْ وَمَا ٱلرَّحۡمَٰنُ أَنَسۡجُدُ لِمَا تَأۡمُرُنَا وَزَادَهُمۡ نُفُورٗا۩ ٦٠﴾ [الفرقان:59-60]

**ترجمه:** آن خدایی که آسمان‌ها و زمین و آنچه را که بین آن دو است در شش روز آفرید سپس  
  
 مستولی و نافذ بر جهان شد([[227]](#footnote-227))، اوست رحمن پس خدای آگاهی را از این خلقت بپرس(59) و چون به ایشان گفته شود برای خدا رحمن سجده کنید گویند: و رحمن چیست؟ آیا برای آنچه ما را امر می‌کنی سجده کنیم؟ و زیاد شود ایشان را نفرت(60).

**نکات:** مقصود از شش روز مدت و روزگار است و یوم فقط در مورد روزی که خورشید آسمان ما طلوع و غروب می‌کند به کار برده نمی‌شود بلکه بمعنی مطلق زمان نیز آمده چنانکه علی می‌فرماید: «الدَّهْرُ يَوْمَانِ يَوْمٌ لَكَ وَيَوْمٌ عَلَيْكَ فَاصْبِر»([[228]](#footnote-228))، و یا اینکه: «الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابَ وَغَداً حِسَابٌ وَلَا عَمَلَ»([[229]](#footnote-229))، که بدیهی است مقصود از یوم در این موارد روز در مقابل شب نیست و کلمه‌ای که اختصاص به روز در مقابل شب دارد نهار است. و دیگر آنکه قبل و حین خلقت آسمان‌ها و زمین، شب و روزی نبوده است و شب و روز در اثر گردش منظومۀ شمسی بوجود آمده مگر آنکه بگوئیم خلقت فوق، در مدتی برابر با شش روزی که بر اثر منظومۀ شمسی بوجود می‌آید، انجام شده است. و مقصود از عرش؛ ما سوی الله است، یعنی؛ جهان([[230]](#footnote-230)). و در ضمیر ﴿فَسۡ‍َٔلۡ بِهِۦ﴾ چندین احتمال است یکی اینکه مقصود از خبیر خدا باشد و ﴿بِهِۦ﴾ متعلق به خبیر است و یا بر می‌گردد به کیفیت خلق چنانکه ما ترجمه کردیم.

﴿تَبَارَكَ ٱلَّذِي جَعَلَ فِي ٱلسَّمَآءِ بُرُوجٗا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَٰجٗا وَقَمَرٗا مُّنِيرٗا ٦١ وَهُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ خِلۡفَةٗ لِّمَنۡ أَرَادَ أَن يَذَّكَّرَ أَوۡ أَرَادَ شُكُورٗا ٦٢﴾ [الفرقان:61-62]

**ترجمه:** با برکت و کثیر الخیر است آن که در آسمان برج‌ها قرار داد و در آن چراغی و ماه تابانی نهاد(61) و اوست که شب و روز را جانشین یکدیگر قرار داد برای هرکس که بخواهد متذکّر شود و یا بخواهد شکرگزارد (62).

**نکات: بروج** جمع برج است و مقصود از آنها همان هیئت سیاراتی است که مانند برج و بارویی از دور پیداست در شب تار عده‌ای از کواکب به شکل حمل عدۀ دیگر به شکل ثور می‌نماید و همچنین تا دوزاده برج به نام: حمل، ثور، جوزاء، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو و حوت. و خورشید در یک دورۀ سال محاذی این کواکب و بروج سیر می‌کند، و هر ماهی محاذی یکی از این برج‌ها می‌باشد. و ماه نیز محاذی این برج‌ها سیر می‌کند، ولی ماه در یک ماه تمام این بروج را طی می‌کند. و همچنین این بروج منازل ستاره‌های زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد می‌باشند. و مقصود از ﴿خِلۡفَةٗ﴾این است که شب و روز به جای یکدیگر می‌آیند و برای کسی که بخواهد شکرگزاری کند و یا عبادتی کند و شب نتوانسته، روز جبران کند و اگر روز نتوانسته شب جبران کند. و مقصود از جملۀ: ﴿لِّمَنۡ أَرَادَ أَن يَذَّكَّرَ أَوۡ أَرَادَ شُكُورٗا﴾همین است و بعضی از این آیه استفادۀ حکم قضای عبادات شبانه روز را نموده‌اند.

﴿وَعِبَادُ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلَّذِينَ يَمۡشُونَ عَلَى ٱلۡأَرۡضِ هَوۡنٗا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ ٱلۡجَٰهِلُونَ قَالُواْ سَلَٰمٗا ٦٣ وَٱلَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمۡ سُجَّدٗا وَقِيَٰمٗا ٦٤ وَٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱصۡرِفۡ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَۖ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا ٦٥ إِنَّهَا سَآءَتۡ مُسۡتَقَرّٗا وَمُقَامٗا ٦٦ وَٱلَّذِينَ إِذَآ أَنفَقُواْ لَمۡ يُسۡرِفُواْ وَلَمۡ يَقۡتُرُواْ وَكَانَ بَيۡنَ ذَٰلِكَ قَوَامٗا ٦٧﴾ [الفرقان:63-67]

**ترجمه:** و بندگان خاص خدای رحمن آنان هستند که بر زمین به نرمی راه می‌روند و چون جاهلان به ایشان خطاب و عتابی کنند سلام گویند(63) و آنان که برای پروردگارشان به حال سجده و قیام شب را به پایان رسانند(64) و آنان که می‌گویند پروردگارا عذاب دوزخ را از ما بگردان زیرا عذاب آن ضرری است دائم (65) حقیقتاً دوزخ بدقرارگاه و بدجایگاهی است(66) و آنان که چون انفاق نمایند نه اسراف کنند و نه بخل می­ورزند، و بین اینها معتدل باشند(67).

**نکات:** اضافۀ ﴿عِبَادُ ٱلرَّحۡمَٰنِ﴾ اضافۀ نسبت و اختصاص است یعنی بندگانی که مشمول رحمت إلهی و عنایت اویند دارای چنین صفات هستند. و مقصود از ﴿خَاطَبَهُمُ﴾، خطاب عتاب و تحقیرآمیز است که باید مؤمن در جواب چنین عتابی بگوید: سلام بر تو، سلام علیك! یعنی؛ سلام وداع کند و زود بگذرد و سلامتی طرفین را در نظر بگیرد. پس، از صفات عباد الرحمن ترک اذیت و تحمل اذیت است. از رسول خداص نقل شده که فرمود: «إِنَّ الشَّدِيدَ لَيْسَ مَنْ غَلَبَ الرِّجَالَ، وَلَكِنَّ الشَّدِيدَ مَنْ غَلَبَ نَفْسَه»([[231]](#footnote-231)). و نیز نقل شده از آن حضرت که: «بُعِثْتُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ وَمَحَاسِنِهَا»([[232]](#footnote-232)). و از صفات دیگر عبادالرحمن بیداری شب است برای سجود و قیام در عبادت الهی و هو المراد بقوله: ﴿يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمۡ سُجَّدٗا وَقِيَٰمٗا﴾. و غَرام؛ دَین لازم است که به فارسی تاوان گفته می‌شود، چون بندگان فاسد نعم إلهی را مصرف کرده و حق آن را أداء نکرده‌اند، دَین لازم و مداوم آنان دوزخ است. ﴿وَكَانَ بَيۡنَ ذَٰلِكَ قَوَامٗا﴾، همچون اصحاب رسول خداص که برای لذت طعامی نمی‌خوردند و خوراکشان به قدر سد جوع و کمک بر عبادت بود، و همچنین بودند در لباس و مسکن. و مسلمین باید میانه‌رو باشند که اسلام سعادت دنیا و آخرت را می‌خواهد. رسول خداص فرمود: «إِنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَة»([[233]](#footnote-233)). به هرحال آیات به این واضحی در اخلاق، ما را از آوردن کلمات بشری در این باب بی‌نیاز می‌کند.

﴿وَٱلَّذِينَ لَا يَدۡعُونَ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ وَلَا يَقۡتُلُونَ ٱلنَّفۡسَ ٱلَّتِي حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلۡحَقِّ وَلَا يَزۡنُونَۚ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ يَلۡقَ أَثَامٗا ٦٨ يُضَٰعَفۡ لَهُ ٱلۡعَذَابُ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَيَخۡلُدۡ فِيهِۦ مُهَانًا ٦٩ إِلَّا مَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ عَمَلٗا صَٰلِحٗا فَأُوْلَٰٓئِكَ يُبَدِّلُ ٱللَّهُ سَيِّ‍َٔاتِهِمۡ حَسَنَٰتٖۗ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورٗا رَّحِيمٗا ٧٠ وَمَن تَابَ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا فَإِنَّهُۥ يَتُوبُ إِلَى ٱللَّهِ مَتَابٗا ٧١﴾

[الفرقان:68-71]

**ترجمه:** و آنان که نمی‌خوانند با خدا معبود دیگری را و نفس محترمی را که خدا محترم قرار داده به قتل نمی‌رسانند مگر به حق و زنا نمی‌کنند و کسی که چنین کند به گناه گرفتار شده و به کیفر آن برخوردار(68) روز قیامت برای او عذاب مضاعف شود و در عذاب بخواری بماند(69) مگر آنکه توبه کند و ایمان آورد و عمل شایسته کند که آنان را خدا بدی‌هایشان را به حسنات تبدیل می‌کند و خدا آمرزندۀ رحیم بوده است(70) و آنکه توبه کند و عمل صالح نماید پس محققاً او به سوی خدا باز می‌گردد بازگشت خوبی(71).

**نکات:** یکی از آیاتی که خدا نهی از شرک در دعا کرده همین آیه است که فرموده: بندۀ خدای رحمن کسی است که در دعا کس دیگر را نمی‌خواند و غیرخدا را شریک او نمی‌کند. و مقصود از ﴿يُضَٰعَفۡ﴾، عذاب مضاعف به واسطۀ عقیده و عمل است به دلیل آیۀ بعد که فرموده: ﴿إِلَّا مَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ....﴾ و این آیه دلیل بر این است که کفّار معاقبند بر فروع چنانکه معاقبند بر اصول. و جملۀ: ﴿وَمَن تَابَ.....﴾تکرار نیست بلکه در بیان ماهیت توبه است. و تبدیل سیّئات به حسنات به چند وجه ممکن است:

**اوّل:** تبدیل عقاب به ثواب است که فاعل حقیقی آن خداست.

**دوم:** تبدیل در دنیا که خدا توفیق می‌دهد پس از توبه در مقابل سیّئاتی که مرتکب شده اعمال صالحه انجام دهد، مقابل شرک ایمان، مقابل قتلِ مؤمن قتل کافر، مقابل دروغ راست بگوید و همین‌طور.

**سوم:** محو شدن سیئات و نوشتن حسنات جای آنها در صورت ایمان و عمل.

﴿وَٱلَّذِينَ لَا يَشۡهَدُونَ ٱلزُّورَ وَإِذَا مَرُّواْ بِٱللَّغۡوِ مَرُّواْ كِرَامٗا ٧٢ وَٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُواْ بِ‍َٔايَٰتِ رَبِّهِمۡ لَمۡ يَخِرُّواْ عَلَيۡهَا صُمّٗا وَعُمۡيَانٗا ٧٣ وَٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبۡ لَنَا مِنۡ أَزۡوَٰجِنَا وَذُرِّيَّٰتِنَا قُرَّةَ أَعۡيُنٖ وَٱجۡعَلۡنَا لِلۡمُتَّقِينَ إِمَامًا ٧٤ أُوْلَٰٓئِكَ يُجۡزَوۡنَ ٱلۡغُرۡفَةَ بِمَا صَبَرُواْ وَيُلَقَّوۡنَ فِيهَا تَحِيَّةٗ وَسَلَٰمًا ٧٥ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ حَسُنَتۡ مُسۡتَقَرّٗا وَمُقَامٗا ٧٦ قُلۡ مَا يَعۡبَؤُاْ بِكُمۡ رَبِّي لَوۡلَا دُعَآؤُكُمۡۖ فَقَدۡ كَذَّبۡتُمۡ فَسَوۡفَ يَكُونُ لِزَامَۢا ٧٧﴾ [الفرقان:72-77]

**ترجمه:** و آنان که گواهی زور ندهند (و یا به مجلس زور حاضر نشوند) و چون به لغو بگذرند بزرگوارانه بگذرند (72) و آنان که چون به آیات پروردگارشان تذکر داده شوند کرانه و کورانه رو نکنند (بلکه با گوش باز و چشم باز توجه کنند)(73) و آنان که می‌گویند: پروردگارا، از زنان و فرزندانمان به ما روشنی چشمان عطا کن و ما را برای پرهیزگاران پیشوا و امام قرار بده(74) ایشانند که غرفۀ بهشت را پاداششان دهند به واسطۀ آنچه صبرکردند و در آنجا با زنده باد و سلام روبرو شوند(75) در آنجا جاودانند که قرارگاه و جای نیکویی است(76) بگو اگر دعای شما نبود پروردگارم چه اعتنایی به شما داشت به تحقیق شما تکذیب کردید پس به زودی گردن گیر و ملازم شما خواهدشد(77).

**نکات:** گواهی زور همان گواهی دروغ به ناحق و ندیده و نشنیده گواهی دادن است، مانند آنکه در سر قبور بندگان صالحین می‌گوید: «أَشْهَدُ أَنَّكَ تَری مَقَامِي وَتَسْمَعُ كَلَامِي وَتَرَّدُ جَوَابِي»**([[234]](#footnote-234))**، با آن که نه جوابی از قبر می‌شنود و نه آن بنده را می‌بیند. و ممکن است مقصود از جملۀ: ﴿لَا يَشۡهَدُونَ ٱلزُّورَ﴾، این باشد که در مجالسی که دروغ بر خدا و رسول گفته می‌شود حاضر نمی‌شوند مانند بیشتر مجالس دینی زمان ما. و مقصود از ﴿مَرُّواْ كِرَامٗا﴾ این است که به لهو و لغو و کارهای ترک شدنی اعتنا نمی‌کنند و چون نیروی نهی از منکر ندارند از آنجا به طور بی‌اعتنائی می‌گذرند. جملۀ: ﴿وَٱجۡعَلۡنَا لِلۡمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ دلالت دارد که بندۀ رحمن باید نظر بلند باشد و هدفش این باشد که خود را به صفات مذکورۀ در این آیات بیاراید تا امام برای متقین شود. پس هر‌کس می‌تواند خود را به امامت متقین برساند و مخصوص دوازده نفر نیست! و در حقیقت این آیه رد است بر کسانی که امامت را منحصر به دوازده نفر یا شش نفر و یا کمتر و بیشتر نموده و آن را اصول دین می‌دانند، در حالی که آن چنان امامتی که اصل دین باشد در قرآن ذکر نشده، پس هر امامی تابع دین است نه اصل دین و نه فرع آن. بنابراین هر شخص مؤمن متدیّنی باید در صدد احراز امامت باشد و از خدا بخواهد، چنانکه خدا در این آیه تذکر داده است، نه اینکه دست از علم و عمل بردارد و همواره مداح کسانی به نام امام باشد. اگر کسی بگوید رسول خداص فرموده: امام پس از من دوازده نفر است؟ جواب این است که؛ رسول خداص ابدا چنین چیزی که مخالف قرآن باشد نفرموده و از اختراعات و جعلیّات شیعیان است. و اگر کسی بخواهد بفهمد که روایات امامت مجعول است کتبی که در این باب نوشته شده بخواند زیرا امامت را شیعه از اصول قرار داده و اصول دین و یا مذهب تقلیدی نیست بلکه باید هر کسی خود تحقیق کند و به صرف نقل قول نباید قناعت نماید.

سورة الشعراء (مكية وهي مائتان وسبع وعشرون آية)

سورۀ شعراء مکی و دارای 227 آیه می‌باشد

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

﴿طسٓمٓ ١ تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡكِتَٰبِ ٱلۡمُبِينِ ٢ لَعَلَّكَ بَٰخِعٞ نَّفۡسَكَ أَلَّا يَكُونُواْ مُؤۡمِنِينَ ٣ إِن نَّشَأۡ نُنَزِّلۡ عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ ءَايَةٗ فَظَلَّتۡ أَعۡنَٰقُهُمۡ لَهَا خَٰضِعِينَ ٤ وَمَا يَأۡتِيهِم مِّن ذِكۡرٖ مِّنَ ٱلرَّحۡمَٰنِ مُحۡدَثٍ إِلَّا كَانُواْ عَنۡهُ مُعۡرِضِينَ ٥ فَقَدۡ كَذَّبُواْ فَسَيَأۡتِيهِمۡ أَنۢبَٰٓؤُاْ مَا كَانُواْ بِهِۦ يَسۡتَهۡزِءُونَ ٦﴾ [الشعراء:1-6]

**ترجمه:** به نام خدای کامل الذات و الصفات رحمن رحیم. طا. سین. میم(1). این است آیات کتاب روشن(2) شاید تو خود را تلف کنی که چرا آنان مؤمن نمی‌گردند(3) اگر بخواهیم از آسمان آیه‌ای بر ایشان نازل می‌کنیم که گردنهایشان دربرابرآن خاضع شود(4) و هیچ­تذکر تازه‌ای از خدای رحمن سویشان نیامد مگر آنکه ازآن روگردان بودند(5) محققا به تکذیب پرداختند پس به زودی خبرهای چیزی که به آن استهزاء می‌کرده‌اند به ایشان خواهد رسید(6).

**نکات:** چون در این سوره ابتدا شده به تمجید و عظمت قرآن، باز حروف هجا آمده، یعنی قرآن از همین حروف ساخته شده اگر می‌توانید شما مثل آن را بیاورید. و جملۀ: ﴿ٱلۡكِتَٰبِ ٱلۡمُبِينِ﴾ دلالت دارد بر روشنی و قابل درک بودن آیات آن. و چون رسول خداص به حال مشرکین تأسف می‌خورد و تا حد فدا شدن سعی در هدایت ایشان می‌کرد خدا او را آگاه می‌کند که اگر ما بخواهیم با صاعقه و یا چیز دیگری ایشان را وادار به هدایت می‌کنیم ولیکن هدایت ما اجباری نیست. پس تو تأسف مخور و خود را تلف مکن. و کلمۀ ﴿مُحۡدَثٍ﴾ دلالت دارد که قرآن حادث می‌باشد نه قدیم. ومقصود از﴿أَنۢبَٰٓؤُاْ﴾ (خبرها)، نتیجۀ آن است.

﴿أَوَ لَمۡ يَرَوۡاْ إِلَى ٱلۡأَرۡضِ كَمۡ أَنۢبَتۡنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوۡجٖ كَرِيمٍ ٧ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗۖ وَمَا كَانَ أَكۡثَرُهُم مُّؤۡمِنِينَ ٨ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ٩ وَإِذۡ نَادَىٰ رَبُّكَ مُوسَىٰٓ أَنِ ٱئۡتِ ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ١٠ قَوۡمَ فِرۡعَوۡنَۚ أَلَا يَتَّقُونَ ١١ قَالَ رَبِّ إِنِّيٓ أَخَافُ أَن يُكَذِّبُونِ ١٢ وَيَضِيقُ صَدۡرِي وَلَا يَنطَلِقُ لِسَانِي فَأَرۡسِلۡ إِلَىٰ هَٰرُونَ ١٣ وَلَهُمۡ عَلَيَّ ذَنۢبٞ فَأَخَافُ أَن يَقۡتُلُونِ ١٤﴾ [الشعراء:7-14]

**ترجمه:** آیا به زمین نظر نکردند که چه گیاهان جفت ارجمندی در آن رویاندیم(7) محققا در این خلقت نشانه‌ای است ولی بیشترشان مؤمن نشدند(8) و محققا پروردگارت فقط او عزیر رحیم است(9) و چون پروردگارت موسی را ندا کرد که برو به سوی گروه ستمگران(10) گروه فرعون که چرا نمی‌ترسند(11) موسی گفت: پروردگارا من می‌ترسم که تکذیبم کنند(12) و سینه‌ام تنگ شود و زبانم روان نگردد، پس هارون را رسالت ده(13) و برای فرعونیان برگردن من گناهی است پس می‌ترسم که مرا بکشند(14).

**نکات:** ﴿زَوۡجٖ كَرِيمٍ﴾ دلالت دارد بر اینکه در نباتات نر و ماده وجود دارد. و این از معجزات قرآن است. و ﴿ٱلۡعَزِيزُ﴾ دلالت دارد بر اینکه خداوند همیشه و بر همه چیز غالب و قاهر بوده و هرگز مقهور قدرت دیگری نمی‌شود چنانکه گفته‌اند: «العزیز الذي یقهر ولا یقهر». و جملۀ: ﴿يَضِيقُ صَدۡرِي﴾ دلالت دارد که مبلّغ دین باید دارای حوصله و شرح صدر باشد و کم حوصله‌گی باعث فشار بر روح و گرفتن زبان و در نتیجه عجز از تبلیغ حاصل گردد. و مقصود از جملۀ: ﴿وَلَهُمۡ عَلَيَّ ذَنۢبٞ﴾،همان کشتن نانوای فرعون است که در مصر او را به قتل آورد و فرار کرد.

﴿قَالَ كَلَّاۖ فَٱذۡهَبَا بِ‍َٔايَٰتِنَآۖ إِنَّا مَعَكُم مُّسۡتَمِعُونَ ١٥ فَأۡتِيَا فِرۡعَوۡنَ فَقُولَآ إِنَّا رَسُولُ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٦ أَنۡ أَرۡسِلۡ مَعَنَا بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ١٧ قَالَ أَلَمۡ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدٗا وَلَبِثۡتَ فِينَا مِنۡ عُمُرِكَ سِنِينَ ١٨ وَفَعَلۡتَ فَعۡلَتَكَ ٱلَّتِي فَعَلۡتَ وَأَنتَ مِنَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ١٩ قَالَ فَعَلۡتُهَآ إِذٗا وَأَنَا۠ مِنَ ٱلضَّآلِّينَ ٢٠ فَفَرَرۡتُ مِنكُمۡ لَمَّا خِفۡتُكُمۡ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكۡمٗا وَجَعَلَنِي مِنَ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ٢١﴾ [الشعراء:15-21]

**ترجمه:** خدا فرمود: نه چنین است (هرگز تورا نمی‌کشند) پس آیات مرا ببرید که ما با شمائیم می‌شنویم(15) نزد فرعون بروید و بگویید ما فرستادۀ پروردگار جهانیانیم(16) که بنی اسرائیل را آزاد کن و با ما بفرست(17) فرعون گفت: آیا ما تو را در کودکی نزد خودمان پرورش ندادیم و سال‌ها از عمرت را میان ما بسر نبردی؟(18) و کاری را که خواستی انجام دادی در حالی که تو از کفران ‌کنندگان بودی(19) موسی گفت: آن کار را هنگامی کردم که من از گمراهان بودم (20) و چون از شما ترسیدم فرار کردم پس پروردگارم فرمانم عطا کرد و مرا از پیغمبران قرار داد(21).

**نکات:** حضرت موسی از دستگاه ستمگران چون می‌ترسید خدا در جملۀ ﴿كَلَّاۖ فَٱذۡهَبَا بِ‍َٔايَٰتِنَآۖ إِنَّا مَعَكُم...﴾، او را قوی­دل گردانید و به او فهمانید که شما در سایۀ لطف و عنایت ما نگهبانی خواهید شد، زیرا معیّت در اینجا معیت تکوینی نیست بلکه معیت عنایتی است. در جملۀ: ﴿وَأَنَا۠ مِنَ ٱلضَّآلِّينَ﴾ هر مفسری چیزی گفته که با ظاهر آیه نمی‌سازد. و یکی گفته مقصود این است که راه را گم کرده بودم. دیگری گفته مقصود موسی این است که من غافل بودم که به یک مشت کسی کشته می‌شود. ولی ظاهر آیه همین است که من در آن حال هدایت دینی نداشتم و از جملۀ شما گمراهان بودم.

﴿وَتِلۡكَ نِعۡمَةٞ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنۡ عَبَّدتَّ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ٢٢ قَالَ فِرۡعَوۡنُ وَمَا رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢٣ قَالَ رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَيۡنَهُمَآۖ إِن كُنتُم مُّوقِنِينَ ٢٤ قَالَ لِمَنۡ حَوۡلَهُۥٓ أَلَا تَسۡتَمِعُونَ ٢٥ قَالَ رَبُّكُمۡ وَرَبُّ ءَابَآئِكُمُ ٱلۡأَوَّلِينَ ٢٦ قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمُ ٱلَّذِيٓ أُرۡسِلَ إِلَيۡكُمۡ لَمَجۡنُونٞ ٢٧ قَالَ رَبُّ ٱلۡمَشۡرِقِ وَٱلۡمَغۡرِبِ وَمَا بَيۡنَهُمَآۖ إِن كُنتُمۡ تَعۡقِلُونَ ٢٨﴾

[الشعراء:22-28]

**ترجمه:** و آیا این نعمتی است که تو بر من منت مى­نهی که بنی‌ اسرائیل را به بندگی گرفته‌ای(22) فرعون گفت: پروردگار جهانیان چه باشد؟(23) موسی گفت: پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آنهاست اگر اهل یقین باشید(24) فرعون به اطرافیانش گفت: آیا نمی‌شنوید(25) موسی گفت: پروردگار شما و پروردگار پدران گذشتۀ شما(26) فرعون گفت: حقیقتاً رسولی که به سوی شما فرستاده شده دیوانه است(27) موسی گفت: پروردگار مشرق و مغرب و آنچه میان آنهاست اگر عقل می‌دارید(28).

**نکات:** چو فرعون گفته بود ما تو را تربیت کردیم و سال‌ها بزرگت کردیم، حضرت موسی درجملۀ: ﴿وَتِلۡكَ نِعۡمَةٞ تَمُنُّهَا...﴾ می‌فرماید این نعمت وخدمتی را که بر من منت می‌نهی صحیح نیست زیرا تو بنی اسرائیل را چنان بندۀ خود کرده و چنان در تحت شکنجه قرار داده‌ای که ناچار شوند طفل خود را میان آب اندازند تا به دست تو بیفتد و در تحت تربیت تو در آید. در جملۀ: ﴿وَمَا رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾، آیا فرعون خواسته از حقیقت و ماهیت خدا سؤال کند و یا خواسته مسخره کند و چون حقیقت ذات حق قابل درک و إحاطۀ علمی نیست، حضرت موسی او را جواب داده که او از آثار خلقت شناخته گردد. باز خوب است که فرعون به تحقیق پرداخته و مانند بعضی از افراد زمان ما به فحاشی نپرداخته! و چون جواب موسی طبق سؤال او نبود به اطرافیانش گفت: بشنوید که جواب او نامربوط است. حضرت موسی اول به خلقت آسمان و زمین استدلال کرده و چون ممکن است قبول نکنند و آسمان و زمین را قدیم بدانند، به وجود خودشان و پدرانشان که حادثند استدلال کرده، و چون فرعون او را نسبت به جنون داد، موسی از نظم و تدبیری که در جهات مشرق و مغرب و گردش جهان است استدلال نمود.

﴿قَالَ لَئِنِ ٱتَّخَذۡتَ إِلَٰهًا غَيۡرِي لَأَجۡعَلَنَّكَ مِنَ ٱلۡمَسۡجُونِينَ ٢٩ قَالَ أَوَلَوۡ جِئۡتُكَ بِشَيۡءٖ مُّبِينٖ ٣٠ قَالَ فَأۡتِ بِهِۦٓ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ٣١ فَأَلۡقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعۡبَانٞ مُّبِينٞ ٣٢ وَنَزَعَ يَدَهُۥ فَإِذَا هِيَ بَيۡضَآءُ لِلنَّٰظِرِينَ ٣٣﴾ [الشعراء:29-33]

**ترجمه:** فرعون گفت: اگر خدایی غیر من بگیری از زندانیان قرارت می‌دهم(29) موسی گفت: و اگر چه برایت معجزۀ روشنی بیاورم(30) فرعون گفت: بیاور آن را اگر از راستگویانی(31) پس موسی عصای خود را انداخت که ناگهان اژدهایی آشکار گشت(32) و دست خود را بیرون آورد که ناگهان برای بینندگان سفید می‌نمود(33).

**نکات:** کسی که جواب منطقی ندارد به فحاشی و یا تهدید می‌پردازد، مانند اکثر مقدس مآبان و عالم نمایان زمان ما. فرعون نیز ابتدا توهین کرد و موسی را دیوانه خواند و سپس او را تهدید به زندان نمود، ولی به واسطۀ معجزاتی که مشاهده کرد واهمه نمود و از آزار موسی خودداری کرد.

﴿قَالَ لِلۡمَلَإِ حَوۡلَهُۥٓ إِنَّ هَٰذَا لَسَٰحِرٌ عَلِيمٞ ٣٤ يُرِيدُ أَن يُخۡرِجَكُم مِّنۡ أَرۡضِكُم بِسِحۡرِهِۦ فَمَاذَا تَأۡمُرُونَ ٣٥ قَالُوٓاْ أَرۡجِهۡ وَأَخَاهُ وَٱبۡعَثۡ فِي ٱلۡمَدَآئِنِ حَٰشِرِينَ ٣٦ يَأۡتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٖ ٣٧ فَجُمِعَ ٱلسَّحَرَةُ لِمِيقَٰتِ يَوۡمٖ مَّعۡلُومٖ ٣٨ وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلۡ أَنتُم مُّجۡتَمِعُونَ ٣٩ لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ ٱلسَّحَرَةَ إِن كَانُواْ هُمُ ٱلۡغَٰلِبِينَ ٤٠ فَلَمَّا جَآءَ ٱلسَّحَرَةُ قَالُواْ لِفِرۡعَوۡنَ أَئِنَّ لَنَا لَأَجۡرًا إِن كُنَّا نَحۡنُ ٱلۡغَٰلِبِينَ ٤١ قَالَ نَعَمۡ وَإِنَّكُمۡ إِذٗا لَّمِنَ ٱلۡمُقَرَّبِينَ ٤٢﴾ [الشعراء:34-42]

**ترجمه:** فرعون به بزرگان اطراف خود گفت: بی‌گمان این ساحری دانا است(34) می‌خواهد شما را به جادوی خود از سرزمینتان بیرون کند، بنابراین چه نظر می‌دهید؟(35) گفتند: وی را با برادرش نگه‌دار و مأمورین جمع‌آوری را به شهرها بفرست (36) که همۀ ساحران دانشمند را نزد تو آرند(37) پس ساحران برای موعد روز معین جمع شدند(38) و به مردم گفته شد آیا شما نیز مجتمع می‌شوید(39) تا اگر ساحران غالب آمدند ما آنان را پیروی کنیم(40) و چون ساحران نزد فرعون آمدند به او گفتند: آیا برای ما مزدی است اگر ما چیره گشتیم(41) فرعون گفت: آری و محققا در این صورت شما از مقرّبان خواهید بود(42).

**نکات:** در این آیات فرعون به تحریک مردم علیه موسی پرداخته: **اولاً:** به اینکه او جادوگری داناست. **دوم:** به اینکه او می‌خواهد ملک و ثروت شما را برباید. و جملۀ ﴿أَئِنَّ لَنَا لَأَجۡرًا...﴾ دلالت دارد که ساحران دربار فرعون برای کسب ثروت و تقرب به فرعون و برای سوء استفاده و شهرت در مقابل موسی قیام کردند و هدفشان إحقاق حق و یا بر طرف کردن باطلی نبود، در حالی که عالم باید خیرخواه مردم و بیدار کنندۀ اجتماع باشد.

﴿قَالَ لَهُم مُّوسَىٰٓ أَلۡقُواْ مَآ أَنتُم مُّلۡقُونَ ٤٣ فَأَلۡقَوۡاْ حِبَالَهُمۡ وَعِصِيَّهُمۡ وَقَالُواْ بِعِزَّةِ فِرۡعَوۡنَ إِنَّا لَنَحۡنُ ٱلۡغَٰلِبُونَ ٤٤ فَأَلۡقَىٰ مُوسَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلۡقَفُ مَا يَأۡفِكُونَ ٤٥ فَأُلۡقِيَ ٱلسَّحَرَةُ سَٰجِدِينَ ٤٦ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٤٧ رَبِّ مُوسَىٰ وَهَٰرُونَ ٤٨ قَالَ ءَامَنتُمۡ لَهُۥ قَبۡلَ أَنۡ ءَاذَنَ لَكُمۡۖ إِنَّهُۥ لَكَبِيرُكُمُ ٱلَّذِي عَلَّمَكُمُ ٱلسِّحۡرَ فَلَسَوۡفَ تَعۡلَمُونَۚ لَأُقَطِّعَنَّ أَيۡدِيَكُمۡ وَأَرۡجُلَكُم مِّنۡ خِلَٰفٖ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمۡ أَجۡمَعِينَ ٤٩ قَالُواْ لَا ضَيۡرَۖ إِنَّآ إِلَىٰ رَبِّنَا مُنقَلِبُونَ ٥٠ إِنَّا نَطۡمَعُ أَن يَغۡفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَٰيَٰنَآ أَن كُنَّآ أَوَّلَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٥١﴾

[الشعراء:43-51]

**ترجمه:** موسی به ایشان گفت: آنچه افکندنی هست بیفکنید(43) پس ریسمان‌ها و عصاهای خو را افکنده و گفتند: قسم به عزت فرعون که ما غلبه یافتگانیم(44) پس بدون فاصله موسی عصای خود را افکند که ناگهان آنچه را ساحران ساخته بودند فرو برد(45) پس ساحران به سجده افتادند(46) گفتند: به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم(47) پروردگار موسی و هارون(48) فرعون گفت: پیش از آنکه به شما اجازه بدهم به او ایمان آوردید! محققا او بزرگ شماست که به شما سحر آموخته به همین زودی خواهید دانست، البته بدون شک دست‌ها و پاهایتان را برعکس یکدیگر می‌برم و بی‌شک همگی‌تان را به دار می‌آویزم(49) گفتند: ضرر ندارد زیرا ما به سوی پروردگامان برمی‌گردیم (50) به راستی ما طمع داریم که پروردگارمان برای ما خطاهای ما را بیامرزد که ما اولین مؤمنان بوده‌ باشیم(51).

**نکات:** ساحران هزاران چوب و ریسمان‌ها را به هم بسته و جیوه زده بودند که باگرمی آفتاب جنبش می‌کرد و بینندگان را به هراس می‌افکند، ولی چون حق را مشاهده کردند همگی ایمان آوردند و از شکنجه و قتل فرعون نترسیدند، ولی زمان ما کسانی که سال‌ها به خیال خود خداپرست بوده‌اند به اندک چیزی از فشار و ترس دست از خدا پرستی برمی دارند، بلکه اکثر علمای دینی ما از ترس عوام حقائق دین را ابراز نمی‌دارند و برای سوء استفاده و کسب شهرت توحید حقیقی را عرضه نمی‌کنند. رسول‌خداص فرمود: «صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي إِذَا صَلُحَا صَلُحَتْ أُمَّتِي وَإِذَا فَسَدَا فَسَدَتْ أُمَّتِي. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَنْ هُمْ؟ قَالَ: الْفُقَهَاءُ وَالْأُمَرَاءُ»([[235]](#footnote-235)).

﴿وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰٓ أَنۡ أَسۡرِ بِعِبَادِيٓ إِنَّكُم مُّتَّبَعُونَ ٥٢ فَأَرۡسَلَ فِرۡعَوۡنُ فِي ٱلۡمَدَآئِنِ حَٰشِرِينَ ٥٣ إِنَّ هَٰٓؤُلَآءِ لَشِرۡذِمَةٞ قَلِيلُونَ ٥٤ وَإِنَّهُمۡ لَنَا لَغَآئِظُونَ ٥٥ وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَٰذِرُونَ ٥٦ فَأَخۡرَجۡنَٰهُم مِّن جَنَّٰتٖ وَعُيُونٖ ٥٧ وَكُنُوزٖ وَمَقَامٖ كَرِيمٖ ٥٨ كَذَٰلِكَۖ وَأَوۡرَثۡنَٰهَا بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ٥٩ فَأَتۡبَعُوهُم مُّشۡرِقِينَ ٦٠﴾ [الشعراء:52-60]

**ترجمه:** و به سوی موسی وحی نمودیم که بندگان مرا شبانه سیر بده زیرا شما تعقیب خواهید شد(52) و فرعون مأمورین جمع‌آوری به شهرها فرستاد (53) که موسی و اتباعش گروهی اندکند(54) و ایشان موجب خشم ما هستند (55) و محققاً ما همگی مسلح و آماده‌ایم(56) (خداوند فرماید:) پس ایشان را از بوستان‌ها و چشمه‌سارها بیرون راندیم(57) و از گنج‌ها و جاهای ارجمند خارج ساختیم(58) و این چنین آنها را به بنی اسرائیل به ارث دادیم(59) پس در حال دمیدن آفتاب ایشان را تعقیب کردند(60).

**نکات:** موسی÷ و اصحابش بنا شد شبانه فرار کنند زیرا در شب دشمن بی‌خبر است و ایشان را نمی‌بیند، پس موسی ایشان را اطلاع داد که شبانه وقت طلوع ماه از شهر خارج و در جای معینی جمع شوند که به طرف مشرق مصر بود و بنی اسرائیل که جمعیتی بسیار زیاد بودند حرکت کردند. و مقصود از جملۀ: ﴿فَأَتۡبَعُوهُم مُّشۡرِقِينَ﴾ ممکن است این باشد که فرعون ایشان را تعقیب کرد در حالی که به طرف شرق حرکت کردند که ﴿مُّشۡرِقِينَ﴾حال باشد از ضمیر فاعل.

﴿فَلَمَّا تَرَٰٓءَا ٱلۡجَمۡعَانِ قَالَ أَصۡحَٰبُ مُوسَىٰٓ إِنَّا لَمُدۡرَكُونَ ٦١ قَالَ كَلَّآۖ إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهۡدِينِ ٦٢ فَأَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰٓ أَنِ ٱضۡرِب بِّعَصَاكَ ٱلۡبَحۡرَۖ فَٱنفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرۡقٖ كَٱلطَّوۡدِ ٱلۡعَظِيمِ ٦٣ وَأَزۡلَفۡنَا ثَمَّ ٱلۡأٓخَرِينَ ٦٤ وَأَنجَيۡنَا مُوسَىٰ وَمَن مَّعَهُۥٓ أَجۡمَعِينَ ٦٥ ثُمَّ أَغۡرَقۡنَا ٱلۡأٓخَرِينَ ٦٦ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗۖ وَمَا كَانَ أَكۡثَرُهُم مُّؤۡمِنِينَ ٦٧ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ٦٨﴾ [الشعراء:61-68]

**ترجمه:** چون دو جماعت یکدیگر را بدیدند اصحاب موسی گفتند: بی‌گمان دستگیر خواهیم شد(61) موسی گفت: نه چنین است زیرا پروردگارم با من عنایت دارد و مرا رهبری خواهد کرد(62) پس به موسی وحی کردیم که عصایت را به دریا بزن (موسی زد) پس (دریا) بشکافت، پس هر قسمتی از آب چون کوه بزرگی شد(63) و دیگران را به آنجا نزدیک گردانیدیم(64) و موسی و هر‌که را با او بود همگی را نجات دادیم(65) سپس دیگران را غرق نمودیم(66) به راستی که در این عبرت و نشانۀ قدرتی است و بیشترشان ایمان آورنده نبودند (67) و به راستی که پروردگارت محققاً او عزیز رحیم است(68).

**نکات:** چون لشکر فرعون چند برابر زیادتر از اصحاب موسی بودند و لذا اصحاب موسی هراسیدند و از موسی چاره خواستند، از حق‌تعالی خطاب آمد که عصایت را به دریا بزن، پس چون عصا را به دریا زد، به قدرت الهی آب‌ها شکافت و راهی برای عبور اصحاب موسی نمایان شد. چون اصحاب موسی از دریا خارج شدند، لشکر فرعون وارد دریا گشتند و در میان دریا آب ایشان را احاطه و غرق نمود. و این معجزه و قدرت الهی بوده چنانکه در آیۀ: ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ﴾، تذکّر داده است.

﴿وَٱتۡلُ عَلَيۡهِمۡ نَبَأَ إِبۡرَٰهِيمَ ٦٩ إِذۡ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوۡمِهِۦ مَا تَعۡبُدُونَ ٧٠ قَالُواْ نَعۡبُدُ أَصۡنَامٗا فَنَظَلُّ لَهَا عَٰكِفِينَ ٧١ قَالَ هَلۡ يَسۡمَعُونَكُمۡ إِذۡ تَدۡعُونَ ٧٢ أَوۡ يَنفَعُونَكُمۡ أَوۡ يَضُرُّونَ ٧٣ قَالُواْ بَلۡ وَجَدۡنَآ ءَابَآءَنَا كَذَٰلِكَ يَفۡعَلُونَ ٧٤ قَالَ أَفَرَءَيۡتُم مَّا كُنتُمۡ تَعۡبُدُونَ ٧٥ أَنتُمۡ وَءَابَآؤُكُمُ ٱلۡأَقۡدَمُونَ ٧٦ فَإِنَّهُمۡ عَدُوّٞ لِّيٓ إِلَّا رَبَّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٧٧ ٱلَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهۡدِينِ ٧٨ وَٱلَّذِي هُوَ يُطۡعِمُنِي وَيَسۡقِينِ ٧٩ وَإِذَا مَرِضۡتُ فَهُوَ يَشۡفِينِ ٨٠ وَٱلَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحۡيِينِ ٨١ وَٱلَّذِيٓ أَطۡمَعُ أَن يَغۡفِرَ لِي خَطِيٓ‍َٔتِي يَوۡمَ ٱلدِّينِ ٨٢﴾ [الشعراء:69-82]

**ترجمه:** و بر ایشان خبر ابراهیم را تلاوت کن(69) هنگامی که به پدرش و قومش گفت: چه می‌پرستید؟(70) گفتند: بت‌هایی را می‌پرستیم و پیوسته برای عبادت آنها معتکفیم(71) گفت: آیا ندای شما را می‌شنوند وقتی که آنها را می‌خوانید(72) و یا سود و زیانی برای شما دارند(73) گفتند: نه بلکه پدران خود را دیده‌ایم که چنین می‌کردند(74) گفت: آیا توجه داشته‌اید که چه چیز را می‌پرستیده‌اید(75) شما و پدران گذشتۀ شما(76) که محققا آنان دشمن منند جز پروردگار جهانیان(77) آن که مرا آفریده پس او مرا رهبری می‌کند(78) و آنکه او مرا اطعام می‌کند و سیرابم می‌کند(79) و چون بیمار شوم او مرا شفا می‌دهد (80) و آن که مرا می‌میراند، سپس مرا زنده می‌کند(81) و آنکه طمع دارم روز جزاء خطای مرا برای من بیامرزد(82).

**نکات:** جملۀ: ﴿فَنَظَلُّ لَهَا عَٰكِفِينَ﴾ دلالت دارد که بت‌پرستان به کار خود افتخار داشتند و ﴿إِذۡ تَدۡعُونَ﴾ دلالت دارد که خواندن غیرخدا ایشان را به شرک کشانیده بود و دلیلشان رفتار پدرانشان بود، چنانکه در زمان ما اهل بدعت و خرافات به اباطیل خود افتخار دارند و دلیلشان همان کردارهای خرافی پدرانشان است. و در جملات: ﴿خَلَقَنِي﴾ و ﴿يَهۡدِينِ﴾ و ﴿يُطۡعِمُنِي﴾ و.... این افعال را به خدا نسبت داده، ولی بیماری را نسبت به خود داده است که فرموده: ﴿إِذَا مَرِضۡتُ﴾. و جملۀ: ﴿فَهُوَ يَشۡفِينِ﴾ دلالت دارد که شافی فقط خداست و پیامبران از خدا شفاء می‌طلبیدند. و جملۀ: ﴿…. يَغۡفِرَ لِي﴾ دلالت دارد که غفران الهی برای انتفاع حضرت احدیت نیست بلکه برای نفع بنده است.

﴿رَبِّ هَبۡ لِي حُكۡمٗا وَأَلۡحِقۡنِي بِٱلصَّٰلِحِينَ ٨٣ وَٱجۡعَل لِّي لِسَانَ صِدۡقٖ فِي ٱلۡأٓخِرِينَ ٨٤ وَٱجۡعَلۡنِي مِن وَرَثَةِ جَنَّةِ ٱلنَّعِيمِ ٨٥ وَٱغۡفِرۡ لِأَبِيٓ إِنَّهُۥ كَانَ مِنَ ٱلضَّآلِّينَ ٨٦ وَلَا تُخۡزِنِي يَوۡمَ يُبۡعَثُونَ ٨٧ يَوۡمَ لَا يَنفَعُ مَالٞ وَلَا بَنُونَ ٨٨ إِلَّا مَنۡ أَتَى ٱللَّهَ بِقَلۡبٖ سَلِيمٖ ٨٩ وَأُزۡلِفَتِ ٱلۡجَنَّةُ لِلۡمُتَّقِينَ ٩٠ وَبُرِّزَتِ ٱلۡجَحِيمُ لِلۡغَاوِينَ ٩١ وَقِيلَ لَهُمۡ أَيۡنَ مَا كُنتُمۡ تَعۡبُدُونَ ٩٢ مِن دُونِ ٱللَّهِ هَلۡ يَنصُرُونَكُمۡ أَوۡ يَنتَصِرُونَ ٩٣ فَكُبۡكِبُواْ فِيهَا هُمۡ وَٱلۡغَاوُۥنَ ٩٤ وَجُنُودُ إِبۡلِيسَ أَجۡمَعُونَ ٩٥ قَالُواْ وَهُمۡ فِيهَا يَخۡتَصِمُونَ ٩٦ تَٱللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٍ ٩٧ إِذۡ نُسَوِّيكُم بِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٩٨ وَمَآ أَضَلَّنَآ إِلَّا ٱلۡمُجۡرِمُونَ ٩٩ فَمَا لَنَا مِن شَٰفِعِينَ ١٠٠ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٖ ١٠١ فَلَوۡ أَنَّ لَنَا كَرَّةٗ فَنَكُونَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ١٠٢ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗۖ وَمَا كَانَ أَكۡثَرُهُم مُّؤۡمِنِينَ ١٠٣ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ١٠٤﴾ [الشعراء:83-104]

**ترجمه:** پروردگارا مرا حکمی عطا کن و قرین شایستگان نما(83) و نزد آیندگان نیکنامم گردان(84) و مرا از وارثان بهشت پر نعمت قرار ده(85) و پدر مرا بیامرز که از گمراهان بود(86) و روزی که مردم بر انگیخته و زنده گردند مرا خوار مکن(87) روزی که مال و فرزندان سودی ندهد(88) مگر آنکه با قلب سالم سوی خدا آمده باشد(89) و بهشت برای نیکوکاران نزدیک شود(90) و دوزخ برای گمراهان نمودار گردد(91) و به ایشان گفته شود کجایند آن چیزها که می‌پرستیدید (92) غیرخدا آیا شما را یاری می‌کنند و یا نصرت یابند(93) پس ایشان و گمراهان به رو در دوزخ افکنده شوند(94) با سپاهیان ابلیس همه یکجا(95) و ایشان در حالی که در آن خصومت می‌کنند گویند(96) به خدا قسم که ما در گمراهی آشکار بودیم(97) زیرا شما را با پروردگار جهانیان برابر می‌کردیم(98) و ما را گمراه نکردند جز بدکاران (99) پس برای ما شفیعانی نباشد(100) و نه دوست صمیمی(101) پس اگر برای ما بازگشتی به دنیا می‌بود از مؤمنین می‌شدیم(102) به راستی که در این عبرتی است و بیشترشان مؤمنین نبودند(103) و به راستی که پروردگارت البته خود عزیز رحیم است(104).

**نکات:** بندگان صالح چنان مقامی دارند که حضرت ابراهیم تقاضا از خدا می‌کند که قرین ایشان باشد. و مقصود از جملۀ ﴿وَٱجۡعَل لِّي لِسَانَ صِدۡقٖ فِي ٱلۡأٓخِرِينَ﴾ این است که در میان آیندگان خوشنام و سرمشق ایشان باشم و دعای آن جناب مستجاب شده و در میان أمم یهود و نصاری و اسلام خوشنام و مورد توجه است. بعضی از خرافاتیین دعائی به نام دعای ندبه ساخته و در آنجا با این آیه نعوذ بالله بازی کرده و در جمله‌ای می‌گویند: «وَسَأَلَكَ لِسانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ‏ فَأَجَبْتَهُ وَجَعَلْتَ ذَلِكَ عَلِيًّا»([[236]](#footnote-236))، یعنی حضرت ابراهیم از تو سؤال کرد لسان صدقی در آیندگان، و تو او را اجابت کردی و آن را علی بن ابی طالب قرار دادی!.. این اشخاص برای آنکه ارادتی به علی بن ابیطالب اظهار کنند کتاب خدا را بازیچۀ خود قرار می‌دهند!!

﴿كَذَّبَتۡ قَوۡمُ نُوحٍ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ١٠٥ إِذۡ قَالَ لَهُمۡ أَخُوهُمۡ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ ١٠٦ إِنِّي لَكُمۡ رَسُولٌ أَمِينٞ ١٠٧ فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ ١٠٨ وَمَآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ مِنۡ أَجۡرٍۖ إِنۡ أَجۡرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٠٩ فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ ١١٠﴾ [الشعراء:105-110]

**ترجمه:** قوم نوح پیامبران را تکذیب کردند(105) وقتی که برادرشان نوح به آنان گفت: چرا پرهیز نمی‌کنید(106) به تحقیق که من برای شما پیغمبر امینم (107) پس از خدا بترسید و مرا اطاعت نمایید(108) و برای رسالتم از شما مزدی نمی‌خواهم، مزد من جز بر عهدۀ پروردگار جهانیان نیست(109) پس، از خدا بترسید و مرا فرمان برید(110).

نکات: جملۀ: ﴿كَذَّبَتۡ قَوۡمُ نُوحٍ ٱلۡمُرۡسَلِينَ﴾ دلالت دارد که در زمان نوح پیامبران دیگری بوده، که ﴿ٱلۡمُرۡسَلِينَ﴾جمع آمده و ممکن است گفته شود تکذیب یک پیامبر مانند تکذیب تمام پیامبران است. و جملۀ: ﴿إِنۡ أَجۡرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾ دلالت دارد که قانون خمسی برای نوح و اولادش نبوده است. و تکرار ﴿فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ...﴾ برای تأکید است.

﴿قَالُوٓاْ أَنُؤۡمِنُ لَكَ وَٱتَّبَعَكَ ٱلۡأَرۡذَلُونَ ١١١ قَالَ وَمَا عِلۡمِي بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١١٢ إِنۡ حِسَابُهُمۡ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّيۖ لَوۡ تَشۡعُرُونَ ١١٣ وَمَآ أَنَا۠ بِطَارِدِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ١١٤ إِنۡ أَنَا۠ إِلَّا نَذِيرٞ مُّبِينٞ ١١٥﴾

[الشعراء:111-115]

**ترجمه:** قوم او گفتند: آیا ما به تو ایمان آوریم درحالی که فرومایگان و مردم پست تو را پیروی کرده‌اند(111) نوح گفت: من علمی به آنچه می‌کرده‌اند ندارم (112) حساب ایشان جز بر پروردگارم نیست اگر بفهمید(113) و من این مؤمنان را از خود نرانم و طرد نکنم(114) نیستم من جز ترسانندۀ آشکار(115).

**نکات:** جملۀ: ﴿وَٱتَّبَعَكَ ٱلۡأَرۡذَلُونَ﴾ دلالت دارد که همیشه مردم فقیر زودتر ایمان می‌آوردند و ایشان به نظر کفار، فرومایه و پست بودند، در حالی که در معنی بر عکس بوده است. و جملۀ: ﴿وَمَا عِلۡمِي بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ﴾، دلیل بر آن است که انبیاء علم غیب نداشتند. و جملۀ: ﴿إِنۡ حِسَابُهُمۡ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي﴾ دلالت دارد که حساب بندگان فقط با خدا است، پس جمله‌ای که در زیارت جامعه بافته‌اند و به امام می‌گویند: «حسابهم علیكم!» برخلاف قرآن است و صحیح نیست.

﴿قَالُواْ لَئِن لَّمۡ تَنتَهِ يَٰنُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡمَرۡجُومِينَ ١١٦ قَالَ رَبِّ إِنَّ قَوۡمِي كَذَّبُونِ ١١٧ فَٱفۡتَحۡ بَيۡنِي وَبَيۡنَهُمۡ فَتۡحٗا وَنَجِّنِي وَمَن مَّعِيَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ١١٨ فَأَنجَيۡنَٰهُ وَمَن مَّعَهُۥ فِي ٱلۡفُلۡكِ ٱلۡمَشۡحُونِ ١١٩ ثُمَّ أَغۡرَقۡنَا بَعۡدُ ٱلۡبَاقِينَ ١٢٠ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗۖ وَمَا كَانَ أَكۡثَرُهُم مُّؤۡمِنِينَ ١٢١ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ١٢٢﴾ [الشعراء:116-122]

**ترجمه:** گفتند: ای نوح اگر بس نکنی از سنگ ساران خواهی شد(116) گفت: پروردگارا قوم من مرا تکذیب کردند(117) پس حکم کن بین من و آنان حکمی و مرا با مؤمنانی که همراه منند نجات بخش(118) پس ما او و هر کس که با او در کشتی پرشده بود نجات دادیم(119) آنگاه باقی ماندگان را غرق کردیم(120) به راستی که در این عبرتی هست و بیشتر ایشان مؤمن نبودند(121) و به راستی که فقط پروردگارت عزیز رحیم است(122).

**نکات:** هر جای قرآن کلمۀ: ﴿لَأَرۡجُمَنَّكَ﴾ و یا ﴿ٱلۡمَرۡجُومِينَ﴾ ذکر شده مقصود قتل است جز سورۀ مریم که به معنی شتم است.

﴿كَذَّبَتۡ عَادٌ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ١٢٣ إِذۡ قَالَ لَهُمۡ أَخُوهُمۡ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ ١٢٤ إِنِّي لَكُمۡ رَسُولٌ أَمِينٞ ١٢٥ فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ ١٢٦ وَمَآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ مِنۡ أَجۡرٍۖ إِنۡ أَجۡرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٢٧ أَتَبۡنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ ءَايَةٗ تَعۡبَثُونَ ١٢٨ وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمۡ تَخۡلُدُونَ ١٢٩ وَإِذَا بَطَشۡتُم بَطَشۡتُمۡ جَبَّارِينَ ١٣٠ فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ ١٣١﴾ [الشعراء:123-131]

**ترجمه:** قوم عاد پیامبران را تکذیب کردند(123) هنگامی که برادرشان هود گفت: آیا تقوا پیشه نمی­کنید (124) به راستی من برای شما پیامبری خیرخواه و امینم (125) پس از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید(126) و من برای رسالتم از شما مزدی نمی‌خواهم مزد من نیست جز به عهدۀ پروردگار جهانیان (127) آیا در هر جای بلندی نشانه‌ای به بیهوده و بی‌فایده بنا می‌کنید(128) و کوشک می‌سازید گویا شما جاوید می‌مانید(129) و چون سطوت به خرج دهید(وحمله ­کنید) جبارانه سطوت می‌کنید (130) پس از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید (131).

**نکات:** ﴿رِيعٍ﴾ به مکان بلند اطلاق می‌شود، ایشان بناهای بلندی می‌ساختند برای کبوتربازی و برای اینکه مردم را ببینند و آزار برسانند. رسول خداص فرمود: «كُلُّ بِنَاءٍ يُبْنَى وَبَالٌ عَلَى صَاحِبِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا مَا لَا بُدَّ مِنْه‏»([[237]](#footnote-237)). یعنی: «هر بنایی که ساخته شود وبال بر صاحب آن می‌باشد در روز قیامت جز بنائی که محل احتیاج باشد.» در حدیث آمده که روزی رسول خداص قبه‌ای بلند و کاخ رفیعی بدید و او را خوش نیامد و فرمود: ما هذه؟ و چون صاحب بنا خدمت حضرت رسید، حضرت از او روی بگردانید و او فهمید و رفت با زمین یکسان کرد. و رسول خداص پیوسته در دعا می‌فرمود: «اللَّهُمَّ ارْزُقْ مُحَمَّداً وَآلَ مُحَمَّدٍ وَمَنْ أَحَبَّ مُحَمَّداً وَآلَ مُحَمَّدٍ الْعَفَافَ وَالْكَفَافَ وَارْزُقْ مَنْ أَبْغَضَ مُحَمَّداً وَآلَ مُحَمَّدٍ الْمَالَ وَالْوَلَد»**([[238]](#footnote-238))**. یعنی: «خداوندا، روزی محمد و آل محمد و آنکه محمد و آل محمد را دوست دارد پاکدامنی و کفاف کن و آن کس که محمد و آل محمد را دشمن دارد کثرت مال و فرزند ده.»

﴿وَٱتَّقُواْ ٱلَّذِيٓ أَمَدَّكُم بِمَا تَعۡلَمُونَ ١٣٢ أَمَدَّكُم بِأَنۡعَٰمٖ وَبَنِينَ ١٣٣ وَجَنَّٰتٖ وَعُيُونٍ ١٣٤ إِنِّيٓ أَخَافُ عَلَيۡكُمۡ عَذَابَ يَوۡمٍ عَظِيمٖ ١٣٥ قَالُواْ سَوَآءٌ عَلَيۡنَآ أَوَعَظۡتَ أَمۡ لَمۡ تَكُن مِّنَ ٱلۡوَٰعِظِينَ ١٣٦ إِنۡ هَٰذَآ إِلَّا خُلُقُ ٱلۡأَوَّلِينَ ١٣٧ وَمَا نَحۡنُ بِمُعَذَّبِينَ ١٣٨ فَكَذَّبُوهُ فَأَهۡلَكۡنَٰهُمۡۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗۖ وَمَا كَانَ أَكۡثَرُهُم مُّؤۡمِنِينَ ١٣٩ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ١٤٠﴾

[الشعراء:132-140]

**ترجمه:** از آنکه شما را به آنچه می‌دانید کمک داده بترسید (132) شما را به چهار پایان و فرزندان مدد داده(133) و به بوستان‌ها و چشمه‌سارها(134) به راستی که من بر شما از عذاب روز بزرگی می‌ترسم(135) گفتند: بر ما یکسان است چه ما را پند دهی و یا از پنددهندگان نباشی(136) این (پرستش غیر خدا) جز رفتار گذشتگان نیست(137) و ما معذَّب نخواهیم شد(138) پس او را تکذیب کردند که هلاکشان کردیم به راستی که در این قصه عبرتی است و اکثر ایشان اهل ایمان نبودند(139) و به راستی که فقط پروردگارت عزیز رحیم است (140).

**نکات:** قصۀ قوم عاد در سورۀ اعراف و هود و آیات دیگر ذکر شده و معلوم می‌شود دارای حشم و زراعت‌های بسیار بودند. و مقصود ایشان از جملۀ: ﴿إِنۡ هَٰذَآ إِلَّا خُلُقُ ٱلۡأَوَّلِينَ﴾، تقلید از گذشتگان بوده، خدا در این گفتار ذمّشان نموده است. و جملۀ: ﴿وَمَا نَحۡنُ بِمُعَذَّبِينَ﴾، دلالت دارد بر غرور ایشان. و هلاکت ایشان به­ وسیلۀ باد صرصر بود.

﴿كَذَّبَتۡ ثَمُودُ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ١٤١ إِذۡ قَالَ لَهُمۡ أَخُوهُمۡ صَٰلِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ ١٤٢ إِنِّي لَكُمۡ رَسُولٌ أَمِينٞ ١٤٣ فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ ١٤٤ وَمَآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ مِنۡ أَجۡرٍۖ إِنۡ أَجۡرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٤٥ أَتُتۡرَكُونَ فِي مَا هَٰهُنَآ ءَامِنِينَ ١٤٦ فِي جَنَّٰتٖ وَعُيُونٖ ١٤٧ وَزُرُوعٖ وَنَخۡلٖ طَلۡعُهَا هَضِيمٞ ١٤٨ وَتَنۡحِتُونَ مِنَ ٱلۡجِبَالِ بُيُوتٗا فَٰرِهِينَ ١٤٩ فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ ١٥٠ وَلَا تُطِيعُوٓاْ أَمۡرَ ٱلۡمُسۡرِفِينَ ١٥١ ٱلَّذِينَ يُفۡسِدُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا يُصۡلِحُونَ ١٥٢﴾ [الشعراء:141-152]

**ترجمه:** قوم ثمود پیغمبران را تکذیب کردند(141) آنگاه که برادرشان صالح به ایشان گفت: آیا پرهیز نمی‌کنید(142) به راستی که من برای شما رسولی امین می‌باشم(143) پس، از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید(144) و من بر رسالتم مزدی نمی‌خواهم، نیست مزد من مگر بر عهدۀ پروردگار جهانیان(145) آیا در آنچه اینجا هست در حال امن رها خواهید بود(146) در میان باغ‌ها و چشمه‌ سارها (147) و زراعت‌ها و نخلستان‌ها که شکوفه‌های لطیف دارد(148) و از کوه‌ها خانه‌ها می‌تراشید درحالی که ماهر و خوشحالید (149) پس، از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید(150) و فرمان اسراف‌گران را اطاعت مکنید(151) آنان که در زمین فساد می‌کنند و به اصلاح نمی‌پردازند(152).

**نکات:** باز در این آیات ﴿ٱلۡمُرۡسَلِينَ﴾ جمع آمده به اعتبار اینکه تکذیب یک نفر رسول تکذیب همۀ مرسلین است و خدا صالح را برادر ایشان خوانده به اعتبار اینکه برادر خیرخواه برادر است و بدین جهت باید زودتر سخن او را بپذیرند. و مقصود از جملۀ: ﴿أَتُتۡرَكُونَ....﴾ بی‌اعتباری دنیاست. و جملۀ: ﴿وَلَا تُطِيعُوٓاْ أَمۡرَ ٱلۡمُسۡرِفِينَ﴾دلالت دارد که از کسانی که دعوت به شرک و عصیان می­کنند نباید اطاعت کرد و همچنین دلالت دارد که زمامدار نباید از مسرفین در بیت المال باشد که در بیت المال خیلی باید دقت شود حتی در چیزهای خیلی جزئی چون برق، صندلی، کاغذ و قلم؛ و از جمله نامه‌های حضرت امیر به کارمندانش این بود که: «أَدِقُّوا أَقْلَامَكُمْ وَقَارِبُوا بَيْنَ سُطُورِكُمْ وَاحْذِفُوا عَنِّي فُضُولَكُمْ وَاقْصِدُوا قَصْدَ الْـمَعَانِي وَإِيَّاكُمْ وَالْإِكْثَارَ فَإِنَّ أَمْوَالَ الْـمُسْلِمِينَ لَا تَحْتَمِلُ الْإِضْرَار»([[239]](#footnote-239)). یعنی: «قلم‌های خود را نازک و ریز کنید و بین سطرها را نزدیک به هم گیرید و زیادتی کلمات را حذف کنید (عبارت پردازی‌های غیرضروری نکنید) و مقاصد و منظورها را در نظر بگیرید و برحذر باشید از پر نویسی زیرا که اموال مسلمین تحمل چنین خساراتی را ندارد.» و مکاتبات رسول خداص موجز و مختصر بود، مثلا ضمن یکی از نامه‌های آن حضرت که به سلطان ایران نوشته، آمده است: «أَسْلِمْ تَسْلَمْ فَإِنْ أَبَیْتَ فَعَلَیْكَ إِثْمُ الـمَجُوسِ»([[240]](#footnote-240)). یعنی: «اسلام بیاور تا سالم بمانی و گرنه گناه مردم به گردن تو خواهد بود.» بنابراین جایی که در کاغذ، قلم و نوشتن چنین باشد در سایر اموال معلوم است چگونه باید دقت شود.

﴿قَالُوٓاْ إِنَّمَآ أَنتَ مِنَ ٱلۡمُسَحَّرِينَ ١٥٣ مَآ أَنتَ إِلَّا بَشَرٞ مِّثۡلُنَا فَأۡتِ بِ‍َٔايَةٍ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ١٥٤ قَالَ هَٰذِهِۦ نَاقَةٞ لَّهَا شِرۡبٞ وَلَكُمۡ شِرۡبُ يَوۡمٖ مَّعۡلُومٖ ١٥٥ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوٓءٖ فَيَأۡخُذَكُمۡ عَذَابُ يَوۡمٍ عَظِيمٖ ١٥٦ فَعَقَرُوهَا فَأَصۡبَحُواْ نَٰدِمِينَ ١٥٧ فَأَخَذَهُمُ ٱلۡعَذَابُۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗۖ وَمَا كَانَ أَكۡثَرُهُم مُّؤۡمِنِينَ ١٥٨ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ١٥٩﴾

[الشعراء:153-159]

**ترجمه:** گفتند: همانا تو سحر شده و از جادوزدگانی(153) تو جز بشری مانند ما نیستی اگر راست می‌گویی معجزه‌ای بیاور(154) گفت: این ماده­شری است، وی را آبخوری و شما را آبخور روز معینی است (نوبتی آب از آن او و نوبتی ازبرای شما) (155) آزاری به او نرسانید که عذاب روز بزرگی شما را گرفتار می‌کند(156) پس آن را پی کردند و پشیمان گردیدند(157) پس عذاب إلهی ایشان را گرفت، به راستی که در این قصه آیتی است و اکثر ایشان ایمان آورنده نبودند(158) و به راستی که پروردگارت همو عزیر ورحیم است(159).

**نکات:** در این آیات مانند آیات دیگری که در قصۀ حضرت صالح آمده نسبتِ عقر را به تمام قوم ثمود داده با اینکه پی کننده دو نفر بودند برای اینکه سایرین یا راضی بودند و یا ساکت! حضرت علی در خطبۀ 192 نهج البلاغه فرموده: «إِنَّمَا عَقَرَ نَاقَةَ ثَمُودَ رَجُلٌ وَاحِدٌ فَأَصَابَهُمُ الْعَذَابُ بِنِيَّاتِهِمْ فِي عَقْرِه»، یعنی: «آن ناقه را یک نفر کشت، ولی خدا همه را عذاب نمود، چون دیگران به این کشتن راضی بودند.» ﴿وَمَا كَانَ أَكۡثَرُهُم مُّؤۡمِنِينَ﴾ مکرر شده برای اینکه قاری بداند در هر أمّتی مردم بی‌ایمان بیشتر بوده‌اند.

﴿كَذَّبَتۡ قَوۡمُ لُوطٍ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ١٦٠ إِذۡ قَالَ لَهُمۡ أَخُوهُمۡ لُوطٌ أَلَا تَتَّقُونَ ١٦١ إِنِّي لَكُمۡ رَسُولٌ أَمِينٞ ١٦٢ فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ ١٦٣ وَمَآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ مِنۡ أَجۡرٍۖ إِنۡ أَجۡرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٦٤ أَتَأۡتُونَ ٱلذُّكۡرَانَ مِنَ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٦٥ وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمۡ رَبُّكُم مِّنۡ أَزۡوَٰجِكُمۚ بَلۡ أَنتُمۡ قَوۡمٌ عَادُونَ ١٦٦ قَالُواْ لَئِن لَّمۡ تَنتَهِ يَٰلُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡمُخۡرَجِينَ ١٦٧ قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُم مِّنَ ٱلۡقَالِينَ ١٦٨ رَبِّ نَجِّنِي وَأَهۡلِي مِمَّا يَعۡمَلُونَ ١٦٩ فَنَجَّيۡنَٰهُ وَأَهۡلَهُۥٓ أَجۡمَعِينَ ١٧٠ إِلَّا عَجُوزٗا فِي ٱلۡغَٰبِرِينَ ١٧١ ثُمَّ دَمَّرۡنَا ٱلۡأٓخَرِينَ ١٧٢ وَأَمۡطَرۡنَا عَلَيۡهِم مَّطَرٗاۖ فَسَآءَ مَطَرُ ٱلۡمُنذَرِينَ ١٧٣ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗۖ وَمَا كَانَ أَكۡثَرُهُم مُّؤۡمِنِينَ ١٧٤ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ١٧٥﴾ [الشعراء:160-175]

**ترجمه:** قوم لوط پیغمبران را تکذیب کردند(160) وقتی که برادرشان لوط به ایشان گفت: چرا پرهیز نمی‌کنید(161) به راستی که من برای شما پیامبر خیرخواه امینم (162) پس، از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید(163) و من از شما مزدی برای رسالتم درخواست نمی‌کنم مزد من نیست مگر بر عهدۀ پروردگار جهانیان(164) چرا از میان جهانیان، شما به مردان رو می‌آورید(165) و همسرانی که خدا برای شما آورده وامی­گذارید بلکه شما قومی هستید که از حد گذرنده‌اید(166) گفتند: ای لوط اگر بس نکنی البته از تبعید و اخراج شدگان خواهی شد(167) لوط گفت: من عمل شما را به شدت دشمن دارم(168) پروردگارا من و کسانم را از شئامت عمل ایشان نجات بخش(169) پس او و کسانش همگی را نجات دادیم(170) جز پیره‌زنی که درزمرۀ باقی ماندگان بود (171) سپس دیگران را هلاک کردیم(172) و بارانی شدید(از سجّیل) برآنان باراندیم پس باران بیم‌شدگان بد بود(173) به راستی که در آن عبرتی است و بیشترشان ایمان‌آور نبودند(174) و به راستی که پروردگارت همو عزیز رحیم است (175).

**نکات:** قوم لوط همان اهل مؤتفکات و اهل بلاد سدوم می‌باشند که مفصل احوال ایشان را قبلا ذکر کردیم. و مقصود از جملۀ: ﴿عَجُوزٗا فِي ٱلۡغَٰبِرِينَ﴾، زن حضرت لوط می‌باشد، زیرا راضی به عمل قوم بود و می‌گفت من راضیم هرچه بر سر قوم آید بر سر من نیز بیاید. و مقصود از ﴿مَّطَرٗا﴾ همان سنگ باران است. و ایمان آورندگان به حضرت لوط دو دختر و دو داماد او فقط بودند. و عذاب قوم فرو رفتن به زمین و زیر و رو شدن شهرستان بود که در همان انقلاب سنگ باران شدند و یا پس از انقلاب شهرستان سنگ باران شدند.

﴿كَذَّبَ أَصۡحَٰبُ لۡ‍َٔيۡكَةِ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ١٧٦ إِذۡ قَالَ لَهُمۡ شُعَيۡبٌ أَلَا تَتَّقُونَ ١٧٧ إِنِّي لَكُمۡ رَسُولٌ أَمِينٞ ١٧٨ فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ ١٧٩ وَمَآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ مِنۡ أَجۡرٍۖ إِنۡ أَجۡرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٨٠﴾ [الشعراء:176-180]

**ترجمه:** مردم بیشه پیامبران را تکذیب کردند(176) هنگامی که شعیب به ایشان گفت: چرا پرهیز نمی‌کنید(177) به راستی که من برای شما پیامبری امین هستم (178) پس، از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید(179) و من از شما برای رسالتم مزدی نمی‌خواهم، نیست مزد من جز به عهدۀ پروردگار جهان(180).

**نکات: «ایکه»** به معنی بیشه است، و آن سرزمینی است که دارای درخت باشد شبیه به جنگل. حق‌تعالی پیامبرانی را که نام برده از قول تمامشان نقل کرده که اجر و مزد نمی‌خواهیم مگر از خدا. بنابراین دین انبیاء دین مساوات بوده، تبعیض نژادی در أدیان إلهی نیست و از اموال مردم به عنوان مزد رسالت حقی برای اولادشان نگرفتند و چیزی به عنوان عُشر و یا خُمس قرار ندادند. معلوم می‌شود قانون خمس از قوانین إلهی نبوده و مردم به دین افزوده‌اند!

﴿أَوۡفُواْ ٱلۡكَيۡلَ وَلَا تَكُونُواْ مِنَ ٱلۡمُخۡسِرِينَ ١٨١ وَزِنُواْ بِٱلۡقِسۡطَاسِ ٱلۡمُسۡتَقِيمِ ١٨٢ وَلَا تَبۡخَسُواْ ٱلنَّاسَ أَشۡيَآءَهُمۡ وَلَا تَعۡثَوۡاْ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُفۡسِدِينَ ١٨٣ وَٱتَّقُواْ ٱلَّذِي خَلَقَكُمۡ وَٱلۡجِبِلَّةَ ٱلۡأَوَّلِينَ ١٨٤ قَالُوٓاْ إِنَّمَآ أَنتَ مِنَ ٱلۡمُسَحَّرِينَ ١٨٥ وَمَآ أَنتَ إِلَّا بَشَرٞ مِّثۡلُنَا وَإِن نَّظُنُّكَ لَمِنَ ٱلۡكَٰذِبِينَ ١٨٦ فَأَسۡقِطۡ عَلَيۡنَا كِسَفٗا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ١٨٧ قَالَ رَبِّيٓ أَعۡلَمُ بِمَا تَعۡمَلُونَ ١٨٨ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمۡ عَذَابُ يَوۡمِ ٱلظُّلَّةِۚ إِنَّهُۥ كَانَ عَذَابَ يَوۡمٍ عَظِيمٍ ١٨٩ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗۖ وَمَا كَانَ أَكۡثَرُهُم مُّؤۡمِنِينَ ١٩٠ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ١٩١﴾

[الشعراء:181-191]

**ترجمه:** پیمانه را تمام بدهید و کم بده نباشید(181) و با ترازوی صحیح وزن نمایید(182) و چیزهای مردم را کم مدهید و در این سرزمین به فساد مکوشید (183) و از آن­کسی که شما و مردم گذشته را آفرید بترسید(184) گفتند: همانا تو از سحرشدگانی(185) و تو جز بشری مانند ما نیستی و ما تو را دروغگو می‌پنداریم(186) اگر از راستگویانی پاره‌ای از آسمان را بر سر ما بیفکن(187) شعیب گفت: پروردگار من داناتر است به اعمالی که بجا می‌آورید(188) پس تکذیبش کردند و عذاب روز ابر آتش بار ایشان را گرفت بی‌گمان آن، عذاب روز بزرگی بود(189) به راستی که در این عبرتی هست و بیشترشان ایمان آور نبودند(190) و به راستی که پروردگار تو همو نیرومند رحیم است(191).

**نکات:** جملۀ: ﴿وَمَآ أَنتَ إِلَّا بَشَرٞ مِّثۡلُنَا﴾، که همۀ کفار در مقابل انبیاء گفته‌اند، دلالت دارد که کفار مایل بودند که پیغمبرشان بشری مانند سایرین نباشد چنانکه زمان ما نیز چنین است. و لذا برای رسول و اوصیاء او صفاتی قایلند که در سایر افراد قائل نیستند از قبیل اینکه سایه ندارند و یا غیب می‌دانند و یا وسیله و واسطۀ دعا است و باید آنها را خوانده عبادت کرد که تمام اینها باطل و نظریۀ مستکبرین است که می‌خواهند مطیع بشری مانند خود نباشند. و ﴿يَوۡمِ ٱلظُّلَّةِ﴾ این است که خدا هوا را برای قوم شعیب گرم کرد در هفت روز، پس قوم از شدت گرما برهنه و از خانه خارج شده و در زیر سایۀ ابری جمع شدند، سپس آن ابر بر سر آنان آتش بارانید و بد روزی گردید([[241]](#footnote-241)).

﴿وَإِنَّهُۥ لَتَنزِيلُ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٩٢ نَزَلَ بِهِ ٱلرُّوحُ ٱلۡأَمِينُ ١٩٣ عَلَىٰ قَلۡبِكَ لِتَكُونَ مِنَ ٱلۡمُنذِرِينَ ١٩٤ بِلِسَانٍ عَرَبِيّٖ مُّبِينٖ ١٩٥ وَإِنَّهُۥ لَفِي زُبُرِ ٱلۡأَوَّلِينَ ١٩٦ أَوَ لَمۡ يَكُن لَّهُمۡ ءَايَةً أَن يَعۡلَمَهُۥ عُلَمَٰٓؤُاْ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ١٩٧﴾ [الشعراء:192-197]

**ترجمه:** و به راستی که این قرآن نازل شدۀ پروردگار جهانیان است(192) روح الأمین (جبرئیل) آن را نازل نموده است(193) بر قلب تو که از ترسانندگان باشی(194) به زبان عربی روشن(195) و به راستی که این وصف قرآن در کتب گذشتگان هست(196) آیا برای ایشان نشانه‌ای نیست که علمای بنی اسرائیل از آن اطلاع دارند (197).

**نکات:** جبرئیل را ﴿ٱلرُّوحُ ٱلۡأَمِينُ﴾ خوانده برای آنکه **اولاً**: خلقت او لطیف مانند روح است. و **ثانیاً**: دارای امانت است و وحی را بدون کم و زیاد به انبیاء می‌رساند. و جملۀ ﴿عَلَىٰ قَلۡبِكَ﴾ دلالت دارد که قرآن برای محمدص دلنشین است و او را در دل نگه می‌دارد و از کم و زیاد شدن حفظ می‌کند. و ضمیر: ﴿وَإِنَّهُۥ لَفِي زُبُرِ ٱلۡأَوَّلِينَ﴾ محتمل است به قرآن بر گردد و ممکن است به محمد و یا به مذکور در این آیات برگردد. و خدا در اینجا علم علمای بنی اسرائیل را آیه و نشانۀ صحت مطالب قرآن قرار داده، بنابراین آیۀ 43 سورۀ رعد که فرموده: ﴿وَمَنۡ عِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلۡكِتَٰبِ﴾ مربوط است به همین شهادت علمای اهل کتاب که به صحت مطالب قرآن و رسالت محمد گواهی و شهادت دادند. ابن عباس گوید: سبب نزول این آیات شهادت علمای یهود مدینه بود به صدق محمدص، در زمانی که حضرتش در مکّه بود([[242]](#footnote-242)).

﴿وَلَوۡ نَزَّلۡنَٰهُ عَلَىٰ بَعۡضِ ٱلۡأَعۡجَمِينَ ١٩٨ فَقَرَأَهُۥ عَلَيۡهِم مَّا كَانُواْ بِهِۦ مُؤۡمِنِينَ ١٩٩ كَذَٰلِكَ سَلَكۡنَٰهُ فِي قُلُوبِ ٱلۡمُجۡرِمِينَ ٢٠٠ لَا يُؤۡمِنُونَ بِهِۦ حَتَّىٰ يَرَوُاْ ٱلۡعَذَابَ ٱلۡأَلِيمَ ٢٠١ فَيَأۡتِيَهُم بَغۡتَةٗ وَهُمۡ لَا يَشۡعُرُونَ ٢٠٢ فَيَقُولُواْ هَلۡ نَحۡنُ مُنظَرُونَ ٢٠٣ أَفَبِعَذَابِنَا يَسۡتَعۡجِلُونَ ٢٠٤ أَفَرَءَيۡتَ إِن مَّتَّعۡنَٰهُمۡ سِنِينَ ٢٠٥ ثُمَّ جَآءَهُم مَّا كَانُواْ يُوعَدُونَ ٢٠٦ مَآ أَغۡنَىٰ عَنۡهُم مَّا كَانُواْ يُمَتَّعُونَ ٢٠٧﴾ [الشعراء:198-207]

**ترجمه:** و اگر این قرآن را به بعضی از اعجمان نازل کرده بودیم(198) که برای ایشان قرائت می­کرد، به آن ایمان نمی­آوردند(199) بدین گونه آن را در دلهای تبه‌کاران درآوردیم (200) ایمان به آن نمی‌آورند تا عذاب ألم انگیز را ببینند(201) که ناگهانی عذاب بر آنان وارد شود در حالی که بی‌خبر باشند(202) پس بگویند: آیا مهلتمان می‌دهند(203) پس(بااینحال) آیا عذاب مارا با شتاب می­خواهند؟ (204) آیا توجه داری که اگر سال‌ها بهره‌مندشان سازیم (205) سپس آنچه از عذاب به آنها وعده داده شده به سویشان آید(206) آن نعمت‌ها و بهره‌ها کاری برایشان نسازد و ایشان را بی‌نیاز نگرداند(207).

**نکات:** أعجم و عَجماء به حیوانی می‌گویند که زبان بسته باشد و یا انسانی که در زبانش لکنت باشد. و عجم گفته می‌شود به هر‌کس که زبان عربی فصیح را نداند. و أعجم مبالغۀ در عجم می‌باشد. و مقصود از ﴿وَلَوۡ نَزَّلۡنَٰهُ...﴾ این است که اگر قرآن را به یک نفر اعجمی نازل می‌کردیم و یا به دهان حیوانی می‌گذاشتیم که چنین کلام فصیحی را بخواند با اینکه اعجاز بیشتری در آن بود باز ایشان به عناد پرداخته و ایمان نمی‌آوردند. و ممکن است بگوییم اگر این قرآن را بر زبان عجم و غیرعربی نازل می‌کردیم مشرکین عرب آنرا درک نمی‌کردند و برای تکبر و خود پسندی به آن ایمان نمی‌آوردند، اما عربی نازل کردیم که ایشان بفهمند و عذری نداشته باشند و اگر ایمان به آن نیاورند و مردم غیر عرب ایمان بیاورند معلوم می‌شود که ایشان افضل از عرب می‌باشند، ولی معنی اول ظاهرتر است.

﴿وَمَآ أَهۡلَكۡنَا مِن قَرۡيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنذِرُونَ ٢٠٨ ذِكۡرَىٰ وَمَا كُنَّا ظَٰلِمِينَ ٢٠٩ وَمَا تَنَزَّلَتۡ بِهِ ٱلشَّيَٰطِينُ ٢١٠ وَمَا يَنۢبَغِي لَهُمۡ وَمَا يَسۡتَطِيعُونَ ٢١١ إِنَّهُمۡ عَنِ ٱلسَّمۡعِ لَمَعۡزُولُونَ ٢١٢﴾

[الشعراء:208-212]

**ترجمه:** و هیچ قریه‌ای را هلاک نکردیم مگر اینکه ترسانندگانی داشتند (و حجت بر ایشان تمام شد)(208) تا تذکری باشد و ما ستمگر نبوده‌ایم(209) و شیاطین آن را نازل نکرده‌اند(210) و سزاوار ایشان نبود و نمی‌توانستند(211) زیرا شیاطین از شنیدن وحی برکنارند(212).

**نکات:** چون مشرکین قریش گفتند: این قرآن را شیاطین به محمد نازل کرده‌اند مانند کاهنان که شیاطین بر آنان نازل می‌شدند و اخبار پنهانی را برایشان می‌آوردند، خدا در اینجا فرموده: خیر این قرآن هدایت الهی است و شیاطین از وحی الهی برکنارند و سزاوار ایشان ارشاد مردم نیست زیرا خود گمراهند. باید دانست وحی رحمانی با القاء شیطانی فرق دارد، إلقاءات شیاطین همه اوهام، خیالات، گمراهی، فتنه و فساد است. چنانکه در مثنوی منطقی گفته‌ام:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وحی شیطانی ز رحمانی جداست |  | وحی رحمانی خصوص أنبیاست |
| وحی شیطانی بود از جوکیان |  | همچو وحی شاعران و کاهنان |
| وحی رحمانی همه نور حق است |  | وحی شیطانی نصیب احمق است |
| وحی رحمانی همه علم و هدی است |  | وحی شیطانی همه وهم وهوی است |

﴿فَلَا تَدۡعُ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ فَتَكُونَ مِنَ ٱلۡمُعَذَّبِينَ ٢١٣ وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ ٢١٤ وَٱخۡفِضۡ جَنَاحَكَ لِمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٢١٥ فَإِنۡ عَصَوۡكَ فَقُلۡ إِنِّي بَرِيٓءٞ مِّمَّا تَعۡمَلُونَ ٢١٦﴾ [الشعراء:213-216]

**ترجمه:** با خدای کامل الذات و الصفات ملجأ دیگری را مخوان که از عذاب شدگان خواهی بود(213) و خویشان نزدیکترت را بترسان(214) و برای مؤمنانی که پیرویت کرده‌اند بال خود را فرودآر (ملایمت کن و متواضع باش) (215) پس، اگر نافرمانیت کردند بگو من از اعمالی که می‌کنید بیزارم(216).

**نکات:** جملۀ: ﴿فَلَا تَدۡعُ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ...﴾ دلالت دارد که غیرخدا را در حوائج و گرفتاریها نباید خواند و گرنه مورد عذاب الهی خواهد بود نه انبیاء، نه اولیاء و نه غیر ایشان را، مگر مردم زندۀ حاضری که برای تعاون باید خوانده شوند. پس مقصود از ﴿إِلَٰهًا ءَاخَرَ﴾، آن مدعوّ غیبی خیالی است که مشرکان در نظر داشتند و در زمان ما نیز بسیاری از افراد، انبیاء و اولیاء را می‌خوانند و از ایشان حاجت می­طلبند و به خیال خود آنان را حاضر و ناظر دانسته و مشرک می‌شوند. و چون آیۀ: ﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ﴾ نازل گردید رسول خداص خویشان خود را دعوت کرد به خانۀ ابوطالب و ایشان چهل نفر شدند، پس گوسفندی ذبح نمود با نان گندم و شیر حاضر نمود و فرمود: بخورید بنام خدا؛ بسم الله، و ایشان ده نفر ده نفر خوردند تا سیر شدند و چون طعام کمتر از چهل نفر برای چهل نفر کفایت کرد، ابو لهب گفت: «هذا ما أسحرکم به الرجل» یعنی: محمد به این طعام إعمال سحر نموده. رسول خداص چون سخن ابو لهب را شنید، آن روز سخنی نفرمود([[243]](#footnote-243)). روز دیگر ایشان را دعوت کرد و به مانند روز اول ایشان را إطعام نمود، سپس فرمود: ای بنی عبدالمطلب، خدا مرا رسالت عطا کرده بسوی تمام خلق، خصوصا برای شما و فرموده: ﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ﴾، و من شما را دعوت می‌کنم به دو کلمه که بر زبان سبک و در میزان سنگین است با این دو کلمه شما سلطنت بر عرب و عجم خواهید کرد و همه مطیع شما شوند، به اضافه با این دو کلمه اهل بهشت خواهید شد و از دوزخ رها خواهید بود، آن دو کلمه شهادت به «أن لا اله إلا الله وأن محمدا رسول الله» است، پس هرکه مرا إجابت کند و مرا در این قیام یاری نماید برادر و وزیر و وارث و جانشین من بر اهلم خواهد بود و فرمود: «إِنِّي نَذِیرٌ لَكُمْ بَینَ یَدَيْ عَذَابٍ شَدِیدٍ»([[244]](#footnote-244)). پس کسی از ایشان جواب نداد جز علی ابن ابی‌طالب([[245]](#footnote-245)). و در خبر دیگر آمده که چون این آیه نازل شد، رسول خداص ایشان را جمع کرد و فرمود: «يَا بَنِي هَاشِم يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَيَا بَنِي عَبْدِ مَنَافٍ، یا فَاطِمَة بِنْت رَسُول اللهِ، یا عَبَّاسُ بِنْ عَبدُالمُطَلِب، یَا صَفِیَة عَمَّةُ رَسُولِ اللهِ؛ اِفْتَدَوْا أَنْفُسَكُمْ مِنْ النَّارِ فَإِنّي لاَ أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللهِ شَيْئًا»([[246]](#footnote-246)). یعنی: «ای فامیل من، ای فاطمه دختر رسول خدا، و ای عباس بن عبدالمطلب، و ای صفیه عمۀ رسول خدا، خودتان را از آتش دوزخ نجات دهید زیرا که من به درد شما نخواهم خورد و از شما در مقابل خدا دفاع نتوانم کرد.» و در خبر دیگر است که به فاطمه فرمود: «یا فَاطِمَة، اِعْمَلِي لِنَفْسِكِ فَإِنَّي لَا أُغْنِي عَنْكِ مِنَ اللهِ شَیئًا»([[247]](#footnote-247)). یعنی: «ای فاطمه برای خود عمل کن که من از طرف خدا برای تو کافی نیستم و تو را بی‌نیاز نکنم.» و در خبر دیگر است که چون آیۀ فوق نازل شد، رسول خداص بالای کوه صفا رفت و ندا در داد، چون قریش شنیدند همه جمع شدند و گفتند: چه باشد؟ فرمود: اگر من شما را خبر دهم که دشمنی در وقت صبح و یا شام بر سر شما خواهد آمد مرا تصدیق می‌کنید؟ گفتند: آری، فرمود: «فَإِنَّي نَذِیرٌ لَكُمْ بَینَ یَدَي عَذَابٍ شَدِیدٍ». ابو لهب گفت: «تبًّا لَكَ»، آیا برای همین ما را دعوت کردی! و لذا سورۀ تبت نازل گردید([[248]](#footnote-248)). البته می‌توان گفت: این اخبار مورد قبول است و رسول خداص بیشتر از اینها ایشان را خوانده است. ولی تأسف اینست که با اینکه رسول خداص به فاطمه فرموده: عمل کن و به امید من مباش، باز عده‌ای از مدعیان اسلام دل خود را به اخبار کذابین و گویندگان دکاندار خوش کرده‌اند و به امید اولاد همان رسولند، نه معتقدات خود را مطابق کتاب خدا نموده و نه عمل به کتاب الهی کردند.

**جملۀ:** ﴿وَٱخۡفِضۡ جَنَاحَكَ...﴾ دلالت دارد که پیامبرص در برابر مؤمنین نهایت تواضع را داشته است. و از ابوذر نقل شده که؛ «كَانَ رَسُولُ اللهِ ص يَجْلِسُ بَيْنَ ظَهْرَانَيْ أَصْحَابِهِ فَيَجِي‏ءُ الْغَرِيبُ فَلَا يَدْرِي أَيُّهُمْ هُوَ حَتَّى يَسْأَلَ»([[249]](#footnote-249)). یعنی: «رسول خداص در میان اصحاب خود می‌نشست پس ناگاه می‌شد که غریبی می‌آمد و نمی‌دانست کدامیک از ایشان پیغمبر است»، یعنی مجلس آن حضرت صدر و ذیل نداشت.

﴿وَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱلۡعَزِيزِ ٱلرَّحِيمِ ٢١٧ ٱلَّذِي يَرَىٰكَ حِينَ تَقُومُ ٢١٨ وَتَقَلُّبَكَ فِي ٱلسَّٰجِدِينَ ٢١٩ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ٢٢٠﴾ [الشعراء:217-220]

**ترجمه:** و به خدای عزیز رحیم توکل کن(217) آنکه تورا وقت قیامت (که بر می‌خیزی) می‌بیند(218) و گردشت را میان سجده‌کنان (می‌بیند) (219) به راستی که اوست شنوای دانا(220).

**نکات:** و چون در آیات 214 به بعد حق‌تعالی وظیفۀ رسول خود را نسبت به خویشانش و نسبت به پیروانش معلوم نمود، در این آیات به او تذکر می‌دهد که باید به هیچ کس توجه نداشته باشی و فقط بر خدا توکل کنی، زیرا خداست که از احوال تو مطلع است و قیام تو را برای نماز شب می‌بیند و چون میان اصحابت گردش می‌کنی او مطلع است. و در خبر آمده که چون وجوب نماز شب از مؤمنین برداشته شد، رسول خداص شبانه به اصحاب خود سرکشی می‌کرد تا ببیند ایشان در خوابند یا در عبادت، پس می‌آمد و اصحاب خود را در رکوع، سجود و قرائت قرآن می‌دید، بسیار خرسند می‌شد، زیرا زمزمه و دمدمۀ اصحابش در تاریکی شب برای راز و نیاز با خدا مانند کندوی عسل بود([[250]](#footnote-250)). مخفی نماند ظاهر آیه چنان است که ذکر شد. ولی بعضی از مفسرین وجوه ناپسندی که برخلاف ظاهرآیه است نوشته‌اند وحتی آن وجوه ضد سایر آیات قرآن است از آن جمله نوشته‌اند که معنی ﴿تَقَلُّبَكَ...﴾ این است که تو در نماز و سجده توجه به اصحاب خود داری و چشمانت را به سوی ایشان می‌گردانی و یا از پشت سر می‌بینی چنانکه از جلو می‌بینی. باید گفت: اولاً، توجه به غیرخدا در نماز جایز نیست چه با چشم جلو و چه با چشم دیگر، و دیگر اینکه رسول خداص مانند سایر افراد بشر است از هرجهت غیراز جهت وحی، و ممکن نیست از عقب سر ببیند مگر اینکه بگوییم مانند سایر افراد بشر نیست. و دیگری نوشته و حتی به امام صادق نسبت داده که مقصود از ﴿وَتَقَلُّبَكَ فِي ٱلسَّٰجِدِينَ﴾ اینست که نطفۀ تو در اصلاب و ارحام طاهرین و طاهرات گردش می‌کرد. باید گفت: **اولاً:** ذکر نطفه و اصلاب و ارحام در آیه نشده و تقدیر خلاف اصل است. **ثانیاً:** نطفه عقل و اراده‌ای ندارد تا گردش کند و اگر می‌گفت خدا گردشت می‌داد باز چیزی بود در حالی که فرموده: ﴿تَقَلُّبَكَ﴾ «گردش خودت». متأسّفانه تمام این اخبار از جعلیات غُلاة لعنهم الله می‌باشد.

﴿هَلۡ أُنَبِّئُكُمۡ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ ٱلشَّيَٰطِينُ ٢٢١ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٖ ٢٢٢ يُلۡقُونَ ٱلسَّمۡعَ وَأَكۡثَرُهُمۡ كَٰذِبُونَ ٢٢٣ وَٱلشُّعَرَآءُ يَتَّبِعُهُمُ ٱلۡغَاوُۥنَ ٢٢٤ أَلَمۡ تَرَ أَنَّهُمۡ فِي كُلِّ وَادٖ يَهِيمُونَ ٢٢٥ وَأَنَّهُمۡ يَقُولُونَ مَا لَا يَفۡعَلُونَ ٢٢٦ إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَذَكَرُواْ ٱللَّهَ كَثِيرٗا وَٱنتَصَرُواْ مِنۢ بَعۡدِ مَا ظُلِمُواْۗ وَسَيَعۡلَمُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَيَّ مُنقَلَبٖ يَنقَلِبُونَ ٢٢٧﴾

[الشعراء:221-227]

**ترجمه:** آیا خبرتان دهم که شیاطین بر که نازل می‌شوند(221) بر هر دروغ­ساز گنه بیشه نازل می‌شوند(222) گوش فرامی‌دهند درحالی که بیشترشان دروغگویند(223) و شاعران را گمراهان پیروی می‌کنند(224) آیا نمی‌بینی که آنان در هر وادی حیرانند(225) و آنان می‌گویند آنچه را که بجا نمی‌آورند(226) مگر آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته را انجام داده‌اند و خدا را بسیار ذکر کرده باشند و بعد از ستمی که به ایشان شده نصرت جستند و به زودی کسانی که ستم کرده‌اند، خواهند دانست که به کجا بازگشت می‌کنند(227).

**نکات:** پس از آنکه خدا فرموده قرآن وحی شیطانی نیست. در این آیات خبر داده که شیاطین نازل می‌شوند بر دروغگویان، گنه‌کاران و شاعران که افکارشان خیال بافی ومناسب إلقاءات شیطان است. وجملۀ: ﴿يُلۡقُونَ....﴾ اگر صفت شیاطین باشد معنی چنین است که شیاطین مسموعات خود را که از فرشته گرفته‌اند به دروغگویان إلقاء می‌کنند و بیشتر از خودشان جعل دروغ می‌کنند. و اما اگر جملۀ ﴿يُلۡقُونَ ٱلسَّمۡعَ﴾ صفت ﴿كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٖ﴾ باشد ترجمه چنان می‌شود که در ترجمه ذکر شد که کاهنان، مرشدان دکاندار و شاعران گوش فرا می‌دهند به شیاطین یعنی گوش هوش خود را.

در این آیات مذمت از شعراء شده به چند جهت:

**اول:** آنکه پیروانشان گمراه و از هدایت کتاب آسمانی محرومند.

**دوم:** آنکه در هروادی وارد شده و حیرانند، گاهی از عقل دم زده و گاهی از عشق و جنون، گاهی تعریف از می ‌و مطرب و گاهی تمجید از شرع، گاهی بر قیامت و کوثر طعن زده و گاهی معشوق خود را خدای خود می‌خوانند.

**سوم:** آنچه در اشعارشان می‌گویند خود عمل نمی‌کنند.

این سه عیب را که خدا فرموده جامع تمام عیوب است. و ما کتابی بنام «شعر و موسیقی» نوشته‌ایم که اکثر عیوب شعراء را در آن ذکر نموده‌ایم، هر‌که بخواهد مراجعه کند. و در اینجا به بعضی از مفاسد شعری اشاره می‌کنیم:

مفاسد اشعار شعراء

کسانی که از دیوان‌های عشقی، می و مطربی تعریف می‌کنند هدف ایشان این است که ملت را به لجن زار خمودی، لاقیدی، می‌گساری، بی علاقگی و بی‌تفاوتی به گذشته و آینده بکشانند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این یک دمه عمر را به عشرت گذران |  | از رفته میندیش و ز آینده مترس |
| یک کاسۀ می ز ماه تا ماهی به |  | از درس و علوم جمله بگریزی به |

منطقیّین به قضایا و جملات مرکبۀ از خیالات، شعر می‌گویند، در کتاب تهذیب المنطق گوید: «وأما الشعر فيتألف من الخيالات» یعنی؛ قضیۀ شعری آنست که تألیف و ترکیب شود از خیالات و اکثر دیوان‌های شعراء خیالبافی است، چنانکه سعدی گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صوفی نظر نبازد جز با چنین غزالی |  | سعدی غزل نگوید جز برچنین خیالی |

ابن عباس به نقل ابوالفتوح رازی در تفسیر آیۀ فوق می‌گوید: شیاطین تلقین شعر می‌کنند بر شعراء و هرکس شیطان او قوی‌تر باشد شعر او نیکوتر است. چنانکه شاعری گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| إني وكل شاعر من البشـر |  | شیطانه أنثی وشیطاني ذكر |

نقل شده که: «كان الشعر أبغض الحدیث إلى رسول اللهص»([[251]](#footnote-251))، یعنی: «بدترین گفتار نزد رسول خداص شعر بود.» و مستدرک، ج 1، ص 424 و ابو الفتوح رازی در تفسیر خود از رسول خداص روایت کرده که فرمود: اگر مغز یکی از شما پر شود از چرک بهتر است از اینکه از شعر پر شود([[252]](#footnote-252)). روایات بسیاری در مذمت شعر و شعراء از شرع رسیده برای این است که شعر مفاسد زیادی دارد، از جمله:

1. خیال بافی، که جامعه را از حقائق دور و به بافندگی مسرور می‌کند.
2. مداحی اغراق آمیز مانند حافظ که تمام دیوانش پر از مداحی است، مثلا می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دیدیم شعر دلکش حافظ به مدح شاه |  | یک بیت از آن قصیده به از صد رساله بود |
| از این شعر تر حافظ ز شاهنشه عجب دارم |  | که سر تا پای حافظ را چرا در زر نمی‌گیرد |
| به یمن رایت منصور شاهی |  | علم شد حافظ اندر نظم اشعار |
| گر به دیوان غزل صدر نشینم چه عجب |  | سال‌ها بندگی صاحب سلطان کردم |

1. عشق‌ورزی برای پول چنانکه حافظ می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اگر گوید نمی‌خواهم چو حافظ عاشق مفلس |  | بگوئیدش که سلطانی گدائی همنشین دارد |

1. تملق و چاپلوسی، چنانکه حافظ به شاه ترکان گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به غلامیِّ تو مشهور جهان شد حافظ |  | حلقۀ بندگی زلف تو در گوشش باد |

1. حرفه و ارتزاق از شعر، چنانکه حافظ در مدح شاه هرمز و شاه یحیی گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شاه هرموزم ندید و بی‌سخن صد لطف کرد |  | شاه یزدم دید و مدحش کردم و هیچم نداد |
| گویی برفت حافظ از یاد شاه یحیی |  | یا رب بیادش آور درویش پرویدن |

1. هجو و عیبجویی از کسانی که به او چیزی نداده‌اند.
2. کذب و اغراق و غلوّ که هر یک از اینها از گناهان کبیره است و در اشعار شعراء زیاد است، مثلا حافظ در مدح شاه یزد می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دور دار از خاک و خون دامن چه بر ما بگذری |  | کاندرین ره کشته بسیارند قربان شما |
| شاها فلک از بزم تو در رقص و سماع است |  | دست طرب از دامن این زمزمه مگسل |

نظامی می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در شعر مپیچ و در فن او |  | که أکذب اوست أحسن او |

1. فحش و تمسخر به واعظ و جنت و کوثر و سایر مقدسات دینی، مثلا حافظ گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من که امروزم بهشت نقد حاصل می‌شود |  | وعدۀ فردای زاهد را چرا باور کنم |
| بکوی می‌فروشانش به جامی بر نمی‌گیرند |  | زهی سجادۀ تقوی که یک ساغر نمی‌ارزد |

1. ترویج اهل باطل، چنانکه حافظ، شیخ صنعان منافق را مقتدای عاشقان نموده و گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر اسیر راه عشقی فکر بدنامی مکن |  | شیخ صنعان خرقه رهن خانۀ خمار داشت |

1. دو رویی و نفاق، هم از مسجد می‌گوید و هم از میخانه، حافظ می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حافظم در مجلسی دردی کشم در محفلی |  | بنگر این شوخی که چون با خلق صنعت می‌کنم |

1. استعمال کلمات و اصطلاحات زشت، رکیک می و میخانه، بت، صنم و تأویل این کلمات، مثلاً حافظ در اشعارش می‌گوید: می که أم الخبائث و موجب افلاس و بهتر از ریا و مخالف زهد و از درخت تاک و خون رز و مزیل عقل و موجب تری دماغ و مستی و باعث رفتن نام و موجب ننگ و در عهد جوانی در فصل بهار و بزم شاهان و وزیران و به یاد کیخسرو و جمشید با بربط، چنگ، دف بر لب جوی آب و زیر درخت بید با پسران سرمست و مغبچه‌گان شنگول، باید نوشید، ولی مریدانش می‌گویند می ولایت است. حافظ گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دو یار نازک و از بادۀ کهن دو منی |  | فراغتی و کبابی و گوشۀ چمنی |
| چه شود گر من و تو چند قدح باده خوریم |  | باده از خون رزانست نه از خون شماست |

1. ترویج خرافات. حافظ گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بر در میکده رندان قلندر باشند |  | که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی |
| صوفی صومعۀ عالم قدسم لیکن |  | حالیا دیر مغانست حوالت گاهم |

1. توهین به مقدسات دینی. حافظ در توهین به جبرائیل گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| داور دین شاه شجاع آنکه کرد |  | روح القدس حلقۀ امرش بگوش |
| دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند |  | گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند |
| بیا ای شیخ و از خمخامۀ ما |  | شرابی خور که در کوثر نباشد |

1. طمع و ارتزاق از امور دینی، چنانکه حافظ به شاه منصور گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مرو بخواب که حافظ به بارگاه قبول |  | ز ورد نیمه شب و درس صبحگاه رسید |
| به خدا که جرعه‌ای ده تو به حافظ سحر خیز |  | که دعای صبح گاهی اثری کند شما را |

1. ترویج عشق، شهوترانی و بدگویی به عقل و خردمندی.
2. ترویج از رقص، بی‌وزنی و سبک مغزی. حافظ گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یار ما چون گیرد آغاز سماع |  | قدسیان بر عرش دست افشان کنند |
| در آسمان نه عجب‌گر به گفتۀ حافظ |  | سرود زهره به رقص آورد مسیحا را |

1. شاهد بازی، یعنی بچه بازی، حافظ گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ببُرد از من قرار و طاقت و هوش |  | بت سنگین دل سیمین بناگوش |
| نگاری چابکی شنگی کلهدار |  | ظریفی مهوشی ترکی قبا پوش |

1. غرور و خودپسندی، چنانکه حافظ در مدح خودش گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غزل‌گفتی‌ و درسفتی‌بیا‌وخوش‌بخوان‌حافظ |  | که بر نظم تو افشاند فلک عقد ثریا را |
| ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ |  | به‌قرآنی‌که‌اندر‌سینه‌داری‌ (یعنی‌باآن‌کینه‌داری) |

1. انکار دین و تمسخر به شرع، چنانکه حافظ می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به خلدم زاهدا دعوت مفرما |  | که این سیب زنخ زان بوستان به |
| حافظ اگر سجدۀ تو کرد مکن عیب |  | کافر عشق ای صنم گناه ندارد |

و خیام گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| می‌ خوردن و شاد بودن آئین من است |  | فارغ بودن زکفر و دین، دین من است |

بهترین شعرا، حافظ و خیام می‌باشند که سر تا سر اشعارشان بدگویی و تمسخر به شرع است!

1. تحقیر علویات و ملائکه چنانکه حافظ گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دریای اخضر فلک و کشتی هلال |  | هستند غرق نعمت حاجی قوام ما |
| یار ما چون گیرد آغاز سماع |  | قدسیان بر عرش دست افشان کنند |

1. ترویج از عقائد باطله و افکار فاسده. مثنوی گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون زنی از کار بد شد روی زرد |  | مسخ کرد او را خدا و زهره کرد |

1. طرفداری از جبر و جبریان، چنانکه حافظ گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گناه اگر چه نبود اختیار ما حافظ |  | تو در طریق ادب کوش و گو گناه من است |
| در کوی نیکنامی ما را گذر ندادند |  | گر تو نمی‌پسندی تغییر ده قضا را |
| رضا به داده بده از جبین گره بگشا |  | که بر من و تو در اختیار نگشاده است |

1. تشبیه خالق به خلق و تشبیه خلق به خالق که موجب شرک است.

مولوی گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در کف شیر نر خونخواره‌ای |  | غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای |

1. ترویج از لاابالی‌گری و بی‌فکری و بی‌بند و باری.

حافظ گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ساقی بیار جامی و ز خلوتم برون کن |  | تا در بدر بگردم قلاش و لاأبالی |

حافظ، سعدی و مثنوی در زمان مغول و یا پس از آن بوده‌اند، اکثر اشعارشان ترغیب به می گساری و عاشقی است. اصلاً یک غزل به طور کامل در ترغیب به شهامت و غیرت و دفع ستمگران نیست، بلکه برعکس! سعدی گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در آن مدت که ما را وقت خوش بود |  | ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود |

در همین سال که وقت خوش برای او بوده، لشکر مغول از قتل عام و غارت دمار از مردم درآوردند.

1. غلو، شرک و خلق را به صفات الهی و به خدایی وصف کردن.

مولوی گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چندان که در آفاق نظر کردم و دیدم |  | از روی یقین در همه موجود علی بود |

1. جری کردن مردم به معاصی، فسق و فجور، چنانکه شاعری گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر آن کس که آقاش حیدر بود |  | چه پرواش از روز محشر بود |

شاعران که قریحۀ شعری دارند باید بروند اول کتاب آسمانی قرآن را تدبر کنند و عقاید الهی را فرا گیرند تا بر ضد آن شعر نگویند. متأسفانه هیچ شاعری این کار را نکرده و اکثر اشعارشان ضد قرآن است. حق‌تعالی شاعری که شعرش برخلاف حق نباشد و دارای چند صفت باشد استثناء کرده و مذموم ندانسته:

1. ﴿إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ﴾، که شاعر؛ ایمان به خدا و رسول و کتب آسمانی داشته باشد و قیامت را معتقد باشد و اینکه ایمان بر عمل صالح مقدم شده زیرا تا جامعه ایمان نداشته باشد، به اجرای اعمال صالحه و قوانین اسلامی تن در نمی‌دهد و بشر در نتیجۀ ایمان به اصول و مقررات دینی و خداوندی که واضع قوانین است و خیر و شر او را می‌داند، می‌کوشد به قوانین إلهی که باعث سعادت دنیا و آخرت اوست عمل کند بدون آنکه جبر و زور او را وادار به اجرای این قوانین کند و از اینجا امتیاز دیگر قوانین إلهی بر قوانین بشری آشکار می‌شود. زیرا در قوانین إلهی ایمان موجب عمل به قانون الهی می‌گردد([[253]](#footnote-253)).
2. ﴿وَذَكَرُواْ ٱللَّهَ كَثِيرٗا﴾، در اشعار خود ذکر خدا و حمد و ثنای او باشد نه مدح و ثنای مخلوق، چنانکه رسول خداص فرموده: «اُحْثُوا التُّرابَ في وُجُوهِ المَدَّاحِين‏»([[254]](#footnote-254))، یعنی: «خاک بریزید در دهان مداحان.» و علی در خطبۀ 207 نهج البلاغه فرموده: مرا مدح مکنید من راضی نیستم. و در خطبۀ همام در صفات اهل ایمان و تقوی فرموده: «عَظُمَ الْـخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ»([[255]](#footnote-255)). یعنی: «آنان خدا در نظرشان عظمت دارد و غیرخدا در دیدۀ آنان کوچک است.»
3. ﴿وَٱنتَصَرُواْ مِنۢ بَعۡدِ مَا ظُلِمُواْ﴾، یعنی شاعری که نصرت جوید از مردم علیه ظالم.

هر شاعری که این اوصاف در او باشد او مذموم نیست، اما چنین شاعری ما ندیده و سراغ نداریم!

سورة النمل (مكية وهي ثلاث وتسعون آية)

سورۀ نمل مکی و دارای 93 آیه می‌باشد

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

﴿طسٓۚ تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡقُرۡءَانِ وَكِتَابٖ مُّبِينٍ ١ هُدٗى وَبُشۡرَىٰ لِلۡمُؤۡمِنِينَ ٢ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُم بِٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ يُوقِنُونَ ٣ إِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمۡ أَعۡمَٰلَهُمۡ فَهُمۡ يَعۡمَهُونَ ٤ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَهُمۡ سُوٓءُ ٱلۡعَذَابِ وَهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ هُمُ ٱلۡأَخۡسَرُونَ ٥ وَإِنَّكَ لَتُلَقَّى ٱلۡقُرۡءَانَ مِن لَّدُنۡ حَكِيمٍ عَلِيمٍ ٦﴾ [النمل:1-6]

**ترجمه:** به نام خدای کامل الذات و الصفات رحمن رحیم. طا. سین. این آیات قرآن و کتاب روشن است(1) هدایت و بشارت است برای مؤمنان(2) آنان که نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌دهند و آنان به دنیای دیگر یقین دارند(3) محققا کسانی که به جهان دیگر ایمان ندارند اعمالشان را برایشان آراسته‌ایم پس ایشان حیرانند(4) همانانند که برایشان عذاب بدی است و ایشان در جهان دیگر زیانکارترند(5) حقا که به تو قرآن از جانب حکیم دانائی إلقا می‌شود(6).

**نکات:** ﴿هُدٗى وَبُشۡرَىٰ﴾ دلالت دارد که مؤمنین احتیاج به هدایت و بشارت دارند. ﴿وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ﴾، دلالت دارد بر پرداخت زکات. و رسول خداص فرمود: «فِيمَا سَقَتِ الْأَنْهَارُ وَالْعُيُونُ وَالغُيُوثُ أَوْ كَانَ بَعْلًا الْعُشْرُ وَفِيمَا سُقِيَ بِالسَّوَانِي وَالنَّاضِحِ نِصْفُ الْعُشْر»([[256]](#footnote-256)). یعنی: «زکات آنچه با جویها، چشمه‌ها و باران‌ها آبیاری می‌شود و یا از ریشه آب می‌گیرد یک دهم است، و آنچه به وسیلۀ دلوها و شترهای بارکش آبیاری می‌شود یک بیستم است.» و علاوه بر آیات قرآن، روایات زیادی وارد شده که زکات در همۀ اموال است، مثلا در کتاب «دعائم الإسلام» می‌نویسد: «رَوَینَا عَنْ أَهْلِ البَیَتِ عَلَیهِمُ السَّلَام عَنْ طُرُقٍ كَثِیرةٍ وَبِإِسْنَادِ العَامَّةِ عَنْ رَسُولِ اللهِ، وَرُوِّينَا عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ السِّمْسِمِ وَالْأَرُزِّ وَغَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْـحُبُوبِ هَلْ تُزَكَّى؟ فَقَالَ: نَعَمْ هِيَ كَالْحِنْطَةِ وَالتَّمْرِ»([[257]](#footnote-257))، یعنی: «از اهل بیت و نیز از رسول خداص روایت شده و همچنین از حضرت صادق روایت شده که از آن حضرت سؤال شد از زکات کنجد و برنج و غیرآن از دانه‌ها که آیا در آنها زکات داده می‌شود؟ حضرت فرمود: آری آنها هم مانند گندم و خرما هستند.» و در کتاب محاسن و تحف العقول از امام صادق و حضرت رضا نقل شده که از هر دویست درهم پنج درهم باید زکات داد([[258]](#footnote-258)). و رسول خداص فرمود: «إِنَّ اللهَ فَرَضَ عَلَى أَغْنِيَاءِ النَّاسِ فِي أَمْوَالِهِمْ قَدْرَ الَّذِي يَسَعُ فُقَرَاءَهُمْ فَإِنْ ضَاعَ الْفَقِيرُ أَوْ أَجْهَدَ أَوْ عَرِيَ فَبِمَا يَمْنَعُ الْغَنِيُّ، وَإِنَّ ٱللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مُحَاسِبُ الْأَغْنِيَاءِ فِي ذَلِكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مُعَذِّبُهُمْ عَذَاباً أَلِيماً»([[259]](#footnote-259)).

جملۀ: ﴿زَيَّنَّا لَهُمۡ أَعۡمَٰلَهُمۡ﴾، با اینکه در جای دیگر فرموده: ﴿وَإِذۡ زَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَعۡمَٰلَهُمۡ﴾ منافات ندارد، زیرا حق‌تعالی چون به کفار عمر، وسعت رزق، شهوت و قوت داده پس وسائل و اسباب توجه به اعمال سوء را به ایشان داده و در عمل آزادشان گذاشته و انتخاب هرعملی را به خودشان واگذارده، پس فعل زینت را نسبت به مسبّب داده نه به مباشر. و امّا نسبت به شیطان چون او وسوسه و ترغیب به أعمال قبیحه می‌کند گویا او نیز سبب است و می‌توان نسبت فعل را به او نیز داد زیرا نسبت فعل به مرغب و محرک جایز است.

﴿إِذۡ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهۡلِهِۦٓ إِنِّيٓ ءَانَسۡتُ نَارٗا سَ‍َٔاتِيكُم مِّنۡهَا بِخَبَرٍ أَوۡ ءَاتِيكُم بِشِهَابٖ قَبَسٖ لَّعَلَّكُمۡ تَصۡطَلُونَ ٧ فَلَمَّا جَآءَهَا نُودِيَ أَنۢ بُورِكَ مَن فِي ٱلنَّارِ وَمَنۡ حَوۡلَهَا وَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٨﴾ [النمل:7-8]

**ترجمه:** چون موسی به خانوادۀ خود گفت که آتشی را به نظر آورده‌ام به زودی از آن برایتان خبری بیاورم و یا جرقه‌ای برایتان گرفته بیاورم شاید شما گرم شوید(7) پس چون به آن آتش رسید، ندا شد که با برکت است آن که در این آتش و آن که اطراف آنست و منزه است خدایی که مالک و صاحب اختیار جهانیان است(8).

**نکات:** برای ﴿مَن فِي ٱلنَّارِ وَمَنۡ حَوۡلَهَا﴾ معانی متعددی کرده‌اند، یکی از آن معانی که ظاهرتر است همان است که ما بیان کردیم. باید دانست که ﴿نُودِيَ﴾ فعل مجهول است و فاعل آن که ندا‌کننده باشد ذکر نشده، از جملۀ بعد که فرموده ﴿إِنَّهُۥٓ أَنَا ٱللَّهُ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ﴾، معلوم می‌شود که فاعل ندا و موجد آن خدای تعالی است، و همچنین از آیۀ 12 سورۀ طه که فرموده:

﴿...يَٰمُوسَىٰٓ ١١ إِنِّيٓ أَنَا۠ رَبُّكَ فَٱخۡلَعۡ نَعۡلَيۡك﴾([[260]](#footnote-260))

پس بدون تردید فاعل ندا و موجد آن خدا و محل ایجاد ندا و صوت طبق آیۀ 29 سورۀ قصص کنار وادی ایمن و بقعۀ با برکت در همان درخت بوده، پس درخت محل ایجاد صوت است نه موجد صوت. از این بیان محقق می‌شود که ناطق و منادی خدا است و متکلّم، اوست نه درخت زیرا قیام کلام دو قسم است، قیام صدوری و قیام حلولی. در اینجا قیام صدوری به معنی ایجاد کلام است از موجد آن که خدا باشد، ولی قیام حلولی همان بودن کلام و صوت است در محلی که آن درخت باشد. پس معلوم شد آنکه خیال کرده موجد کلام و ناطق آن درخت بوده و در شعر خود گفته:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| روا باشد أنا الحق از درختی |  | چرا نبود روا از نیک بختی |

و در اینجا لغزیده و گفته پس هرانسان نیکبختی می‌تواند أنا الحق و یا إنی أنا الله بگوید، به اشتباه بزرگ شرک آمیزی مبتلا شده. و ما در گلشن قدس جواب شعر او را چنین گفته‌ایم:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چو اندر طور با موسی ندا شد |  | در آنجا خلقت صوت و صدا شد |
| که من الله رب العالمینم |  | نه از جنس سما نی از زمینم |
| منزه حق‌تعالی از درخت است |  | مبرا از قیاس نیکبخت است |
| روا کی شد أنا الحق از درختی |  | که تا باشد روا از نیکبختی |
| روا شد شعلۀ نار از درختی |  | چرا آتش نگیرد نیکبختی |
| أنا الحق گفت منصور از ضلالت |  | به وهم صوفیان آمد جلالت |
| همه دانند کین گفت از خطا شد |  | ز حلاج از ره کفر این ندا شد |
| أنا الحق کاشف است از کفر مطلق |  | که را جز حق بود حقِّ أنا الحق |
| میان خالق و مخلوق فرق است |  | یکی بین در میان کفر غرق است |
| أنا الحق از درخت انشاء حق بود |  | نه انشاء شجر کز ما خلق بود |
| غلط باشد که گویی از درخت است |  | که آن نی ناطق و نی نیک بخت است |

و مقصود از ﴿مَن﴾ موصوله در هردوجا که ﴿فِي ٱلنَّارِ﴾ و ﴿وَمَنۡ حَوۡلَهَا﴾ باشد ظاهرا خداست، یعنی آنکه منزه از مکان است هم در آتش و هم در خارج آتش است بالقدرة، العلم والإحاطة خدا است و لذا بعد فرموده: ﴿وَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ﴾، یعنی عن المکان و غیره.

﴿يَٰمُوسَىٰٓ إِنَّهُۥٓ أَنَا ٱللَّهُ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ٩ وَأَلۡقِ عَصَاكَۚ فَلَمَّا رَءَاهَا تَهۡتَزُّ كَأَنَّهَا جَآنّٞ وَلَّىٰ مُدۡبِرٗا وَلَمۡ يُعَقِّبۡۚ يَٰمُوسَىٰ لَا تَخَفۡ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ ٱلۡمُرۡسَلُونَ ١٠ إِلَّا مَن ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسۡنَۢا بَعۡدَ سُوٓءٖ فَإِنِّي غَفُورٞ رَّحِيمٞ ١١ وَأَدۡخِلۡ يَدَكَ فِي جَيۡبِكَ تَخۡرُجۡ بَيۡضَآءَ مِنۡ غَيۡرِ سُوٓءٖۖ فِي تِسۡعِ ءَايَٰتٍ إِلَىٰ فِرۡعَوۡنَ وَقَوۡمِهِۦٓۚ إِنَّهُمۡ كَانُواْ قَوۡمٗا فَٰسِقِينَ ١٢﴾ [النمل:9-12]

**ترجمه:** ای موسی حقیقت این است که منم خدای عزیز حکیم(9) و عصای خود را بیفکن، پس چون عصا را دید می‌جنبد گویا ماری است گریزان روی گردانید و عقب­گرد نکرد، (گفتیم) ای موسی نترس که پیامبران در پیشگاه من ترس ندارند(10) مگر آنکه ستم کرده و پس از بدی نیکی آورده باشد که در این صورت من آمرزندۀ رحیمم(11) و دست خود را به گریبانت فرو بر که سپیدِ بدون عیب بیرون آید در شمار نه معجزه، می‌روی به سوی فرعون و قوم او که ایشان گروهی تبه‌کار بوده‌اند(12).

**نکات:** حضرت موسی چون به شجرۀ طور رسید دید شعله‌ای به آن درخت إحاطه کرده که نه آن شعله از تری و تازگی و سبزی درخت می‌کاهد و نه تری و خرمی درخت شعله را خاموش می‌کند، متعجب و مبهوت شد، دست دراز کرد که مقداری بیازماید دید شعله عقب رفت، و چون دست خود را عقب کشید شعله برگشت، تعجب او زیادتر شد، در این هنگام خطاب آمد ای موسی منم خدای کامل الذات و الصفات نیرومند حکیم، این ندا موسی را متوجه کرد که در موقع و محل عظیمی درآمده و مطلب مهمتر از آنست که او می‌خواسته، خود را آماده کرد، خطاب شد عصایت را بینداز، چون انداخت ماری نازک گردید زیرا اگر اژدها می‌شد ممکن بود از ترس جان بدهد، خدا آن را مار کرد تا موسی کم‌کم و به تدریج به إعجاز خدای تعالی توجه کند و اگر مرتبۀ دیگر اژدها گردد سکته نکند.

﴿فَلَمَّا جَآءَتۡهُمۡ ءَايَٰتُنَا مُبۡصِرَةٗ قَالُواْ هَٰذَا سِحۡرٞ مُّبِينٞ ١٣ وَجَحَدُواْ بِهَا وَٱسۡتَيۡقَنَتۡهَآ أَنفُسُهُمۡ ظُلۡمٗا وَعُلُوّٗاۚ فَٱنظُرۡ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلۡمُفۡسِدِينَ ١٤﴾ [النمل:13-14]

**ترجمه:** و چون آیات روشن ما که موجب بصیرت است سویشان آمد گفتند این سحری آشکار   
  
است(13) از جهت ستم و تکبر آن آیات را انکار کردند با اینکه قلباً به آن یقین داشتند، پس بنگر عاقبت مفسدین چسان بود(14).

**نکات:** ﴿مُبۡصِرَة﴾ حال است برای﴿ءَايَٰتُنَا﴾، چون آیات و معجزات إلهی موجب بصیرت است ﴿مُبۡصِرَة﴾ به آنها اطلاق شده. و کلمۀ ﴿ظُلۡمٗا وَعُلُوّٗا﴾ دلالت دارد که مانع از هدایت فرعون و قومش همان صفت برتری­جویی و تکبر بود که در هر زمانی مانع از اقرار به حق بوده چنانکه در زمان ما اگر فردی از افراد حقی را اظهار کرد همکارانش برای تکبّر و خودخواهی او را تصدیق نکردند.

﴿وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَا دَاوُۥدَ وَسُلَيۡمَٰنَ عِلۡمٗاۖ وَقَالَا ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي فَضَّلَنَا عَلَىٰ كَثِيرٖ مِّنۡ عِبَادِهِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ١٥ وَوَرِثَ سُلَيۡمَٰنُ دَاوُۥدَۖ وَقَالَ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ عُلِّمۡنَا مَنطِقَ ٱلطَّيۡرِ وَأُوتِينَا مِن كُلِّ شَيۡءٍۖ إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ ٱلۡفَضۡلُ ٱلۡمُبِينُ ١٦ وَحُشِرَ لِسُلَيۡمَٰنَ جُنُودُهُۥ مِنَ ٱلۡجِنِّ وَٱلۡإِنسِ وَٱلطَّيۡرِ فَهُمۡ يُوزَعُونَ ١٧ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَتَوۡاْ عَلَىٰ وَادِ ٱلنَّمۡلِ قَالَتۡ نَمۡلَةٞ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّمۡلُ ٱدۡخُلُواْ مَسَٰكِنَكُمۡ لَا يَحۡطِمَنَّكُمۡ سُلَيۡمَٰنُ وَجُنُودُهُۥ وَهُمۡ لَا يَشۡعُرُونَ ١٨ فَتَبَسَّمَ ضَاحِكٗا مِّن قَوۡلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوۡزِعۡنِيٓ أَنۡ أَشۡكُرَ نِعۡمَتَكَ ٱلَّتِيٓ أَنۡعَمۡتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَٰلِدَيَّ وَأَنۡ أَعۡمَلَ صَٰلِحٗا تَرۡضَىٰهُ وَأَدۡخِلۡنِي بِرَحۡمَتِكَ فِي عِبَادِكَ ٱلصَّٰلِحِينَ ١٩﴾ [النمل:15-19]

**ترجمه:** و به تحقیق داود و سلیمان را دانشی دادیم و آن ­دو گفتند: حمد مخصوص خدایی است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمن خود برتری داد(15) و سلیمان وارث داود شد و گفت: ای مردم، فهم زبان پرندگان به ما آموخته شد و از هر چیزی به ما داده شد، حقاً این فضیلت آشکاری است(16) و برای سلیمان سپاهیانش از جن، انس و پرنده فراهم شد و آنان مرتب و منظم بودند (17) تا چون به وادی مورچه رسیدند مورچه‌ای گفت: ای مورچگان به مسکن‌های خود داخل شوید تا سلیمان و سپاهیانش در حال غفلت شما را پامال نکنند(18) سلیمان لبخندی زد و از گفتار او خندان شد و گفت: پروردگارا مرا ملهم و موفق بدار تا نعمتی را که به من و والدینم عطاء کرده‌ای سپاسگزار باشم و عملی شایسته کنم که آن را بپسندی و مرا برحمت خود داخل بندگان شایسته‌ات فرما(19).

**نکات:** کلمۀ: ﴿عِلۡمٗا﴾، با تنوین تنکیر آمده که دلالت می‌کند بر علم با اهمیتی که علم قضاوت و علم به منطق پرندگان باشد، در اینجا حضرت سلیمان و داود به واسطۀ علم، خدا را حمد می‌کنند نه به واسطۀ مال و ملک. و دانستن منطق طیر مخصوص این دو پیغمبر و از معجزات ایشان بوده است. از این آیات استفاده می‌شود که حیوانات و پرندگان نطقی دارند که مقاصد خود را به یکدیگر می‌فهمانند. و مقصود از ﴿كُلِّ شَيۡءٍ﴾ هرچیزی که مربوط به نبوت و سلطنت باشد. چنانکه از بعضی روایات استفاده می‌شود حضرت سلیمان هفتصد سال و شش ماه([[261]](#footnote-261)) به عدالت و عظمت سلطنت کرد و برای او انس و جن و شیاطین و چرندگان و درندگان و پرندگان مسخر بود که در زمان او صنعت‌ها ساخته و ایجاد گردید و دستگاه سلطنت او منظم و خود او به کارها رسیدگی می‌کرد و چون ارادۀ سفری می‌نمود لشکریان را بر بساطی به واسطۀ باد سیر می‌داد بین آسمان و زمین و روزی به قدر یک ماه سیر می‌کرد و چون بر کرسی سلطنت جلوس می‌کرد، اطراف او پیامبران ودانشمندان بر کرسی‌ها قرار می‌گرفتند، بر کرسی‌های زرین و سیمین، و به اطراف ایشان آدمیان و جنیان می‌ایستادند و پرندگان با پرهای خود بر بساط او سایه می‌افکندند. حق‌تعالی به او وحی کرد که هریک از اصناف خلائق سخنی بگوید به واسطۀ باد به تو خبر می‌دهم. روزی با بساط خود در حرکت بود تا نزدیک به بیابان مورچگان رسیدند، مورچه‌ای فریاد کرد: ای مورچگان داخل خانه‌های خود شوید تا سلیمان و لشکریانش به غفلت شما را پامال نکنند، چون صدای او به سلیمان رسید أمر به توقف نمود تا مورچگان وارد مساکن خود شوند و از هوش و ذکاوت و خیرخواهی آن مورچه تعجب کرد و تبسم نمود، سپس آن مورچه را خواست و فرمود: آیا ندانستی که لشکر من ستم نمی‌کند؟ عرض کرد: دانستم ولی وظیفۀ من خیرخواهی و نصیحت به همنوعانم بود، و مقصود من آن بود که مبادا نظر به دبدبه و کبکبۀ تو کنند و از ذکر خدا و شکر او غافل شوند و آروزهای دنیوی در ایشان قوت گیرد! سلیمان از او پرسید: لشکر تو چقدر است؟ گفت: من چهار هزار سرهنگ دارم زیر دست هر یک از ایشان چهل هزار نقیب و زیر دست هر نقیبی چهل هزار مورچه می‌باشد. سلیمان فرمود: چرا زیر زمین مسکن کرده‌اید؟ عرض کرد: ای پیغمبر خدا، ما زیر زمین را اختیار کردیم تا این که جز خدا کس دیگر از حال ما مطلع نگردد. مورچه عرض کرد: یا نبی الله از عطاهایی که خدا به تو داده یکی را برای ما بگو. فرمود: باد را مسخر برای ما کرده که نصف روز به قدر یک ماه می‌تواند ما را سیر دهد، عرض کرد معنی این که باد را مسخر برای شما کرده می‌دانی؟ معنی آن این است که هرچه به تو داده از دنیا مانند باد می‌گذرد. سلیمان از استماع سخنان مور متنبه گردید و گفت: ﴿رَبِّ أَوۡزِعۡنِيٓ....﴾ (باید گفت: بعضی از جملات این روایت دارای اشکال است)([[262]](#footnote-262)).

به هرحال از ﴿قَالَتۡ نَمۡلَةٞ﴾ استفاده می‌شود مورچه نیز سخن می‌گوید البته کیفیت سخن او با بشر فرق دارد. علی در نهج البلاغه فرموده: «وكُلُّ سَمِيعٍ غَيْرَهُ يَصَمُّ عَنْ لَطِيفِ الأصْوَاتِ وَيُصِمُّهُ كَبِيرُهَا وَيَذْهَبُ عَنْهُ مَا بَعُدَ مِنْهَا وَكُلُّ بَصِيرٍ غَيْرَهُ يَعْمَى عَنْ خَفِيِّ الألْوَانِ ولَطِيفِ الأجْسَامِ». یعنی: «غیر از خدا هر شنونده‌ای از شنیدن صداهای لطیف ناشنواست و صداهای شدید او را کر و ناشنوا می‌سازد و آوازهای دور را نیز نمی‌شنود، و هر بیننده‌ای جز خداوند از دیدن رنگ‌های پنهان و اجسام لطیف نابینا است.» و دانشمندان امروزی در مورد مسموعات و مبصرات قائلند که: صوت از حرکت امواج است، هرگونه اختلال هوا مثلا ضربۀ اشیاء امواج صوتی در فضا پراکنده می‌کنند، اگر این امواج به گوش ما برسند و پردۀ گوش را بلرزانند، احساسی در گوش ما تولید می‌شود که صدا نام دارد. و حساسیت پردۀ گوش ما دارای حد معینی است و اصواتی را که تواتر آنها از 16 در ثانیه متجاوز است درک می‌کند، وحداکثر تواترها را به طور متوسط -/16000 در ثانیه گفته‌اند، ارتعاشات کمتر از 16 و بالاتر از -/16000 را گوش ما نمی‌تواند درک کند و بشنود، و دربارۀ مبصرات می‌گویند: مبصرات هم، بستگی به تعداد امواج میکروسکوپی نور است که در ثانیه وارد چشم ما می‌شوند، من باب مثال؛ اگر امواج نوری آنقدر بهم نزدیک باشند که در یک ثانیه 756 میلیارد وارد چشم شوند تولید احساسی می‌نمایند که بنفش نام دارد و اشیاء بنفش را می‌توانیم ببینیم، از نظر تعداد امواج می‌توانیم اشیاء دیگر را با رنگ‌های مختلف ببینیم. و اگر تعداد امواج نور از حد معینی کمتر و یا بیشتر باشد چشم ما قادر به دیدن آنها نیست مانند مثلا نور شعلۀ الکل که در شرائط خاصی تقریبا نامرئی است.

نوشته­اند روزی سلیمان با شوکت سلطنتی سیر می‌کرد به دهقانی رسید که زمین را شخم می‌زد، چون دستگاه سلیمان را دید گفت: سبحان الله خدا به آل داود ملک بزرگی داده است! صدای او به گوش سلیمان رسید، فرمود بساط را توقف دادند و دهقان را خواست و نزد خود خوانده فرمود: آرزوی چیزی که قادر بر آن نیستی مکن. و به او فرمود: ثواب یک تسبیح که بندۀ مؤمن از روی صدق و خلوص بگوید و خدا بپذیرد بهتر است از آنچه به آل داود داده شده است، زیرا ثواب تسبیح باقی و ملک سلیمان فانی است. آن مرد گفت: خدا غم تو را بر طرف کند چنانکه غم مرا از دلم برداشتی([[263]](#footnote-263)). و جملۀ: ﴿وَوَرِثَ سُلَيۡمَٰنُ....﴾ مطلق است شامل ارث مال و سلطنت و نبوت می‌شود اگرچه نبوت ارثی نیست بلکه موهبت إلهی است. و کلمۀ ﴿أَوۡزِعۡنِي﴾از مادۀ وزع به معنی حبس و سپردن است یعنی شکر تو را به دل خود بسپارم و فراموش نکنم. و ﴿ٱدۡخُلُواْ مَسَٰكِنَكُمۡ﴾، دلالت دارد که بر رونده لازم نیست تحرز بلکه هر کس در راه ساکن است باید تحرز کند.

﴿وَتَفَقَّدَ ٱلطَّيۡرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَآ أَرَى ٱلۡهُدۡهُدَ أَمۡ كَانَ مِنَ ٱلۡغَآئِبِينَ ٢٠ لَأُعَذِّبَنَّهُۥ عَذَابٗا شَدِيدًا أَوۡ لَأَاْذۡبَحَنَّهُۥٓ أَوۡ لَيَأۡتِيَنِّي بِسُلۡطَٰنٖ مُّبِينٖ ٢١ فَمَكَثَ غَيۡرَ بَعِيدٖ فَقَالَ أَحَطتُ بِمَا لَمۡ تُحِطۡ بِهِۦ وَجِئۡتُكَ مِن سَبَإِۢ بِنَبَإٖ يَقِينٍ ٢٢ إِنِّي وَجَدتُّ ٱمۡرَأَةٗ تَمۡلِكُهُمۡ وَأُوتِيَتۡ مِن كُلِّ شَيۡءٖ وَلَهَا عَرۡشٌ عَظِيمٞ ٢٣ وَجَدتُّهَا وَقَوۡمَهَا يَسۡجُدُونَ لِلشَّمۡسِ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَعۡمَٰلَهُمۡ فَصَدَّهُمۡ عَنِ ٱلسَّبِيلِ فَهُمۡ لَا يَهۡتَدُونَ ٢٤ أَلَّاۤ يَسۡجُدُواْۤ لِلَّهِ ٱلَّذِي يُخۡرِجُ ٱلۡخَبۡءَ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَيَعۡلَمُ مَا تُخۡفُونَ وَمَا تُعۡلِنُونَ ٢٥ ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ ٱلۡعَرۡشِ ٱلۡعَظِيمِ۩ ٢٦﴾ [النمل:20-26]

**ترجمه:** و جویای مرغ شد و گفت: مرا چه شد (چرا) هدهد را نمی‌بینم مگر او از غائبین است(20) البته او را عذاب می‌کنم عذاب سختی یا او را ذبح می‌کنم یا دلیل روشنی پیش من آورد(21) پس درنگ کرد نه بسیار (مدت زیادی نگذشت) که هدهد آمد و گفت: به چیزی دانا شده‌ام که نمی‌دانی و برای تو از سبا خبر یقینی آورده‌ام(22) حقاً که من زنی یافتم که بر آنان سلطنت می‌کند و همه چیز به او داده شده و او را تختی بزرگ است(23) وی را و قوم او را یافتم که برای خورشید سجده می‌کردند نه برای خدا و شیطان برای ایشان اعمالشان را زینت داده و از راه منحرفشان کرده پس ایشان هدایت نیافته‌اند(24) (شیطان منحرفشان کرده) تا سجده نکنند برای خدایی که چیز پنهان را در آسمان‌ها و زمین آشکار می‌سازد و آنچه را مخفی کنید و آنچه آشکار سازید می‌داند (25) خدایی که ملجأ و معبودی جز او نیست صاحب اختیار و مالک عرش بزرگ است(26).

**نکات:** حضرت سلیمان خود از انجام وظایف سپاهیان رسیدگی می‌نمود و کاملاً مراقب بود و کیفر می‌کرد. روزی هدهد (شانه به سر) را ندید و این قضیه در سفری بود که به زمین خوش آب و هوایی رسیدند و برای وضو آب خواستند و نیافتند و راهنمای بر آب هدهد بود که آب را در زیر زمین می‌دید و آن زمین را به دستور سلیمان حفر می‌کردند و به آب دست می‌یافتند، حال اگر کسی بگوید چگونه این پرنده آب را در زیر زمین می‌بیند و دام را که برای صید او در زمین می‌گذارند نمی‌بیند؟ جواب این است که «إِذَا نَزَلَ القَدَرُ عَمَی البَصَرُ»، چون قضا و قدر الهی برسد دیده کور گردد. و جهت غیبت هدهد این بود که چون دید کاری به او رجوع نمی‌شود خواست سیری کند و خبری برای سلیمان آورَد و لذا پرواز کرد تا به مملکت سبا رسید، هدهد دیگری را دید که پرسید از کجا می‌آیی؟ گفت: از شام و یمن و با سلیمان بن داود که جن و إنس و وحوش و طیور مسخر اویند می‌باشم، تو از کجا می‌آیی؟ گفت: از ولایت سبا که زنی به نام بلقیس ملکی عظیم وسیع دارد و دوازده هزار سرهنگ دارد و هر سرهنگی نفرات بسیاری در تحت فرمان دارد، بیا و مملکت ما را بنگر، گفت: می‌ترسم سلیمان مرا غایب بیند و شکنجه نماید. گفت: اگر این خبر را برای او ببری، او را خوش آید، پس هدهد پرواز کرد و خدم وحشم بلقیس را دید و برگشت، سلیمان کرکس را مأمور کرد او را پیدا کند و احضار نماید و بعد از او عقاب را مأمور کرد، او پرواز نمود و هدهد را پیدا نمود و گفت: کجا بودی، سلیمان قسم خورده تو را عذاب نماید، مگر اینکه دلیلی بر غیبت خود بیاوری، هدهد گفت: باکی نیست، پس عقاب او را آورد و او را در حضور سلیمان افکند. سلیمان گفت: تو را عذابی کنم که برای دیگران عبرت باشد. هدهد گفت: «یَا نَبِی الله، اُذْكُرْ وُقُوفَكَ بَیَنَ یَدَي اللهِ»، سلیمان مضطرب شد و از سبب غیبت پرسید؟([[264]](#footnote-264)) گفت: من چیزی دانستم که شما ندانسته‌ای، در اینجا خدا خواست سلیمان را متنبّه کند که پرنده‌ای ممکن است از او داناتر باشد که مغرور نگردد، و معلوم شود که انبیاء بر علوم دین دانایند نه بر علوم دیگر. پس هدهد خبر سبا را ذکر نمود و بعد از آن خدا را به صفات خاصۀ او که قابل حمد و سجود است ذکر نمود که باید خدایی را سجده کردکه هستی‌ها را از نیستی به وجود می‌آورد و ملجأ هرموجودی است، و به اضافه پروردگار تمام جهانیان است.

باید دانست که از مملکت سبا تا ملک سلیمان مسافت سه روز بیش نبوده و با این حال سلیمان از آنجا بی‌خبر بوده است. این دلیل دیگری است بر اینکه انبیاء و اولیاء از همه جا خبر ندارند و جز علم شریعت لازم نیست چیزی بدانند و از احوال مردم آگاه نیستند.

سلیمان برای اینکه بدون تحقیق مأموری را کیفر نکند به تحقیق پرداخت.

﴿قَالَ سَنَنظُرُ أَصَدَقۡتَ أَمۡ كُنتَ مِنَ ٱلۡكَٰذِبِينَ ٢٧ ٱذۡهَب بِّكِتَٰبِي هَٰذَا فَأَلۡقِهۡ إِلَيۡهِمۡ ثُمَّ تَوَلَّ عَنۡهُمۡ فَٱنظُرۡ مَاذَا يَرۡجِعُونَ ٢٨﴾ [النمل:27-28]

**ترجمه:** سلیمان گفت: بررسی خواهیم کرد که آیا راست می‌گویی یا از درغگویانی(27) این نامه را ببر و نزد ایشان بیفکن سپس از ایشان دور شو و ببین چه جواب می‌گویند(28).

**نکات:** حضرت سلیمان نامه‌ای را نوشت و به مهر خود مزیّن و هدهد خوش بال و پر را نامه در بر و دستی بر سر او و به تاجی مفتخر گردانید و فرمود: این نامه را می‌بری و جواب می‌آوری. هدهد به پرواز در آمد و به شهر صنعا و قارب وارد شد و دید که بلقیس بر تختی جلوس نموده و ارکان دولت همه حاضر، بر بالای سر ایشان دور زد و نامه را به روی تخت بلقیس انداخت، او برداشت و نظر کرد و دانست که نامه از پادشاهی است که مرغان مسخر اویند و سلطنت بزرگی دارد. پس بر خود بلرزید و بترسید و اشراف را خواست و با ایشان مشاوره کرد([[265]](#footnote-265)).

﴿قَالَتۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡمَلَؤُاْ إِنِّيٓ أُلۡقِيَ إِلَيَّ كِتَٰبٞ كَرِيمٌ ٢٩ إِنَّهُۥ مِن سُلَيۡمَٰنَ وَإِنَّهُۥ بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ٣٠ أَلَّا تَعۡلُواْ عَلَيَّ وَأۡتُونِي مُسۡلِمِينَ ٣١ قَالَتۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡمَلَؤُاْ أَفۡتُونِي فِيٓ أَمۡرِي مَا كُنتُ قَاطِعَةً أَمۡرًا حَتَّىٰ تَشۡهَدُونِ ٣٢ قَالُواْ نَحۡنُ أُوْلُواْ قُوَّةٖ وَأُوْلُواْ بَأۡسٖ شَدِيدٖ وَٱلۡأَمۡرُ إِلَيۡكِ فَٱنظُرِي مَاذَا تَأۡمُرِينَ ٣٣ قَالَتۡ إِنَّ ٱلۡمُلُوكَ إِذَا دَخَلُواْ قَرۡيَةً أَفۡسَدُوهَا وَجَعَلُوٓاْ أَعِزَّةَ أَهۡلِهَآ أَذِلَّةٗۚ وَكَذَٰلِكَ يَفۡعَلُونَ ٣٤﴾ [النمل:29-34]

**ترجمه:** (بلقیس) گفت: ای بزرگان به تحقیق نامه‌ای گرامی و ارجمندی به سوی من افکنده شده(29) محققاً آن نامه از سوی سلیمان است و به راستی آن به نام خدای رحمن رحیم است(30) و مطلب او این است که بر من برتری نجویید و مطیعانه نزدم بیایید(31) گفت: ای بزرگان، مرا در کارم رأی دهید من کاری بدون حضور شما فیصله نداده‌ام(32) گفتند: ما صاحبان نیرو و جنگ آورانیم به سختی و کار به ارادۀ توست، پس ببین چه فرمان می‌دهی(33) (بلقیس) گفت: پادشاهان چون به قریه‌ای در آیند تباهش کنند و عزیزانش را ذلیل نمایند و کارشان چنین است(34).

**نکات:** ملکۀ سبا نامۀ سلیمان را کریم و ارجمند خواند برای اینکه مختصر بود و با کلمات کمی مطالب مهمی را دربر داشت و برای اینکه مُصَدَّر به نام خدا بود و برای اینکه مهر شده بود و ارجمندی هرنامه به واسطۀ مهری است که بر او زده شده و برای اینکه اظهار طمع در ملک و مال نبود و یا برای آنکه آورندۀ آن مأمور عادی نبود و یا برای اینکه دعوت به عدم علو، ترفّع و دعوت به تسلیمِ امر حق بود که جامع اصول فضایل است. و جملۀ: ﴿أَلَّا تَعۡلُواْ عَلَيَّ﴾ ممکن است بدل کتاب باشد و ممکن است خبر مبتدای محذوف یعنی هو باشد. و جملۀ: ﴿مَا كُنتُ قَاطِعَةً أَمۡرًا حَتَّىٰ تَشۡهَدُونِ﴾دلالت بر حسن تدبیر، عقل و انصاف ملکۀ سبا دارد و لذا سرانجام به هدایت رسید.

﴿وَإِنِّي مُرۡسِلَةٌ إِلَيۡهِم بِهَدِيَّةٖ فَنَاظِرَةُۢ بِمَ يَرۡجِعُ ٱلۡمُرۡسَلُونَ ٣٥ فَلَمَّا جَآءَ سُلَيۡمَٰنَ قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٖ فَمَآ ءَاتَىٰنِۦَ ٱللَّهُ خَيۡرٞ مِّمَّآ ءَاتَىٰكُمۚ بَلۡ أَنتُم بِهَدِيَّتِكُمۡ تَفۡرَحُونَ ٣٦ ٱرۡجِعۡ إِلَيۡهِمۡ فَلَنَأۡتِيَنَّهُم بِجُنُودٖ لَّا قِبَلَ لَهُم بِهَا وَلَنُخۡرِجَنَّهُم مِّنۡهَآ أَذِلَّةٗ وَهُمۡ صَٰغِرُونَ ٣٧﴾

[النمل:35-37]

**ترجمه:** و من به سوی ایشان هدیه‌ای می‌فرستم که ببینم فرستادگان با چه خبری برمی‌گردند(35) پس چون قاصد نزد سلیمان آمد سلیمان گفت: آیا مرا به مال مدد می‌دهید پس آنچه خدا به من داده بهتر از آن است که به شما داده، شمایید که به هدیۀ خود خوشدل می‌شوید(36) به سوی ایشان برگرد حتما لشکریانی به سوی ایشان آریم که مقابلۀ با آن نتوانند و حتماً از آنجا به ذلت بیرونشان کنیم در حالی که حقیر باشند(37).

**نکات:** هدیه‌ای که بلقیس برای سلیمان فرستاد در کتاب خدا مقدار آن ذکر نشده، در اخبار آمده است که: پانصد غلام را لباس کنیزان پوشانید جبه‌های زربفت و دستبندهای طلا به دستشان و گردنبندهای زرین در گردنشان و بر اسب‌های تازی سوارشان کرد و پانصد کنیز را به لباس مردان دربر و بر اسبان راهوار سوار، هزار خشت زرین و سیمین به همراه ایشان با زینت‌های مرصع، تاج مکلل و مقداری از مشک، عنبر، حقه‌ای از جواهر و در ناسفته و مهره‌های کج سفته برای فرستادن مهیا و نامه‌ای نوشت که اگر تو پیغمبری معلوم کن غلامان کدام و کنیزان کدامند و بگو در حقه چیست و ناسفته را سوراخ کن و آنچه سفته است ریسمان در آن بکش و منذر بن عمر را با یک نفر دیگر برای رفتن مقرر داشت، چون وارد بر سلیمان شدند، کبکبه و حشمت او را دیدند خجل شدند، حضرت با روی تازه تبسم کرد و از الطاف خود دریغ نکرد و به وحی الهی فرمود در میان حقه چیست و موریانه را امر کرد درها را سوراخ کند و دوده را فرمود ریسمان در او کشد و غلامان و کنیزان را از شستن دست و روی معلوم کرد([[266]](#footnote-266)) و فرمود شما به مال دنیا خوشید و من احتیاجی به مال ندارم. منذر برگشت و احوال گفت. بلقیس فهمید که او پیغمبر است و لذا برای ایمان به سلیمان حرکت کرد تا خدمت آن حضرت برسد.

﴿قَالَ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡمَلَؤُاْ أَيُّكُمۡ يَأۡتِينِي بِعَرۡشِهَا قَبۡلَ أَن يَأۡتُونِي مُسۡلِمِينَ ٣٨ قَالَ عِفۡرِيتٞ مِّنَ ٱلۡجِنِّ أَنَا۠ ءَاتِيكَ بِهِۦ قَبۡلَ أَن تَقُومَ مِن مَّقَامِكَۖ وَإِنِّي عَلَيۡهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٞ ٣٩ قَالَ ٱلَّذِي عِندَهُۥ عِلۡمٞ مِّنَ ٱلۡكِتَٰبِ أَنَا۠ ءَاتِيكَ بِهِۦ قَبۡلَ أَن يَرۡتَدَّ إِلَيۡكَ طَرۡفُكَۚ فَلَمَّا رَءَاهُ مُسۡتَقِرًّا عِندَهُۥ قَالَ هَٰذَا مِن فَضۡلِ رَبِّي لِيَبۡلُوَنِيٓ ءَأَشۡكُرُ أَمۡ أَكۡفُرُۖ وَمَن شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشۡكُرُ لِنَفۡسِهِۦۖ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيّٞ كَرِيمٞ ٤٠﴾ [النمل:38-40]

**ترجمه:** (سلیمان) گفت: ای بزرگان کدامتان تخت وی را برایم می‌آورد پیش از آنکه آنان مطیعانه و مسلِم پیش من آیند(38) دیوی از جنیان گفت: پیش از آنکه از مجلس خود برخیزی تحت را سوی تو می‌آورم زیرا من بر این کار توانا و أمینم(39) آنکه نزد وی دانشی از کتاب بود گفت: من آن را می‌آورم پیش از آنکه نظرت به سویت برگردد (و یا چشم برهم نهی). پس چون(سلیمان) تخت را نزد خود برقرار دید گفت: این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا شکر می‌گذارم یا کفران می‌کنم و هر‌کس شکر کند به نفع خودش شکر می‌کند و هر کس کفران کند محققا مالک و صاحب اختیارم بی‌نیاز کریم است (40).

**نکات:** سلیمان برای اینکه عقل بلقیس را بیازماید که وقت ورودش به سلیمان اگر تخت خود را با اندک تغییری ببیند می‌شناسد یا خیر و یا برای آن که اعجاز الهی را به او نشان دهد تا او مسلمان شود به اطرافیان خود فرمود: کدام­یک از شما تخت بلقیس را حاضر می‌کند پیش از آنکه بلقیس بیاید؟ از این سؤال معلوم می‌شود أمراء و بزرگان مجلس او می‌توانستند تخت بلقیس را بیاورند. یکی از دیوان گفت: من آن را حاضر می‌کنم. دیگری که مقداری از تورات را می‌دانست گفت: من می‌آورم، حال این چه کس بوده قرآن نام او را نبرده، بعضی گفته‌اند: ملکی بوده، دیگری گفته او آصف بن برخیا بوده که سلیمان خواسته او بیاورد تا وصایت و لیاقتش بر مردم ثابت شود. بعضی گفته‌اند خود سلیمان آورده حال او چگونه تخت بزرگی را آورد. حضرت علی در دعاهای یومیه و همچنین حضرت صادق فرموده‌اند که او دعا کرد و از خدا خواست و به واسطۀ دعای او خدا آن را حاضر نمود. مفسرین از قبیل طبرسی و طوسی و رازی و غیر ایشان برای احضار تخت چندین احتمال داده‌اند از جمله:

1. خدا تخت را اعدام و در حضور سلیمان ایجاد نمود.
2. فرشتگان آن را آورده باشند به أمر خدا.
3. زمین نوردیده شده و آن را آورده است.
4. باد صرصر آن را آورده باشد.

و البته احتمالات دیگری هم داده‌اند. و جملۀ ﴿قَالَ هَٰذَا مِن فَضۡلِ رَبِّي﴾ دلالت دارد که معجزه کار خداست و فعل بشر نیست، آری خدایی که به قدرت او خورشید و یا زمین در یک لحظه هزاران کیلومتر مسافت را طی می‌کند قادر است به یک چشم برهم زدن تخت بلقیس را حاضر کند.

غُلاة و اهل بدعت، به این آیه استدلال کرده‌اند بر ولایت مطلقۀ تکوینی برای هر امامی برای کل جهان، اما این استدلال صحیح نیست زیرا اگر هم قایل شویم این عمل به دعا و یا به فعل آصف انجام شده باشد تازه خود آصف ولایت تکوینی نداشته نه بر کل جهان و نه برای بعضی از آن. و در زمان ما آنکه به اسباب طبیعی دست یافته و به کرۀ ماه می‌رود هیچ نوع ولایت حتی ولایت تکوینی جزئی هم ندارد چنانکه خود دانشمندانشان هم معترفند از آن جمله بعضی از ایشان چنین نوشته‌اند: «از وقتی که اعلام شد که زمین جز قطعه خاکی در عوالم بی‌پایان نیست، ایمان کهن محکوم به مرگ گشت، دیگر در جهان به ظاهر بی‌پایان، مرکزیت زمین موهوم شد، زمین مقام خود را از دست داد و اعتقاد به اینکه قدرت سازمان دهنده‌ای از پشت این جهان به ظاهر اندازه ناپذیر، روزی به این کرۀ حقیر پا نهاده و به صورت انسان در آمده و به خاطر گناهان و عصیان یک نوع ناچیز، رنج کشیده و کشته شده است نا ممکن گشت([[267]](#footnote-267))......

ثانیاً: اگر کسی چیزی داشت نمی‌توان برای شخص دیگری هم ثابت کرد، زیرا قیاس صحیح نیست، آن هم قیاس غیرپیغمبران را به پیغمبران.

آری، احتمال قوی آنست که آورندۀ تخت اصلا بشر نبوده است.

﴿قَالَ نَكِّرُواْ لَهَا عَرۡشَهَا نَنظُرۡ أَتَهۡتَدِيٓ أَمۡ تَكُونُ مِنَ ٱلَّذِينَ لَا يَهۡتَدُونَ ٤١ فَلَمَّا جَآءَتۡ قِيلَ أَهَٰكَذَا عَرۡشُكِۖ قَالَتۡ كَأَنَّهُۥ هُوَۚ وَأُوتِينَا ٱلۡعِلۡمَ مِن قَبۡلِهَا وَكُنَّا مُسۡلِمِينَ ٤٢﴾

[النمل:41-42]

**ترجمه:** سلیمان گفت تختش را برایش ناشناس گردانید تا ببینیم آیا به شناخت آن راهی دارد و یا از کسانی است که راه نمی‌یابند(41) و چون بلقیس وارد شد گفته شد آیا تخت تو چنین است، گفت گویا همین است و پیش از این معجزه، به ما دانش عطا شده، و ما مطیع بوده‌ایم(42).

**نکات:** جملۀ: ﴿وَأُوتِينَا ٱلۡعِلۡمَ مِن قَبۡلِهَا﴾، مورد اختلاف است که گویندۀ این جمله بلقیس است و یا حضرت سلیمان است، اگر از قول بلقیس باشد معنی چنین می‌شود که چون بلقیس معجزۀ احضار تخت را دید، گفت گویا همان تخت است و ما علم به خدا و ایمان داشته‌ایم قبل از دیدن این معجزه. و اما اگر از قول سلیمان باشد معنی چنین می‌شود که سلیمان برای تشکر از خدا گفت: ما علم به خدا و قدرت او داشته پیش از این معجزه و پیش از ایمان ملکۀ سبا. ولی معنی اول ظاهرتر است.

﴿وَصَدَّهَا مَا كَانَت تَّعۡبُدُ مِن دُونِ ٱللَّهِۖ إِنَّهَا كَانَتۡ مِن قَوۡمٖ كَٰفِرِينَ ٤٣ قِيلَ لَهَا ٱدۡخُلِي ٱلصَّرۡحَۖ فَلَمَّا رَأَتۡهُ حَسِبَتۡهُ لُجَّةٗ وَكَشَفَتۡ عَن سَاقَيۡهَاۚ قَالَ إِنَّهُۥ صَرۡحٞ مُّمَرَّدٞ مِّن قَوَارِيرَۗ قَالَتۡ رَبِّ إِنِّي ظَلَمۡتُ نَفۡسِي وَأَسۡلَمۡتُ مَعَ سُلَيۡمَٰنَ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٤٤﴾ [النمل:43-44]

**ترجمه:** و ملکۀ سبا آنچه را غیرخدا می‌پرستید بازش داشته بود از ایمان زیرا او از گروه کافران بود(43) به او گفته شد داخل قصر شو، پس زمانی که قصر را دید پنداشت که آبی عمیق است و ساق‌های خود را برهنه کرد، سلیمان گفت: این ساخت قصر از شیشه است، ملکه گفت: پروردگارا من به خود ستم کرده‌ام و با سلیمان مطیع خدای مالک و صاحب اختیار جهان شده و اسلام آوردم(44).

**نکات:** جملۀ: ﴿وَصَدَّهَا مَا كَانَت...﴾ را چند معنی کرده‌اند و ظاهر همان است که ما ترجمه کردیم، و جملۀ ﴿مَا كَانَت تَّعۡبُدُ﴾ را فاعل ﴿صَدَّهَا﴾ قرار دادیم و این می‌رساند که توجه و پرستش غیرخدا مانع خداپرستی است. حضرت سلیمان قصری با عظمت ساخته بود و زمین ساحت آن را با شیشۀ صاف بنا کرده بود که زیر شیشه آب بود و لذا ملکۀ سبا ساق پا را برهنه کرد تا از آب بگذرد زیرا خیال کرد پای او میان آب می‌رود و آخرالأمر ایمان آورد و آیا سلیمان او را تزویج کرد برای خود یا خیر؟ مورد اختلاف است، و حق‌تعالی مسکوت گذاشته و باید گفت: «اسكتوا عمّا سكت الله»!

﴿وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَآ إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمۡ صَٰلِحًا أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ فَإِذَا هُمۡ فَرِيقَانِ يَخۡتَصِمُونَ ٤٥ قَالَ يَٰقَوۡمِ لِمَ تَسۡتَعۡجِلُونَ بِٱلسَّيِّئَةِ قَبۡلَ ٱلۡحَسَنَةِۖ لَوۡلَا تَسۡتَغۡفِرُونَ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ ٤٦ قَالُواْ ٱطَّيَّرۡنَا بِكَ وَبِمَن مَّعَكَۚ قَالَ طَٰٓئِرُكُمۡ عِندَ ٱللَّهِۖ بَلۡ أَنتُمۡ قَوۡمٞ تُفۡتَنُونَ ٤٧﴾

[النمل:45-47]

**ترجمه:** و به سوی قوم ثمود برادرشان صالح را فرستادیم که خدای کامل الذات و الصفات را بپرستید، آن وقت ایشان دو گروه خصم یکدیگر شدند(45) گفت: ای قوم من چرا قبل از نیکی، شتاب در آوردنِ بدی دارید. چرا از خدای یکتا آمرزش نمی‌خواهید تا شاید مورد رحمت شوید(46) گفتند: ما به تو و پیروانت فال بد زده­ایم. صالح گفت: سرنوشت بد شما نزد خداست، بلکه شما گروهی به فتنه مبتلا شده‌اید(47).

**نکات:** چون حضرت صالح قوم خود را دعوت کرد ایشان دو فرقۀ متخاصم شدند گروهی طرفدار و گروهی مخالف و به آزار یکدیگر قیام کردند و هریک عذاب را برای دیگری می‌خواست و از خدا عذاب می‌طلبیدند. حضرت صالح فرمود: شما چرا خیر و آمرزش را از خدا نمی‌خواهید؟ کفار قوم او چون دلیل معقولی نداشتند به گزافه‌گویی پرداختند و گفتند: ما به وجود شما فال بد می‌زنیم، یعنی؛ قحطی، گرانی، ظلم و ستم به سبب وجود شماست. از وقتی تو آمده‌ای گرفتاری‌ها و گرانی به استقبال ما آمده است. حضرت صالح در جواب فرموده مقدرات خوب و یا بد شما نزد خداست. راجع به فال بد، ذیل آیۀ 18 از سورۀ یس توضیح خواهیم داد.

﴿وَكَانَ فِي ٱلۡمَدِينَةِ تِسۡعَةُ رَهۡطٖ يُفۡسِدُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا يُصۡلِحُونَ ٤٨ قَالُواْ تَقَاسَمُواْ بِٱللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُۥ وَأَهۡلَهُۥ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِۦ مَا شَهِدۡنَا مَهۡلِكَ أَهۡلِهِۦ وَإِنَّا لَصَٰدِقُونَ ٤٩ وَمَكَرُواْ مَكۡرٗا وَمَكَرۡنَا مَكۡرٗا وَهُمۡ لَا يَشۡعُرُونَ ٥٠ فَٱنظُرۡ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ مَكۡرِهِمۡ أَنَّا دَمَّرۡنَٰهُمۡ وَقَوۡمَهُمۡ أَجۡمَعِينَ ٥١ فَتِلۡكَ بُيُوتُهُمۡ خَاوِيَةَۢ بِمَا ظَلَمُوٓاْۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لِّقَوۡمٖ يَعۡلَمُونَ ٥٢ وَأَنجَيۡنَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ ٥٣﴾ [النمل:48-53]

**ترجمه:** و در آن شهر نه نفر بودند که در آن سرزمین فساد می‌کردند و اصلاح نمی‌کردند(48) گفتند: هم قسم شوید و به خدا قسم بخورید که شبانه او را با کسانش از میان برداریم آنگاه به ولی (خون) وی می‌گوییم ما هنگام هلاکت کسان او حاضر نبودیم و ما راستگویانیم(49) نیرنگی کردند ماهرانه و ما نیز جزای نیرنگشان را به خوبی دادیم در حالی که نمی‌فهمیدند(50) پس بنگر عاقبت نیرنگشان چگونه بود که ما همه را با قومشان هلاک کردیم(51) پس اینک خانه‌های ایشان است ویران مانده به سبب ستمگری که کردند. به راستی که در این قصه عبرتی است برای گروهی که اهل دانشند(52) و نجات دادیم کسانی را که ایمان آوردند و پرهیزگاری کردند(53).

**نکات:** ﴿تِسۡعَةُ رَهۡطٖ﴾ را به نه نفر ترجمه کردیم، ولی ظاهر آن است که نه جمعیت بوده است که نه نفر منتخب آنان بوده و رئیس ایشان قدار بن سالف بود و همین اشخاص بودند که ناقه را پی کردند. جملۀ: ﴿تَقَاسَمُواْ بِٱللَّهِ﴾ دلالت دارد که ایشان خدا را قبول داشتند ولی مفسد بودند. به هرحال حضرت صالح در مسجد خود در غاری عبادت می‌کرد، این سه نفر تصمیم به قتل او گرفتند و گفتند: ما که ناقه را پی کرده‌‌ایم سه روز دیگر باید عذاب شویم، پس تا روزها تمام نشده صالح را به قتل رسانیم. پس اوائل شب آمدند برای قتل او که از کوه سنگی فرود آمد و هر سه هلاک شدند. و در روایت دیگر ایشان داخل غاری برای جستجوی صالح شدند که سنگی از بالا آمد و در غار مستور شد و همانجا ماندند و هلاک شدند و باقی قوم به صیحه هلاک شدند.

﴿وَلُوطًا إِذۡ قَالَ لِقَوۡمِهِۦٓ أَتَأۡتُونَ ٱلۡفَٰحِشَةَ وَأَنتُمۡ تُبۡصِرُونَ ٥٤ أَئِنَّكُمۡ لَتَأۡتُونَ ٱلرِّجَالَ شَهۡوَةٗ مِّن دُونِ ٱلنِّسَآءِۚ بَلۡ أَنتُمۡ قَوۡمٞ تَجۡهَلُونَ ٥٥ ۞فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوۡمِهِۦٓ إِلَّآ أَن قَالُوٓاْ أَخۡرِجُوٓاْ ءَالَ لُوطٖ مِّن قَرۡيَتِكُمۡۖ إِنَّهُمۡ أُنَاسٞ يَتَطَهَّرُونَ ٥٦ فَأَنجَيۡنَٰهُ وَأَهۡلَهُۥٓ إِلَّا ٱمۡرَأَتَهُۥ قَدَّرۡنَٰهَا مِنَ ٱلۡغَٰبِرِينَ ٥٧ وَأَمۡطَرۡنَا عَلَيۡهِم مَّطَرٗاۖ فَسَآءَ مَطَرُ ٱلۡمُنذَرِينَ ٥٨﴾ [النمل:54-58]

**ترجمه:** و لوط را فرستادیم که به قوم خود گفت چرا این کار زشت را مرتکب می‌شوید در حالی که بینایید (54) چرا برای شهوت به جای زنان به مردان رو می‌کنید بلکه شمایید گروهی که نادانی می‌کنید(55) قومِ او را جوابی نبود جز اینکه گفتند خاندان لوط را از قریه خودتان بیرون کنید زیرا ایشان دم از پاکی می‌زنند(56) پس وی را با کسانش نجات دادیم مگر زنش را که از باقی ماندگان به شمار آوردیم(57) و بارانی سخت بر ایشان باراندیم که باران بیم‌داده شدگان بد بود (58).

**نکات:** جملۀ: ﴿وَأَنتُمۡ تُبۡصِرُونَ﴾ دلالت دارد که به زشتی عمل خود عالم بودند و عمل زشت از داشنمندان زشت‌تر است. و ممکن است چنانکه در احادیث آمده ایشان لواط را علنی مرتکب می‌شدند در حالی که همدیگر را می‌دیدند که ﴿تُبۡصِرُونَ﴾ را حمل کنیم به دیدن چشم. و این عمل زشت است به دلیل عقل، زیرا خدای تعالی زنان را خلق کرده برای مردان برای بقاء نسل، به اضافه لواط موجد امراض بسیار و عملی غیر طبیعی است.

﴿قُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ وَسَلَٰمٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ ٱلَّذِينَ ٱصۡطَفَىٰٓۗ ءَآللَّهُ خَيۡرٌ أَمَّا يُشۡرِكُونَ ٥٩ أَمَّنۡ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَأَنزَلَ لَكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَنۢبَتۡنَا بِهِۦ حَدَآئِقَ ذَاتَ بَهۡجَةٖ مَّا كَانَ لَكُمۡ أَن تُنۢبِتُواْ شَجَرَهَآۗ أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِۚ بَلۡ هُمۡ قَوۡمٞ يَعۡدِلُونَ ٦٠﴾ [النمل:59-60]

**ترجمه:** بگو ستایش برای خدای کامل الذات و الصفات و درود بر آن بندگانش که آنان را بر گزیده. آیا خدا بهتر است یا چیزهایی که شریک او می‌کنند (59) آیا آنکه آسمان‌ها و زمین را آفریده و برای شما از آسمان آبی فرود آورده که با آن بوستان‌های خرم برویانیدیم، رویاندن درخت آن کار شما نبود. چگونه با این خدا خدایی هست؟ بلکه ایشان گروهی منحرفند(60).

**نکات:** پس از آنکه قوم مفسد و فاسد را هلاک کرده فرموده: بگو حمد و ستایش مخصوص خدایی است که به همه چیز محیط و از همه چیز آگاه است. جملۀ: ﴿وَسَلَٰمٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ....﴾ دلالت دارد که خدا سلام و سلامتی را برای بندگان برگزیدۀ خود روا می‌دارد، پس هر‌کس می‌تواند سلامتی و رحمت برای چنین بندگان بخواهد و بگوید: «السلام علی محمد»**.** و یا«السلام علی زید وعمرو». اما همانطور که خدا فرموده بنده‌ای را که از دنیا رفته و در عالم دیگری مأوی گرفته و از این جهان بی‌خبر است حاضر نداند و بداند که؛ صفت به همه چیز محیط و از همه چیز آگاه، فقط منحصر به خداست، و به غائب السلام علیك نگوید، بلکه السلام علیه بگوید. چنانکه حق تعالی خطاب ننموده. سپس برای بیدار کردن وجدان مشرکین استفهام تقریعی و تقریری فرموده که؛ شما مشرکین خدای کامل الذات را با مخلوق ناقص هیچکاره مساوی قرار می‌دهید؟ و به غیر توجه می‌کنید؟ و در جملۀ: ﴿فَأَنۢبَتۡنَا....﴾ انتقال از غیبت به تکلّم شده است.

﴿أَمَّن جَعَلَ ٱلۡأَرۡضَ قَرَارٗا وَجَعَلَ خِلَٰلَهَآ أَنۡهَٰرٗا وَجَعَلَ لَهَا رَوَٰسِيَ وَجَعَلَ بَيۡنَ ٱلۡبَحۡرَيۡنِ حَاجِزًاۗ أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِۚ بَلۡ أَكۡثَرُهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ٦١ أَمَّن يُجِيبُ ٱلۡمُضۡطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكۡشِفُ ٱلسُّوٓءَ وَيَجۡعَلُكُمۡ خُلَفَآءَ ٱلۡأَرۡضِۗ أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِۚ قَلِيلٗا مَّا تَذَكَّرُونَ ٦٢ أَمَّن يَهۡدِيكُمۡ فِي ظُلُمَٰتِ ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِ وَمَن يُرۡسِلُ ٱلرِّيَٰحَ بُشۡرَۢا بَيۡنَ يَدَيۡ رَحۡمَتِهِۦٓۗ أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِۚ تَعَٰلَى ٱللَّهُ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٦٣ أَمَّن يَبۡدَؤُاْ ٱلۡخَلۡقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ وَمَن يَرۡزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِۗ أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِۚ قُلۡ هَاتُواْ بُرۡهَٰنَكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ٦٤﴾

[النمل:61-64]

**ترجمه:** آیا آنکه زمین را آرامگاه قرار داد و در خلال آن جویها قرار داد و برای آن کوه‌های بلند پدید آورد و میان دو دریا مانعی از اتصال قرار داد آیا با این خدا خدایانی است؟ بلکه بیشترشان نمی‌دانند(61) آیا آنکه بیچارۀ درمانده را وقتی­که او را بخواند جواب می‌دهد و محنت و بدی را بر طرف می‌کند و شما را جانشینان این سرزمین می‌کند آیا با این خدا خدایانی است؟ چه کمند آنان که متذکر می‌شوند(62) آیا آنکه در ظلمات صحرا و دریا شما را هدایت می‌کند و آنکه بادها را پیشاپیش رحمت خود برای بشارت می‌فرستد چگونه با این خدا معبودی باشد؟ خدای یکتا از آنچه با او شریک می‌کنند والاتر است(63) آیا کیست که خلق را از ابتدا بیافریند سپس آن را عود دهد (در قیامت) و کیست که روزی شما را از آسمان و زمین بدهد آیا با چنین خدا خدایی است؟ بگو اگر راست می‌گویید برهان خود را بیاورید(64).

**نکات:** در این آیات روشن است که مشرکین خدای مدبّر آسمان و زمین و «ومجيب الـمضطرين وكاشف الضرّ عن الـمساكين وهادي أصناف العالـمين ومُرسل الرياح و.....» را قبول داشتند، ولی موجودات ناقص دیگری را نیز با چنین خدائی مؤثر می‌دانستند و یا شفیع و واسطه قرار می‌دادند چنانکه در زمان ما نیز همین افکار و با چنین خدايی شریک قائل شدن کم و بیش در میان بعضی از مسلمین بجا مانده، بلکه بعضی از موجوداتی را مانند أوصیاء و نیکان را از خدا مهربانتر و دلسوزتر می‌دانند و شب و روز به خیالاتی متوسلند. جملۀ: ﴿أَمَّن يُجِيبُ ٱلۡمُضۡطَرَّ...﴾ دلالت دارد که هیچکس چه بشر و چه غیر بشر نمی‌توانند مضطرین را اجابت و از ایشان گرفتاری را برطرف کند و این صفت مخصوص خداست و کسانی که این صفت را برای غیر خدا نیز قايل شوند غیر خدا را نیز به خدایی گرفته‌اند و لذا می‌فرماید: ﴿أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِ﴾.

﴿قُل لَّا يَعۡلَمُ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ ٱلۡغَيۡبَ إِلَّا ٱللَّهُۚ وَمَا يَشۡعُرُونَ أَيَّانَ يُبۡعَثُونَ ٦٥ بَلِ ٱدَّٰرَكَ عِلۡمُهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِۚ بَلۡ هُمۡ فِي شَكّٖ مِّنۡهَاۖ بَلۡ هُم مِّنۡهَا عَمُونَ ٦٦﴾ [النمل:65-66]

**ترجمه:** بگو در آسمان‌ها و زمین کسی غیب نمی‌داند جز خدا و نمی‌دانند که چه وقت برای قیامت زنده می‌شوند(65) بلکه علم ایشان دربارۀ آخرت کم است، بلکه ایشان دربارۀ آن در شکند بلکه ایشان از امر آخرت نابینایند (66).

**نکات:** این آیات دلالت دارد که هیچ کس حتی انبیاء و ملائکه غیب نمی‌دانند و وقت قیامت و قیام رستاخیز را نمی‌دانند و اگر کسی نسبت علم غیب به انبیاء و اوصیاء بدهد بر خلاف کلام خدا نسبت داده است.

﴿وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَءِذَا كُنَّا تُرَٰبٗا وَءَابَآؤُنَآ أَئِنَّا لَمُخۡرَجُونَ ٦٧ لَقَدۡ وُعِدۡنَا هَٰذَا نَحۡنُ وَءَابَآؤُنَا مِن قَبۡلُ إِنۡ هَٰذَآ إِلَّآ أَسَٰطِيرُ ٱلۡأَوَّلِينَ ٦٨ قُلۡ سِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَٱنظُرُواْ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلۡمُجۡرِمِينَ ٦٩ وَلَا تَحۡزَنۡ عَلَيۡهِمۡ وَلَا تَكُن فِي ضَيۡقٖ مِّمَّا يَمۡكُرُونَ ٧٠﴾

[النمل:67-70]

**ترجمه:** و آنان که کافرند گفتند: چگونه وقتی ما و پدرانمان خاک شدیم از گور بیرون شدنی باشیم(67) به تحقیق پیش از این نیز به ما و پدران ما همین وعده داده شد، این جز افسانه‌های پیشینیان نیست(68) بگو در این زمین سیر کنید و بنگرید سرانجام بزه‌کاران چگونه بود(69) بر ایشان غم مخور و از آن نیرنگ‌ها که می‌کنند تنگ‌دل مباش(70).

**نکات:** ﴿أَءِذَا كُنَّا.....﴾دلالت دارد که کفار بر نفی معاد دلیلی نداشتند جز استبعاد. و جملۀ: ﴿وَلَا تَحۡزَنۡ﴾ و همچنین ﴿وَلَا تَكُن....﴾ نهی تحریمی نیست بلکه دلداری می‌باشد مانند جملۀ: ﴿إِذۡ يَقُولُ لِصَٰحِبِهِۦ لَا تَحۡزَنۡ﴾.

﴿وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا ٱلۡوَعۡدُ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ٧١ قُلۡ عَسَىٰٓ أَن يَكُونَ رَدِفَ لَكُم بَعۡضُ ٱلَّذِي تَسۡتَعۡجِلُونَ ٧٢ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضۡلٍ عَلَى ٱلنَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَهُمۡ لَا يَشۡكُرُونَ ٧٣ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعۡلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمۡ وَمَا يُعۡلِنُونَ ٧٤﴾ [النمل:71-74]

**ترجمه:** و می‌گویند اگر شما راست می‌گویید این وعده کی می‌رسد(71) بگو شاید شمه‌ای از آن عذاب که به وقوع آن شتاب می‌کنید از پی شما باشد(72) و محققا پروردگارت نسبت به این مردم صاحب کرم است ولی بیشترشان شاکر نیستند (73) و بی‌گمان پروردگارت آنچه را که در سینه‌هایشان نهان می‌دارند و آنچه آشکار می‌کنند، می‌داند(74).

**نکات:** ﴿مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمۡ﴾ را بر ﴿وَمَا يُعۡلِنُونَ﴾ مقدم داشته زیرا «ما في الصّدور» سبب و علت بر افعال علنی است یعنی؛ «ما فی الجوانح» سبب «ما في الجوارح» می‌باشد.

﴿وَمَا مِنۡ غَآئِبَةٖ فِي ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٍ ٧٥ إِنَّ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ يَقُصُّ عَلَىٰ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ أَكۡثَرَ ٱلَّذِي هُمۡ فِيهِ يَخۡتَلِفُونَ ٧٦ وَإِنَّهُۥ لَهُدٗى وَرَحۡمَةٞ لِّلۡمُؤۡمِنِينَ ٧٧﴾

[النمل:75-77]

**ترجمه:** و هیچ نهفته‌ای در آسمان‌ها و زمین نیست مگر در کتابی روشن است (75) به تحقیق این قرآن برای بنی‌اسرائیل بیان می‌کند بیشتر چیزهایی را که دربارۀ آن اختلاف دارند(76) و به راستی که قرآن هدایت و رحمت است برای مؤمنان(77).

**نکات:** مقصود از ﴿كِتَٰبٖ مُّبِينٍ﴾علم حق‌تعالی و یا لوح محفوظ است. و جملۀ: ﴿يَقُصُّ عَلَىٰ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ﴾ دلالت دارد که رافع اختلافات بسیاری از مسايل یهود قرآن است، و باید تورات را با قرآن بسنجند و قسمت‌های اصیل آن را از قسمت‌های تحریف شده جدا کنند. ولی متأسفانه حتّی مسلمین هم در اختلافات خود رجوع به قرآن نکرده و نمی‌کنند!

﴿إِنَّ رَبَّكَ يَقۡضِي بَيۡنَهُم بِحُكۡمِهِۦۚ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡعَلِيمُ ٧٨ فَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِۖ إِنَّكَ عَلَى ٱلۡحَقِّ ٱلۡمُبِينِ ٧٩ إِنَّكَ لَا تُسۡمِعُ ٱلۡمَوۡتَىٰ وَلَا تُسۡمِعُ ٱلصُّمَّ ٱلدُّعَآءَ إِذَا وَلَّوۡاْ مُدۡبِرِينَ ٨٠ وَمَآ أَنتَ بِهَٰدِي ٱلۡعُمۡيِ عَن ضَلَٰلَتِهِمۡۖ إِن تُسۡمِعُ إِلَّا مَن يُؤۡمِنُ بِ‍َٔايَٰتِنَا فَهُم مُّسۡلِمُونَ ٨١﴾

[النمل:78-81]

**ترجمه:** حقا که پروردگارت به حکم خود بین ایشان داوری می‌کند و اوست عزیز دانا (78) پس بر خدا توکل کن که تو بر حق آشکار هستی(79) محققا تو به مردگان نمی‌شنوانی و نمی‌شنوانی ندا را به کران چون به فرار روی بگردانند (80) و تو کوران را از ضلالتشان هدایت نتوانی و جز به آنان که به آیات ما ایمان می‌آورند و مسلمانند نمی‌شنوانی(81).

**نکات:** ضمیر ﴿بَيۡنَهُم﴾ممکن است برگردد به بنی اسرائیل و ممکن است برگردد به بنی اسرائیل و مؤمنین به قرآن. جملۀ: ﴿إِنَّكَ لَا تُسۡمِعُ ٱلۡمَوۡتَىٰ﴾ دلالت دارد که مردگان نمی‌شنوند و خطاب و تکلم با ایشان کار لغوی است و عقلاً نیز چنین است زیرا هر مستمعی جز خدا با گوش می‌شنود چه انبیا و چه اولیاء. پس چون وفات کردند گوش ایشان از کار افتاده و قوۀ سامعه ندارند پس نمی‌شنوند. و به سندهای متعدد نقل شده که رسول خداص دعا می‌فرمود که: «اَللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ قَبْري وَثَنًا یُعْبَد»([[268]](#footnote-268)). یعنی: «خدایا قبر مرا بتی قرار مده که پرستیده شود!» یعنی؛ حفظ کن. و روایت وارد شده که: «لا تطف بقبر»([[269]](#footnote-269)) که مسلمان حق ندارد به هیچ قبری طواف کند. و طواف و خواندن مدعو غیبی عبادت است. پس اگر مردم مانند زمان ما چنین عباداتی را برای غیرخدا انجام دهند و مثلا بزرگانی را که از دنیا رفته­اند بخوانند و اسم آن را هم عبادت نگذارند باز عبادت نموده و به شرک وارد شده‌اند. زیرا با نام گذاری، معنی عوض نمی‌شود. در این آیه خدا می‌فرماید؛ تو ای محمد نمی‌شنوانی به مردگان، پس جایی که محمدص نشنواند به طریق اولی دیگری نتواند با مردگان سخن گوید. پس آن کسی که سر قبر انبیاء و اوصیا و یا بزرگان می‌رود و می‌گوید: «السَّلَامُ عَلَیكَ أَشْهَدُ أَنَّكَ تَسْمَعُ كَلَامِي وَتَرُدُّ جَوَابِي وَتَری مَقَامِي»، چنین کسی بر خلاف عقل و برخلاف قرآن شهادت داده و حال آنکه شهادت به چیزی که نشنیده و ندیده طبق شرع حرام و از گناهان است. و رسول خداص فرمود: «لَعَنَ اللهُ زَوَّارَاتِ الْقُبُورِ، وَالمُتَّخِذِينَ عَلَيْهَا السُّرُجَ»([[270]](#footnote-270)). و ابو عمرو عامر بن شراحیل متوفای 104 هجری که از علمای بزرگ اسلام بوده و صد و پنجاه نفر صحابۀ رسول خداص را دیده و أخذ حدیث نموده مکرر می‌گفت: «لَوْ لَا أَنَّ رَسُولَ اللهِ نَهی عَنْ زِیَارَاتِ القُبُور لَزُرْتُ قَبْرَ النَّبِي»([[271]](#footnote-271)).

بعضی از خرافاتیان گویند: مقصود از جملۀ: ﴿إِنَّكَ لَا تُسۡمِعُ ٱلۡمَوۡتَىٰ﴾ مرده دلان و کفار کوردل می‌باشد که خدا ایشان را تشبیه به مرده کرده، پس مقصود این است که محمد کلام خود را به کفار نمی‌شنواند جواب اینست که این بیان شما بهتر گفتۀ ما را ثابت می‌کند، زیرا خدا تشبیه کرده مرده دلان را به مردگان حقیقی و اموات در اینکه سخن را نمی‌شنوند و در هر تشبیهی وجه شبهی لازم است در اینجا وجه شبه؛ نشنیدن سخن است و باید وجه شبه در مشبّه ‌به اقوی از مشبّه باشد مثلا؛ اگر زید را به شیر تشبیه کنیم و بگوییم «زید أسد في الشجاعة»، در اینجا وجه شبه که شجاعت است باید در شیر أقوی باشد، یعنی شجاعت شیر مسلم و یقینی باشد تا زید را به او تشبیه کنیم. پس در آیه نشنیدن مردگان حقیقی باید مسلم و یقینی باشد تا خدا مرده دلان را به آنها تشبیه کرده باشد. به اضافه خدای تعالی در آیۀ 22 سورۀ فاطر فرموده: ﴿وَمَآ أَنتَ بِمُسۡمِعٖ مَّن فِي ٱلۡقُبُورِ﴾([[272]](#footnote-272))، که در آنجا صریحا فرموده: ﴿مَّن فِي ٱلۡقُبُورِ﴾ شنوا نیستند و نمی‌شنوند. بعضی از عالم نمایان آیات به این صراحت را پشت سر انداخته‌اند و به روایات مجعوله چسبیده‌اند از قبیل اینکه؛ رسول خداص در روز جنگ بدر که جسد مشرکین را در چاه انداختند با ایشان سخن گفت و فرمود: «وجدتم ما عملتم»، در حالی که چنین نیست، رسول خداص وجدتم نفرمود بلکه آیۀ قرآن را قرائت کرد و گفت: ﴿وَوَجَدُواْ مَا عَمِلُواْ حَاضِرٗا﴾([[273]](#footnote-273)). حضرت باقر می‌فرماید: «نَهَى رَسُولُ الله أَنْ يُصَلَّى عَلَى قَبْرٍ أَوْ يُقْعَدَ عَلَيْهِ أَوْ يُبْنَى عَلَيْهِ»([[274]](#footnote-274)). یعنی: «رسول خدا نهی فرمود از اینکه روی قبری نماز بخوانند و یا بنشینند و یا بر آن بنایی کنند.» و در کتاب نهایه از رسول خداص روایت کرده که: «نَهَی النَّبِيص أَنْ يُجَصِّصَ الْقَبْرُ أَوْ يُبْنَى عَلَيْه‏ أَوْ یُكتَبَ عَلَیِه لِأَنَّهُ مِنْ زِینَةِ الدُنیَا فَلَا حَاجَةَ بَالـمَیِّتِ إِلَیهِ»([[275]](#footnote-275)). یعنی: «رسول خداص نهی فرمود: از اینکه بر قبر گچکاری شود یا بر آن بنا شود یا بر آن نوشته شود زیرا که اینها از زینت دنیا است و میت احتیاجی به آن ندارد.» و در کتاب محاسن برقی از حضرت علی روایت کرده که فرمود: «مَنْ جَدَّدَ قَبْراً أَوْ مَثَّلَ مِثَالًا فَقَدْ خَرَجَ مِنَ الْإِسْلَام‏»([[276]](#footnote-276)). یعنی: «کسی که قبری را پس از کهنه شدن تعمیر نماید یا مجسمه‌ای بسازد از اسلام خارج گردیده است.» و نیز کتاب کافی از حضرت علی روایت کرده که فرمود: «بَعَثَنِي رَسُولُ اللهِ ص فِي هَدْمِ الْقُبُورِ وَكَسْرِ الصُّوَر فَقَالَ: لَا تَدَعْ صُورَةً إِلَّا مَحَوْتَهَا وَلَا قَبْرًا إِلَّا سَوَیتَهُ»([[277]](#footnote-277)). یعنی: «پیغمبرص مرا فرستاد برای اینکه قبرها را (که در جاهلیت برجسته می‌ساختند) با زمین یکسان و هموار کنم و بتها را همه را بشکنم.» یعنی خود علی ویران‌کنندۀ قبرها بود ولی مردم بر خلاف او برای اولاد همان علی قبرها ساختند!! باید مردم دست از اعمال مخالف کتاب خدا و سنت رسولص بردارند و خداشناس شوند. حضرت باقر می‌فرمود: «مَنْ عَرَفَ الإِمَامَ وَلَمْ یَعرِفْ اللهَ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيداً»([[278]](#footnote-278)) یعنی: «کسی که امام را بشناسد ولی خدا را نشناسد بسیار گمراه است!» به هرحال با وجود آیات روشن قرآن احتیاج به نقل چنین روایاتی نیست.

﴿وَإِذَا وَقَعَ ٱلۡقَوۡلُ عَلَيۡهِمۡ أَخۡرَجۡنَا لَهُمۡ دَآبَّةٗ مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ تُكَلِّمُهُمۡ أَنَّ ٱلنَّاسَ كَانُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَا لَا يُوقِنُونَ ٨٢﴾ [النمل:82]

**ترجمه:** و چون فرمان عذاب علیه ایشان واقع شود جنبنده‌ای را از زمین برایشان بیرون آوریم تا بگویدشان که این مردم به آیات ما یقین نداشتند(82).

**نکات:** مقصود از فرمان عذاب آمدن قیامت و امر به ایجاد آن است و مقصود از ﴿دَآبَّةٗ مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ﴾ چه باشد؟ روایات و احادیث مختلفه آمده که اکثر آنها شبیه به خرافات و جعلیات است. چون از مقدمات قیامت و از وقایع آن است باید از متشابهاتی باشد که ﴿مَا يَعۡلَمُ تَأۡوِيلَهُۥٓ إِلَّا ٱللَّهُ﴾. ولی به حسب مفهوم و ترجمه باید مقصود به حسب ظاهر طبق آیۀ 4 سورۀ زلزال این باشد که جنبندۀ زمیني شهادت می‌دهد یعنی خدا آن را به نطق می‌آورد.

﴿وَيَوۡمَ نَحۡشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٖ فَوۡجٗا مِّمَّن يُكَذِّبُ بِ‍َٔايَٰتِنَا فَهُمۡ يُوزَعُونَ ٨٣ حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءُو قَالَ أَكَذَّبۡتُم بِ‍َٔايَٰتِي وَلَمۡ تُحِيطُواْ بِهَا عِلۡمًا أَمَّاذَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ٨٤ وَوَقَعَ ٱلۡقَوۡلُ عَلَيۡهِم بِمَا ظَلَمُواْ فَهُمۡ لَا يَنطِقُونَ ٨٥﴾ [النمل:83-85]

**ترجمه:** و روزی از هر امتی فوجی از کسانی که به آیات ما تکذیب می‌کنند محشور می‌کنیم پس ایشان مرتب و ردیف شوند(83) تا آنگاه که آیند خطاب رسد آیا به آیات ما تکذیب کردید در حالی که احاطۀ علمی به آن نداشتید (و در اطراف آنها فکر نکردید) آیا چه کار می‌کردید(84) و فرمان عذاب بر ایشان واقع شود به سزای آنچه ستم کردند پس ایشان لال گردند(85).

**نکات:** مقصود از یوم در جملۀ ﴿وَيَوۡمَ نَحۡشُرُ....﴾ روز قیامت است که مردم را دسته به دسته و فوج فوج احضار کنند چنانکه در سورۀ نبأ فرموده:

﴿يَوۡمَ يُنفَخُ فِي ٱلصُّورِ فَتَأۡتُونَ أَفۡوَاجٗا﴾ [النبأ: 18]

در آیۀ فوق مقصود، ذکر قوم ستمگران است که در قیامت از کثرت خجالت سربزیرند و سخن نمی‌گویند برای ترس و یا برای نداشتن عذر. بعضی از نویسندگان این آیه را مدرک قرار داده‌اند برای رجعت در حالی که از آیات بعد روشن می‌شود که حضور این فوج برای فرمان عذاب است و برای کیفر اعمال، و در رجعت کیفر اعمال تحققی ندارد. و از جملۀ ﴿لَمۡ تُحِيطُواْ بِهَا عِلۡمًا﴾؛ وجود مسائل مافوق علم استفاده می­شود، یعنی مسائلی که بشر با معیارهای علمی خود نمی‌تواند به کیفیت و حقیقت آنها پی ببرد مثلا مانند وجود فرشتگان، بقاء روح، وحی، الهام و قیامت و غیره و حتی در وجود ما بعضی صفات هست که در آنها نیز با وسائل پیشرفتۀ علمی امروز نمی‌توان به حقیقت و کیفیتشان پی برد از قبیل مثلا؛ حرص، کینه، دشمنی، مهر، عاطفه، زیبایی، تخیلات، رنج یک مریض، بسیاری از بیماری‌های درونی، عشق و غیر اینها با اینکه مربوط به روان خودمان است ولی از درک کیفیت و کمیت چنین صفاتی حتی اطباء روان نیز عاجزند چه رسد به سایر مسائل و حقایق دیگر.

﴿أَلَمۡ يَرَوۡاْ أَنَّا جَعَلۡنَا ٱلَّيۡلَ لِيَسۡكُنُواْ فِيهِ وَٱلنَّهَارَ مُبۡصِرًاۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ٨٦ وَيَوۡمَ يُنفَخُ فِي ٱلصُّورِ فَفَزِعَ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَن فِي ٱلۡأَرۡضِ إِلَّا مَن شَآءَ ٱللَّهُۚ وَكُلٌّ أَتَوۡهُ دَٰخِرِينَ ٨٧ وَتَرَى ٱلۡجِبَالَ تَحۡسَبُهَا جَامِدَةٗ وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ ٱلسَّحَابِۚ صُنۡعَ ٱللَّهِ ٱلَّذِيٓ أَتۡقَنَ كُلَّ شَيۡءٍۚ إِنَّهُۥ خَبِيرُۢ بِمَا تَفۡعَلُونَ ٨٨﴾ [النمل:86-88]

**ترجمه:** آیا ندیدند که ما شب را قرار دادیم تا در آن آرام گیرند و روز را روشن نمودیم حقا که در این خلقت نشانه‌هایی است برای گروهی که ایمان می‌آورند(86) و روزی که در صور دمیده شود، تمام ساکنین آسمان‌ها و زمین به وحشت آیند مگر آن کس که خدا بخواهد و همه به حال ذلت به پیشگاه او بیایند(87) و کوه‌ها را بینی و پنداری که بی‌حرکتند در حالی که مانند ابر حرکت می‌کنند، صنع خدای یکتا است که همه چیز را محکم نموده به راستی که او به آنچه انجام می‌دهید آگاه است(88).

**نکات:** چون در آیات سابق سخن از توحید و معاد بوده در این آیات برای اثبات توحید و معاد استدلال شده به ایجاد روز و شب و نظم و فوائد آن. و مقصود از ﴿لَأٓيَٰتٖ....﴾ همان نشانه‌های قدرت و علم موجد آنها است. و مقصود از ﴿وَتَرَى ٱلۡجِبَالَ....﴾ دیدن در آخرت است چنانکه در سورۀ معارج آیۀ 9 فرموده: ﴿وَتَكُونُ ٱلۡجِبَالُ كَٱلۡعِهۡن...﴾([[279]](#footnote-279)) ولی بعضی از کسانی که خواسته‌اند برای حرکت زمین آیات بیشتری آورند به این آیه نیز استشهاد نموده‌اند.

﴿مَن جَآءَ بِٱلۡحَسَنَةِ فَلَهُۥ خَيۡرٞ مِّنۡهَا وَهُم مِّن فَزَعٖ يَوۡمَئِذٍ ءَامِنُونَ ٨٩ وَمَن جَآءَ بِٱلسَّيِّئَةِ فَكُبَّتۡ وُجُوهُهُمۡ فِي ٱلنَّارِ هَلۡ تُجۡزَوۡنَ إِلَّا مَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ٩٠﴾ [النمل:89-90]

**ترجمه:** هر کس (در قیامت) عمل نیکی بیاورد برای او جزای بهتر از آن است و آنان از وحشت آن روز ایمنند(89) و آنان که کار بدی بیاورند به صورت در آتش سرنگون گردند آیا جز مطابق آنچه می‌کردید جزا داده می‌شوید(90).

**نکات:** مقصود از حسنه و سیئه ممکن است توحید و شرک باشد و می‌تواند أعم باشد از هر نیکی و بدی. و بهتر بودن ثواب در حسنه به اعتبار این است که ده مقابل حساب می‌کنند و هم اینکه جزای حسنه دوام دارد. همچنین از آیات استفاده می‌شود که در قیامت فقط ایمان و عمل صالح موجب نجات است. امالی صدوق از حضرت زهرا روایت نموده که فرموده: «خَرَجَ عَلَینَا رَسُولُ اللهص عَشِیَّةَ عَرَفَة.... إِلی أَنْ قَالَ وَإِنَّي رَسُولُ اللهِ إِلَیكُم غَیرَ مُحَابٍ لِقَرَابَتِي»([[280]](#footnote-280)). یعنی: «همانا من رسول خدایم به سوی شما بدون اینکه طرفدار خویشانم باشم.» و در کتاب «عیون اخبار الرضا» آمده که شخصی به حضرت رضا عرض کرد که به خدا قسم تو بهترین مردمی، حضرت فرمود: «لَا تَحْلِفْ يَا هَذَا، خَيْرٌ مِنِّي مَنْ كَانَ أَتْقَى لِلَّهِ تَعَالَى وَأَطْوَعَ لَهُ، وَاللهِ مَا نُسِخَتْ هَذِهِ الْآيَة([[281]](#footnote-281)): ﴿وَجَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْۚ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡ﴾». یعنی: «قسم مخور بهتر از من کسی است که نسبت به خدا با تقوی‌تر ومطیع‌تر باشد به خدا قسم این آیه نسخ نشده که خدا می‌فرماید: ﴿....إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡ﴾([[282]](#footnote-282)).» و رسول خداص در بالای منبر فرمود: «إِنَّ النَّاسَ مِنْ عَهْدِ آدَمَ إِلَى يَوْمِنَا هَذَا مِثْلُ أَسْنَانِ الْـمُشْطِ لَا فَضْلَ لِلْعَرَبِيِّ عَلَى الْعَجَمِيِّ وَلَا لِلْأَحْمَرِ عَلَى الْأَسْوَدِ إِلَّا بِالتَّقْوَى»([[283]](#footnote-283)). یعنی: «مردم از زمان آدم تا به امروز همانند دندانه‌های شانه با یکدیگر یکسانند، عرب بر عجم فضیلتی ندارد و سرخ­رویان بر سیاهان برتری و تفوقی ندارند، مگر کسانی که دارای تقوای بیشتری باشند.» ولی باید دانست با وجود آیات بینات در این مورد احتیاجی به نقل چنین روایات نیست.

﴿إِنَّمَآ أُمِرۡتُ أَنۡ أَعۡبُدَ رَبَّ هَٰذِهِ ٱلۡبَلۡدَةِ ٱلَّذِي حَرَّمَهَا وَلَهُۥ كُلُّ شَيۡءٖۖ وَأُمِرۡتُ أَنۡ أَكُونَ مِنَ ٱلۡمُسۡلِمِينَ ٩١ وَأَنۡ أَتۡلُوَاْ ٱلۡقُرۡءَانَۖ فَمَنِ ٱهۡتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهۡتَدِي لِنَفۡسِهِۦۖ وَمَن ضَلَّ فَقُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُنذِرِينَ ٩٢ وَقُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ سَيُرِيكُمۡ ءَايَٰتِهِۦ فَتَعۡرِفُونَهَاۚ وَمَا رَبُّكَ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعۡمَلُونَ ٩٣﴾ [النمل:91-93]

**ترجمه:** جز این نیست که به من امر شده است که پروردگار این شهر را که آن را محترم دانسته و همه چیز از او است عبادت کنم و مأمورم که از مسلمین بوده باشم(91) و این قرآن را قرائت کنم پس هر‌کس هدایت پذیرفت پس برای نفع خود هدایت یافته و هر‌کس گمراه شد بگو همانا من از بیم‌دهندگانم(92) و بگو حمد مخصوص خداست به زودی آیات خود را به شما بنمایاند که آنها را بشناسید و پروردگارت از آنچه می‌کنید بی‌خبر نیست(93).

**نکات:** جملۀ﴿وَأُمِرۡتُ أَنۡ أَكُونَ مِنَ ٱلۡمُسۡلِمِينَ﴾دلالت دارد که خود پیغمبر باید مسلمان باشد و مانند یکی از مسلمین دستورات خدا را انجام دهد و نام دینی او اسلام و خود او مسلمان است نه شیعه، نه سنی، نه جعفری، نه حنفی، نه شافعی، نه صوفی و نه شیخی است! و پیغمبرص برای مؤمنین نهایت تواضع را داشته چنانکه در مکارم الأخلاق طبرسی از انس بن مالک نقل شده که گفت: «لَمْ يَكُنْ شَخْصٌ أَحَبَّ إِلَى أصْحَابِ رَسُولِ اللهِ ص مِنْ رَسُولِ اللهِ ص، قَالَ: وَكَانُوا إِذَا رَأَوْهُ لَمْ يَقُومُوا إليه لِمَا يَعْلَمُونَ مِنْ كَرَاهَتِهِ لِذَلِكَ»([[284]](#footnote-284)). یعنی: «در نزد اصحاب رسول خداص کسي محبوبتر از پیغمبر خدا نبود با این همه وقتی آن حضرت را می‌دیدند برایش بلند نمی‌شدند زیرا می‌دانستند آن جناب از این کار کراهت دارد.» و چون این سوره در مکه نازل شده و آن وقت رسول خداص قدرتی نداشت که قوانین اسلامی را اجرا کند، در آیۀ 92 خدا به او می‌فرماید: بگو من مأمورم که قرآن را تلاوت کنم چه شما ایمان بیاورید و یا نیاورید. نویسنده گوید: رسول خداص در مکه می‌توانست قرآن را بخواند و گوشزد مردم کند ولی زمان ما بسیاری که خود را مروج دین می‌دانند مانع از تلاوت قرآن و بیان حقایق آنند و ما را که حقایق قرآن را بیان و خرافات ضدقرآنی را روشن و برملا وآشکار می‌ساختیم و شرکیات وموهومات مذهبی و اهل آن را رسوا می‌نمودیم، کوبیدند و با رشوه، شاه و وزیر و ساواک([[285]](#footnote-285)) را با خود همراه نموده و با خرج سه میلیون تومان([[286]](#footnote-286)) همین مراجع مذهبی با همدستی جهال و مقلدان خود، مسجد ما را گرفتند و هزاران تهمت به ما زدند و میان عوام نشر دادند. و همین کتاب حاضر را پس از چاپ توقیف کردند تا اینکه شخصی با حذف بعضی از مطالب آن به نام خود چاپ و منتشر نمود و بدون رضایت مؤلف این خلاف را مرتکب شد. پس ما را به جرم بیان حقایق قرآن به زندان بردند و پس از مدتی از ما تعهّد گرفتند که مسجد را ترک کنیم و با آوردن عکس شاه، فرح، ولیعهد و چسبانیدن به در و دیوار و زدن طاق نصرت، امامی را از خود به امامت منصوب نمودند و تا مدتی جشن گرفته و در آن مسجد روضه‌خوان‌ها را منبر می‌کردند تا به ما تهمت زده و فحاشی کنند. «وإلى الله المشتكی، والسلام علی من اتبع الهدی».

سورة القصص (مكية وهي ثمان وثمانون آية)

سورۀ قصص مکی و دارای 88 آیه می‌باشد

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

﴿طسٓمٓ ١ تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡكِتَٰبِ ٱلۡمُبِينِ ٢ نَتۡلُواْ عَلَيۡكَ مِن نَّبَإِ مُوسَىٰ وَفِرۡعَوۡنَ بِٱلۡحَقِّ لِقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ٣ إِنَّ فِرۡعَوۡنَ عَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَجَعَلَ أَهۡلَهَا شِيَعٗا يَسۡتَضۡعِفُ طَآئِفَةٗ مِّنۡهُمۡ يُذَبِّحُ أَبۡنَآءَهُمۡ وَيَسۡتَحۡيِۦ نِسَآءَهُمۡۚ إِنَّهُۥ كَانَ مِنَ ٱلۡمُفۡسِدِينَ ٤﴾ [القصص:1-4]

**ترجمه:** به نام خدای کامل الذات و الصفات رحمن رحیم. طا. سین. میم(1) این آیات کتاب روشن است(2) شمه‌ای از خبر موسی و فرعون را طبق واقع برای قومی که ایمان می‌آورند بر تو تلاوت می‌کنیم(3) فرعون در آن سرزمین برتری جست و مردم آن را شیعه شیعه و دسته دسته کرد که طائفه‌ای از آنان را زبون نماید پسرانشان را سر می‌برید و زنانشان را زنده نگه می‌داشت حقا که او از مفسدین بود(4).

**نکات:** ﴿ٱلۡكِتَٰبِ ٱلۡمُبِينِ﴾ دلالت دارد که قرآن روشن و واضح است و آیات آن را می‌توان فهمید. و شیع جمع شیعه است که فرعون سیاست استعماری داشت و مردم را شیعه شیعه یعنی فرقه فرقه و دسته دسته کرد. جمعی شیعۀ این و جمعی شیعۀ دیگری بودند و به همین بهانه اختلاف ایجاد کردند و هردسته در مقابل دسته‌های دیگر سدی بودند و لذا به تفرقه و فساد مبتلا شدند. و هر أمتی چنین کند چنان خواهندشد و ستمکاران بر آنان فرمانروا شوند، چنانکه گفته‌اند: «فرّق تسد» یعنی تفرقه بینداز و سیادت کن. و همین بلا را بر سر مسلمین آوردند.

﴿وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى ٱلَّذِينَ ٱسۡتُضۡعِفُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَنَجۡعَلَهُمۡ أَئِمَّةٗ وَنَجۡعَلَهُمُ ٱلۡوَٰرِثِينَ ٥ وَنُمَكِّنَ لَهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَنُرِيَ فِرۡعَوۡنَ وَهَٰمَٰنَ وَجُنُودَهُمَا مِنۡهُم مَّا كَانُواْ يَحۡذَرُونَ ٦ وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰٓ أُمِّ مُوسَىٰٓ أَنۡ أَرۡضِعِيهِۖ فَإِذَا خِفۡتِ عَلَيۡهِ فَأَلۡقِيهِ فِي ٱلۡيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحۡزَنِيٓۖ إِنَّا رَآدُّوهُ إِلَيۡكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ٧﴾ [القصص:5-7]

**ترجمه:** و می‌خواستیم برآنان که در آن سرزمین زبون شده بودند منت گذاریم و ایشان را پیشوایان دیگران قرار دهیم و ایشان را وارث زمین گردانیم(5) و برای ایشان در آن سرزمین تمکن و استقرارشان دهیم و به فرعون، هامان و لشکریانشان آنچه حذر می‌کردند بنمایانیم(6) و به مادر موسی وحی کردیم که شیرش بده و چون بر او بیمناک شدی به دریا فکنش و نترس و غم مخور که ما او را به تو برگردانیم و از پیامبران قرارش دهیم(7).

**نکات:** فرعون در تضعیف بنی اسرائیل می‌کوشید، چون به او گفته بودند طفلی از بنی اسرائیل سلطنت او را بر طرف خواهد کرد و از قدرت خدا غافل بود، حق‌تعالی فرموده ارادۀ ما این بود که بنی اسرائیل را از زبونی نجات دهیم و ایشان را بر سرزمین فرعون مسلط نماییم وقدرت خود را به فرعون و فرعونیان بفهمانیم، پس شروع کرده به بیان چگونگی تحقق ارادۀ خود و قصۀ موسی و تسلط او بر سرزمین مصر. ولی عده‌ای از کسانی که به قرآن اعتقاد ندارند و با اخبار مجعوله قرآن را تأویل می‌کنند با اینکه هیچ کس حق تأویل آیات قرآن را ندارد جز خدای تعالی چنانکه در مقدمه ثابت کردیم. ایشان این آیات را تأویل می‌کنند به آمدن فرزندی از نسل رسول خداص و تسلط بر زمین! در حالی که این آیات صریح است در قدرت نمایی حق در قصۀ فرعون و حضرت موسی، چنانکه کلمات ﴿وَنُرِيدُ﴾ و ﴿وَنُمَكِّنَ﴾ و ﴿وَنُرِيَ فِرۡعَوۡنَ﴾ همه به صیغۀ متکلم مع الغیر در پی هم آمده است.

﴿فَٱلۡتَقَطَهُۥٓ ءَالُ فِرۡعَوۡنَ لِيَكُونَ لَهُمۡ عَدُوّٗا وَحَزَنًاۗ إِنَّ فِرۡعَوۡنَ وَهَٰمَٰنَ وَجُنُودَهُمَا كَانُواْ خَٰطِ‍ِٔينَ ٨ وَقَالَتِ ٱمۡرَأَتُ فِرۡعَوۡنَ قُرَّتُ عَيۡنٖ لِّي وَلَكَۖ لَا تَقۡتُلُوهُ عَسَىٰٓ أَن يَنفَعَنَآ أَوۡ نَتَّخِذَهُۥ وَلَدٗا وَهُمۡ لَا يَشۡعُرُونَ ٩ وَأَصۡبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَٰرِغًاۖ إِن كَادَتۡ لَتُبۡدِي بِهِۦ لَوۡلَآ أَن رَّبَطۡنَا عَلَىٰ قَلۡبِهَا لِتَكُونَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ١٠ وَقَالَتۡ لِأُخۡتِهِۦ قُصِّيهِۖ فَبَصُرَتۡ بِهِۦ عَن جُنُبٖ وَهُمۡ لَا يَشۡعُرُونَ ١١﴾ [القصص:8-11]

**ترجمه:** پس پیروان فرعون موسی را از آب گرفتند تا برای ایشان دشمنی و اندوهی گردد حقا که فرعون، هامان و لشکریانش خطا کار بودند(8) و زن فرعون گفت این طفل نور چشم من، تو و مایۀ شادی ما است او را مکشید شاید ما را سود دهد یا به فرزندیش بگیریم و ایشان درک نمی‌کردند(9) و دل مادر موسی از صبر تهی گشت محققاً نزدیک بود قصه را اظهار کند اگر دل وی را محکم نگه نداشته بودیم تا از مؤمنان باشد(10) و (مادر موسی) به خواهر موسی گفت از پی او برو پس خواهر موسی، موسی را از دور بدید در حالی که خاندان فرعون درک نمی‌کردند(11).

**نکات:** مادر موسی بر خدا توکل کرد و موسی را در میان صندوقی گذاشت و در رود نیل افکند، چون صندوق حرکت کرد دل مادر موسی به لرزه و طپش افتاد گویا ریشۀ جانش قطع می‌شود، خداوند به ارادۀ خود قلب او را به آرامش و صبر نگاه داشت و گرنه ممکن بود فریاد کشد و خود و شوهر و فرزندش را به کشتن دهد. فرعون کاخی داشت بر لب رود نیل، چون صندوقی را میان آب بدید به مأمورین دستور داد صندوق را از آب گرفتند و به حضور وی آوردند، چون درب صندوق را برداشتند طفل پاکیزۀ جذابی را دیدند، زن فرعون حضرت آسیه مجذوب آن طفل گردید و گفت: این طفل را نگه‌دار که برای ما فرزندی باشد. از آن طرف خواهر موسی به دنبال صندوق آمد و متوجه شد که مأمورین فرعون طفل را از آب ربودند.

﴿وَحَرَّمۡنَا عَلَيۡهِ ٱلۡمَرَاضِعَ مِن قَبۡلُ فَقَالَتۡ هَلۡ أَدُلُّكُمۡ عَلَىٰٓ أَهۡلِ بَيۡتٖ يَكۡفُلُونَهُۥ لَكُمۡ وَهُمۡ لَهُۥ نَٰصِحُونَ ١٢ فَرَدَدۡنَٰهُ إِلَىٰٓ أُمِّهِۦ كَيۡ تَقَرَّ عَيۡنُهَا وَلَا تَحۡزَنَ وَلِتَعۡلَمَ أَنَّ وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقّٞ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ١٣﴾ [القصص:12-13]

**ترجمه:** و شیرهای دایگان را قبلا بر او ناگوار نمودیم پس خواهر موسی گفت: آیا شما را به خانواده‌ای دلالت کنم که برای شما آن طفل را سرپرستی کند و خیرخواه او باشند(12) پس او را بسوی مادرش برگرداندیم تا دیده‌اش روشن گردد و غم نخورد و بداند که وعدۀ خدا حق است ولیکن بیشترشان نمی‌دانند(13).

**نکات:** چون حضرت موسی بدست فرعونیان افتاد مجذوب او شدند و بنا شد کسی را بیاورند که او را شیر دهد، هر دایه‌ای آمد و شیر به دهان او گذاشت او ننوشید و رو گردانید، خواهر موسی گفت: ما خانواده‌ای سراغ داریم که خیرخواهند برای او، هامان شنید و حدس زد که این دختر باید این طفل و خانوادۀ او را بشناسد گفت: خیرخواه او برای چه باشند؟ خواهر موسی گفت: خیرخواه فرعونند. و مقصود از وعد الله شاید در خواب از طرف خدا به او وعده داده بودند و شاید در بیداری صدای ملکی را شنیده بود و شاید از پیامبری شنیده بود.

﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُۥ وَٱسۡتَوَىٰٓ ءَاتَيۡنَٰهُ حُكۡمٗا وَعِلۡمٗاۚ وَكَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلۡمُحۡسِنِينَ ١٤ وَدَخَلَ ٱلۡمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفۡلَةٖ مِّنۡ أَهۡلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيۡنِ يَقۡتَتِلَانِ هَٰذَا مِن شِيعَتِهِۦ وَهَٰذَا مِنۡ عَدُوِّهِۦۖ فَٱسۡتَغَٰثَهُ ٱلَّذِي مِن شِيعَتِهِۦ عَلَى ٱلَّذِي مِنۡ عَدُوِّهِۦ فَوَكَزَهُۥ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيۡهِۖ قَالَ هَٰذَا مِنۡ عَمَلِ ٱلشَّيۡطَٰنِۖ إِنَّهُۥ عَدُوّٞ مُّضِلّٞ مُّبِينٞ ١٥﴾ [القصص:14-15]

**ترجمه:** و چون به قوت رسید و کمال یافت او را حکم و دانش بدادیم و بدین‌گونه جزا می‌دهیم نیکوکاران را(14) و هنگام غفلت مردم شهر، وارد شهر شد و در آن شهر دو مرد را دید که قصد کشتن یکدیگر را دارند یکی از پیروان او و آن دیگری از دشمنان او بود آنکه از پیروان او بود بر ضد آنکه دشمن بود او را به فریادرسی خواست، پس موسی مشتی بر او زد که او در گذشت (فوت نمود) موسی گفت این کار از عمل شیطان است که وی دشمنی گمراه‌کنندۀ آشکار است(15).

**نکات:** مقصود از جملۀ: ﴿بَلَغَ أَشُدَّهُۥ وَٱسۡتَوَىٰٓ﴾، همان رسیدن به کمال قوت که سن 18 تا 30 باشد. و جملۀ ﴿ءَاتَيۡنَٰهُ حُكۡمٗا وَعِلۡمٗا﴾ دلالت دارد که در همان سال‌ها که در مصر بوده مقام نبوت عطا شده([[287]](#footnote-287)) و کلمۀ ﴿مِن شِيعَتِهِۦ﴾ دلالت دارد که همان ایام پیروانی داشته و آن مرد قبطی که به مشتِ حضرت موسی وفات کرد از کارمندان فرعون بلکه نانوای او بوده است. از آیۀ بعد استفاده می‌شود که زدن مشت بر قبطی که موجب قبض روح او بشود، جایز نبوده و این عمل را از عمل شیطان دانسته و ممکن است ﴿هَٰذَا مِنۡ عَمَلِ ٱلشَّيۡطَٰنِ﴾ برگردد به اقتتال.

﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمۡتُ نَفۡسِي فَٱغۡفِرۡ لِي فَغَفَرَ لَهُۥٓۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ١٦ قَالَ رَبِّ بِمَآ أَنۡعَمۡتَ عَلَيَّ فَلَنۡ أَكُونَ ظَهِيرٗا لِّلۡمُجۡرِمِينَ ١٧ فَأَصۡبَحَ فِي ٱلۡمَدِينَةِ خَآئِفٗا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا ٱلَّذِي ٱسۡتَنصَرَهُۥ بِٱلۡأَمۡسِ يَسۡتَصۡرِخُهُۥۚ قَالَ لَهُۥ مُوسَىٰٓ إِنَّكَ لَغَوِيّٞ مُّبِينٞ ١٨﴾ [القصص:16-18]

**ترجمه:** موسی گفت: پروردگارا حقا که من به خود ستم کردم پس مرا بیامرز، پس خدا او را آمرزید زیرا خداست که آمرزندۀ رحیم است(16) گفت پروردگارا به پاس این نعمت که مرا دادی هرگز پشتیبان بدکاران نخواهم شد (17) پس در آن شهر در حال ترس شب را به روز آورد و مراقب بود که ناگاه آن کسی­که روز پیش از او یاری خواسته بود او را به فریادرسی می‌خواند موسی به وی گفت حقا که تو گمراه آشکاری(18).

**نکات:** اگر اسم اشارۀ ﴿هَٰذَا﴾ در آیۀ قبل به اقتتال برگردد، مقصود این می‌شود که مقاتلۀ دو نفر با یکدیگر از عمل شیطان است نه مشت زدن موسی، در این صورت معنی ﴿ظَلَمۡتُ نَفۡسِي﴾این است که من به خود ستم کردم که وارد این شهر شدم، بنابراین موسی گناهی مرتکب نشده ولی این معنی خلاف ظاهر است.

﴿فَلَمَّآ أَنۡ أَرَادَ أَن يَبۡطِشَ بِٱلَّذِي هُوَ عَدُوّٞ لَّهُمَا قَالَ يَٰمُوسَىٰٓ أَتُرِيدُ أَن تَقۡتُلَنِي كَمَا قَتَلۡتَ نَفۡسَۢا بِٱلۡأَمۡسِۖ إِن تُرِيدُ إِلَّآ أَن تَكُونَ جَبَّارٗا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا تُرِيدُ أَن تَكُونَ مِنَ ٱلۡمُصۡلِحِينَ ١٩ وَجَآءَ رَجُلٞ مِّنۡ أَقۡصَا ٱلۡمَدِينَةِ يَسۡعَىٰ قَالَ يَٰمُوسَىٰٓ إِنَّ ٱلۡمَلَأَ يَأۡتَمِرُونَ بِكَ لِيَقۡتُلُوكَ فَٱخۡرُجۡ إِنِّي لَكَ مِنَ ٱلنَّٰصِحِينَ ٢٠ فَخَرَجَ مِنۡهَا خَآئِفٗا يَتَرَقَّبُۖ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ٢١﴾ [القصص:19-21]

**ترجمه:** پس همین که خواست به آنکه دشمن هر دوشان بود دست بگشاید او گفت: ای موسی مگر می‌خواهی مرا بکشی چنانکه دیروز یکی را کشتی نمی‌خواهی مگر آنکه ستمگری در این سرزمین باشی و نمی‌خواهی که از مصلحین بوده باشی(19) و از آن­سوی شهر مردی شتابان آمد و گفت: ای موسی به راستی که بزرگان دربارۀ تو رأی می‌زنند که بکشندت، پس بیرون رو که من از خیرخواهانم(20) پس موسی از آن شهر ترسان و نگران بیرون رفت گفت: پروردگارا مرا از گروه ستمگران نجات بخش(21).

**نکات:** حضرت موسی÷ پس از قتل قبطی روز دیگر دید همان سبطی که دیروز با یکی از قبطیان در آویخته امروز با دیگری به جنگ پرداخته و موسی را به یاری خواست، حضرت موسی خواست سبطی را یاری کند آنکه دشمن هر دو بود یعنی آن قبطی فریاد کرد که ای موسی می‌خواهی مرا بکشی چنانکه دیروز دیگری را کشتی. و چون خبر قتل قبطی منتشر شد، فرعون با أمراء خود دربارۀ موسی مشورت کرد، ایشان گفتند: او را به قتل برسان. یک نفر که تاریخ می‌گوید مؤمن آل فرعون به نام حزبیل بوده خود را به موسی رسانید و گفت: فرار کن که ایشان رأی بر قتل تو داده‌اند، موسی در حال ترس فرار کرد.

﴿وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلۡقَآءَ مَدۡيَنَ قَالَ عَسَىٰ رَبِّيٓ أَن يَهۡدِيَنِي سَوَآءَ ٱلسَّبِيلِ ٢٢ وَلَمَّا وَرَدَ مَآءَ مَدۡيَنَ وَجَدَ عَلَيۡهِ أُمَّةٗ مِّنَ ٱلنَّاسِ يَسۡقُونَ وَوَجَدَ مِن دُونِهِمُ ٱمۡرَأَتَيۡنِ تَذُودَانِۖ قَالَ مَا خَطۡبُكُمَاۖ قَالَتَا لَا نَسۡقِي حَتَّىٰ يُصۡدِرَ ٱلرِّعَآءُۖ وَأَبُونَا شَيۡخٞ كَبِيرٞ ٢٣ فَسَقَىٰ لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّىٰٓ إِلَى ٱلظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَآ أَنزَلۡتَ إِلَيَّ مِنۡ خَيۡرٖ فَقِيرٞ ٢٤ فَجَآءَتۡهُ إِحۡدَىٰهُمَا تَمۡشِي عَلَى ٱسۡتِحۡيَآءٖ قَالَتۡ إِنَّ أَبِي يَدۡعُوكَ لِيَجۡزِيَكَ أَجۡرَ مَا سَقَيۡتَ لَنَاۚ فَلَمَّا جَآءَهُۥ وَقَصَّ عَلَيۡهِ ٱلۡقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفۡۖ نَجَوۡتَ مِنَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ٢٥﴾ [القصص:22-25]

**ترجمه:** و چون رو به سوی مدین کرد گفت: امیدوارم پروردگارم مرا به راه مستقیم هدایت کند(22) و چون به آب مدین رسید بر سر آن گروهی از مردم را دید که (گوسفندان خود را) آب می‌دادند و نزدیک آنان دو زنی را دید که خود (و یا گوسفندان خود را) نگه می‌داشتند و منع می‌کردند، موسی گفت: قصۀ شما چیست؟ گفتند: ما (گوسفندانمان را)آب ندهیم تا شبانان بروند، و پدرمان پیری کهنسال است(23) پس موسی گوسفندانشان را آب داد آنگاه سوی سایه رفت و گفت: پروردگارا من به آنچه از خیر سویم فرستی محتاجم(24) پس یکی از آن دو دختر که با حیا راه می‌رفت نزد وی آمد و گفت: پدرم دعوتت می‌کند تا تو را برای آبی که به (دام­های) ما دادی پاداش بدهد، پس چون نزد وی آمد و سرگذشت‌های خود را بر او حکایت کرد او گفت: نترس که از گروه ستمگران نجات یافتی(25).

**نکات:** جملۀ﴿تِلۡقَآءَ مَدۡيَنَ﴾ دلالت دارد که حضرت موسی چون متوجه بیابان مدین شد و راه آن را نمی‌دانست و به خدا امید داشت که او را راهنمائی کند و موسی هشت روز و شب با پای پیاده و گرسنه می‌رفت و جز علف بیابان چیزی نیافت و پای او مجروح شد تا به مدین رسید بر سر آب چاهی که مردم هجوم کرده بودند و برای گوسفندان خود از آن چاه آب می‌کشیدند، حضرت موسی در آنجا دو دختری را دید که خود را از مردان حفظ می‌کردند و از مردم کناره گرفته بودند و منتظر بودند تا مردم بروند و آنها گوسفندان خود را سیراب کنند. حضرت موسی با اینکه گرسنه بود به انجام حاجت ایشان پرداخت و دلو را از دست مردم گرفت و به زودی گوسفندان ایشان را آب داد و لذا ایشان زودتر از روزهای دیگر به خانه برگشتند و مطلب را به پدرشان شعیب عرضه داشتند. پس شعیب موسی را دعوت به منزل کرد که پاداش او را بدهد، موسی نزد شعیب آمد، ولی بین راه به دختر شعیب گفت: ما به دنبال زنان راه نمی‌رویم من جلو می‌روم تو برای آنکه مرا راهنمایی کنی ریگی بینداز به طرفی که باید بروم و سر خود را پائین انداخت و نظری به آن دختر نکرد و دختر شعیب چون آمد او را دعوت کرد دیده به زمین افکند و با او سخن گفت، از این رفتار و کردار، دختر شعیب فهمید او مرد أمین و متدیّنی است و لذا نزد پدر تمجید کرد و گفت او قوی و أمین است.

﴿قَالَتۡ إِحۡدَىٰهُمَا يَٰٓأَبَتِ ٱسۡتَ‍ٔۡجِرۡهُۖ إِنَّ خَيۡرَ مَنِ ٱسۡتَ‍ٔۡجَرۡتَ ٱلۡقَوِيُّ ٱلۡأَمِينُ ٢٦ قَالَ إِنِّيٓ أُرِيدُ أَنۡ أُنكِحَكَ إِحۡدَى ٱبۡنَتَيَّ هَٰتَيۡنِ عَلَىٰٓ أَن تَأۡجُرَنِي ثَمَٰنِيَ حِجَجٖۖ فَإِنۡ أَتۡمَمۡتَ عَشۡرٗا فَمِنۡ عِندِكَۖ وَمَآ أُرِيدُ أَنۡ أَشُقَّ عَلَيۡكَۚ سَتَجِدُنِيٓ إِن شَآءَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ٢٧ قَالَ ذَٰلِكَ بَيۡنِي وَبَيۡنَكَۖ أَيَّمَا ٱلۡأَجَلَيۡنِ قَضَيۡتُ فَلَا عُدۡوَٰنَ عَلَيَّۖ وَٱللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٞ ٢٨﴾

[القصص:26-28]

**ترجمه:** یکی از دختران گفت: ای پدر، او را اجیر کن زیرا که او برای تو بهترین اجیر قوی و أمین است(26) (شعیب) گفت: من می‌خواهم یکی از این دو دختر خود را زن تو نمایم به شرط آن که هشت سال اجیر من شوی و اگر ده سال تمام کنی به اختیار خودت و من ارادۀ سخت‌گیری بر تو ندارم به زودی اگر خدا بخواهد مرا از شایستگان خواهی یافت(27) موسی گفت: همین قرار میان من و تو که هریک از دو مدت را بسر بردم بر من ستمی نشود و خدا بر آنچه می‌گوییم وکیل است(28).

**نکات:** دختران شعیب از کشیدن آب، قوت و نیروی موسی را فهمیدند و از مکالمۀ با او و همراه آمدن با او تا منزل امانت او را فهمیدند و لذا به پدرشان پیشنهاد کردند که او را أجیر گردان زیرا او هم قوی و هم أمین است. و جملۀ ﴿عَلَىٰٓ أَن تَأۡجُرَنِي﴾ دلالت دارد که در نکاح می‌توان مدت اجاره را صداق قرار داد ولی باید مدت معینی باشد. در این آیات اشارۀ ضمنی است که حضرت موسی احوال خود را از طفولیت و انداختن مادرش او را به رود نیل تا جوانی خود را برای شعیب نقل کرده و چون فرار نموده و به مدین آمده برای چه آمده و لذا شعیب به او گفت: نترس نجات یافته‌ای و از خطرها آسوده گشته‌ای.

﴿فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى ٱلۡأَجَلَ وَسَارَ بِأَهۡلِهِۦٓ ءَانَسَ مِن جَانِبِ ٱلطُّورِ نَارٗاۖ قَالَ لِأَهۡلِهِ ٱمۡكُثُوٓاْ إِنِّيٓ ءَانَسۡتُ نَارٗا لَّعَلِّيٓ ءَاتِيكُم مِّنۡهَا بِخَبَرٍ أَوۡ جَذۡوَةٖ مِّنَ ٱلنَّارِ لَعَلَّكُمۡ تَصۡطَلُونَ ٢٩ فَلَمَّآ أَتَىٰهَا نُودِيَ مِن شَٰطِيِٕ ٱلۡوَادِ ٱلۡأَيۡمَنِ فِي ٱلۡبُقۡعَةِ ٱلۡمُبَٰرَكَةِ مِنَ ٱلشَّجَرَةِ أَن يَٰمُوسَىٰٓ إِنِّيٓ أَنَا ٱللَّهُ رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٣٠﴾ [القصص:29-30]

**ترجمه:** پس چون موسی مدت اجاره را بسر برد و با خانواده‌اش سیر کرد از جانب طور آتشی دید، به خانوادۀ خود گفت: بمانید که من آتشی دیده‌ام شاید برایتان خبری از آن و یا جرقه‌ای از آتش بیاورم تا شاید گرم شوید(29) پس چون نزد آتش آمد از کنارۀ راست وادی در مکان مبارکی از آن درخت ندا شد که ای موسی من خودم خدای یکتا، پروردگار جهانیانم(30).

**نکات:** حضرت موسی چنانکه از تواریخ استفاده می‌شود هنگامی که مدت قراردادش را با شعیب تمام کرد خواست برود مصر فامیل خود را ببیند و لذا با خانواده و گلۀ گوسفند حرکت کرد و به نزدیکی کوه طور رسید در شب تاریک سردی و از جانب طور شعله‌ای دید، به خانواده‌اش گفت بمانید تا من پاره‌ای از آتش یا خبری بیاورم و چون به طور رسید و درختی را شعله‌ور دید تعجب کرد زیرا دید درخت سبز است نه شعله درخت را می‌سوزاند و نه سبزی و رطوبت درخت شعله را خاموش می‌کند. در اوایل سورۀ نمل مطالبی راجع به این آیه ذکر کردیم مراجعه شود.

﴿وَأَنۡ أَلۡقِ عَصَاكَۚ فَلَمَّا رَءَاهَا تَهۡتَزُّ كَأَنَّهَا جَآنّٞ وَلَّىٰ مُدۡبِرٗا وَلَمۡ يُعَقِّبۡۚ يَٰمُوسَىٰٓ أَقۡبِلۡ وَلَا تَخَفۡۖ إِنَّكَ مِنَ ٱلۡأٓمِنِينَ ٣١ ٱسۡلُكۡ يَدَكَ فِي جَيۡبِكَ تَخۡرُجۡ بَيۡضَآءَ مِنۡ غَيۡرِ سُوٓءٖ وَٱضۡمُمۡ إِلَيۡكَ جَنَاحَكَ مِنَ ٱلرَّهۡبِۖ فَذَٰنِكَ بُرۡهَٰنَانِ مِن رَّبِّكَ إِلَىٰ فِرۡعَوۡنَ وَمَلَإِيْهِۦٓۚ إِنَّهُمۡ كَانُواْ قَوۡمٗا فَٰسِقِينَ ٣٢﴾ [القصص:31-32]

**ترجمه:** و ندا شد که عصای خود را بیفکن پس چون (بیفکند) آن را بدید حرکت و جنبش می‌کند گویا ماری است، روگردانید برای فرار و به عقب نظر نکرد، (خطاب شد) ای موسی بیا و نترس که تو از امان یافتگانی(31) دستت را به گریبانت بر تا سپید بدون عیب بیرون آید و برای رفع هراس دست خویش را به پهلو بچسبان. که این دو، دو برهان است از پروردگارت برای فرعون و بزرگان او به راستی که ایشان گروهی فاسقانند(32).

**نکات:** جملۀ: ﴿وَلَّىٰ مُدۡبِرٗا....﴾ دلالت دارد که موسی از مار شدن عصا ترسید و فرار کرد بنابراین مار شدن و یا اژدها شدن عصا کار موسی نبود و جناب او به کلی بی‌خبر بود و این اعجاز کار خدا بود.

جملۀ:﴿قَوۡمٗا فَٰسِقِينَ﴾ دلالت دارد بر اینکه خسران دنیا و آخرت فرعونیان برای فسق و فجورشان بوده است.

﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلۡتُ مِنۡهُمۡ نَفۡسٗا فَأَخَافُ أَن يَقۡتُلُونِ ٣٣ وَأَخِي هَٰرُونُ هُوَ أَفۡصَحُ مِنِّي لِسَانٗا فَأَرۡسِلۡهُ مَعِيَ رِدۡءٗا يُصَدِّقُنِيٓۖ إِنِّيٓ أَخَافُ أَن يُكَذِّبُونِ ٣٤ قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجۡعَلُ لَكُمَا سُلۡطَٰنٗا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيۡكُمَا بِ‍َٔايَٰتِنَآۚ أَنتُمَا وَمَنِ ٱتَّبَعَكُمَا ٱلۡغَٰلِبُونَ ٣٥﴾

[القصص:33-35]

**ترجمه:** موسی گفت: پروردگارا، من کسی از ایشان را کشته‌ام، پس می‌ترسم که مرا بکشند(33) و برادرم هارون از من در سخن فصیح‌تر است، پس وی را با من به مددکاری بفرست که تصدیقم کند زیرا من می‌ترسم که مرا تکذیب کنند (34) خدا فرمود بازویت را به برادرت محکم خواهیم کرد و برای شما هردو سلطه­ای قرار خواهیم داد، پس آنها به­سبب آیات ما نمی­توانند به شما دست یابند (آزار ویا غلبه کنند) شما و کسانی که پیرویتان نمایند، پیروزید(35).

**نکات:** در زبان موسی گرهی بود که مانند برادرش فصیح نبود، چون موسی دستور یافت برای هدایت قوم فرعون، و این کار مشکلی بود و لذا از خدا یاری خواست، حق‌تعالی برادرش را نیز نبوت داد و همراه او نمود و نیز قول پیروزی و دفع دشمن را نیز به او وحی نمود و قلب او را تقویت کرد.

﴿فَلَمَّا جَآءَهُم مُّوسَىٰ بِ‍َٔايَٰتِنَا بَيِّنَٰتٖ قَالُواْ مَا هَٰذَآ إِلَّا سِحۡرٞ مُّفۡتَرٗى وَمَا سَمِعۡنَا بِهَٰذَا فِيٓ ءَابَآئِنَا ٱلۡأَوَّلِينَ ٣٦ وَقَالَ مُوسَىٰ رَبِّيٓ أَعۡلَمُ بِمَن جَآءَ بِٱلۡهُدَىٰ مِنۡ عِندِهِۦ وَمَن تَكُونُ لَهُۥ عَٰقِبَةُ ٱلدَّارِۚ إِنَّهُۥ لَا يُفۡلِحُ ٱلظَّٰلِمُونَ ٣٧﴾ [القصص:36-37]

**ترجمه:** پس چون موسی آیه‌های روشن ما را سوی ایشان آورد، گفتند: این به جز جادویی برخلاف واقع ساخته نیست و در روزگار پدران پیشین خود چنین چیزی نشنیده‌ایم(36) و موسی گفت: پروردگارم داناتر است به حال آنکه از جانب وی هدایت آورده و آنکه عاقبت آن سرای از او است، به راستی که ستمگران رستگار نمی‌شوند(37).

**نکات:** جملۀ: ﴿رَبِّيٓ أَعۡلَمُ...﴾ جملۀ انصافیه است که طرف را وادار به تدبّر کند و چون ستم نزد همۀ طوائف مذموم است و قوم فرعون ستم می‌کردند و آنکه ستم کند از رستگاری دور و به باطل موصوف است، حضرت موسی نیز این مطلب را برای ایشان متذکر شده است.

﴿وَقَالَ فِرۡعَوۡنُ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡمَلَأُ مَا عَلِمۡتُ لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرِي فَأَوۡقِدۡ لِي يَٰهَٰمَٰنُ عَلَى ٱلطِّينِ فَٱجۡعَل لِّي صَرۡحٗا لَّعَلِّيٓ أَطَّلِعُ إِلَىٰٓ إِلَٰهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُۥ مِنَ ٱلۡكَٰذِبِينَ ٣٨ وَٱسۡتَكۡبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُۥ فِي ٱلۡأَرۡضِ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّ وَظَنُّوٓاْ أَنَّهُمۡ إِلَيۡنَا لَا يُرۡجَعُونَ ٣٩ فَأَخَذۡنَٰهُ وَجُنُودَهُۥ فَنَبَذۡنَٰهُمۡ فِي ٱلۡيَمِّۖ فَٱنظُرۡ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلظَّٰلِمِينَ ٤٠ وَجَعَلۡنَٰهُمۡ أَئِمَّةٗ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلنَّارِۖ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ لَا يُنصَرُونَ ٤١﴾ [القصص:38-41]

**ترجمه:** و فرعون گفت: ای بزرگان، من برای شما خدایی غیر از خودم نمی‌شناسم، پس ای هامان برایم آتشی بر گل بر افروز (و آجر بساز) پس برایم کوشکی (گلدسته‌ای) بساز، شاید بر خدای موسی اطلاع یابم و به درستی که من او را از دروغگویان می‌پندارم(38) و او و سپاهیانش در آن سرزمین به ناحق تکبر ورزیدند و پنداشتند که به سوی ما باز گردانده نمی‌شوند(39) پس او و سپاهیانش را گرفتیم و آنها را به دریا افکندیم، پس ببین فرجام ستمگران چگونه بود(40) و ایشان را امامانی قرار دادیم که به سوی آتش فرامی‌خواندند و روز قیامت یاری نشوند(41).

**نکات:** بزرگانی که خود را به فرعون فروخته‌اند، باید تعیین سعادت، شقاوتشان، سرنوشت دنیا و آخرت و عقایدشان به نظر فرعون باشد و حتی درکشان تابع درک فرعون باشد، آیا فرعون که می‌گفت گلدسته‌ای بسازید که من بالای آن بروم و به خدای موسی مطلع شوم او نمی‌فهمید که بر سر کوه‌های بلند رفتن موجب اطلاع یافتن بر خدا نمی‌شود؟!. ﴿وَجَعَلۡنَٰهُمۡ أَئِمَّةٗ﴾ دلالت دارد که أئمه و امام بر هر پیشوائی اطلاق می‌شود چه رهبر کفار باشد و چه رهبر مؤمنین.

﴿وَأَتۡبَعۡنَٰهُمۡ فِي هَٰذِهِ ٱلدُّنۡيَا لَعۡنَةٗۖ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ هُم مِّنَ ٱلۡمَقۡبُوحِينَ ٤٢ وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَا مُوسَى ٱلۡكِتَٰبَ مِنۢ بَعۡدِ مَآ أَهۡلَكۡنَا ٱلۡقُرُونَ ٱلۡأُولَىٰ بَصَآئِرَ لِلنَّاسِ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٗ لَّعَلَّهُمۡ يَتَذَكَّرُونَ ٤٣﴾ [القصص:42-43]

**ترجمه:** و به دنبالشان در این دنیا لعنتی کردیم و روز قیامت ایشان از زشت‌کاران و نکوهیدگانند(42) و به تحقیق موسی را کتاب دادیم پس از آنکه نسل­‌های نخستین را هلاک نمودیم برای اینکه موجب بینایی‌ها برای مردم و هدایت و رحمت باشد شاید مردم پند گیرند(43).

**نکات:** خردمندان باید عبرت گیرند و برای دو روز دنیا وسائل لعنت دنیا و آخرت خود را فراهم نسازند و ریاست دنیا و شهرت طلبی ایشان را مانند فرعونیان گول نزند. و کلمۀ ﴿بَصَآئِرَ﴾ دلالت دارد که حق‌تعالی کتب آسمانی خود را ساده و روشن قرار داده تا برای مردم موجب بصیرت و هدایت و رحمت باشد.

﴿وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ ٱلۡغَرۡبِيِّ إِذۡ قَضَيۡنَآ إِلَىٰ مُوسَى ٱلۡأَمۡرَ وَمَا كُنتَ مِنَ ٱلشَّٰهِدِينَ ٤٤ وَلَٰكِنَّآ أَنشَأۡنَا قُرُونٗا فَتَطَاوَلَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡعُمُرُۚ وَمَا كُنتَ ثَاوِيٗا فِيٓ أَهۡلِ مَدۡيَنَ تَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِنَا وَلَٰكِنَّا كُنَّا مُرۡسِلِينَ ٤٥ وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ ٱلطُّورِ إِذۡ نَادَيۡنَا وَلَٰكِن رَّحۡمَةٗ مِّن رَّبِّكَ لِتُنذِرَ قَوۡمٗا مَّآ أَتَىٰهُم مِّن نَّذِيرٖ مِّن قَبۡلِكَ لَعَلَّهُمۡ يَتَذَكَّرُونَ ٤٦﴾ [القصص:44-46]

**ترجمه:** و هنگامی که فرمان نبوت را به موسی دادیم تو در ناحیۀ غربی نبودی و حضور نداشتی(44) ولی ما نسل‌ها ایجاد کردیم که عمرهایشان به درازا کشید و طولانی شد و تو در میان اهل مدین اقامت نداشتی که آیات ما را بر ایشان بخوانی و لیکن ما بودیم که مأمور می‌‌فرستادیم(45) و آن دم که در ناحیۀ طور ندا دادیم تو نبودی ولیکن (وحی این اخبار به تو) رحمتی از پروردگار توست تا قومی را که قبل از تو بیم‌دهنده‌ای سویشان نیامده بیم‌دهی شاید ایشان پند گیرند(46).

**نکات:** جملۀ: ﴿مَا كُنتَ بِجَانِبِ ٱلۡغَرۡبِيِّ﴾ و جملۀ: ﴿مَا كُنتَ مِنَ ٱلشَّٰهِدِينَ﴾ و جملۀ: ﴿مَا كُنتَ ثَاوِيٗا...﴾ و ﴿مَا كُنتَ بِجَانِبِ ٱلطُّورِ﴾، این چهار جمله دلالت دارد بر کذب اخبار واردۀ در کتب حدیث که حضرت محمدص قبل از انبیا بوده و یا اینکه وصی او علی بن ابی طالب قبل از انبیاء بوده و با همۀ انبیا بوده زیرا وقتی که خود محمدص با انبیا و زمان انبیاء نباشد و از حال انبیا اطلاعی نداشته باشد و به واسطۀ وحی الهی پس از چهل سالگی مطلع شود به طریق أولی وصی او نبوده و بی‌اطلاع بوده است. «فَلَعْنَةُ اللهِ عَلَی الـجَعَّالَینَ وَالكَاذِبِینَ والُمضِلِّینَ وَالغُلَاة».

﴿وَلَوۡلَآ أَن تُصِيبَهُم مُّصِيبَةُۢ بِمَا قَدَّمَتۡ أَيۡدِيهِمۡ فَيَقُولُواْ رَبَّنَا لَوۡلَآ أَرۡسَلۡتَ إِلَيۡنَا رَسُولٗا فَنَتَّبِعَ ءَايَٰتِكَ وَنَكُونَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٤٧ فَلَمَّا جَآءَهُمُ ٱلۡحَقُّ مِنۡ عِندِنَا قَالُواْ لَوۡلَآ أُوتِيَ مِثۡلَ مَآ أُوتِيَ مُوسَىٰٓۚ أَوَ لَمۡ يَكۡفُرُواْ بِمَآ أُوتِيَ مُوسَىٰ مِن قَبۡلُۖ قَالُواْ سِحۡرَانِ تَظَٰهَرَا وَقَالُوٓاْ إِنَّا بِكُلّٖ كَٰفِرُونَ ٤٨ قُلۡ فَأۡتُواْ بِكِتَٰبٖ مِّنۡ عِندِ ٱللَّهِ هُوَ أَهۡدَىٰ مِنۡهُمَآ أَتَّبِعۡهُ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ٤٩ فَإِن لَّمۡ يَسۡتَجِيبُواْ لَكَ فَٱعۡلَمۡ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهۡوَآءَهُمۡۚ وَمَنۡ أَضَلُّ مِمَّنِ ٱتَّبَعَ هَوَىٰهُ بِغَيۡرِ هُدٗى مِّنَ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ٥٠﴾ [القصص:47-50]

**ترجمه:** و اگر نه این بود که چون به سزای اعمالشان مصیبتی و عذابی به ایشان برسد، بگویند پروردگارا چرا رسولی برایمان نفرستادی تا آیاتت را پیروی کنیم و از مؤمنان شویم (تو را به رسالت نمی­فرستادیم)(47) امّا چون از نزد ما حق به­سویشان آمد، گفتند: چرا مانند آنچه سابقا به موسی داده شده به او داده نشده است؟ آیا پیش ازاین به آنچه به موسی داده شد کافر نشدند؟ گفتند: دو سحر پشتیبان یکدیگرند. و گفتند: البته ما به همه و هریک از آنها کافریم(48) بگو اگر راست می‌گویید از جانب خدا کتابی بیاورید که هدایت کننده‌تر از این دو باشد تا من آن را پیروی کنم اگر شما راستگویانید(49) پس اگر تو را اجابت نکردند بدان که فقط از هوس‌های خود پیروی می‌کنند و کیست گمراه‌تر از آنکه هوی و هوس خود را بدون هدایت الهی پیروی کند، حقّاً که خدا گروه ستمگران را هدایت نمی‌کند(50).

**نکات:** مقصود از این آیات این است که خدای تعالی برای دفع عذرهای کفار، پیامبران خود را با کتاب فرستاده و عذرهای ایشان چند چیز بوده و خواهد بود:

1. چون عذاب الهی را ببینند خواهند گفت چرا رسولی نفرستادی و چنین عذری را برای تأسف نمی‌آورند بلکه برای عدم طاقت بر عذاب.
2. چرا معجزاتی مانند موسی ندارد درحالی که به هر دو کافر شدند. و جملۀ ﴿سِحۡرَانِ تَظَٰهَرَا﴾ ممکن است صفت باشد برای حضرت موسی و هارون از باب مبالغه یعنی؛ «ساحران تظاهرا»، و ممکن است صفت باشد برای حضرت موسی و حضرت محمد، و ممکن است صفت باشد برای دو کتاب؛ تورات و قرآن و این احتمال سوم ظاهرتر است. جملۀ ﴿قُلۡ فَأۡتُواْ بِكِتَٰبٖ مِّنۡ عِندِ ٱللَّهِ هُوَ أَهۡدَىٰ﴾ دلالت دارد که یکی از جهات اعجاز قرآن جهت هدایت آنست، یعنی تمام دانشمندان جهان عاجزند و نمی‌توانند هدایتی به مانند هدایت قرآن بیاورند، یعنی هر کس طالب هدایت واقعی است باید به قرآن مراجعه کند.

﴿وَلَقَدۡ وَصَّلۡنَا لَهُمُ ٱلۡقَوۡلَ لَعَلَّهُمۡ يَتَذَكَّرُونَ ٥١ ٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلِهِۦ هُم بِهِۦ يُؤۡمِنُونَ ٥٢ وَإِذَا يُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِهِۦٓ إِنَّهُ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّنَآ إِنَّا كُنَّا مِن قَبۡلِهِۦ مُسۡلِمِينَ ٥٣ أُوْلَٰٓئِكَ يُؤۡتَوۡنَ أَجۡرَهُم مَّرَّتَيۡنِ بِمَا صَبَرُواْ وَيَدۡرَءُونَ بِٱلۡحَسَنَةِ ٱلسَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ ٥٤ وَإِذَا سَمِعُواْ ٱللَّغۡوَ أَعۡرَضُواْ عَنۡهُ وَقَالُواْ لَنَآ أَعۡمَٰلُنَا وَلَكُمۡ أَعۡمَٰلُكُمۡ سَلَٰمٌ عَلَيۡكُمۡ لَا نَبۡتَغِي ٱلۡجَٰهِلِينَ ٥٥﴾ [القصص:51-55]

**ترجمه:** و به تحقیق این گفتار را (این قرآن و یا این دلائل را) پی در پی برای ایشان آوردیم شاید متذکر گردند(51) آنان که پیش از قرآن کتابشان دادیم همانان به این کتاب ایمان می‌آورند(52) و چون بر ایشان تلاوت شود گویند به آن ایمان آوردیم زیرا که حق و از طرف پروردگار ما است ما پیش از آن مسلمان و مطیع بودیم(53) ایشانند که به واسطۀ صبرشان دوبار پاداش داده می‌شوند و بدی را به نیکی برطرف می‌کنند و از آنچه روزی ایشان کرده‌ایم انفاق می‌کنند(54) و چون سخن لغوی بشنوند از آن اعراض کنند و گویند اعمال ما خاص ما و اعمال شما خاص شما است سلام بر شما ما راه جاهلان را نمی‌جوییم(55).

**نکات:** ﴿ٱلۡقَوۡلَ﴾ ممکن است عبارت باشد از قرآن که آیات آن پی در پی و به تدریج آمده و برای تذکر مفیدتر بوده تا اینکه تمامش یک مرتبه نازل گردد، و ممکن است انبیاء و مواعظ و کتب ایشان مقصود باشد، و ممکن است دلائل مذکوره در آیات قبل و بعد باشد. و معنی سوم ظاهرتر است. و مقصود از جملۀ ﴿ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلِهِۦ....﴾ عده‌ای از نصاری بودند که با جعفر بن ابی طالب از حبشه آمدند و ایمان آوردند و این قضیه در مکه واقع شد، زیرا این سوره مکی است، پس مقصود عبدالله بن سلام و سلمان و مانند ایشان که در مدینه ایمان آوردند نمی‌باشد. و جملۀ: ﴿وَيَدۡرَءُونَ بِٱلۡحَسَنَةِ ٱلسَّيِّئَةَ﴾ و جملۀ: ﴿وَإِذَا سَمِعُواْ ٱللَّغۡوَ.....﴾ دلالت دارد که مؤمنین اوّلیه مورد حملات و بدگویی کفار و اذیت و آزار ایشان بودند ولی با صبر و حوصله و سکوت دفع شر ایشان را می‌نمودند، پس زمان ما نیز اگر کسی حق را پذیرفت و از این جهت مورد حملات جهال شد باید به سکوت و حوصله دفع نماید. ﴿وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ﴾دلالت دارد که باید از هرچه و هر مالی که حلال است و خدا به انسان روزی نموده، زکات پرداخت شود. و رسول خداص فرموده: «حصنوا أموالكم بالزكاة»([[288]](#footnote-288))، یعنی: «اموال خود را با دادن زکات نگاهبانی کنید.» و در کتاب تهذیب نقل شده است که: «بَيْنَا رَسُولُ اللهِ فِي الْـمَسْجِدِ إِذْ قَالَ: قُمْ يَا فُلَانُ قُمْ يَا فُلَانُ حَتَّى أَخْرَجَ خَمْسَةَ نَفَرٍ فَقَالَ: اُخْرُجُوا مِنْ مَسْجِدِنَا لَا تُصَلُّونَ فِيهِ وَأَنْتُمْ لَا تُزَكُّونَ»([[289]](#footnote-289))، یعنی: «روزی رسول اکرمص در مسجد بود که پنج نفر را دستور داد از مسجد بیرون روند و فرمود: از مسجد ما بیرون روید و در آن نماز نخوانید زیرا شما زکات نمی‌پردازید.»

﴿إِنَّكَ لَا تَهۡدِي مَنۡ أَحۡبَبۡتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَهۡدِي مَن يَشَآءُۚ وَهُوَ أَعۡلَمُ بِٱلۡمُهۡتَدِينَ ٥٦ وَقَالُوٓاْ إِن نَّتَّبِعِ ٱلۡهُدَىٰ مَعَكَ نُتَخَطَّفۡ مِنۡ أَرۡضِنَآۚ أَوَ لَمۡ نُمَكِّن لَّهُمۡ حَرَمًا ءَامِنٗا يُجۡبَىٰٓ إِلَيۡهِ ثَمَرَٰتُ كُلِّ شَيۡءٖ رِّزۡقٗا مِّن لَّدُنَّا وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ٥٧﴾ [القصص:56-57]

**ترجمه:** محققاً تو هر‌که را دوست داری هدایت نمی‌کنی ولیکن خدا هرکه را بخواهد هدایت می‌کند و او اهل هدایت را بهتر شناسد(56) و گفتند: اگر با تو پیرو هدایت شویم از سرزمین خودمان ربوده شویم و آواره شویم. آیا در حرم امنی جایشان ندادیم که میوه‌جات و محصولات هرچیز که رزقی از نزد ماست به سوی آن فراهم می‌شود ولیکن بیشترشان نمی‌دانند(57).

**نکات:** جملۀ: ﴿لَا تَهۡدِي....﴾ دلالت دارد که رسول خداص جز بشارت و ترسانیدن چیزی را برعهده ندارد ونمی‌تواند، خصوصاً امور تکوینی وبه خصوص انقلاب فکری کسی به او واگذار نشده و او طالب هدایت را از غیر طالب نمی‌شناسد، وکار آن­حضرت ارائۀ طریق است نه ایصال الی المطلوب. و مقصود از جملۀ: ﴿نُتَخَطَّفۡ مِنۡ أَرۡضِنَآ﴾ گفتار مردم است که می‌گویند: اگر ما حق را بپذیریم از شهر و یا از قریه ما را خارج می‌کنند. خدا جواب داده که این زمین شما محصولی نداشت ما محصول و طعام شما را از جاهای دیگر برای شما فراهم کرده‌ایم مانند مکه که محصولی ندارد، پس خدایی که رزق شما را از جای دیگر به شما می‌رساند ایمان او را برحفظ مکان مقدم بدارید.

﴿وَكَمۡ أَهۡلَكۡنَا مِن قَرۡيَةِۢ بَطِرَتۡ مَعِيشَتَهَاۖ فَتِلۡكَ مَسَٰكِنُهُمۡ لَمۡ تُسۡكَن مِّنۢ بَعۡدِهِمۡ إِلَّا قَلِيلٗاۖ وَكُنَّا نَحۡنُ ٱلۡوَٰرِثِينَ ٥٨ وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهۡلِكَ ٱلۡقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبۡعَثَ فِيٓ أُمِّهَا رَسُولٗا يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِنَاۚ وَمَا كُنَّا مُهۡلِكِي ٱلۡقُرَىٰٓ إِلَّا وَأَهۡلُهَا ظَٰلِمُونَ ٥٩ وَمَآ أُوتِيتُم مِّن شَيۡءٖ فَمَتَٰعُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَزِينَتُهَاۚ وَمَا عِندَ ٱللَّهِ خَيۡرٞ وَأَبۡقَىٰٓۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ ٦٠﴾

[القصص:58-60]

**ترجمه:** چه قریه‌های بسیاری را هلاک کردیم که به رفاه عیش مغرور بودند و این مسکن‌های ایشان است که پس از ایشان کسی درآنها جز اندکی سکونت نکردند و ما خود ارث برنده‌ بودیم(58) و پروردگارت هلاک‌کنندۀ این قریه‌ها نبود تا در مرکز آنها پیامبری فرستد که آیات ما را بر ایشان تلاوت کند و ما هلاک‌کنندۀ این قریه‌ها نبوده‌ایم مگر در حالی که اهل آنها ستمگر بودند(59) و آنچه به شما داده شد کالای دنیا و زینت آنست و آنچه نزد خداست بهتر و پایدارتر است آیا به تعقّل نمی‌پردازید(60).

نکات: جملۀ: ﴿بَطِرَتۡ مَعِيشَتَهَا﴾ دلالت دارد که انسان نباید به رفاه زندگی و خوشی آن مغرور و غافل گردد. ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ....﴾ دلالت دارد که تا خدا اتمام حجت به وجود رسولی و کتابی نکند، کسی را عذابی نمی‌کند. و جملۀ: ﴿وَمَا عِندَ ٱللَّهِ خَيۡرٞ وَأَبۡقَىٰٓ﴾ دلالت دارد که مقصود از جملۀ: ﴿أَحۡيَآءٌ عِندَ رَبِّهِمۡ﴾ زندۀ دنیوی نیست بلکه حیات اخروی عند الرب است که عند الله هم بهتر و هم باقی‌تر است و دنیای فانی نیست.

﴿أَفَمَن وَعَدۡنَٰهُ وَعۡدًا حَسَنٗا فَهُوَ لَٰقِيهِ كَمَن مَّتَّعۡنَٰهُ مَتَٰعَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا ثُمَّ هُوَ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ مِنَ ٱلۡمُحۡضَرِينَ ٦١ وَيَوۡمَ يُنَادِيهِمۡ فَيَقُولُ أَيۡنَ شُرَكَآءِيَ ٱلَّذِينَ كُنتُمۡ تَزۡعُمُونَ ٦٢ قَالَ ٱلَّذِينَ حَقَّ عَلَيۡهِمُ ٱلۡقَوۡلُ رَبَّنَا هَٰٓؤُلَآءِ ٱلَّذِينَ أَغۡوَيۡنَآ أَغۡوَيۡنَٰهُمۡ كَمَا غَوَيۡنَاۖ تَبَرَّأۡنَآ إِلَيۡكَۖ مَا كَانُوٓاْ إِيَّانَا يَعۡبُدُونَ ٦٣ وَقِيلَ ٱدۡعُواْ شُرَكَآءَكُمۡ فَدَعَوۡهُمۡ فَلَمۡ يَسۡتَجِيبُواْ لَهُمۡ وَرَأَوُاْ ٱلۡعَذَابَۚ لَوۡ أَنَّهُمۡ كَانُواْ يَهۡتَدُونَ ٦٤﴾ [القصص:61-64]

**ترجمه:** آیا کسی که او را وعدۀ نیکو دادیم و او به آن خواهد رسید مانند کسی است که کالای زندگی این دنیا را به او داده‌ایم سپس او روز قیامت از احضارشدگان است(61) و روزی که خدا ندایشان کند و گوید شریکان من که شما می‌پنداشتید کجایند(62) آنان که گفتار خدا برضررشان محقق شده گویند: پروردگارا این کسانند که گمراه کرده‌ایم، گمراهشان کردیم چنانکه گمراه بودیم به سوی تو از اینها بیزاری می‌آوریم اینان ما را پرستش نمی‌کردند(63) و گفته شود شریکانی که خودتان تراشیده بودید بخوانید پس آنان را بخوانند اما جوابشان ندهند و عذاب را دیده‌اند اگر هدایت‌‌پذیر بودند(64).

**نکات:** جملۀ﴿مِنَ ٱلۡمُحۡضَرِينَ﴾ دلالت دارد که اهل ایمان مانند اهل دنیا نیستند و در قیامت مانند یکدیگر نباشند زیرا اهل دنیا را در محکمۀ إلهی به دست مأمورین احضار کنند، ولی اهل ایمان با میل و رغبت حاضر باشند. و جملۀ: ﴿وَيَوۡمَ يُنَادِيهِمۡ...﴾ دلالت دارد که روز قیامت چندین مرتبه ندا شوند گاهی رؤساء و گمراه‌کنندگان و گاهی پیروان. مقصود از جملۀ: ﴿مَا كَانُوٓاْ إِيَّانَا يَعۡبُدُونَ﴾ این است که اینان ما را عبادت نمی‌کردند بلکه هوی و هوس خود را بنده بودند. و در جملۀ: ﴿وَرَأَوُاْ ٱلۡعَذَابَ﴾، چندین احتمال داده‌اند محتمل است مقصود از رؤیت، رؤیت عقلی باشد یعنی اگر هدایت‌پذیر بودند به دیدۀ عقل عذاب خدا را می‌دیدند و دست از کفر و عناد خود بر می‌داشتند.

﴿وَيَوۡمَ يُنَادِيهِمۡ فَيَقُولُ مَاذَآ أَجَبۡتُمُ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ٦٥ فَعَمِيَتۡ عَلَيۡهِمُ ٱلۡأَنۢبَآءُ يَوۡمَئِذٖ فَهُمۡ لَا يَتَسَآءَلُونَ ٦٦ فَأَمَّا مَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا فَعَسَىٰٓ أَن يَكُونَ مِنَ ٱلۡمُفۡلِحِينَ ٦٧﴾ [القصص:65-67]

**ترجمه:** و روزی که خدا ایشان را ندا می‌کند و می‌گوید پیامبران را چه جواب دادید و چه مقدار اجابت کردید(65) آن روز خبرها از ایشان نهان گردد و از یکدیگر نپرسند (66) پس اما کسی که توبه کرده و ایمان آورده و عمل شایسته نموده امید است از رستگاران باشد(67).

**نکات:** روز قیامت گاهی از پیامبران باز خواست شود و گاهی از امتان. اما از پیامبران چنانکه در آیۀ 109 سورۀ مائده ذکر شد و اما از امتان مانند آیۀ فوق که چون خدا ندایشان کند ایشان حیرانند مانند: کوران و بی‌خبران و جرأت سؤال از یکدیگر ندارند چنانکه فرموده ﴿فَهُمۡ لَا يَتَسَآءَلُونَ﴾. جملۀ: ﴿فَعَسَىٰٓ أَن يَكُونَ مِنَ ٱلۡمُفۡلِحِينَ﴾ دلالت دارد که هر‌کس دارای ایمان، عمل صالح و جامع صفات رستگاری باشد باز باید مغرور نشود زیرا خدا برای او رستگاری را حتمی معین نکرده است. در این صورت چقدر غافل است آنکه غرق فساد اخلاق و نادان است و گول اخباری را می‌خورد که کذابین نوشته اند؛ هر‌کس فلان کاری را که چه بسا بدعت باشد انجام دهد بهشت برای او واجب است. مثلا ؛ قبر فلان را زیارت کند و یا برای فلان بندۀ مقرب تباکی (گریه و زاری) کند بهشت برای او واجب گردد و به همین دروغ‌ها مردم را به عصیان و نادانی مغرور می‌کنند!

﴿وَرَبُّكَ يَخۡلُقُ مَا يَشَآءُ وَيَخۡتَارُۗ مَا كَانَ لَهُمُ ٱلۡخِيَرَةُۚ سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٦٨ وَرَبُّكَ يَعۡلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمۡ وَمَا يُعۡلِنُونَ ٦٩ وَهُوَ ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ لَهُ ٱلۡحَمۡدُ فِي ٱلۡأُولَىٰ وَٱلۡأٓخِرَةِۖ وَلَهُ ٱلۡحُكۡمُ وَإِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ٧٠﴾ [القصص:68-70]

**ترجمه:** و پروردگارت هرچه بخواهد می‌آفریند و انتخاب می‌کند. اختیار به دست آنان نیست، خدا منزه و برتر است از آنچه شریک او قرار می‌دهند (68) و پروردگارت آنچه در سینه‌هایشان پنهان می‌کنند و آنچه آشکار می‌کنند می‌داند (69) و اوست خدای کامل الذات و الصفاتی که نیست معبودی جز او ستایش در دنیا و آخرت مخصوص اوست و خاص اوست فرمان و به سوی او بازگشت می‌شوید(70).

**نکات:** جملۀ: ﴿يَخۡلُقُ مَا يَشَآءُ وَيَخۡتَارُ﴾ راجع به خلقت تکوینی موجودات است که هرطور بخواهد خلق می‌کند و انتخاب و اختیار چگونگی خلقت با خداست. و کملۀ ﴿مَا﴾ در اینجا برای غیر ذوی العقول است، ولی بعضی خواسته‌اند به این آیه استدلال کنند که اختیار انتخاب رسول و زمامدار و خلیفه نیز به دست خداست در حالی که کلمۀ ﴿مَن﴾ در آیه نیست که اطلاق بر ذوی العقول گردد البته از آیات دیگر استفاده می‌شود که انتخاب رسول با خداست ولی انتخاب زمامدار با خدا باشد از آیات قرآن استفاده نمی‌شود. حق‌تعالی در آیۀ 124 سورۀ انعام فرموده: ﴿ٱللَّهُ أَعۡلَمُ حَيۡثُ يَجۡعَلُ رِسَالَتَهُۥ﴾([[290]](#footnote-290)) اما راجع به زمامدار و امام چیزی نفرموده که اختصاص انتخاب به خودش را بفهماند. اینان برای اینکه انتخاب امام و زمامداران را نیز حق خدا بدانند استدلال کرده‌اند به اینکه منتخب مردم خطا و اشتباه می‌کند ولی منتخب خدا خطا و اشتباه ندارد، در حالی که در آیات قرآن مکرر تصریح شده به خطای رسولان که همگی منتخب خدا می‌باشند([[291]](#footnote-291)) تا اینکه حضرت یونس عرض می‌کند ﴿سُبۡحَٰنَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ٨٧﴾([[292]](#footnote-292)) زیرا در نفرین خود و کناره‌گیری خطا و اشتباه کرده بود. و خدا به محمدص می‌فرماید: ﴿لِمَ تُحَرِّمُ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكَۖ﴾، و در سورۀ توبه آیۀ 42 فرموده: ﴿عَفَا ٱللَّهُ عَنكَ لِمَ أَذِنتَ لَهُمۡ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكَ ٱلَّذِينَ صَدَقُواْ وَتَعۡلَمَ ٱلۡكَٰذِبِينَ﴾([[293]](#footnote-293)) و همچنین در سورۀ حجرات آیۀ 6 می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن جَآءَكُمۡ فَاسِقُۢ بِنَبَإٖ فَتَبَيَّنُوٓاْ أَن تُصِيبُواْ قَوۡمَۢا بِجَهَٰلَةٖ فَتُصۡبِحُواْ عَلَىٰ مَا فَعَلۡتُمۡ نَٰدِمِينَ﴾([[294]](#footnote-294)) که رسول اکرمص در تحریم حلال و در إذن قعود به منافقین و در ترتیب اثر به خبر فاسق اشتباه کرده و خطا نموده و خدا او را آگاه کرده. پس، از این آیات و مانند اینها که در قرآن بسیار است استفاده می‌شود که منتخبین خدا مصون از اشتباه و خطا نیستند. به اضافه کسانی که انتخاب زمامدار را مخصوص خدا می‌دانند مقصودشان تثبیت خلافت حضرت علی است درحالی که آن حضرت در انتخاب و عزل و نصب مأمورین خود مصون از اشتباه نبوده، قیس بن سعد بن عباده را از مصر معزول کرد به خدعۀ معاویه و معاویه خوشحال شد و به واسطۀ عزل او بر مصر غالب گردید، و زیاد بن ابیه را فرماندار فارس و جاهای دیگر قرار داد و او شیعیان حضرت را شناخت و سپس بسیاری را کشت و همین طور بسیاری از فرمانداران از طرف علی خیانت کردند. پس منتخب و رسولان خدا که مورد وحی می‌باشند خطا دارند چگونه امامی که به او وحی نمی‌شود مصون از خطا باشد، و همچنین در عزل و نصب سایر امامان و اولیاء، هر‌کس بخواهد بداند به کتب تاریخ و نامه‌های نهج البلاغه مراجعه کند. و به اضافه حضرت موسی چنانکه قرآن خبر داده هفتاد نفر از قومش را انتخاب کرد برای بردن به کوه طور و شنیدن سخن خدا و آن هفتاد نفر فاسد و بلکه ظالم و کافر از آب در آمدند، پس انتخاب و منتخب خدا و رسول نیز مصون از خطا و اشتباه نیست. در جملۀ ﴿وَلَهُ ٱلۡحُكۡمُ﴾ مقدم شده خبر بر مبتدا و این، حصر را می‌فهماند یعنی صدور حکم منحصرا حق خدا است و کس دیگر در حکم دینی نباید دخالت کند و فتوی دهد.

﴿قُلۡ أَرَءَيۡتُمۡ إِن جَعَلَ ٱللَّهُ عَلَيۡكُمُ ٱلَّيۡلَ سَرۡمَدًا إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ مَنۡ إِلَٰهٌ غَيۡرُ ٱللَّهِ يَأۡتِيكُم بِضِيَآءٍۚ أَفَلَا تَسۡمَعُونَ ٧١ قُلۡ أَرَءَيۡتُمۡ إِن جَعَلَ ٱللَّهُ عَلَيۡكُمُ ٱلنَّهَارَ سَرۡمَدًا إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ مَنۡ إِلَٰهٌ غَيۡرُ ٱللَّهِ يَأۡتِيكُم بِلَيۡلٖ تَسۡكُنُونَ فِيهِۚ أَفَلَا تُبۡصِرُونَ ٧٢ وَمِن رَّحۡمَتِهِۦ جَعَلَ لَكُمُ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ لِتَسۡكُنُواْ فِيهِ وَلِتَبۡتَغُواْ مِن فَضۡلِهِۦ وَلَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ٧٣﴾

[القصص:71-73]

**ترجمه:** بگو به من خبر دهید اگر خدا تا روز قیامت شب را برایتان دائم قرار دهد کدام معبودی جز الله برای شما روشنی آورد آیا نمی‌شنوید(71) بگو مرا خبر دهید اگر خدا روز را برایتان تا روز قیامت دائم کند کدام معبودی جز الله برای شما شبی آورد که در آن آرام گیرید آیا نمی‌بینید(72) و از رحمت خود شب و روز را برای شما قرار داد تا در شب آرام گیرید و در روز از فضل او بجویید و شاید سپاس گزارید(73).

**نکات:** فوائد و منافع شب و روز آن­قدر است که بشر نمی‌تواند إحصاء کند از آن جمله اگر روز نباشد و آفتاب نتابد تمام گیاهان و اشجار فاسد می‌شود و رنگ‌های بشری زرد و میکروب‌ها مسلط می‌گردد. و اگر شب نباشد و دائماً آفتاب باشد انسان و سایر حیوانات آرام نمی‌گیرند و خصوصا انسان در حرص خود را فانی می‌کند و خستگی را از خود دفع نمی‌نماید. و به اضافه ساعات و دقائق مفید نخواهد شد.

﴿وَيَوۡمَ يُنَادِيهِمۡ فَيَقُولُ أَيۡنَ شُرَكَآءِيَ ٱلَّذِينَ كُنتُمۡ تَزۡعُمُونَ ٧٤ وَنَزَعۡنَا مِن كُلِّ أُمَّةٖ شَهِيدٗا فَقُلۡنَا هَاتُواْ بُرۡهَٰنَكُمۡ فَعَلِمُوٓاْ أَنَّ ٱلۡحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنۡهُم مَّا كَانُواْ يَفۡتَرُونَ ٧٥﴾

[القصص:74-75]

**ترجمه:** و روزی که خدا ایشان را ندا کند و بگوید کجایند شریکان من که شما گمان می‌کردید(74) و از هر امّتی گواهی بیاوریم پس (منحرفان را) بگوییم برهان خود را بیاورید پس بدانند که حق خاص خدا است و آنچه ساخته بودند نابود گردد (75).

**نکات:** آیۀ 74 با آیۀ 62 بدون کم و زیاد تکرار شده برای تأکید، کوبیدن، مذمت مشرکین و انحطاط ایشان.

﴿إِنَّ قَٰرُونَ كَانَ مِن قَوۡمِ مُوسَىٰ فَبَغَىٰ عَلَيۡهِمۡۖ وَءَاتَيۡنَٰهُ مِنَ ٱلۡكُنُوزِ مَآ إِنَّ مَفَاتِحَهُۥ لَتَنُوٓأُ بِٱلۡعُصۡبَةِ أُوْلِي ٱلۡقُوَّةِ إِذۡ قَالَ لَهُۥ قَوۡمُهُۥ لَا تَفۡرَحۡۖ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡفَرِحِينَ ٧٦ وَٱبۡتَغِ فِيمَآ ءَاتَىٰكَ ٱللَّهُ ٱلدَّارَ ٱلۡأٓخِرَةَۖ وَلَا تَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ ٱلدُّنۡيَاۖ وَأَحۡسِن كَمَآ أَحۡسَنَ ٱللَّهُ إِلَيۡكَۖ وَلَا تَبۡغِ ٱلۡفَسَادَ فِي ٱلۡأَرۡضِۖ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُفۡسِدِينَ ٧٧﴾ [القصص:76-77]

**ترجمه:** به راستی که قارون از قوم موسی بود پس بر آنان ستم کرد و آن­قدر گنج‌ها به او دادیم که حمل صندوق‌های آن بر گروه مردان توانا سنگینی می‌کرد، هنگامی که قوم او به او گفتند: شادی مکن که خدا شادی کنندگان به دنیا را دوست نمی‌دارد(76) و در آنچه خدا به تو داده سرای آخرت را بجوی و سهم خود را از این دنیا فراموش مکن و چنانکه خدا به تو نیکی کرده نیکی کن و در این سرزمین فساد مجوی که خدا مفسدین را دوست نمی‌دارد(77).

**نکات:** قارون از خویشان موسی و از مؤمنین به او و خوش صورت و قاری تورات بود، ولی منافق شد مانند سامری و به سبب ثروتی که فراهم کرده بود از حضرت موسی کناره گرفت و با پیروان خود بود و به فقراء و مساکین دستگیری نمی‌کرد و بر مردم تکبر می‌ورزید. و جملۀ: ﴿وَلَا تَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ ٱلدُّنۡيَا﴾و نیز جملۀ: ﴿وَٱبۡتَغِ فِيمَآ ءَاتَىٰكَ ٱللَّهُ ٱلدَّارَ ٱلۡأٓخِرَةَ﴾ دلالت دارد که ثروت نباید هدف باشد بلکه باید برای رسیدن به درجات معنوی، اخروی و تقرب به خدا وسیله قرار گیرد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چیست دنیا از خدا غافل شدن |  | نی طلا و نقره و فرزند و زن |
| مال را گر بهر دین باشی حمول |  | نِعمَ مالٌ صالحٌ گفتش رسول |

و جملۀ ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡفَرِحِينَ﴾ دلالت دارد که به دنیا و ثروتش نباید شادی کرد، بلکه انسان باید به فضل و رحمت خدا شاد باشد چنانکه در سورۀ یونس آیۀ 57 فرموده: ﴿قُلۡ بِفَضۡلِ ٱللَّهِ وَبِرَحۡمَتِهِۦ فَبِذَٰلِكَ فَلۡيَفۡرَحُواْ هُوَ خَيۡرٞ مِّمَّا يَجۡمَعُونَ﴾.

و ﴿مَفَاتِحَهُ﴾ را ما جمع مَفتَح به فتح میم گرفتیم که به معنی صندوق باشد.

﴿قَالَ إِنَّمَآ أُوتِيتُهُۥ عَلَىٰ عِلۡمٍ عِندِيٓۚ أَوَ لَمۡ يَعۡلَمۡ أَنَّ ٱللَّهَ قَدۡ أَهۡلَكَ مِن قَبۡلِهِۦ مِنَ ٱلۡقُرُونِ مَنۡ هُوَ أَشَدُّ مِنۡهُ قُوَّةٗ وَأَكۡثَرُ جَمۡعٗاۚ وَلَا يُسۡ‍َٔلُ عَن ذُنُوبِهِمُ ٱلۡمُجۡرِمُونَ ٧٨ فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوۡمِهِۦ فِي زِينَتِهِۦۖ قَالَ ٱلَّذِينَ يُرِيدُونَ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا يَٰلَيۡتَ لَنَا مِثۡلَ مَآ أُوتِيَ قَٰرُونُ إِنَّهُۥ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٖ ٧٩ وَقَالَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ وَيۡلَكُمۡ ثَوَابُ ٱللَّهِ خَيۡرٞ لِّمَنۡ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحٗاۚ وَلَا يُلَقَّىٰهَآ إِلَّا ٱلصَّٰبِرُونَ ٨٠﴾ [القصص:78-80]

**ترجمه:** قارون گفت: این مال به سبب دانشی که دارم به من داده شده است. آیا او ندانست که خدا از نسل‌های پیشین کسانی را هلاک کرده که به قدرت از او بیش و به جمع مال از او بیشتر بودند و گناه کاران از گناهانشان سؤال نمی‌شوند(78) پس قارون در حال زینت و تجمّل­خود، بر قومش بیرون آمد، آنان که زندگی دنیا می‌خواستند گفتند: ای کاش ما نیز به مانند آنچه به قارون داده شده داشتیم زیرا او صاحب بهرۀ عظیمی است(79) و کسانی که دانش داشتند گفتند: وای بر شما پاداش خدا برای کسی که ایمان آورَد و عمل صالح کند بهتر است و به جز صابران به آن نرسند(80).

**نکات:** قارون به دانش خود مغرور بود و می‌گفت: این مال را خودم به دانش خود به دست آورده‌ام! گویند: او دارای علم کیمیا بوده. و گویند: در زمان فرعون از مأمورین او بوده و اموالی را جمع کرده بود، و او با اینکه مدعی علم بود ندانست که بسیار کسانی قبل از او به ثروت و دانش متصف بودند و هلاک شدند. و چون با غلامان و کنیزان با کمرهای زرین و لباس‌های فاخر از منزل خارج می‌شد، وبه مردم تفاخر می‌فروخت و لذا مردم حسرت می‌خوردند. رسول خداص فرمود: «إِنَّ الدِّينَارَ وَالدِّرْهَمَ أَهْلَكَا مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ وَهُمَا مُهْلِكَاكُم‏»([[295]](#footnote-295)). یعنی: «دینار و درهم کسانی را که پیش از شما بودند هلاک نمود و هم آن­ها شما را هلاک کننده‌اند.» و در حدیث دیگری فرمود: «فَوَ اللَّهِ مَا الْفَقْرُ أَخْشَى عَلَيْكُمْ وَلَكِنِّي أَخْشَى عَلَيْكُمْ أَنْ تُبْسَطَ لَكُمُ الدُّنْيَا كَمَا بُسِطَتْ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ فَتَنَافَسَوهَا كَمَا تَنَافَسُوهُم وَتُهلِكَكُم كَمَا أَهْلَكَتْهُم»([[296]](#footnote-296)). یعنی: «من از فقر بر شما نمی‌ترسم ولکن می‌ترسم که دنیا بر شما گسترده شود چنانکه بر کسانی که پیش از شما بودند گسترده شد، آنگاه به یکدیگر رشک برید و هلاکتان کند چنانکه آنان را هلاک کرد.» و أما جملۀ: ﴿وَلَا يُسۡ‍َٔلُ عَن ذُنُوبِهِمُ ٱلۡمُجۡرِمُونَ﴾، می‌توان گفت این آیه با آیۀ 92 سوره الحجر: ﴿فَوَرَبِّكَ لَنَسۡ‍َٔلَنَّهُمۡ أَجۡمَعِينَ﴾([[297]](#footnote-297))منافات ندارد زیرا سؤال برای آن است که مجرم شناخته شود ولی چون شناخته شد احتیاجی به سؤال و جواب ندارد. و به اضافه سؤال و جواب قیامت حقیقی نیست بلکه برای تقریع و تقریر است.

﴿فَخَسَفۡنَا بِهِۦ وَبِدَارِهِ ٱلۡأَرۡضَ فَمَا كَانَ لَهُۥ مِن فِئَةٖ يَنصُرُونَهُۥ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ ٱلۡمُنتَصِرِينَ ٨١ وَأَصۡبَحَ ٱلَّذِينَ تَمَنَّوۡاْ مَكَانَهُۥ بِٱلۡأَمۡسِ يَقُولُونَ وَيۡكَأَنَّ ٱللَّهَ يَبۡسُطُ ٱلرِّزۡقَ لِمَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦ وَيَقۡدِرُۖ لَوۡلَآ أَن مَّنَّ ٱللَّهُ عَلَيۡنَا لَخَسَفَ بِنَاۖ وَيۡكَأَنَّهُۥ لَا يُفۡلِحُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ٨٢ تِلۡكَ ٱلدَّارُ ٱلۡأٓخِرَةُ نَجۡعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوّٗا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فَسَادٗاۚ وَٱلۡعَٰقِبَةُ لِلۡمُتَّقِينَ ٨٣﴾ [القصص:81-83]

**ترجمه:** و قارون را با خانه‌اش به زمین فرو بردیم و گروهی نداشت که در قبال خدا یاریش کنند و خود نصرت جوی خود نبود (81) و کسانی که به دیروز آرزوی مقام وی را داشتند می‌گفتند: ای وای گویا خدا روزی هر‌کس را بخواهد از بندگانش می‌گشاید و تنگ می‌گیرد، اگر خدا بر ما منت ننهاده بود ما را نیز به زمین فرو برده بود، ای وای گویا کافران رستگار نمی‌شوند(82) آن سرای آخرت را برای کسانی قرار داده‌ایم که در زمین سرکشی و فسادی نخواهند و عاقبت خاص پرهیزکاران است(83).

نکات: قارون برای اینکه حضرت موسی را تحقیر کند و زکات مال خود را نپردازد، زنا کاری را خواست و دو کسیۀ هزار دیناری به او داد و گفت: چون بنی اسرائیل جمع شدند بگو ای مردم موسی چه کاری به من دارد مرا آزار کرده، آن زن چون به منزل رفت پشیمان شد و گفت: هر کار زشتی کرده‌ام جز افتراء بر رسول خدا. پس چون صبح شد با دو کیسۀ زر آمد و گفت: قارون دو کیسۀ زر داده که بیایم و بگویم موسی با من مراوده دارد و معاذ الله که پیغمبر خدا را افتراء بزنم و این کیسۀ دینارهای اوست که مهر او را دارد. چون حضرت موسی شنید غضب نمود و نفرین کرد، خطاب رسید زمین را مأمور کردیم از تو اطاعت کند، حضرت موسی چون قارون را دید گفت: ای زمین او را بگیر، چون تا ناف او را گرفت، قارون او را به رحم قسم داد، او اعتنا نکرد و هکذا تا به زمین فرو رفت، بنی اسرائیل گفتند: موسی این کار را کرده که مال او را تصاحب کند، پس موسی دعا کرد اموال و خانۀ او به زمین فرو رفت([[298]](#footnote-298)). ابو سعید از رسول خدا روایت کرده که آن حضرت فرمود: «أَلقِ الله فَقِیراً وَلاتَلَقَهُ غنیًّا. قَالَ: یَا رَسُولَ اللهِ، كَیفَ لِي بِذَلِكَ؟ قَالَ: مَا سُئِلْتَ لاَ تَمَنع وَمَا رُزِقْتَ لاَتَخبَأْ. قَالَ: یا رَسُولَ اللهِ، كَیفَ لِي بِذَلِكَ؟ قَالَ: هُوَ ذَاكَ وَإِلَّا فَالنَّارُ»([[299]](#footnote-299)). یعنی: «خدا را ملاقات کن در حالی که فقیر باشی نه غنی! گفت: یا رسول الله، چگونه می‌توانم چنین باشم؟ پیغمبرص فرمود: آنچه از تو خواستند منع مکن و آنچه روزی داده شدی پنهان مکن. عرض کرد یا رسول الله چگونه می‌توانم این طور باشم؟ فرمود: راه همین است و إلا آتش است!»

متأسفانه با وجود چنین آثار و آیات روشن قرآن، ثروتمندان همیشه توجهشان به مادیات معطوف بوده و حقوق إلهی را نمی‌پردازند و تحصیل پول را بر چیزهای دیگر مقدم می‌دارند چنانکه وضع مسکن و معاش فقرا و وضع کارشان و موضوعات دیگر این مطلب را ثابت می‌کند و مشکلات و فجایع دنیای امروز از قبیل تنگدستی، بیکاری، خودکشی، طلاق، تن‌فروشی، پاره‌ای از آنها مربوط است به نپرداختن زکات اسلامی و حقوق فقراء که اغنیاء به ثروت مغرور بوده ثروت را عطای الهی نمی‌دانند بلکه مانند قارون خیال می‌کنند از روی عقل و تدبیر خود به ثروت رسیده‌اند. جملۀ: ﴿لَا يُرِيدُونَ عُلُوّٗا....﴾دلالت دارد که انسان نباید ارادۀ برتری و ریاست و کسب شهرت داشته باشد. و چنانکه در نهج البلاغه آمده حضرت امیر در زمان خلافتش به دو جامۀ کرباس و دو قرص نان اکتفاء می‌نمود([[300]](#footnote-300))، و مسلمان حقیقی باید مانند آن حضرت و سایر مسلمین صدر اول باشد که به کتاب خدا عمل کرده، سنت رسولص را بداند و انحراف پیدا نکند. و خود را مشمول حکم خدا که فرموده ﴿وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ﴾ نموده، به سعادت دنیا و آخرت برساند.

﴿مَن جَآءَ بِٱلۡحَسَنَةِ فَلَهُۥ خَيۡرٞ مِّنۡهَاۖ وَمَن جَآءَ بِٱلسَّيِّئَةِ فَلَا يُجۡزَى ٱلَّذِينَ عَمِلُواْ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِ إِلَّا مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ٨٤ إِنَّ ٱلَّذِي فَرَضَ عَلَيۡكَ ٱلۡقُرۡءَانَ لَرَآدُّكَ إِلَىٰ مَعَادٖۚ قُل رَّبِّيٓ أَعۡلَمُ مَن جَآءَ بِٱلۡهُدَىٰ وَمَنۡ هُوَ فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ ٨٥ وَمَا كُنتَ تَرۡجُوٓاْ أَن يُلۡقَىٰٓ إِلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبُ إِلَّا رَحۡمَةٗ مِّن رَّبِّكَۖ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرٗا لِّلۡكَٰفِرِينَ ٨٦ وَلَا يَصُدُّنَّكَ عَنۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ بَعۡدَ إِذۡ أُنزِلَتۡ إِلَيۡكَۖ وَٱدۡعُ إِلَىٰ رَبِّكَۖ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ٨٧ وَلَا تَدۡعُ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَۘ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۚ كُلُّ شَيۡءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجۡهَهُۥۚ لَهُ ٱلۡحُكۡمُ وَإِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ٨٨﴾

[القصص:84-88]

**ترجمه:** هر‌کس کار نیکی آورد بهتر از آن پاداشی دارد و هر‌کس کار بد آرد پس آنان که کار بد کرده‌اند جزا داده‌ نمی‌شوند جز آنچه کرده‌اند(84) به راستی آنکه ابلاغ این قرآن را به عهدۀ تو گذاشت تو را به بازگشتگاهی(نیکو) بازگرداند، بگو پروردگارم بهتر داند چه کس هدایت آورده و چه کسی در ضلالت آشکار است (85) و تو امید نداشتی که این کتاب به تو نازل گردد جز اینکه این رحمت پروردگارت بود پس پشتیبان کافران مباش(86) و تو را از آیات خدا پس از آنکه بر تو نازل شده، منحرف نکنند و باز ندارند و به سوی پروردگارت دعوت کن و از مشرکین مباش(87) و با خدای کامل الذات و الصفات إله و مقصد دیگری را مخوان. نیست إلهی جز او. هرچیزی جز ذات او فانی است، خاص اوست فرمان و به سوی او بازگشت می‌شوید (88).

**نکات:** مقصود از **معاد**ی که خدا قول داده که رسول خود را به آنجا بر گرداند آیا قیامت است و یا مکه پس از اخراج آن: دو احتمال داده شده، پس اگر بازگشت به مکه باشد خبر غیبی و اعجاز است که محقّق گردید پس از چندین سال، و اگر قیامت باشد وعدۀ پاداشی است برای رسول خداص و ظاهر آن است که قیامت باشد. و جملۀ: ﴿وَمَا كُنتَ تَرۡجُوٓاْ...﴾ دلالت دارد که محمدص قبل از رسالتش احتمال نبوت و کتاب در حق خود نمی‌داده و امیدی نداشته و به کلّی بی‌خبر بوده است، اما لطف خدا او را شامل گردیده. و جملۀ: ﴿وَلَا تَدۡعُ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ...﴾ تا آخر، دلالت دارد که در دعاها نباید غیرخدا را خواند و خواندن غیرخدا هر کس باشد شرک است.

سورة العنكبوت (مكية وهي تسع وستون آية)

سورۀ عنکبوت مکی و دارای 69 آیه می‌باشد

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

﴿الٓمٓ ١ أَحَسِبَ ٱلنَّاسُ أَن يُتۡرَكُوٓاْ أَن يَقُولُوٓاْ ءَامَنَّا وَهُمۡ لَا يُفۡتَنُونَ ٢ وَلَقَدۡ فَتَنَّا ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡۖ فَلَيَعۡلَمَنَّ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ صَدَقُواْ وَلَيَعۡلَمَنَّ ٱلۡكَٰذِبِينَ ٣ أَمۡ حَسِبَ ٱلَّذِينَ يَعۡمَلُونَ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِ أَن يَسۡبِقُونَاۚ سَآءَ مَا يَحۡكُمُونَ ٤﴾ [العنکبوت:1-4]

**ترجمه:** به نام خدای کامل الذات و الصفات رحمن رحیم. الف، لام، میم(1) آیا مردم پنداشته‌اند که با گفتن آمنّا رها می‌شوند و ایشان آزمایش نمی‌شوند(2) و به تحقیق کسانی را که پیش از ایشان بودند آزمایش و امتحان کردیم تا خدا کسانی را که راست گفتند معلوم کند و تا دروغگویان را معلوم نماید(3) آیا کسانی که بدی‌ها می‌کنند پنداشته‌اند که از ما می‌گریزند چه بد قضاوت می‌کنند (4).

**نکات:** علم خدا ذاتی و ازلی است و از ازل می‌دانسته دروغگویان و راستگویان را، و مقصود از جملۀ: ﴿فَلَيَعۡلَمَنَّ ٱللَّهُ....﴾ این است معلوم خود را تحقق دهد. و جملۀ: ﴿أَحَسِبَ ٱلنَّاسُ....﴾ دلالت دارد که هرفردی از افراد مردم باید آزمایش و امتحان شود و به صرف اقرار به ایمان کفایت نمی‌شود.

﴿مَن كَانَ يَرۡجُواْ لِقَآءَ ٱللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ ٱللَّهِ لَأٓتٖۚ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ٥ وَمَن جَٰهَدَ فَإِنَّمَا يُجَٰهِدُ لِنَفۡسِهِۦٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٦ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنۡهُمۡ سَيِّ‍َٔاتِهِمۡ وَلَنَجۡزِيَنَّهُمۡ أَحۡسَنَ ٱلَّذِي كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ٧ وَوَصَّيۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ بِوَٰلِدَيۡهِ حُسۡنٗاۖ وَإِن جَٰهَدَاكَ لِتُشۡرِكَ بِي مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٞ فَلَا تُطِعۡهُمَآۚ إِلَيَّ مَرۡجِعُكُمۡ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ٨ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَنُدۡخِلَنَّهُمۡ فِي ٱلصَّٰلِحِينَ ٩ وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ فَإِذَآ أُوذِيَ فِي ٱللَّهِ جَعَلَ فِتۡنَةَ ٱلنَّاسِ كَعَذَابِ ٱللَّهِۖ وَلَئِن جَآءَ نَصۡرٞ مِّن رَّبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمۡۚ أَوَ لَيۡسَ ٱللَّهُ بِأَعۡلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٠﴾ [العنکبوت:5-10]

**ترجمه:** هر‌کس امید دارد به پیشگاه خدا رود بی‌شک وعدۀ خدا آمدنی است و او شنوای داناست(5) و هرکس بکوشد همانا برای خودش می‌کوشد زیرا خدا بی‌نیاز از جهانیان است(6) و آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته را انجام داده‌اند البته بدی‌هایشان را جبران می‌کنیم و بهتر از آنچه کرده‌اند پاداششان دهیم (7) و انسان را به نیکی کردن به پدر و مادرش سفارش کرده‌ایم و اگر والدین بکوشند تا چیزی را که به آن علم نداری با من شریک کنی، اطاعتشان مکن، بازگشت شما به سوی من است، پس، از اعمالی که می‌کرده‌اید آگاهتان کنم(8) و آنان که ایمان آورده و عمل‌های شایسته را کرده‌اند، البته آنان را در صف شایستگان وارد می‌کنیم(9) و بعضی از مردم می‌گویند به خدا ایمان داریم پس چون در راه خدا اذیت شوند اذیت مردم را چون عذاب خدا قرار دهند و اگر از جانب پروردگارت نصرت برسد بگویند ما با شما بودیم مگر خدا به آنچه در سینۀ جهانیان است داناتر نیست؟(10).

**نکات:** مقصود از ﴿لِقَآءَ ٱللَّهِ﴾ دیدن خدا نیست زیرا خدا مرئی نیست([[301]](#footnote-301)) مثلا اگر کوری به ملاقات کسی رفت لازم نیست او را ببیند، پس مقصود از ﴿لِقَآءَ ٱللَّهِ﴾ حضور در پیشگاه عدل إلهی در روز قیامت است. و مقصود از ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَقُولُ....﴾ کسانی بودند که مسلمان می‌شدند، سپس گرفتار اذیت و آزار مشرکین می‌شدند و گاهی از کثرت آزار از دین بر می‌گشتند مانند عیاش بن أبی ربیعۀ المخزومی که اسلام آورد در مکه ولی چون از خانوادۀ خود می‌ترسید هجرت کرد به سوی مدینه قبل از هجرت رسول خداص، پس مادرش اسماء بنت مخزمۀ قسم خورد که نخورد و نیاشامد و سرش را نشوید و زیر سایه نرود تا فرزندش برگردد. چون فرزندان شوهر دیگرش ابو جهل و حارث بن هشام برادران عیاش چنین دیدند به مدینه رفتند و او را ملاقات و قصه را برایش گفتند و آنقدر او را وسوسه کردند و برای او عهد و پیمان و قسم آوردند تا او را برگردانیدند، ولی چون از مدینه او را خارج نمودند او را گرفتند و بستند و هرکدام صد تازیانه به او زدند تا از دین اسلام برائت جست، پس چون رها شد قسم خورد که اگر بر حارث قدرتی پیدا کند گردن او را بزند، اتفاقا چون رسول خداص به مدینه هجرت کرد عیاش نیز هجرت کرد و اسلامش نیکو شد و برادر او حارث بن هشام نیز هجرت کرد و مسلمان شد، ولی عیاش نمی‌دانست، روزی در اطراف قبا او را دید و گردنش را زد به او گفتند حارث مسلمان شده بود، چون فهمید گریه کرد و توبه نمود و خدمت رسول خداص قصه را عرض کرد([[302]](#footnote-302)).

﴿وَلَيَعۡلَمَنَّ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَيَعۡلَمَنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ ١١ وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّبِعُواْ سَبِيلَنَا وَلۡنَحۡمِلۡ خَطَٰيَٰكُمۡ وَمَا هُم بِحَٰمِلِينَ مِنۡ خَطَٰيَٰهُم مِّن شَيۡءٍۖ إِنَّهُمۡ لَكَٰذِبُونَ ١٢ وَلَيَحۡمِلُنَّ أَثۡقَالَهُمۡ وَأَثۡقَالٗا مَّعَ أَثۡقَالِهِمۡۖ وَلَيُسۡ‍َٔلُنَّ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ عَمَّا كَانُواْ يَفۡتَرُونَ ١٣﴾ [العنکبوت:11-13]

**ترجمه:** و البته باید خدا آنان را که ایمان آورده معلوم بدارد و البته باید منافقان را معلوم بدارد(11) و آنان که کافرند به کسانی که مؤمن شده گفتند راه ما را پیروی کنید و ما گناهان شما را برعهده می‌گیریم ولی آنان چیزی از گناهان ایشان را عهده بگیر نیستند زیرا آنان دروغگویند(12) و البته بارهای سنگین خودشان را و بارهای دیگری را با بارهای خود به دوش می‌کشند و روز قیامت البته از این دروغ‌ها که می‌ساخته‌اند بازخواست شوند(13).

**نکات:** این آیات در دفع شبهات مشرکین و منافقین است که به تازه مسلمان‌ها می‌گفتند شما به کفر برگردید گناه شما بر گردن ما. خدای تعالی در جواب ایشان فرموده خیر آنان وزر و وبال شما را به دوش می‌کشند ولی چیزی از بارهای شما کم نمی‌شود، بلکه هر‌کس وزر و وبال خود را بر دوش می‌کشد. و از رسول خداص نیز نقل شده که فرمود: «مَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً، فَعَلَيْهِ وِزْرُهَا وَوِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِن غِیْرِ أَنْ یَنْقُصَ مِنْ وِزْرِهِ شيءٌ»([[303]](#footnote-303)).

﴿وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوۡمِهِۦ فَلَبِثَ فِيهِمۡ أَلۡفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمۡسِينَ عَامٗا فَأَخَذَهُمُ ٱلطُّوفَانُ وَهُمۡ ظَٰلِمُونَ ١٤ فَأَنجَيۡنَٰهُ وَأَصۡحَٰبَ ٱلسَّفِينَةِ وَجَعَلۡنَٰهَآ ءَايَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ ١٥ وَإِبۡرَٰهِيمَ إِذۡ قَالَ لِقَوۡمِهِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱتَّقُوهُۖ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ١٦ إِنَّمَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَوۡثَٰنٗا وَتَخۡلُقُونَ إِفۡكًاۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَمۡلِكُونَ لَكُمۡ رِزۡقٗا فَٱبۡتَغُواْ عِندَ ٱللَّهِ ٱلرِّزۡقَ وَٱعۡبُدُوهُ وَٱشۡكُرُواْ لَهُۥٓۖ إِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ١٧﴾

[العنکبوت:14-17]

**ترجمه:** و به تحقیق نوح را به سوی قومش فرستادیم، پس هزار سال پنجاه سال کم میانشان بماند، پس طوفان ایشان را بگرفت درحالی که ستمگر بودند (14) پس او را با کشتی‌نشینان نجات دادیم و آن را عبرتی برای جهانیان گردانیدیم (15) و ابراهیم را فرستادیم هنگامی که به قوم خود گفت خدا را بپرستید و از او بترسید این برای شما بهتر است اگر بدانید(16) همانا شما غیر از خدا بتانی را می‌پرستید و دروغ می‌سازید به راستی آنان را که غیرخدا می‌پرستید مالک رزقی برای شما نیستند پس رزق را نزد خدا بجویید و او را بندگی کنید و برای او شاکر باشید، به سوی او بازگشت داده می‌شوید(17).

**نکات:** حق تعالی فرموده ﴿أَلۡفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمۡسِينَ عَامٗا﴾، و نفرموده «تسعمائة وخمسین» برای اینکه خواسته عدد تحقیقی را بیان کند و عدد تحقیقی به استثناء معین می‌شود، و دیگر اینکه به رسول خود بگوید نوح این مدت زیاد صبر کرد پس تو هم باید صبر کنی. و در جملۀ: ﴿إِنَّمَا تَعۡبُدُونَ...﴾ استدلال است بر رد پرستیدنِ غیرخدا به چند وجه: 1- معبود شما بتانی است. 2- شما خالق آنهایید و کسی مخلوق خود را نمی‌پرستد. 3- برای شما نفعی ندارند و رزق شما را نمی‌دهند. 4- خدایی که رزاق شماست باید تشکر کنید. 5- ارجاع امر شما به سوی اوست.

﴿وَإِن تُكَذِّبُواْ فَقَدۡ كَذَّبَ أُمَمٞ مِّن قَبۡلِكُمۡۖ وَمَا عَلَى ٱلرَّسُولِ إِلَّا ٱلۡبَلَٰغُ ٱلۡمُبِينُ ١٨ أَوَ لَمۡ يَرَوۡاْ كَيۡفَ يُبۡدِئُ ٱللَّهُ ٱلۡخَلۡقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥٓۚ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٞ ١٩ قُلۡ سِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَٱنظُرُواْ كَيۡفَ بَدَأَ ٱلۡخَلۡقَۚ ثُمَّ ٱللَّهُ يُنشِئُ ٱلنَّشۡأَةَ ٱلۡأٓخِرَةَۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ٢٠ يُعَذِّبُ مَن يَشَآءُ وَيَرۡحَمُ مَن يَشَآءُۖ وَإِلَيۡهِ تُقۡلَبُونَ ٢١﴾ [العنکبوت:18-21]

**ترجمه:** و اگر شما تکذیب کنید پیش از شما نیز امّتهایی تکذیب کردند و بر عهدۀ رسول جز رساندن آشکار نیست(18) آیا ندیدند که خدا چگونه خلق را آغاز می­کند سپس آن را عود می‌دهد بی‌گمان این بر خدا آسان است(19) بگو در این زمین سیر کنید پس بنگرید که چگونه خدا آفرینش را آغاز کرده است سپس خدا آن نشأت آخرت را پدید می­آورد بی­گمان خداوند بر هرکاری تواناست (20) هرکه را بخواهد عذاب می­کند و هرکه را خواهد رحم می‌کند و به سوی او بازگردانده می‌شوید (21).

**نکات:** حق تعالی در این آیات برهان آورده برای اثبات معاد و امر کرده به رؤیت عقلی، زیرا جملۀ: ﴿أَوَ لَمۡ يَرَوۡاْ...﴾ استفهام توبیخی است یعنی چرا دیدۀ بصیرت خود را باز نکرده‌اند، در اینجا امر به تفکر و مطالعه و سیر نموده در کیفیت خلق اولیّه، همان قدرتی که از لا من شئ (هیچ چیز وعدم) ایجاد کرد می‌تواند قیامت را بر پا کند و از ذرات متفرقه ایجاد نشأت آخرت نماید و این بر او آسان است.

﴿وَمَآ أَنتُم بِمُعۡجِزِينَ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فِي ٱلسَّمَآءِۖ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِن وَلِيّٖ وَلَا نَصِيرٖ ٢٢ وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِ‍َٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَلِقَآئِهِۦٓ أُوْلَٰٓئِكَ يَئِسُواْ مِن رَّحۡمَتِي وَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ٢٣﴾ [العنکبوت:22-23]

**ترجمه:** و شما نه در زمین و نه در آسمان خدا را عاجز نکنید و جز خدا دوست و یاوری برای شما نیست(22) و آنان که کافر به آیات خدا و ملاقات اویند آنانند که از رحمت من مأیوسند و آنانند که برایشان عذاب دردناک است(23).

**نکات:** مقصود از ﴿بِمُعۡجِزِينَ﴾ این است که از کیفر الهی گریزی ندارید و نمی‌توانید از مجازات الهی فرار کنید و او را عاجز نمایید. و جملۀ: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ يَئِسُواْ مِن رَّحۡمَتِيْ﴾ دلالت دارد بر اینکه یأس از رحمت خدا نشانۀ کفر و موجب عذاب الیم و از گناهان بزرگ است.

﴿فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوۡمِهِۦٓ إِلَّآ أَن قَالُواْ ٱقۡتُلُوهُ أَوۡ حَرِّقُوهُ فَأَنجَىٰهُ ٱللَّهُ مِنَ ٱلنَّارِۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ٢٤ وَقَالَ إِنَّمَا ٱتَّخَذۡتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ أَوۡثَٰنٗا مَّوَدَّةَ بَيۡنِكُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ ثُمَّ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ يَكۡفُرُ بَعۡضُكُم بِبَعۡضٖ وَيَلۡعَنُ بَعۡضُكُم بَعۡضٗا وَمَأۡوَىٰكُمُ ٱلنَّارُ وَمَا لَكُم مِّن نَّٰصِرِينَ ٢٥﴾ [العنکبوت:24-25]

**ترجمه:** پس جواب قوم ابراهیم جز این نبود که گفتند: بکشیدش و یا بسوزانیدش، پس خدا او را از آتش نجات داد به راستی که در این قصه برای قوهی که ایمان می­آورند نشانه­هایی است (24) و ابراهیم گفت: همانا شما غیر خدا بتانی را برای دوستی میان خود در زندگی دنیا گرفته‌اید سپس روز قیامت بعضی از شما کافر به بعض دیگر و برخی از شما لعن برخی دیگر می‌کنند و جای برقراری شما آتش است و برای شما یاورانی نیست(25).

**نکات:** ﴿مَّوَدَّةَ بَيۡنِكُمۡ...﴾ دلالت دارد که بیشتر مردم کفر و شرک را می‌پذیرند برای دوستی میان خود و جلب محبت یکدیگر، و برای آنکه مردم نرنجند خرافات را می‌پذیرند، اما این دوستی چون برای دنیا بوده با رفتن از دنیا زائل می‌شود و روز قیامت دشمن یکدیگرند و یاوری جز خدا ندارند.

﴿فَ‍َٔامَنَ لَهُۥ لُوطٞۘ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّيٓۖ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ٢٦ وَوَهَبۡنَا لَهُۥٓ إِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَ وَجَعَلۡنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ ٱلنُّبُوَّةَ وَٱلۡكِتَٰبَ وَءَاتَيۡنَٰهُ أَجۡرَهُۥ فِي ٱلدُّنۡيَاۖ وَإِنَّهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ لَمِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ٢٧﴾ [العنکبوت:26-27]

**ترجمه:** پس لوط به ابراهیم ایمان آورد و ابراهیم گفت: من به سوی پروردگارم هجرت می‌کنم (یعنی از همه چیز صرف نظر می‌کنم) زیرا او عزیز حکیم است(26) و اسحق و یعقوب را بدو عطا کردیم و در ذریۀ او نبوت و کتاب نهادیم و پاداش او را در این دنیا دادیم و بی‌گمان او در آخرت از شایستگان است(27).

**نکات:** حضرت ابراهیم پس از آنکه او را به آتش افکندند و خدا نجاتش داد پسرخاله‌اش لوط به او ایمان آورد. ولی چون نتوانست با مشرکین سازش کند گفت هجرت می‌کنم، پس به طرف شام و فلسطین آمد خدا هم در دنیا به او آبرومندی داد و هم در آخرت او را معزز خواهد داشت.

﴿وَلُوطًا إِذۡ قَالَ لِقَوۡمِهِۦٓ إِنَّكُمۡ لَتَأۡتُونَ ٱلۡفَٰحِشَةَ مَا سَبَقَكُم بِهَا مِنۡ أَحَدٖ مِّنَ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢٨ أَئِنَّكُمۡ لَتَأۡتُونَ ٱلرِّجَالَ وَتَقۡطَعُونَ ٱلسَّبِيلَ وَتَأۡتُونَ فِي نَادِيكُمُ ٱلۡمُنكَرَۖ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوۡمِهِۦٓ إِلَّآ أَن قَالُواْ ٱئۡتِنَا بِعَذَابِ ٱللَّهِ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ٢٩ قَالَ رَبِّ ٱنصُرۡنِي عَلَى ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡمُفۡسِدِينَ ٣٠﴾ [العنکبوت:28-30]

**ترجمه:** و فرستادیم لوط را وقتی که به قوم خود گفت: آیا شما این کار زشت را که پیش از شما احدی از جهانیان نکرده‌اند مرتکب می‌شوید (28) آیا شما پیش مردان می‌روید و راه‌زنی می‌کنید و در محافل خود کار ناروا می‌کنید، پس جواب قومش جز این نبود که اگر راست می‌گویی عذاب خدا را برای ما بیاور(29) لوط گفت: پروردگارا، مرا بر ضد گروه مفسدین یاری کن(30).

**نکات:** قوم لوط عبارت بودند از هفت قریه و شهر سدوم که در مجالس خود آشکارا کارهای زشت مرتکب می‌شدند و راه‌زنی می‌کردند و کارهای زشت دیگری داشتند از قبیل قسم خوردن بسیار و فحش دادن و مزاح کردن به فحش و سوت زدن و از ما تحت خود باد صدادار خارج کردن و سنگ­ریزه بر یکدیگر انداختن و بر رهگذر سنگ انداختن، قمار بازی، شرابخواری، مسخره کردن، کشف عورت نمودن، بند انگشت شکستن و امثال اینها.

﴿وَلَمَّا جَآءَتۡ رُسُلُنَآ إِبۡرَٰهِيمَ بِٱلۡبُشۡرَىٰ قَالُوٓاْ إِنَّا مُهۡلِكُوٓاْ أَهۡلِ هَٰذِهِ ٱلۡقَرۡيَةِۖ إِنَّ أَهۡلَهَا كَانُواْ ظَٰلِمِينَ ٣١ قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطٗاۚ قَالُواْ نَحۡنُ أَعۡلَمُ بِمَن فِيهَاۖ لَنُنَجِّيَنَّهُۥ وَأَهۡلَهُۥٓ إِلَّا ٱمۡرَأَتَهُۥ كَانَتۡ مِنَ ٱلۡغَٰبِرِينَ ٣٢ وَلَمَّآ أَن جَآءَتۡ رُسُلُنَا لُوطٗا سِيٓءَ بِهِمۡ وَضَاقَ بِهِمۡ ذَرۡعٗاۖ وَقَالُواْ لَا تَخَفۡ وَلَا تَحۡزَنۡ إِنَّا مُنَجُّوكَ وَأَهۡلَكَ إِلَّا ٱمۡرَأَتَكَ كَانَتۡ مِنَ ٱلۡغَٰبِرِينَ ٣٣ إِنَّا مُنزِلُونَ عَلَىٰٓ أَهۡلِ هَٰذِهِ ٱلۡقَرۡيَةِ رِجۡزٗا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ بِمَا كَانُواْ يَفۡسُقُونَ ٣٤ وَلَقَد تَّرَكۡنَا مِنۡهَآ ءَايَةَۢ بَيِّنَةٗ لِّقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ ٣٥﴾ [العنکبوت:31-35]

**ترجمه:** چون فرستادگان ما با آن بشارت نزد ابراهیم آمدند، گفتند: ما هلاک کنندگان اهل این قریه هستیم زیرا اهل آن ستمگرند(31) ابراهیم گفت: لوط در آنجاست، گفتند: ما بهتر ‌دانیم کسی را که در آنجاست، او را با کسانش نجات می‌دهیم مگر زنش را که از باقی ماندگان است(32) و چون فرستادگان ما نزد لوط آمدند به وجود ایشان اندوهناک شد و در کار ایشان دلتنگ شد، گفتند: نترس و اندوه مخور که تو و کسانت را نجات می‌دهیم مگر زنت را که از باقی ماندگان است(33) محققاً ما بر مردم این قریه عذابی از آسمان نازل می‌کنیم برای آنکه عادت به فسق دارند(34) و به تحقیق از این قریه نشانۀ عبرتی برای گروه خردمندان بجا گذاشتیم(35).

**نکات:** فرشتگان مأمور عذاب برای قوم لوط نزد ابراهیم رفتند و خبر عذاب را با بشارت فرزندی که اسحق باشد به ابراهیم دادند، حضرت ابراهیم از عذاب قوم لوط متأثر و متأسف شد و گفت: در آن قریه لوط است، فرشتگان گفتند: ما او را نجات می‌دهیم با خانواده‌اش جز زوجه‌اش، زیرا زوجه‌اش از کفار و یا نمام و فاسق بود.

﴿وَإِلَىٰ مَدۡيَنَ أَخَاهُمۡ شُعَيۡبٗا فَقَالَ يَٰقَوۡمِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱرۡجُواْ ٱلۡيَوۡمَ ٱلۡأٓخِرَ وَلَا تَعۡثَوۡاْ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُفۡسِدِينَ ٣٦ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتۡهُمُ ٱلرَّجۡفَةُ فَأَصۡبَحُواْ فِي دَارِهِمۡ جَٰثِمِينَ ٣٧ وَعَادٗا وَثَمُودَاْ وَقَد تَّبَيَّنَ لَكُم مِّن مَّسَٰكِنِهِمۡۖ وَزَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَعۡمَٰلَهُمۡ فَصَدَّهُمۡ عَنِ ٱلسَّبِيلِ وَكَانُواْ مُسۡتَبۡصِرِينَ ٣٨﴾ [العنکبوت:36-38]

**ترجمه:** و فرستادیم به سوی مدین برادرشان شعیب را، گفت: ای قوم من خدا را بپرستید و به روز دیگر (قیامت) امیدوار باشید و در این سرزمین به فساد مکوشید(36) پس او را دروغگو شمردند و زلزلۀ شدید ایشان را فرا گرفت و در خانه‌هایشان از پای در آمدند (37) و قوم عاد و ثمود را هلاک نمودیم آنان­که مساکنشان را به عیان دیده‌اید و شیطان اعمالشان را در نظرشان بیاراست و از راه بازشان داشت درحالی که بینا بودند(38).

**نکات:** از جملۀ: ﴿ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱرۡجُواْ ٱلۡيَوۡمَ ٱلۡأٓخِرَ﴾، استفاده می‌شود که اصول دین شعیب توحید و معاد بوده است. و جملۀ: ﴿تَّبَيَّنَ لَكُم مِّن مَّسَٰكِنِهِمۡ﴾، دلالت دارد که مساکن قوم عاد و ثمود نزدیک حجاز بوده و آثاری از دیارشان باقی مانده که موجب عبرت همگان است و مقصود از ﴿مُسۡتَبۡصِرِينَ﴾ این است که قبلاً بینا بودند و بعد منحرف شدند و یا اینکه با قوۀ بینایی گمراه شدند از جهت تکبر و زیادی نعمت و با اینکه متوجه بودند که خدا عذابشان خواهد کرد، و یا اینکه به گمان خود بینا و زیرک بودند یعنی خود پسند بودند و الأول أظهر.

﴿وَقَٰرُونَ وَفِرۡعَوۡنَ وَهَٰمَٰنَۖ وَلَقَدۡ جَآءَهُم مُّوسَىٰ بِٱلۡبَيِّنَٰتِ فَٱسۡتَكۡبَرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا كَانُواْ سَٰبِقِينَ ٣٩ فَكُلًّا أَخَذۡنَا بِذَنۢبِهِۦۖ فَمِنۡهُم مَّنۡ أَرۡسَلۡنَا عَلَيۡهِ حَاصِبٗا وَمِنۡهُم مَّنۡ أَخَذَتۡهُ ٱلصَّيۡحَةُ وَمِنۡهُم مَّنۡ خَسَفۡنَا بِهِ ٱلۡأَرۡضَ وَمِنۡهُم مَّنۡ أَغۡرَقۡنَاۚ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيَظۡلِمَهُمۡ وَلَٰكِن كَانُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ يَظۡلِمُونَ ٤٠﴾ [العنکبوت:39-40]

**ترجمه:** و قارون، فرعون و هامان را هلاک نمودیم و موسی با معجزات نزد ایشان آمد پس بزرگی فروختند در آن سرزمین و از قدرت ما فرار نتوانستند(39) پس هریک را به گناهش گرفتیم، بر بعضی باد ریگ افشان فرستادیم و بعضی را صیحه گرفت و بعضی را به زمین فرو بردیم و بعضی از آنها را غرق نمودیم و خدا به ایشان ستم نکرد ولیکن آنان خودشان به خود ستم می‌کردند (40).

**نکات:** خداوند هلاک اقوام گذشته را که عصیان و طغیان کردند برای این امت مکرر تذکر می‌دهد تا عبرت بگیرند و ضمنا تقویت و تسلی برای رسول او باشد. اما قومی که مبتلا به باد ریگ افشان شدند قوم لوط بودند و قومی که مبتلا به صیحه شدند قوم ثمود و شعیب بودند و آنان که به زمین فرو رفتند قارون و رفقایش بودند و آنکه غرق شد فرعون و قوم او و قوم نوح بود.

﴿مَثَلُ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَوۡلِيَآءَ كَمَثَلِ ٱلۡعَنكَبُوتِ ٱتَّخَذَتۡ بَيۡتٗاۖ وَإِنَّ أَوۡهَنَ ٱلۡبُيُوتِ لَبَيۡتُ ٱلۡعَنكَبُوتِۚ لَوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ ٤١ إِنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ مَا يَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ مِن شَيۡءٖۚ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ٤٢ وَتِلۡكَ ٱلۡأَمۡثَٰلُ نَضۡرِبُهَا لِلنَّاسِۖ وَمَا يَعۡقِلُهَآ إِلَّا ٱلۡعَٰلِمُونَ٤٣﴾ [العنکبوت:41-43]

**ترجمه:** حکایت آنان که غیر خدا را سرپرستانی گرفتند مانند عنکبوت است که خانه‌ای بساخت در حالی که سست‌ترین خانه‌ها محققاً خانۀ عنکبوت است اگر می‌دانستند(41) حقا که خدا آنچه را که جز خودش می‌خوانند می‌داند و او عزیز حکیم است(42) و این مَثَل‌ها را برای مردم می‌زنیم و جز دانشمندان آنها را نمی‌فهمند(43).

**نکات:** کسانی که به غیر خدا توکل کرده و غیر او را تکیه گاه خود قرار داده مانند عنکبوت می‌باشند از جهاتی: 1- عنکبوت هر جا خانۀ خرابه و کثافتخانه باشد لانه می‌سازد، پس آن که در غمخانه و آفت­خانۀ دنیا خانه ساخته و به آن دل بسته مانند عنکبوت است. 2- عنکبوت لانۀ خود را از تارهای نازک می‌سازد اهل دنیا نیز به نیرنگ‌های باریک و به خیالات سست، دنیای خود را آماده کرده‌اند. 3- عنکبوت برای صید مگس مفتخور، در گوشه‌ای تار می‌تند تا مگسی را به دام افکند، اهل دنیا نیز برای به دام انداختن یکدیگر و دوشیدن مردم خدعه‌ها و حقه‌ها دارند و اهل طمع و مفتخوران را به دام می‌اندازند. 4- عنکبوت خبر ندارد که مالک جایی که در آن تار تنیده به یک جارو ممکن است بساط او را برچیند همان­طور اهل دنیا غافلند از مأمور الهی و از قابض ارواح بی‌خبرند. به ­هرحال کسانی که غیر خدا را سرپرست و مدیر زندگی خود می‌دانند طبق این آیه عنکبوت صفتند.

﴿خَلَقَ ٱللَّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ بِٱلۡحَقِّۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لِّلۡمُؤۡمِنِينَ ٤٤ ٱتۡلُ مَآ أُوحِيَ إِلَيۡكَ مِنَ ٱلۡكِتَٰبِ وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَۖ إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ تَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِۗ وَلَذِكۡرُ ٱللَّهِ أَكۡبَرُۗ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ مَا تَصۡنَعُونَ ٤٥﴾ [العنکبوت:44-45]

**ترجمه:** خدا آسمان‌ها و زمین را به حق آفرید حقیقتاً در این خلقت نشانۀ قدرتی است برای مؤمنین(44) آنچه از این قرآن به تو وحی شده بخوان و نماز را بپادار حقا که نماز از کارهای زشت و ناروا باز می‌دارد و البته ذکر خدا (از هر عبادتی) بزرگتر است و خدا می‌داند چه می‌کنید(45).

**نکات:** معنی ﴿ٱتۡلُ....﴾ بخوان با طمأنینه است. جملۀ: ﴿تَنۡهَى....﴾ دلالت دارد بر اینکه نماز نهی می‌کند و انسان را از کار زشت باز می‌دارد و سبب آن این است که نمازخوان ناچار است که خود را از نجاست و کثافت باز دارد و چون در پیشگاه حق می‌خواهد سخن راست بگوید ناچار است از غیرحق مدد نخواهد و غیرخدا را بندگی نکند و ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ﴾ را نصب العین قرار دهد و هکذا. بنابر‌این عبادت حقیقی انسان را از هر منکری باز می‌دارد. پس عباداتی که چنین اثری در آنها نیست باید گفت عبادت حقیقی و واقعی نیست.

﴿وَلَا تُجَٰدِلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ إِلَّا بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ إِلَّا ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنۡهُمۡۖ وَقُولُوٓاْ ءَامَنَّا بِٱلَّذِيٓ أُنزِلَ إِلَيۡنَا وَأُنزِلَ إِلَيۡكُمۡ وَإِلَٰهُنَا وَإِلَٰهُكُمۡ وَٰحِدٞ وَنَحۡنُ لَهُۥ مُسۡلِمُونَ ٤٦ وَكَذَٰلِكَ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَۚ فَٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ يُؤۡمِنُونَ بِهِۦۖ وَمِنۡ هَٰٓؤُلَآءِ مَن يُؤۡمِنُ بِهِۦۚ وَمَا يَجۡحَدُ بِ‍َٔايَٰتِنَآ إِلَّا ٱلۡكَٰفِرُونَ ٤٧﴾ [العنکبوت:46-47]

**ترجمه:** و با اهل کتاب مجادله مکنید جز به طریقی که نیکوتر است مگر با کسانی از ایشان که ستم کرده باشند و بگویید به آنچه به ما نازل شده و به آنچه به شما نازل شده ایمان داریم و بگویید خدای ما و خدای شما یکی است و ما مطیع اوییم(46) و بدینگونه به سوی تو این کتاب را نازل کردیم پس آنان که به ایشان کتاب داده‌ایم به آن ایمان می‌آورند و بعضی از اینان(مشرکان) کسانی­اند که به آن ایمان می‌آورند و منکر آیات ما نشوند مگر کافران(47).

**نکات:** مجادلۀ به طریق نیکوتر این است که مجادله برای ارشاد و رسانیدن خبر و دفع شر باشد آن هم با نرمی و در مجادله باطلی را تثبیت نکند طبق این آیه با کفار نباید مجادله کرد مگر به أحسن. ولی فِرَق مسلمین زمان ما با برادران دینی خود حاضر نیستند مجادله به أحسن نمایند و به نرمی بپردازند. حق‌تعالی برای اتحاد و وحدت با اهل کتاب و دفع اختلاف فرموده: ﴿وَقُولُوٓاْ ءَامَنَّا بِٱلَّذِيٓ أُنزِلَ إِلَيۡنَا وَأُنزِلَ إِلَيۡكُمۡ﴾،یعنی؛ ما به آنچه خدا به شما داده ایمان داریم، پس نزاعی نداریم. و مقصود از هؤلاء یهود، نصاری و یا مشرکین است.

﴿وَمَا كُنتَ تَتۡلُواْ مِن قَبۡلِهِۦ مِن كِتَٰبٖ وَلَا تَخُطُّهُۥ بِيَمِينِكَۖ إِذٗا لَّٱرۡتَابَ ٱلۡمُبۡطِلُونَ ٤٨ بَلۡ هُوَ ءَايَٰتُۢ بَيِّنَٰتٞ فِي صُدُورِ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَۚ وَمَا يَجۡحَدُ بِ‍َٔايَٰتِنَآ إِلَّا ٱلظَّٰلِمُونَ ٤٩ وَقَالُواْ لَوۡلَآ أُنزِلَ عَلَيۡهِ ءَايَٰتٞ مِّن رَّبِّهِۦۚ قُلۡ إِنَّمَا ٱلۡأٓيَٰتُ عِندَ ٱللَّهِ وَإِنَّمَآ أَنَا۠ نَذِيرٞ مُّبِينٌ ٥٠﴾

[العنکبوت:48-50]

**ترجمه:** و تو نبودی که قبل از نزول قرآن هیچ کتابی را بخوانی و به دست خود چیزی نمی‌نوشتی که اگر می‌نوشتی باطل­گرایان (در کارتو) شک می‌کردند (48) بلکه قرآن آیه‌هایی است روشن در سینه‌های کسانی که دانش داده شده‌اند و جز ستمگران منکر آیات ما نشوند(49) و گفتند: چرا از جانب پروردگارش معجزاتی به او نازل نمی‌شود بگو همانا معجزات نزد خداست و همانا من فقط بیم‌رسانی آشکارم(50).

**نکات:** از آیۀ 48 روشن می‌شود که رسول خداص امّی و بی‌سواد بوده و نمی‌توانسته خط بنویسد و اگر خط می‌نوشت ممکن بود کفار بگویند آیات قرآن را از کتب دیگر فرا گرفته و نوشته و مردم را به شک بیندازند، از این آیه واضح می‌شود کذب آن روایتی که نقل کرده‌اند رسول خداص در بیماری و حال احتضار خود به اصحابش فرمود: «ايتُونِي بِدَوَاةٍ وَقِرْطَاسٍ أَكْتُبُ لَكُم‏»([[304]](#footnote-304))، و عمر مانع شد و گفت: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللهِ!» زیرا اگر رسول خداص می‌نوشت، کلام خدا و رسول او نعوذ بالله دروغ می‌گردید. و ما پیرامون این روایت مجعول، توضیحات کافی را در کتاب **«رهنمود سنت در رد اهل بدعت»** داده‌ایم مراجعه شود.

﴿أَوَ لَمۡ يَكۡفِهِمۡ أَنَّآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ يُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحۡمَةٗ وَذِكۡرَىٰ لِقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ٥١ قُلۡ كَفَىٰ بِٱللَّهِ بَيۡنِي وَبَيۡنَكُمۡ شَهِيدٗاۖ يَعۡلَمُ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۗ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱلۡبَٰطِلِ وَكَفَرُواْ بِٱللَّهِ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ ٥٢﴾ [العنکبوت:51-52]

**ترجمه:** آیا کفایتشان نیست که ما این کتاب را بر تو نازل کردیم تا بر ایشان تلاوت شود، براستی در این کتاب رحمت و تذکری است برای گروهی که ایمان می‌آورند(51) بگو خدایی که آنچه در آسمان‌ها و زمین است می‌داند برای گواهی بین من و شما کافی است و آنان که به باطل ایمان آورده و به خدا کافر شده‌اند آنان خود زیانکارند(52).

**نکات:** این آیات دلالت دارد که قرآن برای اثبات نبوت رسول خداص و برای بیان اصول و فروع دین کافی است. بعضی اشکال کرده‌اند که چون یهود معجزه می‌خواستند خدا در این آیه فرموده که قرآن برای اعجاز کافی است و احتیاجی به معجزۀ دیگر نیست، پس این آیه در مقام بیان کفایت قرآن از هرجهت نیست بلکه فقط از جهات إعجاز کافی است؟ گوئیم: **اولاً:** این سوره در مکه نازل شده و به یهود مربوط نیست. **ثانیاً:** کسی که می‌گوید قرآن برای معجزه کافی است نباید معجزۀ دیگر برای رسول‌خداص ذکر کند و حال آنکه شما معجزات دیگری برای آن حضرت قائلید. **ثالثاً:** آیه اطلاق دارد چنانکه در مقدمۀ یازدهم این کتاب بیان شد مراجعه شود. و در این آیه کلمۀ ﴿يُتۡلَىٰ﴾ مجهول است و می‌رساند که هر‌کس تلاوت کند کافی است و مخصوص رسول نیست.

﴿وَيَسۡتَعۡجِلُونَكَ بِٱلۡعَذَابِ وَلَوۡلَآ أَجَلٞ مُّسَمّٗى لَّجَآءَهُمُ ٱلۡعَذَابُۚ وَلَيَأۡتِيَنَّهُم بَغۡتَةٗ وَهُمۡ لَا يَشۡعُرُونَ ٥٣ يَسۡتَعۡجِلُونَكَ بِٱلۡعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةُۢ بِٱلۡكَٰفِرِينَ ٥٤ يَوۡمَ يَغۡشَىٰهُمُ ٱلۡعَذَابُ مِن فَوۡقِهِمۡ وَمِن تَحۡتِ أَرۡجُلِهِمۡ وَيَقُولُ ذُوقُواْ مَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ٥٥﴾

[العنکبوت:53-55]

**ترجمه:** و از تو باشتاب عذاب می‌خواهند و اگر أجل معین نبود عذاب بر ایشان آمده بود و البته ناگهانی به آنان خواهد رسید در حالی که بی‌خبرند(53) باشتاب از تو عذاب می‌طلبند و محققا دوزخ فراگیرندۀ کافران است(54) روزی که عذاب از بالا و زیر پاهایشان فراگیردشان و خدا می‌گوید کارهایی را که می‌کردید بچشید(55).

**نکات:** کفار مکه مانند نضر بن حارث اظهار می‌کردند که ما حاضریم خدا عذابمان کند ولی برای ایمان حاضر نیستیم و اگر محمد راست می‌گوید برای ما فوری عذاب را از خدا بخواهد. حق‌تعالی جواب داده که عذاب به خواست ایشان نیست و هرگاه خدا بخواهد ناگهان عذابشان خواهد کرد و به اضافه دوزخ برای عذابشان کافی است.

﴿يَٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّ أَرۡضِي وَٰسِعَةٞ فَإِيَّٰيَ فَٱعۡبُدُونِ ٥٦ كُلُّ نَفۡسٖ ذَآئِقَةُ ٱلۡمَوۡتِۖ ثُمَّ إِلَيۡنَا تُرۡجَعُونَ ٥٧ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَنُبَوِّئَنَّهُم مِّنَ ٱلۡجَنَّةِ غُرَفٗا تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ نِعۡمَ أَجۡرُ ٱلۡعَٰمِلِينَ ٥٨ ٱلَّذِينَ صَبَرُواْ وَعَلَىٰ رَبِّهِمۡ يَتَوَكَّلُونَ ٥٩﴾

[العنکبوت:56-59]

**ترجمه:** ای بندگان من که ایمان آورده‌اید زمین من وسیع و گشاده است فقط مرا بپرستید(56) همه کس مرگ را می‌چشد آنگاه سوی ما بازگشت شوید(57) و آنان که ایمان آورده و عمل‌های شایسته را انجام داده‌اند البته ایشان را در غرفه‌های بهشت جایشان می‌دهیم که جویها از زیر آن روان است و در آن بمانند، چه نیکو است پاداش اهل عمل(58) آنان که صبر نموده و به پروردگارشان توکل می‌کنند(59).

**نکات:** مقصود از جملۀ: ﴿أَرۡضِي وَٰسِعَةٞ﴾، رفع عذر بندگان است که اگر در شهر و قریۀ خود از عهدۀ حفظ ایمان برنمی‌آیند مسافرت کنند به بلاد و قرای دیگر مانند مؤمنین مستضعفین اهل مکه که آیه دربارۀ ایشان نازل گردیده باید هجرت کنند برای عمل به آداب دین خود و نگویند ما اگر از خانه و لانۀ خود برویم چه کسی ما را راه می‌دهد و یا ما را آب و طعام می‌دهد و بدانند که خدا رزاق است و وسیلۀ بهتری و مکان بهتری به ایشان خواهد داد چنانکه در آیۀ بعد بیان شده است. و جملۀ: ﴿مِن تَحۡتِهَا﴾ **با جملۀ:** ﴿تَجۡرِي تَحۡتِهَا﴾ که بدون کلمۀ ﴿مِن﴾ می‌آید فرق دارد زیرا جملۀ ﴿تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا﴾ دلالت دارد که سرچشمۀ آب، مبدأش زیر قصر ایشان است. اما جملۀ ﴿تَجۡرِي تَحۡتِهَا﴾فقط دلالت دارد که آب به زیر قصور آنان جریان دارد.

﴿وَكَأَيِّن مِّن دَآبَّةٖ لَّا تَحۡمِلُ رِزۡقَهَا ٱللَّهُ يَرۡزُقُهَا وَإِيَّاكُمۡۚ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ٦٠ وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّنۡ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَسَخَّرَ ٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُۖ فَأَنَّىٰ يُؤۡفَكُونَ ٦١ ٱللَّهُ يَبۡسُطُ ٱلرِّزۡقَ لِمَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦ وَيَقۡدِرُ لَهُۥٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٞ ٦٢﴾

[العنکبوت:60-62]

**ترجمه:** و چه بسیار جنبنده‌ای که روزی خود را حمل نمی­کنند، خدا آنها و شما را روزی می‌دهد و او شنوای داناست(60) و اگر از ایشان بپرسی آسمان‌ها و زمین را که آفریده و خورشید و ماه را (که) مسخّر نمود؟ قطعاً خواهند گفت: خدا، پس به کجا سرگردانند(61) خدا روزی هر که را بخواهد می‌گشاید و یا برای او تنگ می‌گیرد به تحقیق خدا به هر چیزی داناست(62).

**نکات:** مقصود از جملۀ ﴿لَّا تَحۡمِلُ رِزۡقَهَا﴾ بسیاری از حیوانات هستند مانند کبوتر و کبک و غیره و یا بچۀ انسان که طفل شیره‌خوار است و نمی‌تواند رزق خود را بردارد و بر دوش کشد. و جملۀ ﴿وَلَئِن سَأَلۡتَهُم...﴾ دلالت دارد که مشرکین می‌گفتند: خالق آسمان‌ها و زمین الله است، ولی باز در عبادت و خواستن حوائج مانند مردم زمان ما سرگردان بودند و به غیرخدا رجوع می‌کردند.

﴿وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّن نَّزَّلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَحۡيَا بِهِ ٱلۡأَرۡضَ مِنۢ بَعۡدِ مَوۡتِهَا لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُۚ قُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِۚ بَلۡ أَكۡثَرُهُمۡ لَا يَعۡقِلُونَ ٦٣ وَمَا هَٰذِهِ ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَآ إِلَّا لَهۡوٞ وَلَعِبٞۚ وَإِنَّ ٱلدَّارَ ٱلۡأٓخِرَةَ لَهِيَ ٱلۡحَيَوَانُۚ لَوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ ٦٤ فَإِذَا رَكِبُواْ فِي ٱلۡفُلۡكِ دَعَوُاْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ فَلَمَّا نَجَّىٰهُمۡ إِلَى ٱلۡبَرِّ إِذَا هُمۡ يُشۡرِكُونَ ٦٥ لِيَكۡفُرُواْ بِمَآ ءَاتَيۡنَٰهُمۡ وَلِيَتَمَتَّعُواْۚ فَسَوۡفَ يَعۡلَمُونَ ٦٦﴾ [العنکبوت:63-66]

**ترجمه:** و اگر از آنان بپرسی: چه کسی از آسمان آبی نازل کرد که زمین را پس از موات بودنش إحیا کند؟ البته خواهند گفت: الله، بگو الحمد لله بلکه بیشترشان بی‌خردند(63) و زندگی این دنیا جز بازیچه و سرگرمی نیست و به راستی که سرای دیگر همان زندگی حقیقی و حیات است اگر می‌دانستند(64) پس چون به کشتی سوار شوند خدا را بخوانند و دین را خاص او کنند پس چون به سوی خشکی نجاتشان دهد ناگاه همانان شرک آورند(65) برای آنکه کفران کنند به آنچه به ایشان داده‌ایم و برای آنکه کامیاب وخوش باشند پس به زودی خواهند دانست(66).

**نکات:** از این آیات به صراحت معلوم می‌شود مشرکین، خدا را همه کارۀ جهان و مدیر زمین و آسمان و نازل کنندۀ باران می‌دانستند ولی در کرنش و خواستن حوائج متوسل به مخلوقاتی می‌شدند. پس مسلمان باید از این آیات بیدار شود و در عبادت و حوائج متوسل به غیرخدا نشود. و شرک اقسامی دارد، و رسول خداص فرمود: «الشِّرْكُ أَخْفَى مِنْ دَبِيبِ النَّمْل‏»([[305]](#footnote-305)). و نیز فرموده: «مَنْ مَاتَ وَهُوَ یَدعُو مِنْ دُونِ اللهِ نِدًّا دَخَلَ النَّارَ»([[306]](#footnote-306)). و جملۀ: ﴿لِيَكۡفُرُواْ...﴾ و همچنین ﴿لِيَتَمَتَّعُوا﴾ می‌شود لام آنها لام امر باشد و یا غایت به تقدیر کی. هر‌کدام باشد صحیح است.

﴿أَوَ لَمۡ يَرَوۡاْ أَنَّا جَعَلۡنَا حَرَمًا ءَامِنٗا وَيُتَخَطَّفُ ٱلنَّاسُ مِنۡ حَوۡلِهِمۡۚ أَفَبِٱلۡبَٰطِلِ يُؤۡمِنُونَ وَبِنِعۡمَةِ ٱللَّهِ يَكۡفُرُونَ ٦٧ وَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا أَوۡ كَذَّبَ بِٱلۡحَقِّ لَمَّا جَآءَهُۥٓۚ أَلَيۡسَ فِي جَهَنَّمَ مَثۡوٗى لِّلۡكَٰفِرِينَ ٦٨ وَٱلَّذِينَ جَٰهَدُواْ فِينَا لَنَهۡدِيَنَّهُمۡ سُبُلَنَاۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَمَعَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ٦٩﴾ [العنکبوت:67-69]

**ترجمه:** آیا ندیدند (با چشم بصیرت) که ما حرمی را امن قرار دادیم درحالی که مردم از اطرافشان ربوده می‌شوند (امنیّت ندارند) آیا به باطل ایمان می‌آورند و به نعمت خدا کافر می‌شوند (و کفران می‌کنند)(67) و کیست ظالم‌تر از آنکه بر خدا دروغی بندد و یا زمانی که حق برای او آمده تکذیب کند، آیا دوزخ جایگاه کافران نیست(68) و آنان که در راه ما مجاهده کنند به راه‌های خود هدایتشان می‌کنیم و حقا که خدا با نیکوکاران است(69).

نکات: مقصود از جملۀ: ﴿أَوَ لَمۡ يَرَوۡاْ...﴾ اهل مکه می‌باشد که اطراف مکه مبتلا به قتل و غارت بود و هر‌کس را می‌ربودند و به اسیری می‌بردند، ولی شهر مکه در أمن بود. در عوض شکران إلهی کفران کردند و بت‌پرستی نمودند. و جملۀ: ﴿وَٱلَّذِينَ جَٰهَدُواْ...﴾دلالت دارد که اگر بنده‌ای طالب خدا شناسی و هدایت باشد و کوشش کند، خدا وسائل هدایت او را برایش می‌رساند و موفق خواهد شد، ولی اگر کوشش نکند و مبتلا به گمراهی و صید دکانداران شود تقصیر خودش می‌باشد. و جملۀ: ﴿وَمَنۡ أَظۡلَمُ...﴾ دلالت می‌کند بر اهمیت احکام دینی و شامل است کسانی را که عقیده و احکامی را به دین خدا می‌بندند در حالی که در کتاب خدا نشانه‌ای از آنها نیست.

سورة الروم (مكية وهي ستون آية)

سورۀ روم مکی و دارای 60 آیه می‌باشد

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

﴿الٓمٓ ١ غُلِبَتِ ٱلرُّومُ ٢ فِيٓ أَدۡنَى ٱلۡأَرۡضِ وَهُم مِّنۢ بَعۡدِ غَلَبِهِمۡ سَيَغۡلِبُونَ ٣ فِي بِضۡعِ سِنِينَۗ لِلَّهِ ٱلۡأَمۡرُ مِن قَبۡلُ وَمِنۢ بَعۡدُۚ وَيَوۡمَئِذٖ يَفۡرَحُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٤ بِنَصۡرِ ٱللَّهِۚ يَنصُرُ مَن يَشَآءُۖ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ٥ وَعۡدَ ٱللَّهِۖ لَا يُخۡلِفُ ٱللَّهُ وَعۡدَهُۥ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ٦﴾ [الروم:1-6]

**ترجمه:** به نام خدای کامل الذات و الصفات رحمن رحیم. الف، لام میم(1) رومیان مغلوب گشتند(2) در نزدیکترین سرزمین و آنان پس از مغلوب شدنشان به زودی غالب می‌شوند(3) در چند سالی، سررشتۀ هرکار در گذشته و آینده، مخصوص خدا و به دست اوست، و آن روز (که رومیان غلبه کنند) مؤمنین خوشحال می‌شوند(4) به یاری خدا، او هر که را بخواهد یاری می‌کند و اوست عزیز رحیم(5) این وعدۀ خدایی است و خدا از وعدۀ خود تخلّف نمی‌کند و لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند(6).

نکات: یکی از اخبار غیبیّۀ قرآن خبر غلبۀ رومیان بود که پس از مغلوب شدن به فاصلۀ چند سالی شد و چنانکه خدا خبر داده بود واقع شد و ضمنا خدا خبر داد که وقت غلبۀ روم بر فارس مؤمنین خوشحالند، و آن نیز طبق خبر الهی واقع گردید. و قضیه چنین است که: در بصری و دمشق رومیان از لشکر فارس شکست خوردند. و در زمان بعثت رسول خداص دو کشور با قدرت بودند؛ یکی روم و دیگری فارس و سال‌ها بین این دو کشور جنگ و لشکرکشی برپا بود. در سال هفتم بعثت که سال 617 میلادی بود سورۀ روم بر رسول خداص نازل شد، برای اینکه مسلمین بدحال و در تحت فشار مشرکین بودند و در این حال که رومیان شکست خوردند مشرکین خوشحال بودند از پیروزی ایران، زیرا مشرکین عرب در بی‌اعتقادی به خدا و قیامت با ایرانیان فرقی نداشتند، ولی روم دم از خدا پرستی می‌زد و مسلمین از این جهت افسرده بودند، خدا خبر داد که به این زودی روم غالب خواهد شد در بضع سنین، و بضع سنین از سه سال است تا نُه سال، چون هفت سال گذشت لشکر فارس در ارمنستان شکست خورد و روم غالب شد، و در همان حال مسلمین نیز در جنگ بدر فاتح و خوشحال بودند که خبر فتح رومیان رسید.

در مکه چون لشکر فارس غالب شده بود و مشرکین خوشحال بودند و این آیه آمد، ابوبکر به مشرکین گفت: شما فعلاً شادید، ولی به این زودی رومیان غالب خواهند شد، گفتند: از کجا می‌گویی؟ گفت: از رسول خداص شنیدم، اُبَیّ بن خلف گفت: دروغ می‌گویی یا ابوفصیل، ابوبکر گفت: تو دروغ می‌گویی ای دشمن خدا، أبی گفت: اگر راست می‌گویی بیا تا گرو بندیم که اگر در وقت معین چنانکه تو می‌گویی واقع شد من گرو بدهم و اگر نه تو، ابوبکر از آنجا که به خبر رسول خداص ایمان و اعتقاد کامل داشت حاضر شد و گرو بست به سه سال و به ده شتر و رفت به رسول خداص خبر داد، حضرت فرمود: بِضع میان سه و نه می‌باشد برو در مال و مدت بیفزا، ابوبکر برگشت و مدت را نه سال و عدد شتر را صد قرار داد، و چون ابوبکر خواست هجرت کند ابی گفت: تو را رها نکنم تا ضامن بدهی، ابوبکر پسرش عبدالله را ضامن قرار داد، و چون ابی قصد کرد به جنگ رسول خداص برود عبدالله بن ابی بکر گفت: تو را رها نکنم تا ضامنی تعیین کنی، ابی ضامن بداد و در جنگ احد و یا بدر مجروح شد و مرد، ابوبکر نزد ورثۀ ابی بن خلف رفت و شترها را گرفت و نزد رسول خداص آورد، آن حضرت فرمود: همه را تصدّق کن. ابوبکر همه را صدقه داد.

و علّت شکست فارسیان این بوده که کسری دو نفر سرهنگ داشت که برادر و هردو شجاع بودند یک **فرخان** و دیگری **شهریران**، چون روم را شکست دادند، **فرخان** خوابی دید وگفت: در خواب دیدم که بر تخت کسری جلوس کرده‌ام، این خواب را جاسوس‌ها به کسری رسانیدند کسری خوشش نیامد، و به شهریران نوشت که فرخان را بگیر وسرش را نزد من فرست، شهریران در جواب نوشت: فرخان مردی شجاع است و وجود او در مقابل دشمن مفید است نباید تعجیل در قتل او نمود، کسری لجاجت کرد و سه نامۀ پی در پی نوشت، ولی شهریران به بهانه‌ای خودداری کرد، کسری در غضب شد مأمور فرستاد و به بزرگان لشکر نوشت که شهریران معزول و برادرش فرخان را والی بر شما نمودم و چون فرخان والی شد مأمور نامه ای از کسری به او داد که باید شهریران را بکشی و سر او را برای کسری بفرستی، فرخان برادرش را احضار و فرمان قتل او را صادر کرد، شهریران گفت: مرا مهلت ده تا تو را از سرّی آگاه کنم، پس کسی را فرستاد و نامه‌های کسری را آورد و به او نشان داد و گفت: من مکرر مأمور به قتل تو شدم ولی خودداری کردم، فرخان چون مطلع شد امارت را به برادر خود واگذار نمود، پس شهریران نامه‌ای به قیصر نوشت و در مکانی با او خلوت کرد و قضایا را به او گفت و گفت: ما حاضریم مطیع تو باشیم و اطاعت کسری را از گردن خود برداشتیم، پس به لشکری ما را کمک کن تا با وی مقاتله کنیم و ممالک او را به تصرف آوریم، پس قیصر لشکری به او داد و او به هر شهری رسید فتح نمود تا کسری مغلوب و منکوب شد([[307]](#footnote-307))، و چون خبر شکست کسری به مسلمین رسید مسلمین نیز بر مشرکین پیروز و ظفر یافته و خوشحال بودند.

﴿يَعۡلَمُونَ ظَٰهِرٗا مِّنَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَهُمۡ عَنِ ٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ غَٰفِلُونَ ٧ أَوَ لَمۡ يَتَفَكَّرُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۗ مَّا خَلَقَ ٱللَّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا بَيۡنَهُمَآ إِلَّا بِٱلۡحَقِّ وَأَجَلٖ مُّسَمّٗىۗ وَإِنَّ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلنَّاسِ بِلِقَآيِٕ رَبِّهِمۡ لَكَٰفِرُونَ ٨ أَوَ لَمۡ يَسِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَيَنظُرُواْ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡۚ كَانُوٓاْ أَشَدَّ مِنۡهُمۡ قُوَّةٗ وَأَثَارُواْ ٱلۡأَرۡضَ وَعَمَرُوهَآ أَكۡثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَآءَتۡهُمۡ رُسُلُهُم بِٱلۡبَيِّنَٰتِۖ فَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيَظۡلِمَهُمۡ وَلَٰكِن كَانُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ يَظۡلِمُونَ ٩ ثُمَّ كَانَ عَٰقِبَةَ ٱلَّذِينَ أَسَٰٓـُٔواْ ٱلسُّوٓأَىٰٓ أَن كَذَّبُواْ بِ‍َٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَكَانُواْ بِهَا يَسۡتَهۡزِءُونَ ١٠﴾

[الروم:7-10]

**ترجمه:** ظاهری از زندگی دنیا را می‌دانند و ایشان از جهان دیگر بی‌خبرند(7) آیا در ضمیر خود اندیشه نکردند که خدا آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است نیافرید مگر به حق و برای مدت معینی و محققا بیشتر مردم به ملاقات پروردگارشان کافرند(8) چرا در این زمین سیر نکردند تا ببینند چگونه بوده سرانجام آن­کسان که پیش از ایشان بودند، در قوه از ایشان سخت‌تر بودند و زمین را زیر و رو کرده و آباد کردند بیشتر از آنچه ایشان آباد کردند، پیشامبرانشان با معجزات نزدشان آمدند پس خدا به ایشان ستم نکرده بلکه خودشان بودند که به خود ستم می‌کردند(9) سپس عاقبت آنان که بد کردند این شد که به آیات خدا تکذیب کرده و به آنها استهزا می‌کردند(10).

نکات: ﴿يَعۡلَمُونَ ظَٰهِرٗا...﴾ دلالت دارد که اکثر مردم علمشان منحصر است به همین زرق و برق و لهو دنیا و از باطن آن و مضار و مفاسد آن بی‌خبرند و از آخرت نیز غافلند، و جملۀ: ﴿ثُمَّ كَانَ عَٰقِبَةَ ٱلَّذِينَ...﴾ دلالت دارد که اعمال بد، ظلم، فسق و فجور انسان را به کفر می‌کشاند.

﴿ٱللَّهُ يَبۡدَؤُاْ ٱلۡخَلۡقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ ثُمَّ إِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ١١ وَيَوۡمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ يُبۡلِسُ ٱلۡمُجۡرِمُونَ ١٢ وَلَمۡ يَكُن لَّهُم مِّن شُرَكَآئِهِمۡ شُفَعَٰٓؤُاْ وَكَانُواْ بِشُرَكَآئِهِمۡ كَٰفِرِينَ ١٣ وَيَوۡمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ يَوۡمَئِذٖ يَتَفَرَّقُونَ ١٤ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَهُمۡ فِي رَوۡضَةٖ يُحۡبَرُونَ ١٥ وَأَمَّا ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَكَذَّبُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَا وَلِقَآيِٕ ٱلۡأٓخِرَةِ فَأُوْلَٰٓئِكَ فِي ٱلۡعَذَابِ مُحۡضَرُونَ ١٦﴾ [الروم:11-16]

**ترجمه:** خدا خلق را آغاز می‌کند سپس آن را بازمی‌آورد آنگاه به سوی او بازگشت می‌شوید(11) و روزی که رستاخیز بپا شود مجرمین مأیوس گردند (12) و برای ایشان از شریکانی که تراشیده‌اند شفیعانی نباشد و به شریکان خود کافر باشند(13) و روزی که رستاخیز بپا شود آن روز از هم جدا شوند(14) پس آنان که ایمان آورده و عمل‌های شایسته را انجام داده‌اند آنان در مرغزاری خرّمند(15) و امّا آنان که کافر شدند و به آیات ما و ملاقات سرای دیگر تکذیب کردند پس آنان در عذاب إلهی احضار شوند(16).

**نکات:** مقصود از ﴿يَتَفَرَّقُونَ﴾ این است که مجرمین از مطیعین و مراد از مرید و مطاع از مطیع جدا گردد، و کلمۀ ﴿رَوۡضَةٖ﴾ با تنوین تنکیر آمده، دلالت دارد بر عظمت آن مرغزار، و روضه به بستانی اطلاق می‌شود که در آنها بلبلان و قمریان خوش الحان خوانندگی کنند، چنانکه رسول خداص فرموده: در بهشت دختران باکرۀ خوش آوازی هستند که با صوت دلربائی می‌خوانند که خلائق مانند آن را نشنیده‌اند ولی تغنّی آنان به ذکر تسبیح پروردگار است. و در روایت دیگر فرمود: در بهشت درختانی است که از زیر عرش بادی بر آنها بوزد پس، از آنها آوازی بر آید که اگر اهل دنیا بشنود از طرب هلاک شوند([[308]](#footnote-308)).

﴿فَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ حِينَ تُمۡسُونَ وَحِينَ تُصۡبِحُونَ ١٧ وَلَهُ ٱلۡحَمۡدُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَعَشِيّٗا وَحِينَ تُظۡهِرُونَ ١٨ يُخۡرِجُ ٱلۡحَيَّ مِنَ ٱلۡمَيِّتِ وَيُخۡرِجُ ٱلۡمَيِّتَ مِنَ ٱلۡحَيِّ وَيُحۡيِ ٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ مَوۡتِهَاۚ وَكَذَٰلِكَ تُخۡرَجُونَ ١٩﴾ [الروم:17-19]

**ترجمه:** پس تنزیه خدای کامل الذات و الصفات هنگامی است که شب می‌کنید و هنگامی که صبح می‌کنید(17) و خاص اوست ستایش در آسمان‌ها و زمین و درحال شب (و یا عصر) و هنگامی که به نیمروز می‌رسید(18) زنده را از مرده خارج می‌کند و مرده را از زنده خارج می‌کند و زمین را پس از موات بودنش زنده می‌گرداند و بدینگونه شما (از گورها) خارج می‌شوید(19).

**نکات:** در آیۀ 17و 18 مجموع اوقات نماز یومیه ذکر شده و برای هریک وقتی معین شده است. و مقصود از تسبیح و حمد، نماز است، اگر چه تسبیح و حمد جزء نماز است ولی مجازا اطلاق جزء بر کل شده است. و مقصود از ﴿تُمۡسُونَ﴾ وقت نماز مغرب و عشاء است و مراد از ﴿تُصۡبِحُونَ﴾ نماز صبح و از ﴿عَشِيّٗا﴾ نماز عصر و ﴿تُظۡهِرُونَ﴾ نماز ظهر و وقت آن است. و جملۀ: ﴿وَكَذَٰلِكَ تُخۡرَجُونَ﴾ استدلال است برای زنده شدن قیامت.

﴿وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦٓ أَنۡ خَلَقَكُم مِّن تُرَابٖ ثُمَّ إِذَآ أَنتُم بَشَرٞ تَنتَشِرُونَ ٢٠ وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦٓ أَنۡ خَلَقَ لَكُم مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ أَزۡوَٰجٗا لِّتَسۡكُنُوٓاْ إِلَيۡهَا وَجَعَلَ بَيۡنَكُم مَّوَدَّةٗ وَرَحۡمَةًۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ ٢١ وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦ خَلۡقُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفُ أَلۡسِنَتِكُمۡ وَأَلۡوَٰنِكُمۡۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّلۡعَٰلِمِينَ ٢٢﴾ [الروم:20-22]

**ترجمه:** و از جملۀ آیات قدرت او این است که شما را از خاک آفریده آنگاه شما بشری شدید که پراکنده می‌شوید(20) و از آیات و نشانه‌های قدرت او این است که برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید تا به آنان آرام گیرید و بین شما دوستی و رحمت قرار داد به راستی که در این آیاتی است برای قومی که بیندیشند(21) و از آیات و نشانه‌های قدرت او خلق آسمان‌ها و زمین و اختلاف زبان‌های شما و رنگ‌های شماست، به راستی که در این نشانه‌هایی برای دانشمندان است(22).

**نکات:** این آیات طریق شناختن خدا را یاد می‌دهد که به آیات حکمت، قدرت و رحمت او نظر کنید و موجد موجودات را حکیم و قدیر رحیمی بدانید، نه یک مادۀ کور بی‌شعوری را. و جملۀ: ﴿أَنۡ خَلَقَ لَكُم مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ....﴾ یعنی؛ «من جنسكم». و کلمۀ ﴿مَّوَدَّةٗ وَرَحۡمَةً﴾ دلالت دارد که خدا میان مرد و همسرش دوستی و مهربانی افکنده. دوستی و علاقه در فصل جوانی و رحمت در فصل پیری و بیماری که اگر یکی از زن و مرد پیر و یا بیمار شد آن دیگری انیس و دادرس او باشد.

﴿وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦ مَنَامُكُم بِٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ وَٱبۡتِغَآؤُكُم مِّن فَضۡلِهِۦٓۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَسۡمَعُونَ ٢٣ وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦ يُرِيكُمُ ٱلۡبَرۡقَ خَوۡفٗا وَطَمَعٗا وَيُنَزِّلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَيُحۡيِۦ بِهِ ٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ مَوۡتِهَآۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ ٢٤ وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦٓ أَن تَقُومَ ٱلسَّمَآءُ وَٱلۡأَرۡضُ بِأَمۡرِهِۦۚ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمۡ دَعۡوَةٗ مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ إِذَآ أَنتُمۡ تَخۡرُجُونَ ٢٥﴾ [الروم:23-25]

**ترجمه:** و از نشانه‌های وجود و قدرت او خفتنـتان در شب و روز و جستجویتان از فضل اوست به راستی که در این امر آیاتی است برای گروهی که می‌شنوند(23) و از نشانه‌های (علم و تدبیر او) این است که برق را برای بیم و امید به شما می‌نمایاند و از آسمان آبی نازل می­کند و بدان زمین را پس از مردنش احیاء و زنده می‌گرداند، به درستی که در این امر آیات و نشانه‌هایی است برای مردمی خردمند(24) و از آیات او این است که آسمان و زمین به امر او برپاست آنگاه چون به خواندنی شما را از زمین بخواند، ناگهان شما (از قبور) بیرون می‌شوید(25).

**نکات:** یکی از آیات قدرت و اختیار او این است که بشر و هر حیوانی را مقهور کرده به خواب که انسان بدون اینکه بخواهد خوابش می‌رباید و قوای او از کار می‌افتد، و در اثر خواب قوای او تجدید می‌شود، و اگر خواب نباشد انسان خسته و کوفته شده و هلاک می‌شود، علمای بشری بسیار کوشش کرده‌اند که حقیقت خواب را کشف کنند ولی نتوانسته‌اند. ﴿مَنَامُكُم بِٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ﴾ دلالت دارد بر اینکه انسان هم شب و هم روز می‌تواند بخوابد و یا اگر نخواست کار کند. و أما خواب گیاهان و حیوانات را انواعی گفته‌اند، حتی در بعضی، خواب‌های فصلی و موسمی است چنانکه خواب زمستانی خار پشت، خرس، گور کن و موش زمستانی خواب از قبیل خواب‌های فصلی است، و بعضی از حیوانات مانند خفاش در تاریکی کار و در روشنایی استراحت می‌‌کنند. و جملۀ: ﴿أَن تَقُومَ ٱلسَّمَآءُ وَٱلۡأَرۡضُ﴾ دلالت دارد بر بطلان جملات ساختۀ: «لَوْ لَا الـحُجَّةُ لَسَاخَتِ الأَرْضُ»!

﴿وَلَهُۥ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ كُلّٞ لَّهُۥ قَٰنِتُونَ ٢٦ وَهُوَ ٱلَّذِي يَبۡدَؤُاْ ٱلۡخَلۡقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ وَهُوَ أَهۡوَنُ عَلَيۡهِۚ وَلَهُ ٱلۡمَثَلُ ٱلۡأَعۡلَىٰ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ٢٧﴾

[الروم:26-27]

**ترجمه:** و ملک او و به اختیار فرمان اوست هر‌که در آسمان‌ها و زمین است، همه فرمانبردار اویند(26) اوست که ابتداءا خلق را ایجاد می‌کند سپس آن را باز می‌آورد و باز آوردن برای او آسانتر است و خاص اوست صفت برتری در آسمان‌ها و زمین. و اوست عزیز حکیم(27).

**نکات:** در ایجاد اولیه دو امر است ولی در اعادۀ روز قیامت یک أمر است در ابتدا، خلق است و تألیف، ولی در اعاده فقط تألیف است، و این آسانتر است. باید دانست بر خدا چیزی مشکل و صعب نخواهد بود و هر چیزی که ممکن باشد برای او آسان است و اینکه فرموده: ﴿أَهۡوَنُ﴾نسبت به افهام بشری فرموده است.

﴿ضَرَبَ لَكُم مَّثَلٗا مِّنۡ أَنفُسِكُمۡۖ هَل لَّكُم مِّن مَّا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُم مِّن شُرَكَآءَ فِي مَا رَزَقۡنَٰكُمۡ فَأَنتُمۡ فِيهِ سَوَآءٞ تَخَافُونَهُمۡ كَخِيفَتِكُمۡ أَنفُسَكُمۡۚ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلۡأٓيَٰتِ لِقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ ٢٨ بَلِ ٱتَّبَعَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَهۡوَآءَهُم بِغَيۡرِ عِلۡمٖۖ فَمَن يَهۡدِي مَنۡ أَضَلَّ ٱللَّهُۖ وَمَا لَهُم مِّن نَّٰصِرِينَ ٢٩﴾ [الروم:28-29]

**ترجمه:** خدا برای شما از خودتان مَثَلی می‌زند آیا شما از مملوکتان در اموالی که شما را داده‌ایم شرکائی دارید که در اموال برابر باشید و از آنان بترسید چنانکه از خودتان می‌ترسید، بدینگونه این آیات را برای خردمندان شرح می‌دهیم (28) بلکه آنان که ستم کردند از هوس‌های خود ندانسته پیروی کرده‌اند پس چه کسی هدایت می‌کند کسی که خدا او را به گمراهی واگذار کرده و برایشان یاورانی نباشد(29).

**نکات:** مقصود از مَثَلی که خدا در آیۀ 28 بیان نموده این است که شما بندگان من اگر بندۀ مملوکی که از جنس خودتان است داشته باشید هیچ وقت او را شریک در اموال خود نمی‌دانید و ازاو خوفی ندارید، پس چگونه مخلوق خدارا که از جنس خالق نیست بلکه فاقد محض و فقیر از هرجهت است شریک خالق قرار می‌دهید و چنانکه از خدا می‌ترسید از او نیز می‌ترسید، آیا این بدترین ستم نیست بلکه عین جهل و گمراهی است.

﴿فَأَقِمۡ وَجۡهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفٗاۚ فِطۡرَتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيۡهَاۚ لَا تَبۡدِيلَ لِخَلۡقِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ٣٠ ۞مُنِيبِينَ إِلَيۡهِ وَٱتَّقُوهُ وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَلَا تَكُونُواْ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ٣١ مِنَ ٱلَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمۡ وَكَانُواْ شِيَعٗاۖ كُلُّ حِزۡبِۢ بِمَا لَدَيۡهِمۡ فَرِحُونَ ٣٢﴾ [الروم:30-33]

**ترجمه:** پس به این دین معتدل توجه خود را برقرار نما، فطرت إلهی است که مردم را بر آن نهاده. و خلقت خدا تغییرپذیر نیست، این است دین راست درست و لیکن یشتر مردم نمی‌دانند(30) در حالی که سوی او باز آئید و از او بترسید و نماز را برپا دارید و از مشرکین نباشید(31) از کسانی که دین خود را تفرقه کردند و شیعه شیعه و دسته دسته شدند هرحزبی به آنچه نزدشان است شادند (32).

**نکات:** جملۀ: ﴿...لِلدِّينِ حَنِيفٗاۚ....﴾ دلالت دارد براینکه دین اسلام دین فطری است یعنی اگر گفته در جهان خالق مدبر دانایی است فطرت انسانی آن را تصدیق دارد و اگر کارهای زشت را نهی نموده فطرتاً آنها بد است. و جملۀ: ﴿وَلَا تَكُونُواْ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ٣١ مِنَ ٱلَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمۡ...﴾ دلالت دارد بر اینکه ایجاد تفرقۀ در دین حکم شرک را دارد و نزد خدا پاداش مشرکین را دارد. و جملۀ: ﴿وَكَانُواْ شِيَعٗا﴾ دلالت دارد که تفرقه اندازان خود را شیعۀ زید و یا شیعۀ عمرو می‌دانند و نام شیعه بر خود می‌گذارند. از رسول خداص نقل شده که فرمود: «مَنْ أَرَادَ أَنْ يُفَرِّقَ أَمْرَ هَذِهِ الأُمَّةِ، وَهِيَ جَمِيعٌ، فَاضْرِبُوهُ بِالسَّيْفِ، كَائِنًا مَنْ كَانَ». یعنی: «هر‌کس بخواهد در میان امت من تفرقه بیندازد با شمشیر او را بزنید.» در تاریخ طبری، جلد 4، صفحۀ 479 از رسول خداص([[309]](#footnote-309)) روایت شده که فرمود: «أَلَا إِنَّ هَذِهِ الأُمَّةَ لاَبُدَّ مُفْتَرِقَةٌ كَمَا اِفْتَرَقَتْ الأُمَمُ قَبْلَهُمْ، فَنَعُوذُ بِاللهِ مِنْ شَرِّ مَا هُوَ كَائِنٌ.... أَلَا وَإِنَّ هَذِهِ الأُمَّةَ سَتَفْتَرِقُ عَلَی ثَلَاثٍ وَسَبعِینَ فِرْقَةً، شَرُّهَا فِرْقَةٌ تَنتَحِلُنِي وَلاتَعْمَلُ بِعَمَلي، فَقَدْ أَدْرَكْتُمْ وَرَأَیْتُمْ فَأَلْزِمُوا دِینَكُم وَاهْدُوْا بِهَدْيِ نَبِیِّكُمْ وَاتَّبِعُوا سُنَّتَهُ، وَأَعْرِضُوا مَا أَشْكَلَ عَلَیكُمْ عَلَی القُرْآنِ فَمَا عَرَفَهُ القُرْآنُ فَأَلْزِمُوهُ وَمَا أَنْكَرَهُ فَرُدُّوهُ، وَأَرْضوْا بِاللهِ جَلَّ وَعِزَّ رَبًّا وَبِالإِسْلَامِ دِینًا وَبِمُحَمَّدٍ**ص** وَبِالقُرْآنِ حَكَمًا وَإِمَامًا». و جملۀ: ﴿كُلُّ حِزۡبِۢ بِمَا لَدَيۡهِمۡ فَرِحُونَ﴾ دلالت دارد که احزاب دینی که به نام دین تفرقه انداخته‌اند، اعمال و شعائر حزبی و بدعت‌های خود را محکم می‌چسبند و به آن شادمان و خوشند و چنان علاقه دارند که خیال می‌کنند خدا دستور داده و شعائر الناس را شعائر الله می‌شمرند. و ضمنا باید دانست رسول خداص که فرموده: «شیعة علي هم الفائزون»([[310]](#footnote-310))، کلمۀ شیعه در این حدیث شیعۀ لغوی است نه شیعۀ اصطلاحی حزبی و شیعۀ لغوی به معنی **پیرو** است. متأسفانه شیعۀ اصطلاحی حزبی که خود را فرقه‌ای مقابل فِرَق دیگر می‌دانند پیرو علی یعنی شیعۀ لغوی نیستند زیرا اصول دین و فروع دینی که آن­حضرت به آنها معتقد بود قبول ندارند و از خود کم و زیاد کرده­اند، پس اینان فائز نیستند، بلکه آن شیعۀ به معنی لغوی که مانند حضرت علی خود را مسلمان بداند و اصول و فروع اسلام را کم و زیاد نکرده باشد و خود را فرقۀ جدای از مسلمین محسوب نکند و دعوت به مذهب ننماید چنانکه خود حضرت علی چنین بود، چنین شیعه‌ای رستگار است، زیرا مانند حضرت مسلمان بوده و به کتاب و سنت عمل خواهد نمود.

﴿وَإِذَا مَسَّ ٱلنَّاسَ ضُرّٞ دَعَوۡاْ رَبَّهُم مُّنِيبِينَ إِلَيۡهِ ثُمَّ إِذَآ أَذَاقَهُم مِّنۡهُ رَحۡمَةً إِذَا فَرِيقٞ مِّنۡهُم بِرَبِّهِمۡ يُشۡرِكُونَ ٣٣ لِيَكۡفُرُواْ بِمَآ ءَاتَيۡنَٰهُمۡۚ فَتَمَتَّعُواْ فَسَوۡفَ تَعۡلَمُونَ ٣٤ أَمۡ أَنزَلۡنَا عَلَيۡهِمۡ سُلۡطَٰنٗا فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُواْ بِهِۦ يُشۡرِكُونَ ٣٥﴾ [الروم:33-35]

**ترجمه:** و چون مردم را محنتی رسد پروردگار خود را بخوانند بازگشت کنان به او، سپس چون رحمت خود را به آنان بچشاند آنگاه گروهی از ایشان به پروردگارشان شرک می‌آورند(33) تا به آنچه دادیمشان کفران کنند، پس بهره برید که به زودی خواهید دانست(34) آیا دلیلی بر ایشان نازل کرده‌ایم که دربارۀ (حقانیت) آنچه به او شرک می­آورند سخن بگوید(35).

**نکات:** این آیات دلالت دارد که مشرکین در سختی‌ها و گرفتاری‌ها خدا را می‌خواندند و رفع گرفتاری‌ها را از خدا می‌خواستند و به خدا معتقد بودند، اما وقت خوشی مشرک می‌شدند و به غیرخدا توسل و توجه داشتند و غیر خدا را سمیع و بصیر می‌پنداشتند و خدا فرموده این کارشان دلیلی از طرف ما ندارد. پس مردم زمان ما نیز باید بدانند که توجه و توسل به غیر خدا کفر است و دلیلی از «ما أنزل الله» ندارد. به اضافه بت پرستان در سختی و گرفتاری‌ خدا را می‌خواندند، ولی منحرفین زمان ما در گرفتاری‌ها و سختی‌ها بندگان خدا را می‌خوانند و از بت‌پرستان منحرف‌ترند!!

﴿وَإِذَآ أَذَقۡنَا ٱلنَّاسَ رَحۡمَةٗ فَرِحُواْ بِهَاۖ وَإِن تُصِبۡهُمۡ سَيِّئَةُۢ بِمَا قَدَّمَتۡ أَيۡدِيهِمۡ إِذَا هُمۡ يَقۡنَطُونَ ٣٦ أَوَ لَمۡ يَرَوۡاْ أَنَّ ٱللَّهَ يَبۡسُطُ ٱلرِّزۡقَ لِمَن يَشَآءُ وَيَقۡدِرُۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ٣٧ فَ‍َٔاتِ ذَا ٱلۡقُرۡبَىٰ حَقَّهُۥ وَٱلۡمِسۡكِينَ وَٱبۡنَ ٱلسَّبِيلِۚ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ لِّلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجۡهَ ٱللَّهِۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٣٨﴾ [الروم:36-38]

**ترجمه:** و چون مردم را رحمتی بچشانیم به آن خوش و غره شوند و اگر به سزای اعمالی که کرده‌اند حادثۀ بدی به ایشان رسد آن وقت همانان مأیوس کردند (36) آیا ندیدند که خدا روزی هرکه را بخواهد می‌گشاید و یا تنگ می‌گیرد به راستی که در این امر برای مردم با ایمان عبرت‌ها است(37) پس حقِّ خویشاوندان، مسکین و ابن السبیل را بده، این برای آنان که رضای خدا می‌جویند بهتر است و آنان خود رستگارند(38).

**نکات:** یکی از علل بدبختی و بیچارگی بشر همین است که در حال ثروت و نعمت مغرور می‌شود و در حال فقر و سختی یأس به خود راه می‌دهد، در حالی که طبق این آیات مقدرات خود را باید به دست خدای حکیم بداند، و حالت نعمت و فقر برای او عبرت باشد و اگر با ثروت شد اول حق خویشان را بدهد زیرا خدا ابتدا به ذکر ایشان نموده است.

﴿وَمَآ ءَاتَيۡتُم مِّن رِّبٗا لِّيَرۡبُوَاْ فِيٓ أَمۡوَٰلِ ٱلنَّاسِ فَلَا يَرۡبُواْ عِندَ ٱللَّهِۖ وَمَآ ءَاتَيۡتُم مِّن زَكَوٰةٖ تُرِيدُونَ وَجۡهَ ٱللَّهِ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُضۡعِفُونَ ٣٩ ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَكُمۡ ثُمَّ رَزَقَكُمۡ ثُمَّ يُمِيتُكُمۡ ثُمَّ يُحۡيِيكُمۡۖ هَلۡ مِن شُرَكَآئِكُم مَّن يَفۡعَلُ مِن ذَٰلِكُم مِّن شَيۡءٖۚ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٤٠﴾ [الروم:39-40]

**ترجمه:** و آنچه ربا بدهید تا در اموال مردم افزایش بردارد، پس نزد خدا زیاد نمی‌گردد و آنچه زکاتی بدهید که رضای خدا را بخواهید پس چنین کسان مال خود را زیاد کرده‌اند(39) خدا است که شما را آفریده و سپس روزیتان داده سپس شما را بمیراند و باز زنده‌تان کند آیا از شریکانی که شما دارید کسی هست که چیزی از این کارها بکند منزه و برتر است او از آنچه شریک او می‌گردانند(40).

**نکات:** مقصود از جملۀ: ﴿وَمَآ ءَاتَيۡتُم مِّن رِّبٗا...﴾ آن زیادتی است که انسان قرض گیرنده به مالک می‌دهد و یا هدیه‌ای است که شخص می‌دهد تا زیادتر بگیرد یا به عنوان رشوه که موجب سلب برکت از مال است. و مقصود از: ﴿مِّن زَكَوٰةٖ﴾ اعم است از زکات واجبی و یا صدقۀ مستحبی که اگر برای رضای خدا بدهد موجب برکت و زیادتی مال است. و جملۀ: ﴿هَلۡ مِن شُرَكَآئِكُم مَّن...﴾ دلالت دارد بر اینکه هر‌کس نتواند خلق کند و روزی دهد و بمیراند و زنده کند نباید او را مانند خدا خواند و نباید او را در صفات الهی شریک نمود و چون هیچ مخلوقی چنین صفاتی ندارد پس هیچ مخلوقی را نباید در صفات الهی شریک نمود.

﴿ظَهَرَ ٱلۡفَسَادُ فِي ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِ بِمَا كَسَبَتۡ أَيۡدِي ٱلنَّاسِ لِيُذِيقَهُم بَعۡضَ ٱلَّذِي عَمِلُواْ لَعَلَّهُمۡ يَرۡجِعُونَ ٤١ قُلۡ سِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَٱنظُرُواْ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلُۚ كَانَ أَكۡثَرُهُم مُّشۡرِكِينَ ٤٢ فَأَقِمۡ وَجۡهَكَ لِلدِّينِ ٱلۡقَيِّمِ مِن قَبۡلِ أَن يَأۡتِيَ يَوۡمٞ لَّا مَرَدَّ لَهُۥ مِنَ ٱللَّهِۖ يَوۡمَئِذٖ يَصَّدَّعُونَ ٤٣﴾ [الروم:41-43]

**ترجمه:** در خشکی و دریا به سبب اعمال مردم تباهی و فساد ظاهر شده تا خدا سزای بعضی از اعمالی که مردم کرده‌اند به ایشان بچشاند، شاید از گناه برگردند(41) بگو در زمین بگردید و بنگرید عاقبت آنان که پیش از شما بودند چسان بوده اکثر ایشان مشرک بودند(42) پس توجه خود را به این دین راست درست، استوار نما، پیش از آنکه از طرف خدا روز برگشت ناپذیر بیاید، در آن روز همه از یکدیگر جدا می‌شوند(43).

**نکات:** بدانکه فساد در آیات فوق به معنای تباهی است و مشابه این معنا در سورۀ انبیاء آیۀ 22 نیز آمده که می‌فرماید: ﴿لَوۡ كَانَ فِيهِمَآ ءَالِهَةٌ إِلَّا ٱللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾([[311]](#footnote-311)) و مقصود از ظهور فساد در آیۀ 41 همان گرانی و قحطی و جنگ‌های عمومی و زلزله و مانند آن است، بعضی از مفسران گفته‌اند مقصود از فساد نیامدن باران است که در خشکی گیاه نروید و در دریا لؤلؤ و مرجان منعقد نشود و چون باران نیاید جانوران دریا نابینا شوند و هوای بلاد کثیف و متعفّن شود. و مقصود از ﴿يَصَّدَّعُونَ﴾؛ یتفرّقون می‌باشد که فرقه‌ای در دوزخ و فرقه‌ای در بهشت عنبر سرشت می‌باشند.

﴿مَن كَفَرَ فَعَلَيۡهِ كُفۡرُهُۥۖ وَمَنۡ عَمِلَ صَٰلِحٗا فَلِأَنفُسِهِمۡ يَمۡهَدُونَ ٤٤ لِيَجۡزِيَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِن فَضۡلِهِۦٓۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٤٥ وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦٓ أَن يُرۡسِلَ ٱلرِّيَاحَ مُبَشِّرَٰتٖ وَلِيُذِيقَكُم مِّن رَّحۡمَتِهِۦ وَلِتَجۡرِيَ ٱلۡفُلۡكُ بِأَمۡرِهِۦ وَلِتَبۡتَغُواْ مِن فَضۡلِهِۦ وَلَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ٤٦﴾ [الروم:44-46]

**ترجمه:** هرکه کافر شود کفر او بر ضرر خود اوست وکسانی که عمل شایسته کنند برای خودشان آماده می‌کنند(44) تا خدا آنان را که ایمان و عمل‌های شایسته دارند از فضل خود پاداش دهد. بی‌گمان خدا کافران را دوست نمی‌دارد (45) و از آیات وجود و قدرت او این است که بادها را برای بشارت می‌فرستد و تا رحمت خود را به شما بچشاند و تا کشتی به فرمان او روان گردد و تا از فضل او بجویید و شاید شکرگزارید (46).

**نکات:** ﴿فَلِأَنفُسِهِمۡ يَمۡهَدُونَ﴾ دلالت دارد که عمل صالح مانند صندوق پس انداز برای روز بیچارگی و روز قیامت انسان مفید است و تبدیل به قصور و حور و اشجار و أنهار می‌گردد. و حق‌تعالی در این آیات بادهای بشارت دهنده را جمع آورده ولی باد هلاکت را که بعداً ذکر نموده مفرد است، زیرا رحمت او بیشتر از عذاب اوست. و در این آیات فوائد بادها را شمرده که آن فوائد را خواهیم شمرد.

﴿وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ رُسُلًا إِلَىٰ قَوۡمِهِمۡ فَجَآءُوهُم بِٱلۡبَيِّنَٰتِ فَٱنتَقَمۡنَا مِنَ ٱلَّذِينَ أَجۡرَمُواْۖ وَكَانَ حَقًّا عَلَيۡنَا نَصۡرُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٤٧ ٱللَّهُ ٱلَّذِي يُرۡسِلُ ٱلرِّيَٰحَ فَتُثِيرُ سَحَابٗا فَيَبۡسُطُهُۥ فِي ٱلسَّمَآءِ كَيۡفَ يَشَآءُ وَيَجۡعَلُهُۥ كِسَفٗا فَتَرَى ٱلۡوَدۡقَ يَخۡرُجُ مِنۡ خِلَٰلِهِۦۖ فَإِذَآ أَصَابَ بِهِۦ مَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦٓ إِذَا هُمۡ يَسۡتَبۡشِرُونَ ٤٨ وَإِن كَانُواْ مِن قَبۡلِ أَن يُنَزَّلَ عَلَيۡهِم مِّن قَبۡلِهِۦ لَمُبۡلِسِينَ ٤٩﴾ [الروم:47-49]

**ترجمه:** و به تحقیق قبل از تو پیامبرانی را به سوی قومشان فرستادیم پس معجزه‌ها برایشان بیاوردند، پس ما از آنان که جرم و جنایت کردند انتقام گرفتیم و همواره یاری کردن مؤمنین بر ما سزاوار بود (47) خداست که بادها را می‌فرستد که ابر را برانگیزد و در آسمان هرطوری که بخواهد آن ابر را بگستراند و آن را متراکم گرداند که می‌بینی باران از خلال آن بیرون می‌شود، پس چون آن را به هرکس از بندگانش که بخواهد برساند آنان شادی کنند(48) و گرچه پیش از نزول باران برایشان، سخت نومید بودند(49).

**نکات:** در این آیات فوائد و منافع بادها را شمرده:

1. برای بشارت به اهل زراعت که امید باران دارند.
2. برای حرکت ابرها و آوردن باران رحمت.
3. برای حرکت کشتی زیرا کشتی‌ها تماما کشتی بادی بوده.
4. برای جنبش کاروان‌های دریایی و تجار صحرایی و به دست آوردن لؤلؤ و مرجان.
5. برای شکر گزاری مردم، در اینجا حق‌تعالی لعلّ فرموده، و این لطیف‌تر از أمر به شکر است.
6. برای دفع ناامیدی بندگان که از رحمت او مأیوس نگردند.
7. برای دفع کثافت و تعفن فضا و آوردن خرمی و شادابی.

﴿فَٱنظُرۡ إِلَىٰٓ ءَاثَٰرِ رَحۡمَتِ ٱللَّهِ كَيۡفَ يُحۡيِ ٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ مَوۡتِهَآۚ إِنَّ ذَٰلِكَ لَمُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰۖ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ٥٠ وَلَئِنۡ أَرۡسَلۡنَا رِيحٗا فَرَأَوۡهُ مُصۡفَرّٗا لَّظَلُّواْ مِنۢ بَعۡدِهِۦ يَكۡفُرُونَ ٥١ فَإِنَّكَ لَا تُسۡمِعُ ٱلۡمَوۡتَىٰ وَلَا تُسۡمِعُ ٱلصُّمَّ ٱلدُّعَآءَ إِذَا وَلَّوۡاْ مُدۡبِرِينَ ٥٢ وَمَآ أَنتَ بِهَٰدِ ٱلۡعُمۡيِ عَن ضَلَٰلَتِهِمۡۖ إِن تُسۡمِعُ إِلَّا مَن يُؤۡمِنُ بِ‍َٔايَٰتِنَا فَهُم مُّسۡلِمُونَ ٥٣﴾ [الروم:50-53]

**ترجمه:** پس به آثار رحمت خدا بنگر که چگونه زمین را پس از موات شدنش زنده می‌کند محققا همین قدرت، زنده‌کنندۀ مردگان­است و او بر هر چیزی تواناست(50) و اگر بادی (آفت زا) بفرستیم که کشتزار را زرد شده ببینند، پس از آن به کفران و حال کفر برگردند(51) پس محققا تو مردگان را نشنوانی و ندا را به کران نشنوانی وقتی که پشت کرده روی می­گردانند (52) و تو کوران را از ضلالتشان رهبر نیستی و جز به کسانی که به آیات ما ایمان می‌آورند و خود مطیعند نشنوانی(53).

**نکات:** جملۀ: ﴿أَرۡسَلۡنَا رِيحٗا...﴾ کلمۀ ریح که باد دبور و موذی است مفرد آمده برخلاف ﴿ٱلرِّيَاحَ مُبَشِّرَٰتٖ﴾ چنانکه گذشت. و جملۀ: ﴿فَإِنَّكَ لَا تُسۡمِعُ ٱلۡمَوۡتَىٰ﴾ با تأکید آمده و موتی جمع در سیاق نفی و مفید عموم است، و به اضافه استثنایی نیامده. معلوم می‌شود که رسول خداص با آن عظمت ندای خود را به مردگان نمی‌شنواند و مردگان صدای او را نمی‌شنوند، در این حال تعجب است که بعضی از مسلمین می‌روند سر قبور بزرگان خود و از آنان اذن دخول می‌طلبند و عقیده دارند که آنان می‌شنوند، با اینکه بزرگان با گوش خود می‌شنیدند و در حال وفات گوش ایشان زیر خاک است و فقط کسی که بدون آلتِ گوش می‌شنود خداست. اینان می‌گویند: آن بزرگان زنده هستند! باید در جواب گفت بر فرض زنده بودن، زنده به حیات اخروی هستند نه دنیوی چنانکه آیات قرآنی دلالت دارد، رجوع شود به سورۀ آل عمران آیۀ 169 و سورۀ نمل آیۀ 80 و سورۀ فاطر آیۀ 22.

﴿ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن ضَعۡفٖ ثُمَّ جَعَلَ مِنۢ بَعۡدِ ضَعۡفٖ قُوَّةٗ ثُمَّ جَعَلَ مِنۢ بَعۡدِ قُوَّةٖ ضَعۡفٗا وَشَيۡبَةٗۚ يَخۡلُقُ مَا يَشَآءُۚ وَهُوَ ٱلۡعَلِيمُ ٱلۡقَدِيرُ ٥٤ وَيَوۡمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ يُقۡسِمُ ٱلۡمُجۡرِمُونَ مَا لَبِثُواْ غَيۡرَ سَاعَةٖۚ كَذَٰلِكَ كَانُواْ يُؤۡفَكُونَ ٥٥ وَقَالَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ وَٱلۡإِيمَٰنَ لَقَدۡ لَبِثۡتُمۡ فِي كِتَٰبِ ٱللَّهِ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡبَعۡثِۖ فَهَٰذَا يَوۡمُ ٱلۡبَعۡثِ وَلَٰكِنَّكُمۡ كُنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ٥٦ فَيَوۡمَئِذٖ لَّا يَنفَعُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مَعۡذِرَتُهُمۡ وَلَا هُمۡ يُسۡتَعۡتَبُونَ ٥٧﴾ [الروم:54-57]

**ترجمه:** خداست که شما را از سستی و ناتوانی آفرید، و از پسِ ناتوانی نیرو داد، و از پسِ نیرو ناتوانی و پیری قرار داد. هر چه بخواهد خلق می‌کند، و او دانای تواناست (54) و روزی که قیامت برپا شود مجرمین قسم می‌خورند که جز ساعتی بسر نبرده‌اند. بدینگونه (از حقیقت) منحرف و سرگردان بوده‌اند(55) و کسانی که دارای علم و ایمانند گویند در مقررات إلهی تا روز قیامت بسر برده‌اید اینک روز قیامت است ولیکن شما نمی‌دانستید(56) پس آن روز عذرخواهی ستمگران سودی ندهد و مورد خشنودی نگردند(57).

**نکات:** مقصود از: ﴿خَلَقَكُم مِّن ضَعۡفٖ﴾، آفریدن بشر از نطفه و همچنین از ناتوانی حال طفولیت و شیرخوارگی است. و مقصود از: ﴿مِنۢ بَعۡدِ ضَعۡفٖ قُوَّةٗ...﴾ نیروی جوانی است و پس از آن ناتوانی حال پیری است که این احوال به إراده و اختیار بشر نیست و بشر مقهور قدرتی فوق خودش می‌باشد که روی حکمت چنین تدبیری در خلقت او آورده است. و جملۀ: ﴿مَا لَبِثُواْ غَيۡرَ سَاعَةٖ﴾، دلالت دارد که مجرمین چون موعود به وعیدند میل نداشته‌اند که به زودی موعدشان برسد، ولیکن اهل علم و ایمان چون موعود به وعدۀ ثواب بوده‌اند از ورود موعد شادمانند، و این درنگ در عالم برزخ است برحسب ظاهر، و قیامت را ساعت گویند برای اینکه به یک لحظه برپا می‌شود، و معنی ساعت در لغت غیر از معنی ساعت فارسی است. و از این آیات استفاده می‌شود که عالم برزخ شبیه به خواب است.

﴿وَلَقَدۡ ضَرَبۡنَا لِلنَّاسِ فِي هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانِ مِن كُلِّ مَثَلٖۚ وَلَئِن جِئۡتَهُم بِ‍َٔايَةٖ لَّيَقُولَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِنۡ أَنتُمۡ إِلَّا مُبۡطِلُونَ ٥٨ كَذَٰلِكَ يَطۡبَعُ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِ ٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَ ٥٩ فَٱصۡبِرۡ إِنَّ وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقّٞۖ وَلَا يَسۡتَخِفَّنَّكَ ٱلَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ ٦٠﴾ [الروم:58-60]

**ترجمه:** و به تحقیق برای مردم در این قرآن همه جور مَثَلی زده‌ایم و اگر آیتی برای ایشان بیاوری کسانی که کافرند می‌گویند شما جز بیهوده گویان نیستید (58) بدینگونه خدا بردل کسانی­که نمی‌دانند مهرمی‌نهد(59) پس صبر کن که وعدۀ خدا درست ­است و کسانی­که یقین ندارند تو را به ­سبک وزنی وا ندارند(60).

**نکات:** مقصود از: ﴿كُلِّ مَثَلٖ﴾، مَثَل‌هایی است که برای هدایت لازم است. طبع و مهر نهادنِ حق‌تعالی بر قلوب کفار و نادانان به واسطۀ اختیار و انتخاب خودشان است لجاجت را. و مقصود از: ﴿وَلَا يَسۡتَخِفَّنَّكَ﴾ این است که در مقابل جهالت و اذیت ایشان حوصله کن و با وقار باش و زود از جا در نرو. و از این آیه استفاده می‌شود که مؤمن اهل یقین است و به قیامت یقین دارد.

سورة لقمان (مكية وهي أربع وثلاثون آية)

سورۀ لقمان مکی و دارای 34 آیه می‌باشد

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

﴿الٓمٓ ١ تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡكِتَٰبِ ٱلۡحَكِيمِ ٢ هُدٗى وَرَحۡمَةٗ لِّلۡمُحۡسِنِينَ ٣ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُم بِٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ يُوقِنُونَ ٤ أُوْلَٰٓئِكَ عَلَىٰ هُدٗى مِّن رَّبِّهِمۡۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٥﴾ [لقمان:1-5]

**ترجمه:** به نام خدای کامل الذات و الصفات رحمن رحیم. الف لام میم(1) این است آیات کتاب دارای حکمت(2) درحالی که هدایت ورحمت است برای نیکوکاران(3) آنان که نماز را برپا می‌‌دارند و زکات می‌دهند، و فقط ایشان به عالم دیگر یقین دارند(4) ایشان بر هدایتی از پروردگارشان بوده و آنان فقط، رستگارند(5).

**نکات:** ﴿هُدٗى وَرَحۡمَةٗ﴾به دو وجه قرائت شده به نصب بنابر اینکه حال باشند و به رفع که خبر مبتدای محذوف باشد یعنی؛ «هو هدی ورحمة». و کلمۀ: ﴿ٱلۡحَكِيمِ﴾؛ صفت الکتاب است و به معنی «ذو الحكمة» می‌باشد مانند: ﴿عِيشَةٖ رَّاضِيَةٖ﴾([[312]](#footnote-312)) که به معنی؛ ذات رضا می‌باشد. در سورۀ بقره ﴿لِّلۡمُتَّقِينَ﴾ فرموده، و در اینجا ﴿لِّلۡمُحۡسِنِينَ﴾ زیرا در اینجا رحمت اضافه شده، و ﴿إِنَّ رَحۡمَتَ ٱللَّهِ قَرِيبٞ مِّنَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ﴾([[313]](#footnote-313))، و احسان بالاتر از اتقاء است. ﴿وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ﴾ دلالت بر اهمیت زکات و پرداخت آن دارد. و از رسول خداص نقل شده که فرمود: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَی یَشهَدُوا أَنَّ لَا إلَهَ إلاَّ اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ وَیُقِیمُوا الصَّلَاةَ ویُؤتُوا الزَّكَاة»([[314]](#footnote-314)). یعنی: «مأمورم که با مردم قتال کنم تا شهادت دهند به وحدانیت خدا و اینکه محمد رسول خداست و نماز را برپا دارند و زکات را بدهند.» و در نامه‌ای که آن حضرت به اهل عمان نوشته آمده است که: «مِنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى أَهْلِ عُمَانَ: أَمَّا بَعْدُ، فَأَقِرُّوا بِشَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ، وَأَدُّوا الزَّكَاةَ، وخُطُّوا الْمَسَاجِدَ، وَإِلَّا غَزَوْتُكُمْ»([[315]](#footnote-315)). یعنی: «از محمد رسول خدا به سوی اهل عمان، اما بعد؛ اقرار نمائید به شهادت اینکه لا إله إلا الله و اینکه من رسول خدایم و زکات ادا کنید و به مساجد حاضر شوید و گرنه با شما جنگ خواهم کرد.» که صریحا فرموده؛ **زکات باید بدهید**. و زکات تطهیر اموال نیز هست چنانکه علی بن الحسین در صحیفۀ سجادیه از خداوند توفیق می‌خواهد که: «أَنْ نُخَلِّصَ أَمْوَالَنَا مِنَ التَّبِعَاتِ، وَأَنْ نُطَهِّرَهَا بِإِخْرَاجِ الزَّكَوَاتِ»([[316]](#footnote-316)) یعنی: «خدایا ما را توفیق ده که اموالمان را از تبعات خالص نماییم و آنها را با اخراج زکات ها پاک نماییم.» و علاوه بر قرآن از أخبار نیز استفاده می‌شود زکات در همه چیز می‌باشد. و در نهج البلاغه باب حکم، حضرت علی فرموده: «حَصِّنُوا أَمْوَالَكُمْ بِالزَّكَاة»([[317]](#footnote-317))، و نیز فرموده: «لِكُلِ شَيْءٍ زَكَاةٌ»([[318]](#footnote-318)). و از انس بن مالک روایت شده که می‌گفت: «فَرَضَ رَسُولُ اللهِ **ص** فِي أَمْوَالِ الْمُسْلِمِينَ فِي كُلِّ أَرْبَعِينَ دِرْهَمًا دِرْهَمٌ‏»([[319]](#footnote-319)). یعنی: «در اموال مسلمین از هر چهل درهم درهمی زکات است.» و نیز رسول خداص فرمود: «فِيمَا سَقَتِ السَّمَاءُ أَوْ سُقِيَ سِيْحاً([[320]](#footnote-320)) الْعُشْرُ وَفِيمَا سُقِيَ بِالْغَربِ نِصْفُ الْعُشْر»([[321]](#footnote-321)). یعنی: «زکات در آنچه به وسیلۀ آسمان یا آب جاری آبیاری شود یک دهم است و در آنچه به وسیلۀ دلوهای بزرگ آبیاری شود یک بیستم است.» و از ابو بصیر روایت است که گفت: به حضرت صادق عرض کردم: «هَلْ فِي الْأَرُزِّ شَيْ‏ءٌ؟ فَقَالَ: نَعَمْ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ الْـمَدِينَةَ لَمْ تَكُنْ يَوْمَئِذٍ أَرْضَ أَرُزٍّ فَيُقَالَ فِيهِ وَلَكِنَّهُ قَدْ جُعِلَ فِيهِ وَكَيْفَ لَا يَكُونُ فِيهِ وَعَامَّةُ خَرَاجِ الْعِرَاقِ مِنْهُ؟!‏»([[322]](#footnote-322)). یعنی: «از حضرت صادق سئوال شد آیا در برنج هم زکات باید داد؟ فرمود: آری، آنگاه فرمود: مدینه در آن روزی که زکات وضع می‌شد برنجزار نداشت تا گفته شود زکات بر آن واجب است، ولیکن خدا در برنج زکات قرار داده است و چگونه در آن زکات نباشد و حال اینکه تمام خراج عراق از برنج است.» جای بسی تأسف است که ملت ما زکاتی را که خدا واجب نموده نمی‌دهند و به جای آن وجوه مجعوله می‌دهند و خود را مسلمان هم می‌دانند!

﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشۡتَرِي لَهۡوَ ٱلۡحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ بِغَيۡرِ عِلۡمٖ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًاۚ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عَذَابٞ مُّهِينٞ ٦ وَإِذَا تُتۡلَىٰ عَلَيۡهِ ءَايَٰتُنَا وَلَّىٰ مُسۡتَكۡبِرٗا كَأَن لَّمۡ يَسۡمَعۡهَا كَأَنَّ فِيٓ أُذُنَيۡهِ وَقۡرٗاۖ فَبَشِّرۡهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ٧﴾ [لقمان:6-7]

**ترجمه:** و بعضی از مردم سخنان بیهوده را می‌خَرَند تا بی­هیچ علمی مردم را از راه خدا گمراه کنند و آیات قرآن را مسخره گیرند، آنان را عذابی خوارکننده باشد (6) و چون آیات ما بر او خوانده شود تکبرکنان پشت کند گویا آنها را نشنیده گویی در دو گوش او سنگینی است پس او را به عذاب دردناک بشارت بده (7).

**نکات:** این آیات نازل شده در حق نضر بن الحارث که تاجر بود و به فارس می‌رفت برای تجارت، و از آنجا قصه‌های ملوک عجم را می‌آورد و می‌گفت: اگر محمد قصۀ عاد و ثمود را می‌گوید من قصۀ رستم و اسفندیار را. پس جهال و مشرکین به دور او جمع می‌شدند و به قصه‌های ساختگی او گوش می‌دادند و از آیات قرآن غافل و مورد تمسخر ایشان بود([[323]](#footnote-323)). و ﴿لَهۡوَ ٱلۡحَدِيثِ﴾ به معانی متعدد حمل شده: 1- حدیث باطل. 2- غناء و موسیقی که کنیزان مغنیه را می‌خریدند و به آواز آنان گوش می‌دادند و می‌‌گفتند: این بهتر است از آنچه محمد برای ما می‌خواند. 3- هر گفتار بیهوده.

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَهُمۡ جَنَّٰتُ ٱلنَّعِيمِ ٨ خَٰلِدِينَ فِيهَاۖ وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقّٗاۚ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ٩ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ بِغَيۡرِ عَمَدٖ تَرَوۡنَهَاۖ وَأَلۡقَىٰ فِي ٱلۡأَرۡضِ رَوَٰسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمۡ وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَآبَّةٖۚ وَأَنزَلۡنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَنۢبَتۡنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوۡجٖ كَرِيمٍ ١٠﴾ [لقمان:8-10]

**ترجمه:** محققاً کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند بهشت‌های پر نعمت دارند(8) جاودانه در آنند وعدۀ خدا حق است و او عزیز حکیم است (9) آسمان‌ها را بدون ستونی که ببینید آفریده و در زمین کوه‌ها بینداخت که مبادا بلرزاندتان و در آن از هرجنبنده‌ای‌ پراکنده کرد و از آسمان آبی نازل کردیم پس در زمین از هرگونه گیاه نر و مادۀ خوب رویاندیم(10).

**نکات:** مقصود از ﴿بِغَيۡرِ عَمَدٖ تَرَوۡنَهَا﴾ این است که کرات بالا ستونی غیر مرئی دارد، ممکن است بگوییم از قبیل قوۀ جاذبه مراد است که ستونی است غیر مرئی. و یکی از آیاتی که دلالت دارد که گیاهان نر و ماده دارند کلمۀ ﴿زَوۡجٖ كَرِيمٍ﴾ است که در اینجا ذکر شده است.

﴿هَٰذَا خَلۡقُ ٱللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ ٱلَّذِينَ مِن دُونِهِۦۚ بَلِ ٱلظَّٰلِمُونَ فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ ١١ وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَا لُقۡمَٰنَ ٱلۡحِكۡمَةَ أَنِ ٱشۡكُرۡ لِلَّهِۚ وَمَن يَشۡكُرۡ فَإِنَّمَا يَشۡكُرُ لِنَفۡسِهِۦۖ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٞ ١٢ وَإِذۡ قَالَ لُقۡمَٰنُ لِٱبۡنِهِۦ وَهُوَ يَعِظُهُۥ يَٰبُنَيَّ لَا تُشۡرِكۡ بِٱللَّهِۖ إِنَّ ٱلشِّرۡكَ لَظُلۡمٌ عَظِيمٞ ١٣﴾ [لقمان:11-13]

**ترجمه:** این خلق خداست پس به من نشان دهید کسانی که غیر اویند چه خلق کرده‌اند بلکه ستمگران در گمراهی آشکارند(11) و به یقین به لقمان حکمت دادیم که خدا را شکر گزار و هر که شکر کند همانا برای خود و به نفع خود شکر گزارده و هر که کفران کند پس محققاً خدا بی‌نیاز ستوده است(12) و یاد کن آن دم که لقمان به فرزند خود درحالی که او را پند می‌داد گفت: ای پسرکم به خدا شرک نیاور که شرک ستمی بزرگ است(13).

**نکات:** ﴿مَاذَا خَلَقَ...﴾ جملۀ استفهامیۀ انکاریه می‌باشد. یعنی غیراز خدا خالقی نیست. از این آیه استفاده می‌شود که هیچ کس نمی‌تواند چیزی خلق کند، و اگر به غیر خدا اطلاق خالق در بعضی از آیات شده، اطلاق مجازی شده، زیرا خالق حقیقی که از لا من شئ و از عدم ایجاد کند، فقط خداست، و کس دیگر اگر خلقی کرده خلق او تغییر صورتی بوده ولی مواد آن صورت مخلوق خداست مانند حضرت عیسی که خلقت هیئت مرغ نمود ولی مواد و تغییر جواهر آن مواد از خدا بود.

﴿وَوَصَّيۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ بِوَٰلِدَيۡهِ حَمَلَتۡهُ أُمُّهُۥ وَهۡنًا عَلَىٰ وَهۡنٖ وَفِصَٰلُهُۥ فِي عَامَيۡنِ أَنِ ٱشۡكُرۡ لِي وَلِوَٰلِدَيۡكَ إِلَيَّ ٱلۡمَصِيرُ ١٤ وَإِن جَٰهَدَاكَ عَلَىٰٓ أَن تُشۡرِكَ بِي مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٞ فَلَا تُطِعۡهُمَاۖ وَصَاحِبۡهُمَا فِي ٱلدُّنۡيَا مَعۡرُوفٗاۖ وَٱتَّبِعۡ سَبِيلَ مَنۡ أَنَابَ إِلَيَّۚ ثُمَّ إِلَيَّ مَرۡجِعُكُمۡ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ١٥﴾ [لقمان:14-15]

**ترجمه:** و انسان را نسبت به والدینش سفارش کرده­ایم مادرش به ناتوانی بر ناتوانی او را حمل نمود و از شیر بریدنش در دو سالگی بود، (سفارش کرده­ایم) که برای من و برای والدینت سپاس‌ بگزار. سرانجام و بازگشت سوی من است (14) و اگر بکوشند تا چیزی را که نمی‌دانی شریک من گردانی پس اطاعتشان مکن و در این دنیا با نیکی همدمشان باش. و راه کسی را که با توبه سوی من بازگشته، پیروی کن. سپس بازگشت شما سوی من است پس شما را از آنچه کرده‌اید خبرتان می‌دهم(15).

**نکات:** لقمان در زمان حضرت داود بوده و گفته‌اند؛ پسرخواهر ایوب بوده است و آیا نبوت داشته یا خیر مورد اختلاف است، به او گفتند: چگونه دارای حکمت شدی؟ گفت: قضا و قدر الهی و به أداء امانت، راستگویی و سکوت از سخن بی‌فایده. مردی بوده کثیر التّفکر و کلمات حکمت آمیز و مواعظی از او نقل شده، هر‌که خواهد به تفسیر مجمع البیان و سایر کتب مراجعه کند. و جملۀ ﴿وَفِصَٰلُهُۥ فِي عَامَيۡنِ﴾ دلالت دارد که شیر طفل باید تا دو سال باشد. و این دو آیه که میان وصیت لقمان آمده از جهت تأکید در وصیت لقمان و نهی از شرک و سفارش والدین و بر سبیل استطراد است.

﴿يَٰبُنَيَّ إِنَّهَآ إِن تَكُ مِثۡقَالَ حَبَّةٖ مِّنۡ خَرۡدَلٖ فَتَكُن فِي صَخۡرَةٍ أَوۡ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ أَوۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ يَأۡتِ بِهَا ٱللَّهُۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٞ ١٦ يَٰبُنَيَّ أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ وَأۡمُرۡ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَٱنۡهَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَٱصۡبِرۡ عَلَىٰ مَآ أَصَابَكَۖ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنۡ عَزۡمِ ٱلۡأُمُورِ ١٧ وَلَا تُصَعِّرۡ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمۡشِ فِي ٱلۡأَرۡضِ مَرَحًاۖ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخۡتَالٖ فَخُورٖ ١٨ وَٱقۡصِدۡ فِي مَشۡيِكَ وَٱغۡضُضۡ مِن صَوۡتِكَۚ إِنَّ أَنكَرَ ٱلۡأَصۡوَٰتِ لَصَوۡتُ ٱلۡحَمِيرِ ١٩﴾ [لقمان:16-19]

**ترجمه:** ای پسرک من اگر عمل، هموزن دانۀ خردلی در سنگی و یا در آسمان‌ها و یا در زمین باشد خدا آن را بیاورد (و به حساب بگذارد) زیرا خدا دقیق و آگاه است(16) ای پسرک من، نماز را برپا دار و به معروف أمر کن و از منکر نهی نما و بر مصائب خود صبور باش زیرا این از أمور مرغوب (یا واجب) است(17) و روی خود را برای مردم مگردان (یعنی تکبرمکن) و درزمین باتکبر گام مزن زیرا خدا خود پسندان گردنفراز را دوست نمی‌دارد(18) و در راه رفتن معتدل باش و از صدایت بکاه زیرا نامطبوعترین صداها صدای خرها است(19).

**نکات:** خفاء هرچیزی یا به کوچکی است و یا در مکان دوری است و یا در تاریکی است و یا پشت حجابی است، خدای تعالی در این آیات بیان کرده که عمل نیک و بد هرقدر مخفی و یا کوچک باشد خدا آن را می‌آورد ویا حاضر می­گرداند و برطبق آن، محاسبه می­کند. پس ﴿مِثۡقَالَ حَبَّةٖ﴾ اشاره به کوچکی و جملۀ ﴿فَتَكُن فِي صَخۡرَةٍ﴾ اشاره به داشتن حجاب است و ﴿فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ﴾ اشاره به دوری و ﴿فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ اشاره به بودن در تاریکی است. اگر کسی بگوید صدای برش آهن و اره کردن فلزات از صدای الاغ بدتر است خدا چگونه صدای الاغ را در کلام خود آورده؟ جواب این است که مراد از بدی صوت در میان حیوانات است و گر‌نه صدای صاعقه از همه بدتر است.

﴿أَلَمۡ تَرَوۡاْ أَنَّ ٱللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَأَسۡبَغَ عَلَيۡكُمۡ نِعَمَهُۥ ظَٰهِرَةٗ وَبَاطِنَةٗۗ وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُجَٰدِلُ فِي ٱللَّهِ بِغَيۡرِ عِلۡمٖ وَلَا هُدٗى وَلَا كِتَٰبٖ مُّنِيرٖ ٢٠ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱتَّبِعُواْ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ قَالُواْ بَلۡ نَتَّبِعُ مَا وَجَدۡنَا عَلَيۡهِ ءَابَآءَنَآۚ أَوَلَوۡ كَانَ ٱلشَّيۡطَٰنُ يَدۡعُوهُمۡ إِلَىٰ عَذَابِ ٱلسَّعِيرِ ٢١﴾ [لقمان:20-21]

**ترجمه:** آیا نمی‌بینید که خدا آنچه در آسمان‌ها و زمین است برای شما مسخر نموده و نعمت‌های ظاهری و باطنی خود را بر شما تمام نمود و بعضی از مردم بدون علم و هدایت و کتاب روشن دربارۀ خدا مجادله می‌کنند(20) و چون به ایشان گفته شود آنچه را خدا نازل نموده پیروی نمایید، گویند نه بلکه آنچه را پدران خود را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم آیا و اگرچه شیطان به سوی عذاب سوزان دعوتشان کند(21).

**نکات:** ﴿نِعَمَهُۥ ظَٰهِرَةٗ﴾؛ نِعَمِ ظاهری؛ حسن صورت، سلامتی اعضاء، نیکویی قامت، صحت مزاج و اعضاء، دین اسلام و هر نعمتی که انکارش ممکن نیست. و اما نعم باطنی؛ معرفت، هدایت، توجّهات ذهنی، الهامات غیبی و امثال آن. جملۀ: ﴿أَوَلَوۡ كَانَ ٱلشَّيۡطَٰنُ يَدۡعُوهُمۡ...﴾ دلالت دارد که بسیاری ازمردم به آئین پدران خود علاقه دارند اگرچه راه شیطان وموجب رفتن به دوزخ باشد، و حتی بسیاری ازمردم ما روی اعتیاد به تقلید درخیلی از أمور مقلد غرب نیز می‌باشند در صورتی که أعمال و أفعال را باید از راه تحقیق و علم شناخت نه صرف تقلید، و همچنین است در اخلاقیات که به دین نیز مربوط می‌شود و چون مدتی است کشورهای غربی در رشته‌های علوم طبیعی مرکز تحقیقات علمی در جهان گشته، موجب غرب زدگی تعدادی ملت‌ها شده که حتی فضائل اخلاقی را نیز در اعمال مردم غرب جستجو می‌کنند، در حالی که در تمام موارد به ویژه اخلاقیات نباید تقلید نمود و همین تقلید در اخلاقیات موجب آن گردیده که مردم به بسیاری از قوانین اسلام بی‌اعتناء باشند. بنابراین مردم باید در هرموردی به خصوص امور دینی متعلّم باشند و هر‌چیزی را با دلیل بفهمند. رسول خداص فرمود: «أَنَّ اللَّهَ يُطَاعُ بِالْعِلْمِ وَيُعْبَدُ بِالْعِلْمِ»، «وَخَيْرُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مَعَ الْعِلْمِ وَشَرُّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مَعَ الْجَهْلِ»، یعنی: «خداوند به وسیلۀ علم اطاعت می‌شود»، «خیر دنیا و آخرت با علم است و شر دنیا و آخرت بر اثر جهل است.»([[324]](#footnote-324))

﴿وَمَن يُسۡلِمۡ وَجۡهَهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِ وَهُوَ مُحۡسِنٞ فَقَدِ ٱسۡتَمۡسَكَ بِٱلۡعُرۡوَةِ ٱلۡوُثۡقَىٰۗ وَإِلَى ٱللَّهِ عَٰقِبَةُ ٱلۡأُمُورِ ٢٢ وَمَن كَفَرَ فَلَا يَحۡزُنكَ كُفۡرُهُۥٓۚ إِلَيۡنَا مَرۡجِعُهُمۡ فَنُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ٢٣ نُمَتِّعُهُمۡ قَلِيلٗا ثُمَّ نَضۡطَرُّهُمۡ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٖ ٢٤﴾

[لقمان:22-24]

**ترجمه:** و هر‌کس توجه خود را بی‌شائبه سوی خدا کند و نیکوکار باشد پس به تحقیق به دستاویز محکمی چنگ زده و عاقبت کارها به سوی خداست(22) و هر‌کس کافر شود کفرش تو را محزون نکند سوی ما است بازگشت ایشان پس ایشان را خبر دهیم به آنچه کرده‌اند. همانا خدا مکنونات سینه‌ها را می‌داند(23) اندکی بهره‌مندشان کنیم، سپس به سوی عذاب سختشان کشیم(24).

**نکات:** معنی تسلیم، توجه به خدا و خلوص در بندگی اوست، و عروۀ الوثقی آن دستگیرۀ محکمی است که پاره نمی‌شود و اگر به آن چنگ زنند می‌توانند خود را از سقوط برهانند. خدای تعالی در اینجا تسلیم و توجه به خدا را عروۀ نامیده و در آیه الکرسی ایمان به او و توحید را عروۀ خوانده است. پس آنچه در زیارتنامه‌ها ساخته‌اند که امام را عروۀ نامیده‌اند برخلاف قرآن می‌باشد بلکه هر امامی خود متمسک به این عروۀ باید باشد.

﴿وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّنۡ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُۚ قُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِۚ بَلۡ أَكۡثَرُهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ٢٥ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡغَنِيُّ ٱلۡحَمِيدُ ٢٦ وَلَوۡ أَنَّمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ مِن شَجَرَةٍ أَقۡلَٰمٞ وَٱلۡبَحۡرُ يَمُدُّهُۥ مِنۢ بَعۡدِهِۦ سَبۡعَةُ أَبۡحُرٖ مَّا نَفِدَتۡ كَلِمَٰتُ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٞ ٢٧ مَّا خَلۡقُكُمۡ وَلَا بَعۡثُكُمۡ إِلَّا كَنَفۡسٖ وَٰحِدَةٍۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعُۢ بَصِيرٌ ٢٨﴾

[لقمان:25-28]

**ترجمه:** و اگر از مشرکین بپرسی آسمان‌ها و زمین را که خلق کرده محققا بگویند خدا، بگو پس ستایش و حمد مخصوص چنین خدائی است ولی بیشترشان نمی‌دانند(25) خاص خداست آنچه در آسمان‌ها و زمین است زیرا فقط خدا غنی و ستوده است(26) و اگر همۀ درختان که در زمین هست قلم شود و دریا آن را مدد رساند و پس از آن هفت دریا دیگر مرکب شوند کلمات خدا تمام نگردد بی­گمان خدا عزیز حکیم است(27) آفرینش (همۀ)شما و از نو زنده کردنتان (دربرابر قدرت خدا) جز به مانند آفرینش یک تن نیست، به راستی که خدا شنوای بیناست (28).

**نکات:** جملۀ: ﴿لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُ﴾ دلالت دارد که مشرکین خدا را خالق و مدبر می‌دانستند ولی بتها را نیز مظاهر اولیا دانسته واسطه و شفیع می‌نمودند. مفسرین در اینکه ﴿كَلِمَٰتُ ٱللَّهِ﴾ چیست به اختلاف نوشته‌اند. می‌توان گفت: کلمات خدا همان فرمان‌های تکوینی یعنی مخلوقات تکوینی و فرمان‌های تشریعی، یعنی قوانین تکوینی و تشریعی است به ­هر‌حال علم خدا نامحدود است. و مقصود از جملۀ: ﴿إِلَّا كَنَفۡسٖ وَٰحِدَةٍ﴾ این است که بر خدا مشکل نیست.

﴿أَلَمۡ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يُولِجُ ٱلَّيۡلَ فِي ٱلنَّهَارِ وَيُولِجُ ٱلنَّهَارَ فِي ٱلَّيۡلِ وَسَخَّرَ ٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَۖ كُلّٞ يَجۡرِيٓ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗى وَأَنَّ ٱللَّهَ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٞ ٢٩ ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدۡعُونَ مِن دُونِهِ ٱلۡبَٰطِلُ وَأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡكَبِيرُ ٣٠ أَلَمۡ تَرَ أَنَّ ٱلۡفُلۡكَ تَجۡرِي فِي ٱلۡبَحۡرِ بِنِعۡمَتِ ٱللَّهِ لِيُرِيَكُم مِّنۡ ءَايَٰتِهِۦٓۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّكُلِّ صَبَّارٖ شَكُورٖ ٣١﴾

[لقمان:29-31]

**ترجمه:** آیا ندیدی که خدا شب را به روز می‌برد و روز را به شب در می‌آورد و آفتاب و ماه را مسخر کرده که هر یک به مدت معینی روانند و محققا خدا به اعمالی که می‌کنید آگاه است(29) این اوصاف برای این است که خدا ثابت الوجود است و آنچه را غیراو می‌خوانند باطل است و برای اینکه خدا والا و بزرگ است(30) آیا ندیدی که کشتی در دریا به نعمت خدا روان است تا اینکه بعضی از آیات خود را به شما بنمایاند به راستی که در این امر آیاتی است برای هر صبور شکرگزاری(31).

**نکات:** کلمۀ ﴿ٱلۡحَقُّ﴾ در لغت بمعنی ثبت نیز می‌باشد چون خداوند ثابت الوجود است که متکلمین او را واجب الوجود می‌خوانند یعنی دائم الوجود که هستی عارض او نشده بلکه هستی او ذاتی است، بنابراین او حق و سزاوار پرستش است. و جملۀ: ﴿وَأَنَّ مَا يَدۡعُونَ مِن دُونِهِ ٱلۡبَٰطِلُ﴾ دلالت دارد که غیرخدا را نباید خواند و هر چه خوانده شود غیر الله، صفات الله را ندارد و نباید کلام خدا را ندیده گرفت. و معنای لا إله إلا الله نیز همین است که جز خدا هیچ معبودی حق و سزاوار پرستش نیست.

﴿وَإِذَا غَشِيَهُم مَّوۡجٞ كَٱلظُّلَلِ دَعَوُاْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ فَلَمَّا نَجَّىٰهُمۡ إِلَى ٱلۡبَرِّ فَمِنۡهُم مُّقۡتَصِدٞۚ وَمَا يَجۡحَدُ بِ‍َٔايَٰتِنَآ إِلَّا كُلُّ خَتَّارٖ كَفُورٖ ٣٢ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمۡ وَٱخۡشَوۡاْ يَوۡمٗا لَّا يَجۡزِي وَالِدٌ عَن وَلَدِهِۦ وَلَا مَوۡلُودٌ هُوَ جَازٍ عَن وَالِدِهِۦ شَيۡ‍ًٔاۚ إِنَّ وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقّٞۖ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِٱللَّهِ ٱلۡغَرُورُ ٣٣﴾ [لقمان:32-33]

**ترجمه:** و چون ایشان را موجی مانند سایه بپوشاند خدا را با خلوص بخوانند و دین را خاص او دانند پس چون به سوی خشکی نجاتشان داد پس بعضی از ایشان معتدلند، و به آیات ما انکار نکنند مگر خدعه‌کاران عهد شکن کفران پیشه (32) ای مردم، از پروردگارتان بترسید و از روزی که پدر برای پسر خود کاری نسازد و فرزندی کفایت از پدر خود به هیچ وجه ننماید به راستی که وعدۀ خدا حق است پس شما را زندگی دنیا مغرور نسازد و البته فریبنده به نام خدا شما را مغرور نکند(33).

**نکات:** نوشته‌اند آیۀ 32 دربارۀ عکرمۀ بن أبی جهل نازل شد و همین سبب اسلام او شده زیرا چون رسول خداص مکه را فتح کرد، به هر‌کس امان داد جز به چهار نفر که فرمود آنان را بکشید و اگر چه به پردۀ کعبه چنگ زده باشند: عبدالله بن أخطل، قیس بن صبابۀ، عبدالله بن سعد بن أبی سرح و عکرمۀ بن أبی جهل. پس عکرمه فرار کرد و به دریا رفته به کشتی نشست، باد سختی وزید و کشتی متلاطم شد، اهل کشتی به یکدیگر گفتند عقیدۀ خود را برای خدا خالص گردانید زیرا خدایان دیگر به درد شما نرسند، و کاری نسازند و بی‌نیاز نکنند، عکرمه گفت: اگر در دریا جز الله نجات نمی‌دهد در خشکی نیز جز خدا مرا نجات ندهد. «اَللَّهُمَّ إِنْ لَكَ عَلَيَّ عَهْدًا، إِنْ أَنْتَ عَافَیتَنِي مِمَّا أَنَا فِیه أَنْ آتي مُحَمَّدًا ص حَتَّی أَضَعَ یَدِي فِي یَدِه». خدایا عهد کردم که اگر مرا عافیت دهی خدمت محمدص برسم و دستم را در دست او بگذارم. البته او را شخص بخشندۀ کریمی خواهم یافت، و آمد و مسلمان شد([[325]](#footnote-325)). و مقصود از ﴿ٱلۡغَرُورُ﴾ فریبندگانی هستند که بشر را به نام دین فریب می‌دهند و گویند: خدا کریم و رحیم است و یا توبه خواهی کرد. بنابراین هیچ­کس نباید به رحمت خدا مغرور شد زیرا اگر خدا غفور و رحیم است، عذاب او هم عذاب ألیم است چنان که فرموده: ﴿نَبِّئۡ عِبَادِيٓ أَنِّيٓ أَنَا ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ٤٩ وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ ٱلۡعَذَابُ ٱلۡأَلِيمُ ٥٠﴾([[326]](#footnote-326)). و یا می‌فرماید: ﴿ٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ وَأَنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ﴾([[327]](#footnote-327)).

﴿إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلسَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ ٱلۡغَيۡثَ وَيَعۡلَمُ مَا فِي ٱلۡأَرۡحَامِۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسٞ مَّاذَا تَكۡسِبُ غَدٗاۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسُۢ بِأَيِّ أَرۡضٖ تَمُوتُۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرُۢ ٣٤﴾ [لقمان:27]

**ترجمه:** محققا خداست که نزد او علم قیامت است و نازل می‌کند باران مفید را و می‌داند آنچه در رحم‌ها می‌باشد و هیچ کس نمی‌داند چه عملی فردا خواهد کرد و هیچ کس خود نمی‌داند در کدام زمین می‌میرد حقیقتا خدا دانای آگاه است (34).

**نکات:** در مقدمۀ 27 همین کتاب راجع به فصاحت و مطالب علمی این آیه ذکری شده مراجعه شود و در اینجا می‌گوییم از جملۀ ﴿وَمَا تَدۡرِي نَفۡسٞ مَّاذَا تَكۡسِبُ غَدٗا...﴾ تا آخر، استفاده می‌شود که هیچ ملک مقرب و نبی مرسلی شخصا نمی‌داند فردا چه می‌کند و چه وقت و در کدام زمین می‌میرد. و حضرت امیر در یکی از دعاهای خود فرموده: «إِلَهِي كَيْفَ أُسْكِتُ بِالْإِفْحَامِ لِسَانَ ضَرَاعَتِي وَقَدْ أَقْلَقَنِي مَا أُبْهِمَ عَلَيَّ مِنْ مَصِيرِ عَاقِبَتِي». یعنی: «خدایا چگونه زبان خواری و تضرع خود را ببندم با آنکه عاقبت مبهمم مرا پریشان ساخته است.» و نیز می‌فرماید «لَا أَدْرِي إِلَى مَا يَكُونُ مَصِيرِي وَأَرَى نَفْسِي تُخَادِعُنِي وَأَيَّامِي تُخَاتِلُنِي». یعنی: «نمی‌دانم سرانجامم به کجا انجامد و مسیرم به کجا پایان یابد و نفس خود را می‌بینم که به من نیرنگ می‌زند و روزگارم که مرا گول می‌زند.» و می‌فرماید: «إِلهَي أمِن أَهْلِ الشَّقَاءِ خَلَقْتَنِي فَأُطِيلَ بُكَائِي»**([[328]](#footnote-328))**. به هرحال آیۀ مذکور باطل می‌کند ادعای کسانی را که می‌گویند ائمه از وقت موت خود خبر داشتند و حضرت امیر در خطبۀ 147 نهج البلاغه فرموده: «كَمْ أَطْرَدْتُّ الْأَيَّامَ أَبْحَثُهَا عَنْ مَكْنُونِ هَذَا الْأَمْرِ فَأَبَى اللهُ عَزَّ ذِكْرُهُ إِلَّا إِخْفَاءَهُ هَيْهَاتَ عِلْمٌ مَكْنُونٌ!» یعنی: «چه قدر روزها را پس و پشت انداختم و تجسس کردم از این امر مستور یعنی مرگ، خدا نخواست مگر إخفاء آن را، هیهات که این علمی است مخصوص پروردگار که هیچ کس بر مرگش مطلع نخواهد شد.» و این خطبه را پس از ضربت ابن ملجم ایراد فرموده است. و نیز در خطبۀ 128 می‌فرماید: پنج علم مذکور در آیۀ فوق را فقط خدا می‌داند و بس.

سورة السجدة (مكية وهي ثلاثون آية)

سورۀ سجده مکی و دارای 30 آیه می‌باشد

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

﴿الٓمٓ ١ تَنزِيلُ ٱلۡكِتَٰبِ لَا رَيۡبَ فِيهِ مِن رَّبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢ أَمۡ يَقُولُونَ ٱفۡتَرَىٰهُۚ بَلۡ هُوَ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّكَ لِتُنذِرَ قَوۡمٗا مَّآ أَتَىٰهُم مِّن نَّذِيرٖ مِّن قَبۡلِكَ لَعَلَّهُمۡ يَهۡتَدُونَ ٣ ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا بَيۡنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٖ ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰ عَلَى ٱلۡعَرۡشِۖ مَا لَكُم مِّن دُونِهِۦ مِن وَلِيّٖ وَلَا شَفِيعٍۚ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ٤﴾ [السجدة:1-4]

**ترجمه:** به نام خدای کامل الذات و الصفات رحمن رحیم. الف. لام. میم.(1) نزول این کتابی که در آن شکی نیست از پروردگار جهانیان است(2) آیا می‌گویند آن را افترا بسته، نه بلکه آن حق و از پروردگار توست تا گروهی را که قبل از تو ترساننده‌ای سویشان نیامده بترسانی شاید هدایت یابند(3) خدایی که آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آنهاست در شش روز آفرید سپس بر عرش نافذ شد([[329]](#footnote-329)) برای شما جز او سرپرستی و شفیعی نیست چرا متذکر نمی‌شوید(4).

**نکات:** مقصود از ﴿قَوۡمٗا﴾، مشرکین مکۀ زمان رسول خداست که قبل از رسول خداص پیامبری بر ایشان نیامده بود. و مقصود از ﴿سِتَّةِ أَيَّامٖ﴾ شش دوره و مدت است، زیرا هنگام خلقت آسمان‌ها و زمین شب و روزی نبوده است. و کلمۀ ﴿ثُمَّ﴾ در ﴿ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰ﴾ برای تراخی زمانی نیست بلکه تراخی در اهمیت و عظمت است. و مقصود از ﴿ٱلۡعَرۡشِ﴾تمام جهان و ماسوای خالق است([[330]](#footnote-330)).

﴿يُدَبِّرُ ٱلۡأَمۡرَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ إِلَى ٱلۡأَرۡضِ ثُمَّ يَعۡرُجُ إِلَيۡهِ فِي يَوۡمٖ كَانَ مِقۡدَارُهُۥٓ أَلۡفَ سَنَةٖ مِّمَّا تَعُدُّونَ ٥ ذَٰلِكَ عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ ٱلۡعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ٦ ٱلَّذِيٓ أَحۡسَنَ كُلَّ شَيۡءٍ خَلَقَهُۥۖ وَبَدَأَ خَلۡقَ ٱلۡإِنسَٰنِ مِن طِينٖ ٧ ثُمَّ جَعَلَ نَسۡلَهُۥ مِن سُلَٰلَةٖ مِّن مَّآءٖ مَّهِينٖ ٨ ثُمَّ سَوَّىٰهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِن رُّوحِهِۦۖ وَجَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡأَبۡصَٰرَ وَٱلۡأَفۡ‍ِٔدَةَۚ قَلِيلٗا مَّا تَشۡكُرُونَ ٩﴾

[السجدة:5-9]

**ترجمه:** أمر(خلقت) را از آسمان به سوی زمین تدبیر می‌کند سپس به سوی او بالا می‌رود در روزی که مقدار آن هزار سال است از آنچه شماره می‌کنید(5) این است دانای غیب و شهود که عزیز رحیم است(6) آنکه هر چیزی را که آفریده نیکو آفریده و خلقت انسان را از گِل آغازید(7) سپس نژاد او را از مایه‌ای از آب پست قرار داد(8) سپس آن را درست اندام کرد و از روح خود در وی دمید و برای شما گوش و دیدگان و دلها قرار داد چه کم سپاس گزارید(9).

**نکات:** آیۀ پنجم: ﴿يُدَبِّرُ...﴾ تا آخر ظاهر در این است که حق­تعالی امور آسمان و زمین را وسیلۀ اسبابی مانند فرشتگان و غیره تدبیر می­کند و ایشان پس از امتثال امر خداوند به­سوی خدا بالا می­روند و در یک روز فاصلۀ هزار سال به حساب بشر را طی می­کنند. و بعضی در تفسیر آیه گفته­اند مراد تدبیر امور آسمان و زمین با خداست تا هنگام قیامت که امور جهان گسیخته می­شود و هزار سال طول می­کشد.

جملۀ ﴿أَحۡسَنَ كُلَّ شَيۡءٍ خَلَقَهُۥ﴾، دلالت دارد که خلقت هر چیزی را خدا نیکو قرار داده و اگر موجودی به نظر انسان زشت می‌آید به زیبائی آن پی نبرده است مثلا زشت‌ترین پرنده به نظر انسان کلاغ است، و حال آنکه در پیش جفت خودش و به نظر همجنس خودش شاید زیباترین پرنده باشد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر آن چیزی که تو زشتش شماری |  | به زیبایی آن علمی نداری |
| همان زاغی که نزد تو جفنگ است |  | به نزد جفت خود خیلی قشنگ است |

و مقصود از **آب پست** نطفه است که رسیدن او به جامه، جامه را کثیف می‌کند و تطهیر آن لازم است.

﴿وَقَالُوٓاْ أَءِذَا ضَلَلۡنَا فِي ٱلۡأَرۡضِ أَءِنَّا لَفِي خَلۡقٖ جَدِيدِۢۚ بَلۡ هُم بِلِقَآءِ رَبِّهِمۡ كَٰفِرُونَ ١٠ ۞قُلۡ يَتَوَفَّىٰكُم مَّلَكُ ٱلۡمَوۡتِ ٱلَّذِي وُكِّلَ بِكُمۡ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمۡ تُرۡجَعُونَ ١١ وَلَوۡ تَرَىٰٓ إِذِ ٱلۡمُجۡرِمُونَ نَاكِسُواْ رُءُوسِهِمۡ عِندَ رَبِّهِمۡ رَبَّنَآ أَبۡصَرۡنَا وَسَمِعۡنَا فَٱرۡجِعۡنَا نَعۡمَلۡ صَٰلِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ ١٢﴾ [السجدة:10-12]

**ترجمه:** و گفتند: وقتی که در زمین ناپدید شویم چگونه در خلقت تازه‌ای خواهیم بود؟ بلکه ایشان ملاقات پروردگار خود را کافرند(10) بگو فرشتۀ مرگ همانکه به شما گماشته شده جانتان را می‌گیرد سپس به سوی پروردگارتان ارجاع داده می‌شوید(11) و اگر ببینی وقتی را که گنهکاران در پیشگاه پروردگارشان سر افکنده گویند پروردگارا دیدیم و شنیدیم ما را باز گردان که عمل شایسته کنیم که ما به یقین رسیده‌ایم(12).

**نکات:** جملۀ﴿ضَلَلۡنَا﴾ دلیل متفرق شدن ذرات پوسیدۀ بدن ما در زمین است. أدلۀ منکرین معاد دلیلی علمی نیست بلکه استبعاد و نارسایی فهم و ادراک است چنانکه مشرکین می‌گفتند: ﴿أَءِنَّا لَفِي خَلۡقٖ جَدِيدِ﴾؟ خدا می‌فرماید چنانکه مرگ شما به اختیار تان نیست و ملَک مأمور جانتان را می‌گیرد، بعث قیامتتان نیز منوط به اجازه و اختیار شما نیست، بلکه شما را احضار کرده و ارجاع به فرمان خدا نمایند.

﴿وَلَوۡ شِئۡنَا لَأٓتَيۡنَا كُلَّ نَفۡسٍ هُدَىٰهَا وَلَٰكِنۡ حَقَّ ٱلۡقَوۡلُ مِنِّي لَأَمۡلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ ٱلۡجِنَّةِ وَٱلنَّاسِ أَجۡمَعِينَ ١٣ فَذُوقُواْ بِمَا نَسِيتُمۡ لِقَآءَ يَوۡمِكُمۡ هَٰذَآ إِنَّا نَسِينَٰكُمۡۖ وَذُوقُواْ عَذَابَ ٱلۡخُلۡدِ بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ١٤﴾ [السجدة:13-14]

**ترجمه:** و اگر خواسته بودیم به هر‌کس هدایتش را عطا می‌کردیم ولی این سخن از من ثابت است که دوزخ را از جنیان و آدمیان همگیشان پر کنم(13) پس عذاب را بچشید به سزای اینکه دیدار این روز را فراموش کردید ما نیز به فراموشیتان سپردیم و بچشید عذاب جاوید را به جزای اعمالی که می‌کردید(14).

**نکات:** مقصود از ﴿لَأٓتَيۡنَا كُلَّ نَفۡسٍ هُدَىٰهَا﴾، وا داشتن به هدایت جبری است، ولیکن خدا خواسته بشر مختار باشد و به اختیار خودش دوزخ را پر کند. و مقصود از ﴿نَسِينَٰكُمۡ﴾ جزای نسیان است، زیرا خدا را نسیان نیست و ذات او محل حوادث نمی‌باشد.

﴿إِنَّمَا يُؤۡمِنُ بِ‍َٔايَٰتِنَا ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُواْ بِهَا خَرُّواْۤ سُجَّدٗاۤ وَسَبَّحُواْ بِحَمۡدِ رَبِّهِمۡ وَهُمۡ لَا يَسۡتَكۡبِرُونَ۩ ١٥ تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمۡ عَنِ ٱلۡمَضَاجِعِ يَدۡعُونَ رَبَّهُمۡ خَوۡفٗا وَطَمَعٗا وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ ١٦ فَلَا تَعۡلَمُ نَفۡسٞ مَّآ أُخۡفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعۡيُنٖ جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٧﴾ [السجدة:15-17]

**ترجمه:** به آیات ما فقط کسانی ایمان دارند که چون متذکر آنها شوند سجده کنان بیفتند وبه ستایش پروردگارشان تسبیح کنند و تکبّرننمایند(15) پهلوهایشان از خوابگاه‌ها جدا می­گردد و پروردگارشان را با ترس و امید می­خوانند و از آنچه روزیشان کرده‌ایم انفاق می‌کنند(16) هیچ کس نداند چه روشنی چشمانی برای ایشان نهان شده درمقابل آن اعمالی که می‌کرده‌اند(17).

**نکات:** قرائت و یا استماع آیۀ 15 موجب سجده است زیرا خودداری از سجده دلیل بر عدم ایمان قاری و مستمع است طبق مفهوم آیۀ مذکور. و جملۀ: ﴿تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمۡ...﴾ دلالت دارد که یکی از صفات خوب این است که برای مناجات با پروردگار از خوابگاه برخیزد و خواب را ترک گوید. و جملۀ: ﴿فَلَا تَعۡلَمُ نَفۡسٞ...﴾ دلالت دارد که برای مؤمن به آیات قرآن مقامات و درجاتی است که هیچ کس نمی‌داند. اللهم ارزقنا.

﴿أَفَمَن كَانَ مُؤۡمِنٗا كَمَن كَانَ فَاسِقٗاۚ لَّا يَسۡتَوُۥنَ ١٨ أَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَلَهُمۡ جَنَّٰتُ ٱلۡمَأۡوَىٰ نُزُلَۢا بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٩ وَأَمَّا ٱلَّذِينَ فَسَقُواْ فَمَأۡوَىٰهُمُ ٱلنَّارُۖ كُلَّمَآ أَرَادُوٓاْ أَن يَخۡرُجُواْ مِنۡهَآ أُعِيدُواْ فِيهَا وَقِيلَ لَهُمۡ ذُوقُواْ عَذَابَ ٱلنَّارِ ٱلَّذِي كُنتُم بِهِۦ تُكَذِّبُونَ ٢٠﴾ [السجدة:18-20]

**ترجمه:** پس آیا آنکه مؤمن است مانند کسی­است که فاسق است؟(نه) مساوی نیستند(18) اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته را کرده‌اند جایشان باغ‌های بهشت است به پاداش اعمالی که می‌کرده‌اند ما حضری است (19) و اما کسانی که عصیان ورزیده‌اند جایشان آتش است هر وقت بخواهند از آن خارج شوند بر گردانیده شوند و به ایشان گفته شود بچشید عذاب این آتشی را که به آن تکذیب می‌کردید(20).

**نکات:** کلمۀ ﴿نُزُلَۢا﴾ را ما بمعنی ما حضر گرفتیم و ما حضر چیزی است که برای مهمان تازه وارد می‌آورند تا تغییر ذائقه بدهد تا بعداً مقام، درجه، مواجب و ثواب او را معین کنند. و جملۀ: ﴿لَّا يَسۡتَوُۥنَ﴾ دلالت دارد که مؤمن و کافر را نباید مساوی قرار داد و بی‌تفاوت به آنان نظر داشت. از عدل الهی همین است که آنان را مساوی قرار نداده، برای مؤمنان بهشت و برای کافران و منافقان دوزخ.

﴿وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنَ ٱلۡعَذَابِ ٱلۡأَدۡنَىٰ دُونَ ٱلۡعَذَابِ ٱلۡأَكۡبَرِ لَعَلَّهُمۡ يَرۡجِعُونَ ٢١ وَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّن ذُكِّرَ بِ‍َٔايَٰتِ رَبِّهِۦ ثُمَّ أَعۡرَضَ عَنۡهَآۚ إِنَّا مِنَ ٱلۡمُجۡرِمِينَ مُنتَقِمُونَ ٢٢﴾

[السجدة:21-22]

**ترجمه:** و البته عذاب نزدیکتر را زودتر از عذاب بزرگ به آنان می‌چشانیم شاید باز گردند(21) و کیست ظالمتر از آنکه به آیات پروردگارش تذکر داده شود و او از آنها اعراض کند محققا ما از مجرمین انتقام می‌کشیم(22).

**نکات:** مقصود از ﴿ٱلۡعَذَابِ ٱلۡأَدۡنَىٰ﴾عذاب دنیاست که نزدیکتر و زودگذر است و باقی نمی‌ماند و اما ﴿ٱلۡعَذَابِ ٱلۡأَكۡبَرِ﴾ عذاب آخرتی است. اما عذاب دنیا؛ قحطی، گرانی، تسلط اشرار و ولایت کفار، جنگ‌ها، نا امنی و بیماری­هاست که خدا برای ادب بندگان و برای بازگشت ایشان از فساد مقدر نموده است. وجملۀ: ﴿إِنَّا مِنَ ٱلۡمُجۡرِمِينَ مُنتَقِمُونَ﴾ تهدید شدیدی است برای مردم بی‌اعتنای به قرآن.

﴿وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَا مُوسَى ٱلۡكِتَٰبَ فَلَا تَكُن فِي مِرۡيَةٖ مِّن لِّقَآئِهِۦۖ وَجَعَلۡنَٰهُ هُدٗى لِّبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ٢٣ وَجَعَلۡنَا مِنۡهُمۡ أَئِمَّةٗ يَهۡدُونَ بِأَمۡرِنَا لَمَّا صَبَرُواْۖ وَكَانُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَا يُوقِنُونَ ٢٤ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفۡصِلُ بَيۡنَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ فِيمَا كَانُواْ فِيهِ يَخۡتَلِفُونَ ٢٥﴾ [السجدة:23-25]

**ترجمه:** و به تحقیق به موسی آن کتاب را دادیم پس تو از دیدار او به شک مباش و آن را برای بنی‌اسرائیل هدایت قرار دادیم(23) و بعضی از افراد ایشان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند چون صبور بودند و به آیات ما یقین می‌داشتند(24) مسلما پروردگارت روز قیامت میانشان داوری کند در آنچه اختلاف می‌کرده‌اند(25).

**نکات:** جملۀ: ﴿فَلَا تَكُن فِي مِرۡيَةٖ مِّن لِّقَآئِهِۦۖ﴾، به کجا بر می‌گردد؟ احتمالاتی داده شده، ظاهر آنست که به انتقام و یا به اعراض برگردد و یا به کتاب و بعضی گفته­اند مراد ملاقات رسول خداص با موسی در معراج یا قیامت است. جملۀ: ﴿وَجَعَلۡنَا مِنۡهُمۡ أَئِمَّةٗ...﴾ دلالت دارد که امام منحصر به شخص معینی نیست؛ هر کس هادی مردم، صبور و اهل یقین باشد امام است.

﴿أَوَ لَمۡ يَهۡدِ لَهُمۡ كَمۡ أَهۡلَكۡنَا مِن قَبۡلِهِم مِّنَ ٱلۡقُرُونِ يَمۡشُونَ فِي مَسَٰكِنِهِمۡۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٍۚ أَفَلَا يَسۡمَعُونَ ٢٦ أَوَ لَمۡ يَرَوۡاْ أَنَّا نَسُوقُ ٱلۡمَآءَ إِلَى ٱلۡأَرۡضِ ٱلۡجُرُزِ فَنُخۡرِجُ بِهِۦ زَرۡعٗا تَأۡكُلُ مِنۡهُ أَنۡعَٰمُهُمۡ وَأَنفُسُهُمۡۚ أَفَلَا يُبۡصِرُونَ ٢٧ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا ٱلۡفَتۡحُ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ٢٨ قُلۡ يَوۡمَ ٱلۡفَتۡحِ لَا يَنفَعُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِيمَٰنُهُمۡ وَلَا هُمۡ يُنظَرُونَ ٢٩ فَأَعۡرِضۡ عَنۡهُمۡ وَٱنتَظِرۡ إِنَّهُم مُّنتَظِرُونَ ٣٠﴾ [السجدة:26-30]

**ترجمه:** آیا موجب هدایت ایشان نشد که پیش از اینان چه نسل‌ها را هلاک کرده‌ایم که در مساکن ایشان راه می‌روند به راستی که در هلاکتشان عبرتهاست آیا نمی‌شنوند؟(26) آیا ندیدند که ما آب را به زمین بایر می‌رانیم که زراعتی را به وسیلۀآن بیرون آوریم­که حیواناتشان وخودشان ازآن می‌خورند چرا نمی‌بینند؟ (27) و می‌گویند چه وقت است پیروزی اگر راست می‌گوئید(28) بگو روز پیروزی، کافران را ایمانشان نتیجه ندهد و مهلتشان ندهند(29) پس، از ایشان رو بگردان و منتظر باش که ایشان نیز منتظرند(30).

**نکات:** فاعل ﴿أَوَ لَمۡ يَهۡدِ﴾ ضمیری است که بدل آن جملۀ: ﴿كَمۡ أَهۡلَكۡنَا﴾ و تقدیر آن؛ ﴿أَوَ لَمۡ يَهۡدِ لَهُمۡ كَمۡ أَهۡلَكۡنَا﴾ می‌شود. و خدا امم قبلی را موجب عبرت قرار داده برای أمّت اسلامی. متأسفانه أمت إسلامی عبرت نگرفتند، بلکه بدتر از امم قبلی شدند. و ضمیر ﴿يَمۡشُونَ﴾ که ضمیر جمع است برمی‌گردد به ﴿ٱلۡقُرُونِ﴾ و ممکن است برگردد به کفار مکه و الثانی أظهر.

سورة الأحزاب (مدنية وهي ثلاث وسبعون آية)

سورۀ احزاب مدنی و دارای 73 آیه می‌باشد

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ ٱتَّقِ ٱللَّهَ وَلَا تُطِعِ ٱلۡكَٰفِرِينَ وَٱلۡمُنَٰفِقِينَۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمٗا ١ وَٱتَّبِعۡ مَا يُوحَىٰٓ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٗا ٢ وَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ وَكِيلٗا ٣﴾ [الأحزاب:1-3]

**ترجمه:** به نام خدای کامل الذات و الصفات رحمن رحیم. ای پیامبر، از خدا بترس و اطاعت کافران و منافقان مکن زیرا که خدا دانا و حکیم بوده است(1) آنچه از پروردگارت به تو وحی می‌شود پیروی کن به راستی که خدا به اعمالی که می‌کنید آگاه است(2) و به خدا توکل کن که خدا برای کارگذاری کافی است (3).

**نکات:** این سوره را سورۀ احزاب نامیده‌اند زیرا قصۀ جنگ احزاب در این سوره خواهد آمد و احزاب جمع حزب است که ابوسفیان تهییج کرده برای جنگ با اسلام و مسلمین. و آیۀ اول این سوره نازل شده دربارۀ ابوسفیان و عکرمه و أبی الأعور السلمی که پس از جنگ احد آمدند مدینه و پیشنهاد کردند که یا محمد تو خدایان ما را رها کن و آنها را شفعاء برای پرستندگانشان بگو و ما هم تو را و پروردگارت را رها می‌کنیم. این سخن بر رسول خداص سخت آمد و این آیه نازل شد([[331]](#footnote-331)) که کافران و منافقان را اطاعت مکن زیرا عبدالله بن أبی نیز با کفار همراه بود و او از منافقان بود. ممقانی در کتاب مقباس الهدایه (ص: 89) از حضرت صادق روایت کرده که آن حضرت گفت: «مَا أَنْزَلَ اللهُ سُبْحَانَهُ آيَةً فِي الْـمُنَافِقِينَ إِلَّا وَهِيَ فِيمَنْ يَنْتَحِلُ التَّشَيُّع‏»([[332]](#footnote-332)). یعنی: «خدای تعالی نازل ننموده آیه‌ای را در حق منافقین مگر اینکه همان آیه دربارۀ کسانی است که تشیع را به خود بسته‌اند!»

﴿مَّا جَعَلَ ٱللَّهُ لِرَجُلٖ مِّن قَلۡبَيۡنِ فِي جَوۡفِهِۦۚ وَمَا جَعَلَ أَزۡوَٰجَكُمُ ٱلَّٰٓـِٔي تُظَٰهِرُونَ مِنۡهُنَّ أُمَّهَٰتِكُمۡۚ وَمَا جَعَلَ أَدۡعِيَآءَكُمۡ أَبۡنَآءَكُمۡۚ ذَٰلِكُمۡ قَوۡلُكُم بِأَفۡوَٰهِكُمۡۖ وَٱللَّهُ يَقُولُ ٱلۡحَقَّ وَهُوَ يَهۡدِي ٱلسَّبِيلَ ٤ ٱدۡعُوهُمۡ لِأٓبَآئِهِمۡ هُوَ أَقۡسَطُ عِندَ ٱللَّهِۚ فَإِن لَّمۡ تَعۡلَمُوٓاْ ءَابَآءَهُمۡ فَإِخۡوَٰنُكُمۡ فِي ٱلدِّينِ وَمَوَٰلِيكُمۡۚ وَلَيۡسَ عَلَيۡكُمۡ جُنَاحٞ فِيمَآ أَخۡطَأۡتُم بِهِۦ وَلَٰكِن مَّا تَعَمَّدَتۡ قُلُوبُكُمۡۚ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورٗا رَّحِيمًا ٥﴾ [الأحزاب:4-5]

**ترجمه:** خدا برای هیچ مردی در اندرون وی دو دل ننهاده و زوجاتی را که ظهارشان می‌کنید مادرتان قرار نداده و پسرخوانده‌های شما را فرزندانتان قرار نداده است. این گفتار شما به زبانتان است و خدای درست می‌گوید و او به راه راست هدایت می‌کند(4) پسرخوانده‌ها را به نام پدرانشان بخوانید این به عدالت نزدیکتر است اگر پدرانشان را نمی‌شناسید پس برادران دینی شما و موالی شمایند و بر شما باکی نیست در آنچه به خطا مرتکب شده‌اید ولیکن آنچه را دلهایتان عمدا بیاورد (مؤاخذه دارد) و خدا آمرزندۀ رحیم است(5).

**نکات:** مقصود از ﴿مِّن قَلۡبَيۡنِ فِي جَوۡفِهِۦۚ﴾ رد مدعیان است که ادعا می‌کردند در بدن أبی معمر جمیل بن معمر الفهری دو قلب است، و چون او مرد زیرکی بود و هرچه می‌شنید حفظ می‌داشت و خود به­دروغ مدعی بود که مرا دو قلب است و هر یک از آنها درکش بهتر از عقل محمد است، پس قریش او را ذو القلبین می‌گفتند، تا اینکه روز جنگ شد و این مرد در جنگ شرکت کرد، چون مشرکین شکست خورده فرار نمودند او نیز فرار کرد در حالی که یک نعلین او در پایش و یکی از نعلین او در دستش بود، أبو سفیان به او گفت: چه شده که یکی از دو نعل در پا و دیگری بدستت می‌باشد؟ أبومعمر گفت: متوجه نبودم و خیال کردم هر دو در پایم می‌باشد([[333]](#footnote-333)). و جملۀ: ﴿وَمَا جَعَلَ أَدۡعِيَآءَكُمۡ أَبۡنَآءَكُمۡ﴾ رد سنّت جاهلیت است که فرزندخوانده را فرزند حقیقی می‌گرفتند چنانکه شرح آن در ذیل آیۀ 36 تا 38 همین سوره خواهد آمد. و جملۀ: ﴿وَلَيۡسَ عَلَيۡكُمۡ جُنَاحٞ فِيمَآ أَخۡطَأۡتُم بِهِۦ﴾ اشاره به قانونی است برای عدم مؤاخذه و عدم عذاب الهی در موارد خطا([[334]](#footnote-334)).

﴿ٱلنَّبِيُّ أَوۡلَىٰ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ مِنۡ أَنفُسِهِمۡۖ وَأَزۡوَٰجُهُۥٓ أُمَّهَٰتُهُمۡۗ وَأُوْلُواْ ٱلۡأَرۡحَامِ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلَىٰ بِبَعۡضٖ فِي كِتَٰبِ ٱللَّهِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُهَٰجِرِينَ إِلَّآ أَن تَفۡعَلُوٓاْ إِلَىٰٓ أَوۡلِيَآئِكُم مَّعۡرُوفٗاۚ كَانَ ذَٰلِكَ فِي ٱلۡكِتَٰبِ مَسۡطُورٗا ٦﴾ [الأحزاب:6]

**ترجمه:** این پیامبر سزاوارتر به مؤمنین است از خودشان و زوجات او مادران ایشانند و صاحبان رحم بعضی از ایشان سزاوارتر بر بعض دیگرند در کتاب خدا از مؤمنین و مهاجرین مگر اینکه نسبت به دوستان خود نیکی کنید که این در کتاب خدا به قلم رفته است(6).

**نکات:** پیغمبر ﴿أَوۡلَىٰ﴾ هست به مؤمنین یعنی امر و نهی او مقدّم بر امر و نهی خودشان است و اطاعت او از اطاعت دیگران مقدّم است و در حفظ نفس، جان او مقدّم است بر جان دیگران. ولی باید دانست که ﴿ٱلنَّبِيُّ أَوۡلَىٰ﴾ تعلیق حکم بر وصف نبوّت است و غیر نبی ولایت ندارد زیرا غیر نبی، نبی نیست، بنابراین ولایت و یا أولویّت امام و یا فقیه مدرک قرآنی ندارد. و به علاوه همسران پیغمبرص را مادرِ مؤمنین خوانده در صورتی که همسران غیر پیغمبر چنین حکمی ندارند. و به اضافه أولویّت رسول موجب سلبِ ولایتِ مؤمنین بر خودشان نمی‌شود ولی ولایتِ دیگران موجب سلبِ ولایت مؤمنین بر خودشان است. و مقصود از ﴿وَأُوْلُواْ ٱلۡأَرۡحَامِ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلَىٰ بِبَعۡضٖ...﴾ این است که توارث خویشاوندان نسخ نموده توارث به هجرت و أخوّت را. چون قبل از نزول این آیه توارث به هجرت وأخوت بوده است. و مقصود از جملۀ: ﴿إِلَّآ أَن تَفۡعَلُوٓاْ...﴾ این است که اگر دربارۀ مؤمنین غیرِخویشاوند که دوست شمایند وصیّتی کنید اشکالی ندارد.

﴿وَإِذۡ أَخَذۡنَا مِنَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ مِيثَٰقَهُمۡ وَمِنكَ وَمِن نُّوحٖ وَإِبۡرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَى ٱبۡنِ مَرۡيَمَۖ وَأَخَذۡنَا مِنۡهُم مِّيثَٰقًا غَلِيظٗا ٧ لِّيَسۡ‍َٔلَ ٱلصَّٰدِقِينَ عَن صِدۡقِهِمۡۚ وَأَعَدَّ لِلۡكَٰفِرِينَ عَذَابًا أَلِيمٗا ٨﴾ [الأحزاب:7-8]

**ترجمه:** و چون پیمان پیامبران را از ایشان گرفتیم و از تو و از نوح، ابراهیم، موسی و عیسی بن مریم و از ایشان پیمان محکمی گرفتیم(7) تا اینکه خدا راستگویان را از صدقشان بپرسد و مهیا کرده برای کفار عذاب دردناکی(8).

**نکات:** مقصود از پیمان، پیمان فطری و عقلی است و ممکن است پیمانی باشد که در کتب الهی وحی به انبیاء شده باشد و خدا با وحی خود از ایشان پیمان گرفته باشد که حقائق را برای مردم بیان کنند، و این امتحانی باشد برای انبیاء که آیا می‌رسانند یا خیر؟ و مقصود ﴿لِّيَسۡ‍َٔلَ ٱلصَّٰدِقِينَ عَن صِدۡقِهِمۡ﴾ همین است. و ممکن است بگوییم فرستادن سلطان سفیری را و قبول سفیر آن منصب را خود پیمانی است. و اگر از صدق صادقین سؤال شود که آیا برای خدا راست گفتید و قصدتان خالص بود یا خیر؟ در این صورت پس وای به حال دروغگویان و ریاکاران.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱذۡكُرُواْ نِعۡمَةَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ إِذۡ جَآءَتۡكُمۡ جُنُودٞ فَأَرۡسَلۡنَا عَلَيۡهِمۡ رِيحٗا وَجُنُودٗا لَّمۡ تَرَوۡهَاۚ وَكَانَ ٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرًا ٩ إِذۡ جَآءُوكُم مِّن فَوۡقِكُمۡ وَمِنۡ أَسۡفَلَ مِنكُمۡ وَإِذۡ زَاغَتِ ٱلۡأَبۡصَٰرُ وَبَلَغَتِ ٱلۡقُلُوبُ ٱلۡحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِٱللَّهِ ٱلظُّنُونَا۠ ١٠ هُنَالِكَ ٱبۡتُلِيَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَزُلۡزِلُواْ زِلۡزَالٗا شَدِيدٗا ١١﴾ [الأحزاب:9-11]

**ترجمه:** ای مؤمنین نعمت خدا را بر خودتان بیاد آرید آنگاه که سپاهی سوی شما آمد پس بادی و سپاهی که نمی‌دیدید بر ضد آنان فرستادیم و خدا به اعمالی که می‌کردید بینا بود(9) آن دم که ازطرف بالایتان و ازطرف پائینتان سوی شما آمدند و آن دم که دیدگان خیره گشت و جان‌ها به گلوگاه‌ها رسید و به خدا گمان‌های گوناگون بردید(10) در آن هنگام مؤمنان امتحان شدند و به تزلزلی سخت دچار گشتند(11).

**نکات:** این آیات راجع به جنگ احزاب است و شرح آن این است([[335]](#footnote-335)) که چند نفر از یهود از جمله  
  
سلام بن أبی الحقیق، حیی بن أخطب و جماعتی از بنی النضیر که رسول خداص ایشان را از مدینه خارج کرده بود رفتند مکه بر قریش وارد شدند و ایشان را به جنگ رسول خداص دعوت کردند و گفتند: ما با شماییم تا محمدیان را مستأصل کنیم، قریش گفتند: شما اهل کتابید، آیا دین ما بهتر است یا دین محمد؟ یهود گفتند: دین شما بهتر است و شما به حق سزاوارترید، پس خدا دربارۀ ایشان([[336]](#footnote-336)) آیۀ 23 آل عمران: ﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيبٗا مِّنَ ٱلۡكِتَٰبِ يُدۡعَوۡنَ إِلَىٰ كِتَٰبِ ٱللَّهِ لِيَحۡكُمَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٞ مِّنۡهُمۡ وَهُم مُّعۡرِضُونَ ٢٣﴾([[337]](#footnote-337)) را نازل نمود، پس قریش خوشحال شدند و به عقائد خود اعتماد کردند و از دعوت یهود به نشاط آمده و با یهود پیمان بسته و اجماع کردند و عِدّه و عُدّه را فراهم کردند، سپس یهودیان نزد طائفۀ غطفان رفتند و آنان را نیز به جنگ محمد دعوت کردند و خبر دادند که قریش و ما با شما همکاری می‌کنیم و قریش با ما پیمان بسته‌اند، آنان نیز اجابت کردند پس قریش با قائد خود أبوسفیان، و غطفان با قائد خود عیینه بن حصین و همچنین طائفۀ فزاره، بنی مراد، أشجع، بنی اسد، أهل نجد، بنی سلیم با أبوالأعور السلمی و پیروان او همه به مدد قریش آمدند.

چون رسول خداص مطلع شد به اشارۀ سلمان فارسی خندقی جلو مدینه حفر نمود، و این اولین جنگی بود که سلمان حضور یافت و در آن روز از قید بندگی آزاد شده بود، و رسول خداص در حفر خندق هر چهل ذراع را به ده نفر از اصحاب واگذار می‌کرد، چون سلمان مرد نیرومندی بود مهاجرین گفتند: سلمان در شمارۀ ما است، و انصار گفتند: در شمارۀ ما باشد، رسول خداص فرمود: «سَلْمَانُ مِنَّا أَهْلُ البَیْتِ». به هر‌حال در حال حفر خندق مردم به سنگ سفید مدوّری رسیدند که کلنگ‌های ایشان نتوانست آن را از خاک درآورد، به رسول خداص خبر دادند و گفتند: خوب است راه را تغییر دهیم، پس رسول خداص وارد گود شد و کلنگ را گرفت و ضربتی به آن سنگ زد که برقی از آن جستن کرد، پس رسول خداص تکبیر گفت و سایر مسلمین نیز تکبیر گفتند، سپس ضربت دیگری زد که برق دیگری جستن کرد، سپس ضربت سومی زد که برق دیگری جستن کرد، سلمان عرض کرد: یا رسول الله، این برق نشانۀ چیست؟ رسول خداص فرمود: به ضربت اول خدا وعدۀ فتح به من داد، و به ضربت دوم فتح شام و به ضربت سوم فتح مشرق. مسلمین خرسند شدند و حمد خدا گفتند، در این حال سپاه احزاب نمایان گردید، مؤمنین گفتند: ﴿هَٰذَا مَا وَعَدَنَا ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَصَدَقَ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥۚ﴾، ولی منافقین گفتند آیا تعجب نمی‌کنید این مرد وعدۀ باطل می‌دهد در حالی­که در یثرب است می‌گوید قصور حیره و مدائن کسری را می‌بیند و نوید فتح آنها را می‌دهد در حالی که خندق می‌کَنید و جرئت بیرون آمدن از خندق را ندارید، و در روایتی([[338]](#footnote-338)) چون مشغول حفر بودند به تپۀ کوهی رسیدند که مانع کندن بود، به رسول خداص خبر دادند فرمود: آب بر آن بپاشید سپس خود حضرتش در حالی که از گرسنگی سنگ به شکم بسته بود آمد و کلنگ را گرفت و سه مرتبه بسم الله گفت و چنان کوبید که آن سنگ مانند ریگ سرازیر شد، جابر عرض کرد: اجازه می‌دهید به منزل بروم، حضرت او را اجازه داد، به منزل رفت و به زنش گفت: چه داری؟ گفت: یک صاع جو آرد و بزی، که جو را پخته و بز را ذبح کرده، و گفت اینها را مرتب گردان، سپس برگشت خدمت رسول خداص تا نزدیک افطار و عرض کرد نزد ما طعام مختصری است، شما با دو نفر از اصحاب تشریف بیاورید، رسول خداص فرمود: چه داری؟ گفت: صاع جوی و بزی، رسول‌خداص فرمود: ای مسلمین، همه بیائید منزل جابر! جابر گوید: من خجالت کشیدم به قدری که جزخدا کسی نمی‌داند، آمدم به عیالم گفتم: موجب رسوايی است، رسول خداص با خلق کثیری می‌آید، زن گفت: آیا از تو سؤال کرده از مقدار طعام؟ گفتم: بلی، گفت: باکت نباشد خدا و رسول او داناتر است، پس گفتار زن غم مرا بر طرف کرد. به هر‌حال رسول خداص با مسلمین وارد شدند و رسول خدا آبگوشت و نان را در ظرف‌ها می‌ریخت و به مردم می‌داد تا همه سیر شدند، ولی تنور و دیگ به پری خود باقی بود، سپس رسول خداص فرمود: خودتان بخورید و به دیگران هدیه دهید([[339]](#footnote-339))، و چون به حفر خندق مشغول شدند غبارخاک رسول خداص را سفید کرده بود، درحالی که رسول خداص با صدای بلند اشعار زیر را می‌خواند و اصحاب همراهی می‌کردند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| والله لولا الله ما اهتدینا |  | و لا تصدّقنا ولا صلّینا |
| فأنزلن سكینة علینا |  | و ثبّت الأقدام إن لاقینا |
| إن الاُلی قد بغوا علینا |  | إذا أرادوا فتنة أبینا |

و همچنین رسول خداص هنگام حفر خندق می‌گفت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اللّهمّ إنّ العیش عیش الآخرة |  | فاغفر للأنصار والمهاجرة |

و اصحاب در جواب آن حضرت می‌گفتند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نحن الّذین بایعوا محمّدا |  | علی الجهاد ما بقینا أبدا([[340]](#footnote-340)) |

چون از حفر خندق فارغ شدند، قریش با همراهانش ده هزار نفر وارد شدند، و رسول خداص با سه هزار نفر در مقابل آنان لشکرگاه کردند و زنان و اطفال را در بالای منازل جای دادند، پس دشمن خدا حیی بن أخطب که از یهود بنی النضیر بود رفت نزد رئیس بنی قریظه کعب بن أسد که با رسول خداص معاهده بر ترک تعرض داشت، چون کعب صوت ابن أخطب را شنید درب حصار خود را بست و هرچه او اجازۀ ورود خواست، اجازه نداد و گفت: وای بر تو یا حیی، تو مرد بدقدمی هستی، من با محمد معاهده بستم و نمی‌شکنم زیرا چیزی از او جز وفاء و راستی ندیده‌ام، او گفت: وای بر تو درب را باز کن با تو تکلم کنم، گفت: نمی‌شود، گفت: می‌ترسی از غذای تو تناول کنم، تا اینکه درب را باز کرد، حیی گفت: وای به تو، عزت روزگار را آورده‌ام قریش با تمام بزرگانش را نزد تو آورده‌ام با غطفان و سایرین، و با من عهد کرده‌اند نروند تا محمد را مستأصل کنند، کعب گفت: و الله ذلت روزگار را برایم آورده‌ای، رعد و برقی آورده‌ای که در آن چیزی نیست. مرا با محمد واگذار، زیرا من از او جز صدق و وفا ندیده‌ام. پس همواره حیی او را وسوسه کرد و گفت: اگر قریش و غطفان برگشتند و کار محمد را تمام نکردند من می‌آیم در نزد تو در حصار تو که هرچه بر سر تو آید بر سر من نیز بیاید، پس کعب عهدنامۀ خود را پاره کرد و از پیمان با محمد بیزاری جست، چون این خبر به رسول خداص رسید، سعد بن معاذ سیّد خزرج را با عبدالله بن رواحه فرستاد و فرمود بروید تحقیق کنید این خبر راست است یا خیر؟ اگر کعب با ماست به جهر و آشکار خبر دهید و اگرنه افشا نکنید، چون ایشان نزد یهود آمدند، دیدند ایشان در خباثتند، برگشتند و به کنایه رسول خداص را خبر کردند، رسول خداص تکبیر گفت به عنوان بشارت مسلمین، ولی ابتلا بزرگ شد و خوف مسلمین را فرا گرفت و دشمن از بالا و پائین ایشان را احاطه کرد، تا مؤمنین به گمان‌های بد مبتلا شدند، و بعضی از منافقین نفاق خود را ظاهر ساختند، پس رسول خداص در مقابل مشرکین 25 شب قیام کرد که بین ایشان تیرها رد و بدل می‌شد، تا اینکه چند سواره از قریش از جمله عمرو بن عبد ود، عکرمۀ بن أبی جهل، ضرار بن الخطاب، هبیرۀ بن أبی وهب و نوفل بن عبدالله در حالی که لباس حرب در بر داشتند بر اسبان خود سوار شده و جولان دادند تا از مکان تنگی از خندق جستن کردند و به طرف مدینه آمدند و عمرو بن عبد ود که شجاع قریش بود و در جنگ بدر نیز حاضر و زخمی شده بود و او را فارس یلیل می­گفتند و با هزار سوار مقابل بود و در وادی یلیل بر هزار نفر فائق آمده بود، پس بنا کرد فریاد کردن و مبارز خواستن، علی برخاست در حالی که غرق در آهن بود و عرض کرد یا رسول الله اجازه! حضرت فرمود: او عمرو است بنشین، عمرو فریاد کرد: ألا رجل! و گفت: کجاست آن بهشتی که شهیدتان آرزو دارد؟ پس ثانیاً علی برخاست و عرض کرد: یا رسول الله، من جواب او را می‌دهم، ثالثاً عمرو فریاد زد و این رجز بخواند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و لقد بححت من النداء |  | بجمعكم هل من مبارز |
| و وقفت اذ جبن المشجع |  | موقف البطل المناجز |
| إن السماحة والشجا |  | عة فی الفتی خیر الغرائز ج |

علی برخاست و گفت: یا رسول الله، من حریف اویم، حضرت فرمود: او عمرو است! عرض کرد: و اگر چه عمرو باشد! رسول خداص عمامۀ سحاب را نه دور بر سر او بست، سپس فرمود: برو و بر او دعا کرد: «اَللَّهُمَّ احْفَظْهُ مِنْ بَینَ یَدَیْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ یَمِینِهِ وَشِمَالِهِ وَمِنْ فَوْقِ رَأْسِهِ وَمِن تَحْتِ قَدَمَیْهِ»**([[341]](#footnote-341))**. حضرت علی در مقابل عمرو آمد و جواب او داد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لا تعجلن فقد أتا |  | ك مجیب صوتك غیر عاجز |
| ذو نیة وبصیرة |  | و الصدق منجی كل فائز |
| إني لأرجو أن أقیم علیك نائحة الجنائز |  | من ضربة نجلاء یبقی ذکرها عند الحزائز |

عمرو گفت: تو کیستی؟ گفت: من علی بن ابی طالب، عمرو گفت: غیر تو کسی که سن بیشتری داشته باشد نیست؟ زیرا من خوش ندارم خون تو ریخته شود، علی فرمود: لیکن من خوش دارم که خون تو ریخته شود، او غضب کرد و از اسبش پیاده و شمشیر خود را کشید مانند شعلۀ آتشی به طرف علی دوید، حضرت او را استقبال کرد، عمرو شمشیری حوالۀ او کرد که سپر حضرت را قطع کرد و به فرق مبارک و عمامۀ او رسید و سر حضرت را شکافت، حضرت نیز شمشیری بر دو پای او زد که بر قفا افتاد و غباری بین ایشان بر انگیخت، پس صدای علی را به تکبیر شنیدند حضرت فرمود: به خدا قسم علی او را کشت، چون سر عمرو را خدمت رسول خداص آورد؛ حضرت فرمود: «أَبْشِرْ يَا عَلِيُّ فَلَوْ وُزِنَ الْيَوْمَ عَمَلُكَ- بِعَمَلِ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ لَرَجَحَ عَمَلُكَ بِعَمَلِهِمْ- وَذَلِكَ أَنَّهُ لَمْ يَبْقَ بَيْتٌ مِنْ بُيُوتِ الْمُشْرِكِينَ إِلَّا وَقَدْ دَخَلَهُ وَهْنٌ بِقَتْلِ عَمْرٍو، وَلَمْ يَبْقَ بَيْتٌ مِنْ بُيُوتِ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا وَقَدْ دَخَلَهُ عِزٌّ بِقَتْلِ عَمْرٍو»([[342]](#footnote-342)). پس چون عمرو به قتل رسید رفقای او متفرق شدند و مسلمین ایشان را دنبال کردند و خواستند که از خندق بگذرند نوفل بن عبدالعزی را جوف خندق یافتند و او را سنگ باران کردند تا اینکه زبیر بن عوام او را کشت. مشرکین فرستادند که جثۀ عمرو را به ده هزار درهم بخرند، رسول خداص فرمود: ما قیمت مرده‌ها را نمی‌خوریم بیایید آن را ببرید و چون علی سر عمرو را خدمت رسول خداص برد ابوبکر و عمر برخاستند و پیشانی علی را بوسیدند. و در جنگ خندق تیری از حیان بن قیس آمد به سعد بن معاذ رسید و رگ اکحل او را برید، سعد دعا کرد: خدایا، حیات مرا باقی بدار تا چشم مرا از جهت بنی قریظه روشن گردانی! و در این حال نعیم بن مسعود اشجعی آمد خدمت رسول خداص و عرض کرد من مسلمان شده‌ام، اما کسی از قومم نمی‌داند، پس هر امری دارید بفرمایید حضرت فرمود: تو یک فرد بیش نیستی اگر نزد ما بمانی، اما هر‌چه می‌توانی تفرقه بین کفار بیفکن که حرب خدعه است، پس نعیم رفت نزد بنی قریظه و گفت: من دوست شمایم و قسم به خدا شما و قریش و غطفان نسبت به محمد یکسان نیستید، زیرا شهر شهر شماست و اموال، اولاد و زنان شما اینجاست ولی قریش و غطفان در بلاد دورند اگر فرصتی دیدند با شمایند و اگر صلاح ندیدند می‌روند و شما را در چنگال محمد می‌گذارند و شما طاقت او را ندارید، پس شما وارد جنگ نشوید تا گروی از اشراف قریش و غطفان بگیرید و نگه دارید تا مبادا بروند و شما را تنها بگذارند، یهودیان گفتند: رأی خوبی زدی، سپس نعیم رفت نزد ابوسفیان و اشراف قریش و گفت شما که دوستی مرا با خودتان می‌دانید من برای شما نصیحتی آورده‌ام پس آن را کتمان کنید گفتند: بگو تو نزد ما متهم نیستی، گفت: آیا می‌دانید که بنی قریظه از کار خود پشیمان گشته‌اند و نزد محمد فرستاده‌اند که ما برای رضایت تو چند نفر از اشراف قریش را به عنوان گرو می‌گیریم و نزد تو می‌فرستیم تا گردنشان را بزنی سپس با تو هستیم تا ایشان را از بلاد خود بیرون کنیم، پس اگر بنی قریظه کسی را به گرو خواستند یک نفر را نزدشان نفرستید و از ایشان حذر کنید و از آن طرف نزد غطفان رفت و گفت: من فردی از شما هستم و همان سخنان با قریش را با ایشان نیز گفت، پس چون صبح گردید روز شنبه بود در ماه شوال سال پنجم از هجرت، ابو سفیان، عکرمۀ بن أبی جهل را با چند نفر فرستاد نزد بنی قریظه و پیغام داد که ای یهود ما خسته‌ شدیم چرا برای قتال با محمد بیرون نمی‌آیید؟ ایشان گفتند: امروز روز شنبه است که ما در آن کاری نمی‌کنیم و ما با شما قتال نخواهیم کرد تا چند نفر از مردان خود را به عنوان گرو بدهید که مبادا بروید و ما را در مقابل محمد بگذارید، ابو سفیان گفت: نعیم ما را برحذر داشت، پس به ایشان پیغام داد که ما یک­ نفرمرد نزد شما نخواهیم گذاشت، می‌خواهید مقاتله کنید و نمی‌خواهید نکنید، یهود گفتند: این است و الله آنچه نعیم به ما گفت، پس جواب دادند که ما مقاتله نمی‌کنیم. و خدا ایشان را مخذول گردانید و نفاق بین ایشان افکند و باد سرد تندی در شب‌های زمستان سخت فرستاد تا قریش را فراری داد.

از حذیفه بن یمان روایت شده که أیام خندق ما را فشار، گرسنگی و خوف به قدری گرفته بود که جز خدا نمی‌داند و رسول خداص تا می‌توانست در شب نماز می‌خواند، سپس فرمود: آیا مردی هست که برود خبر این قوم را بیاورد تا خدا او را رفیق من در بهشت قرار دهد. حذیفه گفت: یک نفر از ما جواب ندادند از ترس، فشار و گرسنگی، پس چون کسی جواب نداد رسول خداص مرا صدا زد من ناچار شدم جواب بگویم، گفتم: لبیک. فرمود: برو و خبر این قوم را بیاور و کاری نکن تا برگردی، گوید من رفتم میان قوم ناگاه دیدم باد و لشکر باد خیمه‌های ایشان را بهمزده و آتش‌های ایشان را خاموش گردانیده و دیگ‌های ایشان را آرام نگذاشته ناگاه ابوسفیان از خیمه‌اش بیرون آمد و گفت: ای گروه قریش ببینید غیره در میان شما نباشد، حذیفه گوید: من مبادرت کردم و از طرف یمین و یسار خود جویا شدم؟ گفتند: ما فلانی هستیم، ابو سفیان بار خود را بست و گفت: ای گروه قریش اینجا جای ماندن نیست، اسب و شتر ما از بین رفت و بنی قریظه تخلف کردند و باد هم از تندی نمی‌افتد و چیزی برای ما نگذاشته، پس سوار مرکب خود شد در‌حالی که پای بند آن را باز نکرده بود، گفتم خوبست تیری به این دشمن خدا بزنم و او را بکشم و تیر را بر کمان گذاشتم و خواستم رها کنم متذکر قول رسول خداص شدم که فرمود: کاری نکن، پس تیر را بیرون آوردم و برگشتم که خبر دهم او را، حضرت مشغول نماز بود، من آمدم زیر قدم رسول خداص، عبای خود را بر من افکند تا اینکه نمازش تمام شد و او را خبر دادم. رسول خداص در آن ایام دعایش این بود: «اللَّهُمَّ أَنْتَ مُنْزِلُ الْكِتَابِ سَرِيعُ الْحِسَابِ اهْزِمِ الْأَحْزَابَ اللَّهُمَّ اهْزِمْهُمْ وَزَلْزِلْهُمْ‏»([[343]](#footnote-343)) و عرض می‌کرد: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ أَنْجَزَ وَعْدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَأَعَزَّ جُنْدَهُ وَهَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ فَلاَ شَيءَ بَعْدَهُ»([[344]](#footnote-344)).

سلیمان بن صرد نقل کرده که چون أحزاب قریش پراکنده شدند، رسول خداص فرمود: الآن ما به جنگ ایشان می‌رویم و دیگر ایشان به جنگ ما نخواهند آمد([[345]](#footnote-345)) و همچنین گردید و مسلمین به جنگ ایشان رفتند تا مکه فتح شد([[346]](#footnote-346)).

حال آیاتی که در این غزوه آمده خواننده خود تطبیق کند.

﴿وَإِذۡ يَقُولُ ٱلۡمُنَٰفِقُونَ وَٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ مَّا وَعَدَنَا ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ إِلَّا غُرُورٗا ١٢ وَإِذۡ قَالَت طَّآئِفَةٞ مِّنۡهُمۡ يَٰٓأَهۡلَ يَثۡرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمۡ فَٱرۡجِعُواْۚ وَيَسۡتَ‍ٔۡذِنُ فَرِيقٞ مِّنۡهُمُ ٱلنَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوۡرَةٞ وَمَا هِيَ بِعَوۡرَةٍۖ إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارٗا ١٣ وَلَوۡ دُخِلَتۡ عَلَيۡهِم مِّنۡ أَقۡطَارِهَا ثُمَّ سُئِلُواْ ٱلۡفِتۡنَةَ لَأٓتَوۡهَا وَمَا تَلَبَّثُواْ بِهَآ إِلَّا يَسِيرٗا ١٤ وَلَقَدۡ كَانُواْ عَٰهَدُواْ ٱللَّهَ مِن قَبۡلُ لَا يُوَلُّونَ ٱلۡأَدۡبَٰرَۚ وَكَانَ عَهۡدُ ٱللَّهِ مَسۡ‍ُٔولٗا ١٥ قُل لَّن يَنفَعَكُمُ ٱلۡفِرَارُ إِن فَرَرۡتُم مِّنَ ٱلۡمَوۡتِ أَوِ ٱلۡقَتۡلِ وَإِذٗا لَّا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلٗا ١٦﴾ [الأحزاب:12-16]

ترجمه: و آن دم که منافقان و کسانی که در دلهاشان مرضی بود می‌گفتند: خدا و رسول او جز فریب به ما وعده ندادند(12) و آن دم که گروهی از آنان گفتند: ای اهل یثرب جای ماندن نیست برگردید و گروهی از ایشان از پیامبر اجازه می‌خواستند می‌گفتند: خانه‌های ما بی‌نگهبان است در حالی که خانه‌هاشان محفوظ بود. جزفرار قصدی نداشتند(13) واگر ازاطراف شهر بر آنان درمی‌آمدند و به فتنه دعوتشان کرده بودند رو به فتنه می‌کردند و جز اندکی درنگ نمی‌کردند (14) و به تحقیق پیش ازاین با خدا پیمان بسته بودند که پشت به دشمن نکنند و پیمان خدا بازخواست خواهد شد(15) بگو اگر از مردن یا کشته شدن فرار کنید فرار سودتان ندهد در این صورت جز مدت کمی برخوردار نخواهید شد(16).

**نکات:** مقصود از ﴿طَّآئِفَةٞ مِّنۡهُمۡ﴾ عبدالله بن أبی، اوس بن قبطی و پیروان ایشان بود که می‌گفتند: در لشگرگاه نمانید و بروید منزلتان و می‌خواستند از لشگرگاه خود را خارج سازند. و مقصود از ﴿فَرِيقٞ مِّنۡهُمُ﴾ که می‌گفتند خانه‌های ما خالی از مرد و ممکن است دزد وارد شود و یا دشمن بریزد و ایشان بنوحارثه و بنی سلمه بودند که خدا تکذیب‌شان کرده. و مقصود از جملۀ: ﴿عَٰهَدُواْ ٱللَّهَ﴾ همان پیمان «لیلة­العقبة» می‌باشد که عهد کرده بودند رسول خداص را یاری کنند و از جان او مانند جان خود دفاع کنند.

﴿قُلۡ مَن ذَا ٱلَّذِي يَعۡصِمُكُم مِّنَ ٱللَّهِ إِنۡ أَرَادَ بِكُمۡ سُوٓءًا أَوۡ أَرَادَ بِكُمۡ رَحۡمَةٗۚ وَلَا يَجِدُونَ لَهُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَلِيّٗا وَلَا نَصِيرٗا ١٧ ۞قَدۡ يَعۡلَمُ ٱللَّهُ ٱلۡمُعَوِّقِينَ مِنكُمۡ وَٱلۡقَآئِلِينَ لِإِخۡوَٰنِهِمۡ هَلُمَّ إِلَيۡنَاۖ وَلَا يَأۡتُونَ ٱلۡبَأۡسَ إِلَّا قَلِيلًا ١٨ أَشِحَّةً عَلَيۡكُمۡۖ فَإِذَا جَآءَ ٱلۡخَوۡفُ رَأَيۡتَهُمۡ يَنظُرُونَ إِلَيۡكَ تَدُورُ أَعۡيُنُهُمۡ كَٱلَّذِي يُغۡشَىٰ عَلَيۡهِ مِنَ ٱلۡمَوۡتِۖ فَإِذَا ذَهَبَ ٱلۡخَوۡفُ سَلَقُوكُم بِأَلۡسِنَةٍ حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى ٱلۡخَيۡرِۚ أُوْلَٰٓئِكَ لَمۡ يُؤۡمِنُواْ فَأَحۡبَطَ ٱللَّهُ أَعۡمَٰلَهُمۡۚ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٗا ١٩﴾ [الأحزاب:17-19]

**ترجمه:** بگو چه کسی شما را در برابر خدا نگه می­دارد اگر او محنتی برایتان خواهد و یا رحمتی برای شما اراده کند و برای خود جز خدا سرپرست و یاوری نمی‌یابند(17) خدا می‌شناسد کسانی از شما را که مردم را (از یاری پیامبر) باز می‌داشتند و نیز(می­شناسد) آنان را که به برادرانشان می‌گفتند پیش ما بیایید و جز اندکی به کارزار نمی‌آمدند (18) نسبت به شما تنگ نظرند و بخل می‌ورزند و چون ترسی فرا رسد ایشان را می‌بینی که سوی تو می‌نگرند در حالی که دیدگانشان دور می‌زند مانند کسی که از مرگ بیهوش شده، پس چون ترس برطرف شود با زبان‌های تیز بر شما تازند در حالی که بر نفع طلبی حریصند. آنان ایمان نیاورده و خدا اعمالشان را هدر کرده و این بر خدا آسان بوده است(19).

**نکات:** مقصود از ﴿ٱلۡمُعَوِّقِينَ﴾ عده‌ای از منافقین می‌باشند که مردم را از حضور در جهاد منصرف می‌کردند و می‌گفتند: محمد و اصحابش یک لقمه است برای ابوسفیان و سپاهیانش، و به ضعفای مسلمین می‌گفتند: شما محمد را رها کنید زیرا ما می‌ترسیم همۀ شما هلاک شوید. وجملۀ: ﴿وَلَا يَأۡتُونَ ٱلۡبَأۡسَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ همان منافقینی بودند که برای جنگ حاضر نمی‌شدند مگر گاهی برای ریا و خودنمائی. اما چون غنیمتی از جنگ به دست می‌آمد آنان با زبان‌های تیز وقت قسمت حاضر می‌شدند و می‌گفتند شما در أخذ غنیمت سزاوارتر از ما نیستید.

﴿يَحۡسَبُونَ ٱلۡأَحۡزَابَ لَمۡ يَذۡهَبُواْۖ وَإِن يَأۡتِ ٱلۡأَحۡزَابُ يَوَدُّواْ لَوۡ أَنَّهُم بَادُونَ فِي ٱلۡأَعۡرَابِ يَسۡ‍َٔلُونَ عَنۡ أَنۢبَآئِكُمۡۖ وَلَوۡ كَانُواْ فِيكُم مَّا قَٰتَلُوٓاْ إِلَّا قَلِيلٗا ٢٠ لَّقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ لِّمَن كَانَ يَرۡجُواْ ٱللَّهَ وَٱلۡيَوۡمَ ٱلۡأٓخِرَ وَذَكَرَ ٱللَّهَ كَثِيرٗا ٢١﴾ [الأحزاب:20-21]

**ترجمه:** گمان می‌کردند که احزاب (لشکر ابوسفیان) نرفته‌اند و اگر احزاب بیایند اینان دوست دارند که در میان اعراب بیابان باشند و از اخبارتان جویا شوند. و اگر میان شما باشند جز اندکی کارزار نکنند (20) به تحقیق رسول خدا برای شما سرمشق و مقتدای نیکویی است، برای هرکس که امید به خدا و روز جزاء دارد و بسیار ذکر خدا کند(21).

**نکات:** مقصود از ﴿يَحۡسَبُونَ...﴾ این است که منافقین از بس دوست داشتند که مسلمین مغلوب و مقهور گردند باور نمی‌کردند که سپاه احزاب رفته‌اند و میل داشتند ایشان برگردند. و جملۀ: ﴿لَّقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ﴾ دلیل است بر اینکه مسلمین باید به رسول خدا ص اقتدا کنند، چگونه او در جنگ‌ها مقاومت می‌کرد و کسان خود را فدا می‌داد و به بدن متحمل جراحات می­گردید و همچنین در کارهای دیگر. و این آیه دلیل است بر این که سنت و روش رسول خداص برای مسلمین لازم الاتباع است. در مقدمۀ 14 راجع به این موضوع توضیح داده‌ایم، مراجعه شود.

﴿وَلَمَّا رَءَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلۡأَحۡزَابَ قَالُواْ هَٰذَا مَا وَعَدَنَا ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَصَدَقَ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥۚ وَمَا زَادَهُمۡ إِلَّآ إِيمَٰنٗا وَتَسۡلِيمٗا ٢٢ مِّنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ رِجَالٞ صَدَقُواْ مَا عَٰهَدُواْ ٱللَّهَ عَلَيۡهِۖ فَمِنۡهُم مَّن قَضَىٰ نَحۡبَهُۥ وَمِنۡهُم مَّن يَنتَظِرُۖ وَمَا بَدَّلُواْ تَبۡدِيلٗا ٢٣ لِّيَجۡزِيَ ٱللَّهُ ٱلصَّٰدِقِينَ بِصِدۡقِهِمۡ وَيُعَذِّبَ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ إِن شَآءَ أَوۡ يَتُوبَ عَلَيۡهِمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ غَفُورٗا رَّحِيمٗا ٢٤﴾

[الأحزاب:22-24]

**ترجمه:** و چون مؤمنین احزاب را دیدند، گفتند: همین است که خدا و رسول او به ما وعده دادند و خدا و رسول او راست گفتند و ایشان را جز ایمان و تسلیم زیاد نشد(22) از جملۀ مؤمنان مردانی هستند که بر آنچه پیمان با خدا بستند وفا کردند، پس بعضی از ایشان تعهد خود بسر برده (و شهادت یافته) و بعضی از ایشان منتظرند و به هیچ وجه تغییری نیافتند(23) باید خدا راستگویان را برای راستیشان پاداش دهد و منافقان را اگر بخواهد عذاب کند و یا بر آنان ببخشد زیرا خدا آمرزندۀ رحیم است(24).

**نکات:** ﴿هَٰذَا مَا وَعَدَنَا ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ﴾دلالت داد که رسول خداص به اهل ایمان خبر ورود احزاب را داده بود و ممکن است هذا اشاره به امتحان، افتتان و شدتی که خدای تعالی برای مؤمنین مقدر کرده است، باشد. و مقصود از ﴿مَّن قَضَىٰ نَحۡبَهُۥ﴾ کسانی است که به پیمان و نذر خود وفا کردند و در راه خدا شهید شدند مانند شهدای بدر و احد، زیرا نحب به معنی نذر و عهد آمده است.

﴿وَرَدَّ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِغَيۡظِهِمۡ لَمۡ يَنَالُواْ خَيۡرٗاۚ وَكَفَى ٱللَّهُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱلۡقِتَالَۚ وَكَانَ ٱللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزٗا ٢٥ وَأَنزَلَ ٱلَّذِينَ ظَٰهَرُوهُم مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ مِن صَيَاصِيهِمۡ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلرُّعۡبَ فَرِيقٗا تَقۡتُلُونَ وَتَأۡسِرُونَ فَرِيقٗا ٢٦ وَأَوۡرَثَكُمۡ أَرۡضَهُمۡ وَدِيَٰرَهُمۡ وَأَمۡوَٰلَهُمۡ وَأَرۡضٗا لَّمۡ تَطَ‍ُٔوهَاۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٗا ٢٧﴾ [الأحزاب:25-27]

**ترجمه:** و خدا کافران را با خشمشان برگردانید در حالی که هیچ خیری نیافتند (به فتح و غنیمتی نرسیدند) و خدا کارزار مؤمنین را کفایت کرد و خدا نیرومند عزیز است(25) و آن کسانی از اهل کتاب را که پشتیبانی احزاب کردند از قلعه‌هاشان فرود آورد و هراس دردلشان افکند گروهی را می‌کشتید و گروهی را به اسارت می­گرفتید (26) و خدا زمین، خانه‌ها و اموال ایشان و زمینی را که قدم به آن نگذاشته بودید به شما ارث داد و خدا بر هرچیزی توانا است(27).

**نکات:** مقصود از کافران با خشم، همان مردم مشرک احزاب بودند که بدون فتح و ظفر برگشتند. و مقصود از جملۀ ﴿ٱلَّذِينَ ظَٰهَرُوهُم مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ﴾ بنی قریظه بودند که با رسول خداص پیمان بسته بودند که علیه او به دشمن او کمک نکنند و یاری ندهند، ولی نقض عهد کردند و پس از جنگ احزاب گرفتار شدند و قصۀ ایشان این است که: چون مسلمین از اطراف خندق به طرف خانه‌هاشان آمدند، رسول خداص زره خود را به زمین گذاشت و غسل کرد و در حالی که رسول خداص بخور می­داد، جبرئیل آمد و گفت: سلاح جنگ باز کردی، اکنون آمادۀ مقابله با بنی قریظه باش. پس بلال از جانب رسول خداص مردم را ندا داد که حرکت کنند و نماز عصر در بنی قریظه خوانده شود، پس مسلمین به حصار ایشان پرداختند، پانزده یا بیست و پنچ روز قلعۀ بنی قریظه که عهد و پیمان‌ها را نقض کرده بودند، در محاصرۀ مسلمین بود و هر روز با سنگ و تیر یکدیگر را جواب می‌دادند، تا خدا هراسی در دل‌ یهودیان انداخت و از محاصره به تنگ آمدند و از قلاع خویش به زیر آمده و به حکم **سعد بن معاذ** در حق ایشان راضی شدند، **سعد** گفت: حکم من این است که مردان بنی قریظه را بکشید (و این حکم، حکم تورات ایشان نیز بود، پس در واقع حکم کتابشان بر ایشان حاکم و به اجراء در آمد) و زنان و کودکانشان را برده گیرید و اموالشان را قسمت کنید، پس مردان ایشان را کشتند و زنانشان اسیر شدند و پس از انجام امر بنی قریظه، زخم رگ اکحل **سعد بن معاذ** باز شد و به همان جراحت از جهان فانی درگذشت. رضوان الله علیه.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّأَزۡوَٰجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدۡنَ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيۡنَ أُمَتِّعۡكُنَّ وَأُسَرِّحۡكُنَّ سَرَاحٗا جَمِيلٗا ٢٨ وَإِن كُنتُنَّ تُرِدۡنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَٱلدَّارَ ٱلۡأٓخِرَةَ فَإِنَّ ٱللَّهَ أَعَدَّ لِلۡمُحۡسِنَٰتِ مِنكُنَّ أَجۡرًا عَظِيمٗا ٢٩ يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ مَن يَأۡتِ مِنكُنَّ بِفَٰحِشَةٖ مُّبَيِّنَةٖ يُضَٰعَفۡ لَهَا ٱلۡعَذَابُ ضِعۡفَيۡنِۚ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٗا ٣٠ ۞وَمَن يَقۡنُتۡ مِنكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَتَعۡمَلۡ صَٰلِحٗا نُّؤۡتِهَآ أَجۡرَهَا مَرَّتَيۡنِ وَأَعۡتَدۡنَا لَهَا رِزۡقٗا كَرِيمٗا ٣١﴾

[الأحزاب:28-31]

**ترجمه:** ای پیامبر، زنان خویش را بگو اگر زندگی این دنیا و زیور آن را خواهید پس بیایید برخوردارتان کنم و رهایتان کنم رها کردن خوبی(28) و اگر خدا و رسول او و دار آخرت خواهید پس خدا برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی مهیا کرده است(29) ای زنان پیامبر هرکه از شما کار زشت واضحی کند عذاب او دوبرابر افزون گردد و این برای خدا آسان است(30) و هرکه از شما مطیع خدا و رسول او شود و عمل شایسته کند پاداش او را دو برابر دهیم و برای او روزی سخاوتمندانه مهیا کرده‌ایم(31).

**نکات:** چون رسول خداص زاهد و قانع بود ولی زنان او میل داشتند که مقداری در زندگی خود خوشتر باشند، و به اضافه برخی بر برخ دیگر غیرت می‌ورزیدند و توقعات زیادتری داشتند، پس رسول‌خداص از همه إعراض کرد و **ایلا** نمود، در حالی که نُه عدد زن داشت و در حدیثی آمده که روزی رسول خداص با حفصه نشسته بودند و بین ایشان نزاعی رخ داد، حضرت فرمود: آیا میل داری مردی بین ما قضاوت کند؟ حفصه گفت: بلی، پس رسول خداص عمر را احضار فرمود برای قضاوت، پس عمر به حفصه گفت: بگو، حفصه گفت: یا رسول الله شما بگویید، ولی جز حق نگویید، عمر دست خود را بلند کرد که او را بزند رسول خداص فرمود خودداری کن، عمر به حفصه گفت: ای دشمن خدا، رسول خداص جز حق نمی‌گوید، و اگر برای احترام مجلس رسول خداص نبود دست از تو بر نمی‌داشتم تا بمیری، پس رسول خداص برخاست و رفت میان غرفه‌ای و یک ماه از زنان خود فاصله گرفت تا اینکه آیۀ فوق و آیات بعد نازل گردید([[347]](#footnote-347)). و جملۀ: ﴿يُضَٰعَفۡ لَهَا ٱلۡعَذَابُ﴾ و هم جملۀ ﴿نُّؤۡتِهَآ أَجۡرَهَا مَرَّتَيۡنِ﴾، دلالت دارد بر اینکه ثواب، عقاب بستگان و کسان رسول خداص با دیگران فرق دارد، بستگان رسول خداص باید آبروی رسول خداص را حفظ کنند و لذا زید بن علی بن الحسین فرمود: «إِنِّي لأَرْجُو لِلمُحْسِنِ مِنَّا أَجْرَین وَأَخَافُ عَلَی الـمُسِئ مِنَّا أَنْ یُضاعَفَ لَهُ العَذَابُ ضِعْفَینِ كَمَا وُعِدَ أَزْوَاجُ النَّبِي ص»**([[348]](#footnote-348))**. و نیز روایت شده که مردی به **علی بن الحسین** عرض کرد: شما اهل بیت مغفور لکم می‌باشید! حضرت غضب نمود از این سخن، و فرمود: «نَحْنُ أَحْرَى أَنْ يَجْرِيَ فِينَا مَا أَجْرَى اللهُ فِي أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ص مِنْ أَنْ نَكُونَ كَمَا تَقُولُ إِنَّا نَرَى لِـمُحْسِنِنَا ضِعْفَيْنِ مِنَ الْأَجْرِ وَلِـمُسِيئِنَا ضِعْفَيْن‏ مِنَ العَذَابِ»**([[349]](#footnote-349))**، سپس آن حضرت این آیات را قرائت نمود([[350]](#footnote-350))، ولی آنچه از این آیات بر می‌آید آنست که این حکم فقط شامل زنان پیامبر است.

﴿يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ لَسۡتُنَّ كَأَحَدٖ مِّنَ ٱلنِّسَآءِ إِنِ ٱتَّقَيۡتُنَّۚ فَلَا تَخۡضَعۡنَ بِٱلۡقَوۡلِ فَيَطۡمَعَ ٱلَّذِي فِي قَلۡبِهِۦ مَرَضٞ وَقُلۡنَ قَوۡلٗا مَّعۡرُوفٗا ٣٢ وَقَرۡنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجۡنَ تَبَرُّجَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ ٱلۡأُولَىٰۖ وَأَقِمۡنَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتِينَ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِعۡنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا ٣٣ وَٱذۡكُرۡنَ مَا يُتۡلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ وَٱلۡحِكۡمَةِۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ٣٤﴾ [الأحزاب:32-34]

**ترجمه:** ای زنان پیامبر شما اگر پرهیزگاری کنید مانند هیچ یک از زنان دیگر نیستید؛ پس در گفتارخود نرمی ‌نکنید تا کسی که مرضی در دل دارد طمع آورد و گفتاری پسندیده گویید(32) و در خانه‌های خود برقرار باشید و جلوه‌گری جاهلیت پیشین را پیش مگیرید و نماز را برپا دارید و زکات را بدهید و خدا و رسول او را اطاعت کنید همانا خدا می‌خواهد ناپاکی را از شما اهل این خانه ببرد و شما را کاملا پاکیزه گرداند(33) و به یاد آرید آیات خدا و حکمتی که در خانه‌های شما خوانده می‌شود زیرا خدا دقیق و آگاه است(و لطف دارد و کار دانست)(34).

**نکات:** این آیات نیز راجع به زوجات رسول خداص نازل شده و یک سیاق است و مخاطبین آیات ایشانند. جملۀ: ﴿إِنِ ٱتَّقَيۡتُنَّ﴾ دلالت دارد که به واسطۀ تقوی امتیاز شما از دیگران حاصل می‌شود نه به واسطۀ زوجیت رسول خداص، تفوق شما بر زنان دیگر به واسطۀ تقوی است نه به واسطۀ نسبت!

بدان که مخاطب در این آیات جمع مؤنث است مگر در جملۀ ﴿لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا﴾ که مذکر آمده برای **تغلیب**، یعنی؛ خدای تعالی برای اینکه رسول‌خداص را نیز مخاطب قرار دهد و او را نیز مکلف گرداند به دفع رجس، لذا او را غلبه داده و به او و زنانش خطاب جمع مذکر نموده است، چنانکه اگر کسی بر مجلسی که یک مرد و چند زن در آن باشد بخواهد سلام کند طبق عرف عرب؛ سلام علیکم می‌گوید، و مؤید مطلب آیۀ فوق در آیۀ 73 سورۀ هود نیز آمده است که خدا خطاب به ساره عیال ابراهیم فرموده: ﴿أَتَعۡجَبِينَ مِنۡ أَمۡرِ ٱللَّهِۖ رَحۡمَتُ ٱللَّهِ وَبَرَكَٰتُهُۥ عَلَيۡكُمۡ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِۚ إِنَّهُۥ حَمِيدٞ مَّجِيدٞ﴾([[351]](#footnote-351))، که در این آیه خطاب جمع مذکر آمده برای وجود و سرپرستی ابراهیم بر ساره و برای وجود ابراهیم در آن خطاب. خطاب در این آیات نیز به ملاحظۀ وجود رسول خداص در میان زوجاتش جمع مذکر آمده است.

میان اهل سنت و تشیع اختلافی حاصل شده که آیۀ 33 راجع به کیست؟ آیا مخاطب در این آیه رسول خداص با زوجاتش می‌باشد و یا رسول خداص با دختر، داماد و فرزندان دامادش یعنی؛ **علی و فاطمه و حسنین** ‡ می‌باشد؟ به نظر ما این اختلاف از تعصبات ایجاد شده و باید گفت: این آیه راجع به تمام زوجات و کسانی است که خانوادۀ رسول خداص را تشکیل می‌دادند و پاکی ایشان مطلوب بوده و آبروی رسول خداص می‌باشد، چه داماد و فرزندانش باشد و چه زنانش که اصل خطاب به ایشان است زیرا آلودگی هر یک از ایشان برای رسول خداص و نسبت به او زیبنده نیست و پاکیزگی هریک از ایشان برای نسبت به رسول خداص مطلوب و مرغوب است، اضافه بر تکلیفی که هر‌یک برای خود دارند.

بعضی از دانشمندان گفته‌اند: این آیه دلالت بر عصمت اهل بیت رسول دارد، ولی باید گفت: ابداً دلالت ندارد زیرا ارادۀ حق‌تعالی که می‌فرماید: ﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ﴾، یا ارادۀ تکوینی است و یا ارادۀ تشریعی، چون قرآن کتاب قانون و تشریعی است باید ارادۀ مذکور تشریعی باشد و نمی‌توانیم ارادۀ تکوینی بدانیم مگر آنکه قرینه‌ای باشد، ارادۀ در این آیه که خدا فرموده ﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ...﴾ تا جملۀ ﴿وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا﴾، مانند اراده‌ای است که در آیۀ 6 سورۀ مائده می‌باشد، پس از جملۀ ﴿فَٱغۡسِلُواْ وُجُوهَكُمۡ﴾([[352]](#footnote-352)) تا آخر فرموده: ﴿يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمۡ وَلِيُتِمَّ نِعۡمَتَهُۥ عَلَيۡكُمۡ﴾([[353]](#footnote-353)) که مخاطب تمام اهل ایمان است، و از تمام اهل ایمان ارادۀ طهارت نموده و ارادۀ طهارت در این آیه قانونی و تشریعی است یعنی؛ خدا از تمام مؤمنین خواسته که پاک و پاکیزه باشند و به اختیار خودشان و بدست خودشان خود را پاکیزه و پاک کنند نه به ارادۀ تکوینی. به هرحال اگر مقصود از اراده در آیه‌ای که مربوط به اهل بیت رسول است تکوینی بود، باید در آیه، از امور تکوینی ذکری به میان می‌آمد چنانکه در آیاتی که کلمۀ اراده آمده و مقصود از آن ارادۀ تکوینی است، در آن آیات از امور تکوینی سخن به میان آمده است، درحالی که در این آیات امور تکلیفی و تشریعی بیان گردیده مانند آنکه می‌فرماید: ﴿وَأَقِمۡنَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتِينَ ٱلزَّكَوٰةَ﴾ و یا ﴿وَٱذۡكُرۡنَ مَا يُتۡلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ وَٱلۡحِكۡمَةِ﴾، و البته این تکالیف بر سایر اهل ایمان نیز واجب است چنانکه در آیه وضو و آیات مانند آن خدا از تمام اهل ایمان طهارت و ادای تکالیف را خواسته است و خود امامیه در زیارتی که برای حضرت حسین ساخته‌اند می‌گویند: «أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَآتَيْتَ الزَّكَاة». و به علاوه از جملۀ ﴿لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ﴾ «تا رجس را از شما ببرد» استفاده می‌شود که در اهل بیت رجسی بوده که خدا می‌خواهد آن را ببرد و معصوم نبودند!

دلیل دیگر آن که ارادۀ تکوینی موجب جبر است همان طوری که خدا اراده کرده درخت انجیر، انجیر دهد و درخت انار، انار دهد و این اراده تخلّف ندارد یعنی ﴿إِنَّمَآ أَمۡرُهُۥٓ إِذَآ أَرَادَ شَيۡ‍ًٔا أَن يَقُولَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ﴾([[354]](#footnote-354)). پس فرق بین ارادۀ تکوینی و ارادۀ تشریعی این است که در ارادۀ تکوینی مراد حق واقع می‌شود و تخلف ندارد و به ارادۀ بندگان موقوف نیست، ولی ارادۀ تشریعی و قانونیِ حق، موکول شده به اختیار بندگان، و ممکن است مراد حق‌تعالی از اراده تخلف کند یعنی خدا از تمام مردم ارادۀ ایمان کرده ولی به اختیار خود مردم: و مردم ارادۀ حق را انجام ندادند و ایمان نیاورده‌اند، همچنین طهارت، خدا از همۀ مردم طهارت خواسته ولی بسیاری از افراد این خواست خدا را اطاعت نکردند!

حال می‌گوییم خدا از تمام مردم پاکی را خواسته ولی در این آیۀ سورۀ احزاب به خصوصه از اهل بیت رسول، پاکی و پاکیزگی را خواسته است، به اعتبار اینکه اهل بیت رسول بستگی به رسول دارند و آبروی ایشان آبروی رسول خداص است و خدا توقعی که از ایشان دارد و تکلیفی که از ایشان می‌خواهد مؤکدتر و ذکر آن لازم‌تر بوده و لذا در این آیه تذکر داده، اما ارادۀ حق تکوینی نیست که ایشان به خواست خدا مجبور باشند، یعنی طهارت ایشان ذاتی و تکوینی و به ارادۀ حق باشد نه بارادۀ خودشان، اگر چنین باشد که طهارت ذاتی و به جبر الهی باشد، برای ایشان فضیلتی نیست، هر شجر و حجری از خطاء معصوم است و گناه نمی‌کند، بلکه طهارت خانوادۀ رسول که خدا از ایشان خواسته، قانونی و شرعی و به تحصیل خود ایشان است، این تکلیفی است برای ایشان به خصوص، همانطور که داماد و فرزندان رسول باید به اختیار خودشان پاک و پاکیزه باشند، زنان او نیز مکلفند و باید خود را پاک و پاکیزه کنند، چه از آلودگی‌های ظاهری و چه باطنی، و نمی‌توان گفت: مثلا أم سلمه و یا حفصه مکلف به طهارت نیستند. پس خدا قانوناً و تشریعاً از هر زنی از زنان رسول و از سایر بستگان و اولادشان طهارت خواسته با تأکید ﴿تَطۡهِيرٗا﴾ که مصدر مؤکد است برای ﴿وَيُطَهِّرَكُمۡ﴾.

پس نزاعی که بین نویسندگان ایجاد شده که مقصود از کلمۀ ﴿أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ﴾ کیست؟ یکی گفته فلان است، دیگری گفته بهمان است، این نزاع‌ها از تعصبات بوجود آمده، و باید گفت: تمام خانواده و کسان رسول خداص مکلفند به تحصیل طهارت، هر‌کس خود را پاک و پاکیزه کرده مقام بیشتری آن هم نزد خدا دارد و هر‌کس خود را آلوده نموده مقام پایین‌تری دارد و نباید این آیات الهی را بهانه‌ای برای نزاع قرار داد و روایاتی هم که وارد شده هرکدام موافق با قرآن باشد باید پذیرفت.

به اضافه برای اینکه دانسته شود أئمۀ اهل بیت ‡ نیز از گناه مصون نمی‌باشند پاره‌ای از کلمات ایشان را می‌آوریم: حضرت علی بن الحسین در دعای 32 صحیفۀ سجادیه فرموده: «كَثُرَ عَلَيَّ مَا أَبُوءُ بِهِ مِنْ مَعْصِيَتِكَ‏»، یعنی: «بسیار است معصیت تو بر من که اقرار می‌کنم.» و فرموده: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَمَرْتَنِي فَتَرَكْتُ وَنَهَيْتَنِي فَرَكِبْتُ‏» یعنی: «خدایا تو مرا امر نمودی پس سر باز زدم و نهی نمودی، پس بجا آوردم.» و فرموده: «كَبَائِرَ ذُنُوبٍ اجْتَرَحْتُهَا» یعنی: «گناهان عظیمی که مرتکب شدم.» و در دعای رمضان از خدا خواسته که: «تُطَهِّرَنَا بِهِ مِنَ الذُّنَوب‏»، و در دعاهای 11 و 12 و 16 و 20 و 45 از صحیفه فرموده:

وَاجْعَلْ خِتَامَ مَا تُحْصِي عَلَيْنَا كَتَبَةُ أَعْمَالِنَا تَوْبَةً مَقْبُولَةً لَا تُوقِفُنَا بَعْدَهَا عَلَى ذَنْبٍ اجْتَرَحْنَاهُ، وَلَا مَعْصِيَةٍ اقْتَرَفْنَاهَا. وَلَا تَكْشِفْ عَنَّا سِتْرًا سَتَرْتَهُ عَلَى رُؤوسِ الْأَشْهَادِ، يَوْمَ تَبْلُو أَخْبَارَ عِبَادِكَ». «لَيْسَ لِحَاجَتِي مَطْلَبٌ سِوَاكَ، وَلَا لِذَنْبِي غَافِرٌ غَيْرُكَ...». «وَخَلِّصْنِي مِنَ الْـحَسَدِ، وَاحْصُرْنِي عَنِ الذُّنُوبِ...» «وَهَذَا ظَهْرِي قَدْ أَثْقَلَتْهُ الْـخَطَايَا، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَخَفِّفْ عَنْهُ بِمَنِّكَ..». «وَلَيْسَ عِنْدِي مَا يُوجِبُ لِي مَغْفِرَتَكَ، وَلَا فِي عَمَلِي مَا أَسْتَحِقُّ بِهِ عَفْوَكَ.. ». «وَاغْفِرْ لَنَا مَا خَفِيَ مِنْ ذُنُوبِنَا وَمَا عَلَنَ». و حضرت امیر در بعضی از دعاهای خود فرموده: «وَاغْفِرْ لِي ذُنُوبِي وَاسْتُرْ عَلَيَّ عُيُوبِي». «أَتَمَنَّى عَلَيْكَ الْعَظَائِمَ، فَوَاسَوْأَتَاهْ وَقُبْحَ صَنِيعَاهْ! أَيَّةُ جُرْأَةٍ تَجَرَّأْتُ وَأَيُّ تَغْرِيرٍ غَرَّرْتُ نَفْسِي. وَاغْفِرْ بِسَعَةِ رَحْمَتِكَ كَبَائِرَ ذُنُوبِي‏». «وَلَا تَفْضَحْنِي بِمَا جَنَيْتُهُ عَلَى نَفْسِي». «أَتُوبُ إِلَيْكَ مِنْ كُلِّ خَطِيئَةٍ ارْتَكَبْتُهَا وَمِنْ كُلِّ ذَنْبٍ عَمِلْتُهُ وَلِكُلِّ فَاحِشَةٍ سَبَقَتْ مِنِّي‏». «وَأَعْطِنِي فِي مَجْلِسِي هَذَا مَغْفِرَةَ مَا مَضَى مِنْ ذُنُوبِي‏». «اللَّهُمَّ إِنَّ عَفْوَكَ عَنْ ذَنْبِي وَتَجَاوُزَكَ عَنْ خَطِيئَتِي وَصَفْحَكَ عَنْ عَظِيْمِ جُرْمِي فِيْمَا كَانَ مِنْ خَطَئِي وَعَمْدِي‏». «اللَّهُمَّ ذُنُوبِي وَإنْ كانت فظيعةً، لَا أَعِدُكَ اسْتِمْرَارَ التَّوْبَةِ لِمَا أَعْلَمُهُ مِنْ ضَعْفِي». «وَأَنْ تَغْفِرَ لِي جَمِيعَ مَا أَحْصَيْتَ مِنْ مَظَالِـمِ الْعِبَادِ قَبْلِي فَإِنَّ لِعِبَادِكَ عَلَيَّ حُقُوقًا وَأَنَا مُرْتَهَنٌ بِهَا تَغْفِرُهَا لِي كَيْفَ شِئْتَ، وَأَنَّى شِئْتَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ». «إِلَهِي إِنْ لَمْ تَنَلْنَا يَدُ إِحْسَانِكَ يَوْمَ الْوُرُودِ اخْتَلَطْنَا فِي الْـجَزَاءِ بِذَوِي الْـجُحُود..... مُوَقَّرَةً مِنْ ثِقْلِ الْأَوْزَارِ ظُهُورُنَا...».

و صدها کلمات دیگر حضرت امیر و سایر ائمه‡ در دعاها و نهج البلاغه و جاهای دیگر که هر‌کس بخواهد باید خود مراجعه کند و ببیند و بداند.

به هرحال ائمه‡ چنین اظهار کرده‌اند تا مردم در حق آنان غلو ننمایند، و هیچ پیغمبر و امامی ادعای عصمت نکرده و دلیلی بر آن در کتاب خدا و سنت رسول نیست.

﴿ٱلۡمُسۡلِمِينَ وَٱلۡمُسۡلِمَٰتِ وَٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ وَٱلۡقَٰنِتِينَ وَٱلۡقَٰنِتَٰتِ وَٱلصَّٰدِقِينَ وَٱلصَّٰدِقَٰتِ وَٱلصَّٰبِرِينَ وَٱلصَّٰبِرَٰتِ وَٱلۡخَٰشِعِينَ وَٱلۡخَٰشِعَٰتِ وَٱلۡمُتَصَدِّقِينَ وَٱلۡمُتَصَدِّقَٰتِ وَٱلصَّٰٓئِمِينَ وَٱلصَّٰٓئِمَٰتِ وَٱلۡحَٰفِظِينَ فُرُوجَهُمۡ وَٱلۡحَٰفِظَٰتِ وَٱلذَّٰكِرِينَ ٱللَّهَ كَثِيرٗا وَٱلذَّٰكِرَٰتِ أَعَدَّ ٱللَّهُ لَهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمٗا ٣٥﴾ [الأحزاب:35]

**ترجمه:** محققا مردان مسلمان و زنان مسلمان و مردان با ایمان و زنان با ایمان و مردان فرمانبردار و زنان فرمانبردار و مردان راستگو و زنان راستگو و مردان صبور و زنان صبور و مردان فروتن و زنان فروتن و مردان صدقه ده و زنان صدقه ده و مردان روزه‌گیر و زنان روزه گیر و مردان حافظ فروج و زنان حافظه و مردان بسیار ذکرگوی و زنان ذکرگوی را، خدا برایشان آمرزش و پاداش بزرگی آماده کرده است(35).

**نکات:** این آیه نیز راجع به زنان رسول خداص و سایر زنان مؤمنات است. در خبر آمده که چون اسماء بنت عمیس با شوهرش جعفر بن ابي طالب از مهاجرت حبشه آمدند مدینه، اسماء نزد زنان رسول خداص آمد و گفت: در حق ما زنان چیزی از قرآن نازل نشده؟ گفتند: نه، لذا به رسول‌خداص گفت: یا رسول الله، ما زنان در ناامیدی و زیانیم، رسول خداص فرمود: برای چه؟ گفت: برای اینکه زنان ذکر خیری ندارند چنانکه مردان دارند، پس آیۀ 35 این سوره نازل شد([[355]](#footnote-355)) که زنان مسلمه و مؤمنه با مردان مسلم و مؤمن در یک ردیفند و هر یک دارای پاداش بزرگی هستند. ﴿وَٱلذَّٰكِرِينَ ٱللَّهَ﴾ کسانی هستند که در‌حال خفتن، نشستن و قیام، خدا را فراموش نکنند، امام صادق فرمود: هر‌کس تسبیح حضرت زهرا را بگوید از ﴿وَٱلذَّٰكِرِينَ ٱللَّهَ كَثِيرٗا﴾ شمرده می‌شود که شب را به این ذکر بیتوته کند و به نظر ما عمومیّت دارد.

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤۡمِنٖ وَلَا مُؤۡمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمۡرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلۡخِيَرَةُ مِنۡ أَمۡرِهِمۡۗ وَمَن يَعۡصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدۡ ضَلَّ ضَلَٰلٗا مُّبِينٗا ٣٦ وَإِذۡ تَقُولُ لِلَّذِيٓ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ وَأَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِ أَمۡسِكۡ عَلَيۡكَ زَوۡجَكَ وَٱتَّقِ ٱللَّهَ وَتُخۡفِي فِي نَفۡسِكَ مَا ٱللَّهُ مُبۡدِيهِ وَتَخۡشَى ٱلنَّاسَ وَٱللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخۡشَىٰهُۖ فَلَمَّا قَضَىٰ زَيۡدٞ مِّنۡهَا وَطَرٗا زَوَّجۡنَٰكَهَا لِكَيۡ لَا يَكُونَ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ حَرَجٞ فِيٓ أَزۡوَٰجِ أَدۡعِيَآئِهِمۡ إِذَا قَضَوۡاْ مِنۡهُنَّ وَطَرٗاۚ وَكَانَ أَمۡرُ ٱللَّهِ مَفۡعُولٗا ٣٧ مَّا كَانَ عَلَى ٱلنَّبِيِّ مِنۡ حَرَجٖ فِيمَا فَرَضَ ٱللَّهُ لَهُۥۖ سُنَّةَ ٱللَّهِ فِي ٱلَّذِينَ خَلَوۡاْ مِن قَبۡلُۚ وَكَانَ أَمۡرُ ٱللَّهِ قَدَرٗا مَّقۡدُورًا ٣٨﴾ [الأحزاب:36-38]

**ترجمه:** و برای هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه روا نباشد که چون خدا و رسول او امری را حکم کنند ایشان برای خودشان اختیار أمری کنند و آنکه خدا و رسول او را عصیان کند به تحقیق به ضلالت افتاده ضلالتی آشکارا(36) و آن دم که می‌گفتی به آن که خدا نعمتش داده و تو نیز نعمتش دادی که جفت خویش را برای خودت نگه‌دار و از خدا بترس و تو در ضمیر خود پنهان می‌داشتی آنچه را که خدا آن را آشکار کند و تو از مردم می‌ترسیدی و حال آنکه خدا سزاوار است که از او بترسی، پس چون زید حاجت خود را از آن زن بر آورد، آن زن را جفت تواش کردیم، تا بر مؤمنین حرجی نباشد دربارۀ زنان پسرخوانده‌هاشان وقتی که آنان حاجتشان را نسبت به آن زنان بر آورده باشند، و فرمان خدا انجام شدنی است(37) بر پیامبر باکی نیست در آنچه خدا برای او مقرر کرده، آئین خدا دربارۀ کسانی که از پیش گذشته‌اند چنین بوده و فرمان خدا همواره به اندازۀ معینی است (38).

**نکات:** این آیات نازل شده دربارۀ زینب بنت جحش دختر عمۀ رسول خداص امیمه بنت عبدالمطلب، و شوهرش زید بن حارثه. و قضیۀ ایشان چنین است که: چون جنگی بین بنی کلاب و طائفۀ دیگری از عرب واقع شد و بنی کلاب مغلوب شدند، پس زید بن حارثۀ کلبی را که جوانی بود به اسیری گرفتند و در بازار عکاظ فروختند، رسول خداص از پول خدیجه او را خریداری کرد و چون دعوت خود را به رسالت ظاهر کرد، حضرت خدیجه و زید ایمان آوردند. رسول خداص به خدیجه فرمود: زید را به من ببخش، حضرت خدیجه اطاعت کرد و او را بخشید، پس حارثه که از بزرگان بنی کلاب بود با جماعتی خدمت حضرت ابوطالب آمدند و از رسول خداص خواهش کردند که فرزند او را به او برگرداند به عتق و یا به بیع. رسول خداص فرمود: زید حر است هرجا که می‌خواهد برود، او را آزاد کرد، حارثه به او گفت: ملحق به قومت شو، گفت: من از رسول خداص جدا نمی‌شوم، پس آنچه پدر او جدیت و ملاطفت کرد مفید نشد، پدر او گفت: من از تو بیزارم، زید گفت: میل خودت می‌باشد، پس حارثه گفت: ای گروه قریش شاهد باشید که من از زید بیزارم و او فرزند من نیست، در این وقت رسول خداص فرمود: ای گروه قریش زید فرزند من و من پدر او می‌باشم، پس به رسم عرب زید را پسر محمد می‌خواندند. پس زید با رسول خداص بود تا هجرت کرد به مدینه، و رسول‌خداص او را بسیار دوست می‌داشت، و زید را به همین جهت زید الحب می‌خواندند، پس زینب بنت جحش دختر عمۀ رسول خدا امیمه بنت عبدالمطلب که صاحب جمال بود و مردانی از قریش و دیگران از سران عرب او را خواستگاری کردند، او خواهر خود را فرستاد نزد رسول خداص برای مشورت در امر تزویج، رسول خداص اشاره به زید کرد، چون این خبر به زینب و برادرش عبدالله رسید، راضی نشدند و گفتند: باید تأمّلی کرد زیرا نسب ما رفیع و زید غلام آزاد شده است، و سزاوار همسری زینب را ندارد، و لذا آیۀ ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤۡمِنٖ وَلَا مُؤۡمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمۡرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلۡخِيَرَةُ مِنۡ أَمۡرِهِمۡ...﴾ نازل گردید، پس از نزول آیه زینب گفت: من راضی شدم و اختیار من به دست شماست و عبدالله نیز راضی شد، پس حضرت با اینکه عمه زادۀ خود را مکرر دیده بود به زید تزویج کرد و از مال خود ده دینار و شصت درهم و خمار و ملحفه‌ای و جامه‌ای و پنجاه مد طعام به عنوان صداق فرستاد، پس مدتی با هم بودند لیکن زینب ترفع می‌نمود، تا آنکه نزاعی بین ایشان رخ داد، زید آمد نزد رسول خداص و اذن خواست که او را طلاق گوید، حضرت فرمود: از وی تهمتی یافتی، گفت: نه و الله ولیکن بر من ترفع می‌کند جهت شرافت نسب و مزید حسنی که دارد، حضرت فرمود: ﴿أَمۡسِكۡ عَلَيۡكَ زَوۡجَكَ﴾،زوجۀ خود را نگاهدار، به هرحال زید او را طلاق داد، و خدا رسول خود را امر کرد که زینب را زوجۀ خود قرار ده برای اینکه سنت جاهلیت از بین برود زیرا در جاهلیت تزویج زوجۀ پسرخوانده بر شخص حرام بود، رسول خداص از سخن مردم احتراز داشت و نمی‌خواست مردم بگویند: او زوجۀ فرزندخود را تزویج کرده، و لذا خدا او را عتاب کرده که این امر را مخفی مکن و از خدا بترس نه از مردم، زیرا ما زینب را به تو تزویج کردیم و حرجی بر تو نیست، ﴿مَّا كَانَ عَلَى ٱلنَّبِيِّ مِنۡ حَرَجٖ فِيمَا فَرَضَ ٱللَّهُ لَهُۥ﴾، پس آنچه نصاری گفته‌اند که رسول خداص عاشق زینب شد و به زید گفت: او را طلاق دهد مخالف قرآن و مخالف تاریخ است. به اضافه رسول خداص صدها مرتبه زینب را دیده بود اگر او را می‌خواست قبلا به زید تزویج نمی‌نمود.

نکتۀ دیگر آنکه در آیۀ 36 عصیان خدا و رسول را موجب ضلالت شمرده نه عصیان اولیا و ائمّه و دانشمندان دیگر را که عصیان اینان موجب ضلالت نیست. معلوم می‌شود که اولیاء و ائمه «واجب الإطاعة» نبوده‌اند، و خود آنان نیز خود را واجب الاطاعه ندانسته بلکه خود را از عصیان مصون نمی‌دانند چنانکه حضرت سجاد در صحیفۀ سجادیه دعای 34 می‌فرماید: «كَمْ نَهْيٍ لَكَ قَدْ أَتَيْنَاهُ، وَأَمْرٍ قَدْ وَقَفْتَنَا عَلَيْهِ فَتَعَدَّيْنَاهُ، وَسَيِّئَةٍ اكْتَسَبْنَاهَا، وَخَطِيئَةٍ ارْتَكَبْنَاهَا». و در دعای دهم فرموده: «اللَّهُمَّ إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ شَمِتَ بِنَا إِذْ شَايَعْنَاهُ عَلَى مَعْصِيَتِكَ‏»، و در دعای 52 فرموده: «شَهَوَاتِي حَرَمَتْنِي‏» یعنی: «شهواتم مرا بی‌بهره ساخته.» و در دعای 41 فرموده: «لَا تُعْلِنْ عَلَى عُيُونِ الْـمَلَإِ خَبَرِي‏»، «أَخْفِ عَنْهُمْ مَا يَكونُ نَشْرُهُ عَلَيَّ عَاراً»، و در دعای 25 و 16 فرموده: «وَأَعِذْنِي وَذُرِّيَّتِي مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ،.... سَلَّطْتَهُ مِنَّا عَلَى مَا لَمْ تُسَلِّطْنَا عَلَيْهِ مِنْهُ». وَ«مَنْ أَبْعَدُ غَوْرًا فِي الْبَاطِلِ، وَأَشَدُّ إِقْدَامًا عَلَى السُّوءِ مِنِّي حِينَ أَقِفُ بَيْنَ دَعْوَتِكَ وَدَعْوَةِ الشَّيْطَانِ فَأَتَّبِعُ دَعْوَتَه». یعنی: «...... هنگامی که بین دعوت تو و دعوت شیطان بایستم دعوت شیطان را می‌پذیرم.» و حضرت امیر در صحیفۀ علویه در بعضی از دعاهای خود می‌فرماید: «أَسْتَغْفِرُكَ لِلنِّعَمِ الَّتِي مَنَنْتَ بِهَا عَلَيَّ فَتَقَویتُ بِهَا عَلَی مَعَاصِیِك، لِكُلِّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتُهُ وَلِكُلِّ مَعْصِيَةٍ ارْتَكَبْتُهَا([[356]](#footnote-356)) إِلَهِي أَفْحَمَتْنِي ذُنُوبِي وَقُطِعَتْ مَقَالَتِي فَلَا حُجَّةَ لِي وَلَا عُذْرَ([[357]](#footnote-357)) فَأَنَا الْـمُقِرُّ بِجُرْمِي، «فَأَنَا الْـهَالِكُ إِنْ لَمْ تُعِنْ عَلَيْنَا بِتَخْفِيفِ الْأَثْقَال([[358]](#footnote-358))‏. خَلِّصْنِي مِنْ النَّارِ وَإِنْ اِسْتَوْجَبْتَهَا»([[359]](#footnote-359)). و بسیاری از کلمات ائمه ‡ که بر آنچه گفتیم دلالت دارد، و چون ذکر آن موجب تطویل است، از نوشتن آن معذوریم. و عجیب است در زمان ما که شب و روز در شناخت و عصمت ائمه بحث می‌کنند و به کلی مردم را از دین و حقائق آن دور کرده‌اند.

﴿ٱلَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَٰلَٰتِ ٱللَّهِ وَيَخۡشَوۡنَهُۥ وَلَا يَخۡشَوۡنَ أَحَدًا إِلَّا ٱللَّهَۗ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ حَسِيبٗا ٣٩ مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَآ أَحَدٖ مِّن رِّجَالِكُمۡ وَلَٰكِن رَّسُولَ ٱللَّهِ وَخَاتَمَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَۗ وَكَانَ ٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٗا ٤٠﴾ [الأحزاب:39-40]

**ترجمه:** آن کسان که پیغام‌های خدا را می‌رسانند و از او می‌ترسند و از کسی جز خدا نمی‌ترسند و خدا برای حساب‌گری کافی است(39) محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست ولیکن رسول خداست و ختم نموده پیامبران را و خدا به هر چیزی دانا بوده است(40).

**نکات:** ﴿وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ حَسِيبٗا﴾دلالت دارد که فقط خدا برای رسیدگی به حساب کافی است، و علی بن الحسین در دعای پنجاهم صحیفۀ سجادیه فرموده: «وَكَفَى بِكَ جَازِياً وَكَفَى بِكَ حَسِيباً»، یعنی: «فقط کافی است تو جزا دهنده و حسابگر باشی.» پس آنچه در زیارت‌نامه‌ها جعل کرده‌اند که حساب خلق با امامان است نباید پذیرفت زیرا بر خلاف کتاب خدا می‌باشد!

کلمۀ ﴿وَخَاتَمَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ﴾ بفتح‌تاء و میم قرائت می‌شود، در اینصورت ممکن است فعل ماضی از باب مفاعله باشد یعنی محمد ختم نموده انبیاء را یعنی؛ آخرین پیامبر است، و اما اگر خاتَم اسم باشد یعنی پیامبری به محمّد ختم شده است. و خاتم را به ­معنی انگشتر نیز گفته­اند که همانطوری که مهرانگشتر را به آخر نامه می‌زنند برای اعتبار آنچه جلو آن نوشته شده، و آنچه بعد از مهر نوشته می‌شود بی‌اعتبار است، همانطور مهر نبوت نیز چنین است که پس از محمدص اگر کسی مدعی نبوت شود، بی‌اعتبار است، به اضافه بر این اخبار متواتره وارد شده که رسول خداص فرموده: «لاَ نَبِيَّ بَعْدِي وَإِنِّي خَاتِمُ (خَاتَمُ) النَّبِيِّينَ».

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ ذِكۡرٗا كَثِيرٗا ٤١ وَسَبِّحُوهُ بُكۡرَةٗ وَأَصِيلًا ٤٢ هُوَ ٱلَّذِي يُصَلِّي عَلَيۡكُمۡ وَمَلَٰٓئِكَتُهُۥ لِيُخۡرِجَكُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِۚ وَكَانَ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ رَحِيمٗا ٤٣ تَحِيَّتُهُمۡ يَوۡمَ يَلۡقَوۡنَهُۥ سَلَٰمٞۚ وَأَعَدَّ لَهُمۡ أَجۡرٗا كَرِيمٗا ٤٤﴾ [الأحزاب:41-44]

**ترجمه:** ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را یاد کنید یاد کردن بسیاری(41) و بامداد و پسین (صبح و شام) او را تسبیح کنید(42) اوست که با فرشتگان خود برشما صلوات می‌فرستد تاشمارا ازتاریکی‌ها به­سوی نور بیرون برد وخدا نسبت به مؤمنین رحیم است(43) روزی که او را مقالات کنند درودشان سلام است و خدا برای ایشان پاداش ارجمند آماده کرده است(44).

**نکات:** در اینکه ﴿ذِكۡرٗا كَثِيرٗا﴾ چه باشد به اختلاف بیان شده. محتمل است مقصود دوام ذکر وی در زبان و یا در دل باشد که انسان خالق خود را هیچ گاه فراموش نکند و در حدیثی آمده که گفتن تسبیحات أربعۀ می‌باشد در هرحال. و در حدیثی گفتن آن سی مرتبه می‌باشد، و در حدیث دیگر تسبیحات حضرت زهرا ذکر کثیر است، ابن عباس روایت کرده که جبرئیل به رسول خداص گفت: بگو: «سُبْحانَ الله، والحَمْدُ لِلَّهِ، ولا إله إلاَّ اللهُ واللهُ أكْبَرُ، ولا حَوْلَ ولا قُوَّةَ إلاَّ باللَّهِ، عددَ ما عَلِمَ وزِنَةَ ما عَلِمَ وملءَ ما عَلِمَ»، و هرکس این را بگوید از ﴿وَٱلذَّٰكِرِينَ ٱللَّهَ كَثِيرٗا﴾ نوشته می‌شود. و مقصود از ﴿بُكۡرَةٗ وَأَصِيلًا﴾ نماز صبح و نماز عصر و یا نماز عشاء است که اطلاق تسبیح بر آنها اطلاق الجزء علی الکل است. مقصود از صلوات خدا مغفرت و رحمت است و مقصود از صلوات فرشتگان دعای ایشان است. از این آیه معلوم می‌شود صلوات فرستادن بر مؤمنین جایز است چنانکه صلوات بر آل محمد نیز مقصود پاکان امت می‌باشد. و جملۀ ﴿تَحِيَّتُهُمۡ...﴾ جایز است اضافۀ مصدر به فاعل باشد و جایز است اضافۀ مصدر به مفعول باشد ﴿وَلِكُلّٖ وِجۡهَةٌ﴾.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِنَّآ أَرۡسَلۡنَٰكَ شَٰهِدٗا وَمُبَشِّرٗا وَنَذِيرٗا ٤٥ وَدَاعِيًا إِلَى ٱللَّهِ بِإِذۡنِهِۦ وَسِرَاجٗا مُّنِيرٗا ٤٦ وَبَشِّرِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ بِأَنَّ لَهُم مِّنَ ٱللَّهِ فَضۡلٗا كَبِيرٗا ٤٧ وَلَا تُطِعِ ٱلۡكَٰفِرِينَ وَٱلۡمُنَٰفِقِينَ وَدَعۡ أَذَىٰهُمۡ وَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ وَكِيلٗا ٤٨﴾ [الأحزاب:45-48]

**ترجمه:** ای پیامبر ما تو را گواه و بشارت آور و بیم رسان فرستادیم(45) و دعوت کنندۀ به سوی خدا به اذن او و چراغی روشنایی دهنده (فرستادیم)(46) و مؤمنان را بشارت بده به اینکه از جانب خدا فضل و کرم بزرگی دارند(47) و کافران و منافقان را اطاعت مکن وآزارشان را رها کن و بر خدا توکل نما و خدا کارگزار کافی است(48).

**نکات:** ﴿شَٰهِدٗا﴾ یعنی «شاهدا على أمتك» در آنچه در زمان حیات بجا می‌آورند به قرینۀ آیات دیگر. اگر کسی به جملۀ ﴿وَدَاعِيًا إِلَى ٱللَّهِ بِإِذۡنِهِۦ﴾ استدلال کند که دعوت رسول خداص به اذن خدا بود، پس دعوت دیگران نیز باید به اذن خدا باشد و حال آنکه دعوت کنندگان به توحید و مبلغان اسلامی از طرف خدا إذنی ندارند؟ جواب این است که اذن فردا فرد لازم نیست، بلکه اذن عموم کافی است و خدا اذن داده به طور عموم در سورۀ آل عمران آیۀ 103 فرموده:

﴿وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ﴾([[360]](#footnote-360)) [آل عمران: 103].

و مقصود از ﴿دَعۡ أَذَىٰهُمۡ﴾ اعراض می‌باشد، از آزار ایشان اعراض کن و اعتنا نکن که خدا کفایت شر ایشان می‌کند.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نَكَحۡتُمُ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ ثُمَّ طَلَّقۡتُمُوهُنَّ مِن قَبۡلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ فَمَا لَكُمۡ عَلَيۡهِنَّ مِنۡ عِدَّةٖ تَعۡتَدُّونَهَاۖ فَمَتِّعُوهُنَّ وَسَرِّحُوهُنَّ سَرَاحٗا جَمِيلٗا ٤٩ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِنَّآ أَحۡلَلۡنَا لَكَ أَزۡوَٰجَكَ ٱلَّٰتِيٓ ءَاتَيۡتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتۡ يَمِينُكَ مِمَّآ أَفَآءَ ٱللَّهُ عَلَيۡكَ وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّٰتِكَ وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَٰلَٰتِكَ ٱلَّٰتِي هَاجَرۡنَ مَعَكَ وَٱمۡرَأَةٗ مُّؤۡمِنَةً إِن وَهَبَتۡ نَفۡسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنۡ أَرَادَ ٱلنَّبِيُّ أَن يَسۡتَنكِحَهَا خَالِصَةٗ لَّكَ مِن دُونِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۗ قَدۡ عَلِمۡنَا مَا فَرَضۡنَا عَلَيۡهِمۡ فِيٓ أَزۡوَٰجِهِمۡ وَمَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُمۡ لِكَيۡلَا يَكُونَ عَلَيۡكَ حَرَجٞۗ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورٗا رَّحِيمٗا ٥٠﴾ [الأحزاب:49-50]

**ترجمه:** ای مؤمنین چون زنان مؤمنه را نکاح کردید سپس قبل از آنکه مباشرت کنید طلاقشان دادید برای شما عده‌ای بر عهدۀ آنها نیست که آن را بسر آرید، پس برخوردارشان کنید و رهاشان سازید رها کردن خوبی(49) ای پیامبر، ما همسرانت را که مهرشان داده‌ای و آنکه مملوک تو است که خدا غنیمت تو نموده و دختران عمویت و دختران عمه‌هایت و دختران دائیت و دختران خاله‌هایت که با تو مهاجرت کرده‌اند بر تو حلال کرده‌ایم و(همچنین) زن مؤمنه‌ای اگر خود را به پیامبر ببخشد اگر پیامبر خواست او را نکاح کند در حالی که این­حکم خاص تو است نه مؤمنین دیگر، به تحقیق ما داناییم که بر ایشان دربارۀ همسرانشان و ملک یمینشان چه مقرر کرده‌ایم تا اینکه بر تو تکلفی نباشد و خدا آمرزندۀ رحیم است(50).

**نکات:** طلاق قبل از مس یعنی قبل از دخول و مباشرت، اگر صداق معین شده باشد باید زوج نصف آن را بدهد و اگر معین نشده باشد، چیزی به عنوان بهره که قرآن نام آن را متعه گذاشته، بدهد. و مقصود از جملۀ ﴿إِن وَهَبَتۡ نَفۡسَهَا...﴾ این است که اگر زنی خود را بر پیامبر می‌بخشید بدون عقد ازدواج و بدون ذکر صداق برای رسول خداص جایز بود آن را بپذیرد و یا هم بستر شود، ولی برای کسان دیگر جایز نیست، و لذا خدا فرموده: ﴿خَالِصَةٗ لَّكَ﴾، و این از خصائص النبی می‌باشد.

﴿تُرۡجِي مَن تَشَآءُ مِنۡهُنَّ وَتُ‍ٔۡوِيٓ إِلَيۡكَ مَن تَشَآءُۖ وَمَنِ ٱبۡتَغَيۡتَ مِمَّنۡ عَزَلۡتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡكَۚ ذَٰلِكَ أَدۡنَىٰٓ أَن تَقَرَّ أَعۡيُنُهُنَّ وَلَا يَحۡزَنَّ وَيَرۡضَيۡنَ بِمَآ ءَاتَيۡتَهُنَّ كُلُّهُنَّۚ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمۡۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمٗا ٥١ لَّا يَحِلُّ لَكَ ٱلنِّسَآءُ مِنۢ بَعۡدُ وَلَآ أَن تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنۡ أَزۡوَٰجٖ وَلَوۡ أَعۡجَبَكَ حُسۡنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتۡ يَمِينُكَۗ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ رَّقِيبٗا ٥٢﴾

[الأحزاب:51-52]

**ترجمه:** هریک از زنان خود را که خواهی در نوبت مؤخّر کنی و هرکه را خواهی نزد خود آری و از آنها که کناره کردی هرکه را خواهی بطلبی، باکی بر تو نیست، این نزدیکتراست به آن که چشمانشان روشن شود و غم نخورند و از رفتاری که با همۀ ایشان می‌کنی خشنود باشند و خدا می‌داند که در دل‌های شما چیست و خدا دانای بردبار است(51) بعداز این هیچ زنی برای تو حلال نیست و نه رواست که آنان را به همسرانی دیگر تبدیل کنی و اگرچه جمالشان تو را به عجب آورد مگر آنکه را مالک شوی و خدا بر هرچیزی مراقب است(52).

**نکات:** باز یکی از خصائص النبی این است که نوبت هریک از زنانش را که می‌خواست می‌توانست مقدم بدارد یعنی نوبت هریک را به دیگری بدهد. و مقصود از ﴿لَّا يَحِلُّ لَكَ ٱلنِّسَآءُ...﴾ تا آخر.. این است که پس از زنانی که داری زن دیگری را حق نداری به ازدواج خود درآوری و اگرچه دارای جمال فوق العاده‌ای باشد که تو را به شگفتی وادارد و این آیات نازل شد هنگامی که خدا زنان رسول خداص را مخیّر کرده بین این که با او بمانند با این شروط و یا اینکه رها شوند، و آنان مصاحبت رسول خداص را قبول کردند با همین مقرراتی که نازل شده است.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَدۡخُلُواْ بُيُوتَ ٱلنَّبِيِّ إِلَّآ أَن يُؤۡذَنَ لَكُمۡ إِلَىٰ طَعَامٍ غَيۡرَ نَٰظِرِينَ إِنَىٰهُ وَلَٰكِنۡ إِذَا دُعِيتُمۡ فَٱدۡخُلُواْ فَإِذَا طَعِمۡتُمۡ فَٱنتَشِرُواْ وَلَا مُسۡتَ‍ٔۡنِسِينَ لِحَدِيثٍۚ إِنَّ ذَٰلِكُمۡ كَانَ يُؤۡذِي ٱلنَّبِيَّ فَيَسۡتَحۡيِۦ مِنكُمۡۖ وَٱللَّهُ لَا يَسۡتَحۡيِۦ مِنَ ٱلۡحَقِّۚ وَإِذَا سَأَلۡتُمُوهُنَّ مَتَٰعٗا فَسۡ‍َٔلُوهُنَّ مِن وَرَآءِ حِجَابٖۚ ذَٰلِكُمۡ أَطۡهَرُ لِقُلُوبِكُمۡ وَقُلُوبِهِنَّۚ وَمَا كَانَ لَكُمۡ أَن تُؤۡذُواْ رَسُولَ ٱللَّهِ وَلَآ أَن تَنكِحُوٓاْ أَزۡوَٰجَهُۥ مِنۢ بَعۡدِهِۦٓ أَبَدًاۚ إِنَّ ذَٰلِكُمۡ كَانَ عِندَ ٱللَّهِ عَظِيمًا ٥٣ إِن تُبۡدُواْ شَيۡ‍ًٔا أَوۡ تُخۡفُوهُ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٗا ٥٤﴾

[الأحزاب:53-54]

**ترجمه:** ای مؤمنین به خانه‌های پیامبر داخل نشوید مگر آنکه شما را به غذایی بخوانند اما منتظر پخته شدن آن نباشید ولیکن چون دعوت شدید داخل شوید و چون غذا خوردید پراکنده شوید و به گفتگو سرگرم مشوید که این رفتار پیغمبر را آزار می‌دهد و از شما شرم می‌دارد و خدا از بیان حق شرم نمی‌دارد و اگر از زنان رسول متاعی خواستید از پس پرده از ایشان بخواهید این برای دل‌های شما و دل‌های ایشان پاکیزه‌تر است و حق ندارید پیغمبر را آزار کنید و نشاید که پس از وی هرگز زنان وی را به نکاح آرید که این نزد خدا کار بزرگی است(53) اگر چیزی را آشکار کنید و یا نهان دارید پس محققا خدا به هرچیزی داناست(54).

**نکات:** در صدر اسلام مسلمین می‌آمدند در خانۀ رسول خداص می‌نشستند و وقت آن جناب را می‌گرفتند وبه سخنان بی‌فائده و قصه‌های بیهوده می‌پرداختند، و گاهی با زنان رسول خداص گفتگو می‌کردند و رسول خداص حیا می‌کرد از منع ایشان، لذا خدا این آیات را نازل نمود تا مردم به وظیفۀ خود آشنا شوند و رسول خداص را نیازارند و اگر به طعامی دعوت شدند، پس از صرف غذا ننشینند و پراکنده شوند و اگر از زنان رسول خداص در خواستی دارند از پشت پرده درخواست نمایند، و چون طلحه بن عبیدالله گفته بود اگر رسول خداص از دنیا برود و من زنده بمانم زن او را به نکاح آورم، رسول خداص از این سخن آزرده شد، و تحریم نکاح ازدواج رسول در این آیات نازل گردید([[361]](#footnote-361)). چون این آیات نازل شد خویشان زنان رسول در آیۀ بعد استثناء گردیدند که خدمت زنان رسول بدون حجاب رفت و آمد کنند.

﴿لَّا جُنَاحَ عَلَيۡهِنَّ فِيٓ ءَابَآئِهِنَّ وَلَآ أَبۡنَآئِهِنَّ وَلَآ إِخۡوَٰنِهِنَّ وَلَآ أَبۡنَآءِ إِخۡوَٰنِهِنَّ وَلَآ أَبۡنَآءِ أَخَوَٰتِهِنَّ وَلَا نِسَآئِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُنَّۗ وَٱتَّقِينَ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدًا ٥٥ إِنَّ ٱللَّهَ وَمَلَٰٓئِكَتَهُۥ يُصَلُّونَ عَلَى ٱلنَّبِيِّۚ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ صَلُّواْ عَلَيۡهِ وَسَلِّمُواْ تَسۡلِيمًا ٥٦﴾ [الأحزاب:55-56]

**ترجمه:** بر زنان رسول باکی نیست در مورد پدرانشان و نه پسرانشان و نه برادرانشان و نه برادرزاده‌هاشان و نه خواهرزادگانشان و نه زنان هم­جنس خودشان و نه مملوکشان. و از خدا بترسید که خدا بر هرچیزی گواه است(55) به تحقیق خدا و فرشتگان او صلوات می‌فرستند بر این پیغمبر، ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صلوات بفرستید بر او و تسلیم او باشید تسلیم کاملی(56).

**نکات:** صلوات خدا مغفرت و رحمت است، و صلوات ملائکه دعا در حق ایشان است، و همچنین صلوات مؤمنین دعا و طلب رحمت است برای رسول خداص. و جملۀ: ﴿وَسَلِّمُواْ تَسۡلِيمًا﴾ را ممکن است به معنی؛ تسلیم بگیریم چنانکه ذکر شد. و ممکن است به معنی أمر به سلام بگیریم یعنی؛ سلام کنید بر پیامبر سلام واضح و رسائی، و أما صلوات و سلام بر او به چه کیفیتی باید باشد به سنت رجوع می‌شود. و بدانکه امر ﴿صَلُّواْ﴾ در این آیه دلالت بر وجوب دارد، و وجوب صلوات دائمی است یا موقت، آیا یک مرتبه در عمر واجب است و یا مکرر، آیا وقتی که نام رسول خداص برده می‌شود واجب است و یا وقت دیگر؟ تفصیل این را در احکام القرآن (مسئلۀ 1163) نوشته‌ایم مراجعه شود.

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُؤۡذُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ لَعَنَهُمُ ٱللَّهُ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمۡ عَذَابٗا مُّهِينٗا ٥٧ وَٱلَّذِينَ يُؤۡذُونَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ بِغَيۡرِ مَا ٱكۡتَسَبُواْ فَقَدِ ٱحۡتَمَلُواْ بُهۡتَٰنٗا وَإِثۡمٗا مُّبِينٗا ٥٨﴾ [الأحزاب:57-58]

**ترجمه:** محققاً کسانی که خدا و رسول او را آزار کنند خدا در دنیا و آخرت لعنتشان کرده و عذاب خفت انگیزی برای ایشان مهیا نموده است(57) و کسانی که مردان مؤمن و زنان مؤمنه را با نسبت دادن اعمالی که نکرده‌اند آزار نمایند پس حقا تهمت و گناه آشکاری به گردن گرفته‌اند(58).

**نکات:** اذیت خدا آزار رسول و یا آزار یکی از بندگان با ایمان او ممکن است باشد چنانکه در حدیث   
  
آمده که خدا فرموده «مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيّاً فَقَدْ أَرْصَدَ لِـمُحَارَبَتِي‏»([[362]](#footnote-362)) و در روایت دیگر آمده: «مَنْ أَعَانَ عَلى‏  
مُؤْمِنٍ بِشَطْرِ كَلِمَةٍ، لَقِيَ اللهَ- عَزَّ وَ جَلَّ- يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَكْتُوبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ: آيِسٌ مِنْ رَحْمَتِي‏»([[363]](#footnote-363)). و ممکن است بگوییم اذیت خدا تشبیه او به مخلوق و یا قول به تعطیل او و یا صفات نقص بر او روا داشتن است.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّأَزۡوَٰجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَآءِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ يُدۡنِينَ عَلَيۡهِنَّ مِن جَلَٰبِيبِهِنَّۚ ذَٰلِكَ أَدۡنَىٰٓ أَن يُعۡرَفۡنَ فَلَا يُؤۡذَيۡنَۗ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورٗا رَّحِيمٗا ٥٩ ۞لَّئِن لَّمۡ يَنتَهِ ٱلۡمُنَٰفِقُونَ وَٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ وَٱلۡمُرۡجِفُونَ فِي ٱلۡمَدِينَةِ لَنُغۡرِيَنَّكَ بِهِمۡ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَآ إِلَّا قَلِيلٗا ٦٠ مَّلۡعُونِينَۖ أَيۡنَمَا ثُقِفُوٓاْ أُخِذُواْ وَقُتِّلُواْ تَقۡتِيلٗا ٦١ سُنَّةَ ٱللَّهِ فِي ٱلَّذِينَ خَلَوۡاْ مِن قَبۡلُۖ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ ٱللَّهِ تَبۡدِيلٗا ٦٢﴾ [الأحزاب:5-62]

**ترجمه‌:** ای پیامبر به همسرانت و دخترانت و زنان مؤمنین بگو سرپوشهایشان را به خود بپیچند و بخود بگیرند این مناسبت‌تر و نزدیکتر به شناخت ایشان است که اذیت نشوند و خدا آمرزندۀ رحیم است(59) اگر منافقان و کسانی که در قلوبشان مرضی است و بیهوده گویان مدینه خودداری نکنند البته تو را بر ایشان مسلط کنیم آنگاه مجاور و همسایگان تو در این شهر نباشند مگر اندکی (60) مورد لعن و طردند، هرجا یافت شوند گرفته شده و باخواری کشته شوند (61) روش خدا دربارۀ کسانی که از پیش بوده‌اند چنین بوده و برای روش خدا تغییری نخواهی یافت(62).

**نکات:** چون فساق و فجار مدینه سر راه زنان می‌ایستادند و برای ربودن زنان بی‌بند و بار غیرعفیفه چشمک می‌زدند و غالبا مورد طمع ایشان کنیزان بودند، خدای تعالی برای زنان احرار و عفاف دستوری داده که روپوش خود را بر خود بپیچند و خود را از نشان دادن به غیر حفظ کنند تا به عفت، عصمت و حجاب شناخته گردند و کسی متعرض ایشان نگردد.

﴿يَسۡ‍َٔلُكَ ٱلنَّاسُ عَنِ ٱلسَّاعَةِۖ قُلۡ إِنَّمَا عِلۡمُهَا عِندَ ٱللَّهِۚ وَمَا يُدۡرِيكَ لَعَلَّ ٱلسَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا ٦٣ إِنَّ ٱللَّهَ لَعَنَ ٱلۡكَٰفِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمۡ سَعِيرًا ٦٤ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۖ لَّا يَجِدُونَ وَلِيّٗا وَلَا نَصِيرٗا ٦٥﴾ [الأحزاب:63-65]

**ترجمه:** مردم از ساعت قیامت از تو می‌پرسند، بگو علم آنها تنها نزد خداست و تو چه می‌دانی شاید آن ساعت نزدیک باشد(63) محققاً خدا کافران را لعن کرده و برای ایشان آتشی سوزان آماده کرده است(64) که همیشه در آن بمانند و دوست و یاوری نیابند(65).

**نکات:** این آیات دلیل است بر اینکه رسول خداص از وقت قیامت مطلع نبوده و غیب وقوع آن را نمی‌داند، پس اخبار مجعوله که می‌گوید کسانی علم «بِمَا كَانَ وَمَا يَكُون‏» دارند کذب محض است.

﴿يَوۡمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمۡ فِي ٱلنَّارِ يَقُولُونَ يَٰلَيۡتَنَآ أَطَعۡنَا ٱللَّهَ وَأَطَعۡنَا ٱلرَّسُولَا۠ ٦٦ وَقَالُواْ رَبَّنَآ إِنَّآ أَطَعۡنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَآءَنَا فَأَضَلُّونَا ٱلسَّبِيلَا۠ ٦٧ رَبَّنَآ ءَاتِهِمۡ ضِعۡفَيۡنِ مِنَ ٱلۡعَذَابِ وَٱلۡعَنۡهُمۡ لَعۡنٗا كَبِيرٗا ٦٨﴾ [الأحزاب:66-68]

**ترجمه:** روزی که چهره‌هاشان در آتش گردانیده شود می‌گویند ای کاش ما خدا را اطاعت کرده و این پیامبر را فرمان برده بودیم(66) و گویند پروردگارا، ما آقایان خود و بزرگان خودمان را اطاعت کردیم و آنان ما را از راه گمراه کردند (67) پروردگارا از این عذاب دو برابرشان ده و لعنشان کن لعن بزرگی(68).

**نکات:** از رسول خداص روایت شده که فرمود: «لَا یُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَی یَكُونَ هَوَاهُ تبِعًا لِما جِئْتُ بِهِ»([[364]](#footnote-364))، یعنی: «هیچ یک از شما حقیقتاً ایمان نیاورده تا آنکه میل خود را تابع آنچه من آورده‌ام قرار دهد.» و این آیات دلالت صریح دارد بر حرمت تقلید از بزرگان و عدم جواز اطاعت از دستورات ایشان، بلکه فقط خدا و رسول او را باید اطاعت کرد، زیرا اگر اطاعت بزرگان موجب نجات باشد، هر فرقه‌ای از بزرگانشان اطاعت می‌کنند و باید همه اهل نجات باشند دیگر حق و باطل معنایی ندارد. و نیز از رسول خداص روایت شده که فرمود: «إِنَّمَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي الْأَئِمَّةَ الْمُضِلِّين‏»([[365]](#footnote-365))، یعنی: «همانا من از پیشوایان گمراه‌کننده بر امتم می‌ترسم.»

عده‌ای از مغرضین و دکانداران می‌گویند تقلید جایز است و مقابل نص قرآن فتوی می‌دهند و اجتهاد مقابل نص می‌کنند، و این صحیح نیست، و دلیلی که می‌آورند این است در کارها باید به متخصص آن رجوع کرد و متخصص در امور دین مجتهدین هستند و این دلیل صحیح نیست زیرا هرفرقه‌ای چه کافر و چه مسلمان می‌توانند برای تقلید خود از بزرگانشان همین دلیل را بیاورند و عمل خود را صحیح بدانند.

ثانیاً: در علوم کفایی باید به متخصص رجوع شود مثلاً یک نفر طبیب برای محلی کافی است و همه به او رجوع می‌کنند اما علم دین واجب عینی است نه کفایی و امر دین مانند سایر امور نیست که به متخصص رجوع شود بلکه هر مسلمانی واجب است در دین خود بصیر باشد. رسول خداص می‌فرماید: طلب علم بر هر مسلمانی واجب است([[366]](#footnote-366)) و هر مسلمانی خود باید عالم به اصول و فروع اسلام باشد نه رجوع به دیگری کند.

ثالثاً: تخصص در جایی ثابت می‌شود که آثار تخصص مکشوف و ظاهر شود، مثلا کسی که خود را دکتر در طب و متخصص در آن می‌داند از معالجات او و بر طرف شدن مرض ممکن است فهمیده شود که او متخصص است و یا کسی که او مهندس ساختمان است از ساختن چند ساختمان تخصص او معلوم می‌شود و تخصص او در این دنیا معلوم می‌گردد و روشن می‌شود، اما کسی که ادعای اجتهاد مانند مجتهدین این مرز و بوم دارد و قرآن را غیر قابل فهم می‌داند برعکس آن دکتر و مهندس که تخصصشان در دنیا معلوم می‌گشت، می‌گوید: تخصص من در آخرت معلوم می‌شود! و می‌گوید: اثر صحت و بطلان فتوای من در قیامت دانسته می‌شود، پس تخصص او در دنیا معلوم نمی‌شود و آثاری ندارد، پس از کجا مقلد تخصص او را بفهمد، فتاوی مجتهد که چون فوت کند باطل گردد آن فتاوی حکم خدا نیست زیرا حکم خدا باطل نمی‌شود. به هر‌حال باید به مردم فهماند تقلید مدرکی در شرع ندارد.

رابعاً: از صدر اسلام تا زمان ما روز بروز اسلام خرابتر، احکام او ضایع‌تر و پیروانش ذلیل‌تر شده‌اند و این مدعیان تخصص احکامی ضد قرآن و شعائر من درآوردی به نام مذهب که در اسلام نبوده آورده‌اند و یا به سکوت تصویب نموده‌اند و خرافات و موهومات به دین افزوده‌اند. معلوم می‌شود متصدیان امور دینی متخصص نبوده‌اند بلکه مخرب بوده‌اند و حتی می‌بینیم این مدعیان تخصص فرسنگ‌ها از دین بدورند و به وسیلۀ تقلید دکان‌های خرافات را حفظ می‌کنند.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ ءَاذَوۡاْ مُوسَىٰ فَبَرَّأَهُ ٱللَّهُ مِمَّا قَالُواْۚ وَكَانَ عِندَ ٱللَّهِ وَجِيهٗا ٦٩ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَقُولُواْ قَوۡلٗا سَدِيدٗا ٧٠ يُصۡلِحۡ لَكُمۡ أَعۡمَٰلَكُمۡ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡۗ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدۡ فَازَ فَوۡزًا عَظِيمًا ٧١﴾

[الأحزاب:69-71]

**ترجمه:** ای کسانی که ایمان دارید نباشید مانند کسانی که موسی را آزار کردند و خدا او را از آنچه گفتند تبرئه کرد و نزد خدا آبرومند بود (69) ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا بترسید و سخن صواب و استوار بگویید(70) تا خدا اعمالتان را به صلاح آورد و گناهان شما را بیامرزد، و هر‌کس اطاعت خدا و رسول او کند بهره‌مند شده به بهرۀ بزرگی(71).

**نکات:** مقصود از جملۀ: ﴿لَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ...﴾ این است که محمد را اذیت نکنید چنانکه قوم موسی، موسی را اذیت کردند. اذیت قوم موسی این بوده که گاهی تهمت سحر و جادو و گاهی تهمت زنا و گاهی تهمت مرض برص و گاهی تهمت قتل هارون را به او زدند، ولی خدا بی‌عیبی او و دروغ‌های مخالفین او را ظاهر ساخت. و جملات ﴿ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ...﴾ و﴿وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ﴾ دلالت بر اهمیت تقوی و اطاعت خدا و رسول او دارد، حضرت علی بن الحسین در دعای 21 صحیفۀ سجادیه فرموده: «لَا أَبْلُغُ رِضَاكَ وَلَا أَنَالُ مَا عِنْدَكَ إِلَّا بِطَاعَتِكَ وَبِفَضْلِ رَحْمَتِكَ»، یعنی: «خشنودی تو را نمی‌رسم و آنچه نزد توست در نمی‌یابم مگر با اطاعت از تو و با افزایش رحمتت.»

﴿إِنَّا عَرَضۡنَا ٱلۡأَمَانَةَ عَلَى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱلۡجِبَالِ فَأَبَيۡنَ أَن يَحۡمِلۡنَهَا وَأَشۡفَقۡنَ مِنۡهَا وَحَمَلَهَا ٱلۡإِنسَٰنُۖ إِنَّهُۥ كَانَ ظَلُومٗا جَهُولٗا ٧٢ لِّيُعَذِّبَ ٱللَّهُ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ وَٱلۡمُنَٰفِقَٰتِ وَٱلۡمُشۡرِكِينَ وَٱلۡمُشۡرِكَٰتِ وَيَتُوبَ ٱللَّهُ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِۗ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورٗا رَّحِيمَۢا ٧٣﴾

[الأحزاب:72-73]

**ترجمه:** به تحقیق ما این امانت را به آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم پس، از حمل آن خودداری کردند و از آن هراسیدند و انسان آن را برداشت به راستی که او ستمگر و نادان است(72) برای اینکه خدا مردان منافق و زنان منافقه و مردان مشرک و زنان مشرکه را عذاب کند و بر مؤمنین و مؤمنات ببخشد و خدا آمرزنده و رحیم بوده است(73).

**نکات:** چون در آیات سابق سخن از اطاعت خدا و رسول شده در این آیه برای اهمیت این تکلیف فرموده ما این تکلیف را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم از تحمل آن خودداری کردند، و این عرضه، عرضۀ تکوینی است، یعنی چون اختیاری از خود نداشتند و تکلیف فرع اختیار است پس تکوینا متحمّل تکلیف نیستند. و إباء از تکلیف إباء تکوینی است. اگر کسی بگوید به چه دلیل مقصود از امانت تکلیف است؟ گوییم علاوه بر آیات قبل که سخن از اطاعت خدا و رسول است از آیۀ بعد نیز که فرموده ﴿لِّيُعَذِّبَ ٱللَّهُ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ...﴾ که لام آن برای غایت و یا تعلیل است یعنی علت عرض امانت امتحان و رسیدن منافق است به عذاب و رسیدن مؤمن است به ثواب، پس این جمله نیز قرینه است که مراد از امانت تکلیف است. و بعضی گفته‌اند: مراد از امانت، امامت و یا ولایت و یا امانتداری است! و بعضی گفته‌اند عقل است، ولی هیچ کدام از آن معانی تناسب با آیۀ بعد ندارد.

سورة سبإٍ (مكية وهي أربع وخمسون آية)

سورۀ سبإٍ مکی و دارای 54 آیه می‌باشد

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَهُ ٱلۡحَمۡدُ فِي ٱلۡأٓخِرَةِۚ وَهُوَ ٱلۡحَكِيمُ ٱلۡخَبِيرُ ١ يَعۡلَمُ مَا يَلِجُ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا يَخۡرُجُ مِنۡهَا وَمَا يَنزِلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ وَمَا يَعۡرُجُ فِيهَاۚ وَهُوَ ٱلرَّحِيمُ ٱلۡغَفُورُ ٢﴾ [سبأ:1-2]

**ترجمه:** به نام خدای کامل الذات و الصفات رحمن رحیم. هرستایش خاص خدایی است که آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آنِ اوست و مخصوص ستایش در آخرت است، و اوست حکیم آگاه(1) می‌داند آنچه در زمین فرو می‌رود و آنچه از آن بیرون می‌آید و آنچه از آسمان نازل گردد و آنچه در آن بالا رود و اوست رحیم آمرزنده(2).

**نکات:** الف و لام ﴿ٱلۡحَمۡدُ﴾ اگر برای استغراق باشد هر ستایشی را شامل است و اگر برای عهد باشد مقصود این است که حمد مخصوصی که ستایش کامل است خاص خدا می‌باشد و در اینجا حق‌تعالی کیفیت شکر و ستایش را به بندگان یاد می‌دهد و در آخرت نیز بندگان او به ناچار اعتراف به ستایش او دارند، اگر چه دار تکلیف نیست و مقصود از ﴿مَا يَلِجُ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ ریشۀ گیاهان، اشجار، گنج‌ها، اموات و غیر اینها می‌باشد و مراد از ﴿مَا يَخۡرُجُ مِنۡهَا﴾ زراعات، اشجار، جواهر و حیوانات است. و مراد از ﴿وَمَا يَعۡرُجُ فِيهَا﴾ ممکن است ملائکه و اعمال آدمیان باشد. و جملۀ ﴿مَا يَنزِلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ وَمَا يَعۡرُجُ فِيهَا﴾، علاوه برآنچه گفته شد، ممکن است اشاره­ای نیز باشد به آنچه دانشمندان علم نجوم می‌گویند. ایشان می‌گویند روزانه حدود بیست میلیون سنگ‌های آسمانی با سرعتی حدود 50 تا 70 کیلومتر در ثانیه با جو زمین که حدود 800 کیلومتر ضخامت دارد برخورد می‌کنند سرعت زیاد سنگ‌ها و از طرفی گازهای نگهبان زندگی بر سطح کرۀ زمین به نام هوا که با سرعت صد هزار کیلومتر در ساعت از روی این سنگ‌ها می‌گذرند باعث می‌شوند ابتدا سنگ‌های سماوی داغ و سپس از حرارت سفید گردیده و بعد از هم متلاشی می‌شوند، و اغلب آنها قبل از رسیدن به زمین کاملا سوخته و خاکستر می‌گردند و نیز به موجب عوامل نامعلوم ذراتی از آنها از محدودۀ زمین خارج می‌شوند یعنی به علت سرعت زیادی که دارند قوۀ جاذبۀ زمین نمی‌تواند آنها را برباید و در نتیجه به طرف ستارگان و آسمان صعود می‌نمایند و در حوزۀ خورشید افتاده و یا بین ستارگان سرگردان می‌شوند.

﴿وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَا تَأۡتِينَا ٱلسَّاعَةُۖ قُلۡ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأۡتِيَنَّكُمۡ عَٰلِمِ ٱلۡغَيۡبِۖ لَا يَعۡزُبُ عَنۡهُ مِثۡقَالُ ذَرَّةٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَآ أَصۡغَرُ مِن ذَٰلِكَ وَلَآ أَكۡبَرُ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٖ ٣ لِّيَجۡزِيَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِۚ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُم مَّغۡفِرَةٞ وَرِزۡقٞ كَرِيمٞ ٤ وَٱلَّذِينَ سَعَوۡ فِيٓ ءَايَٰتِنَا مُعَٰجِزِينَ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عَذَابٞ مِّن رِّجۡزٍ أَلِيمٞ ٥﴾

[سبأ:3-5]

**ترجمه:** و آنان که کافرند گویند ساعت قیامت، ما را نخواهد آمد. بگو: آری، قسم به پروردگارم آن­خدایی که دانای غیب است که قیامت سراغتان خواهدآمد، هموزن ذره‌ای نه در آسمان‌ها و نه درزمین از علم او نهان نیست و نه کوچکتر و نه بزرگتر از آن مگر آنکه در کتابی روشن است(3) تا جزا دهد آنان را که ایمان آورده و کارهای شایسته را نموده‌اند، آنهایند که برایشان آمرزش و روزی ارجمند است(4) و آنان که در مخالفت با آیات ما کوشیدند تا (به­گمان خود) ما را عاجز کنند، آنهایند که برایشان عذابی است از پلیدی دردناک(5).

**نکات:** مقصود از ﴿كِتَٰبٖ مُّبِينٖ﴾ علم حق‌تعالی و یا کتاب تکوین است و مقصود از ﴿رِزۡقٞ كَرِيمٞ﴾ روزی گوارای دائم بدون منت است و آن بهشت است.

﴿وَيَرَى ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ هُوَ ٱلۡحَقَّ وَيَهۡدِيٓ إِلَىٰ صِرَٰطِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡحَمِيدِ ٦ وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ هَلۡ نَدُلُّكُمۡ عَلَىٰ رَجُلٖ يُنَبِّئُكُمۡ إِذَا مُزِّقۡتُمۡ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمۡ لَفِي خَلۡقٖ جَدِيدٍ ٧ أَفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا أَم بِهِۦ جِنَّةُۢۗ بَلِ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ فِي ٱلۡعَذَابِ وَٱلضَّلَٰلِ ٱلۡبَعِيدِ ٨ أَفَلَمۡ يَرَوۡاْ إِلَىٰ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِۚ إِن نَّشَأۡ نَخۡسِفۡ بِهِمُ ٱلۡأَرۡضَ أَوۡ نُسۡقِطۡ عَلَيۡهِمۡ كِسَفٗا مِّنَ ٱلسَّمَآءِۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لِّكُلِّ عَبۡدٖ مُّنِيبٖ ٩﴾ [سبأ:6-9]

**ترجمه:** و کسانی که دانش داده شده‌اند می‌بینند که آنچه از پروردگارت به تو نازل شده حق است و به راه خدای عزیز حمید هدایت می‌کنند(6) و آنان که کافر شده گفتند: آیا شما را راهنمایی کنیم به مردی که شما را خبر می‌دهد که چون کاملاً ریز ریز شدید محققاً به خلقت جدیدی خواهید بود(7) آیا بر خدا دروغ بسته و یا جنونی در او هست؟ نه بلکه آنان که به آخرت ایمان ندارند در عذاب و گمراهی دوری هستند(8) آیا به آنچه پیش رویشان و پشت سرشان هست از آسمان و زمین ننگریستند اگر بخواهیم به زمینشان فرو می‌بریم و یا پاره‌ای از آسمان رویشان افکنیم. به راستی در این امر برای هر بندۀ توبه‌گری عبرت است (9).

**نکات:** مقصود از جملۀ: ﴿أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ...﴾ آنان که دانش داده شده‌اند آیا اهل معرفت از اصحاب رسول خداص بوده و یا دانشمندان اهل کتاب است، به نظر می‌رسد که عام باشد برای هردانشمندی، و مراد از ﴿صِرَٰطِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡحَمِيدِ﴾ دین اسلام است. و مقصود از جملۀ: ﴿أَفَلَمۡ يَرَوۡاْ إِلَىٰ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ...﴾ استدلال برای تفکر در وجود آسمان، زمین و اثبات قدرت حق‌تعالی می‌باشد بر خلق جدید قیامت.

﴿وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَا دَاوُۥدَ مِنَّا فَضۡلٗاۖ يَٰجِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُۥ وَٱلطَّيۡرَۖ وَأَلَنَّا لَهُ ٱلۡحَدِيدَ ١٠ أَنِ ٱعۡمَلۡ سَٰبِغَٰتٖ وَقَدِّرۡ فِي ٱلسَّرۡدِۖ وَٱعۡمَلُواْ صَٰلِحًاۖ إِنِّي بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٞ ١١ وَلِسُلَيۡمَٰنَ ٱلرِّيحَ غُدُوُّهَا شَهۡرٞ وَرَوَاحُهَا شَهۡرٞۖ وَأَسَلۡنَا لَهُۥ عَيۡنَ ٱلۡقِطۡرِۖ وَمِنَ ٱلۡجِنِّ مَن يَعۡمَلُ بَيۡنَ يَدَيۡهِ بِإِذۡنِ رَبِّهِۦۖ وَمَن يَزِغۡ مِنۡهُمۡ عَنۡ أَمۡرِنَا نُذِقۡهُ مِنۡ عَذَابِ ٱلسَّعِيرِ ١٢ يَعۡمَلُونَ لَهُۥ مَا يَشَآءُ مِن مَّحَٰرِيبَ وَتَمَٰثِيلَ وَجِفَانٖ كَٱلۡجَوَابِ وَقُدُورٖ رَّاسِيَٰتٍۚ ٱعۡمَلُوٓاْ ءَالَ دَاوُۥدَ شُكۡرٗاۚ وَقَلِيلٞ مِّنۡ عِبَادِيَ ٱلشَّكُورُ ١٣﴾ [سبأ:10-13]

**ترجمه:** و به تحقیق داود را ازجانب خود فضیلتی دادیم، ای کوه‌ها با وی هم آواز شوید با پرندگان، و آهن را برای وی نرم کردیم(10) که زره‌های بلند بساز و بافت آن را به اندازه بگیر. و عمل شایسته کنید زیرا من بدانچه می‌کنید بینایم (11) و باد را برای سلیمان رام کردیم که سیر بامدادش (به اندازۀ) یک ماه و شبانگاهش یکماه بود و چشمۀ مس را برای او روان ساختیم و از جن کسانی در حضور او به فرمان پروردگارش کار می‌کردند و هرکس از ایشان از فرمان ما سرپیچی می‌کرد از عذاب سوزان به او می‌چشاندیم(12) و برای وی می‌ساختند هرچه می‌خواست ازقصرها ومجسمه‌ها و کاسه‌هایی مانند حوض‌ها و دیگ‌های ثابت. ای خاندان داود برای شکرگزاری عمل کنید و کمی از بندگانم شکرگزارند (13).

**نکات:** فضیلت داود به نبوت و کتاب و معجزات بوده و اول کسی که زره آهنی ساخت حضرت داود بود که خدا آهن را برای وی نرم نمود و از فروش زره زندگی می‌کرد و عیال خود را إطعام می‌نمود و اگر زیاد می­ماند صدقه می‌داد. در حدیث آمده که خدا به داود وحی نمود که تو بندۀ خوبی هستی جز اینکه از بیت المال ارتزاق می‌کنی، حضرت داود چهل شبانه روز گریه کرد تا خدا آهن را برای وی نرم نمود که روزی یک زره بسازد و بفروشد و از بیت المال مستغنی گردد([[367]](#footnote-367)). و صدای خوبی داشته و چون تسبیح می‌گفت: کوه صدای او را به تسبیح برمی‌گردانید. و برای فرزند او حضرت سلیمان باد را مسخر کرد که در ساعت صبح به قدر یک ماه می­پیمود و همچنین در ساعت عصر و جنیان برای او قصرها، مجسمه‌ها، کاسه‌های بزرگ و دیگ‌ها می‌ساختند و بیت المقدس در زمان سلیمان ساخته شد با سنگ‌های مرمر، سفید، زرد و سبز و آیا ساختن مجسمه در زمان سلیمان حلال بوده و یا مجسمۀ درخت و مانند آن می‌ساختند و مجسمۀ ذی روح نمی‌ساختند معلوم نیست. و می‌توان گفت: مجسمه هرگاه برای عبادت و کرنش نباشد مانند عروسکی که بچه‌ها دارند چنانچه مفسده‌ای در آن نباشد ساخت و خرید و فروش آن اشکالی ندارد.

﴿فَلَمَّا قَضَيۡنَا عَلَيۡهِ ٱلۡمَوۡتَ مَا دَلَّهُمۡ عَلَىٰ مَوۡتِهِۦٓ إِلَّا دَآبَّةُ ٱلۡأَرۡضِ تَأۡكُلُ مِنسَأَتَهُۥۖ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ ٱلۡجِنُّ أَن لَّوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ ٱلۡغَيۡبَ مَا لَبِثُواْ فِي ٱلۡعَذَابِ ٱلۡمُهِينِ ١٤﴾ [سبأ:14]

**ترجمه:** پس چون مرگ را برای او مقرر داشتیم دلالت بر مرگ او ننمود جز جانور زمین (موریانه) که عصای وی­را بخورد. پس چون بیفتاد، بر دیوان روشن شد که اگر غیب می‌دانستند در عذاب خفت‌انگیز نمی‌ماندند(14).

**نکات:** حضرت سلیمان در محل عبادت خود اعتکاف می‌کرد پس چون مرگ او رسید خدا خواست مرگ او معلوم نباشد تا مردم بدانند که جنیان علم غیب ندارند، و لذا از مرگ سلیمان مطلع نبودند درحالی که برای سلیمان کار می‌کردند و بناء بیت المقدس را می‌ساختند پس سلیمان در حالی که تکیه بر عصا کرده بود ملک الموت او را قبض روح کرد و تا یک سال همانطور ایستاده تکیه بر عصا ماند تا بناء بیت المقدس تمام شد آن وقت خدا موریانه را بر عصای او مسلط کرد، چون عصای او را خورد او به زمین افتاد و مرگ او بر انس و جن ظاهر گردید. و نکتۀ دیگر اینکه دانسته شود چون اجل آمد لحظه‌ای مؤخر نمی‌شود و در حال ایستاده قبض روح می‌شود و فرصت نشستن نیست.

﴿لَقَدۡ كَانَ لِسَبَإٖ فِي مَسۡكَنِهِمۡ ءَايَةٞۖ جَنَّتَانِ عَن يَمِينٖ وَشِمَالٖۖ كُلُواْ مِن رِّزۡقِ رَبِّكُمۡ وَٱشۡكُرُواْ لَهُۥۚ بَلۡدَةٞ طَيِّبَةٞ وَرَبٌّ غَفُورٞ ١٥ فَأَعۡرَضُواْ فَأَرۡسَلۡنَا عَلَيۡهِمۡ سَيۡلَ ٱلۡعَرِمِ وَبَدَّلۡنَٰهُم بِجَنَّتَيۡهِمۡ جَنَّتَيۡنِ ذَوَاتَيۡ أُكُلٍ خَمۡطٖ وَأَثۡلٖ وَشَيۡءٖ مِّن سِدۡرٖ قَلِيلٖ ١٦ ذَٰلِكَ جَزَيۡنَٰهُم بِمَا كَفَرُواْۖ وَهَلۡ نُجَٰزِيٓ إِلَّا ٱلۡكَفُورَ ١٧﴾ [سبأ:15-17]

**ترجمه:** به تحقیق برای قوم سبا درمحل سکونتشان نشانه­ای(از نعمت خدا) بود. دو باغستان   
  
ازجانب راست و چپ، از روزی پروردگارتان بخورید و برای او شکرگزارید، شهر پاکیزه و پروردگار آمرزنده(15) ولی آنها روی گردانیدند پس بر ایشان سیل سخت فرستادیم و دو باغستانشان را به دو باغستان تبدیل کردیم که دارای میوۀ تلخ و خار و اندکی از سدر بود(16) این چنین پاداششان دادیم به سبب کفرانشان و آیا جز کفران پیشه را مجازات می‌کنیم؟ (17).

**نکات:** قوم سبا از عرب اهل یمن می‌باشند و برای خود سدی داشتند که بین دو کوه بود و آب در پشت آن جمع می‌شد و برای آن سوراخ‌ها بود که باز می‌کردند و به قدر احتیاج آب را می‌بردند و دو طرف خانه و مسکنشان سراسر باغ بود چه از طرف راست و چه از طرف چپ، و هوای طرب انگیز و روح پروری داشت و در آنجا نه پشه و نه عقرب و نه سایر حیوانات موذی پیدا می‌شد، ولی شکر خدا نکردند و از قوانین إلهی اعراض کردند، خدای تعالی موش‌هائی را بر سدِّ ایشان گماشت که آن را خوردند و سوراخ کردند، به طوری که سیل فشار آورد و سد از جا کنده شد و سیل تمام مزارع و باغات ایشان را خراب کرد به طوری که مختصر شوره­گز و درخت سدری در آن ماند و بوستان‌هاشان از بین رفت، خدا این قصه را ذکر کرده برای عبرت بندگان خود که شکرگزار باشند. از رسول خداص نقل شده که فرمود: «أَكْرِمُوا الْخُبْزَ فَإِنَّهُ قَدْ عَمِلَ فِيهِ مَا بَيْنَ الْعَرْشِ إِلَى الْأَرْضِ وَمَا فِيهَا مِنْ كَثِيرٍ مِنْ خَلْقِه‏»([[368]](#footnote-368))، یعنی: «نان را گرامی دارید زیرا برای به دست آمدن آن عوامل سماوی، زمینی و بسیاری از مخلوقات الهی مؤثر بوده‌اند.» و تمام نعمت‌های الهی را باید چنین دانست و از شکرگزاری غافل نبود و به قوانین الهی و آیات او پشت نکرد.

﴿وَجَعَلۡنَا بَيۡنَهُمۡ وَبَيۡنَ ٱلۡقُرَى ٱلَّتِي بَٰرَكۡنَا فِيهَا قُرٗى ظَٰهِرَةٗ وَقَدَّرۡنَا فِيهَا ٱلسَّيۡرَۖ سِيرُواْ فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا ءَامِنِينَ ١٨ فَقَالُواْ رَبَّنَا بَٰعِدۡ بَيۡنَ أَسۡفَارِنَا وَظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ فَجَعَلۡنَٰهُمۡ أَحَادِيثَ وَمَزَّقۡنَٰهُمۡ كُلَّ مُمَزَّقٍۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّكُلِّ صَبَّارٖ شَكُورٖ ١٩﴾ [سبأ:18-19]

**ترجمه:** و بین ایشان و بین قریه‌هایی که در آنها برکت نهاده بودیم دهکده‌های نمایان قرار دادیم و سیر در آنها را (آسان و مسافتی) به­اندازه قرار دادیم (و گفتیم) شبها و روزها در آنها به حال امن سیر کنید(18) پس گفتند: پروردگارا، میان سفرهای ما فاصله و دوری قرار ده. و به خود ستم کردند پس ایشان را داستان‌ها (برای آیندگان) قرار دادیم و آنان را سخت از هم پراکندیم به راستی که در این داستان آیات عبرتی است برای هر صبور شکرگزاری(19).

**نکات:** بین قوم سبا که در زیر سدِّ مآرب بودند تا شام که زمین با برکتی است زیرا مملو از انهار و اشجار است، قریه‌هایی بود آباد که از قریۀ اول قریۀ دوم پیدا بود و همچنین در تمام طول راه. نوشته‌اند که از سد مآرب تا شام چهار هزار قریۀ آباد بود که هر مسافری می‌توانست بی‌زاد و توشه مسافرت کند و احتیاج به حمل زاد و توشه نداشته باشد، زیرا در بین راه به هر قریه‌ای می‌رسید طعام آنجا دسترس بود و هرمسافری به حال امن مسافرت می‌کرد، نه دزدی و نه درنده‌ای در راه بود، ولی مردم سبا ناشکری می‌کردند و آرزو داشتند که در راهشان این همه قریه نباشد و مسافرتشان در راه دور و دراز باشد، و حق‌تعالی در اثر ناشکری آبادی‌های ایشان را تبدیل به بیابان کرد و اهالی آنجا همه پراکنده شدند، بعضی شام و فلسطین و بعضی به مدینه، مکه و جاهای دیگر رفتند و ایشان را عبرت برای آیندگان قرار داد.

﴿وَلَقَدۡ صَدَّقَ عَلَيۡهِمۡ إِبۡلِيسُ ظَنَّهُۥ فَٱتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقٗا مِّنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٢٠ وَمَا كَانَ لَهُۥ عَلَيۡهِم مِّن سُلۡطَٰنٍ إِلَّا لِنَعۡلَمَ مَن يُؤۡمِنُ بِٱلۡأٓخِرَةِ مِمَّنۡ هُوَ مِنۡهَا فِي شَكّٖۗ وَرَبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٍ حَفِيظٞ ٢١﴾ [سبأ:20-21]

**ترجمه:** و به تحقیق شیطان گمان خود را دربارۀ(گمراه کردن) ایشان تصدیق کرد و همه جز گروهی از مؤمنین پیروی او کردند(20) و ابلیس را بر ایشان تسلطی نبوده جز برای اینکه مؤمن به آخرت را از آنکه به آخرت شک دارد معلوم بداریم و پروردگارت بر هر چیزی نگهبان است(21).

**نکات:** شیطان روزی که آدم را سجده نکرد و مطرود درگاه خدا گشت، قسم خورد و گفت ﴿فَبِعِزَّتِكَ لَأُغۡوِيَنَّهُمۡ أَجۡمَعِينَ﴾([[369]](#footnote-369))، ولی یقین نداشت که می‌تواند همه را گمراه و یا بیشتر بنی آدم را به کفران بیندازد چنانکه در آیۀ 17 سورۀ اعراف گفته بود: ﴿وَلَا تَجِدُ أَكۡثَرَهُمۡ شَٰكِرِينَ﴾([[370]](#footnote-370)). اما چون به إغوای بنی آدم پرداخت و ایشان را فریفت اکثرا پیرو او شدند و گمان گمراهی که در بنی آدم داشت مصداق پیدا کرد و گمان خود را راست و درست یافت. و مقصود از: ﴿وَمَا كَانَ لَهُۥ عَلَيۡهِم مِّن سُلۡطَٰنٍ﴾ این است که شیطان تسلطی بر بنی آدم ندارد و نمی‌تواند به زور گمراه کند مگر آنکه کسی به اختیار خود شیطان را بر خود تسلط دهد و موجب خذلان خود گردد.

﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَمۡلِكُونَ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا لَهُمۡ فِيهِمَا مِن شِرۡكٖ وَمَا لَهُۥ مِنۡهُم مِّن ظَهِيرٖ ٢٢ وَلَا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ عِندَهُۥٓ إِلَّا لِمَنۡ أَذِنَ لَهُۥۚ حَتَّىٰٓ إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمۡ قَالُواْ مَاذَا قَالَ رَبُّكُمۡۖ قَالُواْ ٱلۡحَقَّۖ وَهُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡكَبِيرُ ٢٣﴾ [سبأ:22-23]

**ترجمه:** بگو بخوانید کسانی غیر خدا را که گمان کرده‌اید (قابل خواندن می‌باشند) که هم وزن ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین مالک نیستند و برای ایشان در آسمان و زمین شرکتی نیست و برای خدا پشتیبانی از ایشان نیست(22) و شفاعت در پیشگاه او سود ندهد مگر برای آنکه إذنی برای او صادر شده باشد تا وقتی که از دل‌های ایشان وحشت برود، گویند پروردگارتان چه گفت گویند حق را گفت و او والا و بزرگست(23).

**نکات:** یکی از آیاتی که به طور مذمت امر کرده به خواندن غیرخدا و غیر خدا را مؤثر و مفید برای مخلوق ندانسته این آیات است. و مقصود از جملۀ: ﴿ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ﴾، ذوی العقول از ملائکه و أنبیاء مقربین است که به هیچ وجه قابل خواندن نیستند، زیرا آنان یا مالک چیزی شده‌اند از طرف خدا و یا در تأثیر شریک خدایند و یا وزیر و پشتیبان خدایند و یا شفیع و واسطه می‌باشند. مؤثر بودن آنان به این چهار احتمال است و خدا تمام این احتمالات را مردود ساخته است. در این صورت تعجب است از آنان که غیرخدا را می‌خوانند و با وجود چنین آیات محکمی متوجه نیستند. در حالی که اولیا با عقیدۀ آنان مخالفند و شفاعتی که آنان می‌گویند قبول ندارند، و شفاعتی که عوام قائل است که در روز قیامت، خدا هیچ کاره شود و حساب شیعیان به دست امامان سپرده شود و آنان هم گناهان ایشان را عفو نمایند تا ایشان داخل بهشت شوند هیچ مدرکی در کتاب خدا که فقط خدا را محاسب می‌داند ندارد، و برای چنین شفاعتی استناد به آیۀ فوق غلط است. و شفاعت انسانی برای انسان دیگر در روز قیامت به بیانی که ایشان می‌گویند در هیچ آیه‌ای از آیات قرآن ذکر نشده بلکه نفی شده و قرآن همه را در گرو اعمال می‌داند نه آن که خداوند به لحاظ شفیع از قوانین خود صرف نظر کند، علاوه بر این هیچ بشری از اعمال بشر دیگر اطلاع ندارد و در این صورت چطور در قیامت می‌تواند برای او شفاعت کند. بنابراین شفاعت‌هایی که در قرآن آمده دربارۀ شفاعتی که اینان برای خود در قیامت قائلند و هر جرم و جنایتی را می‌کنند، نیست و به هیچ وجه مطابقت ندارد، اگر شفاعتی در قیامت باشد، همان ابلاغ رحمت برای صالحان و مؤمنان است چنان که در سورۀ اعراف آیاتی به این موضوع اشاره دارد، بنابراین فقط ایمانِ صحیح، اعمال صالح و رحمت خدا موجب نجات و رستگاری است، و البته شفاعت و استغفار فردی برای دیگری در دنیا صحیح است و به مؤمنین دستور داده شده که برای یکدیگر استغفار کنند. و به علاوه ائمه و اولیاء که ایشان آنان را شفیع خود می‌دانند، ادعاهای ضد قرآنی نداشتند بلکه تابع قرآن بودند و همواره از عاقبت خود نگران بودند و همواره خائف و از خدا طلب بخشش و آمرزش می‌کردند که کلمات ایشان در این مورد بسیار است، مثلا علی بن الحسین که به علت زیادی سجده و عبادتی که می‌کرد او را سجاد نامیده‌اند در صحیفۀ سجادیه ضمن دعاهای 24، 31، 32، 48، 50، و 53 عرض می‌کند:

«فَقَدْ أَقَامَتْنِي يَا رَبِّ ذُنُوبِي مَقَامَ الْخِزْيِ بِفِنَائِكَ، فَإِنْ سَكَتُّ لَمْ يَنْطِقْ عَنِّي أَحَدٌ، وَإِنْ شَفَعْتُ فَلَسْتُ بِأَهْلِ الشَّفَاعَةِ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَشَفِّعْ فِي خَطَايَايَ كَرَمَكَ، وَعُدْ عَلَى سَيِّئَاتِي بِعَفْوِكَ،... .... وَلَا شَفِيعَ لِي إِلَيْكَ فَلْيَشْفَعْ لِي فَضْلُكَ...». «لَا تَجْعَلْنِي فِي أَهْلِ الْعُقُوقِ لِلْآبَاءِ وَالْأُمَّهَاتِ يَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ». «لَا تُخَيِّبِ الْيَوْمَ ذَلِكَ مِنْ رَجَائِي... ». «قَارَفْتُ مَعْصِيَتَكَ، وَاسْتَوْجَبْتُ بِسُوءِ سَعْيِي سَخْطَتَكَ،...... لَا شَفِيعٌ يَشْفَعُ لِي إِلَيْكَ، وَلَا خَفِيرٌ يُؤْمِنُنِي عَلَيْكَ، وَلَا حِصْنٌ يَحْجُبُنِي عَنْكَ، وَلَا مَلَاذٌ أَلْـجَأُ إِلَيْهِ مِنْكَ...». «ارْحَمْنِي فِي حَشْرِي وَنَشْرِي، وَاجْعَلْ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ مَعَ أَوْلِيَائِكَ مَوْقِفِي، وَفِي أَحِبَّائِكَ مَصْدَرِي... » «أَسْأَلُكَ أَمْنًا مِنْ عَذَابِكَ،...». «هَذِهِ الرِّمَّةَ الْـهَلُوعَةَ، الَّتِي لَا تَسْتَطِيعُ حَرَّ شَمْسِكَ، فَكَيْفَ تَسْتَطِيعُ حَرَّ نَارِكَ!».

آری، شفاعتی که اینان برای ائمۀ خود قائلند خود ائمه ‡ منکر آن بودند. علی که ایشان خود را شیعیان او می‌پندارند ضمن بعضی از ادعیه و مناجات خود می‌فرماید: «وَلَقَدْ رَجَوْتُ مِمَّنْ تَوَلَّانِي فِي حَيَاتِي بِإِحْسَانِهِ أَنْ يَشْفَعَهُ لِي عِنْدَ وَفَاتِي بِغُفْرَانِهِ، إِلَهِي لَئِنْ خَيَّبْتَنِي أَوْ طَرَدْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي أَرْجُو وَمَنْ ذَا أَشْفَع إِلَیكَ لَدَي الإِعسَار وَالیُسر أَفَزعُ، فَلَسْتُ سِوَى أَبْوَابِ فَضْلِكَ أَقْرَع‏، مُتَوَسل إِلِیكَ بِكَرَمِكَ، فَقَدْ جَعَلَتُ الإِقْرَارَ بِالذَّنْبِ إِلِیكَ وَسِیلَتِي، فَإِنَّي لَا أَقدِرَ لِنَفْسِي دَفْعًا وَلَا أَمْلِكُ لَهَا نَفْعًا». و کلمات دیگر آن حضرت که در دعاها و نهج البلاغه از او نقل شده است چنانکه در مکتوب 31 نهج البلاغه فرموده: «لَمْ يَجْعَلْ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ مَنْ يَحْجُبُهُ عَنْك‏، وَلَمْ يُلْجِئْكَ إِلَى مَنْ يَشْفَعُ لَكَ إِلَيْه‏». یعنی؛ خدا بین تو و بین خود کسی را قرار نداده که او حاجب باشد و تو را وادار ننموده که شفیع و واسطه‌ای نزد او ببری. بنابراین باید از غلو پرهیز نمود و فقط در درگاه خدا التجاء نموده حاجت خواست و فقط او را بنده شناس و حسابرس دانست که جز تقوی و پاکدامنی و مطیع خدا بودن چیزی موجب نجات نیست چنانکه علی (در کلمات قصار نهج البلاغه شمارۀ 92) می‌فرماید: «إِنَّ وَلِيَّ مُحَمَّدٍ مَنْ أَطَاعَ اللهَ وَإِنْ بَعُدَتْ لُـحْمَتُهُ وَإِنَّ عَدُوَّ مُحَمَّدٍ مَنْ عَصَى اللهَ وَإِنْ قَرُبَتْ قَرَابَتُه‏».و حضرت صادق چنانکه در خصال صدوق ص 64 روایت شده می‌فرماید «أَدْنَى مَا يَخْرُجُ بِهِ الرَّجُلُ مِنَ الْإِيمَانِ أَنْ يَجْلِسَ إِلَى غَالٍ فَيَسْتَمِعَ إِلَى حَدِيثِهِ وَ يُصَدِّقَهُ عَلَى قَوْلِهِ إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ ÷ أَنَّ رَسُولَ اللهِ ص قَالَ: صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي لَا نَصِيبَ لَـهُمَا فِي الْإِسْلَامِ الْغُلَاةُ وَالْقَدَرِيَّة». ولی چه باید کرد که ملت ما را از قرآن دور نموده و ایشان را در غلو و شرک وارد نموده‌اند.

﴿قُلۡ مَن يَرۡزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ قُلِ ٱللَّهُۖ وَإِنَّآ أَوۡ إِيَّاكُمۡ لَعَلَىٰ هُدًى أَوۡ فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ ٢٤ قُل لَّا تُسۡ‍َٔلُونَ عَمَّآ أَجۡرَمۡنَا وَلَا نُسۡ‍َٔلُ عَمَّا تَعۡمَلُونَ ٢٥ قُلۡ يَجۡمَعُ بَيۡنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفۡتَحُ بَيۡنَنَا بِٱلۡحَقِّ وَهُوَ ٱلۡفَتَّاحُ ٱلۡعَلِيمُ ٢٦ قُلۡ أَرُونِيَ ٱلَّذِينَ أَلۡحَقۡتُم بِهِۦ شُرَكَآءَۖ كَلَّاۚ بَلۡ هُوَ ٱللَّهُ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ٢٧﴾ [سبأ:24-27]

**ترجمه:** بگو: کیست که از آسمان‌ها و زمین شما را روزی می‌دهد؟ بگو خدا؛ و محقق است که ما و یا شما در هدایت و یا در ضلالت آشکاریم(24) بگو از آنچه ما گناه کنیم شما را نپرسند و از آنچه می‌کنید ما را نپرسند(25) بگو پروردگار ما بین ما را جمع می‌کند آنگاه به حق بین ما حکم می‌نماید و اوست حاکم کارگشای دانا(26) بگو آنان را که به عنوان شریک به خدا ملحق کرده‌اید به من بنمایانید (تا قدرتشان را ببینم) نه چنین است، بلکه اوست خدای نیرومند حکیم(27).

**نکات:** در این آیات حق‌تعالی با مشرکین بطور انصاف مخاطبه کرده و ضمنا جملۀ: ﴿وَلَا نُسۡ‍َٔلُ عَمَّا تَعۡمَلُونَ﴾ دلالت دارد که مؤمنین نباید به فکر اعمال و کردار دیگران باشند باید عمل خود را مواظبت کنند زیرا مؤمن را از اعمال مشرک و یا فاسق سؤال نمی‌کنند، پس کسانی که سعی می‌کنند برای مسلمین صدر اسلام عیب بتراشند و یا گناهانی را که نکرده‌اند برای آنان ثابت کنند صحیح نیست بلکه ضدیت با قرآن است. و جملۀ ﴿يَفۡتَحُ بَيۡنَنَا﴾ که به معنی؛ «یحكم بیننا» می‌باشد دلالت دارد که باید قضاوت را به خدا واگذار کرد.

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا كَآفَّةٗ لِّلنَّاسِ بَشِيرٗا وَنَذِيرٗا وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ٢٨ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا ٱلۡوَعۡدُ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ٢٩ قُل لَّكُم مِّيعَادُ يَوۡمٖ لَّا تَسۡتَ‍ٔۡخِرُونَ عَنۡهُ سَاعَةٗ وَلَا تَسۡتَقۡدِمُونَ ٣٠ وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَن نُّؤۡمِنَ بِهَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانِ وَلَا بِٱلَّذِي بَيۡنَ يَدَيۡهِۗ وَلَوۡ تَرَىٰٓ إِذِ ٱلظَّٰلِمُونَ مَوۡقُوفُونَ عِندَ رَبِّهِمۡ يَرۡجِعُ بَعۡضُهُمۡ إِلَىٰ بَعۡضٍ ٱلۡقَوۡلَ يَقُولُ ٱلَّذِينَ ٱسۡتُضۡعِفُواْ لِلَّذِينَ ٱسۡتَكۡبَرُواْ لَوۡلَآ أَنتُمۡ لَكُنَّا مُؤۡمِنِينَ ٣١ قَالَ ٱلَّذِينَ ٱسۡتَكۡبَرُواْ لِلَّذِينَ ٱسۡتُضۡعِفُوٓاْ أَنَحۡنُ صَدَدۡنَٰكُمۡ عَنِ ٱلۡهُدَىٰ بَعۡدَ إِذۡ جَآءَكُمۖ بَلۡ كُنتُم مُّجۡرِمِينَ ٣٢ وَقَالَ ٱلَّذِينَ ٱسۡتُضۡعِفُواْ لِلَّذِينَ ٱسۡتَكۡبَرُواْ بَلۡ مَكۡرُ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ إِذۡ تَأۡمُرُونَنَآ أَن نَّكۡفُرَ بِٱللَّهِ وَنَجۡعَلَ لَهُۥٓ أَندَادٗاۚ وَأَسَرُّواْ ٱلنَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُاْ ٱلۡعَذَابَۚ وَجَعَلۡنَا ٱلۡأَغۡلَٰلَ فِيٓ أَعۡنَاقِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْۖ هَلۡ يُجۡزَوۡنَ إِلَّا مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ٣٣﴾ [سبأ:28-33]

**ترجمه:** و ما تو را نفرستادیم مگر برای عموم مردم که بشارت دهی و بترسانی ولیکن بیشتر مردم نمی‌دانند(28) و می‌گویند: اگر راست می‌گویید این وعده چه وقت می‌رسد(29) بگو برای شما وعده‌گاهی است که ساعتی از آن عقب‌تر نروید و جلوتر نشوید(30) و کسانی که کافرند گفتند: به این قرآن و آن کتابی که جلو آن بوده هرگز ایمان نیاوریم، و اگر ببینی وقتی را که ستمگران در پیشگاه پروردگارشان بازداشت شده‌اند و به یکدیگر سخن را بر می‌گردانند، آنان که ضعیف و زبون شده به کسانی که بزرگی کرده‌اند می‌گویند اگر شما نبودید حتما ما مؤمن می‌بودیم(31) و کسانی که بزرگی کرده به زبونان گویند آیا ما شما را از هدایت باز داشتیم بعد از آنکه هدایت برای شما آمد بلکه شما مجرم بودید(32) و کسانی که ضعیف بوده‌اند به کسانی که بزرگی کرده گویند (نه) بلکه نیرنگ شب و روز (شما) هنگامی که ما را وادار می‌کردید که به خدا کافر شویم و برای وی همتاها قرار دهیم و چون عذاب را ببینند اظهار پشیمانی کنند، و به گردن کسانی که کافر شده‌اند غلها قرار دهیم آیا جز درقبال آنچه می‌کرده‌اند جزا داده می‌شوند(33).

**نکات:** کلمۀ ﴿كَآفَّةٗ﴾ را می‌توان برای یکی از دو معنی ترجمه کرد:

**اول:** به معنی عموم و همۀ افراد و مردم کشورهای جهان که ظاهر در همین معناست. چنانکه در ترجمه ذکر شد.

**دوم:** آنکه ﴿كَآفَّةٗ﴾ از مادۀ کف باشد، یعنی ما تو را نفرستادیم جز برای آنکه باز داری مردم را از کفر و فسق. و آیات 31 تا 32 دلالت دارد بر منع پیروی از بزرگان و منع تقلید از ایشان، خصوصا در عقائد. و به همین جهت روز قیامت بزرگان و هم پیروان ایشان مورد مؤاخذه و عذاب می‌شوند و عذر پیروان پذیرفته نخواهد شد به صریح آیات مذکوره.

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا فِي قَرۡيَةٖ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتۡرَفُوهَآ إِنَّا بِمَآ أُرۡسِلۡتُم بِهِۦ كَٰفِرُونَ ٣٤ وَقَالُواْ نَحۡنُ أَكۡثَرُ أَمۡوَٰلٗا وَأَوۡلَٰدٗا وَمَا نَحۡنُ بِمُعَذَّبِينَ ٣٥ قُلۡ إِنَّ رَبِّي يَبۡسُطُ ٱلرِّزۡقَ لِمَن يَشَآءُ وَيَقۡدِرُ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ٣٦ وَمَآ أَمۡوَٰلُكُمۡ وَلَآ أَوۡلَٰدُكُم بِٱلَّتِي تُقَرِّبُكُمۡ عِندَنَا زُلۡفَىٰٓ إِلَّا مَنۡ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا فَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ جَزَآءُ ٱلضِّعۡفِ بِمَا عَمِلُواْ وَهُمۡ فِي ٱلۡغُرُفَٰتِ ءَامِنُونَ ٣٧﴾ [سبأ:34-37]

**ترجمه:** و در هیچ قریه‌ای بیم‌دهنده‌ای نفرستادیم مگر متنعمین آنان گفتند که ما به آئینی که مأمور ابلاغ آن هستید کافریم(34) و گفتند: ما اموال و اولاد بیشتری داریم و معذب نخواهیم شد(35) بگو محققاً پروردگارم روزی هرکه را بخواهد وسعت دهد یا تنگ گیرد ولیکن بیشتر مردم نمی‌دانند(36) و اموال و اولادتان چیزی نیست که شما را نزد ما تقربی دهد مگر آنکه ایمان آورده و عملی شایسته نماید که آنان دو برابر پاداش دارند به مقابل آنچه کرده‌اند و همانان در غرفه‌های بهشت ایمنند (37).

**نکات:** استدلال کفار و بزرگان اهل باطل به قیاس می‌باشد که چون ما در دنیا مال و فرزندان بیشتری داریم پس مورد لطف خدا بوده و در آخرت نیز مورد لطف بوده و معذب نخواهیم شد. حق‌تعالی در این آیات جواب داده که مال و اولاد موجب تقرب نیست زیرا خدا به هرکه بخواهد چه کفار و چه مؤمن مال و اولاد می‌دهد و این دلیل تقرب نیست بلکه ایمان و عمل صالح موجب تقرب است.

﴿وَٱلَّذِينَ يَسۡعَوۡنَ فِيٓ ءَايَٰتِنَا مُعَٰجِزِينَ أُوْلَٰٓئِكَ فِي ٱلۡعَذَابِ مُحۡضَرُونَ ٣٨ قُلۡ إِنَّ رَبِّي يَبۡسُطُ ٱلرِّزۡقَ لِمَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦ وَيَقۡدِرُ لَهُۥۚ وَمَآ أَنفَقۡتُم مِّن شَيۡءٖ فَهُوَ يُخۡلِفُهُۥۖ وَهُوَ خَيۡرُ ٱلرَّٰزِقِينَ ٣٩﴾ [سبأ:38-39]

**ترجمه:** و کسانی که دربارۀ فرار از آیات ما می‌کوشند و قصد عجز ما دارند آنان در عذاب ما حاضر شدگانند(38) بگو پروردگارم روزی هرکه از بندگانش را خواهد وسعت دهد و یا تنگ گیرد و هر چیزی را که انفاق کنید او جایش می‌گذارد و اوست بهترین روزی دهندگان(39).

**نکات:** مقصود از جملۀ ﴿وَٱلَّذِينَ يَسۡعَوۡنَ فِيٓ ءَايَٰتِنَا﴾ این است سعی در ابطال آیات و یا سعی در فرار از آن دارند، و مراد از ﴿مُعَٰجِزِينَ﴾ این است که می‌خواهند خدا و رسول او را عاجز کنند و مردم را باز دارند و یا از عذاب خدا فرار کنند. و جملۀ ﴿فَهُوَ يُخۡلِفُهُۥ﴾ دلالت دارد که انسان هرقدر انفاق کند خدا جبران می‌کند و به جای مالی که داده مال دیگری برای او می‌رساند، رسول خداص فرمود: خدا را ملکی است که هر شب ندا می‌کند: «لِدُوا لِلْمَوْتِ وَاجْمَعُوا لِلْفَنَاءِ وَابْنُوا لِلْخَرَاب‏»([[371]](#footnote-371))، و ملک دیگر ندا می‌کند: «اَللَّهُمَّ هَبْ للمُنفِقِ خَلَفًا» و دیگری می‌گوید: «هَبْ لِلمُمْسِكِ تَلَفًا»([[372]](#footnote-372)). و خدا ﴿خَيۡرُ ٱلرَّٰزِقِينَ﴾ است از جهاتی که در سورۀ حج آیۀ 58 بیان شد.

﴿وَيَوۡمَ يَحۡشُرُهُمۡ جَمِيعٗا ثُمَّ يَقُولُ لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ أَهَٰٓؤُلَآءِ إِيَّاكُمۡ كَانُواْ يَعۡبُدُونَ ٤٠ قَالُواْ سُبۡحَٰنَكَ أَنتَ وَلِيُّنَا مِن دُونِهِمۖ بَلۡ كَانُواْ يَعۡبُدُونَ ٱلۡجِنَّۖ أَكۡثَرُهُم بِهِم مُّؤۡمِنُونَ ٤١ فَٱلۡيَوۡمَ لَا يَمۡلِكُ بَعۡضُكُمۡ لِبَعۡضٖ نَّفۡعٗا وَلَا ضَرّٗا وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُواْ ذُوقُواْ عَذَابَ ٱلنَّارِ ٱلَّتِي كُنتُم بِهَا تُكَذِّبُونَ ٤٢﴾ [سبأ:40-42]

**ترجمه:** و روزی که همه را محشور می‌کند آنگاه به فرشتگان می‌گویند آیا اینان شما را عبادت می‌کردند(40) گویند: تسبیح تو می‌کنیم تو منزهی، تویی ولیِّ ما نه ایشان، بلکه جن را عبادت می‌کردند و بیشترشان به دیوان گرویده بودند(41) پس امروز برای یکدیگر نفع و ضرری را مالک نیستید و به کسانی که ستم کرده‌اند گوییم عذاب آتشی را که تکذیب به آن می‌کردید بچشید(42).

**نکات:** سؤال از ملائکه برای تقریع و سرزنش کفّاری است که با دعای خود فرشتگان را می‌پرستیدند. و مقصود از جن محتمل است شیطان باشد که از جن است و مردم به وساوس او گوش می‌دادند و او را اطاعت می‌کردند، و اطاعت بدون مدرک، حکم عبادت را دارد چنانکه در آیۀ 31 سورۀ توبه گذشت.

﴿وَإِذَا تُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتُنَا بَيِّنَٰتٖ قَالُواْ مَا هَٰذَآ إِلَّا رَجُلٞ يُرِيدُ أَن يَصُدَّكُمۡ عَمَّا كَانَ يَعۡبُدُ ءَابَآؤُكُمۡ وَقَالُواْ مَا هَٰذَآ إِلَّآ إِفۡكٞ مُّفۡتَرٗىۚ وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لِلۡحَقِّ لَمَّا جَآءَهُمۡ إِنۡ هَٰذَآ إِلَّا سِحۡرٞ مُّبِينٞ ٤٣ وَمَآ ءَاتَيۡنَٰهُم مِّن كُتُبٖ يَدۡرُسُونَهَاۖ وَمَآ أَرۡسَلۡنَآ إِلَيۡهِمۡ قَبۡلَكَ مِن نَّذِيرٖ ٤٤ وَكَذَّبَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ وَمَا بَلَغُواْ مِعۡشَارَ مَآ ءَاتَيۡنَٰهُمۡ فَكَذَّبُواْ رُسُلِيۖ فَكَيۡفَ كَانَ نَكِيرِ ٤٥﴾ [سبأ:43-45]

**ترجمه:** و چون آیات روشن ما بر ایشان تلاوت شود گویند این نیست مگر مردی که می‌خواهد از خدایانی که پدرانتان می‌پرستیدند منحرفتان کند و گویند این(قرآن) جز دروغی پرداخت شده نیست و آنان که کافرند دربارۀ حق وقتی که برایشان آمد گویند این جز سحر آشکاری نیست(43) و ما ایشان را کتاب‌هایی که بخوانند نداده­ایم و پیش از تو سوی ایشان بیم‌دهنده‌ای نفرستادیم (44) و آنان که پیش از ایشان بودند نیز تکذیب کردند و اینان به ده یک آنچه به آنان دادیم نرسیده­اند، پس رسولان مرا تکذیب کردند پس چگونه بود انکار و تعرّض من (45).

**نکات:** این آیات برای تسلی و استقامت رسول خداص نازل شده که اگر مشرکینِ قومت تکذیب می‌کنند تمام رسولان قبلی را تکذیب کردند با اینکه قوم تو کتابی و رسولی نداشته و به ده یک نیرو وقدرت و مکنت مردم گذشته نرسیده‌اند و خدا مردم گذشته را چگونه هلاک کرد و چگونه متعرضشان گردید.

﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَعِظُكُم بِوَٰحِدَةٍۖ أَن تَقُومُواْ لِلَّهِ مَثۡنَىٰ وَفُرَٰدَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُواْۚ مَا بِصَاحِبِكُم مِّن جِنَّةٍۚ إِنۡ هُوَ إِلَّا نَذِيرٞ لَّكُم بَيۡنَ يَدَيۡ عَذَابٖ شَدِيدٖ ٤٦ قُلۡ مَا سَأَلۡتُكُم مِّنۡ أَجۡرٖ فَهُوَ لَكُمۡۖ إِنۡ أَجۡرِيَ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِۖ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدٞ ٤٧ قُلۡ إِنَّ رَبِّي يَقۡذِفُ بِٱلۡحَقِّ عَلَّٰمُ ٱلۡغُيُوبِ ٤٨ قُلۡ جَآءَ ٱلۡحَقُّ وَمَا يُبۡدِئُ ٱلۡبَٰطِلُ وَمَا يُعِيدُ ٤٩﴾ [سبأ:46-49]

**ترجمه:** بگو همانا من شما را به یک اندرز پند می‌دهم که دو دو و یک یک برای خدا به پا خیزید آنگاه بیندیشید که در همدم شما هیچ­دیوانگی نیست. او برای شما نیست جز بیم‌دهنده‌ای پیش از وقوع عذاب سختی(46) بگو آن پاداشی که از شما خواسته‌ام مال خودتان باشد، نیست پاداش من جز برعهدۀ خدا و او به هر چیزی گواه است(47) بگو به راستی که پروردگارم حق را إلقا می‌کند او دانای غیبهاست (48) بگو حق آمد و باطل دیگر چیزی را نمی‌آورد و تجدید نمی‌کند (49).

**نکات:** در جملۀ: ﴿وَمَا يُبۡدِئُ ٱلۡبَٰطِلُ وَمَا يُعِيدُ﴾، می‌توان ﴿مَا﴾ را مای نافیه گرفت در این صورت سه معنی صحیح برای آن امکان دارد:

1. حق ظاهر گردید به آمدن رسول خداص و یا آمدن قرآن و باطل رونقی ندارد نه می‌تواند چیزی را در مقابل حق بیاورد و نه تجدید و برگشت نماید.
2. باطل برای اهلش خیری را در دنیا نمی‌آورد و در آخرت نیز خیری را نیاورد.
3. باطل که شیطان باشد خلقی را به وجود نیاورده و اعاده نیز نتواند.

ولی معنی اول ظاهر است اما اگر ﴿مَا﴾ را مای استفهامیه گفتیم معنی چنین می‌شود؛ باطل چه چیزی را ایجاد می‌کند و چه چیزی را عود می‌دهد؟ و این استفهام، استفهام انکاری است. رسول خداص چون در فتح مکه وارد کعبه شد در آنجا 360 بت بود حضرت چوبی برداشت و در دست داشت به بتها می‌زد و این آیه را می‌خواند.

﴿قُلۡ إِن ضَلَلۡتُ فَإِنَّمَآ أَضِلُّ عَلَىٰ نَفۡسِيۖ وَإِنِ ٱهۡتَدَيۡتُ فَبِمَا يُوحِيٓ إِلَيَّ رَبِّيٓۚ إِنَّهُۥ سَمِيعٞ قَرِيبٞ ٥٠ وَلَوۡ تَرَىٰٓ إِذۡ فَزِعُواْ فَلَا فَوۡتَ وَأُخِذُواْ مِن مَّكَانٖ قَرِيبٖ ٥١ وَقَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِهِۦ وَأَنَّىٰ لَهُمُ ٱلتَّنَاوُشُ مِن مَّكَانِۢ بَعِيدٖ ٥٢ وَقَدۡ كَفَرُواْ بِهِۦ مِن قَبۡلُۖ وَيَقۡذِفُونَ بِٱلۡغَيۡبِ مِن مَّكَانِۢ بَعِيدٖ ٥٣ وَحِيلَ بَيۡنَهُمۡ وَبَيۡنَ مَا يَشۡتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشۡيَاعِهِم مِّن قَبۡلُۚ إِنَّهُمۡ كَانُواْ فِي شَكّٖ مُّرِيبِۢ ٥٤﴾ [سبأ:50-54]

**ترجمه:** بگو اگر گمراه شوم همانا بر ضرر خودم گمراه شده‌ام و اگر هدایت یابم پس به سبب آن چیزی است که پرودگارم به من وحی می‌کند. به درستی که او شنوا و نزدیک است(50) و اگر ببینی آن دم که وحشت و فزع کنند و فراری نباشد و از مکان نزدیک گرفتار شوند(51) و گویند: به او ایمان آوردیم. چگونه و کجا از مکان دور به ایمان می‌رسند(52) حال آنکه از پیش کافر به آن بودند و از جای دور به نا دیده سخن(ناحق) می‌انداختند(53) و میان ایشان و آن آرزویی که دارند جدایی افتد همچنانکه از پیش با امثال ایشان نیز چنین شد، به راستی که ایشان در شکی ریب آور بودند(54).

**نکات:** جملۀ: ﴿إِن ضَلَلۡتُ...﴾ اثبات می‌کند امکان([[373]](#footnote-373)) گمراهی را برای هر پیغمبری. و جملۀ ﴿فَبِمَا يُوحِيٓ إِلَيَّ رَبِّيٓ﴾ اثبات می‌کند وحی هادی رسول است و اگر وحی نباشد از خود هدایتی نیابد. البته مقصود ما هدایت تفصیلی است چنانکه در مقدمات ذکر شد. و جملۀ ﴿فَلَا فَوۡتَ وَأُخِذُواْ...﴾ دلالت بر تهدید دارد که مقصرین و مجرمین فراری ندارند و به زودی و بدون درنگ گرفتار کیفر خواهند شد. و مقصود از ﴿مَّكَانِۢ بَعِيدٖ﴾ این است که دنیا از ایشان دور شده و دسترسی ندارند.

سورة فاطر (مكية وهي خمس وأربعون آية)

سورۀ فاطر مکی و دارای 45 آیه می‌باشد

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ فَاطِرِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ جَاعِلِ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ رُسُلًا أُوْلِيٓ أَجۡنِحَةٖ مَّثۡنَىٰ وَثُلَٰثَ وَرُبَٰعَۚ يَزِيدُ فِي ٱلۡخَلۡقِ مَا يَشَآءُۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ١﴾ [فاطر:1]

**ترجمه:** به نام خدای کامل الذات و الصفات رحمن رحیم. ستایش خدا را که پدید آورندۀ آسمان‌ها و زمین است فرشتگان را که دارای بال‌های دوتا دوتا و سه‌تا سه‌تا و چهارتا چهارتایند رسولان قرار داد، در آفریدن آنچه بخواهد می‌افزاید زیرا خدا بر هر چیزی تواناست(1).

**نکات:** ﴿فَاطِرِ﴾ یکی از اسماء خدا می‌باشد و آن به معنی خالق بدون نقشه و بدون سابقه می‌باشد. در این سوره خدا حمد را مخصوص خود قرار داده و کیفیت حمد را به بندگان آموخته است. و مقصود از ﴿أُوْلِيٓ أَجۡنِحَةٖ﴾، تشبیه معقول به محسوس است، یعنی همان­طوری­که پرندگان دارای بال‌های متعددند که به واسطۀ آنها پرواز می‌کنند فرشتگان نیز قوایی دارند که به توسط آنها نزول و عروج می‌نمایند البته مناسب وجودشان. حتی اینکه روایت شده رسول خداص جبرئیل را در شب معراج دید که دارای ششصد بال بود.

﴿مَّا يَفۡتَحِ ٱللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحۡمَةٖ فَلَا مُمۡسِكَ لَهَاۖ وَمَا يُمۡسِكۡ فَلَا مُرۡسِلَ لَهُۥ مِنۢ بَعۡدِهِۦۚ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ٢ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡۚ هَلۡ مِنۡ خَٰلِقٍ غَيۡرُ ٱللَّهِ يَرۡزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِۚ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ فَأَنَّىٰ تُؤۡفَكُونَ ٣ وَإِن يُكَذِّبُوكَ فَقَدۡ كُذِّبَتۡ رُسُلٞ مِّن قَبۡلِكَۚ وَإِلَى ٱللَّهِ تُرۡجَعُ ٱلۡأُمُورُ ٤﴾ [فاطر:2-4]

**ترجمه:** هر رحمتی را که خدا برای مردم بگشاید هیچ کس بستن آن نتواند و هرچه را ببندد هیچ کس پس از او آن را نگشاید و اوست عزیز حکیم(2) ای مردم نعمت خدا را بر خودتان یاد کنید آیا خالقی جز خدا هست که از آسمان و زمین شما را روزی دهد؟ نیست خدایی جز او پس به کجا منحرف می­شوید(3) و اگر تو را تکذیب کنند پس به تحقیق پیامبران پیش از تو تکذیب شدند و همۀ امور به سوی خدا بازگشت می‌شود(4).

**نکات:** جملۀ﴿هَلۡ مِنۡ خَٰلِقٍ غَيۡرُ ٱللَّهِ﴾ استفهام انکاری و تقریر به این است که خالقی جز خدا نیست، بنابراین اطلاق لفظ خالق بر غیرخدا جایز نیست مگر مجازاً اگر‌چه به کسی خالق گفته شده غیرخدا. امّا خالق از عدم و لا من شيء منحصر به خداست، زیرا غیرخدا اگر چیزی آورده صنعتی بوده یعنی مواد اولیۀ آن را خدا ایجاد کرده و او تغییر صورتی به مواد داده مانند حضرت عیسی که گفت: ﴿أَخۡلُقُ لَكُم مِّنَ ٱلطِّينِ كَهَيۡ‍َٔةِ ٱلطَّيۡرِ﴾([[374]](#footnote-374)). به هرحال خالقی که رازق باشد جز خدا نیست. و ما در کتاب «درسی از ولایت» این مسئله را کاملا شرح داده‌ایم.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّ وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقّٞۖ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِٱللَّهِ ٱلۡغَرُورُ ٥ إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ لَكُمۡ عَدُوّٞ فَٱتَّخِذُوهُ عَدُوًّاۚ إِنَّمَا يَدۡعُواْ حِزۡبَهُۥ لِيَكُونُواْ مِنۡ أَصۡحَٰبِ ٱلسَّعِيرِ ٦ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَهُمۡ عَذَابٞ شَدِيدٞۖ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَهُم مَّغۡفِرَةٞ وَأَجۡرٞ كَبِيرٌ ٧﴾ [فاطر:5-7]

**ترجمه:** ای مردم محققا وعدۀ خدا حق است پس البته زندگی دنیا شما را فریب ندهد و شیطان فریبکار شما را به(کرم) خدا نفریبد(5) حقا که شیطان دشمن شماست پس شما او را دشمن گیرید همانا حزب خود را می‌خواند تا از اهل آتش سوزان شوند(6) آنان که کافر شدند برایشان عذاب سختی است و آنان که ایمان آورده و عمل‌های شایسته را انجام دادند برایشان آمرزش و پاداش بزرگ است (7).

**نکات:** مقصود از جملۀ: ﴿لَا يَغُرَّنَّكُم بِٱللَّهِ ٱلۡغَرُورُ﴾، این است که فریبنده‌هایی به نام خدا و بنام دین و به نام شفاعت و به نام واسطه و یا به نام‌های دیگر شما را نفریبند و ممکن است مقصود از ﴿ٱلۡغَرُورُ﴾ شیطان باشد چنانکه ترجمه شد. و کلمۀ ﴿يَدۡعُواْ﴾ مفرد است و ضمیر آن بر می‌گردد به شیطان، و حزب شیطان همان پیروان او و اهل هوی و هوس می‌باشند.

﴿أَفَمَن زُيِّنَ لَهُۥ سُوٓءُ عَمَلِهِۦ فَرَءَاهُ حَسَنٗاۖ فَإِنَّ ٱللَّهَ يُضِلُّ مَن يَشَآءُ وَيَهۡدِي مَن يَشَآءُۖ فَلَا تَذۡهَبۡ نَفۡسُكَ عَلَيۡهِمۡ حَسَرَٰتٍۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمُۢ بِمَا يَصۡنَعُونَ ٨ وَٱللَّهُ ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ ٱلرِّيَٰحَ فَتُثِيرُ سَحَابٗا فَسُقۡنَٰهُ إِلَىٰ بَلَدٖ مَّيِّتٖ فَأَحۡيَيۡنَا بِهِ ٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ مَوۡتِهَاۚ كَذَٰلِكَ ٱلنُّشُورُ ٩﴾

[فاطر:8-9]

**ترجمه:** پس آیا آن کسی که کار بدش برای او زینت داده شده و آن را نیک می‌بیند (مانند صاحب عمل صالح است) پس حقیقت این است که خدا هرکه را خواهد گمراه و هرکه را بخواهد هدایت می‌کند پس جان خود را در حسرت بر ایشان از بین مبر زیرا خدا به آنچه می‌کنند علیم است(8) و خداست که بادها را می‌فرستد تا ابری بر انگیزد و آن را به دیار مرده برانیم و زمین را پس از مردنش به وسیلۀ آن زنده نماییم. زنده شدن پس از مرگ چنین است(9).

**نکات:** بسیاری از اشخاص هستند که کارهای بیهوده و لغو را به خیال خود از دین می‌دانند و آنها را نیک می‌شمرند در حالی که تمام آنها بدعت است. رسول خداص چون خیلی به حال کفار و مشرکین افسوس می‌خورد و از جهل و نادانی مردم در فشار بود خدا او را تسلی داده که حسرت و افسوس به حال مردم مخور خدا اعمالشان را می‌داند و قدرت برحساب و نشر ایشان دارد چنانکه زمین مرده را زنده می‌کند.

﴿مَن كَانَ يُرِيدُ ٱلۡعِزَّةَ فَلِلَّهِ ٱلۡعِزَّةُ جَمِيعًاۚ إِلَيۡهِ يَصۡعَدُ ٱلۡكَلِمُ ٱلطَّيِّبُ وَٱلۡعَمَلُ ٱلصَّٰلِحُ يَرۡفَعُهُۥۚ وَٱلَّذِينَ يَمۡكُرُونَ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِ لَهُمۡ عَذَابٞ شَدِيدٞۖ وَمَكۡرُ أُوْلَٰٓئِكَ هُوَ يَبُورُ ١٠ وَٱللَّهُ خَلَقَكُم مِّن تُرَابٖ ثُمَّ مِن نُّطۡفَةٖ ثُمَّ جَعَلَكُمۡ أَزۡوَٰجٗاۚ وَمَا تَحۡمِلُ مِنۡ أُنثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلۡمِهِۦۚ وَمَا يُعَمَّرُ مِن مُّعَمَّرٖ وَلَا يُنقَصُ مِنۡ عُمُرِهِۦٓ إِلَّا فِي كِتَٰبٍۚ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٞ ١١ وَمَا يَسۡتَوِي ٱلۡبَحۡرَانِ هَٰذَا عَذۡبٞ فُرَاتٞ سَآئِغٞ شَرَابُهُۥ وَهَٰذَا مِلۡحٌ أُجَاجٞۖ وَمِن كُلّٖ تَأۡكُلُونَ لَحۡمٗا طَرِيّٗا وَتَسۡتَخۡرِجُونَ حِلۡيَةٗ تَلۡبَسُونَهَاۖ وَتَرَى ٱلۡفُلۡكَ فِيهِ مَوَاخِرَ لِتَبۡتَغُواْ مِن فَضۡلِهِۦ وَلَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ١٢﴾ [فاطر:10-12]

**ترجمه:** هرکس عزت خواهد، عزت یکسره خاص خداست. سخنان پاکیزه سوی او بالا می‌رود و عمل‌ شایسته آن را بالا می‌برد و کسانی که برای کارهای بد نیرنگ‌ می‌زنند، عذابی سخت دارند و نیرنگ ایشان خود نابود می‌شود(10) و خدا شما را از خاک آفرید سپس از نطفه سپس شما را جفت یکدیگر نمود و هیچ ماده‌ای بار بر ندارد و بار نگذارد جز به علم او و عمر هیچ عمرداری دراز نشود و از عمر او کاسته نشود جز آنکه در کتابی است، محققا این بر خدا آسان است (11) دو دریا یکسان نیستند این یکی آب گوارا که شیرین است نوشیدنش، و آن یکی شور زننده است و از هریک گوشت تازه می‌خورید و زیوری که بیرون آورده آن را در بر می‌کنید و کشتی­ها را در دریا شکافندۀ آب می‌بینی برای آنکه از فضل او روزی بجویید و شاید سپاس گزارید(12).

**نکات:** جملۀ﴿فَلِلَّهِ ٱلۡعِزَّةُ﴾ دلالت دارد که هرکس عزت خواهد، باید از خدا بطلبد. رسول‌خداص فرمود: «إِنَّ رَبَّكُمْ يَقُولُ كُلَّ يَوْمٍ أَنَا الْعَزِيزُ فَمَنْ أَرَادَ عِزَّ الدَّارَيْنِ فَلْيُطِعِ الْعَزِيز»([[375]](#footnote-375))، یعنی: «همه روزه پروردگارتان می‌گوید عزیز منم هر‌کس عزت دنیا و آخرت خواهد باید مرا اطاعت کند.» اگر کسی بگوید: عزت در کثرت مال و مقام است، در جواب او باید گفت: در حقیقت صاحب مال و مقام خادم مال و مقام است. و باید برای کسب اینها تملق‌ها گوید و برای حفظ آنها نیز تملق‌ها گوید. پس در حقیقت کسب مال و مقام و حفظ آنها مقرون به ذلت است.

﴿يُولِجُ ٱلَّيۡلَ فِي ٱلنَّهَارِ وَيُولِجُ ٱلنَّهَارَ فِي ٱلَّيۡلِ وَسَخَّرَ ٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَۖ كُلّٞ يَجۡرِي لِأَجَلٖ مُّسَمّٗىۚ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمۡ لَهُ ٱلۡمُلۡكُۚ وَٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ مَا يَمۡلِكُونَ مِن قِطۡمِيرٍ ١٣ إِن تَدۡعُوهُمۡ لَا يَسۡمَعُواْ دُعَآءَكُمۡ وَلَوۡ سَمِعُواْ مَا ٱسۡتَجَابُواْ لَكُمۡۖ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ يَكۡفُرُونَ بِشِرۡكِكُمۡۚ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثۡلُ خَبِيرٖ ١٤﴾ [فاطر:13-14]

**ترجمه:** خداست که شب را به روز در آورد و روز را به شب در آورد و آفتاب و ماه را رام کرده است که هر‌یک برای مدت معینی جاری هستند این است خدا پروردگار شما، ملک و شاهی مخصوص اوست. و آنان را که جز خدا می‌خوانید مالک پوست هستۀ خرمائی نیستند(13) اگر بخوانیدشان، خواندن شما را نشنوند و اگر بشنوند جوابتان ندهند و روز رستاخیز شرک شما را انکار کنند و کسی مانند خدای آگاه تو را خبر ندهد(14).

**نکات:** پس از آن که حق تعالی نشانه‌های قدرت خود را از ایجاد شب و روز و کنترل خورشید و ماه ذکر نموده، در آیۀ 14 فرموده: بنابراین اگر چیزی می‌خواهید و خواسته‌ای دارید باید از چنین خدایی بخواهید نه از غیر او و استدلال کرده که غیر او مالک چیزی نیستند حتی به قدر پوست هستۀ خرمایی مالک نیستند! حال اگر کسی بگوید بندگان خدا نیز نسبت به آنچه دارند مالکند، جواب این است که مالکیت بنده مالکیت فرضی و اعتباری است نه حقیقی. به هر حال مقصود این آیه این است که غیرخدا دعای شما را نمی‌شنوند و از دعای شما بی‌خبرند زیرا نزد شما حاضر نیستند، ﴿وَلَوۡ سَمِعُواْ﴾ دلالت دارد که به فرض محال اگر بشنوند جواب نمی‌دهند و نمی‌توانند که جواب بدهند، و روز قیامت به شرک شما اعتراض دارند و آنکه در قیامت انکار و اعتراض به شرک مریدان کند بت نیست بلکه اولیاء و انبیاء می‌باشند. این آیات صریح در این است که خواندن مدعوِّ غیبی غیرخدا شرک محض است. حضرت علی بن الحسین با استفاده از این قبیل آیات در صحیفۀ سجادیه در دعاهای 28، 51، 1، 13، 20، 49 و 51 می‌فرماید: «وَلَا يَتَّفِقُ أَحَدٌ مَعَكَ فِي دُعَائِي، وَلَا يَنْظِمُهُ وَإِيَّاكَ نِدَائِي». «أَدْعُوكَ فَتُجِيبُنِي‏». «فَلَا أَدْعُو سِوَاكَ، وَلَا أَرْجُو غَيْرَك‏». «الْـحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَغْلَقَ عَنَّا بَابَ الْـحَاجَةِ إِلَّا إِلَيْه‏». «وَمَنْ تَوَجَّهَ بِحَاجَتِهِ إِلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ أَوْ جَعَلَهُ سَبَبَ نُجْحِهَا دُونَكَ فَقَدْ تَعَرَّضَ لِلْحِرْمَان‏». «لَا تَرُدَّ دُعَائِي عَلَيَّ رَدًّا، فَإِنِّي لَا أَجْعَلُ لَكَ ضِدًّا، وَلَا أَدْعُو مَعَكَ نِدًّا». «أَنْتَ الَّذِي أَجَبْتَ عِنْدَ الِاضْطِرَارِ دَعْوَتِي». «وَسِيلَتِي إِلَيْكَ التَّوْحِيدُ، وَذَرِيعَتِي أَنِّي لَمْ أُشْرِكْ بِكَ شَيْئًا».

و حضرت علی در نهج البلاغه فرموده: «وَاعْلَمْ أَنَّ الَّذِي بِيَدِهِ خَزَائِنُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ أَذِنَ لَكَ فِي الدُّعَاءِ وَ تَكَفَّلَ لَكَ بِالْإِجَابَةِ، وَ أَمَرَكَ أَنْ تَسْأَلَهُ لِيُعْطِيَكَ وَ تَسْتَرْحِمَهُ لِيَرْحَمَكَ». و فرموده: «لَا أُغْلِقَ عَنْكُمْ دُونَهُ بَابٌ‏ٌ». و همچنین فرمایشات دیگر ائمه ‡ در این مورد که افراد کم سواد هم جهت اطلاع می‌توانند به کتب صحیفۀ علویه، صحیفۀ سجادیه و نهج البلاغه که در اختیار دارند مراجعه نمایند. و ما از نقل آنها با وجود آیات روشن قرآن بی‌نیازیم. بنابراین در همه وقت و همه جا فقط باید خدای حاضر، ناظر، سمیع و علیم را خواند و غیر خدا را نخواند. و فقط حاجت از خدا خواست.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ أَنتُمُ ٱلۡفُقَرَآءُ إِلَى ٱللَّهِۖ وَٱللَّهُ هُوَ ٱلۡغَنِيُّ ٱلۡحَمِيدُ ١٥ إِن يَشَأۡ يُذۡهِبۡكُمۡ وَيَأۡتِ بِخَلۡقٖ جَدِيدٖ ١٦ وَمَا ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ بِعَزِيزٖ ١٧ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٞ وِزۡرَ أُخۡرَىٰۚ وَإِن تَدۡعُ مُثۡقَلَةٌ إِلَىٰ حِمۡلِهَا لَا يُحۡمَلۡ مِنۡهُ شَيۡءٞ وَلَوۡ كَانَ ذَا قُرۡبَىٰٓۗ إِنَّمَا تُنذِرُ ٱلَّذِينَ يَخۡشَوۡنَ رَبَّهُم بِٱلۡغَيۡبِ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَۚ وَمَن تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفۡسِهِۦۚ وَإِلَى ٱللَّهِ ٱلۡمَصِيرُ ١٨﴾ [فاطر:15-18]

**ترجمه:** ای مردم شما فقیر و محتاج به خدایید و فقط خدا بی‌نیاز و ستوده است (15) اگر بخواهد شما را می‌برد و خلق تازه‌ای بیاورد(16) و این بر خدا گران نیست(17) هیچ باربری بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد و اگر سنگین باری برای برداشتن بارش دعوت کند چیزی از بارش برداشته نشود و اگرچه خویشاوند باشد، تو فقط می‌ترسانی آنان را که پروردگارشان را به نادیده می‌ترسند و نماز را برپا دارند و هرکس خود را تزکیه نماید (و یا زکات دهد) پس همانا به نفع خود تزکیه کرده و سرانجام به سوی خداست(18).

**نکات:** تمام ممکنات در احتیاج به واجب الوجود در عرض یکدیگرند و فقر ملازم ذات ممکن است و فقط خدای ثابت الوجودِ لایتغیّر غنی و بی‌نیاز از غیر است، و چون بی‌نیاز و مرجع تمام نیازها می‌باشد قابل ستایش و ستودن است. ﴿وَلَا تَزِرُ...﴾ دلالت دارد که هیچ کس بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد و فقط ایمان و عمل صالح موجب نجات است. بنابراین طبق این آیه آنچه عوام خیال می‌کند که با خواهش و تمنا از اولیاء خدا، آنان می‌توانند وزر و وبال ایشان را به دوش کشند جز آرزوهای باطل و شیطانی چیز دیگر نیست، و خود پیشوایان نسبت به خودشان همیشه در خوف و رجاء بوده و خواهند بود. حضرت سجاد در صحیفۀ سجادیه ضمن دعاهای 42، 20، 47، 48 و 50 می‌فرماید: «لَا يُنْجِينِي مِنْكَ إِلَّا التَّضَرُّعُ إِلَيْكَ وَبَيْنَ يَدَيْكَ‏،لَا تُقَايِسْنِي بِعَظِيمَاتِ الْـجَرَائِرِ، وَلَا تُهْلِكْنِي يَوْمَ تُبْلَى السَّرائِر، وَلَا تَفْضَحْنَا فِي حَاضِرِي الْقِيَامَةِ بِمُوبِقَاتِ آثَامِنَا، وَارْزُقْنِي فَوْزَ الْـمَعَادِ، وَ سلَامَةَ الْمِرْصَادِ، فَيَا سَوْأَتَا مِمَّا أَحْصَاهُ عَلَيَّ كِتَابُك‏!» یعنی: «خدایا جز تضرع به درگاهت و در برابرت چیز دیگری مرا از عقابت نمی‌رهاند، خدایا مرا با گناهان بزرگی مسنج و در قیامت که پنهان‌ها آشکار می‌شود عذابم مکن، خدایا ما را در قیامت در بین مردم به گناهان تباه کننده رسوا مکن، خدایا رستگاری قیامت و سلامتی از دوزخ را روزیم فرما. وای به رسوائی من از آنچه نامۀ تو دربارۀ من ضبط نموده است!»

﴿وَمَا يَسۡتَوِي ٱلۡأَعۡمَىٰ وَٱلۡبَصِيرُ ١٩ وَلَا ٱلظُّلُمَٰتُ وَلَا ٱلنُّورُ ٢٠ وَلَا ٱلظِّلُّ وَلَا ٱلۡحَرُورُ ٢١ وَمَا يَسۡتَوِي ٱلۡأَحۡيَآءُ وَلَا ٱلۡأَمۡوَٰتُۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُسۡمِعُ مَن يَشَآءُۖ وَمَآ أَنتَ بِمُسۡمِعٖ مَّن فِي ٱلۡقُبُورِ ٢٢ إِنۡ أَنتَ إِلَّا نَذِيرٌ ٢٣ إِنَّآ أَرۡسَلۡنَٰكَ بِٱلۡحَقِّ بَشِيرٗا وَنَذِيرٗاۚ وَإِن مِّنۡ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٞ ٢٤﴾ [فاطر:19-24]

**ترجمه:** و یکسان نیستند کور و بینا(19) و نه ظلمات و نور(20) و نه سایه و نه آفتاب(21) و زندگان و مردگان یکسان نیستند محققاً خدا به هر‌کس بخواهد می‌شنواند و تو به کسانی که در قبرند شنواننده نیستی(22) تو جز ترساننده نیستی (23) به راستی ما تو را به حق فرستادیم برای اینکه مژده‌دهی، بترسانی و هیچ امتی نیست که برای آنها ترساننده‌ای نیامده باشد(24).

**نکات:** جملۀ: ﴿وَمَا يَسۡتَوِي ٱلۡأَحۡيَآءُ...﴾ تا آخر، دلالت دارد بر اینکه مردگان و زندگان به طور کلی با هم فرق دارند، اگر چه مردگان از انبیاء، صلحاء و اوصیاء باشند، زیرا انبیاء، اولیاء و صلحاء پس از فوت حیات اخروی داشته و دارای حیات برزخی هستند اما حیات دنیوی ندارند، زنده با چشم می‌بیند و با گوش می‌شنود اما مرده چشم و گوشش خاک می‌شود و مرئیّات را نمی‌بیند و مسموعات دنیا را نمی‌شنود، خصوصاً کسی که به قبر رفته و چشم و گوشش از کار افتاده است. بنابراین کسانی که به خیالات خود مغرور شده و می‌روند سر قبر یکی از انبیا و اولیاء ناله می‌کنند و خیال می‌کنند او می‌شنود و با او سخن می‌گویند و تملق می‌کنند و از او جواب می‌خواهند، تماما ضد این آیات و آیات دیگر قرآن در این مورد عمل می‌کنند. جایی که رسول خداص به مردگان نشنواند چگونه زید و عمرو می‌شنوانند، گویند رسول خداص سر چاه بدر با مشرکین که هلاک شده بودند سخن گفته و گفته ﴿فَهَلۡ وَجَدتُّم مَّا وَعَدَ رَبُّكُمۡ حَقّٗا﴾ در حالی که دروغ است، اگر رسول خداص آیۀ 44 سورۀ اعراف را خوانده باشد زبان حالی بوده و خود آن آیه را هر‌کس با توجه به ما قبل و ما بعد آن بخواند خواهد فهمید که مخالف ادعای ایشان است و آن آیات مربوط به قیامت است. به هرحال اگر روایت یا خبری پیدا شد که مخالف قرآن بود نباید آن را پذیرفت و از درجۀ اعتبار ساقط است. رجوع شود به آیۀ 80 سور نمل و آیۀ 52 سورۀ روم.

﴿وَإِن يُكَذِّبُوكَ فَقَدۡ كَذَّبَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ جَآءَتۡهُمۡ رُسُلُهُم بِٱلۡبَيِّنَٰتِ وَبِٱلزُّبُرِ وَبِٱلۡكِتَٰبِ ٱلۡمُنِيرِ ٢٥ ثُمَّ أَخَذۡتُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْۖ فَكَيۡفَ كَانَ نَكِيرِ ٢٦ أَلَمۡ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَخۡرَجۡنَا بِهِۦ ثَمَرَٰتٖ مُّخۡتَلِفًا أَلۡوَٰنُهَاۚ وَمِنَ ٱلۡجِبَالِ جُدَدُۢ بِيضٞ وَحُمۡرٞ مُّخۡتَلِفٌ أَلۡوَٰنُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٞ ٢٧ وَمِنَ ٱلنَّاسِ وَٱلدَّوَآبِّ وَٱلۡأَنۡعَٰمِ مُخۡتَلِفٌ أَلۡوَٰنُهُۥ كَذَٰلِكَۗ إِنَّمَا يَخۡشَى ٱللَّهَ مِنۡ عِبَادِهِ ٱلۡعُلَمَٰٓؤُاْۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ ٢٨﴾ [فاطر:25-28]

**ترجمه:** و اگر تو را تکذیب کنند به تحقیق آنان که پیش از ایشان بودند تکذیب نمودند، پیامبرانشان با دلیل‌های روشن (معجزه‌ها) و با دفترها و کتاب روشن سویشان آمدند(25) سپس کسانی را که انکار ورزیدند (به عذاب) گرفتم، پس چه سخت بود تعرض من(26) آیا ندیدی که خدا از آسمان آبی نازل کرد که به وسیلۀ آن میوه‌ها را به رنگ‌های مختلف بیرون آوردیم و از کوه‌ها خطوط و راه‌های سفید و سرخ به رنگهای مختلف و سیاه‌ غلیظ (پدید آوردیم)(27) و همچنین از مردمان وجنبندگان و چهارپایان به رنگ‌های مختلف (پدید آوردیم)، همانا از بندگان او فقط دانایان از خدا می‌ترسند و حقا که خدا نیرومند آمرزنده است (28).

**نکات:** از قدرت خدا اختلاف طعم و رنگ و خاصیت میوه‌هاست و همچنین اختلاف رنگ‌های کوه‌ها و خطوط در آنها و سنگهای رنگارنگ آن، و اختلاف رنگ مردم و چهارپایان و جنبندگان، که اینها همه دلیل است که موجد آنها با علم و اراده است، و اگر طبیعت و اثر طبیعی بود باید میوه‌های یک باغ که از یک آب و هوا و خاک ایجاد شده دارای یک رنگ و یک شکل و یک خاصیت باشد. و همچنین اختلاف رنگ‌ها و صداها و زبان‌ها همه دلیل بر حکمت و ارادۀ خالق آنهاست و هرچه انسان باایمان در این موضوعات علمش زیاد شود از خدا بیشتر می‌ترسد و لذا پس از ذکر مظاهر قدرت خدا در طبیعت، فرموده ﴿إِنَّمَا يَخۡشَى ٱللَّهَ مِنۡ عِبَادِهِ ٱلۡعُلَمَٰٓؤُاْۗ﴾، که مراد علمای طبیعت­شناس مؤمن می­باشد. متأسفانه در زمان ما در حوزه‌های به اصطلاح علمی، علوم طبیعی و زیستی و فیزیکی متروک است و لذا نه تنها مردم عوام بلکه رهبران ایشان نیز چنانکه باید خشیت از خدا نداشته و خداترس نیستند.

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَتۡلُونَ كِتَٰبَ ٱللَّهِ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَنفَقُواْ مِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ سِرّٗا وَعَلَانِيَةٗ يَرۡجُونَ تِجَٰرَةٗ لَّن تَبُورَ ٢٩ لِيُوَفِّيَهُمۡ أُجُورَهُمۡ وَيَزِيدَهُم مِّن فَضۡلِهِۦٓۚ إِنَّهُۥ غَفُورٞ شَكُورٞ ٣٠ وَٱلَّذِيٓ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ مِنَ ٱلۡكِتَٰبِ هُوَ ٱلۡحَقُّ مُصَدِّقٗا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيۡهِۗ إِنَّ ٱللَّهَ بِعِبَادِهِۦ لَخَبِيرُۢ بَصِيرٞ ٣١﴾ [فاطر:29-31]

**ترجمه:** حقاً کسانی که کتاب خدا را تلاوت می‌کنند و نماز را برپا دارند و از آنچه روزیشان کرده‌ایم پنهان و عیان انفاق کنند به تجارتی که نابود نشود امید دارند(29) تا پاداش‌های ایشان را خدا تمام و کامل دهد و از کرم خود افزونشان کند زیرا او آمرزندۀ سپاسگزار است(30) و آنچه به سوی تو وحی کردیم از این کتاب همان حق است در حالی که مصدق کتاب‌های پیش می‌باشد به راستی که خدا نسبت به بندگان خود آگاه و بیناست(31).

**نکات:** یکی از آیاتی که اهمیت تلاوت قرآن را می‌رساند این آیات است که فرموده علاوه بر پاداش کامل خدا از فضل خود بر ایشان زیاد می‌کند. و معنی اینکه خدا شکور است این است که عمل کم را قبول می‌کند و پاداش زیاد می‌دهد. و لام ﴿لِيُوَفِّيَهُمۡ...﴾ لام تعلیل است یعنی تلاوت و نماز و انفاق را برای این بجا می‌آورند تا اجر تمام بیابند. مردی به رسول خداص عرض کرد «مَا لِي لَا أُحِبُّ الْـمَوْتَ؟ قَالَص: هَلْ لَكَ مَالٌ قَالَ: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللهِ، قَالَص: قَدِّمْ مَالَكَ فَإِنَّ قَلْبَ الرَّجُلِ مَعَ مَالِهِ إِنْ قَدَّمَهُ أَحَبَّ أَنْ يَلْحَقَهُ وَ إِنْ خَلَّفَهُ أَحَبَّ أَنْ يَتَخَلَّفَ مَعَه‏»([[376]](#footnote-376)).

﴿

ثُمَّ أَوۡرَثۡنَا ٱلۡكِتَٰبَ ٱلَّذِينَ ٱصۡطَفَيۡنَا مِنۡ عِبَادِنَاۖ فَمِنۡهُمۡ ظَالِمٞ لِّنَفۡسِهِۦ وَمِنۡهُم مُّقۡتَصِدٞ وَمِنۡهُمۡ سَابِقُۢ بِٱلۡخَيۡرَٰتِ بِإِذۡنِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَضۡلُ ٱلۡكَبِيرُ ٣٢ جَنَّٰتُ عَدۡنٖ يَدۡخُلُونَهَا يُحَلَّوۡنَ فِيهَا مِنۡ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٖ وَلُؤۡلُؤٗاۖ وَلِبَاسُهُمۡ فِيهَا حَرِيرٞ ٣٣ وَقَالُواْ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِيٓ أَذۡهَبَ عَنَّا ٱلۡحَزَنَۖ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٞ شَكُورٌ ٣٤ ٱلَّذِيٓ أَحَلَّنَا دَارَ ٱلۡمُقَامَةِ مِن فَضۡلِهِۦ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٞ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٞ ٣٥﴾ [فاطر:32-35]

**ترجمه:** آنگاه این کتاب را به آن بندگانی که برگزیدیم به ارث دادیم، پس بعضی از ایشان به خود ستم کرده و بعضی معتدلند و بعضی از ایشان پیش آهنگ به خیرات به امرخدا هستند اینست همان فضل بزرگ(32) (پاداششان) بهشت‌های جاوید که وارد آن شوند و در آنجا به دستبندهای طلا و مروارید زیور شوند و لباسشان در آنجا حریر است(33) و گویند ستایش خاص خدائی است که غم را از ما ببرد زیرا پروردگار ما آمرزندۀ حق‌گزار است(34) آنکه از کرم خود ما را به این سرای دائمی وارد ساخت نه رنجی در آن به ما برسد و نه ملالی در اینجا ما را دریابد(35).

**نکات:** مورد اختلاف شده که ﴿ٱلَّذِينَ ٱصۡطَفَيۡنَا﴾ کیانند؟ می‌توان گفت: بندگان موحدین باشند به دلیل آیۀ 59 سورۀ نمل ﴿وَسَلَٰمٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ ٱلَّذِينَ ٱصۡطَفَىٰٓ﴾([[377]](#footnote-377))، که خدا کتب آسمانی را برای ایشان نازل کرده و برای ایشان گذاشته مانند ارث و در ضمیر ﴿فَمِنۡهُمۡ﴾ نیز اختلاف شده و ظاهر آن است که به ﴿ٱلَّذِينَ ٱصۡطَفَيۡنَا﴾ برمی‌گردد، پس معنی چنین می‌شود بندگان مؤمن که کتاب آسمانی دارند بر سه قسمند: بعضی گناه کار که سیئاتشان بر حسنات ترجیح دارد. و بعضی معتدلند که لا أقل حسناتشان کمتر از سیئات نیست. و بعضی در راه خدا پیش آهنگ می‌باشند مانند شهداء و علمای عاملین و زاهدان حقیقی.

﴿وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَهُمۡ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقۡضَىٰ عَلَيۡهِمۡ فَيَمُوتُواْ وَلَا يُخَفَّفُ عَنۡهُم مِّنۡ عَذَابِهَاۚ كَذَٰلِكَ نَجۡزِي كُلَّ كَفُورٖ ٣٦ وَهُمۡ يَصۡطَرِخُونَ فِيهَا رَبَّنَآ أَخۡرِجۡنَا نَعۡمَلۡ صَٰلِحًا غَيۡرَ ٱلَّذِي كُنَّا نَعۡمَلُۚ أَوَ لَمۡ نُعَمِّرۡكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرَ وَجَآءَكُمُ ٱلنَّذِيرُۖ فَذُوقُواْ فَمَا لِلظَّٰلِمِينَ مِن نَّصِيرٍ ٣٧﴾ [فاطر:36-37]

**ترجمه:** و آنان که کافر شدند برای ایشان آتش دوزخ است نه به پایان رسد که بمیرند و نه از ایشان تخفیف شود که از عذاب آسوده شوند اینگونه هر کافری را کیفر می‌دهیم(36) و ایشان در آنجا فریاد کنند که پروردگارا ما را بیرون آور تا عمل نیک کنیم برخلاف گذشته که می‌کردیم. (خطاب شود) آیا شما را به مقداری که در آن هر پند پذیری پند می‌گیرد عمر ندادیم، و بیم‌دهنده برای شما آمد؟ پس بچشید که برای ستمگران یار و یاوری نیست(37).

نکات: جملۀ: ﴿أَوَ لَمۡ نُعَمِّرۡكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرَ﴾، دلالت دارد که مخاطب إلهی کسانیند که به مقدار کافی عمر کرده‌اند که در آن مدت می‌توانستند فکر نمایند و متذکر شوند، حال آن مقدار کدام است؟ علی فرموده: «الْعُمُرُ الَّذِي أَعْذَرَ اللهُ فِيهِ إِلَى ابْنِ آدَمَ سِتُّونَ سَنَة»([[378]](#footnote-378)) و از رسول خداص روایت شده که فرمود: «مَنْ عَمَّرَهُ اللَّهُ سِتِّينَ سَنَةً فَقَدْ أَعْذَرَ إِلَيْهِ»([[379]](#footnote-379)) و حضرت صادق فرموده: سن هیجده سالگی است. و بعضی گفته‌اند: سن چهل سالگی است. و مقصود از ﴿ٱلنَّذِيرُ﴾ رسول، یا قرآن و یا موی سفید است.

﴿إِنَّ ٱللَّهَ عَٰلِمُ غَيۡبِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ إِنَّهُۥ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ٣٨ هُوَ ٱلَّذِي جَعَلَكُمۡ خَلَٰٓئِفَ فِي ٱلۡأَرۡضِۚ فَمَن كَفَرَ فَعَلَيۡهِ كُفۡرُهُۥۖ وَلَا يَزِيدُ ٱلۡكَٰفِرِينَ كُفۡرُهُمۡ عِندَ رَبِّهِمۡ إِلَّا مَقۡتٗاۖ وَلَا يَزِيدُ ٱلۡكَٰفِرِينَ كُفۡرُهُمۡ إِلَّا خَسَارٗا ٣٩ قُلۡ أَرَءَيۡتُمۡ شُرَكَآءَكُمُ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُواْ مِنَ ٱلۡأَرۡضِ أَمۡ لَهُمۡ شِرۡكٞ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ أَمۡ ءَاتَيۡنَٰهُمۡ كِتَٰبٗا فَهُمۡ عَلَىٰ بَيِّنَتٖ مِّنۡهُۚ بَلۡ إِن يَعِدُ ٱلظَّٰلِمُونَ بَعۡضُهُم بَعۡضًا إِلَّا غُرُورًا ٤٠﴾

[فاطر:38-40]

**ترجمه:** محققاً خدا به غیب آسمان‌ها و زمین داناست و بی‌گمان به افکار و اندیشۀ دل‌ها آگاه است(38) اوست که شما را جانشین أمم گذشته در زمین قرار داد، پس هرکس کافر شود کفرش به زیان خود اوست و کفر کافران نزد خدا چیزی جز غضب حق نیفزاید و کفر کافران جز خسارت و زیان نیفزاید(39) بگو آیا به این شریکانتان که جز خدا می‌خوانید توجه دارید؟ به من نشان دهید که چه چیزی از زمین خلق کرده‌اند؟ یا مگرشرکتی در کار آسمانها دارند؟ آیا کتابی به ایشان داده­ایم که از آن برهانی بر حقانیت خود دارند؟ بلکه ستمگران به یکدیگر وعده نمی‌دهند جز وعدۀ غرورآمیز(40).

**نکات:** فقط خدا بندگان خود را می‌شناسد و از افکار و اندیشه و دل ایشان با خبر است، پس توجه به مخلوق اگرچه مقرب نزدخدا باشد چون از حال دیگران بی‌اطلاع است و از باطن دیگران خبر ندارند نمی‌تواند اظهارنظری کند، این در صورتی است که بندۀ مقرب زنده و حاضر باشد و اما اگر زنده و حاضر نباشند که اصلاً توجه به او غلط است. و مقصود از ﴿خَلَٰٓئِفَ﴾، جانشین گذشتگان است که هر امّتی جانشین امت گذشته باشد زیرا معنی ندارد که خدا دارای جانشین باشد و به علاوه جانشین خدا که کافر نمی‌شود. در قرآن هرجا خلفاء، خلائف و خلیفه ذکر شده مراد همین است.

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُمۡسِكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ أَن تَزُولَاۚ وَلَئِن زَالَتَآ إِنۡ أَمۡسَكَهُمَا مِنۡ أَحَدٖ مِّنۢ بَعۡدِهِۦٓۚ إِنَّهُۥ كَانَ حَلِيمًا غَفُورٗا ٤١ وَأَقۡسَمُواْ بِٱللَّهِ جَهۡدَ أَيۡمَٰنِهِمۡ لَئِن جَآءَهُمۡ نَذِيرٞ لَّيَكُونُنَّ أَهۡدَىٰ مِنۡ إِحۡدَى ٱلۡأُمَمِۖ فَلَمَّا جَآءَهُمۡ نَذِيرٞ مَّا زَادَهُمۡ إِلَّا نُفُورًا ٤٢ ٱسۡتِكۡبَارٗا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَكۡرَ ٱلسَّيِّيِٕۚ وَلَا يَحِيقُ ٱلۡمَكۡرُ ٱلسَّيِّئُ إِلَّا بِأَهۡلِهِۦۚ فَهَلۡ يَنظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ ٱلۡأَوَّلِينَۚ فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ ٱللَّهِ تَبۡدِيلٗاۖ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ ٱللَّهِ تَحۡوِيلًا ٤٣﴾ [فاطر:41-43]

**ترجمه:** محققاً خدا آسمان‌ها و زمین را از زوال و انحراف نگه می‌دارد و اگر رو به زوال نهند و یا منحرف شوند احدی بعد از خدا آنها را نگه نمی‌دارند به راستی که او حلیم و آمرزنده است(41) و با محکمترین قسم‌ها به خدا قسم خوردند که اگر برایشان پیامبری آید البته از هر یک از أمم بهتر هدایت یابند، پس چون پیامبری آمد ایشان را جز برگریزشان نیفزود(42) به سبب گردنکشی و تکبر در زمین و برای بداندیشی، و بداندیشی جز به صاحبش بر نمی‌گردد، پس آیا جز آنکه به طریقۀ گذشتگان هلاک گردند انتظاری دارند و برای سنت خدا (در هلاک بداندیشان) هرگز تبدیلی نیابی و برای سنت خدا تغییری نخواهی یافت (43).

**نکات:** به صریح این آیات نگهدارندۀ آسمان‌ها و زمین از انحراف در مسیر و زوال و فنا فقط خداوند است، پس اخباری که می‌گوید: «لَوْ لَا الحُجَّةَ لَسَاخَتْ الأَرْضُ بِأَهْلِهَا»([[380]](#footnote-380)) اشکال فراوانی دارد؛ یکی آنکه به صریح آیات قرآن حجتی پس از انبیاء نیست جز عقل، چنانکه در آیۀ 165 سورۀ نساء گذشت، دیگر اینکه ممسک آسمان و زمین خدا است نه حجت به صریح آیۀ مذکوره.

﴿أَوَ لَمۡ يَسِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَيَنظُرُواْ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ وَكَانُوٓاْ أَشَدَّ مِنۡهُمۡ قُوَّةٗۚ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُعۡجِزَهُۥ مِن شَيۡءٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ إِنَّهُۥ كَانَ عَلِيمٗا قَدِيرٗا ٤٤ وَلَوۡ يُؤَاخِذُ ٱللَّهُ ٱلنَّاسَ بِمَا كَسَبُواْ مَا تَرَكَ عَلَىٰ ظَهۡرِهَا مِن دَآبَّةٖ وَلَٰكِن يُؤَخِّرُهُمۡ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗىۖ فَإِذَا جَآءَ أَجَلُهُمۡ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِۦ بَصِيرَۢا ٤٥﴾ [فاطر:44-45]

**ترجمه:** آیا در زمین سیر نکردند تا بنگرند که چگونه بوده است عاقبت آن کسانی که پیش از ایشان بودند در حالی که آنان نیرومندتر از اینان بودند و خدا را هیچ چیزی عاجز نسازد نه در آسمان‌ها و نه در زمین زیرا او دانای تواناست (44) و اگر خدا مردم را بدانچه کسب کرده‌اند مؤاخذه کند بر پشت زمین هیچ جنبنده‌ای نگذارد ولیکن کیفرشان را تا وقت معینی به تأخیر می‌افکند پس چون اجلشان برسد محققا خدا به احوال بندگانش بیناست(45).

**نکات:** ضمیر ﴿ظَهۡرِهَا﴾ راجع است به زمین اگر چه ذکر زمین در آیه نشده، ولی در آیۀ قبل ذکر شده است. تعجّب است که باید آیندگان از گذشتگان عبرت گیرند و خود را اصلاح کنند ولی آیندگان بدتر از گذشتگان شده‌اند. و جملۀ: ﴿مَا تَرَكَ عَلَىٰ ظَهۡرِهَا مِن دَآبَّةٖ﴾ دلالت دارد که اگر خدا به مؤاخذۀ مردم پردازد هیچ جنبنده‌ای نمی‌ماند، در حالی که حیوانات تقصیری ندارند. می‌توان گفت: چون حیوانات طفیلی وجود انسانند اگر انسانی به مؤاخذه نمانَد وجود حیوان لزومی ندارد و از بین می‌رود.

1. - پروردگارا، قلب انسان­های نیک را متوجه آنان کن و اخبار را از ایشان پوشیده مدار. [↑](#footnote-ref-1)
2. - اينجا قبر زندگان، خانه­ی اندوه­ها، آزمايشگاه دوستان و سرزنشگاه دشمنان است. [↑](#footnote-ref-2)
3. - مولف این بخش را از تفسیر «**الكشف والبيان** في تفسير القرآن»**،** ثعلبی نیشاپوری (ت 427هـ)، تحقيق: امام أبي محمد بن عاشور، بيروت، دار إحياء التراث العربي، ط: 1، 1422هـ /2002م، [10 أجزاء]، 5/230 استفاده کرده است. [↑](#footnote-ref-3)
4. - این بخش برگرفته از تفسیر «**الكشف والبيان»** ثعلبی نیشاپوری (5/231) و كتاب «**قصص الأنبياء»** معروف به «**العرائس»** یا «عرائس الـمجالس في قصص الأنبياء» از ثعلبی نیشاپوری (ص: 140 – 141) می­باشد. [↑](#footnote-ref-4)
5. - مجلسی، **بحار الأنوار** (1/292) و ثعلبی نيشاپوری، **الكشف والبيان في تفسير القرآن** (5/234). [↑](#footnote-ref-5)
6. - تورات، **سفر التكوين**، الإصحاح: 42، فقرات: 1- 26. [↑](#footnote-ref-6)
7. - مولف این موارد را از «**التفسير الكبير»** (همان مفاتيح الغيب) فخر رازی با اندکی تصرف ذکر کرده است. [↑](#footnote-ref-7)
8. - این روایت را برخی از کتاب­های تفسیر با اندکی تفاوت نقل کرده­اند. به عنوان مثال نگا: ابن الجوزي، **زاد الـمسير في علم التفسير** (4/199–200) و سيوطی، **الدر الـمنثور** (4/506). [↑](#footnote-ref-8)
9. - «آیا دوست داری به جای برادر گمشده­ات من برادر تو باشم؟ پس بنیامین گفت: و چه کسی برادری چون تو می­یابد؛ اما یعقوب و راحیل تو را به دنیا نیاوردند. پس یوسف گریست و برخاسته او را در آغوش کشید و به او گفت: من برادر تو هستم. همانا خداوند به ما احسان کرده است اما برادرانت را از آنچه تو را آگاه نمودم، خبر مده». و نگا: ثعلبی نیشاپوری، **تفسير الكشف والبيان** (5/238) [↑](#footnote-ref-9)
10. - «به خدا قسم شما می‌دانید ما نیامدیم برای اینکه در این زمین فساد کنیم و ما دزد نبوده‌ایم». [یوسف: 73]. [↑](#footnote-ref-10)
11. - نگا: نیشاپوری ثعلبی، **قصص الأنبياء الـمسمى بالعرائس** (ص: 152). و نگا: بغوی، **معالـم التنزيل** (4/271) و حكيم ترمذی و أبو الشيخ آن­را از وهب بن منبه روایت کرده­اند که ضعيف است. و نگا: سيوطی، **الدر الـمنثور**: (4/579). [↑](#footnote-ref-11)
12. - می­توان گفت آنچه قرآن کریم در این داستان ذکر می­کند، از باب شرع من قبلنا (شریعتی که پیش از ما بوده) می­باشد و در شریعت اسلام نصوصی وارد شده که آن­را نسخ می­کند؛ از این­رو تعارضی میان آیه و آنچه در احادیث صحیح وارد شده وجود ندارد. احادیث صحیحی که هر دو گروه شیعه و سنی مبنی بر حلال نبودن زکات برای محمدص و آل محمد ‡ روایت کرده­اند. والله تعالى أعلم. [↑](#footnote-ref-12)
13. - اصلی برای آن نیافتم. [↑](#footnote-ref-13)
14. - «من بوی نَفَس رحمان را از سمت يمن احساس می­کنم». طبرانی (7/52)، شماره (6357) آن­را تخریج نموده و حديث، موضوع و جعلی است چنانکه ملا علی قاری حنفی در كتابش **الـمصنوع في معرفة الحديث الـموضوع** (ص: 69، ش: 70) و در **الـموضوعات الكبرى** (ص: 82، ش: 303) می­گوید. و حافظ عراقی در **تخريج أحاديث الإحياء** می­گوید: اصلی برای آن نیافتم.» [↑](#footnote-ref-14)
15. - طبرانی در **الأوسط** و ضياء مقدسی از انس آن­را روایت کرده است؛ و هيثمی در **مجمع الزوائد** (1/299)،حديث شماره: (1659) آن­را روایت کرده و می­گوید: «طبرانی آن­را در الأوسط و الصغير روایت نموده و می­گوید: تنها يحيى بن زهير قرشی آن­را روایت کرده است. می­گویم: تمام کسانی که ذکری از او به میان آورده­اند بیان کرده­اند که تنها از ازهر بن سعد السمان روایت کرده و يعقوب ابن إسحق مخرمی از او روایت کرده است. و باقی راویان آن، صحیح هستند.» برگرفته از مجمع الزوائد حافظ هيثمی. [↑](#footnote-ref-15)
16. - در مورد قصه­ی این زن و فرزندش بشیر، سندی در هیچ کتاب معتبری نیافتم همچون بسیاری از قصه­های تفصیلی که مولف ذکر می­کند. [↑](#footnote-ref-16)
17. - «همانا برای خداوند متعال در و دربانی نیست و او در هر مکانی و با هر انسان و جنی حاضر (همراه) است». [قابل ذکر است که خداوند متعال با علم، سمع و بصر خود در هر جا است؛ یعنی عالم به هر زمان و مکان است و هر جا و هر چیز را می‌بیند و هر صدا را می‌شنود]. این نص در نهج البلاغه وجود ندارد. و نزدیک­ترین روایتی که به آن دیدم دعای روایت شده از امام باقر محمد بن علی می­باشد که در آن آمده است: «.... يَا مَنْ لَيْسَ لَهُ حَاجِبٌ يُغْشَى، يَا مَنْ لَيْسَ لَهُ بَوَّابٌ يُرْشَى‏.... الخ»: «...ای کسی که او را حاجبی نیست تا بپوشاندش؛ ای کسی که او را نگهبان و دربانی نیست که به او رشوه داده شود...». نگا: **بحار الأنوار** (73/262) [↑](#footnote-ref-17)
18. - سلام بر تو ای ازبین برنده­ی اندوه­ها و نگرانی­ها. [↑](#footnote-ref-18)
19. - «خالق نزدشان بزرگ و باعظمت است و به این دلیل دیگران در چشم آنان کوچک و ناچیزند.» [↑](#footnote-ref-19)
20. - ابن بابويه قمی، **الأمالي** (الـمجلس: 95، ص: 668) و همچنین در: **علل الشرائع** (1/140) [↑](#footnote-ref-20)
21. - به نظر می­رسد به امریکا و مدیریت شیطانی آن اشاره دارد که با نیروی نظامی نابودکننده و سلاح­های جدید ویرانگرش سعی در تسلط بر تمام جهان دارد. [↑](#footnote-ref-21)
22. - علو خداوند متعال بر کائنات یکی از صفات ذاتی، ازلی و ابدی خداوند متعال است چنانکه از او جدا نشده و علم به آن در فطرت انسان نهفته است. چنانکه هرگز کسی نمی­گوید: پروردگارا؛ مگر اینکه قبل از آن دستانش را بالا می‌برد. و از هیچ­یک از انسان­های سلیم الفطرت نمی­پرسی پروردگارت کجاست؟ مگر اینکه در پاسخ می­گوید: در آسمان؛ یا اینکه با دست یا چشمش به آسمان اشاره می­کند.

    اما کسبِ علمِ استوای ذاتی خداوند متعال بر عرش پس از آفرینش آسمان­ها و زمین، تنها از طریق سمع – دلایل کتاب و سنت صحیح پیامبر اکرمص- تحصیل می­شود.

    صفت استوای خداوند متعال بر عرش، صفت خبری، سمعی و فعلی خداوند متعال و تابع مشیت و قدرت او تعالی می‌باشد. خداوند متعال می­فرماید: ﴿ٱلرَّحۡمَٰنُ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ ٱسۡتَوَىٰ٥﴾ [طه: 5] «خداوند رحمن بر عرش استوا نمود». و در پنج جای دیگری از قرآن کریم، خداوند متعال می­فرماید: ﴿ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ﴾ [الأعراف: 54، يونس: 3، الرعد: 2، الفرقان: 59، السجدة: 4، الحديد: 4] «سپس بر عرش استوا نمود».

    و استوا نزد سلف صالح امت عبارت است از علو و ارتفاع (بلندی) و این اجماع سلف صالح می­باشد. بغوی در تفسیر مشهورش می­گوید: «ابن عباس و اکثر مفسران سلف می­گویند: استوی إلى السماء یعنی ارتفع إلى السماء: به آسمان بالا رفت».

    عبدالله بن مبارک، آن عالم ربانی می­گوید: «پروردگارمان را چنین می­شناسیم که او بالای هفت آسمان است؛ بر عرش قرار دارد؛ از خلقش مبائن و جداست؛ و اعتقاد و باور ما در این زمینه همچون جهمیه نیست.» [دارمی، حاكم، بيهقی و دیگران با إسناد صحيح روایت کرده­اند]. و امام بخاری در صحيحش می­گوید: «ابو العالي می‌گوید: استوى إلى السَّماء؛ به معنای: ارتفع (علو و ارتفاع‌ یافت‌) می­باشد. و مجاهد می­گوید: استوى؛ یعنی: علا على العرْش (بر عرش‌ علو و ارتفاع‌ یافت».‌

    بنابراین مذهب سلف از صحابه و تابعین و اهل علم این است که می­گویند: خداوند متعال بدون هرگونه تکییف (کیفیت قائل شدن) و تمثیل (مثال زدن) و تحریف بر عرش قرار گرفت. خداوند متعال بر عرش خود استوی دارد چنانکه شایسته­ی جلال و عظمت و کمال اوست. و استوای او تعالی بر عرش همچون استوای هیچ­یک از مخلوقاتش نیست و استوای خداوند متعال حقیقی و نه مجازی است. اما کیفیت این استوا نزد ما مجهول است و سوال کردن از کیفیت آن بدعت است؛ چرا که خداوند متعال از کیفیت و چگونگی ذات خود خبر نداده است پس چگونه برای ما ممکن است که کیفیت استوایش را بدانیم درحالی­که می­فرماید: ﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيۡءٖ مِّنۡ عِلۡمِهِۦٓ﴾ [البقرة: 255] «و به چیزی از علم او، جز به آنچه بخواهد احاطه نمی‌یابند.» چنانکه از امام مالک / روایت شده چون در مورد استواء سوال شد، در پاسخ فرمود: «الاستِواء معْلوم، والكيْف مَجْهول، والإيمان به واجبٌ، والسُّؤال عنْه بدعة»: «استوا معلوم است و کیفیت آن مجهول؛ ایمان به آن واجب است و سوال کردن از (کیفیت) آن بدعت است.»

    اما در این مورد که استوای الله متعال بر عرش به معنای این باشد که الله متعال محدود است و عرش، او تعالی را دربر گرفته است؛ می­گوییم: آنچه لازمه­ی مخلوقات است، بر خداوند متعال لازم نیست چراکه ﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ﴾ [الشورى: 11] «هیچ چیز همانند او نیست و او شنوای بیناست.» خداوند متعال بر عرش استوا دارد، استوایی که شایسته و سزاوار جلال و عظمت او تعالی می­باشد و شبیه استوای هیچ­یک از مخلوقات نیست؛ و خداوند متعال بزرگ­تر از عرش و هرچیزی است و عرش یا چیز دیگری او را احاطه نکرده و دربرنمی­گیرد.

    **و ذکر این نکته ضروری است که از استوای خداوند بر عرش، نیاز او تعالی به عرش لازم نمی­آید چراکه** ﴿فَإِنَّ ٱللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾ [آل عمران: 97] «بی‌شک الله از جهانیان بی‌نیاز است.» اما خداوند متعال با علم و حکمت خود آنچه را بخواهد چنانکه بخواهد، انجام می­دهد.

    اما تفسیر **﴿ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ﴾** به استیلا و چیرگی از چند جهت باطل است؛ ازجمله:

    اولا: این دیدگاه با ظاهر نص قرآن كريم و احاديث صحيح مخالف است. ثانيًا- با اجماع صحابه و اجماع سلف امت مخالف است. ثالثًا- در زبان عربی (استوی) به معنای (استولی = استیلا) نیامده است. و آنچه در این مورد بدان استدلال شده ناقص است. رابعًا- از چنین دیدگاهی امور باطلی لازم می­آید؛ از جمله: أ- عرش قبل از خلقت آسمان­ها و زمین در مالکیت خداوند نبوده و بعدا در تصرف او درآمده است. درحالی­که خداوند متعال خالق و مالک هرچیزی است. و هرگز چیزی از مالکیت او خارج نیست. ب- از کلمه (استولی) چنین بر می­آید که گویا   
    -نعوذبالله- بین خداوند متعال و غیر او جدال و کشمکش وجود داشته که خداوند استیلا یافته و بر دیگری غلبه نموده است.

    پس آیۀ کریمه ﴿ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ﴾ [الأعراف: 54، يونس: 3، الرعد: 2، الفرقان: 59، السجدة: 4، الحديد: 4] را مطابق عقیدۀ سلف صالح امت اسلامی، باید اینگونه ترجمه نمود: «سپس بر عرش استوا کرد». یعنی: سپس بر عرش قرار گرفت. والله تعالی أعلم. [مُصحح]. [↑](#footnote-ref-22)
23. - نگا: **نهج البلاغة**، بخش حکمت­های أمير الـمؤمنين ÷ (ص: 528). [↑](#footnote-ref-23)
24. - «منزه آن خدائی که از نبات و از خود انسان‌ها و از موجوداتی که مردم نمی‌دانند جفت‌ها و اصناف و انواع و اقسامی ایجاد کرده است.» [یس: 36]. [↑](#footnote-ref-24)
25. - «پس بر ما سنگی از آسمان بباران و یا بیاور ما را عذابی دردناک.» [الأنفال: 32]. [↑](#footnote-ref-25)
26. - «بر مبنای حکم الله و حکم اسلام بر مسلمانان واجب است که پس از فوت امام­شان هیچ عملی انجام ندهند و چیزی نگویند و اقدام به کاری نکنند تا اینکه برای خود امامی را انتخاب کنند.»

    مجلسی، **بحار الأنوار** (33/144) به نقل از كتاب سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ هِلالِيِّ‏. و نگا: **مستدرك الوسائل**، نوری طبرسی (6/14) [↑](#footnote-ref-26)
27. - «چون گناهی را مرتکب شدی، در کنار آن عمل نیکی انجام ده تا آن­را از بین ببرد.» عراقی در «تخريج أحاديث الإحياء» می­گوید: «بيهقی آن­را در **شعب الإيمان** از معاذ روایت کرده است. و در میان راویان آن کسی است که اسمی از وی برده نشده است. و **طبرانی** آن­را از عطاء بن يسار از معاذ روایت کرده است درحالی­که معاذ را ملاقات نکرده است.» می­گویم: و مانند آن­را امام أحمد در **الـمسند** با لفظی متفاوت روایت کرده است (5/169)، ش: (21819). و محقق آن شعيب ارنؤوط می­گوید: «این روایت حَسَن لغيره می­باشد و إسناد این روایت ضعيف است به خاطر جهالت أشياخ شمر بن عطية». [↑](#footnote-ref-27)
28. - چنانکه در حدیث وارد شده: «أفضلُ الْفَضائِل أنْ تَصِلَ مَنْ قَطَعكَ وتُعْطِيَ مَنْ حَرَمك وتَصْفَحَ عمَّنَ ظَلَمَكَ»: «برترین اعمال آن است که با کسی که پیوند خویشاوندی را قطع نموده، ارتباط برقرار کنی و به کسی که تو را محروم کرده، عطا کنی و از کسی که بر تو ظلم کرده، گذشت کنی.» أحمد و طبرانی آن­را روایت کرده­اند. [↑](#footnote-ref-28)
29. - «و رحمن چیست؟ آیا برای آنچه ما را امر می‌کنی سجده کنیم؟ و زیاد شد ایشان را نفرت.» [الفرقان: 60]. [↑](#footnote-ref-29)
30. - عده­ای از مفسران آن­را ذکر کرده­اند. به عنوان مثال نگا: طبری، **جامع البيان** (16/445-446). و قرطبي، **الجامع لأحكام القرآن** (9/318). [↑](#footnote-ref-30)
31. - قرطبی، **الجامع لأحكام القرآن** (9/318 – 319). [↑](#footnote-ref-31)
32. - روشن است که ضمیر به کار رفته در فعل (تَـحُلّ) به «القارعة» و مصائبی بازمی­گردد که به آن وعده داده شدند. [↑](#footnote-ref-32)
33. - روشن است –چنانکه اقوال مولف در جاهای دیگر بر این مساله دلالت دارند- منظور پیروی کورکورانه از فتاوی بدون آگاهی از دلیل می­باشد. و این یعنی تقلید محض از فتاوی با وجود جهل به قرآن و سنت؛ چراکه تمام این موارد ظن و گمان است که انسان را از حق بی­نیاز نمی­کند و پیروی از آن جایز نیست چنانکه آیات زیادی بر این مسأله تصریح کرده­اند. [↑](#footnote-ref-33)
34. - قرائت مشهور (وَمَنْ) به فتح ميم می­باشد. و نیز (وَمِنْ) به كسر ميم قرائت شده است. و این قرائت از علی بن ابی‌طالب و ابن عباس و ابی بن کعب ش و از برخی از تابعین روایت شده است. نگا: **الـمحتسب**، ابن جنّی (2/358). [↑](#footnote-ref-34)
35. - «آنان که پیش از قرآن کتابشان دادیم همانان به این کتاب ایمان می‌آورند، و چون بر ایشان تلاوت شود گویند به آن ایمان آوردیم زیرا که حق و از طرف پروردگار ما است.» [القصص: 52-53]. [↑](#footnote-ref-35)
36. - «پس آنان که به ایشان کتاب داده‌ایم به آن ایمان می‌آورند.» [العنکبوت: 47]. [↑](#footnote-ref-36)
37. - «آنانکه پیروی می‌کنند این پیامبر خبرگیر بی‌سوادی که می‌یابند او را که نوشته شده نزد ایشان در تورات و انجیل.» [الأعراف: 157]. [↑](#footnote-ref-37)
38. - «و اهل کتاب و مؤمنین شک نکنند.» [المدثر: 31]. [↑](#footnote-ref-38)
39. - «آنانکه کتاب بر ایشان آمده می‌شناسند این کتاب را چنانکه پسران خودشان را می‌شناسند.» [الأنعام: 20]. [↑](#footnote-ref-39)
40. - «و آنانکه به ایشان کتاب داده‌ایم از آنچه به تو نازل شده خوشحالند.» [الرعد: 36]. [↑](#footnote-ref-40)
41. - «به سوی ما خارج شد درحالی­که خشمگین بود؛ چون مجلس وی آغاز گردید فرمود: عجیب است اقوامی که گمان می­کنند ما غیب می­دانیم؛ جز خداوند کسی غیب نمی­داند؛ تصمیم گرفتم فلان کنیزم را تنبیه کنم که از من فرار کرد اکنون نمی­دانم در کدام­یک از اتاق­های خانه است...». [↑](#footnote-ref-41)
42. - «علم کتاب؛ و سوگند به خدا که تمام آن نزد ماست». [↑](#footnote-ref-42)
43. - «بگو آهای مردم براستی که من رسول خدایم به سوی همه شما.» [↑](#footnote-ref-43)
44. - «بگو اگر جن و انس اجتماع کنند بر اینکه بمانند این قرآن بیاورند بمانندش نیاورند و اگر چه بعضی بعض دیگر را پشتیبان باشند.» [↑](#footnote-ref-44)
45. - «وما تو را فرستادیم برای مردم بعنوان رسالت.» [↑](#footnote-ref-45)
46. - «و نفرستادیم تو را مگر رحمتی برای جهانیان.» [↑](#footnote-ref-46)
47. - مولف در بیان این شبهات از تفسير **الكبير** فخر رازی (19/95) به اختصار و تصـرف اندک استفاده کرده است. [↑](#footnote-ref-47)
48. - «و حقا که لشکر ما همان پیروزانند.» [↑](#footnote-ref-48)
49. - «به خدا سوگند من نسبت به تو حریص بودم اکنون من نزد تو چه دارم؟» [↑](#footnote-ref-49)
50. - «کفنت را از من بگیر.» [↑](#footnote-ref-50)
51. - «به خدا سوگند من دوستدار شما و حامی و پشتیبان شما بودم اکنون نزد شما چه دارم؟» [↑](#footnote-ref-51)
52. - «به خدا سوگند که من به تو رغبتی نشان نمی­دادم و بر من سنگین بود اکنون نزد تو چه دارم؟» [↑](#footnote-ref-52)
53. - كُلَيْنِيّ، الكافي، بَابُ أَنَّ الْـمَيِّتَ يُمَثَّلُ لَهُ مَالُهُ وَوَلَدُهُ وَعَمَلُهُ قَبْلَ مَوْتِه (3/231- 133) [↑](#footnote-ref-53)
54. - مفسران به این اشكال در تفاسیرشان پاسخ داده­اند به عنوان مثال نگا: تفسير **مفاتيح الغيب** فخر رازی (19/104- 105) چاپ دارالكتب العلمية؛ و **تفسير القرآن العظيم،** ابن كثير (2/541) چاپ دار الفكر؛ و تفسير **فتح القدير** شوكانی (3/112)، چاپ دار الفكر. [↑](#footnote-ref-54)
55. - «این مجسمه‌ها چیست که شما برای پرستش آن­ها اعتکاف دارید.» [الأنبیاء: 52]. [↑](#footnote-ref-55)
56. - روشن است که این ادعا نیازمند بازنگری می­باشد. چه دلیلی وجود دارد که هاجر از قبیله جرهم است؟ گذشته از این، نص قرآن با این مسأله مخالف است. علاوه بر این چرا ابراهیم به سوی قبیله جرهم نرفت و به آن­ها خبر نداد که هاجر نزد بیت الله الحرام است تا نزد وی رفته و به امور وی بپردازند؟ [↑](#footnote-ref-56)
57. - مولف در بیان این مسأله از **تفسير الكبير** فخر رازی (19/135) استفاده کرده است. [↑](#footnote-ref-57)
58. - «این دیدگاه نادرست است. «إنْ» در اینجا نافية نیست، بلکه مخفف از «إنَّ» می­باشد و اسم آن ضمير (الشأن) محذوف می­باشد. و معناى جمله چنین است: شأن و حال­شان چنین بود که از مکرشان کوه­ها زایل شوند.» [↑](#footnote-ref-58)
59. - «ای کاش مسلمان بودیم.» این حديث را مفسرانی چون طبری در **جامع البيان** (17/61) و بغوی در **معالـم التنزيل** (4/368) و ثعلبی نیشاپوری در **الكشف والبيان** (5/331) و فخر رازی در **تفسير الكبير** (19/154) نقل کرده­اند. و دیگر مفسرین این حدیث را از آن­ها روایت کرده­اند. و ابن أبي عاصم در **السنة** (1/405-406) و حاكم در **الـمستدرك** (2/442) آن­را روایت کرده و می­گوید: این روایت صحيح است و شیخین آن­را تخریج نکرده­اند. و ذهبی در التلخيص با وی موافقت کرده است. هيثمی در **مجمع الزوائد** (7/45) می­گوید: «طبرانی آن­را روایت کرده است و در میان راویان آن خالد بن نافع اشعری وجود دارد که أبوداود در مورد وی می­گوید: متروك است.» [↑](#footnote-ref-59)
60. - «آدمیزاد پیر می­شود و دو چیز همراه وی پیر می­شود: حرص و آرزوی طولانی.» أحمد آن­را در **الـمسند** (3/115، 119، 169) با الفاظی شبیه به این روایت کرده و عبارت آن چنین است: «يَهْرَمُ ابْنُ آدَمَ وتبقى منه اثنتان: الْحِرْصُ والأَمَلُ»: «آدمیزاد پیر می­شود و دو چیز همراه وی باقی می­ماند: حرص و آرزو.» و مسلم در صحيحش (كتاب الزكاة/باب كراهة الحرص على الدنيا، ش: 1047) و ترمذی و ابن ماجه با الفاظی نزدیک به این روایت کرده­اند: «يَهْرَمُ ابْنُ آدَمَ وَتَشِبُّ مِنْهُ اثْنَتَانِ: الْحِرْصُ عَلَى الْمَالِ وَالْحِرْصُ عَلَى الْعُمُرِ»: «آدمیزاد پیر می­شود و دو خصلت همراه وی پیر می­شوند: حرص بر مال و عمر.» [↑](#footnote-ref-60)
61. - «بیش از هرچیزی در مورد دو خصلت بر شما می­ترسم: پیروی از هوا و هوس و آرزوهای طولانی؛ پیروی از هوی و هوس انسان را از حق بازمی­دارد و آرزوی طولانی آخرت را از یاد انسان می­برد.»

    **نهج البلاغة**، بخش خطبه­های أمير الـمؤمنين ÷ (ص: 83 – 84)؛ و كُلَيْنِيّ، **الكافي** (8/58) [↑](#footnote-ref-61)
62. - «جهنم هفت در دارد که بر روی یکدیگر قرار دارند؛ پایین­ترین آن­ها جهنم است و بالاتر از آن لظی و به همین ترتیب حطمه و سقر و جحیم و سعیر و هاویه بر روی یکدیگر قرار دارد». مجلسی، **بحارالأنوار** (8/245-246). و در مصادر اهل سنت: ثعلبی نیشاپوری، **الكشف والبيان** (5/342)؛ قرطبی، **الجامع لأحكام القرآن** (10/30) و... و نگا: طبری، **جامع البيان** (17/106- 107). و همچون این روایت از ابن عباس و ابن جريج و ضحاك نیز روایت شده است. [↑](#footnote-ref-62)
63. - «بدانید که خدا شدیدالعقاب و اینکه خدا آمرزنده رحیم است.» [↑](#footnote-ref-63)
64. - «آن روز از گناهش سؤال نشود نه از انسان و نه از جان.» [الرحمن: 39]. [↑](#footnote-ref-64)
65. - در برخی از منابع به جای «الحارث بن الطلاطلة»، «**الحارث بن الغيطلة**» آمده است. بلاذری در کتابش «**أنساب الأشراف**» در شرح حال «**مالك بن الطلاطلة» می­گوید: «کلبی می­گوید: شنیدم که کسی می­گوید: وی** حارث بن طلاطلة می­باشد. و این چیزی نیست. و آن­ها در مورد **ابن الغيطلة** و ابن الطلاطلة دچار اشتباه شدند و هریک را دیگری معرفی کرده­اند.» و معنای سخن وی این است که اسم درست ابن الطلاطله مالک است نه حارث. [↑](#footnote-ref-65)
66. - مانند این لفظ و سیاق را در هیچ مرجعی نیافتم. اما در مراجع مختلف با الفاظ نزدیک به این آمده است. به عنوان مثال نگا: **بحار الأنوار** (18/48- 49) و بنگر به تفسير این آيه در **تفسير علی بن ابراهيم** قمی **و تفسير عياشی** و... و در مصادر اهل سنت: **سيرة ابن هشام** (1/410) و **تفسير طبری** (17/154- 157) و **تفسير قرطبی** (10/62). [↑](#footnote-ref-66)
67. - «هیچ یقینی را شبیه­تر و نزدیک­تر به شک، از مرگ ندیده­ام.» [↑](#footnote-ref-67)
68. - «و بدین­گونه بسوی تو وحی کردیم قرآنی را از فرمان خودمان.» [الشوری: 52]. [↑](#footnote-ref-68)
69. - « و وحی را از امر خود به هر کس بخواهد إلقا می‌کند.» [غافر: 15]. [↑](#footnote-ref-69)
70. - مولف این توضیح را از تفسير الكبير فخر رازی (19/219- 220) استفاده کرده است. [↑](#footnote-ref-70)
71. - «هر یک به خدا و فرشتگان او و کتب او و رسولان او ایمان دارند.» [البقرة: 285]. [↑](#footnote-ref-71)
72. - مولف در توضیح این مطلب از **تفسير الكبير** فخر رازی (20/3 – 4) به صورت مختصر و با تصرف استفاده کرده است. [↑](#footnote-ref-72)
73. - «از تو درباره ساعت قیامت سؤال می‌کنند که چه وقت وقوع آن است؟ بگو علم آن فقط نزد پروردگار من است.» [الأعراف: 187]. [↑](#footnote-ref-73)
74. - نوری طبرسی، **مستدرك الوسائل** (12/230) از الشَّيْخ وَرَّام در **تَنْبِيهِ الْـخَاطِر**، با اختلاف اندکی در الفاظ. و در مصادر اهل سنت با این لفظ وارد شده است: ابن ماجه در **السنن** از أنس (1/75)، حديث ش: (205)؛ و حافظ بوصيرى در الزوائد (1/28) می­گوید: «إسناد این روایت ضعيف است به دلیل ضعف سعد بن سنان». [↑](#footnote-ref-74)
75. - مؤلف این دو روایت و شرح آیه را با تصرف از **تفسير الكبير (یا تفسير مفاتيح الغيب) فخر رازی** (20 /33-34) استفاده کرده است. [↑](#footnote-ref-75)
76. - مولف در بیان این دلایل از تفسير الكبير فخر رازی (20/48) استفاده کرده است. [↑](#footnote-ref-76)
77. - مقصود از دين در اینجا اطاعت و فرمانبرداری و اخلاص می­باشد. ومعناى﴿وَاصِبًا﴾: دائمًا لازمًا می­باشد. چنانکه خداوند متعال می­فرماید: ﴿وَلَهُمۡ عَذَابٞ وَاصِبٌ﴾ [الصافات: 9] «و برای آن‌ها عذاب دایمی است.» بنابراین معناى عبارت چنین است: هرآنچه در هستی وجود دارد، همواره و دائما در برابر خداوند متعال فروتن، مطیع و فرمانبردار می­باشد. [↑](#footnote-ref-77)
78. - شرح این مطلب در پایان سوره انعام گذشت. [↑](#footnote-ref-78)
79. - دقیق­تر آن بود که گفته می­شد: برخی از شیعیان و صوفیان؛ و این در حالی است که این ایراد بر مولف وارد است که در تمام احکامش تعمیم می­دهد. [↑](#footnote-ref-79)
80. - «در دوران جاهلیت هشت دختر را زنده به گور کردم. پس رسول خدا فرمودند: «در برابر هریک از آن­ها برده­ای را آزاد کن. وی گفت: من شتر دارم. رسول خدا فرمودند: در برابر هریک از آن­ها شتری قربانی کن.» [↑](#footnote-ref-80)
81. - «اسلام آنچه را در جاهلیت بوده نابود می­کند». تفسير این آیه و دو روایت را مؤلف از فخر رازی در **تفسير مفاتيح الغيب** (20/55) نقل می­کند. و این دو روايت همچنین در تفسير **اللباب في علوم الكتاب** [در 20 جلد]، نوشته ابن عادل عمر بن علی حنبلی دمشقی(ت بعد 880 هـ‍) : 12/90 آمده است. [↑](#footnote-ref-81)
82. - «بی­نیازی از مخلوق و نیاز نداشتن به فرزند و مکان و همنشین و ...» [↑](#footnote-ref-82)
83. - «پس برای خدا مثلها نزنيد.» [النحل: 74]. [↑](#footnote-ref-83)
84. - برگرفته از **تفسير الكبير**، فخر رازی (20/64-67)، به اختصار و اندکی تصـرف. [↑](#footnote-ref-84)
85. - «ما وسائل زندگی ایشان را میان­شان در این زندگی دنیا قسمت می‌کنیم.» [الزخرف: 32]. [↑](#footnote-ref-85)
86. - برگرفته از فخر الدين رازی، **التفسير الكبير** (20/78) [↑](#footnote-ref-86)
87. - «بگو که محققا من مالک ضرر و نفعی برای شما نیستم.» [الجن: 21]. [↑](#footnote-ref-87)
88. - «بلکه زنده‌اند نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند». [آل‌عمران: 169]. [↑](#footnote-ref-88)
89. - فخر رازی در تفسیر آیه 28 آل عمران می­گوید: ﴿لَّا يَتَّخِذِ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلۡكَٰفِرِينَ أَوۡلِيَآءَ مِن دُونِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۖ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ فَلَيۡسَ مِنَ ٱللَّهِ فِي شَيۡءٍ إِلَّآ أَن تَتَّقُواْ مِنۡهُمۡ تُقَىٰةٗ..﴾ [آل عمران: 28] «ظاهر آیه بیانگر این مطلب است که تقیه تنها در برابر کافرانی که غلبه یافتند حلال است اما مذهب شافعی / این است که چون وضعیت در میان مسلمانان همانند وضعیت میان مسلمانان و مشرکان شد، در این شرایط برای حفاظت از جان تقیه حلال است.» نگا: **التفسـير** **الكبير** (8/14) [↑](#footnote-ref-89)
90. - «بگو نمی‌یابم در آنچه بسوی من وحی شده ...» [↑](#footnote-ref-90)
91. - «خدا مشروع قرار نداده بحیره را و نه سائبه را ...» [↑](#footnote-ref-91)
92. - «همانا خداوند متعال روز جمعه را بر کسانی که پیش از ما بودند نوشته بود که در آن اختلاف کرده و خداوند ما را به آن رهنمون کرد؛ و مردم در این مورد از ما پیروی کرده و یهود فردای آن روز و نصاری پس فردای آن روز را اختیار کردند.» برگرفته از **تفسير الكبير** فخر رازی (20/137) [↑](#footnote-ref-92)
93. - برگرفته از **تفسير الكبير** فخر رازی: 20/141. ومانند آن در تفسير: **اللباب في علوم الكتاب**، ابن عادل دمشقی حنبلی: 12/188؛ و تفسير **الدر الـمنثور** سيوطی: 5/179 و ...؛ و نگا: **السيرة الحلبية**: 2/386. [↑](#footnote-ref-93)
94. - «پس اگر او از تسبیح گویان نمی‌بود.» [↑](#footnote-ref-94)
95. - «عاقل‌تر ایشان گفت: آیا به شما نگفتم چرا تسبیح حق نمی‌گوئید.» [↑](#footnote-ref-95)
96. - یعنی تعداد متنعمان را افزایش ­دادیم که نافرمانی ­کنند. [↑](#footnote-ref-96)
97. - اما قرائتی شاذ است. [↑](#footnote-ref-97)
98. - «تعظیم و بزرگداشت امر الهی و مهربانی و دلسوزی با خلق خدا.» [↑](#footnote-ref-98)
99. - «و گیاه و درخت سجده می‌کنند.» [الرحمن: 6]. [↑](#footnote-ref-99)
100. -«مذمم نزد ما آمده وبا دينش کينه ودشمنی ورزيديم و از فرمانش سر برتافتیم.» نگا: قرطبی، **الجامع لأحكام القرآن** (10/269)؛ و فخر رازی، **مفاتيح الغيب** (20/220-221) به اختصار و اندکی تصرف. [↑](#footnote-ref-100)
101. - «دعوت کن بسوی راه پروردگارت به حکمت و موعظة نیکو.» [↑](#footnote-ref-101)
102. - «و با اهل کتاب مجادله مکنید جز بطریقی که نیکوتر است.» [↑](#footnote-ref-102)
103. - «حقا که آن را بلائی قرار دادیم برای ستمگران» [الصافات: 63]. [↑](#footnote-ref-103)
104. - «آهای بیائید کتاب مرا بخوانید.» [الحاقة: 19]. [↑](#footnote-ref-104)
105. - نگا: قرطبی، **الجامع لأحكام القرآن** (10/299- 300) به اختصار و تصرف. [↑](#footnote-ref-105)
106. - «هنگامیکه آسمان بشکافد.» [↑](#footnote-ref-106)
107. - «هنگامیکه آسمان بشکافد.» [↑](#footnote-ref-107)
108. - این موارد برگرفته از **تفسير الكبير** فخر رازی (20/59- 60) به اختصار و تصرف می­باشد. [↑](#footnote-ref-108)
109. - نگا: طبری، **جامع البيان** (17/593)؛ و فخر رازی، **مفاتيح الغيب** (21/82) به اختصار و تصرف اندک. [↑](#footnote-ref-109)
110. - الرقيم: بر وزن فعيل است؛ اصل آن: مرقوم می­باشد سپس بر وزن فعيل تبدیل شده است، چنانکه به مجروح، جريح و به مقتول، قتيل گفته می­شود. و «الرّقم» به معنای خط و علامت و «الرقم» به معنای «الكتابة» نوشتن می­باشد. چنانکه چون چیزی نوشته شود گفته می­شود: رقمتُ كذا وكذا. [↑](#footnote-ref-110)
111. - این داستان مشهور است و بخاری و مسلم و نسائی آن­را از ابن عمر و ابوهریره روایت کرده­اند. و همچنین بسیاری از مفسران آن­را با الفاظ نزدیک و شبیه به هم اما با اندکی اختلاف در الفاظی که مولف ذکر نموده، روایت کرده­اند. و در مصادر شیعه نیز وارد شده است: شيخ صدوق (ابن بابويه قمی) در كتابش «**الخصال**»، 1/184- 185؛ و شيخ طوسی در «**الأمالي**»، ص: 396. اما لفظی را که مولف ذکر نموده در تفسير **الكشف والبيان**، ثعلبی نیشاپوری (6/145-146) می­باشد که آن­را به اختصار و اندکی تصرف ذکر کرده است. [↑](#footnote-ref-111)
112. - مولف این داستان را با این سیاق از تفسیر **الكشف والبيان** ثعلبی نیشاپوری (6/148 تا 158) با حذف و تلخيص و اختصار و تصرفات اندک نقل کرده است. [↑](#footnote-ref-112)
113. - «تکبر نموده و از کافران گردید.» [ص: 74]. [↑](#footnote-ref-113)
114. - «مثل او مانند مثل سگ است.» [الأعراف: 176]. [↑](#footnote-ref-114)
115. - «و آنانکه به ایشان کتاب داده شده، اختلاف نکردند مگر پس از دانستن، و اختلاف­شان برای ستم بین خودشان بود.» [آل‌عمران: 19]. [↑](#footnote-ref-115)
116. - «نزد وی دانشی از کتاب بود گفت: من آن را می‌آورم.» [النمل:40]. [↑](#footnote-ref-116)
117. - «آنکه نزد وی دانشی از کتاب بود.» [النمل: 40]. [↑](#footnote-ref-117)
118. - سخن مولف در این زمینه نیاز به توضیح دارد. و من بر این باورم که منظور وی این بوده که: محبت خداوند یا دشمنی او با بنده از اعمال کنونی و حادث وی پیشی گرفته است. چراکه خداوند –با علم شامل و کامل خود- پیش‌تر و قبل از آفرینش بنده از فرمانبرداری یا نافرمانی­های بنده مطلع بوده است. و تردیدی نیست که سبب این محبت یا عداوت، اعمال بنده از فرمانبرداری و نافرمانی وی می­باشد. و یقینا مولف / از این مساله آگاه بوده است؛ چگونه چنین نباشد درحالی­که ده­ها آیه بر آن دلالت می­کنند از جمله اینکه می­فرماید:

     ﴿وَأَحۡسِنُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُحۡسِنِينَ﴾ [البقرة: 195] «و نیکی کنید؛ همانا الله نیکوکاران را دوست می‌دارد.»

     ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلتَّوَّٰبِينَ وَيُحِبُّ ٱلۡمُتَطَهِّرِينَ﴾ [البقرة: 222] «الله توبه کنندگان را دوست می‌دارد و (نیز) پاکان را دوست می‌دارد.»

     ﴿فَإِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُتَّقِينَ﴾ [آل عمران: 76] «بی‌گمان الله پرهیزگاران را دوست دارد.»

     ﴿وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلصَّٰبِرِينَ﴾ [آل عمران: 146] «و الله شکیبایان را دوست دارد.»

     ﴿وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ﴾ [البقرة: 276] «و الله هیچ (انسان) ناسپاس گنهکاری را دوست نمی‌دارد.»

     ﴿فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡكَٰفِرِينَ﴾ [آل عمران: 32] «قطعاً الله کافران را دوست نمی‌دارد.»

     ﴿وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ ٱلظَّٰلِمِينَ﴾ [آل‌عمران: 140] «و الله ستمکاران را دوست نمی‌دارد.»

     و آیات در این زمینه بسیارند. [↑](#footnote-ref-118)
119. - منظور از واو حالیه: واوی است که بر جمله وارد شده و بیانگر حالت آن می­باشد چنانکه در این جملات مشهود است: «جاءني رجل ومعه آخر»: «مردی نزد من آمد درحالی­که کسی همراه او بود.» و «مررت بزيد وفي يده سيف»: «نزد زید رفتم درحالی­که شمشیری در دست داشت.» و از این قبیل است کلام الهی که می­فرماید: ﴿وَمَآ أَهۡلَكۡنَا مِن قَرۡيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٞ مَّعۡلُومٞ٤﴾ [الحجر: 4] «و ما (اهل) هیچ دیار (و شهر)ی را هلاک نکردیم مگر اینکه (مهلت و) اجلی معین (و معلوم) داشت.» [↑](#footnote-ref-119)
120. - مولف در بیان این موارد و ترجیح اینکه آن­ها هفت نفر بودند و هشتمین آن­ها سگ­شان بود از **تفسير الكبير** فخر رازی (21/105-106) به اختصار و تصرف استفاده کرده است. [↑](#footnote-ref-120)
121. - « و کوه‌ها (درهم کوبیده و) متلاشی شود پس چون غبار پراکنده گردد.» [الواقعة: 5-6]. [↑](#footnote-ref-121)
122. - «مردم در روز قیامت در مقایسه با سه نفر مورد محاسبه قرار می­گیرند: یوسف و سلیمان و ایوب؛ به برده گفته می‌شود: چه چیزی تو را از من به خود مشغول کرد؟ می­گوید: مرا برده­ای قرار داده بودی؛ پس (خداوند متعال) یوسف را فراخوانده و می­گوید: این برده­ای چون تو بود. پس چرا بردگی او را از عبادت من بازنداشت. پس دستور داده می‌شود تا به آتش انداخته شود. سپس کسی را که به بیماری مبتلا بوده فرامی­خوانند و چون می­گوید: مرا به مصیبت دچار نمودی؛ ایوب فراخوانده می­شود. سپس پادشاه را می­آورند و می­گوید: پادشاهی مرا به خود مشغول کرد. پس سلیمان را فرامی­خوانند. و رسول خدا ص فرمودند: بنده در روز قيامت گامی بر نمی­دارد تا اينكه در مورد چهار چيز مورد باز خواست قرار گيرد: از عمرش كه آن­را چگونه سپری كرده، از جوانيش كه در چه راهی صرف كرده، از ثروتش كه از چه راهی به دست آورده و در چه راهی مصرف نموده و از علمش كه چه قدر به آن عمل كرده است.»

     ترمذی در **السنن** (2417) با الفاظی نزدیک به این و تقديم و تأخير در جملات آن­را روایت کرده است. و می­گوید: این حديث حَسَن صحيح است. و مانند آن­را ابن أبى شيبة در **الـمصنف** (7/125)، (34694)؛ و دارمی در **السنن** (537)؛ و بيهقي در **شعب الإيمان** (2/286)، (1785)؛ و أبويعلى در **مسندش** (13/428)، (7434) و... روایت کرده­اند. [↑](#footnote-ref-122)
123. - سپس فرشتگام مقرب را از این مسأله آگاه نمود. [↑](#footnote-ref-123)
124. - تا اینکه متواضعان و مستکبران آن­ها را از هم جدا کند. [↑](#footnote-ref-124)
125. - هرگز خداوند بشری را با امری که به وسیله آن فرشته­ای را از بهشت بیرون نمود، به آن وارد نمی­کند. [↑](#footnote-ref-125)
126. - نگا: تفسير **طبری** و **كشاف** زمخشـری و تفسير **الكشف والبيان** ثعلبی نیشاپوری **و تفسير الكبير** فخر رازی **و تفسير ابن كثير** و تفسير **الدر الـمنثور** سيوطی و ... مفسران مذکور این قصه را در تفسیر آیات قصه موسی و خضر در سوره کهف نقل کرده­اند. [↑](#footnote-ref-126)
127. - بنگر به اصل این حكايت در: **مفاتيح الغيب**، فخر رازی (21/157) به اختصار و تصـرف. این داستان عجیب است و به نظر می­رسد بدور از واقعیت باشد بلکه قطعا باطل است. [↑](#footnote-ref-127)
128. - آن شهر «**تبيليسي**» پایتخت گرجستان امروزی و بزرگ­ترین شهرهای آن می­باشد. [↑](#footnote-ref-128)
129. - تعدادی از مفسران بر این باورند که محال است ذوالقرنین اسکندر مقدونی بوده باشد چراکه اسکندر بت­پرستی مشرک و پادشاهی ظالم و فاسق بود از این جهت امکان ندارد خداوند متعال وی را در کتابش مورد ستایش قرار داده باشد. بلکه ذوالقرنین کوروش است چنانکه بعضی از محققین بر این باورند. رک: کتاب «**كورش یا ذو القرنين**» نوشته «أبوالكلام آزاد».

     البته اینکه کورش، ذوالقرنین باشد هم جای تردید است چراکه روایاتی بر این مبنا که او هم بت پرست بوده موجود است. در این مورد فریدون اسلام نیا تحقیق دارد با عنوان ذوالقرنین که در آن از نظر تاریخی اثبات می­کند هم اسکندر مقدونی و هم کورش بت پرست بودند. [↑](#footnote-ref-129)
130. - «نشانه تو این است که سه روز با مردم جز به رمز سخن نگوئی.» [آل‌عمران: 41]. [↑](#footnote-ref-130)
131. - «زنده‌اند نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.» [آل‌عمران: 169]. [↑](#footnote-ref-131)
132. - «و به یاد آر آن زنی را که فرج خود را نگاهداشت، پس از روح ما در آن دمیدیم.» [الأنبیاء: 91]. [↑](#footnote-ref-132)
133. - و این ردی بر غالیان مبتدعی است که بر این باورند چون عارف به معرفت خداوند یا معرفت امام دست یابد، تکلیف از او ساقط می­گردد. [↑](#footnote-ref-133)
134. - «براستی آنانکه فرقه ‌فرقه ساختند دین خود را و شیعه ‌شیعه شدند.» [الأنعام: 159]. [↑](#footnote-ref-134)
135. - «آنان از دوزخ دور شده‌اند.» [الأنبیاء: 101]. [↑](#footnote-ref-135)
136. - «خروش آن را نمی‌شنوند.» [الأنبياء: 102]. [↑](#footnote-ref-136)
137. - به عنوان مثال نگا: **تفسير الكبير**، فخر رازی (21/245). و معالـم **التنزيل،** بغوی (5/252) [↑](#footnote-ref-137)
138. - نگا: **تفسير الكبير**، فخر رازی (21/249) [↑](#footnote-ref-138)
139. - از جهالت و حماقت به خداوند پنا می­بریم. [↑](#footnote-ref-139)
140. - بر اساس عقیدۀ سلف صالح امت اسلامی، آیۀ کریمه فوق را باید اینگونه ترجمه نمود: «خدای رحمان بر عرش استوا کرد». یعنی: بر عرش قرار گرفت. نگا: تعليق مُصحح در حاشیه تفسير آيه دوم از سوره رعد. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-140)
141. - «و تو بر ایشان کارساز و وکیل نیستی.» [↑](#footnote-ref-141)
142. - «گمان مبر که در این وضعیت خواهی ماند بلکه امر تو بالا خواهد گرفت و قدر و منزلت تو آشکار خواهد شد و در نظر آنان شقاوتمند باقی نخواهی ماند.» [↑](#footnote-ref-142)
143. - بلکه منظور از عرش، عرش حقیقی خداوند رحمن أ می­باشد. نگا: تعليق مصحح در حاشیه تفسير آخرین آيه از سوره توبه؛ اما در مورد استواء الله متعال بر عرش چنانکه شایسته جلال او تعالی می­باشد و بدور از هرگونه تكيیف و تمثيل، مراجعه شود به تعليق مصحح در حاشیه تفسير آيه دوم از سوره رعد. [مصحح] [↑](#footnote-ref-143)
144. - «هرکس از هوی و خوهشات نفسانی خود پیروی کند، سزاوار نکوهش است و هرکس از هوی و هوس دیگری پیروی کند به طریق اولی مذموم است.» [↑](#footnote-ref-144)
145. - «ای موسی، سخن مرا بشنو و وصیت مرا حفظ کن و با رسالت من (به میان آن­ها) برو؛ تو زیر نظر من هستی و صدایت را می­شنوم و دست و چشم من همراه توست؛ و من سپری از دلایل خود بر تو پوشاندم تا اینکه به وسیله آن نیرویت را در امر من کامل گردانی؛ تو را به سوی یکی از مخلوقات ضعیفم فرستادم که نعمتم را انکار نموده و خود را از مکر من در امان دیده است و دنیا او را فریفته است چنانکه حق مرا انکار نموده و ربوبیت مرا انکار کرد؛ به عزتم سوگند یاد می­کنم اگر حجت و عذر، میان من و مخلوقاتم نمی­بود او را با گرفت جبار می­گرفتم؛ ولی امر را آسان گرفتم و عذاب آنان از چشمم افتاد، پس از جانب من رسالتم را به او ابلاغ کن و او را به عبادت من فراخوان و از عذابم برحذر دار؛ و با او (فرعون) به نرمی سخن گو که امر او به دست ماست و نگاه نمی­کند و نفس نمی­کشد مگر اینکه همه اعمال وی در علم ما می­باشد... پس موسی علیه­­السلام هفت روز سکوت کرده و سخن نمی­گفت که فرشته­ای نزد وی آمده و گفت: امر پروردگارت را اجابت کن.»

     ابوحيان اندلسی (ت 745 ه‍)، **تفسير البحر الـمحيط**، تحقيق شيخ عادل احمد عبدالـموجود و شيخ علی محمد معوض، بيروت، دار الكتب العلمية، ط1، 1422هـ/2001م (6/223). و علاءالدين علی بن محمد بغدادی مشهور به خازن (ت 741)، **تفسير الخازن**، بيروت، دار الفكر، 1399هـ /1979م. هر دو بدون سند از وَهَب بن منبِّه روایت کرده­اند. [↑](#footnote-ref-145)
146. - «و پیش از تو نفرستادیم مگر مردانی را که به سوی ایشان وحی می‌کردیم.» [الأنبیاء: 7]. [↑](#footnote-ref-146)
147. - «خالق را در وجود خود به عطمت شناختند و غیر او در چشمان­شان کوچک و ناچیز است.» [↑](#footnote-ref-147)
148. - با علم ثابت آن­را می­داند و فراموش نمی­کند. [↑](#footnote-ref-148)
149. - «این است آن بهشتی که به بندگان خود ارث می‌دهیم به آنکه پرهیزکار باشد.» [مریم: 63]. [↑](#footnote-ref-149)
150. - نگا: **تفسير** الكبير فخر رازی (22/93 – 94). وأبوحيان اندلسی، **تفسير البحر الـمحيط** (6/244-245) [↑](#footnote-ref-150)
151. - نگا: **تفسير الكبير**، فخر رازی (22/93) [↑](#footnote-ref-151)
152. - «و جز به راه رشد شما را هدایت نکردم.» [↑](#footnote-ref-152)
153. - «هرکس درحالی صبح کند که به امور مسلمانان توجه نداشته باشد، از آنان نیست.» نگا: كتاب **الجعفريات** (ص: 88)؛ كتاب **فقه الرضا** (ص: 369) **و بحار الأنوار** (72/21)؛ و در مصادر اهل سنت: حاكم در **الـمستدرك** از حذيفة (4/352، ش: 7889) و ذهبی در التلخيص می­گوید: «گمان می­کنم این خبر موضوع است.» و حاكم از ابن مسعود نیز آن­را روایت کرده است (4/356، ش: 7902)، و ذهبی در التلخيص می­گوید: «إسحاق و مقاتل ثقه و صادق نیستند». بنابراین این حديث از نظر او صحيح نیست. و بيهقی در **شعب الإيمان** (7/361، ش: 10586)از انس؛ و می­گوید: إسناد آن ضعيف است. [↑](#footnote-ref-153)
154. - «صفت مومنان در دوستی و مهربانی و توجه و پاييدن يکديگر همچون صفت بدن است که هرگاه اندامی از بدن به ناله و فغان آيد، دیگر اعضا با شب زنده­داری و تب و لرز با آن همدرد و هم آوا می­شوند.» مجلسی، **بحار الأنوار** (58/150)؛ و در مصادر اهل سنت: مسلم در **صحيحش** (2585) و احمد در **الـمسند** (4/270)؛ و... [↑](#footnote-ref-154)
155. - این حديث از امام رضا ÷ روایت شده است. نگا: **وسائل ‏الشيعة** (3/78) به نقل از دو كتاب «علل الشرائع» و «عيون أخبار الرضا» ÷ نگاشته شيخ ابن بابويه قُمِّی معروف به شيخ صدوق. [↑](#footnote-ref-155)
156. - «دنیا سرای کسی است که سرایی ندارد و مال کسی است که اموالی ندارد و گرد آن کسانی جمع می­شوند که عقل ندارند.» امام احمد آن­را در **مسند** از عائشة (6/71) روایت می­کند. و شعيب ارنؤوط به ضعيف بودن سندش حکم نموده است. و هيثمی در **مجمع الزوائد** (18078) آن­را روایت نموده و می­گوید: أحمد آن­را روایت نموده و راویان آن، راویان الصحيح می­باشد جز دويد که ثقة می­باشد. می­گویم: و سيوطی آن­را در **الجامع الصغير** (4274) روایت کرده و به **أحمد در الـمسند** از عائشة و بيهقی در **شعب الإيمان** به صورت موقوف بر ابن مسعود نسبت می­دهد و به صحت آن حکم می­کند. اما البانی در کتابش **ضعيف الجامع الصغير وزيادته** (الفتح الكبير)، ش: (3012) به ضعيف بودن آن حکم می­کند. [↑](#footnote-ref-156)
157. - «اگر کم عقلی و حماقت مردم نمی­بود دنیا خراب می­شد.» [↑](#footnote-ref-157)
158. - «دنیا را سرور و ارباب خود قرار ندهید که شما را برده خود می­کند.» [↑](#footnote-ref-158)
159. - این روايت­ها را فخر رازی در **التفسير الكبير** (22/135 – 136) ذکر می­کند. و مفسر نظام الدين حسن بن محمد قمی نیشاپوری (ت بعد 850هـ) در تفسيرش: **غرائب القرآن ورغائب الفرقان روایت می­کند**.

     و روایت ابورافع س در این مورد که رسول خدا ص زره خود را در برابر غذایی که از یک یهودی قرض گرفته بود در رهن وی قرار داده بود روایتی صحیح است که محدثان با الفاظ مشابه آن­را روایت کرده­اند. و برخی از آن­ها روایت کرده­اند: رسول خدا درحالی فوت شد که زره وی همچنان در برابر سی صاع گندمی که از آن یهودی قرض گرفته بود به رهن وی بود. نگا: **صحيح بخاری** (2759)؛ **و صحيح مسلم** (1603) از عائشة؛ **و نسائی در سنن الكبرى**، ح (6246) از عائشة، و ح (6247) از ابن عباس، **و ترمذی و ابن ماجه**  **و احمد در مسندش** از عائشه و ابن عباس و أسماء بنت يزيد؛ **و بيهقی در سنن** و... و نگا: **السيرة النبوية**، ابن كثير (4/562) [↑](#footnote-ref-159)
160. - هرآنچه آمدنی است نزدیک است. [↑](#footnote-ref-160)
161. - نگا: پاورقی مُصحح در تفسیر آیۀ 87 سورۀ نساء در جلد اول این کتاب. [مُصحح] [↑](#footnote-ref-161)
162. - یعنی: برای کسی که لا اله الا الله می­گوید. و شفاعت آنان طلب مغفرت و آمرزش می­باشد. [↑](#footnote-ref-162)
163. - هرکس که نجوم و آناتومی نداند، در خداشناسی ناتوان است. [↑](#footnote-ref-163)
164. - «محققا تو می‌میری و محققا ایشان می‌میرند.» [الزمر: 30]. [↑](#footnote-ref-164)
165. - زمانی که ابوبکر س آیه­ای را تلاوت نمود که از مرگ رسول خدا ج خبر می­داد، عمر ت از رای و نظر خود بازگشت چنانکه در صحیح بخاری و دیگر کتب حدیث آمده است: [عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عَبَّاسٍ، أَنَّ أَبَا بَكْرٍ خَرَجَ وَعُمَرُ بْنُ الخَطَّابِ يُكَلِّمُ النَّاسَ فَقَالَ: اجْلِسْ يَا عُمَرُ، فَأَبَى عُمَرُ أَنْ يَجْلِسَ، فَأَقْبَلَ النَّاسُ إِلَيْهِ، وَتَرَكُوا عُمَرَ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: «أَمَّا بَعْدُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ يَعْبُدُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَإِنَّ مُحَمَّدًا قَدْ مَاتَ، وَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ يَعْبُدُ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ حَيٌّ لاَ يَمُوتُ، قَالَ اللَّهُ: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٞ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِ ٱلرُّسُلُ﴾... إِلَى قَوْلِهِ: ﴿ٱلشَّٰكِرِينَ١٤٤﴾ [آل عمران: 144]، وَقَالَ [عمر]: وَاللَّهِ لَكَأَنَّ النَّاسَ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ هَذِهِ الآيَةَ حَتَّى تَلاَهَا أَبُو بَكْرٍ، فَتَلَقَّاهَا مِنْهُ النَّاسُ كُلُّهُمْ، فَمَا أَسْمَعُ بَشَرًا مِنَ النَّاسِ إِلَّا يَتْلُوهَا .... وَاللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا أَنْ سَمِعْتُ أَبَا بَكْرٍ تَلاَهَا فَعَقِرْتُ، حَتَّى مَا تُقِلُّنِي رِجْلاَيَ، وَحَتَّى أَهْوَيْتُ إِلَى الأَرْضِ حِينَ سَمِعْتُهُ تَلاَهَا، عَلِمْتُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ مَاتَ»]. از عبدالله بن عباس روایت است: درحالی­که عمر با مردم سخن می‌گفت، ابوبکر خارج شده و گفت: بنشین ای عمر؛ اما عمر از نشستن ابا ورزید. پس مردم به ابوبکر روی آورده و عمر را رها کردند. ابوبکر گفت: اما بعد، هریک از شما که محمد را عبادت می­کرد بداند محمد فوت شد. و هریک از شما که خداوند متعال را عبادت می­کند خداوند زنده است و نمی­میرد. خداوند متعال می­فرماید: «و محمد جز فرستاده‌ای نیست که به راستی پیش از او (نیز) فرستادگانی (بوده‌اند و) گذشتند. آیا اگر بمیرد یا کشته شود، شما به عقب بازمی‌گردید (و عقیده و دین خود را رها می‌کنید؟) و هرکس به عقب بازگردد (و عقیده و دین راستین را رها کند) هرگز به الله زیانی نمی‌رساند و به زودی الله سپاسگزاران را پاداش می‌دهد.» عمر گفت: به خدا سوگند وضعیت چنان دردآور بود که گویا خداوند این آیه را نازل نکرده است تا اینکه ابوبکر آن­را تلاوت نمود. و تمام مردم پیام آن­را از وی دریافت نمودند. و هیچ­یک از حاضران آن­را نشنید مگر اینکه آن­را تلاوت می­کرد... به خدا سوگند چون شنیدم ابوبکر این آیه را تلاوت می­کند توانم را از دست دادم چنانکه پاهایم وزنم را تحمل نمی­کرد و به زمین افتادم و دانستم که رسول خدا فوت شده است.» [مُصحح] [↑](#footnote-ref-165)
166. - «بگو مالک نیستم برای خودم نفعی ونه ضرری را.» [الأعراف: 188]. [↑](#footnote-ref-166)
167. - این داستان از ابن عباس روایت شده است؛ نگا: **تفسير طبری** (17/51 – 54)؛ و تفسير **معالـم التنزيل** بغوی (5/332) **و تفسير ابن كثير** (3/187) [↑](#footnote-ref-167)
168. - نگا: **تفسير الكبير** فخر رازی (22/ 203 – 208) با تلخيص و اختصار. [↑](#footnote-ref-168)
169. - نگا: **تفسير الكبير**، فخر رازی (23/3). [↑](#footnote-ref-169)
170. - نگا: **معالـم التنزيل**، بغوی (5/365)؛ و سيوطی در **الدر الـمنثور** (6/8) و آن­را به ابن أبي حاتم نسبت می­دهد. [↑](#footnote-ref-170)
171. - برگرفته از **تفسير الكبير**، فخر رازی (23/13). [↑](#footnote-ref-171)
172. - «ستایش خدائی را که وعدة خود را نسبت به ما راست نمود.» [الزمر: 74]. [↑](#footnote-ref-172)
173. - «و پایان دعای ایشان این است که الحمدلله رب العالیمن.» [یونس: 10]. [↑](#footnote-ref-173)
174. - این احتمال صحیح نیست چراکه صفت در معرفه و نکره تابع موصوف است. [↑](#footnote-ref-174)
175. - نگا: **تفسير الكبير**، فخر رازی (23/39). [↑](#footnote-ref-175)
176. - نگا: **تفسير الكبير**، فخر رازی (23/49). و همچون این حدیث را أحمد در **الـمسند** (5/265، ش: 22342) روایت کرده و محقق آن شعيب ارنؤوط می­گوید: این روایت در مرتبه ضعيفٌ جدًّا می­باشد. و طبرانی در **الكبير** (8/217)، ش: (7871)؛ و هيثمی در **مجمع الزوائد** (8/210) می­گوید: راویان آن، راویان الصحيح می­باشد جز أحمد بن خليد حلبی که ثقة است. و بخشی از آن­را حاكم در **الـمستدرك** (2/288، ش: 3039) از أبي أمامة روایت نموده و می­گوید: بنا بر شرط مسلم صحیح است و شیخین آن­را تخریج نکرده­اند. و ذهبی در التلخيص با وی موافقت کرده است. [↑](#footnote-ref-176)
177. - «و این چنین قرار دادیم برای هر پیامبری دشمنانی(از) شیاطین انس و جن.» [الأنعام: 112]. [↑](#footnote-ref-177)
178. - «و بدینگونه قرار دادیم برای هر پیامبری دشمنی از گناه‌کاران.» [الفرقان: 31]. [↑](#footnote-ref-178)
179. - نگا: قرطبی، **الجامع لأحكام القرآن** (12/90). [↑](#footnote-ref-179)
180. - مولف این موارد پنجگانه را از **تفسير الكبير**، فخر رازی (23/57-58) به صورت خلاصه و کوتاه آورده است. [↑](#footnote-ref-180)
181. - «به تحقیق این است روزی ما که برای آن پایانی نیست.» [ص: 54]. [↑](#footnote-ref-181)
182. - گفته می­شود: نَسَكَ منسك قومه، زمانی که قومش مذهب او را اختیار کنند. [↑](#footnote-ref-182)
183. - «چرا إذن توقف به ایشان دادی» [التوبة: 43]. [↑](#footnote-ref-183)
184. - «می‌فرستد و می‌گمارد از جلو و از عقب او نگهبانی» [الجن: 27]. [↑](#footnote-ref-184)
185. - «اما بعد، نیکی پدرت مرا در مورد تو فریب داد و گمان می­کردم تو نیز راه و روش او را پیروی می­کنی.» [↑](#footnote-ref-185)
186. - زیرا –چنانکه فخر رازی می­گوید- مواد غذایی چه حیوانی و چه گیاهی – و حیوانی هم به گیاهی منتهی می­شود- و گیاه از سطح زمین –یعنی خاک- و آب به وجود می­آید. بنابراین در حقیقت انسان از عُصاره­ای از گِل به وجود آمده است. (برگرفته از **تفسير الكبير**: 23/84). [↑](#footnote-ref-186)
187. - «و به یاد آرید که خدا شما را جانشینان روی زمین نموده پس از قوم نوح» [الأعراف:69]. [↑](#footnote-ref-187)
188. - «اگر در آسمان و زمین خدایانی غیر خدا بود هر آینه فاسد شده بودند.» [الأنبیاء: 22]. [↑](#footnote-ref-188)
189. - «روزی که مرد از برادرش بگریزد؛ و از مادرش و پدرش» [عبس: 34-35]. [↑](#footnote-ref-189)
190. - مراد از زن زناکاری که ازدواج با وی حرام است، زناکار و روسپی است که زنا، صفت وی می­باشد نه زنی که زناکرده و سپس توبه کرده است. امام احمد / بر این باور است که عقد مرد عفیف با زن زناکار مادامیکه چنین باشد، صحیح نیست. تا اینکه استتابه شود پس اگر توبه کرد عقد وی صحیح خواهد بود و در غیر این صورت عقد وی صحیح نیست. و همچنین ازدواج زن آزاده­ی عفیفه با مرد فاجر و زناکار صحیح نیست تا اینکه توبه­ای صحیح کند. چنانکه خداوند متعال می­فرماید: ﴿وَحُرِّمَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ [نور: 3] «چنين (ازدواجی) بر مؤمنان حرام شده است.» [↑](#footnote-ref-190)
191. - «خدا را شاهد می­گیرم که در آنچه او را متهم نمودم از راستگویان هستم.» [↑](#footnote-ref-191)
192. - «لعنت خداوند بر من اگر از دروغگویان باشم.» [↑](#footnote-ref-192)
193. - «خداوند را گواه می­گیرم که او از دروغگویان است.» [↑](#footnote-ref-193)
194. - «غضب خداوند بر من اگر او از راستگویان باشد.» [↑](#footnote-ref-194)
195. - «من در این زمینه جز صبر جمیل چاره ندارم، و خدا بر این مصیبتی که توصیف می‌کنید برای من مددکار است» [یوسف: 18]. [↑](#footnote-ref-195)
196. - «و صاحبان فضل و برتری و وسعت از شما خودداری نکنند» [النور: 22]. [↑](#footnote-ref-196)
197. - «آری، به خدا سوگند دوست دارم خداوند مرا مورد مغفرت و آمرزش قرار دهد. پس پرداخت نفقه به مسطح را از سر گرفت.» این روایت چنانکه مولف ذکر نموده، فخر رازی در **تفسير الكبير** (23/174- 176) ذکر کرده است. مولف آن­را با اندکی اختصار و تصرف ذکر کرده است. و بخاری در صحيحش (2518) و مسلم در صحيحش: (2770) آن­را از طریق عائشة –به صورت طولانی- روایت کرده­اند. چنانکه در **تفسير ابن كثير** (6/68 – 73) آمده است. [↑](#footnote-ref-197)
198. - كنز العرفان في فقه القرآن، جمال الدين مقداد بن عبد الله سيوری (2/221). این روایت را با این الفاظ نیافتم. اما رسول خدا صفرمودند: «يَا عَلِيُّ! لا تُتْبِعْ النَّظْرَةَ النَّظْرَةَ فَإِنَّ لَكَ الأُولَى وَلَيْسَتْ لَكَ الآخِرَةُ»: «ای علی، پس از نگاه اول، دوباره نگاه نکن، تو فقط نگاه اول را حق داری و نگاه دوم را حق نداری». چنانکه أبوداود و ترمذی و احمد در مسند آن­را روایت کرده­اند و البانی آن­را حَسَن دانسته است. و مانند آن­ در وسائل الشيعة (2/194) و... روایت شده است. [مُصحح] [↑](#footnote-ref-198)
199. - بخشی از حديث طولانی که **طيالسـی** (ص: 29، ش: 210) تخریج کرده است. و همچنین حاكم در **الـمستدرك** (2/157، ش: 2640) آن­را تخریج نموده و می­گوید: صحيح الإسناد است. [↑](#footnote-ref-199)
200. - مانند آن­را ابن ماجه در **السنن** (1862) از أنس روایت کرده است و لفظ آن چنین است: «مَنْ أَرَادَ أَنْ يَلْقَى الله طَاهِرًا مُطَهَّرًا فَلْيَتَزَوَّجِ الحَرَائِرَ»: «هرکس می­خواهد خداوند را درحالی ملاقات کند که پاک و پاکیزه است، باید با زنان آزاده ازدواج کند».. بوصيری در **الزوائد** می­گوید: إسناد آن ضعيف است به دلیل ضعف كثير بن سليم. و سلام، ابن سليمان بن سوار است. ابن عدی می­گوید: عنده مناكير. و عقيلی می­گوید: در حديث وی مناكير است. بنابراین حديث ضعيف است. [↑](#footnote-ref-200)
201. - بيهقی در **السنن** الكبرى (13229) و **شعب الإيمان** (5478)، با سند از ابوهريره؛ و مانند آن­را ابْن عدی در الْكَامِل از أبوهُرَيْرَة روایت کرده است؛ و **أبو يعلى در مسندش** (2748) آن­را از عبيد بن سعد روایت کرده است و راویان آن از ثقات هستند اگر عبيد بن سعد از صحابه باشد وگرنه روایت مرسل است. [↑](#footnote-ref-201)
202. - متفق عليه. [↑](#footnote-ref-202)
203. - كُلَيْنِی، **الكافي** (5/337) و برای آن در مصادر اهل سنت اصلی نیافتم. [↑](#footnote-ref-203)
204. - بلكه اعتقاد صحیح و موافق با عقیده اهل سنت و جماعت این است که الله متعال نور است و نور اسمی از اسماء نیکو و صفتی از صفات والای او تعالی می­باشد. و آن صفت ذات است چنانکه شایسته و سزاوار او تعالی می­باشد. بنابراین، خداوند متعال پیوسته و همواره به این صفت متصف بوده و هست. شیخ الاسلام ابن‌تیمیه/ در مجموع الفتاوی می­گوید: «یکی از مواردی که قضای خداوند متعال در کتابش بر آن رفته و خداوند متعال خود را به آن توصیف نموده و سنت در صحت آن وارد شده، این است که می­فرماید: ﴿ٱللَّهُ نُورُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ﴾ [النور: 35] «الله نور آسمان­ها و زمین است». و به دنبال آن می­فرماید: ﴿نُّورٌ عَلَىٰ نُورٖ﴾ «نوری است افزون بر نور». و رسول خدا ج چنین دعا نمودند: «أَنْتَ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ»: «تو نور آسمان­ها و زمین و کسانی هستی که در آن­ها هستند.» و ابن قيم / می­گوید: «خداوند متعال خود را نور نامیده است و کتابش، رسولش و دینش را نور قرار داده است؛ و از خلقش به وسیله آن پنهان مانده و سرای اولیایش را نور قرار داده که نورافشانی نموده و می­درخشد... بنابراین به نور او اهل آسمان و زمین هدایت می­شوند و این تنها فعل او تعالی می­باشد و نوری است که یکی از اوصاف او بوده و قائم به آن است و از آن اسم «النور» اشتقاق یافته که یکی از اسمای نیکوی خداوند متعال است.»

     از ابن مسعود س روایت است که می­گوید: «لَيْسَ عِنْدَ رَبِّكُمْ لَيْلٌ وَلَا نَهَارٌ، نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْ نُورِ وَجْهِهِ»: «نزد پروردگارتان شب و روز نیست؛ نور آسمان­ها و زمین از نور وجه اوست». ابن قیم در توضیح سخن ابن مسعود می­گوید: «این مطابق سخن رسول خداست که فرمودند: «وَأَعُوذُ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي أَشْرَقَتْ لَهُ الظُّلُمَاتُ»: «و پناه می­برم به نور وجه تو که با آن تاریکی­ها روشن می­شود.» رسول خدا ج نور را به وجه اضافه نموده و وجه را به ذات اضافه نموده است. و به نورِ وجه بزرگوار او تعالی پناه می­برد. از این­رو دانسته می­شود که نور صفتی برای او تعالی می­باشد چنانکه وجه، صفت ذاتی اوست. و آنچه ابن مسعود در این زمینه گفته است تفسیر این کلام الهی است که می­فرماید: ﴿ٱللَّهُ نُورُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾.

     این درحالی است که برخی از سلف این آیه را چنین تفسیر کرده­اند: ﴿ٱللَّهُ نُورُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ﴾ خداوند هدایتگر اهل آسمان و زمین است و نیز چنین تفسیر کرده­اند که او تعالی روشن کننده آسمان­ها و زمین است. و هرگز این تفسیر با اینکه خداوند متعال نور است، منافاتی ندارد. شیخ الاسلام ابن تیمیه در **مجموع الفتاوی** می­گوید: «دیدگاه کسی که می­گوید الله نور آسمان­ها و زمین است، هدایتگر اهل آسمان­ها و زمین است، سخنی درست و صحیح است. چراکه از معانی اینکه خداوند نور آسمان­ها و زمین است این است که هدایتگر آن­ها نیز می­باشد اما آن­ها جز این را نفی کرده­اند چراکه معلوم نیست و از ابن مسعود ثابت شده که...» و همچنین ابن تیمیه رحمه­الله می­گوید: «و همچنین کسانی که می­گویند خداوند متعال روشن کننده آسمان­ها و زمین است با این منافاتی ندارد که او تعالی نور است چراکه این دو متلازم یکدیگر هستند.»

     قابل ذکر است که «النور» که اسم و صفت خداوند متعال است شبیه نور مخلوقین نیست بلکه نوری است که شایسته و سزاوار عظمت و کبریایی و جلال خداوند متعال می­باشد و کیفیت آن­را جز او تعالی نمی­داند چنانکه می‌فرماید: ﴿يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِۦ عِلۡمٗا١١٠﴾ [طه: 110] «آنچه را پیش رو دارند و آنچه را پشت سرشان است می‌داند و آن‌ها به علم او احاطه ندارند». [مُصحح] [↑](#footnote-ref-204)
205. - شيخ کلینی، **الكافي** (3/516) [↑](#footnote-ref-205)
206. - شيخ طوسی، **تهذيب الأحكام** (4/65) [↑](#footnote-ref-206)
207. - نوری طبرسی، **مستدرك ‏الوسائل** (7/54- 55) به نقل از كتاب **الجعفريات**. [↑](#footnote-ref-207)
208. - ابن بابويه قمی، **من لا يحضره الفقيه** (2/9) [↑](#footnote-ref-208)
209. - این دو روایت در **الكشَّاف**، زمخشـری (3/253) می­باشد. و **تفسير الكبير**، فخر رازی (24/20). و **الجامع لأحكام القرآن**، قرطبی (12/293) و **اللباب في علوم الكتاب**، ابن عادل حنبلی (14/426) و تفاسير دیگر. [↑](#footnote-ref-209)
210. - ابن شهر آشوب مازندرانی، **متشابه القرآن** (2/139) [↑](#footnote-ref-210)
211. - «خداوند به ما وعده پيروزى داده است و او به وعده خودش عمل خواهد كرد و سپاه خود را يارى مى­كند.» [↑](#footnote-ref-211)
212. - «تو همچون قطب آسياب باش و آن­را به وسيله عرب به گردش درآور و آتش جنگ را دور از خود شعله­ور ساز.» [↑](#footnote-ref-212)
213. - ابن أبي جمهور احسائی، **عوالي اللآلي** (3/115) و نوری طبرسی، **مستدرك الوسائل** (7/99) [↑](#footnote-ref-213)
214. - کلینی، **الكافي** (2/258) وعبد الله بن جعفر حِمْيَری، **قرب الإسناد** (ص: 33) [↑](#footnote-ref-214)
215. - فخر رازی، **تفسير الكبير** (24/54). و مانند این حديث را طبرانی در **معجم الكبير** با الفاظ مختصـر از ابن عباس (10686)؛ و هيثمی در الـمجمع (9/20) می­گوید: در میان راویان آن بقية بن وليد وجود دارد که مدلس است. و نسائی در **السنن الكبرى** (6743)؛ و **مانند آن­را طبرانی** با الفاظی مشابه از ابن عمر (13309) روایت کرده است. هيثمی در **الـمجمع** (9/19) می­گوید: در میان راویان آن يحيى بن عبد الله بابلتى وجود دارد که ضعيف است. و همچنین أبونعيم در **الحلية** (3/256) آن­را روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-215)
216. - **تفسير الكبير**، فخر رازی (24/54). و مانند آن­را ترمذی در **السنن** (2347) روایت نموده و می­گوید: این روایت حَسَن است. و أحمد در **المسند** (5/254)؛ و محقق آن شعيب ارنؤوط می­گوید: إسناد آن ضعيفٌ جدًا می­باشد. و بيهقی در **شعب الإيمان** (1467) و محقق آن مختار أحمد ندوی می­گوید: اسناد آن ضعيف است. و ابن سعد در **الطبقات** **الكبرى** (3/381) و طبرانی در **الـمعجم الكبير** (7835) همگی از أبو أمامة روایت کرده­اند. [↑](#footnote-ref-216)
217. - «برای هر امتی سبب آزمايشی می­باشد و سبب آزمايش امت من، مال و اموال است». ترمذی در **السنن**: 4/569، (2336) و می­گوید: این حدیث حَسَن صحيح غريب است. و أحمد در **المسند** (4/160) و حاكم در **الـمستدرك**: 4/354، (7896) و می­گوید: اسناد آن صحيح است و ذهبی با وی موافقت کرده است و بر شرط مسلم صحیح است. [↑](#footnote-ref-217)
218. - «وای بر عالم در مورد جاهل، وای بر پادشاه در برابر رعیت، وای بر رعیت در مورد پادشاه، وای بر مالک در مورد مملوک، وای بر قدرتمند در مورد ضعیف و وای بر ضعیف در مورد قدرتمند.» مانند آن­را شيرويه بن شهردار ديلمی در مسندش «الفردوس بمأثور الخطاب» از أنس بن مالك: 4/394، (7141) با الفاظی با تقديم و تأخير و زياده روایت کرده است. و سيوطی بخشی از آن­را در الجامع الصغير ذکر نموده و آن­را به مسند البزَّار از طریق حذيفه نسبت می­دهد و به ضعف آن اشاره می­کند؛ و همچنین مناوی در فيض القدير (9646) می­گوید: حافظ عراقی می‌گوید: سند آن ضعيف است. [↑](#footnote-ref-218)
219. - ابن شعبة حرّانی (ت قرن 4 هـ؟)، **تحف العقول** (ص: 284)؛ و مجلسی، **بحار الأنوار** (75/162) [↑](#footnote-ref-219)
220. - «بدرستی که ما خودمان این قرآن را نازل کردیم» [الحجر: 9]. [↑](#footnote-ref-220)
221. - این اقوال را فخر رازی در **تفسير الكبير** (24/82) ذکر می­کند؛ و همچنین تعدادی از مفسرین آن­را ذکر کرده­اند همچون قرطبی در **الجامع لأحكام القرآن**، و ثعلبی نیشاپوری در **الكشف والبيان** و... [↑](#footnote-ref-221)
222. - اصل این داستان را ثعلبی نیشاپوری در تفسيرش **الكشف والبيان** (7/135- 136) ذکر می­کند که مولف به صورت مختصر و با اندکی تصرف در برخی الفاظ، آن­را ذکر نموده است. [↑](#footnote-ref-222)
223. - این داستان را ابن جرير طبری در تفسيرش **جامع البيان** (19/271) روایت نموده و فخر رازی آن­را در **تفسير الكبير** (24/83) از وی نقل می­کند. و همچنین تعدادی از مفسرین آن­را ذکر نموده­اند. و مولف آن­را به صورت مختصر بیان داشته است. [↑](#footnote-ref-223)
224. - شيخ أبوجعفر طوسی، **الأمالي** (ص: 153)؛ با سندش از أبوهريره. و مجلسـی در **بحار الأنوار** (1/96) آن­را از او نقل می­کند. اما در مصادر اهل سنت با این لفظ روایت شده است: **«اِسْتَرْشِدُوا العاقِلَ تَرْشُدُوا وَلا تَعْصُوهُ فَتَنْدَمُوا»**: «از عاقل راهنمایی بخواهید تا ترقی کنید و از فرمان او سرپیچش نکنید که پشیمان می­شوید». خطيب بغدادی در كتابش «**الرواة عن مالك بن أنس**»، چنانکه در «**الـمداوي لعلل الجامع الصغير وشرحي الـمناوي**» از حافظ أحمد الصديق الغماری (1/523، ش: 975) آمده است. و غماری می­گوید: این روایت دروغ و موضوع است. و همچنین قاضی قضاعی در «**مسند الشهاب**»، تحقيق حمدی عبدالـمجيد سلفی (1/419، ش: 722) آن­را روایت کرده و محقق آن به منكر و موضوع بودن آن حکم نموده است. و **حارث بن أبي أسامة در مسندش** (1/317)؛ چنانکه در «**الـمطالب العالية بزوائد الـمسانيد الثمانية لابن حجر**» (12/106، ش: 2778) آمده است. و ابن عراق در «**تنزيه الشريعة الـمرفوعة عن الأحاديث الشنيعة الـموضوعة**» (1/215، ش: 15) ذکر نموده و به مُنْكَر بودن آن حکم کرده است؛ و همچنین حافظ أحمد الصديق الغماری در «**الـمغير على الأحاديث الـموضوعة في الجامع الصغير**» (ص: 20) به موضوع بودن آن حکم نموده است. [↑](#footnote-ref-224)
225. - «و سایۀ بلند ممتد.» [↑](#footnote-ref-225)
226. - «هیچ سالی نیست که باران آن از سال دیگر کمتر باشد؛ اما خداوند متعال آن­را هرجایی که بخواهد قرار می­دهد؛ چون قومی به معصیت روی آورند خداوند متعال بارانی را که در آن سال برای آن­ها مقدر بوده، بر غیر آنان و در بیابان­هامی­باراند».کلینی، **الكافي** (2/272)؛ و مجلسـی، **بحار الأنوار** (70/329). اما با این الفاظ در در مصادر اهل سنت نیافتم و از ابن عباس روایت است که می­گوید: «مَا مِنْ عَامٍ بِأَقَلَّ مَطَرًا مِنْ عَامٍ وَلَكِنَّ اللهَ يَصْـرِفُهُ حَيْثُ يَشَاءُ ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿وَلَقَدۡ صَرَّفۡنَٰهُ بَيۡنَهُمۡ لِيَذَّكَّرُواْ﴾»: «باران هیچ سالی کمتر از سال دیگر نیست اما خداوند متعال هر جا که بخواهد آن­را می­باراند سپس این آیه را تلاوت نمود: و به راستی (ما) آن (آب باران) را در میان آن‌ها تقسیم کردیم تا متذکر شوند.» حاكم در **الـمستدرك** (2/403)، و می­گوید: «این حدیث بر مبنای شرط شیخین صحيح است و آن­را تخریج نکرده­اند». و ذهبی در التلخيص می­گوید: بر مبنای شرط بخاری و مسلم. و عُقَيلي در الضعفاء و أبو نعيم در الحلية از عبدالله بن مسعود به صورت مرفوع روایت کرده­اند. و این حديث ابن عباس را مجلسـی در **بحار الأنوار** (56/387) نقل کرده است. [↑](#footnote-ref-226)
227. - بلكه صحیح آن است که آیۀ کریمه فوق اینگونه ترجمه شود: «سپس بر عرش استوا کرد». یعنی: سپس بر عرش قرار گرفت. [مُصحح] [↑](#footnote-ref-227)
228. - «زمانه دو روز است یک روز برای تو و یک روز علیه تو». **نهج البلاغة** به شرح شيخ محمد عبده، باب الحكم، الحكمة: 396. [↑](#footnote-ref-228)
229. - «امروز عمل است و حسابی نیست و فردا حساب است و عملی نیست». بيهقی، **شعب الإيمان**، تحقيق بسيوني زغلول، این روایت موقوف به علی بن أبي طالب است که در كوفه بیان داشت: (7/369، ش: 10614 و10615)؛ و از جابر به صورت مرفوع روایت کرده است: (7/370، ش: 10616) اما بيهقی روایت مرفوع را تضعیف نموده است. و ابن النجار (ت 643هـ) «**ذيل تاريخ بغداد**» از جابر به صورت مرفوع از رسول خدا صروایت می­کند. و ابن عساكر، **تاريخ دمشق** (42/494) به صورت موقوف از علی بن أبي طالب روایت کرده است. و در میان راویان آن يحيى بن مسلمة بن قعنب است که عقيلى در مورد وی می­گوید: حدَّث بالمناكير. و شريف الرضي **در نهج البلاغة** از علی ، الخطبة 42 روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-229)
230. - در مورد عرش بزرگ پروردگار متعال نگا: پاورقی مُصحح در تفسیر آیۀ 129 سورۀ توبه از همین کتاب. اما در مورد استواء الله متعال بر عرش چنانکه شایسته جلال و عظمت او تعالی می­باشد و بدور از هرگونه تكيیف و تمثيل، مراجعه شود به تعليق مصحح در حاشیه تفسير آيه دوم از سوره رعد. [مُصحح] [↑](#footnote-ref-230)
231. - «قدرتمند و نیرومند کسی نیست که بر دیگران چیره شود بلکه کسی است که بر نفس خویش غلبه کند». نسائی، **السنن الكبرى** (10229). و هناد در **الزهد**: 2/608، (1302)، و بيهقی در **الزهد**: 2/164، (370). [↑](#footnote-ref-231)
232. - «با مکارم اخلاقی و نیکی­های آن مبعوث شدم». مانند آن­را امام مالك بن أنس (ت 179هـ) در **الـموطَّأ** (2/904) روایت کرده است با این لفظ: «بُعِثْتُ لأتَمِّمَ حُسْنَ الأخْلاقِ»: «برای کامل نمودن اخلاق نیکو مبعوث شدم». و محقق آن به نقل از ابن عبدالبر می­گوید: «این حديث مدنی صحيح متصل از وجوه صحاح از أبي هريرة و دیگران روایت شده است». و بيهقی، **السنن الكبرى** (10/192)، با لفظ: «بُعِثْتُ لأتَمِّمَ مَكَارِمَ الأخْلاقِ». [↑](#footnote-ref-232)
233. - «همانا من با خیر دنیا و آخرت نزد شما آمدم». ابن إسحاق در السيرة: 2/126، (189)؛ و طبری، جامع البيان (19/121) با لفظ: «يا بَنِي عَبْدِ المُطَّلِبِ، إنِّي واللهِ ما أعْلَمُ شابًا فِي العَرَبِ جَاءَ قَوْمَهُ بأفْضَلَ ممَّا جئْتُكُمْ بِهِ، إنّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِخَيْرِ الدُّنْيَا والآخِرَةِ.... الحديث»: «ای بنی عبدالمطلب، به خدا سوگند هیچ جوانی را در میان عرب نمی‌شناسم که با چیزی برتر از آنچه با آن به سوی شما آمده­ام نزد قومش آمده باشد؛ همانا من با خیر دنیا و آخرت نزد شما آمدم.» [↑](#footnote-ref-233)
234. - «گواهی می­دهم که جایگاه مرا می­بینی و سخن مرا می­شنوی و پاسخ مرا می­دهی.» [↑](#footnote-ref-234)
235. - «دو گروه از امت من هستند که چون اصلاح گردند، امتم اصلاح می­شوند و چون فاسد شوند امتم فاسد می­گردد. گفته شد: ای رسول خدا، آن­ها چه کسانی هستند؟ فرمودند: فقها و حکام». ديلمی، **الفردوس بمأثور الخطاب**: (3784)؛ و أبونعيم، **حلية الأولياء**، هر دو از ابن عباس؛ و سيوطی در **الجامع الصغير** (5047) به ضعف آن اشاره دارد. بلکه آلبانی در **ضعيف الجامع الصغير وزيادته** (3495) به موضوع بودن آن حکم نموده است. [↑](#footnote-ref-235)
236. - مجلسی، **بحار الأنوار** (99/105) [↑](#footnote-ref-236)
237. - نوری طبرسی، **مستدرك الوسائل** (3/457)، با لفظ نزدیک به این؛ و مانند آن­را کلینی در **الكافي** (6/531) روایت کرده است. اما در مصادر اهل سنت معنای آن با الفاظی با اختلاف اندک از انس به صورت مرفوع روایت شده است؛ نگا: أبو داود، **السنن** (5237). و أحمد، **الـمسند** (3/220)؛ و ابن ماجه، **السنن** (4161)؛ بوصيری (4/226) می­گوید: در اسناد این روایت اختلاف است. در مورد عيسى بن عبد الأعلى کسی را ندیدم که وی را تجریح و توثیق کرده باشد و بقیه راویان آن از ثقات هستند. و طبرانی در **الأوسط** (3/258)، ش: (3081) و هيثمی در **المجمع** (4/70) می­گوید: راویان آن از ثقات هستند. [↑](#footnote-ref-237)
238. - کلینی، **الكافي** (2/140) و اصلی برای آن در مصادر اهل سنت نیافتم. [↑](#footnote-ref-238)
239. - ابن بابويه قمی، **الخصال** (1/310)؛ و حرّ عاملی، **وسائل الشيعة** (17/404) [↑](#footnote-ref-239)
240. - مجلسی، **بحار الأنوار** (20/389)، به نقل از سيره ابن إسحاق. و نگا: **تاريخ طبری** (2/654- 655). و ابن سعد در **الطبقات الكبرى** به صورت مختصر (ص: 16)، بخش دوم از جزء اول. [↑](#footnote-ref-240)
241. - نگا: **تفسير طبری** (17/124)؛ و در آن ذکر نشده که لباس خود را درآورده و برهنه بوده­اند. [↑](#footnote-ref-241)
242. - چنانکه بغوی در تفسيرش **معالـم التنزيل** (7/129) روایت کرده است؛ و ابن جوزی در تفسيرش **زاد الـمسير** (6/150)؛ و دیگران از ابن عباس روایت کرده­اند که می­گوید: اهل مکه کسی را به سوی یهودیانی که در مدینه بودند فرستادند و از آن­ها در مورد محمد ص سوال نمودند؛ پس گفتند: این زمان ظهور اوست و ما در تورات صفت و ستایش او را می­خواندیم و این نشانه­ی صدق اوست. [↑](#footnote-ref-242)
243. - ثعلبی نیشاپوری، **الكشف والبيان** (7/182). و نزدیک به این را سایر مفسران روایت کرده­اند. [↑](#footnote-ref-243)
244. - «من بیم دهنده شما در مورد عذاب شدیدی هستم که در پیش است.» [↑](#footnote-ref-244)
245. - شيخ مفيد، **الإرشاد** (1/49- 50). [↑](#footnote-ref-245)
246. - بزرگ­ترین مفسران با الفاظ مشابه روایت کرده­اند: به عنوان مثال نگا: طبری، **جامع البيان** (19/405)؛ زمخشـری، **الكشاف** (3/345) و بغوی، **معالـم التنزيل** (6/133). و اهل حديث چون بخاری در صحيحش در تفسير سوره «تبت»: (8/501-502)، و در الوصايا و الأنبياء؛ و مسلم در الإيمان: (1/192-193) روایت کرده­اند. [↑](#footnote-ref-246)
247. - نگا: طبری، **جامع البيان** (19/405-406)؛ و نگا: زمخشری، **الكشاف** (3/345) [↑](#footnote-ref-247)
248. - مجلسی، **بحار الأنوار** (18/164). و این حديث در مصادر اهل سنت مشهور است: شيخان **بخاری (4972) و مسلم (2927)** و ترمذی در **السنن** و... روایت کرده­اند. [↑](#footnote-ref-248)
249. - أبوداود در **السنن** (4698)، و نسائی در **السنن الكبرى** (5874). [↑](#footnote-ref-249)
250. - برگرفته از فخر رازی، **التفسير الكبير** (24/173). [↑](#footnote-ref-250)
251. - نوری طبرسی، **مستدرك ‏الوسائل** (6/99) [↑](#footnote-ref-251)
252. - نوری طبرسی، **مستدرك ‏الوسائل** (6/99). و در مصادر اهل سنت: حديث متفق عليه که بخاری (5802) و مسلم (2257) و ترمذی در **السنن**(2851) روایت کرده­اند و ترمذی می­گوید: و در این زمینه از سعد و ابن عمر و ابودرداء روایت شده و این حدیث صحيح است. اما –چنانکه شارحان حدیث توضیح داده­اند- نکوهش شعر در این حدیث متوجه شعری است که در آن رسول خدا ص هجو شده و نیز شعر باطل می­باشد. چراکه رسول خدا ص شعری را که راست و مقاصد آن نیکو باشد، ستایش کرده است و می­فرماید: «إِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لسِحْرًا وَ إنَّ مِنَ الشِّعْرِ لحِكْمَةً (أو حِكَمًا)»: «همانا بعضی از سخنان چون سحر است و برخی از شعرها حکمت است». و رسول خدا دوست داشت که شعرهای نیکو را بشنود چنانکه حسان بن ثابت را امر می­کرد در پاسخ به مشرکان و دفاع از رسول‌الله ص شعر بسراید و به او فرمودند: «اهْجُهُمْ أَوْ هَاجِهِمْ وَجِبْرِيلُ مَعَكَ»: «مشركين را هجو كن و جبريل هم تو را كمك می­كند». بخاری در صحیحش روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-252)
253. - منظور مولف این است که: تفاوت نظام اسلامی با دیگر نظام­های قانونی بشری در «بازدارندگی درونی و ذاتی» می‌باشد که برخاسته از ایمان مسلمان به خداوند و حسابرسی خود در برابر او می­باشد. و این عامل است که انسان مسلمان را به التزام و پایبندی به قانون الهی و عمل به آن فرامی­خواند هرچند سرباز و قاضی وجود نداشته باشد که در برابر تخلف از قانون او را مورد مواخذه و حسابرسی قرار دهد؛ برخلاف قوانین بشری. [↑](#footnote-ref-253)
254. - ابن بابويه قمی، **من لا يحضره الفقيه** (4/11). و در مصادر اهل سنت: ترمذی، **السنن** (2394) از ابوهريره و می­گوید: این حديث غريب است. و ابن حبان، **صحيح ابن حبان**: 13/82، (5769) از ابن عمر، و ابن ماجه، **السنن** (3742) از عمرو بن اسود. و **مسلم در صحيحش و بخاری در ادب الـمفرد و أحمد در مسند و أبوداود و ترمذی در السنن** و ... با لفظ: «إذا رأيتم الْمَدَّاحِينَ فَاحْثُوا فى وُجُوهِهِمُ التُّرَابَ»: «چون مداحان را مشاهده کردید خاک در چهره­ی­شان بپاشید». و بسیاری آن­را صحیح دانسته­اند. [↑](#footnote-ref-254)
255. - در خطبه 184 **نهج البلاغة**. [↑](#footnote-ref-255)
256. - نگا: کلینی، **الكافي** (3/514) [↑](#footnote-ref-256)
257. - مجلسی، **بحار الأنوار** (93/100) [↑](#footnote-ref-257)
258. - مجلسی، **بحار الأنوار** (93/28) [↑](#footnote-ref-258)
259. - «همانا خداوند متعال در اموال ثروتمندان به قدری که فقرا تامین شود، (زکات) فرض کرده است. پس اگر فقیری ضایع گردد یا گرسنه یا برهنه بماند دلیل آن اموالی است که ثروتمند انباشته نموده و از پرداخت زکات آن به فقیر سرباز زده است و خداوند در روز قیامت ثروتمندان را در این مورد بازخواست نموده و آن­ها را با عذاب دردناکی مجازات خواهد کرد.» مجلسی، **بحار الأنوار** (93/28) [↑](#footnote-ref-259)
260. - «ای موسی، بدرستی که من خود پروردگار توام، پس دو نعل خود را بکن» [طه: 11-12]. [↑](#footnote-ref-260)
261. - از نظر تاریخی این مدت صحیح نیست. واقعیت این است که تفاصیل و مطالبی را که مولف در مورد پادشاهی سلیمان نقل می­کند برگرفته از روایات بی­سند و غیر دقیق تاریخی است که در آن­ها مبالغه­های واضح و روشنی می‌باشد. و بلکه از اسرائیلیاتی است که از مسلمان شدگان اهل کتاب چون وهب بن منبِّه وكعب الاحبار و عبدالله بن سلام یا از کسانی روایت شده که از آن­ها بسیار روایت شده است مانند ابن عباس و ابوهریره و... و بر این اساس است که امام شافعی رحمه­الله می­گوید: «از ابن عباس در باب تفسیر جز حدود صد حدیث روایت نشده است». و مادامی که این سخن مبالغه نباشد بر کثرت احادیثی دلالت دارد که از ابن عباس جعل کرده­ و با افترا به او نسبت داده­اند؛ مولف در پایان این روایت اعتراف می­کند که این تفاصیل از اشکالات زیادی برخوردار است. [↑](#footnote-ref-261)
262. - بسیاری از مطالبی که مولف در این داستان ذکر می­کند برگرفته از تفسير **الكشف والبيان**، ثعلبی نیشاپوری (7/ 196- 198) می­باشد. امام ابن تیمیه از این کتاب انتقاد نموده و می­گوید: «ثعلبی خود شخصی دیندار و نیک بود؛ وی در اصطلاح، حاطب لیل بود و در این تفسیر، روایات صحیح و ضعیف و موضوعی را که در تفاسیر شاهد بوده، ذکر کرده است.» (**مقدمة في أصول التفسير**، ص: 32). [↑](#footnote-ref-262)
263. - نگا: تفسير **الكشف والبيان**، ثعلبی نیشاپوری (7/196)، به اختصار و اندکی تصرف. [↑](#footnote-ref-263)
264. - نگا: تفسير **الكشف والبيان**، ثعلبی نیشاپوری (7/200- 201)، به اختصار و اندکی تصرف. [↑](#footnote-ref-264)
265. - نگا: تفسير **الكشف والبيان**، ثعلبی نیشاپوری (7/205)، به اختصار و اندکی تصرف. [↑](#footnote-ref-265)
266. - مولف این داستان را به صورت خلاصه و مختصر از تفسیر **الكشف والبيان** (7/207) ذکر کرده است. [↑](#footnote-ref-266)
267. - نویسنده­ی غربی – که مولف (برقعی) سخن وی را در اینجا نقل می­کند- لاهوت مسیحی را رد می­کند؛ یعنی اعتقاد آن­ها در مورد الوهیت مسیح و اینکه او الله است که به دنیا نازل شده و در جسد انسانی تجلی یافته و درد و رنج­ها را به جان خریده و به صلیب کشیده شده تا گناهان بشر پاک شود، رد می­کند. [↑](#footnote-ref-267)
268. - این حدیث را ابن بابويه قمی در «**علل الشـرائع**»: (2/358) با سندش از زرارة از ابوجعفر روایت می­کند که گفت: در مورد نماز خواندن بین قبور از او سوال نمودم؟ گفت: «صلِّ في خلالها ولا تتخذ شيئًا منها قبلةً، فإن رسول الله صنهى عن ذلك وقال: ولا تتخذوا قبري قبلةً ولا مسجدًا فإن الله تعالى لَعَنَ الذين اتخذوا قبور أنبيائهم مساجد!»: «در میان آن­ها نماز بخوان و هیچ­یک از آن­ها را قبله­ی خود قرار مده؛ چراکه رسول خدا ص از این کار نهی کرده و فرمودند: قبر مرا قبله و مسجد قرار ندهید چراکه خداوند متعال لعنت کرده کسانی را که قبر پیامبران­شان را مسجد کرده­اند.» و همچون این روایت را در كتابش «**من لا يحضره الفقيه**» (1/178) با اندکی اختلاف آورده است. و در مصادر اهل سنت با این لفظ امام أحمد در **المسند** (2/246) و ابن أبي شيبة در **الـمصنَّف** (2/269) با سندش از زيد بن أسلم روایت کرده است که رسول خدا ص فرمودند: «اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ قَبْرِي وَثَنًا يُصَلَّى له، اشْتَدَّ غضبُ اللهِ على قَومٍ اتَّخذُوا قُبُورَ أنْبِيائِهِم مَسَاجِدَ»: «پروردگارا، قبرم را بتی که به سوی آن نماز بخوانند قرار مده؛ خشم خداوند بر قومی شدت یافت که قبور پیامبران­شان را مسجد قرار دادند.» [↑](#footnote-ref-268)
269. - حرّ عاملی، **وسائل الشيعة** (10/باب 92) از أبواب الـمزار در كتاب الحج، و (1/241). و شيخ عباس بن محمد رضا قمی، **سفينة بحار الأنوار** (2/99) [↑](#footnote-ref-269)
270. - «خداوند متعال زنانی را که در زیارت قبور مبالغه می­کنند لعنت کرده است و همچنین کسانی را که چراغ بر قبرها روشن می­کنند». ترمذی و ابن ماجه و امام أحمد در **المسند** جمله اول: **«لَعَنَ زَوَّارَاتِ الْقُبُورِ»؛** و ترمذی می‌گوید: و در این زمینه از ابن عباس و حسان بن ثابت روایت شده است و این حديث حَسَن صحيح است. و بيهقی در **السنن الكبرى** (4/71) با همین لفظ، و ابن أبي شيبة در **الـمصنَّف** (2/269) با سندش از ابن عباس که می­گوید: **«لعن رسولُ الله** ص **زائراتِ القبور والـمتخذاتِ عليها الـمساجد والكنس»:** «رسول خدا زنانی را که به زیارت قبور می­روند و کسانی را که قبرها را تبدیل به مسجد و کنیسه می­کنند، لعنت کرده است.» [↑](#footnote-ref-270)
271. - «اگر نهی رسول خدا از زیارت قبور نمی­بود حتما قبر رسول خدا را زیارت می­کردم».حافظ عبد الرزاق صنعانی، **المصنف** (3/569)؛ و در برخی از طرق آن به جای کلمه «النبي»، «**ابنتي**» آمده است که این مساله در حقیقت نهی تاثیری ندارد و چیزی از آن­را تغییر نمی­دهد. [↑](#footnote-ref-271)
272. - «و تو به کسانی که در قبرند شنواننده نیستی.» [فاطر: 22]. [↑](#footnote-ref-272)
273. - «و آنچه را عمل کردند حاضر یافته‌اند.» [الکهف: 49]. [↑](#footnote-ref-273)
274. - حرّ عاملی، **وسائل الشيعة**، الباب 44 من أبواب الدفن. [↑](#footnote-ref-274)
275. - نوری طبرسی، **مستدرك الوسائل**، الطبعة الحجرية (1/127). و در مصادر أهل سنت در **صحيح مسلم**: 11-كتاب الجنائز/32- باب النهي عن تجصيص القبر والبناء عليه، ش: (970). [↑](#footnote-ref-275)
276. - أحمد بن محمد برقی (ت 274 أو 280هـ)، **الـمحاسن**، ط2، قم، دار الكتب الإسلامية، 1371هـ، 2/612، ح (33). و ابن بابويه قمی، **من لا يحضـره الفقيه** (1/189)، ح (579)، و شيخ طوسی در **تهذيب الأحكام** (1/459)، ح (142) نقل می­کند؛ و حر عاملی در «**وسائل الشيعة**» /باب 43 من أبواب دفن الـموتى، ح (6617). [↑](#footnote-ref-276)
277. - کلینی، **الكافي** (6/528) [↑](#footnote-ref-277)
278. - منبع اين روايت ­را نیافتم. [↑](#footnote-ref-278)
279. - «و کوه­ها مانند پشم رنگارنگ گردد.» [المعارج: 9]. [↑](#footnote-ref-279)
280. - ابن بابويه قمی (معروف به شيخ صدوق)، **الأمالي** (ص: 182). [↑](#footnote-ref-280)
281. - ابن بابويه قمی، **عيون أخبار الرضا** (2/236). [↑](#footnote-ref-281)
282. - «محققا گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست.» [الحجرات: 13]. [↑](#footnote-ref-282)
283. - شيخ مفيد (ت 413هـ)، **الاختصاص** (ص: 341) و مجلسی، **بحار الأنوار** (22/348). [↑](#footnote-ref-283)
284. - ترمذی در السنن (2754) (با الفاظی نزدیک به این) و می­گوید: این حديث از این وجه حسن صحيح غريب است. و البانی می­گوید: صحيح است. و أحمد در **المسند**: (3/132 و3/250) آن­را روایت کرده و محقق آن می­گوید: بنا بر شرط مسلم صحيح است. [↑](#footnote-ref-284)
285. - سازمان امنیت و اطلاعات ایران در عهد آخرین پادشاه ایران، محمد رضا شاه پهلوی. [↑](#footnote-ref-285)
286. - پول ایرانی. این مبلغ در زمانی که مولف از آن سخن می­گوید (دهه شصت قرن بیستم) برابر بوده با یک سوم دلار. [↑](#footnote-ref-286)
287. - این تاویل جای تامل دارد؛ چراکه منظور از حکم و علم، نبوت نیست بلکه این دو صاحب­شان را برای دریافت نبوت آماده می­کنند و نبوت جز با دریافت وحی نخواهد بود و چنانکه از ظاهر قرآن برمی­آید موسی÷ به نبوت نرسید مگر زمانی که خداوند متعال در شبی معروف با او سخن گفت چنانکه در این سوره ذکر آن می­آید. والله أعلم. [↑](#footnote-ref-287)
288. - کلینی، **الكافي** (4/61). و ابن بابويه قمی، **من لا يحضـره الفقيه** (2/4). و در مصادر اهل سنت: ابوداود در **مراسيل از** حسن به صورت مرسل؛ و بيهقی در **السنن الكبرى** (6385) و **شعب الإيمان**(3557) از أبي أمامة به صورت مرفوع؛ **و طبراني در الكبير** (10196)؛ **هيثمی در الـمجمع**(3/64) می­گوید: در میان راویان آن موسى بن عمير كوفی وجود دارد که متروک است. و ابونعيم در **الحلية** و خطيب بغدادی در **تاريخ بغداد** (13/20) از طریق ابن مسعود به صورت مرفوع. و البانی به ضعف آن حکم کرده است. [↑](#footnote-ref-288)
289. - کلینی، **الكافي** (3/503) و شيخ طوسي، **تهذيب ‏الأحكام** (4/111-112) [↑](#footnote-ref-289)
290. - «خدا داناتر است کجا قرار بدهد رسالت خود را.» [الأنعام: 124]. [↑](#footnote-ref-290)
291. - روشن است اشتباهاتی که گاها از پیامبران سر می­زد در باب تبلیغ رسالات پروردگارشان نبوده است و به عبارتی در مضمون رسالت نبوده است. وگرنه اگر چنین امری جایز بود، هدف از بعثت آن­ها منتفی بوده و اطمینان به رسالات آن­ها وجود نداشت و خداوند به اطاعت از آن­ها امر نمی­کرد؛ بلکه پیامبران در آنچه از جانب الله متعال ابلاغ می‌کنند معصوم هستند و اشتباهاتی که احیانا از ایشان سرزده در برخی از تصرفات شخصی بوده است به ویژه در روابط سیاسی آن زمان و تدبیر دنیوی و از این قبیل. [↑](#footnote-ref-291)
292. - «پاک و منزهی تو؛ براستی که من از ستمگرانم.» [الأنبیاء: 87]. [↑](#footnote-ref-292)
293. - «خدا از تو بگذرد چرا إذن توقف به ایشان دادی (خوب بود إذن نمی‌دادی) تا برای تو راستگویان روشن گردد و دروغگویان را بدانی.» [التوبة: 42]. [↑](#footnote-ref-293)
294. - «ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر فاسقی برای شما خبری آورد به تحقیق پردازید تا مبادا گروهی را بنادانی رنجی رسانید و بر آنچه کرده‌اید پشیمان گردید.» [الحجرات: 6]. [↑](#footnote-ref-294)
295. - کلینی، **الكافي** (2/316) و ابن بابويه قمی، **الخصال** (1/43). و در مصادر اهل سنت: طبرانی در **الكبير** چنانکه در **مجمع الزوائد** (10/245) آمده است؛ و **الأوسط** (2/294، ش: 2022) هيثمی (10/245) می­گوید: اسناد آن حَسَن است. و همچنین: **ابن حبان در صحيحش** (2/469، ش: 694). و بزَّار (5/51، ش: 1612)، هيثمی در **الـمجمع** (10/237) می­گوید: اسناد آن جيد است. و بيهقی در **شعب الإيمان** (7/277، ش: 10298). [↑](#footnote-ref-295)
296. - ورَّام، **مجموعة ورام** (1/132). و در مصادر اهل سنَّت: حديث صحيحِ متفق عليه است که بخاری در **صحيحش** (2988) و مسلم در **صحيحش** (2961) و ترمذی در **السنن** (2462) روایت کرده­اند و ترمذی می­گوید: این حدیث حَسَن صحيح است؛ و ابن ماجه در **السنن**(3997) و أحمد در **المسند**: 4/137 و.... [↑](#footnote-ref-296)
297. - «پس قسم به پروردگارت که البته البته تمام ایشان را بازپرسی خواهیم نمود.» [الحجر: 92]. [↑](#footnote-ref-297)
298. - مولف این داستان را به طور مختصر و با اندکی تصرف از تفسير **الكشف والبيان** ثعلبی نیشابوری (7/ 264 – 265) ذکر نموده است. و این داستان را بغوی و رازی و دیگر مفسرین در تفسیر این آیه آورده­اند. [↑](#footnote-ref-298)
299. - **طبرانی** چنانکه در **مجمع الزوائد** (3/125) آمده است. هيثمی می­گوید: در روایان آن طلحة بن زيد قرشی وجود دارد که ضعيف است. و **حاكم در الـمستدرك** ( 4/352)، ش: (7887) هر دو از ابوسعيد خدری از بلال. و حاكم می­گوید: این حديث صحيح الإسناد است و شیخین آن­را تخریج نکرده­اند. و ذهبی با وی موافقت نکرده و بلکه می­گوید: «واهٍ». می­گویم: بنابراین حديث ضعيف است. [↑](#footnote-ref-299)
300. - نهج البلاغة، بخش الرسائل، الرسالة رقم 45. [↑](#footnote-ref-300)
301. - نفی امکان رویت و دیدن خداوند متعال در دنیا و آخرت مذهب معتزله و شیعیان زیدی و امامی با تمام فرقه­های آنان است. اما مذهب اهل سنت و جماعت در این زمینه اثبات رویت خداوند متعال در آخرت می­باشد و در این دیدگاه به آیات و احادیثی استناد می­کنند که به این مساله تصریح دارند.

     نگا: تعليق مُصحح در پاورقی تفسير آیات 22 و23 از سوره قيامت از همین كتاب. [مُصحح] [↑](#footnote-ref-301)
302. - این داستان را بزرگ­ترین مفسران ذکر کرده­اند و با این سیاق در تفسیر **الكشف والبيان**، ثعلبی نیشاپوری (7/272- 273) وارد شده است. و نگا: **جامع البيان،** طبری (9/32-33) در تفسير آيه 92 سوره نساء. [↑](#footnote-ref-302)
303. - «هركس راه و روش بدی در اسلام پايه گذاری كند گناه آن و هركس بعد از او به آن عمل كند، بدون اينكه از گناهان آنان كم شود، بدوش او خواهد بود». **صحيح مسلم** (1017)، و **سنن ترمذی** (2675) و می­گوید: این حديث حَسَن صحيح است. [↑](#footnote-ref-303)
304. - «دوات و کاغذی برایم بیاورید تا برای­تان بنویسم». **صحيح مسلم** (1637) بدون عبارت- بدواة وقرطاس-. و **صحيح بخاری** (4169) و(5345)، و عبارت آن چنین است: **«هَلُمُّوا أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوا بَعْدَهُ»**: «بیایید که چیزی برای­تان بنویسم که پس از آن گمراه نشوید». و مانند آن­را حاكم در **الـمستدرك** (3/542)، (6016) تخریج نموده و ذهبی در تعلیق بر آن می­گوید: اسناد آن صحيح است. و **طبرانی** چنانکه در **مجمع الزوائد** (5/181) آمده است. هيثمی می­گوید: در میان راویان آن کسی هست که او را نمی­شناسم. [↑](#footnote-ref-304)
305. - «شرک از راه رفت مورچه هم مخفی­تر است». حر عاملی، **وسائل‏ الشيعة** (5/99). و در مصادر اهل سنت: سيوطی در الجامع الصغير با سه لفظ متوالی: 1- حديث ش: (4933) به لفظ: «الشِّرْكُ فِي أُمَّتِي أَخْفَى مِنْ دَبِيبِ النَّمْلِ عَلَى الصَّفَا»: «شرک در میان امت من مخفی­تر است از راه رفتن مورچه بر سنگ سخت است». و می­گوید: حكيم ترمذی در **نوادر الأصول** از ابن عباس و می­گوید: «ضعيف است». 2- حدیث ش: (4934) با این لفظ: «الشِّرْكُ فِيكُمْ أَخْفَى مِنْ دَبِيبِ النَّمْلِ، وَسَأَدُلُّكَ عَلَى شَيْءٍ إِذَا فَعَلْتَهُ أَذْهَبَ عنْكَ صِغَارَ الشِّرْكِ وَكِبَارَهُ، تَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أُشْرِكَ بِكَ وَأَنَا أَعْلَمُ وَأَسْتَغْفِرُكَ لِمَا لاَ أَعْلَمُ، تَقُولُهَا ثَلاَثَ مَرَّاتٍ»: «شرک در میان شما از راه رفتن مورچه مخفی­تر است. و تو را به امری راهنمایی می­کنم که اگر آن­را انجام دهی از شرک اصغر و اکبر در امان خواهی ماند؛ اینکه بگویی: پروردگارا، از اینکه دانسته به تو شرک بورزم به تو پناه می­آورم و از آنچه نمی­دانم در پیشگاه تو طلب مغفرت و آمرزش می­کنم. این را سه بار بگو»؛ و می­گوید: حكيم ترمذی در **نوادر الأصول** از ابوبكر؛ 3- حديث ش: (4935) با این لفظ: «الشِّرْكُ أَخْفَى فِي أُمَّتِي مِنْ دَبِيبِ النَّمْلِ عَلَى الصَّفَا فِي اللَّيْلَةِ الظَّلْمَاءِ وَأَدْنَاهُ أَنْ تُحِبَّ عَلَى شَيْءٍ مِنَ الجَوْرِ أَوْ تُبْغِضَ عَلَى شَيْءٍ مِنَ العَدْلِ... الحديث»: «شرک در میان امت من از راه رفتن مورچه بر سنگی در شبی تاریک و ظلمانی مخفی­تر است. و پایین­ترین مرتبه آن این است که چیزی از ظلم را دوست داشته باشی یا چیزی از عدل را دوست نداشته باشی...». و می­گوید: حكيم ترمذی در **نوادر الأصول**؛ و حاكم در **الـمستدرك** (2/29) و می­گوید: «صحيح الإسناد است و شیخین آن­را تخریج نکرده­اند.»، ذهبی در **التلخيص** می­گوید: «عبد الأعلى؛ دارقطنی در مورد او می­گوید: ثقة نیست». و أبونعيم در **الحلية**، همگی از عائشة به صورت مرفوع روایت کرده­اند. و البانی در ضعيف **الجامع الصغير وزيادته** (3432) آن­را ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-305)
306. - صحيح **بخاری** (4497). [↑](#footnote-ref-306)
307. - این روایت­ها را ثعلبی نیشاپوری در تفسيرش **الكشف والبيان** (7/292- 293) ذکر می­کند. مولف آن­ها را به صورت مختصر و با اندکی تصرف ذکر نموده است. [↑](#footnote-ref-307)
308. - این روایت و روایت پیش از آن­را زمخشـری در **الكشاف** (3/477) و ثعلبی نیشاپوری در **الكشف والبيان** (7/297) ذکر نموده است؛ و بسیاری از مفسرین این دو روایت را از آن­ها نقل کرده­اند. [↑](#footnote-ref-308)
309. - «بدانید که این امت چون امت­های پیش از خود به فرقه­های مختلفی تقسیم خواهد شد؛ پس پناه می­بریم از شر آنچه وجود دارد... بدانید که این امت به هفتاد و سه فرقه تقسیم خواهد شد؛ بدترین این فرقه­ها آن است که راه و روش مرا رها کرده و همچون من عمل نمی­کند. چون آنان را درک نمودید و دیدید، به دین­تان پایبند باشید و راه و روش پیامبرتان را دنبال کنید و از سنت او پیروی کنید و از اشکالاتی که در مورد قرآن بر شما مطرح نمودند، روی­ گردانید؛ و آنچه را قرآن نیک معرفی نموده بدان پایبند باشید و آنچه را انکار نموده رد کنید. و به الله متعال به عنوان پروردگارتان و به اسلام به عنوان دین­تان و به محمد و قرآن به عنوان قاضی و امام راضی باشید». در نسخه مولف به اشتباه آمده است که گوینده این حدیث رسول خدا ص می­باشد. درحالی­که این روایت از سخنان علی بن ابی­طالب می­باشد که درحالی آن­را برای مردم بیان داشت که عازم بصره بود. چنانکه در تمام مصادر تاریخی وارد شده است؛ **مانند تاريخ الأمم والـملوك،** طبری (3/494)؛ و **الكامل في التاريخ،** ابن اثير (3/116)؛ و **البداية والنهاية،** ابن كثير (7/262) و...، و همچنین مضمون خطبه بیانگر آن است که از سخنان امام علی ÷ می­باشد. [↑](#footnote-ref-309)
310. - «شیعیان علی همان رستگارانند». حافظ ديلمی، **مسند الفردوس**، ح (3599)؛ و نگا: حافظ ابن عساكر دمشقی، **تاريخ دمشق الكبير** (42/322 و43/333، و42/371) [↑](#footnote-ref-310)
311. - «اگر در آسمان و زمین خدایانی غیر خدا بود هر آینه فاسد شده بودند.» [الأنبیاء: 22]. [↑](#footnote-ref-311)
312. - «در زندگانی پسندیده است.» [↑](#footnote-ref-312)
313. - «براستی که رحمت خدا نزدیک است به نیکوکاران.» [الأعراف: 56]. [↑](#footnote-ref-313)
314. - متفق عليه. بخاری و مسلم و أصحاب سنن اربعة و أحمد و ... آن­را روایت کرده­اند. [↑](#footnote-ref-314)
315. - أبوالقاسم طبرانی (ت 360 هـ)، **المعجم الأوسط** (7/60)؛ ابوالحسن علی بن محمد بن جزری معروف به ابن اثير (ت630هـ)، **أُسْد الغابة**، تحقيق عادل احمد الرفاعی، بيروت، دار إحياء التراث العربي، ط1، 1417 هـ/1996 م، ترجمة أبو شداد الذماري العماني (6/174). و همچنین: ابن حجر عسقلانی (ت852هـ)، **الإصابة في تمييز الصحابة**، تحقيق علی محمد بجاوی، بيروت، دار الجيل، 1412هـ/1992م، ترجمة أبو شداد العمانی (7/211) [↑](#footnote-ref-315)
316. - **الصحيفة السجادية**، فصل: [وَكَانَ مِنْ دُعَائِهِ ÷ إِذَا دَخَلَ شَهْرُ رَمَضَان‏]، ص: 188. [↑](#footnote-ref-316)
317. - «اموال­تان را با زکات محافظت کنید.» کلینی، **الكافي** (4/61)؛ ابن بابويه قمی، **من لا يحضره الفقيه** (2/4 و 4/416). و در مصادر اهل سنت: ابوداود در **مراسيل** از حسن به صورت مرسل؛ و بيهقی در **السنن الكبرى** (6385) و **شعب الإيمان**(3557) از ابوامامة به صورت مرفوع؛ **و طبرانی در الكبير** (10196)، **هيثمی در الـمجمع**(3/64) می­گوید: در میان راویان آن موسى بن عمير كوفی وجود دارد که متروك است. و أبونعيم در **الحلية** و خطيب بغدادی در **تاريخ بغداد** (13/20) از ابن مسعود به صورت مرفوع. و البانی به ضعف آن حکم نموده است. [↑](#footnote-ref-317)
318. - «هرچیزی زکات دارد». کلینی، **الكافي** (4/62 و63)؛ و ابن بابويه قمی، **من لا يحضره الفقيه** (2/75). [↑](#footnote-ref-318)
319. - ابن شعبة حرانی، **تحف العقول** (ص: 418)؛ و لفظ آن: «وَالزَّكَاةُ الْـمَفْرُوضَةُ مِنْ كُلِّ مِائَتَيْ دِرْهَمٍ خَمْسَةُ دَرَاهِمَ وَلَا تَجِبُ فِيمَا دُونَ ذَلِكَ، وَفِيمَا زَادَ فِي كُلِّ أَرْبَعِينَ دِرْهَمًا دِرْهَم‏»: «زکات در هر دویست درهم، پنج درهم فرض است و در کمتر از این مقدار زکاتی نیست؛ و در بیش از این مقدار در هر چهل درهم، یک درهم زکات فرض است.» و مجلسـی در **بحار الأنوار** (10/362) از او نقل می­کند. و در مصادر اهل سنت: هيثمی در **مجمع الزوائد** (3/213) و می­گوید: **طبرانی در الأوسط** آن­را روایت نموده و راویان آن از ثقات هستند اما می­گوید: زنیج در روایت این حدیث تفرد دارد و گروهی از ثقات آن­را به صورت موقوف از عمر بن خطاب روایت کرده­اند. و نگا: سنن ابوداود (1561) به صورت موقوف از عمران بن حصين، و البانی آن­را ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-319)
320. - سِيْحًا: السيح به معنای آب جاری می­باشد. [↑](#footnote-ref-320)
321. - کلینی، **الكافي** (1/541 و 3/512 و 513)؛ و ابن بابويه قمی، **الخصال** (2/604)؛ و أبوحنيفة نعمان بن محمد تميمی مغربی (شيعی)، **دعائم الإسلام** (1/266). همگی از امام جعفر بن محمد صادق . و در مصادر اهل سنت: نسائی در **السنن** و طحاوی در **شرح معاني الآثار** (2/35-37) و حاكم در **الـمستدرك** (1/ 395-397) و آن­را صحیح دانسته و ذهبی با وی موافقت کرده است. ضمن نامه­ای طولانی پیرامون زکات که رسول خدا ص به اهل یمن نوشت و «عمرو بن حزم» را همراه آن فرستاد. [↑](#footnote-ref-321)
322. - شيخ ابوجعفر طوسی**، تهذيب الأحكام (**4/65). [↑](#footnote-ref-322)
323. - بغوی، **معالـم التنزيل** (6/283 – 284) و واحدی، **أسباب النزول** (ص: 400). [↑](#footnote-ref-323)
324. - مجلسی، **بحار الأنوار** (1/204)؛ به نقل از **روضة الواعظين،** محمد بن حسن فتال نیشاپوری. **و مشكاة الأنوار**، علی بن حسن بن فضل بن حسن طبرسی (ص: 136) (و او فرزند: حسن بن فضل طبرسی صاحب كتاب مكارم الأخلاق و نوه: فضل بن حسن طبرسی مؤلف تفسير مجمع البيان می­باشد). و روايت مذكور در این مصادر بدون سند است. و آن­را در مصادر اهل سنت نیافتم. [↑](#footnote-ref-324)
325. - مجلسی، بحار **الأنوار** (9/137 وَ 22/49) و در مصادر اهل سنت: ابن أبي شيبة در **الـمصنَّف**، كتاب المغازي (13/394-395)، ح (37910)؛ و نسائي در السنن الكبرى (2/303) و بيهقی در **دلائل النبوَّة** (4/60) [↑](#footnote-ref-325)
326. - «بندگانم را خبر ده که حقا منم آمرزندة رحیم؛ و حقیقتاً عذابم همان عذاب دردناکست.» [الحجر: 49-50]. [↑](#footnote-ref-326)
327. - « بدانید خدا شدیدالعقاب است و اینکه خدا آمرزندة رحیم است». [المائدة: 98]. [↑](#footnote-ref-327)
328. - «پروردگارا، آیا مرا از شقاوتمندان آفریدی که گریه­ و ناله­ام طولانی شده.» [↑](#footnote-ref-328)
329. - بلكه صحیح آن است که آیۀ کریمه فوق اینگونه ترجمه شود: «سپس بر عرش استوا کرد». یعنی: سپس بر عرش قرار گرفت. [مُصحح] [↑](#footnote-ref-329)
330. - پیش­تر بیان داشتیم که عرش مخلوق بزرگ و حقیق و نه مجازی می­باشد و کیفیت آن­را جز الله متعال کسی نمی‌داند... اما اینکه منظور از آن هر آنچه جز خداوند است با آیات زیر همخوانی ندارد. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ٱلَّذِينَ يَحۡمِلُونَ ٱلۡعَرۡشَ وَمَنۡ حَوۡلَهُۥ يُسَبِّحُونَ بِحَمۡدِ رَبِّهِمۡ وَيُؤۡمِنُونَ بِهِۦ...﴾ [غافر: 7] «کسانی‌که عرش را حمل می‌کنند و آنان که بر گرد آن هستند به ستایش پروردگار‌شان تسبیح می‌گویند و به او ایمان دارند...». یا اینکه می­فرماید: ﴿وَيَحۡمِلُ عَرۡشَ رَبِّكَ فَوۡقَهُمۡ يَوۡمَئِذٖ ثَمَٰنِيَةٞ﴾ [الحاقة: 17] «و آن روز هشت (فرشته) عرش پروردگارت را بر فراز‌شان حمل می‌کنند». یا اینکه می­فرماید: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٖ وَكَانَ عَرۡشُهُۥ عَلَى ٱلۡمَآءِ﴾ [هود: 7] «و او کسی هست که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید و عرش او بر آب بود». نگا: تعليق مُصحح در پاورقی تفسير آخرین آيه از سوره توبه و آيه دوم از سوره رعد. [↑](#footnote-ref-330)
331. - واحدی، **أسباب النزول** (ص: 407) بدون سند. و بغوی، **معالـم التنزيل** (6/312) و قرطبی، **الجامع لأحكام القرآن** (14/114) با صيغه تمريض. و نگا: **معاني القرآن**، فراء (2/334) [↑](#footnote-ref-331)
332. - مجلسی در **بحار الأنوار** (65/167)؛ به نقل از كشی در رجال از خالد بن حماد از حسن بن طلحة به صورت مرفوع از محمد بن إسماعيل از علی بن زيد شامی که می­گوید: أبوالحسن (امام رضا)- ÷- گفت که أبوعبدالله- ÷- گفته است: «ما أنزل الله سبحانه وتعالى آيةً في الـمنافقين إلا وهي فيمن ينتحل التشيع». ومعناى اینکه می­گوید: (ينتحل التشيُّع) یعنی کسی که به دروغ و بهتان خود را به آن نسبت می­دهد؛ این واژه گرفته شده از النِّحلة می­باشد؛ ابن منظور در لسان العرب می­گوید: «والنِّحْلةُ: الدَّعْوَى. وانْتَحَل فلانٌ شِعْر فلانٍ، أَو قالَ فلانٍ، إذا ادّعاه أَنه قائلُه. وتَنَحَّلَه: ادَّعاه وهو لغيره». مقصود از منافقان کسانی هستند که خود را در بین تشیع جا داده­اند درحالی­که از آن­ها نیستند بلکه برای رسیدن به اهداف خود اظهار تشیع می­کنند. [↑](#footnote-ref-332)
333. - واحدي در **أسباب النزول** (ص: 407-408) بدون سند؛ و نگا: بغوی، **معالـم التنزيل** (6/316) و أبوحيّان اندلسی، **البحر الـمحيط** (7/211)؛ و ابن الجوزي، زاد **الـمسير** (6 /349) و ... [↑](#footnote-ref-333)
334. - چنانکه در حدیثی از ابن عباس و ابوذر و ابن عمر روایت شده که رسول خدا ص فرمودند: «إِنَّ اللهَ تَجَاوَزَ عَنْ أُمَّتِي [وفي روايةٍ: وَضَعَ عَنْ أُمَّتِي، وفي روايةٍ: رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي] الْخَطَأَ وَالنِّسْيَانَ وَمَا اسْتُكْرِهُوا عَلَيْهِ»: «همانا خداوند خطا و فراموشی و چيزی را که امت من بر آن مجبور می­شوند بخشيده است». ابن ماجه در السنن (2043) و البانی آن­را صحیح دانسته است. و بيهقی در **السنن الكبرى** (11787) و حاكم در **المستدرك** (2801)، و می­گوید: این حديث بنا بر شرط شیخین صحيح است؛ و ذهبی در التلخيص می­گوید: بر شرط بخاری و مسلم؛ و طبرانی در المعجم الكبير از طریق ثوبان. [↑](#footnote-ref-334)
335. - بیشتر مطالبی که مولف در مورد غزوه احزاب ذکر نموده برگرفته از تفسیر **مجمع البيان** طبرسی (4/340 – 345) می­باشد. که بیشتر مطالب آن نیز با آنچه در تفسير **معالـم التنزيل** بغوی (6/322-331) آمده است، موافق و مطابق می­باشد. [↑](#footnote-ref-335)
336. - مولف چنین ذکر کرده است اما صحیح آن است که در کتاب­های سیرت و تاریخ و تمام تفاسیر ذکر شده است و آن اینکه آیه­ای که در مورد یهود در این امر نازل شد آیه 51 سوره نساء بود: ﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيبٗا مِّنَ ٱلۡكِتَٰبِ يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡجِبۡتِ وَٱلطَّٰغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ هَٰٓؤُلَآءِ أَهۡدَىٰ مِنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ سَبِيلًا٥١﴾ [النساء: 51] «آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب (آسمانی) به آنان داده شدند، به جبت (= بت و سحر) و طاغوت (= معبودان باطل) ایمان می‌آورند و درباره کسانی‌که کفر ورزیده‌اند می‌گویند: «اینان از کسانی‌که ایمان آورده‌اند، هدایت یافته‌ترند»؟!». به عنوان مثال نگا: تفاسير **جامع البيان** طبری (20/218)؛ و **مجمع البيان** طبرسی (4/340 – 345)؛ و **معالـم التنزيل** بغوی (6/322). [↑](#footnote-ref-336)
337. - «آیا کسانی را که بهره‌ای از کتاب داده شده‌اند ندیدی که به کتاب خدا دعوت می‌شوند تا حکم کند بین ایشان، ولی گروهی از آنان رو می‌گردانند و اعراض دارند». [آل‌عمران: 23]. [↑](#footnote-ref-337)
338. - حديث جابر را با این الفاظ: بيهقی در «**دلائل النُّبُوَّة**»: 3/423- 424 روایت کرده است. و اصل روایت را بخاری و مسلم و دیگر ائمه حدیث روایت کرده­اند. [↑](#footnote-ref-338)
339. - بيهقی، «**دلائل النُّبُوَّة**»: 3/423- 424. [↑](#footnote-ref-339)
340. - **بخاری** در **صحيحش** (2679) و مسلم در **صحيحش** (1805). [↑](#footnote-ref-340)
341. - «پروردگارا، او را از پیش و پس و راست و چپ و بالا و پایین حفاظت کن.» [↑](#footnote-ref-341)
342. - «خوشحال باش ای علی، اگر امروز عمل تو وزن شود – در برابر عمل امت محمد، عمل تو ترجیح می­یابد- و این از آن جهت است که با کشته شدن عمرو بن عبدود، هیچ خانه­ای از خانه­های مشرکین نبود مگر اینکه سستی و رخوت در میان آن­ها رسوخ کرد و هیچ خانه­ای از خانه­های مسلمان نبود مگر اینکه با کشته شدن عمرو عزت و سربلندی در آن وارد شد». مولف داستان نبرد علی با عمرو بن عبدود را از این دو منبع ذکر نموده است: طبرسی، **مجمع البيان** (4/342 – 343)؛ و مجلسی، **بحار الأنوار** (20/216) [↑](#footnote-ref-342)
343. - «پروردگارا تو نازل کننده­ی کتاب هستی و حسابرسی تو سریع است احزاب را در هم شکن و آنان را به لزره درآور.» مجلسی، **بحار الأنوار** (20/ 209)؛ و در مصادر اهل سنت: با این لفظ نسائی در **السنن الكبرى** (8632). اما بخاری و مسلم و أبوداود و... با این لفظ روایت کرده­اند: «اللَّهُمَّ مُنْزِلَ الْكِتَابِ وَمُجْرِىَ السَّحَابِ وَهَازِمَ الأَحْزَابِ، اهْزِمْهُمْ وَانْصُرْنَا عَلَيْهِمْ»: «اي خداوند فرو فرستنده کتاب و جريان دهنده ابرها و هزيمت دهنده احزاب و گروهها، احزاب را شكست بده و ما را بر آن­ها یاری فرما.» [↑](#footnote-ref-343)
344. - «نیست معبود برحقی جز الله یکتا؛ وعده­اش را وفا نمود و بنده­اش را یاری نمود و سربازانش را عزت بخشید و احزاب را به تنهایی شکست دادپس بعد از او، هيچ چيزي وجود ندارد.» مجلسی، **بحار الأنوار** (20/209)؛ و در مصادر اهل سنت: با این لفظ بخاری در **صحيحش** (3888) و مسلم در **صحيحش** (2724) و نسائی در **السنن الكبرى** (11400) و... [↑](#footnote-ref-344)
345. - صحيح **بخاری** (3884) و **مسند أحمد** (6/394) [↑](#footnote-ref-345)
346. - مجلسی، **بحار الأنوار** (20/209) [↑](#footnote-ref-346)
347. - مجلسی، **بحار الأنوار** (22/173-174)؛ به نقل از كتاب **أسباب النزول** واحدی نیشاپوری. [↑](#footnote-ref-347)
348. - «امیدوارم برای نیکوکاران ما دو پاداش باشد و می­ترسم بر گنه­کار ما دو برابر عذاب باشد چنانکه همسران پیامبر چنین وعده داده شدند.» [↑](#footnote-ref-348)
349. - «ما به حکمی که خداوند متعال در مورد همسران پیامبر بیان نموده، سزاوارتریم؛ ما برای نیکوکارمان دو پاداش امیدواریم و برای گنه­کارمان دو برابر عذاب معتقدیم.» [↑](#footnote-ref-349)
350. - مجلسی، **بحار الأنوار** (22/175). [↑](#footnote-ref-350)
351. - «گفتند: آیا از فرمان خدا تعجب می‌کنی؟ رحمت خدا و برکات او بر شما خانواده، بدرستی که او ستودة بزرگوار است.» [هود: 73]. [↑](#footnote-ref-351)
352. - «صورتهای خود را بشوئید.» [المائدة:6]. [↑](#footnote-ref-352)
353. - «می‌خواهد شما را پاک کند و نعمتش را بر شما تمام کند.» [المائدة: 6]. [↑](#footnote-ref-353)
354. - «همانا أمر و فرمان اوست که چون چیزی را خواسته باشد آن را گوید باش پس می‌باشد.» [یس: 82]. [↑](#footnote-ref-354)
355. - بغوی، **معالـم التنزيل** (6/ 352)؛ واحدی، **أسباب النزول** (ص: 413) و ابن الجوزي، **زاد الـمسير** (6/384). [↑](#footnote-ref-355)
356. - مجلسی، **بحار الأنوار** (84/325). مَا كَانَ أَمِيرُ الْـمُؤْمِنِينَ يَقُولُ فِي سَحَرِ كُلِّ لَيْلَةٍ بِعَقِبِ رَكْعَتَيِ الْفَجْرِ، به نقل از كتاب «**جُنَّةُ الْأَمَانِ**». [↑](#footnote-ref-356)
357. - مجلسی، **بحار الأنوار** (91/100)؛ مُنَاجَاةُ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْـمُؤْمِنِينَ ، به نقل از كتاب بلد الأمين‏. [↑](#footnote-ref-357)
358. - مجلسی، **بحار الأنوار** (91/101). مُنَاجَاةُ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْـمُؤْمِنِينَ ، به نقل از كتاب بلد الأمين‏. [↑](#footnote-ref-358)
359. - همان. [↑](#footnote-ref-359)
360. - «و باید از شما باشند مردمی که به سوی خیر دعوت کنند.» [↑](#footnote-ref-360)
361. - آنچه در این مورد به طلحه بن عبیدالله س نسبت داده شده، از وی ثابت نیست. بلکه تمام روایاتی که در این امر وارد شده ضعیف یا موضوع، جعلی و ساختگی است. و علما این مساله را شدیدا انکار نمودند. ابن عطیه در (المحرر الوجيز: 4/396) می­گوید: «و نزد من این امر از طلحه صحیح نیست؛ خداوند او را از این امر معصوم داشته است.» و قرطبی در (الجامع لأحكام القرآن: 14/229) می­گوید: «شیخ ما امام ابوالعباس می­گوید: این قول از برخی فضلای صحابه حکایت شده است و دور است از آنان چنین امری؛ بلکه در نقل آن دروغ گفته­اند و بلکه چنین قولی شایسته منافقان جاهل می­باشد.» [مُصحح] [↑](#footnote-ref-361)
362. - «هرکس به دوست من اهانت کند، درحقیقت خود را برای جنگ با من آماده کرده است.» کلینی، **الكافي** (2/351) [↑](#footnote-ref-362)
363. -«هرکس با نصف کلمه­ای دیگری را علیه مومنی یاری کند، روز قیامت در حالی خداوند متعال را ملاقات می­کند که در بین دو چشم او نوشته است: نا امید از رحمت الله». ابن ماجه، **السنن** (2620)، و البانی در **ضعيف الجامع الصغير وَزيادته** (5446) آن­را ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-363)
364. - ابن حجر عسقلانی در **فتح الباری می­گوید**: «حديث ابوهريره «لا يؤمن أحدكم حتى يكون هواه تبعا لما جئت به»: «هیچیک از شما مومن نخواهد بود تا اینکه خواهشات وی پیرو پیامی باشد که من آورده­ام». حسن بن سفيان و... آن­را تخریج کرده­اند و رجال آن ثقات هستند. و نووی در پایان اربعين آن­را صحیح دانسته است». می­گویم: ابن أبى عاصم (ت 287 هـ) در **المسند** (1/12، ش: 15) و حكيم ترمذی (ت نحو 320هـ) در **نوادر الأصول** (4/164) و خطيب بغدادی در **تاريخ بغداد** (4/368) روایت کرده است. و ديلمی در **مسند الفردوس** از عبد الله بن عمرو (7791)، و ابوالنصر سجزی (ت 444هـ) در **الإبانة**، و می­گوید: این روایت حسن غريب است. [↑](#footnote-ref-364)
365. - مجلسی، **بحار الأنوار** (28/32)؛ به نقل از مسند ثوبان. و در مصادر اهل سنت: مسلم در **صحيحش** و ابوداود و ترمذی و نسائی در **السنن** و أحمد در **المسند**. و این بخشی از حديث طولانی می­باشد. [↑](#footnote-ref-365)
366. - کلینی، **الكافي**، باب فرض العلم (1/30). و در مصادر اهل سنت: ابن ماجه در **السنن** (224) بوصيری (1/30) می­گوید: إسناد این روایت ضعيف است. و بيهقی در **شعب الإيمان** (2/256، ش: 1672) از انس به صورت مرفوع. و همچنین: طبرانی در **الـمعجم الأوسط** (8/272 ش: 8611) و خطيب بغدادی در **تاريخ** از حسين بن علی و از علی؛ و طبرانی در **المعجم الكبير** از ابن مسعود؛ و البانی در «**صحيح الجامع الصغير وزيادته**»، ش: (3913) آن­را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-366)
367. - طبرسی، **مجمع البيان** (4/381) [↑](#footnote-ref-367)
368. - کلینی، **الكافي** (6/302). [↑](#footnote-ref-368)
369. - «قسم به عزتت که تمام ایشان را گمراه می‌کنم.» [ص: 82]. [↑](#footnote-ref-369)
370. - «و اکثرشان را شکرگزار نمی‌یابی.» [الأعراف: 17]. [↑](#footnote-ref-370)
371. - «بزایید برای مردن و جمع کنید برای نابود شدن و بسازید برای خراب شدن.» [↑](#footnote-ref-371)
372. - «خداوندا! براى آن­ها كه انفاق مى­كنند عوضى قرار ده و براى آن­ها كه بخل می­ورزند اتلاف مال قرار ده.» ثعلبی، **الكشف والبيان** (8/92)؛ و بخش اول از این دعا در **نهج البلاغة**، باب الـمختار من حكم أمير الـمؤمنين ÷، الحكمة: 132 وارد شده است. نگا به لفظی مشابه در: کلینی، **الكافي** (4/42 و67). و ابن بابويه قمی، **من لا يحضـره الفقيه** (2/97)؛ اما در مصادر اهل سنَّت: با الفاظی مشابه وارد شده است: «مَا مِنْ يَوْمٍ يُصْبِحُ الْعِبَادُ فِيهِ إِلَّا مَلَكَانِ يَنْزِلَانِ فَيَقُولُ أَحَدُهُمَا: اللَّهُمَّ أَعْطِ مُنْفِقًا خَلَفًا وَيَقُولُ الْآخَرُ اللَّهُمَّ أَعْطِ مُمْسِكًا تَلَفًا»: «هر روزی كه بندگان صبح می­كنند، دو فرشته از آسمان نازل می­شود. يكی می­گويد: خدايا! به كسی كه در راه تو انفاق می­كند، عوض بده. و ديگری می­گويد: خدايا! به كسی كه از انفاق خودداری می­كند، ضرر و زيان برسان.» (حديث متفق عليه). [↑](#footnote-ref-372)
373. - روشن است که منظور مولف از این امکان در اینجا، امکانیت نظری محض می­باشد اما اینکه در عمل چنین باشد، پیامبران در ابلاغ رسالت از سوی خداوند متعال معصوم بودند چراکه الله متعال به اطاعت از آنان امر نموده و اطاعت از آنان را به اطاعت از خود مقرون نموده است. و خداوند متعال به گمراهی امر نمی­کند و اگر بر فرض، گمراهی عملی در مورد آن­ها جایز می­بود، در واقع هدف از فرستاده شدن آن­ها را نقض می­کرد. [↑](#footnote-ref-373)
374. - «من خلق می‌کنم برای شما از گل مانند هیکل مرغ.» [آل‌عمران: 49]. [↑](#footnote-ref-374)
375. - نوری طبرسی، **مستدرك الوسائل** (11/259)، (12930)، با الفاظی با اندک اختلاف. [↑](#footnote-ref-375)
376. - «مرا چه شده که مرگ را دوست ندارم؟ رسول خدا فرمودند: آیا اموالی داری؟ گفت: بله ای رسول خدا؛ فرمودند: اموالت را بیاور چراکه قلب انسان همراه اموالش می­باشد اگر اموالش را ترجیح دهد دوست دارد بدان ملحق شود و اگر آن­را پشت سر بگذارد، دوست دارد همراه آن بماند».فتال نیشاپوری، **روضة الواعظين** (2/430). **ومجموعة ورَّام** (1/156). و بنگر به حدیثی نزدیک به این معنا با لفظی دیگر نزد ابن بابويه قمی در **الخصال** (1/13) [↑](#footnote-ref-376)
377. - «و درود بر آن بندگانش که آنان را بر گزیده.» [↑](#footnote-ref-377)
378. - «عمری كه خداوند در آن عذر و بهانه فرزند آدم را می­پذيرد شصت سال است». **نهج البلاغة**، قسم الحكم، الحكمة ش: 317. [↑](#footnote-ref-378)
379. - «كسى را كه خدا شصت سال عمر به او داده راه عذر را بر او بسته است». بخاری در **صحيحش** (6419) و نسائی در **الكبرى** (11822)، و احمد در **المسند** (2/275). [↑](#footnote-ref-379)
380. - «اگر حجت نمی­بود زمین ساکنانش را در خود فرو می­برد.» [↑](#footnote-ref-380)